بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السادسة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد ضبط است که خلافت
یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این صریح است که برای خلفای ثلثه حاصل نبود انتهی بحروفه **قال المجیب** ادعای
صریحیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر است بیت از کمالات مجتهد
چه عجب گر بشاشید گفت بارانست ٭ زیرا که آنفا بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل و عقد
بطوریکه مفید مدعا باشد صورت گرفته و نه استخلاف بر تقدیر صحتش مفید بوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای
راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشده ایشان وارد است که بعند التحقیق نص بر مدعا توانند شد معذلک فعلیت
امامت ایشان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمده که بنیان
سلطنت کسری و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت
امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک علاوه
مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا حیثیت جومی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت موسی علیه السلام بخانه
فرعون است و ازینجا گفته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ٭ هرچند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر است اما در گذشتن از اجمال آن
درین زمان که مخاطب بلیغ بدعوی البطلان شهادت فرزند برگزیده سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم لوعه قلوب مخلصین برافزوده
متعذر باشد پس بدانکه ملا خلیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث امام صادق رضی الله عنه که بواسطه ابو عمیر زبیری است و متضمن بر حال جهاد و بذیل آیت کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا انچه گفته است از آن معلوم میشود که مهاجرین چنانچه برخصت الهی جهاد کرده بودند با اهل مکه همچنان در جهاد با قبائل عرب و عجم و کسری

وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی از جهاد راضی و خوشنود
شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها بایشان رسیدن حق بمرکز خود است و هرگاه
ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد
برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و مؤید این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح
می انجامد که چون در غزوه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه
بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد
قدری ازان بشکست و نوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد و فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند
نوبت دوم بلسان دیگر مترشح شد فرمود کلید های یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر حسب تکبیر گویان
ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مؤمنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله ورسوله
الا غرورا و معنی بی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق
فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیده صبح ازان روشن و ظاهر است که این
بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرح العدم جواز التقیه علی النبی صلی الله
علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن
ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند هر کس
که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عبدة الملة الاسلامیه که بجواب
ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه سمت تالیف پوشیده و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه تحقیقیه مؤید و مزین گردیده
رجوع نماید و مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت
مذکور است اگر مخاطب الاشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن
ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث
والآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین می گفت
بست تازیانه بروی میزد و ایضا در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته تصریح کرده که معاویه
اطلاق لفظ خلیفه بعد صلح حضرت امام حسن صحیح است میگویند و لا یلیق نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد
فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء
الراشدین و کذلک ابن الزبیر اقول اما تولد ادعای مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب
مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ مردود است با آنکه اسائت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستفتی علامه که از جمله
علمای کرام و سادات عظام و سلاله خاندان نبوت و رسالت و نقاوه دودمان عصمت و طهارت است و تعظیم و تکریم
جناب معظم بمؤدای احادیث [illegible] اهل سنت بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است

از فاضل مجیب نظر باد عای ولای اہل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچہ نظر بکلام ضلالت نظام
لیہجر کہ بعض اکابر او درحق سید انبیا مصداق وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفتہ بود بعید
نباشد لکن الحمد للہ بمصداق قول قائل ع ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمہ قلت لا یعنینی اعراض از مقابلہ
خشونت او کردیم بالجملہ آنفا بمعرض بیان آمدہ و بدلائل باہرہ و براہین قاہرہ باثبات رسیدہ کہ وقت
نہضت جناب سید الشہدا علیہ افضل التحیۃ و الثنا بیعت اہل مدینہ و اہل شام کہ صحابہ کرام و تابعین
عظام و قراء قرآن بودند بایزید واقع شدہ و استخلاف بنا بر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیرہ مفید خلافت
او گردیدہ و قہر و غلبہ اش بیش از بیش بودہ فلا نطول الکلام بالاعادۃ اما آنچہ گفتہ کہ احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثہ وارد ست پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی ست کہ در کتب اہل سنت وارد شدہ
مفید ما اصلا نیست و معہذا معارض ست باحادیث صحیحہ متفق علیہا کہ دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثہ
دارد و معلوم است کہ اقرار العقلاء علی انفسہم مقبول دون اقرارہم لانفسہم و اگر مراد از ان احادیث مذہب
ماست حاشا ثم حاشا کہ در کتب معتمدہ حدیثی مثبت خلافت راشدہ و غیر راشدہ آنہا وارد شدہ باشد
و فعلیت امامت شان بہ بیعت اہل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتماب کہ اعلم صحابہ و افضل اہل حل و عقد
بود و ترک بیعت سعد بن عبادہ سید انصار مادام الحیات و دیگر صحابہ کرام صریح البطلان ست و استیلای اہل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سیستان و مصیصہ و غیرہ کہ در وقت عبد الملک بن مروان واقع شدہ
و غلبہ تیمور و غیرہ سلاطین کہ بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیدہ دلیل حقیت خلافت آنہا نیز خواہد بود و آنچہ نوشتہ
کہ معنی استخلاف الہی در ضمن آن مطابق وعدہ صادقہ قرآنی جلوہ ظہور گرفتہ الخ پس قطع نظر ازینکہ در آیت
استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد ست و خلفای ثلثہ ازین ہر دو وصف عاری بودند میگوئیم کہ از
دو حال خالی نیست یا آنکہ خلفای ثلثہ در وقت نزول موعود باین وعدہ و مراد ازین آیت بودند یا اینکہ ہر صاحب
ایمان کہ او را قہر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت ست بر تقدیر اول حتی کہ انصار گفتہ بودند منا امیر و منکم امیر
و زبیر و غیرہ انکار بیعت نمودہ بودند البتہ احد الخلفا میگفت کہ ما بموجب وعدہ الہی خلیفہ ہستیم انکار شما بیوجہ است و دست
بدامن الائمۃ من قریش نمیزدند و نیز درینصورت قول عمر درحق ابو عبیدہ امدد یدک ابایعک بی معنی خواہد شد و ہم
تعیین شوری در اشخاص ستہ کہ خلیفہ ثانی نمودہ لانحصار الحق فی عثمان علی ہذا التقدیر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخلیفۃ بعدہ یعنی سالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہل للانصار فی ہذا الامر حق و قول
عمر ان بیعۃ ابی بکر کانت فلتۃ وقی اللہ شرہا بے معنی می شود و نیز جناب ولایتماب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصہ شش ماہ می فرمود و بر تقدیر ثانی لابدست کہ مصداق آیت و موعود بوعدہ
الہی خال المومنین معاویہ باشد زیرا کہ بعد قتل صحابہ کبار و محاربہ حیدر کرار و شہید نمودن حضرت
عمار اگرچہ او را تسلط حاصل شدہ بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اہل بہشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان و غیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه نماید خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و یؤیده قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتاب سیما
و ایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون من مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل عده استخلاف الٰهی خواهد بود خوشا حال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر مینماید که دلیل حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بآن نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل نحریر است که الحاق کریمه مذکور در عبارت مزبوره تاسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین
سلفها فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و تجویز
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول ذکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همین بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همین است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
بالجمله هرگاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و نیز معاندین
جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح و غیره فی غیره و غرض از ینهمه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
بر حیله علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نموده تا باین حیله آب بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم بفقره کاذبا آثما غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم
انی شئتم ... نوشته و ... را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه ان آل ابی طالب
لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم من نظایر پس باوجود چنین اهتمام سلاطین بیدین و محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجایب قدرت الٰهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است از ینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر های خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلم امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همین بحدی شایع و ذایع است که صاحب
تحفه نیز بذیل استدلال بآیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند حرف توان زد که همه در آن وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بر فرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده فرقه ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمده ایشان مذکور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست بعض فقرات آن اینست
نزلت هذه الآية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا الى المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم اياهم واذن
لهم في القتال فقلت فهذه نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما لهم في قتالهم كسرى وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب
فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن لهم الى قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب
سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما امره لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق الى آخره
ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری و قیصر بودند و حقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمده اهل سنت وارد شده که جناب رسالتمآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
و امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکور است عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری و نیز در همان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد برئ ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم وسلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش
وارد است و همه دلالت واضحه صریحه دارد برینکه بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین برای جهاد کسری و قیصر دلیل حقیت خلفای جور نخواهند شد بلکه حدیث کافی کلینی که دران ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد اینها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت اینهاست و درینمقام سری دیگر است که [illegible]
بآن مختصر و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برأی العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل و اعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد و اجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمده اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین و انصار برای جهاد فارس و شام وغیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب امام جعفر صادق ع در باب آنها فرموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه و هذا کله بعد اغماض البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث و آنچه نوشته که موید اینمعنی است

انچه از تفاسیر بوضوح می‌انجامد که چون در غزوه خندق الخ هیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و از آن ظاهر نمی‌شود که کسانیکه
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جملهٔ احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
کان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر پادشاه فاجر و جابر و هو خلاف زعم المجیب و ان کان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی بقیام امراء الجور بعده و ایضاً یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود والنصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی و قریب باین احادیث بسیار در روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و نیام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلاً عن حقیقة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتحت علیکم
خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتدابرون او تتباغضون او غیر ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون جناب رسالت مآب در حق شهدای احد
فرمود هؤلاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا مثلهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب او فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می‌بود چرا آنحضرت در بارهٔ شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبوی است و موید این معنی است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن المسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافاً راساً براس فقال ابوک لا ابی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

و صلینا و صمنا و عملنا خیراً کثیراً و اسلم علی ایدینا بشر کثیر و انا لنرجو ذلک قال ابی الکنی انا و الذی نفس عمر بیده لوددت

ان ذلک برد لنا و ان کل شیء عملناه بعده نجونا منه کفافاً راساً برأس فقلت ان اباک و الله کان خیراً منک رواه البخاری

حضرت سلامت اندکی انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق بود چرا خلیفهٔ ثانی قسم شرعی یاد کرده بر نیکه مسرور دوست

میدارم که اعمال سابقه ثمن برد شود و امور یکه بعد از آنحضرت نموده ایم عفو گردد ازین کلام ظاهر میشود که خلیفهٔ ثانی از یقین لنصوص اول

بر اعمال سابقه خود نیز بخوف حبط عمل نبود چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفهٔ ثانی با آنهمه دانی عارف نباشد بانیکه حصول مفاتیح

شام و یمن موجب بشارت رسول مؤتمن باعث حقیت خلافت مع حصول اجر و ثواب رب ذوالمنن است و فاضل محجوب

عارف بان ان هذا الشئ عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاهدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن

سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته و یک فقره آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولایة اذ انتهت الیک

بایدکه تمام علمای اهل سنت بنظر انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند و ارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت منتهیه بطرف جناب امیر باشد

ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود یانه و آنچه حصول مفاتیح شام غیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافت

منتهی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمده اهل سنت بمقتضای

آیت و انی هدایت یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون از قسم تربیت موسیٰ

بخانهٔ فرعون است **قوله** شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم الخ در عیون

آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جملهٔ اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه باشند و در جلالت و عظمت شان ایشان مثل

دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده و فضلا عن ان

ینص علیه غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه در صدد الزام گشته و اقتصار بر نقل

محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوٰة نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرموده و تمامش اینست حدثنا

ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم

بن عبد الله الحسنی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان ابا بکر منی بمنزلة

السمع و ان عمر منی بمنزلة البصر و ان عثمان منی بمنزلة الفؤاد قال فلما کان من الغد دخلت علیه و عنده امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر

و عثمان فقلت له یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولا فما هو قال نعم ثم اشار الیهم فقال هم السمع و البصر و الفؤاد و سیسئلون

عن وصیی هذا و اشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز و جل یقول ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک

کان عنه مسئولا ثم قال و عزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة و مسئولون عن ولایته و ذلک قول

الله عز و جل و قفوهم انهم مسئولون و هرگاه برین جمله آگاه شدی پس میگوییم که اولاً لانسلم که روایت

مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از رواتش نزد اکثر اصحاب رجال محل بحث و کلام و قدح و ملام است

از انجمله است سهل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد

فیه و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجه من قم الی الری و کان

لیسکتہا و قال ابن الغضایری انہ کان ضعیف جداً فاسد الروایة والمذہب وکان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجہ عن قم
واظہر البراءة منہ ونہی الناس عن السماع منہ والروایة عنہ ویروی المراسیل ویعتمد المجاہیل کذا فی الخلاصة وقال الکشی

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال ولا ارتضی ابا سعید الادمی ویقول ہو احمق پس روایت
چنین کسی کہ علمای جلیل القدر شہادت بر فساد روایت او وگواہی بر سفاہت او دادہ باشند از پایۂ اعتبار ساقط و از
مقام حجت باطل است و درج روایت ضعیفہ در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا کہ اکثر روایات مطروحہ یا ماؤلہ در کتب فریقین اندراج یافتہ وعلمای آنرا تلقی بقبول نکردہ اند و ازینجاست کہ علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم وتفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نمودہ اند
وثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملہ اخبار احاد است معارضہ باخبار متواترہ متفق
علیہا نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت باجماع عترت طاہرہ وعلمای ملت زاہرہ نمیتواند داشت فلا یعبأ بہا
مع ما فی مضمونہا من الرکاکة وثالثاً ظاہر مضمون صدر روایت مذکور کہ معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فہم مرام گردیدہ مخالف مسلک کافۂ اہل اسلام است اما مخالفت آن با مذہب امامیہ پس ظاہر و عیان مستغنی از بیان
است و اما مخالفتش با معتقد اہل السنة پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا کہ فؤاد بدلیت
سمع و بصر افضل است و از جملہ اعضای رئیسہ محسوب و درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی
بیّن است وہو خرق للاجماع المرکب ومناقض لما اجمع علیہ اہل السنة من افضلیة الشیخین وریاستہما علی الثالث
پس مستدل کہ درصدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثہ باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیدہ ع ذہب
الحمار لیستفید لنفسہ قرناً فآب مصلم الاذنین بلا جرم روایت مذکورہ مطروح یا ماؤل خواہد بود ورابعاً روایت مذکورہ
علاوہ بر مخالفت آن باجماع اہل اسلام منافی عقل اولوا الالباب است بلکہ عوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است کہ چگونہ ممکن می تواند شد کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم در حق کسانیکہ ناصیہ مودت شان
بتکرار فرار از غزوات موسوم و اوبار شان بداغ تولی عن الزحف و محاربات مکوی بودہ چنین کلمہ کہ دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرمودہ باشند از آدم تا ایندم ہیچ گوشی نشنیدہ باشد کہ وقت جدال و مبارزت
رجال چشم و گوش و دل و ہوش شخصی از وی جدا شدہ باشند و بنا بر ظاہر مفاد روایت مذکورہ لازم می آید

کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول بہ کافر فضلاً عن المسلمین لاتفاق الناس علی انہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان اربط جاش خیر خائف ولا خاش وخامساً دلالتش بر اختصاص مایدکہ دال بر فضیلت
مشایخ ثلثہ باشد ممنوع است زیرا کہ ارادہ تشبیہ تام کہ عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
واز شواہد انتقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیہ السلام از ظاہر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا کہ حال انتقال نزد اہل بیت کہ مصداق ہم ابصر بما فی البیت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بودہ اند نظیر قول
مؤمن سوہ انبت الربیع البقل کہ از قبیل مجاز عقلی است بودہ و غرض ازین استفسار اظہار و کشف استتار و نصب

قرینه جلیه بر معنی مراد و استنقاص عقول از غرایب خرافات که هم معنی ظاهری و هم معنی دیگر آن بوده و لیس من حاصل
جواب با صواب جناب سالتماب آنست که حمل سماع و بصر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدق بصاحبش می باشند و لکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فؤاد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را منشای اشتباه گردیده مدفوع است بآنکه افضلیت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حجری و ذلک نعلی و سادسا میگوئیم که بطریق موالف و مخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتماب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین والانف
و پر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لا اقل که اقل
از آن نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان رض نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگوئیم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجه بدفع آنچه در مادهٔ سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن مماشاةً و تبرعاً میگوئیم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتماب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المومنین فی بیعة السلاطین و نزیدک بیانا ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
وروی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی اخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نموده حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه برخواند و آن اول خطبه
بود که در اسلام خوانده و دران خطبه دعوت باسلام فرمود و مشرکان را بالغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام برخاستند و ابو بکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین برگرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار امتیاز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بوده یا بسبب
استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین هست ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید آنچه گفتیم است

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین مع تعیین چنانچه در باب حدائق سبعه
حیات بالایجاب وارد شده و یک فقره ان انیست فضرب بیده علی راسه و لحیته و بکی حتی علا بکاؤه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغاین فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عن عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ائذنوا له فبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد و شان نزول آیت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الآیة که از امهات فی مائم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال التسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود دلیل انتقدر بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت با نها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیت آنها نشده و کذا حال رؤسا المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسامیه
که جواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذو الفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکور از قسم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بوده گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و آن صاعقه را مسمر سازد
و یک دو صفحه از او مطالعه می فرمایند همین گوی و همین میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند و لنعم ما قال سید الوصیین یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات دال بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین کما از عبارت سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل
سنت آنرا برای محاربه نفس رسول حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف بان نیز ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود و بقطعیت تفضل بخدم و حشم خود تحلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم غدر نامید نیست دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا و اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویه لانه اول من غزا مدینة قیصر الی کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص ولا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویه وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص فلا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانة
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد ونحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیه وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بان
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره لیس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
تسلیم این تاویل دلالت ثبوت مغفرت برای یکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث نخبة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن الراوی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول با یمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را رواداریم
در قول رسول شک واقع شود وباشد که بشارت بر خیزد زیرا که بشارت از احتمال مبرا ست وازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی وازانجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویه وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس وصالح دانسته ولکلام درع النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویه انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقد مر بعضها سابقا وتذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لثلاثا مهلکات موبقات غصب الامة فی هذه الامة وفیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم
ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاه العراق وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر
وقتل حجرا واصحاب حجر فیا ویلا له من حجر واصحاب حجر وازاورع صحابه عبد الله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم فسمعته یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة وجمله از سخافت اعمال وخباثت افعال اوست
جناب ولایتمآب نفس رسول عالی قبابست چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از حکمیت
مراجعت نمودند بمتابعت امیر المومنین علی پیوستند بر گوش منابر زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابو الاعور السلمی
وحبیب بن مسلمه فهری وضحاک بن قیس وولید بن عقبه و ابو موسی بگشادند و چون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد
تا امیر المومنین علی وحسن وحسین و ابن عباس و مالک اشتر رضی الله عنهم بر منبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة
الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر و در تاریخ الخلفا مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو
قتادة الانصاری فقال معاویة یلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر و فسق معاویه دارد و لیس فاضل
مجیب و اهل نحله او لازم است که مثل شهید تفسیق و تکفیر معاویه نیز نمایند والهم زیرا و بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم
خیال و اینات اغوال است زیراکه شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعادت نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضایل معاویه هیچ حدیثی انتهی و نیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
می فرماید و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت اوست مر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم کتابت او و نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول و غیره دیگر آنچه حدیث است الی ان قال و امثال آن
بسیار وضع کرده اند و گفته اند در اسانید آن جماعت اند که علم اند در وضع و افترا انتهی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد وردت فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد نص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی و غیرهما فلذلک قال باب ذکر معویة ولم یقل فضیلة ولا منقبة **قوله** و نیز درین کتاب واقعات عمر
بن عبد العزیز ادراج نموده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیگشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبد العزیز باثبات حقیت
و صحت قول و فعل او نمایان سازند و نسبت میان او و خال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث
اجر و ثواب در باب محاربه جناب ولایتمآب و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده
یا عمر بن عبد العزیز و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده و من ثم سئل عبد الله بن المبارک و ناهیک به جلالة و
علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان فضیلة صحبته صلی الله علیه وسلم ورؤیته لا یعدلها شیء وبذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقیته عمر بن عبد العزیز ان قول اهل زمنه لانت افضل من عمر انما هو بالنسبة بما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارات فرس معاویه بیزار عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او و از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز افضل خواهد بود
ونیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز
ونیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند وسبب بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر از نیکه کلام ابن حجر انه خلیفة حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال در نسبت
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در و جا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهادا پس آن عنقا الیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فگن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین باین علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لما رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پرواز
نخواهد افگند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب نجل الخطاب و اهل المدینة من التابعین والاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب من بعد گذارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیه
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقا بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک معاویه پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بحیز تحریر آمده میگوییم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب معترف مستفتی نیست زیراکه
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه **اقول و**

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام سوره ملام مردود است بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اساءت ادب بنسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلکه تشبیه کلام مجتهد کرده ام
بکلام شخصیکه لعل کریه اباران قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که چه دی السبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال سکنند جائیکه کسی در مغالطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف انشاء الله تعالی
مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب و دست آن باشد که من هم بر حسب ترجیح آنچه خلافت یزید جعلی
کردم و خلافت خلفای راشدین را باران رحمت الهی تشبیه داده ام بسبب آنکه خود حضرت امیر و او قدر دانی دادند و اوصاف کامله فصل

ایشان بود چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کلام منقول از نهج البلاغه یاد فرمودند و ایم باعتراف جامع کتاب کور
ضمیمه احادیث خود کردانیده اند که تم و لیعمرو ان قاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه و مورخین اعتراف کردند
و شاعران بزبان فدی در نظم آوردند و در انصاف باوصف رفض کاملی مجالس المومنین بر کشادند بلیت عمر کردین
نبی آشکار شد پر آراست گیتی چو باغ بهار انهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در عبارة العین بهمت ایراد یافته و بحول و قوت الهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط
از کتب شیعه درین کتاب ماثبات رسانم که هر کس عیانا بداند که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام و دین و تخریب
شوکت کفر و کافرین و تذلیل فساق و منافقین بود این است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و ازینجاست
که حق تعالی فرمود لیغیظ بهم الکفار اما وجه غیظ و غضب بر من بجهت آنکه خلافت یزید را بقبول تشبیه
نمودم پس اینست که بزند باعث وسعت رزق رفضه و رواج محدثات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را مزین و آشکار میگردانند و ازینست که
بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه در اثبات خلافتش پی را باسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته اند تا عوام بدانند
که هر چه کرده اند بر اصول اهلسنت کرده اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق بعد ادعاء الاسلام والوفاق و بنده
بعنایت الهی انهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قرآن مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنیم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این مکیدت را حل نمود که
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له
و چون مطابقت بوجه کمال تحقق یابد حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید و مجتهدینید که
برانکار اجلای بدیهات نطاق همت بسته و بر خلاف مذهب و اظهار فریقین خلافت یزید را بجبر از خلافت راشده
گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هر گاه مثال مذکور درینجا آوردم و خلافت
متقدمین ابیاران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکردند بمدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اسائت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب که فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بارها داد فصاحت
و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقرات است که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا تشیع بالحاد و فلسفیت انضمام یافته و لول بایرا از خون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که دجال هم بصدق دل
رشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیبا رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان ذهنی کرده و علق نفس گمان برده بجان مضامین مبتذل در خرقه
حیض کهنه ملتقط از مزابل هند رسیده است که بارها بار مشوید و غلیظهای فاخره برای شیعه از آن میدوزند و ندر دول اهل

اوهن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پامال نموده بناخن وانگشت فرسوده اند و هنوز مر اصحاب سطور بعنایت الهی در قید حیات اند هر که خواهد بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود اینست حال آنکسان که مهارتی بعبارت شناشی دارند و آنانکه بمراحل از این امور دور افتاده چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا تقلید حکیم الهی بخش است که از استماع آغاز رسالهٔ بصارة العین منبسط گردیدند و شنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی جناب نبیل وحید مولوی سید محمد ادام الله فیضه و افضاله و حیل الی الخبر تا آنکه باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مؤلف رساله ادب مجتهد ما مرعی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند در هم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلنا

فی الدیباجة ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسند فکیف که فقیه هم نیستم طبابت دارند غلط گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطرهٔ جانست و نیم ملا خطرهٔ ایمان **دوم آنکه** سلمنا که اسائت ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمة لیکن این اسارت بهتر از آن مراتب کمتر از انست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و میرزا محمد حسین که اخباریه که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزناست کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشناهای خلاط مادر و خواهر و انهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش بهان گواه است پس لازم آن بود که جناب مجتهد الزمان این پند بلیغ را اول الدعوه که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود باختمام دیگر که عنقریب می آید می آموختند و چراغ هدایت فرا راه او می افروختند و می گفتند که ای پدر تراچه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید ولای اهلبیت امجاد اسارت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بفضلا فاضل مجلسی نمی آری که در غثاوای خویش سید سنی را سگ و خوک قرار داده اند و از آید و ریزی دقیقه فرو نگذاشته و قاضی نور الله شوشتری حظ بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که میرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خود را بمقتضای وَمَن یَتَّبِع خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ فَاِنَّهُ یَأمُرُ بِالفَحشَاءِ وَالمُنکَرِ در ترجمان می پیماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران مآل و دیگر الفاظ نابلایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد احترام خاندان مصطفی و ارتضا و دودمان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سگان نمودن و خطوات ایشان در دیده و هنان هموار که علمای دین در مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کردند و شعرا در بخصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغه گفته و رشاهوار نظم سفته اند حرفی ازان اینست **نظم**

سادات نور دیده و اعیان عالم اند ❊ از حرمت محمد و از عزت علی ❊ فرد اطعام معده دوزخ بود کسی ❊ کامرد از محبت شان نیست ممتلی ❊ گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک ❊ نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی ❊ از بهر آنکه سید کونین گفته است ❊ الصالحین لله و الطالحین لی ❊ ❊ **و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی**

این بزرگان نیز بظهور نامشده موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشیعین چنانچه نموذج آن در صدر این نسخه
الملة الدین هم مروی است و اعتراف این امر بکتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین نجفی هم منقول است پس اگر زبان
او در باره فضیلت آن هم زنهار ازین دور نباشد اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مراکه بجای حجج
او بکار آید نشان دهد والی لهم ذلک چهارم آنکه تعریضی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعه رجال
داشته و مجتهد و دیگران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متاخرین رفضه در کتابات
خود هزاران بار بر زبان آرند و تقریرات مخلطه و قیاسات ابالسه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی کنند
و هرچند اهل حق بجوابش در کتب مطوله علم تحقیق برافراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته رد و نقض ادین مطاعن مزخرفه
و مجروح گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه را بار بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود اتقیاء یعنی از فرق
شش باید مانند مگسی گردانند که اگر چه بارها او را مطرود گردانی لیکن باز بجهره تو نشیند پاس کنسوسی آن تدبیر گوید
اختیار سازند که هرکه آن را بیند قائلش را بجای سیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول ازین کتاب در نشتی و علاوه
بران عقربیت خواهی دانست و همین مقاله انشاء الله تعالی بر امریکه متجدد است یعنی عوذ در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریضات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از غضب لواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده لیس خود را با تمامی اولیای خویش مستحق
هستی گردانیده اند چرا که از آنکه تعلق بدو دمان زراره امام الائمه ایشان دارد و مطابق امریکه در مجلد اول
مجملا گذشته اینست که روزی حضرت امام همام معروف بیکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
و در واقع او را ابرش بر زمین می رسانند و نه کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ عربی
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و عربی
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از حمیت و شناگستری ها خود دامن
نمیدارند و آنچه این کور باطن شقی درباره حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بقا و لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است مخفی تواند بود کلا والله ثم لا والله و از اینجاست
که خود علمای این فرقه مجوسی الاذناب باین دشنام وارسیده اند از جمله ایشان خداوندی قاسم
انشاء است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتهار برافراشته و مردم را از
عیبت مخصوص در تجهیل و تقلیدیند اشته و هرکه خارج است از ین ره دامن او را مردود دانسته بعبارت دعوی
صحت این روایت رسیده که گوید فیها من سوء الادب ما لا یخفی و لیکن از ین اقرار بعد اعتراف بلفظ
اللهم مرتاجر آن افتاده واداو بجردی داده اللهم نفس فاه و جعل حجیم مثواه مخلصش آنکه چنانچه انجاب عبد الملک
مطالقه و هنر لج سیرت و بلد لهجه میان می آمد و در مطالعه علمای متشرعین و تا حد این سیاه گرداند حق آن کلاه

نقد دین و ایمان را از دست داده اند که اگر بر گوئی در عیب جوئی ایشان کنم نتوانم تحتی را بانجام رسانم و در بجا
سخنی بحتی در مزاح و مطایبات از نظر بگذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید و لیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اذکیای ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه را برای حضرات ائمه الطیبین
میراثا عن اب عن جد خصوصا سلالة الاوصیا الیها باثبات رسانند محصل آن آنکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور و معروف است درین پیشه ید طولی داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق را درین معنی
مقتدی دانسته اند و هر که درین باب ترددی دارد چه ضرر که کتب جهانده قدما بر کشاید باید که از بیانات خلاف
ناصری در آید که محقق در ان می نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله
یمزح ولا یهزل و امیر المومنین علی عم مزاح بودی تا حدیکه مردمان او را بدان عیب کردند و گفتند لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گشت بر مزاحیکه با او بکرد و هذا خبر کالشمس
الرابعه و این در حقیقت تائیدی نیست بلکه تخریبی است که رفته رفته در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
و این هم شنیده برای قدما جمع و که بارش با هم بارکه فاخبر ابا ابو الالباب باقیماندانکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و اینک مجالس
المومنین قاضی شوشتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال کتب دیگر از نیز متبحرین
متشیعین حاضر است هر که خواهد بدان رجوع نماید دیده اند که اگر او و برادران معنوی او که تمسک بوجود در الایقیتا
تحبیر نموده اند از بالا پرواز پائین خالی میدانستند و برملا اجلا بهمه بدائی محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکنند
کما فی الکافی والکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب [illegible] مصداق فرقه ناجیه
علی عروشها گردد و سلسله علوم دینی رفته رفته بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بدگفته و دشنام داده
و دریای قهر الهی فقط یکبار جوش نزده و واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابن ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از دنیا می گذشت
ابوبصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون دستش
نیامد ترک و تجرید برگزید [illegible] تائید آسمانی و تقویت یزدانی که بار نجات البیت رسول بان متوجه گردید یعنی برین خنازیر
مخذوره و کلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابوبصیر بعد ازین بخواب رفت و غافل شد پس سگی آمد و خواست که بشاشد
بر ابوبصیر خواستم که او را برانم ابن ابی یعفور گفت بگذار او را و منع مکن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او [illegible]
و آخرین با اینهمه [illegible] فضیحت شیاطین که درین یک واقعه سه معجزه جعفری [illegible] تسلیط قدرت [illegible]
صدور شنائع ازیشان [illegible] اطاعت خواسته اند کمی شیوه خود را که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
اعمی و اضل سبیلا مثل اشقی الاخرین بود ازین عیوب پاک سازند و تقدس و ایمان [illegible] خود را برای سر [illegible]

در بارۀ بسی بیرکی تمامی همت خود را برای رفع خجالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمه
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق بعمل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حسنه بازان رشک بران می برد ولکن بمصداق قول شیخ حیث قال ع سگ بدریای هفت گانه بشوید چونکه تر شد پلید
تر باشد بنده این بحث خاص را به تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضی از کتب بها آورده ام و بادلهٔ قطعیه ثابت نموده
که هر چه علمای طایفه فاحشه برعایت مذهب این سیاهی بی دین و بمزید محبت منسوب آن لعین سخنها
بسیار بکار برده اند و در رسائل مفرده پیش پا خورده و همه اش کلمات مجانین است و آنچه پیشوایان از قصه
در بدگوئی ائمه هدی عموماً مره بعد اخری برزبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و جواب آن
امیدوارم از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر بابت تالیف
کنم یا کتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم میخواهد ضمیمه گردانم و گردن های منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان است در شکنجه آرم و اگر در جلد کتاب دیگر بام نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان نوازم که شوراً و غوغا عزیوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود **الغرض** کتب مذهب طایفه شیعه حقیقه بر مثالب و فضائح قدمای شیعه آن قدر
شامل است که استیعاب آن پهلو باستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیره او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود است رطب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که محدثین رفضه با نهمه
عداوت در کتب خویش آورده اند با موریکه تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از انجمله است و هم مورد نزول
ایشان آیات مدح قرآنی را دیده تر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی آسمانی گویا بود مدح عمر
فاروق از منبر به لفظ مبارک خود میسانسند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این بحث عنقریب بگوشت میرسد انشاء
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً صحابه و ید ایشان و متجمع بودن اینها بشرایط جبایه و دعوت دینی که
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خود در تبکرة الطویل بکلام در چار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی ذوات عالیات خلفای راشدین اجمع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده و بعنوانیکه باور
آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معرض آورده و داد بدیان داده و تنها شدید مذکور نگر
فحش و دشنام که صریح بر اکابر هم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فحش فحش زیاده از ابو لؤلؤ متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد **بالجمله کسی جز او افضل الایام** باز نتواند
کرد که اجله صحاب کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم متبوعین لسانی رد بر رسول یزدانی در حضور بلند

و تحفہ از ایشان برین تہنام بری نکند و سخن بحث ہم نگوید چنانچہ محقق چلپانی امامیہ اعتراف این معنے از اکابر علما نقل نمودہ
و تارک اسلام شمردہ کما اختفی علی من نظر فے فتح السبیل و ازینجا فرق ظاہر شد وضوحا تاما کہ از روایات کشی در حق ابوبصیر
ثابت کہ حضرت امام صادق علیہ السلام را بد گفتہ بود واضح و لائح گشتہ کہ حضار واقعہ کما اشرنا تطییب خاطر خواستند
و تجویز کردند کہ سگ بدہن و گوش او دست بشد بلکہ بالتعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضاً
در واقعہ قرطاس با بطال تہمت رفضہ ادلہ دیگر قائم ست از انجملہ آنکہ بر تقدیر مذکور چرا علمای رفضہ در ارتداد
شریعے عمر رضی اللہ عنہ از آن وقت اتفاق نکردند حالانکہ بالاجماع او را مصدر این کلمہ تاکید بلیغ میدانند
و برین ہم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاہرہ نقل میکنند کہ ہر کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را دشنام
دہد او مرتد ست بحث فتدبر الی غیر ذلک من اللوازم کما فے البحار و حق الیقین و متحیرم کہ چگونہ اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضائح گفتند آنچہ بران دلالت دارد کہ محاربین حضرت امیر
مثل عائشہ صدیقہ ہم ریاست مومنین داشتند و ہم بالیقین از امہات المومنین بودند انتہی ملخصا تا بخلفای
ثلثہ کہ کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نہ انجامیدہ و بر تصریح محققین رفضہ بر مخالفت مرتضوی جناب عصمت
ورزیدند چہ رسد و حاصل عرش تحصیل کہ او را سلطان المحققین ہم میگویند چرا در تجرید العقائد ثابت کردہ
کہ فاسق مومن ست و ہر کہ از مخالفین حضرت امیر کہ غاصبین خلافت ہم بودند نوبت بقتال نرسانیدہ و بر
مجرد مخالفت قانع گشتہ فاسق ست غالبا آنچہ این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گذشتہ بود و المنۃ للہ تعالی کہ در عبارت تجرید آنچہ علمای مستولین محرفین بغرمالیش متکی از یکہ اقبال کہ
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شدہ و درین مقالہ ہم بیاید انشاء اللہ تعالی قیل و قال
کردہ بودند و ہر یکے درین باب بادیہ پیمای ترہات گردیدہ و بالآخر بعضے از سرغنہ ایشان یعنی فاضل خبازی
آنچہ بعضی احباب اقل الانام از راہ رنجید بر مذہب تشیع گفتہ بودند بر دفتر زدند یعنی بتقیہ و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
کہ فتوای صاحب تجرید از خوف اہل سنت بود و در کتاب صولۃ حیدریہ علی المجوس القدریہ بر ہم زدہ ام کہ کتابے برسہ
در مخصوص تجویز توان کرد بسبب آنکہ ہمہ فضلای لکھنؤ حتی میر پادشاہ علی نیز عموما خصوصا سعی خود درابطال قصوی رسانیدہ
بودند و این بزرگ کہ بتوفیق الہی از مذہب تشیع کہ مذہب جد و پدر ایشان بود تائب شدہ اند مستظرفی کردہ بودند
و برادر مہین مزین بی پدران نبرد و برای تاویل آنرا غنیمت شمرد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بالجملہ کسے از امت طوسی و حلی کمان نمی تواند برد کہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ بزندگانی رسول باقی حقیقۃ
مرتد شدہ و حالانکہ منافقان را بمجرد گفتن آنکہ فیصلہ شریف را قبول نمیکنم میکشت کما اشرنا الی التصریحات حملاً منہم
الکاشانی فی تفسیرہ ملخصا و از انجا عیان شد کہ منافق بی ادب را باید کشت کہ موجب مزید ثواب و رضای رب الارباب است
فانظروا الی قوۃ ایمان المقبولین بحکم الرفضہ بان الامر النبوی بتعبد الاصحاب و واقعۃ القرطاس تخفیف بسوء الہتک علیہ

آنانکہ بر حاشیہ نہیہ کہ عبارتش نیست من مارس الاخبار و الآثار علم ان عمر کان اعند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہذا المقام

والمنصب تجري على عادته بعد موت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم رايه وترك تمكينه
واما ما قال انه شتم رسول الله صلى الله عليه وسلم فذاك من جهله باللغة وجراته على الصحابة لا نعلم فان الهجر كما بينا هو الكلام
الذي تكلم المريض به وليس هو البتة شتما وهذا المتعصب لا يعرف اللغة ويحسب انه من اساءة الادب وكان عمر من اعلى الناس
ادبا بالنسبة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كما يعلمه المتدرب في الاخبار انتهى كلامه بلفظه البطلال الباطل تمام شد حالا
سنية بحروف مجتهد **اقول** اگر مراد مجتهد الزمانی از اینجا شیئه که بر لفظ الهجر نوشته اند ومقامی غیر ازین برای آن نیست
که صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل قائل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین باین کلمه گویا شد
پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتهد می نماید بینی که هرگاه شیخ علی امامیه گرفته که تحریف
معنوی وتجنیس خطی یا شیخ علی دارد قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر
كان وزير رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحب مشاورته وكثيرا ما كان رسول الله يقدم على اشياء فيمنعه
عمر ويقول لا تفعل يا رسول الله فيسمع قوله فيما يتعلق اي بالنبي صلى الله عليه وسلم منها انه عزم في غزوة تبوك ان يدخل دمشق ويحاربه
ملكها فقال لا تفعل يا رسول الله فاطاعه وقبل رايه ومنها قصة الاسارى وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشاوره
في امرهم فنهاه عن اخذ الفدية ووافقه الله تعالى في قوله ما كان لنبي ان يكون له اسرى ومنها امر الحجاب
وكان عمر يبالغ فيه حتى انزل الله تعالى تصديقه ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
هذا المقام والمنصب الى آخر العبارة يعني عمر وزير پیغمبر صلى الله عليه وسلم بود وصاحب مشاورت وبسیار وقتها که حضرت
اقدام میفرمود بر چیزی او منع میکرد ومیگفت لا تفعل یا رسول الله وحضرت صلى الله عليه وسلم قول او رامی شنید و
قبول میفرمود در آنچه تعلق داشت برای آنجناب نه بوحی از آنجمله آنکه حضرت صلى الله عليه وسلم قصد فرمود در غزوه تبوک که داخل شود
در دمشق ومحاربه عمر گفت یا رسول الله مناسب نیست وحضرت قبول نمود واز قصه اساری بدر هم مثل بدراست که آیت کریمه ما
کان لنبی نازل شد موافق او واز همین بابست امر حجاب که عمر مبالغه در آن میکرد تا آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق او را بعد
ازین فاضل صفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب ابطال الباطل همین عبارتست که ومن مارس
الاخبار الخ کما عرفت وازینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی وسقاهت
ولی دینی مجتهد بوضوح انجامید که عبارت ما قبل را که محصلش در فارسی دانستی اسقاط کرد تا مردم بدانند که اشاره هذا المقال بلفظ
الهجر است واز عادات عمر امتثال بود هم وقت صحت وهم قریب وفات تشریف نحو یا لیمن ذاک حال آنکه منصوص ابطال
الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق است چنانچه بر همگنان بوضوح پیوست تا آنکه شنیدی تحریف معنوی بعد از ما تحریف
لفظی این نقل عبارت ابطال از نسخه احقاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را بلفظ هذا المقال ساخته وترویج روح
شیطان الطاق پرداخته تا عامه فریب خورند وگمان برند که مراد از هذا المقال لفظ الهجر گفتن است فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها
یا معشر المحرفین بلی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اصلاح کلام نمی پندارد وشتم نمیداند چنانچه شیخ علی میگوید
منعه عمر عن ذلك وصده عنه ومنه الم تعصر علي تخالفه حتى شتمه ونسبه كه بر تقدیر شتم فنا حتها معی البيان لا زم جی دایه چنانچه

اشاره‌ای بدان نمودم و چیزی بعد ازین می‌آید و از کتب این سپهر خروف همه هویداست که او اصحاب کبار را فرید میشمارد حقیقة
شرعا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مرادش بر
فرض محال ما علی الا بساعده الکلام اینست که صدر الدین مذکور لفظ هجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی
کلام او را در مطاعن فاروق رضی الله عنه ندیده یا عبارتش را نفهمیده حاصلش اینست که این مذکور بصحت رسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اهانت ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و لیکن
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می‌آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی‌ماند
و موید اوست آنچه در صحیح مسلم در باره تحقیقیه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکورست و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و ما یقانه
هجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی نقلعه بجذافیره و من تحرجم
که آیا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و بس و محصور در همین ست که شیعه بان خو کرده اند هیچکس بس جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی آیا حضرت دنیا را وداع فرموده‌اند انکاریست یعنی حقیقة حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که بازمانیم و بسکوت گرائیم یا رما حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرماید
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن که شیخ حلی بنا بر مناسبت اسی آنرا اسم
قرار داده و به تفهیم گوش ننهاده که ماضی مشتق می‌باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در ماضی
هم و درینجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه حمی و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور تایید میکند طرفه آنکه روافض
مصداق حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ آنچه در کتب دینیه مثل تفاسیر و احادیث می‌آیند درینجا فراموش میسازند کاشکی
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر او در غرائب آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع الصحابه بود و دراز گوشی
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود برگرفت و این کلمه گفت که خرش ما را اذیت داد اصحاب هم جواب سخت
دادند و بهم برآمدند و بدست چوب ماند آن هنگامه کارزار را گرم کردند پس عمر از رفقه تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب هم خصوصا مقبولین لسانی بکبری نکردند از انجا عیان شد که روافض معاندین هم
علیه مستغیر بقا مستعار دین را هم از دست افکنده اند طرفه اینست که چون کسی از حکام فدک تعریضی بحضرت امیر کرده بود دلاور
حضرت عباس سخن او بر نتابیده بودند چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولاد بلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت ندهند و
دشنام تلخ او را حق سرد بر کاینات لقمه شیرین انگارند و از امیه بروایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجالس نشستن سی او
گفت چه اندیشه دارد کسی که از دل نکرده اند و درین محفل شنید امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه نزد قبطیان برفت غرق شد پس اَنْكَرَ اِذاً مِنْكُمْ مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب است و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نمودند و موافق موافق مودند کمان مبر که این خطاب مثل عمر بود فقط
چه طالب اسباب کتابت از موافقین خصوصا امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است تکلیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیارند چه جای آنکه دشنام را هم نشنوند پس تا معلوم
بحال ایشان متوجه است کما اشرنا افسوس که رفضه سخن را بکجا بکجا رسانیدند معمول بیمار آنست که از
قیل و قال مشوش نشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه کما روی البخاری
رح فی هذه القصة فکیف که قوموا هم عموم را میخواهد نه خصوص عمر را ولیکن رفضه تراشیده میرسانند که زخمه بر رگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاهرش ترک اولی است اگرچه
در کتابت هم وارد شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است اِنَّ اَبَانَا لَفِی
ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ نهم فرق اینست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ائمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و غیر ازین هیچ احتمالی را بر نمی تابد چه نزد رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما تقرر فی حدیث المعرفه و تحقیق عنقریب ان شاء الله تعالی
که از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت بعین صادر شد بخلاف واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبدالله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم در حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من داخل در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا راه معتزله بپیمائیم یا خارجی شده
تکفیر امیر المومنین معاذ الله کرده ایم انتهی محصلا سبحان الله باین پیشوایان رفضه چنان بر قراری ائمه نرسیدند
که از روز الست مضمون امامت ائمه تمام بنام مقرر شد و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ائمه مامور گردیدند
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر است نه امامت
کا فری معاذ الله که صورت بدین حالش میرس تا این ملاعین بخوارج مائل نمیشدند پس تنصیص اسامی ائمه هدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ائمه رفضه منصوص شد نصا قطعیا باجماع اهل صحاحهم ذلک تقریر ان الیقین
لا یزول الا بالیقین مسئله اما حضرت ابن عباس بکلمه الرزیة کل الرزیة پس از کجا بر مطاعن مطلوبه
رفضه و مطاعن جهله دلالت دارد و تعظیم مصیبت نه بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین حسن
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان نمود و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس جمع کردن روایات صحیحه خصوصا احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند پس بهوش
شدند و ازین جهت در آوردن آن باسراحت گذرانیدند اختلاف و گفتگو پدید آمد عمر فاروق اهل حضرت را تسلی داد
که حسبنا کتاب الله و حسبنا بر طالب راحت کرد بکلمه غلبه الوجع و حضرت این رای را پسندیدند آنچه نوشتنی بود زبانی فرمودند

کما عرفت و بامور باطنی مشغول شد چون رفیضه ضلالت پیشوایان خود را در کافی و کشی عیانا دیده بودند کما عرفت آنفا خواستند
که ضلالت اصحاب را بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان ایمن
محو اعتراضات بجان بسلامت برند و الحمد لله علی ظهور الحق و لمعانه و هذا التجهد یذب بانه من لعدم بایه و السنت کرده
گ همه که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از انجمس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الحاکک لا احمی در لفق مجتهد
جائیح بعوام و شان اوست تا میکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه لو روغ گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودند و یاده گوئی و هرزه درائی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه کی کردند و تیر خار اشکال
نیز سید جائیکه رسید و من زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب بجز از مباحث تحقیق
والزامیه آورده ام بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقرر ست بزبان می آورده ام
هم چنین در بارهٔ شیطان الطاق و زراره و ابوبصیر از ائمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ **اقول** در هر مقام
بر دو قدح اقوال مخاطب آنچنان در مجلد اول بتفصیل و بسط باو له و براهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم چنانکه سید است
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام باعادته **قوله**
اگر مراد ازین احادیث الخ **اقول** مقصود من اظهار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین را کمتر از خلافت
یزید دانسته اثبات ادلهٔ خلافت خلفا ست یعنی احادیث بمنزلهٔ نص خلافت راشده ست و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت بسبب انعقاد یافته و استیلای شان اساس کفر را برهم شکسته و استخلاف آلهی عزاً
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط با حادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت در بارهٔ خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
با حادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات پیش کند تا بر
هر حرفش رسالهٔ مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه نویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدا انسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر این بیچاره
رجعت بکوفه نفرماید و محتاج بشنیدن این سرزنش نشوید کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
اما آنچه گفته که مفید ما اصلا نیست پس اگر مراد وی اینست که مجبت مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ جلی کسی ازان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر مضر متشیعین میداند که گفتن لاحول در مقابلهٔ شیاطین معذلک چون این تمام
باعتراف این نقیض الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجازات همین اراده کرده که در مناظرهٔ شیعه اصلا بکار نمی آید پس داند
پیشوو برادرانکه دعوی رفضهٔ قدیم الایام اینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت لافصل مرتضوی و بی اصل بودن
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که موکد بایمان غلاظ بود چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جا لستی بران اول دلیل
ست بمیدان مقارعت قدم نهاوند و مجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بهر سه دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اہل سنت در مناظرہ ایشان تواند گفت که تمام حدیث موالات را مثلا بزعم خود دلیل
خلافت متقدمین و نفی خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکه ہزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و مدعای شما را باطل میگرداند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
انجناب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انتہی بعد از آنکه مخفی در تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع دو ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی ہذا اضمار بعدیت و آنہم بالاتصال و کسی ہم نتواند کرد که اہل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند و بمناظره مفید نبود بلی رفضه ہر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مہمل است زیرا که ہمیشه الزام و جدل را یقول شان قصد کرده اند و از ینجا ہم بنیان مذہب
رفضه مستاصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و مخترعات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرف
مبسوطا اما انچه مجتہد بنا بر سر پرستی یزید علیه لعنته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفاء و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قہر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتہدین انچه برای
یزید قصد کردند لا یجدیہم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از افاده
آن علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظ اصلا نیست بران دلیل است بر جای خود تواند بود در ینمقام انچه مجتہد جالسی
که بنام مشہور بلد بزرگوار مجتہد الزمانی بودند در ذو الفقار مصنوع افاده فرمودند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش که از انجمله اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس ہر یکی از ائمه دین بر ہر که لعن کرده یا امر بلعن و حکم بکفر او نموده باشد
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرماید که بالجمله مخالف ہر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذہب امامیه است که ایشان چنین بوده اند پس ہر که بجهت ردع عداوت اہل بیت رسالت و دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت نبی انحرف ورزیده بیاید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته بهر که خواہد از شیعیان ائمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد او نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتہی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذہبش در مطاعن بکار آمده
اہلسنت را نیز احادیث حجیت و مقبولیت خلفا مفید افتاده و اینکه دانستی معه قوت بر آنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بدریش او بخندیم ورنه ما را میرسد که بر ہر قدم مذکر لعن پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتہد فانی از تحقیق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تبر الضوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و لعن
مقبولین پیشوایان امامیه دلالت قطعیه است کما ذکرته سابقا و لاحقا و ہم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مہاجرین و انصار
و تابعین اخیار ہر جا نمایید و ان بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و ہم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه داله بر اینمعنی که قول بامامت ائمه اثنا عشر مطابق محصور خیالیه تشنیعین محدثات از

اموریست چنانچه از اصول حیدریه مانند آفتاب نیم روز ظاهر و هویدا است و درین کتاب نیز بر هر قدم واضح و پیدا است بخلاف احادیثی
که در مذهب اهل سنت است کما اشتهر تا که مثبت خلافت راشدین و موید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقینی ست و هم موکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتاب
محشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و یجیئ مفصلا انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی بازبان خویش تراشیده مناط اعتبار باشد انهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و مردود جاودان بمانند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد و اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون واقرارهم لا انفسهم فتذکر قوله واگر مراد ازان آنچه اقوال عنقریب
بر هر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان مے شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بسیار
دپای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین ست میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلاف راشدین را بخوبترین وجه ثابت میکند و این بحث عنقریب
مے آید انتظار شد ندو رمیان نیست من بعد خرابی درین است که تمامی امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مهاجرین و انصار بیعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر بر اریکه خلافت شد و خلافتش
بانتداد کشید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغت است که مهاجرین و انصار
و ایشان را خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هم حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجایب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند بایدش اعتقاد کردن
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست چه جای آنکه خلافت عمر را
را هم انکار نماید و مثل هذا الاحتجاج لفظ اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و حق الیقین و حیات القلوب
و نهج البلاغه و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمانی و رازی هنوز ندیده که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر آنکه مجتهد حرف را هیچ یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه چه نقل کرده بود که والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون ازین محل الحواس باید رسید که ضمیر تقمصها و منها بجانب راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضی از شراح که بگواهی بینات
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو در همین مقاله چنان منفصل می آید انشاء الله تعالی عدول و منصف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوب
به صفت تاویل ملاحظه نمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت انبیاء
میفرمائی بازهم مفید مدعا ست که از حدیث امام الائمه ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش بیان کنی معه لک جای که عبارت
شقشقیه نقل کرده انهم گفته که حضرات اهل سنت در عبارت این خطبه بلیغه تامل فرمایند که بر تقدیر افتاد آن لا

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و صبر نمودن بحال اکراه دارد پس این خلافت که از مجرد سقیفه ثابت شد
بقول تو راشده نیست یا جبریه باشد که خلافت یزید نیز در تو نیست از آن بود و نیز تفضل نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المراد و اگر چیزی دیگر است بیانش بر ذمه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
با تنها جامع آن از محاسن مکاتیب دست بهم نه دیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت ان افضل الخلفاء و علی کلهم حالا بیان باید کرد که آن خلفا باصول
رفضه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین ترس زدی الاذناب تنبیها و تادیبا باید فرمود
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بهفوة باردة و مناقشة غیر موارد عجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد کرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابوبکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حدیث ابا بذلک فعاتبهما و ما افشتا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای احادیث امام النهیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را خبر نمود گفت مرا سری دیگر است باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن این است که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصرا یعنی خلافت راشده نیست اکنون از مجتهد محیط باید پرسید که این سلطنت
و پادشاهی با جبر باشد و بهر حال مدعای ما تمام است کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نکرده اند لاجرم فاضل حاسر که علی المشهور مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجلد اول النقض گفته که خلافت شیخ محیی الدین عیدانست که جاحظ بیان نموده کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین در بین سنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نکرده اند الی آخره و نیز از عجایب است که شراح کلینی حمد احمد میگویند آنچه دلالت
بر آن دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنه برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کانت فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و باطنة کانت فی علی اینست حال بکند و کتاب از کتب معتمده و بر تصریح رفضه داگر روایات کثیره

را ایمه اثنا عشری در معرض تعداد آرم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است در اصول معتبره شیعه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم میتوانم نوشت در ینجا این هم سوال میسد و که حضرت امیر را از ایمه و کلمات آنجناب را در احادیث مے پندارند با آنکه چون آنجناب را بر اصول خود بلفظ سر معطله ملقب کردند و زیارت آن عالیقبات را وقت خلفا هم یاد نداشتند. از زمره امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کاملیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بد می گفتند و این معنے را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها گمان مے بردند پس معنے هادی بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر و لهذا دین و مذهب خود را با آنجناب میرسانند و این کیش را کیش جعفری میدانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی مے پندارند و در حقیقت نسبے با ایشان ندارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفرے و مانند آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آرے میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق اینست که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه پیاپی طوسی روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری احمل می نمایند بر نفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون سند سر معطله بر اصول دین دلایاید شنید که در مجلد اول کلینی اعور از حضرت امام کاظم مرویست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین این فرقه محصلش در فارسے محکی است که سر معطله امام صامت را گویند و قصر مشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان بنشر احکام نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از وے انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین و تشیید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون قصر سے است بر افراشته که در سایه او و از ممونه آفتاب پناه گیرند و فرو ماندگان با دیه حیرت بر دست حق پرست او اتید ایابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانند انتهی و الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود گذشته و رنه بعضی از اشعار در خصوص اینجاه می آورد که کوران لسیار دران افتادند و در مدد ظلمت و مفیقش مردند و زینهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینم و خطای خود بگیرم که با شعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و قدحے مباحات برای اهل نفاق بیفزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین ما نیس الغابرین مجلسے که از تفاسیر قدمای خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ آنحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با و احاطه نمود و نور او را خاموش کرد و مامور کردند که صبر نماید گفتم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود نهار عبارت از قایم است زمانیکه قیام کرد بر دولت باطل غالب میشود و خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده بانها پیغمبر خود خطاب نموده غیر از و کسی آنها را نمیداند

اکنون قسم میدہم ترا بکبریای الہی کہ گاہی از ہیچ مسلمانی شنیدہ کہ گوید مراد از واللیل اذا یغشی مسیلمہ است چہ جای
امام المتقین علی مرتضی کہ نزد ما نورش تا پایہ عرش خداست قاتل اللہ الروافض انی یؤفکون والبعد لہم عا
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکہ قدوۃ المسولین مناقب و خصائص مہدی درین
کتاب جمع می کند و نمی داند کہ ثابت میشود بحدیث مذکور کہ او ہنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است
کہ رہ بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکہ سپر تقیہ از بر دارد و شمشیر اظہار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این ہزار سال یک غوطہ اوست معاذ اللہ بحر ظلمات بر اصول اہل
خرابات پس ظلمتش نسبت با ائمہ دیگر زیادہ تر بہ ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نہند و کوکب دری ثابت
کنند الغرض بعد امعان الجمیع بر مذہب مسلوب النور خواہی یافت مگر بر زبان می آرند کہ امام جعفر صادق تقیہ میفرمود
و تہذیب و استبصار و گواہ عادل است بر حمل صدہا احادیث آن امام بر تقیہ لیکن بہر حال با طول احادیث کلینی
از آنجناب اولین و آخرین مجوسیان بی دین را رسوای سازم تا آل ائمہ مذہب از جہت کمال ذات
و صفات بکاملیہ رجوع کردہ کما اشرت الیہ بلکہ مذہب اثنا عشر باثبات این ظلمات و سلب فی اثبات امامت از
کاملہم باقر تر نہادہ و چون از ائمہ کسی نبودہ مصداق والنہار اذا تجلی حقیقۃ لاجرم و صاحب را ذکر باید کرد
زیرا کہ او مصداق الاتقی است و ہر کہ اتقی است اکرم است عند اللہ فیکون اماما و ہر گاہ امامتش خلافت
فریقین است فتعین الصدیق و ہو الاحق بالتحقیق باز متنجرم کہ رفضہ تاویلات و اسرار چرا نامش گذاشتند چنانچہ مجلسی
و شدا را از علماء فوری الاذناب در کتاب مذکور بدان جسارت می نماید چہ ناظر قواعد این فریق پی بردہ می داند کہ ہمہ ائمہ
در چار موجہ ظلمات غریق انداختی کہ واللیل اذا یغشی حرفی از کتاب است ولیکن فایدہ کہ بہ ذکر این حدیث و امثالش
مترتب شد آنکہ نصوص ائمہ منصوص گشت آنچہ اہل حق برای ہدایت گم گشتگان در نہایۃ العقول و شرح صحائف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر آن میفرمودند کہ فرقہ شیعہ ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان باتباع یہود مخالفت اصحاب و اہلبیت است پس بودن ائمہ و جناب امام الائمہ علیہم السلام
مصداق واللیل اذا یغشی کشت از بام است و اینہمہ شومی رفض کہ می بینی از جہت تقیہ و نفاق است حتی کہ جناب
امیر در خلافت خویش ہم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار اینہمہ سبب پس نمونہ آن در جلد اول دانستی جائیکہ چند
چند را از تفسیر آیۃ الارض بعنوان تفصیل کشیدم ولیکن شاید این ہمہ امور ظاہرہ را تاویلات اسرار از ان نام نہادند تا
مقلدین ملا باقر ہا امکن مثل لنہ ما این اسرار را پوشند و از مزابل مدرسہ بر نیا وردہ لباس فاخرہ برای شیعہ بدوزند
آفرین بر وقت نظرش کہ ہنوز اشارہ باخفای این مضامین تنبیہ میکند نعم ما قال الشاعر بیت زلف او رشتہ جان
گفتم و گشتم خجل زانکہ این معنی چو زلفش پیش پا افتادہ ہست الغرض چون رفضہ بحدیث امام ناطق حی بالید از پیرایہ
معطلہ و ظلمت واللیل اذا یغشی بسلب انتفاع و ضیا محی نالندہ درین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق حصا میگردانم ان
شاء اللہ تعالی و از نتیجہ اش ہم عیان میشود کہ کلام حضرت مرتضی بخطاب لشکریان خود کہ منم قرآن ناطق باصول رفضہ کہ آنجناب

را در خلافتش هم جناب الفیه پیر سعطله گمان می برند چسپان نمیشود معهذا خود به نقل قمی در قوانین از نهج البلاغت
ظاهرست که ناطق وصف قرآنست پس خطای حکیم الملوک ازینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** و فعلیت امامت شان
بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایت مآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود **اقول**
جوابش انچنان در مجلد سابق به تفصیل تمام زیب اختتام یافته که مزیدی بران بخیال نگنجد پس اعادهٔ این
حرف جز از لاف و گزاف چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نخواهد
بود باز اگر عاقلی از رفضه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید ان شاء الله تعالی و صاحب وافی هم آنرا
بعرض و طول تمام می آرد و دیگر امامیه شیعه نیز بروایتش عذب البیان اند غور کند چگونه بر چنین بیهودگی
اقدام تواند کرد که حضرت امیر تمکین خلفا کرده زیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلثه جهاد با کسری
و قیصر و دیگر قبایل کفار نموده اند و موید شده اند اشداء علی الکفار رحماء بینهم و نورهم یسعی بین ایدیهم یقولون [illegible] بوده اند
و حق تعالی از عبادات و مجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی با
چنانچه اهل رفض ادعا کنند احد الامرین لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق معرض و متخلف باشند و دشمن ممدوحین قرآن
بوده اند و حال آنکه امر تضای رفضه یعنی شمائلی هم در شافی و هم در تنزیه الانبیا و الائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در حق مرتضی فرموده که علی از حق و حق از علی جدا نشود و مجتهد هم اقرار بانحدیث دارد چنانچه در مجلد اول گذشت
یا آنکه خلفا و اتباع شان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ
اقول حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمد در دعای خاطر
آگاه دارد گاهی مثل [illegible] کاتب الاحوال بر زبان نیارد مگر فتنه تقاضا ابوجهل اختیار کنند مصداق اختیار النار علی
العار گردد و علاوه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بنقل تبحرین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است
مع ذلک حدیث اصح الکتب رفضه که اشاره بدان نمودم در جوابش کافی است و بر روایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر مخالفت
سعد با امام البیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدائح ایشان
آیات بینات سابقه فرموده آورده و هم سعادات با آن کرده و الا شکوه که مستجمع شرایط جهاد و دعوت دین حق بودند
پس البته سعد مذکور مستحق آن شده مثل جعفری که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که انحراف
از اعتقاد خلافت راشده [illegible] مجاهدین مستلزم بغاوت است و حق تعالی فرموده فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء
الی امر الله و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج
البلاغه خطبه و کتابت خواهد آمد ان شاء الله تعالی بدین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و ساءت مصیرا
خاتمه آنست بالجمله حدیث کلینی که مصلش از ترجمه قمی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و آنکه او بر تقدیر
اصرار بر ترک بیعت و دعوی خلافت خود و احد البجهاد بود دانی که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر شخصی مستجمع
شرائط ایمان نباشد او الشرایط [illegible] مومنین را باید که با او جهاد نمایند تا که او باز آید و هیئت او مادون در جهاد و نه در

دعوت بخدای عز و جل انتهی و همین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده‌اند و در نهج البلاغة و غیر آن موجود است
کما اشرنا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکارش مادام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر را مر مضرت بسعد بن عباده دارد که از چنین شرف
محروم ماند و بشهادت معصومین بعاقبتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منصف بدان بوده‌اند بر آن گواه هست و او تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الائمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را خود شکست دادن است ولیکن این امر از علت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گردان رستم نکردیلان دلاور بذکر الرحب اللسان اند و در اینجا المجاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بهمین مقدار اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقة دالرامعه
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام آلخ **اقول** اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام نزد
استادی نه برده فضلاً عن نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را به تفصیل و اجمال آورده
چنانچه از الملخصات که در اصل رساله بصارت العین نقلش بر داشتم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبه امیر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحون است و قلوب ناظرین از آن پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسید باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
آنچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرتست و هذه عبارته و فی المائة الثامنة کانت
فتنة تمرلنگ المقرونة بالنتة البهاقية التتار علی عظمها و اسئل الله ان یتیحنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الثمانة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجملة** چون هر کسی از صحابه کبار و سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی نداره و میانه سیاوب یا صحابت و املت نزد فریقین ملازمت نیست
و کسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بودند و تحصیل مدارج اخروی را هیچ نمی نمودند چه رسد و من ازین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین
این امور را بر من لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط با جتماع

شروط وغیره است و بمجرد بیعت و استخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام گذشته و اگر هنوز ان بجمادت را یاد نداده باری باز تذکیر و تنبیه بعمل می آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتم و ثبوت امامت به بیعت اهل حل وعقد و استخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره دروی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته نظم شوربختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه * گر نبیند بروز شپره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه * راست خواهی هزار چشم چنان * کور بهتر که آفتاب سیاه * قوله پس قطع نظر الخ اقول این قطع نظر از ان قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن مجید منکر میشد با وصفیکه از اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم صبحدم چون در دمد ولصور شیون زای من * آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من * گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست شیونم تا بر شید آهنگ هایاهای من * بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا و عملوا الصالحات درین آیت وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شق اول ملحوظ بود والبته احدا لخلفا می گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشدند و در قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگویند و بر شق ثانی لازم آمد حصر میعاد آلهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و نحن علی موعود من الله هنذا لمجتهد امامیه اینچنان کور باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و رنه چگونه بعد ملاحظه حدیث کلینی می گفت اینچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین مکه کسری و قیصر و دیگر کفار ماذون بودند و ماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود احکام بودن و از ظلم و جور متنفره گشتن الی غیر ذلک من المدایح التی سجیی مفصلا انشاالله تعالی و چگونه مجتهد قطع نظر از ایمان صنادید مهاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب از انکار میکشود پس این صنعت مجتهد المنافقین کمتر ازان حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و در باره مطاعن مرتضوی مثل واقعه تحکیم هل من مبارز گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمودند که باید بهزبانی کردن و داد مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد و گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند از بارے یکی را قرار دادند تا حاکم کند که فلانی بر راستی و فلانی بر کجی میرود و نزاع فیصل شود چون خارجی تن در داده و بتحکیم تمش راضی شد متکلم با آواز بلند گفت الحمد الله علی اتمام الدست و حصول المطلوب خلیفه فرمود که بدون قیل و قال و جنگ و جدال چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی او تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود الکنون که خود بر تحکیم راضی گشت این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور * بحور نیکه هم علمای رفضه داد سرقات شعریه و خرافات رطل بو تقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرستے جناب امیر ایشان کرده اند و پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع ماخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه باوجود شدت عناد معترف شده که آنچه شیعیان بفضائل و لوازم صحبت
کوشیده اند از دوستان هم بظهور رسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر چیزی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و مستجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیداند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دلیل من مبارز میگویند هر چه مخالف مذهب شیعه خواهد بر آید
قبول کردنی است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال عمر اراخد او انه که اکنون هم دریابد
آنکه چنانچه راضی شدن بحکومت شیخین مبطل طعن خارجی درباره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق که مدایح
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بر آن متصور نیست چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بسنت ایشان بلندی داده
و حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذاب
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود لشد و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی دین جعفری است از ایمان انکار می نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت ایشان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع است و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال ببیند باید که رجوع کنند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کاملیه بر آن می نازند و مثل بابیه و غیرهم بر آن هجوم بسیار نمودند و مثل شوشتری بر تالیف آن
می بالند و بعبارتش بعینها یا بمضمونها بعد ازین در یکجا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر وفق خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویزین وجود درین نزدیکی می آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصد را مختصر کرده و در نقشی نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
سـ ناگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدمای آن مشتمل است و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باستیعاب تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اتمام صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب ولادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموماً و حکم مجتهد الزمانی خصوصاً عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا به ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گوییم قطع نظر از آنکه عصمت ذبعد الت بر میگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوییم قس علی ہذا مہاجر بودن بدون ایمان نتواند بود و کسی ماذون بجہاد بدون مرتبۂ معلومہ نتواند شد کما نص علیہ ابو عبد اللہ
علیہ السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبۂ ایمانیست ورنہ لازم آید در امثال این مقام کہ ہر کسیکہ از تقلید مجتہد بغیر حصول اجتہاد
بانسانیتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال انہا بقیۃ و عنقریب بمعرض ظہور می آید کہ حضرت امیر بتخصیص مترجمین و شارحین
نہج البلاغۃ خصوصا کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بذکریا باشارہ این آیت موعود من اللہ دانستہ اند و خود ابعد از ان
بدلالت حدیث نہج البلاغۃ داخل کرد ہا اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا والا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ
اللہ **قولہ** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعہ وقت نزول موعود
بودند بزعم مجتہد کہ تخصیص خلفای ثلثہ میکند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدہد و لیکن آنچہ برین شق وارد کردہ
از قبیل کانوا نیست چہ اعتراض اول دلالت بران میکند کہ جناب مجتہد را غافلونیہا تا قانون کہ مجمع علیہ عقلاست بیاد نماندہ زیرا کہ
بالاتفاق وقت مناظرہ مطالبہ خصوصا چون تحقیق مقام اہم درمیان باشد و برپا شدن فتنہ مظنون بود امری را بر روی اہل خلاف
بر زبان می آرند کہ در ثبوت آن قیل و قال نکنند و زیر چون و چرا نگیرند پس افضل الصدیقین حدیث الائمۃ من قریش باعتراف
مجتہد بمقابلہ انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل ست کہ باستفاضہ و شہرت
احادیث نرسیدہ و این ترتیب خاص شہرت نگرفتہ باشد لاجرم بعضے بطور اسرار میدانستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچہ
حدیث عدی بن حاتم کہ در تفاسیر مرویست دلالت بران دارد و لہا اخبار فی نفسہا صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر
استفاضہ نرسیدہ بلکہ بعد از ان چنانچہ مجتہد الزمانی کہ پیشہ اجتہاد دارند و استنباط مسائل فرعیہ از ادلہ شرعیہ بزعم متعلق
کار ایشانست غالبا کہ اینقدر مہ را در اصول حدیث و اصول فقہ خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظہ نمودہ باشند و
شاید کہ وقت تحصیل کتب درسیہ و مسلم یا شروح آن و مصنفات فاضل متبحر علامہ فی نیز بمطالعہ شریف گزشتہ باشد پس از ینجا بکمال
تدقیق و مناظرہ داسینی یار غار حضرت رسول ربانی پی توان برد کہ بتلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند
کہ بکدام لفظ ثابت میکنی کہ استخلاف مہاجرین مراد است قیل و قال بطول خواہد کشید و ایشان خواہند گفت کہ ایا ما ایمان نداریم
و اعمال صالحہ نکردہ ایم بلکہ مدینہ از ان ماست و شما نزیل آن ہستید پس از آغاز حدیثی خواندند کہ قاطع نزاع شد و کسی
یارست دم زدن و چون مجتہد الزمانی برین قانون دل ننہادہ ہر جا کلامش مخدوش و مردود میشود **والعجب** کہ
مجتہد لازم میگرداند این مقولہ را برا خذ الخلفا کہ ما بموجب این آیت خلفا ہستیم انکار شما بیوجہ است حالانکہ این قول
مذکور فرع این معنی ست کہ ہمہ انصار میدانند کہ ما آیت میعاد را مصداقیم و ہو ممنوع لاجرم اگر مجتہد علم شان ثابت
کردہ خواہم گفت للہ الحمد کہ بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیات کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش کلبی و بلکہ
تمامی مقلدینش رایگان می رود و کیفیت کہ منصوص بچارہ حق الیقین انصار سرپرست اہلبیت بودند و معلوم شد کہ او
اعتراف بثبوت خلافت خلفا بآیت مذکورہ نمودند و اگر مجتہد از عہدہ برنیاید پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر
اقتصار ذکر حدیث الائمۃ من قریش کہ انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند کہ نشنیدہ ایم از حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و این حدیث ساختہ و پرداختۂ شماست و اینکہ شنیدی غالبا حقیقۃ الامر است اما الزام پس بیانش بوجوہ

بوجوہ بسیار است بر بعضے ازان اکتفا میرود چنانچہ در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکہ رفضہ در کتب معتبرہ

خود از حضرات ائمہ بطور وصایا سے آرند و احادیث ایشان را در ہر باب وحی الٰہی میدانند

از جملۂ آن وصیت حضرت مرتضوی است بعبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہم وقتیکہ او را برای

مناظرۂ خوارج فرستادند لاتخاصمہم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوہ تقول ویقولون ولکن

حاجہم بالسنۃ فانہم لن یجدوا عنہا محیصاً یعنی مناظرہ بایشان با قرآن مجید مکن کہ احتمالات

بسیار دران متطرق است لیکن مناظرہ کن بحدیث تا گریزگاہے نیابند پس طعن مجتہد از کجا بکجا

میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوہ باید مجتہد را با روح مترجمین و شارحین نہج البلاغت

کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ اللہ بتقلید حضرت فاطمہ زہرا در حدیث کافی اعور

کما سبق الیہ الاشارہ پرداختن کہ چون خلفای ثلثہ باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا

چنانچہ شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردیدہ استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا

نگفت آلخ پس ہر چہ ایکہ مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف

ماہم بعینہ یا بمثلہ کفایت تواند کرد مثہذا اقول او ما بموجب وعدۂ الٰہی خلیفہ ہستیم حقیقۃ

دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون ہنوز کسے در سقیفہ بیعت نکردہ بود پس

صدیق چگونہ چنین فرماید کہ ظاہرا ہم خلافت واقع است چہ جاے فاروق رضی اللہ عنہ

چنانچہ نعیم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر مبتنی نزست و استعداد الضا ہم سگفتند کہ ما بموجب وعدۂ

الٰہی کہ متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفہ ہستیم پس رفع نزاع ضرورت نہ بست بلکہ اگر اندک غور و فکر رود بدین

اعتراض بر ذات مجتہد میرسد زیرا کہ اینقدر خود نزد جمیع بینندگان نہج البلاغت بی غبار است کہ حضرت امیر

خلافت فاروقی را موعود من اللہ دانستند و خود را ہمدران علی الظاہر داخل کردند حالیکہ میگوییم کہ مراد

حضرت شیر خدا ہر چہ باشد خواہ صدور وعدہ درین آیت فقط خواہ در آیات دیگر نیز بہر حال مدعا تمام شد خلافت

راشدۂ خلفا کہ موید دین الٰہی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از انچہ

سابق گفتہ بود کہ در کتب معتمدہ ما حدیثی تثبت خلافت راشدہ و غیر راشدۂ آنہا وارد نشدہ فارغ خطی دادن علاوہ

در انچہ مجتہد درینمقام ایراد نمود ہیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء اللہ تعالیٰ عجب انیست کہ حضرت امیر رضی اللہ عنہ منزہ باشند

از سہو و نسیان و وقت وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نفرمایند کہ من مولی ہستم و امامت حق من است از وقت

نزول انما و ورود الفسنا تا کاردین منتظم میشد و از چند صد آیت کہ شیخ حلی و مانند او از نصوص خلافت

مرتضوی میدارند یک آیت ہم تلاوت نکنند و نہ نام قصۂ غدیر رو برو ی کسی عموماً و حضرت عباس خصوصاً

ببرند کہ ای عم بزرگوار مگر ہنوز تردد داری در امامت من و واقعۂ غدیر را فراموش کردی کہ میخواہی کہ مرا ہمراہ

بری و از حضرت پیغمبر بپرسی کہ خلیفہ کیست و مقولۂ حضرت عباس در عماد الاسلام ہم وارد است چنانچہ دانی و بسیاری از رفضہ

هم بیان کرده اند کما لایخفی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بود نه منزه از سهو و نسیان لاجرم هرچه اورا یاد آمد ذکر فرمود فکیفیت
که انهم در کتب معتبرهٔ رفضه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه آبروی
مردم بر بیعت و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاشکی آنچه این بیهوده سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و هذه عبارة ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیعت
از انحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مد یدک
نبایعک دران وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بلفظه و در نهج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا و العجب که رفضه انهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بالشورانیدن بلوائیان کشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود ازینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفضه مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم رفضه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمرند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعهٔ غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شارحین نهج البلاغت
خصوصاً ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذهب امامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوصم بقرآن و حدیث و خلیفه بلا فصل ام غرضکه تقریرات
رفضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هزار جز صورت نه بندد چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شده و محو حیرتم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معهذا هرگاه
گفتگو در تعین در آمد حسبان احد الخلفا میفرمود که اول موعودینم حالانکه برای تعین شخصی در آیت کریمه دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدهٔ مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه بازهم آنچه در بصارة العین گفته ام بعبارت
چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم که وعده
صادقهٔ مذکوره این بود که در ضمن خلافتهای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظهور نمود پس مجتهد درین استفسار گر تطویل
گردیده و بحقیقة الامر رسیده آیا مجتهد را یاد نمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی الله عنهما را بکارزار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی الله علیه وسلم باقی ماند و حالانکه یقیناً میدانستند که نه کس از اولاد امام حسین او رنگ امامت را بجلوس خویش
زیب و زینت خواهند بخشید بلکه تمامی اولاد را باوصف لاتناهی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلا دمی شناختند غلط گفتم بمقتضای روایات اصول کلینی

و بحار و حیات القلوب و بصایر بر هر یکی از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعه شهادت
امامین و قس علی هذا واقعات دیگر مثلاً حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی به نصرت و اعانت ملائکه
مبشر بودند و دقیقه از شورسے و جمیع اسباب جهاد فرو نگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه ظهور
داد بالجمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کارخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهد رفضه از ادراک آن
نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم اینمعنی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام
خواهد شد ضرور است و با اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند و نص امامت دیگری را ملحوظ نمودند و بعضی از اجله اصحاب
خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان رفته و تفصیل این اجمال بعد ازین مے آید
انشاء الله تعالی **قوله** و نیز در منصوصیت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید او را یعنی بودنش
منفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه همعنی تواند شد الحمد لله که
چنانچه خلیفه ثانی بمجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ماست و کسی نیست که از و بهتر بود و او دست افضل
مهاجرین ابوعبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده و افضلیت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
و خیریت او را بر ملا ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ و قدح این مقدمات حقه نماند مگر ندیده که در کتب
کلامیه مثل صواعق نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختیار و امتحان حاضرین سقیفه تمام گشت
و خود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر مینمایند و چون و چرا نمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار ند حسابش
نکرده باشند از جمله ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست که در ربع اول از شرح نهج البلاغه قصه سقیفه نقل
کرده و گفته فقام ابوبکر و قال هذا عمر و ابوعبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لایتولی هذا الامر غیرک و انت احق به
ابسط یدک فبسط یده فبایعاه فبایع بشیر بن سعد بالبیعة الاوس کلها و حمل سعد بن عبادة و هو مریض فادخل منزله
و قیل انه بقی ممتنعا من البیعة حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق و امین را گویا گردانید صدیق اکبر با دلوبت خود تا دران مجمع خلافی نماند و از ینجا هم عیان شد که بیعت نکردن
سعد بصدیق و اصرارش تا دم مرگ ضعیف است **قوله** همچنین تعیین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر
مذکور و من متحیرم که ایا موعود بودن خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند و حضرت عمر یقین کنند
که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است و همه کس او را خواهند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل همین نیست کما اشرنا که سعی و مشورت در امور یکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم
باسباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم و مشوره شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات
و اسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قوله** نیز در منصوصیت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه یاد نمی آید که کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه جای
صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بایستی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که درینباب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق عمرو کاهل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس است نه مبنی که فاضل جزری در نهایه آنچه گفته در مادهٔ
خلف محصلش اینست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از آن جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و باشد و بود و الحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفاء و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی است که در فارسی او را هیچ و پوچ تعبیر توانند کرد اینست آنچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه اینکلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل بر این توجیه است
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض یا بالعکس آنکه گاه دغابازی بکار برند و حق اینست که مجال نفی
که این احتمال را بر بنا رندین تلبیس و تدلیس که پیشه اهل نفاق است پرداختند و اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی بار امید که دلیلی بر احتمال مذکور بر عادت احسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلاف نمای امت و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از ارادهٔ شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش مطلقا و او لو بیعت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمانیتی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بران
گواه است و درین ورق مجتهد آنچه گفت دلالت بران دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضم النفس فرموده باشند
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قائل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرها بران دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلافصل بداند دون غیره
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالیسی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه لاجرم باید که مجتهد معتقد آن گردد که حضرت صدیق با هم خود
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل لمعات الریاح وغیره و بر کسیکه کتب طائفه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی نتواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند و سادات رفیع الدرجات

و اکابر خاندان عصمت و طهارت را باطلاع شیعه زنده در گور دفن میکرد و تدوین سست خود می گشتند و چه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند و محصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
و سلطنت کرده اند و عقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت محصور بر دودمان
عصمت و طهارت است پس اطرف امور و اغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلمها قطعاً
و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر متکلمین شیعه و کاسه لیسان ایشان که متکی از آنجمله باشد خلافی نکنند چیزی در باب
امامت برای حصول ریاست و از تشیع بهره نبرند و قضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
و هرگاه تشیع صدیق باظهار و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کردند
فلا یعتمد علیه و از اینجاست که شوشتری و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بران دارد که آدمی
آنچه رو بروی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات سے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند و اینهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال **حضرت صدیق**
باید دید که او با آنهمه مناقب و مفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود و نمونهٔ آن از کتب رفضه بازمی آید
ان شاء الله تعالی خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدسه
خود را نمی دیدند و معائب را بر می شمردند و بتواضع و کسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار و غیره باز هم رفضه ابوبکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
زیر مطاعن میگیرند و داد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیات اعمالهم **قوله** و یعنی
الی اخره ۲ **قول** این اعتراض پنجم است و جوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل و صواقع مفصل
موجود است و من زینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
و آنچه قلی کنتوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب و مشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه جلد اثر عبدالرحمن بالتمام باید انشاء الله تعالی و نتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان بکشاید
و هر کس را اطمینان تمام بهمرسد و هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر رفضه لئام تمام شد و لله الحجة البالغة پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک و تردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت و بر یقین
و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و برای اثبات شک خلیفهٔ اول و تمسک نموده اند که در دم السین خود

اینرا انقضای گفت یا لیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شئی و شیخ ابن مطهر حلی بعد
روایت اینکلام خفیفی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهل سنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بمهاجری
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لااقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح میشد میگفتیم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب با صواب
آنجناب را می شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج و حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این مرد الکار خود یقین می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بی نص و استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چیزی نیست که بتوان پوشید و نیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت
و امامت از خاندان اهلبیت نبوی بر آمده رفت و هیچکس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشانرا
در ینکار حقی میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی میشد و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط نواصب
و مروانیه بر دین و اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذالک صاحب صواعق نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشا فرموده **نظم** اربع بظلعک یا ذا الافک والحیل ٭ ما انت اهون من غیر و من جمل ٭
ما شک قط عتیق فی امامته ٭ فقد افتریت علیه الکذب والخطل ٭ فاحش الا له الناس من کذب فالکذب مقتصیه یلقیک فی الثلل
الی آخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این بیان شافی میگوید
که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست آلخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود بر امامت عمر عهد و پیمانی بود که با هم در میان
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتیم که مدعای او نیست آلخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بر زعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان آتش در کاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قوله** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد آلخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المومنین علیه السلام باختیار خود ش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** و معلوم است

که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی آنرا **قولنا** صدور این قول از خلیفهٔ اول صاحب مغنی تسلیم کرده است در دفع
اگر در دیانت خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد ندید اینقدر در دست میکشید تدجعین قدر کنایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمهٔ هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه و ملامید آنکه
این حق ناشناس بلکه کنندهٔ ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است و زینها از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالٰهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بران اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری بایدش به تفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در حوالش چه قدر تعرضها دارد و در خلافیات فرقهٔ مذکور بسیاری از آیات بیّنات کلام او را
ذکر میفرماید و بر دو قدح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن با جرای شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و بسر کوبی آنها برخاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از تفاسیر و احادیث
فقه و کلام به بصیرت ندیده درین مغلطه ها مانند خر در گل فرو رفته و امید نجات از آن زنهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی اینست که در تفسیر سورهٔ حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالیٰ کتب علیه فلا جائز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانه تعالیٰ لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل و یجوز ان یقضی علی من یقبله بقوله فقد اضله عن الجنة و هداه الی النار
قال اصحابنا لما کتب ذلک علیه فلو لم یقع لانقلب خبر الله الصدق کذبا و ذلک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادلة فی الله لیست من خلق الله و بارادته و الا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان و کان لا یصح القول بان الشیطان یضله بل کان الله قد اضله و الجواب المعارضة بمسئلة العلم
و مسئلة الداعی و اگر فهم اینکلام مشکل است باید بمطالعه مجالس قاضی نبیب الله بنوره پرداختن که از مصابیح القلوب انچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب معید برای حارثی نهاده است و حارثی را بر مسند خود نشانید و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیدند و فیه خبر سلاطین دکن یعنی از دستانی هم این قصه را در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمه حسن بن محمد بن العباس معلوم توان کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند وجه این امر
نیز ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الٰهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منجم طوسی در تالیفات خویش
تصریح بامعنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقه ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف راستی زین نخواهد بود
مسلمانکه معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیله جو را باید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصاً بمقابلهٔ صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ
اثنا عشریه بیخ زنی و هرزه چانی را شیوهٔ خود ساخته و به تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح میگفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

تشیر و نبود فکیف که او فقط بجواب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض تو آیت را جرد
آنیعنی که صاحب شفی جوابش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چه قدر رکیک است علمای
روافض ست از قدما و متاخرین که هرچه درباب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
تمامینی در شافی و حلی در نهج و منهج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالیسی در کتب مطبوعه ازان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته ولنعم ما قالت العرب العربا اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت والحمد لله
که هرگاه مجتهد جالیسی بر طائفه خود دعای بد لقطع ید کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلاف بریدند بلکه حقیقةً خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جالیسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنیم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده در قصه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مویدش هزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیه آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لیتنی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود کما عرفت فی المبحث
السابق ایضاً اما آنچه گفته که **قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالباً
ابن بابویه گو چنان یقین میکند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
وحالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسننش قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدرستی کلام خود
کما ینبغی نا کوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اضحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیهات می پردازند حالانکه بیقین میدانند که آن عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درین باب مبذول مے نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باری آنچه مرزا محمد
در مجلدات نزهه که قلی کنتوری را سرمایه تالیف است بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الحاق وبشاهین بمعتقدات ایشان وتطبیق آن بر اعتقادات شیعه درباره توحید وتنزیه باری عزوجل فاتر
الحوال راسیاه کرده شاید از آنهم ذهول کلی ورزیده پس در صوارم وغیره نظر باید نمودن واین مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن وظاهر از همه امور اغماض صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سرپرستی درباره ائمه خویش که هشامین ومانند ایشان بودند
بر روی کار آورده اند وبرای تطبیق اقوال کاسده واعتقادات فاسده شان خیلی دست وپا زده اند چنانچه
قریب چند ورق نیز ظاهرست وحال آنکه باتفاق امت از ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمایی کفر ونفاق شان اظهر من الشمس وابین من الامس توان گفت ودرین باب
بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر رضی معصوم نبود کمال خرافت وآنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم وحیاست که ازین مهملات باز ماند واین قدر نفهمد که
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقه ومنافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار ودر حق الیقین بران
مے بالد هر کسے از اهل اسلام بملاحظه آن مے نالد عصمت این ملاعین را کنتوری وهواخواهانش
لازم اعتقاد ومدار ازین هوا دران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کا ستعرف
ان شاء الله تعالی الغرض رعنای کنتوری که مذکور شد تحریر اوراق در مقابل سطوری ست تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بوجه البسط فارغ شده حالانکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته وبنحو التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش باعجز وزبونی همقرین وبملالت
وملامت غمگین بودند وعلمای مشهد مقدس وفضلای ایران هم علم برداشتن اتحاد و عزور امور دلقرین
ساختند اما آنچه گفته مهندای گوییم پس جوابش آنست که مهملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
اوراق مقلوب وخایب وخاسر یافتیم این افترای دیگریست که کوچک ابدال ابلیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده وپرده آزرم وحیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب ودروغ او را درباره صدیق رض وفاروق رض مطمح نظر داریم یعنی صدیق رض با فاروق رض چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من بکوشی
ترا جانشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم ومقصود از همه غصب خلافت امیر المؤمنین بود ودر هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صناوید ایشان جا بجا ثابت میفرمایند وازینهمه بزرگان را وارثین فردوس میگرداند
وغفر ربه از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست از همه مدارج اتقصیل تام
نشان میدهیم پس ارتداد ونفاق را که کنتوری باسه رد دور پیوسته رشته خود بحضرات راشدین رض منسوب میکند از همه
مخالف کتاب مستطاب وهم مضاد اصول اهل حق وهم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام وایمان باین

انسفائی کنند نعوذ باللہ من ذلک اما آنچہ گفتہ کہ قرینہ حالیہ پس جوابش آنکہ کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
ولہذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضہ آرزو میکرد کہ کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و پیشتر این امور آدمی را روی دہد در تندرستی و بیماری کہ آرزوہا میکنند باموریکہ عادۃ محال
است بلکہ آن چیزہا کہ زیر امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور ہمین است کہ چہ خوش می بود کہ سوال میکردم و بر کدورت انصار حسرت
از دید ابرار میکردم تا آنچہ در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کردہ بود آنہم بوقوع نمی آمد و قید مشافہ
انصار خود از سیاق این عبارت جلوہ گر ہست بسبب آنکہ مقصود دفع کدورت انصار ہست چنانکہ دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول اما آنچہ گفتہ کہ جناب امیر مجبور بودند دربارہ تحکیم پس جوابش آنکہ این اکراہ اگر از جانب بغات بود
بالیستی دست از خلافت ظاہری برداشتن ہمہ گمر صلح کردن چنانچہ حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچہ مجبور نبودند
تا نائرہ فتنہ فرومی نشست و دربارہ تقیہ معذور می گشتند و اگر اینقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند کہ برای قتال درکار باشند و از کتب رفضہ معلوم میشود کہ معدودی پیش نباشند تا بحدیکہ اربعین ہم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچہ می آید و از کتب معتبرہ دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و دمار روزگار باغیان بر آوردن کہ
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ و اگر این مقدار ہم از شیعہ رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد کہ درین وقت ہم مانند
اوقات سابقہ بخذلان امام الائمہ پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبہ و کثرت باعث این اکراہ و اجبار
شدند باین طور کہ اہل کوفہ گفتند کہ اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچہ مجتہد جالیسی استاد کشوری
در مواعظ حسینیہ تصریح بدان کردہ اند برین تقدیر ہم کفر و نفاق قدوہ شیعہ ثابت شد و ہم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچہ قبل ازین کفر و نفاق مقتولین لسانی کہ بلعنت خدا داعدا گشتند. و انیہم ثابت گردید کہ خروج
مرتضوی از مدینہ و واقعہ جنگ جمل از جہت این مطرودین بود کہ خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نہج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افادہ میکنند کہ ایشان محیط شدند و از جہت کثرت
خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی کہ جناب امیر نتوانستند کہ از اہل بلوی کہ باعث شہادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچہ عبارت نہج البلاغۃ ملاحظہ کردہ شود و ان اینست قریب نصف کتاب و من خطبۃ لہ

بعد ما بویع بالخلافۃ وقد قال لہ من الصحابۃ لو عاقبت قوما ممن اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاہ انی لست

اجہل ما تعلمون و لکن کیف لی بقوۃ والقوم المجلبون علی حد شوکتہم یملکوننا و لا نملکہم و ہا ہم ہؤلاء قد ثارت

معہم عبدانکم والتفت الیہم اعرابکم وہم خلالکم یسومونکم ما شاؤا وہل ترون موضعا لقدرۃ علی شیء الخ اما فصیحت و رسوائی
مقتدیان متاخرین امامیہ از کوران ظاہر و باطن کہ سگان با عجاز جعفری در دہن و گوش انہا می شاشیدند و این
حیوانات خسیس آنجوان بر ایشان حی باشیدند پس اظہر من الشمس و بیت مشہور ست ذہب الحمار لیستفید لنفسہ قرنا فاب
ما لہ اذنان کہ جناب مجتہد الزمانی از راہ مزید فراست جابجا در کلام خود آوردند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچہ گفتہ کہ صدور این قول الخ جوابش آنکہ اگر از تسلیم معنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زنهار مفید مدعای
او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الخ پس جوابش آنکه روافض بکیدت پیشه نفاق اندیشه را درینجا سر مکتوم است
که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین دردسر عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه اینچنین نمیگویند و تهمت نمی کنند اما حال مکاران
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفضه که از انجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود هنوز
مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند
و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس صحبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و آن روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهل السنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت
یعنی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه کذب و افترا خصوصا بر اهل بیت سید انبیاست
تا بحدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی امور و امید تحقیق کما ینبغی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیثشان هرگز مربوط نیست
و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر دو سه ساله گی وکیل شد میانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمهٔ غصب
خلافت را باصلاح آرد و عبد الله بن عمر نیز خواست که پدرش حق را باهلش بسپارد و چون معاویه و یزید بعد سر زنش
عبد الله مذکور را لوقیعات فاروقی معوذ نامه متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبد الله ملازم گردید نعوذ بالله من هذه الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
از آن پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالبا
حدیثی مردی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را عقلا و روایة روبروی اهل حق می آوردند که منافقند
و در کتمان مذهب لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم ندانند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میداوند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد
و خرافات مهملات این مسلک باوجود اراده کتمانش بر منصهٔ بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید
که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و
لوازم و عوارض آن مانند لته مادر صندوق تقیه که عزاز اهل مدرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر چنین دعاوی بکار بردند که بر چه می نویسیم از کتب اهل سنت است
تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند پی بحقیقت نبرند و بعد از توجیهات در اکثر
از مقامات علمای رفضه جا بجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتمد نمی بود حاجت تاویلات و
توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری درینمقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جای سعی

از احادیث معتبره آنجناب ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمیابد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش ما معتقدان
گم است برای خدا هیچکه شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینم و نه در دیگر کدام عالم لهذا بخدمت جناب قدس التجا
آورده‌ام و نیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جوابش ان هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهل سنت برملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جا بجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدینخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه ان انکار را
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می نمایند چنانچه تقریر یکی آنکه تا حال
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم آنکه مرزا احمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بران کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب مؤید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقم
فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که باسناد کتب امامیه آن انکار دفع شد جمله اجوبه کالعدم شدند معهذا مفتی
محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمری مجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگر توجه آن قبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدینخان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهل سنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز مندفع شود و موجب سرخروئی ما معتقدان است زیاده چه عرض کند فقط فوائد مکتوب
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه معترف اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه بمرتبه امامت و ختم نبوت و الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از تهی بریده در دست نماند کما لا یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب سه
کتاب جالیسی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشتند بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواستند خیال بست پس اهل سنت همه
از هر طرف تحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشد و هرچه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر از باب مناظره بیاید شدند
و جالیسی بمجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس باختند اگر آن اعتراضات مجتهد را بد ارادتها ورنه نزد همه عیان شد که
که مجتهدین شیعه مذهب خود هم اطلاع ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کرده صاحبان حاضر نمایند

نشان سلمه الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بان عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی را طاقت نیست که اراده جوابش نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثناعشریه آنچه امر قائم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی را فی الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود حکیم مرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنایش زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثناعشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از انکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سواله مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حال الحق جواب جمله کتب تحریر شده با تفرقه جواب ایشان
ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن ضرور است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثناعشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثناعشریه و عجز علما از تحریر جوابش لهذا بر
تحریر جوابش بلجماع کتب فریقین پرداخته شد و ازهمین باعث جناب مبرور در اکثر جا در صوارم و غیره ارقام فرموده اند
که کتب محوله از نظر نگذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشند چرا که
در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثناعشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک ساله یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق پرداز و زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر یکه سطرش ز عفران زار کشمیر است بس بحکم

نالایدرک کلمهٔ خیری ادا ننیکارم ولعنوا بکه خاطر نشان عوام نیز بسر دفتری سپارم تحسین آنکه جناب مجتهد که در اختیار شرک
وعار از ابوجهل و ابولهب سابق الاقدام بودند اعتراف نمودند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیه عموماً و از که علمای
عصر طاقت برداری آن ندارند و از ینجا حکم کردیم بکذب و نفاق مجتهد در عبارت ضربت حیدریه زیرا که در ان کتاب بجواب آن میتایند و
را شرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرداً در بلده بنارس سماحت بیان فرموده بود
به ازین مضامین تازه که بمعیت و معاضدت استاد خود فرموده اند بوده و بهذا الطریق جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدنی ست چه هرگاه نتایج افکار رشیدیه در تهافتی بدرجه استحسان رسد البته شرکت استاد البریه که بتحریرش اعتراف
مجتهد دندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران و مشهد مقدس کند شده زیاده تر باعث کمال استحکام و متانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب و نفاق و اختلال حواس او بار هم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر آنکه جناب مجتهد با دعای یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار درباره افادات مذکوره تقلید ابن سبا و معه
کور خیال ابن معنی دارد که محررش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قران ست فاعتبروا یا
اولی الالباب و انظروا الی هولاء ذوی الابصار دوم آنکه کابلی و قلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید و دیگر مهملات و منعوات قلی و هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جابجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری و امثالش
نعیق غراب و طنین ذباب است پس اشعار مثنوی بمقابلهٔ او باید خواند نظم مثنوی مه فشاند نور و سگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ای سگ ملعون چه عوعو میکنی سوی را تو شتو میکنی بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین ادام
الله برهانه و این کمترین تنقص بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع و احسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولت حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذو الفقار جائسی نصیر آبادی از همین نسبت داد و در نتیجه اعوامی
پیش آمد جواب طلب که مجتهد در ضربت حیدریه که اقرار تالیفش درین مکتوب نموده و گفته که علمای شیعه بسبب متانت کتب
فاروقیه قدرت بر جواب ندارند و من جواب ان شروع کرده ام قلی ایکه تا زمیدان مناظره دانسته و به عبارته
ناقص المعنی و متوقد بود چی یکه تا امسکر که فضل و کمال مبارز میدان مناظره اشعریه و ارباب اعتزال السید الجلیل السند
النبیل الاوحد اللیلعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب مطیس ماب طاب ثراه منتظم و کتاب سیف ناصری و
برهان السعادت و دیگر مجلدات ضخیمه در ابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک است الی اخره بلفظه و جواب
باب دوم تا باب نهم هست که در منکور حافظ نمی باشد و بنیاد تمامی دین و مذهب رفضه بر کذب و نفاق است و خواص و عوام
میدانند و خود مولوی حبیب علی هم تصریح کرد که قلی و کشمیری هر دو در مرتبهٔ ثانی و ثالث عاجز آمدند و هنوز روی امامیه سیاست
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارند چون هنوز ان الزامات برجای خود است بر اعلمای امامیه است
که [illegible] مسوده تا باید خود بند و ظلمات بعضها فوق بعض تصنیف میکرای ایشان باید زنده و از تحریر و تقریر مجتهدین صاف

صاف عیانست که حقیقةً در مناظرهٔ اہلسنت عہدہ برآن نمیشوند و برای ابلہ فریبی و تسکین قلوب شیعہ مغلوبین ازغالب قرار مید ہند و بالآخر مراحت
قلوب مجتہدین باوصف اہتمام و مزید جفا مطابق ارشاد حضرت مرتضی بلہو میکشد و چہ خوش گفتند ظرفا بعد ملاحظهٔ فاد
مجتہد رئیس شیعہ کہ یکہ تاز میدان مناظرہ برای امامیہ ہمچو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا بیجایی مثل مرزای کابلی نطفه
حرام مابون می شاید چنانچہ بتصریح مجتہد جائسی ہر دو وصف او را بشرکت جنس و فصل حد تام توان گفت در جلد اول
گذشت سوم آنکہ کشمیری ہر قدر کہ جواب بعضی از ابواب تحفہ نوشت خوب ست ولیکن نہ چندانکہ اہلسنت بجوابش عاجز آیند
و این قید ما خوذ ست از حسن تقابل جائیکہ در مکتوب گفتہ کہ حکیم موافق استعداد خود خوب نوشتہ و آنچہ قبلہ و کعبہ تصنیف فرمودند ان سینان
را ترش کردہ لا جرم جوابیکہ حدش خارج از تحریر و تقریر ش باشد فقط کتب مجتہد فانی ست کہ سینان بجوابش زبون گشتند
و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلاً جائیکہ ثابت باشد و باعتراف مجتہد الزمانی در مکتوب چنانچہ دانی کہ پدرش وقت
نوشتن جواب تحفہ کاہیچ کتب فن را ندیدہ بود و پر ظاہر ست کہ چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام با شد
و در عماد الاسلام کہ قبل از ہمہ تالیف شد کما یدل علیہ الصوارم و غیرہ چہ خبطہا و سخافتہا از جناب مجتہد بصدور آمدہ باشد
و از ہمین جہت ہست کہ ہنوز آن کتاب در صندوق تقیہ مختفی ست نتوانند تبو را بنان ممودن پس چگونہ عقل
تجویز کند کہ مجتہد ہمراہ نقض تحفہ عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستادہ باشد چنانچہ جائسی در کتاب
خود مدعی آن گشتہ آری شعار شیعہ بود کذب و افترا و حال عماد اینست کہ عماید لکہنو ساکنین توپ دروازہ از اولاد
نواب شجاع الدولہ بکوشش ہرچہ تمام تر مجلدی از ان بصد الحاج بدست آوردند تا نیرہ را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاہ گاہ اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و
انیہم بدان جہت ست کہ میانہ او و مجتہدین عناد شدید ست ورنہ چہ ممکن بود کہ عماد را قبل از رجعت شیطان
الطلاق سوی کوفہ ہند بکس می نمودپس وقت تصنیف جواب تحفہ چگونہ جناب رئیس المنافقین پیش علامہ دہلوی ارسال نمود
تنبیہ العمد علی الکافرین و مویدات آنمقام آنچہ بلا واسطہ زبانی مرزا کاظم علی صاحب الد عزا محمد رضا متخلص برق شنیدم در لفافات
خویش و ردم کما لا یخفی من البعد در مکتوب خود مولوی حبیب علی کہ بجواب مجتہد نوشتہ خواہی دانست کہ مولوی مذکور ہر چند مجتہد
الزمانی را در باب فرستادن عماد و امت دعا ہم افزود ولیکن او بر حیلہ وعدہ ہم حوالہ نکردہ دانست کہ اگر کتاب بدہلی خواہد رسید
رشید المتکلمین تار و پود پدرش را بر ہم خواہد کرد و این استدعا و طلب از قبیل ہم عند المناظرة القاضیة بعمل آمدہ بود چنانچہ بر ناظر مناظرہ رشیدیہ
مخفی نیست او ہم زنہار آن کتاب را نفرستادہ چہارم آنکہ جملہ علما از ہند تا ایران و مشہد مقدس ہمہ عاجز بودند اعذار بار دہ در نوشتن جواب تحفہ آوردند
چنانچہ لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد معہذا اگر اعذار قمی و فضلای مشہد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیت عجز علمای
شیعہ و فخر زمانی در بارہ متبحر زمانی چگونہ صحیح میشد و ہو ظاہر جدا و ہر گاہ جائسی بدون احاطہ کتب کہ متعلق بابحاث تحفہ باشد کتابہا
نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لا جرم عقلا حکم نمودند کہ از ہمہ پیشوایان رفضہ از مجنون و مابون تا المحاباۃ لا امتی ملعون مانند
ابلہ درین میدان معرکہ الانار خود را کم کردند و انت الا حمق انا گفتہ باقی ماندہ دعوی ہمی کہ ہر سہ کتاب اہلسنت را مغلوب کردہ کویم این حکم از عجائبات
خرافاتست کہ بار بار در تقیید گفتہ کہ اقرار العقلا بر عزت مسموع ست نہ بر منقصت پس از قبیل شد کہ پسران زادہ ہیرا با کہ منی بدر خود را لعنت کرد امام دادند

درحق او بعنوانیکه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زرارهٔ میانه اصحاب علوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگویم که عیب دار می کنم تلسنیان گزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس العاید صوبه
لکاکوری غلام حیدر خان بهادر دام رافته کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از لکهنو بردند و همه عقاید در باب الٰهیات تحفه که صوارم رد انست به بست و دو محصور است و این
کتاب از آغاز تا عقیده سیزدهم رد من است و حرفی را از صوارم تا بمقام باقی نمیگذارد حتی مطابیات جالسی را
نیز پس از حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقة معنی حامل المتن را ندانستند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر تحریرا احاطه کتب مذهب شیعه و سنی برگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از آنا رقیات مباحث
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر صور خیالیه رجما بالغیب در
ریاض السلام نوشته و تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین و فضیحة الغبی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی بر دبار چنین گوید حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده **پنجم** آنکه بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ او المعنی فرازاغاز
تا انجام بود پس عذر عجز کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرا مثل کاشفة اللثام ملاحظه کنند عرق حمیتش باوصف
انواع تجهیل و تحمیق بجوش شد حالانکه در ابتدا رساله مذکوره را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الدین الحکیم
سجاده ده داک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس راست بگو که کاشفة اللثام حامل المتن کتاب
میعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز دران تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولویصاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند بیاس
لشکریان بودند و انچه ممکن بود که مجتهد در حق شان کلامی کند کما عرفت فی الدیباچه ولا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ زالی بر اوتیا مدلا جرم حجت اہل حق
تحریرا و تقریرا ظاهر و تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنایب پسر خاتون
نرگس که بدلیری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشند گزندی جگر گزند مقرری برسد و از ینجا هم عیان شد
انچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که بمنزله شید بمناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت پر کاه زبونی کاملین رفضه به نجد رسید عقل حکم نمود
که اہل سنت متبع ثقلین آنند و رفضه مثل سبائیه و جنالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و نمیدانند
که اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سجئی من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الائمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور هست بمقامع لعنت ابدی حی کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصولا گو خود عالجت انمعنی است که رفضه متبع ابن سبا و زراره و متابعین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون عجز رفضه
درجواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
احیاناً آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در انجا برده باشند و چون سخن اینک
لبکانی در یابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهده برنیائیم خویش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تحاشی از تقیه می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه حادثه
شنیع بیوفائی و ترک رفاقت قرار داده اند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین در لقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و لیبرش در ترجمه و غیره اعتراف نموده اند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قران مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورده اند چه باک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیر آن هزار جا تصریح نموده اند که رفضه بر قوانین ابن سبا لعین اند
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقةً نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر نمودم که اهل بیت اطهار
مداح خلفای راشدین بوده اند که دین اسلام را تائید نموده اند عقل نیز بر آن گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نیافتی باری بمثالی روشن میکنیم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنها اند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی علیه وسلم می روند چه سنت
بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ع ایها
السائل عن مذهبی سنی السنة لا کعکعه قیل و ما عدة اهل السنة اربعة العلیه رابعهم ...، با وصف تصریح این امور مذهب با ملت حضرت
سید انبیاء نیست بلکه اتباع اصطلاح است و پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد آیا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت بر خلاف کتب خود که نمودیم بر زبان رفت توانند دانست و شیعه ائمه اعتقاد توانند کرد فرق آنست
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلا ریب میدانند کما فی الکامل البهائی و غیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه بر مذهب اهل سنت بوده اند چاپلکه انما افعتین آن مطهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم هفتم آنکه مجتهد گفت که این امر محال است گوئیم اگر اشاره باین معنی است که محال است که سنیان جواب حامل
المبین بونسید پس تتمه السفیه و غیره مکذب اوست که حرفی را از صواعق و امثالش تا مقام مذکور و غیره باقی نگذاشته اورا
حامل المتین بدانستن کار حامل الاسفار است و از باب بعیق غرابیه بعیق حمار اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولۀ حیدریه علی الجیوش
القدریه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی به تبیض آن پردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر بمرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظاً و معنیً حامل متن ذو الفقار و رافع خرفشار کاوان بی سم و جمیع خران بی دم است بر طور ایشان نیز حرف

قس علی ہذا کتب دیگر از مؤلفات من و اگر مراد آنست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاہلیت فحبذا الوفاق و نعم الاتفاق

علی محاورۃ العرب العربا و ہو المدلل عند العقلاء فانہم یقولون ان المرتبس علی نفسه مع ذلک مکر باوندارسی که چون تا بہ

امام جواب بعض ابواب انہم بطور رمی ظلا الاثم فی ممارست علم کلام بوقوع پیوست خبط ناقه عشوا و رقص الجملی ظاہر شد فی نفسه

اده جواب تحفه با وجود مرور دہور و امارت و حکومت کوفه صورت نه بست پس البته بظهور الحجا میدکه محال است که شیعه

جواب دہند چه جای آنکه اگر صولت حیدریه طلب نمایند و خطایای بدر ظلا الاخطه فرمایند خواہند دید که بر ہر ورق کتاب جالسی

یک یک رساله نوشته ام تا دعوی احتمال و اہمال که سخن تکیه جالسی نسبت تحفه بود خصوصاً بر کتب مطبوعه باقی نماند و دہن کننده

اش دوخته شود اما آنچه فرموده اند که از ان وقوع انکار نتوانند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که

این افاعده از ان قبیل است که تیر جوانی رد ... ضعیف بدن آمد و اورا ... یقین ... جدا

تکذیب این واقعه منجر است ہشتم آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق النجات تحفه حاضر نبود البته جواب بوجه بصیرت

نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکنند این پسر سعادت منتقصان استعداد پدر مستمند و الحمد لله که ... المحرق

من آرخیه ... سبب این اقرار و عجز او از رد تنبیه السفیه و غیره در دنیا برین معامله صادق آمد باقیماند استبعاد

جالسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الخ ہرگز دلیل بر خیانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی ہر روز

ساعتی بگریبان فکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب قلی رالی استعداد می دادند و در ضربت یکه تا قرار میدهد و

درینجا بکمال متانت شوکت معتقد است و در ضربت ہجوان میکند و ہرگاه باعتراف او تحفه همه را عاجز گردانید پس شرکت

عزیزی چگونه موجب تخریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضه حیث یکذب کل حرف کلمة اخری پس استبعاد

موهوم حامک ملعون کما انص بحلیه لا یمیه چگونه مثمر مدعای او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رفضه متباینت

و متناقض است اگر دوروی و نفاق که اصل ماده تناقض است ازین قوم مور و لوم ربود نشان مذهب رفض کجا یافته شود نهم

آنکه بخیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم نرسد بلکه اهل عقل میدانند که اینهم کذب و زور است اما

عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش بالیقین معتقدند که ہر گونه سامان حجت تقریر

را حاصل شده و با اینهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصاً بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده تراند و درینجا تنها

انقدر فراهم شده و مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود و از کتب مؤلفه حضرات ائمه دوان کتابها که خود صاحب ایشان بتوسط

خویش مزین گردانیده اند که صدق سلیم و نعم الکتاب کتاب حیدر در کوچهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران

نیافته باشند و از ینجا است که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجعول دیده در تصنیفات بر خود بالیده و اگر چنین نه بود و من این

مواد کتب شیعه از کجا یافتم و بر ظاهر ہست بی محنت خواه بالذات خواه بالوساطه باشد یک لقمه بحلق آدمی نمی رسد چه جای ابرو

باد و مه و خورشید و فلک در کار آمد تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری الغرض لغایتنا الی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید لیکن

از راه تنگ ... طریقه ابولهب ابوجهل اختیار شد چون مجتهد ازین سانحه خبر دادند و اتمام نقض تحفه را بر آن معلق کردند و بمقام حکایت

بیاد آمد که شخصی با وعده کرد ... سلطانی ... بالخباج ام ... الشخص ... و میان ... داد او گفت

مگر آنوقت دل مرا بدست آری که ترا بر ستان نیزه نشانند و همقرین آسمان برین کردانند بسلسلهٔ مجتهد تمام ملک هندرا فرا گرفته
و دولتش از دولت قارون بر گذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین ولاحقین زاید گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از بیجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه با چندی از کاتبین و مصححین بجهت خاطر جمعی میسر
و اندیشه قید بند بلکه خوف جان زائل میکردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعنمی رو و قدح نمیکنداشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر حالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها تعلیم اطفال می برد و از شبها بمعاجت میسازم و این برد و امر را بدخلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مدتهای در تصنیفات
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بد عتهای رفض آنا فآنا در ازدیاد است و عزامی ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامیده
و هر سال صاحب الامر روافض از بطن بادشاه جمجاه علی ما اشرنا سابقا بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اجار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوان سیر کنن اعنی منتظم الدوله بعد از اربعین متغیر رسیده و تعصب و دشمنی عامه از یکی بهزار کشیده اما آنچه
گفته اند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود دید و مد اعتراف کرد بکمال متانت شوکت البته آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و پس رشید الشاکمین کتابی و رساله در هر ماه بکمال متانت استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنای کلام مخالف که بنای آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد مقام میخواهند که عبانا به بنید باری
ضرورت مقالات صاعقه حسامیه را که رد ضربت حیدریه است درین ایام از من طلب داشتن و این کتاب را بلا احتمال
از من خواستن و مثل عور و جال بغور نگرستن که حال من هست یا موافق پندار حاملین استفسار اما آنچه گفت و نجوا فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین هوش و حواس مجتهد پرواز نمود چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب شیع داشتند پیش ما بل جناب شیخ فضل امام صاحب تمام رقعه بی کم و کاست میگویند اکنون منتعرعی باید خواند
نوبت بسر اینجا رسیده بگویند که دوران ارائش از نو بکنند مسند چهرش الحال عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج ازاکه مهر خموشی بر لب مجتهد نهاد در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجا و ماوای بیکسان مد ظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض انیست که گرامی صحیفه وصول الطاف مشمول آورده سر افتخار را باوج فلک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفت سید امداد علی وصول شد فی الحقیقت در امور دینی از فاضل عبرت مذهب استعانت تار نیاست بجهت
قلت فرصت آنقبله و غیر ممکن الدفع بودن نزاع همه کریدون جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمر به زیاده از حد مسرور شدم و اینحال پیش مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
که را اقتضا مرظاهر ساختم اوشان مستفسر همیعنی هستند که جواب حامل متن تحریر میشود یا ماخذ قول قول میگویند که هر قدر مرتب
شود بزودم ارسال شود ما تحریر جواب آن و تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقیض مناظرات
هر چند دل میر هنیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد هر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از و مباحثه و مناظره تحریری
جا بجی ماند اگر چه احدی از علمای امامیه گاهی بکسوی بیچک مسئله نکرد یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شدند تحریر امور

خلاف بحث خوابان جواب آن شدند ناگزیر با جوبه آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز محبت نکنند و اما میه را جای سخن نماند
بعد از ان هم از تسلیم ان تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف بحث به تحریر مطاعن وغیره مسائل که صدها جواب آن از متقدمین
تحریر یافته پرداختند و بجنسه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد با ینکه از هر جنس کیسه نها
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغ خطهای حکیم بو علی
و مفتی محمد قلی و حکیم مرزا احمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواه است و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قابل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقت از مسائل هیچ و هیچ بی خبر که استعداد فهم کلام
و ادای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشد با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلو تهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب هر سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این هر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جا بجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است شاه صاحب نوشته
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذو الفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب
مناظره است دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از ان جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیدا است همچنان در عماد الاسلام
خواهد بود معهذا این هر سه کتاب ماخوذ اند از شرح حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرو گذاشته اند پس صاحب تحفه که
بمقابله ان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از سب و شتم انکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام پایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه ان قبله و کعبه برای تائید
انکار فرموده اند بران بدینگونه کلام کردند که هر مذهبی بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بران
معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه بر بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شد و این امر بعد خطبه در دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره
کردن ارتقام کرده است نه بتخصیص با امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جابجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه
هم می پردازند چنانچه جناب میر و رجا بجا در کتب خود میفرمایند که اگرچه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چیز
است و چنان است در این فهم و استعداد دوم از تحریر جواب تحفه میرسند و هنوز از این مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر هفته یاره ساله یک کتاب خواهد رسید بر آخر بر جوابش حاضرم بارین شرطها یکی آنکه نقل از کتب اهلسنت صحیح باشد
نه چنانکه جناب میر و رحواله صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان ان روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات
و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحتاً یا کنایتاً واقع نشود سوم
آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو رود و مگیوئی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا بتصریح در اعتراف
از خطا یا نه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یا بعد گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود تا نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک شخص باشد که هزاران فاضل شریک و باشند اگر این شرائط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تحریر جواب طبیگار است تو فعلکه لعجبات از جواب این عجز
سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم مرا فاحص و وافی عالم از این مکتوب ظاهر شد که مولوی حبیب علی با وصف تشیع و عدم
ادب با نبیاء ام بیجا بی و تجهیل مجتهد دقیقه فرو نگذاشته یعنی بتصریح تمام گفته که هر کس بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید و کلیه
هر بد اندیش خالی شد تا بالاخر فاعتراف بغلطی داده و تقریباً جان در کف تسلیم نهاده و خود رشید المتکلمین تطاق همت بربسته لفظ
همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه مختصرات از اهل سنت بتمهید ورقی هر سه کتاب مجتهد را زیر و تقض گرداند
نمی توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از صندوق تقیه سر بیرون نمی آرند و هرگاه رقعه در سب و شتم
از حد درگذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشتند معذور باشند اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه
مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و بر قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهدین
الی الآن درین مغالطه گرفتار اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه یار و کنند چه شعر حتی عالم بالا معلوم شد
چه بکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم نفهمیدند و غور کرده معنی دیباچه اش هم نگذیدند زیرا که در آن تصریح است که تحفه اثنا عشریه از آن
نامید که بعد از قرن ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفت و بعده عبارته و این ساله را تحفه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر التحیة السلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور
در گرفته انتهی لفظ رشید المتکلمین مستعد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر
هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جائسی نباید کرد که معاویه بن یزید را
معاویه و یزید حقیقتاً ویرو انگاشتند با پخه پرده انداختند و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دراز بکر نباید زد و تا عکی

برهانکم ان کنتم صادقین و مادر ابرزدوی باید فرستاد بعد ازین تحسین و تحمیق کر از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرا در غیبت صغری و کبری این جبا تنا نتواند که مجتهدین امامیه خرا کرم بر دارند دوم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند تا غیبت کبری حضرات ائمه را بیه معطله انگارند و مورد ظلمت بمقتضای والذین کفروا اولیاؤهم شمارند مصدر امری نگشته اند
علیه الحجة البالغه الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت رو داد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة العین اعنی مع ان الامامة یتبعه الواحد
والاثنین آه فلیرجع الی ما کنا بصدده من نقل مقال المجتهد و رده **قوله** و قول عمران تبعه ابی بکر الخ **اقول** این اعتراض
ششم است و بجوابش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس از اهل سنت مگر مجتهد الزمانی خود را از وی پیش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش است که نور آفتاب هدایت و یقین را نهار نتوانند دید تا با عادت مطاعن کهنه
فریب و اول عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم باز هفوات کنتوری دامن دراز
گرداند پس تفادیا از تطویل و عطای ابقای او مخفی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته جواب الناصبیه
تا کثیر ترجیح مختصر درین مقام بگوییم که کید مجتهد الزمانی مانند لباب غزالی نماید پس بدانکه مخاطب چون استدلال بر ترجیح صحیح نماید
که بر تقدیر صحیح بودن خلافت لازم می آید که قول خلیفه ثانی معنی کرده البته ذکر دلیل این دعوی و ملازمت بر خلیفه
ثانی مراد خواهد بود لاجرم اولا صحت آن عقلا یا نقلا باید نمودن نه آنکه درین مقام الملمن صیار گفتن و ادعای تمام
خود ساختن ما را درینجا تذکار مثالی صحیح کافی است و آن اینکه بسا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شریعت و الاوید همت علیا بود و تمام امور را انفاذ میفرمایند تا برای متاخرین نمونه برسد آینه بینی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در بسیاری از امور با اصحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه حضرتش فراست و قوت قدسیه آنجناب بغایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن مطلب مقدس تقنین قوانین
برای اتباع و تشریع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود ازین طریق مستفید شوند و در کتب سیر مقرر شده
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی که سیاست مدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام با دعوی حضرت
نظام مخالفت نماید معهذا برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر در موضوع هم ضرور کی
می باشد و از انجا که مقصود کلیت و تعمیم است هر قدر که درین باب تاکید فرمایند بجا خود است و اگر غور نمائی البته مولانا
آن تبیه خواهی یافت پس اهل انصاف کجا خبر از آنکه مستجمع شروط و شوری در امور چگونه محال استخلاف موعود است هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین **قوله** و نیز جناب ولایتمآب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایتمآب
امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث علی مع الحق والحق مع علی از آن نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خالفه اول خواهد بود و چون درین مقام تطویل بادله التحقیقه از رساله بعنوان ارشاد که

قوت مجتهد الزمانی و قایدین وسائقین او در فهم آن وا نمی توانند شد چه جای جواب آن طرفه اینست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صواقع سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند و همچنین نیز من جمیع ام
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هر که منحرف از اجماع شود زندو والی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لاتباعه غیر سبیل المومنین کما لا فاحش تلی اولی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امورکیه مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین و تسنیح
و لعب ازین ترهات خواهند که قول جناب امیر که انا شخصیة فی انقبا ببس از احادیث صحیحه نبویست صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بکافی
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده عبدالله بن سبا را آب داده
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرما تعالی عما یقولون علوا کثیرا قایل باشند یا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عزوجل
درگذشته که در هیچ امری تامل نمیکردند و با استبداد نمیکشتند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت یا دیگر
بندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغت از انکسان که تشیع انها از کتب رفضه ز می آید و مجتهد جالسی و فرزند
دلبندش ایشان را اثر کینه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در انچه تعلق با مور امامت
دارد مدعی شده اند و کنتوری هم در عنوانات جلیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه انکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که صدکس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند ملاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت ملکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بر زبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
برکتاب الوصیة که در حقیقت قارغ فخی مکل است کما مر مفصلا و سجی مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نمازست معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی آلخ ۱ **قول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر نیز عا توان گفت که خلیفه
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت تواند شد زیرا که از تفریعات صاحب مجالس المومنین و همچنین باز
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تا مرور دهور بدست شان بود و حضرات ائمه را قبل
کرده بودند از دائره تشیع بیرون نه نهادند الا کاعتیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات رطل بوق هویداست
و حال انکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت ها گشتند و هنوز مورد مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که در صدر تراجم ابن طالین و قاتلین قلمی مشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجید کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده الهی باشد
و زیرا افراد مذکور اندراج باید معذلک در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی باوصف لعنت کردن حضرت شیر یزدانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی صلعم و اعتبار رکیدت عبدالله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله نیز عم
رفضه ارجمندش زمین سه اوج آسمان برین رسیده اند و با وصف تخالف و سینه تراشیدن

نراشیدن مرتبه شان تا بمرتبه ایمه هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار
وحیات القلوب وغیرهما وحالانکه راه ریا وسمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته وحصول زخارف
دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشرار مستبعد نباشد وهرگاه یزید پلید نزد
مجتهد الزمانی با اینهمه فضائح وشنائع که میدانی مورد ترحم بود وخلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن
ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه ومنهم مجیب الایضاح کما سیجیء انشاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا بمیعاد خلافت موعود
نشود وحال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده **تازه تر آنکه** مجتهد خود اعتراف دارد که
خلافت براشده وغیر راشده منقسم است کما مر واگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد باز هم از مجرد
لفظ خلافت اگرچه بکتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه بثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا
علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین ورضای حضرت رب العالمین
واقامت شریعت متین ورواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامه جاودانی
اقوم معجزات رسول یزدانی به ثبوت پیوسته واز توریت وانجیل مدایح ومناقب ایشان کزرع اخرج شطأه بتمثیل وتفصیل عیان
گشته ومیان این مرتبه وخبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه ومانند شان باشد فرقی است مثل
فرق حدوث وقدم ولون بائنی است مانند وجود وعدم وهرکس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی
وانچه گفته بلکه اگر بنظر انصاف انچ ماخوذ است از رساله که مرزا کاظم علی صاحب در دو جزو بجواب همین آیت استخلاف
نوشته اند وایشان در حقیقت از مجلدات جامعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد بر گرفته اند ودر زمان سابق برد وقدح آن بالحاح
بعضی از احباب در تحریر رد بعجل آورده بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل ماند ومن بیچاره موجه حیرتم که چون تا آخر زمانه خلافت ذی النورین بلوغ می
رود هدایا مخالف آن تمکین است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادرة کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فمنهم من
یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع بعضی گفته
که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند وجمعی از مفسرین
فریقین بجوابش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم قس علی هذا
انچه کلام دران جاری گشته که اولی بحکم ندرت وشذوذ است فانه دفع مرة واگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعه شهادت
خلیفه ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند وهمچنین از هفوات کنتوری علیه
ما یستحقه بوضوح میرسد ونتیجه تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر الی صدر هذه المقاله البته وثمره تکذیب مورخین بر کنتوری وهر کس
که پیروی او کند انطباق می یابد فلله الحجة البالغة والحمد له علی ذلک **وقید مرغوم شیعه** در مسموم ساختن امام حسن از انفرود
که نصیر الملة والدین صاحب صواقع وامثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور
یافته ومحدثین ومتکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته واهل نفاق را از مرد وزن بر این کار بر گماشته
پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست وقبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق بدین باب است

زبانی بعضی از اہل کلام ادا شد فلیتنبہ لہ ہرگاہ برینقدر احاطہ کردی حرفی چند دیگر در مغلطہ مجتہد مرتب میکنیم کہ منطق الشفاء شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا ہمچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است و دلالت بران دارد کہ خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانہ این دو کلی الطور کہ تہذیب خوانان ہم اذعان بدان دارند کہ ہرجا کہ خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است ولا ینعکس و از کلام مجتہد مقام خلاف این تحقیق بر آمد چہ در شق اول کہ خاص بود برای مہاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رضہ ہم خلیفہ شد و ہم فاروق و ہم ذی النورین و ہم ابو الحسنین و در شق دیگر کہ عام است و منتہای احتمالات رفض است بعد از انکہ بدعوی خلافت صاحب الامر کہ حال تر و تازہ شان عنقریب می آید ہمہ را عاجز و زبون می شوند خلافت موعود در پدر و پسر یعنی معاویہ و یزید محصور میگردد و ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات الناقصین خدایا مگر مجتہد بر اجتہاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچہ اجتہاد باوصف توسعہ کثیر در مذہب امامیہ تا بجدیکہ عقائد زائفہ و اقوال فاسدہ پیشوایان خود را کہ تعلق داشت باصول و امہات عقائد الہیات ہم از اجتہاد گرفتہ اند کما سیجیٔ تفصیلہ انشاء اللہ تعالی محصور شدہ در ذات پدر و پسر از مجتہد فانی و زمانی ہمین است حال خلافت رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند کہ یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کردہ بود بتودیع اسرار طریقت و کشف استار حقیقت و او مدتہا انواع خدمتش کردی تا روزی این وعدہ را تذکیر آورد فرمود بشنو کہ ہر چند حرف میم بر بسیاری از اسامی مقدسہ آمدہ مگر مورد انوار ہمین سہ میم است کہ نام مولی و محمد و مدار بدان مسند گشتہ دیاخر گفت کہ امر دیگر ہم کہ تعلق باین دقیقہ دارد خواہم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند ہرگاہ ملنگ مذکور بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر کہ منتہای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست کہ ہر چند غور و تامل بکار بری باز ہمین سہ میم را یابی کہ تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکہ و مدینہ و مکن پور بالجملہ محو حیرتم کہ حصر خلافت در معاویہ و یزید غیر ازینکہ بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر نمی رسد اما ہیچکس از خلفای اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود باوصف این عموم نتوانند شد تا خلافت مثل اجتہاد این پدر و پسر یعنی مجتہد الزمانی و فانی در ان پدر و پسر محصور گشت پس یکی بر یزید و صد بر مجتہد عنید و شاید کہ مجتہد بنیاد حصر خلافت بذات معاویہ کہ لفظ فیکون ہو مصداق ہذہ الآیۃ باضافہ ضمیر فصل بران دلالت دارد برین اصول شیعہ میگذارد تفصیلش آنکہ اسباب واقعہ کربلا بسیار است چنانچہ از مجالس المومنین و امثال آن توان یافت و بر ہمین امر علمای شان بنیاد نہادہ اند کہ شیخین بانی مبانی آن بودہ اند و شک نیست کہ امام حسن رضہ ہم یعنی سبب قریب اند کہ از رد خلع خلافت بنی امیہ را برین امر مسلط گردانیدند و باوصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچہ قول شہید کربلا ابو جعفر بروایت صاحب کشف الغمہ کہ حال تبحر و تحقیق بر زبان مجتہد عنقریب معلوم خواہد شد دلیل بران است و ہر کہ چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رضہ را از میان بردارد البتہ ایمانش قوی خواہد بود فیکون معاویہ لعد السم مصداق آیۃ الاستخلاف علی اصول اہل الخلاف آمدیم بر حال یزید پس بدانکہ نزد اہل حق اگر کفرش

تخلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
تکلیف که روسای دین از ولی عهد کردنش ممنوع باشند معهذا اثبات آنچنین که او وقت نزول این آیت موجود نبود
خارج از دائره امکان است اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه برینمعنی که نزد [illegible]
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و معنی صدر البحث موعود پس انیست که برادر متکی اریکه اقبال در مقابله رشید العلماء
نور الله ضریحه بعد از عبارتیکه در مجلد اول دانستی دلالت بران دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
با وجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عنادها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا و
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسین بر خلافت ایشان صبر و اطاعت
تقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدی جهارا و علانیه مخذول شد که با محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش برین شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سرزد و صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که لا سیما خلفای ایشان را با مثل انکار ندیدش حال یزید میبود هیچ ائمه اطهار با هر خلیفه وقت
همان میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت برین دارد
که زمانه یزید بدتر از زمانه خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از هر دو نزد جناب امیر هم جهادی نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید از خلفا مقرر
از ان پیداست و هم از مجاری مذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه داعی مجتهد الزمانی بنا بر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگرداند
و استخلاف موعود را ابتدا از معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای [illegible] الحجه دانا کشد
کمنا دان ذلیک بعد از فضیحت بسیار مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
انفعالش درین مقام انیست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تعیین میفرمود تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تامی گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافه خاص و عام هویداست بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که درینباب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنا بر عداوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الایضاح و تنزیه و غیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که مدار اصول و انجاز ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بعد یکن

بر ... حول نیفشه از آغاز تا انجام متناقض است حال ایشان همانست که بر هر رطب و یابس دست می اندازند و وقت
تبدیل قول خود را مدعا سوای سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از سعادت استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زریل دربارهٔ فاروق
مرتضی واقعهٔ شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعدهٔ خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر می آید الا احمق کسی که از من فیض ل و یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوش شما ... دیده
ولیکن بهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
چنانچه خود مجتهد بعد از این خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی موید است و شراح صحیفهٔ سجادیه از اکابر
خود نقل کرده که والظاهر انا مامورون بقراءة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما را نیز گریز نیست
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین را بلا واسطه زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیان است و کیفیت
کشتن از منظنهٔ ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین با قصی الغایات رسانده مصداق ان اکرمکم عند الله
اتقاکم بر تفسیر امیه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح سر ظاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر فرق عموم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی نخواهی دید تعمیم تقیه در هر ساحه هم خواهد رسید
و کیفیت که مثل مجلسی اول در لوامع وغیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از هفتاد تاویل دریغ نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور شد از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جابه الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفهٔ هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی حفاظ مقام حیدریه را آنجنان از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدبهی میگریخت
و خود را در خمها مستوری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نور دیدند و جائیکه بامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه بحدی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص
بحدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبهٔ خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین مفضه بدان درجه رسید که در ماه محرم کوچه
و بازار این شهر حیدر دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیران
ستنیان دانسته بالسبت شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمهٔ هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمهٔ خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنجنان مشاهده میگردد که قرصی بازشیرمال مهمانان استخوانیست برای بسیاری از خنگال و تبدل جو
بالسن بدنسان بدید آگشت که کافی کلینی اعور و علل شیخ المشائخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی رؤس الاشهاد

میخوانند و اجزای قرآن علی حده مثل سورهٔ نورین و ولایت را بر غرفها تلاوت میکنند و عبارات خطبهٔ شقشقیه را در مجالس
و محافل بر زبان میرانند و مانند شتر میرقصند و دعای صنمی قریش را بر طومار روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در سومنات ٭ مرصع چو در جاهلیت منات ٭ بحالات صاحب الامر که هنوز در سرداب سر من رای نشانی از ایشان
یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان بر افواه خاص و عام شهر افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن بادشاه سجاده نصیر الدین حیدر خلعت ولادت در بر میپوشند و بدولت سرای بادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
و گلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشیر الیه فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغائب
عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای نحو جنت
پس معاذ الله که حضرت صاحب الامر را پیدا گرچه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی أألد و انا عجوز و هذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رسالهٔ خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بامتداد کشد مگر حقوق نمایان چون جوانان ادا میکنند
گو زنان متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که پیر مردی و عجوزهٔ عضوی سلیم ندارند و بهیکل
مشغول اند پس در بحر حیرت فرو رفت و بغلامان فرمان داد تا ایشان را نزد پای تخت بادشاهی حاضر آوردند پیر مرد لقمهٔ نانی و زن
کلوخی پیشکش نمود بادشاه فرمود که چنانچه هر دو را با توقیر حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که بادشاه باهتمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند و گفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمهٔ پیر اشاره بود که تا چیزی می خورم رغبت
زنان دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا بقوای ائمهٔ هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن نگردد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون جنس بصورت مردان کامل یافتند و نشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصهٔ ولادت حضرت صاحب الامر که شنیده آورده از ظهور معجزاتش و نگشتن اعضای
و آمدن از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و باز گردیدن بعجلت هر چه تمامتر الی غیر ذلک من العجائب
و الغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوفه که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که امر کنی بالای
که نزد او نشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصهٔ وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی و نیز فراموش
نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدین کتب معتبرهٔ شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن کشتی و پهلوانان تازه؛ بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسپ را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجه این امور را بعد از ادنی غور توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت
و نیز بمحافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نموده و نیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسیده و وقتیکه بر یاد معظمه اش مصائب و محن رفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی از این آثار پدید نیامد الغرض
بیان واقعه مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی در آن توانند بود همینست که علمای شیعه کتابها
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بحمد الله بحفظ است نیز
حکایتی از آن در ینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که من شخصی
کا او را عمار گفته میشد از نواحی کوفه در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان هستند بودم در آن اثنا ذکر قائم علیه السلام گذشت مرا گفت
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از باغات میخریدند در میان
ایشان مردی بزرگ بود بر سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی هم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن روز
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا چیزی کم بودیم بجهتی فرار نمودیم تا
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی با مرتبه شدت رسید در آنحال بعضی از ما بعض دیگر گفت که بگذارید با این اسپها تیر اندازیم
بهر کدام از اینها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همه ما این پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر باسپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسپ من رسید آن اسپ نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود آنگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
سیدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دوانیدم و بدامنه
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت در آنحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بجهت
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم تا گاه خیمه در وسط بیابان دیدیم از آن خیمه مردی صبیح و خوش رو
که از همه مردان زیباتر بود و گیسوهایش هم تا بنافش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما و بما تحیه میگفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم آنگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را از آنها گرفته و دست خود را بر آن گذاشت بعد از آن بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه
از آن دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از آنها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم آنگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام در آن بود در دستش بیرون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بر آن گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج از آن طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنچه

در تمامی تعمیری نیافت و چیزی از آن کم نگردید و گفتیم که فلان راه را میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آینه آن راه
نیست و اشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از دور شدیم بعضی از ما بعض دیگر گفت که شما از اهل وطن
برای کسب معیشت بیرون آمده اید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید باید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
آنگاه دو فرقه شدیم بعضی از منع نهی نمود و بعضی دیگر امر بعد از آن رایهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آن مرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست و شمشیری برداشت بگردنش حمائل و نیزه اش را هم بدست در اسپ اشهب
سوار گردید و سر راه را بر ما گرفت و گفت نفوس قبیحهٔ شما بدتر است قبیح برای شما گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان مینمودی
در جواب قبیح برا و رد کردیم آنگاه ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم و رو بهزیمت گذاشتیم
دران حال خطی میان ما و خود کشید و گفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هر آینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را بزنم پس بخدا
سوگند هر آینه از پیشش با ذلت و خواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آینه علوی حق همان مرد بود که ما دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خال المؤمنین الخ پس ایمان معاویه آنقدر اتفاقی است چنانچه ابطالش نیز و تفصیل آن در موقع خود در تحفه واقع است لاجرم در زمرهٔ مذکورین آیت موعود
نتوانند شد خصوصاً چون دیده لیاقت شهادت حضرت عمار امیر را فئهٔ باغیه اند پس جناب مجتهد هر قدر که برای او سرپرستی کنند بوجه سابق
زیبائی نماید و حال تسلط او و استخلافات مانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن انتقید عرض کردنی است
که مراد از تمکن و تسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران و منهزمان است یا بالعکس خدا را سخن فهمیده باید گفت در نزد اهل سنه
احاطه را آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه و مقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلائق چنانچه پیشوای ایشان را آن حق
افتاد **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم ۞ روزگاری درین بسر بردیم ۞ گر نیاید بگوش رغبت کس ۞ بر رسولان بلاغ باشد و بس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش مجتهد وارد است نه مجیب مصیب که برای ابطال خلافت یزید لساناً
بعبارت الصین نوشته و اکنون کتاب ازالة الغین الخ در دو صد جزو بقالب تصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت
امیرا **قول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است داماج هواجس نفسانی و خطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمانروائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضه متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغة و تراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند اتفاقاً از بعض
نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد و معلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که رضی در نهج البلاغة آورده داخل است و در تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته و حال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که از کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را همین آیت استخلاف مدلل میگردانند و جا بجا این آیت ذکر میفرمایند کما سیجیء ان شاء الله تعالی
اظرف امور اینست که این بحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرموده لیکن اینکه غبار اعتراض بغضه از دامن تحریر استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه پاک نفشانند
و عرصه را از خس و خاشاک باقی نماند و آن کتاب بمطالعه علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی و مخلصانش

که شریک فریقین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحدة بودند درآمد و با این همه مخاطب ثانی خود را اغفال کردند و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق اینست که بر رد و قدح آن مقدرتی نیافتند پس باشاعهٔ اجمالی هم نپرداختند و تلبیس و تدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت آن مقام را باید دید **اقول** کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ در عین بعض نسخ نهج البلاغه موجود است مثل نسخه که فتح الله بن شکر الله شیعی شرحش نوشته و عبارتش اینست ومن کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام آنحضرت است که فرموده در حینیکه مشوره کرد با آن قدوه احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربه اهل فارس بنفس خود و این در رفتی بود که جماعتی اکثر اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض به یزدجرد شهریار کرده بودند و او بنهاوند آمده باطراف مملکت خود فرستاد و مدد طلب کرد صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد بر او جمع شدند و او رستم بن فرخ زاد را امیر لشکر ساخت و با نواع عاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه نوشته کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان در توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن و نه فرو گذاشتن او به بسیاری لشکر و نه بکمی مردمان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و آن امر دین خداست که غالب گردانید آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات اعده است یعنی مهیا و آماده ساخت آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی در آفاق جمیع عالم با مداخلق علی الاطلاق و ما مستقیم بر وعده از خدای تعالی و آن وعده غلبهٔ اهل اسلام است بر سائر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان و عدوان حیث قال عز اسمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یعنی وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند دران هر آئینه متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و بر گزیده برای ایشان یعنی دین اسلام و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و بدل دهد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت بعد از اندک زمانی بوعده مومنان وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید آنست که جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ معموره تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی در آید بیت دمید صبح کمال دولت خدام او بوعده روی زمین یا سر بسر خواهد گرفت انتهی با قطع نظر ازین غرض آنکه چون جمله ونحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعده آتی پس اگر بالفرض عبارت قال

عز اسمه وعد الله الذين آمنوا الی آخره در هیچ نسخه از نسخ نهج البلاغة موجود نباشد بلکه صاحب تحفه اینرا از طرف
خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه ادراج خواهد بود نیا نگو عد الله المشار الیه فی کلام امیر المؤمنین
وادراج را لاسیما ادراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدے از علماء نقل بل اهل عقل نیز
خیانت در نقل نمیگوید فانظروا یا اولے الدیانة الے ما جبل المخاطب المتعدین من افراد الخیانة انتهی بلفظه
کاشش رجوع مینمود مجتهد الزمانی بشروح نهج البلاغة که بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمد و متبحرین شیعه
و معتزله داد سخن دانی دران داده اند که این آیت وافی هدایت را در شرح کلمات مرتضوی اسے آرند و حمل
نحن علی موعود من الله را بآیت استخلاف مبین و معین میگردانند اگر کلمات ایشان را استقرا نمایم دفتر
از مختصر مطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد موثق بسته که
حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلاً از کتب شیعه بر گذشته
و دریجا بلفظ قدوه اشارت رفته بشنوان هذا الامر ای امر الاسلام لیس نصره بکثرة ولا خذلانه بقلة و نبه
علے صدق هذه الدعوى بانه دین الله الذی اظهره الی ان قال ثم وعدنا بموعوده بها النصرة والغلبة والاستخلاف فی الارض کما قال
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آه وكل وعد من الله تعالے منجز لعدم التخلف فی خبره اینست حال علمای
طائفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی برگمان این بادیه پیمای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت کیش
که خیانت بکار برده اند و آیت استخلاف را درینمقام دخل داده اند و هم جابجا این آیت را در امثال این
مقامات آورده اند چنانچه مطالعه شرح مذکوران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
مجتهد الزمانی چه زبان درازی و درافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
غلط گفتم و از دائره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از بحار الانوار
و هم از حق الیقین و از منهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت ازان هست و وجه دانسته که الحق آنرا معتمد و صحیح
دانسته باشند فرق اینست که بلفظ خائنین در مانند اکثر روایت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در
حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمة النجباء بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از رفضه
اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هفوات هؤلاء الاشرار و جواب روایت کاذبه آنها در باب بسط تمام
و تفصیل ما لا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرف آنکه بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر اینهم
نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند در ینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش زین و استخلاف الهی است
و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفوی ست پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش ثابت شد
اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعه و ترویج غسل بجای مسح یا شنیدند دل

فاطمه زهرا و غصب ام کلثوم و ظلمهای دیگر برای نفوس معصوم و گمان هر که در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی هنوز هنوز حالت منتظره میرود چه خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی است و او بشبکت و ریب با جماع فریقین فاروق را خلیفه خویش گردانیده و زینهار کسی توهم نتواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند نه دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگران را بالطریق اولی کما اشتهر عند السفهاء و درینجا ابحاث دیگر هست حرفی از ان اینکه من درین مقام باعتراف مجتهد تمقام بر رسالهٔ قدیمه این عبارت نوشته ام که مع ذلک فعلیت امامت شان بهبیعت اهل حل و عقد موید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمده که بنیان سلطنت کسری و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق عده صادقه قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته این مدعا بعد از پیچ و تاب مجتهد و چرخ و بازی و گاو تازی او هنوز بر جای خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود دعوی استخلاف الهی و تمکین دین متین و رواج این مذهب که در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت داخل باشد در حدیث آنجناب خواه نباشد پس اینهمه سخن سازی و شعبده بازی که جناب مجتهد بر روی کار آورده و دست تشبث بدان دراز کرده چگونه قادح عبارت بنده تواند شد کما لا یخفی و بر دعوی خود که غلط فهمی از مجیب صدور یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجمله بعد از ملاحظه عبارت نهج البلاغه کید دیگر از مکاید رفضه باطل شد و آن اینکه علمای ایشان همیشه بر خلاف مذهب جناب امیر کما رنس بر خلافت خلفا طلب میکردند و هرگاه نص مر تضوی این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب مقامات باشد و نعم ما قیل **قطعه** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ؛ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ؛ **خدایا** مگر قائل شوند که ساقی خمخانهٔ معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و عصمت کجاست کما لا یخفی علی من طالع کتب الشیعه **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند که علمای حقه اثنا عشریه الخ **اقول** واقعی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرموده چه آنچه در مجلد اول ازین کتاب فراهم آوردم و هر چه درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شافی و برهان کافی و حجت وافی است مع ذلک مباحثیکه در طعن الثنی آلفا گذشته و درین اوراق نوشته ام بملاحظه آن مثل الشمس فی کبد السماء است که علمای شیعه مطاعن و مثالث خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکه بمتواترات اخبار دست میزنند تا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند و همین هر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است و غیر بعید در مقالات آینده از کلمات مجتهد قانی اینهمه لاف و بالا خوانی نشان داده تکذیب این مشغین بهوا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرهم نظر کردن که در هر کتاب ثابت کرده اند از کتب معتبره

اهل سنت و جماعت که خلفا از خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکه رسن بگلوی مبارک محکم بستند و تا دار الخلافت
کشیدند و محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را آزارها نمودند بعد از تعنیکه از بیانش عرش عظیم بلرزه در آید تا آنکه شهید شد
و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند آنرا خراب کردند و ام کلثوم را بخانهٔ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن که
واقعی است آنچه جناب مصیب نوشته در شرح و افترا بر علمای امامیه نسبت کرده سخت عجیبی است و اول دلیل برین
امر آنکه خود علمای امامیه بمقتضای مثل مشهور یعنی آتش زدن و آب پاشیدن درین مقام گفتگو دارند و میگویند که نزد
علمای امامیه در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاورده‌اند و این کتاب همان قرآن است که بر خاتم پیغمبران بلا زیادت و نقصان
نازل گشته بلکه ترتیبش نیز همچنین است و حضرت محسن هرگز سقط نشده و از بطن مبارک حضرت زهرا فقط حضرات امام حسن و امام حسین
از اولاد ذکور پیدا گشته‌اند و هرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکه حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود و خانهٔ حضرت
زهرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچه در مجلد اول در تسمی از تصانیف ثمانیه طبرسی و شروح شرایع و تصانیف حلی
و تالیفات جالسی و عبقات کنتوری و از تحقیقات شهیر متکلمین و محدثین رفضه بسوای احسن جوابات و سیدهٔ ولی الشان
روبروی که معلومات علیا اشد قال الله تعالی یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ
قوله پس از اینجا **قول** اگر این عبارت می نوشتیم مشعر میشد بوقعت مطاعن خلفای راشدین حالانکه لیس فالامر
زیرا که از کتب معتبرهٔ فریقین مناقب جلیله و مراتب نبیلهٔ این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچه مذکور آن بکند
مذکور میشود انشاء الله تعالی **قوله** بعد آن الخ **قول** گواهی ابن ابی الحدید که تعدیل و ترکیهٔ او را مجتهد ثانی در کتب خویش
مدعی گردیده برای جناب چگونه درین مناظره مفید تواند شد که در روی مانند کو میفرمایند خود مطالعه دقت و اعتقاد و بجا آورد
و کلمات بسیاری از شیعیان روزگار را بهمت استقلال این امر از تشیع او دلالت میکند و آنچه جناب مجتهد ثانی در کتب
خویش افاده نموده‌اند مطابقه و دلالت بر دعوی عدل بودن او و نصفت و رشاد او دارد لیس اگر بهر شکل آنچه او در تصانیف
خویش گوید مصرح به مذهب شیعه رساند در شرح نهج البلاغه باشد خواه کتاب دیگر معتقدان بود کسانیکه او را شیعه
باشند حجت بود نه آنچه از خلاف اهل سنت نویسد بر اهل سنت حجت گردد چه جناب مجتهد ثانی درین رساله
نقش الصبائی تصریح میکنند که اقرار حفظ بر عقیدهٔ خویش حجت است نه شیخ خود در حمل بر حمل نه تعیین مجتهد
درین عبارت بعدالت و انصاف شیخ مذکور اشاره میفرمایند کما ستعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی لاجرم بحول و قوت
الهی بالتصریح بمیدان مصارعت در آییم و کلمهٔ هل من مبارز در میان آییم هم بر زبان آریم و گوییم که ابن ابی الحدید در
شرح کلمات شریفهٔ حضرت مرتضی که ای معاویه بیعت من بر تو ضرورست زیرا که مرا خلیفه گردانیدند همچنان قومی که مهاجرین
و انصار بیعت با من نمودند مانند مردم که بیعت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان و مشورهٔ خلافت برای ایشان است تا آنکه
هر که را برای امامت بردارند موجب رضای الهی است و اگر کسی منحرف شود یا در صورت اعتراض پیدا آید کردن وعید
شدید برای اوست نمی حضرت صاف صاف گفته که شیعه اند بر آمد و آنچه در مذهب خویش پیدا میان
شیعه بعمل آورده‌اند که امامت از جانب خداست و برای آن حضرتی از جهت اهل حل و عقد نیست بمثل شیعه

در انصاف او که مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته وبدرش چنانچه در دستی علم برای آن بهاده ذوالفقاره نواخته نوانیم گفت که لله الحمد که منصفین عادلین این مذهب را مستحدث وباطل وخلاف ثقلین میدانند وکلمات حقایق آیات مرتضوی را که مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید مذکور بحق معاویه گفته برما حجتی نخواهد بود اینکه اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضر ست کلام او از دائره حجت برمی آرد بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کیدیست سوم باید دید که شخصی از علمای زیدیه وبعضی از فرق شیعه غیر اثنا عشریه نام برند واول درحال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان گویند که اشد بود بعد ازان از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان وتایید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظر بغلط افتند وگمان برند که این سنی متعصب باوجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد وبران سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی ومعتزلیست واخطب خوارزم که زیدی غالی است وابن قتیبه صاحب معارف که رافضی مقرری است وابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده وهشام کلبی مفسر که رافضی غالی است وهمچنین صاحب مروج الذهب والفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی وعلی هذا القیاس اینها را نیز در عداد اهل سنت داخل کنند ومقولات ومنقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی وبرین مقدار اکتفا می کنیم در کتاب اردستانی مضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده وگفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر ما بلغم المذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در بارهٔ اجرای حد برفرزند خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل مرزین وبرادرانش از جهیر وجهان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته وبرنیقدر هم چه موقوف که امام در رقعه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده ودر ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او با جامع است میان تشیع واعتزال یا فقط شیعی است وعلی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی واگر بر تقدیر فرض محال به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرده باری بپای سنگ مکاید وافترا آت عبد الله بن سبا نتوانند رسید واز ینجا مثل هندیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بر سندان زند برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی وتاسیس مذهب محدث نموده که بلا ریب خارج از حوصله بشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین وآسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان روشن است مخفی تواند بود که افترا آت او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال وبعضی از علمای جال از محققین شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هرگاه اصرار ورزید واز اعتقاد الوهیت علوی ولوازم وعوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هرگاه عذاب دنیوی نمونه عذاب اخروی گشت شعر بامی او بآسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی با اطمینان تام بحصول انجا مید چه معذب کردن بنی آدم بآتش

خاصه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خود نیز
عیان هست پس رفض و لوازم آنرا چه ادخل دادی گوئیم در مجلد اول یا شماع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
روس الاشهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعید افترا بر مفضلین خویش میفرمود
و رفضه آنرا برخود شاهد مهاجرین و انصار و تابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قائل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را بکذب خویش بجهت رفض و تبرا دلسته عبرت گاه
خلائق که اصل ماده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفار و کلینی امام المحدثین موجود هست که هرکه بلیغ اسرار ائمه باشد او قائل ائمه هدی است بعمدنه خطا ازین جهات رفض
و لوازم و عوارض آنرا دخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهوراً تاملوا
مجوز ذکر رفض هست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رجعت من مجتهد
در دنیا رو دهد وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیر را العمد کشته خون ایشان ریخته اند و درینمقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منعقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنمردم است که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوئیم در
قلوب خویش بیزاری میجوئیم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا ثابت شد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم الضار **روایت دیگر** از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین ع فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر مویی تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا **حدیث دیگر** روایت هشام بن سالم است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع نمود
آنجناب او را با آتش سوخت **حدیث دیگر** از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستاده امیر المومنین هست و آنجناب خدا است که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
رو بروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا بسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسه شیطانی است
که بتو القا میکنند مادرت بماتم تو بنشیند هرگاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه از وی میخواستند

رن بازنیامد حضرت او را با تش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داده نیز داو هم امد و القا میکرد اینهمه افترا
از ینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تیقن قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونه آن تواند بود و سیجیی بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث رو برو ی تلامذه خود هر بد حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق هست و چندین نص در باره اش وارد پس دیگران که بودند کیستند
که با وجود او سر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی بالجمله آن یهودی خبث الباطن
درین باب اندیشیده و مضامین عجیبه و غریبه از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائے رسیده که مریدی بر آن متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر مساعی
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین و منافقین طاعین در باره
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که مناره بلند پیدا من کوه الوند لیست نماید کما لا یخفی
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا موجب مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین بر داشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در باره تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیایند
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
با تش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردند و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت میکشید کما فی
کتاب الفرقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغبیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و بهیمه جهنم میگردیدند و الروایة للکشی الضالیس مر محصول آن بردم اختصار اقتصار میورزم
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس رفع مود بر ایشان
بزبان شان تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت انت
خدا چز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بد امیکشم شما را پس هنوز توبه نکردند

لاجرم حضرة چند که دیدند همه را احیا کردند وایشان را در آن انداختند تا در چند ایام سوخته شدند و کسی از ایشان توبه
نپذیرفت و در مقام تو انگفت که ابن حجر مکی که مجدد الثانی زبانی جامع التشیع و اعتزال العین و اشهر این را اکردند و سخنها گرد
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آن قدر با ضلال خلائق
و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقب
جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت وغیره لقد جان در باختند پس کجا اهتمام
قدری و کجا اهتمام ذاتی و آن هم بالاجماع و از جهت دیگر آدم کسی را چنین شنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزار کس
وا د اضلال دادند و دیده و دانسته با اعتراف خویش ایمان خود را در آتش انداختند و بعد ازین اقوال ایشان اینهم مؤید میشود
که از بنیا گفته اند که تشیع را غلو است [illegible] و از [illegible] که درین حدیث دانستی از زوان بر دکه حتی
مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین برپا کردند و در آغاز ریاست بلای اسلام بر ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان است و قس علیه ما حجر صحیح ترکم که ائمه قصه مثل ابو رواجی باوصف
دانستن تشیعی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب سنیه خود را باین مدائح
و مناقب ساخته و پرداخته و اصحیحه و جاعلین خلاف الله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون
تقیه و خوف با وجود [illegible] مثالب و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که موجز الطوا
برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان عشر عشیر نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
گرد این خیال مگرد که اوخته و نوائر غلو در رفض منطفی شد و اکنون ازین افترات و بهتانات نامی و نشانی
باقی نمانده مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی سرآمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کرده اند نگار بلاغت بسته
تشیع خویش را با سر از تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بمطالب ترجیحت بخته
هنوز موجود است و باواز بلند میگوید هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم درین ابواب شریک اند و انتظام کار زمین
و آسمان بصوابدید ایشان منوط و بآرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علما منه ذکر چه
هفوات مانده که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بحدیکه
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او از نهم بدتر است و کثرت ایشان را در کرکوک وغیره حدی نیست
این مردم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعائر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن مرز بوم حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت عدالت
سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بارکے

حیران قوم را طلبیدند تا آنکه بصد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با اینهمه در اعتقاد آن قوم
همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت و شوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل
فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدا را بر من ببخشا و اعانتی بکن تا خر ازین بلا
نجات یابد بارے این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما برداشتم و شما را مثل این خر
ازین تکلیف خلاص کردم این بخبر دشادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را ممنون
مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب و غریب را بنیاد نهادند
وطرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هر کسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
خود کشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد
و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلوها که دربارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام
بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلا فصل و اظهار کرد تبرا و بیزاری
از اصحاب و حکم نمود به تکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سباست و ازینجاست که هر که مخالف شیعه است
میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین دو چیز چیزی
دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسج کرد و این دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت و هر چند بنیاد ظلم در جهان
اندک بود و هر که آمد بران مزید کرد ولیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را مهیا و ر کردند و تا ایام رجعت بر صفحات
هستی محدثات خود نبگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلا فصل و تبرا از اصحاب حضرت بشیر و نذیر اینست موضوع
مذهب رفض که در کتب دینیه خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجا آورده اند که یکے از
اوباش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزے
بمقتضای مصرع که یابندگانند جویندگان ٭ با ابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که در رشتهٔ اضلال و تلبیس خود را
بتو بنجایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و ما را روزگار شما بر می آرند ما مسافریم و بوعظ و پند کاری نداریم چون حال
آن مردم همچنین دیدیم بمقتضای خیر خواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هر گاه این مردم سلاح بر تن استکردند بساکنان
آن ده همین خبر داد تا همدیگر قتال شدید واقع شد و رئیس هر گاه شنید که بوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد
و بقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد و باز جرمانه سنگین گرفت

بن شخص با ابلیس گفت دیدی که بیک دو حرف چه کردم فرداد از تو صحنه هم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
پس آورده دار او را به سر جمیعی از رهبانان که برگناه در ما بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که رهبانیت و ترک صحبت زنان
کار او بود بر خاست و بازنی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در بهران شب و روز بود قبح می آید و عزا
ندارد امر بیع آن بود که بد و نقره چیست خون هزاران کس بریختم و بر سر لقبه قوم خاک ندلتیها بیختم ابلیس جواب داد که هم بحزن
ترسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من است تا مثل تو بوجود می آید و افعال قبیحه را در نظر مردم می آراید و از نجاست
که اگر فقط این دو حرف عبد الله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هرچه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال صحیفه عقاید خبیثه خود بکار آورده اند با خود امیر بنیاد دست کان لعین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلا فصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر بنص روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن ایشان نهایت
جر بود ا بودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بر ظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگرند نیز تقیه شنیده واری میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
در همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقةً درپی هدم بنیان ملت دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضرورت این بکیدت القدر
برگ و بار آورد که اینهمه بهارها بر روافض گل کرد تا آنکه مجیب الصناح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که صحت و
صرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هرچه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند و هم آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر عهد و بر خزان
فتوی داده اند و از تقیه و مکیدت دست برنداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شده و از حمیت دینی
و حیای ایمانی بسبب تعصب تلامذه دست برداشته در رساله تجرید هم رعایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن و فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و این حکم زیر همان قاعده تقیه اند ایچ دارد بالجمله تا ظهور امام مهدی
تشنفر ... ونات و رنگارنگی و مخلوط بودن تشیع بمذاهب باطله پر ضرورت انتهی محصوله و اینهمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از جان اصول است که منشعب گشته آنشعابات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب رفضه نگاه کنی در هر کتابی نشانش پیدا
و در هر باب و فصل آثار مکیدت و نفاق هویداست لیباً آنکه عبد الله بن سبا هر یکی را تقریری تعلیم نمود و خود با هر شخصی مکیدت رنگارنگ
آمیخته هر کس درباره احقاق مذهب خود بری موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس دمیده که قوم فراموش در اعتقاد استنا حجر گردیده
و لیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکلنتوری آن اسرار مکنون آخر از تهها نجات
قلوب بارگاه ظهور رسید در ابواب کافی و کلینی و غیر رسخه مشهور ست بخران تقادر برغلاه چیست که حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون
داشتند هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملائکه مقربین که حقیقه خوشه چنین خرمن فیض این
بزرگان علوم غیبیه التقاط میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعنوان آنکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قرآن مجید علیحده تر دیگر
نیست مگر نزد حضرات ائمه ... نزد مردمان بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب و بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام را ائمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها و همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمة تا آنکه در احادیث مجلد السادس و

والعالم انہ بجار خواہی یافت کہ ہرگاہ نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایت شدہ و حقیقۃً در مرتبہ ولایتی بود تکذیب میفرمودند
کراتہ در ارواح مومنین دیده ام نہ بد فراسات متشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمہ این بزرگان باختیار
خود می‌میرند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت محمدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولوالعزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بتصریح مجتهد جالیتی در حسام این است و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسد بردند و هر یکی در بلا گرفتار شده و هرچه بر ایشان مصائب
گذشته از این جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بر نگارم و استیعاب آن تطرد ارم
کتابی منفرد تالیف توانم کرد مگر بر دوام اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند بتوحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملائک با وی سخن میکنند و زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گیرد و بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک اذفر می باشد و انقدر مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند جبال انشقاق یابد و نزد اوست سلاح تمام
انبیا و ذو الفقار شمشیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در ان مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد اوست پیدا نیز و خدا عمودی است از نور که لوح
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصراً و آنچه درباره ولادت امام لاحق و اعلام تقریب و صحبت امام
سابق نقل میکنند پیش از پیش مفتضح قوم بد اندیش است این امور را علمای اولین و رسائل منافقین از غلو سر زده گشته اند
و غلو و تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که به علم ما کان و ما یکون را
برای ایشان معتقد باشد و انبیا را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است و پاره از این امور
تحقیق جهانده علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر مستفاد میشود لیکن همه ایشان
قتیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بران بود که از کتاب کشی
منقول شده و از افادات عبد الله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر و مذهب امامیه جمع کنم رساله ایهامی
باید بلکه گفتم کتابی ضخیم می شاید و هر کس که در کتب رجال نظر دارد خوب میداند که هزاران از روات این فرقه غالیان اند
و جمعی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم بدرجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد و
عمار و ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب تخمین است
و کتاب تلخیص بران گواه است و همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و این رواة کم السابقون السابقون
اولئک المقربون در شان آنها است چنانچه اجال روضة المتقین و کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهد
همه طایفه و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را الغیب کنت و اقرار و انگی حضور نزد خود نمیدانند و لعنت برای ایشان

سے خواندند مگر یاد نداری که ابو بصیر که ہمکی از سید است بروایت مختار کشی سگان با مخاز ائمه علیهم السلام بدہن وگوش او شاشیدند
و زراره شقی را مهای طایفه نقما الستہ نام گذاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرات ائمه ہدی افترا میکرد
که وقت مختار نماز عصر بغروب آفتاب است و کشی ہم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان تمام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا آنکه آفتاب غایب میشود و درین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و آن شقی زینهار قبول نکرد و گفت
پیمبر از دست و ہم امری را که خود پیغمبر ادای آن را امر فرموده باشد و از ینجا احد الامرین بثبوت رسید افترای ملعون یا نسبت
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعا متعین شد مدعا اکنون ای شیعیان بس از زراره و کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مخترعات خود را بر قرآن که ہمه می بستند و حضرت امام صادق را از محدثین و
مجتہدین قرار میدادند و ہزاران ہزار از مطاعن خلفا وضع میکردند از شہید کردن حضرت زہرا علیها السلام متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تذکرة الائمه او بخیر او و دیگران گفته اند و بارها دانستی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای ہر بار و خران میساختند و از روایات دیگر ہم
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص در حق این باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسائل و افترا نمودن ائمه
اہل بیت و احوال شان بدعت غایة طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از ہمین جا که قوم رفضه او را
باصدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کما اشرنا الیه مرارا
بہر گونه حال امام الائمه چنین است مناسب بود که حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر زبان رود و تخمینی برای
مردم بی سروپا جعل اسم دالست تقلید شارح نهج البلاغة کردن که معاویه و امثالش را قرار داده بود که مناصب خلفا
بیابند حالانکه کتاب خدا پیش است و العجب که کمال مجتهدین ہنوز ہمین است که چون خلافت بدست متقدمین بود تا
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کرم الله وجهه الشریف در السنین مسلط بود در مردم خواسته دانست که زینت وضع مناقب
در ینجا معقول میگردد و مخالفات ائمه اہل بیت که در روایات خود اشتمال مختفی و متواری بودند راه ترک و تجرید می پیمودند و ترک
این ہمه مغلطه دیرینه و سفسطه قدیمه است که مجتهد جایسی را بتقلید مجلسی و امثالش پیش آمد تا آنکه مدت العمر درین لجه فرو رفتند و بر
ساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی وفاتی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اہل بیت ندیده اند که مجنه
شعرای مداحین خود را ہزاران دراہم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با فتاب ہمقرین ساخته اند از انجمله قصه قصیده فرزدق
که بیاد ایشان انشاد کرده بطرح الزماج آورده اند و بیان آن میفرمایند که چون ہشام این قصیده را شنید بغضب آمد و فرزدق را در حبس
که بین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین بر این ماجرا مطلع شد دوازده ہزار درہم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین درہم نزد من آن وقت نبود و بعد ازین جناب مجمع الجواہر در نقل نظم ملا
مولانا عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه آن اینست قصه مدح بوفراش رسید چون بدان اتمام حق
شعرای [illegible] درم ہزار آن نکو کرد اکر دحالی روان ده ہزار درکتاب ... که حجة مجتهد [illegible]

شیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند که دینار پوشته انها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت بجناب را سعادت خویش میدانستند
و باجود عداوت انجناب را دوست میداشتند چونکه قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمه پیش تسلیم و هم این تمثیل الحیرین نقض
دیگر ائمه دالیشان میدهیم کرا یا سبب وقتیت بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت واقعی را در کتاب مذکور بعد او
او میکنند و حق تعالی بزبانش تکذیب و را جاری می فرماید از کتب احادیث و فن تنقید مثل کشی و منهج و بحار و عیون اخبار
که جامع آن فرد کامل است عرض میکنیم که ما به یاد شما می آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امانت انجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
او ولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند وان امام را مصداق سبحان حی الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
او را در ایشاد دل کنند یا بمطالعه مجتهد و اولیای او نیامده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال انجناب بروایات شیوخ
مذهب خویش به لاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر و کثرت
شنیده در یتوقت از مجالس المومنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی از این نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد بن مروان قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت راوی حدیث که ربیع بن عبد الرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی او دعوت کردم و این بردو ناشنیدند از پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف از این نوع مردم که بود که خاتان
گنج شایگان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاه بانی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گلرو یاسمن بوی بسر میبرد تا نوبت بجایی
که امام رضا از مشاهده و استماع این امور خون جگر میخوردند و آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و بعد از تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حال آنکه ایشان را توجهی بدینها نبود و بروایت صدوق حرفی از آن اینست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که انهمه را بمن دهی آن بدبخت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی از آن نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
دیناری از آن بسوی تو دفع کنم و کنیزان از او بودند و در نکاح من در آمدند و اگر خبر این دو قاین دیگر را بر شمارم و اسامی واقفیه را
بزبان آرم دفتر طول انجامد و بهار عفران زار کشمیر و قتی سپهر کس نیایم دو چار صد کتب دیگران از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید بعد ازین فرو نیست الا که بتحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از حسد دشمن قرار داده اند و
کنیزان صاحب جمال مثل اچھوتیان باصطلاح اهل لکهنو رشک افزای خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی از کجا آورند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک بر نداشتند و این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بجهت تاویلات نمودند و حضرات ائمه
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از پاره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بارها الزام داده مسئله و تقلیل امور چندان شیعه را آموختند که مذهب وقف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ یاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار و شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را و ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که مدعای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

تمام خالی را جعل ننموده اند تمار السرشیان الطاق قسم میدهم که راست بگوئید که ازان جهت قلوب عام خلایق لوضع مناقب
و مدایح ایمه که بوی غلو ازان می آید مائل گشته یا مدایح خلفای ثلثه که عوام حقایق امور را کجا میدانند و بدقایق کجا میرسند نظر ایشان
بر ظواهر می افتد و این تقریر را که شنیدی مخفی نبود اگر بکتاب کشی و غیره رو می آری توانی دانست تحقیقاً و نفساً که
مردم بمقتضای کل جدید لذیذ بامور جدیده و محدثه مائل می باشند خصوصاً اموریکه بسیار لذیذ می باشد و بجا آوردنش هم
خرا و هم ثواب بود پس نماید بسیار این ملاحده و زنادقه را به احداث بدعات که حرفی ازان شنیدی حاصل باشد تا بر آسانی
بتبرکه اهل بیت رضی الله عنهم ان مسائل مخترعه را می بستند بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نمی گیرند گفت حال از من بشنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی و پرهیزگاری بود پس جهال قوم او را محیط گشتند و هر وقت بر او داخل می شدند و از نزد
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هرچه نسبت بوی میکردند
همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هم
محدثی و منکری مطالب و مقاصد خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افترآات
می شنیدند هلاک میشدند و بعضی انکار مینمودند یکدو کس را از ایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی که عجمی
اند افترا نموده اند که حضرت جعفر بایشان آموخته و بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید بر گاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه ابر می رود و از
می نماید و معبود آسمان و زمین امام است پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازین جهت دست از احادیث بر داشتند و انجناب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از انکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که برآمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتیم که بر دروازه مفضل آئیم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ راه
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گزاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چرا نماز
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل ازانکه از خانه بر آئیم و ازینجا غبار آن محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند و انهم عیان شد که محدثین زنادقه
که هر محدثی را آن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبدالله و غیره خود ساختند باعث چه
و اگر بعد ازین هم خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی معنی دیگر داشته باشد بنابر آن عبارتش بعینها نقل میکنم

قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المولف فی اثبات امامة امیر المومنین
لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا
ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه و یخرجون من عنده و یقولون حدثنا جعفر بن محمد و یحدثون باحادیث

احادیث آنجا مناسب می بینیم از نجهت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ایمه برنمیدارند چنانچه کسی از دوکان حلوائی
هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورد و بنده کوسکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاشیده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحر کاری و شعبده بازی کاری نداشتند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند تکلیف حضرات
ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجایبات و غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم و رهائی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از
شدائد سم سام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و داروستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بجدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضوی فرمودند ای علی تراالیقینانه یادت دادند بر خلق بجعلتی چند از آنجمله اینست که
مرضها را و دردها را منقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از روی
سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله و عریض نماید پس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه حتی با یابندی
شان خلفا و از ینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیاء قرار دهد چه جایی آنکه معبود آسمان و زمین
گرداند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافته اند که حضرات ایمه اهل بیت را با ستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیاء بظهور آمد نمونه آن
امور متواتر نشد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم معجزات ربانی قبل از همه پیغمبران آن حضرت امیر آموخته اند
و از ینجاست که معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از آنجناب بحصول انجامید علی نبینا و علیهما
تشریفش نگاهی نمیشد کما صرح به جمیع الاردستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره از ین بیان عیان شد که منظمهای مجتهدین رفضه
و سعی جات کذب افترا بملاحج در مناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است تا گمراهی فریب عوام
خلایق بچنین تقریرات میکنند تا عجوبه خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد عصر و ان میدانست در ین امر خاص رساله
تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بیند و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی و غیره بر زبان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ایمه موهوم ید طولی است که از دیگران عشر
عشیران نیست و لهذا در هر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است لیکن سعی علمای شیعه و حوصله های ایشان در نیابت
تا ظهور صاحب الزمان خدا شاهد حال است که تفصیل آن رساله منفرده بر نتابد و مردم از رو و استماع ان سجدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت با نچه
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجامیده عجایب و غرایب که بران مترتب گردیده است مثل نیایی انوال
بیهار نباید دانست چه نقابه مطابق دعوی مجلسی و از دستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی هر بید قوای کثیر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بجدیکه هوش و حواس معین از ان پرواز نماید و مثل فتحعلی شاه ایران شاهر که
بلان بر و فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بجنبرش می مرند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبیل

مناهات پندارد بلکه برکه شک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد تسما بحار الانوار برا
که بمجلد چهار دهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد و از زمرد از یک باب تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی کوفه زمنند
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازار ان نتواند شد اینست حال طول و عرضش انچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد و امجادش و حسن و سلوک ایشان تا سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متبحرین مذکورست آدمی را
را باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امامیکه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد بحدیکه با امام منتظر نزد
رفضه ملقب ست چنین باشد که حرفی را از ان نتوانستن و ادم سلطنت ائمه را که برلاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد انچه وقت رفعت
حضرات ائمه پیش آمدنی ست که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشیر ان نتواند بود نیز العصبیة
باید گذاشتن و انهم بخیال راسخ نگاهداشتن که علمای اهل سنت در جمع محامد و مدائح حضرات ائمه سعی وافی بتقدیم رسانیده اند و رسائل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی غیره اکتب کره و غیرها پس قیاس باید کرد که کرد شیعه را
در جمع و تلفیق و وضع و اختلاق در این باب چقدر کوشش خواهد بود که انچه بیان خارج است عشر عشیرش و گویند التمر بالنخل والنار
بطور غیر ملائم بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جمالی داشتند نه کمالی نه ضعبی از اوصاف حمیده نه شمه اخلاق برگزیده
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بوده الی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها حاشا علی ما تفوهوا به و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبدالله بن سبا و دیگر مجوسیان اعتبار که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدائح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع مآثم و محو آثار عظائم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لئام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس ملاک امر دران اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام دینیات امامت که ظل نبوت است سابقه اولی و غایت اولیت و نزد
هر عاقل این مراتب از قبیل دینیات توانند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان برگزیدند که حق تعالی گواهی ائمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدائح ایشانست در صدها آیات قرانی و جود حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل ازین
گذشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا اربعیت حیفی و ظلمی دران نرفته و هرگز جوری و غصبی بدان متعلق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان بحسن
وجود صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را با اعتقاد اهل سنت راهی نماند و با آنچه از کتاب صراط
مستقیم و غیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بشد
و مد بیان فرموده‌اند و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و اخبار شیعه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنا
بر انکه رضای آنجناب اعتقاد حسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضایل شیخین بیان میکردند کما مر تفصیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی التقیه پس ادعای ادراک ما فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن حامی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المعتزلین یعنی ابن معلم حامی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از مسئله سابق الاقدام است
سبب افترا باتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده‌اند که این افضلیت باعث دانسته که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصد و می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آید که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را نیز افضل از شیخین می گفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند بمضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاشا که این غبار از کجا بکجا میرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرمود انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعلمکم
بالکتاب و السنه و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطوله نخاطب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانسته شد
باعتراف علمای رافضه که آغاز تشیع مسئله تفضیل است فکیف که حامل عرش تخییل و امثالش در تجرید و شروح آن منسوب
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی بر متقدمین صحیح نمایند که اکثرهم علما و اکثرهم حلما الی غیر ذلک من التخرصات پس همه پیشوایان فرقه
زیر حد افترا آمدند و از حد شریعت غرا در گذشتند خصوصاً عبد الله بن عباس بر تصریح محجه الرمانی که تفضیل سیاتی و این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آمد و او از منهج المقال روایت خواهد کرد اگرچه بعضی از سفها در تسویلات نغمه ساخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب و ظریف آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیه چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقیه کردند از آنکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این مسول نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد نماز بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین خصوصاً اجرای حد افترا بر اهل صدق و صفا و ابطال
مسلک متقین و القای مسلمین بر عقاید فاسده که موجب دخول جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود و اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و اضرابش مناقب شیخین را اقرار داشته بود اما
دعوی استعداد خلافت برای معاندین اهل بیت رضی الله عنهم پس جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بصد سال کشید قصه

است یقیناً خلافت عباسیه با ضعاف مضاعفه بلکه زیاده از آن رسید و معهذا لبعضی بحدی محب اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار تقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه سے گرفتند و قبور ایشان
سے کندیدند و جثهای ایشان میسوختند و هر کرا زنده از ایشان سے یافتند میکشتند حتے حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر صحیحه هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پی می بردند قضا را
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه هست پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هر چه تمامتر بمکه رسید و بنهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شویم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجویید و بجوه جستن و بعد ظفر بمطلوب نزد من آوردن بر آنگاه این اهتمام شروع شد
بهرین کس که در حرم بود عجب حالتے رفت که بیانش صورت نه بندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد از آن سر بر آورد و گفت اینست حال من
که خلیفه روی زمین را و بروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بجوی من تشنه گشته جا نیابرای حفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم لیشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا متیقن انجامید سید فرمود هر چند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو خبر نیکی بکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر ذلتی که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بجمله
باشاره سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مرور مردم از آن بود سید برآورد اطراف عمامه او را بگردن وسر پیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و در از من برده واشتر سواری نزد من بیا و ردی نیز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بوابین یقین دانستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
او گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو از آن هجوم و دار و گیر در گذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مروانی پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند بر آورد و فرمود مصلحت همین است که زر بگیری و از همین جا بفلان شهر بگریزی و بمکه برگز اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد از آنکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لا جرم ایشان چنین امر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند سلمنا که بعضی از عباسیه لیشند و تو و ندرت بود احسب
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هر از آن
کتابها مناقب اهل بیت جمع سے کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بال
دست سے نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگویند که در عقیده تشیع راسخ بوده از حضرت آنحضرت مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجالس پنجم گذشت همواره هشام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیده و ملزم ساختی بان مسرور و متحیر بودی و هشام
را جواهر عطایا مقرر فرمودی ازینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین آفاق و برادران
شیطان الطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی البصر مذکور باشد این قدر بنوازند و تعظیم و تکریم شان پردازند لاجرم دیگر روافض
هم در جعل و تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با اهتمام قسری آمیخته
گرد بلا از هر طرف عالم برانگیخته القصه تایید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند
ازینجاست که امام رازی در رد هفوات و گاوتازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و نفاق
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلله الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب و افترا در دیگر مناقب
و غلو ایشان ائمه و مؤیدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور بیش از حد شمار بود فکیف که واضعین مناقبهم
بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ائمه باشند و غاشیه شکرگذاری و پرستاری بر دوش کشند
در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان اینهم
ببینند که سنیان دل و جان در بث مناقب اهلبیت فدای نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار برند
و نخوانند که بروهای دقایق مکاید اثنا عشریه که بجز خدای عز و جل کسی نداند پی برند چنانچه پدر یا فرزند مجلسی
و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب در مدایح ائمه پرداخته اند و بابو مجلسی در
تذکرة الائمه ایشان را درین ابواب نسبت شیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که انچه مخالفان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و انچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دوستان است و انچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایان است الی آخره بلفظه بعد ازین بتعداد
این کتب مشغول گشته و غالبا یکصد و بست کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با عتقاد او ازانجمله
است و چون دلدار علیش دراز در کتب خویش با دله ثابت نموده که زنهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
شهاب الثاقب این آیت در امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال و بیقین باید دانست که
بنیاد دین و ایمان ایشان برهمین لاف و گزاف ست بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا علمانبذ
تشیع نموده و بغایت آشفته شده و دشنام علیهم بزبان آورده این عبارت نوشته که علی راست میگویند آن گبری
جاییکه صدیق او باشد حیف است که او نباشد و در امکان که فاروق او ساکن است ملا و فوقی ضرور دارد

وجاییکه گوساله باشد خر الاغ وگاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته آید و اگر کسی آن مقام را ببیند یقین کند که این ناقص فهم را
استعدادی نیست که بظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید **قوله** وغیره سنی غیره
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد مدلل
نماییم و از حقیقة الامر آگاه کنیم و پرده از روی کار بتوفیق الهی برافگنیم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتیم و تازه
تر اینکه سرآمد رفضه دریده دهن یعنی مفضل قزمان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از
قصیده اش مذکور ساخته است ولیس بنکر فی حنین فراره وفی احد قد فر خوفا و خیبر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین
گریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و ازینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که تمام آن بیتی که دلیل بر مقصود بود بر زبان
نبردند و نام معتزلی شیعی بر دفتر زدند و اگر مراد شخصی دیگر از اسرار رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اهل حق قایم
نشد بلکه بر دهر نیز مشهور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات این معنی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته ناصبیین است
حواس و هوش اکبر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بمدایح و مناقب ایشان در چارسوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه میشود ان شاء الله تعالی **قوله** وغرض آه
اقول اگر بعضی را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بوده باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب عمر تصویر پوشند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا حامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد و کسی از ایشان
لشکر بمردی موصوف نشد بلکه ظاهر است که برعکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که رعاب ملکین را از حضیض زمین بعرش
برین بردند و برای ابوجعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بجهت غلو رفض و
لعن مشاجره با خلفای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصاً
بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی ببستان المحدثین نقلا عن
اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت
داده که چرا گریه میکنی مدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب وی دران درجه مقبول گشته که بلا واسطه
از وی نود هزار کس شنیدند و بر تصریح مجلسی در تذکرة الائمه و بحار زیاده از سه صد هزار محدث ازو مستفید شدند و حال
زهد او بجایی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که تعلیم پسرانش بپردازد بخاری قبول
نفرمود بالآخر چنان قرار داد که وقت تدریس شان دیگران را بار ندهد نیز بهم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد بالجمله علما بجانش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر
شهرها اخراج نمودند و خود تباه و خراب شدند کسیکه این قدر زهد دارد چگونه در احادیث تحریف کند و پیشی و کمی نماید و صلحای
امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت او و کتاب او دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
کائنات صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرده گفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمودند
انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید و تفتیش کرد همان وقت منتج شد که خوابش در بوده بود

بیت سحر کرشمہ وصلش بخواب میدیدم ٭ زهی مراتب خوابیکہ بہ ز بیداریست ٭ و محمد بن احمد مروزی بیان کرد که در خواب دید که حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند ای ابو زید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد ست و قرائت این کتاب در واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجربست بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامہ دهلوی عرض کرد که پدرم از روزی چند دست و پا هم نزده و بحال احتضار در شداید سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بربالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شداید او را بچشم دیدیم در اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه کور کرد آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا و باشخاط آورد از انجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل حق در ینباب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور افتاد از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در میان علمای اهل سنت و در ازعنا محدثین ایشان را یافتیم که از فضائل امیر المؤمنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین متبادر میشود بجانب صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب در ستارگان است کما هو ظاهر لا ستره فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محالات است فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر در ینها بکند و من درین امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد و بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در حدیث افزاید پس هر چه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است که راوی در وقت تردد براه ابهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود و بخاری بنا و رویا بجایش کذا و کذا نهاد بذمه مجتهد الزامی ست و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون ان شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان بر می دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش مے آرد و اگر مجتهد مانند تشکی ازینکه اقبالش بشروط بخاری را اجمالاً هم نمیداند باری عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین به بیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد درینجا جاری تواند شد و ان عبارت اینست و کان ابن ابی الولید کالبخاری من العامه یشترط شروطا غیر لازمه و ذکر مسلم بن حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمه و ازینجا انهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد رئیس المتبحرین فهمیده اند که عکس مذکور از ان متبادر ست و بظاهر این امر در رساله مجتهد گذشته جائیکه بزید را قاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد فی

برای مجتهد الزمانی در آئینه حق نما مدعی گشته و تاریخ دانی هم بانگاهی رفیع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است و این
تا آخر از تراجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد و بکتاب بستان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری در کتبخانه او بکرات
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح الباری که مقدمه آنست رجوع میکرد و تا آخر مذکور بر بصیرت میشد نعوذ بالله من الجهل
والعناد و بالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب از عهده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که دعوی
کرده بر آید و ببدیهی محدثین ما ثابت کند بلی بی دینی و خیانت آنست که رضی امام الامیه شیعه مرتکب آن شده حتی که شارحین
در عبارات نهج البلاغه پیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش می نوشند و بهزار تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قائل میشوند اینکه شنیدی حال آن شارحین است که بعدل و داد نزد مجتهد قانی و زمانی
متصف اند لکن بکنی لبوی شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جا بجا دانستی و عدل و داد او را
شنیدی که زیر بعضی از خطب نهج البلاغه میگوید هذه الخطبة من جلائل خطبه علیه السلام من مشهوراتها و قد رواها
الناس کلهم و فیها زیادات حذفها الرضی اما اختصارا او خوفا من ایحاش السامعین و قد ذکرها شیخنا ابو عثمان
الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین اینست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب که
از صنادیق تقیه هنوز بدر نیامده قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر یا عمر بود جائیکه
او صاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و اطوار جمیله ایشان برشمرده و ائمه رافضه در نهج البلاغة
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهم رسید و قطب الاقطاب رفضه بان تاویل
و تسویل پرداخت که مجبور و جاجله و تخجیل ایالسه توان دانست و قد سبق فی المجلد الاول مفصلا والحمد لله که خود
برهان الهی آنچنان دران مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین در تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از جبل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغة از متحرجین رفضه و منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میکرد و عقلا و
نقلا بر تعین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی درایت عقلی بعنوانی موجود است که رفضه از ان ستر نتوانند
ثابت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و بروی معتقدین مجرا
پس اول برین مداهنه و خوشامد ذکر نام بود علی التعیین نه ابهام آن برگروه مخاطبین و قس علی هذا بر اصول اهل
حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لقب خاتمنا و غادرا و کاذبا که بر خصوصیتش دلیلی قایم نتوانند کرد که بسا
روی دهد که آدمی مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان نمی آرد تا آنکه ترا اینکه خود معتقدان روافض
کذاب و وضاع بودن راوی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغة خیانت بوضوح می گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساخته که در
اصحاب مرتضوی باین اسم کسی مسمی نبود تا بوضوح کتاب علی ما افاده الحلی فی خلاصة الاقوال و غیره فی غیره چه
رسد فانه لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه فرد کامل امامیه بکشایند و دریابند

که مثل هشامین امام الایمه رفضه که یکاواکی دیگری جسم وصورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان بیاموختند اکنون ثابت شد یانه پیشوایان ایشان مفتری وکذاب
ومضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردید که جسم باری
از بالا تا ناف پرست و از ناف تا پا اجوف وخالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله ع سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عزوجل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه وحضرات ایمه قاتله
الله و لفظ شیطان برای این هردو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه تک میدانی وروی خارستینر ابن سالم
میثم و مثل شیطان بکمال میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال برانست و اصول کلینی و
وغیره پرست از خرافات مذکوره شان در توحید باری که اصل الاصول ست و مقصود درین مقام افترا
امام رفضه بیام ست که جسم باری عزوجل را معتقد بود ومیگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی فی شرح الکافی
که از محمد صادق بر کلینی ست هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود و مردود
فرموده اند بعنوان اینکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متحرین و مجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته مگر یاد نداری که بروایت مشهور و موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد بهائی از انجمله مقابل شانست لفظ اهل بیت نهادند و از تکذیب حضرت امام رضا درباره خویشتن زنهار
نیندیشیدند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار هم موجود است جاییکه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مفتری
و مبدلین متقشی هستند اهل بیت بمذهب مجتهد فانی و زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کسا و ائمه
هدی و بر مذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق احسائی اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شهید ثانی رفضه کرد
حکم زنگ لنت ندای جمهوری بگوش هر کس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت و بجهت تغلب ست و این امری است که
بیداهت عقلی عیانست کما لایخفی علی من نظر الی شرحه علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضے ازین بزرگان بغیر این باشند تحریف عیان شد. و برین قدر چگونه اکتفا ورزم
و بیاد این رئیس المغفلین نرم که بر اصول شما کسی بود که مغز نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه وسلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن ربیبی ما از ابها دلبه و ذینبی ما از بها چه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف خونها
انجنابه رایگان شمرده شد حتی که غاصبین باز که انجناب را شکستند و شهید کردند اما تغیر و تبدیل مقبولین بسبانی ابلیس الخبیث
از بام است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
عبد الله بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد فانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی با لقب
سر آمد محرفین بودند بجدیکه در باب یک حدیث و روایت قرانی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند بعض

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال اولیای مجتهد ماضی و حال
واستقبال از عهده تنزیه مجتهد برآیند وکتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور مجتهد
صفاهانی به ثبوت رسید و بهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که بادشاهی دو هشت صد هزار روپیه یکی
از سکنه فرخانه داد و خریدن کبوتران پری پرواز بر ذمه او نهاد بزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت بادشاه
فرموده تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر بر باد
آمد و بر باد شد ملک خرم مود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تقصان من حیثیت بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر آیت ان نساء کم حرث لکم **اقول** چرا نی مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و نقط جاره در ان مذکور ست و مجرور محذوف دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
صاحب کواکب دراری و مثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجرور را حذف می نمایند
و بحرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرار از کتب ما بیه هم آنمعنی پیدا و هویداست بلکه در دیگر زبانها هم در محاورات صنعت
اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا و مفصلا نشان داده ام طوق آنمعنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و دبر اسر مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جرا انی از انظار که ففت
مفترین اشرار بجانب مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اعیان نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
بر انفتند حالانکه در اخراین مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و حیا بود و جای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار مجمله
تذکره قبل و دبر چنان است که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراسته
و حنا بر دست بستی و از مجلس مردان تنفر کشتی و پیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان بادشاهی در زوال این سیرت
و صورت رای می زدند و جز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابو القاسم فردوسی بیادش بدهند
چون پسر از یاد کردنش فارغ شد روزی بادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار و تفکر بیشمار غیر از این بیادش نیامد که ع منیژه منم دخت افراسیاب چه مخفی نماند که میانه حکایات آن
مغلوب الانوثت و حضرت مجتهد سر آمد اهل غفلات فرقی است بین که از لفظ کم له نظایر چنان واضح میشود که درین امور
مجموعه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت علوم دبر را میان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان و کاشانی و غیر او در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسیار و بیدیکه عرب عربا از حرف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال نمایند پس ایراد فی بجای من مجوز شد و اتیان ادبار نساء هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و ائمه ایشان درین باب قطعی و در انست از جمله این امر حرفی است

واز غرایب اینمقام امری است که سرسری ازان نباید گزشت که انچه امام اعظم ملوتی طایفه را استبصار آورده

هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف مجددین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیر الخصمه فقد وقع فیه بجسمه خود در تحریف

ایت قرانی افتاده و اتهم بزیادت یعنی لفظ آن بر ایت نساء کم حرث لکم افزوده چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در ذیل

کتاب دانستی برین دلالت دارد پس حق تعالی او را بقهر خود جزاء بما کانوا یکسبون رهین مقام بلامهلت

رسوا نمود لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قران مجید بدون ان جمله مذکوره ارشاد نموده و روح الامین

بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکوره تلاوت

فرموده و نکته بیانیه بتجدید انقضی گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود ست گردید نه بخاری رحمة الله

علیه که انچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بی کم و کاست روایت کرد و برین قدر هیچ موقوف

جاییکه مجتهد درینمقاله کوری و کورانگی و تحریف فقیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و

حذف و استقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی **قطع نظر ازینهمه** که ترهات

شعرا فن انتشامی نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ایمه هدی بلکه از فرقه

بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را بر پشت خود سوار میگردانیدند و ادله علیه و

براهین یقینه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره ازان در کتب تیعتند و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از الک

مذکورست و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نفرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازند کما لا یخفی پس فرق میانه

مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهورست آنکه بیچاره را حیا مانع شد از ذکر ادله اختلاف قدمای او که

آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد **آمدیم بر عبارت** قبل و دبر نهاده اند که تعوذ

از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح داد لست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه

طائشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و دبر اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه

باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ بالله فتوی بر وقف فرج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت

محظوظ وافر برمیداشتند و دعاة مکلین نوجوان سینه را گرفتار بیساختند درین ورطه کشتی فرو شد هزار که

پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم اثار این قسم مسائل عیان ا و بعضی از تقریبات اعراس

که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابر علیه مصداق شعر مثنوی

ازبرون چون گور کافر پر حلل ٭ و اندرون قهر خدا عزوجل بصحبت زنان نازک اندام مظفر و منصور میشدند و

داد شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و بسعادت جهاد دائمی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند بطوریکه

فردوسی میگوید **نظم** تهمتن چو بکشاد شلوار بند ٭ بزانو در آمد یل ارجمند ٭ چنان برد و آورد و آورد و برد ٭ که دایه

زحسرت پس پرده مرد ٭ و بعد از فراغ مثوبات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند

باقی ماند امر ثانی پس از لوازم مسند اجتهاد توان گفت ایا بزعم بیکه درین شهر چندی اقامت کرده مستور

توانند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادلهٔ خمسه منصوبات لیکن مرتبه تقدم باشرف و هم نبلیت زمانی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب مشهور فی الآفاق و اگر با ولادش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش با فراسلوم کالشمس من بین النجوم بجای
پدر خویش می باشد و نو بحرف الالصاق و درین مقام جز آنکه علاجی را بروایت مجلسی در بحار نقلا از صحاح نشان و هم امر تنی
بجال نمی آید فی مجلد السماء والعالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال له جعلت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته و ولی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا و اعقله عقالا شدیدا و خذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اخذت
السیف فضربت السنام ضربة فتقشرت عنه الجلدة و جلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ و سکن ما بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را بپایان رسانیده
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد انشاء الله تعالی اگر بکلید و کتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی
مقصود بر می دارم و تحریف جامعین اصول ملعونه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض که در
حقیقت محض بی سواد بودند چیزی بر نگارند بنده بقیاسات جلیه و درایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه شهیره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محذوق الاعجاز کردند و بی کلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار بر اندازند و لیکن مقصود از تحمل آنست که شاید توبه نصوح مختار شود و این کتب دینیه این چنین
امور بجسه ترده یا بدلیعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم در گذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه در همین محصور است چنانچه مجتهد ثانی بکتاب آیینه حق نما در باره میرزا محمد اخباری قرار داده اند
بما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلکه تنگی
و بیلوانی بانجام رسد و خلط مبحث رو ندهد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه نظم تحفه اثنی عشریه
فتنه مگو که در دو سوی برمعرفت سراغ آمده سوی لفظ و سعایتش نگر که هیت دریا که در ایاغ آمده بسکه نور هدایت است و
تعیین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میان است و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصاً امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مفتضحه رفضه که نزد من هست کما اشرت الیه از نظر علما مستور مانده
زیاده ازین شناع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و ایلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزیکه در نجات
کلامیه قلم بدست گرفته صولهٔ حیدریه و صاعقهٔ حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارت العین و کاشف اللثام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملاً و مفصلاً ازین گفتگو با منع مودم اسباب تجدیه را جمع گاه هے اند از فقرا کوشش نکرد بلکه در دیباچه کتاب صوارم الهیات در تمهید بر التجشم نموده
دار غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان آیت فخذل امتن نعقعا جانه و ضع اجا
و لعن فرعون هذا الدین و هامانه و حال این اشقی الآخرین چنین است که همه امش پر از فحش و جود بعد دیدن کافی

دجال اعور نزد هر کسی عیان است زیرا که خلیفه اول شان در نقض ایمان و تضییع ایمان چنان است که فاعل خطی رد بر وی تیس
الکروبین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملائک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار بجهة ارتداد و کفر اظهار فرمود
لقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سور اندهٔ از اسنو و رمانده **قوله** دو در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شروط او که پدر مجلسی
بدان اشاره نموده وقد عرفت آنفا متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فکیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشد چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مذکور بران دلالت دارد عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد امیر از امیه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و هم
از منافقان جماعه که از برای طمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیا
کسب کردند و دین را بر باد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب والحساب وعلمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتماب فرمودند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی
الله وصالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابی طالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سیطل و حدیث انار و حدیث چاه دلوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال آن باز گفته انچه محصلش اینست که فرقه بکریه را بملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یابی الله
والمسلمون الا ابا بکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حال آنکه درباره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بر وضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد از زبانی هم فاضل مدنی از منصفین و عادل اند
اکنون مارا میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این نصوص بی شقت استدلال بازین برآمده گردید
و مناقب صدیق در احادیث صحیح بیش از بیش وارد است و انچه از کلام ماثنی غبار وضع بسوی سنیان رسد بجهت آن شاید که ما و اسلاف
اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او درباره عثمان
معلوم نمیشود چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را جابجا دران تقریر کرده انجمله مطاعن وی که اینجا متانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و بیزار بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله وانا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افترا در روایت نیست
ورنه ازان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تر و اهل شهادت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعتراف معتد الف و مخالف اینهمه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق انجه ایشان گفته

متصل

نیست اما اول پس بر بینه احادیث مانند بلی اولی ست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامی اینک حاضر ست از بعض ثقات روایت میکنند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشد ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه به مناقب امیر نیز
می پرداخت از انجا که هم بعد واقعه جمل بوده است که کاشانی در خلاصة المنهج آورده و از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بود بیرون
نهادی گفت القدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوستترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه و حسنین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس چرک را از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
واگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود باظهار حق و خیرخواهی اهل بیت در سرزنش بنی امیه مصروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان برافراط است انچه صحیح اهل درایت و روایت باشد بر اساس
امید بسته اند که اخبار امام حسین کسی بر گم شدن عایشه واقف نگشته هر گاه مثل سلاطین و کن مترجم این واقعه نموده عبارتش نقل میکنیم و مطلب جرح
ایشان بر می آرم میگوید که کاری که از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید این است که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
ادب الاشباه نقل کرده که روزی که معاویه بر منبر رسول بود بیعت از برای یزید می گرفت عایشه سر از روزن دریچه حجره اش برآورد و گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو در این کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر فرو آمد و لیکن در پی ... کس فرستاد و التماس کرد که توام المؤمنینی اگر بدین امر آئی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدام منصبی که فرمائی قربان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت در چاهی که پر از آهک کرده بود و بران فرش
گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و رفتن همان چون فرو رفت گفت هنوز [illegible]
ما در تو بچاه دیدی ست در انجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت اتفاق افتاد و این مهاجرت در ان بر دو
مرو واقع شد و روایتی آنکه بعض چنین گفته اند که عایشه بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه راند خر خود را بسبب سرگین
قیمتی معاویه دید بگریسید و برنگی شاشید و از ان حال عرق حمیت بحرکت آمد از ان حال آزرده گشته گفت مرا طاقت بیش ازین تحمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در چاهی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و توانائی نداشت مگر
حضرت امام حسین را پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبردارش گردانید این
معجزه گوشواره عرش برین در نامحجوبی و خیرخواهی حضرت سید المرسلین و سر بستی برگزیده امهات المؤمنین که حجم منتقره
اعلام فالکرام البرره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته و العجب که رفضه قصه عمرو عیار را اشهر ساخته اند
و در عهد او قتل نقد دین را بکین باختند و اکثر از بیماری آنجناب عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه اعیاب نوشتند همه را بکار

رفت و حیفیکه در خصوص مدفن آورده‌اند نابود گشت یعنی خاتونین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمود من روی آن بدارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهر ام دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و سبب تمنا ابن بابکیه بگیری مالیدبالجمله
هویدا باشد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما حال طلحه و زبیر پس تصریح
الانبیا و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویدا است که در عین مصاف هم منقبت مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در
تحریف و افترا بی‌نظیر اند نگاهی کنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی انک تلی
خیرا بعد سؤال صدیقه که یا رسول الله من از اهلیت تو ام از حدیث انداخته و نار را بر عار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند و مخفی آن بر طلحه و زبیر شیعه نیست که ای عاقل
توبه نیست و این خبر که مخبر صادق داده‌اند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق و رفع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع
جاه و اعتقاد توام مویدی است واضح شد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع از این جهت است که سلب ولایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران آنجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان را ائمه المومنین و رؤسا المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل حنین و خائنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بوده‌اند از باب ذلت یا غیرت هر چه خواهی بدان که محمد نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین می نویسد و حال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر المثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه
علی و خروجه الی معاویه حتی که از این کتاب هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز برفاقت معاویه و دشنام
سلمنا که این گفت بهتر میدانست برادر خود و خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در آن هست که افضل و که
مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که دو کان افادات عجیبه بروی
سوی روبروی بعضی از سلاطین مجوس کشاده‌اند و داد تحقیق در قول علوی من منبر داده که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا او
بزنم کما عرفت سابقا سزای سزای مذکور هم باشند کما لا یخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بودند
که بکفار حربی بر عکس اهل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی فقره
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت و نورین که تلامذه رجال مسیلمه کذاب بافتند و ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هر گاه مجتهد مثل محلی کرد
ایمان بکتاب منزل دارد لاجرم میگوییم که غایة الامر بر خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی حلی و استادش ابن بابویه هم این معنی حاصل
اینست که بر قرابت من مغرور نباشید آل ابو طالب دلیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولی من کسی نیست مگر صاحب
صلاح و تقوی یعنی بعبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند و همه
بطون قریش را با آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا تخمین

صحیفهٔ عمهٔ مطهره و بضعهٔ طاهرهٔ خویش را ارشاد کرده‌اند و این احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مسطور است و از کتاب صفات الشیعه در کتب مجتهدین ایشان وارد است که میگویند که محمد از ماست و اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس با انصاف باید دید که آیا روایت عمرو عاص بکار محلی دگر دارد الحاصل هرچند از بعض لطافهای صحابه لغاوت سر زد لیکن در روایت حدیث زینهار دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض که عارفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبد الله بن سبا سرآمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل گفتند و بمرتبهٔ الوهیت رسانیدند و در بارهٔ اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و الخفای نورزین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق در هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را عزین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه دانستی و عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی البته از عجائب تقدیر الٰهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت موسی بخانهٔ فرعون است **قوله** و مذکور بودن آن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس سنیه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و در عهد عبد الله بن سبا ارشاد و ساز تلبیس بحدی در نفاق منهمک گشتند که معهد مدارس و صوامع بتابوعی ایشان در آمد چنانچه از حال مکی و عاملی و غیر جا عیان است لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث تعجب نباشد غرابت اینست که رفضه با اینهمه عداوت خلفا و تبرز با اینها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجائب است معهذا مطاعن واقعی در کتب معتبرهٔ اهل سنت بسبب سهو تش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در بارهٔ حضرات انبیا و ائمه روایت مینمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آمد که کسی از انبیا و ائمه لایق تولا نباشد و مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در مجلد سابق بطور نمونه برگذشته و درین مجلد هم جابجا بحسب ضرورت گذارش یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از اسفار معتمدهٔ منافقین بطریق ممنوح نور دیدهٔ شیعه و ان شاء الله تعالی **قوله** و حال ائمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع خبیر شخص مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ائمهٔ طاهرین عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده‌اند در آغاز تقتال ما و لیس پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید بر آوردند بار تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای عزیز خود را صرف می نمودند و علوم و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن نیز از مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهدان زمانی و مجتهد ثانی اعتراض شدید از آن دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ائمهٔ هدی در حق گوئی دقیقه نا مرعی فرو نگذاشته‌اند و بمقتضای جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ بروی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد الزمانی را که واقعهٔ کربلا مانند خطیب کریه الصوت بر منبر مینخواند ایشیم یاد نماند که چون حضرت سید الساجدین و دیگر بقیهٔ اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهرهٔ آفاق بود چه قدر دلیل نموده‌اند و نیز یزید را در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده‌اند و اگر تقیه و مدامنه

اختیار می کردند نوبت بواقعهٔ کربلا چگونه میرسید گو بعد نهایت جلیه نیز بمجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهدا هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز بزهر و شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فایز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است نه تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصد زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و مداهنه کردن
بیزار خواهند بود **قوله** وازینمعنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آنست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه فضیحه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق بیقین باین مطلب پی برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط امثال این آیات
نه بر گمان شیعه که ائمه را در پرده تقیه مستور داشته اند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و نشانات الهی را در حق این بزرگان مستاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن ایکاش
مجتهد می آید چه مجتهد قرینه وضع احادیث را الحمد ان نقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس چه جز کذب آخر است بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را و ان المقصود نه او دون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که هنوز دلی دور است و مذاق صاحب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
نه پوشیده است که حضرت امیر اگرچه در آن وقت موجود بود ولیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده اوست
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بانکه حضرت امیر در زمن
همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده مخالفان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق حال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از آن جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لااقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست آید و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه آن وقت حاضر
نبودند و هم تسلط ایشان در زمین در رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشد و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند باز تا اصلا لیس کذلک
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه اهل اسلام
با ایشان و یاران ایشان خائف بودند انتهی میر سید احمد که شنیدی کشف حال مذهب روافض ست که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اخفا با ائمه هدی بر طور شیعه ست

نه بر مذهب اہل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابل اہل سنت انگاشتن ہرگز مفید مدعای مجتهد لزمانی نیست والحمد لله که ازینجا اینهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ائمه در زوال قمع بیشه راستی و صدق و صفا مانند حضرت سید انبیا صلی الله وآله واشتند علی اہل نفاق ایشان را بتقلید سالکان گاهی مثل زوبا هان و زمانی مثل پلنگان گردانیده اند لاحول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** ہر چند جواب این نفادانستی ولیکن بتقریر دیگر اینست که عبارت دبی باکی مدعی اجتهاد باید دید که با اینهمه مدایح و محامد خلفا که از کتب معتمده امامیه در بصارة العین منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید و کدام کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعه ست که بر ان شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری و کورانگی مقاران گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بر ملا دروغ گویند و از تکذیب کسی نه اندیشند و این میرائی ست که ازین سابمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدائی و مرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبرة معهذا اسلب تعجب از ان نمودن انهمه کشش و کوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند و امامت بلا فصل را موجد گشتند و ناظرین کتب شیعه از اچشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند و از حوصله بنی آدم درگذشتند البته مشعل فضل غیر متناهی ست و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** الحمد لله که مجتهد بجا آورد بطون نفاق و تقیه خواهد بود دلی مارا میرسد که حمد الهی بظاهر او باطنا بجا آریم که الحمد لله اگر منظر انصاف بتفحص کتب معتمده از تفسیر و حدیث و کلام رفضه نموده شود و آنچه در صنادیق پوشیدند و در خمها بو دلیعت سپردند و هنوز در تسوید معتقد است و به تنقیض منیر و جلوه ظهور گیرد مانند آفتاب بصحت النهار آشکارا گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد ست که زینهار تحریف محرفین و تاویلات منافقین را برنمی تابد ذلک فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ **قوله** آمدیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داده اند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق راست است ولیکن چون ہر فقره از ان بر استیصال اصول و فروع مذهب شیعه مشتمل است و مناط استدلال فقیر بدان منوط و تفضیح اکابر و اصاغر شیعیان مربوط است و مجتهد رئیس الطائفة الناجیه از ان بمعرض ثبوت لهذا احسن پوشیها در حدیث بکار بردند و خبر از طولش داده حدیث کنان از میدان مناظره فرار نمودند اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اہل حق جان بسلامت خواهند برد لیکن کنون بنده بتوفیق الهی و تائید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الائمه امامیه در باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب روایت میکنند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکر بن صالح عن القسم بن یزید

عن ابی عمیر الزبیری عن ابی عبد اللہ ع قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی اللہ والجہاد فی سبیلہ اھو لقوم لا یحل الا لہم
ولا یقوم بہ الا من کان منہم ام ہو مباح لکل من وحد اللہ عز وجل وآمن برسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ومن کان ک
فلہ ان یدعو الی اللہ عز وجل والی طاعتہ وان یجاہد فی سبیلہ فقال ذلک لقوم لا یحل الا لہم ولا یقوم بذلک
الا من کان منہم قلت من اولئک قال من قام بشرائط اللہ عز وجل فی القتال والجہاد علی المجاہدین فہو
الماذون لہ فی الدعاء الی اللہ عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط اللہ فی الجہاد علی المجاہدین فلیس بماذون
لہ فی الجہاد ولا الدعاء الی اللہ حتی یحکم اللہ فی نفسہ ما اخذ اللہ علیہ من شرائط الجہاد قلت فبین لی یرحمک اللہ قال
ان اللہ تبارک وتعالی اخبر فی کتابہ الدعاء الیہ ووصف الدعاۃ الیہ فجعل ذلک لہم درجات یعرف بعضہا
بعضا ویستدل ببعضہا علی بعض فاخبر انہ تبارک وتعالی اول من دعا الی نفسہ ودعا الی طاعتہ واتباع امرہ
فبدا بنفسہ فقال وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ثم ثنی برسولہ
فقال ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی اللہ عز وجل من خالف امر اللہ ویدعو الیہ بغیر ما امر فی کتابہ والذی امر ان لا یدعی الا بہ وقال فی نبیہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یقول تدعو ثم ثلث بالدعاء الیہ بکتابہ ایضا فقال إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ای یدعو ويبشر المؤمنين ثم ذکر من اذن لہ فی الدعاء الیہ بعدہ وبعد رسولہ فی
کتابہ فقال وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ثم اخبر عن ہذہ الامۃ وممن ہی وانہا من ذریۃ ابراہیم ومن ذریۃ اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
اللہ قط الذین وجبت لہم الدعوۃ دعوۃ ابراہیم واسمعیل من اہل المسجد الذین اخبر عنہم فی کتابہ انہ اذہب
عنہم الرجس وطہرہم تطہیرا الذین وصفناہم قبل ہذا فی صفۃ امۃ ابراہیم الذین عناہم اللہ تبارک وتعالی
فی قولہ أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی اول من اتبعہ علی الایمان بہ والتصدیق لہ وبما جاء بہ من عند اللہ
عز وجل من الامۃ التی بعث فیہا ومنہا والیہا قبل الخلق ممن لم یشرک باللہ قط ولم یلبس ایمانہ بظلم وہو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واتباع ہذہ الامۃ التی وصفہا فی کتابہ بالامر بالمعروف و
النہی عن المنکر وجعلہا داعیۃ الیہ واذن لہ فی الدعاء الیہ فقال يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
ثم وصف اتباع نبیہ من المؤمنین فقال عز وجل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وقال يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اولئک المؤمنین وقال
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ثم حلاہم ووصفہم کیلا یطمع فی اللحاق بہم الا من کان منہم فقال فیما حلاہم و
وصفہم الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ الی قولہ تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

هم فيها خالدون ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال

في صفتهم وحليتهم ايضا الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان

على مثل صفتهم أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ

وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

فلما نزلت هذه الآية إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله

أرأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم أشهيد هو فانزل الله عز وجل التَّائِبُونَ

الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه

صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون

به شيئا الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون

الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي

الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال

فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط

فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ

إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعهما من المؤمنين من اهل هذه

الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه

وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله

فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كل ما صار الى المشركين ثم رجع مما كان قد غلب عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول

او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ

فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ اي ترجع فَإِنْ فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت

قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم

بعد ظلم اياهم فذلك قوله أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط

الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذونا له في القتال حتى يكون مظلوما ولا يكون مظلوما حتى يكون مؤمنا ولا يكون مؤمنا حتى يكون

قائما بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمنا

واذا كان مؤمنا كان مظلوما واذا كان مظلوما كان مأذونا له في الجهاد لقوله عز وجل أذن للذين يقاتلون بأنهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الآية فان لم يكن مستكملا لشرائط الايمان فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
مأذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الآية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الآية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتال كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم الى قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الآية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الآية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك
وبحجة هذه الآية يقاتل مؤمنو كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم ومأذون له
في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بمأذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا مأذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يأمر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من
اصحاب النبي صلے الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو مأذون له في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و
الآخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والآخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسأل الآخرون من اداء الفرائض عما يسأل عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بمأذون له فيه حتى يفيء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من المأذونين لهم في الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي
يكذبها القرآن ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرء لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

علی الجهاد و آن علم تقصیر انفسهم لیعلمها و لیفیها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم لیقدم بها و هی طاهرة مطهرة من کل دنس
یحول بینها و بین جهادها یقول لمن اراد الجهاد و هو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عز و جل علی المؤمنین و المجاهدین
لا تجاهدوا و لکن نقول قد علمناکم ما شرط الله عز و جل علی اهل الجهاد الذین بایعهم و اشتری منهم انفسهم و اموالهم
بالجنان فیصلح امرا ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک و لیعرضها علی شرائط الله فان رای انه و فی بها و تکاملت فیه
فانه ممن اذن الله عز و جل فی الجهاد و ان ابی الا ان یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی و المحارم و الاقدام
علی الجهاد بالتخبط و العمی و القدوم علی الله عز و جل بالجهل و الروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر فیمن فعل هذا
الفعل ان الله عز و جل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عز و جل امرؤ و لیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم و لا
عذر لکم بعد البیان فی الجهل و لا قوة الا بالله و حسبنا الله علیه توکلنا و الیه المصیر صحیحه ملش آنکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا و جهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مؤمن را فرمود خاص است بیک قوم
و قایم نتوانند شد کسی مگر آنکس که از حمله شان باشد پرسیدم از آن قوم فرمود آنحروم مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
و داعیین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از آن شروط نه مأذون ست و در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عز و جل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود واضح فرمود که و الله یدعوا الی دار السلام و یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله و سلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة
الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و نیز فرمود و انک لتهدی الی صراط مستقیم باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که ان هذا القرآن
یهدی للتی هی اقوم باز دگر گردان قوم را که مأذون است در دعوت و فرمود باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگاران اند باز خبر داد از این امت که ایشان از
ذریت حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیه تطهیر گشته اند و مقصود
این آیت اند ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی که میخوانم بسوی خدا بر بینائی و هر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه متبعیت ایمان و تصدیق نمود از شرکت پرهیز بید باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مؤمنان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خدا است و آنانکه همراه او بند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریة و صفت ایشان در انجیل است و فرمود و صفت ایشان روز
محشر که خدا پیغمبر را و رسوا نسازد آن مردم را که ایمان آوردند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المؤمنون باز توصیف ایشان کرد تا تعرض لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشان نیست و از اوصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگان شدند و از بیهودگی اعراض کنندگان
تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در آن جاودان مانند و گفت در صفت

این قوم میخواهند همراه خدا معبود دیگر را و می کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نمی کنند و هر که بعمل آرد آنچه
مذکور شد از گناهان کبیره می بیند جزای گناه خود دو چند کرده شود برای او عذاب رستخیز و جاوید ماند در عذاب و
بحالت خواری بانقطاع گردانند که خرید از مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کرده بر خود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن یاد و بالا ساخت
بشارت ایشان و فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گردیدبان وان بیع رستگاری بزرگ ست چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که جز ده مسرا نبی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود و جهاد کرد مرتکب محارم گردیده آیا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنانکه عبادت نمودند مگر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بشهادت
و جنت ست یاد خبر داد خدای عز و جل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این صفت باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب ریاست اند ظلم کرده اند بر مومنین و هر چه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد آیت اذن گشته اند باقی مانده آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و چنین آنکه پروانگی جهاد نتوانند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود ورنه ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص بغوث جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی و لیکن مهاجرین مظلوم اند
به دو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که مستجمع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی بحصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با و قتال کنند و امر معروف نتوانند شد

آن امر نموده شود که چنین بکن و نهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم مامور شوند بآنکه باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرده که اصحاب پیغمبر اند او منظور است و ماذون در جهاد چنانچه ماذون
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین در فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بجهت
خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر هستند و بدون استجماع شروط زینهار مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بارزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تائید خواهد کرد این دین را بآن
قومها که بهره ندارند بر بهره عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن است که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمام فواید و همه عوائدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لا یترک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگوییم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما در رفاقت حضرت
رسالت داده اند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار است که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند و بر مخالفین اهل
اسلام شدیدتر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص بزودانی القدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت
و انجیل مدح و ستایش ایشان بتنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب گردند
چنانچه تابعین زراره و ابو بصیر اعمی و شیطان الطاق وغیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا اختلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین که
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بجنت درآیند و وارث آن
باشند و بر تقدیریکه خلافت مرتضویه را غصب کرده و فدک را از کلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور است
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و انصافا بالجهار امام مفترض الطاعة بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بر آن شامل است در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و از این اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کائنات مرتد میشدند حقیقة یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم
می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بوده ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

اتم بنده پس حجفریه تحقیق شد پس سبیکه ایشان را هر بد گفته خواه بمعنی اطریان کفر علی الایمان خواه مجازا بمعنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ حلی در طل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین ازمعزین وبرادر انش فضله خوار شان
وتفصیلش از حضرت حیدریه خواهد آمد درین کتاب باغیران انشاالله تعالی خود هر بد بوده و ایضا از فواید نفیسه
حجفریه است که کرشمه دوار عذیریه را که شیعه خم طلسمات ان ساختند کافی ایصافی وغیره در امامت حجفریه
اصلی بنود بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند نه اخلف و ایضا بعض حجفریه
بوضوح انجامید که این گروه والاشکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیت اشتر ابودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره دور از دسته وعده آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را بعوض
و جنت خرابده با نواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد وهو باطل قطعا و ایضا تصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکوره آیت کریمه التائبون الآیه که بالاتر از ان در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسات شیخین
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار تنکیر ایکه زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله وجهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بار ها مفصلا
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و لیس که ایشان نه تنها مستجمع شروط خلافت که در کتب اهل
است نبودند بلکه خلافت از مستحق آن ربودند و دا احداث و ابداع دادند و مجتهد رفضه علی روشن اشد از
ترانه مثل و نیکی می سراید و در استغنا و هم نشنید باد انکه هیچ خردان در خجالت است میگوید که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو دران نیست که ایشان سریر آرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتوانند زد پس
مقام علمای رفضه جز انکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا و پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهلبیت سید انبیا صلے الله علیه وسلم و نسبت ها ایمان باسجاب و دیگر بی اندازه
و مخالفت شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجا لها باقی بود و تنها درین امور منافی آن
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضا از فوائد نصوص حجفریه است انکه زنفه تقریر
اینکه در کتب درج کردند زیر حدیث ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق ان خلفای راشدین
اند بخاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و مساوات
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که انچه طوسی رفضه گفته خنا لفتو ونسقه

و خلوص نیت حق طویت بعمل آورده اند و مورد حدیث تکلیفی گشته ورنه مخبر صادق امام ناطق نزد محبان ایمان مثل بنات
غیر ایشان نخواهند شد پس ضرور است از وجه درین قوم نشان دادن و آنکاه بکثرت تمام با مقابل عساکر این سلاطین
صفوف آرایند و تا مدتهای دراز بر میمنه و میسره ایشان بتازند و بسبیل محادثت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین الا لولو فیروز مجوسی یا باشجاع الدین
شیعه ست که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق رضی بر دلدل سوار شده و بیکدم بلاد شیعه
از مدینه رسیده باشاره حضرت مرتضوی علیه باین اسلوب خاص هجرت گزیده و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی خبر ده قدم
پیش بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون بنص ثقلین کور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران بملک
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صحابه
الصغر ازبان بدربار جابلقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ نیار که هم گوی سبقت
ربوده و چون راه عذر لنگ است و هر طرف مسدود پس ثابت شد که اکنون غیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن جهل کس را بگیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب لاف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر ولادت ان بپوشند و اول تعداد ایشان چند نفر
میرسید باز بچند صد انجامید باز بچهار بعین گرائیده تا آنکه از عشرات نیز بالا بهم متفرق گشتند و واقعه نادری یا
وجه خاص تا ذوتر و نمود و صورتی بهمن نمی اید ولیکن میگوئیم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شادی لا العیاذ که گروه مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان گروه
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجیب است که از امام صادق شادی علیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل نداند با اینهمه می نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القرآن بر اصول ما
با ایمان توان گفت چه ائمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ورد زبان داشتند لیکن جماعت
بلکه بیت تلبیسه عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد وجهی که سلیم مذکور جائیکه بمقتضای تهور
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروائی درخانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
عتاب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه یا رسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر و عینا
لم تجفا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فلقد رایت ابابکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
والمغیرة بن شعبة و عمر یقول لسنا من النساء ورایهن فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول اناه الله لو وقع سیفی فی یدی
لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا والله ما الوم نفسی جهادکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم ولکن
لعن الله قوما بایعوا لی ثم خذلونی حاصل اینحدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه ...

بیگانه درآمدند و فاطمه زهرا رضی الله عنها بعد ازین برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر و یاران او را که زار زار میگریستند
بجز از عمر و خالد و مغیره و عمر درین وقت بقساوت زیاده تر از همه بود و می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند پیش ابوبکر و او صیغه مسود بجز اقسم میخورم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در یاری من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلکه همه ائمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود ایا عالمین ما کان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه راوی صاحب تبصرة العوام که از اهم علم الهدی لقب
دارد میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را منتهی و در کتب این واقعه جا بجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
بدان مملو و مشحونست بلکه در مجلد سابق دیگر هم گذشتی که این کرده اینچه با امیرالمومنین تیرها کرده اند تو می نه اندیشیدند
و تبل بیاورند و هر گاه آن کرده شقاوت شود که ائمه علیا ناو جهار العن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که نهایت سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه بود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق نداده اند و ذوالوجهتینی نکردند اگر بر ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه بر ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه غفلت و بی تمیزی است که از ان چشم پوشیده میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا شدند پس حضرت اسد الله اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی با ان اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان برملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامری اینان باین شد و بدین
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بران مترتب گردید دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و ایشان را مورد آن آیات قرانی پنداشتن و نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از عجائب نیز هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه متناقض و مکذب همدگرست برای بربستن زبان این ژاژ
خایان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بیجا نی چه خواهد بود وا ویلا این قوم ملعونین بجمع آن
اوصاف توانند شد که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانسته بار بار دبصد تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
دیگر با همه اعمال فاسده و معاملات کاسده مستجمع آن شروط جهاد نزد رفضه باشند خلفا و اتباع شان که ملاک الامر
در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویت و ان خطبه بر فرض و تسلیم بدان نکوهش
و تعریض بدانها نمیرسد که از برای این قوم مقرر و متعین گشت چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
از ان تعریض در کلام عادل و منصف مجتهدین تا بید توانند یافت که جز بر ترکان دلی محل ان خطبه نتواند شد اگرچه بعضی از
علماء منصفه شقشقیه را سندی کمی بیدا نشده باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان سر نگفت هر دست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش که روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی را دیدم
مردان کمان بر دم باقی ماند آنکه مولف فیما احادیث مرتضویه افزوده هنوز موجود نمایم و مطاعن دعای صنمی قریش با قادات
انتجاب که امام الائمه ست موجود و حرفی کتابک و بدلا ذینک دران مسرود ست خدا اگر بحکمت به بندد دری که کشاینده فضل
و کرم دیگری بگوییم شمول فضل الهی بحال است که هرگاه باب مطاعن و مثل شقشقیه و روشنی آفتاب مسدود است
در دعای مذکور آنهم از ابن عباس ست و در ظلمتی ست که اذا اخرج یده لم یکد یریها النعاد باب بطریق اولی هر که
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذالله از بی دینی
و سخن سازی خصوصاً در باره جناب مرتضوی علیه السلام بر اصول طایفه درین کتاب جا بجا مرقوم ست معهذا آغاز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار قمی در رساله اعتقادیه و ثمانینی در مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان وغیر او در تبیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتوانند شد زیرا که هر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بخوبی نمی شناسند و عجب
اتباع ابن سبا مدعی مزید ولا شقشقیه یا و مائیه یا دعای صنم جهت محبت اصنام و اقامت ست و انا الیه بدعت الی غیر ذلک من ما
صاف العشرة الکاملة تیا سنیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغة یادگار ست کما لا یخفی بلکه هر اولویت
خلفا و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بمجرد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذالله بدان خواری و زاری تا
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش از کسی جز رفضه کما ینبغی ادا نکنند حالانکه سطوت و شجاعت انجناب انچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و اسفندیار روئین تن در جنب آن وقعی باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بر هر بوم ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست نه از ان مردم ملام و ملوم که در هر باب خود و خویش پوشند
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و در رفاقت امام اشجع نیازند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بر دارند آورده
که سکنه شهری از صولت شیری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حملا و مانند بید بر خود می لرزیدند تا
آنکه قلوب مسافرین خسته و راه کار روائیان بسته شد بادشاه فرمود که هر که این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و هیب خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود به بارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک اشاره نمود
تا هر دو را بر قاضی برند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن بیگزرانید تا قصه شیر بر زبان آورد همان
شخص حمله کرد فورا رعشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوات خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص مشتی
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و بالجمله
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا مورد حدیث امام جعفر بر صعو خیال المجتهدین
و محدثین اعور نباشند پس جوابش آنکه تراجم و اقعیه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال و فضایل مذکور ست نه آنکه ایشان

ملتگان بالاتر از همین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذهب اثنا عشریه دست بردارند الغرض همه گرمیشی
برای آن بود که در گفتگو را تا بخانه رسانم و هر مقوله مهمل و هر سخن مزخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی تواند برخاست هیچ وجهی در ضمیر کسی تواند گذشت که در آن مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری جهاد و دید مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نه بودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان بدعوت
و جهاد از کتب دشمنان جانی و اعداء ایمانی به ثبوت رسید و الحمد لله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر بودند و هجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده و هجرت راشدین مردود گردیده بلکه بزبان نالایق و کتب مطرود این خرافات
مقاله دائر است که عیاذا بالله این همه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند یا اسلام
و ایمان آوردند در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار کشیدند
و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و پروانگی جهاد یافتند بلفظ اذن للذین الآیه و جهاد ایشان مقبول شده هم قبل
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بعد انجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتیم هم بنظر رد هفوات قوم والا کسیکه نور ایمان دارد و قرآن
مجید را بوصف ویدن الا ان یقولوا ربنا الله و مانند آن میخواند درین وهم نیفتاد که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقوله مذکور بر زبان ایشان جاری معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید امید
که بعد از ملاحظه این اوراق کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یسین
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و بانهم که دانی سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ **قوله** و نهایت آنکه **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نتوانذکر دپس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او اینست که از پنحدیث بطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و این همه مغلطه ایست که او را بار با پیش آمده بیان بباید کرد که از
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضیه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این ام
باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فنقص علی هذا و نیز لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا فکیف که درین احادیث در هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد وارد نشود و هرگاه
آنچه مقدمه صادق نیفس صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست آمد که مهاجرین ماذون بجهاد بو

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند و هر که ماذون بجهاد است مستحق خلافت است لاجرم این نتیجه برآید که خلفا هم
بجهاد هواداری اسلام بودند و اتفاقا دانستی که منشاء و در این معنی بوده نفس خلافت که سوفسطای هم انکار آن نتوان کرد و ازینجا
معلوم گردید صحیح انجامید که بعد از اعتراف اینهمه که مهاجرین ماذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث امامت
انکار ازین حدیث تقلا و الیته خلفا ثلاثه است که شیخ حلی و ابن مطهر هم از جواب آن عاجز و تنگ آمده اند و حق انست که چون حجت بطلان گردد
بدعوی اجتهاد برافراخته و عامه شیعه را بدام در دام گرفتار ساخته و اسباب تقلید و طریقه از هر طرف برای او آمده
ابواب تیسیر و تعلیم از هر جانب گشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیح تسلی می بخشد و تسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرائی می پردازد و قال الله تعالی فَاَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و اگر چه او
ازین احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جابر بهم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال با بیرون رفته بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند لیکن شیعه را بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم می گوییم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را می شماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفاء برابر عظمت یافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که اطاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگر چه او مصداق این مثل باشد که صورت ببین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر است بطلان خلافت خلفا رض از کجا و نیز حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای راسند بلیسه لفظ حجج آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تخرجوا علیهم و لا تنقضوا عهودهم انتهی مختصرا و ازینجا حال مقبولین نسائی حتی جناب
امیر که بار بار قصد خروج بر دلالت اسود بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نمودند بظهور انجامید العیاذ
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصله اختیار کرده احادیث را بر راشدین بر خلاف نصوص ایمه محمول نمود حالانکه
حسین برای تاکید هم می آید برای او ذکر این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر رض این احادیث را نداشت بلکه حکم
شریف را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا رض و خانه برباد
اطاعت خلفا اختیار کرد لا حول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و ملاک امر و غایة ما فی الباب اختیار صیغه
جمع را مرا فاین هذا من ذلک این السماک من السماک حدیث سوم که هم در کتب و شناسته ما دنی غور برای شیعه
عین عقوبت و بلا چه اگر مهاجرین راضی باحکام خلفا نباشند روایت مجلسی و کلینی و سلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم تصنیفات سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیاء زیرا که ازین همه به ثبوت می رسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین کتابها هم پیداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه را بر روی کار آوردند اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ایمه الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز بگمان پیغمبر حربین قیاس مقید مدعا بالجمله اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف اینهمه

مدائح کہ مجتہد امامیہ زیدی چنان بیہودہ گو مہیا میکند کہ از خرطات بعیر و فسوسات حمیر در گذشتہ الغرض خلفای جور در ظل
نبی امی بالتحقیق ایشان ہم سید تبا لاجوع پس سینہ زوری مہاجرین اولین را درین زمرہ گنجانیدن نفاقی دلالت
گرامی ست یکبار امتدادان منصور نباشد واگر با ہمہ درجات عالیہ و آیات متوالیہ این بزرگان مصدر جور و جفا
باشند ہیچ دلیلی از ادلہ شرعیہ وثوق نخواہد ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود کہ یزید و امثال
او از حدود شرعی پا بیرون نہادند طرفہ آنکہ رفضہ در کتب کلامیہ خویش بار بار می گفتند کہ کار عقلا آنست کہ متفق
علیہ را بگیرند و مختلف فیہ را نپذیرند و درین مقام مجتہد این قانون را ہم از دست دادہ و در گرداب شدید افتاد معہذا لکن
عاقل تواند فہمید کہ بعد ذکر فقرہ ازین حدیث طویل کہ ہر حرفش خار مغیلان در جگرہای شیعیان شکستہ و جہات غیر
متناہیہ تاویلات و تسویلات را از ہر حرف بر روی ایشان بربستہ منبق حماری آغازیدن کہ حقیت خلفا مستفاد
نمیشود کہ در احادیث سفیان جبر و تسلط خلفائی جور وارد است کار حمقاست زیرا کہ صحبت و عصبیت درین
مقام ہم بر اصول شیعہ کلام بالزام می کنند پس اگر مریکہ دربارہ حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنہ مہر خموشی بر لب خود باید زد علاوہ آنکہ در مجلد اول جائیکہ مجتہد این قسم احادیث آوردہ و خلافت
مرتضوی را از خلافت راشدہ قطعا بدر کردہ در آن مقام از جہابذہ متبحرین آنچہ نقل کردہ ام بر ہمہ کس واضح میگرداند
کہ بر خلافت راشدہ خلفا از اول تا رابع ہیچ غباری نمیرسد بلکہ یکرسالہ براسہا بجواب مجتہد درین باب ترتیب دادہ ام
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدباقی نفرمودن
و حال یاوگی و خرافت مجتہد را مشاہدہ نمودن **قولہ** بلکہ حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکہ چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتہد الزمان تا دامن رسد و دود آہ شان بگردون گردان ہیچ بعد ازین
مناظرہ و مجادلہ طور مباہلہ با علمای رفضہ بوقوع آمد امری دیگر متصور نیست بالجملہ این قول کمتر از ان نخواہد بود
کہ دشمنان دین مثل یہود و منافقین میگویند کہ ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قران مبین میشود پس ای
معاشر متشیعین برای احد اشمۃ کلینی را بار دیگر بینید پستر مقتولات بیہودہ مجتہد خود را بشنوید و خیال کنید کہ قول بلکہ
و او در حدیث ایما ہلیت از جملات مجانین جز گذشتہ آیا خلفائی راشدین مہاجر نبودند با نتظام امور دین
و سیاست بدن و تدابیر مجاہدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن نجلین چنانچہ
مذہب رفضہ مجمتین ست و قدر قبل ذلک تا مجتہد ازین حدیث نتیجہ عدم حقیت خلفا بر می آرد و درہمین اوراق
استیصال این جہلات باوضح بیان دانستی یا آنکہ دیگر اوصاف مذکورہ حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتہد
این ہرزہ درائی میکند بلکہ از ہر حرف حدیث مذکور عیانست کہ مہاجرین ماذون بودند و ہر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک اما آنچہ گفتہ و الا آنحضرت میفرمود کہ مہاجرین بموجب الی آخرہ پس جوابش آنکہ مقصود امام صادق
ہدایت کاذبانست بعد از اثبات مدائح در صحابہ کرام از آیات قران مجید تا چشم باشانیدند و پنبہ غفلت از گوش بر آرند
و بشنوند کہ چنانچہ جہاد مہاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی اللہ علیہ وسلم بدرجہ قبول رسیدہ و نیاز

شرائط البیعة در یافته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد و شأن بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان بنا باید پنداشتن که مهاجرین انهمه عرق ریزیها و جان نثاریها برای تحصیل خارف
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاملین این مساعی بتقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بران دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرآنی در شان این بزرگان
نازل گشته مثلاً بر این تقدیر قائل را میرسید گفتن که بیان بعز تا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود دیگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر اذن
الهی که اصل بالبیت ضرور افتاد و چون مجتهدان همه علوم خصوصاً علمیکه فهم قرآن مجید و حدیث شریف بر آن متوقف
گشته مهارت اموزانند هرجا صدور حکمی باید و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که درباره
جماعهٔ مرتضوی که دین و شریعت را بر هم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمیپاری چنانچه
قدمای رفضه با کابر اهلبیت بارها گفته‌اند پس چرا بقتل رو میداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الحاد مثل زراره
و احول و اعمی و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نمیشد یعنی اکه سگان بر رو و دهن
پای این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مضل خلایق بودند تا شنیده‌اند چنانچه درهمین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار متضرر نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ
و نیز بر تقدیر مذکور هم توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب است نه خطا پس از آغاز کلام این را
حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مجروح شد و پیش ازین جهل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
بالپسر خود صاحب بیاض سوارفضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات اهل
رو بروی او گفته بود که علی مرتضی تزویج فرموده ام کلثوم را با فاروق و الی انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
بالآخر فرمودند تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان بابا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت است یا نه پسر
گفت که بحضور نقضا لیکن گو از امر و یقین شد که عمر مؤمن بود و بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا عمر و انصار را با وجود دیگر در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید بر افراشتند درین حدیث طویل
و عمر بعض یاد کرده بود مرکوم همین ست که خلافت و رای ایشان باعتراف جناب مرتضوی کامل نبود پس بار بار امام موصوف
برای مهاجرین سابقین استجماع شروط را بآیات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود انجناب نیابت خلافت
مهاجرین است چنانچه جد امجد انجناب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب وراق لا یضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نموده
و از انجا که مسئله دیگر حل شد یعنی ثبوت رسید که مجتهد نامی برخلاف مراد امام انصار را درین زمره داخل گردانید
و حدیث را تحریف کرده هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانیم که مجددات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

گذارش بحالیست حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد لیکن چه باید کرد که مخاطب با کسی افتاد که در تعبیر از آبا السماء فراتر نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگر است الخ **اقول** ای صاحبان نزاست لطایف این سر مکتوم ازین بنده جهول و ظلوم باید شنید که اگر مقصود اینست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلا واسطه در خلافت خلفای ثلثه جناب امیر بودند جوابش اینست که امام الامیه رفضه یعنی کلینی اعور احدیث مذکور را در باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین از منه جهاد بر حضرت مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید وجوب وصی. و جهاد وقتیکه آنجناب بحیثیت امام اعور و اغراف اتفاق رفضه مصداق پیر معطله باشند چنانچه تفصیلش یاد داری هفت معهذا اگر صدور اذن این مجاهدات از آنجناب باشد و مهاجرین از نیجهت باذون میگشتند و بر صواب بدید مرتضوی میرفتند لازم می آید استحاله دیگر یعنی قتال تابع خلفا بر تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات سید انبیا مقاتل منکرین نزول قران بودند نه مخالف النص بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل قران نمودند معهذا کسی برین تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریافت میکردند و بران کار بندند و عمل نمایند تا جهل ایشان برملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره لسوی جناب امیر عاید میشود الی غیر ذلک و صحت تقریر از سینان بر می خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت بالفعل یا بالقوه پی نمی بردند و جهل ایشان برهمکس واضح نمیکردند. و دل انقلاب امامت که اصل الاصول است تا چه مصلحت دیدند. و اگر مدعا چنین است که خلفا مرضی حضرت مرتضی دریافتند و بر خلاف آن عمل کنند پس مخالف تدبیر صاحب چگونه باعث سرسبزی و سرخروئی و آنگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا نهان بر جمهور ماند و در زیرکی خلفا بر اصول شما که حق ارجح الناس را غصب کردند و خون دعات هم ریختند سوفسطائی هم پیرامون نمیگردد از ین مقام بر اهل فطانت لطلان پندار مجتهد هویدا شد اما خروج مقبولین لسانی پس قبل ازین معلوم گشته تا نه آنکه همراه امام منصوب بودند بلکه بالغرض رفاقت امام معطل و صامت داشتند و هرگاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شد که خلفا و هو المدعا اگر مراد آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله اصحاب کرام میکردند و در مشوبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است خلفا آنجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد وفات شریف جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق اسکینا ذا متربه گردند نه آنجناب این یاران فرصتی ندادند و هرگز این تجرید را بر ای شان تجویز نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان حضرت مرتضوی این تعلق را عین دین و دنیی و تضعیف مشوبات نفسی داشتند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیا و رسل متین است ولیکن بر حال رفضه زار زار باید گریستن که ایشان دعوی همسری آنجناب بر زبان دارند و بر امامت
ایشان بطور اهل نفاق مر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب اثبات امامت
و حصول مثوبات جهاد وغیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه چه معطله باشد تا بکی این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکثر مساجد این
شهر نماز جماعت با مقلدین می گذارند و بمقتضای النجابة لامتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة النساء می آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و باین جو سماوی مانده اند یا در وقت معلوم که ریش در
دست دیگران میباشند لا که مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی است گرد او اگرد استاده نیز حق
تعالی افتخار خود بملایکه اظهار میفرماید نعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این سد وثیق محتاج بلبط و تفصیل سبب
پس از تطویل هرگز نشنیده چند سطر دیگر تاکیدا للمرام و توضیحا للمقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلاغت کیش اینست
که خلفای ثلثه رض میدانستند که لیاقت خلافت محصور است بذات والاصفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشروط
گمان می بردند و هر چه جناب امیر المومنین رض مصلحت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمانی
بروقت تشیید المبانی مرقوم فرموده و پرده ناموس رفضه نزد عقلا درید و خشک و تر ایشان همه بسوخت بسبب آنکه اجل مطاعن
لا احرق قیاسات اهل ضغاین از هم ریخت و انقلاب عظیم رو داد و تمامی مجتهدین روافض تیشه بر پای خود زدند بلکه خانه روی
خود را مثل مجنون سبزواری از دست حق پرست جناب مرتضوی رض خراب ساختند علاوه تشیع خانها هم لازم آمد و حرباد
عمیمه بنا بر استقرار باید علیه الاعتقاد اگر مراد اینست که حضرت امیر در مهمات ریاست از امور دین و دنیا شریک بودند
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بحدیکه لولا علی لهلک عمر رض در باره شکرگذاری در بعضی از امور بر زبان فاروق رض گذشته و مفصلا
بالاستیعاب در بیان آمده پس زنهار مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب امیر بلا ریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
وزارت داشتند و از اینجاست که بعد از شهادت ذی النورین رض وقتیکه مردم بجد و جهد خواستند بیعت بآنجناب بکنند دست مبارک
کشیدند بجمله ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر آنست که امیر باشم
دیگران را اشوم و عبارت حدیث اینست دعونی و اطلبوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضای ثانی در نهج البلاغة آورده و پر ظاهر است که هر چند از وزرای نیک حضر که
خیر خواه خلافت و اولیا هم عالیشان می باشند مساعی مشکور لسان ظهور رسید لیکن عقلا صدق و مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن سلاطین خلافت و عاملم ریاست دشواری
ایشان در مهمات سیاست آخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست مثل قصه عمر رض و آنکه ابو اسحق اطعمه پدر چندی در یافت
که بوزارت با مجاهم و با دانجان سنت بود آنی و مرتاب یعنی مجتهد الزمانی بشنو بلی خبر ده که در غزوه فارس
استشاره خلیفه ثانی رض در بعضی بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه برآیم یا

ودرین خصوص علمای رفضه را الهم کمر دیهم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه بلکه عبارت بحرانی بلکه منقولات همه مترجمین
بلکه خود کلام رضی در نهج البلاغه ومن کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفارس بنفسه نص
قطعی است که استشاره در امر ثانی بود وبعد از عبارت فارسی کاشانی که در فیروز سابق بعینها منقول شده حاجت نقل
عبارات عربیه وفارسی دیگر شارحین ومترجمین باقی نماند طرفه آنکه حل این مشکل در زمان قدیم وجدید از کلام کرامت
نظام جناب مرتضوی بوقوع آمد که مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق
درباب متفرق لم یجتمع بکلن قطبا فانکسا آن تشخصت یقولوا هذا اصل العرب فاذ اقطعتموه استرحتم انتهی ما فی نهج البلا
مختصرا از این عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از
جای خود نجنبد واز مدینه برنیاید ورنه تمامی مردم از چپ وراست خواهند ریخت ودل بران خواهند بست که بعد از قتل
عمر که اصل عرب است استراحت تام است بالجمله شیعه مجتهد الزمانی تا مدت العمر معنی این کلام فاتر نگشته ومضمونش مثل
قرات خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده وبا اینهمه علم اجتهاد برافراشته در اضلال خلایق کوشیده
پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید واز روافض طمع ندارید که مهتدی شوند واز نفاق باز مانند عروه دین وملت
موید افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه
من بعد ما عقلوه وهم یعلمون وبا این هم امید وار نشوید که متمسک منی را کتاب مذهب خود دیدند قال الله تعالی
واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله
علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون
بعد از خار عنان اگر فرض کنیم که مشوره فاروق بتقدیر محال درین امر بود که جهاد کنم با فواج ایران یا بگریزم بدیار
جابلقا وجابلسا یا برای من آن سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بیکدم بمنزل مقصود برسم واز دست رستم
بن فرخ زاد که شهریار ایران زمام کار زار بدست او سپرده وجهان پهلوان نامش برده برهم واز گرز گردان
که از نسل گشتاسپ ونریمان اند نجات یابم یا بسواری ابر وهوا بعالم بالا روم وچندی زیر درخت طوبی مثل
حضرت امیر بیاسایم کما مر فی معجزة البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شده ماذونی مهاجرین نخواهد بود
درین وقت بگو بجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند وکلام مرتضوی هم نص درین است
که خود را رعیت فاروق میدانستند یا بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان
گشته وبرای این روز سیاه روافض سیه کار ابکار آمده واین بدان ماند که هر چند گفتند بدن خندق مطابق روایات
شیعه در بحار باصلاح حضرت سلمان فارسی بود ولیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید الانس والجان قس علی هذا به النزاع نزد عقلای جهان **قوله** وانچه جناب آن الخ **اقول** معلوم نیست که تدبیر
المنافقین از این علم چه اراده نموده بر تقدیر اینمعنی که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن ولشکر را بفرست وخود در
مدینه مقیم شو ویا بیرون مرو لازم آمد بربادی قیاسات رفضه که خلیفه باقی اند رعایت چنین در اکثر فتوحات

مبرزکه اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باہم از خلاف نمی گشید که خود قول جناب امیر که اگر شمشیر میداشتم الخ چنان گزشت سطل
این کمالست و نیز بر تقدیر امیعنی که جهاد با کسری و قیصر بجهت اذن مرتضوی بودند از جهت فاروق سفسطه عظیم بمذهب منافقین لازم
آید بلکش آنکه جناب امیر را با همه که حکم رانی میفرمود بر قبائل عرب داد حکومت بید اد بر خلفا این دشمنان عقل و دین کفر معطل بعث گردا
نیده خدا و رسول و روح مقدس امام الائمه متسید مقصود ازین تقریر آنست که بدانی که هر چه مجتهد الزمانی در رد لعبارة الایمان نوشته
عین ضلالت و حیرت و اتباع وسواس شیطانی اما فرض عینی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت مدینه بر گزیند و
ولشکر اسلام از جهاد نشینند چه کوشش کردن در جمع اسباب مخالف اعتقاد ان الله لا یخلف المیعاد است چنانچه از عبارت صواب
کرنده عقیده قرانی متعلق نیست معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغة که قبل ازین درین باب در انتی نظر بران دار دبس نقیض مع عالیجناب
عدم اذن به ثبوت میرسد و مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نیاند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بنا بکر وزیر اگر جناب
الیوب الیقین از مهاد رکین بودند اگر چه به نیک محضری وزارت بتقدیم میرسانیدند و اخر قابو می وقت یافته و کسی را
از منقبولین رفضه لایق این کار دهر را بین بیکاره نپداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروق را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل قادات شیوخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروق ستمی بظهور رسد و تکیه بر وعده الهی در نصرت و ظفر کرده آیت تا ایشان از دست ستم کوفته شوند و در مدینه هم خلیفه
بتوسط مجوسی کایه طرفه با شجاع فیروز رفضه نفاق اند و بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود و گویا خیر خواهی
فاروق ولشکرش بعنوانی بجا آورده که همه دانستند که خاطر مرتضوی غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواهی بکار اید و سرور و بهجت به بعضی وجوه چه فقر آید و لقد ظفر و فیروزی از دست لولوی لالا برونماید لا حول
ولا قوة الا بالله انیست حال سر مکتوم مجتهد این مرز و بوم مرثیه خوان امام معصوم کافی بحار المجلسی اللوم که بمقوات شیخ حلی
و خرخرفات جعفر زنلی ترشک بران می برد و هنوز سهر خر نامشخص یعنی مزین نجات رفض آن نه ایجاد و دل می خرد در حکایات
که روزی ابن جوزی سر منبر دعوی نمود در جواب سائلین که هر چه گوید از قران مجید بگوید یکی از حاضرین بر آمد گفت کجاست مثل
که ماجمل نحو خود را خوب صورت می بیند جوابش اد کل حزب بما لدیهم فرحون قوله و هذا کله آخر آخرین
اهل خرفشار بعد از آنکه از چارسو با وجود چندی جستجو و عرق ریزی و تکاپو نا امید گشته بمقتضای کل شی یرجع الی اصله بدین تفسیر
زد و لیکن بمجرای الکذوب لا حافظه لہ بیادش نماند که در خاتمه این کتاب جای بکر برای اثبات امینی که حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتبره فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعفور محمد عن ابو حنیفه عن معاذ بن السماع علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم کتابا الم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة بهم الا معک ففعل علی علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور است احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح ابی داود
نفسک الله عز و جل ففعل علیه السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده پس بهمین حدیث بر مجتهد الزمانی که در محا
الحم عجب بود بکار بر چند احتجاج میکنم و میگویم که این بود ز بر خاتم حضرت شهید کربلا اما بر خاتم امام صادق پس این عبارت

وشک نیست که سلمان فارسی باب الله و ابوذر غفاری صدیق این امت و عمار که حق از وی جدا نمیشد مثل جناب مرتضوی بودند
و عمار و امثال ایشان تمسک نمودند و نیز حذیفه و مقداد و متبعین اهل بیت اطهار پس با تبعیت خلفای راشدین متصف بودند او و امثالش
و عیان شد که چنانچه صادق علیه السلام بخصوص خویش ناطق بودند بزرگان آنجناب نیز بلکه احادیث ائمه معصومین ناقد باشند
با متاخرین بر و بحر و واحد میر و دو اجماع معصومین بران واقع است و متانت دلیل حجیت پوشیده نیست هرچند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوزند و آتش و نگار افروزند فکیف که صد حدیث ائمه اهل بیت بدان ناطق باشند
که تقیه با ظهور مهدی علیه السلام خواهد ماند چنانچه از اوراق جواب ایضاح نیز پیداست **قوله**: آنچه نوشته که بعد آنحضرت
اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یؤید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه ثابت نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب بصارت با تصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل
سنت مثبت چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جوابش میدهم که واقعی حدیث معتبر علیهست
مگر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم اعنی باصراحة و اشارة
ترجیح داده اند و ما را در اثبات همین که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و دربانی بخلفا نمیرسد ازین جهت با تمام
حاجت باستدلال نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه دوران یا دعای همه دانی برین قول حاشیه نوشته که اراده
نوعی لعین تخصص میکند در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزوه
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و
هم رکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند من اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مؤمن ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا ولا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر او هو منسوخ و فی الحدیث اخبار
بالمغیبات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة تکون فیه والجهر بها و تعیین المنادی
بلال و وقع عند مسلم فی روایة عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفه انتهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر در حدیث عام از فاسق و کافر
و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند فتامل حتی یاتیک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث صحیح
بخاری بحال خلفا نمیتواند زیرا که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فرمود که خدا تائید مینماید دین خود
بمرد فاجر چرا اکثر که چگونه مفرق بلا اختلاف حدیث بخلفاء میرسد اگر چند کس مدعی اسلام از مشاهد متبرکه بلا عذر تخلف
و از خندیدن زنان سلاح بر تن آراسته کنند و در معارک قتال بریاء و سمعة داد جنگ و جدال دهند و باقتال اعلان معصیت

تواند بود و خود اگر شنیده شود نه خبر خلفای رسول الثقلین چیست فما ظنک لو احدا و اتغنین مدینه لازم آید
فسق و فجور و قتل شان ایشان و اتبوذ که رفضه فی الجملة الشان را همو یدوین سیما بعد تعیین این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
و از حدیث منصوری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان به ثبوت رسیده و عیان گشته که آیت بیعت و اشتراد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنة الفردوس برده اند پس چسان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بحال خلفا منطبق شود و قبل ازین بگذشت که حضرت امیر المومنین رض و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق آمنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که مؤید بآیات ناطقه قرآنی است زنهار بطرف شان
متمشی نگردد آمدیم بر بیان تائید از قصه شکستن سنگ که مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار آن کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مکرر و مالا اختصار بر جزوی چند اقتصار میکنیم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا در آمده
اجماعا و حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران صلعم خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بنا ر
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و سائر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود خصوصا که آن فاجران سلاله [illegible]
را منهم بزم ساخته و تازیانه زنند و بر بطن مبارکش در خانه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نعیمه ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول هر اصول شیعه دانستی سوم آنکه انقطاع نور دین در شهر خلافت و شهر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب از تعامه یا که این امور مملو و مشحون است نیز دیگر محبت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آفرید
کار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور که بکرسه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم بر تنزیل قرآن شریف بود و نورانیش بر عالم تافته و از نیجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قرآن مجید آنچنان نبود که در بشارت و مدح فرمایند و اگر احادیث مختصه رفضه که در بحار و غیر آن در باره ظلمت و شناعت
جناب ائمه ثلثا و پیشانی آورده اند ضمیمه گردانیم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
شنزالیه کفایة الطالبین من البعید بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند عقلی را
که از متقین پس عیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
به انکار آن تائیدات و واقعه کردن و خیال بدان بستن خشاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم بر ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را نبینم دادم اتفاقا شد روزی گذشتم بر جمعی که گرد آگرد
او حلقه زده بودند در جای استادم ز روی خود پوشیدم بعد نانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

کما لا یخفی واگر عدالت از گناه کبیره نامکن میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صغیره هم کما روت الامامیة عن ائمة

الهدی و نامع قطع النظر عن حقیقة العصمة فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهیجی فی جوهر المراد تئول الی
العدالة الکاملة مع هذا ابرهر صغیره و کبیره عدالت و تقوی خلفا ثابت شد از کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و
نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث
بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور
دارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف دیثار فضه که بر لفظ مظهر و مضمرش تعمیم را مقتضای است
چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتمدین رفضه بدان تمسک مینمایند نظر بدان میکند پس شیعه را
بعد از انجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه درچار موجه
حیرت در افتاده اند که امام حامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه
از عبارت اخیرش ظاهر توان شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند یعنی آنکه فاسق
و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که ازین حدیث که شهدایش بجانبی رسید و که
منادی درچار سوگر دانیده و عمر فاروق که بر خلافش سفیان مفتخر اند این ندا در داده ثابت شد
که تایید دین از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفاء نظر تاییدات
و سنی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش
تخفیف و الزامایدبه جه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی
بر بطلانش فرموده اند زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده اند
و حضرت امام صادق ایشان را منسوب امامت مناقب عراقی را اعتقاد کرده و به بیان اکابر علمای شان شد
که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصد او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان و حیز امکان
نماند چه جای نسبت شرک و کفر یا حدیث حرست که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن
از زهد و تقوی جمله اصحاب بلکه امام الائمه گذشته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا
معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بعضی از قبیله بیت حضرت خیر البریة عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا
چگونه صورت می بندد با شهرت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شرح کتب احادیث
شیعه و سنی و کتب سیر و تاریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کافی و بسیاری از اصول رفضه بروایات
معتمده و متعدده گشته چنانچه باید اشارت کاریهت القصه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق
بود این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد که مقصود مجتهد بتحریف تعلق نگیرد **قوله** و قد مضی فیما مضی آه **اقول**
لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعصب السید لا یدل بوجه من الوجوه
علی ان الخلفاء الراشدین رض خالفوا الحق و اتفقوا و امروا بالجور و العدوان و غصبوا حقوق اهل بیت سید الانس و الجان فهذا الحکم

قرار و بلا امر او عند العقلا افضل من العلا و فلیس افواه اقوام قیل فیهم انی نفیکون و سیعلم الذین ظلموا من الروافض و ای منقلب ینقلبون من ابد محقق نماند که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعمی عمو حدیث شریف را که لفظ امراء و نیست بنظر نکور دیده و تفصیلش را در روایات بنظر نیاورده در حل این مغلطه افتاده شرح این مجمل از تحار مجاسی نیکم و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطالب حدیث مذکور در ذهن جا بیش در آید و شاید که بساحل نجات برسد پس بدانکه اوائل کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید آنچه اشعار دارد بکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایة الطالب در مناقب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را بطرزی جمع نموده ام که اسانید او را از طریق شیعه عاری نموده ام یعنی بطریق عامه تالیف نموده ام تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود و ازینجا توان دانست که مضامین اگرچه متفق علیهما باشد لیکن طریق عامه مختار شد القصه این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد از ملوک جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفا می آیند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره و بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصود من نیست که آنچه مجتهد از کتب ما آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت ما لا اتصال خلفا بهم رسد از است حقیقی که اجله مهاجرین باشند کا عرفت آنگاه امرا باز ملوک جبابره با امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند و عقل هم دلالت بران میکند که نفیض صحبت شریف در برگزیدگان بارگاه الهی چنانچه باید در است حقیقی جلوه ظهور رسید و خلافت ایشان مطابق روایات صحاح ظل نبوت بود پس راشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا او ملوک امرا نیستم و لیکن کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علما نمی گزیند و مرسوم ایشان تفحص کردن روایات و تفصیل را تا امکان بیش نظر داشتن استار است گفت پسر دلبر و هم پدر بش و لدار اگرچه رعایت رتبه خویش اهر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو انیست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات و ملاحظه ترتیب و تفصیل پیشه اهل اجتهاد است و ازینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان طور علم و عمل نتواند شد و نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد حرف بکلام ذیل اتحاله لعدیت منفصله را باثبات رسانیده مدد و ته خرط القتاد **قوله** و از صالح **اقول** نمیدانم حدیث سور چنالیه مجتهد الزالی که خلفا فاسق و کافر بودند و خلافت ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایة الامر که از حدیث ثابت شود است که از بعض حضار اتباع یهود و نصاری سر زدند و مدعای مجتهد انیست که خلفا در بعض داخل اند فالمطلوب غیر ثابت و الثابت لیس بمطلوب و درینمقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا بنیاد اهل کتاب را از یهود و نصاری و امثال شان بنص امام صادق بروایت اطول کلینی که همه اش دیدمی و دانستی کندید ند و حق تعالی ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور امل مناقب ایشان را العنوانی نور دیدند که مزید بیان در و هم کسی نگردد پس خلفای خاتم المرسلین را که قائم یهود و نصاری و استیصال کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بودند از اتباع و اشیاع شان خصوصا

کافران دانستن کما تخیلیست غلط گفتم کما مجتهدین روافض است که مرتبه خبط و شقاوت ایشان از معاینه هم
در گذشته و اگر سخن پیروی کنند و گویند که جمیع اصحاب مراد بود نه حتی که خطاب مذکور با جلهٔ اصحابست باهم فرا گرفته
گوییم اکنون باید مجتهد ما عاقبت اندیش بلا وقت کیش احوالی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین بسیار
تحقیق کردن و معذرت نمودن نماید چه اکثر فیوج بنا باقی ماند آنکه حدیث چنانچه در کتب اهل سنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خود می آرند و بطریق معتبره کثیره و اسناد شهیره روایت مینمایند پس اگر یعنی از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و امثال آن هویدا میشود و ظرفه آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه در اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفا و قائلین کفار با وجود احتمال غیبت چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب رجال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیرهم پیداست که ابوسعید
از ندمای و رفقای حضرت امیر تصوری است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع شود ولایت و صفوت خلفا را چه ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر محبت با سنت و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرف منذرت نهند گوییم این امر نسبت با آنچه خلفا را حاصل است
قطره از دریا و ذره از صحرا بود و فلا بو صلنا ضرا کما لا یحبه بهم نفعا معدلک در رفاقت امیر تصوری شیران خیال تمکین
پس خلوص کجا کما لا یخفی حیرت دیگر آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب رجال ابوسعید را که از راویان این
خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابوسعید را در زمرهٔ آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر با او
مطابق تصریحات بعضی آنست که او چندی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهد که مذهب متصور و بیل
جمهور شیعه است کافر حقیقی نبوده اند بر وجهیکه معلوم همگنانست و در اوراق جواب ایضاح مبسوطا گذشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه سر مو در مذهب یهود و نصاری رد داده در
اهل اسلام پدید آمد و حالانکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که ازین احادیث در مذهب بدعت را که باظهار سماطی قدوة المتقین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی مینهند و مر الحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس محبت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابوسعید کفر حقیقی سرزند و الا خبر مخبر صادق
نفس الامر نگردد و الکل مخالف لمذهبهم و درینجا انحاف دیگر است که بیاد می آید که صاعقه رو ضربت حیدر
جاییکه اولیای مجتهد این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** در مشکوة آخر
اقول عجب است که مجتهدین رفضه انچنین استدعا از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمده بودند
یعنی با فرا نگرفتند و نابلد بودند تجویز نمیکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافرین بودند
هیچ و بغیا چنین اشیا را از متشکان می برند و از دائرهٔ عقل و نقل بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تمامی

انتما بت پ بابد بکمال ایمان متنفا می حجابهت تفسیر و تسمیری رو میکند معهذا اتباع طریق اہل کتاب از اہل شرک نیز تا آنکه
متقبولین رفضه راهی رسید که بعد سرور کائنات تجدید بیعت با میر المومنین علیه السلام نمایند و قسمهای شرعی خورند که مراد
رکاب باشند و بار از مخالفین خلافت بر مرحوم رفضه برانند با این همه مواثیق را هیچ نشمارند تا آنکه حضرت
امیر با ایشان جمله نفاق عظیم و مشاهده شمر قدر و برو می اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این هر حله در مجادله اول
تفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم بر گذشته هر گاه از همه مخالم و قبائح از مقبولین رفضه
در بار و اتحاد عجل و ترک وصی بحق صد و باید برای مطاعن خلفا این احادیث را تجسس کردن و مصداق ازان برا
لسیان گذاشتن دا دیهودیت و مجوسیت دادن است و خانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اہل حق
خراب گردانیدن یا نیست شمه از حال فدا برد هم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب ضخیم شکفته
بیان انمیعنی تواند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش و اتباع یهود و نصاری نقد دین و سنت را در باخته خود را
غریق غلو و تعصب اہل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جوالیش مجتهدین
و غیرهم بنظر رسیده و چگونه و بر ه شود که خود مجتهد دران کاسبق مقدمتا نهاده ولا حاجة الی الاعادة بالجملة هر گاه
معصین بدلائل ثابت کنند که قائلین اصیل معاذ الله خلفای راشدین اند الوقت بر اہل حق جواب اہل عصر از
ثمر و جواہر شد ظاهر دلیلی که بیان مقبولین خویش الزین وار و دیگر نجات و هندان دلیل لطریق اولی در باره خلفا
جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** قریب آنخ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اہل سنت
مروی است چنانچه محدثین معتمدین رفضه بیش از بیش روایت کرده اند فرقی نیست که علمای ما خوذ از سبب
ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نقش الا مری سپرده اند و بر حامل آن فرو او ورده یعنی اقسام امور از صنعفا
مسلمین که تابلد لو ده اند جمعه و ریافته و علمای رفضه بسبب تنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا باشد مورد می فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
گشته عروه و ثقای عقل سالم از دست داده اند تا اکه بر طریق پر خار ایشان صحبت رحمة للعالمین نگر باعث
تباهی و خرابی شد معاذ الله تا اخص الخواص و ملازمین و جوارمین آنجناب کافه مورد این و ماتم شده اند و انا نکه دور
دور از صحبت می ماندند و همیشه باین شرف مشرف نبودند ازین سوانح مبر گشتند نعوذ بالله من شرور انفسهم
و من خرافات عقایدهم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلافصل باشد و تشبیه خلیفه
بنی اسرائیل در اتخاذ عجل بتشبیه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان نبود و ایضا تشبیه بختین و غائبین و زائل
بودن نفس مقدس اجل اہل بیت طاهرین بنص قطعی بقسم خیر الوری مصداق وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ در بطلان امامت
خلیفه اول مستعین دلالت نکند إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان الله آنخ **اقول** کسی از عقلا تجویز تواند
که حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت و هند اہل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اہل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان جهان جهان

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیاء درین کتاب و مانند این خطاب را در آیات بسیار بمخاطبین می برد بلکه مقالات
ابن عباس رضی الله عنه در خصوص تنزیل قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب تا عاقبت اندیش در مقاله پنجم از جلد
با این عبارت نور دیده که معلوم و شما راست که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که لفظ
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض از آن تنبیه صحابه
مثل ابوبکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی واسمعی یا جاره ای در بتو میگویم و دیوار تو یم بشنود مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس در اینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد نه کیف که شکایت فاطمی را حضرت
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده مع آنکه شاید این تحاسد و تباغض و بر
انگیختن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جواب آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آخر
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چگونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق تیره نسبت توان کرد و اکنون عبارت بحار
باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است و روایت از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح در جالیش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و
و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند ازواج مطهرات به تیمارداری آنجناب مصروف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باواز ایشان چشم بگشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کدام است گفتند علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد رونق
افروزند و خطبه فرمودند که در آن این عبارت است آگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت و موضع اسرار
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنیم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمایید از بد ایشان و در باره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است که رفضه در دل اعتقاد ندارند و
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم را بزبان آرند و لیکن بمقتضای تصریحات مجتهد یعنی اقرار
العقلاء علی انفسهم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار ان چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام
تا در حضرت امام مهدی را بواسطه شیخ انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و بجابر
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت غوایت معتقد مرحیندی
افزاییم یکی آنکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه بنظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرانی و احادیث رسول سبحانی را بالتطبیق سید هند و قد تعرزان الموجه مانع والا بیع بکفیته الاحتمال و اذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که مثل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیاید و بنیاد استدلال رفضه منهدم گردد
دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه هم

فرا بہم من المقبولین جزاہا من الانصار والمہاجرین سیما الخلفاء الراشدین و احادیث تبا غض و تنافس
در کتب ایشان مثل بحار و غیرہ بیش از بیش مرویست و از اینجاست کہ متعصبین رفضہ مثل حلی و جالسی و غیرہما
در تصنیفات خود میگویند کہ مطاعن صحابہ بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکہ متواترات و اگر این اجمال محتاج
تفصیلی برای اثبات باشد از عبارت جالسی کہ در صواعق جا بجا التصریح برین مدعا نمودہ نشان میدہیم
مثل آنچہ در سابق در جلد اول گذشتہ بمقتضای آنکہ تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنیم از انجملہ در
ورق پنجاہ و سوم میگوید کہ امامیہ کہ مطاعن اصحاب ثلثہ و اصحاب فی الجملہ را ذکر میسازند و آنرا
ترجیح میدہند بر روایات فضائل آنہا کہ از طرق سنیان وارد شدہ بجہت آنست کہ بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جہاد و شکستن نماز جماعت برای امر سہل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنہا بر پیغمبر خدا
با امثال آن از قرآن و حدیث متفق علیہا کہ بدرجہ تواتر ثابت است پیشتر می سازند و اگر آیت و بیانی
نباشد مطاعن آنہا کہ متعلق باعمال و اقوال ایشان وارد و آنچہ بدرجہ تواتر رسیدہ و سنیان را در ان مجال
شک و ریب نیست بقید قلم می آید از انجملہ در ورق شصت و سوم می نویسد کہ جواب دوم بر سبیل حل آن
آن است کہ دانستی کہ امامیہ ہرگاہ بر سنیان احتجاج می نمایند بہ قبائح اعمال و خصال اصحاب ثلثہ احتجاج
نمیکنند مگر بانچہ متفق علیہ بین الفریقین و از جملہ مسلمات و متواتر است انتہی بلفظہ و بر ہمہ کس عیانست
کہ این طعن را شیخ علی در کتب کلامیہ آوردہ و مذمت اصحاب را ازان بزعم خود ثابت نمودہ و حال اینست
کہ اطفال دبستان این مزخرفات بیہودہ را شناختہ و انگشت فرسودہ اند سوم آنکہ ترسیدن عبد الرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد کہ او در حقیقت مخاطب بودہ و ازوہم این حسد و تنافس صدور یافتہ
زیرا کہ خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد کہ عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و احوال
و شدائد قیامت را خاصہ برای خویش می انگارند و یاد داری باشد کہ حضرات معصومین سکین و یتیم
و اسیر را شتر و زبر نفوس مقدسہ ایثار میکردند و می ترسیدند کہ مبادا اعمال ایشان مردود و قبول
نشود چنانچہ عبارات کتب رفضہ بیاید انشاء اللہ تعالی و بسیط و تفصیل این امور در منتہی الکلام است
میدانم کہ بزودی مشہور گردد و مطبوع شود چہارم آنکہ بسیاری از تابعین باعتبار زمانہ کہ
بعد تنافس و تحاسد شدند و ران وقت کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بحجۃ الوداع و فاتہ
بتقسیم احادیث را ارشاد فرمودہ اند پیدا شدہ بودند کہ حال شان ہنوز وحی الہی بر حضرت رسالت پناہ
مکشوف گشتہ بود و این کمتر ازان می نماید کہ مراد از عنکم در آیت تطہیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیہ
حضرات ائمہ بودند تا حضرت مہدی کہ بعد صدہا سال بوجود آمدند پنجم آنکہ امامیہ این احادیث
غصب خلافت حمل میکنند چنانچہ از کتب کلامیہ و احادیث ایشان پیداست و این امر بعد وفات
حضرت سید کائنات بود و بزعم ایشان و از تحدیث عیان گردید کہ تنافس بعد از فتح مداین فارس و روم

راشدین امت خاصة ثابت نشد و آنچه ثابت شد بجای مولف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب
بالا مراتب اعتقاد امداد دکه غیر از ابوبکر صدیق رض وشرکاء او از غاصبین خلافت وبعضی از اصحاب رض در واقعهٔ جا
بر شهدا را مخاطب بشود کما یدل علیه قوله هر گاه همین کلمات صرف بتفرقهٔ ضمیر غیبت وصیغهٔ مخاطب تحقق
مخاطب ومن عفا یا واعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرمایند وما ولیکم اقامت ادله نموانند
احتمال راجح وظن غالب همین است که مذکورین اسامی امامیه مثل ابی ذر وسلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوان اختیار اسلام وتکالیف شرعیه جها دا
بر اینها هم صادق می آید پس اگر غیبت احداث برای جمیع افراد مخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء
الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست میروند واگر خطاب ببعض دون بعض باشد کما
المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بعد تعبیر کرد اینها بلفظ رجال وا
دخول ابوبکر صدیق وامثال او که در مولفات محدثین مثل افادات حاکم نصوص تطهیر ایشان موجود است که ابوبکر
صدیق ودیگر او بحکم نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از زمرهٔ مصداق حدیث الحوض خارج اند واز جملهٔ آنها
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها است که امامیه هم بجلالت اعتراف بسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه وسلم یا یها الناس انی فرط لکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
وآنیته کعدد النجوم وانی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری
کذلک فلم افلت منهم الا کمثل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم یخرجون بعدی ویمشون
ویمشون القهقری مستلزم تناقض وتخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجی بعد ذلک مفصلا
انشاء الله تعالی که راوی این سوال ابوبکر باشد ولا نسلم که بدلیل سوال وجواب مذکور ابوبکر صدیق در جمله
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغهٔ متکلم واحد را که بنیاد ش بر اختصاص است بر جمیع جماعت
حمل میکنند ودامن حضرات ائمه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند والبته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد ودر ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغهٔ متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب باینها وبا کدامی صدیق وبامثالش زجوابه تبیین خاتم المرسلین پهلو تهی بلکه
یقین میزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رض ازین تهمت
احداث وبدعت نماید وبسیاست که خطاب بیک جماعت کنند ومراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی وکاشانی وغیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد اذ اکه سوالش از جمیع افراد
امت بود وجواب آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم صدور احداث از خیمه کسی نیست

[illegible] احادیث ایشان که نیز در حجت [illegible] کرده‌اند و دیگر صاحب وسی نیز در روایات
منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجله اصحاب جنتی بحث لمحال است که ما نیک
بر وی مسلط شوند و اوراید و نزد زید و هر گاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
بیعت است و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفاء جهاد کفار نموده پس تهمت احداث بسوی او بسبب
عوامی ترک خلیفه بحق نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلافصل بودند و این اعتقاد داشت
این امر هنوز مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا براء یا اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی در ینجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میدانند و از مبصرین اعتقاد میکنند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین واقع است
و شان مقبولین امامیه انبیت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت جدل حید درباره براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر آنست که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی با عماله قتل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال منصف مدعی الشدد هد است حیث قال البراء بن عازب مشکور لعبدان اصابته دعوة امیر المؤمنین
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی علی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیده و لیکن با معاشر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد نیک در حق او داریم و بجان و دل شکر او میکند اریم
و الحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین نسائی جاری شد که سوای ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت
احداث نموده اینست رسوای مقبولین امامیه زبانی مجتهدین الشان و حاشا که براء بن عازب با آنکه از اکابر
اصحاب است و از اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که ارباب ندامت و انفعال مجتهدین رفقه حرف بشست
پای خود را ننهند و هر روی مناظرین کردن بلند نکنند و لیکن کسیکه جلباب حیا از چهره خود برداشته هم چه
خواهد عمل ارد **قوله** و در مشکوة شریف الخ ۲ **اقول** این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جای که
ثابت است که حضرات مقربین انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت
بیرون از اندازه تحریر و تقریر داشتند و بسیاری از ایشان بکمال [illegible] انشاء الله تعالی شب و روز بگاه زاری
بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از بیهات خاص می ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین پیغمبر معو ای کاش
سن و حتی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مؤلف بجهت خوف و خشیت فاروق رضی الله عنه آنچه درین مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت غرا نبوده و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و غیره به همین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باقی
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشد خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهار رجزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مؤلف
و برادر همین او یعنی فاضل اخباری و اصلا قاضی ایمانی بعبارت خرفشا لب یاره و در تو یره گری از خدمت علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه بتقصیر و توهین همه کر بیان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب بطریق چه و ما را می بپاید و بباد نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که ترحم شان دلالت بر غلبه رجای خلقه داشته باشد باعتقاد ضرور که در
شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان برایشان مذهب باین مذهب گشته
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است و علت آن غیر حشیم حادث و خود بزرگتر عیب است که کل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است بالجمله علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین رحمه
کامله پیغمبر ما بنده که اکثر آمین در حقیقته شیطانست و دلیل بر آنست که عملی از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شنو که کدام است که بحیث صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد چرا که کمال
طبیعت خاطر و سنت به بیعت فقره و هر دو انیان و در ساخته بلکه بحیث را صرا ستدعای آنها مقدم داشته اند
در واقعه جریان جناب را از منحرفین بر یزید شمارند خیر می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة و الثنا
وقت شهادت گریه و بکا برای حفظ آن آغاز نهاد و چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی از همه مطالب را در
دفاتر معتبره از کتب رفضه و منتهی خواهی دید از جناب اقدس الهی طلب و قبول آن بصد تضرع و زاری می‌نمودند همین
واثق و اهم و کاشانی و در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نشده و آن ساخته
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه داشتند و طعام مستحق
دادند و بآن افطار نکردند و میفرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انتهی الغرض حال اکابر دین همین است که در حسن اعمال بغایت قصوری
میرسند و از آنجهت میترسند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی محبت به همگنان
عیان شد که از رفض بر اعتزال منصب خروج کشیده از کجا بسید نعوذ بالله من ذلک والحمد لله که آنچه مطالب

نجابت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده و بر همه اش پراگنده و شد که نما دستدت به الله مرا فی یکون عاصف و صفای نیت و خلوص
بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندان ظاهر گردیده و انهم مانند آفتاب
هنا گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا و مرسلین
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین ارغاماً و تحقیقاً همه حل شده و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چه وقت نجات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
بشرح آن مبسوط است زار زار میگریستند و تاسیه جفا و ذکر مناقب را در باره خود چرا سخن تنگ گریستند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم از جمیع غیر
کسی باشد مستوجب آتم ابلیس را در ابرای گمراه کردن من مهلت دادی بر من مستولی شده و بر معاصی مرا استیلا گردانید
چون لائق عذاب شدم روا زمن بر تافت و در معصیت تو مرا فرو بگذاشت نه شفیعی دارم که درین وقت
بهر توسل جرم جوید نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو درگذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم از کلمات
نیات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه محیط عالم غیب و شهادت عارف نباشند باینکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
جلیل عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن و باعث حقیت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و واضح مجیب عارف بآن ان هذا الشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجیب غفلت شعار حال اسقار که بدین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که عمر تعلیب جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیز ه
استدلال را از دیگران استعاره میکردند بوم شوم یعنی اردستانی پیاز کرده فن مشکل خلائق حصول
سلاطین و کن خود [illegible] عیان شد که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد در نهایه
بطلان خلافت راشدین از بحدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت آل
[illegible] بنی ابی سفیان مجتهدین رجحان دارد تبصرة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
معنی انتها رسیدن چیزیست بنهایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس قالیرس و صحاح و نهایه و دیگر
معتمد و لغت بران گواه و ابتدا در از تعنس لغة همین است اقول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جامع
است که این محاوره دران منصوص است و بنیاد معنی هم ازان مخصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از انجمله در آخر سوره والدم میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویة من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب و تنتهی الی واجب الوجود فهو ایضا
المتعالی علی قدرة الله تعالی کیف ما فرضتم فقد جهلتم و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
حجت را نشاید زیرا که بدین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او روایات
ایمه را کمتر وا میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آرد و معهذا کاش مؤید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ایمه روایت نموده آن هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر فهم
این روایات مجتهدا بر اشکال است بار می باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت قرآن بدین عنوان ست الی ربک بسوی پروردگار تست منتهاها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه از چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در بسیاری از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و منهج
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بران گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتراند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر باین آسمان بالاجماع انتها نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم باو تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیصی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیر بنهایت خود رسید و آنچه
شما میگوئید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا باسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل درگذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد فقط همین قدر وارد می شد که از زمین باسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و از اینجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی آوردم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام پرده آشکار شد معنی انتهاء الیه منطوق حدیث چنان منقح شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی یعنی بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوی
بادله قاطعه دیگر همین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
بر آنجناب مختوم می دانند پر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی بیان آنکه چون خلافت جناب مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد بر دیگران خلافت جناب سید ایدان عالی آفتاب بمعنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود واللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بلاک انیحدیث که در واقع متمسک و پر تیقن است چنانچه دانستی لبطلان مذهب رفضه راجح میشود چه قدر تائید الحق بتخریب بنیان مذهب باطل می گردد که دفاتر طویله بشرح آن دخا خواند کرد واگر فقط الخلافة حق از شامل میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر کرم صحت و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دیگر هم مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون اضافت این شرط نمودند بلفظ انتهاء و صلت الیک و جاءت و مالت و آتت و ما نند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المؤمنین هویدا گشت و این هم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکنونات هر نهایتی را ابتدائی هست خلافت از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت خاتم بپایان رسید پس باطل شد آنچه با خبار بعض دیگر از رفضه میرسد که اینها کنایت است از خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان امقدار ندانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین را از این حدیث چگونه این احتمال مقیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید صیر ورت بسوی فرع روا نباشد اینکه گفتیم منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما سمقرین قوت و اتقان است و کسی را در حجیت آن خلافی نیست اما مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول درباره آن فرموده فاذا قلنا ان المفهوم حجة فلا شک ان دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا هم همین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجیت انشاء الله سلمنا لیکن مطابق تصریحات لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بالتشبیه عموم سلب صورتی چند را مقتضی است یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زینهار بر دست حق پرست شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم آنکه بخیال مجتهد گذشته پس اگر انیحدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مرحوم مجتهد مستفیدین است لازم می آید بطلان خلافت بلافصل امیر المؤمنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی در این تشبیث استعمال نزد اهل سنت و در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر فرعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی * گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد تمیز بعد از تسلیم حجیت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در انسان

حکم فرمایند که این خبر دو محتمل انصاف و دین نقل مذکور لیاقت فهم حدیثی ندارد و به بدون ترتیب المقدمات که مسلم نزد اهل سنت
باشد در پی الزام گردد و داد از علما نخواهد و از کتب ائمه عظام خود هم خبر ندارد پس او را چگونه دعوی ریاست جماعت
بکام رو بروی فقها و متکلمین میرسد و وجود بشارات فتوح راشدین مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی مجتهد ما
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتاً از صنائع بدائع او تعالی است که گرگ قوی بچه ضعیف را اندر پای یعنی حضرت
موسی را بکنار فرعون پروریده سر کرد و در مقام احاطه فرماید خواهد دانست که چیزی را که هم برانچه مجتهد گفته بود درین
تقریر موجود نیست زیرا که در اجماع مهاجرین و انصار باعتراف قمی در تفسیر اهلبیت بر بیعت صدیق شکی نیست و
ایشان بر بعض فروعی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاهرین منصوص
جعفر نه بر گذشت که مجلسی در بحار و جلسه در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کرده اند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریبی نیست که حدیث اینها بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبا به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب دیدنی است که برای تائید خیالات خام خویش بحق حماسه آغاز نهاد و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته قال لا ریب که
شیخ ابن بابویه الخ اقول قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب به بحث لفظی می کشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که از انجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب نحلت خود را که از تالیفات اکابر مذهب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و بنقل معجزات و کرامات داد تشهیر دادن است ندیده و نه
استعداد وی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
ان کتب متقدمین تشویش ندهیم و حواله او بکتاب فارسی که غالباً مجتهد الزمانی
مطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا امانت ضعفای
رعیت مرد و شریک بوده شان و هم تا پسر نابالغ خود در دبستان بماند الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ قرین که تالیف شان ممدوح مجتهد خیر سگال است در جواب چند
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طهارت خمر را بر مذهب بعضی
از قدمای رفضه ثابت فرموده میگویند که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع معلوم میگردد
چه مراد شیخ ابوجعفر طوسی ظاهرا از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواهد بود و الی غیر ذالک اینقدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود و پس انچه گفته که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد و جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا از انچه علیه غبی واحد

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهند هرگاه معنی تمام حدیث از ابتدا تا انتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراضات و
آن شنو اما اعتراض اول پس این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
قبل عزیز حضرت بشیر و نذیر بوده اند چنانچه تو گفتی لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف
بود لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
کرده اند که تقیه برای ائمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی علیه و آله وسلم و این امر بعد در مجمع البیان طبرسی و زبده
آفات احمد اردبیلی که در آیات الاحکام است پر ظاهر است و سیجیء عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز این جا العبد از تسلیم عصمت
سید انبیا علیه السلام از خلفا در عبارت اساس الاصول جائسی هم توانی یافت و هی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه جائسی نص صریح است درین که احتمال التقیه در احادیث سید انبیا راه نیابد کما لا یخفی و هرگاه تقیه
برای آنجناب جائز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته که در قلوب ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
هرگز متمکن نگشته پس حمل حدیث بر تقیه هرگز درست نخواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده و افضل از تمامی صحابه است
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول کرده شوند اما تقریر دفع پس اینست که درینجا گفتگو در استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت مسطور یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند استحقاق
خلافت راشده عیان است و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت امر تفوق بپرسند و معلوم نیست که
از عهده برآیند یا نه خواه التفق آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا هم بلا آیات ابد
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا و درباره حضرات ائمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برآمدن مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده برآمدن
که حضرت زهرا در خصومت باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در خطبه امیر المؤمنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که و مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آن مقام اینست و این یک حدیث همه امور
که بزبان قلم فقیر وقت تصنیف عبقات العین گذشته و قدح رفته انگار است شد زیرا که امامت ائمه را

شد ما هیه مرتبه او از بعض بیرون در گذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیر این کتاب محتاج به بیان نیست
و اگر اولیای مجتهد گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهائی و غیر
او در کتب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که رد
روایات وی نمود گوئیم اکنون بتفاصیله بسیار از کتب رفته خواهی دانست که این تقدم وقتی است که بسبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در ما نحن فیه آنچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما همچو شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان هر جرح
و تعدیل را بی دلیل و منکران علم ازلی او بودند علاوه بر آن دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح او را لیس بشیء انگاشتند و با این همه میگوئیم که گفتگو در صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین به روایت راوی بنیان
استدلال نهند و آنرا معتبر دانند و از کتب قدیم حال فضلات صدوق چنانچه گفته بودیم عیان شد زیرا که
نقل شیخ مفید کردن او در اثنای تراجم صدوق و مراتب عظمی برای او و مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار داده
باشد و خود مجتهد اقرار کرده که صدوق از اساطین محدثین است الی غیر ذلک لیس البته اگر نزد او این [illegible]
معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضره است
وارد [illegible] بهم نمیگذاشت بلکه عدم اعتبار یا علت شذوذ و ذوبان آن تعلیم می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است به روایت
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول از این کتاب به روایت سهل ابن زیاد
و غیبت موسوی ثابت کرده و هم به روایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
آورده و استناد و احتجاج بیان نموده اولا به روایت دیگر ثانیا و همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال عظمت
و جودت فهم صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از کل
علمای مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تفضیح سفها سخن چند دیگر بیان می افزائیم بگوش
عقل باید شنید که تنها شیخ المشایخ در کتاب بهائی خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
مستند علیها نهاده که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
به استدلال و احتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نباید باید از کتب محدث رایج خود گواه خواهد
در کتاب شیخ اعور خود بنگرد و بدون قصور نظر ابواب آن را ببیند که او در بعضی از مقامات ابواب

جمله بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب الحائض تمرض المریض بیانش آنکه علی بن ابراهیم عن ابیه
عده من اصحابنا و فی نسخه عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت قال لا بأس ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتاذی بذلک ودر باب حد حفر القبر انتهی القبر
وان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له بروایت سهل استدلال نموده ودر دعوی حد حفر قبر ولحد وشق نیز بروایتها اوست ودر باب ثواب من مشی مع جنازه بسه روایت فقط آنرا نقل کرده ودر روایات دیگر این نیز ودر باب الصلوة علی المؤمنین والتکبیر اربعا سه روایت از وست چند روایت از دیگران ودیگران نیز که کلینی احتجاج فقط ودر مجلد فروع بروایت سهل مذکور استدلال میکند ودر مجلد اول که از اصولست بیا که حال مجلد اول نیز نیز که از آغاز تا انجام بروایت سهل مزین گردیده از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و سهل که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد ودر همین کتاب است بعد از ذکر حدیث علم که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن زیاد بار دو حدیث دیگر آورده واز انجمله است باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث علیه ودرانهم روایت اوست هم از انجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست واز انجمله است باب فقد العلماء که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط واز انجمله است باب سوال العالم وتذاکره که حاوی است بر روایات او از جعفر بن محمد الاشعری واز انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد مسطور دران نیست واز انجمله باب روایة الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب که مندرج است روایت او دران از احمد بن محمد واز انجمله است باب التقلید که روایتش دران موجود است از ابراهیم بن محمد الهمدانی واز انجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که روایات او بیش از بیش دران مرویست از احمد بن بشیر برقی وابراهیم وغیر او واز انجمله است باب معانی الاسماء واشتقاقها که دران روایت اوست از یعقوب بن یزید هم ازین مجبوب وبعضی از ابواب فقط بر روایت او مقصور وساخته از علی بن اسباط از حسین بن زید از درست بن منصور عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع فی المعرفة والجهل والرضا والغضب والنوم والیقظة واگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در آرند تمام کتاب را بروایات سهل مملو ومشحون خواهی یافت کما لا یخفی وبعد ازین که حقیقت حال وصدق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینکه روایات او از قبیل تتابع واشهاد وتقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعیه یا موقع مخصوص یا بطور ندرت وشذوذ است از هم پاشید کاش صلاحیتی برای معتمد وخلاف آن قرار میداد و این هم صورت نیست وشیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است و اغاز استبصار بر یونس علی قدح کرده بر سهل لیس بر نقصه مشکل تر شده

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده و ایضا در باب
وجوب غسل میت و تماس میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که بروایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب در روایات واله مستحقین
خلفای راشدین در رسالة العبارة المبین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالفینهم نقاش بر داشتند جای
داشتن گواه بر آنست یعنی علماء و مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و حسب وجوه عیوب ایشان
عمر عزیز خود را صرف ساخته‌اند خالی از مناقب در روایات واله حقیت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بنوعی حاصل گشته که کسی را مجالی نمانده که آن را رد کنند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که کتب
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از پیش جابجا بنیاد نهاده‌اند و ان
بینهم و بین ربه حجت شمرده‌اند و جابجا متأخرین مرجح گردانیده‌اند و لنعم ما قیل بیت لی فرعت محکم
فی اصول مهذبة شرم بادت از خدا و هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل کرده
نموده پس غایتها فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است با وجود تشیع و ازین کتابها عیان است
که آن کیست از فرقه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان نیکی روایان
و بدی بیجان صرف کرده و مجلسی عموماً نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر به فر شیخین مندرج میگردد
عموماً و دیگران مثل تأویل را خصوصاً نوشته‌اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از نادر است و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده‌اند که صاف صاف زیر حدیث عدم درائت انبیاء
میگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم اینمعنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
زنده را اول معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده‌اند و از دائره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این
هم ملعون و اعتماد است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ائمه زیر قدح و جرح بگیرند امر لیست بس مشکل حلا وه لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر ازان
که جرح و قدح ائمه را در باب گرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهاده و حسابی ازان
بر نداشتند و حال آنکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثالش

درباره سهل آنکه گفته شد بعد از انست که رفضه تکبیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند معهذا محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد یا نفیه لنفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
جاپلسی هم چنان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بوده و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بران
دارد تا بطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم صفهانی و شبا
سبتهانی را بجهت الزمانی یاد ندارد که بدرجالپسی او از راه حسد با ایشان چه اندیشها وچه کردند و با و
الا لیتی این امور نبودند اما نفاق پس تقیه دو رومی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
اگر بکسی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه ائمه ثابت است و اتفاقا بوصف
سوید بود نسبش از جواب الایضاح مذکور چنان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت بیرنگی رنگین گردیده اند اول قدم بر جماعت اویس دلیلی و درینجا بر نهند حالانکه کور نیست تا بینم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هواجس نفسانی رشک افزای
بیتنفه و مخصوص بان تواند بود و چه خوش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که اسکندرین
و مجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانست که لشکر
آنجناب بصحبت سرسری دیده بود دانسته موران ضعیف را پامال نتوانند کرد و روافض صحبه
صحبت والهی خاتم المرسلین را در صفا دیده اصحابش چنان اعتقاد کردند که ایشان جگرگوشگان پیغمبر را
بانواع ظلم گرفتند با وصف علم و خبر هیچ دقیقه از بیحرمتی فرو نگذاشتند و از ینجاست که خرافات
در حدود اولا شیا بهمین معنی اشاره کرده اند گشته نقل می کنم که الرافضی نخواره لعنت که از و بیخرد و برادو
زید و اینهمه که درباره سهل شنیده می مبنی بر تقریرات دیگران بود اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه و متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند و بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تفصیل بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب ابولیست و در ثقه بودنش شبهه نیست
حالیا عبارتش بعد از اولی تتبع به باید که مخواهی او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مفترشین مذهب شیع از ان بر آوردم ولیکن
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند چشم نظر بیابد امید از باری عزوجل چنان دارم
که مضمونیکه بیان کرده ام بدلالت قطعیه از ان بر آمد پس صلاست عقلای عالم را که بعد ازین ائمه
استفاده رفضه بیان ناطق است برای مجتهد بیابود که در حق مجیب مصیب چنین کلمات نویسد که دلالت بران
دارد که روایت عیون را بچشم بصیرت ندیده و کورانه در صدد الزام برآید و بدلائل بوالفضولیه کار بست لیس
بانصاف مرد راستی حکم نماید که آیا او مصداق این امر ذمیمه هست یا مجتهد که کتابش نمیگذرد و که

بیز شد پس ائمه نیز زبانها بحکم مجتهد جلی خارفت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نمایند
و دیر زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم آمد

قوله وثانیا الخ ۲ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفای راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که هذا معارض است با حدیث
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه ادو باید درین مقام از
تا بر هر یکی ازان روایات یک یک ساله بر اسماء کرد آرم و باوله عقلیه در روایات موافق و مخالف تا بجمع
که ز بیمار تقریبات علمای شیعه دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات و جاویدن خرقات لیر بن افترات هر طرف متکلمین فرقه رسوا میشوند و عقلا منحرف اند بسبب آنکه
هرگاه روایات متفق علیها در کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفضه چرا دست
بر موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تفضیح قلبی کنتوری هویدا گشت
فکیف که در کلینی اعور و بحار مجلسی روایات ائمه مسرود شود و ابواب و انجمنی منعقد گردد باید که افادات
ائمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بر سر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
ولاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پارهٔ آن از عیون و کاینی والتتی قرآن مجید موافقت دارد حیث نطق
بانهم رضی الله عنهم و رضوا عنه وانهم اشداء علی الکفار رحماء بینهم و آنانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است أکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون و بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره هر فرخ نزد
وانه دیگران برابر احد بالیشان نرسد و ایشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه افاده صحیح اجماع عترت طاهره در امر فدک و لیس ممنوع است و درین میدان باید بمعارضت قدم نهادن
و بدلیلی آن اجماع را ثابت گردانیدن و الی الیوم ذلک جیم اگر مجتهد نیز هم خود یک دلیل بر همین مرتب کند البته صفا والیلی
رکتب فقهیه بر خلاف آن مرتب توانم کرد و انیک گوی نزکیا میدان لیکن ازدین این مناقب که بروایات حضرات ائمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است عاقلی تجویز کند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلوب خود را میرهن توانند نمود و ۲ **العجب** که دو الدار لی حرمت و لیزلی در خواهر گاه در روایتی بی
باید که ازان سرانجی بکمالش بهیمنی تواند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش میخورد یا حرام میشد
تشیع آنجناب به تقلید جامعین بیاض ابراهیم خانی در صوارم باثبات رسانید و تشیع تمامی ائمه بران متفرع
گردانید و شتر غمزه را با خرطات لیعبر فسوات الحمیر بقول اخباریین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
حماقت داده بر فعل الجملی برداز و همچنین چون این مجتهد بین عبارتی از کتب اهل سنت که ائمه بروایت
غیر موثقین در تمیمی بدست آرند که فلان امام مسح پا در وضو میکرد و انحکم را مستلزم لوازم تشیع تمامی ائمه

اما دعوی اجماع علمای مذهب رفض بر امر مذکور پس هیچ چند نشد با آنچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائلی که شیخ المخالفین دعوی اجماع در آن نموده و خود مخالفت آن فرموده و مقصود و مثل این
این فصل آن نیست که فقیهی بر کلامش غره نشود و همچنین هیچ کلام سید این قوم یعنی شریف مرتضی نمی توانم گفتن که
حال شیخ و سید شما چنین باست و امی بر حال مجتهد که بعض از این فضلا اهم نمی رسد چه جای آنکه در کتب قوم از اجماعات محض
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است و علمای رفضه دعوی تواتر درین
دارند که اخذ علم حدود و سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب نزد که باعث اختلاف است نیز
نیز ما نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب قیل و قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
دارند او شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز لیس المنافقین در حضرت حیدریه را تطویل بر کشودند و از آن اعراض
نمودند و همچنین صلح و غیر او و اگر مراد نفاق ایشان است لاجرم مخالف خاتمه تجریدیه است که با ایمان واقعی ایشان حکم کرده اند
وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و اگر مراد اجماع نیست که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصوم از ائمه هدی هیچ گونه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
ایشان با احادیث عامه محدثین رفضه بر مدائح خلفا به ثبوت رسید و آنچه رکاکت را مدعی شده و فلا بد علیها من اقامة
البرهان این اجمال را سبب فرمودگی او بر تصریح مجتهد ما فانی در هر سه کتاب اعتقاد و کتم با نه سلمنا لیکن رکاکت اگر از راه
عقل باشد هزاران حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر ندیده که شارحین کلینی مثل صاحب بیان شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بودند و از اهل لسان نبودند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم مسالک تدبیر سبب
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت و مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تا بقیه عمر ملول
و با وصف الحاح شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابو تراب کما فی علل الشرائع ملال او رفع نفرمایند و بیت
الحزن سازند و شب و روز بگریه و زاری بسر برند و خلافت زهد و توکل و حسن و صلح درین امر تعجیل از جناب
از جناب امیر المؤمنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل اتخاذ بیت الحزن و بعد از اتفاق این معامله
محن باشد در بحار و حق الیقین مبسوط است هم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل بیش گیر و آنچه گم شد بپذیر و زیرا
مرا و فرزندت را اغماض امن است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و ثالثا الی آخره **اقول**
لا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد چگونه گمان که هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما فی شهادة التجرید و شرحه للحلی پس در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و جمعی گویند
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف تفاسیر باشد کما بیناه فی العبارة العین مجملا و نیز
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بر غیر عموم شان سیاق مناقب و محامد خلفا و این مذهب مخالف نیست مگر
که مفسرین شیعه مثل کاشانی در سبعه الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد و
کسی این بیعت کرده و نیز از مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرهما ایمان صدیق و خلوص او با بیت غار

آنکه شاید مجتهد در پی دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نمایند بر
در آن بمقتضای انجیدیت همین ترتیب مذکور است که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولا گر این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ لفظی تصرفی نکنی بلکه حسب
موثق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هر چند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جا چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان بر آیم از انجمله است لفظ نادیا نوح که بر کلمه
مفرح ساختم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و نا تمام و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طرفگی بعد از ورود
این اعتراض گفت که مجتهد در نحویت جهل است و من در آیت سحر کردانم که حضرت باری را چه اتفاق
که باوصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند بر وفق
زادی یا علی گوییم لا نسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن عربی خود گوش میکند بنطق
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت از و مسلوب است بخلاف صاحب بصر که هزاران از عمیان و حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر مبسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
جستجو نمی افتد اما دعوی انیمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت
الخ لیس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات
امامیه که در وضع قبائح خلفاء و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب درود آیات
داله بر حقیت خلفای راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفاء
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق افضل است از عمر رضی الله عنه یا از عثمان یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهرزه و بیهوده لب نباید کشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق از کلینی دارد و مفهوم این عبارت باعتراف موافق و مخالف
مبرهن گردانیدم که هر گاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء حالت منتظره
باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود است نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و درینجا این بحث نه مطمح نظر است
نه حامی انفصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت نقل آورده ام چنانچه مجتهد
نقلش نگاشته که انیمعنی یعنی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکان ندارد و حتی و مقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی حیف هزار حیف
نشاء الله تعالی و نیز از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الثقلین این کلمات
بر زبان قلم جاری گشته که ظاهر شد که فوقیت از ان مقصود نیست یعنی گوش و چشم و دل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گشتن بدون ایمان کامل و تورع صرف و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین
استحقاق الخلافة الراشده و این کلام نیز بندای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان بجماعت
کبری و اهلیت ایشان بخلافت راشده مقصود است نه تفاضل بینهم و افضلیت ایشان بر سائر
امت و پیدا و ظاهر است که مناظره با ان مهملین افتاده که مدعی کفر و نفاق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
ایشان خلافت پس ذکر مدایح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق در اینجا کافی است و مناظره
با گروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت در نظر باشد و اگر هنوز مدعای من بخیال مجیب نیامده
بار دیگر بمثال روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر رضی و مقداد و را بر اعتراف لسانی رفضه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت و عادل و متقی بوده اند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول عدم تعیین
... و اوسطه داوری فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد در روایات مناقب
ایشان برای الزام منکرین عدالت ایشان آرد و اگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد بر سلمان رضی
و ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف تست بسبب آنکه معتقد تفضیلیه
سلمان هستی بالجمله مقبولیت که با مفضولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجیب
پریشان گو گمان برده در شک فرو مانده و اکنون انصاف از وی میخواهم که خدا را است بگو که چنین
گوش کدام یکی برید و این شعر را من بخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد آنکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بود و داعی حرمتش بود اباران قرار داد
و درین مقاله مضمون جا بجا میگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بلی مجیب مدعی محبت و اکابر نش که دعوی قرب شان برای یزید در زبان
حضرت رسالت مآب وارد کما فی المجلد الاول ضرور است مناقب آن پلید را ذاتا و خلاعته بالاتری بر
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی و بر فرض محال افضلیت ثلاثه چگونه قادح خود حقا نتواند بود و سخن والا
اینکه آنچه بار نوشته است چنین منقول است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
این هفوات و یاوه درای حدیث حضرت رسالت پناهی اگر راوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلا است مطروح گردانیدن خبر خوارج و نواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله از ان شرمنده میشوند و لیکن مجتهدین رفضه زنهار ندامت نمی برند و اگر شواهد و قراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

ربانات لسان آن مرد قادح کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برد کما فی شرح
الشمائل فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر و اله بران درباره حذیفه و غیره و از مقبولین لسانی و از آدم تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و مبارز خاطر
مقابل روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب و نسبت بجناب سید المرسلین و لایقول به کافر فضلا عن المسلمین
از نفاق الناس علی الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اربط جاش غیر خائف و لا خاش و این حدیث قطع نظر
از آنکه در صحاح کتب و مصنفات تمام سنی است باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه و سنی باستفاضه بهترین گذشته
معنی مخفی نماند که در کتب محاورات و غرائب احادیث این لفظ اثبات ثابت نموده اند که عبد اربط الجاش یا رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کار زار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و قرار ثابت کوه البرز باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه ایشان مشهورند که گفته اند حضرت رسول کریم در آن رسیده و از کفار در حق
سرور ابرار در قتیله نامرعی نمانده پس درین باب هم موقتی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیدی یعنی کاشفة اللثام
عن تلبیع المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و هذه عبارتها بعد تعظیمه علماء الزغفة و جرحهم لسلمان و امثال
بعض دیگر براصول موضوعه مستقی پس از ینکه صدوق طائفه شیخ ابن بابویه قمی در علل الشرائع باسناد خود از
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام ما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنا بر مزعوم مجتهد
کما لایخفی علی ناظری مکاتبته التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده شده مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بطامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از ینکه حال حواریین خاتم
پیغمبران در آن مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود با نواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات شیعه ایشان را مرتد شمارند و از دائره ایمان خارج گردانند و یک دو کس
که هزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق ایشان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار صحابه
و دیگر مقبولین لسانی از جاهای بسیار ثابت است مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و مجلسی در بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدست
دشمنان گذاشته فرار سپردند و از جنایات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت تا هر چه ابکم فهم و اینها و این تقریر هم تنزل و تسلیم است
که چنین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
نیست بشمار که از کتاب بحار و کشف و غیرها کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

راه ارتداد آنچنان پیمودکه منتشر شد الیهم قریب بود و وقت خلافت مرتضوی بعد بیست پنج سال که بسب
حصول مقاصد بصورت لیست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صدر در حدیث مذکور دیگر
او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین بتحقیق
نفس و تن پروری نپرداختند و براه غریبان قدم نه نهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندیده خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد ما بین السماء و الارض پدید آمد خصوصًا چون بعضے از احوال مجتهد که گذشت ضمیمه آن گردد با نهمه
عجب از کار مجتهد که استبعاد شدید کرد بدیدن این حدیث تنجی نه نمود از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هر جا که باشد او نفس منست و بنیر من و روح من چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا بر غم مفترین
فورق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم اے اخر ما ایا نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح اطهر مورد این کلمات توانند
بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و الی ذلک
فکیف که محققین شیعه مثل طبرسی ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای
راشدین رفاقت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الساجدین میرسانیدند کما سبق تفصیله
فی المجلد الاول با اینهمه چون علمای رفضه همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میگردید
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که در آن قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
مراد ازین حقیقت کلام سنت پس اسائت ادب چه معنی دارد **قوله** خامسا الخ **اقول** در
داین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد و هم بحیثیت مسموع است لیکن چون مسلم است
که حدیث و کاشفی و لحمک لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر متاع الخیر معتدی اثیم عتل بعد
ذلک زنیم مردود و مدفوع است که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و سمع
و بصر خود را گاهی جدا میکند بلکه بجدائی این اعضا کامل شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود کما
لایخفی و جائیکه تشبیه بروح است ایا احتمال حیثیت مسئولیت تطرق نمیتواند شد که بدار علیه و آل
مقارن بودن بدن بروح است هر چند اهل سنت هر جا امثال صدقنا گفتند لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دیگر میگوییم که مجتهد را باید ازین بادی احتراز کردن چنان نشود گویند کفش خود بر سر خود چه
بعد احتمال اضافت بادنی ملابست و نیز مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود و ذلک کما لا یخفی
سفیدناک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خذ طرفاک و قیلک بار مائل شود از پشت حمال یعنی قریب شد

امروز بین برافتد برای ابانت مذکور بکار می آید کیفیت عمل خبر سلیم را تصریح آنجا که استنجاب امام
حسین بمناقب مقال است پس جواب شد آنکه این تقریر برای تمامی رد افضح بالکل است که مقصود سلطان کربلا
ایشان دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کما عرفت مجملا وسوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی این
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بجنب آن پی از شدو حدیث
صدق مشهور شود که مع هو المسک ما کررته یتضوع والمنة لله تقدس که در اینجا جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید یعنی که از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از اینجا که مرتبه مذکوره بنز
اصحاب در ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از ضمیر اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث کم
محل استنجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذوات سامی اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخت زیاده از سابق هرچون نگرانی هیچ
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آمد مخالفت نقض حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی آسمان
من پدید شود و از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله هیچ مجتهد را
علی در جهان نباشد که با همه عموم نص حصر مسئولیت آغاز کند سعید لک عجب است از تعجب چه استنجاب و تعجب لا
میشود که امری مخالف معهود و در مرسوم پدید آمد و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسین شب بروز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استنجاب
در تجدید چه گنجایش دارد آری تعجب در مناقب خلفا آمیخته فرلقین خواهد بود پس آنرا بعقل و نقل موضع
باید دانست و حال نسخه سلیم از مجلسی و تصانیف بحار و ذکر ما هویداست که بتوجه حسنین صورت تالیف گرفته و
هرکسی از ایمه صدق سلیم در زبان داشتند پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین را همه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا رفضه
بمدایح ایشان انس گیرند ولیکن رفضه مساعی امام حسین را بجوی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فمن یهدیه من بعد
الله افلا تذکرون لله الحمد که در بحار هم سر یار را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن و فی فراز
مستنیرین برافروختم و هرگاه همین جمله احاطه کردی پس بدانکه درینجا امری دیگر است که تعرض بدان ضرور تر
و سرسری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
ادب تالیف و خیالات ملاحی بی ادب در باره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغالطه بعنوانی
در دیگر از امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت از دستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر بآنکه فرمود

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می توان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم او تشخیص کنند. گفته اند که خدمه و عیبه پیغمبر را اعضا اند که یکی کار
از وی می آمد یکی شغل زبان عمر بلکه تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که تنها یک رایش موافق رای رسول بود و شریک جنگ گاه باخر رسانیدند که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد. این را سمع و آن را البصر یا بالعکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد. باز اگر
مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر دیگجای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند
خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق حبیبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط غلط جا
ساده و یا بکر پیری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بغیر شک ما
بود درست در معنی ست نجه اکه صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی [illegible]
بر اصول رفضه هرگاه شیخین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدر آمده و از احادیث هم
صاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالادست بهمین و بیسار شریف می نشستند بمرتبه ای [illegible]
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول اطهر چگونه توانند شد چه با وصف
دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المنافقین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از قصه افک آن بود که بند از پای صدیقه بردارند و زن دیگر
العقد آرند و طلحه و زبیر و امثال شان از مقربین را که اراده جدائی معصم کرده اند و مورد مثل مشهور اند یعنی [illegible]
و عدم شان برابر ست کیل بایه ساختن و فلانی را چرا مقرب ساخته اند و فلانی را چرا ناگاه داشته اند پس چنین
معترض را نزد عقلای رفضه نفس ناطقه توانند بود و کیف تشخیص که دل بر مخالفت سخن محبوب نهد و قسم بران خورد
و آیت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز هرگاه تحالف
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجرد منصب رسالت خود را آشکار فرماید و ندای یا
أَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید مکرر
بران بجیال کسی نگذرد و بدین سوره مدلل گردانند و لکم دینکم ولی دین برای کمال تحولیت و سرزنش کافرین بر زبان
راند کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تا عمر دراز
و خلافت خود تا بیست و پنج سال تقریبا بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب زارت باشد خلافت و [illegible]
سیاست خود هم راه تقیه سپارد و غلط گفتم تا وقت وفات کفر دارند او را ظاهر فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه ای گشته تا امروز بهمین مفتریات متنفذ شوند و با وصف انبیا [illegible]
آغاز اسلام و حیات ابو طالب کافی الکلینی [illegible] عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بند و تهمت فاحشه معاذ الله با یجاب چنانچه

رسول الله ربیعه کرده الا میست گوش کند و نباشد چنین با رحم در پرده نشنیده و دامن از چون و چرا فشانیده حضرت صلی الله
علیه وسلم بمجرد وصلها که متصور آید و قصد تدارک علم فرماید و برای مردم که تهمت نهادند حدود وحدی سازد و به تنبیه
ذنب شان چنانچه باید بپردازد و در تحت عدم تمکن خود از که بحرمت گرسنه و جنابا پسر باشند چگونه شکیبیدن بحانه بگر پیرون نعوذ
بالله ازین ملکه مقتضی سلب مدارج مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا به شیر بیکه ازین کدورتها پاک باشد تعالی حق با تبارک
ایشان و ما تجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضلاء خوارزم زبان روای ذکرش آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز در ذهن یاید که در خلفای راشدین رض کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر کرم الله بودند زیرا که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی رض ده سال
رسیده بودند و نفس ناطقه گردیده بود بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الحمد
بر حدیث خالیه اوست ها حدیثی ازین باب دربارهٔ حضرت مرتضی رض صحیح نخواهد بود و لقد صدق الله تعالی و من اظلم
ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون و حیرانم که اگر این جنون تصویر مقدم
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار زبانی حضرت فاطمه کشیده که لغات غریبه تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شکل
عجائب باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علی شیخ المشایخ رتعش نصب العین گردانیده یا نه که اضلاع شکم
مبارک بجانبی منتفخ بود که از بسیاری هزار باب علم گشود چنانچه می آید ان شاء الله تعالی و لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون کرم تر آنکه جناب مجتهد ماب که سوالات
باریک ارون و ماسون است میخواهند که با تمامی قوم میمون در اجماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش را علیحده
وسیل توضیع را یا و میشوایند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وجود تسویف دایمی باستخلاف در خصوص واقعه عمر
در بود ندای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که اذا ابو بکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
شناس مقلدین با حق شناس در زمره ناس مصداق حتی یلج الجمل فی سم الخیاط است بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگرد آوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد و طایفه امامیه پرداخته و انرا حصار آهنین
دانسته اند تا شاهد معنی او درین استار محجوب مستور بماند و این مخدره بعض از گزند مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بمجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تمنی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزکی بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بدل گو فرمود که هیچ دانی که لا خرجن شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه کجاست کنیزک دو زانو بکشاد و گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا قوله
سلسل الی آل ابی حال اعثم کوفی را اگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد بتحفه که مؤلفش قدس سره العزیز
در طعن جناب صدیقه میفرماید که تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات این فرقه
و ابن اعثم کوفی و سمساطی است و این جماعه کذابان مشهوراند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخن ابی الصافی است که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را برطاق نهاده وپی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان
برده‌یم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در باختیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق
صاحب تحفه نهند و تصحیح سند القول خویش بکمال مرارا ملحوظ دارند اما حال دفتر اخیر روضة الاحباب پس در مجالس
بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمای اعتبار انشاید و محض بطور مورخان و نشیا لنست و تحقیق طرفین
در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین ست چنانچه نقی مجلسی در لوامع و مانند ان
باین امثال تنصیص کرده ازین بعد ترتیب این قیاس وشن مجتهد را ر و سیاه پیش آمد یعنی هر چند جناب مصطفوی برای
حضرت امر تضوی لحمک لحمی و دمک دمی الی غیر ذلک و در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون
جناب سیده رضی الله عنها در توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک امور واجبه از هجرت
و اعانت بقصه ظاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات فضه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات
مذهب به دین آورند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه مید ان
این لعن و تبرا را بحدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم نیست که از صحبت بو
بر خیزند ورنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان ست نحن لا نتوقف فی شان
المجتهد و احزابه و قاید به و احبابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیه با وصف
علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان حبه فی
از ان کتاب و صیت فاطمی در دل های ایشان پرتو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد عصمتش از روز
نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند و الحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین
توهم مهر دلوهم را شکنجه ادله الزامیه میکشیم و هم سرهای خوارج ملاعین و نواصب مارقین بر عین و لای ا
طاهرین بمقامع حیدریه می‌شکنم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مباهله می‌خوانم و تقریرات ایشان را یقینا از وساوس
ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتیا والتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
ف شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو ÷ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو ÷ یعنی رئیس المنافقین
اعتراف فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که
حمقا اثر لبی سو و میدانستند رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح جمیله خلفا و فضایل جلیله
ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قران مجید و حدیث شریف
خواند بالبد و هو المقصود **قوله** لیکن چنانچه الخ **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارتی
ز کتب متقدمین امامیه کافی ست از انجمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات
احکام القران و از منقول لاقش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیه که امامیه
تقیه را بر انبیا تجویز نمی‌کنند و جای که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با مامیه غلط است

وفیہا مستقیم تبیّنہ دلان الامامیۃ انما تجوز التقیۃ علے الامام انتہی و ازانجا کہ این حصر حقیقی نیست
والا لازم آید کہ نزد امامیہ برای ہیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیہ درست نباشد و آن بالبدیہۃ
خلاف مذہب و دین ایشان است پس درجا حاصل شد کہ امامیہ تجویز نمیکنند تقیہ را مگر برای امام
یعنی نہ برای انبیا و بعد ازین اگر تقیہ را برای انبیا جائز گویند البتہ تکذیب این اکابر بران مترتب خواہد
شد چنانچہ از رسائل مجتہد غیب دان و ناسخ و لایح بیشود مستدرک و کتب مطبوعہ جائسی تصریح است
برین معنی کہ تقیہ در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد کہ استدراک بلفظ لکن حاشا و
بیست عاسکوہم از ان قبیل است کہ گفتہ اند بیت پراگندہ گوئی حدیثم شنید چہ خیر جہت
گفتن خبر لیفے ندید چه سیم از جنبش توسنے در و درج گیسد کہ ناگاہ فتیا و چیز در ورد **قولہ**
و قد مر بعضہا الی آخرہ **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکرہ غیر مستلزم لمطلوبہ و انہ ما عرفت مابہ النزاع
فی ہذہ المسئلۃ و بالجملۃ قد مر جواب ہذہ الہفوات بحیث لا مجال للمجادلین و ما بقی لہم حیلۃ و لا مکیدۃ کما ہو دأب
المنافقین فتذکر و لا تکن من الغافلین **قولہ** و بزید کے بیا تا آخرہ **اقول** ناظرین متحیر میشوند
کہ مضمون این سلامہ بکجا راجع ست و واقعہ چیست این ست حال عقل و خوش بیانی جناب مجتہد الزمان
و من در جواب موجہ حیرتم کہ این عبارات را در ما بہ النزاع چہ دخل تواند بود زیرا کہ دروغ گفتن و خود
را مثل منافقین گردانیدن لازم نیاید زیادہ برین نیست کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ والہ وسلم درین
وقت جہاد نکردند با کفار قریش در مکہ معظمہ و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتمدہ ثابت نمودیم کہ حکم جہاد بعد
از ان فرود آمدہ کہ ہجرت بسوی مدینہ فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا کہ نہ کذب
لازم آمد نہ اختیار طور کفار و فجار چنانچہ شیعہ بحضرات ائمہ اطہار نسبت میکنند و ہر چہ من برین قوم وارد
میکنم کہ تعلق باین باب دارد بعد از ورود احکام جہاد بود سنای در ان ست اما آنچہ گفتہ کہ فاضل مجیب آلخ
پس جوابش ریسکنان ہویدا شد کہ نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکہ درینجا شق ثالث ست یعنی وارد نشدن
حکم جہاد بر مذہب فریقین پس این قصہ بدان ماند کہ کافران بر طبق نقل مخاطب و شیعہ پیشوائی پیغمبران
و سید الزمن نمانند مگر از وی باستخلاف پیش آمد و جہاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند کہ چنانچہ ترک
جہاد در بارہ نفس مقدس خود بجہت مذکور ست ترک جہاد بجہت صدیق یار غار ہمین امر مسطور ست حالانکہ
استخلاف بود نہ تقیہ بلی اگر حضرت ہمراہ قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیہ میشد ترفہ آنکہ بار بار
بیان را ایشان میکنند و بخیال نمی آرند کہ کافران چون دانستند کہ حضرت پیغمبر تشریف بردہ و بستر شریف
بحضرت مرتضی سپردہ پس چنان صدمات رسانیدند کہ بدن مبارک بروایت سیاہ پوشان سیاہ شد درینجا
کلام رفضہ ہمین ست کہ اگر حکم جہاد می بود شیر یزدان گویا در گلۂ گوسفندان می افتاد ہمین سید انبیا
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و صدیق اگر منقضی کار این جانثار بہا کہ از صدیق بروایات مورخین فریقین بعمل

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ علی از تفسیر آن گواهی داده‌اند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جا بجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد ان شاء الله
تعالی **قوله** و همچنین سست تبرک هدم بیت الشرایع **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که ترک نکردن
باب انتزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی از ارتکاب آن کرده‌اند
لیکن مناقب اهل بیت و بدنامی منافقین هر گاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
و فلانی چشم من است هیچ جا ترک هدم که موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب دروغی ...
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات
فکیف که در قرآن مجید جا بجا وارد شده و لا تطع الکافرین و المنافقین و جاهد و صف امر جهاد لسانی و سیفی
سنانی ایشان ضمیمه گردیده و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مدیگر مدح
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طائفه بی عقل و دین و آنهم بتفصیلی که بار بار گوشزد و بچشم دیده
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیا عموماً قادح است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین و ازینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از بهتان سرور عالم فخر جمیع بنی آدم عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه تا الیف و نگارش آن
بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروق وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نقصان و عیبی که از کجا در طریق ما ثابت است جواز
امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش نیک میداند که ازین امور صدور رایة انتزاع بار بار
حضرت سید الرسل صورت بسته نه فقط امکان آن قوله هم آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه را خبر داده بود و طلب خلیفه ثانی بسبب کمال احتیاط بجا مختلج بود و بارها از حذیفه استفسار نمود پس بدانکه تخصیص مذکور
دلالت بر رایة انتزاع وارد و نه از سوال کردی بحضرت فاروق میرسد اما اول پس در احادیث مصرح است که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم از امور یکه تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرهیز باشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانیده و نیز اتفاقاً او حاضر شد میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصد کشتن نمودند
و آواز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب بهر رنگ شقیقا بودن کجا لازم می آید
که کلام در آن میرود بلکه از ان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش مداح ایشان بوده‌اند و این تخصیص بدان با آنکه حکیم

استعداد و شوق این را از تلامذه مناسب باشد نه بیند و ابنای جنس مسائل این فن و باکی بالطبع و الیم برگزیند و
تحقیقات را با در و عنکبوتی و دو در عرق چه مناسبت و بازوی مقدس جبرئیل را با نحو طوم قبیل چه مشابهت
از این تخصیص کم در حیات القلوب هم مروی است فی التسنیم که حضرت صلی الله علیه وسلم اظهار اعیانهم می نساخت
و عقلا و نقلا مستبعد است که بر خلاف قرآن و حدیث خود شرح منافقین بر زبان آرند و قتنا سیدا حرم که ال
ممدوحین که بمنزله اعضای مبارکش بود بدرجه ثبوت رسید و تهمت نفاق وغیره بر آنها گرچه باشد تا آنانی
خلیفه ثانی بر صحت روایت مذکور که رفقه بعد ذکر این چه روش میکنند و امرا بر ابراز و نقل می تخصیص عبارت
ابوحامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه تحاشی کرد و بتصریح آنجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب اوهام
و غرائب خرافات متقشفین لیام است بلکه اگر فرض محال کنی که حذیفه نفاق را نسبت بفاروق کرده باشد هم نزد عقلا
این قیل و قال نبود زیرا که از کتب معتبره شان و السنی که عمر و بزاران مناقب فاروق و مدائح اهل بیت رسول بآن
و کشنده منافقین و نامش فاروق نمایند اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حذیفه با این شده نفی نفاق
و هنوز رفقه غبار را از زمین تا عرش بر بسانند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشنو قیل لحذیفة
لا تزال تتکلم بکلام لا تسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر وکنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه وعلمت ان الخیر لا یسبقنی وقال مرة فعلمت ان من
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر وفی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا وکذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال وکنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا وکذا فلما رآنی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم وکان حذیفة
ایضا قد خص بعلم المنافقین و افرد بمعرفة علم النفاق و اسبابه ودقائق الفتن فکان عمر و عثمان و اکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة والخاصة وکان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی ولا یخبر باسمائهم وکان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بی شیئا من النفاق فبرأه من ذلک وکان عمر اذا دعی الی جنازة نظر فان حضر حذیفة
صلی علیها والا ترک وکان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باقر مجلسی بیچاره جای
لیاضی بلی سواد و کشمیری نقال که مجتهد فاقی از مقلدین اوست تا به نسبیر حنجانی مجتهد الزمانی چه سهل شد عبارت
در رد باب چهارم این است مگر آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت بر ادنی داشته باشد
قدح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیانش آنست که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفة یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فهل تری علی شیئا من آثار
النفاق وفی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فی روایة قال حذیفة
لا یجوز لی ولا افشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بود عمر که سوال میکرد حذیفه را و میگفت تو صاحب

بید صحابی و در مناقب عمر آیا می بینی بر من چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی یا شمرده است مرا از جمله
منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه جایز نیست مرا افشای سر رسول خدا ص بکنم چه سکوت حذیفه و در روایتی
تصریح نمودن او بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساختن و سیاق کلام قرینه قوی است در عدم بودن جناب
فاروق نزد حذیفه از ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی الفاظ الشریفه
بالجمله جای حیرت است که رفته رفته حتی نفاق فاروق شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بدامن تحریف
دست زنند اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر مخصوص عدم افشا و سکوت چگونه برابر توان بود چه نص
البداهت متقدم است و اگر بفرض محال کشمیری الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال لیس محال
ازین حذیفه چنین خطور کرد که بر تقدیر تحاشی هر یکی از او صلۀ سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی از ان جهت که اثری از
نفاق در فاروق گشته مثل منافقین بود معاذ الله و هرگاه حال قائلین چنین باشد وای حال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر کرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم و گمان میبرم که امکان حیل
نیست زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا بر کسی از دقائق نفاق مبرا شد چنانچه
علما در کتب کتاب موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد درینجا کیدی دیگر است چگونه از حیل آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال و قبلی دیگر بر نفاق فاروق رض مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
بن عمر پس آمد حذیفه تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله بن عمر تبسم نمود حذیفه
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگ ریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
از نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس توبه کردند پس حق سبحانه و تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی بالجمله اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا درین روایت نیامده لیکن حقیر نظر بکمال احتیاط بر مخطوط خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع نمودم
زنهار لفظ مذکور در هیچ یکی از ان نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفاکار و مفسدین ستمگار گوش بکلام اکمل الانام ننهند
بحول و قوت الهی گر گوش را نشنیده دلیل الزامی میکنیم و آن اینکه مفصل قرآن و ای هر که کت جنوبی در کتاب معلوم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فرزندش ... و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله مطلق
می آرد و قبیله ابن عمر نمی نگارد و ثبت المدعا و سقط المدعی و قطع و ابر المفتری ظهر من المجالس ان الکشمیری عبد
بالتسری اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال البنا را استقرار رجال
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبد الله مطلق گردانند مصداقش عبد الله بن مسعود را میدانند چنانچه علما
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر از انه لا مشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالا ایما داشتیم و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن ابن عمر کجا
درباره او میرسد و بلندتر است شیخ محقق در تفقد الرجال میفرماید آنچه محصلش اینست که ابن مسعود رض از سابقین
و اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بن
وگفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب ورا از خواص خود گردانید یا آنکه صاحب سر حضرت شد و مسواک
و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و ما بعد آن از مشاهد منفرد
و نماز گذارد بدو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت لها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخر معرفة آنکه نقال فهمیده که حذیفه بر فاروق طعن نموده و کسی ما در تواند کرد از
فریقین که حذیفه از سابقین اولین از مهاجرین و انصار ممدوحین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت اندازد و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین بزبانی رسول یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه بعض
آن از حضرات ائمه هم داشتیم و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هر چه حذیفه رض درین جا محمل گفت قطعا
لائق تصدیق است و نیز به فاروق رض و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه ابن سیاد و حال حدی را این فهم و خیال در نگرد مقصود حذیفه رض تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از قوم بعضی
از اهل صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند و رنه مناظر نتواند گفت که ایشم لازم نمی آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی و هارون ع مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق به القرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغ
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا از اصول اهل وفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین رض صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین باشد حمل خروج بر فرد خلاف متبادر است قطعا و نیز حکم قبول توبه منافقین و مرتدین است
در وقت مذکور مشکل است بخلاف این حکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود رض و ابن عمر بنابر زعوم او که

سلامت والتسلیم که بهر دامت مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی چه هارون شود اگر این اتحاد و بتقع
حقائق در فصد کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیرالمؤمنین بود که واقف التسلیف وغیره
خود شتری او را در مجالس نزد ارکان شمرده پس او را جا افتاد که بلا ضرورت پرده تقیه درید و لا عن شئی تبرای آن
برهم القیوم سید مطابق اعتقاد به صدوق تارک صلوة متعمداً گردید و جناب امام الائمه در عین خلافت
بود که تقیه میکرد بود و در وقتیکه عبدالله مسعود بر منبر خطا است و مردم حلقه متفرق شدند و بر کوا اسود که او را اخود طلبیده بود
منور اخ تقیه چه نبود و تو امر مردم که بهار بر مستقیم متکلم اثبات نکرده بود و ندا طاهر بود و بر خدا هم دروغ بسته که قتال
علیهم جنابه از ترجمه کشمیری نقال هم هویدا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس
مثل شهرت صنعت علی الاسد و بلت عن النقد کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث اهل سنت همان قدر حجت است
که بر خصم ایشان اند گوئیم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه اوضح
پس همه را اگر پاید یابیشت بگرداید علاوه اگر او فی الجمع در تصانیف مجلسی غیر او بگنی در روایت شیعه هم
گواهی یافت و بااینهمه یاد نداری که متکلمین رفضه فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
کرده اند بگر آن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بود بایستی که
عبدالله میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیاد می آری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات صلعم بسلک آن اربعین منسلک گشتی که پا از دائره ایمان بیرون نهاده ولا
امام بلا فصل اجرت دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و حیفان تو بر ملا لعنت کرد و از کلام تو نفاق تو با جمعی از شیعه ثبوت
رسید و ان اقرار المرء علی نفسه حجة عند العقلاء اما دعوی تو بر فانا کلمه انت خالبایچه جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را اینجا بکذا نی و سهم برکنید نفاق فاروق متغیر نشود فکیف ابن عمر و ابن اقرا کبر از ان است که علمای قوم از صحیح
مسلم نقل کرده اند که عبدالله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان فاعتبروا یا اولی الابصار
لعنت حال منحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه لیسی دو در کتب خویش تبرج زنی و دریده
دهنی مشغول گشته بر که خواهد از یاران میرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخصت اقامت از همان بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین مرهم نیست که متقدم و متاخر ایشان از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول و هم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیحه باثبات رسانیده ام بروایات ائمه ناطقین
ز ماسبق بواسطه اسناد کلینی که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گشته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که اند [illegible] بر آن آمده که شخص با ام همام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا پیدایت
نفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات و دیگر جا استغفار میکنیم که اگر کسی خود را امرید بخوف از دقائق نفاق
منافق هم شمارد و از معاند خویش حسابی بر نیارد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر را بخود
نسبت کنند یا بجهت خوف از احباب بپرسند که در اخلاق من با الانچی میبینید که چیزی از آثار نفاق می نگرید این امور

و آله و سلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را مورد مساوی و بئس عبد العشیره گفته‌اند از این امر دروغ و افترا کجا لازم
و ما به النزاع کی به ثبوت رسید خدا را از این عجز و بیهوده سست باید گشید و زیاده از این جهالات بنا باید چاره دید که ناظرین
و سامعین وعیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجیب آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را دروغگو گفتن و از ارتکاب محذور شرعی متهم نمودن هم به تقیه درست نبود و تصریح مجتهدین ارفضه
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر فتنی فی الجمله افزایند و از دریا عیگر در آیند سودی
بر آن مترتب نخواهد شد و من چه فهم که حاجت این همه طویل چه بود بایستی یکی دو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
بر آوردن که معاذ الله حضرت سرور کائنات وقتی در حق کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب دروغی
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زمان این مراتب نگردید بالجمله یادگار عبد الله بن سبا یهودی
که چگونه بدال ابو بصیر را اوّل و ابن ملجم مرادی در حقیقه و خلق کریم تفرقه نگردد و در مغلطه عظیمی گرفتار شد تفصیل
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و آنچه مقتضای نفس است کاربند نشود تا
تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو تهمینانی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم کاربند بوده‌اند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام بر آن عمل نموده‌اند و تابعین ایشان منهج تعظیم
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند. و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت ابرام نفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت
بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بحدیکه گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم
بر خیز و قرض را ادا بکن فاروق اعظم برین حرکات تمام شمشیر از نیام کشیده بر سر من رسید و بانگ برزد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود سر ترا از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر از تو چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبترین وجه
باید نمودن پس عمر شرمنده شده عرض نمود که بیش ازین طاقت صبر ندارم اگر فرمائی قرضش را ادا کنم حضرت حکم
فرمود که هم چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در روایات فریقین آمده که حضرت در صحرا علیه

می آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشره کامله بیان سازیم اولاً آنکه من در حکایت مذکور بر غلط خود تنبیه کردیم
مرا که امامت در بعضی این نفوس قدسیه از دایره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون فتاده تا آنکه بعض مشایخ
علیهم چنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد ثانیاً آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرموده اند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع که دلالت بر حرمت
دارد تکلیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید دارد نشود چنانچه در اوکتاب اصول فقه تحقیق یقین اینک موجود است سلیم
ایشان باید داد که کجاست که نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و چه صدد در امر ممنوع
ارتکاب است ثالثاً آنکه معلوم نیست که رفضه از سوال نهی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا ابعدا از دیدن حرم علیهما السلام
آن عبا پس ضرر باید بود و برائمه هدی هم حسد نباید کشود و بر اینقدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین را مصیر اول
شمرد آن ساختند و بر تقدیر این ثبت صدوق و صفار و دیگر جاهلین اسفار آدم و حوا را ابعدا از تمنا عذاب ظالمین
در جاهلین هم نمودند و با اسمیه ابو الآباء و ام الامهات دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از شبهه سبب بدین حرج
رجس بهترین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لایخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را ترک
و لے فرود می آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد تکلیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین
پس کسی بایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه بر این تقدیر باید که در مخالفت نشوند
بر نواهی ائمه هدی عذری از نشود و او نعمت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون عبارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور از فکر افتاد و حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده بود جناب فاطمه زهرا را من بیایم فرزندی را که متولد شود شهید و با وجود یاد بودن شیر داده کمافی البحار
و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین بر ارشاد نبوی کار بستند و غیر از تقاضای
بشریت یافتوان کرد و در اینجا محتمل است که این حرب بالابتدا از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
کرانچه محققین مزورین آورده اند نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و
شیطان همین سبب بر ایشان ربود قطعاً چنانچه لفظ خذلانک بر آن دلیل است این تفصیل هم در تفسیر
صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بحضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المؤمنین را از دین
و ایمان خویش گمان برند و سبقت و رین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه
و سلم مطهرات را در زبان هر دو کاینات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین مزخرفات نهند که مانند قبر
رجال بابال بر سر خود ال است و از اینجا بطریق دلالت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطان حکم توان کرد چه
ابلیس هرگاه در لطف دشمنان ذریت طاهره هر تصورش شریک شود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد حلی با آورده
لا در ستانی لیس بطریق اولی در لطف دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طائفه امامیه بدشمنی اکثری از خلفاء که بقول هم داغدار شوند و بسیاری را از
اولاد حضرت رسول مقبول صلعم دشمن دارند در کتب شیعه موجود ست که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارد از طیب
ولادت و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر مجمع
و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الفقه وغیره و حرمت
ام المؤمنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد **سادساً** آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی هم به ثبوت رسید و کاشانی بر این هم تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان کنتم
مؤمنین که بر طور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه زنهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از
تحریم ست و لا یحل بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و مخفی البعض عنقریب لا جرم در محو گشتن
ان تتوبا در آن واقع ست حرفی نماند پس عروسگان را باید دید که بعد ازینهم از مطاعن امهات باز نمی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب ست و علی هذا بعضی از مفسرین بیان نزار بد آیت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان **سابعاً** آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران در غیر آن نص ست بر آنکه اگر
توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروه قبول نرسیده سفارش حفصه معظمه بزبانی جبرئیل
که طلاق بده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و عود و رجوع تعریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبی نتواند
ثامناً آنکه درینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه و حفصه معظمه را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت
علوی و نصب خلافت آبای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل تشیع از تن بهمت ثبوت کمال زهد و تقوای ایشان
از هم گسیخت ای برادر اگر کسی در قرآن مجید غور رغائی مانند اجلای بینات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی نگذاشت
که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا همخوابه باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز فرماید
که کافرات و منافقات مجمع خیانت دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه لقلب شریعت بکوشند و متاع
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از بحار و حیات القلوب
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر ست و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید
که حلال نیست ترا دیگر زنان نکاح کردن و بند از پای این ازواج برداشتن و این مقوله من از خود افاده

معلوم شد که بر تقدیر تسلیم معلوم معاذالله هم جنس شان باشد که اظهار از خانه هدایت کاشانه بیرون نکرده پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطا و غفلت محفوظ دارند و ازین کلمات ... محفوظ ندارند درینجا هم بر تمام
عبارات کاشانی اختصار می ورزم و باستیعاب عبارات دیگران که تطویل میکشد دم و آن اینکه مروی است
از حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر هم بدهد چون این خبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان اسبی اوبا میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از آن معنی
تنگ دل شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شده و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد او امر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلشکنی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و درینباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد که لا یحل لک النساء
من بعد نازل ساخت انتهی هذه درینجا داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن و قدح
بدینجو و هرگاه حضرت پیغمبر را لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضوی بود کما فی التذکرة للحلیسی علی نص علمائهم و همدی غباری بر امهات المومنین معاذالله حرف
را جاری خواهد بود چنانچه مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در تحائف و حیات القلوب وغیرها ست
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولاد
و اصحابنا که هر یکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برد و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سر آمد از ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کار است و نه ازین امور
ایشان را اندر بازاری پس و اعجبا و استاکه رفضه با وجود ائمه هدی بالوهیت ایزدی معترف شوند و ا
نجاست که بانیان این مذهب پلید بر مخوضت و صرافت مذهب خویش بودند چنانچه دانسی و این فرقه
بسبب خلط و تخلیط ازین سو مانده و از آنسو و امانده اند بالجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بخلافت مرتدین و غاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشان است معاذالله حتی خون یا دل
جگر پاشنیز نا خون شنید که بالخصوص بشارت دهند و باجماعت المومنین که ایمان و تقوای شان در قرآن مجید
منصوص هم بجای خود مانند سد سکندری مرصوص است و خود اینچنان اهتمام در حراست خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف ع کما ینبغی باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد اینچنین که
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب اطهر اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و شفقت و رشاد
ایشان عالم را احاطه گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و یمن و غیره تافته و بر هر کسی موافق استعداد
ایمانش چو شمع انجمن پیرایند اخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی بی عذر ابکه خلافت بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و اینجا هم بسیاری از هذیانات قوم دریده دهن و گمراهی ایشان ثابت خانه کن بعد ملاحظه تقصیر
امام اعظم رحمه شیخ حلی و قوم خود جهنم شد و عیاناً و جهراً لعنت بر سفیه شهود رسید اینجا اهل حق در باره قصه اسامه تحقیق کرده اند
کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و التحفه و الصواعق عاشراً آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی باری
یاد کن که آن چهل کس که بهر لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای نظر شان از دست شیعیان
ستم بر جان کاغذ و قلم میرود و مشایخ اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دلی آنها هر یکی از خلفای ثلاثه
بیعت گردید و نوبت باحراق و اسقاط رسید و اگر گویند بر این افشا شیخین را بوصله خلافت دست داد بگو که
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قدر مقدوره اتباعی معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاهنین بودند احادیث
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر ملعونین که باعث اشتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مرا بایست
و ترا فراموش نه طرفه حقیقتی انچه اندیشه دجل آورده اند بناظرین مجالس مناقصین تقریرات زنیه مخفی نیست بلکه
باواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره شقی خود دیده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه شر من الیهود والنصاری و این عناد و غل و اذاعت و افشا
بالآخر نوبت به لعنت کبری رسانید و شیعه را بلباس یهود و استقباح بین گردانید کما هو سابقاً وار اینجا ست
که امام منتظر بخوف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با همه افواج ایران و کوفه هندوستان غیر بطور معلوم که هم
شهر ست قدم بیرون نمی نهد سبحان الله که ابرا امیه حقوق امهات المومنین بلکه حضرت سید النبیین و ذریة
طاهرین و سیرپرستی ملعونین قاتلین ائمه دین چنانچه پایه ادا کردند ص هر کسی که روبهی با شیر یزدان پنجه کرده
گریبان آهوی تاتار ست و در اصلش خطا ست + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در غفته این زمان ست خون محمد سبب باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود حی آرد که داود رقی و مفضل و مفضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در
منزل آنجناب علیهم چون برخاستیم حضرت برادر ایشان متوجه شد بر ما و فرمود که اذاعت و افشا مکنید
امر ما را که مذیع مدبر ست از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر مثل
انچه حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد مذیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمداً این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو بانصیب خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسیم ان شاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رض از دیگر
هم دریغ نکردند و علم مشابه النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه رض شربت می نوشانید
و صدیقه رضی الله عنها را در رنگ گران آمد با همات غیر از ام المومنین سوده بوی مغافیر را نسبت کردند بجواب که عون

مقولات جوابنا عن المبعوثات ومن جرائم که جناب سیده با وجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی کنی
بود و غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار گیر عقیله دید کما هو مذکور فی البخاری چه غضب شد و غضبید
از موجه استغاثه و فریاد که نمود یا استمله شرعی بنید انستما از جهت غیرت و لوازم بشریت لیمه فرو آمد که
حکم شرعی امیر اگر هیچ نکرده ام راست انتشر ده و تکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
مروانیست و این قصه در علل شیخ المشائخ هم مرویست و اگر گویند که لا یحل منسوخ ست بآیة انا احللنا
لک ازواجک آیت ترجی من تشاء بگو که مسلما لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را اطلاق با وجود اختیار
چنانچه شما گفتید او وحقتعالی تعظیم و تجلیل ایشان بلفظ امهات بکفا للسان یعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مؤمنین امر موده و اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی وغیر آن
ثابت و مفتوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و ابن سبا و هوا خواهانش مصدر این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین کما فی مجمع البحرین فی ابن النفاق و ابن الشقاق والتفا الله تعالی
عنهم در رد مقالة شعرا از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه وقتیکه خبر شهادت حضرت امیر شنید
سیده چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید و رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نساء قریش آن جناب او دست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رفقه در
کتابی دیده باشیم سلمنا لیکن حضرت حفصه رض که هیچ جنگی و جدالی نکرد کی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر ما نجی الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا چه جای آنکه از نهج البلاغه تعظیم صدیقه بعد
جنگ جمل هم مطابق زمان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی قوله و اگر ز جرم
عمال الخ اقول عرض محال لعدا انکار اجله علما از تقیه انبیا عموما و خصوصا چنانچه از زبده ارجمه سلمی
کتب مطبوعه جالبیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الزمانی بود از عجایب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش از انفاق
دالبستی و انچه در باره مولفة القلوب اشاره اجمالی کردند راقم الحروف را در جواب البغض ... نیست
زیرا که در ساعه حسابیه این امر حلو تو ندیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم قوله و
اغضاء البصر عن ذالک چون طبیب عمر که از سده فطرت مجبر نفاق بود چنانچه عینی وغیره اورا نا صلح
از جمله مولفة القلوب محسوب نموده اند پس لا محاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل
مراد سمعه و عادات ایام جاهلیت با سایر ای بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود اقول
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل بر جه تمام در سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت ست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیا پرداخته و در گروه شیعه کالمخفی اختلاف انداخته اند اولی بنفاق واحری باین
صفت طینت و شقاق باشند و بالجمله اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس هرچند در مظان آن

باربار استقرا و تصفح رفت پیغمبارا ازین نقل که حجت از سلف خویش مثل جامعین بیاض و غیرهم میرات تا
اثری و عینی نیافتم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
و هیچکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده چه کیفیت که محققین نوشته‌اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه میسر بوده پس حضرت خلیفه ثانی که تقویت اسلام او قبل از فتح مکه بر اراکین اهل
تحقیق واضحی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد علاوه لفظ مولفة القلوب فی
چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و نیته
ضعیفة او شریف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیبا فی الاسلام وقیل مسلمون
لیتمکن اسلامهم وقیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتألفوهم وقال صاحب المعالم الصنف الرابع من المستحقین للصدقة
هم المولفة قلوبهم وهم قسمان قسم مسلمون وقسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام ونیتهم ضعیفة فیه
وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعطیهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر والاقرع بن حابس والعباس بن
مرداس اذا اسلموا ونیتهم قویة فی الاسلام وهم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم والزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تالیفا لقومهم وترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال واما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا میگردد و عبارتش هذه الرابع المولفة وهم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الاسلام ومسلمون
اما من سادتهم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام واما سادات مطاعون یرجی باعطائهم
قوة ایمانهم ومساعدة قومهم فی الجهاد واما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول واما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها وقیل المولفة الکفار خاصة انتهی ملتقطا و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمت میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور توانند کرد و مقصود
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون است من بعد اگر دلایل
موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار بینی از ان بدلالت مطابقی خواهی دانست که
ابو ذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صادر می یافت از ان متوقع نسبت
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند و تجدید کما قلت انشاء الله تعالی اصیبت
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره و سنیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست آنچه
ما قلت فی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد از ایمانی بجانب هوا و حس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و ما را بر زبان آورد که صریح است درینمعنی که پیغمبر تقیه حضرت را که نزاع
در آن میرود مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هرچه تمامتر معلوم کردی که کلام
اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن
افترا نیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجت تا برین طائفه دشمن عقلا و دین تمام شد فلله الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآوردند و بنیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میدانند که مرا
از امر اشوق این فن بالذات نیست و یکی از ایشان باقی نماند که در مقابل سامان مجتهد رم و درجی از
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر ست در آغاز این فن از خود داشتم که حضرت حیدر
پیشم اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از چاشت
تا نیم شب القدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم
از وجه مذکور پاره پاره شد بعینه فرق ست میان آنکه یارش در برابر آنکه در چشم انتظارش
هیچ جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارث ... رشک بر آن برند
مستبیکه ما در ابتلا انتهای اعداد بود و هم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تایید غیر متناهی و نفوس مقدسه
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب و عالم تنهای بدین عنوان آنهم زیر دیوار دولت سرا
پادشاهی نوشتم حالیا برملا میگویم که اگر فرمایش احباب را در امور دیگر دخلی نباشد و این کار بطور من هم
سامان تحلیل چنانچه اشارتی کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن بی رد و قدح نمیگذارم
نظم اگر دستیابم برایرانیان ... بسوزم دین این سبا در میان ... نه آتش گدازم نه آتش کده ... شود
آتش از دستم آتش زده ... و از عجایب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد فرستا
انکار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم و دانست که طلب
جواب ندادن موجب رسوائی خواهد بود الغرض هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان مجتهد
... در تبییض آمده ازین ستاند بخلاف عماد الاسلام مجتهد خانی که خود جا بجا در توصیف آن بصوا... نگار
که هنوز با وجود مرور دهور بلکه احقاب از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و اقرای محض برای تعلی خویش
که بعضی از مجلداتش را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قرست که هنوز کتاب مذکور بطور تالیفات
کلینی اعور و صدوق اکبر و نهادیه دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هند ست بصندوق نگاه داشته
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای استاد البرایا ...
و ازینجاست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش ...
و بلا واسطه کسی از کنتوری مستدعی شدند بلکه ... و لیکن این هر دو ...
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت اقامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و با وجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و فی الان بدین آرزو ...
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن فرستادنش ...
دقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ ...
فرستاده و با اینهمه تقیه را بحضرت عبد الله بن عمر و ابن ... ...

دروغ را راست وانمایند و دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند گرفت
زیرا که عین اتباع قدمای خود است مثل ابان و زراره و شیطان طاق و اسدی و مرادی و هشام الجوالیقی و سکاک
و هشامین و اقران شان که کتابها بر اسامی مقدسه اهلبیت بر بستند و انواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از درآمدن و برآمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و هر که
مطالعه کلینی و شروح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص هم آن گواه است و این نوع دروغ از جملات
ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فوائد خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه خود
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکستن قلوب شیعیان بآن
منوط و دل بستگی رافضیان بآن مربوط است نمیدانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت امیر برای
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت قبه های جابلقا
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین آنجا از آنجمله است پس یقین توان دانست
که کتاب مذکور از قسم عنقا وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال و عجب است که صاعقه قهر الهی
را که نور تایید در ضمن آن برای مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کردم
به افواه خود مسرور کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هرگاه جواب دو سه جزو رساله قدیمه در دو سال و آنهم بدین اجمال و اهمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دلیل بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سر کردن صاعقه این
حکایت را بیاد دهد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت حماقت ریش را دراز کردن شخصی این موعظت
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بشعله چراغ زد تا زاید بسوزد و بقدر قبضه
باقی ماند مبادا ناگاه شعله بیش از آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش بالتمام بسوخت بلکه روی نیز مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قطع نظر از استخلاف معاویه و بیعت اهل مدینه عموما
و بیعت عبدالله بن عمر خصوصا و منع ابن مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مزخرف اولین و
آخرین سیما آنکه طائفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شده اگر چه
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی نشود باید که باستعانت بعضی از فضلای اهل حق و یکان یکان فهمیدن و توسل
دفعات غیر محدوده مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بحث جمع بین التحقیق
و الزام مناصی و مفری مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل گذشت
که عبدالله بن عمر بیعت یزید نکرده و نه صدد بیعت او چنانکه دالی معید مدعا بود و نه استخلاف او بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجانبش رسانیده و نه قدر استیلاء و قصه شهید کربلا بتحقیق رسید و وحشتی و جهل یزید مجمع علیه نیز ایراد

ایشان عبادہ چون فقدان شرط چگونہ خلیفہ برحق تواند بود و از عجز و شعفرت ثبوت خلافت کجا قلیلتر شدہ بود تا جائے تربیت بر خلفای سید انبیا **قوله** پنجم آنکہ الخ **اقول** در مقام مجتہد الزمانی با وجود دعوی اجتہاد مجتہدانی تقلید چیزی از جامعین بیاض بی سوادگان نموند کہ حدیث یرکبون البحر در شان یزید و رفقای اوست و حالانکہ یزید درین زمان اگرچہ موجود بود و لیکن کلام درینست کہ نوبت بغزا ہمش رسیدہ یا نہ انکار از جناب مجتہد حرف کہ در ہر جا خیال خامی می پزد و بجواب رسالہ قدیمہ در تشنیعہ پیش یا میخورد و عجبی نیست زیرا کہ شیخ علی عوج بن عوق علی بالتشدید بالصواعق فہم قاضی رطل بوق و رپلی اثنی عشریہ شدہ اند کہ یزید در زمان حضرت لشیر تدبیر کار گزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق ہم عجبی درین بوالفضولیہا نیست زیرا کہ پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکہ کان فی المہد صبیا عبارت از آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کردہ اند اسے غیر ذالک من المضحکات وقد عرفت فی المقامات حال مغالط مجتہد کہ درینجا بنش آمد از کتب سنیہ بوضوح می انجامد در کتاب ازالۃ الخفا مذکور ست آنچہ حاصلش بدین عبارت میرسد کہ از ان بلاد کہ در خلافت ذی النورین مفتوح شد قبرس ست کہ حالا آنش معاویہ بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رسانید یعنی بر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دارد اگر اجازت دہی بسفر دریا در انجا رویم و بر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بندہ عرض حضرت فاروق رسانیدہ بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون کہ شوکت قیاصرہ بزوال آمدہ و دولت ایشان رو بزوال گشتہ مناسب آن می بینیم کہ بلاد و سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین این رای را پسندیدہ و فرمود صلاح آنست کہ مردم را انتخاب کنی و قرعہ نزنی بلکہ ایشان را مخیر گردانی ہر کہ برغبت با تو ہمراہ شود او را درین جہاد ہمراہ بگیری معاویہ بہمین طور لشکری سنگین بیاراست و روانہ شد حضرت ابوذر غفاری و عبادہ بن صامت نیز ہمراہ بودند و زوجہ عبادہ مذکور نیز ہمراہ شوہر بود و ہمچنین بسیاری از صحابہ ہمراہ گشتند آغاز واقعہ اینست کہ زورقی چند پر از تحف و ہدایا از طرف حاکم جزیرہ قبرس بطرف روم میرفت ہمہ بدست اہل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکہ ہا آراستند و جنگہا نمودند و بعنایت ایزدی کار از پیش بردند و سبایای کثیرہ بدست آوردند و بالآخر بمبلغی خطیر کہ ہر سال بہ بیت المال فرستند مصالحہ واقع شد و اجازت این سفر یکی از ضیافات الٰہی بود کہ برای ذی النورین ذخیرہ نہاد و اخرج البخاری رحمۃ اللہ عن انس بن مالک قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام یوما عندہا فاستیقظ وہو یضحک قلت یا رسول اللہ ما یضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرۃ قلت یا رسول اللہ ادع اللہ ان یجعلنی منہم فقال انت معہم ثم نام فاستیقظ وہو یضحک فقال مثل ذالک مرتین او ثلثا قلت یا رسول اللہ ادع اللہ ان یجعلنی منہم فقال انت من الاولین فتزوج بہا عبادۃ بن صامت فخرج بہا الی الغزو فلما رجعت قربت دابۃ لترکبہا فوقعت فاندقت عنقہا و اخرج البخاری ایضا عن

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم الخ یعنی
زوجه عبادة مذکور گفته که روزی سرور انس و جان در خانه من خوابیده بیدار شده خنده کنان پرسیدم موجب
شگفت آمدم که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دیدند
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عبادة با این زن و همراه برد در جهاد و در
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و بخاری نیز آن را
روایت نمود و مطابق حدیث اول از آنچه مجتهد نقل بر داشت بالجمله از کرامات مجتهد عجیبی نیست که
که یزید را چون در حقیقت خلافت مربی نهاده اند قبل از نظام مجاهد فی سبیل الله گردانند و لیکن عجب است از
که حضرت پیرنابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفاء مینمایند و بچشم بصیرت نمی بینند که علامه سیوطی در خلافت معاویه
فرموده که در سنه بست و هفت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عبادة و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود و او را باین لشکر دعا نموده بود پس ام حرام را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم تصریح شد که
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیرنابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله
راقم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند هیچ این کار از تو آید و مردان چنین کنند همین
بایدها السنت که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بحث جابجا مصروف شوم فقط ملاحظه آنچه در
رساله بصارة العین نوشته بودم در اینجا کافی است و این تایید الهی است که در رساله مختصری آن امور را
قلم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از آن بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مخصوص اسم یزید پلید از روبایی در رساله مذکوره چنانچه دال آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید از
بشارت است فکیف که سند از آن هم بنا شد نه بلیغی که معاد نشر اینست که یزید مردود و مبدل
و بر ظاهر است که هر مبدل دین و قود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید اما بر غلط مسیب [illegible] پس بدانکه
مجتهد بر لیسی در خاتمه ذوالفقار بنا بر کاسه لیسی از دستانی قصه محمد تقی آورده که دلالت بر آن دارد که تو
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجیء ان شاء الله تعالی لاجرم اگر قصه روایت نماز غفیله که عقوبت
الهی می آید مخفی و مستور سازند بالشهادت و نفی بردارند بر این مذهب نیز انقسم بشارة تنها برای جم
که سر خود را به تیر و را شد برین دانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که اینهمه طویل در مقام کرده خواست که راه الحق غبار اعتراض [illegible]

و نیابت حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قرینه منصب ست نه نبستن اما آنکه مهلب گوی شجاعت برده با
از رستم و اسفندیار می ربود مظفر و منصور و لا و سپر بچه کافر دهد به بوی تعصب آن در افتاده شور سگ فتی کمر بسته جنگ آن با سگ
بلندی زجای هنر ره پوشش را چون تیغ زرین زدی بگذر کردی ز هر دو برزین زدی در میدان معرکه الا با نگار آن
و هیچ فایده برای مجتهد می آفرید ست ه سعادت بخشایش داور ست نه در جنگ و بازوی زور آورست بنا
الیعفلی بهنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند برای نسبت و قضیه بتجربه موضوع نه محمول حرج و باری مجتهد
عینیه باید دید که زیر حدیث خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفاست در همین مقاله گفته که از ین ظاهر
میشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث سنیان است
ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر حالیا چگونه درست شد و را اثبات مدائح یزید لعین فلیف که بالیقین
اول مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه بست چه جای آنکه مجوز خلفا بر تصریحات اکابر رفضه هم درست نشود
زیرا که خود پیر معاد دو کتاب تفریح گفته که عمر بسا شریعت تمسک بود بخلاف یزید که بالاتفاق است بر فجور او
لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید هنوز مخمور و خوش و خرم است کاشکی و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احب بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کودک بود خلاف المسلم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده
که آیت کریمه ما کان محمد ابا احد من رجالکم موجب آن گشته که حسین رضی الله عنهما فرزند انجناب نباشند
بشارت سبطان نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الفضیلة لسیدنا الحسین المقتول
بعد و اهلبیت رسول الثقلین الکون بعضی از مطالب دیگر نشود که از احادیث غیر مشابهه کما مرت الیه الاشارة فی هذه
المقالة ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت است بلکه بلا حساب پس باید که کلاب
ممطوره و خنازیر محذوره بسبب حصول تشیع مبشر بالبشارة باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم مضمون آن
گردد که حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم بکنم بر محب علی اگرچه سراسر عصیان من کند
در رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
بپردازند و ایشان را از دایره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کل واحد و لا نسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر است زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل مرتضوی حاصل میشود و برای همین انجناب
مبادرای الاذهان است و چون محبت علی از مقتضا و آلی جدیست و منعکس بالعکس کما عرفت فاملک بالتشیع
والمتقادین بالنسبة الی ائمة الدین معهذا احادیث اصول کلینی نص ست در آنکه پیشوایان رفضه یکی
را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند و نام هم یاد نمیداشتند
که ائمه اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث در اکثر کتب
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین است در رساله معروفه بالاعتذار علیه زر صولت حیدریه

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر ست و چون بعضی از خوارج
نهروان بالتقطیع بثبوت پیوسته اینها را کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده اینها را تکفیر نمیکنند اینست
تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت ست پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه تشهی
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل با امامیه
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی مقتضای بوالفضولی و بوالهوسی تار و
نسج عناکب را با خیالات خام خویش بهم بر بافته بود بعنایت ایزدی در صولة حیدریه علی المجوس القدریه برا
بادله قطعیه متواتره زیر و زبر کرده ام که هر یکی از ناظرین و سامعین بر ریش جالیسی میخندند و چون آن ابحاث طویل الذیل
است گنجایش آن درین مقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
ازان اشخاص که امامیه بزعم قطعیت صدور آن از اینها دانسته اند و بالیقین لعن قطعاً ثابت نیست و صحابیت
بعضی از اینها قطعاً ثابت لهذا لعن کننده بعضی ازان اشخاص را به بدی یاد کرده اند و ایمنی منافاتی با ولای اهلبیت
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوت است که از کوفیان بیوفا و شاگردان ابن سبا هوای السنه و
سب و تبرا در باره معاویه و غیره شروع گردید از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل بکر و صیل و اهل نفاق و عل
فرصت را غنیمت می شمردند در راه نفاق جلیس گردند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند بادی
این وادی گشتند و لیکن جناب امیر ازین بدعت و احداث در هم گشتید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت بعینه
بعضی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب قنبر و شوخی نقل میکنند که فرمود که من بشما گفتم که عبدالله بن عباس
بحکمیت و ساعی گفته نه باید ابوموسی نرسد و اصلاً از سخنان ایشان رو بتر نشن نگردند غلط و حسونت بخود درچنین
شامیان لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را هم بر مقدار
کتاب نهج البلاغت حاکم است که جناب امیر این امر را خوش نمی آمد یا آنکه زجر کرده اند ما اخوت اسلامی برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ برقرار داشتند و از بحار باقر مجلسی علیه ما علیه بجا هویدا گشته که مقصود قمی در کتاب مذکور ایراد
روایاتست که فریقین دال بر آن بسته اند و از انجا با اظهار فاضل مجلسی امام سنی و هم اثنا عشریه هویدا شد که منع سب و لعن است
از اجماع فریقین ست الغرض سخن در آن بود که معاویه را امیر مینمود و سبب حضرت امیر معاذ الله نیز این حالکو
مخاطب رئیس السفها صورت نگرفته چه روایات شنیده صحیح باید ذکر کردن نه فقط بر روایات مورخین بسند که حال عدم
اعتبار شان از کتب شیعه هم واضح گشته است انداختن آری بعضی از روایات موهم آنست که معاویه بعضی از اصحاب
امر کرده چنین گفت مالک ان لا تسب ابا تراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم
کما لا یخفی علی من مارس الاخبار و موید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب ائمه

از افادات محمد بن محمد بن حسن عاملی الی غیر ذالک و در تحفه هیچ شبهه نیست که از اصحاب خوارج خذلهم الله ابتدا

بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی کذا الشهور و مر الدهور با این محدثات ردهای خود را سیاه میکردند و اهل تقیه

بخود رنگهای جهالت و قلت سرخ و سفید بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز را توفیق استیصال این بدعت شنیعه شد نقل

و در تاریخ خلفا مذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت در روایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو

قتاده انصاری در رد خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان باوجود اصحاب

شایان این منصب بود و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که بمضمونش در کتب فریقین مروی است

مایه افتخار برای شبلی از آنکه اقبال مجتهدین است که در رساله کبا بالخصوص بیان در تحجیر مجتهدین و علمای ابا یمین قرین

حدیث تالیف نموده باد و لقرعو می از ان این نتیجه بر آورد که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که

هر بمیان شد مگر بلا دیر گاه خلافت راشدین بلا ای بود پس در ابطالش حالت منتظره رو نه نمود و دیده و دانسته

تاکفی المثل دلالت کند الحدیث برین مطلوب لازم می آید ابطال خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود

تحجی مزید توضیح ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دقر تشیید المبانی نمود بعنوان جنان خالی شد که بشهادت ابو

قتاده انصاری و باشد از کرده انصار که عموما وفاداری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین بار

ثبت شده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم

حرف الاستقبال بانضمام لفظ بعد بعض لحدیث منفصله نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که تنها عقیده خفیه

نمودن مذهب شیعه در ان منهمک گشته فیضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلا اگر سخن فهمی درانچه گفتیم غور کند

و در رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق و هی هادیة علی اعقابهم خواهد یافت و اگر زندگی

مساعدت نمود و مساعدت نماید صورت می بندد تفصیل تمام در ان میکوشیم و اکنون بعد تصریح عزاری بدرگاه حضرت

باری باین عاکر عرض و در بیان اینا و صلی و العیاذ و نصیحه ربنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین قوله

و در تاریخ **اقول** بسیار ازین روایات فسق معاویه هم بثبوت رسید تا بکفرش چه خیالی توانکرد بلکه تنقیح

تفرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل بخاری برادر همین مثلی صریح

معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله فصل

دلیل تایید عامر و تبت **و گمان** میبرد که من عوی ابن حجر که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است

از انجب ما اعتراض بر مصنف قلب توام کرد و در کتب بعضی عمر گست حاشا و کلا اینک مجلد جانثر کبیر

موجود است عبارتش اینست عن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن ابی سفیان حاجا فی خلافته فاستقبله اهل المدینة

فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل له انهم محتاجون

لیس لهم دواب فقال معاویه و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عباده و کان سید الانصار و ابن سیدها افنیناها

یوم بدر و احد و ما بعدهما من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

وانیم کارہون فسکت معاویۃ فقال قیس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عہد الینا انا سنلقی بعدہ

اثرۃ قال معاویۃ فما امرکم بہ قال امرنا ان نصبر حتی نلقاہ قال فاصبروا حتی تلقوہ و ازین عبارت اینہم ظاہر است

کہ معاویہ ہیچ نگذارد و تابع شریعت بود بخلاف پسرش صاحب مزامیر و طنبور کہ مانند جعفری بود کہ پیشوایان شیعہ

بکذابی و طنبور نوازی و قمار بازی او را می ستایند و از عمدۂ مریدان و لای اہلبیت رضی اللہ عنہم میدانند چنانچہ باید

می آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر کہ اتفاق روایات بر آن باشد مشتاق باشی

باید دیگر مجلد عاشر از بحار بکشا و ببین کہ مجلسی در آن چہ مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و روی الکلبی

و المدائنی و غیرہما من اصحاب السیرۃ قالوا لما مات الحسن علیہ السلام تحرکت الشیعۃ بالعراق فکتبوا الی الحسین

فی خلع معاویۃ و البیعۃ لہ فامتنع علیہم و ذکر ان بینہ و بین معاویۃ عہدا و عقدا لا یجوز لہ نقضہ حتی تمضی المدۃ فاذا

مات معاویۃ نظر فی ذالک و در ہمین مقام این ہم مرویست کہ از اکابر علمای شیعہ کہ یزید بجرد جلوس

بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین را خواستہ طلب کردہ اگر از بیعت ابا فرماید و حضرت امام کہ بنایب او کہ حاکم

مدینہ بود فرمود ما اہلبیت نبوت و معدن رسالت و مہبط ملائکہ ایم درست نیست بیعت با یزید کہ فاسق شارب الخمر

و قاتل نفس محترمہ است بیعت کردن و از ینجا ہم دانستی کہ یزید مثل معاویہ نبود اگر اندک تامل کنی

و یزید را یک نمط فہمیدن و حکم ہر دو را بوحدت منحوط دانستن بر حضرت امام حسین اعتراض نمودنست

کہ بدلالت کلام شیخ مفید باوصف جوش و خروش سائلین عراق خروج نکشیدند چنانچہ در ین ورق دیگر خلیفہ کہ

امام حسین با اہل عراق اول دلیل بر آنست کہ آنجناب فرمود کہ معاویہ بر عہد و میثاق خود میرفت و عہد شکنی

مرا درست نیست و با او زندہ است خروج نتوانم کرد انتہی حالانکہ حقتعالی میفرماید فمن اعتدی علیکم فاعتدوا

علیہ بمثل ما اعتدی علیکم و از ینجا ہم دانستہ باشی کہ معاویہ در زہر دادن امام حسن شریک نبود و قتل نفس

محترمہ از یزید بوقوع آمد پس نا صبیت رئیس النواصب را ملاحظہ بکن کہ در عدم تفرقہ میانہ یزید و معاویہ از راہ عداوت

و شنیعت متحد داند با جناب امام حسین دارد بلکہ این اعتراض بحسن مجتبی ہم میرسد کہ باوصف عدم مرضی لشکریان صلح با

معاویہ نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچہ از ہمین مجلد بحار ہویدا و آشکار است و ہم

سبب مزید وقاحت در کتب خویش بتاویلات آن شرمسار نمیشوند و بانفعال نمی آیند کور و کور آمیز و دو بیگانہ

حال معاویہ از کتب مخونا میۂ النسمی جاجتی بدان نماند کہ باز حمید او کہ باعث مزید تفرقہ میانہ او و یزید گشتہ ذکرش کہ تفصیل

انرا در قرنی باید طویل و کتابی باید در ازلیکن مجملا اینست کہ لفظ فقیہ و مجتہد بحق او در صحاح و ارد است صحیح

حلی ہم در کتاب منتہی الیہ مذہب او را در اختلاف فقہا یاد کردہ بخلاف یزید کہ غیر یزید جہل او نزد ہمگنان بثبوت

رسید و نیز توبہ معاویہ و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اہل حق و یقین موجود است و وثیقہ حسن مجتبی کہ

بہمی روسای طرفین دانستی و شہادت امام حسین کہ معاویہ بر عہد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل ہا

عکس تنقاد شنا یزید کہ بعد سانحہ کربلا مسلط بر ساکنین مدینہ منورہ چہ ظلم و عدوان کہ از و بعد ہر نیامدہ و نیز

اختیاریه از وی صدور یافت باقی ماند علیه امر اضل این بالاتفاق امریست غیر اختیاری مع هذا ادعای علم ازلی بعقیده
بمقتضای قول آیه معترض که انشاء الله تعالی شهادت علی النفی است فکیف که مجتهد الزمانی هم بجا در
المبانی افاده میفرمایند که اقرار عقلا علی نفوسهم حجة علیهم سیما وحینیکه این امر را بر صور خیالیه تکلیف لا یطاق مثل جناب مجتهد
بجناب میرسانیم کما لا یخفی وهمچنین در رساله بصارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته و به
بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین در خروج بر یزید موافق اصول رفض
بسر حد کفر رسیده بود و قائل چنین کسان البته باید که بجرأت دینی متصف باشد پس حاکم لتقبل الخبائث ما بتعیه
بذلک بر اصول مجعوله رافضیان شاهد ایمان یزید باشد فکیف که پدرش مر صوارم گوید صراحةً که اگر کسی نعوذ
محسنه کسی از انبیاء علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود بیدا انکه دلدار جایی جاییکه مباحث عدل باری عزوجل
نوشته و تعریف آن را و لا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از آنست که او سبحانه و تعالی امر
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باشد گفتگوی طولانی او ورقی چند گشته بیشتر متوجه گردید در
نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش میاند که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میدانست که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بمالا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه مترتب بالعکس
آن خواهد بود پس بعد سطری چند در بیان یک دو تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین قبیح است اگر کسی بداند
حال ولد خود که هرگاه بآن سکین داده شود باد سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را با آن هلاک خواهد
داد با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان قلم تراشد
پس ازینجا ظاهر شد که هرکه امری برای اصلاح بکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن وچون این ادا نستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از آنچه که قباحت آن در بعض تمثیلات
واضح نموده شد زیرا که مضرت لخط واحده ما ستیطار و یا مضرت یک پاپانی نداشته باشد بعد از ان مومن لقدا مضرت
در جواب امام میفرمایند که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر بکیکه آن
پس نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر ما اگر بجهات حسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در حال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زبان آن نبی بالا آمده
نسبت چشم زدن بزبان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که اهم پسر بیان

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را از آن
ترویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود و هم
همچنان ماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب زهرا عطا نفرمودند مرا لائق نباشد بهره مند شدن از آن لاجرم آنرا بر وضعی میگردانم که در عهد سعادت مهد
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در جزیره گذشت پس راهب فرود آمد بسوی او و نازل
شده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب حق پدر تو که الیه
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم راوی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابوبکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است از آن عمر عبد العزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن وغیرهما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می چریدند در دشت
بیابان چون ناظرین استبعاد کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته
که در خلافتش عیانا دیدند که گرگ گوسپند در یک مرعی میچرد پس میبرید شبی دیدم که گرگ بر گوسپند حمله کرد موسی بن
اعین گوید که گفتم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که از امام مهدی
بسا چیزها ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین ظهور نیافته و الفضل للمتقدم کما لایخفی و لید بن مسلم
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هرگاه اشج بنی مروان برپا شود باید
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون عبد الملک تحول خلافت بامر سلیمان
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم و به بیعت او مشرف گشتم و جابر سلمی گفته که سعید بن مسیب گفت
که خلفا سه کس اند ابوبکر و عمر و عمر گفتم شیخین را می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی میدانی و اگر نه بعد از او
فرسید و از تاریخ معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و ابن عون نقل نمود که ابن سیرین چون طلاب
پیش سیرین میگفت که نمی شود از آن امام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار فرمود که مرا از اهد میخوانند مردم در اصل
عمر عبد العزیز که دنیا رجوع کرد بادا و زنهار قبولش نفرمود و نیز زهد او بجائی رسیده بود که ثقات گویند که داخل شد
عمر بعد دولت سرای خود با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت خلیفه روزگار
باشی و قدرت بدرهمی نداری فرمود این بر من آسانتر است از آنکه اغلال جهنم در گردن من فتد و گفته اند که چون خلیفه
فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه رو داد گفتند که عمر جواری خود را مخیر گردانید و گفت که مرا فرصتی نماند از
شوم بشما هر که از آزادی او دوست دارد او را آزاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زوجه او میگفت نداشت
زمان خلافت گاهی غسل جنابت باحتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او از زوجه او نقل کرده اند
که چون داخل میشد در خانه می افکند خود را در مسجد خویش پس میگریست و دعا و زاری میکرد تا خوابش میبرد چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت هر تمام شب همین طور مرعی میداشت و لید بن سائب میگوید ندیدم کسی را از اهد و خائف

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صادر باید و نیز نرگسی ممکن نبود که امام عسکری علیه السلام حسب خاتون را صحبت سر قرار

فرماید و او وقت نکاح متکره باشد بعد از این علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس

رفقه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس

تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشته

و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم

آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر ثبوتش با وجود مخالفت ثقیفه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بعز عمر

عبد العزیز مستند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متأمن تجارزارع

طیبور لواز خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت عام امت ست لاجرم باعث تعزیر خواهد بود چهارم

آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و از ان مقام انهم ظاهر گشته که احتمال تو

در آن متطرق ست یعنی اگر نا گشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت مانند و رنه فقط نفوس

ناصحین و از ینجاست که چشم دادلاد خدم راهم وعظ نمودند با واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تعزیر بن

عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست خالد چنان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره راهم با وند از دو از نجا

جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام

حسین ثابت کرده هنوز سر مشق بنیاده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با اخبار مشهور

نمی تیسیند و دامن از تحریر تعیینی نمی چینید پنجم آنکه احصل مدعا ازین عبارات همانست که دانستی و ما

اینهمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صادق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم

می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تصریح کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه

قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس

رو داده تا درین مغلطها افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش

باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب ایضاح بعد عبارت نقل کرده جناب مجتهد

از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طور ملوک

و خارج بود آثار تش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن خلیفه شد باین معنی که

واجب و لازم شد بر مردم برای او اطاعت و انقیاد چیز یکه واجب می باشد برای خلفای راشدین

و از انجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیقت راشدین باعتبار جمیع جهات بشت و حقیقت

خلافت معاویه بوجه دون وجه و الا حکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و

ختنین و امام حسن چگونه صورت می بست چنانچه هیتمی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه محصل

ششم آنکه سلمنا که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب توافق امام حسن لیکن

نامی ملا عبد الرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است تا قاد گروه همه ایشن با محض
وجوه بر پیشوایانشان انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظه آن خون ناب جگر می نوشیدند و باوصف تقیه از گروه شیعه خود پیوند
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین عرصه را بر ایشان تنگ می گردانیدند و این ملاعین هرگز حرفی را
از ایشان نمی شنیدند کما مرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از اباسیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر
جائیکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
باخلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتنائی بد اندیشان و کورانگی ایشان بلا کلفه
می آریم و دستها پیش وا و رداو برس برسیده ام که اسلی یومنا هذا اجتهاد در رفضه الفقار شیوع پیدا کرده
که در هر دیار مدعیان اجتهاد و مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بردی شان سخنی
قدرت بر تلاوتش ندارند و بغیر از چند مرثیه منبر و دیگر و مناقب میران منبروار می بر زبان سخنی ازند
دعامه بلند بر سر می بندند و باوصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجالس قاری تبریز
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و باداء
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند و لیکن زنهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گوئی
که کتاسنی برابن سبا مدعی نبوت خود و الوهیت حضرت مرتضی کما فی المختار الکشی فی البقات ابن
حسن العلما فرو آمده که آتش از دنیا درگرفته اند حرفی از این باب بشنو که در آن روز جز دیار
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد بلفظ جرزا که بجیم و رای بی نقطه و زای معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآنی را از ایشان دادم
و انیسم گفتم که عجب است از مجوزین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پی ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش مجتهد فاضلی را که در ترجمه آیتی و حدیثی مفسد را هفتاد و هشتاد خطا میشود کما هی مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد و از جائش تا انتهای جهان آباد
وحشت کربت و غربت نوردید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات باره یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل سد نجم مراحل بعیده طی کرده در خدمت علیا طلبای و بهبهانی بسر در اقتدا و بار انبار
بمقتضای یخافون اخی نراهم بر پشت نهاد و لیکن قیامت اینست که مخاطب لاثانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی نداند در این اجتهاد بسم الله ایشان و خبر خطای اجتهادی خبری در جای
ندارند و نتایج آن در هر بهار می بینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتی که قاتل ابن عمیر یزید را می پندارند
و بیعت ابن عمر را در اصل استغنا از بیعت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

تا و فرزندی سوء الخلقه بقوت اجتهاد شما یقین شوهر خود نا بینده بود و وقت سفر نفس زوج خویش نگاه
نمود و اعجب از رئیس المجتهدین باشی و از خطای اجتهادی خبر نداری که از حد تواتر درگذشت و هیچ کس از سنی و شیعه مشتبه
بسبب کثرت قهقهه پشت دوتا گشت چون حال مسائل الهیات از توحید و غیره چنین است که مجتهد و ران مبتدع
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از امثالش چگونه امامیه را ممکن ست تا بآن مردم که در فروع مخالفت ائمه کرده اند
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس لعنین
قاتلین ائمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شده در گروه ناجیه داخل می کند بنا
بر اعتقاد تشیع می شمرد و از اینجا حاصل مجتهدین صد ساله ایشان بر نصوص ائمه بر وضوح انجامید
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند و لیکن بهتر از ایشان سنیان باید بلی اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند و نص بنو نبی بغضی العضم کما یلوح من الکافی وغیره من الاصول همراه دارند
کیف ما کان واجب التبری هستند و مجتهد الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه که بسی
اجتهاد را باین امور سبب آنکه ادعای اجتهاد دار و مشروط میدانند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ که در کتاب آسمانی ست بحکم ائمه هر سه ... استدلال شان بدان محرف نکنند
سنی خواندیم نیارم بر عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی وغیره ثبت در روز فریاد اصحاب ائمه ...
امام مسئله توحید و علم خدا بما ارشاد بکن که پیشوایان ما دران مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گردن
بلکه با ولویت کما لا یخفی فان زراره رئیس المتحیر من الدنیا وافقه الشیعه و حاله کذا و کذا اما قول ملا کرم
بهتر از ایشان واجب نگشته پس برای خدا و حرفی چند از من بشنو که کشی از محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم از
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را ندیدم
گفتم از روزی چند فرمود پروا مکن اگر مریض شود بعیادتش مرو و اگر بمیرد و بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و پرسیدم
که حال زراره چنین ست فرمود بلی زراره بدتر ست از یهود و نصاری و از آنکس که گوید همراه خداست ثالث ثلثه و اگر
باستیعاب مثالب و میل داری باید که دست تفرع بدرگاه باری برداری تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و بر هرکس عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن عیسی از اصحاب امام صادق
ست که بیاد می آید که علمای رجال او را ذم و قدح متداول کرده باشند سیما بعد از آنکه ملای مذکور چنان افاده نموده که
که بدان پی بردی اکنون از ارواح این رئیس النواصب ملبس لروافض باید پرسید که بهتر ازین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا نه و ازین ایام سه واجب المحبت اند بلی ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و فلذه کبد رسول مقبول حضرت بتول و مهاجرین و انصار از سابقین و اولین واجب العذاب اند
قریب ست که آسمان خون بیرد و صاعقه قهر الهی خشک و تر ایشان را بسوزد پس بجا ماند سفارش امام در باره شیعه
که مرحمنا تغفر نحیفه امام ست و از قصه احادیث ...

که مجتهد لاهوری که عم خود این قصه را از کتب سنیان آورده نظر بالزام است ورنه در کتب شیعه خصوصاً مجلدات بحار بلکه بیاض
معاصرین چنین نیست که بقیه عبارت در آینده از نجاست که مجتهد مذکور بعد زین رقم بعد تعداد چندی ازین نوع حکایات
گفته که اگر احاطه ظلم خلفای خود نموده شود دفترها سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست انشاء الله
تعالی والعجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین همگی کردند لیکن بمقتضای مثل مشهور به یاد شان
نماند نیست حال رفاه امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند ارجمندش امام محمد باقر علیه السلام مپرس که خود روایت امام
المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابوبکر حضرمی گفت
چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای
بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید
مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بسوی او هر مردی
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان
را بسلام بی امتیاز هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
ترک سلام او بر هشام بخلاف رسول علیه السلام مشتمل و بی رخصت پس رو آورد بسرزنش میکرد او را و می گفت در آنچه میگفت او را ای
محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شکافت اتفاق مسلمانان بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده از اینکه اتفاق بر امامیکه جاهل باین
باشند زیرا اختلاف در مسائل دینی است دانست فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی و نادانی و سرزنش کرد او را آنچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
رو آوردند به آن جماعت مردی بعد از مردی سرزنش مر او را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند آن جماعت برخاست امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میروید و ایا
هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما باغوای شیطان و خذلان رحمان آیا جنت یا جهنم بما هدایت کرد
الله تعالی بما یقین شما را و بما ختم هدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی که زود منقطع میشود
پس بدرستیکه ما راست پادشاهی که دیر بر طرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی زیرا که ما اهل عاقبتیم میگوید الله
عز و جل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس امر کرد هشام
بامام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خواهان
سخن او در الغایت مشتاق شد زندانبان پس آمد زندانبان بهشام را گفت ای فلان بدرستیکه من ترسانم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو
و میان نشستن تو درین مجلس گفتگو بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و قبول اهل شام که از زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام بامام علیه السلام
فرستاده شد برد او که او شاطر بعجل است او و یاران او تا بر گردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر جایی بازار رسیدند آورده شود برای ایشان
بازار را مانع شدند میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز به جایی که نمی یافتند خوردنی را و آشامیدنی تا رسیدند

...یکه شعیب علیه السلام بود پس بیت در شهر پر دست ایشان پس شکایت کرد بیاران او گرسنگی و تشنگی را
او می گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر ایشان پس گفت به بلند تر آواز خود ای
اهل شهریکه ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که بر رسل وحی کرده یا یعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تبارک
و تعالی حکایت از قول شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
من بر شما نگاهبان بترسید که عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر نمی
اگر بیرون نبرید بسوی این مرد بازار هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دانید مرا در این بار و فرمان برداری کنند مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد از این از کارهای شما
چه پرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او بازارها
خود را پس رسید هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس برداشت او را از آنجا بسوی
شام پس نداستیم چه کرد با او ولیکن قزوینی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند یا هر گونه نعمتی با ایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر موی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه از عوام تواند است و چون ملا را مصلحتی خود را از این نوع احادیث که خود دستش بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر نفرمائی حال حضرت امام صادق بدو حرف باز نمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و در دیدی ما اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ما جور و ظلم ظالمین زیاده بر این است که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ وقال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل قتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیده اند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوی
تو میفرستند در سلطنت من رخنه میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوریکه مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
بر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد در همین مقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بر آن نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیشش
تکدر است که ملکش بادگر است پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر منور باقی گوییم در این ایام بر رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستخفی
کردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی المعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و در همین مقام حکایتی عجیب
و غریب لهذا ثبت است در ذیل اوراق توالی دانسته ان شاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین که قزوینی ادعا کرده

نموده آن بانیی وآثار وضع وافترای ایشان به اسامی مقدسه ائمه در خلافت اهلسنت وتعلیل ایشان چنانچه کافی ودیگر اصول این فرقه معمول ومعتبر است
که هیچ شکی را در آن راهی نتواند بود وحرفی در نموذجی عنقریب بحول الله وقوته رقم نماید در بیان اتمام حجت به انجام خیال طلوع ظهور وبخلاف میعاد
درباره مواعید وتسلیه وتملق شیعه می آید ان شاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند ومطابق روایات اعور المحدثین ندای جمهوری
در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ما را معلوم نیست انقدر هست که قطعاً میدانیم که اگر حضرت
سید الشهداء را واقعه کربلا پیش نیامدی در هفتاد هجری نور دولت مذکور می تافت واگر طائفه رافضه سبائیه راز در پرده تقیه مخفی بود فاش نکردی
امارت ما را در سال صد وچهل هر کسی می یافت اینکه شنیدی خلاصه اصل اول است کما عرفت سابقاً وشیخ امام اعظم اول رئیس
حدیث مذکور را بدین زیادت آورده که ابوحمزه ثمالی گفته بود که یقیناً جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد هجری است پس از رخا
است وهفتاد منقضی شد وهیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود آنچه آنگاه دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کنندگان
همه دروغ گفتند واین تعجیلین هلاک شدند ومسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکوره مقرر کردند
همه مفتری اند واهلبیت از این کذب وافترا منزه اند وارباب دانش وبینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقت برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده پس در رسیدن توقیت وتعیین که بلا تا سال هفتادم هجری است ولیکن
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبة مبین است بلکه توقیت بلا ورخا هر دو عیان شد
بر تحقیق بر [illegible] ابر اتصال حمل میکنند ودیگران غم گسار او گشتند واگر بحار مجلسی وکتب دیگر متعلقه اصول ورتراجم آن
بر کشائی زیاده عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه وعیش ونشاط پیش آید وحاجت بروشنی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد وتوقیت وتعیین این دولت وخلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگرے
هشتاد هزار سال است وازمنه سلطنت وکامرانی دیگران قبل از آن از اولین وآخرین وسابقین ولاحقین وغاصبین
وعادلین بیست هزار سال باشد وبرین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی واگر بالفرض این توقیتات وتعیینات هم از ائمه متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن انادات
غیر ارباب حکمت وعلوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائره تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین ایشان
باندک تتبع واستقراء روایات متعلقه سلطنت قائم آل عبا وغیره را به شش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رای مارواه الجزائری فی تالیفاته ویکفیک مطالعة مثل البحار من بین الاسفار وچون این روایات را با تعیین
وتوقیت ادنی تلاش کنی بدایت ونهایت آن در سامعه هرمی بجناب امیر میرسد وهو عقلی ونقلی واگر از ائمه دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیان است که ایشان
حقیقةً در اهلبیت داخل اند وحضرت بتول بضعه رسول مقبول مجازاً الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمه معصومین
چنانچه دانستی که زینهار اهلبیت طاهرین توقیت وتعیین نکرده اند وآن موجب کفر ولعنت است ضرورافتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائره اهلبیت بدر کردن واین امر در معنی مگر کمتر از قتل حضرات ائمه هست بدست خود عمداً
حتی که این برگزیدگان بارگاه الٰهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند وصورت ذبح خویش را بر ای مد لیه [illegible]

علم غیب میکنند آن موسی تا اخر استشاف است برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و صدق در اول بتشدید
دال و در دوم بتخفیف دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعیکه دعوی علم بوقت تعین نما
میکنند بی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و یا علمیات از قران بما نرسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد و رفت بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
جاییکه مامور بود برفتن بآنجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم باهم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا در آن وعده ان شاء الله میگویند بموافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی در نگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم بالغیب نبود و وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه با میگوییم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود ان شاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بران نهج که ما گفته ایم پس بگویید براست اوردِ الله تعالی باین معنی که ممکن بود نیز که راست نیاید
و اگر گوییم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بآن پس گویید راست گفته الله تعالی لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
باین معنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوید دو بار اول بسبب ایمان بالغیب که منسر
است میان هر دو قول دوم ایمان بامامت ائمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بارزوها از صد سال دویست هجری مراد سالی است که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دولت
سالی فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی
شود و الله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر و اعطیتم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو
قیل لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الاسلام و لکن
قالوا ما اسرعه و ما اقربه تألفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج شرح علّلنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و ما بند آن العلل بعها

والعلل بعین و فتح لام آشامیدن کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی چنان گفت که گفت یقطین پسرش علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد و چنین و چنان میشود و
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد چنین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ایمه هدی علیهم السلام باشد
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شد بصریح آن را پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشده
بود پس مشغول گردانیده شدیم بآرزوها چه اگر گفته میشد ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال یا
سیصد سال هر آینه سخت میشد دلها باین معنی که مرتد میشد از ایمان بربوبیت رب العالمین و رد کلام میشد
و هر آینه برمیگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ایمه را گفتند چه زود است آن و چه نزدیک
است آن برای طلب الفت دلهای مردم با ایمه و برای نزدیک شدن فرج هر او قدر مشترک میان
حصول ثواب عزت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را اطال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصر الحقی نماند که نظر این تعلیل است با احتمال
نزدیک آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل [illegible] الساعة

اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان
الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستأخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
وی پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخریست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسیدند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشدند یکساعت و پس نمیشدند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق با احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی ظهور شود و امیدوار باشند بدانکه شارح قدوسی آنچه در حدیث امام محمد باقر افتاده مذکور دال بر آنست
حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال در امور عظیمه وعده کرد و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که خبر و نسبت
که انبیای اولی العزم هرچه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریر او توان فهمید که حضرت موسی از جماعت صلحا هم
نبود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگفتند و بالاخر قصه مذکوره که از فنون عظیم است نوبت رسید که گفتنی نیست اهل
اسلام را باید عبره کردن و آنچه از علمای رفضه یابی و شروح حسینی و در هر مقام صدور حی باید که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و ترویج دین متین در مشارق و مغارب بران مرتب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

زیب معدن امت یعنی اہل بیت طاہرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله برا صول اہل اصول دیدنی
ست که حضرات ائمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زنهار بوقوع نیامد و
وعده الٰهیه حضرات ائمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ائمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه بد توقیتی همه کذاب و طاعون اندیش و آنگاه جناب ائمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعد ذکر چند اقوال متقدمین
شان را چنان رد کردند که مهار خشک نمیشود و این عوائل بکلمات مقتدایان اما میه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش و قدماء خود چنان تحقیق کرده اند که منبع آن بدفاتر ضبط متوان کرد و حال قساوت بدین درجه رسید
که بدیدن و سمع قصه های دروغ پیشوایان شان رو براه نمیشوند و داد اضطراب و پریشانی بر دهند و بی تابی
را بپایان رسانند پس العیاذ بالله شرمن علی ما اشرنا و هفوات این مذهب را حضرات ائمه طاهرین میدوختند
که دانی میکه عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
از کلینی و کشی یاد داری که اراکین این مذهب و محدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و همچنین از
تا مدت دنیا از روی مذهب بکفرین حضرت امام الاعظم داشتند و با نواع تذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق و حشر من الیهود والمجوس رئیس المذبذبین بود تا دم قریب موت با مامت قرآن مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت در گذشت اما بیان مجتهدین و غیر مهین کما عرفت مرا الیس از قیود
شد لوایح سوادی باین گروه زنهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر را مثل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه بعض عر قصوتی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که تالی ایمان اختیار صدق
و راستی است اگرچه مضرت شدیده رسانند و اجتناب از دروغ اگرچه مستلزم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطایف لاریبیه که برای حضرات ائمه حاصل باشد درین مبحث جز آنکه کتابی میخواهد و بیغرض
تفهیم کرده و لم میخواهد صوری تخیالم نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام را رفیق سازد از انجا
که به نسبت مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی میرسانم و پرده
الیه را برای کشف تلبیسات مجتهد میدرم و امید دارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم قبا الله التوفیق و بیده

انه لم یتحقق **قوله** و یدل آه **اقول** لما ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناظرین انهم اتکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلمتهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان البیعة عاجزة عن اثبات و اقع فی المغلط بل الاولی الثالث ان بیعة واحد من اهل الحل و العقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان فیه تجمع علیه و کثیرة مختلفات فکیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ابیه و هذا بعد التسلیم کانه لا یخفی
علی من له تسلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
را معین هم نکرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
و اول الملوک معاویة فلا ینافی ما تقرر من حقیة الخلافة لمعاویة لان مراده ان خلافته و ان کانت صحیحة الا انه غلب علیها شائبة
الملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة و صحیحة من حیث نزول الحسن له و تولیة
الناس باهل الحل و العقد علیه و ملک من حیث انه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم بها
لکنها توخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع و هم الخلفاء الاربعة و الحسن رضی الله عنهم فمن
اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها و من اطلق
علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له و اجتماع اهل الحل و العقد علیه صار خلیفة حق مطاعا تجب له من حیث
الطواعیة و الانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله و لا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه
ملحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر انتهی و ازین کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق هم تشبث
و توجیه می کند و قد تقرر ان الموجب مانع و ان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیر است ترک
آن فرمودن این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر
خلفای راشدین نمیرفت زینهار مخالف قول سفینه نیست و من ادعی خلافه فلیبیان فلیف که در زمره ملوک
بعضی از اهل عدل می باشند و جماعتی با وجود ستمگاری و جفاکاری اصرار بر طغیان و تمرد وان دارند بلکه قریب
بکفر میرسند من لعمی متحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بشارة العین این امر را نشان دادن و اطراف و جوانب کلام را مجمل
و مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
شورش نشوند چنانچه شرح کردم خنده کرد اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض ست فانه فی قوة الجزئیة
قوله علاوه برانچه سابق بخیر تحریر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای مجیب
مصیب زینهار نفهمیده مقصودش نقل فرمایم یزید ست لعنوانکه خلافه او که مجتهد بهتر از خلافه راشدین و انست نقل
کند و روایت نماز عقیله که مریدین یزید یعنی رفضه آورده اند ازبیخ برکند و احتمال ماول بودن مثل این حدیث نزد وی
باقی نگذارد و برین امر دلالت دارد نقل حدیث ثوبانی و تانیا اعدل خلفای مروانی و در تحدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه و سلم خبر غیبی داده و معجزه شریف نبوی نزد اهل فضل و غیر ظهور پیوست از
فضله خواران حلی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشت پس بر ... همین
او در زمان سیدنا ... و جان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران تا بالغ کار با نغان هم کرده چنانچه
در جلد اول گذشت فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

بالجمله از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید که یزید بنحو بارز لایق خلافت نیست نیز آنکه
دین و مخرب شریعت متین است و هر که چنین است لیاقت خلافه ندارد و قال اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
و دین علی بدا از تغییر عمر بن عبد العزیز سب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که اثبات آن بطریق اولی می برآید هیچ کسی از منصف
مردان بعد از مراعات قانون مناظره قیل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیده ام که در باب بطلان
خلافت یزید انچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر
باشد متوجه شده بگوش دل بشنود واخرج الرویانی الخ یعنی چون مجتهد بگمان خود فهمیده بود که عبد الله بن عمر
بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده لاجرم بمقتضای گفت بیعت امانت یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
این تلمیع گفتم که بیعت عبد الله بن عمر علی کتاب الله وسنة رسوله ومنع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود و خلا
و حقنا ضرا کالا یخفی بهم نفعا بعد ازین واقعه حره را شرح نمودم که قبل ازین عبد الله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
بار بار نقل میکند القصه چون ثابت کردیم بنص نبوی که یزید مبدل دین است و اهل حل و عقد از ائمه و مجتهدین هم در
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین بران حرم
کرد و اضیف گفتند تا ز باز ماندند اکنون این ترانه مخالف اصول سراییدن که کلام در حقیقت خلافه یزید در بدو عهد
الی آخره بود نه بیانی است که پایانی ندارد و در مجلد اول آنقدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم شامل است وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بدو عهد او را که یک رساله کامل این امور منفرد او رست
تواند شد اکنون بار دیگر بیز نابالغ را بمقتضای مثل مشهور که طفل بمکتب نمیرود ولی برندش کشان کشان باید بردن
و کتاب صواعق که کتابی سلیس است پیش او کشادن و گفتن که اینک مولف آن درجاییکه شهادت امام حسین را ذکر
میفرماید صاحب میگوید که یزید جعده بنت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی را زهر داد و چون مردان بیعت
یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و اینهمه قبل از
واقعه کربلا و حره بود یا بعد از آن و العجب که مجتهد چنین گوید و هنوز ذمه او مشغول باشد باثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و مانند آن بعد آنکه مرتبش بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی البصائر والابصار و النظر و الی المجتهدین الذین یجهلون

الاستغفار

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت
خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس او بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون
بن مهران ما رایت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکه بسبب فرط احتیاط و تورع
از بیعت خلیفه چهارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار و اعراض فرمودند و بسبب خاطر جمعیم فوراً بیعت معاویه
بن ابی سفیان را از جهت تحقق شرایط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر
بایع معاویة و لم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة و لا یمنعها عن جماعة و لم یبایع معاویة حتی بایع
و هرگاه اهل مدینه خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظهار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جامع
الاصول از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله
فانی لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی بالفاظه قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان بتفصیل
ازین مذکور شد فلیتذکر و رشید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه ثابت
رسانیده اند که عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شده و ندامت
ایشان [illegible]

است و بین هم العصابه البته موجب توبیخ و مدح ایشان تواند بود کالنص به القرآن المجید الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نه جای شورش و سرزنش و الا اکثر متقدمات جمهور و اصول بیاد
ایشان بطریق اولی در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعض
فرزندان امیر علیه السلام و دیگری هاشم که مدد و نصرت و قتال است و در طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
وقت توجه بعراق وعده و وعید هم انشا امام مظلوم نسبت بآنها ابحل آمد و سودی نکرد علاوه بر آن بیعت یزید هنوز
نرفته بود حالا که گناه ایشان که موجب عنف عذاب است کافی در توبیخ و تقدیس انها تواند بود یا نه و العاقل یکفیه
الاشاره یا از خدا یا اگر مراد از لعن رحمت و رافت ائمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتال دفع
لعین الکمال باشد و فضلیت و بزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند و از
قتال و کمالات ائمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالبا ناشی از همان امر باشد که در
وقت خلع امام حسن از ایشان وقوع پذیرفته که منجر امعان موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب مع آن و
لا قرب کالعقرب یا مبنی بر عدم بیعت شهید کربلا بوده که روبروی شان شنیعت فرمودند و از روای صادقه
مورد و معتبر علوم مقرر شده بنابر ابنه عباد الدین مثل عبد الله بن عمر زار زار میگریستند و بمصداق ایت کریمه اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون می گریستند با لجمله مقبولیت
این بزرگان که پاره از صفت شان معلوم آمد مثل دیگر نصوص معصومین داله بر فرضیت امامت و ائمه
مالیکه علمای ایشان را غیر از آنکه بنابر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام حق
تاویل مسلوک داشته و گویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافت برای عهد است
برای استغراق و ترتیب وعید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکنند یا وعید با وجود معنی
گفته محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا یعنی قران است در حقیقت

علامی بیت و الکان لبعض هذه التاویلات محل و شانی زعم بعضهم و ظهر مما تلونا علیک ان تخلف المتقا

عدین عن نصرة الامام من اهل الکوفة المتکاسلین علی انفسهم و اموالهم و اولادهم و لسانهم من سطوة یزید و شمر

و عنادی عبید الله بن زیاد لعنه لم یخرجوا من دایرة التشیع فلیت بعد ذلک من جملة المرتدین علی اعقابهم بل
هم الاکرمون عند الله لاتقیا بهم التقیة و قد قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم قوله حال بیعت
ایشان پیش ازین مذکور شد فلینتبه کرانیج اقول حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید و عدم رضای او بر
بیعتش در ما سبق بدلائل واضحه بتحریر آمد فلینتبه کرو کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا نسلم
که آن ثابت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و اعتقاد ابن عمر
بحقیقت خلافت جناب ولایت مآب با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنابر روایت خودش من لم یکن فی
عنقه بیعة لقی الله و لا حجة له و دلیل موت جاهلیت است و همی ایش نیست و ترک جهاد بغات و خوارج

در کتاب سعادت انتساب سید الوصیین گمچنین تعجب کرده حالانکه در کلام مستطاب علامه مذکور تنبیه بر ماهو السبب فرموده حجت این
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند و آنچه
که دلیل عمده بر سوء ظن ابن عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در رکاب سعادت انتساب آنحضرت
ست اما قبول عذر و ندامت ایشان پس امری عجیب ست که از قلم صحیب چکیده زیرا که اگر کسی عذر شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد پس باوجود قبول عذر و ندامت آخر عمر معنی ندارد و طرفه آنست که فاضل نحریر
که از اکابر اهل سنت محسوب ست در تحفه اثناعشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نموده
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را بخشیکه مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام در رد م السلام تکلم میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد در رکاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و آخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشئ عجاب از نیجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه صحیب نوشته که این شمه النفاق البته موجب تورع ابن عمر ست پس معلوم نیست
که ترک بیعت را النفاق دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت سابق را که در آخر عمر منقول ست و پر ظاهر ست
که ندامت آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
ورع او که میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس ست که ترک بیعت امام بحق کبیره
ایست یا صغیره و کسیکه تارک بیعت باشد مدح او بتورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و استدلال صحیب
بآیت اذا مسهم طائف من الشیطان بعید از انصاف ست زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر ست آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتماب ست و آنچه نوشته که و الا اکثر مفتریات ممهده شیعیان
درهم خواهد شد غلط فهمی صحیب ست زیرا که اصول جلیله شیعیان بواسطه ایمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین ست و درهم کردن آن از فاضل صحیب اهل سنت او غیر ممکن و از خلاف
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
و تعریض بسیاه پوشی که از جمله علامات ماتم ست راجع بطرف خلفای عباسیه که بنابر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اندمیشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر امیر
المومنین بود آن نشان را نشان جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد

قوله من بعد التماس میدارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عبارت

عجب عجیب سراپا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و احتمال معنی اجنبی
لا اجمالی می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مور و لعن و قتال چه قدر دور از محاورات فصحاء ارباب کمال است
با اینهمه عجیب ناکور معتاد اند که بر حکایات و دعاوی بلا بینه گرویده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا
اعتبار می نماید و این طرز غیر شده که عجیب میفید در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که چنین عبارت که عاری از معانی و مشوا باو در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد. بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثناعشریه ایدهم الله تعالی بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از سعادت صحابت جناب سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا نموده و قبول دعوت
آنحضرت نبوی جهاد نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان موجب
تضعیف عذاب است عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرآنی ومن یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین درباره ازواج رسول قائل بضعف عذاب نشد کار ام المؤمنین
بجدال و محاربه با نفس رسول که بعین محاربه با جناب رسالتمآب است منتهی شد و بلکه بعذر نامعلوم چه خطای اجتهادی
معذورش میداند دلیل چگونه جرأت تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد و عجب تر آنکه
فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
برآمده حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة
قد برز عن المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا لمفارقته والحال هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا اگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن او داشتند الخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها ثبوت
زیادتی دارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد سندا و عددا مثل احادیث منقبت
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
بثبوت میرسید البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده اش بد میدانند پسر عباس را
که امام نبودند چگونه می ستودند اما چون مثالب ابن عباس بمعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما اینجا
فرقه حقه پس از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره درباره [illegible]

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباسؓ را بعد فتح جمل نزد عائشه وارد ست و بعض فقرات آن مذکور میشود ا
امیر المومنینؑ بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة و قلة العرجة فقالت رحم الله امیر المومنین ذ
عمر بن الخطاب فقال ابن عباسؓ هذا والله امیر المومنینؑ وان تربدت فیه وجوه و رغمت فیه معاطس ا
ر الله لهو امیر المومنینؑ وامس برسول الله رحما و اقرب قرابة و اقدم سبقا و اکثر علما و اعلی منا ا
ثارا من ابیک و من عمر الخ و نیز دران کتاب زحمدویه منقول ست قال اتینا ابن عباسؓ نعوده فی مرض
مات فیه فاغمی الیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق آن خلیلی رسول صلی الله علیه و آله وسلم قا
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله و هجرة مع علیؑ وانی ساعمی فعمیت وا
سا غرق فاصابنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم استخرجونی بعد و امرنی آن ابرا من
من الناکثین وهم اصحاب جمل و من القاسطین وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان و من
القدریة وهم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر و من المرجیة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم
فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالبؑ و اموت علی ما مات علیه علی
بن ابیطالبؑ قال ثم مات فغسل و کفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران ابیضان فدخلا فی
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباسؓ تا وقت
موت شان ظاهر میشود و مثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده که
ذکر آنها باعث طول ست و اما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه وابو حاتم
اخرجه البخاری و قال ضمنی الی صدره و فی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر و زاد تاویل
القرآن ولم یقل ضمنی و فی حدیث آخر اللهم بارک فیه و انشر منه واجعله من عبادک الصالحین و زده
علما و فقها فی الدین قال ابو عمر و کلها احادیث صحاح و فی روایة اخرجه الحافظ الثقفی زاده فهما و
علما انتهی و ابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباسؓ و دعای جناب رسالتمآب
در حق شان منقول ست می فرماید و هی کلها احادیث صحاح و قال مجاهد عن ابن عباسؓ رایت
جبرئیل عند النبیؐ مرتین و دعا لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالحکمة مرتین و کان عمر بن الخطاب
یحبه و یدنیه و یقربه و یشاوره مع اجلة الصحابة و کان عمر بن الخطاب یقول ابن عباسؓ فتیة کهول له لسان
سؤل و قلب عقول الی آخر ما قال و از کلام شاه عبد الحق دهلویؒ مستفاد میشود که عبد الله بن عمر
در بعض مسائل رجوع با بن عباسؓ می نمود و عمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن عباس
نیست قال فی شرح المشکوٰة فی بحث الردة و بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است و متعین است که وی این قول را از سماع از حضرت نبوت گفته و روا نباشد که بمجرد ... قول اعظم

بظن و اجتهاد گوید و ابن عمر درین مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله وسلم
رہ بین وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و انکار نرفته و عمرؓ بن راشد گفته که عائشہؓ نزد
ما اعلم از ابن عباسؓ نیست انتهی اینست مجملی از فضائل ابن عباسؓ که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایات صحیحه را
که در ذم ابن عباسؓ وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند چنانچه جناب علامة العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله تعالی
علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی وقد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه وهو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر واجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعه
الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباسؓ حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح و ذم وهو اجل من ذلک قال العلامة و لعل الذم الوارد فیه محمول علی انه
فی اخیه عبید الله و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباسؓ بنا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین در مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
ثانی ایشان ثابت است نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمرؓ که متنا و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباسؓ قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با وصف دانی در حق
ابن عباسؓ شیخ کهول و له قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجع ابن عباسؓ را شریک اجله صحابه
نمایند و اورع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی در مسئله روایت و غیره رجوع با بن عباسؓ نماید و عمرؓ راشد علم
ایشان را مساوی یا زیاده از علم عائشهؓ داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل آن الاقرب کالعقرب در حق
شان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباسؓ غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلاست الی آخره پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباسؓ
بر معرکه کربلا باثبات رسانند و دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل کساء همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص است کما لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهداء بدون اثبات عدم عذر شرعی بسبب عدم بیعت
ابن عباسؓ نمیتواند شد و دنیا داری ابن عباسؓ بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله عمرؓ ندارد که ایشان
قصه جهاد حضرت سید الشهداء را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و متعمدا از نصرت او بیکسو گشتند و مصداق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون می گشتند و

واینچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرضیت امامت دارد و دعوی
بلا دلیل ست و در مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع
می بود اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحه که من جملة عشرة مبشرة است مذکور و در بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ ست که قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد و درینحال چشم طلحه بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالبم طلحه گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المومنین ع را تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل ست و آنچه شاعر
گفته قطعه یک سر مو دولت سفید نشد به هیچ مو برتنت سیاه نماند ٭ ای حسن توبه آن زمان کردی که
ترا طاقت گناه نماند سوار به طلحه را مبذول داشت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت و رزبان
بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
و کیفیت حال صمیمه را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من به بهشت فایز گرداند والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق وهو کاشف الکروب
انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جمله مسائل فرعیه بودی
آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد **قوله** حالیا علمای اثنا
غیر ازینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیهما ست و علمای فریقین
بطرق متعدده ازرا روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره ست و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدون قرینه صارفه
جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهران صرف نمی نمایند و ازینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال
ابن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم اتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طرق
به لیلا لیبایع بعبد الملک کیلا یمیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات ولا امام
الی آخره مات من الدنیا پس هرگاه اورع صحابه بقدر اهتمام بر بیعت امام نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید
استدلال بر عدم جواز ترک بیعت با حادیث مذکوره نماید چگونه حرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود
اضافت برای عدم صحت و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علوم دارد و احتمال ترتب وعید در

بود وامام عجیب نوشته اگر مراد از آن وجود عام از ظهور وعدم ظهور است فهو المطلوب واگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه است واحتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم وفراست بمراحل بعید
وآنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجاب است زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
فرمود من لم یعرف امام زمانه واین کلام عام شامل حاضرین وغائبین الی یوم القیامه است پس تغیر امام
از اضافت امام متفاد میشود ودلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت میدهد ومصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد ونهایت قطع النظر عن استدلال ابن عمر واراده قرآن
بعید از امام زمان بعید است او لا ببیب دلالت اضافت بر تغیر امام والقرآن لا تغیر ولا تبدیل وثانیا بانیکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام دران شریک اند واگر مراد از معرفت
فهم معانی وحفظ مضامین والفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت وداخل در موت جاهلیت
خواهند شد **قوله** والمهم ما تلونا علیک ان المتخلفین والمتقاعدین عن نصرة الامام الخ لا یذهب علی ولی الله
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار ولا عذر له لقلیل شرمنا فهو هالک یستحق النار فکیف
یعد من الشیعة والانصار للعترة الاخیار ولیت شعری ما یقول هولاء الشیعی فی المتخلفین والمتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابة والتابعین لهم باحسان وقراء القرآن واهل بیعة
الرضوان فانهم مع عدم الحرب وعدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا عن دائرة السنة والجماعة ولم یعدوا من
اهل السنة والجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار والتابعین الکبار لم یخرجوا عنها بترکهم سید المرسلین وافضل الاولین
والاخرین بین الکفار والاعادی والاغیار وایم الله لقد فروا فرارا وترکوا سید المرسلین مرارا ومع ذلک لا یظنون
انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین وان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انه
یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال وصح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل ویاد لیت
الحدیث بالباطل ان یشفی العلیل ویروی الغلیل یغیا ایکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین
انتهی کلام المخالف بلفظه **اقول وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتبع خطوات شیطانی در اصل استفتاء مثال
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبدالله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر واستیلا ثابت
میکند ومیگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت است نه شهادت وقتل علی هذا چون کلام منجر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان درانجا نیز استدلال است که ابن عمر بیعتش نموده ودست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بود نه جناب
امیر کرم الله وجهه وبنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد وقدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اهل قبله شریک نبوده وعذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته وبارها شکوه

بر دوش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم بس فقط گفتن مجتهد که آن کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر سید المتکلمین انار الله برهانه توجیه ست از طرف عبد الله بن عمر که او معترض
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فکیف که در ایضاح لطافة المقال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده شد تا هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن متوجه
نتواند شد و ذمه او را در نیمقام فارغ نتواند ساخت بلکه او را ابطال آن احتمالات دلائل قایم کردن و
و سرسری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر را میرسد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آدم بر بیان این معنی تبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
است در ان تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند دینی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نموده خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشوری کند امام موصوف نهی
را از حد گذرانید و صورت خروج را زنهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد و یا
نکرد و بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داده شهید
شد بسبب آنکه مدعین مزید و لا چنانکه میبایست او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد فانی در ذو الفقار چندان بی خبر بودند که از آن واضح ست که زید شهید دعوی
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبد الملک بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود وعن موسی
بن بکر بن دآب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی ومعه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم ویخبرونه باجتماعهم ویأمرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم ودعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم
بحقنا وبقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولما یجدون فی کتاب الله عز وجل من وجوب
مودتنا وفرض طاعتنا ولما نحن فیه من الضیق والضنک والبلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز وجل وسنة امضاها فی الاولین وکذلک یجریها فی الآخرین والطاعة لواحد
منا والمودة للجمیع وامر الله یجری لاولیائه بحکم موصول وقضاء مفصول وحتم مقضی وقدر مقدور
واجل مسمی لوقت معلوم فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فلا تعجل
الله لا یعجل لعجلة العباد ولا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته وارخی ستره وثبط عن الجهاد ولکن الامام منا من منع حوزته وجاهد فی سبیل الله

کما فی تالیف الحلی وصلوات الکنتوری وقد تقرر فی الاصول کالکلینی وغیره ان من یدعی الامامة لنفسه ولیس من
الاثنی عشر فهو کافر باتیان عطا و عدم عطا پس احتمال خیر و خطا در دو کس اخس حیوانات را سیراب کرد و ارجعیند
کمال التحقیق و اگر کتب دیگر ببینی صورت های دیگر در تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لاحول خوانند
و استهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که سخن سازی و شعبده بازی است و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل قوم نا عاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ این همه شعبده یا عقل که میکرد
اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنیفه زنهار منکر امامت
حضرت سجاد نبود اگرچه انکار او از حد بر گذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که با استشهاد حجر اسود تحاکم رسید حالانکه
مقصود او نزد متکلمین و متبحرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادرزاده خویش چنانچه در کتب
مبسوط است محدثین خذلهم الله شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود و تعب اثنا عشریه بران شاهد است
گویند گواهی حجر اسود برای امام سجاد بوده و دیگران بالعکس قائل گشتند و بانچه در لال کتاب مذکور است صحت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد در استدلال میکنند. در کتب مبسوطه مذکور است که تفصیلش را دفتری باید
دراز و شاید که قلم فقیر بشرط مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
امامت مخترعه در حقیقت انکار ختم رسالت است و قطع نظر ازان چگونه متخیل شود که محمد بن حنیفه با وصف کثرت
علم و حال گواهی مرتضوی بودن بی خبر ازان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بر ابطال امامت مذکور
ولیکن صد آفرین بر همت خدام امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع عم
بزرگوار نطاق همت بر بستند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الائمه که نصوص
و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید غار تخلی را بیاد آوردند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند علی
الملائکة المقربین بالای جناب سید النبیین اگرچه احیانا با حافظه سهو و نسیان بنقض ان عمل فرمودند
لیکن بعضی را از ارکین خلافت بالای سر برداشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام بر اصول موضوعه سهو نمیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدة و زرارة جمیعا عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه و آله دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
و قد قتل ابوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و انا عمک و صنو ابیک و ولادتی من علی فی سنی و قدمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان توجه الی العراق و عهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

وشریک شویم که بدون آن کاری برنمی آید فکیف چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر در کار است پس
مناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدد ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسید بیچاره
با هیچ و ریخ بجوابش که اند دعاییم تحریر مجتهد است بیند و دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این
مجمل بدین گونه است که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و دیگر اسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظر الی ما قال اه و لو بیده عاده شقیقهم و شرح فاضل ابن ابی الحدید
از تصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معدل و عزی سنت و تصیص ابن متیم بحرانی
در شرح کتاب قریب به هم از کلام یکتا تاز میدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبدالله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مفتخر گردیده و نیز اشارةً و صراحتاً از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید پشتی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت باره گاران و
و اسپ شتافته و در بر منبر دل مردم را از رعایای آن بد نهاد شورانیده کما فی البحار و الایه ستانی
وغیره و خود دار و بردی امرای شام تبویخ و سرزنش آن بی سعادت بد انجام شتافت جا دوانی نایر گردانیده
و صولت دبدبه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده و درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از رفقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود درین
باب وعظ و نصیحت بغایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة السادسة ایضاً و از اثبات الحق
ایراد نموده ام که عبدالله عمرو برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرده و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیرالمومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد مسطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بها است بجزم
تعیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبدالله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سود نبخشید و بهر قدر
که صلات نزد او فرستاد هم رد کرد تا آنکه بالکوک درا هم رسید لیکن آن امام الزاهدین التفاتی به آن نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی در ان مقام متصلاً ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از ان این حرف نصب العین و التقن که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جابجا
تازه تمام است که اگر علمای رفضه ابراز ببینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از و که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بیست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و تا بیابی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند بلکه اسلام آورده بودند بعد الفتح و معظم آن چار هزار ناصر آنجناب بودند

عجایب برتر امات امامیه از اصول تعزیه بر تعاعتبروا یا اولی الالباب تعز لون بدالشی عجبا اما خاسا الیس عجبا از نادانی لیست و
جهل و نادانی چنین فهمیده که هرگاه امر به مکاشفه و اجتناب شد او تردد او مرتبت متزلزل گردید به استعمال وجه دیگر معنی ست حالا که ترک
اکابر شریعت و طریقت بر مقتضای منکیات هم مشغول گشت حال انبیا و اولیا دیگر را بالشیند که چنین من خرفات به بزرگ کارهای اریحی و این معنی
را پایانی نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی آن قدر
گریستند که پای ایشان بکلابه فرو میرفت و سیل اشک از چشم مبارک انجناب در طوفان بود که گویا دو چشمه
از خیال رواسی میجوشید و من چه را انظم که مجتهد ملک صحیفه سجادیه را هم بنظر بیاورد که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبایه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه
مضامین که از شنیدن آن جگرهای سامعین آب میشود و عمارات صبر خراب میگردد و بکمال تضرع
بزاری ادا میکردند و بسا بود که غذا از کثرت اشک باستیلای مزید خوف به اجتناب تر میشد و در بعضی
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که حاصل
ترجمه آن آنست که خدایا اگر معادن آهن بدندان بجنم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو انقدر بگریم که دریای
محیط زمین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از شکران امور که واجبست از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات اندازی و در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه من جهنم را پر کند
البته قلیل بود نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هر چند قضایای شرطیه که
وقوع را مقتضی است لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال اهل
طریقت را که بسبب اتباع انبیا و اولیا بحقایق اشیا فایز شدند بتفصیل بیان کنم از آنچه مقصود ذاتی است بخوبیم
مانم شیخ در بوستان نظم کرده نظم شبی دود خلق آتشی بر فروخت شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت یکی شکر گفت اندران حال زود که دکان ما را گزندی نبود جهاندیده گفتش کای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس پسندی که شهری بسوزد بنار اگرچه سرایت بود بر کنار و گفته اند که سری سقطی
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته ام و از آن تا سی سال ست که استغفار میکنم مردم پرسیدند که
تفصیلش بگو فرمود وقتی بر بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دکان من دران بود همه سوخت چون خبر سلامتی دکان
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر بر خلاف مروت از من صادر شد یافت که بر مصیبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا ابدت بندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد سپهر تقدیر چون عبد الله بن عمر که پای
خود بعبادات خالق الارض و السموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل بسیار اتفاق حق
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروفست خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید که من
من و در این امر افتادم که شمشیر بر روی مسلمانان نکشم و احتیاط همین است که از جنگ باز مانم حالا لیاقت

مقاتلت باغیان و هوا پرایان جان آرای مرتضوی بجان گرویده این ندامت چگونه با محمود بودن
تقوی و جهاد منافی است مگر ندانی که اگر همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیشتر
میشد و جرح مخصوص هم می یافت لیکن بآنچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تدارک ما فات بوقوع آید و دیگران را سرمه بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بیاری مرتضوی بجان و دل گرایند و بفهمند که حال اجلۀ اصحاب چنین است و ندامت مذکوره را منظور دارند که
وقت از دست رفت و تردد در زمانه تحکیم در گذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفا بعد
از مأیوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت بالجمله هر چند حضرت مجتهد
رضه از نهایت جرأت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و روبروی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بجای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حرب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطائی
ایشان محقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر متواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا نهایت پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمده امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ المشیا
و بجواب بزبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحاب آثار می آرد که عبدالله عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما اخر و قلق
و غرق و قال و الله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبوا و هرگاه وارد شد بر معاویه و او گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش نپذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ با او نکردمی انتهی محصلا و از کرشمهای تقدیر
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی با عداوت بر مصلی بودم و اجزای این کتاب بترتیب نظر نهاده بود که
تقریر بدایت صاحب رقعه مزوره بخاطر آمد گفتم برای تطلب تقریر مجتهد الزمانی خوب تر است پس صواب دیدم را
از مقام بروایت گشادم که جناب مجتهد قال بیرو مثانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا ذکر نماید
بحصول بشارت مشتمل است آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یک گفت باور نمی آریم تا بسمع نمی آید پس انتخاب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانیدند و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام او که بجناب الهی بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیانا نبینیم
لن نؤمن فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون چون شدند حق تعالی بعد زاری موسی همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و ببین و خبر ده پس هرچند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از عیار محالی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود و کوه
متجلی شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسان رضی الله عنه گشت که قبول
عذر و توبه موسی امری عجیب است که از فهم فانی چکیده زیرا که اگر کسی عذرش پذیرفته باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز بر حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ آیا تو شنیدی که عبث عنا داشتند باز می طلبیدند
و خدا امر فرمود موسی علیه السلام توبه خود را بی تکلف می نمود و رنگین کن گرت بیرنان گویند
که سالک بی خبر بود زراه و در هم منزل لیا چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه مدارا کرد که با تجلی از اخص کاینات
لقا فرمود باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال بحمد را ضبط کردم و از بیان
در گذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیض است و لیکن قال الله تعالی کم خیر
بالذینهم فرحات آدم بر آنکه چرا از آغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضویست و چرا
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیا اعتقاد میکردند وقت خلافت آنجناب قطعا آنجناب
حقی میدانستند ولیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خواست که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود عمر فاروق
با صدیق گفتگو کرد نه چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صواب است همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او را اجماع متحقق میشد حاجت
کجا بود ضرورت بمناظره کی افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و تفسیر
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بهم داشت و معنی آیت کریمه که در
بعبارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش آشفته شدند تحقیق یافت فرق این است
که آنچه در عبد الله بن عمر یافته بود که مبادا به خطاست و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن
و قیاس آنش مربوط و والا پیش مضبوط نیست از جهت برای تفهیم ذکر نمود حیثیت نسبت و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمرد چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع ا

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمانی انهم السفهاء نشنیده که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امریست که غیر من در خصوص
مثل این مقدمه ذکر کرده بود کما لا یخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری
از مقولات که بسیار تعلق بمباحث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از ان بسماجت است در کلام مجتهد
راه یافته که حرمت مراد او سبحان الله تعالی الغرض عجب را بنگر انشنی که بکدام وجه این عمر بگوشه قرار
گرفت و در رفاقت مرتضوی درین وقت تکرو بر تفضیح ابن عمر حمل کردن وا و حماقت وا دانست زیرا که معمول
شیخ محققین نیست که کلام را بسوالی ادا میکنند که اعتراض معترضین و شور و جدل مشاغبین بعد از ان صورت
نبندد پس این امر نزد عقلا درباره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
بر غیری حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود انیست که مقلدین بدانند که رساله
نضارة العین را جواب داده‌اند و رد کرده‌اند و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیا که شیخ رئیس حکمت مشائیه
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را بادلهٔ عقلیه نقلیه به نقض و جرح
گرفته زیر و زبر کرده‌ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در گرداب تحیر و تردد انداخته و
دیگر بخلاف مجتهد که در هر جا بر این رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل
زید عار او بجائی برده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل سقط و مطرح کلام گشته در
تحلیه جناب مرتضوی برخیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر ایجاب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بقسمیکه رفضه رو برو پهلوی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین نیز بایرادش راه فرار
برادران خویش دیوار رویین ساخته و محصلش این است که هر که وصیت نکند بمیتهٔ جاهلیت می میرد
و حال وصیت از قران و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نمیرسد اما ثامناً
پس از انکه انچه صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت کوری و کورانگی خود عقلای عالم
را اعلام داده است و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم ... مدلل گردانیدن تفصیل
این اجمال انکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف انچه اهل حق تحقیق کرده‌اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت انها رد بلکه حکم مینماید که انچه عبد الله بن عمر
نمود که شمشیر پیروی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش از
بلکه عبارت انست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه از ان جهت بود که
امیر المومنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون تلافیش برآمد
ندامت کشید پس انچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نموده عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند و لہٰذا بر شکنی نواصب و خوارج ہمت میگمارند امادم برنشیکہ از کلام صاحب تحفہ چگونہ باثبات
رسید کہ عبد اللہ بن عمرؓ بعد ازان نادم شدہ و جوابش آنکہ در تحفہ اثنا عشریہ بنصوص اسمعی تصریح تمام موجود است کوری
و نادانی مجتہد الزمانیست کہ بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نہادہ و معنی آن زنکر الاصوات را نزد ہم
کس عیان ساختہ پس بدانکہ صاحب تحفہ جزاہ اللہ خیراً در جواب طعن ششم از مطاعن اصحابؓ عموماً بعد از بیان جان
نثاریہا کہ مہاجرین و انصار ہمراہ شیر خدا بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بغاۃ بجا تقدیم رسانیدند و جراحات کثیرہ بردیدہ
شہادت رسیدند حال عبد اللہ بن عمرؓ بیان میفرماید کہ عبد اللہ بن عمرؓ کہ خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
با استقلال و از عمدہ اصحاب ہمیشہ تاسف میکرد کہ چرا ہمراہ حضرت امیرؓ در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفہ نمی چکید باز ہم مدعا ہمان بود کہ اہل سنت نوشتہ اند نہ آنچہ مجتہد از راہ خبث عقیدہ
و بتقلید خوارج دشمنان حسنین در صدد جفاکاری و دل آزاری برآمدہ و ازینجا بمقتضای الکلام یفسر بعضہ بعضا حکم
کردہ میشود کہ مدعای علامہ ممدوح ہمین است کہ عبد اللہ بن عمرؓ معتقد خلافت راشدہ مرتضویؓ بود لیکن چون حروب
با شرکای اسلام و اہل قبلہ پیش آمد بخیال احتیاط القاعد نمود و حضرت امیر اعذارش قبول فرمود و با اینہمہ کہ تقاعد
کردہ بود در رتبہ مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد کہ چرا او در رفاقت نداد **اکنون**
مطالب ہمہ کتب درین باب خواہ عبارت ایضاح باشد خواہ عبارت تحفہ اثنا عشریہ خواہ عبارت فقیر
خواہ عبارت کتب دیگر ہمہ یکی است و ازین است کہ صاحب تذکرۃ الخواص گفتہ لیس فی قعود من قعد عنہ ما یخل
امامتہ رضی اللہ عنہ و لا یقتضی طاعتہ بل القاعد منہم منعقد لصحۃ امامتہ و وجوب طاعتہ لکنہم قعدوا و تورعا عن قتل
اہل القبلۃ کما عرفت سابقاً **اما قاسماً** پس از آنکہ قیل و قال حضرت فاروقؓ دربارہ مالک قبل از تنقیح
اخبار بود چنانچہ در مطولات کلامیہ مسطور است و از آنجا کہ در کتاب منتہی الکلام ارتداد مالک بن نویرہ و انکار
او از زکوۃ نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و عمائد محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکہ لطائف قصہ مالک بن نویرہ
کہ روافض آنرا از اجلہ مطاعن اکبر خلفای راشدینؓ میدانند بسیار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یکدو
حرف ازان درینجا قابل گفتارند اول آنکہ از تقریر این طعن عیان شد کہ طبیعت فاروقؓ تحویل بر کمال انصاف
بود و زینہار غباری باجناب مرتضوی نداشت و الا میفرمود کہ خوب شد کہ شیعی کشتہ شد زیرا کہ کذاب مفتری
یعنی نور اللہ شوستری در مجالس المومنین و غیراو و در غیراو تشیع او را بلند تر از نیہا و لاف زینہا باسمان
رسانیدہ و زیادہ از حد بیان در تشیع او بر خود بالیدہ اند و اگر درینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشرنا ابن مملوکین دست از تشیع او بردارند بہر حال این تقریر از اعدی
کما الراحتین ثنا لے بنا شد دوم آنکہ چون فاروقؓ در قتل مالک کہ از احاد الناس و
وا آمدگان و بانکار زکوۃ از راہ دین برگردیدہ بود چنانچہ از منہج الصادقین ہم عیان است

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و حسن ختم بر گوئی انجناب
بیت بازوی قاطمی گشته بلکه منقاد اند دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رقصد از عدا و رسولش هم نکرده و چنان افترا نمود مگر عقل سر بریا هم باور
نکند مع در کفرهم ثابت شد زنار را رسوا مکن بالجمله مولف تحفه هر گز حکم نفرموده که قتال
در کتاب سیادت انتساب خاتم الخلفا الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
بمالت که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت ازان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرده که چون
ضمیر والیها باشد در نزدیک وجود راولی قرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن اینکه بعد از ان گفته
ام والاکثر بمقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در بهم خواهد شد کما لایخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
چه عقریب بوید امیشود که معنی این عبارت بدون آنکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد ولیکن ازینجا که مجتهد الزمانی هنوز بی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و فسوات الحمار و صدو
می یابد و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک و بر تقدیر مقصود رشیست بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش آنکه تشبیه کما نطق در عبارت لبصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از روی تذکر و تبصره عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیه
که چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصره سبب
دفع میگردد پس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آید مدح ابن عمر بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و آنچه درانجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق آورده حاصلش
آنکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند و من تر امواج حیرتم
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود آنچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را بر ظهور تفاوت معاویه چرا حمل نمیتوانید که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح عقاید و شرح مواقف و
شرح تجرید نجم آسمانی فضلا خوار دولت جنگیز خانی هم ندیده بلکه آیتی از ما مه جا و دانی هم نشنیده که
از ان توان فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ
بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ
مِنَ الْمُفْسِدِينَ حیرت دیگر آنکه ندامت عبدالله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
هدی و معتمدین اهل صدق و صفائیر منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

فاذ فعلیہ البیان **حیرت دیگر** آنکہ ظہور بغاوت اہل شام از روز قتل عمار است و صفین بخلافت امیر المومنین
حسن مجتبیٰ بعد حضرت مرتضیٰ است و معاویہ را خلافت بعد از خلع حاصل گشتہ و در جلد اول نقل مجتہد گذشتہ
کہ ریاست معاویہ بہ بست سال کشیدہ و خلافت راشدین سی سال ماندہ پس رحلت معاویہ سال شصتم ہجرت
و سلطنت یزید بچار سال منقضی شدہ و بنا بالغ فرمودند کہ ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمد
و خلافتش بعد از یزید بمہلت دراز بوقوع پیوستہ لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بیست
سال انرا در آخر عمر فہمیدن ذو القرنین را با امام حسینؑ جنگانیدن است سلمنا کہ ندامت مذکور در عبارت
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد برانکہ این ندامت حاصل نگشتہ مگر عند الموت چہ پر ظاہر است کہ
چون چیزی بدوام کشد چنانچہ از عبارت تحفہ دانستی کہ عبد اللہ ہمیشہ تاسف میکرد الخ در آخر حیات ہم خواہد
بود و ازین تطبیق اعراض و وقوع انفکاک میانہ علت و معلول یعنی ظہور بغاوت معاویہ و ندامت ابن عمر بر
میخیزد حالانکہ کلام ابن عمر کہ در شافی ثمانی ہم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس کہ با بغات مصداق
حدیث تقتلک الفئۃ الباغیۃ جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر ہم محو میشود کہ تقیید و تعمیم منافی ہمدگر است چنانکہ
از تقریر مجتہد یعنی ہر گاہ ندامت آخر عمر توان فہمید لاجرم حکم باید کرد کہ ندامت تا آخر حیات ماند حالا روایات
اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید ہمہ مربوط شد **حیرت دیگر** آنکہ چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم کہ عبد اللہ بن عمرؓ معتقد حقیت خلافت مرتضویؑ بود و باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیرہ و صغیرہ چہ معنی وارد زیرا کہ گناہ مذکور متفرع بر انست کہ مخالفت امام مقصود باشد و ہر گاہ کسی نظر
باد لہ منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اہل فتنہ نداند و معذور دارد پس نہ صغیرہ ایست نہ کبیرہ
بلی ندامت او بر ما فات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواہد بود کما قررنا **حیرت دیگر** آنکہ طایف عام است
از زلت صغیرہ و کبیرہ پس انچہ گفتہ کہ استدلال مجیب باینت اذا مسہم الآیہ مغلطہ محض است کہ مخصص را با دلیل
آوردن و در مقالہ ثامنہ از تصریح ثمانی در تنزیہ و طبرسی در مجمع خواہی دانست اطلاق و سوسہ بر محرفین
کلام مرسلین انشاء اللہ تعالیٰ و با اینہمہ کہ شنیدی ہنوز بعد از غور بعضی مغلطہ ہا در کلام بر حرف باقی کما لا یخفی علی الناظرین
المناظرین الغرض مجتہد الزمانی بجہت تسلط جہل و نادانی نہ حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نہ بدین مقدمات کلامیہ
ہمت میگمارد بلکہ خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشتہ و در تیہ ضلالت گرفتار گشتہ **وَمَنْ
يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ** توبہ و ندامت از گروہ مفترین کجا حی ایداین امر شنیع تقیاست و شیمہ اشقیا
نعوذ باللہ من ذلک **قولہ** و انچہ نوشتہ و الا الخ **اقول** حال اصول اصیلہ شیعہ نزد عوام کہ بدانہ دوام رفضہ لیام گرفتار
آمدہ ہمین است لیکن نزد محققین سخن چنین است کہ تا امروز با وجودیکہ علمای امامیہ غایت مساعی درین باب تقدیم رسانیدند
قدم این مذہب بحدیث ثابت نگشتہ زیرا کہ خود از کتب معتمدہ رفضہ پیدا است کہ در اصحاب کسی نبود کہ حضرت مرتضیٰ علیؑ را خلیفہ
بلافصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و انمردم را کہ راویان کاذب این امر متہم ساختہ خود اکابر رفضہ انشا انرا

شیعیان گردانیده نیز هم بترک تقیه و هم بجهت لعن کردن امیر المومنین برایشان بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز هویدا باشد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر تعیین که دوازده صحابی در میدان خلافت
صدیق شیعه بودند یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خزیمه و مانند ایشان و ابو بکر را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید محل بر آمد چه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در تعیین محو
حیرت باشند که عمار در آن وقت حق را بر کثرت اند و صدیق را ملزم گردانند و بعض حضرت امام باقر و صادق
مواد خاص سینه گردد و در خلافت جناب مرتضی متنبه شود یعنی ع او خویشتن گم است که راهبری کند پس
قرآن را دیدن بگر سوده که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مبارزه کردند همه در عرض ببغض و غ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلا فصل امیر نیز در اهل انصاف بسیار است نمی شنیده
و علما در حال خالد بن سعید صراحه گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
پس اهل ارض غدیر و احتجاج او بر ابو بکر با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده و سر
بیسی اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز بمنصب خود بر گردیده و هرگاه مجلسی
در بحار دستانی در کتاب آمامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی رض حضرت زین العباد
تجویز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی بشمان میگفتند
که بر سیرت شیخین عمل کن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابو ذر
ابو بکر را غاصب منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
و غیر ایشان روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم وقتی که در صفین وا و رفاقت دادند فرمود که ایشان
اگر چه در اغاز امر اعتدال کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضوی تا اهل بیت در
اغاز بودند پس چگونه خواستند که صدیق از خلافت باز ایستد و دست از غاصبت گیری باز دارد و چون این خارج را
انکار کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظه له مضحک اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه موثقه مرتضوی کما اشتهر نامن قبل حاضرات بعد التعرض والتسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی رد و جرح صدیق
اولاد و عمر ع نموده اند و از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از نصوص است بیان فرموده بلکه بر
خلاف آن نص قطعی منتشر باشد که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند بیعتش نمایند بعد ازین اگر شخصی بشور و شغف اغاز شد و از اطاعت ایشان سر تابد باید با او قتال
کردن و او را با حق شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر نشوند عامه مردم
باید که لیکن برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکم نمایند بر غائبین باز اختیار نمی ماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را که سر پیچد
اگر بنده از نجا مثل عیسی اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر کتیل و قال را بر طبق اخبار قصه طی کرده باشند مع

لا و وگزاف شان از قسم ترجیحی خواهد بود که لا یرضی به الامام اینهمه که شنیدی جناب امیر رو بروی اصحاب
بهواخواهان و جان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم و غیره در کتب خویش افاده نموده‌اند تا بجواب معاویه نوشته تا زیفا
صلاتی چند را درین باب گردانید و اینهمه را از باب الزامیات مداهنه و خوشامد اصحاب شمارند بالجمله برین همه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم باران خوردن داد حدود ضرورات بمراحل بعیده و دور دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه بمعاویه نوشته‌اند اینهم لمحض تحقیق است و من حیث انه کرایا
جناب امیر را درباره امامت خویش دلیل بهم رسید که جامع بین الحقیقة والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی المتن
و قطعی الدلاله مثل آیه انما ولیکم الله الی غیر ذلک من المات بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
و منزلت و قس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات و مفیدا امامت بلا فصل در مناظرات شمارند کاش یک دم
دراز که سی سال باشد هر چندی از ادله قناعت میرفت افسوس که اینهم صورت نه بست پس بسیاری از مطالب اتفاق
مسمی باسم نقیضه مصائب قاضی بر باد رفت این که گویند که بر آب نهاد است جهان بشنوای خواجه که تا در
نگری بباد است بد و از نجا اینهم عیان شد که خلفا در مناظره نیز گوی سابقت بودند که با وصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقا و تصحیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب و دار الندوه بود سر تائید کردن از
بیان شان نه پیچید و احدی یارا ست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان و یکون ...
و نه استعداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلاف جناب امیر که تا بست و پنج سال در کمین بودند و معرکه‌ها و داو
و مناظرها پیش آمد و دلیلی مرتب تقریر نمودند و چندی بر اصول رفضه خلافت را هم زیب و زینت بخشیدند و لیکن ...
بر کرسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب آنکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند تا ...
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی والتمسوا غیری وانا لکم وزیرا خیر لکم من انا لکم امیرا چنانچه بیانش در عماد الاسلام اعتراف
بران فرموده و ارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست آیا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران خواص است ...
که معصوم میباشد و از پس و پیش برابر بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة انتهای
علامات نهج نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کما رواه اهل الدجل والدخل فی الکافی انکه امام بدست خویش سنگریزه ای
زمین بانگشتهای مالد تا مثل دقیق میشود باز بجنبش دست میفرماید و مهر خود ان بجبین را منفرمایند چنانچه من برو
لو نمودم و زن مخاطبه بدون تاخیر از جناب امیر الامتحان نمود و زنکه کاتی کثیر یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در اثنای راه وقتیکه از شام مراجعت فرموده شتافت انجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت ... نمود چنانچه
ائمه صالحین شیعه ما بر سنت سنیه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع احتمال
اینست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی منزل ام سلمه فسالتها عن سوال ... فقالت تخرج فی الحنة(؟) الحوائج والساعة یجئ فانتظرته

مفصلا پس زنهار باین خرافات وحال و انهم متنافض کما عرفت مرا را قایل مشو بلکه بگو ا بالله و ایاته و رسوله کنتم
و به فرض محال بایستی بر بومی منکرین این کرشمها روبروی شاهدین بمعرض شهود آوردن و نیات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا تابعین اتباع شان کنند آه عدم
بیرینکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر نمیشود جوابش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بخواهد
نگردیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه دخاتر مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی در بیشتر ایان
از اصحاب را فقط با تعین که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را با
در معتمدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضیؑ داخل شده و برخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته اند که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غفلت و عناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده و چه مرض
شقاق و لجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه امیر
سانی که رفضه افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بود
بسبب فتنه گری و جفا کاری و بدجوئی و همه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول و آنقاً در مقاله سابق
دانسته حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آگاهی از اینه عاقبت نیک برای شخصی پیدا اندیاز او را لعنت نماید و ازینجاست که علم الهدای دوم لقبه
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشان را
در عداد امامیه و صلحا و اتقیا نام برد و عبد الله بن عمرؓ را در دشمنان امیر المومنینؑ شمرد حالانکه عبد ا
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود و خواست که او را از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر بیعت یزید
بی باک سفاک خروج کرد و هر آن دراهم دو ناتیر را که معاویه فرستاده بود رد فرمود و بر ولی عهدی یزید را
نشد و از بیعتش انکار کرده هجرت گزید از بیعت نشستم انچه دلالت بران دارد
گر اگر رفضه ندامت عبد الله را مد نظر ندارند و او را بلحاظ این امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات ممهده و اصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال و ازین بیان وجه ا
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد الله بن عمر بعد و زاید خود و اولاد امجاد مرتضویؑ مثل محمد
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا میدانستی و بعد ازین مفصلا هم خواهی دانست ان شاء الله تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معادین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین
و برای مقبولین لسانی خود انقدر هم مد نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان در
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و هتک تا
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید
بود و هیچ عاقلی تجویز توانند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کرده و صوبه داری البصره چه میکشاید بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم سفره و دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل
دنیا چها نکنند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین مبین * که ممکن بود زهر در انگبین * چه میدان راز با هر کسی
زیاده کسی همکاسه کم بیش * و ازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شرطیه است زینهار معنی
آن درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حرب یا تخت توریع بملح ابن عمر نباشد عنا و اصول مقدمات ممهده رفضه لازم
می آید و بطلانه ما لا یخفی متعین رجوعه الی الندامة و هو المطلوب و ازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد معانی
این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از او لوییت و تقریر
دیگر نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و خیری است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
بعض رافضه یمنی ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواهی جماهیر رفضه به ثبوت
نرسید که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب بجدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف رو اکردم از کرده مقبولین میدانند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه ما کجا
ذلت است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری باو رسی یا وعده ای بلکه متوقع سازی اختیار
آن مطلوب و مرغوب از نمینی مقبولیت کجا لازم آمد تهر اران کسی را دیده باشی که بر مشائره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نانی نقد جانی میدهند اینهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از
همان جهت است که ایشان کتاب خدای عزوجل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا لسما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پرداختند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسول
ربانی را بپایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب
خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند و ثقلین را از دست بر تافتند و در
لباس اسلام نفاق در آمدند نعوذ بالله من خیانة مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی
حقیقت الخ **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
استدلال است و غیر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قلب میدهد آیا انیهم بدین مجتهد نیامد که گفتگو بطور تعریض
درین باب است که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان ابهم گمان ذکاوت و لطافت
و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان بچنین را هم
انجکم شامل است **آمدم برو جه تعریض** پس بدانکه در اصول امامیه شئ کلینی و فقیه و غیرها از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مرویست که فرموده که لباس سیاه لباس اهل نار است طرفه آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را احتجاج

می آرد با وصفیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده از آن معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در درج کردن اینهم در سلک مذکور تشیع و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین حیث
عبیدیین را که از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق عمائد [?]
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و رسای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والابصار بتصریح شوشتری در مذهب اثنا عشریه بوده
در مجالس المومنین بودند و تقی مجلسی وغیره در لوامع شرح من لا یحضره و تذکرة الائمه وغیر آنجا بیان گفته اند
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکند و انهمه ظهور آن تراست که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتهی مختصراً این استدلال بر اصول رافضه الشیه [?] بهتر از آن حارضه [?]
هست که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که خود
بهتر [?] آن پر تکلف آن [illegible] روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار و غیر آن آورده و معهذا چون حجیة [?] ایشان
[illegible] کتاب فاسق [illegible] شریف [illegible] کافی [illegible] در ابطال شهادت
[illegible] خلافت [illegible] از خلافت خلفای راشدین بود [illegible] بجهالت گذراند
[illegible] از پرورشش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراپا بالظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
بر اصول خود را بر آن که تنها هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود می پذیرند به نیت آنکه هنوز او را لا محال نفع
مطهره سید کائنات و ائمه هداة در مسالک حجاز بقید حیات اند سه ای زاده نرزاد نکرده است هیچگاه [illegible] این عمل
کرده شد او کرده [illegible] و حقیقت اینست که سیاه پوشان این عزد یوم لبس و عصای نازک دارند که تا لحظه روز بلکه قریب دو ماه
کردین سلطنت مقرر است بدین لباس که دریده بوی مثل مردار بافتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل بخوبی
زندگانی میکنند الخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالا خوانیها هم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش آنکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و میرزا مهدی
استرآبادی و میرزا قتیل هندی از آنجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده و چون
الزمانی و بدیع [?] رقانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه ناصر بوطی می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان اغلاطی
را که شان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گویا مرتبه
فقیر را در فن انشا قدرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباهات من است
نه کسر شان تا نفس در شورش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که زینهار در هیچ
مقامی که بر عبارت رساله بصارة العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در

سوم آنکه ناظرین کتب فریقین چگونه اینحکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهدی و دلیلی نیاورد
و حالانکه در هر مقام رد کلام مجتهد تمتام را القدر درین کتاب مدلل و مبرهن میشد که در کتابی این تفصیل و
بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیانش بوجه اکمل درین کتاب صورت گرفته و الزام
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلا ظاهر گونه بشمار می آید درین کتاب تفصیل آنهمه او را چگونه
بلند می رسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت رسانیده بیچاره مجتهد الزمانی چون با زکتب فریقین به پشت خود میکشید
و بحقایق آن نمی رسید اگر چنین نگویند چه گویند و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر گویند چه جوید درین هر دو مجلد که کلام
باشباع تمام نموده تا بد و ضد خیر دونیست رسید تتبع هزاران مجلدات از مذهب طرفین نموده پیوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در همه تالیفات خود تنها
باین عبادت قیام دارم حتی که تنبیهم هم غالبا بدست من اتفاق افتاده یا آنهمه مصایب انواع نکرده باعث شدت خوف
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب دانستی که از دیگران درین وقت حرفی سرانجام نتواند یافت و سببی در تنهای
اینهم بود که اگر کسی لائق مشوره و شرکت بنظر آمدی چه صله جفاکیها که مفخر یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن **الغرض**
اگر ناظرین فن کتابی متین العبارت موجز ببینند خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیلی در هیچ جا نیاورده مگر دعوی ا
بجای خود مقارن بر پا لنست نزد دانا نکه دیدهای بشان چون دیدهای خفاشش کور است البته صبح قیامت
بر ایشان شب دیجور هست و درین قوم فقید الادراک مسلوب الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم توانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فحاوی رکیک و علیل **چهارم آنکه** حکم باینمعنی که مجیب این طرز جدید را اختراع
و از عبارات سابقین و لاحقین در گذشته دلالت بر آن دارد که این قاصر نظر معتقد کلینی است و کتب فریقین
از افادات قدما ندیده اینک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانینی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و مخاصمین را بالتزام نام می برند پس وقت تالیف رساله بصارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خیر دو سه جند مختوم ضرورات است بزودی از مطبوع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقائد عوام سلیم ماند و کمان ناصبیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند بر دو
گویا آغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسامی کتب
شیعه را در برخی از مواضع بزبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرا
کر کوک علی با معرفت قصتهم در کل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملامی سبزواری بانگ بی هنگام
بر دارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار است
و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی بضاعتش ابلهفریبی و تکذیب صادقین ا
و ائمه عابدون این نوع تحریر بظهور نمی رسید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شده بحمد الله
مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشته و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم **اما دعوی و نازیدن**

و بالیدن برای من بس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش حتی از اوان و حین صورت
و تحسین ظاهری التفات نکرده ام و لقالب عنصری جز بقدر ضرورت نه پرداخته و یاد ندارم که گاهی دعاوی لاطائله
نیز بازگذشته و لاف و گزاف مقارن کلام من گشته این تازیدگی و بالیدگی از آنهاست که سزد که مغلوب از شت
گرویده و زشت بود برای زیب و زینت دستهای خود را از گلین حنا گردانید س بخون عزیزان فرو برده پنجه
انگشتها کرده همانا یک پنجه خویشتن را با وصف ریشائیل بودن و بمشکل عجز و عیار و عزازیل دبیری
گشته همان زیب و زینت بیارایند خود بیا در سر کشند و بخوردن برگ پان زینت کنند را از سر تو بیاد ظرفا
و زینت کند شده دندان کو از برگ پان پخته تر در بازیش آسمان ؛ و تر دامن در مدت العمر کلام شیخ
شیراز و امثالش ملحوظ بود که س روی زیبا و جامه دیبا و صندل و عود و رنگ و بود هوس ؛ این همه زینت
زنان باشد الخ **قول** بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه الخ **اقول** این لاف و گزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیرا که عنقریب در بیان حالات و اقوال و افعال عبد الله بن عباس ترجمان قرآن مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود آنچه از این بزرگان در تخلف از جناب ائمه هدی و بیوفائی و کورنمکی بر اصول اهل فضول
سند ور یافته و با اینهمه مقتدایان طایفه بمزید نفاق خویشتن را بر ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و در آن زمان بر زبان می آرم که مرا یاد و ترا فراموش بالجمله
از سبب دغا و دغل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند و بر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین و مذهب خود برچیده اند بعد از آنکه هزاران
مطاعن بجهت گر نیری و یاوه گوئی در باره خلفای راشدین تقریر نمودند لیس یعنی و هر دو گوش خود را هم
از بناگوش پاک بریدند و هم تیشه بر پای خود زدند اما اثبات عذر شرعی برای عبد الله بن عباس
نیز فرض مذهبیه است ببینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و عنقریب این بحث بکمال مزید علیه می آید
و هر چه مجتهد از مناقب او پیدا یابت مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی با فحش وجوه بر وی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کثیر الآثام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح پیش آمده
و در تالیف تفرقه افتاد و بیاد نماند که این ابحاث فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفتم و این
تحریر شروع کردم هرگاه اثنا اوراق سابق بدستم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو بجا باقی گذارم زیرا که مشتمل بر تناکرد
تناقض نیست و فرقیکه میانه هر دو است اجمال و تفصیل است جائی مفصل باید شنید که صاحب تحفه اکمال
این فن هم حاصل بود که بارها با میرزا علی اکبر شیرازی و میرزا مهدی استرابادی شده را صحبتها بهم رسیده اولی
ایشان آنچه میگفت تحصلش آنکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز بزبانی مسافرین می شنیدیم و هرگاه
کتابش دیدیم و خوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردیم اشتیاق معتدلی شده و لیکن در دهلی آنوقت رسیدم

که آنجناب رخت اقامت از دنیا بربسته بود لیس فراوان حسرت رو داد گفتم که حکایت قسم یم جلد بدیت
که بزرگی برای ملاقات مرزا عبد القادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد و
چون پای قدم رنجه فرمود مردم گفتند روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش
رسید زار زار گریست و بعد از دعا و رازی نزد جا درین تربت نشست و اشتیاق خود را
شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نعم البدل است چون بطور فال بر کشاد سر
ورق این مطلع بر آمد ٭ چه خون جگر در لحد خورده باشم ٭ تو بر گور آئی و من مرده باشم ٭ و بزرگ
دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه اما میه را نیک میداند و در مبادی
آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه در میان آمد فرمود
که ملا عبد العزیز ملای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
بکمال چستی و درستی نورد دیده کتابش را در ایران یافتم علما در جواب او حیران آمدند و
موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف اندازد آنچه قبل ازین
در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لا یخفی و اگر همراه
این قصه با میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق
اذعان را مسلوک داری باید که بپندارش همت علیا بر گماری اما مرزا محسن متخلص به قتیل پس در بعض
رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هر چه درین باب گفتم از راه تبرع است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه مبرهن
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفته دانستی
اکنون حال قدردانی جناب مجتهد ثانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که اقتحام
قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی بطل بوق ماخوذ و مسروق
بشنو که بعد ذکر جواب علمای کرام و سنن ارباب کمالات و الامقام میگوید که بخلاف اینست حال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیتین در آرد
و بعد از ان آنرا منقص سازد و حق اینست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار بر یافته و حلاج نیست
الحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
و زد ن چوگان سطبر گوی و لدار چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل نشود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هر چه تمام تر گوی اسبق و طبق هر دو سه ربایند و قلب او را تاراج مینمایند

از وفور قصور عبارات وفقدان قابلیت صاحب تحفه مے نویسد کہ می باید انسان
هرگاه مشهور اشده باشد اراده تصنیف وتالیف نه نماید مادامیکه قابلیت آن بهم رساند بالجمله با امتحان
رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علمیه اندک وقعتی داشته باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
گم میکند وتا وید مراد نمیرسد بلکه مراد خود فهمی که باید نمی نماید از انجمله است اینمقام که دران کمال انتشار وپراگندگی
بکار برده وفهمیده ام که این بسبب عجز وقصور است یا آنکه عمداً مقدمات را منقح ساخته مذکور نکرده تا در وقت
دار وگیر ایرادات علمای امامیه برای خود گریزگاهی وجای پناهی داشته باشد لیکن نفهمید
که هرگاه آتش قهر الهی را مورد ومستوقد گردید همه تر وخشک او خواهد رسید وجاد فنا خواهد داد
وهیچ حیله دیگر دران وقت مفید نخواهد افتاد وبالجمله ازین که تفصیل وتحقیق حال مسئله ابر نهج
انیق فصل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم معرض تحریر می آریم انشاء الله تعالی بقلع وقمع
این مزخرفات چند که برای فریب ابلهان نوشته عنان قلم را منعطف مےسازیم
وبکشف معائب وقصورات که از عبارات نامربوطه او واضح ولایح است دمار از روزگار
او برمے آریم واز عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفے باید شنید
که مجتهد در آغاز این تمهید که برای مغلطه لفظ ومعنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
مرتب نموده تا دیده مدعای خود بطوری فرموده که ناظرین از ان مےخندند وباصلاحش
بدین عنوان در پے مےشوند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رساند
که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت وهم مشتمل بر مبالغه وسلاست مع ذلک حکم تصنیف وتالیف
هر دو در عبارت طویلش برابر بود ودرین فقره موخر جدا جدا زیراکه چون گرد تالیف
که ادنی است علی المشهور نباید گردید ان گرد تصنیف بطریق اولی الی غیر ذلک فیکون
در اتحاد ذلک عرچه حاجت نیست حال عبارتش در آغاز کلام وچون مهار از بینی او وقت
شورش رفت بالیقین مثل ناقه عشواء الوادی خیطے افتد بحدیکه آنچه بعنوان شایسته
در سطرے ادا کنی او در سطری چند نتواند ترتیب دادن معهذا این دلدار از غایت
نظر بر روے اهل نظر پا بر زمین نمی گذارد ودر قص الجملی آغاز نهاده شتر غمزه می آرد

بیت

شیند خرامی وتکبر کنی ؛ دولت پارینه تصور کنی ؛ پیش کسی رو که طلبگار تست
ناز بر آن کن که خریدار تست ؛ حالانکه مدتے در خدمت مغول ایران مشغول
هرانوع ادب فرموده ونازهاے زیر مشق شان بوده وقس علی هذا اعتبارات بقیه
تمهید که موجب ریشخند در تعبیه عبارات فرزندانش بمزید جهل ازین هم بلند
چنانچه حالش از تشبیه مبانی ایمانش خوب دانستی رنج قیاس کن ز گلستان او بهارش را

وکار جناب مجتهد الزمانی در رساله طعن الرماح درباب عبارات کتاب مذکور از راه
هنرشناسی تقلید مجتهد فانی ست که جابجا خرابی بیان در دلالت عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرند در ابرام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
مے گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبئین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی از ان
بالاجمال ساخته در دلالت تحریرش از سماے هر وجهے که نقل کرده پر ظاهر ست الی آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن عاقل یلمعی حقیقة الامر را از تذمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک وحسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
عرق رشک وحسد لبریزش در جوش و زبانش زاهیا دکره کو در خروش آمد و هر که در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکے آنکه عبارت مجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه ست دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش مفضی الی الاهمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفته ندارد کسے از تو کار ٭ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ٭ اول
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بجمیع اقسامه مخل بلاغت ست یا بعض از ان
و اگر در جائے از متکلم صدور یابد آیا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی است
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد ازان چیست که درینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و وصف اخلال باظهار در آید و در بیت عرفی که خاتمه قصیده اوست باشد ؎ منکه باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب ٭ مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته ٭ بتصریح شارح مسمی
به محمد شفیع واعتراف کسیکه مایه ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بابلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را که بهزاران زبان اوصاف تو باوج بیان مے پرد بتخصیص عجز و زبونی
فرو انداخته پس منکه مرغ وصف تو هستم مرالطریق اولی اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغاء و فصحا
شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم ید طولے دارد خصوصاً در قصیده گو
چنان بےنظیر ست که ندیده باشی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یا
با بر ضمیر منیر نائب صاحب العصر والزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافته چنانچه قدمای ایران
بر نام بندگان در مجلد سیزدهم از بحار یافته اند هر گاه جناب مجتهد ازین عهده بر آیند البته ضرور ست
رعایت لفظ سراپا که مقتضی وقوع این نقیصه در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار
بستن و ازانجا که تعقیدات را برای تذمیم عبارت تقیید بلفظیه نموده بنا بر آن گفته میشود که از خفا توان دانست

وزان واقع شده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ٭ دمرا از درازی عمر یافت معلوم آ
اگر گوید که لفظی مستلزم معنویست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
بیت مذکور را گوییم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رسالهٔ شان بده و هو محال
عدا یا اگر گوید مخل ست من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع المجموع فی کلام
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است اینست
ے و ما مثله فی الناس الا مملکا ٭ ابو امه حی ابوه یقاربه ٭ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته بار
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله ست که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در مکتب
نگشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که مشعر بقبر و مائگی که در صوارم ست برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک امیدان را از آغاز تا انجام برویید ناگزیر ست ادله و عدم
دوم انتقاص فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرورست که اغات وحشیه اجنبیه
در تمامی رسالهٔ شان وادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و بذات اجمال پر طوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بقکار یاست اجتهادیه نزد اهل خرا ست امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میدانند ولقین میکند که مجتهد فانی کار تمام
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیده اند و ماند مار بر خود پیچیده اند
و بعد دادن چند دشنام سکوت تام ورزیده اند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کاشف
اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشارهٔ بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو بروی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر ازان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انزوا
ربع ازلیس نقش بر نخاست پس زیبا امید نیست که مجتهد الزمانی دم درو دی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این فری الوجهین دروغگوئی و افترا سازیست و در تصنیف کتب دینیه
مقلدین را ادام دوانه گرفتن نه امرے دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات انا الحجة
گفته که در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد پس پیدا آنکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رد بروی
سفاهت و نادانی خویش قصه های پاستانی را از صفحهٔ هستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیرے پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگیدند

از زیاده مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبد الله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین
نه قبل ازان پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز
بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد و غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنهم نظر
ورنه محتمل که در ویش استفسار کرده باشد تنفیر اً بخلاف مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما و تحقیقا
از نصف کتاب و دیدن مباحث بی حساب چنین سے گوید که فاضل مجیب هیچ جا دلیل
مے آرد نه شاهدی برائے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که
رساله العبارة العین بعبارت سلیس بار دیگر منظر ش آرم و بیرنا بالغ بمکتب بنشانم پس بدا
که اساس رساله العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمائے اهل سنت در اسفار خود
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف درباره او و تفسیق وی بنده در دلیل مذهب اول نوشتم بعد
قتل امام والبته این استدلال الکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه و باوجودیکه برین دو مسلک حاجت
بایراد دلیلے نبود لیکن بهر حال تنبیها از انهم در نگذشتم جائی که گفتم چه احدے از کفار
و کسیکه در اسلام او تردد باشد لائق ریاست اهل اسلام نیست ولن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی ست چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذهب
مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر شان در میان بود اول به بطلان خلافتش بدلگیری
تمام سر کردم اغاز دلیل ببطلان درباره حقیت یزید ازین قبیل است که بیعت اهل حل و عقد ولو کان
واحدا بر نهج که مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد وقوع نپذیرفته
و در مقام استدلال الکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز
آه این دلیل اول ست برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را برداشته باشد لیکن چون یزید
بے بهره ازان بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتوانند شد فکیف که خاتمه
معلوم همگنان ست باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتے است که مجتهد از احتمال احواس لفهمش نرسیده و در عقده هیچ
در پیچ که در حل آن زه پرده هیچ در افتاد و هرگاه از بیت گفته گویا استحلال کشیده
در انجا هم برائے اینفعی که آن استخلاف بکار نے آید و دلیلے تحقیق ۱۰۱

مرتب شد که وثیقهٔ حسن مجتبیٰ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که دران مذکور است بگواهی اهل بیت
عظام و اصحاب کرام که معاویه را درست نیست کسے را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الله و سنت رسول مقبول و سیر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا یاد کرد
بعد از منع آن بتبرعا گفتیم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلاً فلما مر آنفاً و اما عقلاً
پس از انکه بر تقدیر قهر و استیلاے یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما
فی المجالس و غیرها چنانچه بعد از آمدن عبید الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر اینکه
درین قیاس مندرج شد سه ظرفا مخفی نمی ماند بسبب نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد
و در اینجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال
میکنند و هر چند در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات ادله بوده چنانچه ناظرین سے پائے بان
مے برند و لهذا البعض من ثم و باشند آن بطور تفریعات ادا شده و هنگام طعن و ملام
بر طائفهٔ شیعه نیز ذکر کتب درمیان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگاهداشتش باصول رفضه
بر ذمهٔ اقدس جناب امیر المومنینؑ منصب اعلیٰ که در مکهٔ معظمه حاصل شد خلاف بوده است که در
ابواب الجنان و غیره مذکور است لیکن علماء که از نام اسامه بر فاروقؓ خیلی زبان درازی کرده
و منافی و زارتش و السنة در تخصیص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سرفراز فرموده حالانکه ضرورت هم آنرا مس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسے که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد سے در اینجا هم برائے بدشگونی
فاروقؓ و اصفین حکایت خانه روزی خود را مانند موذن سبزواری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومة و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفیٰ و لیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عهد التطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش
بآسانی نامهٔ جادوانی ورود یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردند و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مر
الاشارة الیه و هرگاه نوبت بذکر اولیت حقیت خلافت راشدین رسید آمد دیده باشی که از
کلینی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبهٔ استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ایمه اجماعا وراثت جنة الفردوس برای شان از کتاب الشدید ان تفصیلیه فرو
بزن در وهم وخیال بلیغی نگزرد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوابش در پیچ و تاب
بلکه بی خورد و خواب وجگرش خوناب و زهره اش زهراب و کارگاه دین ومذهبش
هنوز بی انتظام خراب که دست و پای خود را درین مصاف گم کرده و مانند گاو سر
گشته و بکمال عجز و بیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دم برداشته و زعفران از عصفر
نشناخته و ازین گفتارها عیان شد که کمتر مقامی باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد و دلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا تکلم
لفظ دلیل و استدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد و هرچند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد و براهین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت ای بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معیار نبود یا نه بلکه هزار جا اهل
خرد در کلام بلغا و فصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند و صاحبان نکیاست و درایت
بمغز سخن پی می برند که استدلال و انتهاض دلیل است چنانچه در قرآن مجید و حدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جای آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکوره برای
ذکر دلیل و تعلیل غالباً گاهی آرند نیز بقلم آمده کما عرفت و اگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمیکند باری اورا باید که کتاب پدر مشهور خود را به بیند که در صوارم می نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون و شک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که والله خلقکم وما تعملون در معنی حجت و برهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی و الفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتم زینهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر بهزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را التعلیم و تفهیم کسی سود مند نیست هرچه بخیالش مرکوز شده همان میگوید و از جهت
تسلط جهل مرکب زینهار منهج حق و انصاف را نمی جوید و همان خرق کهنه از هم ریخته را بتقلید
قدما از مزابل مندرسه بقول روسای متکلمین فراهم می آرد و از چاه یهودیان و مجوسیان می شوید
سگ بدریای هفتگانه بشوی، چونکه تر شد پلیدتر باشد، این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق و بیان اموری بود که در رساله بصارة العین جلوه ظهور گرفته اما اگر درینجا هم طالب
ادله الزامیه باشی و قلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهم هر سامع و ناظر
گوید که چنین خرافت و بلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه برا و مسلط گشت و آن

تکذیب نفس خویش ست که هنبقه هم گاہے مرتکب آن نگردیده باشد برای خدا ملاحظه
بکن که این همه تصریحات یقینیه و نصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلے و شاهدے ذکر
نمی کند اوله را در کلامش هیچ نشان نمیدهد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد ازین
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورقے افتاد بدل گفتم این لطیفه الیست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ع همچنان در فکر این بیتم که گفت ؛ پیلبانے بر لب دریای
نیل ؛ زیر پایت گر بدانی حال مور ؛ همچو حال تست زیر پای پیل ؛ یعنی بے مؤنت
تجسس و تلاش این عبارت در تشئید بر آمد که اول دلیل توان گفت که میگوید مخفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
بداهت عقل باطل است زیرا که کسے از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم آنکه
اگر بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه مے بود لشکر کشیده بلکه تمامی انصار جناب سید الشهدا
را در باب ترک جهاد افحام مے نمودند و الزام مے دادند انتهی بلفظه بعد ازین لطاق همت برای
ابطال این اوله بر بسته و هر گاه در مقامش که سے آید انشاء الله تعالے بغورے و امعانے بکار بری
سر خود را بسنگ خارا بر شکسته و کوهے که بره رکا سے بر نیاورده و رو بروے عقلا ذلیل گشته و بنده
در پے اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه در هر جا نیز مفصل گفتمے که ترکیب عبارتش
خالی از اغلاط نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
و ثابت کردی که مجیب دو دلیل هر یکے بر مدعا قائم کرده اکنون اندکے شرم بکن و ببین که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد دروغ بیفروغ و تکذیب نفس خود ست شد یا نشد
باید سر خود را بگریبان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی و بنیاد اجتهاد خود
که بقول تو بسا بقا بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بر زبان گوساله خود
لتر شاه در ضربت حیدریه آورده ی نیست حال مجتهد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة ع نصیحت کن در آن چند انکه خواهی ؛ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ؛
و از جمله مقاماتیکه در تشئید اوست و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
در انجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از نهج البلاغة استحقاق خلافت راشده برای
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان برای قلب اوله اهل حلب یکدو حدیث جدید ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت بد تر از مجوس و یهود
نزد امیه هدی بوده اند پس باید که آن قوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

وجناب ایمه باشند وخلافت باکفر نزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از بی
و وافی نشان دادم وتلخیص مضامین آن نیز وارد کردم ونتائج آن را بدلالت شکل بدیهی الانتاج برزوم
اذان مقام هم سمت وضوح دارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته وازانجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جاییکه عبارت نهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمر نیست
پس میگوییم که سلمنا که آن استدلال در فکر ظلمانی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد
که مجیب درین رساله دلیل آورده وهو یکذب نفسه وما اردتا فی هذا المقام الا هذا ازانجمله آنکه نزد
سنیان عمر بهتر از علی است واو گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمر شد وانیهم بتقریب ما تقدم مثبت مدعاست ازانجمله آنکه درالمقام
بالخصوص چنین جا دیده که بلفظ اقام السنة وذهب نقی الثبوت برای دیگران هم ورود یافت
که مثل شیخین نزد سنیان بوده اند انتهی ملخصا اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا انفا وازانجمله آنکه برای تایید افقه الفقهاء الستة یعنی زراره که حضرت امام صادق قیاماً
وقعوداً این وظیفه را لیلا ونهارا بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله
علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری میگوید اما آنجاییکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جوابش در صوارم ونزهه موجود انتهی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قدح ونقد
بانی مبانی رفض بانه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده ودلش مثل جبة ابن سبا آتش
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالبتی گفت که بے دلیل است ودر همین مقاله چون بعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل وتجاهل زده ودعوی اجمال مخل آغاز نهاده وبر فکر مجیب نه تازیده که چگونه در
چند سطر گلزار وبهار زعفران زار نزهة کشمیر وعیش نخلبند حرفش را طیش خریف مبدل گردانیده
چنانچه از شرحش که درین مجلد است بر همگنان واضح مے شود وحال استقرار وتبحر مجتهد الزمانی
نیز بظهور مے آید که یا آنقدر بلند است که هرگز نفهمیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتغافل
وتجاهل خود را زده وحقیقةً بر روان قادر نگشته تا عقلا بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ❊ وازین بیان عذر
پرگوئی بنده درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام
ومقلدین نا فرجام نتواند گفت که بطور تلت وبحث واتفاق چنین
رود اده ومرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی که تا ناخن بدل مے زند وحلهٔ براعت

و خذلان در عین فوج کشتے و تخلف از جناب سید الشہداء بنا بر بیشتی تمرد و شکستگی کان محمد و مقابلہ با
زین العابدین ثانی ادم صفی علیہ السلام محمد حنفیہ یافت بمقابلہ برخاستہ جانده و علمای
عبد اللہ ابن سبا باید دعی یا چه صدق ترجمہ کنند و چگونه برا اصول خود آن بزرگوار را در دائره ایمان داخل
میکنند باید مگر بزرگان که صراحة هنگامه مجادله و مکابره را با امام زمان گرم کرده‌اند در خلوت و جلوت
چنان گفتند که ای برادر زاده برادر و بر روی من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم و در جهاد و
شرونگذاشتم و میمنه و میسره شان را بر هم زدم و معرکه با آراستم دعوی امامت غیر سید موح
بیا شم تا امام نشوم و تو هیچکاره از امور ضروریه امامت نکنی یا وجود من امام باشی پس اینهمه باده حسد
بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعجاز خود با هدایت او سعی یافته
او را خصوصاً با استماع وصیت اخیره روز وفات خود بنواخت و صراحة فرمود که ما
که موجب کفر و عناد است در قوم یا ہم و بمقتضای من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف میکنم
روی الکلینی باسناده عن ابی عبد اللہ قال لما حضرت حسن ابن علی علیہ السلام الوفات
قال یا قنبر انظر هل تری من وراء بابک مؤمنا من غیر آل محمد علیہ السلام فقال اللہ و رسوله و ابن
رسوله اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیته فلما دخلت علیه قال هل حدث الا خیر قلت
اجب ابا محمد فعجل علی شسع نعله فلم یسوه و خرج معی یعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن
علی اجلس فانه لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلاما یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء کو
او عیة العلم و مصابیح الهدی فان ضوء النهار و بعضه اضوء من بعض اما علمت ان اللہ تبارک
و تعالی جعل ولد ابراهیم علیہ السلام ائمة و فضل بعضهم علی بعض و اتی داود علیه السلام
زبورا و قد علمت بما استاثر به محمد صلی اللہ علیه و سلم یا محمد بن علی انی اخاف علیک الحسد و ان
وصف اللہ به الکافرین فقال اللہ عز و جل کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین
لهم الحق و لم یجعل اللہ عز و جل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علی الا اخبرک بما سمعت من ابیک
فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا و الآ
فلیبر محمدا ولدی الی ان قال انتهی مقام الحاجه بطوله و لیکن این ماده حسد که بظاهر و باطن تعلق داشت
در باب امام حسین ع تخلف برو ذکر کرد چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و در باره فرزند آنجناب
که بقیه اولاد طیبه او بود با نکار یکه مزید بر آن متصور نباشد و نزاعیکه دلهای سنگین بر آن رقت کرد
کر کتاب استماع آن داری باید که شنیدن قصه بروایت جناب اعور المحدثین روی توجه باز آری که در
نسخه ملی تمامش دیدی و مضمونش فهمیدی روی با استاذه حقیقت اینست که اگر حرام
آن روز بحال امام موصوف بقیه اولاد امجاد حسین بمقتضای و ا ... ...

غائب گشت و با رفقای خود رکوه رضوی اقامت گزید و بر وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصالح را امام دانند نه کسی دیگر پس اصل این مالیخولیا و ضلالت و کرامت ابوکریب ست که محمد ابن حنیفه رضی الله عنه را امام منتظر قرار داد و اثنا عشریه چون دیدند که امامی باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس که اسم او لیسیده صیقل بود یا ریحانه که در روایتی بجای بیاسی ست نرگسی را در غیب آن بزرگ نمودند و بجهت افترات مستحق دروغ می شوند و نیز از طرف داران او اسحاقیه اند که در امامت تمام امامین همایین برزبان بیار ندو او را وصی حضرت علی پندارند و سلسله امامت را با ولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین دارند و زینهار در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبی بجهت خلع خلافت و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین رضی الله عنه از جهت اطاعتش اگرچه بقلب نباشد معاذ الله از استحقاق بر افتاد پس تا به امامت امام زین العباد شهادت بچه رسد و نزد دیگران اگرچه نزاع محمد و علی و حسن را اصلی باشد لیکن گواهی مذکور را هیچ جای که باشد بنیاد نیست و اگر مقلدین مجتهدین بر دلائل علمای اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم بجهت خطای ایشان و مبادی و مقدمات و نه بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات ست بلکه باین اعتبار ست که ایشان از مذهب حق عدول کردند و مجیب از هر امر اصل بعید دور افتاده و بسبب بالعرض لاشیء محض گشته و جوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجتهد بود که جهل مجیب از قواعد مناظره و از طرق وصول مجهول تصوری و تصدیقی ثابت میکرد تا مشتغلان ایام من اعتقاد و امثال آن میدانستند که او لیاقت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و بر فضیحت وقت بخطاب او لازم نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نقیصه مسلط شد که تصنیف لا شیء محض ست و هرچه میگوید تقریرات مجانین ست و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پی کلام او گردیده و شب و روز بجواب کلامش زندگانی خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقة الامر اینست که چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیه که بعضی از ان بخدمت علمای امامیه اتفاق افتاد و دیده که رقعه بلند آهنگی شروع کردند که بخوبی پلنگی عادت گرفتند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند و با اهل حق پرخاش مینمایند و اصول دین بخلت و خود را از را خبث و عداوت ائمه خواه بالذات یا بواسطه قدمای خود فراموش میسازند و یاد نمیکنند که حضرت ائمه که رقعه دعوی منزلت داد اطاعت ایشان در هر امر وارد از مناظره سفیان اصحابه کاملین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر عزیز خود را به مطالعه کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرده و در رسم مناظره تحقیق و الزام و انقلاب را بجای رسانید که هر که بجواب ایشان کردن را بر افراخت سر تن را آنچنان نگون گردانید که دیده خود را به پشت پای خجالت بر دوخت تو گویی که گرز آهنی بود که بر کاسه سرش فرو کوفت

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوف است بر تفصیل
حالات ایشان بالاجماع والانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و متعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تصریحات قاضی رطب اللسان و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصائص حضرات
ائمه خصوصاً امام حسین علیه السلام که شب و روز بصحبت آنجناب و تتبع آن حالی جناب مشرف بود اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قرار یافته و نور خواص امامت
در کتاب الله و احادیث نبوی شرف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند انتهی حاصله با اینهمه قاطبه از فاقت آنجناب دل برکشیدند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت او
بلا فصل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش بر احادیث ائمه که
حضرات ائمه هدی فرمودند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همه اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات نقل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی هاشم
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نیست و دون آن اصحاب که حضرت را دیده و مانند بنی هاشم ملازم
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ردت را بر ایشان اطلاق نمودند هر چند انچه
بر ان وارد میشود ظاهر است که قاضی در مجالس و مانند آن چشم از کتب خویش پوشیده و جائیکه علمای
مذهبش آن مردم را از آنجمله شمردند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره و غیره رای شنائع
وارد ردت بری می نماید چنانچه از مصائب وا و هم ظاهر است حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام شریف را بهمه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همه کاین
شوند و تخلف نکنند و ازینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بعدد
پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشد و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر در گذشته بود بالیقین نشنیده باشد مع هذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانید پس بهر حال مقصود مدعای و بنای
مذهب رفض خبث الباطن بهیودی منتفی بر بیان قاضی حاصل شد این طعن زمانی شیعه بحیث
رسید که علاوه برین صحیحه ها بار کی همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و تقدیر ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات بنده حال برهمه مقبولین مسلمین یکسان بر اصول این سیاک
خیفا نمی عیان گشته و گفته از بام افتاد و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام پیش از پیش
در گذشته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب مناسب نیست

دیس شناعت این مذهب و وبالا شد که بر اصول شان اهل قرابت و اهل صحبت هر دو از نزدیک و دور سبب
رحمة للعالمین چنین است و فیض آن حضرت اگر باشد مخصوص همین فرقه متاخرین است که صاحب الاسرار اتفاق شان
لیست که ردی پوشیدند ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچشیده اند و لیکن
حاضرے علما یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین میخورند و از نوازشش که شب و روز است در بار
خاندانی رسول مختار از مهاجرین و انصار می رسید هستند و بر سر خویش خس و خاشاک می ریزند و از سینه
کوبی شور ستیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صدر اول شیعه چنان
بودند که مراتب جانداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان هستند و هرگاه
شنیده باشی که چاه کننده را چاه در پیش و اول خویش بعد از ان درویش لاجرم ضرور افتاد که ابن عباس
و دیگر کسان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآن مجید اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا
ثُمَّ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا دانستن که اولا تصدیق حضرت رسالت بطیب قلوب نمودند
بکاسه لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعره مرید ولا زدند و ترانه تشیع ابن سبا سرائیدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی ساز
نفاق با اهل شام در پیش شان گرفته از لشکر آنجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر بخون مهمان کربلا سرخ شد
و انتهای کفر و شقاوت شد بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند و لیکن جناب
محمد ابن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین ع بودند که بیعت یزید می نمودند بعد از ان کم
ز سید از مدینه منوره تا به شام نزد یارش رفتند و هم و او را بخلوص و اخلاص امیر المومنین میفرمودند
کافی و بحار و غیره بآن عبارتها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلے مستحسن است اگرچه در اصول
شیعه چنین است هم و بیعت شهید کربلا تحصیل کردند تا مدت ها بنهار لاتعد و لاتحصی از احسان یزید چه
بار داشتی مشمول بودند بخلاف عبدالله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنیدند
و برائے لعنت و ملامتش خروج نمودند رفعه هنوز از بدگوئے او مصداق شعر مثنوی هستند ~
از برون طعنه زنے بر بایزید و از درونت ننگ میدارد یزید و از عجائب آنکه در کافی آیت کریمه مذکوره
کلمه حرف ثم در بیان ایمان و کفر وارد اند و زیادت آن چار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قائلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد سے کردند چنانچه از کافی دریافته
و بعض حضرت ائمه کمال تقوے و عدالت شان باستدلال معلوم کردے میخواهند که تطبیق
رو اند و انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعه النهار است بالجمله از جهت غضب دل اداین طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد درگذشته سخن بطول حتی انجامید و شدید تر قلم جولانے می کند

صبر حال او در از دوستی در میدان تعیین و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از سفاهتش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که دریتجا محض تیز زبانے و بالاخوانے و الا دیدہت عجیب سعیب گشته اشا
و کلامیس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائب
عجیب اعجاب افادالمخدوم الشیر انفی سے فواتحه **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالے کنتم
خیر امة الاتة لا ینافے ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ههنا من علا ذوی القربے من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم و من اراما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبے صلی الله علیه
واله المتمعین للنص الجلے فے شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر علیا و فاطمه و السبطین صلوات الله علیهم و من کان معهم من بنی هاشم و تابعیهم و محبیهم
مع الظهور ان الکشے لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة سامعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم وان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد از دیدن
خاتمه عبارت قاضے دل بجوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز کشے
که همه اصحاب در روت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و چنین
بسیارے از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنے از روت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
استثناء رو داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در طلب نجات یافتند
و پیروی جناب امیر نصب العین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
برلے اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون دیدند
که اصول خود اصحاب سید المرسلین همه غیر سلمان و ابوذر و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب تنقیح المقال
منهج و غیره این هم است که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی ارشاد نمود
که او هم در آن شد باد در آمد و اگر کسی را میخواهے که بر طور قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی رطل بوق دلالت دارد که در استثنا تعمیم مقصود نیست یعنی اخراج آن گروه
مسطور و قبل ازین در همین ورق دانستے که آن صحابی بر تقریحات امامیه که بود شرف حضور و فهم علم
و نصب امیر داشت یا این امر عظیم را بتواتر شنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب هر
چیزے از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث شریف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و غریب و حیله سازی آغاز نهاد و ندانست
که لکل فرعون موسی اما بقائے بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سمعه و ناصبی

تعزیق سلاطین وخاذل الامام الدین برآمد کما عرفت سابقاً ولا احقاد حال پدر بزرگوارش که برای
منادی بعد سقایت چاه زمزم در غضب ام کلثوم طرفدار فاروق شد کما ذکرنا فی مقامه چسم
مابرو بلیس از رؤسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بودند در
اوقات معاویه بن ابی سفیان پسر عمی خود امیدند که محقق مثلهما فی البلاد قرار دهند و حال متعدد
مذکوره حالانکه حضرات ائمه را اصول دشمنان اهلبیت اطهر هرگاه تغیر کردند کما فی مصائب النواصب للقاضی ضیاء
الدین الشمس در این مقام از نقال کشمیری تقلیدی علمای رفضه متعلق بمباحث تقلید در تیره
موقوع آمده لایق آن بود که در رساله منفرده درج نشود و مشتهر گردانیده آید که چنین خرافات
از طلبه صادر نگردد ولیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی هاشم را بایستی
بیعت خود کوشیدن ورنه زبانی گفتن که اینها همه نامرد اند مگر یاد نداری که بجز دگر فتن ذوالفقار
ملاعنان متفرق شدند روزیکه خواستند که تیر قاتله بکنند برای نماز جنازه اگر از تواتر تقسیم نشود بر تقسیم
تا یاد داری بگیرد کاش حضرت امیر لشکر خود را که ملایک شاکی السلاح بودند بفاروق مینمود چنانچه
امام عسکری نفی فوج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کردند فصار
کالمغشی علیه من الموت چون او نود هزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاهر گردانید تا امام مرعوب شوند
و از اراده خروج باز ماند کما فی الخرائج والجرائح که در یصورت خون اعاف بهم منیر نخیت و مجال
باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فاروق می نهاد که ترا با ما ملک محروسه و مقبوضه
معاف کردم و گرنه ریاست تو بطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم نهر حلال میشد
الجبل بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
و بعد از آن جا داعی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منقول
از جناب مرتضوی بحق سلطان المفسرین در این کتاب و تفسیر اهل بیت موجود دلیل بر گوساله
پرستی او یعنی اطاعت خلفا بطیب خاطر و پدر بزرگوارش نیز بر همین مذهب جان بجان آفرین
سپرده تا امروز از نظر کسی نگذشته باشد که مذهب این خاطر خردان بزرگ در این باب
مختلف بود اگر باشد رهبری فرمایند و از این بیان هویدا شد که قاضی را خیر شنیده بازی
کار بازی و بیهوده طلسمات چیزی منظور نیست تا عوام بهراسند که هنوز او در صدد
الزام دشمن مزاحمت و مریفی رحمة الله علیها میبرد و از عهده خود و تبالش نگذارند
مثلو لفظ بگوش شیعه رسانده حالانکه خرافتش از الفاظ و معانی عیان است و اراده او
مذهب را هم غیر محتاج به بیان کما اشیرنا پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار ما
افسده الدهر بعد از این اهل جدل و الزام را در این معنی قیل و قال و جنگ و جدال با

که البته شأن آل عبا بر اصول شیعه ارفع ست از آنکه ردت را بسوی ایشان بگردانند و نسبتی به
المتقدمین چگونه مخالفت آن توانند کرد و فرع این امر آنست که بنظر ردت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا باضحی ثبات رساند که کشی و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمرده شده نیز تا ارتداد که طریان کفر بر ایمان است تحقیق به
و این کلام را هم بی سند نگفته ام بر عین که جناب مجتهد ثانی لاثانی در ضربت حیدریه که اهل نظر
خط زر اریه نهادند بر زبان تیز که پنجه روزگار مصداق عجلا جسدا له خوار در خطاب رشید الفضلا انار ا
برهانه چه افاده می نماید که اگر عبارت مذکور را در تایید این امر اورده که کشی بمذهب مذکور قائل
اثبات آنهم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چه محتمل است که سید نور الله یعنی همین فاضل جلیل توجیه
این کلام را بنابر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر ست بقائل بودن کشی باین قول
و من بیعواتهم تکفیر الصدر الاول روی الکشی فی رجاله الی آخره فرموده باشد و مقصود او منع علی
ازینهم نفی ارتداد شیخین و نظرای شان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که فاضل
متعرض در ینمقام سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را باتمام نگذاشته انتهی و بعد
احتمال دارد که نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شمول آنهم
بسوی اینست که اهل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفه انشاء الله تعالی و نیز از جمله تصریحات
اوست در کتاب مذکور درین مقام که میگوید نسلم که مراد قاضی ازین عبارت صحت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه پر کینه
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و هو المعبر
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
قلت قد علم من مجری کلام المصنف الی الشیخ المحلی و صریح کلام بعض علماء مذهبهم فی غیر
هذا الموضع اعتقاد ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی زمان
النبی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی انهم
ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لا معنی لارتداد المنافق لانه کافر باطنا
لما کان نفاقهم فی ایام النبی صلی الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم للاصل الخامس من
الاصول و هو امامة علی علیه السلام و لم یظهر و اذ ذلک الانکار الا بعد النبی صلی الله علیه
و آله وقع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المومنین علیه
السلام و خرجوا علیه و لم ینقادوا له و جحدوا ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم من
النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حقه

قرآن مبین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مختوم را شنیدند والبته در وو حے ونقص مواثیق کر
ده بودند پس حضرت سید النبیین وملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود که شنیدند وانچه در وقت
مطالبه فدک وشنعت مسارعت جناب سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه براصول مسارعین منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت انصار بنے هاشم بعمل آوردند هم فراموش شدکه وجال
اعور ومجلسے بدگو در کافی وبحار خبر از ان بروایات اکابر شیعه داوند وانچه هم یاد وست تا انبیا
منسیا گشت هرگاه روو حے ونقض چنان مواثیق دراحادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا با
استبعاد آنهم بلا استثناء که کسے چگونه روت خلقے را با آل عبا نسبت داوند که دو سوارے ذلیل را
بے زمین از ان گفتیم که تا اولیت براے عائشه صدیقه رضی الله عنها برفرعوم ناصبیان بے دین ومدعین فرید
ولاے اهلبیت طاهرین باقی بماند وطعن علماے قوم خصوصا جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم جرا عور المحدثین در کافی برجاے خود باشد ورنه اولیت حقیقه براے حضرت زهرا رضی الله عنها هم
یک قرن لازم مے آید فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا پس لفظ بے زمین که در سوارے جناب فاطمه
رضی الله عنها براصول مدعین فرید ولا نوشتیم خالے از لطافت نیست کما اشرنا چه جاے آنکه جا
این سوارے که قریب وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ست بلا اختلاف فی ذلک وحقیقه
رو وحے ونقض عهود ومواثیق بود وبخلاف تبغل وتبعیل بر غوم رفضه اصحاب فیل مصداق سنستم سے علی
الخرطوم الطویل که اگر باشد فرض کرده شود ولائق تر براے مادر مکرم صاحب الامر بود که در قید وبند
موکلان عباسیه نزد قاضے سوراب در کمال ذلت وخستگی روانه کرده شدند که در انجا دو سوارے
فیل هم امکان بذیر بود وفرزند سعادت کیش حمله هاے حیدرے بزعم خود بابت غصب مکان هوا
و در بنو قت از حقوق مادرے دست بر داشت وهیچ غیرت کارے نفرمود ولو فرضنا المحال لکان التعیل ایل البد
القرون والدهور کما قلنا واین امر درباره جهاد وبد فوج کشیے که شب وروز حضرت فاطمه رضی الله عنها
جناب امیر علیه السلام بدان مامور مے ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا است واز علل شیخ المشائخ شان
واحلسش پیدا است هم از اولیات آنجناب ست بحدیکه اگر در مطالبه فدک جناب امیر رضی الله عنه
معاذ الله براصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین نمی شدند ومثل خائنان در خانه نمیگر
وشجاعان میدان وغا یعنی بنی هاشم دست بدامن صدق وصفا میزوندد ایمان وحیا
براصول شیعه بن سبا رئیس اشقیا بر طاق نمے گذاشتند البته کار زار سام ونریمان وجهان از یاد
از یاد مردم بلکه پیر دهقان هم میرفت لطف اهلسنت که انچه در حقیقت او وحے ونقص مواثیق
وعهود باشد وشب وروز بر تبعیل فرعوے طعن کنند وحرمت رسول خدا صلی الله علیه
را در هر وجا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المومنین نه در بنتیت سیدة نساء العالمین

مودّت و سلکت تقلید ائمه معصومین ببین استغاثه گردانیده اند اگرچه بکذب ایشان در کافی جناب اعور [illegible]
دیده باشی که لفظ مودّت نازل گشته بود که آن را بدل کرده مودة ساختند و الفاظ افاده جناب
امام صادق اینست ثم قال قال اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم عن المودّة التی نزلت
علیکم فی نسخه ای لمت علیکم فضلها مودّة القربی بای ذنب قتلتموهم عن ذلک از عجایب خرافات
رطل لوق و ماننت اثر آنکه در مصائب خویش و فوق صدیق و فاروق را که البته بے کندیدن زمین عمره
تشریف ممکن نبود و تقلید الرجال کما ذکرنا اقرا به عدلا موجب کمال سارت و انتساب بهم نعیمه کرایا آن روزگار ما من
ما فی کتبهم گرفته حائل نمیگشت بے کندیدن و استعمال معاون چگونه حاصل میشد نیز از عجائب اعتقاد اینها
فاحش رطل لوق آنکه اینهم در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و وارے از جناب
شیخین باقی نگذاشت در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اہلبیت پامال ساخت
که صاحب الامر اوراق خواهند فرمود و این هر دو مصاحب حضرت را از آنجا خواهد بر آورد و در زمره
کمال فی جمیع کتبهم فی ذالک فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر و اے رفیق الحمار و غیره من جاهل لا سفار
روایت کلینی اعور در کافی که حال صحبتش و انتسابش با منتظار و فای وعده هستی باید شنید و به الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هرول بن جهیم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر ع لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه و آله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمه ثم ردنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیصیبنی من الحمیراء
ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و عداوتها لنا اهل البیت فلما
قبض الحسن علیه السلام وضع علی سریره و انطلقوا به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الذی کان یصلی فیه علی الجنائز فصلی علی الحسن فلما ان صلی علیه حمل فادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امرأة ركبت
فی الاسلام سرجا فوقفت و قالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا یهتک علی رسول الله صلی الله
علیه و آله حجابه فقال لها الحسین بن علی قدیما هتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله
و ادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلی الله علیه قربه و ان الله سائلک عن ذالک یا عائشة ان اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیحدث به عهدا و اعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستره لان الله تبارک
و تعالی یقول یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و قد ادخلت انت بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق

النبی ولعمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المعاول
وقال الله عز وجل ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی
ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احیاء وتالله
یا عائشة لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزا فیما بیننا وبین الله لعلمت
انه سیدفن وان رغم معطسک قال ثم تکلم محمد بن حنیفه وقال یا عائشة یوما علی بغل ویوما علی جمل فما
تملکین نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیة هؤلاء الفواطم
یتکلمون فما کلامک فقال لها الحسین وانی تبعدین محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم فاطمة
بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة
بن حجر بن عبد معیص فقالت عائشة للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی
الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر ع فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر با او
چون بمیرم مرا غسل ده و کفن کن و سوار کن و ببر بروی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز ببر جوار قبر مادر
ام در بقیع دفن کن عنقریب است که از عائشه مکروهی بمن برسد که مردم میدانند عداوت او را
با خدا و رسول و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جائیکه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نماز جنازه میگذارد و جنازه را نزدیک قبر شریف گذاشت عائشه را خبر کردند که امام حسن را برای
دفن آورند با سرعت هر چه تمامتر سوار شد بر زین و استر و کسی از زنان بر زین سوار نشده بود قبل
از این پس گفت دور کنید جنازه را که هتک حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سابق هتک
حرمت مقدس تو نمودی و پدرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را حق تعالی از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادرم اعلم
از هتک را چگونه تجویز میکرد بمقتضای فرمودهای مومنین در خانهای پیغمبر در نیایید مگر بعد از پروانگی و فرموده
بلند مکنید آواز های خود را بر آواز پیغمبر تو برای پدر و فاروق او کلنگ نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرمود
بدرستیکه آنمردم که پست میکنند آواز ها نزد رسول الله خدا قلوب ایشان را آزمود برای تقوی بالیقین
پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام است از مومنین در حال موت آنچه حرام است از ایشان در زندگی و قسم شرعی میخورم که دفن امام حسین را
اگر او دانسته اگر جائز بودی میبایست او خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بینی تو بخاک می آمد بار محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شدی
مالک نفس خویش و زمین نیستی بجهت عداوت بنی هاشم عائشه گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسین جواب داد چگونه بعید میشماری او را از فواطم که پسر فاطمه تعلق دارم
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عایشه گفت ببرید جنازه را که شما قومی هستید که خصومت
دارید بنده را درانچه ناصب عداوت اهلبیت برانسرا اقرار کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظرست لیکن
اختصار مد نظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال زجر
و تنبیه منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادری
و حرمت ناموس اکبر نش تعظیم و توقیر واجب ست و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین
وانهم بر زبان مبارک آورده که حرمت امروز یعنی بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه و سلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و ندانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و انکار
از زمره مسلمانان که درینوقت با وجود وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذاً بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بر روایت
اقرار کرد محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت ست و ابن عباس در روایات دیگر و غیر این بر دو وجه
حساب دوم آنکه هرگاه جناب صدیقه دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
ثابت کرده نکاح جناب پیغمبر با وجود کفر و نصب چگونه درست شد فکیف فرید تحت پس این طعن
بحضرت سرمیکشد و جهل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و عدم علم علمای است این معنا
لازم می آید و برین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقریر امام حسین بر افترای اعور دجال بدین
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصاً و دیگران عموماً رسول خدا را اقرب ابوبکر و عمر اذیت دادند
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید بشمرند نه معایب از واقعه جمل که بحار لو کفر
و مثل هذا الانقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب و جمال اگرچه خود قاصر نظر بود و غالباً شیوخ او مثل انسانی
نحو بر باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب ست پس مرتکب کذب و افترای از راه سهو باقی ماند
وانچه واقعی ست و هم مقتضای درایت مذهب اهلحق ست که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
سعادتمندانست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه بخوشی قبول کرد
لیکن چنانچه صدها روایات ام المومنین در باره فضائل و علو مدارج امیر المومنین بجا در کتب موجودست کذا ابن حجر
مروان مخالف ایشان بود و زمان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین عرض کردند که کار
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور و منع جناب صدیقه راضی باشد سفهای قوم بلباس نفاق
نفاق هرچه خواهند افترا کنند قطع سخن چنین است توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه خسند وصلے از قصه

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه وآله وسلم من شدتها لبعض تلك الارض المقدسة

ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزاء بما فعلا من الظلم

والشين ولتطهير الجنث طينتهما عن ساحته بين الثقلين واما ثالثاً فلان احتمال نقل على صلوات الله عليه الى

جوار النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة

فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل على عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى له ذلك في الكفار والفجار

الذين لا حرمة لاجسادهم كما في شرح السيد المختار فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتاذوا باستماع زفيرهم وشهيقهم في القبور

الخ يعني در سنا لهاي قديم قريب ضريح مقدس نبي كريم صاعقه چنان بشدت افتاد كه قطعه زميني از ان جلال

پذيرفت وما گروه شيعه بالبداهة يقين كرديم كه براي سوختن اجساد شيخين واخراج ايشان از قرب سرور

عالميان اين آفت واقع شد چونكه ظلم بسيار كردند پس ساحت قبر شريف را از خبث طينت اين هردو پاك

ساختند تا ذره از جنابت دران ضريح منور باقي نماند واثري را ازان نامي نباشد چنانچه از عبارت

مصائب قاضي ظاهر وباهر شد سويم آنكه احتمال مرزا مخدوم شريف كه بر حديث ملك النقال نقل جثه جناب امير

لازم مي آيد بسوي جوار رسول مقبول جوابش آنكه كنديدن قبر مسلمين در شريعت مطهره درست نيست خصوصاً

قبور حضرات ائمه طاهرين پس فرشته نقال را ارتكاب آن حاصل نباشد بلى نقل اجساد كفار وفجار حاصل است

كه حرمتي ندارند در شريعت از نجهت بيرون كرده ميشوند از قرب ابرار تا دماغ اين بزرگان از فرياد شان

در قبور پريشان نشوند انتهى حاصل قول القاضي مختصراً شنيده درينمقام طبيعت خويش را از توران واوهم فارغ

از جولان كه دادن دشنامهاي سخت است بر عادت شيعه باز داشته باين حرفي چند قناعت ميكنم كه الله دعا

حضرات ائمه كه بر طور امير المومنين عليه السلام بودند واجعلني عند قبر نبيك محمد صلى الله عليه وسلم مستقرا وقرارا وردان

ماثور است ووقت ازان قرارش معمول قبول شده باشد پس اين استقرار وقرار ائمه وشيعه بيان فرمايند

كه چگونه بود دهقد لكن از تحقيقات مجلسي عيان است كه چون حضرت مستدعي بود براي ديدن عذاب

شيخين معاذ الله دعاي رسول خدا قبول شد تا چشم مبارك خنك گشته باشد پس تناقض لازم آمد كه

كما لا يخفى سبحان الله قاضي ميگويد كه شيخين در خطيره مقدس نشسته تا دماغ شريف مشوش نشود وحمله

وغيره او بحضور شان قائل آمدند تا قرة عين باشد فهم في كل تيه يتيهون وفي الجبل والسهل يجيئون و

رطل لوق را ياد نماند كه نقل تخت بلقيس رضي الله عنها در كتب او چگونه بود فلا تغفل ومراد من از كتب

نصوص امام جعفر عليه السلام است كه مامور باحكام نفس الامر بودند وعمائد مفسرين ايشان حكم عيان كردند ونحوه

آنكه هر چند تخت را كه مكلل از جواهر والنفس بيا بود وبكمال عزت است نگاه داشتند ليكن ملائكه بحكم الهي وطي زمين

پيش حضرت سليمان عليه السلام بنا دند وسرعت وعجلت ملائكه بتقويت ايزدي در نقل هر كسي از مسلمين توانند آمد كه چون

علاقه را كه برادران در فكر حضرت يوسف بسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئيل

معجزه ایزدی چنان تجلیات در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
بحرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نماید پس نقل عیناهای ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
دنماید که رطل بوق برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی هیچ و تاب اباداردو طی ارض و قدرت ایزدی را حقیقة
میکند پس عیناهای مقدسه ائمه از جناب مرتضوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهد بود
و قبل ازین شیخین فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند و مشرف
رعلی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا مهیا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اورده آمد
چون بر آن شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند تعالی
چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند همت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه ادخال را و برین تخصیص لازم
آید محرومی ائمه از آنچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و از مهار این روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مفرو به
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شق کرده بودی و قتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا است
و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او علم میکنند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی یا بیرون نه نهاد غدا یا بود نفس
نفد ر ساعت در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر امینه را شیخین باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه و زگناه قابیل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی پس صاحب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی لطاهر هم اختیار تغیر نمایند تا اهل شرع داد این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضکه داد این هفوات و کفریات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست
آنکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یکذات یعنی حضرت مرتضوی ع نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه از آن واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر ع و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دومات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
وگرنه واو و کالت و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد ولنعم ما قیل شعر گر بیدادیم
بی عدد داریم ٭ یار ما لطف بیکران دارد ٭ الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بر آن افتد مگر حظیره مقدس سید المرسلین را از جهت قرب شیخین ع و در نعمتی حقیقة اتالیقی حضرت ع نیز اداکرده اند
و بعضی لطفهم هم نمودند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله بر ایمان ایشان محکم تر از آن دلیل نباشد که رطل بوق
بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقه را از مونث خود کافی میدانند و اهل سنت بهمین جهت صاعقه
قهر الهی بر او و بر اکابر آباء او افتاد که فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ سُبْحٰنَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ع
این امور تعلق داشت بقاضی شوشتری نور الله شوشتری ذهب الله بنوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که بی اندامی رطل بوق را بجناب رسول مقبول نگاه کنند که با افتادن صاعقه بر مقبره مقدسه قایل
شد و ثانی نداد که از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا ذمیتا قاضی ذله ربایی ایشان کرد که آنها از تکفیر
نبی ع و صحب رضی الله عنهم دریغ نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه بالمره پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بضریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان شد که آن بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ماجن که این همه روی را بدنیت خبث معلوم مصدر گشته
و چهره او مصداق قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ مُظْلِمًا گردیده ولیکن چون مقصود افتراست بجز بدنیت رفض اگر
تمامه کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بتقیه سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشند و اینهم قرینه بر ایجاد و حدایث نابکاران و اهل فریب و مکار الست انیکه بگوشت رسید
سخنی بود اقناعی و خطائی که این قوم بی حیا از آن تخجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدان شان قائم است که رگهای اعناق این طائفه فاحشه خصوصا
رطل بوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوه اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعا ثابت شده که از خبث این هروف

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد و کسی از فریقین سر خود از ان نتابد
و زینهار بجای قرار از ان نیابد و دل و جگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بجز من ایشان بر فروزد
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم و فخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
و مدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان ممتد آن مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
اند از خبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
بودن فاروق زیاده تر ملوث باشد بالیقین تا ادوار امتها و علا فیهما نه بظن و تخمین فالخزی والرجز علی من
لزم من هفواته کذا و کذا و لعذاب الآخرة اشد و ابقی و هر که در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
تدبر نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالتمآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
اذا دفن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرتش را با حد الامرین خواهند دید یا
نماز یا دیدن بعض ازواج و از جمیع البحرین عیان است که حال مومن در برزخ مانند اهل دنیا است از اکل و مشاربه
و ملبس و زیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
[illegible] عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگرچه منافق بظاهر
نگفت که از تصور تخریج حاصل شد و نیست الحائر المتحیر لنفسه تقر ناقوات و ما لادنان [illegible] و بیان
نکرم آنکه این خبیث معتقد است و اعتراف دارد بلا اکثر لقائلین و عمده شان باظهار رشس همین است که خبیث را
از قبر ابرار دور کنند و آن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر دین از غیر و تشمیق شان
اذی نکشند یا جدا ابرار قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند با آنکه صیحه شان معاذ الله
بشنوند [illegible] استنبد الله مما تقرون پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است و از قلم او بر آمده
[illegible] گفت کرامی عطر و شیخین کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
[illegible] بیقین کردی چیره دان تو همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة و کسی از
نجا بین هم نتوانگفت که شیخین را از ان مکان اخراج کردند اذ اخراج المخرج محال فلزم من اعتقاده
الباطل بالا تقدیر الا انسان علی تغیره الا البید تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل و
و تحول مالک مذکور لازم می آید تلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه و هل هذا الا اقرب من الا و لی
بل کما قال الله تعالی وما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون هرگاه این
بازی و بل اعلیه از علمای طائفه فاحشه کسیه کما فی النزهة الاثنی عشریة دیدی اکنون اذعان توانی کرد
که اقوالیکه از دست اشقیا برادران و پیروان این سیاه در زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بجهت دشمنی شیخین غلط گفتم بمقتضای حدیث بعض البغض بعد آوت شان بحضرت اهتمام بار رفته و مورخین
ضبط کرده و محققین هم نشان داده اند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه است

ہمہ لنفس الامری شد تا از انجہت حفظ وحراست من حیث العمارت ہم بجا ہی کشید کہ گرد اگرد قبر مقدسہ
تلتہ چنان سدی محکم بستند کہ پای کوشش کفار فجار را شکستند قال اللہ تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا وتا زمانیکہ مقبرہ شریف از یاد احکام گذشتہ بود این اندیہای
گروہ متفاوت نبود و راہ صدی و شمائی نبود کہ بکدام زبان تعبیر کردہ شود ولیکن اکابر دین و اصحاب یقین نیز
اہتمام بحفظ وحراست بعمل می آوردند حتی کہ از اصول رفضہ کہ کتاب کلینی از انجملہ است نیز توان یافت کہ در
زمانیکہ سقف مسجد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رفضہ چنان
در دل رسوخ یافت کہ ہمہ بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زینہار حضرت امام صادق تجویز نفرمود
کہ ایشان بر سقف مسجد بلند شوند و نظر کنند لیس ایشان نیز العنوانی تسلی بخشید کہ نتوانستند سر باز زدن
و مخالفت نمودن بسبب نابینا شدن و کور ظاہر ہم گشتن چنانچہ از عبارتش این تخویف را ہم خواہی فہمید
آن اینکہ عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد اللہ ع اللیلة لیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی اللہ علیہ والہ فلما کان من الغد لقیناهما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سالناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا امنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی اللہ علیہ والہ ومراد از بعض ازواج کہ روا مبہم اوردند و قلوب
شان اجازت نداد کہ ممتاز گردانند البتہ عائشہ صدیقہ خواہد بود کہ این حجرہ خاص برای او ترتیب شد
چنانچہ دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطہرات الطف آنکہ اقامت و اوامت ہم دران شد و مزید محبت
و انس انجناب با عائشہ چنان نیست کہ دشمنان دین یعنی روافض منافقین و خوارج مارقین دران مقالی
داشتہ باشند تا بحدیکہ از بیان شان ہم اشکار است کہ آنجناب بحجرات دیگر بیمار شد و متمنی نبود مگر باقامت
درین بقعہ مقدسہ چون از ازواج مطہرات اینمعنی را یافتند اجازت عالی شریف را کار بستند و ہرچند مرضی بعض
صحابہ ملکہ اکثری آن بود عند الاختلاف کہ جنازہ منیف را بہ بقیع برند ولیکن صدیق فرمودہ کہ من شنیدم از
حضرت کہ النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر بہرہ ورایی اتباع ابن سبا اخول آن بود کہ صدیق برای شرف
دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنازم بحجة بالغہ الہی کہ خود اینحدیث بزبان مشکل کشا جاری شد
و زخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا کاری شد و مدفن شریف تجویز نفرمودہ مگر ہمین حجرہ منیف را
پس مزید محبت و انس بہر طوریکہ باشد عیان گردید خواہ بطور عشق معاذ اللہ چنانچہ حال اہل خبط و جنون بران
دلالت دارد خواہ بجہت مزید مثوبات و علو درجات او چنانچہ اہل حق بملاحظہ قرآن شریف و حدیث حضرت بشیر
و نذیر میگویند و شکر ایزدی دربارہ تنزہ صدیق از تہمت مذکورہ بزبان حضرت ائمہ معصومین بجا می آرند چنانچہ

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

و در ینمقام طبیعت بنده حسبة لله بجوشش و خروشش بود و میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود

قصر کرده‌ام عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمهاجرون والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما انزلت هذه الآیة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همچنین در معلوف که چگونه از عهده های غیر متناهی معطل مانند بجواب الشان از آیت وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمامی دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین و رنگی نمود جناب مرتضی ع ده ده کس را در حجره داخل نمود پس امر کرد آنحضرت و بعد در نگی حضرت امیر میانه ایشان استاده و این آیت خواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و حوالی آن فارغ شدند از ینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی ع صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و آنحدیث بلفظ امام محمد باقر است لما غسله وکفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم فقال ان الله وملائکته الآیة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینة واهل العوالی و هر گاه در تفاسیر که بروایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بروصی است که حضرت او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مقر این آیت است و فوائد این احادیث هم بسیار است ولیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه که عداوت اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند بکجا می کشد والعجب که حضرت عباس استغاثه عجلت نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر بتخلف اول خویش بتحریف نمودند و با وجود اجتماع اصحاب عجلت دفن تقیه را هم از دست دادند حالانکه در ثبات حواس شان شکی نیست کما لا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین را در ان مقام منزه که مبین ملایک و منتهای آرزوهای نفس کسیست علی الاریک است نیستند پس اینهمه اهتمامها که حرف و حکایتش را پایانی نیست و رقعه مانند نامه اعمال خود دفاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق غافل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان را بدکر قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق جمیع رفقه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب در دشمنی رسول خدا

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی انشاء مرتد حقیقی شدند خلفا وبعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند منافقین اند واز اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلمان
فارسی مومن منا اهل البیت وابوذر صدیق کما فی البحار وعمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب مواطات
زبان وضمائی نداشتند بر وفق مبتلا شدند که طریان کفر بر ایمان باشد که بحسب قتله وبانت امراته ولا یقبل
توبته فی هذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمد ورنه آیت خسر الدنیا والاخرة
ذلک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن واین بخیال عقلا نمی آمد که کسی بدان این پیشگاه
نبوت رود وکسی قاضی نماند شود وترانه دنیوی باصول آن لب آمد واگر بر فرض محال واختیار مکابره
جدال وجهود سرای عجائین بلکه شیاطین واغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس ردت وهم
ما عبارت نزهه کشمیر بنظر اهل تماشای آرم واز تطویل برای مزید توضیح مقصود درینمقام باکی ندارم چه مجال که
زعفه لب انکار کشایند واگر ترددی داشته باشند باید که بتماشای نزهه کشمیر در آیند ودر جائی که این تقریر
تحریر کرده وگفته ہشتم آنکه آنچه در بعض روایات واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه وآله وسلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از ان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار در روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی وارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته وانکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت وقطاع اینها وبعضی از اخلاق وملکات حمیده وخصال وصفات پسندیده وافعال حسنه واعمال
صالحه وخلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است ودیگر کردار ستوده واطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبور ومقتدر
بودند برگشته انواع فتنه وفساد ونفاق وعناد وظلم وعدوان وبغی وطغیان صادر شده وبعضی در اکثر امور
دین وترک نصرت واعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساهله ومداهنه نمودند ونیکوئی واحسان که در حق کافه
امت ممدوح ومحمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده وغصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثناء
ورنجانیدن خاطر عاطر ان بضعه خیر الوری صلی الله علیه وآله ازینها وقوع یافته چنانکه کتب سیر وتواریخ
بان ناطق است ودر اکثر مطالب این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث
علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی آنچه واقع شده است درمیان صحابه از محاربات ومشاجرات بر وجهیکه در تواریخ مسطور وبر السنه
ثقات مذکور است بظاهر خود دلالت میکند بر آنکه بعضی از اینها از طریق حق انحراف ورزیده وبحد ظلم وفسق

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد ولداد و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمود بخیر موسوم انه قال المولوی الجامی
ای بسا هر کاروی به بیهوده داشت * و بدین روی بی سود ندا شت * ازین عبارت و تقسیم ابتدا که کشمیری
نقال بیان کرده بطور علمای شیعه کسی از ان نجات نمیتواند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام و هم اصحاب کرام که بر کرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی ع و حضرت فاطمی لقبول اهل
و چون بر اصول رفضه حال این بزرگان از کتب و دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هر چه توقع و امید
توانند شد که از اقسام اخیر خصوصا از ادنی آن جستن باشد و دامنش نیالاید و نیز در بار روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شرف صحبت یافتند و از ملازمت دور و دور ماندند بیلای ردت گرفتار
شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیل از مدت تا هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت احسن
ملک گفت زه * بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و ترویج دین متین کوشیدند
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب و خوارج و روافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی و خلفای نبوی حجی می پردازند گردنهای شان و رشکنجه انواع عذاب نکال ملوری حی بخند که کسی را چه
مجال که باز گردنهای شان را راست گرداند خَذَلَهُمُ اللّٰهُ لَا نُقَسِّمُهُمْ لِأَبَادَ ذَلِكَ إِلَّا الْحَقُّ بلکه هر کسی از فرق
مذکوره مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى الا عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون
بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یا بی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و از ینجا است که نقال
کشمیری بعنوانی عجیب کندی کرده یعنی با ایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و با انهمه در
عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود و باب قیل و قال مفتوح نکردم
ورنه بسر حد ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات و در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه یزید پلید بود ان
ظلم و فسق بلکه کفر بوقوع آمد و لا شک فیه عنده کما فی کتبه الاخر چون درین مقام خاص غرض بدان متعلق نبود لهذا
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلس اول گفته شد نوشتی بعنوانیکه رفضه بعدان
خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آنحا رض مشهود و گفتند که بکمال جامعیت نوشته و دلداحسین
فرزندان دلدار علی را به تشیعات از خواب غفلت بیدار کرده و بهر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و مرزین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
راشدین مبدلین دین اند لا حول ولا قوة الا بالله فکیف که کتاب الجهاد از کافی بخصوص جعفریه کشاده شود
و تا درین معرکه میمنه و میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان لهذا
بدانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حتی یُرْزَقُ الْفِرْدَوْسَ در شان این بزرگانست که دین اسلام را

فرموده است خدا و رسولش ﷺ من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنچه در کلام
سنده جمهد شده اینست که مقبولین لسانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود که گوساله پرستی بر اصطلاح محدثین نمودند و عهدهای جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متحد نبان دانستن و ایشان را محبت قرار دادن ظلمی دیگر است و رای آنچه در باره
عبدالله بن عمر تقریر می کنند که از عوام مقصود نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی رطل یوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة واشارة نقل کرده باز ایشان را در امامیه ناجیه شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که تعلق
بهیچ امام محمد تقی ع پاره پاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید ان شاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی از فرقه
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آغاز خبث
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و بنور اسلام نورانی کردند چه از شیعه ناجیه اهل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرموده اند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش پر ظاهر است که هر که منافق و ذواللسانین و ساقین باشد به رنگهای بوقلمون در آید و در بهار و خزان
جلوه های تحریف دهر و کمین باشد و حضرت سید المرسلین ع رئیس محرفین قرآن مبین بنویسد کما فی عنادالاعلام
للدهقانی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده با
وحشی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام و از اینجا حال کتابهای اهل سنت
توانی دانست خصوصاً آن کتابها که بدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها مخبئت و الزام الغیر
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب و درین بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چنین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه پندد ولی از منصری نتوان برآید
که او از خود سخن می آفرینند اگر رفضه بلباس خویش می مانند و لباس سنین بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المؤمنین
من اوله الی آخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با اینهمه تقیه تا
اینجه مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیسته پس بخصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنا بر آن چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از حرونی باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره پیری تا باسخی
بدفتر جامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در باره فضیلت شیخین آورده و تیر غشم خود در شش ثابت کرده که
استدلال شیخ بصره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرده و نتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال نفرتی نشنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با اینهمه در مناظره هم عبارتی تمام

داشته می که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بحوی نشمرده لطاق همت بر اعلای کلمة الله
بربست و چنانکه مناد مان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات تربانها برکشادند پس او بعد از دیدن
احوال آزاده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العیناء درآمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره
مشغول شد و بآیت قرانی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و آمان دست بر داشت و مجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت و معنی الحق یعلو و لا یعلی ظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین تفکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی لقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
و مخالفین را باید که مامون را از خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب
ادیان بجایی رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین لقبر مالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد و بانتهار سانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع ندا شتند که بجاهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
به تحقیق و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیدها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند و لیکن از جهت
اعتقاد تشیع او چگونه مفتخر و مباهی نباشند که آنچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین اینهم روایت نموده که باز حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود و اینهمه رو برو می دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجزات آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ لیصره بواقعه روایت مبتری اگر واقعی بود بحوی ای ارزید ورنه چنین یکه تاز میدان
معرکة الآراء یعنی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمیساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدغل فی مقام عجز راس المتحیرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
و الحمد لله که ما را حاجتی بادله دیگر برای اثبات تحیر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و برو برو می عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغة عبارت موعود از کتاب معلوم انیست روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعه فقال یحیی بن اکثم لی و لابی العیناء بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا و الا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه و هو یستاک و یقول و هو مغتاظ

متعتان کانتا علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعہد ابی بکر رضی اللہ عنہ وانا انہی عنہما من انت یا جعل حتی
انتہی عما فعلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر بعد ازین ذکر کردہ کہ یحیی بن اکثم آمد وبآیت الا علی ازواجہم
وروایت مزبورہ مفتعلہ بر تحریم متعہ استدلال کرد ومامون الرشید را ازان حکم باز داشت وبر ارباب بصیرت
ظاہر وروشن است کہ اگر کلام عمرؓ دلالت بر تحریم متعتین میکرد مامون الرشید باوجود آنکہ خلیفہ مامون سنیان بود
وازجملہ اولی الامر کہ اطاعت آنہا واجب است واعلم واقعہ بہ نسبت اکثر فقہا چنانچہ سیوطی بان تصریح نمودہ
وازجملہ عرب عربا وافحاج اہل حجاز بودہ چگونہ ہمین معنی متیادر کہ شیعیان بان طعنہ بر عمرؓ میزنند از کلامش فہمیدہ
زبان طعن وملام براو کشادہ بخطاب صدق آیات من انت جعل ورحق ان بوالفضول متفوہ میگشت آیا عربیت
وانی مامون خلیفہ بانہمہ وانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی بودہ ولا یرضی بہ احد من العقلا انتہی مقام
الضرورۃ من کلام جعل الذی ہو رئیس اہل الدغل پس نزد عقلا چگونہ صحیح باشد کہ قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ بصری اگر روایتش بہ ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من بعد باید دانست کہ چون سامری امامیہ بزبان
گوسالہ خویش بمقتضای مرض مرکب کہ ازالہ آن از اطبا حذاق ہم نتواند شد بعضی از ہملات وتشنیعات نمودہ دل
مولف از دست رفتہ لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید ہر چند لطفی باشد وان اینکہ دعوی امیمعی کہ روایت تحریم متعہ
مزورو مفتعل است بحضرت امام الائمہ وحضرت امام رضا میکشد زیرا کہ چون بکتب حضرات معصومین کہ خود تالیف
آن برای ہدایت امت کردہ اند وعلی ازان کتابہا جز کتاب فقہ الرضا باقی نماند کہ جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواہی یافت کہ دلالت قطعی بران دارد کہ جناب امیر ع تفصیل این معنی نمودند کہ حضرت رسول کریمؐ بعد از انکہ
متعہ را حلال فرمودند در سفر جہاد وقتیکہ جوانان متحیر گشتند کہ چہ باید کردن بسبب آنکہ در شدت غروبت گرفتار
شدند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خبر فی المتعہ اعلم یا اخی انی سالت العالم علیہ السلام عن المتعہ
فقلت جعلت فداک بروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حلل المتعہ یوم فتح مکہ وحرمہا عام
خیبر ونہی عنہا فقال صدقوا فی الروایات انہا واللہ منہیہ حرام مامور بہا الا انہم غلطوا فی وجوہ الحدیث الی
ان قال ع وانما حللہا النبی صلی اللہ علیہ وسلم لشبان عرب کانوا معہ فشکوا الیہ غروبتہم فاطلق لہم المتعہ ولا
شالہم فی تلک الحالہ لکیلا یقعن فی الحرام واما من تمتع وہو قادر علی التزویج او علی شری الامتہ وہو بالحضرۃ
او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح
لنفسہ ما قد حرم اللہ علیہ من فروج الحبر ابہ بغیر ما قد امر اللہ فی کتابہ ثلثلہ واللہ یقول وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ
فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ وقال فقد ظلم نفسہ ما بنی بالمتعہ الا عند الاضطرار والضرورۃ للمضطر فمن امکن
لہ غیرہا فلیس لہ ان یتمتع ومثلہا مثل قول اللہ تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيْرِ الی
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام را ع کہ
قربانت روم حال متعہ چگونہ است روایت کرد جد تو امیر المومنین کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه و حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد از ان عمر بود راست گفتند در روایات بدرستیکه متعه
خدای عز و جل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بودید ان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و بعد از نظر می چند که بعضی از الفاظ در ان محذوف بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند در ان حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
امصار از سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرده بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد برای او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است جواز متعه
مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جائز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد و باغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که ما بین احکام و افادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه بر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبد الله علی بن موسی الرضا باشد و ائمه متاخرین از ان عدول نمائید لا والله ثم لا والله
بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یاد داشتنی است و بر صفحه خاطر باید از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب بخربال کنی در بسیاری
از کتب محققین مدحتها خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار مذکور نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا بمبالغه
حمل نکنی پس بدانکه خواهرزاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس در ان جمع کرده آنچه در مدحتش گفته از ان
واضح است که صدوق که در محدثین قم بی مثل و بی النظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود بهدایت عقل مبرهن است که کجا جمع کلینی با عورت تلامذه بلکه و اساتذه
الکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر و کجا تصنیف حضرت امام رضا علیه که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چه میخواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سیر خود نمی ساختند فارجع الی البحار و تراجم بل تالیفات
الصدوق و تلامذته و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی از ان مردم نبود که امام صادق ع را دشنام دادند مثل
ابو بصیر و تبلیغ ایزدی سکان بیر دهن ناپاک شان شاشیدند با ائمه در حق ایشان مثل زراره و ظیفه لعنت
میخواندند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خودکشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورق دیگر از کتاب آنجناب که این منافقین را دران دخلی تام باشد فکیف که نیز از روایات بعد گو
مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بالا پس معتبر گردد و نیز با انکار متعه بنا مکرد و تحدید شده
و ضمایم دیگر بر عدم تحدید دلالت دارد و هم شناگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و مال منقولات جمعی را
کند که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه آمد روای گفت امیر المومنین عمر تحریمت رفت و آخر تقریر شیخ مذکور
شنید و نوبت بمواضعه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از خدا ترسم
دار و شرم مدار و نیز آن ائمه هدی ابتدای جیوری مخالف خویش را فرمودند که پلید مکن بار کتاب متعه نفس خود
را و لعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار دانیم با فاد و مسایل راجح است که قطعاً منع متعه
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر تواند خورد حالانکه نفسه حرام است معهذا لازم میاید که حضرت امام رضا اگر
این مطرودین و مجوسیین باشد که اشتراء و چون میدان بخار شوار گذار پاک شد پس اعتماد بر جهالت که در ورق
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بجز دیدنش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و آنچه گفتم
مذهب ائمه است بر اصول شان و لاف زنی نواصب یعنی مجتهدین مجلای آید که تحقیق سابقین و لاحقین ایرا با
میکرد و انعماذ الله باز زمره خویش را ابواب ایمه این قرار رسید بند و حال تدین این امام چنان بود به دلالت
روایات صدوق در عیون که آنجناب زینهار از مامون تقیه میکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشاکش
و فرستادن پهلوانان عراق بسرکردگی عوانه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ رانی شان بجراحی رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور ممهد گردید نوبت در آمد کنون از مقوله مجتهد از آن که بر مسند زرارة نشسته و از
سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود برد زلیسید در سطری چند از من بشنو که این سامری لیست
گوساله خود در شرطه زراره که تنزل او به لقب حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در شاعده تامه شکر میکند
و تلیان می کند که بلعند الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخیری ثم التحلیل الا وطاسی مو[ی]دا و غیر موید بحکیک
قایل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زمانی
نزد یحیی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش مبدل بتحریم
نگشت و سنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال اطلاق بهمت بر بستند لا جرم فواید افادات جناب
امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتایج را از آن حاجت بیانی نیست مگر بر جیدی از آن تعلیماً
للمتعلمین اقتصار میرود و درین مجال نافعه نوشته می آید از آنجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق خصم
رضوی دیدید بزرگوار عالیمقدارش و روایت شهسوار میدان لا فتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره هل اتی

باشد مثل بعض آیات سورة بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج للرسل بل
واللجاج و از عجائب آنکه مومن جالی آنچه در ضیاء الاسلام درباره تحریف قرآن مجید آورده از آن نمایان است
که اینهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود ایل آورده اند فاعتبروا یا اولی الالباب هر که این امر
را مستبعد و مستغرب داند باید بهر دو کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد از انجمله آنکه تعریب اتیقی است
حال حضرات ائمه هدی که معصوم بوده اند و بمعیت ملائکه و تسدید شان بسر برده اند و خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا
بارها در نهی با امامیه متعه را هموار داده ولیکن نتوانستند که متعه ائمه از کتب معتمده خویش که لائق سماعت باشد در
مناظره بکار آید بدرجه ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنقاد دانستی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شده اند و متوجه بامری گردیده اند که بزبان نتوانند آورد امام حسن مجتبی بمطلاق شهرت یافت و بدین طرف که هم عمرها
و هم ثواب بود التفاتی نداشت از اینجا قیاس کن سفاهت طائفه جعل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که تقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی برخیزد که بینی او بریده باشد نعیاذا بالله
از انجمله آنکه مجتهد دشمن نقل دین حدیث نهی متعه را مزور و مفتعل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایت کتاب
مستطاب راست گو که باب افتعال با انفعال مجتهد مبدل شده باشد و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیده
یا نگردیده اند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا ارنی ع دوستی بی خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم بدنروا افتعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتمی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر نجار را باید فرستادن تا قوم معلوم نجیه مت او مشغول شوند و او دل خویش لبتانند یا بر مسند اجتهاد نشانند
از انجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین ع و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین سید کمالی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت این حدیث و مانند آن تالیف کنند چنانچه در بلده شاه جهان آباد نزد
رئیس کشامره از گروه رفضه که قریب پیش محل میماند دیده شد پس جناب امام محمد باقر حریف المخاطب خود عبدالله عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نفرموده اند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کرده اند
و کره بر انگیزند و اگر امر متعه مخصوص به پیران بود حقا چرا دعوی مذکور برای جناب رسالتمآب ع ائمه اطیاب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا بویه است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدائی از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرموده اند این وقت را صدر اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

غضب مامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی علیه السلام استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده بود وی شمشیر بدست
گرفت دوویده و بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بضربات تیغ بی دریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید و بعد از آنکه
صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شایسته هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
خرائج و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقویا برای کشتن امام رضا همراه مؤمنین پاک بر امت
تا ایشان بکمال خویش مثله نمودند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کورانگی و بیهوده سرای
و هرزه چابکی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون نمداشت
و سفلگی و فرومایگی خویش را بدینگونه جعل وقت سلامت حواس بظهور آورد لهذا بیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی
فی قصائده ~ که جعل در دو سر از رایحه گل باید ÷ بلبل از بهر مداواش نشاید صندل ÷ من بعد مخفی نماند که در تالیفات
قاضی رطل بوق مثل مجالس المؤمنین و مجالس قدیم و جدید دیدیم که شوشتری ابن خلفا را بزمره شیعه ناجیه درج کرده
و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بران خرج و دیگران بپیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد بر طاعت و عربیت آدمی تا زوحتی کلام خواهی
کلامش صاف ظاهر است که بنهایت غرابت دارد و نفهمیدنش معنی روایت میزی بحالانکه لبنا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد و جهدی نمایند و در تحصیل علوم عربیه قصوری مانند لغیر در اینمعنی که خود اهل لسانند محتاج
بمعانی و صحاح و را نیستند حالانکه غرائب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم
ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت انیست حجة بالغة چنانچه بالا
دانستی نه انچه باوی بد او در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب امنشیان غریب را دیدیم که چون گفتگو
در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیتهای ابواب را نخوانده بودند [illegible] مانند فضلای
هند گوی سبقت ربودند چون علاج از من پرسیدند سبب مغالطه را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی رستند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که لغیر در هند کور از این دولت محروم بودیم حالا
حقیقة الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده اید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد و عرب را می خواند که
بیائید و زبان خود را بیاموزید پس ایشان از آنکه کتاب قاموس را با ادراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا
گرفتند حیرت جان ساختند [illegible] آنکه مجتهد [illegible] همه خود چنان منهمک شدند که از واقعات حدیث هم اغماض
صریح بکار برد مثلا رطل لوق [illegible] مثل معانیه خویش بر می نویسد که در ری از مخالفین آمده و احتیاط
صادق رضی الله عنه [illegible] امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و ماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متغیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند
بسبب آنکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخصت افادات کشاد و باز از تحقیق گرم شد
اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسد عجبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متعه باز

گردیده در تعلیم امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وامثیم بجا ایم است که مبادا ناظر و سامع ملول شوند و لیکن از جمله اموریکه بخاطر دارم و بدین خیال متواتم که همه را السلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دربار خبرهای موحش می‌شنوم و در پے
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم لشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطر رسید و ذکر آن مناسب میدانم آنکه
جناب حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آورده‌اند آغازش اینست که امام معنی پیشوا است
و لغا هم پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بود و ستی شیخین گمراه شده و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم ایمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بگردن اکمل پیشوا پس بر مقولات رقضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک نیز ازین مقام
هم عیان شد که ائمه هدی را سنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می‌بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین شیعیست چنانچه مجتهد قانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انیقم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه کسیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فاعتبروا و لاتکن من الغافلین آما آنچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس جوابش آنکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل و عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تحلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان رض باب الله و ابوذر صدیق امامیه درین فصل همراه او نتوانستند گنجید از عمار چه نام می‌آید
که بر نقل قاضی رطل بوق در مصائبش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نماید نام عمر است بر اصل قاضی نابکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه بیان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
مادهٔ امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می‌آید مراد در آیت کریمه اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ مذکورین باشند نه کسی دیگر اِنَّمَا الشُّوْرٰی لِلْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ فَاِنِ اجْتَمَعُوْا عَلٰی رَجُلٍ وَّسَمَّوْهُ اِمَامًا کَانَ
لِلّٰہِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و بر بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمة معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد ازان می‌باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند بعوانیکه مامون از معارض
باشد که از انجمله عدالت است و مسئله علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحاب کرام این بحث نبود مبتلا کنند و خون حسین بریزد البتہ بخراحل از عدالت دو
واجتہاد را نیز در ذات او ثابت کردن بر ضرورت مجتہد آنرا مہمل گذاشتہ و چنانچہ باید نپرداختہ تا بیعت اہل حل وعقد
کاشف باشد زیرا کہ قبل ازین از کتب کلامیہ معرض بتیان آمد کہ بیعت موجب امامت نیست بلکہ کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراہم شد استعداد و قابلیت بہم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اہل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند و بیعت کردند امامت بالقوۃ بفعلیت رسید ہرگاہ این امور ہنوز در پردہ اختفا است و مجتہد بر اثبات
آن مقدرتی نیافتہ لاجرم گفتہ میشود کہ آنچہ بر اہل سنت لازم می گرداند و کاوروزی بکار می برد الزام بما لا یلزم است
بلی بر طور مجتہد توان گفت کہ چون او یزید عنید را در بارہ امامت و خلافت بہتر از خلفای راشدین میگوید و میداند
چنانچہ درین مجلد بالتفصیل دانستی و قہر و استیلای مامون خلیفہ شیعہ ناجیہ بر اصول مجتہد زیادہ از یزید بود کہ امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت بسوی خود کشید و زینہار آنجناب نمیخواست کہ جدا شود کما فی البحار و غیرہ و
در آئت نیز آنرا مقتضی است یا ز دربی آن شد کہ بدن مبارکش را پہلوانان شیعہ عراق با تیغ شیعی پاک پارہ پارہ
کنند و شمشیرہای زہر آب اصفہانی و خراسانی از سلاح خویش باشان بعد از وعدہ عطای قناطیر مقنطرہ
و تقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت ایزدی و برکات اسم اعظم کارگر نشد و بالاخر بخوشہای انگور بعد تلقیہ
زہر ہلاہل علی ما نقلہ المجلسی فی تالیفاتہ بدست خود شہید کرد و چون خراش و سوزش در امعاء و جگر شریف
بہم رسید و آنجناب بقضای حاجت در دوید پرسید کجا میروی فرمود جائیکہ فرستادی یا ز جسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزہ ریزہ نمود اگرچہ آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو پارہ یافت
و در ایام رجعت بار دوم رونق خواہد افزود و اگر بر رجعت دوم اکتفا واقع شود ہمچو حضرت موسی کہ چون
با جازت شریعت باری مامور شد کہ وکالت قوم قائلین لن نؤمن لک حتی نری اللہ جہرۃ ادا نماید و در سوال
رویت زینہار ادا گر ندی نخواہد بود بجبر دتجلی بر کوہ طور از ہیبت بر سنگ افتاد و جان بسلامت برد و در
زمان رجعت ہمراہ جمیع انبیا از دنیا خواہد آمد ورنہ رجعت ائمہ بار بار خواہد شد چنانچہ از تفسیر قمی و بحار ظاہر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبرۃ و این افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بہتر از امامت یزید خواہد بود
کہ بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتہد قرار یافتہ فکیف کہ بر اصول طائفہ فاحشہ عنقریب می آید اجماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با کفر و شرک کما لا یخفی علی المنتظرین و مخفی نماند کہ لفظ جمیع خلفا ازان گفتم کہ
بر اصول شیعہ جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد کہ بجای خویش الطیب خاطر شریف آمر و ناہی باشند زیرا کہ
دران وقت از قبور شیخین عمی ہم رسیدند اگرچہ قاضی رطل بوق نہ ترسید و گفت آنچہ گفت حتی کہ در القای
بدعات متقدمین معاذ اللہ مداہنہ میفرمودند حالانکہ در آغاز ارشاد موجود بودند علی ما فی کتب الفریقین
لہ تقلید کسی نخواہم کرد ولیکن بر مذہب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف ہم از یاد شان
رفت حالانکہ امام منزہ از سہو و نسیان میباشد بخلاف مامون کہ ہر چہ کرد بی تقلید کرد چنانچہ رئیس متکل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را ظاهر کرد و در مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که در فن در مباحث کلامیه بر منوال اوی رفتند و اگر کاسه لیسی او باز نمی آیند و این تجبر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مترشح میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذوب عیان است که مارا از نیجا اهل سنت را باید که تصریحاً بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود برباد داد و خیر باد گفت حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بطور شیعه بود چه تکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم بدرش نیز مدلل وافتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این پدر و پسر بعد ادراج مامون و هارون درین مجلس و تقید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید کردن امام محمد تقی علیه السلام ورثه شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی بر دو بد و در زعم خود بلکه نفس الامر چنانچه از دخترش در کفایه المومنین منقولست انهم بالامزید علیه را کفایت گردد سابق ازین بنفوص جعفریه استحقاق خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق نیست که مهاجرین ممدوح و نفوص جعفریه مذکوره بر مذهب اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با هم نحریر از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصل انشاء الله تعالی کما قلنا ٥ چندین قدر نتوان گفت در جمال تو عیب که خال مهرو وفا نیست روی زیبا را ٭ ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق دست بدگر از ین مقامات پی می برمی که هرجا استیعاب عبارات کتب فقه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بند و جوشش تر ندواد هم خامه لوستی نکند چنانچه درینجا هم دیدی و میزان فراست سنجیدی **قوله** وانچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی گیر و علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه قال لا رجو لمحسن منا اجرین و اخاف علی المسیٔ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص وروی محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین ع زین العابدین ع انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی من ان یکون کما یقول انا نری لمحسنا ضعفین من الاجر ولمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الاتین یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما **انتهی** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم تا جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید دارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسیم بر بدکردار تا که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بان موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مغفورید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوار تریم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکوکار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذاب
بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه وجواب آن بس آنکه انهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش بر آوردند بس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش مجتهدین می زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکهنوری ایشان را چی غر بیبد دهنده
میگویم که اگر طعن از نیجهت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه لازم آید بحکم این آیت بس علمای قفه
قابل خطاب نمانند زیرا که این ایت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود ولیکن بسبب آنکه
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت از انست مطابقت واقع
ضروریت بس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
آن کنت حمارا فتکن ناہقا البته بر جای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از ان نیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد و حتیکه فاحشه
را بر امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه و حضرت امیر محاربه
بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند **گوئیم** مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین و مورخین نوشته اند که روسائی
هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت عائشه و دیگر بزرگان بمسالمه راضی شدند و انتقام ذوی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسائی دین بخلوت نشستند
و بالاخر منادی ندا کرد که زنهار کسی از اهل بلوا شریک نشود بس این گروه نفاق پژده سخت متحیر شدند
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه قرار
داده بودند و هر یکی بخیال اینمعنی ماند که غدر از جانب دیگر هست و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی و غیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را علت تامه فتنه انگیزی والسنه اند و غیر او را جنب
او بر ابر غازی نشمرده و قبل ازین کوشش این مطرود و اتباع او در بربادی دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردید که مزیدی بران متصور نتواند شد تا سید یکه این مضلین عالم و مخربین مذهب بنی ادم
دست از جان خویش بر داشتند و علم اضلال برافراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

حکم مجتهد باعظم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش منهاج السنة را میدید یا تحیا نمود آنکه عجیب که در مقام ذکر تخلف ابن
عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفقه لیام حبابی سر میزند در جای خود دست نیز اگر مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین علیه السلام سخن رانده پس درینجا باید تا جماعی آن مردم را گرفتن که زبان رفقه بنابات
شان میگردد حالانکه از امام حسین علیه السلام متخلف اند پس عجب است که مجتهد اینچنین را برجالش نداند و دعوی تخلف
اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه درینمقام میفرمایند انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمانی سیاق و سباق کلام علمای اعلام را نفهمیده انکر الاصوات را از سر می آغازد و حرفیت
را انبیاد می نمند تفصیل این اجمال آنکه درین شهر لکهنو آریکه اقبال رفقه این اعتراض را که کلام خود و لقمه بر
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رقعه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش اشتراک
داشت در سیر جون نگنجیدند و قلتبا چنان می فهمیدند که او بر شمشیر تیز نهاده چون جوابش در اقناع و بدندم
خس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
عقل باید سنجید **قال** و هم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تتمه حدیث انعامرا برای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنة از
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار وجود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت نموده چه
که استدلال بروایت در صحیح مطالب موقوف بر آنست فرموده پس اولا صحت آن جمله باشد و ثانیا اثبات
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی
که نه آن کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود آن جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه ناموجه باشد انتهی
اینک شنیدی تقریریست مجمل در نقصان تحریر که از ملکی آریکه اقبال رافقه صادر شده که بر یکدو جمله
اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که هرگاه
بار رفقه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را دیده بی اثنا عشریه بگذاشتم و لعمری که در افادات علامه
قدس سره العزیز تامل بکار برند و دیده باطنی نفرانید پس هرچند کاوکاو بسیار کردند و الصوات منکره آغاز
نهادند لیکن بالاخر مطلبی غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده والتی منتج نشد تبیین که عبارت تحفه
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد تنبیه
النست که اسامه را تنها گذاشتن و از همه میان برای انتقام زمین جاز نه پهلو تهی کردن حزم است
و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از نیمه امور او را استثنا واقع است بلا شبهه قال الشهرستانی

بی آنکه تعرضی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب تحفه و دیگر جا بذدن کلام و حدیث ازتلاع
ونص صریح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد
یا عتبار معنی از عبارات شهرستانی بی تکلف بر می آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله معلومه را از
اعتبار ساقط میگرداند این بنا دید گوئی و طعن و عیب جوئی راشدین بر امثالش گذاشتن جز مسیح عاقلی
نیست و الحمد لله که اسحیه این مختار عذار برای علامه دهلوی گفته خود در ان گرفتار شده و تفصیل
ملل و شمولش بر عدم اعتماد و خلل عنقریب مفصل می آید ان الله تعالی و این شمول محض شمول تایید
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و تاویل
آن احیانا نه رد و قدح بران و درینمقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بران بسته اند دوم
آنکه چون باعتراف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
در انست کجا لازم آید ایا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر نکرده اند سوم آنکه حال ابن ابی الحدید بحوثیترین وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا
عیان گشته که لامش استناد نمودن ماجرای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
تلبیت که او جا ها در رد مطاعن شیخین علی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد دعا و دخل باخته خصوصا
وقتیکه هزل نقیب استاد خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کربزی و یاوه گوئی جرح و باز
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده بثبوت نرسید تثبیت آمدیم
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم درین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از زعما
کشمیر بود و گویند که او در زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و در وباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه
همین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی انیست وانما
قدمت هذین التنازعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات المؤثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک
بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی
کلامه و محصول این کلام چنانست که قصه قرطاس و تجهیز را تقدیم از ان دادم که رفضه این هر دو را از
خلافیات متقدم دانستند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول فکیف در امور دیگر
که کمتر از انست انتهی بالجمله اسامه بین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را درینحال بگذارم و بلشکر گران درین وقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم لطلب ما در خودش پس از کوچ بازگشت و علم بر در نبوی
نصب کرده بعد ورود رحلت سرور کائنات که اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور بتقدیم رسانیدند

آب رفته بجو آید و کسی را از مرتدین و اعراب حوصله کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بمبدین ایشان نیز ا
زیادت النفس سازد بالجمله این عبارت عربی را حاصل و محصولش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما النسخ قدیمه پس بانکه
اما متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش دانستی از انجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر الملة والدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی و از انجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی عمر زندار جمیدش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تایید افادتش این شرح نوشته و از نظر ناظرین برگذشته و از انجمله است علام
دهلوی خاتمة المحدثین و قدوة المتکلمین و ابوه المفسرین و از انجمله اند بعضی دیگر از علما که تبحر در حدیث و لغت
داشتند و بر کتب فریقین نظری انداختند و برین نسخه قدیم معنی عبارت صاحب ملل و نحل برین طور مربوط
میشود که قول او و این جمله موضوع و مفتری است وضع و حمل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم تخلف را لعن فرمود و تو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که تردد تخیر
اینجا بجوی نمی ارزد بلکه موضوع و مفتر است الغرض بوضوح پیوست که گفتگوی رفضه درین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبوره می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
و محصلش ذکر نمودم که در ان کلامی نیست و چگونه کلام توانند کرد که مجتهد عنقریب در مقاله ثامنه هر چند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن انچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد تعیین
میکند و صاف صاف از ان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دو امر از ان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از اراجیف و گزاف رافضیانست و در واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هر تره در ادید نیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را شاید از میان انداخت و انتهی کلامه بزبان خود جاری ساخت و حماقت مجتهد رسیم
السعادات کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید بذهن او چنان راسخ گردید که تضعیف
حاصل نمیشود بالفاظ مذکوره تا شتنالتش باستعمال نباید طرفه آنکه کنتوری دریده دهن تلمید گرگ کهن
بعد از عبارت منقوله تفصیل اجمال کذب و افترا از عربیه اذان و انتاج خطرات شیطانی باوجود دیدنا

صواعق و شرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذه الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح و افترای فضیح است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است انفا نقل نموده شد اما انچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
و در سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن نصر الله فی حاشیة الصواقع و جوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
از محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحاکم

اگر برای الزام اہلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابرهٔ ایشان است انتهی کید این مکار غدار باید دید
که دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونه پاک میکند پس مدعی اتهمنی است که از عبارتیکه نقل کرده
صحت جملهٔ بثبوت رسید اعوذ بالله زینهار نه سندی بهم رسید که روافض برای خاتمهٔ حدیث در مناظره
توانند آورد و نه صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این جمله است
و خیانت کنتوری و حماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت اینها که کوشش کرده بعبارت
لاحق تعلق داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی خویش غرض دانسته اند اما عبارت سابق که آنرا
از مطاعن راشدین عموماً مسلوب گردانید و بالخصوص خاتمهٔ حدیث تجهیز را از بیخ بر کند پس اینست که
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامة التشریع و ادامة
مناهج الدین با رفضه قرطاس بروایت بخاری آورده و خلاف ثانی همین تجهیز جیش را قرار داده و دلیل
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسامه را خیرخواهی در دینی و در اجتهادات می آرد چگونه اصید
لصحت لعن الله من تخلف از اهل سنت داشته باشد و اگر گویند و از مقولهٔ شهرستانی فی الجمله
تخصیص آن دو امر با دامت مناهج شریعت معلوم میشود و لو تعمیم کردی گوئیم هرگاه قصهٔ قرطاس که مجلس
در بحار از آن روز صحابه را در مرتدین شمرده و درین تخلف هفت طبقه زمین را با آسمان برده اعتبار
شهرستانی چنان باشد تعمیم مذکور بر امور دیگر که فروتر از النت الطریق اولی خواهد بود کما اشرنا عنه
تلخیص مقاله آنکه از کلامش اما الاختلافات آه صراحة ثبوت رسید که غرض صحابهٔ کرام در همه این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکه تحریف اولین
و آخرین اہل مکیدت رد نمائی و اگر در عبارت ملل غور کنی و استیعاب اینقام نمائی خواهی دانست
که مولفش مزید اهتمام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمه او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اہل عالم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قدح و اماطت اشواک و تاک ساختن خس و خاشاک کما لایخفی بجز
تقریرا و از سابق اینست که شبهات زمانه آخر بعینها مانند شبهات زمان اول است و اکثر شبهات از منافقین
است حال امم سابقه اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین امت مستتر نتوانند بود که منافقین بامر
و نهی حضرت صلی الله علیه وسلم راضی نبودند و خلاف آن بجا می آوردند و ذوالخویصره گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکنم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای نفسانی مقابله نص نمود تا آنکه بر ابلیس
سید الناس چنان گذشت که توم مارقین از و بهم رسند و گروهی از منافقین گفتند هل لنا من الامر من
شیء و نیز لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا و لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا
که صریح انکار قدر است و قول گروهی از مشرکین لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء و قول

یعنی انطعم من لو یشاء الله اطعمه تصریح است بجبر و دیگران راه عدل پیش گرفتند در ذات مقدس
باری عزوجل تا ممنوع و مخوف گردید بقول او تعالی و یرسل الصواعق بلا یستثنین امور در شوکت تشیع
حضرت بود منافقان از مخاوف دست برنمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سید کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و ثمرو
در ینجا معترضی میگفتند که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه یا احیای
مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را باسمان بردند
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط راس عنصر است و انصار میگفتند که مدینه دار الہجرة
و دار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تصریح امامت در سقیفه ششم
امر فدک و در روایت عدم میراث هفتم قتال بالمنعین زکوة هشتم تنصیص بر خلاف فاروق نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اہل ضلالین را بر خلاف واجب خود نسبت گردانید
و این اہتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمد کما قلنا الکنعول
خرافات او قصد از قدیم و جدید بایدید که عبارات او را از میان بر انداختند و از هر طرف شور و غوغا
بر داشتند و مثل زاغ و زغن و ایام شوم خانه کن از هر جانب کاو کاو کردند و داد مکاید ثعالب دادند
از انجمله است محقق جیلانی از خوان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود
و در فتح السبل وانمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانها است
و بر دید از آنها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از انجمله ائمه مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کشوری هم قصه خوار سابق است الی آخر ذالک من اہل الفضول پس اہل دین را که همت تحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اہل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اہلسنت که در زمان متوسط لقب متلب کا ورا
محمد کی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اہتمام مدارس بر سنش آمد و اعتبار تمام و وجاہت الاکرام
او را بہم رسید پس بر تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانہ روزگار و استاد بیکار و جاسوس ہر شہر و دیار
بود با یشان که مخذب الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بجزای مکاید اجداد
فرا رسانید و زین الدین عاملی را در پہلوی او نشانید که ندای سروش غیبی لو کنت عبدی فاصطبر لعباد خروش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیلہ آتش می سرائید و قلوب مومنان حی ربایند تا در تلبیسات قاضی مذکور
را اصلاح بخشیدن بسبب تقرب سرکار نور جہان شہید ثالث بالخیر و امام المستولین و خاتم شہدای الشیعین
توان دانست که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاہت در نزد سلاطین بہم رسانیدند

که شیخ الاسلام را کشتند و مهلتی ندادند و دیگران راه ورود دینی و غمخواری بر قتل او گشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول تار وره کسرت فی الاسلام چه حضرت ام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز بر چنین خلیفهٔ اعظم
فیروز گشتند باز دختر مکرمهٔ خود را بعد و اخانه بردند و لیسوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه ائمه هدی او جنیبه بود که از خانهٔ فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر بهوا الشهست وایام
عدت را برباد گردانیدند و مامون با وجودیکه از فرقهٔ ناجیه اجلی الاابصار بود کما فی مجالس رطل لوق بزهر دادن
امام تن برضا در داد و امور سلطنت مطمئن و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و لتسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس شیخیت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از لیس پشش بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی ترددرفع گشت باز بعد خفیه تقیه داخل شدند چنانچه افیونی در کوی افتاده و دانست که در خانه داخل
شد قضارا نابینا بر سر همدران افتاد افیونی نعره زد کیستی که درخانه درآمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش دانی آنگاه دانست که حقیقت حال چیست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله **زمین و آسمان** و خمیر و طینت این بداندیشان غیر از مکر و لوم منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفرمانش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج بانیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
سمساطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری درباره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان مثمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است ببین که درین شهر عظیم هزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست **مدتی میگذرد** که درین شهر
بشیوع رسید و بر زبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجلهٔ صحابه را که حالش دانستی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که آنچه ایشان در واقعهٔ قرطاس و جیش و سقیفه و مانند آن تقلید
ابلیس کردند بر فرع همه حدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن بود و لیس طالبین و مسترشدین در چاره موحیرت
افتادند و اضطراب بهاد و تلهتاء داشتند باری بعد مشقت کتاب ملل و نحل برای نمودن نشان همرسانیدم
و کید رفضه از نسخهٔ جدید چنان حل کردم که هر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال او چیش نبرد
که اقرار العقلاء حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا **و درین مقام گمان نباید برد** که کیش من از سهام جگر دوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقالهٔ ثامنه باز این آتش نو زم را خواهد فروخت و بر
خار اشگاف بهای هرزه درایان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعونه که طعن تحیر حیثیتی را از زیر و زبر میکنیم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زنهار خواهند و کلمهٔ این المفر بخوانند

وعلم الرداى ثمانينى مثل ابليس حدث كنان ازاواز اوان بگمر شيد و مجالس مقنن قوانين خاكستر مذلت مبادرت

قوله يارخدايا الى آخره **اول** مخاطب لاثانى علامه دورانى درين مقام خروج خود را

نموده شکست میدهد زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوستری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی

صلی الله علیه و آله و سلم نموده و بیه دوحی بدعات پرداخته بلکه از اینجا دکه حضرت برای آن رخصت نموده لعن الله

من تخلف فرموده بود دبر تافته زیر رحمت درافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله ز بنهار

ثابت گشته و جمله اکابر رفضه برین جمله بر محاوره سر خود تراشیده اند اگرچه ارکان مرحومی شان تخلف و رزیده بودند

وچون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است ردوحی وانهم بتکرار الطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز

مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را بر رحمت فرود آرند چنانچه سخن تکیه امام صادق ع را

اعنی لعنة الله علی زراره و بهو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت درافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم

بدرقانی مجتهد الزمانی و شروح کافی و غیرها بران دلالت دارد چه جای آنکه اسامه باعتراف مرتضی ثمانینی در

شافی جواب منعی از احادیث و معاملات حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است

و زنهار بتراخی درست نیست و با ظهار شوستری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده در رشوت هم گرفته

و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته و ان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات

آتیه باثبات میرسانم و این همه عظام مجتهدین را بجاوی مستقر شان همقرین میگردانم و بآواز بلند فقره فلیکبر

مثوای للناعقین بخوانم رسیدم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست **میگوید** این عبارت عبارت

شرح مواقف است و هی هذه قال الآمدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه و سلم علی عقیدة واحدة

وطریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق و یظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا توجب ایمانا

ولا کفرا و کان غرضهم بها اقامة مراسم الدین و ادامة منهج الشرع القویم الی ان قال و کاختلافهم بعد ذلک فی التخلف

عن جیش الاسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه و سلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه

وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه و ابن

ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه

صحت جمله لعن الله از ملل عیانست صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جوابش آنکه هنوز سندش را مجتهد از

کتب حدیث پیدا نکرده تا بصحت سندش چه رسد آیا نمیدانند که سند عبارتست از رواة و صحت از ثقات واحیرا که مجتهد

چون بارسیاه بر خود می پیچید و از قالو بیکه در سابق برای تصحیح یاد کرده میگریزد و ان شاء الله تعالی در مقاله آتیه

از کتب کلامیه همقرین تعین میشود که انکار از صحت جمله مذکوره کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بدرقانی در

صوارم برای خوشنودی خاطر خویش و چندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین

است نه از متقدمین که چنین یاوه نبوده اند بلکه خود محدثین و متکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون لبندی نیافته ایم واز ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوشت میرسانیدم وانیم ضمیمه میگردانم که از شیخ حلی وغیر او سند را طلبداشته بودند وانهمه ائمهٔ عظام رفضه چون بحر گل فرو رفتند و هرگز از عهده فارغ نگشتند واگر مراد انیست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأوله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید در آیند و دیگر مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابهای کشایند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند معهذا احتمال دارد که آمدی بر طبق زوطعن رفضه آورده باشد و قرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش مثل کلام شهرستانی پیداست زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه وصواقع بظهور پیوسته و لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نه کشاد و این تقریر هم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق بحث بر باد وگنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم وفراست اه **اقول** ارباب عقل وکیاست نیک میدانند که برین هفوات نیز اعتراضات و اشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند و خلاصی نمی یابند **اما اولاً** پس از انکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم حاشا وکلا بلکه این تحاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که جمیع دریلی الزامست اگرچه مجتهد را بنا بر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه لیام است چنانچه ناظرین ببصارة العین از هر خاص و عام باین معنی معتقد اند گو جناب پیر نابالغ خود را تغافل زنند و اساس دانش و بینش خود را بر کنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ باین معنی بر جای خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی از قدما و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار سابق الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب قد یصدق راست گفت که انتقام از معارضه عار نیست **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که قدمای ایشان صاحب عدل وداد در رشد وسداد بودند و این کلام را روبروی فقیر گفتن از عجائب و غرائب خواهد بود آیا بخیالش انهم نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است و ربیب خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق و مرتضی که اولین بالاتفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت حتی که مزین بمثلث نه متساوی الاضلاع تغیر میکند و چهارمین بحفظ و حمایتش سعی بلیغ میفرمود تا انکه اولاد

ایجاد خود یعنی چنین گوشوارهٔ عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و آوردن ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته برق های ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که روافض تهمتها کردند نسبت باصحاب کبار نجابیر و جو بیکه در صواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد فانی است که همچنین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بدان رجوع نماید و اعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بفزاید **اما رابعاً** پس ازآنکه دعوی مجتهد با نیمعنی که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون بودن کتب معتبرهٔ شیعه بمدایح او پس غفقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا ازان واضح میشود که این دعوی عین بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گزاف است و زینهار بر اصول موضوعهٔ شیعه شنیعه انطباق نمیگیرد نسبت ظلمت و فساد نیست این سیه کاران بر کسی نمی تشنید **اما خامساً** پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام وانچه بر زبان عبد الله بن عباس ص بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او و دلالت نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه درباره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صنادید ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهر داری نمیکرد حضرت امیر المومنین ع را که محیط اسرار غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را رونق می بخشید و موید این معنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بر بسته تیرا که از مطالعه آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاق ش از جهت اتخاذ عجل بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از و چگونه بعید تواند بود خصوص چنین صنادید اصحاب سید الخافقین که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی که بر روی کار نمی آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا ص لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین ع سید النسب وحلم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هر دو در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهم کوششها برای امید دنیا میدادند و ل میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمدهٔ شیعه بوضوح پیوسته **اما سادساً** پس ازآنکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح باین معنی کرده که برادر مرتضی جامع نهج البلاغه را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر جمع کند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان و دل آنرا اخذ نمایند و هیچ کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس ہر چند این کلام بر اہل سنت حجت نیست لیکن آخر انقدر ازان بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نہج البلاغۃ اتفاق رفضہ حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات سید مجتہد فانی ثابت
میکنم که مکتوب نہج البلاغۃ که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضغاین دارد بنام عبد اللہ بن عباس است
نہ برادر او کما یدل علیہ الشواہد و القراین اما سابقاً پس آنکہ بعد از ادنی غور بملاحظہ این روایت که
مجتہد مختل الحواس برای مدحیت عبد اللہ بن عباس رض بقلم آورد نقیض مدعا بہ ثبوت می آنجا مدحیہ در مقالہ
سادسہ عنقریب گذشتہ که علمای روافض در بارہ حدیث امیر المومنین که ہر که مرا بر شیخین رض تفضیل دہد
حد مفتری بر او خواہم زد چنین تقریر را مورد مباہات بنداشتہ و این تعلیل را مایہ افتخار انگاشتہ اند که ترکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد اللہ بن عباس با حضرت مرتضوی ع ابوبکر رض و عمر رض را در علم
و سابقیت ایمان و دیگر مدارج شریک دانستہ کما ہو الظاہر پس البتہ نزد کاسہ لیسان شیخ حلی ہم امثال او که تاویل
مذکور تراشیدہ اوست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتہد الزمانی اجازت دہند بیت مشہور را
برای ایشان بخوانم ؎ ذہب الحمار لیستفید لنفسہ ؛ قرنا فآب وما لہ اذنان ؛ اما ثانیاً پس از آنکه ہرگاہ
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواہد شد که آنہم دلالت بر نقیصہ عبد اللہ بن عباس دارد نہ مدحیہ او
زیرا که چگونہ عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تبر التعلیم فرماید عبد اللہ مذکور را از ام المومنین
و طلحہ و زبیر و از ایشان آغاز این سلسلہ قرار دہد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و ہزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نہادند و مہبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بغصب بردند و تمامی دین و
شریعت را برہم زدند و عالمی را بمزبلہ نفاق بدام و دانہ گرفتند و در نور سقیفہ خون خامس آل عبا ریختند
چنانچہ در بعضی بسیاری از مضامین بر فتراک ایمہ بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری انیت که لہذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر رض و عمر رض را از حضرت

امام باقر سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما قطرت قطرہ من دمائنا و دماء شیعتنا الا وہی فی
اعناقہما الی یوم القیامہ و ہمچنین منقولست که چون زید بن علی را در معرکہ قتال تیر بر پیشانی رسید گفت ما
اقامنی ہذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتہی و مخفی نماند که حدیث امام باقر رض ہم از آن قبیل
است که برای مقولہ ابن عمر انا بایعنا بخطاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچہ امام باقر
شریک بودند و نظر بامثال خود گفتند من دمائنا ہمچنین ابن عمر نظر بمخاطبین که احباب و ہم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقا الی کثیر منہا لا جرم معقول نمیشود و مناسب و ظاہر
است که حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد لفرماید پس عبد اللہ
بن عباس رض درین وقت ہم بعیادت تعجیل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند و چگونہ
تجویز کنم که ابن عباس رض در نفس بانسبین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد اللہ

اگوسالہ پرستان باشند فانہدم اساس مذہب الروافض و لزم تبدیل المدائح بالنقائص و این خود تحویل کہ قول
ابن عباس اعنی اللہم انی احیی وا موت بصیغہ استقبال توبہ و استغفار است در وقتیکہ مردند و مرضیکہ از آن
جان بسلامت نبردند پس اشعاریکہ مجتہد الزمانی در ما بعد نوشتہ اعادہ آن درین مقام بطریق اولی واجب گشتہ
ع یکسر بدولت سفید شد ثمہ سیہ مو پیر شت سفید نماند ای حسن توبہ آن زمان کردی کہ ترا طاقت گناہ نماند
و از اینجا بر ہر عاقل تیز ہوش ظاہر شد کہ کلام مجتہد الزمانی بطور استنتاج از روایت ثانی کہ از تجدید حسن عقیدت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاہر میشود بنظر سرسری بلکہ خشک دماغی وغیرہ سر لیست و چرا نباشد کہ اگر مراد
اینست کہ روایت مذکور دلالت بران میکند کہ او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فہو تنافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدم محصولہ سابقا و اگر عندالوفاتست فقد عرفت جوابہ انفا **اما قاسعا**
پس حال انمردم کہ احداث و ابداع بعمل آوردند بقول مجتہد فانی در تالیفات خویش اینست کہ بحکم حدیث کافی
توبہ شان مقرون باجابت باری نیست و مثل ملوک جنوبی در ہفوات خود بخصوص این امر میگوید و حالیکہ
ہم بعد نقل این قصہ در باب علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مثل مذکور
اینست کہ در حدیث آمدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ لکل صاحب ذنب توبۃ الا صاحب البدعۃ انا
بری منہم وہم منی براء یعنی ہر گناہگاری را توبہ است بغیر از کسانیکہ بدعتی پیدا کنند کہ من از ایشان دورم
و ایشان از من دور و توبہ صاحب بدعت درجہ قبول نمی یابد چنانچہ مشہور است کہ در بنی اسرائیل مردی عیالمند
و پریشان بود شیطان او را وسوسہ کرد و بدعتی چند بہم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر براو گرد یدند و صاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کردہ پشیمان شد وحی بہ پیغمبر آن زمان آمد کہ آن مرد تا آن جماعت اتباع
حق نکند و آن مردم را براہ راست دعوت نہ نماید توبہ او قبول نشود پس آن مرد مجلسی ساخت و آن جماعت
را بحق دعوت کرد و ہر چند گفت کہ انچہ قبل ازین گفتم باطل بود کسی از و نشنید و ہمہ گفتند کہ انچہ اول گفتی
درست است و ما از آن برنمیگردیم و چند روزہ تضرع و زاری کرد کہ جان بداد و فائدہ نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواہد یافت پس توبہ محدثین عجل و خاذلین اہل بیت چگونہ بمقرون قبول گردد چہ جای آنکہ
انجمنی نیارایند و کوششی دران نہ نمایند غلط گفتم در وقت موت ہم رعایت بدعت بلکہ کفر معنوی فرمایند
و ترانہ سابق سرایند **اما عاشراً** پس از آنکہ علمای رفضہ دست سخن دراز کردہ بودند و اوراق کثیر
درین باب سیاہ کردند کہ مراد از قدریہ کہ مذمت شان در احادیث متفق علیہ فریقین است آنمردم اند
کہ قدر را ثابت کنند نہ آنمردم کہ انکار از قدر نمایند و مقولات اہل حق را کہ تعلق بامرام معنی ثانی دارد
مضحکہ می پنداشتند الحمد للہ کہ بحدیث ابن عباس کہ او را مجتہد از عیوب پاک میکنند تصدیق اہل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد و لطائف و عوائد دیگر درین روایت بسیار است
ادنی غور ناظرین و سامعین دران کار است لیکن فیما ذکر کفایۃ للمسترشدین و ہدایۃ للمہتدین **قولہ**

مثل این هر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصلهٔ تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از اینان ائمه عظا
خویش بیاری و دقیقه درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که نقیض مدعای تو از آن در ثبوت
است و آنچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت و البته عقلا میدانند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعایت
اول می بود البته اندراج اذکر میساختی و بدتر این امور نمی پرداختی بحمد الله که من آن روایات را جملة از تالیفات
بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی در گذشتم و بر
استقراء و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتذکروا یا اولی الالباب **قوله** اما روایات اهلسنت الخ
اقول اگر منشای ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبد الله بن عباس رضی
و مذائم و مثالب آنجناب را که بزبان آوردم و در بصارة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوابش
غیر از تحاشی چیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آنکه موید تحاشی باشد آنکه جابجا فقل تعالوا در مقام
میخوانم یعنی لعنة الله علی الکاذبین بر زبان میرانم و اگر سببش اظهار تحیر و کمال تتبع خویش است پس جوابش
آنکه بالبته با شیعی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تحیرش زیاده بر تحیر و الذفانی اوست که بیچاره
عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده و دامن
بمصارعت برچیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاو نازی
او با حضرت امام علیه السلام را که بود پس در عناد الاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
عرب باید سنجید و ازینجاست که قلب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة المکاتیب
لردیة الثعالب والغرایب والضاف آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تحیر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرفا مقولات جناب ایشان در تشیید بچشم عبرت بین می بیند
وقت خیال انیمعنی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **ع** گفتیم جوانی نه کم از گفتهٔ
سعدی :: بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد :: و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبد الله بن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین نیز
موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه آنچنان است که میدانی یعنی معارضاتش
بیش از بیش است چندانکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
طایفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
که امام اعظم شیعه شنیعه او را بستاید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

اینست که در مذهب اهلسنّت و اصول شان مزید شهرت یافته و بتواتر و استفاضه رسیده الیه قابل آنست که هر یکی
از سامعین و ناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب رفض و اصولش پس
در حیز منع است و سندهای منع بسیاری گذشت و بسیاری عنقریب بعد ازین می آید و حال کتاب کبیرش از مجالس
المؤمنین معلوم میشود که اثری و نشانی از آن کسی را بهم نرسیده یا بصحت فاصله چند صد سال از شیخ حلی تا زمان تو
عبارت قاضی نور الله شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما آنچه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور بیشتر آن آنکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ماضی واقع شد با بعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از آن بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده و نشانی از آن ندیده انتهی بلفظه و لیکن عقلای
و هر بعد از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنبقه از آن می آید و در خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور در زبان می دارند مصرع قیاس کن ز گلستان او بهارش را ۞ اما
آنچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی و پیروی شیخ حلی است ایا ناظرین نهج البلاغة یاد ندارند
که هجو و مذمت ابن عباس دران کشد و مذکور است و مکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی حرفیل از آن نص امام سیزدهم ر... ی صاحب بحار الانوار در بحث گذشت که هر چه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغة است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المؤمنین صدور یافته و بمرتبه اعتماد رسیده پس
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت و جرات است غلط گفتم سراسر ناصبیت است که از
امام اعظم و شهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست و عمرش نسبت باین مجتهد لقدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم و تازه از عتبات عالیات برگردیده و من وقت شنیدن انواع مشاجرات که
میانه ایشان دایر است و دیدن زیر و بیناب ایشان زیر ترجمه هندیه که آخر التفسیر قرآن مجید قرار داده اند
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نموده اند و بحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی بخشی از ندمای
مجتهد احباب فقیر خوانده بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه ؎ بیچاره خار میخورد و بار می برد ؎ و در حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللئام را ورد زبان دارم ؎
ترا کی میسر شود انتقام ؎ که با این امت خلاف است و جنگ ؎ الغرض جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین تحریکی و النتی اما آنچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
دربارهٔ عبید الله برادر اوست پس مارا حاجتی بجوابش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
محققی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواخذ حسنه او موجود است که برای تقریب امرای
این شهر مانند وب اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض جاها مزید علم و فضل او مستفاد میشود و لیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از وی بعضی قصور با صادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر عبدالله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دارد و بعضی گفته اند که عبید الله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر آنکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد همچنین
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و ادای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن
برگردانیدی پشت را و سلوک بر باد کردی و با او خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از بیها مطلق نیست قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا اینکه فرمودند فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ماتخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان مسخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را با ایشان رد کن انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی با برادرش
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
طعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر منوز مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیر یزدانی
متردد است در کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعون است پس آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی را یکسر
فراموش کرد چه جای آنکه کورنکی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر ضمایم هم
بر زبان مقدس روا داری مثل مشهور المرء یوخذ باقراره را درمیان آوردن و ترک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لایخفی علی اولی النهی اما آنچه از صاحب وسایل نقل میکنند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زراره
انتهی پس البته بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیهی
خوب و تاویلی است لغایت مرغوب بیانش آنکه درین مجمل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود لعین چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری ختاما و قعودا و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
بر و لا بکمال اسیح ترتاب و غیظ و غضب داد سب و تبرا مینمود و این هم مقتضای درایت بود که حاجت بروایت هم
ندا شت چنانچه میان حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنجمنا بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه اینست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد آنچه ایشان در خلاصة الاحوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس مع محبت امیرالمومنین میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت
و این امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغییر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
امام صادق اینچنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مثالب ابن عباس بیان نمودند پس بر منهج
اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد **یا قیماند** بتسویل و سخن سازی و خشک دماغی و گاو تازی
یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که بنیاد او را مخصوص دودمان اهل بیت
دانسته ایذا میرسید و بمقتل میبردند و این امر تایید سابق می نماید کما لایخفی و از ینجا اینهم دانسته باشی که ملاعنه
حضرت صادق ع در زراره بیرمغان مصلحه بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکردند همچو حق حفاظت امام از شر اعدا
بجامی آوردند ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث رنج
و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و بینش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ
و حمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة وغیره اهتمام بسیاری رفت و چگونه تردد که خود فاروق رض معاذ الله روزی
تا بوی وقت یافته طپانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالبا فی جلاء العیون وغیره گاهی
باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
را از این امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و نواصب داد قدردانی میدادند
و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی هذا پس هر مصلحتی برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین معهذا لک
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سید الشهداء چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند و بازوی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند و شنیدند آنچه شنیدند و
برای ابن عباس اینهمه کرامات و اکرامات بوقوع آمد و اینهمه در آوان خلافت خود شان رو داد که حروب
لبنات و خوارج در پیش بود سبحان الله تعبر ان بر این سخن ساز بیا که بلغای امامیه بلکه عظما و شعرای ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند پیوسته
لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادق ع لطیفه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
که مزین طائفه شیعه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارون رسانیده و من در این باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس
بحفظ و حمایت و صحبت مرتضوی ع بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر و بنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسن ع بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند و حق خیرخواهی بجا آوردند و تخلف از شهید کربلا نمودند پس برای حفظ جان و ناموس لعن و طعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم به ثبوت رسید که چون مصدر خیانت شدید گردیدند و با جور و جفا دادند و مخذولان امام الائمه پیدا ختند و ملزم و ترفه دنیوی را پیش نهاد همت ساختند مورد مطاعن و ملاعن جناب امیر گردیدند اما این همه این که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این کبائر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدردانی معذور داشته باشند کما لا یخفی این در مایم و مثالب حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود و بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار محصور نشده بلکه بمقتضائی روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر کتب اصول زمان ائمه متاخرین مثل حضرت امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام ناطق بود و همه زمان ائمه لاحقین مانند امام رضا و دیگر بزرگان و درین ازمنه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند و جناب موصوف بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد و انچه از روایات ذریه طیبه امیر المومنین علیه السلام که مجملا در مثالب ابن عباس رضی الله عنهما نشان داده تیرعا بود و درنه نیک میدانی که بعد درد و مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بدان نماند زیرا که نه ائمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذ الله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه الموافق من مذهب الغابرین و مکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر حجاغین است تا از تضلات ملاحده و منافقین که احداث در دین نمودند و خطوات ابن سبا پیمودند و همین است حال زراره که ورود لعنت بر او از طرف ائمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند **سوم** آنکه بعد از تلفیق روایات کتب شیعه مثل کشی و غیره در باره زراره توانی یافت که آن مطرود با مامت شخصی قایل بود که رفضه برای او میگویند که صورت ببین حالش میپرس و عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند و درین کتب انیهم بجای خود است که کمتری از انصاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خندید و متحیر گردید و اصول کلینی و بصایر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام دانند پس با وجود ضلالت و اضلال زراره انیهم لغو که بر روایات کشی و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سرگشتگی واقع شده و زینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قران مجید را کشاده و بر سینه خویش نهاده و مردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز و جل را نیز باقتضای عقیدت خود کما قال الله تعالی يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا الخ و این خبر از گمراهی زراره اعجاز امام صادق علیه السلام بود که قبل از موت شیطان در از صورت بسته و آنجناب انیهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده و تمام شان معارین است زراره بیدین از همین گروه بی یقین است هرگاه حال تشبیه و مشبه به مجلا از اصول اهل

فضول در بافتی حال ابن عباس از اینجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب اهل مذهب باطل را استقرار
می کرد[ی] و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه به زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجالت در بیض این کتاب نمیگذارد که بتفصیل ضلالت و اضلال او پردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره براندازم که همم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
در جناب تغیر تحلیل و تسویف نظر بمصارف کثیره بعمل می آید و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تکمیل این بحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عز و جل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه با اهتمام ضمیمه فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر نهم تا حال
همه قوم که زراره از بهترین شان است روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شده رواتها
قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس بر اصول
شیعیین الیس خناس مثل زراره است پس درین تصریح کلامی باقی نماید نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
ومن النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق او اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بذکر مقوله
عمان عجم است و سیاه روشن مجتهد مثل زاغ و زغن سے خا قانی آنکسان که براه تو میروند زاغ اند
و زاغ را روش کبک آرزو است ؎ قوله قیاس حال ابن عمر آه اقول عنقریب در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
کرا و از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکند شکی نیست پس حکم مجتهد که متابعت
و متمسک علیه شود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هر چه درباره او بثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالفت حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود چنانکه بر فساد نیت و تناقض نصوص قطعیه فرموده و از تحت الطول
روایات کلینی آن را بر شمارید چه جای آنکه عبد الله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهار بجان کوشد
و بر شق عصا ک خروج کند و خروش شر و در بر وقت خود را از آن معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت لازم شمارد قوله سبحان الله آه اقول سبحان الله عجیب غریب شعار الزام میدهد بر اصول
شما و شیعه خود را بتناقض می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از نیجا گفته اند که سخن از اسمان و جواب از
ریسمانست قوله اما انچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود حافظ دارد پس ضرور نیست که دلیل بیاند کور کنم مع ذلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد من بعد ازان دلیل بران مرتب خواهم نمود و بر وی عقلا مزید جهالت او بثبوت خواهد رسید
والحمد لله المتعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

که نجاشی آن را از تالیفات عالم مذهب خود یعنی سماطی بدا النته و بمقتضای الکذوب قد یصدق راست
گفته میگوید که عبد الله ابن عباس ع بر بنیای معاویه غره شد و رفاقت امام حسن ع گذاشت و باو ملحق شد
و مشتو هم نشود که درین باب جز این دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
و حاصل ترجمه آن اینست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید خومیان او و امام حسن ع
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آماده نماید آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلای آنجناب در ربود و دیگری کلند بران مبارکش زد معاویه درین وقت
خواست که عبد الله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت دراهم و زنانیز و بسیاری از
نقدها بسوی او روانه کرد و نصف آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبد الله بن عباس
با تنی چند از جاهبان خود سوار شد و رفاقت امام حسن ع بگذاشت و سوی معاویه روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبد الله بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن ع
مجتبی حال خواص دید که چنین بیوفائیها بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقولهٔ راوی این قصه
زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبد الله بن عباس نزد
معاویه رفت با نچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبد الله بن عباس بکمال سرور و ابتهاج مقرون شد
و قیس بن عباده را هرچند معاویه در مکاتیب خود فریفت او زینهار بحطام دنیوی فریبی نخورد و جوابها
درشت نوشت و زینهار دست از رفاقت امام حسن ع بر نداشت بعد از آن باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده آنچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس ع آمد و چون این دراهم کثیر را دید هوش و حواس و علم و دین همه درباخت و بخذلان امام
پرداخت و عنقریب خواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زینهار حظی از واقعیت ندارد
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و بنصوص قطعیه خذلان ابن عباس ع را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است و مقصود او غیر ازین نیست نزد اهدی
از عقلاء و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم یا دینار بود و پس و آنهم نسیه نقد
و از ینجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس رض بر اصول کاسه لیسان ابن سبای لنناس عیان شد پس چرا
مجتهد الزمانی علامه دورانی بر عبد الله بن عمر ع حکم بدنیا داری نفرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رد نمود و التفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت
امام حسین ع و کجا خذلان گوشوارهٔ عرش رب المشرقین **و گمان مبر** که در توصیف و تعریف ابن عباس ع
همین قدر در کتب طائفه شیعه دیده ام و پس زیرا که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارت خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که واعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین و غیره من اصحابنا و العامة رووا عنه فی فضائله ع اخبارا کثیره یدل علی جلالة قدره

ولیس فی اخبارنا خبر ینتهی الیه لایکون طریقه ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم و عن اصحاب امیر المومنین بالائمة المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی

لویده اخبار الکثیره من طرقنا و طرق العامة و تخلفه عن الحسین ع علیه السلام ظاهر و کذا عدم ارتباطه بعلی بن الحسین ع

بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم والله تعالی یعلم و الظاهر ان ما رواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین

کان لمجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالته و ثقته انتهی بلفظه ازین عبارت آنچه محصول انجامیده بزبان فارسی اشنود از هر فائده آن که از مرید تاب بزهره و مشتری برابری دارد غرض خود بیچه که ابن بابویه صدوق امامیه در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش و محامد حضرت علی مرتضی و غیر صدوق نیز از اصحاب ما از و روایت نموده اند و اهل سنت روایت کرده اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست که منتهی شود با بن عباس رض که طریقش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب ما را پروای نماند با صحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و هم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکه کار ایشان با ائمه معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بهتر است زیرا که اخبار کشی که در قدح ابن عباس آمده مویدش بیش طرق ما و طرق عامه رسیده و ظاهر و روشن است که ابن عباس از امام حسین ع تخلف تمام بکار برد و برین قدر هم موقوف که با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت و دوکان افاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله انصاری که او بدامن اهلبیت متعلق بود چنانچه گذشت و ظاهر اینست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس در باره مدیح مرتضوی بود برای رد کردن اقوال اهل سنت و الزام ایشان بسبب آنکه ایشان بجلالت و ثاقت او اعتماد کلی دارند و او را مقتدا و پیشوا می شمارند چون خلاصه عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونه بر صفحه خاطر بآب زر باید نوشت **اول** آنکه اگرچه صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس می آرد و همچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست که ماخذش ابن عباس رض باشد و ضعیف نباشد بجهت آنکه ما را با صحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران جناب امیر ع کاری نمانده و حاجتی نیست مگر بائمه پس چه حاجت که او را بشناسیم و وقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکه توقف نمائیم چنانچه در اخبار فساق و قد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و از آنجا که بقرینه سباق و سیاق مراد از ائمه اصحاب ایشان اند پس رفته را کاری نماند مگر بمثل زراره و شیطان الطاق پس بر دیده که خوب رفته آید ع کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز **دوم** آنکه قلب ابن عباس علی ما فی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر ع و امام حسن ع بامعا بود و وقت امام حسین ع همراه نبود رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید و از سعادت کونین محروم گردید **سوم** آنکه کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکه دکان خود را بر خلافیات ائمه هدی بر چید تا آنکه ابن طاهرین و طیبین

مثل امیر المومنین او را ابد میگفتند کما فی الکافی الثقة المحدثین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از اعد روایات
او در فضائل حضرت امیر الزام سنیانست که مقتدای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش پنجم آنکه ازینجا بظهور رسید که خطبهٔ شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیراکه
ماخذش ابن عباسؓ است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازالة الخفا عنه واتمام التتمه در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش ششم آنکه
هرچه گفتی در فضایح و ذمایم او آورده موئد است بروایات واخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که بطور نموذج در مجلد اول واین مجلد داشتی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هرکس را از سامعین
و ناظرین کلمات جعفر زکیؓ که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی چه بشم است که عبدم
بنجا عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیشش لیاقت پابوس
ندارد سرش باستان شان از دور باش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسینؑ
برای ابن عباس قادر باشد و درین فوائد اگر مزیدی یابی برآنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود و درین کتاب هم جابجا مذکور است واگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمار باز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمه علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در تمام
این مجلد بحث اتصال نسب وانقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی وغیره برگذشته لیس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر بمعنی انحراف نیست واگر ذمایم او را باز ذم
حضرت عباسؑ باظهار اوست و کلینی و در تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبیؑ و تخلف از شهید کربلا حرفی از آن ذمایم و مثالب
لا تعد ولا تحصی است که از عبد الله بن عباس سرزد بخلاف عبد الله بن عمرؓ که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده و دست از محراب عبادت برنداشت ازینجا مجتهد الزمانی را زیب میدهد بدین داری ابن عباس
و بد دنیاداری ابن عمرؓ حکم راندن و آیات قرآنی مثل وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نخواندن
اما آنچه گفته که ابن عمرؓ جهاد امام حسینؑ را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب فضول در نقض کلام ابن بو الفضول مرتب شده فوا ویلا وا عجبا که
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصاً مجتهد بیهوده سرا بریزد و دمار روزگارش برانگیزد
او را برین تالیف نالائق محمود و سازد چه گاهی طعن او اکابر بر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش باولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بر دند اگرچه با مامت فائز نگشتند انطباق میابد و قتی اعتراض

بود و او بجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جمیل دشمنان آنجناب را ثابت میکند و چنین جرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کامل الفرقة الکاملیه فی تربة اثناعشریه فهو وارد فی عشانه و منطبق علی هذیانه ۵ مرحبا ای فقیه و النشور ٭ ای تو مجموعه کمال شرور ٭ با خدا یت گهی است قال و مقال ٭ با رسولت گهی است بحث و جدال ٭ کلک طغیان تو آگاه جدال ٭ نیز در طعنه بر پیمبر و آل ٭ نه هجار از کلک تو آزار ٭ روح شان از جدال تو بیزار ٭ شافعی حنبلی دگر حنفی ٭ با همه بحث داری از دغلی ٭ مالکی خالی از جدال تو نیست ٭ خارج از حیطه مقال تو نیست ٭ هست چون با همه ملل لنیت وکس نداند چیست آئینت ٭ قول تو جمله حشو و طامات است ٭ نزد تو گرچه از کرامات است ٭ گر نرنجی بگویم ای ذیشان ٭ هست قول تو لعبت صبیان ٭ بلی غلط هست مایه تلبیس ٭ مقتبس از وساوس ابلیس ٭ مرحبا مرحبا زا ه غرور ٭ گشته از ره هدایت دور ٭ گشتی از راه کرد و نخوت و جهل ٭ با همه فضل نائب بوجهل ٭ متصدی شدی معارضه را ٭ با جناب شهنشه دوسرا ٭ قول او را که هست وحی تمام ٭ میشماری تو از فضول کلام ٭ به یهودیت ای ظلوم و جهول ٭ میکنی نسبت کلام رسول ٭ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ٭ طعن بروی نمودن از دغلی است ٭ طعن آن طعن بر رسول خدا است ٭ قدح آن قدح آن شفیع روا است ٭ قول او را بنجر انکاری ٭ یا ز دعوی دین او داری ٭ دین تو طعن سرور دین است ٭ این چه دین است این چه آئین است ٭ رد وحی است رد قول رسول ٭ کی بود قول اهل رد قبول ٭ الحذر الحذر ازین گفتار ٭ وقنا ربنا عذاب النار ٭ تفصیل بعضی ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم خودش درباره اجله اصحابؓ رساله تاب ترتیب داده بود حقیقتاً ابواب رسوائی برروی مقتدایان شیعه می کشاید اگرچه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسینؑ بنی هاشم را از معاصر خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبدالله بن عباسؓ و امثالش بسعادت رفاقت فائز نشدند و ذلک ظن المسولین و من شکوک الملبسین تدبیتی که باقر مجلسی در مجلد دهم از بحار خطبه حضرت امام حسینؑ را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیدا است که حضرت امام حسینؑ تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجنابؑ رتبه شهادت رسند چنانچه باید بیان شعیه مودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ما شاء الله

ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسوله وسلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة

وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی بأوصالی مقطعها عسلان

الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لامحیص عن یوم خط بالقلم رضا الله

رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له

فی حظیرة القدس تقر بهم عینه و تنجز لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

منافاتی را جل مصحاق الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت
یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد واگر
بر قلم تقدیر رفته زنهار سرسری نمیرود بجور و جفا صبر میکنم و امیدوار مثوبات صابرین ایم و برفاقت
حضرت پیغمبر ص در حظیرة القدس قرار میابیم و موجب خنکی چشم مبارک میشویم هر گز القاء الهی و ثواب نامتناهی
منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
بنویسم که حضرت امام حسین ع بجد و جهد سوی بنی هاشم عموماً و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند و از ایشان نصرت
طلبیدند و حجت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هر که
لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکنند از حضرت امام باقر ع که کتب
الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی
و قبله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی
است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابوجعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی و قبله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الآخرة
لم تزل والسلام و اگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبدالله بن عباس وغیره
نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع تحریر کنم
کلام بتطویل انجامد و اهل این زمان که همت قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب در همین مجلد
از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده
ما را بشنود که بقتال تعلق گرفته یا ببیند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد سزاوار است
بر خدای عز و جل که او را سرنگون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی
گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول درگذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری
نکند و مددگار نشود و لیکن بعد دیدن این چند سطر کسی را توهم خواهد شد که عبدالله بن عباس و محمد
بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند
تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکور بر اصول رفضه مبتلا نگرداند و ببادافراه نرساند مگر خدای عز و جل
تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر و باهر میگردد که حضرت
مرتضی ع ابن عباس رض را آن صحیفه نموده اند و بر وی خوانده که مثل لوح محفوظ بهر رطب و یابس
شامل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال

حیف باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سجاد تمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن جاودین
و مخالفین هم چیده باشند تتمه که طرفه اینست که عبدالله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار بگرید و این بزرگان ازین هم محروم مانند که مکید و
منزل ما تنها کشتند سعادت دینوی دریابند مگر باید تداری که ملا باقر ع مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
حدیثی نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
هجرت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاده زبده پیش شاه کرمان نهاد و آنگاه بعنوانیکه خانه روی
بیضه خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
مکر کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
باشی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابانان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه خدمت آنجناب
رسید و آن وقت مهار شتر جلی از یاته عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن بمن نتیجه داد که حق بینی بپسندید و چه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عز و جل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و قطره
آبی از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبدالله بن عباس ازین هم عجیب طرفه
است که گاهی چند همراه آنجناب برداشت و مجادلات کنان درگذشت خدا شاهد حال است
و کفی بالله شهیدا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی بر می انگیزد بالجمله حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ائمه قوم
بچشم دیدی و قطعاً و یقیناً بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سرپرستی ایشان بعد از تامل
امثال مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دایره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه ماتم است یا قصه بر بینی که مکابره زنان همه دید و از اعتقاد عقیدت ترویج خویش
از شمار بر نگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید بنصوص قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبدالله بن عباس ع و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا حلق این هر دو ایشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگردید پس گوش فرادار ولشنید نش همت بگمار که حق تعالی در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع را در جان نثاری بدهند پس برای اطراف استیطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمه کبار نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات قرانی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصاً بر اقربا و احباب و اصحاب که بهر کار بسعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول اما میه منقول است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران طلوع کرد و قسم است بخدای عز و جل که نازل شد این آیت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند ایشان قتال را هرگاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض کردی بر ما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را از زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران تو می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد ع و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان جهاد واجب گشته بود با زایشان لم و لا نسلم بر زبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه قران مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم و الا نظر بر روایات شیعه توان گفت که خود حضرات ایمه را خبر شد که آیت سوره نسا را بسوره ابراهیم علیه السلام پیوند نمودند و خبط ربود بر اصول رفضه بکار بردند و انتقام امور خود از کلینی پیدا و هویدا است کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ایمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر ع مجلسی زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن عذاب چنانچه از قران مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع پیغمبران ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خویش بروایت امام محمد ع می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد همراه امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عز و جل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند و در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ تا نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را که خود را از خلافت خلع کند و كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنجناب

غرض گرداشته حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض کرده است که همرکاب وی شوند و دمار از مخالفین
یزید برآرند بدین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرده تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند دیم
مومنین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن و رفاقت امام حسینؑ نمودن
و از شریک میشوند **قوله** و آنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور ترهات سابقه تهویلی و ترهیبی
فقط نیست چند وجه **اولاً** آنکه ایشان صور خیالیه است که مجتهد جاهل کور در هر جا ترتیب میدهد و مشاهده
روز سیاه میکند یعنی هرکس باولیای میرود و یقین میداند که در لصارة العین آنچه حکم کرده بودم براهین
نیران هر جا قایم میشود و جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً** آنکه درین مقام آنچه
برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقة خود بیک آن دلیل گشته تفصیل این اجمال آنست که این روایت
را فاضل هدایتی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و عدالتش این پسر و بدر تعصب
نموده آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد
پس بر اهل سنت احتجاج از آن نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغة و غیره
که بعد زمانش و بیعلقی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته به مجتهد خانی
و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یوخذ باقراره **ثالثاً** آنکه
دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت ولیکن مجتهد الزمانی را
در خاطر که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد
که تا صلح خلافت امام حسنؑ عبدالله بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از یزید شرد
زوایا [illegible] بسر برده و بحرم مکه التجا برده و هجرت کرده و به فهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
زمان ... دراز بوده لفظ ایضا بیزمان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بوضوح
میرسد فرعیت امامت والا بزعم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در ربایید و اگر درین امتداد
زمانه خوابش نبود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادة بلی این کار حضرت صاحب الامر است
که در هر شهر سیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر فضل
[illegible] از اهلبیت با قرابتشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا
نیست پس با وجود آن امر که از بخاری و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
ثابت شود لا جرم روایت فاضل هدایتی را در مقام کسی عقلا بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی
[illegible] الاستفادة گشت تمامی هر شهر و دیار و بیشتر از شیخ علی درین روزگار اند مهملات او را بجان
و دل می خریداری آنکه یوسف را فروختند تا چه خریدند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مفتریان مثل صاحب مروج الذهب اینقدر تهمتها بر عبدالله
بن عمر نهاده اند و کم له نظایر فی کتبهم الغا آنچه از روضة الاحباب در احوال حضرت طلحه نقل کرده اند هم
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که گویا
واجب میدانستند پس زیاده برین نیست که اهتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که بر چیزیکه
اهتمام در آن روند ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
کنند حرام باشد حضرت موسی ع بعد از بیهوشی توبه کردند حالانکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از انکه وکالت آنحضرت ع نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والتجی را زوالی
نیست اما بر طور اهل سنت که بجواز نفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را باثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر وغیره دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتران بود
که آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند در طلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و دریغا که هنوز مجتهد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ائمه هدی ع میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش هم
ضرور نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت مرارا اما التقیه پس چنانچه
ائمه بزعم رفضه از سنیه تقیه میکردند از شیعه هم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و قد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت میمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست و هر راست بگوید
فتوی میدهی بر کفر او و بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتهدین رفضه باثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بزبان نبردند معهذلک این روایت اولی نیست از ینکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دهیم
زیرا که در زعم شیعه طلحه و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مهاجرین خیار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمه اطهر بدلیل اطول احادیث اعوز از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان باین معنی تصریح کرده اند
گمان تواند کرد که سنی این واقعه را نوشته و بر حضرت طلحه چنین یاوگی آغاز د و گوید و بشارت مراتب
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن برندارد نعوذ بالله من ذلک علاوه از روایتش معنی
استحبابست واضح است که مزید رحمت مقتضی اینست که قبل از آن وجود رحمت بود فثبت المقصود و نیز
نیست که خلاف عهد حرام است و در ادنی امور **قوله** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در هزار جا
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد همان بیان که درینجا دانستی

عجیب نمایند الخ اقول عجب است دلیلی برین دعوی می نگارد که اینحدیث چگونه دلالت دارد بر وجوب
... الامامیه که فرزندان حمید بن بی خاتون مرتبس بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
... مذکور در حال شرک و نصرانیت اجرا و بروی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
... در خواب صد در یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک ما فات
... نمودند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه
... چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در آنجا آگاه کند که چگونه رنگها می گرد
... از شکنجه اوله شنیده ام و بخیای طائفه مورد لوم را سراسر سنجیده ام که تو گوی ع عمر پنجه بر پیچ
... و شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگویم تفریع مجتهد الزمانی یعنی
... ما ابن عمر الخ وقتی صورت گیرد که اولا بیان کرده باشد که درینحدیث موت کفر مراد است نه ...
... از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبد الله بن عمرؓ یا عبد الله بن مطیع صحبت را بهتا ور کنند و صاف
... گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بجهت نقض بیعت
... آمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین بگوی مخاطب دست از نکث باز میداشت
... واقعه نویسان در اخبار بسط کرده بیشتر یزید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبد الله بن عمرؓ
... زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون ترینهار این مبحث را طول نداد
... زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسائل خود گفته تنصیص بر کفر
... تابعین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب
... تا خود را بتهلکه نیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقض بیعت یزید و تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بآن فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
... می ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و حلی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که ...
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروقؓ بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه اهل ... فتعین تشیعه و هو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسینؑ از راه
ملک و سلطنت بود و بس و مامون مقلد او گشت و در حق او از و در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر دادی می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است بالجمله درین روایت و حدیث
لفظ اماتت میته جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو در آن جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیامد الغرض
حمل کردن اینحدیث برین معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ایا عبد الله بن عمرؓ این

بزرگان را که طعمهٔ تیغ بیدریغ بنی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب
نیمروز روشن است کما عرفت نموذجه مشار الیه آنفاً و اگر در سیر و تواریخ نظر کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
مذکور را از گزاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مزید ولا و نور لوازم ایمان و اگر معتقد کفر شان بودی
گفتی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابو بصیر لا یوفی را که کور مادر زاد و بدتر از
اهل کفر و الحاد بود بنظر نمی آید مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و بر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در همه چیز یکی نمی باشد بلکه وجه
جامع باید میانه هر دو که در ان شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملای
مجلسی در بحار التصریح میکند جائیکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس لبعض
افادات گفته و نگارهای بلاغت لبته که عرفی از ان اینست اما قوله لم یحکم بکفر المنجم الخ فرد علیه ان الظاهر
من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی
مختصراً اما آنکه در حدیث مات میتة لفظ میتة بالکسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حواشی شرح عقاید نسفی
و اگر پا فراتر نهی در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و مغلطه مجتهد که مورد
از الفاظ حدیث چیزی نیست باید گردید و برین مقدار چگونه اقتصار ورزم که ملا خلیل قزوینی در شافی
شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفتم الفاظ او اینست المیتة بکسر المیم
مصدر نوعی من باب نصر میتة جاهلیة ترکیب اضافی او توصیفی انتهی مقام الحاجة اینقدر هست که جمعاً
بین الاول و الاخیر بقاعدهٔ تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد و کما لا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال
اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی که در قول مجتهد غور و تامل بکار برد و بیند که جواب اول را در بارهٔ
حدیث معرفت اباً هرگز رد نتوانست کردن و نه برهانی قائم میکرد و اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی
او باقصی الغایت رسید که قفل سکوت بر لب زد و نتوانست برای مقلدین حمقا دام گستردن و دانه افشاندن
چنانچه در مقامات یافته نگارش کاری برای فریب شان لیته معتد اک کمیت عاولی که قول او را تقلید
پیشتر در هر مقام عادة نماید و گوید عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتهد مذکور معتاد بذکر
حکایات و دعاوی بی‌اینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار نماید
و این طرز غریب دیده که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده
طرفه اینست که چنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد می بازد و بی خردی
آه در هیچ جا بعد اقامت دلیل بر جهالت و اجنبیت مجیب از فنون و علوم قائم کردن و این احتمال را بمعنی
نگرداینده چگونه تجویز توان کرد که این امر لا معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه بر آورده اند
و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بمرتبهٔ قصوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

الغرض چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
خاصه و عامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الرماح نیز بعضی این امور
پیدا میشود مگر شب کوری و جهل مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال قریب و عید الخ **اقول** هرگاه
امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
کفار نگاه داشتن و فتوی بر مذهب حق دادن بیمعطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی در باب
حضرات ائمه که کسی را از وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در
مقاله سادسه پی بردی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد
که امور ضروریه امامت همه ازوی مسلوب گردد و غلط گفتم از هزار سال نشانی و اثری نزد عقلا ازو یافته
نشود چه گمان توانی کرد اگرچه مریدان او به پیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
و خود را مورد فاعتبروا و خلوا اثارا گردانند لاجرم نزد عقلا وجود و عدمش برابر خواهد بود و قبل ازین
در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاست
مدن و جهاد کفار و تنبیه و تادیب اشرار ازمن است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور خلعت امامت
و خلافت حقیقه نمی ماند اورا بالقاب تا بهزار قدهای رفضه معتبر نتوانند کرد کما اشرنا چه جای عدم ظهور
که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان دکاکین تنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
منکر اند و هنوز خواص شیعه در تجسس او باشند و ره بجای نبرند و انهمه طالبین و مسترشدین بالاخر خاک
بیابان بر سرها بیبیزند و خس و خاشاک حرمان بر روی خودها بریزند و مدعیان ملاقاتش که بیش
از بیش از واردین و صادرین قبل از خروج سفیانی و ندای اسمانی مطعون می شوند سالانکه بنقل
علما بجای خود قرار یافته و لو بتایید حکما هم بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است
تکلیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد و مخفی نماند که سخن در وجود من حیث الامامة است
یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید و درینجا
بسبب سلب حافظه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب و قد لوا ان هذا لشیء
عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه واله التحیة والسلام و از ینجا عیان باشد که مراد
از وجود وجود امام مقارن ظهور است یا لحاظ وصف مذکور و از تجاهل ... آخر افادات مجتهد با غمسه
ردانکه شق اول را با انهمه امور ظاهره عین مطلوب میدانند و خیال میکنند که چون برانگیختن او برای
ذاتیات و لوازم امامت باشد غایب کردنش با وجود القای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زید را
قاضی بلده گردانند و گویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید و نتواند دید سبحان الله طبیعت
درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ☆ باز میگویی که دامن تر مکن هشیار باش ☆ و بهمین تقدیر جمیع

لا بیه پیش دراز فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
لیه نهاده اند و خونریزی تبر و ندکه عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر آورد
برای ملامت حضرت جهان آفرین برخاست بدنامی فتح علیشاه از قوم قاجار که نام پدر قبیله شد گور از
نیطان مشهور تر است بطور تمثیل و ابهام است که ؎ گفتمش سلسله زلف بتان دانی چیست ؟ گفت
افسانه که از شب یلدا میکرد ؛ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست و در تمام
نیز شدید قلم در لوتسنی بود بهزار کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر المناب در گذشتم دریغا که طالبین
و مشتاقین انیمه مساعی مبذول دارند و بمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آنکه
قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دیده گفته بود ؎ یار در
خانه و ما گرد جهان میگردیم ؛ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ؛ اگر به لبتان سرای این بادشاه
جهاه ره می نهادندی با نعیمی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
در مکه معظمه هم قرین معجزات وکرامات مراودت بصاحب کوشکی می نمود اکنون شب و روز بحکم ضرورت
نزد ازواج قادسات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر و حضرت امام صادق
با راوی را تردّدی بود که در قبر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس روا می نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خورسند است و از
بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی و سرودش لاریبی ببیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ؛ که با ما نرگس
او سر گران کرد ؛ سر گرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است کو از نظر مردم غائب باشد آنچه این بادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیان
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مرزبوم
را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند و بلده لکهنو را که مجمع اهل تشیع و موضع مخصوص رئیس المؤمنین
جالسی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد و خصوصاً لبتان سرای بادشاهی که با نواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بصنوف عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافوریها منور
شده و در لطافت و صفا و نضارت و بها از اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ در گذشته
رونق افزا انجمن نشاط و سرور اند و گلشن انبساط شوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری بعد چندی زن با مردی تمتعی خوشروی در ساخت و از لقای فرحت انتمای او در

ظلمت کلیه افزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمهٔ آبحیوان از ظلمات
بدر آمد تفتیش شد و صیحه بر زن زد گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود باستانی و درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر لعبادت قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمرهٔ قادسات رو بر گردانید و گره بر ابرو زد هر چند پادشاه جی پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هر چه هست بفرما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو نه دهد باد بر کند سلطنت او را بهم زنم پادشاه او را نیز و دی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است و بی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته لظهور نپیوسته و درین امور و تقریب عقیقه هزاران درهم و دینار و اجناس و لباس فاخره برای و
قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است در جای دیگر
شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه و ارکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی الغرض بر حال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که در تلاشش امام غایب منتظر سر به بیابان
و کوه نهادند و درین باب سر تو ه شدند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ؎ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ❊ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ❊ زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در هر زبان و دعوی فرستادگی و از
طرف نیابت امام غایب نمود و مدتی باظهار کرشمهای جدید و اخذ و جر مشغول شد انچه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود انچه متعلق بدین باشد حرفی ازان باید شنید در یک حسرت و حرمان بر مفارق نشان
باید بخت و لنعم ما قیل ؎ آفتاب اندرون خانه و ما ❊ در بدر میرویم ذره مثال ❊ که اگر غیبت از بیم
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب ائمه هدی است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اشقیا
و ابن المواعید من الرجعه و ابن الوفا لیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوه هند یعنی لکهنو تا بایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین و رتبه امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور شد
هر امام را ضرور است نه هر نبی را داز لوازم امامت است نه نبوت و اگر در تخصیص این امور ضرورت
را منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کشف و مکشوف و مراقبه مایل کردند حشر ایشان همراه نیز

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابی قحافة بترك الكتاب فان وراثة سليمان لداود ع
الفانی و وراثة التركة بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وعاء زكريا ع وهكذا اولوية الارحام
وهذه آية الميراث فان العموم ليس من باب التخصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على
معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنكه اگر ظاهر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی و اعتراض بر صدیق بترک
کردن قران مجید تمام نمیشود و صحیح نمیگردد زیرا که احتمال وراثة علم باقی است عموم چیزی دیگر است و
نص النست که احتمال دیگری را بر نتابد و زیر دلیل یازدهم که حدیث امام نقی است رضی الله عنه میگوید
آنچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است در حجیت ظاهر قران مجید زیرا که ولایت که از انما ولیکم
الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی از قراین معلوم توان کرد که مراد خلافت است
چنانچه در کتب مسطور است اینکه شنیدی باعتراف مجتهد ہست که نصوص نیست بلکه از ظواهر آیات
واحادیث است پس اینهمه سبب کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدایح مهاجرین و انصار و میراث
فردوس یافتن و متبوع گشتن ایشان برای تابعین اخیار و تبع تابعین الی یوم القرار باقرار طبرسی
در مجمع و غیره واعتراف دیگران در دیگر اسفار هر گاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نص نیست
ظاهر هم نتواند بود دیگر نیم پخته عادت خیالیه طائفه رفاض که آب ندیده موزه بر کشند و داد پای کوبی
و زنخ زنی دهند تفصیل این امور جابجا در کتاب خواهی دانست انشاء الله تعالی ولیکن آنچه درینجا
مناسب می بینم سخنی چند میگویم تا سینه ناکی همه رفضه از ملاحظه آن زیاده تر پدید آید که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم همیشه نصب امیر المومنین را باوصف ورود و تذکرات و تاکیدات غیر متناهی از
جناب اقدس الهی تا از صد بار بر گذشت خصوصاً در معراجها و تسویف می انداخت و باظهار رفضه کما فی
مبحث تحریف القران من عناد الاسلام قدرت بران نمی یافت بسبب شدت خوف و تقیه و معلوم است
که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلمه ضم کند نتیجه آن البته چنان سر زند که هیچ مسلمانی بلا ضرورت
بر زبان نتواند آوردن زیرا که از ان صریح مژده فتح و ظفر بگوش خوارج و نواصب میرسد بلکه از
شورش قلب اهل اسلام می لرزد و در روزهای غدیر بعد از نزول یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ چنین اعذار مرتب فرمود که قطع نظر از
مثالب مرتضوی که اگر او را نصب کنم همه مرتد شوند و سعی نبست و سه ساله رایگان رود مزید حیرت و افسوس
پدید آید که همه بحیثیت انفرادی و هیئت مجموعی کذب محض بود که ای برادرم جبرئیل این لشکر که صد و پنجاه
هزار کس رسیده لشکر شیخین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهائی نصب کنم بگذار تا بمدینه
رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه در مدینه طیبه غیر از متخلفین یعنی منافقین و نساء و اطفال
و مساکین کی بود که ایشان کنند و دست مبارک بگیرد با اینهمه معذرتهای غیر واقعیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تعلل و تسویلت رابنیاد نهاد اگر غفلت آن فقط از رضا فی بپردازم و سخن چند دیگری باید گفت اما محض تکیه بحضرت علی رؤس الاشهاد همین بود که بلغت و حضار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را بدرجه عقصوی رسانیدم یا نه وانها رب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی ازین تمهید برآمدی و دقیقه دران فرو نگذاشتی مجتهدین و متکلمین رفضه افترای دیگر را که سیه نمکی ایشان را باسمان میرین رسانید بمیل آوردند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده و فرموده جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الٰهی ازین رسالت کنارهٔ مستعفی شوابی تغیر ذلک من المزخرفات التی لا التعول بعید رویتها او سماعها الا لعنة الله علی الکاذبین المفترین حیث جوا فترا دید مواصر التم خر لوه ایضاً و جاؤ ابهتان عظیم مستحیل عند اهل العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم واشرفهم ولقد صرح الحائن الکاذب فی مسامعه مطلقا وانکر عمدو بدر روایته فی باب استعفا نبی من الانبیا کما افتراه انشا الله تعالی حکایته ما رأی کتابا من تصانیف العلما ولعلهم سالوا درجه الامامه لما راوها افضل من النبوه والرسالة عند تولا الاشقیا فاعتبروا یا معشر العقلا وهذا الذی ذکرنا من قصه الغدیر قطره من البحار وبا اینهمه اگر تشنگی و رغبتی داری بکتب معلم الملکوت یعنی شیخ حارثی شیانی بار ی بتفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدما ست رجوع بکن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظاً و معنی هر دو در امر غدیر بکور خواهی یافت و استعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بانیان و مروجان این مذهب در هر لباس مشهور ساختند والله عزیز ذو انتقام و استعفای شریف هر دو حشت بر صافی چه موقوف که کتب تو عسیل یعنی لقبر مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و حیاة القلوب ولاو نیره را استعفای لفظی و معنوی واضح و شافی است اینست نمونه از آیات قرانی و شیخ جلی توم برادر بزرگ این هزفه غالباً قریب صدآیات را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش کوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین الشان توانی دانست که چند صد ایت را بهمین مخترعات وضم موضوعات و مفتریات بر شمرده اند که عمده ترین دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب وصی مطلق را در غدیر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا امامکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب در گردش خوار قاه قاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان و در تسلسل و آنهم ازلی تا شام بحدیکه اگر روئین تن بودی دعائم بدنش در هم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دایرة السوء همچو نقاشان چنین صورت دائره مسطور را بر دفترهای قلوب میکشند و تصویر گردش مذکور که در کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول زبانی

پس حدیثی را نیز ثقاتی نتوانسته داد مگر بملحوظ کردن سر و ر حدیثه چرا نباشد که خمیر کالبد عنصری الشان

الکواذب وکذوب الصوادق ایشہا کہ شنیدی بالمنیت نواصب آمیختہ کما فی علل والشرائع لصدوق
متعلق بدان بود کہ ظواہر آیات واحادیث را ائمہ بحطام رفضہ لفصوص دانستند اما رعایت این ظواہر پس
کیست کہ خلافیات رفضہ بدین قاعدہ بیان تواند کرد کہ عمر اہل جہان بپایان رسد ولقد داں سخنم نہ آنجا مد
درینجا ہم نموذجی می آرم کہ در آیت استخلاف یعنی وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ الآیۃ از ضمیر خطاب ظاہر است
باعتراف امامیہ کہ آن بزرگان کہ بر مسند خلافت نشستند از جملہ حاضرین باشند والیشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا کہ تمکین دین تشیع کہ مرضی الٰہی نزد ایشان بود وہمچنین تبدیل خوف بامن
صورت نہ بست بسبب آنکہ آنجناب لعود باللہ اظہار کفر وارتداد می نمود واکنون تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس آیت را برای امام مہدی کہ ہنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند وبرای اثبات اینمعنی
استدلال بدان نمودند ولاریب کہ رعایت قاعدہ مذکور ریائمال شد کما اشرنا وقس علی ہذا مثل آیت اِنَّمَا
وَلِیُّکُمُ اللّٰہُ وَرَسُوْلُہٗ الآیۃ گویند کہ چون حصر از انما بہ ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثہ نماند وعیانست کہ ظاہر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاہر درمیان آمد البتہ امامت یازدہ امام رفت وگذشت ودرینمقام
آثار عقل ہم برای ایشان باقی نماند کہ چہ ارادہ کردند ونتیجہ آن چہ حاصل شد پس در سخن سازی وحقہ بازی
مشغول گشتند ویازدہ انگشتری طلا کہ ہیچ غالباً آتشی در آن اثر نکردہ وکتاب مختوم بدان مذہب بودہ
پرداختند ودر اختلاف افتادہ علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کسی از قدمای
رفضہ ہیچ حلہ کہ کلینی مفتری راوی آنست کہ آنچہ جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حلہ ہزاران درہم
ودینار بود نہ پرداخت وبندہ میگویم کہ ہرکسی ہیچگونہ پردازد وباقدکہ بقول مجتہد قانی بیر دہقانی کار رہر
جولاہہ وندّاف نیست یعنی بمثل خود اشارہ میکند واہل عقل وفراست نیکو میدانند کہ ادای نماز بخشوع
وخضوع بہتر است وابنہا درعلین فرود آوردن حلہ وجدا کردن انگشتری دزدلش بکف دست سایل
چنانچہ تیر حکمی بر نشانہ قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجستہ در چشم تحیر کردہ جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداختہ ؛ وبر گروہ انصاف پژوہ پوشیدہ نیست کہ مجتہد درین کتاب
چنانچہ دانی جابجا صواتاً ومعنیً تصریح کردہ کہ روایت ہر قسم در کتب فریقین اندراج یافتہ ولیکن تا
بہ تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید خلیف در مہمات عقاید سیما در امامت ائمہ خصوصاً
امامتیکہ اصل ہمہ ولایتہا وصایتہا باشد وزعامت دیگران متبنی بران بود اما احادیث پس
آنرا بہمین طور قیاس بکن فرق اینست کہ قرآن مجید را زینہار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم در تبلیغ روز حجۃ
الوداع بارہا ہل بلغت روبروی صد وپنجاہ ہزار صحابی فرمایند وانہا اللہم نعم عرض نمایند کہ کمال
تبلیغ ہر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرآنی نامہ جاودانی معجزہ رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات احاد را که بوی تحریف ازان به دماغ جمهور رفته می آید بر منسوخ التلاوت که باجماع
فریقین و حکم قطعی ننسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل آفتاب
نصف النهار هویدا میشود نیز اکمال دین و اتمام نعمت فرود آورد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
و یقیناً باقی نمی ماند مثل وانا له لحافظون بخلاف احادیث که خود و آیت کریمه لا یأتیه الباطل الی غیر ذلک قدما
و متاخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد و علاجش اینست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و مردود
را مطروح گردانید و ازینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شده به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه و محمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات والشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز وجل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله عز وجل وکان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا انه مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهل بیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
یابید دران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع یا جمله اصحاب ملازمین صحبت بحکم انحدیث و ضرور
است عرض آن بر قرآن حمید بحکم حدیث مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زر بدست آید و محک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند و بجای
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس ویل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و انیکه شنیدی
سخنی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تصنیف

ثقة الاسلام و صدوق الحواز بعنوانی گذشت که قلوب شیعه نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
تر صحیح بیاد آور حدیث امام نقی را که در آساس الاصول در بحث مذکور می نویسید انچه بر آن دلالت
دارد که آنجناب قائل بتفضیل صدیق بوده اند و مقام تقیه نبود زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که آیا من
خوشنود است یا نه که من از وی خوشنودم امام ابوجعفر اول داد مامون فرمود که من منکر فضیلت ابوبکر نیستم حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و این حدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس غور
تجویز نکند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام همام اقرار بفضیلت
صدیق داشته باشد پس البته خواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم است و اگر از ابطال فضیلتی وحدیثی ابطال فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کهی حاصل و حکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لاجرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنون مطبق مجتهد الزمانی ببین که جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ائمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد توانند شد و اگر چنین هزرها تجویز کنیم لقای
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لقد حبطت اعمالهم از آیات بینات هم یاد
ندارد آری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیت اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفتی الف با
تا ندانی * ولیکن چون رفضه جناب لاتیماب را مظهر کفر نویسید و فضائل را الوهیت رسانند اگر بالعکس نیز
قایل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم در خصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس حرفی چند از آن مضمرات نیز بشنو و باید مائل شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و دخول او
در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر ثبوت تمامیت
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه متناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان گذ
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در ردت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکلتر اینست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام رافضه مثل ابوجعفر
طوسی از امام صادق آورده اند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت نموده اند که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپرده اند و دین را تغییر نساختند پس اکنون بنده سه حرف وا نیم مسلم

از شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در جواب کلبین فرموده که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا ع عالم ماکان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون کما فی العیون چگونه تمهید النستر قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب کهف بلکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر ع حضرت سکینه که باشد که عهود را دیده و دانسته شکستند و وثیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دریده گردیدند و اطفال
مرفوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی منفعتهای مزارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه هانگفت که روزی ترا و غم نیامت را خدا متکفل
است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خائنین دانست پس تغیر و تبدیل
به مرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همدیگر به اصول مدعین مزید و لا دین فروش دنیا خرد و ملا و معینا که اثری
و نشانی از دین رفعنه باقی نماند به اصول شان و چون حال اربعه متناسبه آل عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بهایاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه رسیده
و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه با اینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است که باب و فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب وغیره مخفی نیست و با اینهمه شیوخ حشمها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خود شان نفی حدیث بلم نموده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرو عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
و قباحت هم برین زیاده گویا ن ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عیاذاً بالله و در خصوص خواسته بودم
که رساله بر اسها نویسم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدن کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریاضات که از سبع سنابل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی نموده اند فالمستغاث الی الله تعالی فی هذا الدنیا والعقبی ولعذاب الاخرة اشد وابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از انکه که گاهی در اغماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه والتقیه کسی که مظهر کفر
باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من عصم آمدم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم
گفته اند بالوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم معیت شریف الی غیر ذلک لفظ اهل بیت
مردی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نیز بیان که از ائمه تسعه و ابو ذر و سلمان یعنی بر دین نبوی باشند
و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار کشوند و برای ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رو بروی ایشان نهادم مثل کتاب سلیم که اغازش روایت
ابو الاسود دؤلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
وکسی نبود نزد حضرت مگر امیر المومنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از افادات
بطور وصیت فرمود و در اثنای آن بتاکید تمام که تو از اهلبیت منی هستی تا سر همه فرود شد و گردی زبان حدیث را
سر معین کرد که دران وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در اغاز ملازمت بود بشر
مزید صحبت و لزوم از سیمای حدیث نیز ظاهر و آنچه از وی بر اصول رفضه صدور یافته از روئت و لفاق و محا
اهلبیت و آنچه بدان متعلق وارد شد بر ناظرین منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چرا سر که بر روی مالید اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تغیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
تکبیر ند چه بدی کرده باشند مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر تشریف
که داد رونق دین محمدی دادند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع بطریق اولی انهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه و لیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغیر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصحا میفرمائید بر یکی مصداق کانما اغشی
علیه من الموت می شوند و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قومی فانهم عن الصراط
ناکبون و من ایره الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند دو بر شمر آباید
رفتن و دست سخن را دراز کردن که پیر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
اختلافی نبود و مجتهد ناشسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بجول الله و قوته که ائمه مثل انبیای بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و راستی
فتوی میدادند و احیاناً بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون ولکن یفتون الشیعة بمر الحق وربما افتوهم بالتقیة فما یختلف
من قولهم فهو للتقیة والتقیة رحمة للشیعة پس ائمه بر ملت مرتضوی بودند و هی اظهار الکفر و ابطال الایمان
و اگر ماثور نمی بود تا هم عقل بمثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شناوری آموختن دیگر
چه گوییم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است و العاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحیث ظواهر سخن پیر دهقانی میرود چه مباحث
که دران از وی بعید و زشت می آید کما لا یخفی علی من رای اساسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللا
و مبرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهای بی طلع و
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده برین نیست که عمل بر هر قول شان عموماً چنانچه از

لفظ ای اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلاء پوشیده نیست القصه اینجا
بحث ابتدائی و انتهائی انیهم واضح شد که مزین بیچاره نا واقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دغا تراشیل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدن
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و فصوص هم تفهیم
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت ائمه بهدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بدالنسان روشن باشد که رابعة النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور گوش نفرماید افسرده خاطر نشوید ولیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم که از جهاد و تعلق فارغ شدند و جهاد
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه کو خویشتن گم است که را رهبری کند؛ و اگر خرافات رفضه زیر
ایت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیرالمومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
راهی و خود بینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هرچند رفضه صحیح تا بها شنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند ولیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات بمقتضیه بمقر اصلی خویش که سارت مصیرا در شان السنت میروند حکایت آورده اند
که ملنگی از گروه بداریه پیش مریدین خویش رنوری را سربسته کشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار یا چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن پوره حماقت خود را باین مضامین
پیر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را برا انکه خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند در وقت خلیفه اول

دشمن میداشتند اورا دوست میداشتند که قرار دادند آن نقیض رفضه اکنون کردند البیت بر ظلم انواع
کرد باید انصاف و نمود کوشش قدر چه شریف حدیث و مجید قران ظاهر درجبت دهقانی پیر و را ایشان
نمودند بیان حق اهل انچه تا کردند انتساب صادق بحضرت و گفتند ایران ملکان که انیست کریمه آیت ظاهر له
که بایدند السلام علیهم انبیا حضرات مثل کرد روایت را آنجناب تحقیق خود تفسیر در که کلینی استاد برای پس
حرفی تبدیل بی شاعری قول بیابانی غولان پیر و دهقانی پیر برای و ماست فاصنع الحیاء جلباب القیت اذا
گفت بایدبغور و گذاشت باید را اعتساف راه علاوه هدیاری نه قابلش و حمله کند هنر که مصرع کرد باید یاد
مگر نمود شان ایمان انجام تا آغاز از که است اولی مرتضوی جناب والاصفات بذات ایمان تفسیر که
الجعفریه النصوص من مرکما جنانی تصدیق هم و داشتند لسانی اقرار هم که دیگران مقدسه ذات بانند قابی
مجاز و حقیقت تقدیر بهر که والتی رفضه کتب از مبرهن که بیان ازین بعد بالجمله وغیره الکافی عن نقلا
اختصاص و صحبت بجهت ابوذر و سلمان و اند مراد ائمه حضرات نجوم حدیث در اصحاب لفظ از هردو
مصری شوشتری خصوصاً رفضه علمای بگو که دانسته ناظر و حاضر را عالم خداوند که میخواهم تو از انصاف پس
کالنجوم جمله گرچه صحابه که آوردند را بیت این و دادند نقل و نظم داد خویش کتب در انچه لوق رطل
الرفض ان که باشی شنیده بزرگان از اینجا از و میگردد باز بکجا اند شوم و نحس کواکب لبعضی ولی اند
تا ناصبیت معاندین نواصب این هرگاه القصه خرافاتهم و هذیاناتهم من بالله نعوذ والخروج النصب تستلزم
مدلل و شد کمال آنرا مفاسد بلکه نمود منیفر تعلل مرتضوی غصب در که رسانیدند المرسلین سید بجناب را
پژوهه اعتساف گروه این چگونه پس رسید لادعوی نمیدن استتقاری نوبت بالاخر و نمودند
بحقیقت ناصبیتها این و میکشد بمجاز نواصب ناصبیت کنی تامل ادنی اگر بلکه سازند پاک ناصبیت از را خود
مسمی و مسرک نام بدین ایشان اصول و گردانند شریک را ثلثه خلفای چون سنیان زیرا که انجامد می
و کردن استعفا روایت همچنین و است حرمت موجب که خلافت مفاسد بیان کجا و شرکت کجا گردیدند
الفا کتاب در چون و کردن درج جال و اخور مثل بالطمطراق دینی کتب در آنرا و نیدن نویسا تخطی و
صلی پیغمبر حضرت کلام در دادند دخل چندان است التناد یوم الی اسلام اهل مخدوم و اعجاز سراسر که
انصاف اهل نزد باشند مخلوقات کلام فوق و خالق کلام تحت اگرچه است بشر کلام آخر که وسلم واله علیه
بلاغت برابر مرتضوی جناب بلاغت ایشان که افزودم آن برای لفظ این و کرد توانند دریغ چگونه
که زیرا گفتم غلط نمی سازند امروز تا آغاز از الف طرز در طاوسی جلوه بر و میدهند ترجیح مجید قران
درا چه نیست چنین مجید قران در حالانکه باشد صحیح قطعاً و یقیناً محاورات که است آن از بعد
قران در که مرصوص ان ایشان بداندیش این مانده موهوم بر مبنی و درین الفوص البیت تفسیر مانند ایشان
ظهر سمت است وارد بالنهار سارب و باللیل مستخف دران که کریمه آیت از چنانچه است واقع التیر

و این دفتر ہم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم انشاء اللہ دیگر را بکثرت نشان دہم واللہ ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت و دقتی در صحت داشتہ باشد کہ از اغلاط مانی باشد کما لایخفی و لعبد اللتیا والتی
باید دانست کہ مقصود مجیب مصیبت در رسالہ النزاع آنست کہ چون شیعہ تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکورہ ضروریہ مفصل نتوانند گفت کہ فلانے از اہل بیت طاہرین خصوصاً از
فرزند سید البتین تخلف نمودہ پس لعنت بر عباد تا پردہ از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعہ بمنصہ ظہور نرسد
پس ناگزیر است کہ تقریرات سبعہ سیارہ و ثابتہ را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانہ ترتیب دادن تا ہر یکی از برادران و فرزندان بلکہ تمامی دودمان ائمہ ہدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ ماند طرفہ تر آنکہ رئیس مجتہدین عبارت سلیس اینمقام را ہم نفہمید بلکہ از قواعد مہمہ مناظرہ دل
در دزدیدہ ذہن خود را خالی ساخت و ہر چہ از نقد علوم عقلیہ و نقلیہ داشت ہمہ را درین معرکہ در باخت
و ندانست کہ آن تقریرات شیعہ از باب توجیہات است والموجہ مانع والمانع یکفیہ الاحتمال واذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچہ پدرش در صوارم و حسام عرضہ کلام وارد و جابجا توکری نماید مثلاً در آغاز
الہیات جاییکہ سخن از وجوب معرفت الہی عقلاً و نقلاً رفتہ لفظ رسول را در آیت کریمہ وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکند حالانکہ مدعی اجتہاد بارہا شنیدہ باشد کہ در کتاب مجید نازل گشتہ
اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
و نمی فہمد کہ خصم او بالضرورت گریبان او خواہد گرفت کہ نشان بدہ کہ در قرآن مجید و حدیث شریف ہزاران
بار لفظ رسول وارد شدہ گاہی بدین معنی استعمال یافتہ پس شوخ چشمی و دلداری مروت و خیرہ سری
و دلبری عتوت مداح پدر خود چنانچہ مفصلاً بر گذشت ملاحظہ کردنی است کہ از شریعت بیضا سندی در
دست ندارد و این خرافات پیش علما می آرد حالانکہ در اصول فقہ و کتب مطبوعہ و غیر مطبوعہ باثبات
رسانیدہ کہ الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیہ حمل میکنند و این حمل حامل خواہ باجتہاد
باشد صواباً یا خطاءً یا خواہ بتقلید اہل ضلال مثل ارباب اعتزال بہر حال بدان ماند کہ ملحدی آیت کریمہ
حرمت علیکم المیتۃ را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل ہر کہ سالک منہج انصاف باشد و خواہان سخن
لطیف گوید و از فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن کہ در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم و از راہ خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اہل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود بسلامت بردن و از اینجاست کہ در رسالہ قرۃ العینین باثبات شہادۃ الحسین ع
لفظ سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی کہ تقلید گمراہان باید گذاشت و آنچہ از دلایل عقلیہ
مستندۃ الی النقلیہ عیان شود کما قال المرزی بلسانہ لا بجنانہ نعی رسالہ دل بر آن باید نہاد و بانچہ
اجمال و تفصیل بر مقامہای خویش مجتہد جلیل و نبیل میداند کہ بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر چشم بکشاید و از انهماک عقلمتابعه بر آید خود را با علمای شیعه
در باب اصلیت امامت مستدل خواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کشد علمای علمای سنیان
را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند با حدیث یا با امری دیگر که فرض کرده شود و پر
ظاهر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکن جابجا
در قرآن مجید مذکور مینمود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و چگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز مبعث شریف تا آخر آن که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در آورد و لفظ
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند یا صدیق و فاروق
و ذی النورین و مرتضی را لیس اهلسنت آنچه در بارهٔ حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و بمخالفت ملت اسلام برخاستند و خویشتن را بتقلیدش خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلل اهل الاحداث و الفضول و مقصود من از تقریرات سابقه در حدیث معرفه هدایت
گمراهان سنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از دست
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود بلکه چه
در قرآن مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
آنچه مضمونش اینست که مبالغة چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی نیز جابجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضاً در کتاب مجید در حق بخل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
گفته فسمی الله البخیل کافراً و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انیهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی و ایضاً جابجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل منافات
و احادیث ائمه را در محمل مبالغه می نشاند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از انست و دو سه غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشتند آنچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی
و از انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

عینان قرار داوند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاودم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لایخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد و لا تحصی و انیکه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین باید که حضرات ائمه یک مثل اثر بول آب را قرار گردانیدند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه در فقهای کار میرود و شیخ به دوم فتوی میدهد و اول را بدالنسان تاویل میکند که اگر ستیان بوهم راوی
تعبیر کنند رفعه موجب تحیر و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دو را یکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که در باره خمر نص کتاب بلفظ رجس که در باره خنزیر است فرود آمده و خمر عین نجاست شده و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصرین
را در باره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر نمیداند بلکه نجس معفو میگویند و چون امر استطرادیست
تکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد ازادنی تصفح بر می آید
از کتابش و هم دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن ننمودی کما لایخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بحجر لاتجری تعبیرش کنند
مدتها خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جائز میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش برسد انتهی محصلا الغرض با هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مایه النزاع که برای اثبات آن تنبع بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را انتهایی نیست بعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متحال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نزد طلبه برباد دادند چون سیاقت جواب تا اینجا رسید صدر کلام که سابقاً دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محالست
مگر نطاق همت بمحض فضل ایزدی بربسته ام که بزرگان در محامد شان نقش بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از تو
ممکن شود چه و نزد عقل رسا فلک فرسا هوا هو ان علیه الکون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بصبارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان تعلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که بموجب این احادیث امید را امیدواریم که بیان فرمائی گرچه استیفای این
دشوار باشد پس بدانکه درین مقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع السنة و نامش تمامش و تحفه
اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قابل شنود و استیعابش درینجا مصلحت بنیاد بهر المراد
بمحبته من یحب و بغض من یبغض حبه حقیقته و مقامه و بغضها کما تصوره فی نفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة وفیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر ففیک خیر
اذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته والله یبغضک المرء مع من احبه وفیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار ولا یخفی ان الحب والبغض من جهة الطاعة والمعصیة یرجع
الی محبة المقام والحقیقة وبغضها دون التشخص الجزئی ولا سیما اذا لم یر المحب والمبغض محبوبه ومبغوضه وانما
سمع صفاته واخلاقه ومن هنا نحکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر خفاء امام الحق المحبین لائمتنا وان لم یعرفوا
قدرهم وامامتهم کما یدل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع واما الثلاثة ابوذر و
المقداد و سلمان فثبتوا علی دین محمد ص وملة ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر علی ما تقول لقد هلکت الامة
غیرک وغیر شیعتک قال فان الحق والله کما اقول وما هلکت من الامة الا الناصبین المکابرین الجاحدین المعاندین
فاما من تمسک بالتوحید والاقرار بمحمد ولم یخرج من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم یشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها ولاتها ولم
ینامر لنا ولایته ولم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم ضعیف له الرحمة من ربه و یتخوف علیه ذنوبه فی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی وصام واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال ان الله یدخل
هؤلاء الجنة برحمته وفی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن اخذ بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم ونجاه من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن علیه واحتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم ومعدن العلم این هو فهو عند الله سعید ولله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مومن یعرف حقنا
ومسلم لنا ویأتم بنا فذلک ناج محب لله ولی ومن ناصب لنا العداوة یتبرأ منا ویلعننا یستحل دماءنا ویجحد حقنا ویدین الله
بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله
بغیر علم ورجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا ولا یأتم بنا ولا یعادینا ولا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له ویدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف وقال رجل للصادق نتبرأ من قوم لا یقولون ما نقول
فقال یتولونا ولا یقولون ما تقولون قال نعم قال وهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال وهو ذا عندنا ما
لیس عندنا افتراه اطرحنا قال فتولوهم ولا تبرؤا منهم ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له اثنان

اسم الحديث لطوله ورواه في الكافي وقد مر باقي معناه في كلمة مراتب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله

عزوجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى

يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شي قال لا وقد اوضح محمد المفيد

فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه محياه ومماته وليس له الخوض فيها لا البعثة ولا التعمق فيها لا الهداية

بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجية نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسي في بعض رسائله اعلم ايدك الله ايها الاخ العزيز

ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه في

صفات الله واليوم الآخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك مما يشتمل عليه القران من غير مزيد وبرهان اما في الاخرة

فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في صفات الله فبانه حي قادر عالم مريد ليس كمثله شي وهو السميع البصير

ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما حادث او قديم بل لا يخطر بباله ومات

مات مومنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التي حررها المتكلمون بل مهما خطر في قلبه تصديق الحق بمجرد الايمان من غير دليل

وبرهان فهو مومن ولم يكلف رسول الله صلعم العرب باكثر ذلك **وايضا** هرگاه بكتاب نهج البلاغه رجوع كني خواهي يافت

كه خلافت وامامت بر مشوره اهل حل وعقد قرار يافته يعني ماده مجتمعه در ذات شخصي از شروط آن بعد از بيعت بفعليت

مي گرايد ومنكشف ميشود وبديهي است كه اهل حل وعقد در امر مذكور مهاجرين وانصار بودند كما هو مصرح فيه واين

موئيد مذهب تسنن است ودلالت بر فرعيت امامت دارد ورنه در اصول عقائد كسي را چه دخل تواند شد كما في اعتقاد

المبدا والمعاد والملائكة والنبيين والكتاب ماخذ شش آنكه ذالنبي واز حديث مرتضوي كرم الله وجهه انهم عيانا بثبوت

رسيد كه اختيار كردن اين اصحاب يكي را از ميان خويش ونشانيدن بر اريكه امامت پسنديده است نزد او تعالى

وتقدس وعبارت اين حديث قبل ازين معلوم شده چه ضرور كه باز اعادة ان بعمل آمد وضم ضميمه مقدمه مذكوره آنكه

هرچه مرضي اوست تعالى شانه البته موجب نجات است پس مذهب تسنن موجب نجات خواهد بود وهو المطلوب **وازينمقام**

اشكالي ديگر بارشاد وهدايت حضرت مشكل كشاي وازين همين بيان حل شد كه اماميه از راه هزرگي چون لفظ خليفه

رسول الله در باره افضل الصديقين ميشنوند دلهاي ايشان مجروح شد وزبانهاي ايشان منجر شد كه حضرت او را كي خليفه

نموده بود ومتعاقد السنند باخودرا سبقت قول زدند كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله بروايات فريقين در غزوه خندق بخلافت

راشدين اولا وثانيا وثالثا اصحاب خود را بشارت دادند وهم بشارت خلافت شيخين بحفصه معظمه نيز كه نام هر دو بزرگ

ارشاد نموده اند پس خليفه رسول الله او را گفتن عين اتباع حديث سرور عالم وبارشاد مرتضوي عين رضاي رب العالمين

خواهد بود آري **بيت** راستي موجب رضاي خداست ؛ كس نديدم كه گم شد از ره راست ؛ مگر طايفه رفضه كه مثل ايشان

از ماست كه بر ماست زيرا كه چنانچه مضمون رضاي ايزدي از كتاب نهج البلاغت پيداست خلافت ايشان در مجمع البيان

طبرسي مولاي مجتهدين هويداست والحمد لله على ذلك **وايضا** موقوف داشتن جناب امير بود خلافت خود را بر

حضور بدر رسيدن جمعيت ايشان بر عين بيان مذكور كه فرعيت امامت ازان در ظهور است **وايضا** ارشاد امام سجاد رضي الله عنه

وعن آبائه اجمعین که امیدوارم که از برای ما چنان قرار یابد که از یکی از ازواج مطهرات سید انام یعنی دو گونه ثواب بنسبت
بدیگران در عبادات و حسنات و تضعیف عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت و از فوت شرط فوت
مشروط است و هرگاه مذهب شیعه باطل شد حقیقت مذهب ما بحصول آنجا امید **وایضا** نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی الله عنه در احادیث امامیه که بتالیفات مجلسی وغیره مذکور هست حالانکه او بمقتضای
روایات همین محب شیخین مکرمین بود و بر اصطلاح مقلدین اعور المحدثین در کافی از جمله مشرکین معدود پس
اگر او را سنی دانند ثبت المقصود عند العقلا و اگر خارجی و ناصبی گویند و طلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دهند چنانچه از جلاء العیون هم عیان میگردد بطریق اولی و اگر شیعی بودی با اینهمه حسنات چگونه در دوزخ
رفتی بلکه مثوبات ش از حد در گذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالة الشیخ المرتضی **وایضا** از کتب علامه حلی عیان
که یکی از مقتدایان سنیه نیکی کرده بود او را در بهشت در آوردند و هرگاه عمل سنی بکار آمد ثابت شد ایمان بلکه اتقاء
زیرا که از حضرت صادق ع با ستفاضه و شهرت رسانیده اند که عملی که صادر شده از غیر متقی نزد او تعالی بدرجه قبول
نمیرسد و این روایت در منتهی الکلام و این اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنة لله تعالی که اهلسنت از جان
و دل فدای اهل بیت اند خصوصا جناب سید الشهدا امام حسین رضی الله عنه فکیف که تقیه هم اعتقاد ندارند چنانچه آنجناب
معتقدان بود بخلاف رفضه که بجهت خلاف آنجناب بفرضیت و وجوب آن بظن ضرر وا نگاه با مور سهل قائل اند و در
هر کتاب فن احادیث را از راه دشمنی آنجناب که کردن تقیه نزد و قائع اصل اصول شیعه از و سر زد بکمال زیب و زینت
و طمطراق روایت میکنند که هر که تقیه نکند دینی و ایمانی ندارد و چیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشهادت چه رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال ایضا فی کتابه وغیره فی غیره بالجمله سنیان تابع حضرت امام حسین اند
و قد تقرر ان تابعه تاج البته و قدرت آلهی دیدنیست که واقعه شهادت آنجناب دل دلیل برای خلافت راشدین اهلسنت
کما بینا فی رسالتنا القدیمه و سیجیئ هذا البحث انشاء الله تعالی و این احادیث و روایات در تالیف شیخ حلی و شوشتری
و مجلسی و مترجم نقال کشمیری وغیره موجود است **وایضا** ثبوت در انت جنة الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجله ایشان بروایت ثقة المحدثین امامیه که اطول احادیث است از فصول امام صادق بحق ناطق محترز از تقیه بشهادت
کافی و دعوی انمعنی که آن اصحاب جرح کرده بودند تشیع خبطی است که پایانی ندارد چنانچه کذا شیخ شتری در مجالس
المومنین وغیر آن برای بعضی از آن اصحاب نموده و قس علی هذا البعض دیگر از رفضه مفترین مگر این مطرودین نسخ البلاغه
و شروح آن خصوصا شرح بحرانی و عادل و منصف خویش را هم ندیدند که فاضل بحرانی که تشیع او اجماعی است زیر کلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنة و ازال البدعة و قوم الاود و داوی العد الی اخره که مدح حضرت صدیق یا فاروق
و اند است میگوید که رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت و استمالت ایشان منظور بود
لسبب دوستی شیخین پس ثابت شد کذب کذاب مفتری ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِ وَتَرَكَ فِي ظُلُمَاتٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
رجه و از افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاهر شد که امامیه از اصحاب نجی و مرتضوی هر دو بریده اند و علاقه

مدارند پس اگر آشنا که در صدر اول محسوب اند و مزین بپاره بهمت خود بیعتی برگماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له حظ من تتبع الکتب للقدما و المتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المسترشدین واین نوع ادراک کرم
حسنی چند از ان گفتم و نظر بتطویل و قصور همت ناظرین از استیعابش درگذشتم برای فرعیت امامت پایانی نفست واگر
استیعاب میکردم الله آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الایه نیز می آوردم که رفضه و بر آنهم ظاهر کتاب و باطن اندرا بر طاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلیرجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** وانچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و اتکاه تا بالقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا العهده قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد او الحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرر رسد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پی باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آنجناب بعض خاطر طرفدار شیخین کردند و تا دم وفات
و تقیه و وکالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گفته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سر شان نماز میگذاردند الی غیر ذلک مثل حلیة المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید اشد است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این کوه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طایفه نیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تا نه ورد
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بر آن حاصل است بدیهیة و اگر از جهت تقیه امیر در حلال
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام مید السنت بدون بیعت مهاجرین و انصار و اتکاه در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار پس یا وصفیکه مخالف احادیث ثبت اوست که آنفا از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
والنبی و هم در آغازش بر روایات جمه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فرمود خلافت خود را بر بیعت سیدنا
با وجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی فار غلی که بسبب مصاهرت با خالد بن ولید و دشنام فاروق نیز ظهور رسید
از حق الیقین و هم بر روایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود و المواثیق وقت نزول الکتاب المختوم
فائن الذاتیات واللوازم للامامة التی تظهر من الحکام ومنبع السداد و غیرها حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والمرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فکیف که حق تعالی در کتاب مستطاب فرماید فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام یا افضل ازین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی علل الشیخ المشائخ پس گواهان با وصف
مدعی حیرانطاق همت بر گواهی بدین چالاکی و چستی بر بستند و زبان بشهادت زور بر کشادند و در خار زار ضلالت

و بچ سفاهت در افتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الحمقاء علواً و هذه من عقلا و نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رحم نفرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که بدین تقدیر وعید حدیث نبوی صلعم بر احدی
نمی ماند الی اخر ما فات و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بنفس اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بد باشد باید که زید و عمر
و گویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اضافت حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی و پدر ریش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم نکاسته
و در ورقی از کتاب زینهار تصرفی روا نداشته کما فرضنا پس ازین کشاکشی از بهر حیثیت مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفصیل او را مضرتی میدهد و باعث کشف تلمیع او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا باجمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدر ریش در صوارم میگوید
بگمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تا آتش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت اینست که چون
بسر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و ایضاً
مجتهد الزمانی را و ضمیر که مرادز تا یاد نماید ع که آتش چو بلند شد جهان سوخت یعنی متکلم سنی در پی خواهد شد و شقوق را
مفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته برباد خواهد داد چنانچه درین کتاب بتائید ایزدی اتفاق افتاد و اکنون مجتهد نتواند هیچ طریقی درین مباحث
تکرار نمودن و راه تخصیص پیمودن و اگر خلاف متبادر را خصوص در حدیث معرفت میگشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و اقتضی مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر بدهد قطع نظر از آنکه زمان از گردش اسمانست
پس ضرور است و دلیلش بیان فرمودن که بر ذمه مخصص البته میباید و اینمعنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برهانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بران آرد کما لا یخفی معهذا باید که در زمان نصیر الدین بحسب
حقیقه و وضع و دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی دیگر همچنین در ازمنه فرمانروائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیر آن پس لعنت خدا باد بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و فرید ولا و بیابت متغیر امام
باشد چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ائمه قائل شود در کفر وی و بطلان دلش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضته و غیرها و تبقیر سر دیگر تفهیم این مجتهد مینمایم که شاید این مدهوش درین صورت از خواب
گوش بیدار و از غفلت شده هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ائمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشده ظاهر است
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی به پیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بارها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت تغیر بسا مراحل التغیر و تبدیل باظهار

چه اقوال احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی است که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال رب انی اخاف الآیة گفته لیس ذلک تعللا منه وتوقفا فی تلقی الامر بل طلب لان یکون معونة علی امتثاله وتمهید عذره و چنین
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیث استقاله
او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من ذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام وطلبه
الی الامة ان یختاروا غیره لعذر یعلمه من حال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان الامامة بالنص وان الامام
یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده ایشان در باب نبوت الی اخر ما القوه به یاد دارم که رد و قدح این لاف
زنی و خود بینیها در تالیفات خویش بکمال بسط التفصیل نموده ام و اگر سیر درمقالی از امید بزد الله تمامی خطر دالی قوت جا کنی نمیکرد
بسیار لازم که بدان از سر تو التفاتی نمایم و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب میباید فکیف که غرض اصلی آن بود که دلدار در ترهات خویش
چون اقاله را از امام مستحیل میدانسته اند از اعدالانبیا الطرق اولی و این غرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست پرسی این مباحث
را بیتی انیهم توانی گفت که این قیاس بالا ولویت هم بر مشق غولان بیابانی راه صواب نموده مخفی نماند که یاد دارم که از تبحات سید بو دم
علامه حلوی قدس سره الغر مرفیر مود لسبب عدم ذکر یا حد تکذیب خواهند کرد ذریا چهل رفته به ثبوت خواهد رسید چنانچه و اصبح بشد و استعفا
از اعدالانبیا بلکه از اشرف انسان تا از کتب معتبره رفته باثبات رسانیدم و رگ جان لیر جانان شکستم پس یقینا بدانکه تکذیب رفته
عین جهل الشالست ولیکن بیجایی را علاجی نیست و الیضا باید دید که در ارتی نیز سرمایه ازانی که در کشف الغمه و غیره حضرت امیر فرموده از استعفا
یا امری دیگر و بقول امام الامامیه یعنی علم الهدی تا نیتی ارتکاب حرام شده و بحصمت امامت رفت و نقل عادل منصف تا بور بجای خود و اگر گوییم
امتحان بوده گوییم در اقیلونی نیز معه ذلک این اصول با ضرورت که امام لشناسد حال قلوب اخلاص مردم را بخلاف اصول رفضه که امام
پس اقیلونی بجای خود ماند بخلاف قول امیر فاغترفا عند العقلا و شاید که تفصیل انتقام نیز بیاید اگر ایزد تعالی شانه خواهد بالجملة الکون
رجوع میکنم بحثی که دران مشغول بودیم که الیضا وحی الهی بتوسط جبرئیل امین بر جناب سیدة نساء العالمین شب و روز متواتر و متصل بسید لسیر
جناب امیر بجهة اولویت دران ایام مستحق این منصب نشد که جناب سیده در رعیت ایشان بودند قطع نظر از انکه قرآن المجید بران ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و لو اتر الوحی الهی الاتفاق از انکه که اگر وحی بر جناب بتول گاه گاه میرسید چنانچه بر حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در بست
و سه سال مصحف آنجناب که نسبت بقرآن المجید اضعافا مضاعفه است چگونه در مدتی قلیل ربع اختتام میگرفت گویا از اتمام متن با و جود
تن و توسنی که ایمان خبر نشان میدهند در بیرون خویش نمیگنجید بر اصول مجعوله جبرئیل امین هیچ کاری در مدت و نهم ماه مشغول شد
باشد چنانچه بیرادرش که نزد رفضه روح عظیم است و بهیئت و تشدید بعنوانی ایمه مامور بوده که بیچاره را در بجا آوردن عهده تعلیم و تسدید
ایمه بسیار اسمان هم تنگ گشته و از نمیقام توانی دانست که کسی از رعیت میباشد که در بعضی امور از امام زمان سابق الاقدام میگردد و با وجود
انوثت و مولی بودن از اقاخیر بیشتر میشی و کارگذاری منصبی ندارد تا انکه جناب امیر فقط عهده کتابت وحی یعنی مصحف فاطمی یافت و بانیمعنی با و جه مسحج
رسید که در کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بروایات ذیلفین بودند کما هو مذکور فی الاصول مثل البحار و غیره
و از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست تا که انتشار کار مثل ابی بن کعب از قرار و قدما اصحاب بوده اند که مجتهد الا

آورده لیقین مضمون این باید کرد که قاضی ابطل یوق بن الیشم والیانرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان توان
آورد بلیت محبت شمردان مجوز بی پدری که دست بخیر گرفت است پای مادر او بالجمله در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیثه بدگر فهید بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیامد و سد باب تباهی و خرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة والسلام باشد و کم له نظایر فی کتب الفریقین تهدیدا و ترهیبا و قدمر بعضها منقولا عن کتب
القوم فکونوا علی البصیرة الیقین ولا تعتنی معنی این طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی ابن عبدالله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشت و مضمونش آنکه خبردار از خلیفه منحرف مشو و اطاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین رضه در کافی آورده خبری
نیست چه این افادات کالطمیة التقاء است خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبدالله بن عمر نمود که بخطاب عبدالله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته آزاده مقاتله نمود گفته بود که عند زبان بیعت کرده و تحسین بیعت یزید و تعرض با ابن عمر نمود فرق اینست که درین مکتوب الحاح خلیفه ظالم بر بقای
و دعای بقای اوست بود در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیت که کراهت را هم شامل است و هم بقسمی از ضلالت که همچنین
بعض ائمه که چون راوی بیعت مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نموده کما فی الکافی آمدم بر آنکه تقیه لازم آمده و جوا الشی
بر ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات یا بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس این چنین کلمات جائز بود در رساله تقیه چنانچه ذکر کردی
الغرض مختار ابن عمر همان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول نفرموده و ضلالت معاویه را رد کرد زیرا که در اثر آن کسی که در آن
وقت فهیم ایمه طمع کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند بر شیعه شاق باشد ولیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم
حضرات ایمه بقدر زدم البته مشکل این کرده تواند شد چه جای آنکه در آن وهم معرض تحقیق است که حضرت فرمود اختلاف اصحابه
و شرط تقلیدهم نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز اندک غور بکن که این مقتدای سنیان فدائیان اهلبیت و صحابه حضرت سرور عالمیان
ادمیان تا قصتین بیعت یزید را کافر میدانست که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و بر سر آنحضرت تا
و بسیاری را از شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان سکه نیست چنانچه بر ناظرین سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از ینجاست که این قصه از متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه و غیره پرسید او را گرداند
که به بیند حال ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه میپرسند پس چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
گوشواره عرش رب المشرقین بموجب جاهلیت مرد حالانکه چون بمکه رسیده و شنید که آنجناب بسوی عراق سفر کرد بلفاصله منزلی چند متعاقب
دوید و از مرید تجیت هر چند که خواست که باز گرداند اثر پذیر نیامد در روبرو دیدی تقدیر مشیت الهی کار گر نیفتاد پس آنجناب را بآغوش
گرفت و گفت استودعک الله من قتیل گفت و زار زار گریست و حقیقة الامر را چه میداند که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
ورا باید چه بوقوع آمد که بظهور رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگرچه دور بود زبردی فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله اینهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی ازین سفر مانع شد و کسی که بر حال ایشان قدم
ابرار مطلع شد نقد جان بر او نثار کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما قوله اراده قرآن مجید از امام زمان نیست اولا بسبب الفاظ اضافه
امام الیها قول متکلم جبرانی است که با بار اضافت مذکور سبب امام مراد داشتن آنکه دلیلی و برهانی بر آن ذکر نماید پس بر تجیب از مطاعن
واده بود که شاهدی بمیگار و هیچ دلیلی مینیارد و جوش بیشتی که جهل یا تجاهل بود برای شفقت در تیغ بتقدیر الهی انتظام یافت

که مجتهد الزمانی خلط بر این معنی که عوام را بدام دو اتهمید کنند و از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر بزرگی کرامات شد که جواب چنین رساله

را که در شکنجه دلائل انجمکس گرفتار بوده و صد پیچ و تابش متصور تر از آغاز تا انجام بیک نگاه دو دوش بیهوش با وجود ثبات حواس

و هوش نوشته و بزودی قبل سانحه رحلت فارغ گشته و حقیقة الامر را از صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرده و

مجتهد را در جوابش چه خرافات و در ترتیب و درستی آنچه افتاده پیش آمده و چه سفاهت بار و داده و درین مقام وسعت شمار بود هم در بیان امثله

و هم تحریر شواهد و ادله ولیکن گرد تطویل نگردیم و بزودی بمقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رطل الدرق مقلد عجیج بن عج عوز

شواهد مباحث دیگر متعلق انجه دیشتکم بن تیع توان گفت بیاید **قوله** والقرآن لا یغیر لا یتبدل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آن دارد که

مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغییر کتاب الصامت

بمعتقد الحق لیس الامر است لنفس الامری چه احدی از اهل الحق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن المجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی

تغییر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد تکفیر او می پردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما بین فی موضعه پس حاجتی نبود چنانکه گذشت که

مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است باین معنی که اراده قرآن المجید از امام بحدیث معرفت بخوبی تواند شد تکلیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا جهت

امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر باد راک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعه قال بنا کم و بینهم

قرآن کریم را بر عمه عزیزه خود طلبیده و سینه کشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد الست را بشکست گفت و امام من هست چنانچه امام

المقتدین در محتار خود آورده بالجمله عدم تغییر و تبدیلش در اعتقاد اهل الحق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که امر

متغیر میدانند و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغییرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغییر است و حدیث دلالت بر تغییر

امام دارد باعتراف او **القصه** اهل الحق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن المجید بعد از نسخ که رو بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانای او

الطبرسی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَاِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ نیز بیان کرده بجای خود محفوظ

و محفوظ دانسته است بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که درین وقت نمیخوانند

و معنیش آنکه در امتداد بیست سال النبی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و صحابه

که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات از تغییر ساختند معاذ الله و چون ماندگان این امور قطعاً و یقیناً لا از منه

صحبت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از ماده النزاع خارج شد که این تصرف المیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالتمآب

و دران اختیاری نداشتند و مجالی نمییابند که دخلی دران توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن المجید میفرمایند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ

الْاَقَاوِيْلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِيْنِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِيْنَ **الغرض** ازین آیت وافی هدایت عیان است

که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کنند درین وعید که مرتبه بران متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر بافی ساخت البته میگرفتیم از دست

راست را باز میبریدیم رگ قلبش پس هیچ از شما کسی نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از اعداء الاسلام ایشان واضح شود که رب العالمین نازل

فرموده کنسخه و حضرت آنرا نسخه گردانیده یکی موافقین و دیگری منافقین فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی فرماید که شما را عیب جاهل

پیدا نکردیم و ازان هر گونه دامن عصمت را منزه نماید و تیز بین التفسیر [illegible] نسخه غاصبین با کلام خدا چگونه ماند که بر شیر پل آنحضرت و خلفائی البیت

قرار یابد و کسی را دخل و تصرف نماند انشاء الله تعالی جاییکه موقع سخن عیان هم به بسط و شرح متوجه میشویم بالفعل همین اجمالی هست بدیه بشنو که اهتمام جمیع اهلبیت

از آن قبیل که فرموده‌اند که و انذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار بر اینکه بیان کمن (؟) است
ور اکه اوست مستحق نه دیگری زیرا که عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیر المؤمنینؑ
و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه بپذیریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
بجائش مجلاً ه (؟) الستی که بنیاد دین را که ابن سبا قصد هدم کرد موافق کتب شیعه نیز بر میکند چنانچه در معانی و حیات القلوب
شرح استغنا کرده‌اند و مکاید ابلیس را جلوه داده‌اند و امام اعظم علی را دیدی یا نه که در خلاصة الاقوال بسبب قبول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را باور ندارد باری مجتهد
نیز تا بفتح بیت گلستان هم یاد می کند که ع اگر بحر که بر کنند از گلاب سگی که در وی افتد کند منجلاب
و هرگاه آیت کریمه عام و مبهم ست یعنی ما انزل الیک من ربک هر یکی از طائفه فاحشه در معنی آن چیزی
تواند گفت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می آید و موید ش
در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم و غیره موجود که ای عائشهؓ اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
می آیند تا حضرت علیؑ و عباسؓ پیدا شدند استغفر الله این حدیث را دلدار بی مروت بتقلید جادل و مصنف حور
کاسه لیس علقمی دین فروش جنهمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفتند کما عرفت هزار اکثر
از انست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده‌اند بلکه زیاده بر آنست زیرا که چون از جناب
رسالتؐ بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد و طیب خاطر شریف نماند از خلافت و امامتش
چه نام توان گرفت که متفرع بر آنست و مبادا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
تسلط تمام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کار خود
تمام کرد تا خاتم خطی بکمل از شاه ولایت رو بروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بتحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه علی الاناف الطائفة الرفضه که از روضه کلینی بخصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهابذ محدثین
ایشان مثل مجلسی و غیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلواة و السلام این لقب را در مذمت یاد
فرموده‌اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این
لعنت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود است ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ **و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر** چگونه بر طور رفضه
تواند بود زیرا که در حقیقت بغض عمر که نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصب امیر را و بروحی
جبرئیل بارها عرض نمود ع مصرع بهان کی ماند آن زاری که در سازند مخفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد

مثالب او نیز کما قرروا فی باب زراره الذی لقیوه بافقه السنه و اصدق الصادقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت عددی خود داشتند و نیز متوهم گردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی رض مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر ع العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فردی از افراد اهلبیت است بعینه
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بجا کستر عبدالله محض را
برابر کرده که در کتب فن بغرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی بقول پدرش در صوارم
از ان قبیل خواهد بود که قلب او را انشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب عیب تاویلات حدیث معرفت
بر طور امامیه است کما یدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح وغیرهما مدعی تبدل و تغییر هرگونه آمده و دل جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگران را نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قایلید الذی تت جزدم تو نیست و باره و خجل ساختن
عقلای روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه الشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو بشهود تمام داد و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دوتا گردید بلکه افسوس که مناظره خود
دراز نشده ورنه امید این معنی بود که ازیشان هم اقرار مینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدمای ما بران مردند ولیکن از چندی در پرده تقیه بسر بردند اگر عنادا والاسلام را از مسائل الدیانات نتیجه
حکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار به کار رقعه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم را حقیقة محرف قرآن مجید پنداشته و مجازا اصحاب کرام رض را مبدل و مغیر انگاشته که تو
بدتر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که دست ظلم و عدوان بسوی اهلبیت
رضی الله عنهم نکشوده اند و این مرتدین و ناصبین نامور دیده و جگر پاره های حضرت رسول ص را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگروه کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تکرار جاهد الکفار
والمنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین ع ودیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد در شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برآرند و شموع کافوری
رو بروی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در انوقت
هم قرین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعنی بخطاب قاری آیات قرآن اهلبیت است که تا زمان ازین قرآن
بخوان مطابق تلاوت این است چون امام هر کسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
دران وقت نیز همین قرآن شریعت خواهد بود و کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول اهل رفض ایشان خالی

از خرخشا نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتیم بلکه قول صدوق و ابتاج او را یاد نداری که این بساط را یعنی تحریف
یسان سیوز برگردد انتزع که ترکان خوان یغما را یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست که
منافق از بد رخود هم پرده دار است مراد من آنکه شاید صدوق و پیروانش بجو علم الهدای تمایلی را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فحا القوه فسقه و ازین بیان نه رفته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه و سلم محرف کتاب الله با هوی انفسهم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره مقدسه پیغمبران دین و شریعت
از بارگاه حضرت احدیت آورده‌اند بی کم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای آنها بود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب و افتری علی الله تعالی و علی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع و غیره دانستی معنی از خود حقیقت
سفراید ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و از ملاحظه آن جمیع شبهاتیکه رفضه در مطاعن اصحاب کرام میکنند
در حقیقت اهل حضرت مهبط وحی میشود و کمال الفتا باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می‌بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل برینست که مهاجرین و انصار حضرت را در دست کفار خونخوار گذاشته رو بفرار مینهادند الی غیر ذلک می پوشیدند و نام
و نشان میگردانیدند و همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هیچ وا درستی وصفا دادند مثلاً آیت کریمه و یوم
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الآیه و آیت فقد صغت قلوبکما
که بر معتقد علمای رفضه در نکوهش اصحاب کرام رض و صدیقه رض و حفصه رض کلمات کبیره هم در گزشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم به جایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
عین تهمت و افتراست و خلاف کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب یا امهات المؤمنین اصحاب چرا خلل در
نزیرا که درین رعایت اصول قدمای شیعه هست که تفسیر قرآن مجید بروایات ائمه میکنند و آیت موصوف را بطور دیگر
می خوانند که ازان واضح می شود که در زهر دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه را غرباً
کتبی به بداهت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود یکه اختیار کذب سراسر برای ایشان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بود اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
و متعلقاتش رجوع کنی که زیاده بران طعنی نیست و ایضاً مقام انصاف است که چون حضرت عدة العمر نتوانند که امیر را برایکه خلافت
نشانند و برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پردازند که مانی عنا و السلام مطاعن ایشان را چه گونه درین نسخه باقی گذارد و هم چنین نصوص
امامت جناب امیر را که مدار نزاع بود آنکست ابهم از خاطر شریف محو شد که ایشان ازان نساختند و بقای نصوص را زنهار در کتاب
الله تجویز میکنند و ازینجا هم کالشمس فی رابعة النهار است که بر مذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید است نه خلافت و امامت
محترمه قوم رفضه و شیعتا لهما ایضا قطع نظر ازانکه خاتمه حدیث معرفت یعنی نوعی از جاهلیت دلالت بر کفر و ارتداد نداند که تاختن غضب هم
از جملۀ اول و هم بجمله لفظ الاجماع اثبات شرکها در امور مذکوره نص مستخرج بعنوان مستلزم آن هم نیست حتی ینقض اصلیة الامامة و من ادعی فعلیه البیان علینا

ده باقامة البرهان و از ینجاست که حضرت ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان عهدی نشکسته و جهاد
ایشان بمقتضی کسر و انکسار نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیة زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهدا اسلامان
کربلا علیه التحیة والثنا آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در اینجا تقیه را چه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمانی
در صحیفه آنجناب که در لال کتاب بود چنین حکم برآمد که قتال کن بلشکر یزید و شهید شو و بیاد نمی آید که از کسی محدثین نوشته
درباره حضرت امام حسین ع نقلا عن الصحیفة المسطورة تقیه و اظهار باختلاف اوقات و عقل هم تجویز میکند که چون دران مصائب
کلام اظهار حق باشد و در اوان دیگر محکوم بتقیه باشند که هزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا بود و لو فرضنا و از انجا که این بحث
در حکایت معرفت امام سیر و دو امامیه در ان مشق سخن سازی زائد الوصف بعمل می آرند بهر رطب و یابس التفاتی و از بعضی
عقل تقلید التقدام برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین ایراد کردند که امام ما اگرچه مفقود است و لیکن
در جا بقا موجود و با وصف طول مسافت خبر یابی بین خویش از مجتهدین ما میکرد و باعانت و تائید ایشان مشغول است بخلاف
شما که امام هنوز در دنیا قدم ننهاده پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما با وجود یکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته لیکن باعتبار اوصاف ذاتی و نسبی که مجملا شنیده اند بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید آنچه شرح این کلام
بحمل بعضی از وجوه و جال اعانت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم بعلم الملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگویند با تقاضای عصبیت تلون رفض چه رفضها و غمزها میکنند و سیر و تقافی بران از
او قدر دانی چنان داد پاکوبی بخورسی و شادمانی میدهد سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
نمود و چنانچه دانستی و محدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد درگذشت حتی که طائفه زمینه رسولیه
خواجه هر دو سر را ندمت کردند و کاملیه امیرالمومنین ع را نیز با ایشان یاد نمودند تا بدرجه کمال رسیدند و غرابیه و ذبابیه مطاعن
حضرت جبرئیل بر زبان در آوردند و در کتب ملل و نحل و فن عقیده مثل نهج المقال و غیره مندرج گشت پس از ان سلف خلال
و هیچ بعید می نماید که چنان تقریرات کردند و هزاران تمتها بر اسامی ائمه بازی نهادند و عهود را بار با شکستند و باظهار مجلسی
در بحار و حق الیقین با ثبت بیهود گشتند تا بحدیکه امام زمان از مکاری و غداری ایشان روپوش گردیده و در لباس
شکرین از دست رفضه بجا با قاجان بسلامت برده معهذا هرگز بخیال کسی از اهل فطانت نمیگذرد که بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای دفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکتوری فی تشیید المطاعن و غیره فی غیره عن العیان
مبعوث و آن امام بدون کورنکی شیعه بدریای محیط مالح یعنی غیبت کبری غوطه زند و در کان نمک شده و در اول بنای
مرتبه امامت نمک و از ینجاست که ائمه واحد بعد واحد قاطبهم بعد قاطبهم اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصا رفضه عراق هرچند باید بود و بر بیان رطل لوق در مجالس المومنین اخلاص ابدا و منصف داشتند
و از ینجا باصول معتبره شیعه هویدا اشد که تباین و تخالف را میانه حضرت ائمه و ایشان حدی نبود و ازانهم سخن
این بزرگان در هر کتابی که خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن ۵ عزه شو بتسوه
شیعه که این گروه پکاره می نشینند و محاله سر دو چه و الحمد لله تعالی اولا و آخرا که بر هر کسی ازین کتاب نفع شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است و بر اثر
تحریر این مطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیر این حدیث گفته تکمیلا للمقام بنقل و نقض آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تحقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت مسابقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دستخان نامر بولادهن از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار هوش پیشتر
رطل بوق ترین سوق السبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بر آن نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن خواستم گفتم که چه میگویی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح ست و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درین حدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات و لم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنا برین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یکی از مردم واجب عینی
باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
در صحت نماز و این واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت درین حدیث امام را مضاف بزبان ساخته
گفته من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زبان چنانچه در حدیث واقع شد دلیل است بر اختصاص
اهل زمان با امامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور فائده نمی یابد پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر ازان تاویل علیل بر گردید و گفت
بنا بر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال بر منوال باشد که تو گمان
بردی بلکه مرا درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت ان امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جا و مقام او نمیدانی
و در دین ازو بهره و نفعی نمی یابی و فتوای مسائل خود را ازو نمی شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
ازو باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
مینمایم و دانستن آنچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه انقیادی و چنین نگفته که من لم یعرف مکان امام زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد نیست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی ست پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امام هم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

و او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال در ینوقت ترا امامی نیست پس درینوقت از اهل جاهلیتی
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس پس از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز با ایشان رفت انتهی کلامه زید اخذی یده و ملاه سیبه پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
و عدم ملاحظه مصرع مشهور ع که لیکن قلم در کف دشمن ست میگوییم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام
در باب معرفت امام ست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب بتمامه کلام حضرت بالیست
قوله تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ ثم انکه انکار بعض انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت میکنند و درینجا هم لما تقرر فی محله من القران العظیم عجب عجایب آنکه حضرت قاضی رطل کو در
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که از حدیث نخیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی برنمی آید پس
اعتراض تعلیم مذکور که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار دادند حال آنکه آموختنش بقدر
ضرورت تعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری ندارد و زیادتی بیش نیست قاضی را بایه کاو تازی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در گذشتن تکلیف کرد فاضی
رطل بوقی در هندوستان بر مسند قضا قضاه مربع نشستند و در شهدای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست شستند و لباس حقیت بر خود آراستند و مواطات قلبی را غیر باد گفته نفاق را نصب العین گردانیدند
آمدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسین محتضیه
و قس علی هذا الشهید کربلا که اهتمام درباره ایشان ست یعنی ایمه اثنا عشر و ازین اختصاص و تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار و غیره و معرفت کسی
از ایمه سابقین مامور نباشند جز امام زمان خود که وصف او معلوم ست که نامعلوم ست و همچنین در از منه دیگر
ایمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شده نه معرفت سابقین و لاحقین و اهل هذا الامر کالمنسبب
و بر تقدیر تسلیم که همه اهل زمانه را عموما واجب گردد معرفت تمامی ایمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل [illegible] نموده بر ذات حضرت رطل بوقی وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان با امیکه معرفت او با ایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ایمه بر جمیع اهل ازمنه
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت امجاد که وجوب معرفت ایمه
سابقین و لاحقین را کلامش بر باد داده و دعوی مزید آغاز نهاد اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی بد مذهب
و کتاب البصایر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه محمد تهذیب

و فانی مثل ذو الفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضرور بود بر خلفای ثلثه و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیا و امکان بعد الاستخفا و هم در وقت شیر خدا و در اوقات
دیگر ایمه باست مجموعاً و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنابرین مے گوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه رض و عایشه رض و حفصه رض و طلحه و زبیر رض
و معاویه و اخراب آنها مخالفت هر یکے ازین اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان و تبعه ایشان بامامت ایمه اثنا عشر قائل نبودند و نیستند
بخو بلکه شیعه قائل اند انتهے بلفظه کما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت همه ایمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا و هم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اہل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند و نیز
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر صلعم را وقت بیان امامت امام الایمه نوبت استخفا رسید پس تا بآن
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجملش حدیث من
و مفصلش قصه استخفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه و همه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه اما مجرد من کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی مقصود هم
ممنوع و وجوب المحبة رضی الله عنه مسلم لکن لا یسمنهم و لا یغنی من جوع و لو تری الکافی لوجدت روایاته و آثاره علی
ان جمیع اہل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبة و لکن دعواه للامامة عین الکفر
و من اعتقد بامامته فهو کافر علی اصولهم تقیینا یدل علی ان زید بن علی کان منکرا امامة اخیه و خرج علی بنی
امیة انه منع متعاست شد زید ا و اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و لاحقین مدلائل دیگر
ست گوییم از مدتهاے دراز مشتاقیم که آن ادله را به بینیم مگر سر بازی نیست که بعنایت باری باصول
معتبره تمامات کنیم به بسط و تفصیل نقیضش مدعا یعنی تحیر عارفت امام نیز مغفور و مرحوم ست کما لا یخفی و نیز
فی هذه الصفحه پس این تراند که جناب مجتهد بدان بانگ بی هنگام رساجت انتقام بر داشتند که کفر از او از زبانه نیست
که بزرگان فانی در زمانے در لشکر سید سالار مسعود غازی بلی اصول سے نواختند و از راه حجاز نهادند میر فتند
و شیخ مینگویند صریح کلینی توبیر دی بتر کستانست مهند اصدق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب از
منتخبین دنیا آن ادله را بدانند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینه خود کشاد و گواه گردانید
عمه شریفه خود را که جزین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال بر اولیای رطل بوق و مجتهد
عرنوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر اینحدیث قبل از غدیر ست لازم آید کفر کسیکه
نشناسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلائق که بعد از استخفا و خرابی کوفه و بصره پدید آمده و هل هذا
الا الظلم و العدوان و اگر بعد از انست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق و گردید از صدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لا یتصور منه الضلال مطل

حضرت سید النبیین خلفای راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده است غیر ذلک و محصل آن روایات همین است که امام یکی ماند و دیگر امر ابتلیغ و نبوت
و شاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رایگان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر و عادم جاهلیت اطاعت
و خود بینی و خود رائی و با طاعت شخصی نبودن ست قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و ارشادات
حیدر کرار مثل آن تؤامروا الخ و انما الشوری للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد فوت النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه آن ست الی غیر ذلک از اول
بالتصار مانند آفتاب رابعه النهار است که اهل حل و عقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مخلی نمایند گناهی بر ایشان لازم نیست بلکه گناه وقتی بود
که اختیار رسیده داشتند و کسی را لائق نیافته داشتند و مختار نمی ساختند الغرض اما میه باوصاف ضمیر
خاص و معهود میگردانند امام را ابتدائی نه بوجود و اجتماع ناس در ذهن عام و خاص پس مقدمات
کردند بزمانه مکلف تا معلوم شود در زمانه وجودش و عیان کرده اوصافش پس هر که نداند او را و اطاعت
نکند بمیرد بنوعی از جاهلیت همراه برد و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در تحصیل است
عرتوق و مولای مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته و مغلطه مجتهد از آن بظهور در آمده اعلام
می نمایم که مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود در بارهٔ حدیث معرفت امام که مرجع اضافت
برای عهد نیست الخ و مجتهد بجواب این گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد مبنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از انجا که جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده بود و بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در رسائل
می گیرند لاجرم شهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
بر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم شهادت چنین شهید که در حکم زندگانست
که قول بیت کاملست هم در حق او نتواند گفت و اگر مجتهد الزمانی برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت است
زیرا که مدعی اجتهاد اند و هر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل بوق را اعتنا
الفاظ مذکوره کرده اند لیکن لیکن شوم شوم مزید برد و از نکردن سنی یکی همیشه و دیگری همی آید ثم ثم

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجودش در هر زمانه و آن ممنوع ست لا بد علیه من دلیل و سند منع و نحو و بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابوذر رض ردیف حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه و سلم
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود که این نتوان
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بود که بدان اقرار نموده
که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجوب وجود او در هر وقت نمیکنند حتی
که قاضی هروی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و مناع للخیر معتد اثیم برا و صادق آمد
و آن بیچاره بر نیت خود ثواب جزیل یافت که نیة المومن خیر من عمله پس سوال قاضی
که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک ختم الله علی
قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون قوله
نعتقم بنابرین لازم آمد که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بود تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورست و این اعتقاد هر سنی ست که
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص باهل زمانه قراءت ضروری آنست که قاضی
با همه حقه بازے انکارش نتوانست کردن و قصه اتقه الستة منتخب از دنیا یاد نمودند که عند
بر امامت قرآن کریم و نیز دیگرے از ائمه متاخرین قائل شدند و سبحان الله تعالی علی رداءة
امام المتعدیین و ما کان هذا وقت التقیه لذلک المنافق الامین الله تعالی و آیت یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک نے علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را باعوان ملک الموت
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در
اسلام و ایمان کافے ست قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و اموختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادن
از لغتے بیش نیست که وجوب اموختنش بقدر ضرورت بحکمت عملی تعلق دارد و درینجا
بحکمت نظرے سخن میرود جناب قاضی را باید که دتارسے نکردن و از قرار ما سبق خود
نگذشتن و جواب فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
خویش بتسل احقاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره بر زبان
آوردن هیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص که نوشته اند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند چرا نشین بلا دلیل
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش را در دل گذشت کی کتب قصه دیده بود تا بر نگینے

والزام وانقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او اختصار باید
بلکه حرف درین ست که کتب دینیه خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری معترض چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة بمصداق ما سابین گیاه
ضعیف این گمان نبود که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورده اگر از اعتراض بحث گفته
که بعد در رسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت تو از حذاق این آمده
بود مبهوت شد که زبان او را مع ... و گردنش را می شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نفهمید که درین مناظره سخن از امامت خاصه
میرود یعنی امام نهارسی چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامی است
که اعتقاد به امامت او دارم الی قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذالک
ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنی گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مرحوم برداشتند و قدم بر نداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
و انچه گفتند برابر نیستم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و هم تابعان و تبعه
چنانچه مجملا و مفصلا گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیان پیروی او برای مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نه بینید و فتوا و مسائل خود را از و نمی شنوید
و مقام او را نمی دانید و هیچ نفعی دینی از و نمی برید تا آخر جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالت بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اول دلیل بر آنست که وجود امام هم برای
انتظام دنیا و هم انتظام دین ست تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال است قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حدوث دیر ائمه صادق نیابد
کما مفصلا و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار ست و تناقض و تنافر آن بدایت
و نهایت ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمی ماند حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتی از علما از تشیع دست برداشتند و سنی شدند و البته شخصی باید از جانب خدا برای درستی
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید برای او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسوی امام چیست آیا فقط همین مراد است
که بنشیند و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد او مجتهد بعمل می آوردند کما مر و از اینجا
معین مذهب رفض تحریرات خود را که برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث
بمتابعت چنین امام را ضروری شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا ایمن شوند

و گوش بر کلمات مضامین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کجا میباشد فاهل سنت که نفر در نداشته وجود امام را در هر زمانه اوله بران خدا قایم کرده اند
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلائل این بابجا در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
فلا حاجة الی الاعادة و آنچه درین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را باوله شرعیه
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد لیکن معنی همین است که مجتهد ثانی در حسام آورده از جمله
حدیث مخفی در مجمع البحرین میگوید قوله إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ای یاتم بک الناس
و یتبعونک و یاخذون عنک لان الناس یؤمون افعاله ای یقصدونه و نیز مقدار
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و بروایات متواتره اقل قلیل باز محدث
مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یؤم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ
بِإِمَامِهِمْ ای بکتابهم و قیل بدینهم و قیل بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض بر اطلاع
بجا می خود می نشیند و مستدل را بر امینی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرورست و شروط
اتباع ملحوظ بالجمله کار رجل بوق عجیب است که میگوید این حدیث جز بر معرفت دلالت ندارد
سلمنا ولیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم است و شناختن
او واجب است تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت است چنانچه جالیسے و غیر او نیز گفته اند
لاجرم ضرورست ملاقات کردن و در ایام سفارتها از مدتها منقضی شد بمجرد غیبت نامه پس
معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل عویصه بجهت
آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حل معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سایر آیات
بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولایت
بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول امام شافعی
کما فی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناموت خود ندانست
که علی ربه ام ربه الله و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی رؤس الاشهاد خود بروی
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که مگر بیاد جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاده
تا بالوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه مرا بسوختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

احتراق رسید صحیحه بر زد که بحمد الله توفیقین داشتیم اکنون مطمئن نشستم زیرا که عذاب کردن بآتش جز خدا
کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدمین و مانند آن و تنقید و مجمع
محدث نجفی رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
گفتم حاشا ثم حاشا جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از بطون
اصلاب المشرکین داند و العباس جناب سید المرسلین را از قوم کرده اند و کرامت پدر بزرگوار امام یعنی
پدران نکاح پندارد که در حال شرک و انهم بنام وقت نصرانیت بر جبس رود و الی غیر ذلک من القبائح
علی اصولهم باشنی که امام مهدی را ابا و اما از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن
و امام حسین معتقد بود و باز نسل مش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و شیخ بسوراد
دیده چگونه برابر توانند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا والله ثم
لا والله قال الله تبارک و تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَسْتَوِي
أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود از آن حاصل کرده اند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیرباز اشتیاق باستماع آن داریم و کسے را از رفضه قادر بران نمی پنداریم
پس همان بهتر که مانند تهامی معلوم در خزائن سینه مخفی و مکتوم مانند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و آنچه جناب قاضی از رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انها
کلمة هو قائلها و المنة لله تعالی که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
از ادله می شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغالطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نمودند که من او را نشناسم غالب که تقلید اوست با باشش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
که خود را عارف نامند و عارف برسول الله و عارف بالائمه قرار داده اند حالانکه حرفے از دفتر
معرفت نخوانده اند و پر ظاهر است که آن شخصیکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را تابع
فوائد عقلیه ابن [illegible] پسند رسولان او را هر دو محی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف توان کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را نخواهی یافت پس هر دو منسوج
و تابع هم راه ناموس کشیده و آنچه محسور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب می شوند
چنانچه برای اکابر اصحاب افترا میگویند نعوذ بالله جوابش آنکه زینهار بدلائل سابقه آنجناب را

نبید انی بلی او ترا کما ینبغی سید آمد و همه طبقات آسمان و زمین بر او روشن است پس شان عاشر
با این کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدو بار براه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زبان راست ایشان را هم دروغ
پنداشتند رطل بوقی که در مجالس المومنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی را
رفضی قرار داده و هر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد که دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در امثال این تحکمات صادق انگاریم و پر ظاهر است که اگر مدعین فرید و لادرین دعاوی
صادق می بودند و بینات ایشان در اعتقاد این بد اندیشان مغشوش نمیگشت چرا غیبت
کبری بعد از صغری پیش می آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر نگینا را وست و محمود
نورانی بر دیوار او و نه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لامکان دولت سرای
او و دو هر هفته منصب امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جاء الحق و زهق الباطل
مهر امامت در دورهٔ انتاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میکرد برای بلند آهنگی بالا خوانی
رفضه گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب
پایداری تسلی می بخشید و اطمینانی می افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
نی بود عاشق که شد که باز بحالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
وانچه قاضی صاحب داد هدایت داده اند که دلائل و رضح الخ جوابش آنکه امنا و صدقنا
که بهین قاطعه و دلائل ساطعه داری ولیکن دعوی لزوم متابعت از ان قسم است که یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتم المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند کما مر فرار او تقیه و نفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث مبین
و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت بر پا کرده اند که تشبیه یهود دادن در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان اوست کما لا یخفی اما انچه رطل بوق گفته
و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد با اهل سنت مسلم است که صورت
اهل صفاچه در روحیه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که مغط سامراست معین این مدعاست
ولیکن دعوی ملاقات اهل رود ریا از ذریهٔ ابن سبا در خیر منع است چون خود با قرار کابر علمای
آن امام توقیع می فرماید که هر شیعی که نام من گیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد میکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
که شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلباس دوستی در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

بذ اید از دست حکام نوشتند مانند ناموس و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروشند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و تمایلنی با اتباع هشام
شیطان و اطاق بپوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل پیش آرند و بزرگی را از اهلبیت
اطهار در هر زمانه پدرانند و بدست نواصب سپارند و در برابر چه گوسپند سلیم در قفا همچو گرگ
مردم در رند چنانچه بحار مجلسی و لوامع قمی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است علیحده که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشند که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عمایدر رفضه مثل ابو بصیر شاشیده اند و امیر
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیده اند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیده اند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زده اند از قسم تمناے یهود و کیفیت
بیهوده است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنی اتمم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را باوجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبب تبرا بر
کم زده اند و آیت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ را ندیده جناب رطل بوق
توسل و بمساعی بیگم نورجهان گرچه بظاهر زن است مگر در صف مردان زن شیرافگن است
بمستقر الخلافه رونق افزوده اند و به نتیجه تقدیر گرفتار آمده یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن و عادی لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص محاذین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است

فاعتبروا یا اولی النهی من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است یا بعد از آن لکن الاول باطل کما عرفت و یتحتم تعیین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
بعلتی که خواهد بود بعد از مدتهای دراز پس جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین و غیر او و در غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمی شوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی

واین ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده پیش خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با وجود دانستند مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا الیه و انکار
در هر وقت مبین افترا و بعد اوست شدید با ائمه هدی ست بنابر علیه هذا رطل بوق از وطن مصر
تشریف آوردند با ریش کثیف چنانکه شاعری از ما سیه میگوید ریش باید دو سه موی
زنخدان [illegible] که دران بچه [illegible] خر گوشی [illegible] و در اکبر آباد همه ریش و بروت را
تراشیده اند و آخر در دل خود بر خلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه و حرام
کرده اوست چنانچه خطیب سبزواری گفته بود وقتیکه جناب [illegible] او بریده بودند و از
فواید عظیمه این توقیع است که بعد ازین فساد تمام در دل رفضه پیدا گردد و این حرفی ست از
فواید غیبت کبری ست و قبل ازین تعصب [illegible] بود که دختران جمیله خویش نکاح [illegible]
میدادند و صیغه را بعنوان حال کجا [illegible] ضروری [illegible] داشتند و در کوچها و بازار کجا کوه خر
[illegible] در باره تصویرات جناب المومنین که بی ادبیها [illegible] نمودند و وجوه خود را
مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت [illegible] مشغوم و در تهذیب کتاب
مشغولم و آنچه گفته و ایست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حاجت را بمعرفت امام و معرفت
امام است پس امور عامه کجا برین [illegible] خاصه دلالتی دارد و طرفه که نصوص متواتر ائمه مخالف آن قرار [illegible]
که حرفی ازان بگوش [illegible] در گرد آوری آن تطویل نگردیدم و آنچه نوشته زیرا که حضرت الخ
جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تام است و آن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعون ست بخلاف اهل حق که هم نام والا مقامش بحکم حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین میشناسند بعد [illegible] و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آثار [illegible] کما هو تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی

علی الرأس و العین لعین فیه غبار بلا مین و حکم انیعنی که مامور نیستم با آنکه احکام از امام بگیریم از عجائب
و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کورانگی داده زیرا که اثبات امامت ولایت
بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمیشود و اینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگری
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیر ست او را هادی دیگر هم ضرورا فیلزم التسلسل و هو محال
اینست قطره از دریای محیط علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که پاره ازان در مجلد اول دانسته
پس تخصیص میکنند برانکه مقصود از افتراض حج زیارت امام و ادراک احکام ست بلی چون قاضی

رطل بوق و دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جرائز شیعه می نمودند و دین خود را که بمالش مذهب جعفری
بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند ناگزیر ست ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آمد تیمم
برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده اند
عمر شان در تقلید نواصب بسر شد که تقلید یهودی معاذ الله بعمل سے آوردند و صدها روایت بر تراشیدند
که ایمه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت را واجب نگردانیدند قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جده امجد خود می شنید و شیعه خود را بهمین و تبره امر میکرد حالانکه
یکی گفته بود که مے خواهم که مینی لاعن را بدندان گزین کما فے تراجم الجراحج و آخر چون ضبط اسرار
ایمه عظام بزعم علمای شیعه شیعه ابس مشکل افتاد باظهار آن بیکدوشی و رفع قبض پرداخته اند چنانچه
در مقالهٔ سادسه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کرره تتضوع بار دیگر مجمل و سه حرف
بقید کتابت می آرم که بسیارے از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام ودانه میگرفتند
و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفے از عبادات
بر او نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترا ات شیعه عراق و غیرهم باعتبار
اکل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران درا هم و دنانیر این مردم را میدادند اینکه شنیدی حال
در راست حضرت امام صادق ع است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بودند پس
در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری باش آمد
و کسی نماند که تدارکے فرماید چه خواهد بود که هر غرابی نعیق و هر حماری نهیق آغاز کرد و هر کور
سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
دیره زنی ساده نوجوان زائد الوصف کوشیدند و بعضی از ینهم پا فراتر نهادند و داد مشاطگی
دادند یعنی زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هر سبت کردند سے فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را کما مر مجملاً
و فی الصواقع مفصلاً از روایات اخذ جر بقرائن اصولیه بتکرار مبین شد و شیعه از ان جهات
ایمه دو دست بر مید اشتند حرفے از کتاب بتو گویم زیر توی را از آفتاب جو یم امام عظیم طوسی باعتراف
خاتمه المترجمین یعنی مجلسی در حق الیقین مے فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میکردند که
کنهبرے گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بیات تجارو متاعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد مرا بسوی آنجوان که اوست انکه میخواستی
من بخدمت او رفتم وانچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف بود و اعتنا با و
ندانستم خواست داخل خانه شود عمری گفت که اگر سوالی داری بکن که دیگر در انخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز عشا را تاخیر کند تا آنکه ستاره ها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره ها بر طرف شود و انتهی بلفظه پس غیبت
از اخلاق اولاد و مصداق و انک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد مشاق و محن و صرف اموال جلیل
و خدمتهای و کیل بچندین اشتیاق آمد و خواهد که تکمیل استفاده بردارد و امام گوش ندهد و نماینده
باغ سبز فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تامه بناشد پس معلوم شد که این حقایق بلند گان باز
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام و اجل و قبولیت و رتعات ضرورات اختیار کلی داشتند
و امام را مثل دلالان و انمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه مجرد امامت مرجع عوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلسا است بترجمه عربی نیست میگویم
که ابو بصیر گفت امامیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کردی
آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد انرا بهر که میخواهد جایز
امام را انچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی باشد یک شب هرگز بر جائیکه الله تعالی
را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه میپرسند که با اهل بیت و قرآن مجید چه کردی با امور دیگر از دنیا چه رسد فان فیها سمعا له
و ازین یک روایت دو فائده ظاهر بحصول آمد هم اخذ و جر و هم لعنت بر قوم الکفر دانگاه تا کار از خاتم انبیا و اولیا
اگرچه جناب مجلسی لعنت را بر خیال عزیز فضیلت در حدیث امام بجای حمل کردند و مثل سفرا
بعد از دم بر داشتن سبز وزار نمودند و بار ها و انستی که اقرار بر حضر رجعت ست فقط اینکه شیعیان
حرفی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق هنوز مقلدین شیخ علی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگردانند و شیرین تیره
ضلالت را باعنهای هنوز نموا یند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه به ابیه
نصیر الدین حیدر را در امام را عماد الله علیه و کهند نقشان میدهند و شاید که در مخصوص کلام مجتهدین
سامعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق نقضا تن بر صفا داده با میله
تا امام نتیجه صفا محقوق بشوند و اسپیر تیجه تقدیر مرگ دیدند و معنی مکناکم فی الارض که
خیر الماکرین ایدا از تسلط ملائکه معذبین نمیدیدند در مستقر الخلافت با وصی دست قرب پیدا
و بغذر و دوجا در معلوم نگاه باشی قبر شریف او با ملازمت سعید هند اما شکر و سپاس

ورزدی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری در معرفت امام ثانیا سعی بلیغ بجا آوردند
وشاید که در ادعا بمعرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم جاسوسی هر چه بود و کماهی نکرد فتوی بر مذهب حنفیه نمیداد و مخالفت جناب علی مرتضی
که درین تعصب هم گرفتار پس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روز بازار است براین
بالبداهه که امام را همه شناسند و امامی دارند و فاضل هر وی نمیدانند و همه شناسند و متعقلین
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را نشناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تدقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست بر داشته بود پس حق تعالی در جلد وی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر بکرمش
حسینی باشد خلیفه روی زمین کرد انا و بجهان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه
که ایشان را در اخال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حرفهای عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه با عتراف مجلسی در بحار هم و در ترجمه آن
مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم را سفری پیش آمد پس قبل از
ولادت امام حسن قریب شد فرمودای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسری متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هر چند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود العهده علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمود
شیر نده اگرچه ایام منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را ابکار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سیده چه خیال نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار دانند اری و دقائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی بانیکان همین است و عجبا که رفضه این امر را سبب وجود
امامت باعث سلب قرار دهند و نداند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
میفرمود شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و از ینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یا فتند سلمنا
که امام حسین روزی چند استفاده غذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جبلی و طبائع مختلف است
یکی دو سه بار خواهش دارد و دیگری زیاده لکن قائل نیستند باشتراک چنانکه دانستی و زیادت
و کمی را در آن دخل نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگرچه امام همه سیدند در فرزندان بسیط

اگر مفت بدامیشد که حساب دوستان در دل نه انکه آن بیچاره از سبع سنابل اولاد مخصوص حضرت فاطمه نیز خارج نوشتند پس خروج ناصبیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
و از عجایب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق بالوصغیکه در مناظره
بعضی در افتادند که بر اختلافات شیعه و مزخرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه منابلیطش بی رو و قدح میگذاشت و میگفت ع ای سگ ماعون چه عوعو میکنی بر گرا
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
عا وای توبیعی میشمرے اند رزد پس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیدپوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود و از عالم اینمعنی داشت که جز شیعه اثناعشریه کسی اهل
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتدا از در بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب ست که این موذن مسلمان است و کلمه امیرالمومنین نمیگوید که اشهد ان
امیرالمومنین و امام المتقین الی آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لایحضره الفقیه
لعنت کرده اینهم در کتب خود ندیده بود پس تعجب کنان مسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه این
گفتند مذهب سنت تحیر او از یکی بهزار کشید که میدانست از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از و هم زیاده بود که این بزرگ نکر بوجی است که از خرابه در آباد در
افتاده پس بعضی میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند بالجمله حکم حضرت قاضی رطل بوق
نابلد بود و باز جناب شان دست و پا کم کردند و از انچه محقق است تر و محققین شیعه کما ستعرف
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل مے فرماید خود را به تغافل زدند و چون بجواب البطال الباطل صدرالدین اصفهانی
مشغول شدند هرگونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد آن مقامات بالاستیعاب درین باب
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جهل ند کور ست که در جمعهای
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ حلی بمجانست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر ازان نتوانند
که قاضی ناصبی برای تواضع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را بر داشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولهٔ شیخ حلی درین معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس و الجان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذرها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صدر یح
در کلام شیخ حلی امامیه تقلیناً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین نوشته
و در جای دیگر انکار ازان نموده چون صدر الدین مذکور متعرض کرد غیر ازانکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم بر دارند و حدث کنان از میدان راه فرار پویند بلکه بانمار جنین در پرده
نشینند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هرچه تمام تر بحم
با فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن هبقه یعنی شیخ حلی این عقیده را برای فریب مقلدین
خود ها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امر نمی باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمند همت بتائید آن آویختند و از روایات واقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را بتغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود و مقاصد خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود وحی شمرده فرمود که بمجرد نصب در نصب خوش
خواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بیست سه ساله رایگان خواهد رفت پس حضرت
برعایت امر مهم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً و معنی و بر تقدیر
چه موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب ازهار را شگفانید که رشک افزائی بهار باغ شد اد بما
کما لا یخفی و بعد از تحقق شدنش درین خصوص آنچه بر مجتهد جائی و اولاد و مقلدینش توان گذشت
خارج از اندازهٔ تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه مجال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین نصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت ازوست پایانی نخواهد بود زیراکه
در مصائب خویش آنچه دربارهٔ خواهر مطهرهٔ شهیدهٔ کربلا یعنی ام کلثوم بی اندازه بی ادبی کرده روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم را آزرده
نموده باشد من ذلک و لکنی انقله لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را اینهمه مصیبتها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد فکیف که باوصف اختیار کما عرفت
مقتدی تکرمیتی امام گم شده را باز جست نا او علانیه یا من وراء الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
و بتصویرات اجنبیه کتاب او را آراستی و قاضی رطل بوق را البعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه مثل امروز آن روز جوان بود و در گهوارهٔ خود لب از شیر باور نشسته بود و مشکلات نقضه را
حل میکرد کما اشتر نام او را چون در ان آوان دستگیری حسرت زدگان فرباید و نکون فی المهد صبیا
تکلیف او ز اکان بشر استو یا بهر حال یکدو حرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و رطلی نشان دادم بلی
اگر کسی دل داده استیعاب آن یا نظرها باشد که موجب مزید رسوائی این هردو در مجمع خلق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین و اخوان معنوی او جستن که این دو کتاب است نام یکے تبیین الحق و نام دیگرے
غرر و در و این امر خود از او را فیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیداست
حاشا که گزافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار را زان باب باند
که رفضه توهم کنند که سنیان نام این هردو کتاب را افتخاراً مثل منهاج السالکین وضع کردند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از حاضران در بلدهٔ بنارس بر آمده
اگر میسر گردد ببلدهٔ الهٔ آباد رفتن و بدائرهٔ شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در انجا بدست
آمد جواب سوم است که بهادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملاقات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین است عموماً و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس ارتکاب محدثات و خرافاتیکه ذرهٔ ازان بطور
منوذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن بار شایع کردن چنانچه قدمای
رفضه مفترین برای ترویج محدثات خویش نسخهٔ سلیم را پیش حضرات ائمه بردند لعنة الله علیهم که
بعد از عرض حضرات ائمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی سے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ائمه از راه تقیه
دنبال گذاری ازین کفار تتاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ بلقمه دوخته به و لیکن
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
باتفاقات قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب درازیست و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیفات مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب الیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را میدانست که جز دل خراشی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی بیش نیست حتی که مؤید او معنی شد و در معائب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقهٔ آسمانی بر حظیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کما مر سابقاً پس او را امام زمان با جمیع مقلدین ابتهار حقیقی سپردند و فادخلوا جهنم خالدین
درباره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیده ی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی محل بوق است

ورنہ اصول از شیعہ کما مرت الیہا الاشارۃ خصوصاً بحار و حق الیقین بلکہ روایات مثل طوسی ہم پیداست کہ در غیبت صغری بدون محنت شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن از سنہ مدید ملاقات صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چہ رسد بلکہ توقیعاتیکہ از ناحیہ مقدسہ با سفای سفرا اسمت و رود یافت دال بر آنست کہ مدعی ملاقات درین غیبت احیانا کذاب مفتری و ملعون ابدیست و ازینجا احاطہ لعنت را برین قاضی رطل یوق سوشتری قیاس باید کرد کہ غیر از آیت کریمہ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ہیچ عبارتے مبین آن نتواند شد حرفے ازین توقیعات بعینہ درین انشانامہ کہ بنام محمد قلی قطب شاہ والای سلکنڈہ دستگاہ رفضہ پیرایہ تالیف در گردیدہ بود در تصانیف مجلسی ہم مذکور شدہ و غالباً درین اوراق ترجمہ اش گذشتہ برای مزید توثیق اینست یا علی بن محمد السمری اعظم اللہ اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینی و بینک ستۃ ایام فاجمع امرک ولا تعرض الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبۃ التامۃ فلا ظہور الا بعد اذن اللہ تعالے ذکرہ و ذلک بعد طول الامد و قسوۃ القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاہدۃ الا فمن یدعی المشاہدۃ قبل خروج السفیانی و الصیحۃ فہو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قولہ تعالے فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ برای آقای مجتہدین و مقلدینش نہ دیگران کہ شیعہ تراش لقب گذاشتند کہ ہر وقت مشاہدہ امام را تجویز کردہ و بے اجازت امام ترک تقیہ کافر شد حالانکہ شیخ المشائخ رفضہ شیطان الطاق را حضرت امام صادق ع از مجلس شریف بہمین علت راندند و سفارش را بہمہ را قبول نکردند مگر این شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظرہ غالب بود و قد روی فی الاصول ان کلہما مستور قطعاً و تعیناً و سکفی بہ عذابا الیما و انتہا مبینا و حال خرابی رفضہ و بے وفای ایشان و عدم الصدق بشروط جہاد در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیرہ معلوم ست کہ اہل اخلاص و شیعہ پاک اینقدر در زمانہ شریف نبودند کہ بہ بست رسند بلکہ بروایت دیگر بعشرہ کاملہ کشند پس درین زمان کہ بارشاد جناب ملای بتحر محمد باقر طشت از بام افتاد یعنے منتہا کلمت شیعہ یا یہود ازحق التقیہ ہم بوضوح انجامید چنانچہ ماخوذ بودن تشیع از یہود از مختار کشی و قسوت قلبی را احدی نماند چہ گفتہ آید خواجہ حافظ شیرازی میفرماید ع ہمہ کس را زبہی میطلبند زین ایام ؛؛ مشکل اینست کہ ہر روز بترمے بینم الغرض چندان بدہیہ شی و حق پوستے بر دل و دماغ این الانع بمثل مشہور قاضی جون بود مسلط گردید کہ از احادیث ائمہ خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را جاہل و مجنون گردانیدند و بکار خود ہشیار شدند کہ بزرگان گفتہ ع دیوانہ باش تا غم تو دیگران خورند ؛؛ آنرا کہ عقل بیش غم روزگار بیش ؛؛ اکنون محنت اصلاح کلامش کہ مولا

مجتهد الزمانی و پدر اوست برین مجتهد افتاد و باوجودیکه از مدتها در رساله قدیمه این ریش
دراز بغل باعجز و زبونی دست و بغل بود و غایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر باوصف آنحضرت
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقةً منتفخ شده بعقیده من عمر و
ولیکن هزاران مشکل را بعد از رحلت شریف حضرت پیغمبر بر بنا پیش کردند و گنجایش آن در بطن
شریف نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید دران وقت بودند رتبه علم رطل بوق مگر ازان جناب هم
درگذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن نامش هم مجتهد شدید مرقست بشناسد باز از
جهل کوری هیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام را نشناس و از گناهی مهراس فاعتبروا یا
اولی النهی و قولوا ان هذا شی کالعنقا و بعد ازین اجمالا یا تفصیلا می آید انشاء الله تعالی
آنهم صورتی بهست اکنون در تنبیه قاضی گامی چند فراتر بنه و بگو که نه مگر کافی کلینی هم از مطالع
او نگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه پابوسی نشان هم ندارد ببارگاه
خویش راهیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود که قهرمان حقیقی عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کمامر و لقمان حکیم ایشان ابوحمزه ثمالی وغیر او با آنهمه علو مدارج بعرض امور
می پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضروری نیست و امر مبهم همین لفظ معرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی برریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعث امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و آنگاه او را بحدی معاوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی درباره امامیه بدین طور تشکیک تکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته صنوبری و تبدد از غلطی
مشاکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانی بر درد دولت مثل آنکه نشسته
اذن در آمدن طلبید البته می فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله آقای احمد
صولای بدرشش در صوارم است و همچنین انشاء الله ش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بروقت او را زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندک
عبور چنان مذعن شدکه هرگاه سینه انست که بالیقین امام از درخود دخواهد راند زیرا که او حیثیت
دور او انسته و مخلص نیز او مطابق اصول اهل سنت ممتاز بود و لاجرم عرض مسائل را چگونه قبل

گفتند هر چه پدر و اجداد گو ضروریات بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیر می پرسیدند حالانکه اجتناب
امام لازم نبود کما هی و ایضا چون فقط معرفت امام را زائل بودن کافی میدانند ضرور افتاد
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه ذوی البصائر
شمردن و اینجا بالاولی می باید که یزید از زمره باشد و بعد از تصحیح این اوراق بلکه پیدا شدن
وجه اولویت پر ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد و چنین خرافات جا و درج خوانده
و نزد دیگران نگاه در براند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بود یکیفر کردار رسید و آنچه شنیده
باقطع نظر از آنست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابوحنیفه حالانکه رفقعه و در آب تمنی
آناء اللیل و اطراف النهار هش پیرو دهقانی در تالیفات خویش بر زبان و ارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الراوی خویش خبری ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقض آن کلمه لا یوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم ظاهر و هویدا است مگر معتقدین علم الهدی بودنش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب او
صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شده و از تقریر مومن جالیسی در بحث خلق افعال واضح است
که رعایت قواعد و اصول بر ضرور است اگر چه تحمل بالاحادیث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام [illegible] کما فی البحار غرق رفت و ظاهر الشیخ المتقدمین را که شیخ الطائفه
و امام اعظم اقدام لقب ایشانست در کتاب عمده سبب مغفرت از طرف علم الهدی خواجه تاشان بود
یعنی همدرس بودن بر یکی نزد شیعه جار شده پسر معنوی عبد الله بن سبا یهودی که برای رونق محدثات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقه و دیگران چگونه
نگویند در حق او آنچه در حق امام ابوحنیفه بی اندامی میکردند و از اینجا نزد عقلا واضح شد که این
گروه طالب دین و حق نبوده اند لا حول و لا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم لدنی
چنان دارد که کسی حاصل نتواند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلمذ هم نمیرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن پیشه حجازی بلب نانی نتوانی رسید و از قناعت حیاکت که مجاورهٔ ائمه و زیارهٔ مقربین است
خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت لعنت گردی تو طوفانی آسمانی بر روی
و لباس ساختن قاضی القضات بر خود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که سه بدست
اهل تعنت کردن خمیر پیچیده از دست بر سینه پیش امیر و ای مرده که من ترا کی قاضی کردمی

گردانیدم ع برو هر چه بایدت پیش گیر * سر نداری سر خویش گیر * و اگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت سعی نکن کو هم علوم لدنی معلوم شده
و هم دشمنے امام ما او را شهید ثالث بالخیر و را اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
صولت برو آرمید و دولت رو بفرار رسید یکے از ظرفا تردد بدوستی آمد و گفت ع گوشه زاهدانه
باز گذار * و از ظلمت بدر آی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین بخرامیم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سرے جنبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که بندای
جهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران به بینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست * پس یکی را
دیدند که بالا دست نشسته و بجهت مزید تمکین و وقار از سر هوا و هوس برخاسته مطلقا بچیزی التفات
نداشته ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوے خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بربست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد مگر فرستاده شماست لعنت شد و تیز تیز نگریست که بر خیر آن قرمساق را
من برسم رسالت کے فرستاده ام میزنند و میرانند و بعضے از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
در کافی کلینی اکه بینه و بین الله حجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند حدیثی
موضوع ضعیف دانسته که شاید بضعف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بکشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوے حل خواهد شد سوال بر ایش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمود مرا اجازتے نیست و این امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت آنجناب بحد
امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متاخر
خالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این خر ناشخص بر اجتهاد
جبیت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر مجازی مینشمارد ای متکبر دنی
سه مراورا رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم است و ذاتش غنی * چون این شهید ثالث بالخیر
بر عدالت باری مغرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری رود و او را کسی نپرسد پس چنین یاوه گیها
از و سر مے زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه مستحسنه
قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استحسان جلوه ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول بعبیدٌ فی الصوارم و غیره علوا کبیرا و اصلا با جنهم
رسالت مضیر عجب ست که مطر و جاشی اینهم نه انست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

بغیر حق معترف نیست یعنی بهیچ وجه قتل شان حق نتواند بود کما ابطله اشا بنی سنی الدار و او ضیعه
مفهومهم مخالف وابسته و حفظ خود اِنّه فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰىهَآ اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرده و دانسته بود که او التفاتی
قوی بدین ملت شل پدر خود ندارد و پس در اثنای محادثت تعریضی بفاروق اعظم کرد و بر خویشتن تعالی
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشت نزد او برخوانده محبت شعر دان مجوز بی پدری که دست غیر
گیر فته ست پای با درانه طرفه تر بلکه مشکلترین حیله شکلها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
رطب اللسان معرض فاروق چون رو برو می نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبر آباد برای مناظره نشستند و بروت بالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کنتم تخالفون و یاد نکردند که تقیه بطن ضرر واجب میشود چه جای یقین در دو به مسئله کرامه الاولیاء
حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مربی پادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصداق
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق انیست بر صدور چنانچه امامیه که او را اصحاب الامر
بسبب تکبر و غرور شان که دانستی که بقهر الهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهوده گویی افزای
نموده شود که هر جا که نهایتش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و به اینی از اهم
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جابجا این بیهوده متبعین مجوس مقتدای ائمه را بیاد فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که رسائل متاخرین را ببیند که حالات آن
مجتهدین نوشتند که در عبارات عالیات بار از افادات علوم دینی بر عموم خود کرم داشتند و گویا
آن دو بار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کرده بودند و او رقص شروع نمودند
تا بالاخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا جلت عظمته بواسطه سلطنت روم
دوامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را در آتش مانند خرابه شود مشاهده
میکنم قضا را درین ایام روزی با میرزا محمد اخباری بملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرید
فسق و فجور دران حدود مقدسه و تبیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تحولیته و نزهت که ازین
اعمال باز آئید ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد چیزی تقریر نمود و الله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسند که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست است
بفرمائید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه انخدود مطهره بقول خواجه حافظ است
ـه هر چند آزمودم ازوی نبود سودم ٭ من جرب المجرب حلت به الندامه ٭ و همچنین تراجم
جراح مثل کفایة المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصاً مجالد
سیزدهم ازان بمطالعه خود آری و بی دماغی نداری که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گریبان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذہب خویش در ین و بستان
مذہب و کیش مشاہدہ فرمایند که درآئینه سکندر و جام جم است بنگرند تا برتو حرصه دار و اعوا
ناب وارد بهٔ من بعد عقل کے اجازت میدہند که چنین مجتہدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین نکشایند پے نبرند که امر فتاوی تعلق نداری
مگر بحضرت امام معقود و حضرت سلطان کربلا معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین ع
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتہدین را بیدا که برای استفاده آمده بود
از در خود محروم گذارد و معذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رقعه دیروز امام حسن را ببعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیخ سنائل
عبارت از اہلسنت بر آوردند و داد خروج و نصب با خراجش دادند و تصورشان ہیچ نبود مگر
صلح با رئیس بنی امیه که نزد رفقه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین و انہم بطریق
اولے زیرا که شیخین از امثال این امور ابعد بودند وہو الاقرب و امروز جناب امام حسین را
با وجود ادخال در سبع سنایل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا و افتا باز داشتند
و این امام بیچاره مظلوم شهید نخیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرمود و اولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد با
از اہلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاہره ائمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند سر فراز کردند و ہنوز حال شان ہمین است
که بتسویل نفس سے پردازند و تدارک سیاہی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواہند نه زنند
که المسود ہو العدو و المبیض ہو المحب الغرض گناه شهید کربلا و اولاد اطیابش ہمین بود ورنه با
که جناب امیر ہم آن مجتہدین را که در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
و اولیس فلیس و قس علی ہذا شروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت صفا
آغشتند و مثل تغارہای طنبنب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آمد متعلق بود بمذہبها
مجتہدین و لیکن صاحب غور و ادراک را این قصہا موجب بصیرت درین فن می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتہد یعنی مومن جائسی نائب اول امام در زمان وزار المومنین شیعه که بقصبه نذیله
زنگی دیگر داشتند و در مابین فراغ مزعومی و سفر تحتانی عالیات بیرنگی دیگر ہمت گماشتند دچه این
تلونات پیش نیاید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه حق که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ علی
آنچه میگفتند رشک افزای اخبار ہیبت مثل غلام حسین و ہذا اعلی و براعد کمترین از معاصرین سنت
و چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دہلی بتقاضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد غیر ازین نمی نماید که چندی زیر مشق مشغول ایران
باید شد و کتاب شرائع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دار المؤمنین لکهنؤ باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و بزودی
سعادت فرموده و نقارهٔ تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تقدس زیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
چند نامه بکتاب حسام در بارهٔ امام علیه السلام آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم با مور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانه
وی با کاند مجالس المؤمنین وغیره هم نظر نکردند و ندیدند که هوسی و آقای شان چه خرافات دران
حاد پیدا اند پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مؤلفات قاضی
رطل بوق که درین شغل مطالعه آن پر ضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یکی دو مجلد
ضیاء الاسلام رو داد ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند و معلمت هم
شوخی و دلیری آموخته بود و غمزه و ناز و عتاب و ستمگری آموخته بود و از اوراق فقیر که در مقالهٔ دوم
مجلد دوم جمع نموده عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ماخذ تحفه اثنا عشریه و ماده
جواب بعض ابواب بلا واسطه بهم رسیده لا جرم توان گفت که مجتهد ربقهٔ تقلید از رقبه خود
چند از نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرای عمل کرده اند الغرض چون بر تحدید
مجتهد بلید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که انچه مومن جاسئی در کارگاه خود تار و پود تحدید تنید
از معیار اصول و قواعد مذهب رفضه بر هیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنة الی الان
منطبق نتواند شد و اینهمه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
همه رایگانست و این تعمیم ازمنه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
زیرا که علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را الی منقرض و همین قرار داده اند
یا رضا صاحب الامر که غیبت هزار و چهار ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفتنی
نیست که در احقاق شوشتری ذهب الله نوره و هم در کتب دیگر مردی است که شخصی اختلاف
امت را در باره شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
میجویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و تا قیامه فعلیها رحمة الله یوم القیمه و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این شناعین با مناقب
دیگر در کتب ایشان بیش از ائمه اهلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید بود
و آنهمه اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و بتواتر انجامیده و بآیات بینات قرآنی موید
و مشید گردیده که طالب دین و اهل یقین را سر تابی ازان امکانی ندارد که ع بهر زه گذشت
هیچ عزت نیافت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بقلب و فا و همچنین امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود ها مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رفضه هر چند
در اخفای مناقب راشدین زائد الوصف کوشیده اند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز القدر
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر بذکر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جزوه ی ازکتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق علیه السلام بلا شرکت دیگری از ائمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
از نصوص جعفریه که در کافیست بنصه مشهود حلول گر شده و عیان گردید که هر فقره ازان
استعمال جمیع رطب و یابس رفته از وقت مذهب حدوث شان یعنی ابن سبا یهودی
تا باقر مجلسی بلکه مومن جابلسی کافی و وافی است و لیکن تمام مخترعات و موضوعات را چه علاج
و آن کرد بمقتضای قول شیخ مقارب هم از جنه نومی دران درج کرده پس رفضه دوزخیه ص
میکنند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه هست که بعد انقضای صحبت جواب سوال
بعضی از عارفان راز نهانی یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب کردند که
ازین محامد که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد از ایشان
پیشوائی کفار است که خداوند فرمود وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخر القصه
بنقله و طول خرافات و تسویل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و رازدار
نبودند بلکه کلام و حالا زیست صحبت هست ورنه البته عادت تقیه را میدانستند و تعجب نمیکردند
همه احادیث آنجناب برین محل می نشاندند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میکردند
پس معلوم شد که تمام ازین متعجبین که بمکر و زور افتاده بودند تقیه فرمود و از شر آنها نجات
یافت و دهن سگان بلقمه بر دوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که آنچه شیعه بر حضرات ائمه
از قتل محمد رفته از دست نواصب بلا واسطه ایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم منعی مجتهد فانی با شرم و حیا کما فی ذمی الغفار و ایضا حکم توان کرد
که شاید مجتهد باستخاره طلاق رخصت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این فهیم مذکور
در باره امام محل آورده و لفظ مومنین را دخل نداده بلکه مسلمین را نیز نیاورده و فقط نام
نشان داده و باز اگر ذره غور کنی رعایت این توسعه در قیود تحدید پیش جا بجا لحاظ کرده

میگویند که مذهب ما آسمانیست و پرآن ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست و تادیب مردم بمعبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر و رد از کتب مجاهدات معبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین اند و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال کفار و مشرکین زائد او صفت در دو یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که رام دین و شیو دین و گیا دین در لکهنو و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر از اسماء مشرکین عرب پرسید مذهب مناف و عبد اللات و العزی و غیر ان بران ادل دلیل و لیکن سخنی در خصوص یاد آمد که تمام علمای سنت در هیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه صحیفه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن هاشمی عبارتست از آنست که مطرود نام صاحب تحفه عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا رضها آن الفاظ را در حق امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه خواهند فرمود و لیکن که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کما فی جامع الاخبار فاعتبروا یا اولی الابصار و فائده تعمیم در تجدید امام آنچه کمنون خاطر این و مدارست اکنون مزداد کیا آشکار شد یعنی چون مجتهد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ائمه صادق می آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه هدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج شوند معاذ الله بدان معنی که رفضه او ناوی آن بر اسامی ائمه بسته اند و لهای خود را اکتسابند و خوشوقت شوند و در صدق آن فعلت تلبیس و اضلال امت و انداختن اختلاف در طوائف روافض که فرق ایشان بصد ها رسید شکی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که اختلاف در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با امامت و عدالت شیخین مکرمین دارد پیش کتاب صاعقه صامیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی از ان میگویم که بدور تلبیه رحی الجواب تا بار محنت منتظرین سبک شود و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین معظمین دلالت می کند که مزیدی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عبا را دانستند و تعجب کردند کما استرنا حینئذ بیانه و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال ایتقی باشد که امام و شمن شناسست که تقیه ائمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع و غیره و سیجیء انشاء الله تعالی فی التقیة سلمان عن ابی ذر و این امر خود عقلیست زیرا که هرچه با اهل بیت از شیعه اند و مصائب رسید از بیوفائی

رفضه بود کما تبین فی هذا الکتاب خصوصاً از افواه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول موجود
پس الایمه و بال تلبیس و اضلال سائل وغیره بر همین فرقه دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
چنانچه در آیات بینات قرآنیه و احادیث رسول یزدانی همین است لاجرم قول حق تعالی وجعلنا
هم ایمة یدعون الی النار نیز أمّا القاسطون فکانوا لجهنم حطبا الی غیر ذلک
به پیروی علمای متقدمین منافقین منقلب شد و حال این قوم مورد لوم بر همین عنوان است
که از اوات ایمه را بضم مخترعات خویش بازیچه اطفال و پامال هر هرزه گرد انیده اند و کتابها
یا بیابات ایمه در حقیقت پاک و صاف است و از یحیاء مثل بیابان است که در پاکی همگامون برابا هی
هر که بر پا اقتضای حاجت کند نمایش همین است که غائط بر روی او هم رسید و قضیه که سخن
مذکور بعنایت ایزدی با تمام انجام یافت اکنون وعده این فصل که عدم انطباق عقاید
مجتهد برایمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در آن نیست که متفرع بر آنست
که امام موجود و محسوس باشد تا ببینند که طور او در معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی هذا
در شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و دانماییک و تیره بنیاد یاد در موسم زمستان
مسح پا میکند و در تابستان بشوید بلکه در معتقد و معتاد قالب میرود و انچنان در مخالفت
بزرگان خود بفر قوم قوم تحجلت میفرماید که بر موزه مسح نماید و انهم مطابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا با بقاء جزیرة الحضر او دوره مسیح او تا روزی تمام
و در سفر و مساحت دنیا سه روز در انشان سید بهجا حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشائی
تکذیب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بستن
و کشادن دست در نماز رکناً یا شرطاً الی غیر ذلک و خبردار و خیال نکنی که راقم من تلقاء نفس
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست نداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز نیک جلد
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازی است که تبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را کوچک بدال اول توان گفت
که بعد از انکه اختلاف بسیاری در مذهب فریقین و تتبع بالغ در کتب جانبین نوشته پس این کتاب ابتوسط جناب مولوی
میرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در متوسطات کتب درسیه استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیاری از مباحث

بنا

یافت یازده‌اند در رفاقت شریفه را برگزیده‌اند و حق تعالی در کتاب مجید داد قدر ایشان داد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه راه پیما شده مشرف و تعظیم نگاه فی تمام نموده شیخین معظمین دران عالم نیز همخوابه حضرت گردیده‌اند چنانچه کتب حدیث
از جناب امیر است که این رفاقت را از کلمات طیبات سرور کائنات فی مسند ایشان که در احادیث شریفه مضمون بودمن در فلان
فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر و من چنین کردم و ابوبکر و عمر اگرچه مفید حارق معلم الملکوت که بوی نصب حارث آنحضرت باشد
میرسد و بیکمدت ببیس از تالیفات او مشاهده میشود و هم از مستفید رشید او که خلافت امام الائمه بر آیه بعضی سیدانند چنانچه جابجا
باین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید نقلا از خنا و الاسلام با ضمایم فوائد دیگر بمقام مناسب بیاید و لمتع این استاد
شیخ و سیطه الف فاخته زیاده بر در بحث غیبت امام مرکسی کل شود ان شاء الله تعالی و تلون در نگارنگی رنگ نماید غایت عن الابصار الحاضر
فی الامصار نباید دانست که جد احمد شیخ و رفقه الرضا مدرج فرمودن بعضی از مسائل بار احسانهای عظیم بر سر و دوش سنیان
نیز مهوش نهاده اند و این امر خود مقلیست زیرا که از تالیفات صدوق شیخ علل سمت و ضوح دارد که سنیان هم از آنجناب
راضی بوده‌اند و البته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهلبیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار آنجناب اطوار مستحسن
چگونه معقول میشود و از ینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ائمه را بر طور خود مید انستند نه چنانچه کذاب
جائسی گمان برده کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و این نوع امور که هیچ کس تالیفات جائسی و استادش کشمیری باشد
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس و ضمن غناگره شدار و بدانکه چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امریکه درین بحث نیز قید
و آن اینکه حدیث جعفری مهاا امان الخ فوائد بسیار دارد که بعضی از آنجمله بدیهی است که چون امامت و عدل و انصاف
و علو مدارج اخروی از برای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که کتابها
دران پرداخته مشتهر ساخته‌اند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفری
که در کافی و تهذیب و وافی همچنین بنصوص دیگر از ائمه هاری که قبل ازین مکرر مطبوع نه دانستی و برخی از آن
تنظر می که اندک غور دران در کار نیست از آنجمله آنکه امامیه آنچه از مزید حیث خویش در اخر آن ضمیمه گردانیده‌اند که چون
صحبت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از حال شیخین
حضرت امام راضی دانسته استفاده حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین و دومین جائی
در کارگاه اجتهاد هنوز بروت می بالند و در صولارم می بالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز تخفیف
که قدمای او باهم انصاف داشتند و بالمره دامن بصفت از دست نگذاشتند یعنی ائمه اهل بیت طاهرین از نفی می نمودند
و خبر دهی اعداث صاحب تحفه دید نیست که برین نحوی سر خود بر داشته که حضرات ائمه مذهب تسنن داشتند پس کجا ماند
این اعتقادات و اظلم و تبرا داد و نیز عقلا نکه با بلکه هیچ تنکه عیب و پرواز ماند و گویند که هنوز این شیخ قد بار از متاخرین
ممتاز نگردانیده و تقلید درویشی نموده که سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ختکا نیده فاعتبروا یا اولی الابصار
الا رضای حضرت امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشایخ در علل خود آورده پس چرا نباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از بیش ایشان در باره خویش داشتند و از تقریر شارح قصه و تیمی

اصول کافی این طالع و توقیع صحیح است و در وقت دیگر توقیع این مضمون بیان برای ایشان بود که متوقع لقمه برای کلب عقور و در تعیین
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکران مانع است ورنه بخوبی ظاهر میشدی در بارهٔ قدمای شیعه فقره
چندین مشکل از برای اکل چند نام ایشان متواتر بود چنانچه بیان حالتی در کتاب حسام حیدر نام عموماً خصوصاً برای
آن ایام که حال کسی در حال بنا بقش زیر گلیم مستور بود و نقیض امید وارم که از آنچه در خدمت جاثلیقین گذشته آمده هویدا گردد
که پیشوایان امامیه مثل ابو بصیر در حق حضرت امام صادق را که بر حدیث ثقة الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از حلیه مواهب النسائی تراشیده‌اند با اظهار آن نکردند تا سگان بعترت الهی برید مامور
مسلط گردیده‌اند و بدمن این مرده دلان زنده شدن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه است
حق اینست که اگر رفقه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
شیعه بودند خصل چگونه تجویز میکرد که مامون هم غنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق بر ظاهر است آنجناب
بدست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار آن یعنی بدلیل و ارادی کرده‌اند قوی‌تر است زیرا که آنها
یاد نکردند یا خود را متغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت جناب
عم جناب اشرف الناس یا از جناب امیر معاذ الله بتوسط فیروز بشهادتش فیروز برگشت و علم الهی خفیه مبدل ببعض
خود شد زیرا که بر در رستند کسی را که عالم را از عدل وداد پر گرداند بروی کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر
در نهج البلاغه و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم درین بلا برابر بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بروایات مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فرنگ بخطبه کسانی
گردند که دیگران را بر مسند نشانیدند و نواب سعادت علیخان مبارز جنگ ارئیس ساختند که در مهمات ملکی با او
بهمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخته آنرا از پدر خود هارون الرشید
کما فی مجالس المومنین تقلید جناب امیر در قتل و ارادت نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته تالیف که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کما فی ترجمة الجرائح و این حکایت
بدان ماند که ورشتی که از غایت وحشی دعوی ابعة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مداین مزید و لا اسب
معراج توان گفت بحکم آنکه مامون بتقرب بارگاه خویش و عطای مناظر زر سرخ آن نکو کیش را موعود ساخت
و همراه تهمتنان و تنومندان فرستاد و آنها سی پهلوان یا چهل بودند تا مهر رضوی را که نهایت کمند همه آن گردن
آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر نشد چون مامون بدید آن چنان دست بر
شد اندامش از زخم با خورد خرد به حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی دید مثل
مثل طائفه منافقین که هر چه از دست ایشان ظلماً و جوراً بر حضرت ائمه گذشته بر یکیسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
در آغاز و انجام را اهم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که ارکان ثلثه مرحومی در بارهٔ اولی بعد از وفات آنسرور

وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر رض مشرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزیها برپا یافت رفته رفته از قوت بفعل
آوردند و مومنین فی وی الالبصار و البصائر شب و روز در قتل اهلبیت چه نا اندیشیدند از طرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون راهم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرند باید فرمودن که باز اهلبیت را که کشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از سم امام رضا حقیقت اینست که در پرده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از دراز بیعت
دست برندارند تا آنکه مهدی عج الی الآن ظاهر نمیشود و بلکه یقین میکنند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را هم از ان
لطائف الحیل بکشند و قریب انیعنی امور دیگر عنقریب می آید این کلام که رفته رفته منجر بشهادت شد و هنوز متعلقانش
بخوف تطویل متروک ماند تعلق داشت بلفظ اقتدای ناس که جناب مومن قدیم و مجتهد جدید نوشتند و گویا از معنی آن
خالی الذهن بودند و شاید که سبب سکری بتقلید کسی اتفاق افتاد که او را اعتقاد بینش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملاً که میباید که قائم بامور است باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده میشود که قیام مسطوره و سیاست و تادیب است و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام بجهاد بدون ظهور
و مساعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود قعود در زاویه یعنی غیبت کری دیگر توانند کشید
که اگر غور کنی بنقیض بکدیگر اند و حدیکه در را ضرور است ظهور و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
برای امام مطلق که خاتم الائمه است باینچنین از آغاز آنکه جاه الیا هم بعد از هزار سال حالش مثل صفتی است بحال متعلق
و در عالم مجاز چنانست که هنوز خمر اتمثیلش بیداری و زینهم و در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که دلدار هم و ستا خاتمه الائمه را
که منسوب نمیست درین تجدید هم نه تقلید یا امامش را بحسبت سلب ظهور بر طاق کذاشتند و دست از نیابت برداشتند
و مثل غاصبین و ظالمین بنا به دم استقلال زدند ست بادفا خود میخود در عالم به با آنکس درین زمانه نکرده کس نیاموخت
علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرده و درین مقام ظرفا او اند گفت که این اعتراض مخصوص دلدار تنهانیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این ترس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تجدید
بتقلیدشان گرویده و پس حرکت بنده را خواه در احسان فقیر تجویز کنند خواه در اسارت و لیکن بهرحال دلدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ سعدی دیده سعدی و دل همراه تست تا بپنداری که تنها میروی علاوه
اگر امام و انجیر دیگر سدن شرح تنبیه کنی مدام نوشته اند که امام بر اقیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفر غیره ضرور است و شاید که امام مفقود گشته است یعنی از هزار سال معدوم و از و یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم بر آن ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بحیر آگاهی بود که حدود و آنرا انجار نسبت بود
و دیگری از بیرون قرض خود را ازو میطلبید پس گفت که من و جهم ادای قرض تو میکنم که موی چند از سر کوسفند
در خارها خوانند پیچید و قتیکه ازین راه و شتر از گذار خواهند گذشت پس جمع نمود و کلیمی با فم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو اینهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر بر همه آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

بی کم و کاست شنیدم و از استماع آن رحمت کیش هم القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد و مسعنیش بجای پدر
که در سمرقند و بخارا او را فروختند که و شنیده شمن بخش دراهم معدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد روزی استاد او در دبستان تعلیم قصاید بدرچاچ از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد نو آنچه داد تا استماع او را شاباش و صد آفرین گفت و طفل را یک و تا زیانه
زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا البلاغی گرفتی و این نواده صحبت رفضه مذهب شان اختیار در زید و شما
گروه بود آخر فتنه لطیف او اگر پیرز حکایات واقعیه اعتقادی نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع کن و بدانکه امام
منتظر که در تحصیل همه فتنه وحده تمام ذات شریف او عین انتظار ست و نظر بهر یکی از ان اشد الموت نوا گفت
در نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود که او را خران بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب مجتهد الزمانی نظر بعضی
از وجوه یعنی نبودنش از نسل او بعد از سماع این لقب نیز که بررد می بالند گرفتار شده سبب این کشاکشی غیر از طلب فایده
دنیوی و انهم بطور موهوم که سرا بی بیش نیست امری نبود که ساده دو عاقل را نباشد کین و پیکار چند دانائی
ستیز و با سبکسار چه دان قضیه مکانی ست که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حکیما په نبرد تا بظهور امور دیگر چه رسد که این
فرزند امام حسن ثانی و مورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خویشی قابض
شد و هم نشین حسینی را در قابو آورد و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی و سوسنی
در صد زبان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه ست از ان جمله آنکه جعفر مسطور که مدمن خمر با صول
شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب ها به کشتی نشستی و قمار باختی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
وا نبوهی گرد آمدند و گروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه هم
در آنوقت از دست رفته بود حده دو اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام تو انی برد المختصر جعفر مزبور
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ نیز رفتار سوار است و نگاه در بسوی او میراند باز او را
هر چند جست نیافت و مرعوب شد و با نهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کشیده صنوا بیه در شان
اوست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست از ان سوانح که بر مادر کربلا و خاتون نرگس گذشت
و لایق تفصیل نیست تغافل برگزید و لیکن بحکم لا یترک کله حرفی از ان مطابق کتب ثقات و بحار و غیره گفته و
نقاره زیر گلیم نواخته ملبتشود ان شاء الله تعالی تا از محل قصد این هم خواهی دانست که از تکاب خلاف امیر که جناب
امیر آنرا عالم شهود علامة الایمان نهج البلاغة مید انستند و میفرمودند علامة الایمان ایثار کی الصدق حیث
تضرک علی الکذب حیث ینفعک هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
بار دارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذو الفقار همه عار و شنار را گوارا کرده مانند جنین رحم پرده
نشین شده و مثل خابیان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرو داوند و گر چنین صدیق مثلا کشریک لیاری در واقعات پذیرند توانند گفت کاین امام الاشجعین مادر
معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رهائی مکانی مسلح گردید و چستی و چالاکی بعمل
آورده مر القضا داد شجاعت او سر موی لکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جا بجا مذکور است انا بجمله
وَالَّذِيْنَ مَعَهٗۤ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ و از ان جمله اَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ و از انجمله لَاَنْتُمْ اَشَدُّ رَهْبَةً فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِّنَ اللّٰهِ الی غیر ذلک
فیکیف کر نصر حجفر علی ماسبق خاصةً آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با کسری و قیصر
جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کما فی الکافی مفصلاً اگر راست پرسی دار قهر
خدا بترسی آن نونهال چمن نصرانیت و گل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود کاین همه دواهی جانکاه و مصائب هوش ربا از مزید تهور و حیای فرزند امام واقع شد اگر اد نی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که نو وقت برابر زاهر
بیمار بود گرفتار ساختندی و آن سر واز اورا القید و بند انداز ند پس حرفی از نوحه خاتون مذکور تواند بود و آنچه
در گلستان منقول است ؎ گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی امروز
با من درشتی که تو شیر مردی و من پیرزن آن زین زیاده تر حد تمام برای این امام لو اصول رقعه لیام متواتر شد
که در باره در و دیوار و سقف و کنفت چنان تهور فرماید و در واقعه ناموس اکبر چنین بی پروائی بعمل
در آرد لیکن چه توان کرد که ماده محبت ابن سبا یهودی نه چنان در رگ و پی این طایفه تاثیری کرده که کسی بیان
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز براده رسم ارکان دولت آصفی میروند از خواب مخفی
بیوش پیدا گردانند تا از خمار بر دو چشم فتان آن یهودی شیطان که سحر سامری در طلب داشت علم الهی
نجات می یافت رفضه را نظر افتخار شخص ظهور دانرمد بگذشت داعیان قال الله کونا قبایغنا عقول الاپ
فی الباب ما یفعل الحمر و افتخار علم الهی به بیت شاعر بودی چنانچه که دانستی که خدا را از ظلم منزه گردانند
و احتجاج و استدلال بر عدلش نموده عقلا چنان است که خادم یکی از رفضا و تعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد و یکی را چاکر نمود و نقش تصویر گلی آراسته
یا وسیم کهر روز یکی را پیش آورد و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و تیر بدست گرفت و
گفت یا ان بیار او صورت نخستین روبرو گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از سیمای تو دانم که ابو بکر
هستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ شدید
تیر بر سر زده در هم شکست و روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را همین و تیره ریزه ریزه
کرد و چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند
ای آنکه چون در قلعه باب خیبر را انداختی رحم بر دو نشین شدی و چون خاتمان در خانه گرسنه و تشنه و برهنه
[illegible]

بشنوند بر عتاب عمار کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواحی که بر اهل بیت غاصب
شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در نصب میر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی که بعد از خود که خود او امام است پس
از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل ترین عبادت را که متعه بود حرام
کرد اینها این همه گفت و بلی اندامی نمود در شورش تحیر خادم یکی بهزار کشید که این صورت کیست
و که باقی ست تا شنید که غیظ و غضب آن لعین یا رب العالمین است در عتاب هامی کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که متبرز بند و تصویر را بشکنند که خادم از ابلیس و بوا بر جست
و صورت را در ربود مغل نا بلد در عقبش دوید او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت ام و زخدام را ازین ملعون نجات بخشید گفت لا و الله که تو خدا را ازین کردند نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت در بعضی از تذکره ها ساخته باشند ولیکن کالیله از فرق شیعه بنام و طعن
جناب امیر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیه از انها تبنیعات حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا توسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند کم از مذهب غرابیه کمتر نیست چنانچه در تالیفات کثیر به براهین قطعیه خواهی یافت که بمراتب از آن
زیاده تر ست و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مکرر شود بیدماغی نفرمایند بلکه مطالعه طعن الزام بر دارند
و هر که بتالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ الله بر اصول
اهل فضول بعدد خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن نیست و نابود است زیرا که
سقد بالتش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن
نیز صلی الله علیه و علیها بر اساس مذهب کفره که استعفا از رسالت حرفی از آنست پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آنست خود حضرت ام پیر دهقانی نامی ماسی نرگسی و ریحانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بران طریق نرود که عقل تراشیده و پرداخته هر حکیم او را ملامت کند و آن
می زیبد بعد ازین به بین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه ذائقه ذالضاف ممکن که وقتیکه عذاب
بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصة المنهج وغیرها پس هر کس برین عدالته که تابعین عدلیه اعتقاد دارند تاه تاه می کنند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس الحمقا در صدارم دفتر ابانزکشتایم
حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسلین بعضی از صور تحسر است و آنچه علم الهدی رفضه
در غرر و درر میگوید نقیض صریح آن پس لعنت بران قوم که پیشوائی او در زاده است هو شر من الیهود والنصاری
طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب است و حضرات ائمه که برای هدایت مبعوث

شنیده باشد عمر خود و بود و فرع و شناعت گردانیدن شیعه حضرت کلینی در کافی و غیره در روایات که مسلمانی ازین است
که حافظ دارد آه گر از پی امروز بود فردا فی هذا الامور وقعت فی البین فلنرجع الی ما کنا بصدده بالجمله
این ها که شنیدی در باره صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرگس است که ابا سه مفضلین رفضه را
مانند بابیه باغ سیر نمودند و آن مراتب که قبل ازین بار شاره اجمالی ادا شد در باب حضرت مرتضی رض
و خاتون قیامت فاطمه زهرا است که رفضه را پیش آمد که از اول مردم بعد از یاد کردنش وظیفه لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری موافق مختار کشی سه خوانند و این اشقیا هنوز شادان و
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می مالند و بر و تهامی بدبیحیائی خود می بالند و هنوز درین خیالند که این لعنتهای
ائمه در باره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول به مبنی عمل بران حضرات ائمه را کی بایستی کردن که مقام ائمه درجه موسی علی کلیم الله بود و نه
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذهبهم کسیکه حال ائمه او حشت از بام باشد
و بر هیچ فردی از افراد امام تحدید مذکور صادق نیامد نائب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هنر سبقی هم
نباید اکنون برین تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا بالاعتبار معنی تلاش کند و راه اطاله بپیماید نهیم
کشش و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بردارد نعوذ بالله من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواعق محرقه و بوارق
مولقه و فضایح الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می‌نویسد
در صواعق المطلب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلاة شروع کرده
و کیفیات شان بر شمرده و چون نوبت با مامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که ردوحی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بار بار صدور یافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین تاکیدیکه مزیدی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمرده و چون بر ارجا تصریح کردند که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را معاذ الله بکذب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک کما فصلنا فی
الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات ابن المعلم سیما کتابه المسمی بالروضة فانک القول لعدو و بهتان الحارث
المطرود و هو معلم الملکوت تیر د کاتب الحروف این کفریات را نظر با تمعنی که منشعب شده است بالشیء با کثیر
نهایتی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین اوراق که بفارسی سلیس نوشتم تعلق گیرد و بار حاجت
بکتب دیگر نمی ماند ان شاء الله تعالی و در امر تکیه سیاقت سخن بود از حد ناتمام هر اما م حضور صا

صاحب الامر و فیصلے که مفهوم ماهیت بدست آمد یعنی امام براے ربائی مکانی حمله حیدری آغاز و
وبرای تخلص مادر مکرمه معظمه هرگز نه پردازد واین وصفی است که بالاتر از همه باشد وگریه وزاری
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رجعت نگرید حرفی بران
استغاثه وندبه نتواند بود و از باب ندبه اوست بدلالت حال این مضمون که مثالیکه از سر من کن نیکون
شده باشد و ایضا تا تو مین سر سے من بجز امیر سبحان الله آن بیچاره در عشق امام حسن عسکری
چه محنتها کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از ان عیش و کامرانیها دست برداشت
و آواره کوه و دشت گردید و بر فروختن خود و انهم بثمن قلیل راضی شد ورفیق یعنی فروشنده خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم من بعد
و انتظار معاودت این فرزند سعادت مند چه خاک حسرت بر سر خونه بخت در شب و روز خوناب از
هردو چشم بدبخت که اول خفت نمیداند که تفصیلش بگویم و عرصات آلام و مصائبش را باقدام
اقلام بپویم که واقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیش که سرداب سر من رای
باشد نقل میکنند ولنعم ما قال بعض الشعراء ؎ ای مژده وصلی نه پیامی نه حدیثی در کوی تو لبستند مگر راه صبا را
الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست که اگر صبر کند وا من از دل صد چاک بیشود واکراه
وفغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات مکر
بازارهای خویش کامیاب اند و از دین هیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نه از ین زندگی که بدتر از
سکرات الموت بود و نجات می یابد پس بے اختیار در مقام جانگداز هوش بردار شعر مشهور بدین طور
بر زبان خامه میرود ؎ علی رو سیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیده اش
چشم سفیران راه یعنی نگارنگی زمانه را به بین که مادر معظمه در فراقش خون بگرید و هریکی از مشاکلین
آن بهبود و بتوسط سفراء بمدعا رسد حال آنکه اعین چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به فلعنة الله على الکافرین کما ثبت هذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
مبلغان دراهم و دنانیر بگیرند و اهل رقعات مزورات کیسه های خالی را پر کردانند ؎ کام سفیر داد
از غیبت امام شد در ماع دین چه بالکل دشمنا دکرده اسے زاده کذوب نکرده است هیچگاه ثمره
عمل که توشه ادکرده الکاش همه هفت بند کاشی را بخط ناد کرده هفتاد را خود در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تاخوش مصیبت نهنگ میشد حاشا و کلا و اویلا واسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لاعنین در پس بنا بر این توجه را از دست گذاشتم علی چنان
اینمعنی بمقتضای اطوار جبلیان بر ذکر خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیرخواهی که اگر خاتون دران
وقت سلاح می یافت حتما که فوج غلامان خلیفه را که هجوم کرده بودند مے شکست بلکه رخنه غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می‌بست و هم خود از قید و بندهای بی‌یاقت و بسیر جابلقا می
پرداخت و پروانگی کوچه گردی و بادیه پیمائی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردی
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان بریده‌اند این امر از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می‌سوخت و سوادی برگونه حسرت و افسوس
می‌اندوخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام آوردن برای زیارت امام بروی کار بست و جناب
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند بقوت هر چه تمام اینهمه را از کشتن
جناب امیر باز میداشت غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بلکه شمه از حیا صدور نیافت بجهت آنکه او مقلد جنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک هر که درباره امام لفظ بی ولی و مانند آن گوید کافر میگردد و درباره شجاعان و هم اشداء
علی الکفار و مقاتلین اولی باس شدید که در محاوره قرآن مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاوری و دلیری چگونه بر کافران شدید غلبه کردند و دین زردشت را
از ایران بر کندند و شام و روم را از ترسایان پرداختند مخنث و نزول معاذ الله هر چه گفته اند بجای خود
تواند بود فاعتبروا یا اولی الالباب و بحمد الله از رزرکیه من بعد استقراء کتب شان مثل علل الشیخ الشائع
وغیر آن این معنی بر آوردم که در عهد همه ارکان رفقه گریختند جز حضرت امیر کبیر و با این همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و تهور دستگاه اند بالجمله مجتهد الزمانی بعد ازین
تکان و فشار جامه اش را نجس کرده حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون نتواند که طبل زیر گلیم بنوازد هر چند از انتفاج اضلاع
بطین شده باشد که حاجت بدلیل هم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز بهر صورت اصلی است
اما بودن امام واجب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی رؤس الناس حقیقة فریجیای مومن
جانشی محسوس نیز اگر وی اندک ازین از سابق او را حاصل است که هم حال سنیان است و هم شکایتی نماز و جز وی
رانمی کشد که از مطالعه اصول شیعیان است که حضرات ائمه قرچیکه درباره نصب امام سیانه ناصبیان و شیعیان
بر آورده‌اند نیست که هر دو امام نصب کردند ولیکن آنها آنقدر حقش کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان
هرگز اطاعت نکردند و ازینجا هم مثل سابق نصب شیعیان لقبول عنایات الهی هویدا تواند شد اگر دل سته
این وجه در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیة من الطرفین و عبارت حدیث
کلینی از اصول معتبره شان در بیان تظلم جانسوز و حکایت غم اندوز این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیدة قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقیة لنا

ابو عمره قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسئلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال

ابو الحسن ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه وانکم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم
تقلیدا و ازین حدیث فواید بسیار بر می آید از انجمله اینکه اطلاق مرجئه بر اهل سنت تم کرده اند یا نه یعنی که جناب
مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از حواشی غرر و درتمام نیز
واضح میشود و شکی نیست که چون کتب ما را جع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم
میشود بلکه از نهج البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ
مرجئه بر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قدان العصار هم تقلید
والجواب قد یکتبه فلا تغفل و از انجمله آنکه از فرضیت طاعت صاف صاف بر می آید آنچه قالع اصول بلکه اصل الاصول است
یعنی هم نصب ائمه ایشان و هم افتراض اطاعت با وجود عدم اطاعت ائمه ازین بد کیشان و کفی به حدثا عظیما و عذابا الیما بعد ایمان
خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بی توانی بر دکه آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود برا فکنند
و کلام او را بهیار خصوصا وقت استعمال سیف و سنان نشنیدند و دعوی غریو ولای اهلبیت بر آسمان رسانیدند
و وقت تلاقی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا انکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان را
با صحاب معاویه بدل سازد و در امثال این تمنا با بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های شان که دل
جگر شریعت را خون ساختند عذر خواه حقیقت انیست که اگر نه قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی
می بودند این شیعیان و فا هزار بار قصد خونریزی انجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قید کرده
بدست معاویه سپارند و تشییع محاربه را بانتها رسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند
چنانچه بعد از نیم ازین جنس چیزها می آمد و باعتراف جهابذه قوم موید این جور و جفا در حق ائمه هدی
می باشد اگرچه این نسبه از ابر سه و حضرات مدعین و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی ان شاء الله
تعالی من بعد در مهمانی مسافر کربلا انچه مهیا کردند و قتل و شهادت ائمه متاخرین برروی کار آوردند
کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و اخری بحیای علمای قوم ملاحظه کردنیست که انهمه تصریحات
بزرگوهش و نفرین قوم ملعون می بینند و بنوره فرمطاعن اهل بیت اظهار مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار نمیشوند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند
و هرگاه درین تقریرات کنعز سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته
پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام
علی الاعلام است کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف والحمد لله علی ذلک
حمدا کثیرا و انچه جناب امیر از شیعیان عراق که در لشکر بودند و من
جمله هم رو با طاعت نمی آوردند و در نهج البلاغه مروی گشته و چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زن زانی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ایمه محتضر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرمت و حکایت این منافقان گوش
نباید نهاد از صواقع و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماست
وا لعجب که همه ایمه بر اظهار زنای مجتهد فاتی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
واجب الاطاعت و مفترض الطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و مفترض الطاعت وقس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگر
نکوشیده وبحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعادهٔ
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعزیرات پس ایراد این تجدید منظور و قباحت مجتهد
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بالی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار نداشته در نیمقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند المسکون بباب الشریعة پس حبر شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی
هیچ کسی که مدعی حدود و تعزیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرموده آنچه دلالت
بر آن قطعا دارد که اگر ایمان بمبدا و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا را با وصف یا فتن
سبب حد اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجوه دیگر
در جه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی بدین ضرور
بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق الا یخافون لومة لائم هستی
وحقا که انجناب وقت تظلم یهود فدک از کسی پروا نکرده و سرزنش فدک جدا که گردانیست حال
سیده اوصیا و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی برنخاستند بلکه در مجمع البیان
طبرسی و دیگر تفاسیر معدوده روافض موجود است که وقت شکر رنجیها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را ز نهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
نباشند که امید وار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف بر مذهب
است که صاحب مجمع البیان هم می تولسید و مجالی ندارد که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میانه فاروق و دختر ام المومنین حفصه او دختر خود را بجرم تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر داری خلل اندازد در ایمان دیگران در رسالت و ختم آن بطریق اولی معاذ الله ولیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجود منافی لغتها با حضرت رب العالمین و دست بر داشتن از ان چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول پایبند و از تالیفات معلم ابن معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده و علانیه حکم بوضع اخبار موید محدثات رفض کرده کما ذکره صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت و از تالیفات دیگر اکابر رفضه اشرے از آثار وضع و افترا بین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله بیع و شرای ناقه همراه امیر المومنین قبل از جنگ بدر بود و این مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الراح فاسمعوا ما ادعوی ذلک البناء فکلامهم سرکون وضع الاخبار و الحاکم بصحتها هذا الحمار و هرگاه استغنا از رسالت بدین شد و مدیو قوع او آمد روایات روضه جاری نشتے هم دلالت بر ان وارد و مجلسی امام سیزدهم مدعی آن در تالیفات خود باشد و تفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت و بے معنی باشد کما نص علیه ارطل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا مذلک عشق و عاشقی در نهاده خود جنون ست که با رسالت ممتنع الاجتماع است و هو الظاهر عند العقلا تکمیل المقام و تتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن حاله گر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد و باب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل و معرفت خواص و آثار امام است و سرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر بیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره با می نگرسته بیان انواع او صاف از ذاتیات و ضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشاید هیچ حاجتی نبود که تجدیدش صعوبے بر وارد بلکه همه اصل و تزریه کردن راوی می افتاد و مختصرش را بالیستی نقل کردن بروایت ابو محمد قاسم بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فے الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فادار امر الامامة و ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز جهل القوم وخدعوا عن آرائهم اودیانهم ان الله عزوجل لم یقبض نبیه صلے الله علیه وآله حتی اکمل له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شئ بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عزوجل ما فرطنا فے الکتاب من شئ وانزل فے حجة الوداع و فی آخر عمره اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا و امر الامامة من تمام الدین ولم یمض حتی بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام لهم علیا علما واماما وما ترک شیا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل تعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدراً و اعظم شاناً و اعلیٰ مکاناً و امنع جانباً و ابعد غوراً من ان یبلغها الناس
بعقولهم او ینالوها بآرائهم او یقیموا اماماً باختیارهم ان الامامة خص الله بها ابراهیم الخلیل بعد
النبوة لاحاجة الی الاخبار فانها خیط الانسان بل الحیوان قالت نملة و قد رأیت انتظام الخلل
الی غیر ذلک فکیف اذا خبر النبی و الخلة مرتبة ثالثة و فضیلة شرفه بها و اشاد بها ذکره
فقال اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا فقال الخلیل ع سروراً بها و من ذریتی قال الله تبارک
و تعالیٰ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظّٰلِمِیْنَ فابطلت هذه الآیة امامة کل ظالم الی یوم القیامة و صارت
فی الصفوة ثم اکرمه الله تعالیٰ بان جعلها فی ذریته اهل الصفوة و الطهارة فقال وَ وَهَبْنَا لَهٗ
اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ نَافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنَا صٰلِحِیْنَ وَ جَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰتِ
وَ اِقَامَ الصَّلٰوةِ وَ اِیْتَآءَ الزَّکٰوةِ وَ کَانُوْا لَنَا عٰبِدِیْنَ فلم تزل فی ذریته یرثها بعض عن بعض
قرناً فقرناً حتی ورثها الله عز و جل النبی فقال جل و تعالیٰ اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ لَلَّذِیْنَ
اتَّبَعُوْهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ فکانت له خاصة فقلدها
علیاً بامر الله عز و جل علیٰ رسم ما فرض الله فصارت فی ذریته الاصفیاء الَّذِیْنَ اٰتَاهُمُ اللّٰهُ الْعِلْمَ
وَ الْاِیْمَانَ بقوله جل و علا وَ قَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَ الْاِیْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِیْ کِتٰبِ اللّٰهِ اِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ فهی فی
ولد علی خاصة الی یوم القیٰمة اذ لا نبی بعد محمد ص فمن این یختار هؤلاء الجهال ان الامامة هی منزلة
الانبیاء و ارث الاوصیاء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امیر المؤمنین ع و میراث
الحسن ع و الحسین ع ان الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المسلمین ان الامامة
اس الاسلام النامی و فرعه السامی بالامام تمام الصلوٰة و الزکوٰة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء
و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله
و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله و یدعو الی سبیل الله بالحکمة و الموعظة و الحجة البالغة الامام کالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الایدی و الابصار الامام البدر المنیر
و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادی فی غیاهب الدجیٰ و اجواز البلدان و القفار و لجج
البحار الامام الماء العذب علی الظماء و الدال علی الهدیٰ و المنجی من الردیٰ الامام النار علی
الیفاع الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی المهالک من فارقه فهالک الامام السحاب الماطر و الغیث
الهاطل و الشمس المضیئة و السماء الظلیلة و الارض البسیطة و العین الغزیرة و الغدیر و الروضة الامام الامین
الرفیق و الوالد الشفیق و الاخ الشقیق و الام البرة بالولد الصغیر و مفزع العباد فی الداهیة النآد الامام
امین الله فی خلقه و حجته علیٰ عباده و خلیفته فی بلاده و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب المبرا من العیوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین

المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن
ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وحسرت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
ثم اجتمعا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله ورجع الى النبي حيث والوحي وانقطع
معاذ الله واخرام المؤمنين بان الله اخبار الشيخين بعدي ثم امر آل العبا بان يكسوا ليس لنا الدعوى في الامامة
فعلام الملائكة احاطوا امين في المجلس يوم افادة الرضا فجعلوا على الابصارهم واسماع غشاوة كما حجب جبرئيل غشاوة على النبي
العمد تقية حيث لم تطلع في اي حال صلوا على خيارة النبي وهي ارادت الصلوة فكيف خبار جبرئيل بالفعل شيطانا
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختيار رسوله اختيار القرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الاية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان علينا بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا سمعنا
وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وقوله در حق طالوت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وقال لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وقال في الائمة من اهل بيت نبيه وعترته وذريته أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما
فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن الخطايا والزلل و
والعثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه وَذَٰلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه او يكون مختارهم
بهذه الصفة فيقدمونه تعدوا وبيت الله الحق ونبذوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وفي كتاب الله الهدى والشفا فنبذوه واتبعوا أهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالى
وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وقال فَتَعْسًا لَهُمْ
وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وصلى الله على
محمد وآله وسلم تسليما كثيرا حاصل این روایت آنکه عبد العزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم که روز جمعه در آغاز ورود آن دیار بیس مسئله امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبد العزیز قوم علم ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل دادند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیز بخوبی در آنست حلال و حرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بران بودند ما فرطنا في الكتاب من شيء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرود آورد این آیت را الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا راقم الحروف گوید که درین حدیث
اشکالی ست بسیار قوی و عویص که مقتدایان طائفه رافضه خبیثه نتوانند از آن راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم و از رشحات آن تشنگی را سیراب گردانم که علمای طائفه شیعه کار خلاف الائمة الاطهار
اذعان این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان هر شی کما ینبغی در کتاب مبین
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که گاهی در نسبت سه سال اتفاق
نیفتاده بود آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خویش برد و بمنع فاروق از آن
ممتنع شد و از تبلیغ چنین امر که در وجوبش بر اصول این طائفه شکی نباشد ورنه بهمت قرطاس

پاره پاره شود و دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستعفی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استعفاے رسالت ست آب تیکلم کفر قوم هود و لوط چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لاریب فیه و انگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
مجتهد قانے و زمانے که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مدراسے بوضوح می انجامد که در
بیان روز مجبور و بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
یعنی قال الله و یعصمک من الناس که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زینهار جائز
نتواند بود پس اگر چه قبل از ان تقیه عمر شریف بسر کردند نامے از رسالت باقی نماند یا خاتمه آنجناب
بر جاے امامت که شعر بر آنست و هویدا یعنی جسد او الحمد لله که باقی نبود و باعتراف طائفه
رافض وقت طلب قرطاس مکرر امر امامت مر تضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضاے فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نصیبنا حبیبنا و سرتاسرے منکرین را و خلی نتواند شد یا وندارے که کفار قریش خصوصاً ابو جهل و ابو لهب
حضرت را سنگسار کردند کجا فے محمع بیان و هر گز آنجناب در تبلیغ رسالت قصورے و فتورے نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالغرض از منع فاروق ممتنع تواند شد این خیالست و محال ست و جنون ❊ الغرض چون
رفضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان و ر ذکر دند قرآن مجید را به بغض امام کافر شدند و هب
البحار را باز بتلخیص روایت راوے مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فرمود
براے امت خود نشانهاے دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام قوم
را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در معرکه غدیر بعد از مامور شدن بنصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از تهمت کفر و ارتداد و غیره چگونه بتطییب خاطر امیر را علم گردانید
این امور و ستن را طفلان هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعاے ست خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی با وجودیکه اہل لسان
بودند بعد از حدیث موالات دران مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن بیخ مجمع نیست که آیا وجوب محبت مراد ست
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره من الاسفار اینست حال اجله اصحاب بلا رسن
پس چه گمان دارے بدان تو افل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیارے
از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امامیه در تفسیر استاد کلینی مر دلیست نظر باول وارد و قرین
قیاس ست زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله نقل اکبر ست کما فے التفسیر المذکور پس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث سوے امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضی پس مصدق و راستے و مستغنی اجماعا کجا و اگر گوئے دفترے که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن تضلوا نزد فریقین مردود است پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوییم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا جوابش در هر کتاب فن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا اخروی قال الله تعالی و وجدک ضالا فهدی
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ الله چنانچه بحدیث امام در
کرد کتاب الله است و ان بعض امام کفر است بلکه بر رفضه اشکالی عظیم است که گویند ترک امری
که واجب تر بود و کمالا یخفی بار خدایا مگر مقلدین و جهال اعور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
کفن تشریف را محکم در گرفت و تحریکی داد تا بدنیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود نسخه
تریاق چگونه بر طاق ماند ولیکن چون اینهمه حال مفصلات در خلوت بود غیر از جناب امیر که علوم ابدا از
زمان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و در نفیش پر ظاهر است که حضرت رضا فرمود که گمان نقلی ضلالت
رد قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود هم
اظهار آن جناب امیر ع چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد ازین راوی حکایت کرده که هر که گمان
کند که خدا این حضرت را کامل نگردانید و رد کرد کتاب الله را و هر که رد کند آنرا کافر است بعقیده
انقاد دانسته که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هر گز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و سفادان
وازین تقریرات بوضوح پیوست که حسبنا کتاب الله اعتقاد هر مسلم پر ضرور است و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و هر دو جهان خود را رسوا می سازد و حال فاروق بر همه واضح است که جان و مال خود را
در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مثل فقه
الرضا هم واضح است که رفقا و ندما و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم و
فضل برادرش بحدیث اقتدوا و ذکر احادیث نبوی پر ظاهر است و نمونه فضائل شان اگر میخواهی
بکتاب الاکتفا رجوع بفرما اما مفردات قرآنی پس مجمع البیان و مجمع البحرین هر دو متفقی اشترک است بیان
و بینهم مع ان معانیها لا تعد و لا تحصی علی اصولهم حتی ان لکل لفظ سبعین الفا من المعانی
کما فی تالیفاتنا علاوه غیر از مهدی که بهو بر او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجدداً وارد
می شود حقیقة کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما ستخ
فی تالیفاتنا و لا حاجة الی ذکره کما مرت الیه الاشارة بینهما و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از ینجا هم بایجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام هر کس را
پر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی صریح و بازی مجتهد

فهم معانی قرآن مجید برامام نیز کسے حلی المشهور هذا امر تقریبی است و تحقیق بر اصول امامیه مشکل کما باب المذهب در خاتمه اثنی عشر امام
صادق آنکه بعد از قایم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام باشد در نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد و اگر
کسی گفته محققین از تضعیف کرده اند بقاعده عدم خلو ارض از امام نزد فقیه مقتضی صحت آن احادیث است لیکن
معلوم نیست که تا آخر ایشان نیز معامله شبه تقدیر خواهد شد کما هو ظاهر بیانه و تفصیل هذه المباحث فی صوارم الحیدریه علی
البوس النقدیه چرخ و بازی مجتهد در کتاب طعن الرماح دیده نیست فتاویلات ادراهیران عقل سنجیده نیست که نزد اهل حق
هیچ فرقی ندارد بمقتضای قول او تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و با وجود مسلم بودنش بر کفر و فسق فاروق
که تمامی نیز اقرار کرده در تنزیه و غیره که او بعبارت شریعت غرا متمسک بود چه مهملات جا دیده و این هم نکته
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جاهلین مفتوح است اگر اهل خلافت بر آن
قادر آیند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر بر طعن الرماح جابجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیست مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
باز راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آن نسبت
که در یابند مردم بعقول خود و کسی را بنشانند باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
خود که انی جاعلک للناس اماما و او از غایت سرور عرض نمود و من ذریتی جواب داد لا ینال
عهدی الظالمین پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و ماند امامت مگر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین و همیشه
در این دودمان ماند تا نوبت بحضرت علیه السلام رسید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین
آمنوا والله ولی المؤمنین پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را دادند که الذین اوتوا العلم
والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر توانند رسانید که سخن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل است
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز در آیاتیکه از تصورش پر
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رتبه فرود و حارثی بن زره در او تمامی علم الروسی طوسی امام اعظم نفس
کیست که این کرمک شب تاب را عند الصبح بیفروزد الغرض در اینجا امری دیگر است یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را بر اصول رفضه التباس رو داد تا معزول فرمود خلافت خویش را و در بیعت خود بعد از آنکه
بر بیعت بدریین کما ینبغی نمود پس امام رضا اگر بر حکایت راوی حبث بلغز و عجیبی نباشد لیکن عقیده

مراصح میشود که قرآن الهیت دال بر رسالت جناب امیر است که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت آنحضرت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی است از نسخه اهل بیت که سوره امام حسن و حسین است
چون آن نسخه کامل علو و ظهور را بدبا بدید که الوهیت حضرت رب العالمین باندیانه تا به ثبوت نبوت ائمه
از انبیا چه رسد گویا همین است معنی کلمات فیرن و برادرش در چندی از اجزا که بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشته که حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوط خواهر مانند هشیه و خلوص و محو حقش نخواهد بود
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف میشنوید که ازین آیت قرآن دانسته که حکم صاحب تحفه که امامیه
مشرند ایه و ضلالیه اند عجبی نیست زیرا که حق تعالی از کفار یکه دم از اعتقاد محبت حضرت خلیل میزدند
و ستبر نداشته مانند همین حکم درباره این شیاطین نموده که همه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما نگفتیم تا پرستید فلا تغفل بخلاف امامیه که سفیان با طاعت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد تخییر تشریف که ان تحضر فلانی فلا نکذا میگویند که مهاجرین و انصار و مانند ایشان
در اختیار کردنش دخلی دارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که تواند
رد وحی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
الطایفة کسیه علی طاق النسیه الکثیره گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره فجره کافر
شوند و اویلاه و امصیبتاه اللهم العن من یجوز کذا لعنا وبیلا و قتلهم تقتیلا و ازین قرآن مجید
جا بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زده عذاب روز
عظیم بر ان مرتب است وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العترض راوی حدیث که پیر نابالغ
بود و هنوز از آنست که هر یکی را اصطلاحی داده اند یکی را بجای دیگری گرفته
و از مضامین راسخه ضمیر خود حدیث را برساخته شروط امامت نزد علمای اسلام
و جزئیت مذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن است چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط است و شروط امامت که افضل از همه مدارج بشری باشد و نخواهد امام
را حدی نبود چنانچه نمونه آن می آید و کیست که استیعاب آن تواند کرد که خود علمای ایشان
در رسایل منفرده آورده و بعضی را از شروط که کتاب الله بر ان شامل بکمال
شان مثل حله هزاران درهم و انگشتری که حصول مشام قیمتش کم شود کما فی الروضة
و غیره امن المناقب المرتضویه در عین رکوع بسایل بخشیدن ستفاق مثل مشهور
فرو گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون باعتراف ایشان این هر دو امر اکثر از عقول
متواتر شد عجبی نیست که معقول حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد که

سے اگر یکے موی بر تر پرم پرد فروغ تجلی بسوزد پرم پس پسر نابالغ مذکور ہنوز در تفرقہ
برد و اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه حلم پس بقول
بزرگان سے توان شناخت بیک لحظہ از شمایل عرد کہ تا کجا ش رسیدہ است پایگاہ علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره اغاز کا ینه بحث ہمیکردند شخصے عامہ بند بارتبہ بلند میان ایشان
بود کسے پرسید کہ در ہمہ کتابہای فن دیدیم کہ لام جار میباشد سبب چیست لمعنے"
با وصف لام منصوب است پس تنکری کرد باز سر بر داشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیرا کہ مجرور و منصوب از صفات لفظ است نہ معنے پس معنی چگونہ
مجرور شود الغرض از مراد اہل حل و عقد علما و مشایخ اند کہ حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جہت باد کہ جناب مبدء تفویض خلافت خود را
بر اجتماع پدر ہمین موقوف نمود کامر تقلا عن کتبہم سبب ادراک عصمت و انگاہ از اولاد
تا موت کاری است پس مشکل پس از پدر ہمین بالیقین سوال کردن عصمت مذکوره را
کہ چگونہ دانستند و بعد از انکہ جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکہ بر سر منابر
نعمتها بر جناب سیده معاذ اللہ کردند و تازیانہا زدند و پہلوہا شکستند تا انکہ قتلہا عمر در
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمہ موجود و ازار نالی جناب سیده از دست مرتضای
شیعہ از زمین باسمان رسیدند چنین رحم الی اخر ما فی حق الیقین اما مرتبہ عصمت موصوفہ مثل کوه اوند
بود لا یحرکہ العواصف ثم این کانت المعجزات و النصوص علی ما یدعیہ الاتموص و درین چہ
شک کہ ظالمین را مرتبہ امامت چگونہ تواند رسید فکیف کہ در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعہ سید النبیین را نگاہ ندارند و آن جناب چنانچہ این زارنالی در دنیا
فرمود و ہمچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباط باز کشاید بہرین قدر چہ موقوف
کہ روز رستخیز مخاصمت رو برو ی پروردگار فرماید و اوراق روز نامچہ ہمہ ما جرا
یکان یکان باز نماید کما فی الکتاب المسند کور و درین مقام نظر بفہم و ادراک
عوام طلبہ سوالی ست جواب طلب کہ اصحاب بزرگی علل الشرائع و تذکرة الائمہ را دیده بودند
کہ بعد صد و ہزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف رآمده و جوابش انکہ کلام در ان روایات و احادیث است
نہ در خصوص تالیف صدوق و غیر او در بر ظاہر است کہ معانی آن احادیث ایمہ از جناب امیر باب مدینہ علم است کہ
ابواب و فرا گرفتند و او از جناب رسالتماب چنانچہ اصحاب الغرض ہر جا کہ این شبہہ عوام رود ہمین تقریر کافی خواہد
بود بانرا قسم اوراق بخطاب ادمی نابالغ میگوید کہ مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جدا جدا بود
از در اہل بیت محمدی صلے اللہ علیہ و علیہم بر مثل مشہور در این بزرگان جمع شد الا اندرة و شذ

وبالا نفصال وغیرت آلہی نخواست کہ کسی برزبان تواند آورد کہ حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم دنیا طلبی بود کہ در عاقبت کار سلطنت را درخانہ دختر خود قرار داد چنانچہ
غیرت مذکور نخواست کہ پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند و علم و ادب اموزد کہ امروز برا وے
روت کیش خاصۂ حضرت را درین حدیث پایمال نمود واللہ شدید المحال والثنا اللہ تعالی فی قصہ
مکتب نشینے بعض ائمہ کہ باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید لجرد ی
این طایفہ ناہنجار باید دید کہ یکے را از اسباط نبوی تمامے مراتب بالاستیعاب بخشند
و اولاد دیگر را از علم ہم و ایمان محروم گردانند و عدلیہ عدلیہ بر آن تفاخر کنند
آن ہذا لشئ عجاب فیکیف کہ حضرت رسالت یقیناً بداند تقرر
خلافت شیخین جہتہا و بابطال آن بکوشد چنانچہ در مجمع البیان
و بحار است بترتیب و خلاف قرآن مجید بعمل آرد کہ ان آیت در سورۂ
ہود باشد و ہود ہو تو نبی بدان خبر دند کہ یا ابراهیم اعرض عن ہذا انہ قد جاء امر ربک وانہم
آتیہم عذاب غیر مردود و اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد درنہج الحق و احقاق فصول
ایمعنی مقصود کہ مخالفت نبی با مر آلہی غیر ممکن و غیر موجود و انچہ راوی درباره حضرت
و جناب امیر لفظ خاصہ بوتیره مانہ الاشتراک آورده مگر فرق اینست کہ اول را بدیہی
دانست و اقامت دلیلی بر آن نتوانست بخلاف ثانی لحرفه دلیلی ہست کہ بوی استلزام
عصمت در آن نیست بلکہ ربطے ندارد زیرا کہ ختم رسالت را چہ مرکز آن امر مخصوص باشند بجناب امیر
و اولاد امجاد کما اشرنا حالانکہ غایۃ ما فی الباب تدارک اسباب اتباع حضرت خلیل بود کہ تا
رسول خدا و مومنین ہمہ در جومہ شریک بودند چنانچہ ہذا النبی والذین آمنوا اذا امیقر باید و چندانکہ
برایمان مرتضوی و نزد شیعہ مخلصین قایم ست برائے خلفائے متقدمین نیز بلکہ بطریق اولے کہ
بیان شان با عتراف جناب امیر و حضرت امام صادق تصدیق دل و اقرار زبان در
کافی و ذکر اصول مشتمل کوه الوند ست بخلاف جناب امیر کہ باظہار طائفہ فاحشہ فقط بعضے کما
مر غیر مرة و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلاثہ متبع شدند کہ کسے از ینہا تقیہ نمودند چنانچہ آنجناب و
اولاد و تجسیم نمود پس باید کہ ہر چہار عنصر دین جا اہل آن باشند نہ فقط جناب امیر کہ اولاد اطیابش
و فرزندان حضرت رسالت بوده اند و حال قلاده برہمہ کس از کتب معتمده رفضہ ملشت از بام کہ
بعد از روحے و استعفار از رسالت کہ عین کفر ست معاذ اللہ بر اصول اہل کفر و نفاق اتفاق
افتاده و اگر از خوف مالک الملک حکمے بر سبیل انجام بر زبان رفت در حدیث موالات با عند الوفات
فارغ خطے از آل عبا بر روے کار آمد چنانچہ ثقۃ الاسلام رفضہ در کافی بیان نمود و اعتبر وا یا اولی الابصار

پس افتخار راوی رئیس الاسرار بار بار بلکه اختیار باز بعد ازین راوی خیال انکه مقدمه امامت وریاست خیلی آسان است بلکه این امر ورسایر حیوانات نیز هم معاین است چنانچه می آید حضرت بابا فرمود لو بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر کائنا من کان سخت غزالی حجة الایمان رفضه بعد از توبه کردن از تسنن در سر العالمین آورده وهم چنین از افادات رضویه که در علل است توان فهمید وازین کتاب یعنی لب ظاهر است که افاده مذکوره حضوی از قبیل دلیل تابع است وظاهر کتاب سنت موافق آیت اقتضاء همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که غیبت عارف امام نیز بجنت خواهد رفت وبعد از دخول جنت خروج بسوی عذاب عجب است اگرچه علم الروی هوسی پذ ودلغزشی خورد ومبدل شد باز بنده کمترین را در مابعد هم نظر است که آن امر معلوم در اولاد امید کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد وبعد حضرت رسول مقبول کسی برسم رسالت بنیاد الخ پس میگوییم آمدیم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفضه از راه تقیه ونفاق وبسبب خوف اهل حق نتوانند که مکنون ضمایر خبیثه وذخائر خود را بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند وخصایص مذهب خویش را بمبوضیت وصرافت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین وبراوران صوری ومعنوی او بوی این معنی بمشام اهل فراست می رسد که ان بدون دولت صاحب الزمان امکان برتر نیست چنانچه نمونه آن در زمان بعینه پس وقت اظهار مذهب البته غیر از فضلات ابن سبا وقاذورات رجال دیگر محوضیت وصرافت چه خواهد بود پس بدانکه بعض نصوص قرآن اصحاب کرام خود دلالت دارد وگمان رفضه بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات قیم بدلایل دیده باشی جاییکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارتضی من رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان ومعلوم نیست که گروه بنی هاشم بچه حیلها قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن آوردند تا مضمون رسالت را برای جناب امیر در نسخه خویش باقی گذاشتند یا خود مندرج ساختند که سحر ساحری وطلسمات حکما رشک بر آن می برد وخود میدانی غضب که بر امامت آن جناب همه آفتها رو داد چنانچه حضرت اندیشه آن شب وروز میداشت وتقریبا استعفا محمد میغر مود پس برای ذکر رسالتش چگونه

بدون نشانیدن جهل تن بر عناد درو ادند که در جواب دعا محصور بود نقش در زیارت
جناب مرتضوی مین مقدار بمقابله اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً ریحان
الجناب کفایت میکند کرامی کاش بر فهم این طایفه بعد از نیت راوی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصاً هردو گوشوارهٔ عرش تعظیم استقامتے ورزیدند و گرد
تلونات نمی گردیدند ولیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن مجتبی را
با وصف شرف اولیت در ذریت طاهره از اولاد خاص و جمیع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح تمام پیوندد و پر ظاهر است که بر آوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی ایچ معنی ندارد فکیف
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
که رسالهٔ منفرده کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلے از ولای اهلبیت سید انبیا صلعم
گوش نمینهد چه جای مزید و الا اهلبیت حال نسخه صحابه بزعم رفضه مجملا
در رسالت جناب امیر از ان بر می اید اکنون از قرآن اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه وغیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذاهب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا خبر از آن میدهند
و هزار افسوس تلاوتش ان بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بران میکنند که
نزد وی جامعین قرآن مجیده بثبوت رسید و ان آیت این است که وَلَقَدْ آتَيْنَا لَكَ حُكْمَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ
و چون درین آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسے نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار اثبات این مدعا بیان کرده اند
از انجمله آنکه هر نبی را وصی بوده اند در زندگی شخصے دیگر و بعد از وفات
شخصے دیگر و حضرت سید انبیا را نیز خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از ان بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم برسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجهٔ امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
شد و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید و ذلک
باطل باظهارهم فی باب الامامه محصل المطلوب به بین مفتریان را که چه دواهی و مصائب
بر حضرات ائمه هدی برانگیختند که اگرچه سورهٔ امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود و نیز سفاهت علمای شیعه را
حدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات بستند که از نسخهٔ قرآن اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صدها آیت ثابت نشود و شیخ حلی که علامهٔ این گروه و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نهج الحق قرار
داده بی آنکه آیتی از این آیات گزندی بکسی از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
و علیهما برساند پس شوری شوری و بی نمکی علمای رفضه باید دید و هم مثل هندی باید شنید
که اولٹا چور کتوال کو ڈانڈی که خود آیات قرانی را بیجا کیت و افترا نسخ کنند و الحق
را دز قرار میدهند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در ترجمهٔ کشمیری نقال
از کافی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کسی را که آیتی از آیات
قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان بین قرآن را که اصحاب جمع کردند و
مردم تلاوت می نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی پس
کسانیکه سورة الولایت و سورة النورین و سورة الاوصیا را باهتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذهب و مطلا گردانیدند و در معارضه قرآن اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت آنجناب
و ائمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه تا منسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسهم من حیث لایشعرون لاجرم افتخار رفضه
فجار عین عار شمار خواهد بود والحمد لله که رفضه بر حرفت که فخر از میکنند
لعن و نیل و نبال نمیگذارند و اگر رمقی از ایمان ایشان را حاصل میشد یا این
کفریات نمیگردیدند و لعنایت ایزدی در حصه منحیثکه مهاجرین و انصار
رسول مختار طعنی کردند لوازم آن برای نفوس خبیثهٔ ایشان ظهور می انجامد
سه نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت یادگار و از این جا هم
عیان شد که رافضی مطرود هرچه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

پس چه ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشاده معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین
ارشاد رفته از تصریحات شیعه رفته بود باقی زیرا که بمطلب مدعون که تشیع او را
جناب رئیس المومنین در صدوارم ثابت کرده اند میرود پس اگر از انتهای راه
رعایت ان کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجب و کلام
استبعاد پس ازینجا نیز پیری و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب طول و کثرت پی بحقیقت نبرد
و جابجا پیش پا خورده بعد ازین راوی تهاوی نتیجه که از کلام برآورده اینست که این جهله را
چگونه اختیاری باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی است و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از مقاماتیکه اندیشه اجتماع شان باشد
نگاه داشتن و کنارهای بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان میکند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت
کامل باز کمترین اتام گوید که امام بخیال راوی اختیار امامت را از جمله اهل امامت بالمره برداشته و شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد آنچه امروز رافضه بر زبان دارند تقلید مجتهد در استفتا
که امامت هر کرا از میانه خود بیعت کنند بدرجه امامت میرسد و شروطیکه در کتب کلامیه مبین است از آن
غفلت تامه ورزند پس ضرور افتاد نبذه آرا بیان نشان کردن در بصارة العین و این کتاب
از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدی و دانستی و این امریست راجع بجنایت و هم
تکذیب امام الائمه در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود وقتیکه بیعت بدرتبین
اهل یوجمع شدند و چنانچه بارے آید انشاء الله تعالی و شان امام ازان ارفع است اگرچه باب
تقیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطایفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونه از مباحث خود
باعتراف مسلم الملکوت حارثی بهر حال انشاء الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرده که
جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بسر انصاف بودی دانستی که مذهب
اهلسنت آنست که اهل حل و عقد یعنی علما و اتقیا دخلی دارند نه جهال و فساق و ازینجاست که جناب
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار شاگردان و ندمای حضرت سرور
کائنات راجع فرمود ایشان را جاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی است معاذ الله من ذلک
و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریر مجدد و تجدید را
باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد پس بکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب بتابستان مثل

مشکوٰة شریف رجوع بکنند که حضرت فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانید لایق آن است و علی هذا القیاس عمر و علی
و لا از بحکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو بود و جناب امیر بلا لحاظ
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را به بیعت بر اهل بدر از مهاجرین و انصار و هر چند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تفتیش از
کتاب سنت در ماده خلافت ضروری بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات گشتی این تحویل
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث بنص مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید محکم و اضح از کجا پیدا است تا آنکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبورانه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند امام بطریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بسوی عبد الله
بن عمر باز گردد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و هزین در رسایل نقل نموده که چون
لشکر بسوی رومیان میرفت حضرت فرمود در هر شبه سوم اگر فلانکس شهید شود الفوج هر کس
را لایق دانند امیر سازند و بر خلاف متن احادیث امر مذکور چون آفتاب الیه النهار آشکار است و نیز
صدر اول بوقوع آمده است و جبلت انسانی است که یکی را برای سرداری میانه خویش بر میدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قرآن مجید حکایت است و حال مگس در انتظام
معاش شب و روز می بیند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم شمارند
مگر گروه رفضه که هر چند یکی را از امامیه نصیب کنند اعتقاد خود دگرجا شاگرد اطاعت نمایند چنانچه به نصوص
امام الائمه و اولاد امجادش و ائمه بر روایت ثقة الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاهده کنی که ذو الوجهینی بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی می شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مور چه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست فقد ضعف
الطالب و المطلوب هر گاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته میباید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم با آنهمه جفا که از کفار بر داشته گاهی
دروغ نگفته بخلاف امام بلا فصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذالک
تتمه او بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا بشهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عشره دین و مسلمین پس کسی را از اهل حق در آن کلامی نیست و لیکن و انقض بنا
سیرت در اینجا خلافت نصوص صریحه ائمه مینمایند بعین کجناب سلاطین امامیه در دیباچه مجالس انجه تحقیق نموده اند

بعد از آنکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور دان امرتم علیها لا اریکم فاعلین زیب رقم نموده مختصر آن
این ست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علی مرتضویه علیه الصلوة
والتحیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه تقیه اشتداد تمام داشته
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
سحاب شقاق و شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در احوال
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده و العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العباره اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن از ائمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز و روزه ی نواصب بر دو برابر است که امام الائمه اقتدا در آن زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن از آن عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده و ست ناصبی می بوسیدند
کما فی کفایة المومنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و اما
تلاوت با عبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن آیا از علما صادر نمی شود پس کجا مابه الاشتراک و کجا
مابه الامتیاز و شاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است او درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن لا بحث
هم دیده نیست و بالاخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیر
بمراعات ادب آغاز و انجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لا یخفی علی الماهر
الحاذق و از اینجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه آن کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیر آن قبل ازین بطور نمونه و انتهی فالاعاده سوجب الاطاله
و لیکن و درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث آن امرتکم نمویست که جناب قاضی رطل بوق آغازش را که استحقاق
تحسین منظمین مقدم بود حذف کردند و بند نداستند که مقتضای عطف چیست و این هم از آن بوضوح گرایید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میگشادند تا بالاخر
مقاسد طبیر ملا فرمودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه آن بر حدیث کلینی آنکه فاتحفظ کامل تو بسایند که ربطی
بر آن متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی از اساتذه شنیده که کیها بودند
و لیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امامیه باشند و موید آنست که مهاجرین و انصار با لحاح و اصرار
بیعت با آنجناب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین رضی الله عنه و بنی امیه رضی بودند اگرچه علمای امامیه این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور ست و الله اعلم بما ذا وقع من التقات الثقلین پس تواند بود
که بلفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شنیعه مشهوره که ذکرش جا بجا در تواریخ و شروح اخبار وارد ست بعمل آمد حتی که آنطرف مقابل شدند

و این معنی که حضور نبی امیه را دخت ارشاد حدیث تجویز ست وجه عدم ذکر ذی النورین نجم ثالث همه به تحریم محو ام
که خلیفه از ما باشد و حال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان ست که مقتضای حال و مقام نیز در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خاوین آیات بینات و احادیث سرور کائنات انجمیدانز ایشان نور دیده اند و علما
رفضه هم در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استیعاب شرح احتمالات شب روز می آید از انجا که استعفا که جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمده از زیر بار در خاطر بود که مومن جالبتی در حسام بملاحظه استعفای حضرت موسی نهیق
شهیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا و حضرات ائمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود هست
عوام طلبه الگارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها بر مشق مغول ماندند و بر مسند اجتهاد نشستند بهر چه
فرمایند بجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید مادر زن زن می شود گفت زینهار گفت من بارها کردم و تو
میگوئی زینهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس او را نقلش بر می دارم که عقیده هشتم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا ننموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و همین است مذهب اهلسنت امامیه گویند که بعض اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ما
فرمود و ارشاد نمود که ائت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از آنکه مرا به دروغ نسبت کنند و از قیل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد در تقریر
کوتاهی می کند و نیز من تقصیر وار ان قوم و یکی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت داده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حال آنکه استعفا از رسالت متضمن برد وحی است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده اینهم
خویش فهمی این فرقه نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنابر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر در طلب معین و این خود حجت قبول ست مشابه آنکه بادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور بادشاه با و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و منع و در آیه وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم وارد شده که غرض ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا و

استجلاب حفظ از جناب حق ابود دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لاسیما فی حق الانبیاء خصوصا اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حائک جالبی شروع میشود که هرچند این بیت اکرسیت ورا وصاف او ولیکن ہو المساک ما کررته یتضوع ے حائک کجا وفهم رموز سخن کجاست کورا هنر شناختن تهان علم سست یعنی رتبه تجارت وبزازی هم ندارد که اورا از آلودگیها صاف کرده در مکانی یا بردکانی مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد نماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد ونزد اغنیاء وامرا لتنهاسے اثواب میکشاد ومی نهاد مثل جواهر علی خان دولرابے اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر واحادیث کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف وموالف کثیر الوجود سست اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت وتکذیب صریح قول ناصبی آنست که مولانا طبرسی در ذیل قول او تعالی قال ربا لی اخاف الایه گفته ولیس ذلک تعلامنه وتوقفا فی تلقی الامر بل طلب لایکون معونة علی امتثاله وتمهید عذره وهم چنین در مواضع دیگر نیز گفته وهم مکذب قول وسست اینکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن سست برابوبکر از حیثیت استقاله او یقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من مذهبه الی ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالة الامام وطلبه الی الامة ان تختار واغیره لعذر یعلمه من آمال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان الامامة بالنص وان الامام محرم علیه ان لایقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان دارے در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده کسی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب ناسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود که بر وزبان طعن کشایند واو را نظر باین استعفا منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرجه بلامه اقول وبالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که تیر بکجا رسید وتکذیب صاحب تحفه قدس سره العزیز شروع کرد وحقیقه مصداق آیه وعید عزیز ویل یومئذ للمکذبین شد که اگر در تالیفات حارسے معلم الملکوت واستاد شیخ وسید ندید ودر روضه ادخل امید باری انیهم بخیالش نگذشت که بسیر وبجا پرداز وخود را ازین تماشا معذور نسازد واگر در شناوری وغواصی ان امید نجات نداشت وعید السنه یعنی مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا من دون الله انصارا واضح خواهد شد وبالاخر این ندا بگوش او خواهد رسید الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین باللتی ان تفاسیر را دیدن که علمای نحلت شر زیر آیات کریمه الزام افادات ایمه هدات نموده اند ومن ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد یا غشاوه تعصب بصارتش تنید چنانچه بر دیگران روز یکه برای صدور استغفای لفظی ومعنوی بین علمای رفضه

از حضرت صلی الله علیه سلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بر بستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
و تعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبست و لعیاذ مطلوب بار تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلدجنیر
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم سجاع عبارات از ان توانند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
سیر سند میدید که در حیات القلوب او هم لطمطراق در کتب دیگر و لتبدل افتخار در باره نصب جناب مذکور عبارتش
انست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بآنکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون نسبت
بموسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی با مر شماست بار بیان فرمود قصه زکوة دادن در عین رکوع و مرو
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظها الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دم زدن بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلاً عن
الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدیم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المؤمنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وارد این باده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگوییم که این از روی آوهم بعنایت ایزدی سر دست
بسر اگر چه موجب کوری کور رنگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الائمه مستغنی شد حاجتی بیان امر باقی نماند
که او طلبگار آنست معهذا بعد از ادنی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده تبقریبیکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس درا
بابیتی بنسخه صحیحه محشی اعنی الصواعق المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آبادی یعنی گور کهپوری اول آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای آن لفظ صواعق محرقه نوشته و دانستم که در طلبم فیض آباد بسیار پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب پستقراض کنم و من در آن وقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواعق مذکور بهم رسید روز بروز مردم این نوع عیل در پیرهن نمی گنجید و شب و روز بمطالعه
آن منهمک بود تا بمنزله فتح علی صاحب امرا فتم میگفت که نفهمیده ایم که عبارات صواعق را بر حواشی صوارم

هیچ کیتم تا در دمی بحضور اینجا مدومدتها زیست وبعض نیاورو قایها بعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشد
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صوارم وغیره سرقه را نشان خواهند داد و دادلادش کردر خورده
خواباند این نکته را ندانسته و به ضربت حیدریه بعد ذکر عبارات صواعق مسطور مدعی سرقه شدند و حمقاد دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس منقش بر می آمد نه سرقه بخلاف حایک که از اسباب
معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصًا تر هویدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلدات نیز وقت
زندگی میرزا محمد کشمیری در لکهنو بجد بست دلداری مروت از میرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
بر نایند امام نه رکسی الطباق دارد یعنی دلبر نے مروت و دلدار بی فتوت دل از من برد و روی از من
نهان کرد خدا را با که این بازی توان کرد چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه
کتب دیگر ماخوذ است با وجود دعوی استقلال و در تالیف و نتایج افکار ابکار و شاید که مزین تقلید او کرده و در خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش بر روافتاده بمتحان علی انچه گفته در ینجا می زیبد هر چه گفتند رقیبان همه باور نکنی چه جواد الذی علا فی تو
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر الملة والدین در کتاب صواقع میفرماید

المطلب الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرسالة ولم یستعف عنها و زعمت الامامیة

ان بعض الرسل من اولی العزم اعتذر عن الرسالة واستعفی عنها وهو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنة وجماهیر الامة

من ان احدا من النبیین والمرسلین لم یعتذر بشئ عن الرسالة ولم یستعف عنها لان ذلک رد للوحی وعدم انقیاد امر الله تعالی

والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک ومتمسکهم قوله تعالی وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ
فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرسالة بضیق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفی عنها

واراد ان یکون المرسل اخاه هارون وخافه من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان الغدری
فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب ولین واخرین مکذب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم مکذب صاحب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کورانگی مجتهد جالیسی تبقلید عور رجال و استهداد او دوست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه و اصول فروع آن ندیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب البته وارد است و لات چنین مناص لیس اگر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات
نباشد گو مباش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که مذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا با هر دو آشنا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قایل مطالعه

این رساله نیست و اگر عبور ترکیب شیعه بوجا تم او را بیسر و با مذهب اهل سنت چندان آشنایی ندارد نیز از این
رساله منتفع خواهد شد و اگر بعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی میداند و مذهب اهل سنت را باستیفا فرا گرفته است
اصلا ازین رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بود که مولوی رحیم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه اثنا عشریه را
انکاشته دعوت این مذهب هم میفرمود چنانکه گفته اند ؎ وکم عم یکون النعم منه وکم خال عن الخزاب خال بود
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قرب یکسال با وصف
مهمات تدریس و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر مانده اینست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بربست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که باده تالیف را در اعاز مناظره تمام مهاصرف نباید کرد و احیاناً اگر عبارات ترک باید نمود
کا اگر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهد بر او بجواب تحفه و نقض رساله قدیمه کبیر
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواقع عزیز الوجود و کمیاب بود شاید مقام استعفا بود مخدوش و نافض باشد نه بینی که نسخه صواقع که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدان مرحوم برآمد اگرچه در صحت و تحشی نظیر خود نداشت لیکن
از اعاز نافض بود تا آنکه سبب معلوم داشتم که صواعق محرفه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان عزیز
میدارد که هر چند احباب فقیر بالذات و با بوسائط طلبیدند معذرتها برانگیخت ننمود دیگر جدید فرستاد بهر
حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و با وصف میسر آمدن چنین نسخه بر تکذیب اصرار کرد و اصلاح و
بیان آن در حاشیه نه نمود نه او لادش بران کار بستند چنانچه بر ذوالفقار اتفاق او فتاد جائیکه
مجتهد فانی از وفیات الاعیان عبارتی نقل نمود و گمان برد که وان بر آنست که نسخه با صحبت جناب
امیر ممتنع الاجتماع است بالجمله اگر مجتهد جالیتی استغفائی حضرت در کتب پیشوایان خود لطمطراق تمام دیده
است چنان انکار کرد که دانی پس کید او را فیما بین باید کرد که پایانش پدید نیست و در عیب بود
این مذهب پلید از زنان هم در گذشت و ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را گرفته زیر بغل تا چه خواهی خرید
ای مغرور ذر روز در ماندگی بسم و تخل الغرض در نسبت نمایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی و جال
بر می آید که این خاصه جناب میر است که خود میفرمود اگر مکر در شریعت جائز بود من مکر من کسی بدرجه مکر نرسیدی
و پر ظاهر است که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف انجناب در نهج البلاغة ترویج دین خدا
بود وسر و د فرمود و درین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او رو نمود و شهادت

ذو النورین کمال بر سبابی سودی بود تا از اثارت فتنها شر مغرور فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ظاهر شد
وهم از صبر حضرت عثمان معنی آیات اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد لوم باوجود چنان کبرای امور ممنوع او را فتیل الله
گویند وچنین وغائب الدار علمای امامیه بند فراموش فرموده اند نعوذ بالله من ذلک وما یحکی بعد هذا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور وحال انیست باب المکر والعذر والخدیعة علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس واز این نظم وترتیب
این هم بر مرعوم شیعه خصوصا شیخ علی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند وبر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان
جنابل میر بود معاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را از این امور پاک صاف میدانستند ومتصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا واگر وفور احسانات ذی النورین عموما بمردم وخصوصا بحضرت مرتضی از کتب فریقین بجنبانیم تطویل لازم
آید وامروز دل پیر کلیم میگویند آنگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر فلانی المنان
لبیابه دارد لیس هرگز نه بیند واگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب در کتب امیر المؤمنین واولاد است
که آنچه من سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتوانند کرد واگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبل
از استعداد کار کسی جز این حسین نیست ع این کار از تو آید مردان چنین کنند راست گفته اند که اگر دانا بودی
خاموشی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین
سامعین جاگزین شد سطر جلی بود واگر غور وتامل بکار بری عیان خواهد شد که تار و بود وحجی وذبابات
الحاکین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی تر پرتی مغول برای محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه
وصحت معتقدان در بر دو جهان روسیاه تفصیل محل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست وآنچه از مجمع البیان مولای خود آورده مضمونش قول
حکم ست از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را بر چشم کرست ودر پذیرفتن آن قبیل قالی نفرموده واز
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند
وموالی مؤمن جا لشتی نقل کنند کفایت نتواند کرد وتکذیب صاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نفرموده
ودر انقل اینمعنی در صحت حکم از یکی کافی ست وتکذیب نقل آن از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که تحدیث
دلالت بر آن دارد که هیچکسی از رفضه چنین نگفته ودر هیچ روایتی نیامده واز اینجاست که مومن دهقانی
در خواسته کرد بالیستی نام احدی میگرفت وروایتی بر می آورد چنانچه عبارتش باز دیگر دیده شود که اگر مزید کاذب
خاین بهره از صدق میدانست چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین وکاسه لیس خائنین است وانگاه
بر نقل مرتضای ثمانینی کما یحکی فی المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت واز اینجا بدریافت

میرسد که بیچاره وبقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم نفهمیده که طلبه آن را از بهر تاسیب
می خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش درازاو میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد اوست واین مغالطه ایست که اوستاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب ششم
از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق بمبحث مسائل
فقهیه از ان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجه شیراز در تحقیق مقام مبین حال اوست
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما و اگر این مغلطه را که استادش
هر جا دران لب کشاده بحشایم البته خواهی گفت اطف المصباح فقد طلع الصباح ولم در باره اظهار بعد لیت
آدمی خواست که درین مقام از فتاوای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید یا چیزی بر نگارم
مگر خود را از ان باز داشتم که این امریست که طلبه کتب اولی اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت زیان
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام و نیز جمله تنبیه السفیه بغایت قصوی می تواند بود معلوم
خواهد شد. و قس علی هذا القیاس آنچه گفته که موجب نازکی عقاید شیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
نوشته موجب روسیاهیست برای رفضه نه روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل اخلاص باید تخلوص و ان ما کرده
تا چنین توفیق بخشند که انهم پیرایه جمع و تلفیق بپوشد رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید ست بخیال آنکه او را حلبی مامی ۱۳ اینه و هم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین است واو واو لاء معنوی او از عبارتش کتب خود را بر کرده اندا ما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بسبب طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پیش پا افتاده اند
اما کتب اولاد وش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بر ان دارد افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیرهن
نمی گنجند کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را دران یاد نکرده و تنقیح او ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم وان را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجا من الله تعالی
ان یوفقنی تبییضها و طبعها یاد دارم که مزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوانان و سام زمان
تنها باشند چه توانند کرد پس از ینجهت که احباب فقیر ند اخل در فرمایشها نمودند و بازار رسم تایید یکا اگر بر دفتر
رسم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و با اینهمه در تنهایی بشرکت کسی صاحب مشوره نبوده
مشعور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم و از علویت مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیدم که مزین تنخواه گاهی چند و هم تصحیح از روشن الدوله در عقایش که یکی از نیشان خواجه میر آ[illegible]
هم بود دیگر رفت حال بنده اینکه رمکانی منزوی بشده بودم ولیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانید تا بجبر و قسر در شهر کانپور در آمدم بار مشهور کردند که خدمت فلانی ما می کنیم بلکه
بیکدو بار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

شیخ فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهند و این همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقةً موجب مسرت
عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته یا لکهنو می فرستادند
تمام شدند و دانستند که حلیتی نماند والغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی خواند
کانهما اکیر من نفعهما و آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعات حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بو تمالیا و نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب میر کبیر نداند که این قیاس تقاید ابلیس است و حضرات ایمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات امثالش در کافی بروایات متعدده مروی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
سے باید و اهل سنت که این اقاله را مستحیل حرام میدانند که نزد شان اجماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
سے کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را پایانی نیست
اما ثانیا پس از انکه بیچاره علم الهدی که درین مبحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درین صورت جناب امام
رضا تارک واجب و مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
انشاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذوالفقار مصنوع درین باب کافی
و وافی است که دان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها التعینه خاصة دون واحد من المکلفین
به بین حال امام رضا را اهل فضول اصول کر بکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمیرسد از اینجا وقاهت پیشوای مانگان که خوی پلنگان دارند و کسے را در معرکه زور برابر خود نمی
پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید اما ثالثا پس ظاهرا که امام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم و لیکن این اصول
رفضه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و النکاه لطریق اولی بیانش
بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکند شاید فدک
را که از ما غصب کرده بودند باز پس دهد لاجرم حق او یا شد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر
امام رضا باقی نماند تکلیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لامحاله بالسبق گرفتن
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر ست تکلیف که فیض خلافتش بهر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود و گناه
عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که ودایع بدایع
حضرت رب العالمین اند علت نخانه عظمت الالهیه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان
پرورش سے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی برا حادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس چنین

مثوبات عظیمه باقی دست امام را از دست دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین گذشت چه جای صرا آنکه او در وزری بجلت افضلترین عبادات یعنی متعة النساء کما فی تفسیر الکاشانی و رساله المجلسی حیث حکم فیها بصحة قضنا ملها من حیث الاسناد منادی گردانند عمومًا و هو مخالف لما فی فقه الرضا و روزی معتقد حرمت شود قطعًا حالانکه هر که حلت آن بنزول الکتاب کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر الکبیر بحکم الحدیث النبوی صلی الله علی صاحبها الخ یرد اکیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الاعلی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة النجاة و عند المتشیعین بخلاف المامون حیث کان من الغابرین اما ر ا لعبالیس از انکه مارا حاجتی و تجشم مشوشی بجواب قاله باقی نماند بعد از انکه مغلطه علم الرد که تمامتی بانی و مبانی نجاسات شیاطینی کالشمش سے را بعة النهار بکشف فاضل مدنی حکیم مذهب جدید رئیس المومنین لکهنو بظهور انجامید بسبب آنکه خلاف از اصول نزد او نیست پس حقیقة اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب شد معهذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می‌شود که بعض ارکان اربعه با ثلثه امامیه فضلیت امامت مرتضوی را اگرچه فتنه بر داری و حقه بازی بود تقریر هم کردند پس صدیق را قیدند و چلیس شد یا بهستر و تا و بطریق اولی میرسد فکیف که الزام هم ندهند و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نکرده اند که چون آنها گفتند صار ابوبکر اماما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که بحضور سامعین و ناظرین و علی روس الشاهدین فرماید لست بخیرکم و علی فیکم بلکه علما بروایات الحدیث و سیر گفته اند که صدیق در خانه نشست و در خانه را بروی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ارتداد اعراب ترسیدم و خلافت را ندیدم امروز اگر بیعت مرا شکنند و دست به بیعت دیگری بکشاید من اول مبایعین خواهم بود و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کند یا نه بین که چنین تواضع کنند و منکرین خواهند که او را به ایشان ملامت نمایند پس وبال این هر قوم ست علم الهدای ایشان باشد یا علم الردی ناصب عداوت اصحاب بود یا اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و سلم و این بدان ماند که این پیر دهقانی در رفتار و ای خویش بر سادات اهل سنت زبان برکشود و قد ناهم کلا و اتوه و قد مر فی مقتح هذا المجلد بالجمله حال صدیق بسلامت رو معلوم شد تا آنکه اجله اصحاب او را بکمال زاری و الحاح از خانه اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشانیدند و از نفس اهل بیت عبد الشفیعه جماع جمیع مهاجرین و انصار قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی بیعت وضوح دارد و اگر روایات این باب با تفاق باشد چنانچه از صواعق عیانست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد. در مطاعن نمی آریم تحصل التحقیق و الالزام جمیعا و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا و المنة الله تعالی و تقدس که از حرفی در تن لقب زیرا و بالا شد که بر هر تقدیر صدق و کذب استحقاق خلافت رفت ورنا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از کشف تلمیع علم الردی این هم گفته یعد بعلمه من قال لنفسه یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فتنه برداری و حقه بازی بارکان مرعوی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت ختم کرده بود کما فی المجلد الاول سیلے غلطا این ست که بعن را با صول رفقه مطرد
درین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انیهم عیان شد که بسر
حرف دهقانے چرا در تیر اول متسده وماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
دست دعا دراز کرده سے نالید وچون در تایید علم الروی وسے دو دوی نداشت آهی هم
نیز دو کرم نکشید و بسر نیز نتابید ورنه عادت او بود که اول وسامی چند سے از بعد ازان قدم در
معرکه سے نهاد باقی ماند آنکه پیر دهقانے حرف در آخر می گوید پس هر گاه حال شیعیان آه
جوالش بعد ازین اجمال و تفصیل بر ظاهر ست زیرا که این تفریع ست و حال المقدمات که موقوف
علیهاست یگان یگان اشکار شد باعتراف شخصے که پیر خرف او را حکیم و عادل قرار داده بلکه
زمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید ۱۶ رشته دیگر و ثم اتخذ
دوست سے برد هر جا که خاطر خواه اوست تو از کتب فقیر مدلل و خود از بحار و مجمع البحرین
تشیع او پیداست هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع نموده بکند مگر بنده از اعتزال او منکرم
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهاے ملل و نحل ظاهر میشود که اکثری از ارباب اعتزال
در امامت و فروع فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضے برفضه راجع اند دامامیه در اصول
عقاید کالمنسه لیس اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ایمه اطهار همچو نصیر طوسی کما نقل پس معجون
خبیث الحدید مرکب از اعتزال و تشیع ست و متکلمین رفضه که به پشتی او نیز مقابل اهل حق وارند چگونه
تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کور لسنے گردانیده بر پشت خود نشانند طاقتی نمی یابند
واز نیجا براین معنی اشکار شد که رطل بوق عالمے را بسوی خود کشید و او را بر پشتن و راسخ
قایم گردانید و این حرمی بود از انچه علمای رفضه اندیشیدند و بعد از کنکاشها چنین مصلحت
دیدند و ملاک مرانست که مقصود از ابنه کوتاگون همین مکاید بود تا در مناظره فتح و
فیروزی بحصول انجامد ولیکن آخر پوشیده ماند نش تا کسے که بزرگان گفته اند کل سر جاوز
الاثنین شاع وما اضمر احد منهم شیئا فی قلبه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه هر که استهزا و سخریه ابن ابی
الحدید در شرح بیند برآو مخفی نخواهد ماند که او درین پیرایه استاد نسبت بر کار داعجوبه روزگار
در امثال و افرانش بلای هر شهر و دیار الغرض فاضل لمعی از ینجا بے تواند برد که خبث الحدید
در امثال واقرانش در تحفه مذکور اند و خبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال تسنن راسخ و ثابت قدم گذاشته و از اعاظم علمای ما فهمیدند چنانچه مجلسی
و ماننده او حالانکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر نظم کرده و رفضه بران شرحی نوشته اند فاعتبروا

یا اولی الابصار **قوله** چه گمان داری آه جوابش آنکه ای پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعاً ویقیناً حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شما است عفای لفظی و معنوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در کتب معتبره دینیه از رسالتی ثابت کرده اند که مدار ایمان بر آنست و بر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که طعن قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله وحی را رد کرده هر که رد وحی نماید کافر است پس نتیجه این قیاس انچه در مابه النزاع بر می آید بر زبان جاری نتوان شد دهقانے جهل گو گمان و وهم را می پرسد و نمیداند که ما از دیدن روز احداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع یقین کلی و اطمینان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که زوج منتقم مبتلا و مین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت ناسخ نسخ عنکبوت و هن البوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است باو صفیکه را کب پشت او ابن ابی الجدید است منتشر گشته و مغی بهت الذی کفر از ان مثل آفتاب رابعه النهار آشکار شده علاوه اهل حق بتقریر بلکه اطمینان خویش استقرار تام دارند و زینهار متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموریکه کفر رفضه بدان ثابت میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی متبع حواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب بنات طاهر است حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی ندارد و نیز پیر خرف را درین مبحث دم و دودی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه این است که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیا و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور درین مسأله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین آن حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کو ناصبی اشعار باین قول نکرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قایل تفضیل جناب علی بن ابی طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیا و رسل ما ورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست و معهذا مختار متاخرین علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجا می خود نخواهد بود **قوله** آری این عقیده آه الخ جوابش از کلام عادل و منصف او چنانچه باید مستنبط شده و اتفاقاً درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز خرف بسبب جمود ذهنی بران قدرتی نیافته با خود را درین معارک متغافل و متجاهل زده و کتاب و بدین امور پر است و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر ناظرین تنبیه السفیه و نصیحت الغنی واضح ست و از حواشی کمترین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که انچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صالحه او موجود هست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور تقلید اولیای نعمت که طست از بام افتاده و بلند بود و پیش نهاد اش انکار اشعار گردیده باشد تفهیده جاییکه صاحب تحفه فرموده انبیا بهتر این مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب قرب منزلت عندالله نمیتواند شد چه جای آنکه از و افضل شود و همین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله با هم خرخشا

بسیاری از شیعه هم خود اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل اند زیرا که این اجماع مذکور واضح شد که بعضی از انبیای متقدمین را افضل دانسته اند چه هرگاه از اولی العزم افضل اند از غیر بطریق اولی و این امر خود اشعار بلی عبارتست زیرا که چنان متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان و از بنجا حال سفاهت او واضح تواند شد بخصوص که گفته اشعاری نکرد اما اینکه باقی ایمه را حال جلیت پس بودن شان در حکم جناب امیر از مسایل صغره مست و خروج واده تا باینجا کی چه رسد و قبل از ین معلوم شد که تالیف کتاب برای عارف مذهب و نه جاهل و نه کودن خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى سَمْعِهٖ وَقَلْبِهٖ وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ غِشَاوَةً فَمَنْ يَّهْدِيْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ افلا تذکرون **قوله** معهذا انچه گفته بنیان را می زیبد جواب آن آنکه این هم غلط است چنانکه فهتی که اتمام حجت و الزام نقض بود و اکبر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب نبوت از کجا آید تا این مضمون بر جبرئیل اختیار دارند چنانچه ملامان لطایف الله علیه وقت موت کسی نام تواند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیار یا او را بداد ان رشوت هموار تواند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم دختر جناب مرتضی حضرت عباس عم اشرف الناس نسبه عن الادناس را تبرهت و تخویف نزاع خدمت ستم مرم سوی خود کشیده تا او وکیل شد و شرط خدمت فاروق بجا آورد و هرگاه روح الامین را نتواند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون برین حیثیت احاطه کردی آخرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالاخوانی دلپذیر انمود باحسن وجوه منقلب شد و عیان شد که اگر حسن بن سلیمان را بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه ثمانینی دخل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسید نهایت زیب می دهد زیرا که او هرگاه روایات استعفای حضرت سید کائنات را در کتب دینیه خود پیش از پیش دیده بود و آنچه از آن لازم می آید بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید کما مرت الاشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که این استعفا از حضرت موسی که از انبیای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب الله ثابت است یعنی بعد از ین هیچ استبعادی در ترفعای شریعت نبوی نمی باید نمود پس این تقدم بالحفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب ثمانینی فرستاده باید و اختیار دارند که پیر دهقانی رئیس المحاکین را بمعاونتش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نموده مطابق حکایت شهر برسانند یا در کار گاه اجتهاد دنگاه ازین نوع ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استعفا رفته رفته بجا رسید و خدمت راوی مفتری در افادات رضوی بر صور خیالیه و هنوز باقی فلیرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با ایمان ظهور تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و نیز ظاهرست که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و ملاسر پدهای ظلمات یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود مدعی مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش در بارهٔ امام الایمه اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فرموده و خود تفصیل آن بنامه فرسانی و هرزه درآیی کار بستند و گفتند که حضرت امیر در زمان امامت خویش چون مغلوب اهل ردت گشته و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکوره شدند و اهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بوده و برهیچ جناب کنف مشغول یعنی شریک مشرکان مانند باز تا وقت شهادت ما اظهار کفر معاذ الله می نمود معنا احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که حباء و اللیل اذا یغشی را در تمثیل کافران نوشته اند یا در باره اجلاء اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس لامر ندارد و عوام المحدثین و شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیب نیست چه جای آنکه برکشتی اهل بیت مجال جلوس قرار یابند و اگر دروغگو باشد پس اعتبار روایتها از و مسلوب شد اکنون برسر تمامی عقل رجوع باید کرد و باید یافت که این قدر خوف مجمع علیه الشیعه است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین در تمام عمر بود و بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانطور برگزید که دختر نیک اختر خود را معاذ الله برئیس النواصب داد که جبل العین بود معاذ الله الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیات محققین الشان باشد البته کسوف دائمی و احاطه ظلمات بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس نور روشنی بر اصول اهل ظلمت نفر سنگها دور است اکنون کجا ماند که امام مثل آفتاب است منور عالم بی قید لکهنو و طهران فاعتبروا یا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اهل طعام گفتگو باد الامامیه می باید تا و ضو می این تمیزان لشکنند اگر چه و ضو بی تمیز خالد از نجاست هم نشکست جناب شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه مثل ابی بی نظیر است و باعتقاد معاصرین بپایه درخشانی تصوف هم که شعبه ایست از تسنن کافی الصوارم هم داشت در وادی اسفر حرمین شریفین نظم کرده و هرگاه بر مقالات رفضه دانستی که امام الائمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکریها و میدان داریها بعمل آورده ایمان را پوشید و کفر ظاهر فرمود برای ائمه دیگر که بدین درجه هم نرسیدند چه گمان تنویر عالم داشته باشند که امامت ایشان از متفرعات امامت آنجناب بود و قضا برای این تقریرات و نتیجه این قیاسات آنکه ائمه متاخرین غیر از حضرت شهید کربلا ملازم آن طریقه ماندند و این از عقل و فراست بغایت بعید است که جناب امیر و امام متعمر شریف خویش مستحجم شروط جهاد مطلقه نه شدند هم نیافته باشند تا بلا تقیه جهاد کوشند ذلک ظن الکافرین واعتقاد الغابرین و ازین مقام شیعه تراشی و افترا سازی اهل بوق و مجالس و عیاق میشود که صد کس را و مومنین پاک برشمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل و دانش همینش نیک دانند که صاحب تجماع شرایط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه منتهی و غیره و دیده باشی که اشتراط بوجه مجاهدین بدر بالله کس میرسد و انهم بهم نرسیدند لاجرم بر طور بدکشتان در جنگ صفین و وقت شریف در خلافت نیز جنگ شد عیاذا بالله و در کتب فقه مانند صوارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب غیره هم شروح و حواشی اینها ثابت که اجتهاد برای ائمه دین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلافات در روایات متنادی ائمه که بلا نهایت میرسد و این کتاب کفیل تمونهای آنست در صورت خیال الامامیه هنوز همین است که هر چه باب مدینه علم العلل آورده دیگران بر همین جاده رفته اند الا اشد و اپس جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت امت و تنویر عالم نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند احدی را متزلزل گردانند پس عیان شد افترای راوی و جبل اول و غابر امام رضا و هو الله دعوی آن معنی که امام مثل پایه معین و عذب و شیرین است که تشنه را سیراب میکند پس بنده در نیم بر اصول موضوعه اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه پیر معطا

بقلب امام متقی است یعنی مردم ازو منتفع نشوند پس آب شور از ان بیر معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه اکنون
برای اہل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر رفضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ایمه انکه محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بیر معطلة و قصر مشید قال البیر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران ہم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیر ان از کتب امامیه شرح ناطق و صامت با ظهار و تقیه
کرده اند کما لا یخفی علی العقلاء الیضا زیرا که بدیهی ست که جناب امیر بعنایت ایزدی ہمیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند و لیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه و ذی الوجهین که بر یکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین است بنصوص
رسول الثقلین و این ہم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و لا حاجة الی دلیل بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهند بود و متحیرم که با مینی کدام وقت رتبه نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب آنجناب در باره کفر خویش تقید موت بیان کردند چنانکه شب و روز دانستی و بعد از موت نطق کجاست خدایا مگر بعد
تکفین نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در ان
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامید و پر ظاهر است که این مباحث بقوانین کلامیه موسس آن
خلطان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هوا القرار حقیقة و بار بار دانستی که عمرهای شریف حضرات ایمه در
گزشت و نوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بیر معطله کجا جاری تواند شد و غالب بیان راوی که آن شمس را فق
باشد مراد از ان افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشینه ایمه ہدی چنانکه دانستی قریب است و لیکن مشکل تر اینکه
از کافی ہویداست که یکی از ان دو شہر که امام مهدی و اولاد و اجدادش بران تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت تقیه درین کشمکش نیز گرفتار است کاش غیبت او تا قرب قیامت چنان بودی که اہل اشراک برای ارکاب
خویش قایل شده اند که مشعر با ستراحت است و راوی میگوید که لا تنالها الا ایدی الا الصار حالانکه درینوقت افتاب بنظر می اید
بار خدایا معنی ان میباشد که ہر چند رافق ست و لیکن از تناول ہر دو دفعه واحده محفوظ است و نزد اہل خرد این ہم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام اہل بیت از جره و الجزار محفوظ نبود که آنجناب بر اصول فرقه پیرایه بکشاکشی جنت
زہرا و فوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد و لیکن بغایت شدن که ہنوز بعد از ہزار سال
ہم نشانش پیدا نیست و بسالت و مردمیش بمقابله حضرت زہرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود ماند و جناب امیر
ہم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه و بازار بعمل آورد دیگر بیان گرفتن و کشیدن و بہم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق است که یابند کالنذر جویندگان مگر درین مقام که واقعه
اخذ تلابیب در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیا و مروت بر زبان آورده اند آنچه خلاصه اش این است
که معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را فرمود تا او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری که را انگیخته
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله رفقای خلفا تخلف مواعید نمایند آن جهان پهلوان تا آن

وهریکی را از ایشان سیراب گردانده و بعمر جاودانی رسانده واضح گشته ولیکن بقول صابیانی آب ریزی سے بہار
عمر ملاقات دوستداران است چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها چه آبادان امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پس تکلیف ظهور نه مثل دود و داغ سوزندن مخلوق است و برای رفع گزند سرما نیز وقتی بکار می آید که ملتهب شد و کسانیکه
مانند چنین در پرده‌های ظلمات مختفی باشند و مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و چه چنین
فقرات روایت بجهت ظاهر مقفی و بسیار تعزیت لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بی مغز اما فقره من فارقه فهالک پس
حقیقة بسیار درست و بجسب ماده خیلی چسپیده که هر رفیقه محروم ماند از فیوض امام کا ینبغی شامل و ما را لطلا حظان لقدیه حاصل
تحقق علیه ذلک انک لمن الشاهدین آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین گرم ترانیست که دعوی مزید شفقت برای ائمه
در تحدیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و درانجا قصوری از نگهبانان
وقاصر نظران البته بعد غور و فکر در اصول موضوعه بظهور می انجامد یعنی راوی مقلد این سیاق را قیدی می بایست زیرا که
امام الائمه بمجرد شنیدن تظلم یهود فدک باخواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شد و بار این مصیبت
صدیق از دوش برداشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زنان عالم رحمی نیاورد کانی لعیفه
درنه این نظم را می خوانم سے دوستان را کجا کنی محروم ؛ تو که با دشمنان نظر داری ؛ و نیز در ادای امانت و حق
گزاری امام خصوصا امام الائمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه وآله حق امانت و
دیانت بکار بردند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
اکمال الدین واتمام النعمة هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آوردند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرمودند که امام بلا فصل منم اصحاب کیستند که دم استقلال میزنند و نبیاد انصاف همی کنند و اول دلیل بر آن دعوی
منافقین تبقیه عذرخواهی است یعنی اگر چنان ارشاد میکردند واسن عروة وثقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سیدانبیا صلی الله علیه وآله این فرقه بکنند دیگری کیست از نواصب
اشرار که چنین ادعا آغاز نموده که هر یکی از ملائکه و جن و بشر بلعن ایشان به پرداز و پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و از این کذب و افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده و دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بهر قدم ظاهر است لیکن از این
سفینه نمی کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و ارتضا است برنام او این تار و پود را چگونه نسج توان
کرد و قدر تقریر ان اهل البیت ادری بما فیه باز او صاف دیگر که حکایت نمود بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
همی گریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ائمه که هنوز او صاف ایشان بانتها نرسیده بر کعبه معظمه
ومسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده‌ها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیان آتش قلوب اهل اسلام می لرزد که قبل مساکین ان بلده طیبه و بی ناموسی را حدی نبود
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شدند و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود متحیرم که درین واقعات رئیس العابدین اعنی حضرت محمد بن حنفیه خاتف الصدق حضرت
قالع باب خیبری چرا در گوشه نشستند و هر جا که باشند آخر ازادهٔ یزید پلید نشنیده و باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند جنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
مثوبات آخروی کلی چابینند پس امام بر این اصول یعنی قواعد امامت عبد الله بن سبا و عبد الله بن سلول
چگونه ذاب عن حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام ما در مکر به او را از نوع بشر نمیدانند و علاوه ازین تلامذه ابن سبا در باره پدر بزرگوارش آنچه گفته اند
از همین قبیل ست یعنی از نوع بشر نبوده از زمره آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصد و بر نمی آید لا والله
ثم لا والله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را و بروی خویش طفل مکتب میدانست و بزور خود و شجاعتی که در صفین از وی صادر شده بود دریافت می نمائی
و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز
از ان خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریف امام این هم راوی غاوی ضمیمه کرده اند و لوالنکار
بتکرار که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیه
خلافتش همین معنی باشد و پر ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش همین معنی و بمعنی نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا همچنین شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تشبن یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس
و تلبیس و التباس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت منیفرمایند وَمَا مِن دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و رفضه بودن امام نیز از ان قبیل ست که تصدیق آن البتا ید کشاد که از
هزار سال بخوشبوئی گلهای نرگسی و سوسنی و ریحانی تمامه عالم معنبر ست و دماغهای نظارگیان از ان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه ناده بوده است بعد از انکه جناب امیر گواهی
داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کافی و قفه الرضا تا این جسارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که ظرفا گفتند که متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرة قائل بود امام کمانی العیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در داد و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافرین
و المنافقین منصب رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار در شان شان ست و جناب امیر در ایشان داخل بود و نزد ما و بر اصول شیعیان
در باره انجناب هر چه هست معلوم همگنان است یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و آنچه در باره بی مثل و بی
نظیر و بی نادید بودن امام عبارت آرائی نموده البته بصد تفتیش نقل باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که خادم نواحنسی ای قیه و بنده او و بکرمش چو جم نماید دا و باد چنین
هرگونه اختیار به دو عیب بر نماید و برای رهائی مکان سکونت خویش تکاوری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیریها بمردم عموما و عم بزرگوار خود خصوصا بعض آرد راست و درست است که زود این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقاست کسی هیچولی ندیدا گاهی بچشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده
سبحان خوش کارنامه الیست که مدبر روی کار بیند این کار از تو آید مردان چنین کنند و یاد بیند گر بسخن خنجر و کمان
بر دست و بار روی تو هزار آفرین کنند تا تر قد تر انکه مایه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او راهر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الایمه بکذب او وست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکواذاب حضرت امیر فرمود در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از آن بکشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در انجا ثابت می کند که حضرت امیر شیر منیر میفرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا سبق سبق
تعلیم می نمود چنانچه طائر بچه خود را بالکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام دریافت طلب علوم
نمی باشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه ان هم شیر نمیدهد تا بچه نمیگرید
که بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
و درین قول الله تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز ازین واویست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن مستمع قوت طبع از متکلم مجو فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گو و طی این بحث
امر خاصه رسول خداست صلی الله علیه و سلم که در مکتب نرفت و معلمی نگشتند و از جمیع علوم بهره مند گردید
و حکمت علم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرمودند که اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای لو کنت تقرء کتابا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک و القاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعه من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشا ثم اتیتهم بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا انه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرانه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشیء یعجز الکل عنه و من بعضه و یقرء علیهم اقاصیص الاولین المختلطی الشرائع
و در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مد تهاست که از صندوق بر آمد و امیران فیض آباد و باهتمام
تمام ترجمه است از حافظ علی اصغر در خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل نامش شنیده بیش از این باغ و بهار زاید الوصف فیضیات گردید و این

واین بزرگ حافظی کاملی بود در صحبت رفتند بلبیس شد پس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نبیره داشتم و درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا نزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسیا نظر بحق استادی و رعایت مذهب خویش که دران وقت تعصب
شدید داشتند والحال از ان باب شدید جواب دادند که از قلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیق الامر پی بردم و دانستم که بقای کتاب مستطاب موقوف بر حافظ بلی اعتقاد صحیح بابت قران مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل و ادبر پس شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
وسلام آنجناب و بشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام در آن می رود و افترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیراکه دلالت بران دارد که امام علوم را
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن نمی بیچاره وجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش نیز
واستاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه والحاد انهماک داشت که عالمت خفته است و تو خفته خفته
را خفته کی کند بیدار لهذا اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در دیدن
ایمه موشگاف دقایق بود با تناقض دجال قاصر النظر بر همگنان ظاهر کرده عبارت حدیث اینست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان رجل منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله یقرئک السلام ویقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی

بعید نباشد که معامله استادی جابر را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علامات و خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و هر صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت ازین گفتن مشکل حل نشود وای بی خردان
چون مکتب از برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزیدن
که صریح عجز و زبونی قائل ازان بر می آید و لنعم ما قبل ع طرفه شاگردیکه می گوید سبق استاد را فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در اغاز افادات و حدیث السن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است وهم یحکمون بظاهر الامور والله هو اعلم بذات الصدور و شرط
از آن جهت افزودم تا بدانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگرچه حدیث باشد که توسط آبای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اهل را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید انشاء الله تعالی بهر حال لاف زنی قاصر النظر و امثالش
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بر ذمه رفضه ماند که او هرچه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم همین یکدروازه بود و حکم قرانی نزد شان اینکه از همین در
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر مع هذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن صحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ائمه دینی است و زینهار در مکتب
نشسته اند باطل گردید و چون صحابی مذکور باقر العلوم را تعلیم کرده دیگران از ائمه متاخرین بیک واسطه شاگرد
او شده اند و هیچ دانی باینکه بر اصول رفضه امت عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندیق ظالم و جهول
جابر مذکور از جمله چهل یا چهل و چهار کس بود که همیشه امیر المومنین ع را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیروز هم
خویش در غدیر دیدم که رسول خدا تا بر سر صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمود و نیز آنهوا ما حکم
کما فصله صاحب لصافی وغیره بالاطلاق امر و نطاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نتوانکشد کما فی سر العالمین
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آمد انشاء الله تعالی و جناب امیر هم فرمود که مخالفین کوه آهنین
اند و جواب میداند که بیعت دو دل یکشود و بشکند کوه را پراگندگی آرا نبوه را و کسی بر وقت معهود نیامد
جز مقداد که دران زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان مینمودیم
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد هرچند باظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب لغرض چون کار جابر
به و ماند و همیشه نفاق بود بر اصول رفضه که قبل زمان حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند حق تعالی فرمود فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ائمه از گروه حق پژده مهاجرین که عمر خود

ہم در زمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بجہاد صرف کردند وہم بعد وفات شریف دین خدا را بایران و روم

رسانیدند کما فی الکلینی بالادلی وقد ذکرت ہذا الحدیث نقلا عن الکافی فی عدۃ اوراق فی المقالۃ السادسۃ و

ہٰذا حال لا خلیۃ کما اقمیت علیہ لا اولٰئک ہم الراشدون فضلا من اللہ ونعمتہ و دریں مقام امری

از متعلقات این بحث یاد آمد کہ رفضہ تقریرش چی کردند وتفصیل آن موجب اطالہ کلام ست ولیکن از جوابیکہ

مے آید استنباط آن تواند شد وآن اینکہ برای قصر مسافت بصوارم وہقانی رجوع باید کرد کہ قلت استعداد

و فرومایگی ثابت مے کند برای کسیکہ کم مایہ باشد وتالیف شروع کند کہ این بدنامے تا قیامت خواہد بود

پس غور کن کہ حضرات ائمہ کہ صدہا نسخہ اصول الترتیب تالیف دادند بعنوانیکہ فقہ الرضا حرفی از الست

براین انداز کہ از کتاب وسنت ظاہر ست کاری نہ بستند بلکہ بر اصول لاف زبان و کاکین خویش را بکالای

دیگران آراستند چنانچہ مشتے نمونہ از خرواری واندکی از بسیاری و ضرور بود کہ اول مجتہد وہقانی بران عمل

مے کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون و بتوفیقی نیافت کما بینا فی ہذہ الاوراق ایضا سبحان اللہ فراست

طالیقہ فاحشہ کنیبیہ کہ ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید کہ استفادہ از ائمہ صحابی موجب عار دانستند و پر کردن

تالیفات را باعث ہنر فقروا من المطر و فقوا الحب لیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معہذا اگر از اصول

اہل فضول چنان مبرہن شدہ وشاید کہ از اوراق سابقہ پی بردہ باشی کہ امام وقت مستانشین چار باشند فضل

و کمال فتوی مے دہند برامام کہ قوت برامامت دارد وفضلیت او را حاصل نیست وشان تصنیف از آن

ارفع ست وشان سافل نسبت بعالی ہمین ست کہ دخل ندہد اگرچہ بکمال تفقہ رسیدہ باشد وصراعات

ادب اقتضای آن دارد چنانچہ از کشف الغمہ اربلی کہ عظمت وجبروتش ازین کتاب ہنر ہویدا ست ہدا کہ

حضرت امام حسین را در بروی جناب امام حسن ہمین طور بود وگمان مبر کہ مشروط ست بحضور بلکہ عام است

از حضور وغیاب چنانچہ بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید کہ بتخصیص

از مذہب متکلمین امامیہ در سطری خبر دادن محصلش آنکہ امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت

تا وفات پر ضرور ست وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بہ موت برابر می باشد و در بطن مادر مطہر تلاوت

کتب آسمانی مینماید کما فی تالیف الاروستانی ومویدبروح قدس ست وخطا ونسیان از وی بظہور

نمی انجامد واز حال امام زکی عسکری وسوسنی و ریحانی ہم پی بردہ باشی کہ مہوتین را چگونہ وقتی کہ در مہد بودہ است

دستگیری فرمود کہ شخین بطیب خاطر بہ پیروی کاہنین ایمان آوردہ بودند ایا امامین ہمامین والبو

ہما خیر منہما از مہدی ہم کمتر باشند و در کتب فریقین بکتب امامین ہم مذکور ست چنانکہ بکتب امام محمد

باقر بلکہ بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی اللہ عنہم اجمعین این عقب مشہور بود لیکن رفضہ سیاہ

درون را چہ علاج توان کرد کہ از بدیہی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکہ از آغاز وانجام شان ہمین

کوری وکورانگی وتلبیس وہرزہ چانگی وبا ہمہ توان گفت کہ رتبہ شروط مقدم ست واز جملہ علم ما کان

دیگران تهدید دایمی اکابر عظام که بیچاره در عهد تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر سمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پروانه که فرصت کی یافته الحاصل هرگاه بکتب اگوشنیده عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا نزدیک با متاخرین بلکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتهر
است که گاهی در مکتبی نه نشسته و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمده و افروخته شد علم علوی
و رآموخته و جوش نیز انفاذ از قرآن مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فَيَجِدُ فِيهِ وَلَا يَجِدُ فِيهِ غَيْرَهُ
اللهم صل علی محمد و آل الاعظام و اصحابه الکرام بالجمله هر کاو فی صوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که عور دجال یافته و نظر از رهگذر میراث یا از کور باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضرب قسمی
و ابو الحمار و و اعمی شیطان البحر و الرفضه المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم سید
به ولا یهتدی بی چراغ و بهاره نماید که سابقاً بدعوی نزول کتاب الاحمر المذهب المختوم بر مصحف یا بو
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قرآن مجید بحصول تقدمش و تحاشی
زیر گلیم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخت
افسوس و صد هزار افسوس که زمینی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جزو گفتنی و در ماهی ظرافت همی سفتی و از آنجا که استفاده امام باقر علوم در چشم یا
این احد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنان نیزه جهان پهلوان و نیز یان بیخایده و
بود که مثل استادان خویش گرد و درین عبارت که دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرده که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما بود بلکه جابر اخذ علوم از و کرده چنانچه در شرح قزوینی است و دیگران نیز
همی گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین سفر آخرت بر گزیدند بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
ما بود الا انکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تحصیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است سلام
باید که گبر و اندر گوش بد در مبشت است پند بر دیوار و هیچ جابر بن عبد الله انصاری کرده انصار تلمیذان و جان نثار
حضرت سید ابرار که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی پسر امام باقر زمانی جابر از گلها نادانسته ابیا کنار و دامن پر کرده
و ازین حدیث عظمت شان آنجناب ثابت میشود بدین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین اعور منصوص است و الفاظش این است و فی النسخة الصغری الی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال والله انی لجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده و جاءه جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی ان سادرک رجلا من
اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی اباجعفر فاذا ادرکته فاقرءه منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابوجعفر و جلس الی ابیه

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شئ قال لک جابر بن عبد الله الانصاری

فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقراه منی

السلام فقال له ابوه یا بنی ما الک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما

کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شده بحدیث جابر انصاری

که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را مبدا نست در لوازم آن اهتمام میکرد و بعد از ادای بشارت در حفظ

و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا مبتلا سازند یا و صفیکه نسبت

که او بحمایت الهی مامون است و عالمی بارشاد وش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت بنوبت

خواهند بخشید پس شیخین مغفلین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرموده و انا له لحافظون

اندیشه بلقبای آن نموده بجمع آن اهتمام کرده و تدبیر بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعد از

استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و هقانی روشن است و اگر این قسم

امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که لبهای این هرزه درا میدوزد لیکن این بیهوده گو ناشسته

رو زبان از تالیف رساله ذوالفقار مصنوع و اختیار سکوت مجلدات نزهه نقال کشمیری یعنی مرزا کاظم علی باز

او فتاده و صوارم چوبین مثل طفل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شد اورا کی مطالعه کتب چنانچه باید اتفاق

افتاده باشد که بتحقیق الامر پی بردی و راه چنین بیهوده گیها کمتر سپردی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان

تعلق گیرد غیر ازین فکر کنی غنیمت بیشمار و فواید بسیار از ان توانی بر آوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین

را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعوزت

حضرات امامیه عنقریب بتعلقات این فواید بتفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی از انجمله آنکه چون در مکتب قصه

بشارت رو داد البته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا باخبار معلم و اطفال که در صحبت

و ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه مگر مجانین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم

سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در آن کاشانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت

تا آنکه بلفظ منقطع الینا در همین حدیث در روایت جناب غور موجود و جابر بعنایت الهی نزد و کوچها داشت

چنانچه از لوازمش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت

برد از انجمله آنکه هرگاه خود ابای امجاد امام بدین وتیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله

عز و جل بعید است بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشسته و این هم بداند که آنش بلوای مردم و نکیر اهل مدینه است

بوسط اساتذه خود را خواه آبای کرامش باشند و خواه دیگران بر انداز دو این طریق مجدوش را برگزیده و

نص علی بذا سمعت عن رسول الله شیوه خود ساز دتا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه در وغگو گوید و کذاب

پندارد و شیوه متعوده آن امام نزد منافقان است خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اہل مدینہ و بو فرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شقی و استاد تنہ او آن غوی نخواہد بود و بخیال
نمے آید کہ اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولا جو ای سبب نباشد مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید مہدی
زید پوری چیزی انداشت کہ دنیا ازین مذہب پرست و بزرگانم ہمہ برین طریق سنت بودہ اند از آن جملہ
چون جابر چنین شیعی باشد کہ از دیگران بیرو و پیوستہ با اہل بیت پیوند و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کردہ بباقر علم ندا نمودہ باشد حالانکہ او را برہنمای وندائی چہ حاجت بود آدمی عامی ہجر و تشیع نام امام
را فراموش نمے کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صد با محدث از وی روایت کنند
و او فائتش از وی استفادہ نمایند پس معلوم شد کہ مذہب اثنا عشریہ قدیم نیست حالانکہ بر فقیہ بکمال جد و جہد گویند
کافی البحار و غیرہ کہ اہل کتاب ہم نامہای ایمہ محفوظ ترتیب او داشتند و یعرفونہم کما یعرفون ابناءہم بلکہ بتو و
در محاورات خویش ایشان را یاد مے کنند. کافی تذکرۃ الایمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس دران
معتقد مجلسی بودند اتفاقاً نام کسی در بیش بتقریب ذکر مذہب بنو د آمد گفتم و علیہم السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرۃ الایمہ نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرۃ الایمہ بنام مجلسی
از علما شیعہ دانستی چنکہ ولا تعقل و ہر گاہ بشروح کافی رجوع کنی خواہی دانست کہ امام محمد دران وقت
بلوغ رسیدہ بود و بیچارہ از جستجوی او گاہے بمسجد مے آمد چنانکہ دانی در زمانی در کوچہا مترود باشد چنانچہ از
کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ ینابیع حکمت بر زبانش جاری قطع
نظر از امور مذکورہ مزید تعجب انکہ امام سجاد ہمیشہ ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانہ و لفر ما
ای جابر بہوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز و طلبش حیران می مانی
۵ بار در خانہ و تو گرد جہان میگردی ٭ آب در کوزہ و تو تشنہ دہان مے گردی ٭ در احادیث نبوی
تکرار و غداری کہ از ارتکاب این امور منع نمودہ اند کہ ایشان را مردم متہم کنند. و نوبت بدان انجامد کہ اہل مدینہ
تا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکہ بعضی از نقادیران ہم
مے فرمودکہ مے دانم کہ مقصود تو از اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
بیا ہمراہ من و شمائل حضرت را ببین و ہر چہ از امانت در ضمیر خود داری بگو و زود از زین
تحمل فارغ شو این منا و بہا از بہر چیست و حقیقت این است کہ چون بشارت معلوم شد از ان روز دم
مجی و ذہاب خصوصاً مکتب مسدود شد تا دشمنان خانگی و ست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقہ این
قصہ را یاد کرد و گفت گاہی در کتابی ندیدہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلام فرمودہ بشارتی
دادہ باشد کہ غایت جلال و اکرام ست گفتم راست و درست ولیکن گفت استبعاد کہ دلیل بر آنست کہ این ہم از خصایص باشد گفتم
چہ تو انکر دکہ حضرت امامیہ چنانچہ خصائص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین مبحث داد نہجا انجامہ را بر آورد بعض رحمۃ اللہ علیہ نشان دادم
از جملہ صاحب منہج المقال ست کہ در احوال تقیید طولی دارد و عبارتش را بخوان کہ از آن چہ برمی آید و قاضی شہید

تا لب بالخیر پس رد و قدح چه می نویسید باز گفتیم مراجعت دیانت ست کہ ابلغ بلغا با ہمہ عظمت در بارہ امام محمد باقر بتبان ابا
اعتراف دارید لفظ رجل غیر بالغ علانکہ مدعور آن از فارق لبشرط صحت موجب لی اندامی و بلی آدمی میدانند
پس معلوم شد مغلطہ شما و خلاف بنوزش تعظیم و معنی اینست کہ چنین مرد معظم را کہ دینار را وداع میکنند اینوقت کہ کلنت
و هدو یدارا سازند و علاوہ این لفظ را علمای شما برامی امام علی نقی در علم حدیث مقرر کردہ اند چنانچہ در مجمع البحرین
است و شارحان اصول ہم بدان تصریح کردہ اند و در ہر کتاب فن نوشتہ اند کہ تحقیقا امامی از ائمہ
تحقیر پیغمبر را مستلزم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب اللہ المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم بسطور طول
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعہ بہمین قدر اکتفا رفت و از ان جملہ آنکہ از جلا صاف ظاہر است کہ امام باقر
بالغ بتحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمدہ و آن ہم بروایت فدای البیت
البتہ در این معنی حجت بالغہ باشد کہ محققین باعتراف محدث نجفی رجل را بہ بلوغ مقید کردہ اند اما اطلاق غلام پس
اگرچہ در کلام معصومی نیست و لیکن عرب بہ کھول ہم اطلاق مے کنند و از کتب محاورات پیدا ست چنانچہ
از مجمع مذکور ہم توان فہمید بہر حال کمال حرص امام بتحصیل کمالات واضح شد تا بیاقرینت علوم نوبت رسید
در گلستان دیدہ باشی کہ چون از حجۃ الاسلام غزالی پرسیدند کہ چگونہ رسیدی بدین درجہ علوم فرمود ہیچ
ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجملہ افترای صریح راوی بر امام رضا بہر حال معلوم شد والحمد للہ علی ہو
الدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظہارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر بیشد و ہم بمزید
بصیرت دیگران ورنہ استفادہ دو معصوم بہ ثبوت رسید کما اشرنا و از ین جاست کہ این ہر دو بزرگ
تعظیم جابر زاید الوصف می نمودند و اور عایت مراتب عالیہ ایشان ہمیشہ می نمودند چنانچہ رفضہ برا و افترا کردند
کما ذکرنا وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ فِیْۤ اَعْنَاقِہِمْ فَہُمْ مُّقْمَحُوْنَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلالی و تعظیم جابر
بسیر وی جناب امیر میفرمودند کہ از بعض از اہل کتاب چیزی آموختہ بود در ہر مجلسی کہ او را دیدی بر خاستی
از ان جملہ آنکہ امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیہ در کتاب مختوم و صحیفہ معلوم رعایت مذہب اہل سنت
بر حدیث مکتب بار بار میفرمود پس بر آنانکہ دعوی رکوب سفینہ اہل بیت در ہر دم و بر ہر قدم نمایند مراعات
مذہب ایشان ضرور است ورنہ طوق مخالفت ائمہ اہل بیت البتہ در گردن ایشان خواہد بود سبحان اللہ
حضرات ائمہ ہدی سلالہ عترت سید انبیا طریقہ ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال محترز بودند و رفضہ
و ترک و طور مذکور و خلاف اہل بیت عقیدہ نجات را شیخ کردہ اند و نگفتہ علمای ایشان ہنوز لکھنو و
ایران دار الصلح است تا ظہور حضرات مہدی علی و تارکش مثل تارک نماز عمدا کالکافی الاصول المذکورۃ سابقا از آن
جملہ آنکہ ہر گاہ مدعای رفضیہ بجہۃ بالاخوانی و علو یدی لن ترانی اینست کہ استفادہ امام را از جابر سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بجہت خبث نفس و مختلط بودن طلب شان با خمیر نواصب کہ امر غیر مرضی
برآہ تناقض افتادند زیرا کہ مقصود اما دفع طعن اہل مدینہ بود بتاویل و تسویل اہل خرافات پس البتہ

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حصول سند خواهد بود که او
است بر مدعا و از ینجاست که آثار ہم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی حافی بلکه مقام الکار یعنی کی آمدی کی پیرسشی
تو باقی از تصدیق مذکور تصور بلکه اذعان توان نمود که اہل سنت امام را ستی میدانستند ورنه بقول حضرت
سفیان را شیعه چه کار که احد علام دینی از ایشان نماید و مجتهد و حقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دارند
که قدما ایشان را ہمه راستی ہمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیب و درین خصوص
زیاده ترازین بار ہا نموده ام والله ولی التوفیق و بنده از ستم بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تلاشنو که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیا دارند نیز و اہل فراست مجالی نخواهند یافت که سرهای خود را از پشت پای
خجالت بر دارند و بیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود پس واقعیت سند محصور در ہمین ست که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت گفتنی
الله جابر امر حیف باشد که رفقه معی مزیده لا باشند و گوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه روئی ہر دو جهان برای قوم موہوم ثابت فلیختاروا انما ساؤا آنچه درین روایت و جال
اعور تقیه نام خیال بسته و ابواب غیظ و غضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود از روایت
و دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یک ورق اخراج حدیث کرده است پر ظاهر ست تا خواهی گفت
که خیال و جال اعور بدیهی البطلان نسبت مگر مرض جمود ذهنی و تصور نظر لا علاج بود و مختصرش در فارسی
آنکه ہشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید و با حاضرین گفت که چون امام بیاید و من
از توبیخ او فارغ شوم ہر یکی از بنی امیه خفه و صابر خیره و سرزنش نماید بالجمله چون در آمد و بدست خود
یک سلام کرد و عموماً نشست زیاده تر برہم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و لی اذن
جلوس فرمود توبیخ شروع کرد که ہمیشه از شما یکی خروج مے کند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت و ہم چنین پیگوئی کرد چون فارغ شد ہر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد و ہر گاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود بتوسط ما ہدایت کرد خدای تعالی اولین شما را و بما ہدایت
ختم مے کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک حقیقی بدست ما که از زوالی نیست حق تعالی
فرمود والعاقبة للمتقین پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد و کلامی شروع نمود ہر یکی میگریست
خبر کردند که مبادا اہل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب و رفقای او را بلا آب و طعام بمدینه برند
و روزی چند گذشت و باب مدین را بستند و یافتند و کلفت زاید الوصف برداشتند امام بر کوه
بر آمد و آیت کریمه بقیة الله خیر لکم الایة بآواز بزرگی ندا کرد و کرامت بلده و قول حضرت شعیب است بود

نمازک نمایند و رنه بسازی خود میسر نشد باری اسباب معلش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را طلبید معلوم نیست که با وی چه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را بنظر نیاورد و التفاتی بجان خود در نقاد در راه خداوند تعالی کمنا و لیهم الله حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را بدر وغ با وی خواهد کرد و کار از جابر شنیدم که می گفت رفضه که رسول خدا چنین فرمود هیچ بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در دین خلط نکردند و تهمت آن برایمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل لحلایق جناب الکلاب العاویات وقفه فعل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از ان ندا می آید که این سخن اعور بهر گاه دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقر لاف زنی علماهی شیعه کان لم یکن میشود و او صاف امام ته و بالا میکرد و اینجا از نا عاقبت اندیشی درین امر با زبان خود تراشید نیست نابود میسگرد و لفظ مصلحت برای تقریر مکتب افزود که اشعار نا سابقا هیچ معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرومانگی او جا بجا از صوارم خواهی یافت بعنوانیکه از صفحات کتابش محو نتواند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو بشارح ندکو انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام را اصول شیعه طلب علم نمیکند داو را حاجت تعلیم زید و عمر و بحیا افتد پس تقریر مکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گوییم بنی بر مصلحتی خواهد بود و پس راه گریز برای خود پیدا کرده اند نسند که اگر در مطاعن صحابه کرام جا بجا قلت علوم برای شان ثابت میکنند اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بهاخواهد که خود کرده را درمانی نیست الغرض بلا خلیل با نهمه داتی و خوش بیانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرد و کید بر وبای آغاز نخو لاجرم می پرسیم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند الست که این هم مثل سفینه نیست و چنان نیست که نتایج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و بر مسند امامت قرار کرد و مرجع خلایق شود و ما محروم مانیم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیابیم پس چرا او را قتل کنیم تا از پدر جدا سازیم گوییم درین صورت جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که از آن روز مکتبش موقوف و در معلمی مسدود شد سهندا برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از ان جناب چنانچه کتب ایشان بران دلیل است و ظاهر همین یک مکتب بستن اگر ده دوازده باشد مستحب او به برادران چگونه مخفی تواند بود خصوصا از برادران که روایات از انها بسیار مروی است و ان طبقه اهل علم بوده اند و حسد در ایشان اکثر اطرف انکه در بقیه فرزندان امام سجاد که با ظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بوده جمیع اگر شیعه نباشند در تعصب نزد رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس و خصایص او را و آنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة نمیدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و اوبلا علمای رفضه برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که فراموش نمی شوند و در هر باب کلام ایشان نکتی دیگر دار که در نظر هر که بر پا نمی شود قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

وچون این اسرار بشیعیان رسید به برادران بطریق اولی واگر چیزی دیگر نیز ومقلدین خلیل باشد باید تقریرش کردن تا در دنگویان را بخانه شان رسانیم واگر حواسی باقی باشد الآن نمایم تا آیت کریمه بل اتخذوا از زبانت برآید که فبهت الذی کفر ازان جمله آنکه بار بار حیرت وغیرت می افزاید که حضرت امام درین چه فایده تصور نمود که طوید پدر بزرگوار از دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند مثل جابر مطعون شد ودرین تبدل وتحول قطع نظر از بلای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی براصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود باز طریقی دیگر مختار کرد یعنی سمعت عن رسول الله وآن هم همان آش در کاسه افتد پس سمعت عن ابی را که مانع بود با وجود واقعی بودنش براصول امت عبدالله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد گروه محدثین صحیح درست باشد ترسیم سرزنش روبروی رفضه توانی خواند آنچه دانا کند کند نادان لیک وبعد از فضیحت بسیار ومخفی نماند که از حدیث مکتبی بعض امام صادق این هم ثابت شد که همه نگارنگی وبوقلمونیها یعنی سمعت عن رب العالمین وسمعت عن سید المرسلین وبالآخر سمعت عن جابر بعد از ان بود که امام مسند امامت وافادت نشستند واز پهلو به پهلو گردیدند واز نص حدیث هم بلوغ آن جناب برکتب آنقا معلوم شد وهر چند در صحیفه ودستور العمل خود از تقیه وخوشامد ممنوع بودند لا رواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون شیخ المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل علیه دستور العمل بدیع در تهذیب الاحکام وهم در استبصار بر تقیه حمل می کند تقیه را دخل دادم بالجمله درین معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده وبعضی از جابر چنانچه محدثین ما نوشتند وهذا هو الصریح رفضه این مضامین را شنیدند ولعمار تحمیق ثقة الاسلام خویش که در یک حدیث بکیفیت قصه عدم تقیه آن امام از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود پیچ وتاب دادند واستبعاد را از غایتش درگذرانید بخیال آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تا کید او را کلیة زایل نماید وبرای ثبوت حماقتش کافی بود

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابوجعفر الی الشام الی هشام بن عبدالملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یوذنوا له فلما دخل علیه ابوجعفر قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا موجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول الله عزوجل والعاقبة للمتقین فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن الیه

فجلد صاحب الحبس الی ہشام فقال له یا امیر المؤمنین انی اخاف علیک من اهل الشام ان یمیلوا بینک وبین
مجلسک ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو واصحابه وردوا الی المدینه وامران لایخرج بهم الاسواق وحال
بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلثا لایجدون طعاما ولاشرابا حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم
فشکا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال یا علی صوته یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ وکان فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله
لئن لم یخرجوا الی هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی وکذبونی
فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملک
خبر الشیخ فبعث علیه فلم یدر ما صنع به داند تقدیرات خالق لیل و نهار آنکه این حدیث هم بران دلالت دارد که آن شیخ
بزرگوار که مصائب را بگوش تمام از حضرت امام و رفقایش بر داشته اسباب زندگانی لبعث خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقة المحدثین بهذا الرجل تعبیر فرمود از ینجا هم مغلطه لاف زبان و هزار چاپان ورقعه
قرطاس عیانست یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار وکجا بزرگی حق پرستی مجهول
الاسم و کجا فاروق قدوه اصحاب که جان نثاری و خدمت او حضرت صلی الله علیه وآله را شهره آفاق که خوا
بود قبول و غیر خویش را بجبر و تعریض نسبت بحضرت رسالتمآب از امثال این فصل است قول بزرگان ؎ ای مرا
تو مصطفی من چون عمر از برای خدمتت بندم کمر هو محاوره لفظ رجل گر دران کتابها بینی که در بیان واقعه کربلا تصنیف
شده اند در مذهب شیعه بیش از بیش خواهی یافت که در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آورده ولیکن
معلوم نیست که با وجود ذکر حلیه لوجع چرا علمای شیعه از ظلم و حیف باز نمی آیند و بمهربانی و رحم عمل نمی کنند واشربوا
فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون بعد از ان انچه راوی حکایت کرد از جناب امام رضا در او صاف امام
و تقریرات طولانی مقتضی و مسجی تا اختلاف نسخه صفوانی آورد و خلاصه شرح این حرفی چند میرسد که چنانچه عالم در کنه
ذات و صفات باری عز وجل متحیر اند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیاده تر در بیچ و حشت گرفتار
میشوند و دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی هذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونه کسی را توانند
برگزید حالانکه بکنه او زنهار نتوانند رسید و بخصوصیت امام و رآل حضرت رسول پس دیگران را که از طرف
خویش معین نمودند از راه حق دور رفتند و خلایق را در خارزار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نمود و کانهم الله انی یؤفکون در باره اهل حل و عقد فرمود جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه بسیار سهل است ولیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطابنا اهل
تقریرش آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه بر ناظرین ادعیه زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی مرید که خود آن جناب فرمود انا عین الله و درین خصوص ما را
فقط مبتدا و منتهی در کار است چنانچه اشارتی درین باب می آید غنیمت دیگر اگر باشد فبها والا فالا بلی حضرت

خواه کبیر حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر باشد
چنانکه با تقدیر ایزدی موید و موفق چنین که سنگ لاخ بسه ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
با امهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لا یخفی علی اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهرا از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قدر نشناخته چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلافصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر او را نصب کنم محنت بست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از ینجا هم اصحاب الجنه
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند تکلیف کردیا آخر
حضرت از آن جناب و تقیه آل عبا بعد از حدیث موتی قار غخطی مکمل نو لیبا یند و بر روایت ثقة المحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت معتقدین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب کم نظاهر فی هذا العالم یا
ادلی الباب شب بسحر تاراج داشت و سحر گردن سر تاج داشت پنیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بماند و نه آن
نادری نه تا انکه گفته اند بدین کسی نه آید که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دال نفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال با صحاب سیاسینا
و انکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه
آن ایات نه منفرداً بلکه بل سنة مجموعاً و هر که مدعی باشد البته اثبات آن بذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا همچو ابن عباس را نظیر من که در اهل بیت جناب
مرتضوی نبود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک و قدم قبل هذا از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغة مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از ایاد داشت با نسیا منسیا فرمود
و بهر حال با مامیه معضلی شدید رو نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عمدا و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ يُنْكِرُونَ وَيَعْتَقِدُونَ بِأَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه
معتقدین اعور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت
کردن امام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیره از افادات صدوق واضح است که هر که انکار سهو ایمه نماید ملعون است زیرا که منزه

از بهر برای هیچ کسی جز باری عزوجل ثابت نیست و هم دُم این متقدین بدان مشغول است
که مدلول صحیح هیچ این آیات که در حدیث مذکور نیست و دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد و کجا
و بنده برای انکار این معنی ورق چند قرار داده و هم تا از آن ظاهر شود و بالاستقلال که ذکر آیات
قرائنه در این حدیث مذکور نیست که راوی دیوانه از کمال جسارت دران نمودند و مدعای
ایشان از این آیات هرگز به ثبوت نمیرسد انشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک نام آن
کسانی گروه اند منصوص همه موافق حدیث کافی که لائمه النصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
داده اند و اهانت نمیکنند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض سیاتی النصب والخروج که ائمه را منصوب
و مفترض الطاعت گردانیدند و از پیروی بیچیده ملعون ابدی گردیدند و بعد اثر آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ارب اطفای نوائر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرده که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم سر و جاهل نیست
تغیر میگوید قطع نظر از تکرارات مهمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قدر غیر مره منقول اعن کتهم باز برای شیعه چه مفید که حضرت که ذات مقدس واو واسطه همه
نعمتها است نفرمایند و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت از نزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارع خطی
لا انفصام لها و پیروی ملایکه مقربین نوبسایند پس ذکر امام و مزید علم او و داد نبودن جهل
برا فیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آید که انچه
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد و تمسک
بان درست گردد مجلسی در مین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه در عین الحیات غیره آورده که
این سمت ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ غفلت کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت اولو العزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساختم
و نه بهر حال ضمیر یکن و این است تطبیق این طلسم و فارع خطی چنانچه مجتهد در طعن
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آید
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف نص است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد مخافتا و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا به رهین بیعت من
نکنند برای تکیه خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشانیدند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضی

کہ بر روایت ابن قتیبہ رافضی در امامت و سیاست فرمود کہ علی مرتضیٰ را مختار کردم بیعت کند یا بخانہ نشیند
حالانکہ او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمہ حدیث مذکور کہ قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبایعین صدیق وقت دور جناب سیدہ بر ابواب شان و قتیکہ بر اصول رفضہ بر ولدل
سوار شدند و ہمراہ حضرت مرتضوی بارادہ فوج کشی و میدان داری از دولت سرا برآمدند چنانچہ بتحقیق
سلیم و ہم روایت دیگران بران گواہ ہست انچہ روبروی شان گفتند ترجمہ احادیث ہست کہ اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قفا بودہ رفت
باز سلامت روی صدیق باید دید کہ پس از ارادہ خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگرچہ این قتیبہ مسطور و مذبہ فاطمی رضی اللہ عنہا را در امامت و سیاست بعرض شریف رسانید
و اگر کسے این کتاب را در کتب اہل سنت شمرد عجبی نباشد کہ احادیث فضایل اصحاب ہم دران
ذکر کردہ و آنفا بر اصول امامیہ در حدیث امام نرگسی بہاء ذو الوجہین و پردہ داری دیدہ
کہ موسیٰ علیہ السلام از ہزاران کس ہفتاد مرد را بر گزید حالانکہ بتلای نفاق بودند پس التباس این حال
کتب تمام کتاب نکردہ باشند ہیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست کہ قدمای رفضہ ندانستند کہ دعوی زید
شہید برای امامت خویش ہست یا بامور دیگر و پیروی ائمہ حالانکہ او مناظرہ کرد با امام محمد باقر رضی اللہ عنہما
و انکار امامتش نمود و او از خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملاً و مفصلاً سابقاً
و لاحقاً در تالیف فقیر درین کتاب و غیر ان ناظرین دیدہ باشند حاجت اعادہ نیست معہذا از ابتدا
کتب را از اول تا باخر چگونہ میدیدند کہ زندگی وفا میکرد بالجملہ مکارشقی در امامت و سیاست ائمہ بدا
امیر کبیر مسئلہ تقیہ را کہ تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودہ در آغاز و ہم درین انجام حالانکہ کنیزان
اہل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیہ درین وقت نباشد دیگر کدام وقت برای آن خواہد بود کہ
حضرت فرمود التقیۃ جنۃ المومن پس از مقتضای ایمان چگونہ پہلو تہی توان کرد و ادیلا و امصیبتا کہ رفضہ
در کتب خویش علوم مرتضویہ را بر علوم مصطفویہ ترجیح میدہند چنانچہ از کتاب مناقب با خود
از کافی کلینی و غیرہ واضح ہست و حال چنین بود کہ دانستی از ضروریات مذہب چیزی نبود و عیاذاً باللہ
القصہ ذکر بیعت مرحوم بحث امامت ہر جا می آید و انفا گذشت کہ اکبر دودمان اہل بیت یعنی حضرت عباس ہم
در آغاز این کار ہمین بیعت را ذکر فرمودہ می بایست بر اصول اہل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست کہ دعاوی امامت ہم نزد اصحاب نبود تا بذکر او یعنی نصوص و معجزات چہ رسد و معجزہ
ہم چنان بالبتی انکار کردن کہ انشق القمر پس بیعت چہ در کار و اگر باشد دوازدہ کس کافی بودند و مثل شہود بیت المال
خویش بلا زبان در ولیز حالانکہ مراد بنی ہاشم عدد او شجاعت ہیچ قبیلہ و عرب نبود کما ہو مصرح فی کتبہم بالجملہ بیعت چندکسی
صیرفی را باید بر محک عیار زدن و پیش پیران دنیا سنج ہمچو کاغذ زر برای سرہ زدن کہ روزی عرض کرد بحضرت صادق

کرخالیها باید بجا نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چه مقدار باشند ملک را آهسته آهسته شنید
و آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام او را تا صبح برد و بعد نماز گله گوسپند را دید و امر
نمود که بشمارد گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیده می شد خروج کردمی و علمای شیعه
را دیان آنجناب را اعتقاد هشتاد هزار کس میسر شده و عیان را چه بیان که صیرفی را نزد او موالی را نصف
دنیا گفته بود و ازینجا بوضوح انجامید که چندین مشکل براے اکل که حضرت این ائمه را حدی نمود کما فی العیون
دیانت و معت کم بودن ظاهرشان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فریب میخوردند پس شیعه در هر زمان شافون بوده
نه ذلک هو المقصود اطراف در حیرتم آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است اگر
مانند خوردن میته در وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیرع مجبرین را
در حق خلفا میفرستادند و انها شر طرف دست بجامی آوردند مثلا فیروز قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روانه نمودند و خبرش تبار برقی فرستادند آنحضرت در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر یکه
می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این عهد میثاق از فانحطے که مهر پروری سیدالمرسلین
و بالاتر که متعربلین نوشته در روز دیگر پایمال نمودند زیاده تر بود که نجر مهم از بیعت رفت قطع نظر از آنکه احادیث
متعدده دال بر انست که اگر جناب امیر خواستی این عالم را ته و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه است و نمونه ان در کتب دیگر هم قدری ازان در مجلد اول آوردم و ان احادیث را پایانی نیست
حتی که ازان اعیان است که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهراء و امامین و ائمه متاخرین است
و امر واقعی اینچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد و در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطری
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض بعض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفضه
وضع کردند بسبب غلبه امامیه شد و مفوضه لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند
و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لایحضره الفقیه توانی بر آورد القصه زمانیکه امام صادق در آن بودند
وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک نیامیرفت و سادات این دودمان عالی مقابله شان در زمان
بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بگلگونه شهادت سرخرو میشدند یا تقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفای متقدمین که سیرشان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بر آن رفت و حسن مجتبی بروثیقه که بالاتفاق
فریقین رقم فرمود یاد کرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رض رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود و بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبائیین که بیعت باکراه بود و جاے آنکه

در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلم جع الیه
تجده کذلک بحول الله و قوة و اگر اکراه را کستر یک الباری فرض کنیم با آنکه صدیق آنجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر الفا پس گئے جناب امیر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اش بخست و کشتی به ستیزه حضرت سیدة بدا
با فاروق با خدمتلا بعد از فارغ خطی چه جواب و مر بمقام علمای عمامه بند و اهل شلهای بلند مصدر تسویلانی که شنیدند
چگونه از ان بالمره اغماض کنم حرفی از ان اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما متداول
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشیده بلکه دیگری را
فرموده تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیدهٔ لفظ اخذت بتلابیب عمر با خادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم همین طور در کتب دیگر از این ائمه محمد و چنین آورده اند که حال
مزید حرص نبوی درباره حضرت جده ما جده شان بعد از نوشتن فارغ خطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این بود که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در شان
اهلبیت مطهرین افتاد العدو کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنهما مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند و وقتیکه فوج صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمتا کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند آن گرگ
جوانمرد که بحکم جناب زهرا اینقدر تهور بر روی کار آورده بود نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر را مسند را از نامش زیب و زینت میدادند و اقل صلاح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از وی ترک تقیه به ثبوت رسید کسی متعهد داو
تبرا بدهد او را بدام و طعن همراه حاضر حضرت عیاش علم بردار و جمل و لعیل و جام تناول فرماید مگر جهی بید نباید که قطب اقطاب ذوی الالباب
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زمان ثبوت بلا در اخیح کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عرصه دنیا
از بدعات بروفت الی آخر اوصافه فی نهج البلاغت خدایا مگر بجهت آنکه گوی سبق از سید اوصیا مانند
و صداح مور دانقی در والیل اذا یغشی در ربود و لیس دانستی که زاه اخفای نام چنین کسان قطب را و ندی
گرگ باران دیده شیب و فراز گیتی نور دیده بکشاد تا اولاد معنوی شل قر دینی او بر آثارش میرفند خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغت شد خوشا بحال حضرت مرتضی
که مفاسد خلافتش بدان رسید از کفر وارتدا دکه دانستی خوشا بحال کسی که گریبان همچو عمر کشید ولیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود بحکم فاطمه فرود آورد و غالبا از کاهنین و منجمین انهم
کشیده باشد که اگر ادب فاطمه زرا رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خوبی ز کدام است
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمان بجز مقتضای هوا جس قوم خود بر آرایش زنی از غایت خوش بیانی در
طعن الرماح مشغول است یعنی اینچه باب پاسخ جناب فاطمه بر اصول طائفه صدوریافت در روز
دنی در اتمام حجت را تقلید باقر مجلسی از ان استنباط میکند و معلوم نیست که اجتهاد ش برای جناب امیر
که مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواهد داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل اهلبیت این امور باشد از

از نقض عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بعد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این حافظ ناموس کبریایی در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عترت اهلبیت آنحضرت کجا پیدا شد که اینقدر فهمید که معاذ الله با خدا تلاعب بخلاف رتبه فاطمی خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه و بلا سلطنت بود اینقدر حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت فرو نگذاشتند و دوزخ برای خود واجب گردانیدند غنیمت باید شمرد و باید خواند که عهده تشکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود و بعد ازین فاغضطلی که برحق خلفا بعمل آورند دم نخواند در چه بود و نیز درباره حضور جناب سیده بعد از جمیع نسا بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر منبر در مجلس غاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیر شان حرفی باقی نگذاشتن و گردن تقیه زدن ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقض عهد و خلاف دستور مذهب و قصید صبر و توکل و انهم سر بسر بود یا نه اگر گوید که انهم دیگری بود از نسا بنی هاشم روح ملا را از بهار بیازرده می باید که نسبتش او دل بستی که حضرت زهرا ازین تبعیه هم پاک نمود و لیکن چه علاج تو انکر دکه رفضه اتفاق بر آن کرده اند که چنین بلاغتها از سحبان وائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و طرفه مصرع که دشمن به پای خود آمد بگو یعنی این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه پیدا بود حتی انجا میدکه حضرت مفاسد نصب را برشمرد و بعد از حدیث مولی فاغضطلی تو لیسایند پس واقعه نزول لال کتاب و صحف و وازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و بمذهب رفض رانشانی نیست کما لا یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک بود پس عبد الشمس و عبد اولا چگونه بی تام و نشان توانکرد و هیچیل احادیث موت ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جابجا دیدی و دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین راهم یاد نمود و حضرات ائمه از امام الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شقیان رفت و اگر زمره شیاطین از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و ختم رسالت را اثری نمیماند کا مر مفصله و انیجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن ظاهر نکردند یلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار امامت خود نماید و گلهای تر و تازه بر اصول رفضه شگفاند باید دید که دران زمان از الوهیت خدا وند تعالی نامی می ماند یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهارش را و آیت قرانی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی

یُہدی الایۃ تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول اللہ و قوتہ ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید کہ ہرگاہ
حال ایمہ از امور مذکورہ بطور نمونہ معلوم گشت کہ بکمال جد و جہد حاجت بتعلم داشتند و پیش
معلم الصبیان می نشستند و تحریر بعد البلوغ نیز کتب را نگاہ داشتند و بعد الامامت ہم بحاجت تحصیل
سند نزد اصحاب میرفتند و تالیف ایشان ہم بدون استفادہ از اوانی صحابہ نبی ختام
پذیرفت فما لہم کیف یحکمون و انی یذہبون و پرظاہر ست کہ قیاس خیر انبیا بر انبیا و ایمہ در نسبت
پس چگونہ حکم توان کرد کہ چون حضرت از مدرسہ علامات تمکن تعلم خطوط یافت خلفا و ایمہ خبر چنین
مرتبہ داشتہ اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم زندہ می ماند
اما ضرور بود کہ ہمین رتبہ او را حاصل میشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و آنچہ آوردہ کہ چون خداوند عالم بندہ را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینہ او را برای آن الی آخرہ ازین حدیث توقیت معلوم شد ور فضلہ ہر مرتبہ را میگویند بایمہ در جمیع
اوقات و اولی درجہ مطابق تصریح شراح کلینی آنکہ انکشاف ہر امریکہ پیش آید بر توجہ ایشان
موقوف ہست بانتظار حالت منتظرہ نیست و این ہم ندانند کہ خود جناب واحد العین از ایمہ چہ اتفاق
آوردہ حرفی از آن اینکہ خواستند جناب امام صادق تادیب کثیر راوی و متواری شد باوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجہ نبود و بانکشاف حالش حتی کہ مثل
مشہور ہست در ہمہ محاورات کہ علم شی بہتر ست الغرض غلوی رفضہ بجای رسید کہ از
بدیہیات اولیہ منکر میشوند و ایمہ برین اثر ہمیشہ تنبیہ و ترہیب میگردند ولیکن اندرز ایشان ہم
گوش نکردند و ہمین اعتقاد دارند کہ ایمہ در ہیچ وقتی محتاج ہیچ کمالی نبودہ اند و فریقین بیان
مے کنند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف خواستند کہ جناب تصوی العہدہ قضا
سوی یمین برای فصل خصومات روانہ فرمایند عذر آوردند کہ من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجہ شد بدعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضہ برای حضرت مرتضی شروط امامت حصول
پیوستہ بود و در مکہ معظمہ قبل از ہجرت حضرت مصطفی ابا لہا چون در قرآن مبین آیت وَأَنْذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سہ بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و قس علی ہذا در مواضع متعددہ و حال قضا کہ ضروریست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی ہذا القیاس حال جمیع الایمہ بالطریق الاولی
واگر تسلیم کنیم کہ جناب امیر روز ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا برا استنباط مسائل ہم از او لہ شرعیہ کہ اجتہاد عبارت از آن ست تا
آن وقت قدرت نیافتہ بودند کہ رفضہ اجتہاد را برای اولاد امجاد ہم از جہت احتیاط

مرتبہ تجویز نمی نمایند فاعتبروا معشر المسلمین اما اینکہ امام گاہی در ہیچ امری متحیر نمی ماند و ہر سوال را جواب میدہد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود کہ نمی شناسم و در کتب کلامیہ مثل صواقع و تحفہ از کتب شیعہ منقول است کہ جناب مرتضی پرسیدہ شد فرمود کہ افسوس پرسیدند از امری کہ حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضہ چہا میگفتند و از کجا بکجا جہل و را میرسانیدند و معلوم نیست کہ وقت استتار مثل چنین آنچہ خطا و خطل و سہو و زلل واقع شدہ یا نہ یا جناب سیدہ رض مصدر ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بہر تقدیر سہو و عمد مدعا یعنی تکذیب رفضہ حاصل کما لا یخفی ہر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیہا محجوج ملزم و مبہوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰہُ لَا یَہْدِیْ مَنْ یَکُوْنُ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ و در آخر حدیث کہ دعوی عصمت و توفیق وغیرہ بعمل آمدہ حالش از شکایتہای جناب عصمت مآب عرش قباب فاطمہ زہرا رض بر ہمہ عوام و خواص از بحار و حق الیقین وغیرہما اظہر من الشمس و ابین من الامس گشتہ امر واقعی ہمین است کہ ع حق زہرا بردن و دین پیمبر داشتن زیادہ ترین عصمت و توفیق و تایید و تسدید ملائک چہ خواہد بود کہ فوج مہاجرین اذلہ علی المؤمنین ہجوم نماید و حضرت شیر خدا اسد اللہ حضرت را صلی اللہ علیہ و علیہا در مقابلہ شان بر گماردن مصارعت و زور آزمائی آنجناب را تماشا فرمایند و اگر بی اجازت اینہمہ صبر کردہ بودند آنچہ از آن لازم می آید مفصل نتوان گفت لا حول و لا قوۃ الا باللہ و ستقفیہ اللہ مما یفترون و لفظ او یکون مختارا ہم بہذہ الصفۃ دلالت بران میکند کہ جناب امام رضا نقض اجماع بدتر از ہم یاد نمود کہ ایشان مختار خود را برای کہ خلافت نشانیدند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردید پس انصاف باید کرد کہ مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا از ہم ازین صفات عاری بود معاذ اللہ و راستا بگو کہ آیت کریمہ فَتُبْصِرُوْنَ ذَرَّاتِ ظُنُوْنِہِمْ بر اہل حق صادق می آید کہ شب و روز کتاب اللہ را نصب العین گذارند و حسبنا کتاب اللہ گویند یا کسانیکہ سور موضوعہ مبطل ختم رسالت بکمال جد و جہد بجویند و حسبنا را کہ از ضروریات اسلامی است کما عرفت موجب تکفیر فاروق رض گردانند پیر البتہ رفضہ بشہادت آغاز و انجام حدیث امام رضا ہم مصداق مذہب قرانی و ہم مورد مقت و تشنیع قرآنی مستوجب ضُرِبَتْ عَلَیْہِمُ الذِّلَّۃُ و المسکنۃ متحقق و الحمد للہ رب العالمین باقیماند نظر بر آیات بینات کہ راوی بمقتضای حیلہ و اغوا آن را در حدیث داخل کردہ و وصیت و نصیحت جناب امام المتقین را کما مر سابقا از نظرہا کہ بسیاری از آن باب است کہ بدلوش ہیچ تعلقی تصور خیالیہ رفضہ ندارد و دلیلی بران نازو حشر قایم نتوانند کما لا یخفی پس میگوییم کہ اما آیت وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ پس بلا انکار این وصفی است کہ مہاجرین و انصار بدان چندان موصوف اند کہ غیر از اہل سقط کسی انکار نتوانند کرد زیرا کہ بلا دستیاری نظر حضرت اللہ از در زوال ایشان اسانید و ائمہ ہدی ہستند چنانچہ تفصیلش گذشت و مزید این علم عار است

که استاد کلینی سنی کتاب مقادم دانسته علی ماقی صافی و وجه تائید بظاهر است اما القطا پس ازآنکه بحث بعقدم
آن معنی چنین شد که تا انکه داده شد ند علم و ایمان در کتاب ایزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام شب و روز با ایشان در جهاد سیفی و سنانی هم در جهاد لسانی بودند لایق باشند بقول مذکور در روز
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب میر بر اصول ما درین رمز
مفسده داخل بود بخلاف اصول شیعه که بمقتضای آن زینهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
و اعجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه قاره بیان دارند و هم
مخفی عیان است و نیز کتاب لله چنانچه بر ایمان شان گواه است بر وایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب میر بر اصول رفضه خروج ازین دایره است خروج دیگر ائمه متاخرین
بحکم اولی تکلیف که لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که است
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیان است که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات بر اسے تکمیل دینی
کوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد بتفسیر مذکور رجوع بدون کلفت
استغفار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَکَانُوا مُسْتَبْصِرِینَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکارنگی شیعه نتوانی
علم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصر بران اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جائیکه در باب عدل باری و مانندان از طرف شخص گفتگو
کرده گفته که او مستبصر است یعنی شیعی و لیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدارا دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آید بیگناهان را هم در میگیرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان است
فَتَعَالَی اللّٰهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال
بیوفایی و غدر رفضه نسبت بائمه خصوصاً امام ربانی حق که آنجناب از ایشان برید و در حجر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجة الی الاعادة والا یلزم الاطالة والملالة هر کس که باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بیند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خوانده بود که قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ
أَنّٰی یُؤْفَکُونَ اما آیت وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ بیرون آنکه در بیجا دو احتمال است یا بودن لفظ ما
نفی و موصول و طبرسی مولف این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموماً میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بعد اختصار ش در فارسی اصل عبارتش می آید عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر اول آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه میخواهد و اختیار دارد و بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است وحق تعالی از آن منزه
است و این آیت وارد شد برای رد مشرکین که می گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیرهٔ مکی
و مسعود بن عروهٔ ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه و اختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
اختیار دران و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار به و راجح است غیر او را نیست
زیرا که اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند و این شان غیر او نتواند بود و معهذا اختیار گرفتن امر نیک است
و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف
فی الآیة و تقریرها علی قولین احدهما ان معناه و ربک یخلق ما یشاء من الخلق و یختار تدبیر عباده علی ما هو الاصلح
لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح لعباده ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و علی انه
یکون ما انفسنا و یکون الوقف علی قوله و یختار و فیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختاروا الولید بن المغیرة من مکة و عروة بن مسعود الثقفی من الطائف والاخر ان یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای و یختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة و هذا الفا
معنی الاول لارجح فی المعنی فیهما انه سبحانه یختار و الله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یکون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار هو اخذ الخیر و کیف یاخذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
و اختیاره القصه بر ناظرین عبادت طبرسی معلوم است که جاییکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می یابد آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشاره یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقة نه تضمنا نه التزاما فرو
برده تعرض بدان نساخته و بذکر مهملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و اکمال را ندیده
که جا بجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بزعم او بکار آمد البته آنرا بدفتر می سپارد پس اگر دلالتی
بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست و از ذکر ادله قویه بر مذهب امامیه بر می خاست و متاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
حضرات ائمه مطابق ذات خود بربستند جبریه قمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگر کسی و در کافی
و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود بکمی و زیادت درین باب آورده و در صدوق
اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح را خذ و مفسد برآید گفتند بلی فرمود سبب همین است و برانکه
عقل تو قبول کند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را و در حقیقت منافق بود
و لکن لو تمنی الکه حتی نرجوا الله جهرة تقول الیشان بود و هرگاه حال ایشان چنین است مهاجران و انصار را که می پسر

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان هم آیت کریمه را دو معنی است یعنی
نمیرسد احدی را که اختیار دارد بر او یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعة
از امام صادق هست که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظه مگر بقدرت و مشیت او و از چیز
کمتر ایشان نمیتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند و ربک یخلق الآیه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه و لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن الشرکة القمی قال
یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال هل
یعرفون قدر الامام و محله من الامة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا
بعیدا و وقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن القائم ع انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم
الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ هما
بالاختیار ان تقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقع
خیرته علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف
الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق فی
کلام له قال ثم تعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار الآیه و ازین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار ذکر نمودند
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا اختیار را
برای رسول هم خدا ثابت نمود جائیکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت و زین لهم الشیطان اعمالهم و کانوا مستبصرین
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن تنادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار الآیه پس اگر

حضرت که بر اصول تمنا تعنه امامیه اختیار داشت لبعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدر نهمین اکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت هست فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب بنود مگر وحی الهی که خدای را
اگر بر گزیند بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد افلعقلتم یا اولی الابصار لعلکم تفلحون ما کانت لمؤمن
ولا مؤمنة بس بد آنکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عز و جل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی هست که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلافصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر لیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهشهای منافقین زیب و زینت داده
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ حلی امامیه نمونه آن از زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
کرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود تفهمید یا کسی از اهل لسان نبود هیهات عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را با این کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جز دو نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشایند از انهم همین بر می آید که نام ائمه
دران نبا شد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی آنچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیر خواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست و اینهمه بعد از ان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فریدالدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته * آبروی
خود بعصیان ریخته * و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه بیت بخ بخ لک و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر لیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود بر آنکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع طلسم عبدالله بن سبای غالی هست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله باجازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کائنا من کان در ان وارد
سنت و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در انوقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که لا اتفاق

بزرگان دین برغبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان
داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه ناظرینش میدانند که حرفی را ازان امور
خاص بنا ورده و سکوت تام ورزیده و بالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار روا دارند و شب و روز
دلهای خود را می سوزند و زمین را باسمان میدوزند و صاحب صافی از انجمله است او هم جز عموم چیزے نگفته
والعام لا دلالة له على الخاص کما عرا را و عرفته لیلا و نهارا بلی امریکه گفتنی است آنکه راوی علوم در بر روایت
من امرهم آورده اینهم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
تبعیین عدیله نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید است و این بزرگان که جامع و حافظ تواند شد
چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیثی چند تخریج فرموده عبارتش
ملاحظه نمایند و عصمت را هم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انه
لم يجمع القرآن كله الا الائمة وانهم يعلمون علمه كله محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام
عن جابر قال سمعت اباجعفر عليه السلام يقول ما ادعى احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب
وما جمعه وحفظه كما انزله الله الا علي بن ابي طالب والائمة من بعده و روایات دیگر هم درین باب آورده که حاجت
بذکرش نیست و ازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ هم می آید و مؤید آن روایاتست که جمعه علی را بمعنی
تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ قرآن مجید را
کامل کردند ورنه لازم آمد که هر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کردے تا با بطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خامه عنان سیکسلد بهر حال عنانش
بجد و جهد گرفتم و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این میدان
طی شود و مباحث آشتیه باز بنظر در آید اما آیت کریمه فالکم کیف تحکمون پس درانهم چیزے نیست که بکار
راوی عادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال قیامت
می ترساند و این بر جای خود است که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و خلاف
ظاهر است و اگر فرض کنیم محال را بما ضرری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش عیش هستیم ما را دران عالم نیز خواهند
که نواخته را نباید انداخت ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از آسمان
نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را بر ما این مواثیق و عهود ثابت گشته که آنچه برای خود خیال دارید
همان پیش آید و از مجمع و صافی همین مضامین توان فهمید و امری نیست که در بارهٔ امامت شیعه را بکار
آید تا بعد از ادراک آن در سر مین نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانند و از آیات
دیگر بر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتی حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما
لغو و معماست که جز ائمه کسی نمی فهمد اند گویم قانون نهادهٔ امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتهاد ما پس پین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن ست در جسر
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین الیشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر گردید مستقیم
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ؛ امنیم مسلّم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانه که شراب در ان باشد روا نیست و اگر بدن یا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و صیرفی طاق و احمق
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباش
و صد آفرین چنین ابلهان را و ملامت ایشان را که کدام در ان معرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای مخالفت
سنیان ببرید و ائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پرده ناموس اینها دریدند کدام الفاظ
که فقط یک معنی دارد بدعا آنکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرائن را باید جست و سخن فهمیده باید گفت
و اگر چنین بودی قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونه آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و در ینمقام چون گفتگو در ان جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده اند چه گوییم که مسئولین چه مهملات گفتند و اول بابیکه تا مذهب کشادند تا بنای آن
قرار گرفتند و حقیقة قرار دادند که خمر طاهر نیست زینهار لیکن بعضی فتوی بنجاست معفو داده اند و طهارت کشتن مرغ
مذهب فقهای با انتواند شد جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادیم با وجود خشک لبی رفع خجالت
به ترزبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر دم مرشی از چاه برآید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود برآید نسبت دلوی باید پس از قصایای بدیهیه مثل الکل اعظم من الجزء هم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا ولیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میداند که چون دمش بریده
می شود دم مسفوح از ان برمی آید از نجهت حکم مذکور نمودند در تمام آن چون منفسح و منفتح نباشد الی غیر ذلک
و از عبارت فوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه روا نشد تا بمجتهدین چه رسد حالانکه حرام میدانند و ندانستند
که کار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکام ست برعایت آن و از ینجا تجویز اجتهاد بر حضرت نبی توان برد لیکن چون صورت
قسمی ست از وحی و احیاناً اگر خطا افتد رب العالمین بیان سیفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول و درینمقام
نیز اد هم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی است و از مقصود اصلی که نقض تشیید ست دور افتاده ام لگامش در آورم
و بلاهت شیعه باقرار علمای شان نوشته لبقیه آیات را بنظر اجمالی دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب دبستان بعد سطری چند مذهب محدثین شیعه را مینویسد که ایشان لِمَ و لا نسلّم ابلهانه هرچه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی ست و قطعی بالظنی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جابجای گوید از فرقه
مجوس است اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی بالعنا سمانی الصولة الحیدریه از جهت قدریت بلکه او
از اثنا عشریه است چنانچه از دیباچه برهان قاطع که در کلکته مطبوع بسیاری از علمای ایران نگاشته بر صلاحش زیاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ معرفتی بما نمی رسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه و اخباریه ثقل اکبر را که محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و متبدل دانند و پیر دهقانی جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد کلام
چنان گوید که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر هم تعلقی نمانده ولیکن بجای خود
هر چه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و غیره و لا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگی
بکوچه خود عوعو میکند شیر غران است الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه اهلبیت در پرده
کتمانست و غیر ائمه کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از هفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثری نماند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکند و ضلالت الهی
ایشان از انهم پیداست میگوید نقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت که هم
میدانند که در مذهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار ضد یکدیگر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالف آن را ایراد حمل نمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را بالتقیه پندارند و اگر هر دو حدیث
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که بی آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کاری بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونه تواند شد پس سلسله دین و ملت از هم گسیخت باز نقل میکند که اگر کسی
گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار است که این کلام بعد از غیبت
کبری است و بارها گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه شع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ؛ باز جواب آن سوال حکایت میکند که بمعنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و توهم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبری شفاه و رفاه کجا دخود از عبارت مذکوره این مضمون هم بدلالت عقل پیداست و این علما
که تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بصدها سال پدید آمدند پس بعموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البته وسائط باشند و حال پر اختلال شان از زین کتاب هم معلوم شد که تخمیناً
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طایفه را باید دید که آنکس که از سر در دجال

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده برادر و اردو گیر میکنند و چیب و راست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد نباح در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالے کمترین انام را
چنان توفیق بخشید که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تا نگویے که اعمی الله بصائرهم و اطفا انوارهم فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غرایب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور نادیده
خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنی لکهنو از کسے نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعاے شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمے آمد و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفته ندارد کسے با تو کار ٭ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ٭
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که هیچ وجهی هیچ آیۂ
تائید این امامت محدثه که از مخترعات ابن سبا ست نمیکند و از عبارات منقوله اهلی محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت مے کند و دیگر
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابیناے مادرزاد است بیان
مے فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و حکیم کل جدید لذیذ دل دادند و خیال
نکردند که اوّلین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم بامسمی بلکه از ابلیس در حیله
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میبرباید و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بد گفته و بکر است آن امام سگے بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل
بداند که دوستی او بائمه فقط برای انجاح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالے يَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَهٗ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ
يَعْلَمُوْنَ پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل میدهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلے بود با فراتر مے نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهے بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودے
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور مے باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون برهم شد
بر روی او خندیدن بارے شیخ روزی بر لب چاهے هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم رسانید
هرگاه زنان هیچ خواننده بود التفاتی ننمود پس شیخ خر سنگی بر وزد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی و بجیبی مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بر بالین
آمد و گفت برخیز که باران نقل بارید شیخ میخندید و میخورد در روزے دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا مے کند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر سید
دوان آمد و گفت بپرسید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که یاران نخود و نفل بار بدم
و من بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه ست فرق این است
که او را چنون مذکور بکار سانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند سه بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ✤ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ✤ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ✤✤
و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد ✤ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ✤ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ✤ و این فرقه را بتعامی و کوری از آیات بینات که صاحب مجمع از ان بحذیرے کند
و بغور و فکر امرے نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان مے دهند و قس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش مے آرد چنانکه در سورهٔ
ن آیت کریمه افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً
کثیراً است هم امرے دران نیست که فهم راوی را تائیدے باشد و در مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش از ان گفته و رد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرتؑ و ازین کتاب زیر آیت ان شر الدواب
و اضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار است که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکے دیگر حلیف الشان که سوبیط نام او بود و اگر بنده در بارهٔ ضلالت رفضه
بعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گمسته بخیال تطبیق و تقریب را
در نظر داشته و برطاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالے
مارا از فضول کلامی بر حذر دارد و اهل فضول را سزاے اعمال شان باید تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
هست یا نه چنانچه در بارهٔ آیت وربک یخلق ما یشاء ویختار اشارتے رفته حالانکه نسخه
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب و جابجا محشی وقت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست از ان
نقل برداشته میشود و جاے در سورهٔ آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تدارک آن افتادند
و باعذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید که مصرع خرلنگ جان بمنزل برد
و بحضرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد بکما عرفت چه نسبت آن توانکه دهانش

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از ایشان کسی هرگز نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از قرار شمرده شود و مراد از حافظ کسی است که او از آغاز و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال نشستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد و رفضه بعجز و مباهات این لقب را بر و راسخ گردانیده اند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال عیان شد و در همین قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح اولاد مزین یاد نموده ایم و از قصه های دیگر بسبب اطالت کلام اغراض نمائیم ست نصیحت کن و را چندانکه خواهی ؛ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ؛ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس باحداث این گروه باطل پژوهی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قرائت و تلاوت سازج آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الٰهی بدلالت آیت کریمه مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا چنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه یافته اند و در صحاح وغیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه اینهم پیداست که ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لا یخفی و چون حال اغالط راوی و تجرد در ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال اقتباس بعد از قال الله تعالی کجا ماند فاخبر دایا اولی النهی رسیدم بر آیت أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَى که حمقای شان به امثلش آویخته اند حالانکه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصاً مولای این پسر و پدر یعنی مجتهد الزمانی و پیر طهرانی زیر آن می گوید آنچه حاصلش این است که در حق بتان که اموات اند بوارد است و تفصیلی که کرده نقل آن موجب تطویل است بلی در صافی از ضریس قمی از امام باقر رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی افمن یهدی حضرت صلی الله علیه وسلم و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش وغیرهم قطع نظر از آنکه حال این کتاب بسیار سقیم است خصوصاً از جهت ابو الجارود که حالش می آمد عنقریب با مذهب ما چندان منافاتی ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرائط ممنوع و خود پدر مجلسی صاحب لوامع می نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امہا و تصریحات می نمود کہ آن ظلمہ لایق اینکار نیستند و اعانت سادات اہل بیت می کرد و گفتہ اند کہ این
موجب حبس بلکہ موت او گردید و بعضی گفتہ اند کہ بیعت ہم فرمود و ہر گونہ مددے نمود و آدم بر ذکر
حال اجمالی ابو البحار و پس بدانکہ ایمہ از اغاز ملاقاتش خواہ بسبب مزید فراست خواہ بسبب علم
لدنیہ او را سر چوب لقب دادہ بودند کہ شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمہ ہبا او لعنت کردہ اند
و حال اینہم دم شل مگسی باشد کہ ہر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دنبال دوکان حلوا فروش
نمیگذارد کما سبق مفصلا فی المقالۃ السادسہ و چگونہ حضرات ایمہ او لا و آخرا برا و لعن نکنند بخصوص
اسمہ کہ ملعون نسبت فعل حرام العیاذ باللہ بجناب صدیقہ رض محبوبہ مطہرہ حضرت سید انبیاء ع وقت
سفر بصرہ درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و ایمعنی قطعاً و یقیناً موجب کفر اوست
و ایا ممکن بود تلقیب ملحی کور و لعن ایمہ بتقیین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچہ علم الہدی زاری ایشان
در تبصرۃ العوام گفتہ و برا ایمعنی خود مجتہد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچہ میدانی و در تشنید
ہمیخوانی کہ کسیکہ بصدیقہ رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سورہ نور او کافر است فلعنۃ اللہ
علی المفترین و علی من یلحج ذلک الکتاب من العابرین حالانکہ این طریقہ ندیم چنین کتاب با خود
است از امام اعظم ثانی رفتند کہ ہرگاہ بعضی از امور را در نسخہ سلیم بن قیس ہلالی خلاف واقع یافتہ
در خلاصۃ الاقوال گفتہ الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثال آن بر
شمارم مثلاً اعتراضات ایمہ بر آیات قرانی می تولید و باقی میگذارد و کافر می شود الی غیر ذلک من
امثالہ پس شعر ناطق باین طور باید خواندے بر شمارند اگر گفتہ یکروزہ او روزہ او ابد و الی گفتہ باید پیشابر
معلوم شد کہ آن مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص وقتیکہ تفسیر آیات کتاب اللہ را
بدین الحاد و زندقہ منسوب گردانیدہ و بر اسامی ایمہ ہدی خصوص باقر العلوم تہمت بر بستہ لاحول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بخدای عز و جل کہ ہر کہ این آیات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود کہ ہیچکسی جز راوی غاوی نتواند گفت کہ امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
کہ این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند کہ تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید ورنہ ہر کسی آیات
بینات را در ہر دعوی خود ذکر فرمودہ باشد حالانکہ در قرب آن ایام کتب فلسفیہ را از زمان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل دادہ آن بود و علما آن قواعد را در مناظرہ صرف میکردند سیما مامون
از خلفای عباسیہ چنانچہ از عیون ہم ظاہر ست نقلاً از مناظرات المامون اگر کتاب عیون رجوع
کنی البتہ معلوم شود کہ صدوق را افتخار بر آن منظور است و آن مقدمات را کہ در کلام او بخطاب علمای
جمہور آوردہ و افتی میداند و اگر احیاناً بای مناظرہ معلوم نیابی بزعم صدوق بخشیدہ اصلاح
و رونق بر آن بخشیدہ و دیگر تدارک مافات گردیدہ اگر حادثات زمانہ فرصت میدہد در خاتمہ از آن نقل نمودہ

سر ورا از ناسره وحق را از باطل ممتاز می کرد انم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از آن باب پادشاه و امام وقت گردانیدند و نبی آنوقت آنچه در وصف او فرمود و بسوی حضرت ایزدی نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدن و ثبات قلب
یعنی شجاعت در معرکه ها چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثال اینها پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین و آسمان بهنا در گردند چنانچه
نموذجی را از آن درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف آنرا مصداق لا تتناهی توان گفت
همین که باوجود حضرت داود طالوت خلیفه شد و در ترجیح می باید رفتن و باوج فلک جز اخر امیدن
و حال امور خانگی چرانه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و جناب مرتضوی رضی اول
سبالعین باشند و سبعت امام مهدی پرداختند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانی از سیاست بلاد
و گیتی ستانی ملاحظه فرمایند کما فی تالیفات المجلسی والاردستانی و تالیفات قدمائهم من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت ایر است بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه و سلم با مهات المومنین خبر داد و بشر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابوبکر رضی عنه را خلیفه کنند اولی
آنست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی ولیکن اجماع تمامی امت بر او نخواهد شد کما ذکره ایرادا
سابقا و لاحقا الغرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رض را بر مسند امامت
نشانیدند از دیگران آنوقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که ممدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نه نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید را اهم مهمات بود اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج مشرکین الی غیر ذلک بلی بر ظاهر شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل انکه بخیال راوی اگر حضرت خدا تعالی
برسالت امیر و نزول وحی بود هر چه استدلال فرماید بجاست و کسی نتواند دران شکی نمودن عیاذا بالله و خواه بر اول
نسبت دارکند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
و تجربه و فضائل اداره امام گردانیدند و بیخ و بنا و کفر الغبایت الی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غرور تراشیده بوضوح می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رفضه و مباحث حسد حضرت
آدم و دیگر انبیا و مرسلین در باره امامت ائمه و تعنت و عناد شان در اصول رفضه مسرود دست از منتهی الکلام
و مجلد اول این کتاب واضح ست چونکه کلام تا به اینجا رسید و بر کسی دانست که آنچه باقی ماند
از افترآت بر وی مثل مهملات سابق ست و هنوز افادات جارشی معلم ابن مسلم ملکوت که آن را
خاتمه مجازات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دارد باقی و رفضه بر آن سے زنند و لہٰذا که
مروت تکمیل بسیاری از امور امامت را هر عناد الاسلام بر آن موقوف دانسته مے نگاریم و خدمت
و بجامی آرم درین یوم که افادات او را نقل کنم که یکی از احباب گفت که حال غفلت علمای بدین
درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا بر افهام شان گذاشته شود
لاجرم حرفی چند دیگر افزودم که حال ان تقسیم آیات ازین اوراق بخوبی معلوم گشته که اصل باید صورت
استدلال درست کردن فتنا موقت بطور نه پیوست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حال آنکه
طبرسی در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و
مراد از فضل نبوت ست و در آل ابراهیم امامت ست اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد
انبیا در باره این بزرگان هرچه بود نمونه آن کفایت دانستی پس کجا معنی آیت قرآنی و کجا دعاوی
و لن ترانی متبعین خطوات شیطانی از آنجمله آنکه فی در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد ست و
مقصود از امین جناب امیر ع و سلمان و ابوذر رض و مقداد و عمار اند حال بیان جناب امیر ع بار بار معلوم شد
که هر جا بر زبان نتوانند آورد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام ست که گر این دفتر کشاده شود باب جمیع مطاعن
ما فیقون برای اصحاب می کشاید مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در امن به وعده عید انقلابی عظیم لازم
آید و عصمت درجه حساب که از فسق تجاوز در رد دهد کما فصل سابقا من رد الوحی و نقض العهود و غیر ذلک
و نبذوا الکتاب وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون همچنین تقیه بکند و آیت بر رفضه برگردد و فقصانهم و اصل
اعمالهم لیس بعد ازین سطور منوی سیخ عبارتنده و قد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رغما لانف المخالفین
فنذکر عبارته توضیحا للمقام تتمیما للمرام قال الشیخ ادام الله عزه قال لی شیخ من حذاق المعتزله و اهل العلم منهم
اریدان اسألک عن مسئلة کانت خطرت ببالی و قد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیه
بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علی اسم الله ان شئت
فقال اخبرنی عن امام عصرکم الغائب الیوم فی تقیه منک کما هو فی تقیه منی او من اعدائه خاصة
فقلت له الامام فی تقیه من اعدائه لا محاله و هو ایضا فی تقیه عن کثیر من الجاهلین به ممن لا یعرفه و لا سمع
به فیعادیه او یوالیه هذا علی غالب الظن و العرف و لست انکر ان یکون فی تقیه من
جماعة تعتقد امامته الآن فاما انا فانه لا تقیه علیه منی لعبد معرفتی بحقیقة المعرفة و الحمد لله

فقال هذا والله جواب ظریف لم اسمعه من احد قبلک فاحب ان تفصل لے وجوهه وکیف صار فے
تقیه ممن لا یعرفه وفے تقیه من جماعة تعتقد امامته الآن ولیس هو فے تقیه منک فقلت له اما التقیه من
اعدائه فلا حاجة بے الی الکلام فیها للظهور واما التقیه ممن لا یعرفه فانما قلت ذالک علے غالب الظن
وظاهر الحال وذلک انه لیس ببعید ان لو ظهر لهم لکانوا بین امرین اما ان یسفکوا دمه بانفسهم لیسالوا
بذالک المنزله عند المتغالب علے الزمان ویحوزوا به للمال والریاسة او یسعوا به الے من کان هذا الفعل رایه
او یقبضوا علیه ویسلموه الیه فیکون فے ذالک عطبه ودونے عطبة وهلاکه وعظیم الفساد وانما غلب فے
الظن ذالک لان الجاهل بحقه لیس یکون معه المعرفة التی تمنعه من السعے علے دمه ولا تعتقد فی الکف
ما یعتقده المعتقدین بولایته وهو یرے الدنیا مقبلة الے من اوقع الضرر به فسبیله سبیل من وصفنا
بل قریب ولعله منه خلافه واما وجه تقیه من بعض من یعتقد امامته الآن فلانا المعتقدین لذلک لیسوا
معصومین من الغلط ولا مامونا علیهم الخطایل لیس مامونا علیهم الفساد والارتداد فلا ینکر ان یکون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام علیه السلام او عرفوا مکانه ان یدعوهم دواعی الشیطان
الے الاغراء به والسعے علیه والاخبار بمکانه طمعا فے العاجله ورغبة فیها وایثار الها علی الآجله
کما دعت دواعے الشیطان امم الانبیاء الے ارتداد عن شرائعهم حتے غیروها وبدلها اکثرهم وکما عاند
قوم موسے نبیهم وامامهم هارون ع وارتدوا عن شریعه الذے جاء به هو واخوه موسے علیه السلام و
اتبعوا السامرے ولم یلتفتوا الے امر هارون علیه السلام ونهیه الا کرد فے وعظه وزجره واذا کان
ذالک علی ما وصفت لم ینکر ان یکون هذا حال جماعة من منتحلے الحق فے هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم فاما تکلے بنفسے فانه لیس یخفے لانه یعلم کل من شارکنے فی المعنے الذے من اجله حکمت وانما
خصصت نفسی بالذکر لانے لا اعرف غیرے عینا علے الیقین مشارکا لے فی الباطن واما حصل
مے فے الذکر والمعنے الذے من اجله تثبت ان یکون صاحب الامر متقیا منے عند المعرفه بحال
لانے اعلم انے عارف بالله تعالے وبرسوله صلے الله علیه واله واصحابه وسلم وبالائمة علیهم السلام
وهو المعرفه تمنعنے من النزاع کفر غیر مغفور والسعے علے دم الامام بل اخافته عندے کفر
غیر مغفور واذا کنت علے ثقة بتصفیة من ذلک لما ذهب الیه فے الموافاة فقد امنت ان یکون
الامام فے تقیه منے او ممن شارکنے فیما وصفت من اخوانے اذ التقیة انما هی الخوف علی النفس
واخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالے علی ما قدمت قال فکانت انما جوزت تقیه امام من
اهل النفاق من الشیعة فاما المعتقدون للتشیع ظاهرا وباطنا فحالهم کحالک وهذا یودے الے
المناقضة لان المنافق لیس بمعتقد للتشیع فے الحقیقة فکیف یکون هذا فقلت له لیس الامر کما
ظننت وذلک ان جماعة من معتقدے التشیع عندے غیر عارفین فے الحقیقة وانما یعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن الكفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجنة فتامل ذلك ثم قال المعتزلي اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويونسك بتقربه ويعظم قدرك بتقديمه
ويشرفك بمكانه ان كان قد امن منك الاعداء به وتيقن ولايتك له ظاهرة وباطنة فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن في الكل منه يلقني وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا يخلف ابدا او بسبب عن غيره فقد سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد علم
ذلك من جهة الله تعالى اجاز على ما يجيز على غيري ممن ذكرت فاوجبت الحكمة تقيه مني وانما نفيتها على الشرط
الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لحواسنا اصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر مما
يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي تكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد ما ظننت
مع ان اصلك في اللطف يؤيد ما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام تكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القوم
به في كلتي الحالتين وهذا بين لا اشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا لعمري
جواب يستمر على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان تستوفي ما في هذه المسئلة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال افتطلق انه في تقية
منك كما هو تقية ممن لقاك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

وان الذی یحذره منی ہو الذی یحذر ومنه او مثله فی القبح واذا قلت انه یتقیہ ومن خالفه او تقیه ہذا
الابہام فقال فمن ای وجه التقی منک ومن وجه التقی من عدوه فضل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیه من عدوه ہی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاه من سعیه علی دمه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذاعتی علی سبیل السہو او التحمل والتشرف بمعرفته بالمشاہدة وعلی التقیه منی من
او غیره الیه اخوانی فی الظاہر فیعقبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فیقلل ما انکرت ان
یکون ہذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقیک کما لا یتقی لعدوه فقلت له قد بینت
الفرق واوضحه ہذا سوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی انی اقلبه علیک فاقول لک الیس
قد ہرب رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال قلت بلی
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال ہربه ومستقره ومکانه کما عرف ابوبکر رضی اللہ عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعراف ذلک جمیع اصحابه والمومنین به قال لا قلت فای فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بحجر به ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین ہرب منهم وہلا ابانهم من کل
باتفاقهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرقا بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا فما الفصل فلم یات الشیء اکثر من انه جعل
یومی الی ستمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من نفسه العجز من ذلک ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله با لفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند لیستم نسخه چنانچه خواہی
دانست انشاء اللہ تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوده که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
ہمچنین تحقیق بدرش بلکه بالغزہای ایشان را نہایتی خصوصا مجتہد ثانی نہایتی نیست بدون آنکه کسی شرح
سفاہت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد پس برای عوام طلبه نور علی
نور خواہد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس باید انکه مجتہد اول دار المومنین لکهنو
در عناد اسلام میگوید که تحقیق انتقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اہل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماہرین معتزله که بانی
مبانی مذہب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گذشته واجا عیکه
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع بشنیدنش قناعت ورزد ومطمئن گردد
نداده اند از متکلمین امامیه گفتم بپرس بر نام خدا اگر میخواہی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غائب
خویش که او از تو تقیه میکند حال آنکه شیعه منست چنانچه از من که من مخالفم یا تقیه وخوف او فقط
از دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاہلین ہم که ادعا نمی شناسند ومنحتش

کوشش نمیکند یا او را دشمن دارید یا به راه محبت او سیاید و آنچه میگوییم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از
جماعتی که اعدا و با نامش در ایام الکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه ننموده اند کرد که حق معرفتش
دارم شیخ معتزله گفت که قسم میخورم بخدا که چنین جوابی شگرف از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجمالا
تکرار سخنی به بسط و تفصیل وجوه بهت بر کاری که چرا تقیه میکنند از آن مردم که او را نمی شناسند و هم
چگونه تقیه می ورزد از آن مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از او هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه اینکه تقیه
میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از آن مردم که او را نمی شناسند پس این قول للعلبه
لن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این امور
نتواند بود یا خونش از دست خویش بریزند تا نزد خلفای غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و توجه
و مال برسند یا بکار برند از آن اشغال سلطنت داد و تمامی حدیثها او را اگر گرفتار کرده با ایشان سپارند و
انواع مصیبتش و اگر از خود در هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که
آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقاید
ندارد از باز ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید با امامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه
بکسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از امام وجه تقیه از کسیکه حالیا اعتقاد
بامامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نشنید از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند و در دنبال ستان
و جو واست پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با امکان اقامتش بدانند بکوشند در ضرر
او برای حصول دنیا و اختیار آن بر آخرت چنانچه پیش امدار تند و امتهای انبیا را که شرایع را باطل
ساختند اگر شان ببین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از موسی و هارون برگردیدند
و لیسامری گرویدند و التفاتی ننمودند بامر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و زجر
پس چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما آنچه را
نفس خویش حکم کرده ام و آن خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد
و در این معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از جهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم آنچه بر
خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله وسلم او و حضرت ائمه و این معرفت
مانع است از که ملکه بزرگ بحید دلشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد مومن کفری است
که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در آنچه بیان کردم شیخ معتزله گفت
گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جوابش دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقت عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر بادله و عمل کردن بر حجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که ملغ باشد بدلیل تا حدیث از صدور کفر از صاحبش
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس مال باید کرد و در همین مقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه آن چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا بشناساند و ذات خویش بنماید نمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان دهد که از لوی
خوف ست و میداند که تو بموجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان داری ایدک الله گفت و از تحقیق حال
آنیست که اعتقاد ندارم که امام عالم غیب است و مذهب من آنیست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بر بواطن ندارند اگر باطن را داند پس باعلام خدای تعالی میباشد خاصه
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد باقی غیر ازین پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر آنچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
من نقل آنکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نیستم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوان گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد چه میشد وضح غیر از تقیه و آن اینست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد اما تشویش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است باوجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم میگردد
نسبت بسهولت و آرام چون امام این امور را دانست از احوال ما مر خود واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با مام ظهور و مندفع شدن شبهات که در غیبت باشد در دلها و این چنین
امرلیست که گمان کرده بودی باوصفیکه اصل تو در لطف موید امریست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از آن چون کند از همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امریست که اشکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی متحیر تفکر شد و باز گفت قسم بعمر خودم
نمی خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میگویم
گمان دارم که تشنیع باشی و کلام تو بران دارد نشود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

سلمہ بگوی بکنی گفتم اگر گویم امام تقیہ میکند از من و از مخالفین من اعتراض مکن بر آن ہر چہ خواہی بگفت
آیا چنین توانی گفت کہ تقیہ از تو و از مخالف ہر دو برابر است گفتم ہرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست ما بین ہر دو
گفتم فرق چیست کہ چون گفتم کہ او در تقیہ است از من چنانچہ از مخالفین تر او ہم می شود کہ خوف در ہر دو
جا برابر است و حذر او ہر دو جا یکی است یا مانند آن چیز قبیح و چون گویم او تقیہ میکند از من و از مخالفین من ایہام
بر میخیزد معترض گفت از کدام وجہ تقیہ میکند از تو و از کدام وجہ از دشمن چنین پس تفصیل کن ہر دو را تا بفہم زیرکی
تر باشد گفتم تقیہ از دشمن از این جہت است کہ ظلم خواہد کرد مر امام را و ضرر خواہد رسانید و امام
احتراز میکند کہ مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیہ او از من از آن جہت است کہ خوف اظہار دارد از من از راہ
سہو یا از نحیت کہ من بزیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است یا از این جہت کہ عیار را یاری
بود انیار بار اندیشہ کن پس فرق در ہر دو ظاہر شد گفت انکار نکردمی درین باب کہ اعتماد از ہر دو جا
رفت گفتم تفرقہ بخوبی بیان کردم اکنون ہر گوی در آن بی فائدہ است این بدان ماند کہ ملحدی میگفت اول
در عالم ہیچ نبود مدار صاحب آتش لعوست افروختن دودش آسمانی و خاکسترش زمین شد و اخگر ہا ستارہ
کان و دو شعلہ آفتاب و ماہتاب کسے گفت زمین نبود پس آتش چگونہ می افروخت گفت ای
حجتی لا متی دربارہ مداخت میبارکہ من از او دست ندارم ولیکن بشنو کہ من اکنون این اعتراض را بر تو
می کنم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم آیا جدا نشد از اصحاب و در غار پناہ نگرفت بخوف کفار گفت بلی
گفتم آیا معرفت عمرؓ باین امور چنان بود کہ معرفت ابوبکرؓ بسبب آنکہ ہمراہ حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت از ہمہ سید شد اصحاب و مومنین گفت نہ گفتم پس چہ فرق است
میانہ آنکہ ہمہ ایشان سفر و مکان او را و میان دشمنانش کہ جدا شد از جہت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچہ پوشید از دشمنان و تقیہ کرد و انکار نکردمی از آنکہ فرقے نبود میان دوستان و دشمنان خود
از ہر دو برابر بود و رنہ فرق چیست اما آنچہ مفید جارستے واقع اما ذ ناصب عداوت ائمہ بجہت آنکہ
علوم لدنیہ ائمہ و شہادت کبری را از ایشان سلب میکرد چنانچہ در ضمن ابحاث معلوم خواہد شد و علی العموم
بشیعہ خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش و ہجوم رفضہ و شیعہ بر جنازہ او رحمہ اللہ
منہ میگویند تا اشارہ باشد کہ بر او ہمہ و ترویج محدثات او گفتہ فلا حاجۃ الی الکلام فیہا اللطوع
پس کمترین انام را در آن نظر و کلام است و آن آنکہ ضریری قمی کہ استاد ثقۃ المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و ہمچنین شاگردانش از ائمہ ہدے بطرق متکاثرہ و روایات متظافرہ ثابت کردہ اند کہ امر بالمعروف
و نہی عن المنکر شان ایشان بود و چگونہ اہتمام این امر ترک و عہدۂ بزرگ بجا نیارند کہ مبعوث
نگشتہ اند مگر برای انتظامش پس ہرگاہ امام منتظر با وصف گذشتن صد سال تخمینا وقت این
تقریر میانہ رئیس الرفضہ و المعتزلہ تقیہ از اعدا میکرد قطعا و یقینا و دست از مواعظ و نصائح

و امر نهی بر میداشت بلکه بیچاره بطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود میگذارد عیان شد که این تخشیر
زنهار نه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
ایمه که نهی منکر و امر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة و چون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا در اثبات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر دوان باقرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که هزار سال بران دیگر گذشت و مدت
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نماید که اگر چه قرائت مذکور موجب
فضلیت ماست ولیکن قهر درویش بر جان درویش و ترد ما این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امة نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در حال آن از دست ندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ؎ مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش ۔ کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر هند
در حال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ؎ رهی منتظر منتظر یار کی یه دیدی ندیدی هین دیدار کی و چون
درین مقام تقریری هست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده از ان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و اخرین **شما** در حدیث منزلت جمیع منازل هارون برای جناب امیر علیه السلام حاصل است
و یکی از ان بلکه عمده همه منزلتها این که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه بر ان کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور و حضرت هارون مراتب خیر خواهی و مدارج اوامر و نواهی در جهاد لسانی چنانچه باید بتقدیم رسانیده و هدایت
قرآنی نبض رب العالمین دریافته عنقریب انشاء الله تعالی می اید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب عیاذا بالله
با مامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله شهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
هزار شهادت بر اقرار زبانی شیعه تواند بود مانند چنین رحم پرده نشستن و گوشه گزین گشت الی آخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت بر
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة و سنت را کم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
و اصول حضرات ایمه درین مقام را دیده و دانسته پامال گردانیدند تا قعه انچه در تفاسیر و احادیث از حضرت
اهل بیت در خوانیات و خواص ایمه بدرجه ثبوت رسانیده شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق با توفیق گفتم
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقة درین باب رساله به اسما ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن تربات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک شان

ببرد بد واگر متعصبین قوم تجاهل کنند وگویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن پس
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در هدایت گوساله پرستان که بهفتاد هشتاد هزار بودند زیاده از
بدل وجان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری ودر تفصیل آن مفسرین خطبه هارونی نقل نموده‌اند وجناب امیر با است خویش دلالت نفرموده
تا بانشای خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است وانهمه امور یعنی امر بالمعروف ونهی عن المنکر وغیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه واذا انتفی انتفی بلوازمه وغبارے تا سخ
نماند زیرا که حضرت هارون ع را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه را او
واجب شد بسبب سلب نبوت ووجود امامت پس دعوی تقیه که مفسر حارثی نمود برای امام منتظر از
اعداء وبیم ایشان قطعا ویقینا در صحت آن انتظاری نماند دیده میگویم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بنص رب العالمین از قرآن اهلبیت ثابت کردم چنانچه
دیدی ودانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف مجیب ضرور افتا وجهاد
لسانی وان صورت بست پس سلب آن سلب نص شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم ثابت
دادم که تعنیف هنجه شان یعنی امر بالمعروف ونهی عن المنکر وهدایت گم گشتگان از خصائص ایمه
است واز لوازم امامت ودر مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس
از امامت ایمه خود بر اصول شیعه نشانی یافته نمی شود وچون حال اصل الاصول چنین است
فروع را برآن قیاس کن که بطریق اولی واگر آن رساله را که بر حدیث رضوی نوشتم وخطایا
واغلاط راوی آن را پیشکش نموده‌ام ملاحظه کنی وبشرط انصاف بهبینی خواهی گفت که اکثر اوصاف
وخصائص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ وهر معنی آن مخالف نتیجه فکر
روافض است مثلا از وظائف امام است در آن حدیث امضای حدود واجرای احکام ومنع
ثغور وحفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف ونهی عن المنکر چگونه صورت تواند
بست کما لا یخفی وقس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر ونواهی چسان متصور تکلیف
که هر یکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد واز آغاز اسلام تا این زمان
به فور موجود ومذهب رفض بحدی رواج یافت در ایران وهندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیرد بروی می خندند پس ذلت وبینی ودونبوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر اول
قبول کرده باشند حالانکه بالا دانستی که حضرات ایمه ده یا پانزده کس را از شیعه در مهم جهاد کافی
دانسته‌اند وشجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود واگرچه از دستانی از غولان بیابانی

ثابت کنند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاده مردم رفت الحمد لله که انمیطور دین اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنه آنچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که شیعیان اراده میکردند که حاضرے حضرت عباس رض علمدار مہیا نمایند
تا داد تبرا انار دستانی و اقران او بخصوص اسامی بدهند و دیگران بیاموزند بلکه بدیده پیش یا حالی یوم التناح
وایضا حرفی ازان اینست که امام مانند پدر شفیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوے
علیه السلام پدر امت باشند وار تداد فرزندان ببیند و خاموش نشینند و انصار الذاب عن حرم ذو الدایع
اسے الله صفت امام است پس آن مردنا سفے بود نس لامحاله یکی از ذاتیات آنست والسلاخ ازان
امکان ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند آن از امام منتفی بدلیل استنباط شد
دشمنان امام رضا ع از زمره تو اصب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در و رع گو دانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن سے امر
و نهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و یفید و
ستفید او را که شریف ثمانے است چه گوئیم خواه معلم اجابسه باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و دلے
بنورهم و اعجبا که پیر دهقانے در صوارم و حسام جابجا می گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و حر
حدود و غیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبرو
یا اولے الابصار که و محیب دین مقام قلب کرد این تعزیر اکه از اصول ایمه که نمونه ان گذشت ماخوذ است
و هم از تصریحات جهابذه متکلمین شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آمد ایته آرے راست
گفته اند ۵ انچه بس جستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست — نیست در عالم بجز انسان که بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضه بهر طرف می گریزند و ازین روز سیاه جان بسلامت نمی برند در نیجا صاف صاف
قائل بمباینت میانه مستخلف و ثابت شدند که امیر المومنین چگونه با اهل ارتداد گفتگو می کرد که امام بود
لهذا در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و ثانیے را تقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر بر نهیم استقامت وارند مگر د فرار نکردند در رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از انهم صراحة بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جائز نیست بطلان صریح پدید رفت و حاجت
نماند که در جوانبش قلم بدست کریم و ساق و صحن ببینیم والحمد لله علی ذلک و فانه ما یبقی شیئا لک
سعد اچون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید ازان پیدا است که رفضه در غیر ما به النزاع
تطویل لاطائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سر فراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند اعوذ بالله من المنهیات فی وقت الخوف یا نه رفضه در رسائل خوف انبیا صرا

ثابت میکنند امر تراجی را د حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
ما لحوق خوف و حزن پس کسے چه تواند دران کلام کردن که باب النزاع نیست واحدی در جهان نیست
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است و تقیه
کجا و چندانکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت ایست
که لا یخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و آنچه باب النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت با ایمه میکنند که منکران را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق منتخب از تمامی حیا و طیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میخوانند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا آن کیست در افراد امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حق نمیکند حال آنکه
آن امری دیگر است پس این رسائل که افاده باب النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند و همچنین در خلافت بنی العباس و بشهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کما فی اصول الکلینی و ستایش و محمدت شان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه بایجا آوردند
ایا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد و یا از جماعت ایمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور آنکه هر چه رفضه در کتب خویش آورده اند و دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و آن مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرانی و قدر ممنوعها برآمده بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرزه جا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سنت نکه فریقین چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر را
منازعت و تنازع بکر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند القصه هرگاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون علیه السلام پس برنگ دیگر بر تفضیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد می گوییم
که کسے حضرت هارون را بطین نوشته سیا طوریکه شیعه مرتکب آنها شده اند کما فی علل الشرایع
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدیگر نگفته بلکه آنچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ ما به الاشتراکی صورت چنانست
و نیز ظاهرست که کجا نشو و نما بوجه طبعی تدریجا و کجا بطین بودن دفعة بر تحقیق بابویه قمی حقیقه که حضرت بابی یا ابواب
از علم خود تعلیم فرموده و اصلاح مبارک تفخ شد معاذ الله چنانچه از کتاب غوث کور عیان است و مجلسی امام بیشتر در ترجمه تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بجا آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجهت گفتم
که بر اصول امامیه از انتفاخ مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز حمل
امامت و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکشا حل نشد دیگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بدفترے از حضرت مرتضی نویسانید و شاید وجه کتابت
آنکه بیاد البطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تغفل و ارجع الی اصول فقه الحدیثین الذی کان من
الکافرین و مقصود ازین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی ست
و چون وصف تذکر و نزهت و مناظره لسانی با اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت ست و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت الکنون بفرمایند که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المخترعة قطعا فکیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام اینچه بیان آن مجال شرح و بسط و السنتی پس مناقضات را حدی نماند و غرض
را غیر از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزد شان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید مفید باشد یا مستفید و مرید باشد یا مرید علم الهدی باشد یا علم الردی من بعد فوائد تقریر مفید
حاشیه علیه ما علیه را چگونه استیعاب نقل کنم و چرا مهمل گزارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره
او با یکی از علمای کاملین معتزله چنانچه خود شرح برای خودستائی گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب و ملزم
محجوج گردانید بعد از انست که حضرت امام بسیر گلزار و بهار جابلقا و غیره خرامیدند که جز لا عین رأت ولا
سمعت او چیزی حقیقه معیش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و تکلفات آن
شرح کند که بر هزاران برج شامل و بر هر برج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن خرتا لیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکا رشک بر آن
می برند و جیب و دامن را می درند لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشد
حرفے چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منها الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر
جابلسا که حصار هر یکی از خشتهای آهن تعمیر شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در مقصور گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار در بانست که سخن میگوید هر قوم بزبانے بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن زبانها را

وهرچه در آن دو شهر نیست وهرچه در میان آن هر دو شهر است شارح قرویتی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد نیست بر آن دو شهر مجتبی از خدا غیر از من و غیر از حسین برادرم بعد از من
بیفاصله و آنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا و مقصود من ازین فقره اخیر آ یعنی نیست نسبتا بجز من
و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنست تصدیق که امامت ما کردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند و ائمه را مفترض الطاعت میدانند و هرگاه از کلام معلم این معلم جارتی پیداست که امام زمان
یالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هر دو بلده که مومنین اند و عقائد ایشان رافض
میدانند امامیه. در لباس تقیه خواهند بود و تشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص است و قس
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد و شاید اگر کسی را توهم در گیرد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالفت ملت و دین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوئیم کلام مجلسی در سر کتاب بین
جابلقا و جابلسا قیت اثبات کثرت در خصه نص صریح یعنی است که احدی در ان شهرها از رعیت باشد یا فوج
نیست تا بخارجی و ناصبی چه رسد و ازین جهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف آخر
الانام این امور منقول اعنی امور اعلی حد باردو و شرح آن برجای خودش ثابت و مقید طائفه معتقد الله الدنیا
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین او ست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب است و حضرت امام ربانی از صولت
و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند و مانند بید همی لرزند و مجلسی و غیراو دیا و
و هر زه درآئی میکند و هو المطلوب و از انجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز و بیچارگی متکلمین رفضه
هم تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ○ ایکه در هیچ جانداری جا؛ بوالعجب مانده ام که هر جائی؛ پس از عجز و زبونی نسبت
گوئیم درین جواب تحمیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانست که تقیه بجهت خوف و عجز میباشد
و هو اصحابه من حیث لا یدرون و با ائمه تقیه میکند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته میکند
جابلقا و جابلسا نیز تقاذ الامر کما کان و سبحان الله این سباچه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد و جناب امیر او را بسبب غلو و تکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بمفصل خود بر الیشان هشتاد تازیانه تقرر فرمود و مهما امکن هم تلامذه او را اکنده و فرخ گردانید و آنکه
میگوییم از تحقیق کشتنی در کتاب مختار رعایت مزید ادبست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
با وصف قرابت جلیله هیچ دقیقه مکر و خدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذی النورین
را شربت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد و عداوت از دنیا محو نمود چنانچه از رسائل

ولاحق بارہا عیان گردید نقلا از کتب قوم اشقیا و ازین بیان این ہم ظاہر است کہ رفضہ بینی و گوشہای خود از راہ
حسد بریدند و رخنہ در دین و ملت را دریدند اما خودستائی معلم الملکوت حارثی از زبانی شیخ مفترضے و انہم
شرعی کہ بجد ادر خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و ہمہ را اغربال کردم و کسی بر جواب ایں قدرت
نیافت کہ بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو کہ مہر خاموشی بر لب اہل حد میزند و حلیہ تحقیق بر
جسد اہل تشکیک می تنند فرق اینست کہ عطای اینحلہ اگر در رکوع بودی امر فرغیر ترا خلیفہ بلا فصل ذات المحجم
پس این امریست کہ ہر یکی از علمای رفضہ برای نفس پروری خویش یا تعصب مذہب میکنند و ازینجا
ہم توان پے برد کہ حسن پوشی و کثرت عبادت او را کہ نقل میکنند از ان قبیل باشد کہ پیشوای ایشان
یعنے زرارہ شر من الیہود والنصاری از رہبری مردم بعمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی اللہ عنہ وقتیکہ این خبر شنید فرمود انہمہ بجہت رود ریاست و نزد حق تعالے بجوی نمی ارزد
و حق در اثبات این آیت کریمہ در کتاب خود نازل فرمودہ وَقَدِمْنَا اِلٰی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاہُ ہَبَاءً
مَنْثُورًا کما فی الکتاب المختار و ایہم از عادات ایشانست کہ مناظر خود را استانید بلکہ در تبحر علوم
بعرش برین میرسانند و بعد از شنیدن سنے از تحقیق صاحب جواب خواہ خود شان باشد یا کسے
از ائمہ اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید کہ صراحۃ از ان یعنی جعل و تلبیس پیدا است و ملک
حجۃ بالغہ شدیدے کہ زندیقی بر حکایات موضوعہ ایشان چنین و چنان ظاہر شد و نوبت بدان رسید کہ
امر متکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و امیین قصہ نسبت دادند
کہ بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و با انہمہ زندقہ و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاہ
در جواب اموریکہ اگر طفل مکتب می شنید میخندید اینست حال سفاہت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داد و نفہمید کہ ضحوکہ ہر شہر و دیار خواہد شد و امریکہ در آن بودم یعنی مناظرہ
قاضی رطل بوق با فاضل ہر وسے نیز از ہمین باب طنین ابن ذباب ست و باعث فاہ فاہ است
بر ریش این خانہ خراب چہ اگر او بمذہب شیعہ واقف بود این ہمہ حرف را چہ آختا دکہ از اموریکہ در مذہب
رفضہ چنانست کہ ناظرین احادیث و حق الیقین در اذہان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و سطر دو تر در اہل علم رسوا گردید و این بدان ماند کہ بیر و ہتقلانے مجتہد فانی بدان اموریکہ اشارہ کردم
پے نبرد و مناظرہ حضرت مرتضوی کہ یقینا مقول و مفترے ست از احتجاج طبرسی بقدر جزوی از کتاب
ادر در تکمیل مقام علو الاسلام اہل ایذکران قصد کرد آری چون کتاب او علین و شمنی ملت و دین ست
کمالش ہمین ست کہ بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با انہمہ میگوید و اویلا و امصیبتا
کدام در باد صف اہتمامیکہ رافضہ در امامت مصنوعہ ہر کتاب نمودند و حضرات ائمہ را در آن شریک
غالب گردانیدند آتی ہم رسید کہ بے کلفت بر امامت مذکورہ دلالت میکرد ہر چند گاہی لصنعت

زرگری دو از ده انگشتری که محصول اقلیم شام در ثمن هریکی از ان گم شده که بود رشن نگینی در انگشتری
فرو ماند در قیمتش جوهرے مرصع گردید چنانچه بتفصیله مسطور است آن لعین رکوع ناگزیر افتا و انیم نصب العین
خواهد بود تا شروط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های تحلب این قوم متعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بربایند وضع کردند درین جعل و تلبیس و ترصیع و تکلیل
اهتمام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بروایت خودش
وانهم تقسیم شرعی که چهل انگشتری ترتیب دادم و هریکی را در رکوع نماز بسایلی بخشیدم و صفای پیش باید
که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن المجید نزول جلال یافت و برای من فرو دنیامد و بند عبارت روی

عن عمر بن خطاب رض انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب
فما نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان ست همه ائمه باقی تعیر این امر عظیم بجا آوردند
و صیغهای اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوۃَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوۃَ وَھُمْ رَاکِعُوْنَ بر انها متضمن شد پس اگر بر خلفای راشدین
خصوصا فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که منصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسری و قیصر بے رو دریا جامع آیات فضائل بے انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر رفض
این روایت را نزد بالصحت ده اعتبا در سانند و بفرض محال ثابت گردانند که ضرورست امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوییم شمول بطریق اولی و آنهم منصوص جعفریه معذلک فاروق معاصر جناب ع
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثرے نبود و ظاهر ست که دامادی بلا شک
و شبهه در تقدیر آلی بوده داماد بمنزله فرزندی باشد علی مالا یخفی الغرض علمای رفضه گاهی
صناعت زرگری چنانچه باید بتقدیم رسانیدند و زمانے مثل مجتهدین رؤسای مومنین را گدا
کوچه بند جلهای زرین تیار زرد و ختند و بر سائل تعیند ند چنانچه از کافی کلینی اعور وغیره روایت حله
هزار دیناری می آید و مخفی نیست که شیوخ و نیارسنج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف و حله
سره میفرمایند و هریکی را از ان کامل العیار میدانند و صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوع جله بسائل بخشیدند و در رکوع دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بر یکی و از شروط
امامت دادن هر دو معًا یا واحدے علی التعیین یا علی التخیر با شرط امامت بالاتصال عطای هر دو
بالانفصال عطای یکی از ان سه هر مرتبه از امام حکمی دارد که فرق مراتب نکنی زندیقی بهر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زرین از این قرآن مجید
نتوانستند بدون ضم ضمایم دره خلافت متقدمین رخنه گرے نمایند و در خلافت متصله برای کنند
در خیبری بکشایند چه جای آنکه دعوی علم و معرفت کنند و چهل هزار زبان را دلوکان بالاستنباط

من هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسین که در اولاد خاص جناب سیدة نسوان بودند در
سبع سنابل بر بیان شارح جامع الزیارات داخل نموده اند بارخدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت درباره سید کونین در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود بر بعض تقدیرات که مراد فاروق از نزول آیتی مستقل باشد بی شمول
و عموم و شاید که نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبول چون ملاحظه نمود که مصحف
بر جناب زهرا فرود می آید و جبرئیل بآید و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که مختص بالانبیاء
بود و معذرت مقرون کما وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ و شک نیست که بخشیدن چهل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادت نیست بلکه اتفاقی ست استدار زمانه را میخواهد و لا عقل مدتی باشد که شیعه
در عمر شریف جناب زهرا هبط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة والثنا تحقیق گردید که بر
اعتقاد بانیان رفض بود و نیم ماه میرسد و شاید که فاروق طلب درستی چهل انگشتری معلوم مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع ع کو سلیمان زمانست که خاتم با او ست سایلان را رشوتی داده
تا بلطائف حیل آماده ساخته و طریق سوال و طور اخذ جلیل آموخته باشد و خود هم قران پوشیدن حله
بعنوانی نموده باشد که در عین رکوع از تمامی بدن بیک اشارهٔ خفیف جدا شود تا مفسد صلوٰة نشود و هم
تیر انگشتری بهدف نشیند و خطا نکند چنانچه عرفی گوید ع از کمان ناجسته در چشم تحیر کرد جا بهٔ معرفت گوهر
حکمی بر نشان انداخته چنانچه انگشتری جناب امیر وقتیکه بسوی سائل برتافت زینهار خطا نکرد و در دست
و جیب سائل نشد و بی کلفت بر بعض روایات در رسید الی غیر ذلک من الاحتمالات فانظروا ایها المؤمنین
که رفضه امامت بلافصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمائم می نهند و بعد ذکر آن بر خویشتن
می بالند و برویی ما برای ابطال خلافت راشدین بر وی تو می بالند که به بینید از قرآن شما بر ودّ مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بیان مربوط نیست کما فی الکتب الکلامیه سیما الالزامیه انچه از روایات آورده اند همه ضعیف و وهی
بنا است و آنهم بقلانا جنگ زرگری بداهة عقل هم از آن ابای صریح دارد و کفایات امامت و اوصاف آن از
جناب امام رضا بروایت راوی معلوم چه قدر داد و شرح و داد و بسط در این شروط راد در آن هیچ دخلی ندارد
معهذا آن امور ضروریه در هیچ امامی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد گستن مفصلا پس مناسب همین ست
که قول خواجه اثیر فنامه در اینمقام یاد کنم و بدعای این فصل مشغول شویم ع جهودی مسی را زر اندود کرد
دکان غارتیدن بر آن سود کرد و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
این حکایت چه مناسب افتاد و نعم ما قیل ع نظم نظامی با لطافت چو دره فر گرش حبیب جان گشته بر
دالیتنا در استنشای نفس خود کش که هم ارباب خود فروشی و خودنمائی ست حرفی دیگر باید شنید
که هیگو بیار که خاص بگیرد اینجام نفس خود را باز کرده نمودن بگذار نیست که غیر خویشتن را بر سبیل تعریض شمارک

خویش در اخلاص باطنی و وفاداری نمیدانم تا او را ذکر کنیم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسی جواب
حضرت شیخنا همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین معتقد در بارهٔ قدرتے
مدار د و پیر ظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود در رئیس الحاکمین یعنی مجتهد فانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنامها دادی فما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما قدر الله علی ان یقدر
هذا حال معرفة قوم اکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همین است که
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواقع انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار داد
و بر مقدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو که چون حضرت را برد و سے الٰهی نسبت دادی بے شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند او را گفته اند که حضرت طلب نمود اسباب کتابت
ما بنویسید در قرشے که گمراه نشوند امت حضرت بعد از وی چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس را
شان تو و تلامذه بو که شیخ و سید بعد از این سبابیه دی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جای
میکنم که هر که پیغمبر ما را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی در او وے قرار دهد البته در کفر او شکی نیست خ
هر گاه کفر تو با قرار علمای شیعه عیان شد پس میگویم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارد مگر
انیهم نشنیدی که خدا پیغمبر باید و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین
آثار قیامت و پدید نیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه بیچاره و
شیخ المعتزله مخاطب ابن معلم الملکوت هنوز ندانست که این پیشوای امامیه و غیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات در باره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در مخاطبه حامل
وحی مفاسد خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود از این سالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه بعد حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مرد و حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید او اگر وسما حق صاحب الامر را خوب بوجه
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در رفاقت افواج قاهره غیر متناهی
در تقیه بسر برد و چون بجاے خود قرار یافته که هرگاه چیزے ثابت شد ناگزیر است ثبوت لوازم آن اینجا
بوضوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلفای راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بکمال بلاغت میخوانند و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نمیدے استبعادے هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشند راه نمیابد
زیرا که در آن پیروے جد امجد ش امام الائمه اهلبیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من او را حد افترا تازیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز ہم مذکور ست و آنچہ جناب نصیر الملۃ والدین و مقید نحلہائے اتباع ابن سبا لعین ستیان و اکثر معتزلہ رابر
نفوس مومنین پاک مقائیسہ کردند از قید و بند امام و نرمی و سفاہت پس ما را بجوابش قطع نظر از آنکہ
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست زیرا کہ ایشان را بر شیعہ قیاس کردند کہ مانند یہود اند چنانچہ از حواشی
پیداست و ہم تالیف دیگر کتب مجلسی حدیث کالنعل از حضرت ائمہ کہ غالباً نقلش ہم گذشتہ در حواشی
کافی ست کہ دیگران امامی نصب کردند و در تقلیدش کوشیدند و شما را نصیب کردید و پیروی بجا
نیاوردند و بر ناظرین کتب شیعہ چگونہ مخفی باشد کہ آفات و مصائب ہر چہ از صدر اول شیعہ اہلبیت
گذشتہ و میگذرد از دست امامیہ بود و ہست در ایام صفین بسیارے چنان اندیشیدند کہ امام الائمہ را
قید و بند کردہ بدست امیر شام سپارند و ہزاران ہزار باظہار اکابر شیعہ آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آوردند
و گفتند ورنہ ترا میکشیم و حضرت امیر آنچہ در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرمودہ از نہج البلاغت پیدا
و ہویداست و در تر حرامی باید رفت کہ معتمد الیہ و مشار الیہ آنجناب یعنی ابن عباس بر روایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست و ذلت شد معاذ اللہ پس از دیگران چہ تمام توان
و از اینجاست کہ جناب نصیر الملۃ والدین بالآخر این مقدمات را یاد فرمودہ خود معتقدین امام ریحانے
را کہ غیر از امامیہ اثنا عشریہ فرقہ دیگر نباشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذارے و دغل شان
را یاد نمی فرمودند بر در قلم ایشان را ملجا میکردم کہ ہیچ علت قلے تجویز تواند کرد کہ در بسیاری از بلاد
ہوا خواہان امام و مدعیان مزید ولاء افواج کثیرہ موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد کہ نام و
نشان مقام خود را بر ایشان مخفی ماند پس راست گفت مجلسی در حق الیقین کہ شیعہ این زمان
مثل آن یہود اند کہ منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
ہر کہ خواہد این دلیل عقلی را کما اشرنا از آن کتاب در حال امام منتظر بہ بیند و حاضرے حضرت عباس
علم بردار بخورد و داد بتبرا ایشان دادہ بیش باد و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعہ این زمان عقلاً و
نقلاً ثابت ست ان بیچارہ کسے اعتماد نمی فرماید بر مثل مشہور رہ تو سایہ خود میگریزد و از کافی عیاشیست
کہ در وقت امام صادق اجلہ اصحابش نصف دینار شیعہ بید انستند و ہفدہ کس قابل میدان
پدید نیامدند و اے بریں زمان کہ تسبیح خاک پاک کربلا و نشان سیاہ بر پیشانی نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع گزیدند و از صفات الائمہ بعد المشرقین نصیب ایشان شد و بر دہقانے در رسالہ دواللفقار
چہ خوش کہ از دشمن خانگی حذر باید کرد و بریں علامات فریب نباید خورد و الغرض عمل امام زمان
ہم ہمین است و بس کہ اعتماد ندارد و بر ہیچکس و چگونہ بار دیگر در قالب ایشان بیاید کہ مَن جَرَّبَ المُجَرَّبَ
حلت بہ الندامۃ پس ہر چہ جناب شیخ در اظہار حال شیعہ متقدمین او چندے از سطور نوشتند اجتناداً و صوابا
وَنَحْنُ عَلَى ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و بالاخر آثار یہودیت این قوم بر زبان مقدس شان ہم جاری شد

انصاف باید کرد که معتقدین امامت
چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث اورده بود که انبیا مرا از پس
این بزرگ سوسنی ورسحانے غیر از اثنا عشریہ کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید و بند
او نمایند و بجویز زیرے او سجه کربلا معلا بگردانند و چپا نمایند که فکر این استاد و شیخ و سید بانیان بدامجا
رفض نخواهند رسید وقتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که واے بر کسیکه دیگر سیرا بالغرض این شخص
هر گر عاقل تنبیت بودامر و رچنین کس را که از فریب پر حذر باشند نادان میدانند الغرض گویائے
اختیار حال اثنا عشریہ خاصه بر زبان شیخ الشیوخ برفض جاری شد از قصه سامری و گوساله پرستی
و ترک رفاقت حضرت هارون وانهم علی العموم و حال خود فرمودند ابن شیخ نجدی اتفاقا گوش رسا
نست که حاجتے باعاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین ولاحقین شیعه بعمل آورده‌اند فافلا قال الله تعالی فلا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون کمافی الکافی عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را تغافل
ورزند با ستثنائے نفس خود دیر و انختند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه باتو گفتم
ایشان را از دعا و جفا و ریختن خون شریفش مانع خواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر دو
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و بر خلاف آن حلو و طور او بر اصول اهل ریا و عناد لیشیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسے او ندار و الے غیر ذالک من الامثلة والشواهد شیخ درین هیجان فرمهی نفس
که معتزلے حاذق را مغلوب کرده از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست بر داشته وانچه در آخر گفت
که از من تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر ست زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارند
یقینا سبب تقیه امام ست علی ما عرفت انفا هو پیداست که کسی که در حق حضرت استعفا از رسالت درو
وحی در کتب دینی خود بنویسد والبته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و العجب که شیخ رئیس لاابالے را اینهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلے الله علیه و سلم میانه سلمان محمدے باب الله و میانه ابوذر غفاری صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پے می برد بانچه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را پس باره
دیگران چه گمان توانے کرد یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه ثلثه هم در گذشته بود که میگوید که احلینا
و ارم که تقیه از من نمیکند وانهم بدین عموم که از دیگر شرکا سے من نیز و مقام حیرت ست که بعضے
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلمان و ابوذر سبب حسد و امر مذکور در شرح کافی
چنین افاده فرموده که طفلان هم از ان محسن مید دیرا که فریب او دل نمی بندند و آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را با جناب می فرستاد و او میدا نست
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را در باره محاصل تغافل میزد و اغماض میکرد

بر اہل حق در داشتند و ہم افاضہ انوار طریقت و حقیقت و الحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر خط استوا
روشن و مثل شگفتگی گلہاست در گلشن اکنون احتمالی از حملات شیخ با وصف ثناکر کلمات تمنا تقضا
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اکنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خراش بیشتر خود تو در ضمن عبارت گوش دار
القصہ ہر چند رفتہ در ابطال امر واقعی یعنی مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دین را بدینا بقدر
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردہ ناموس مذہب و خجالت خود نزد عقلامی و
بعد از ین شیخ جی انچہ در بارہ معرفت خود بامام منتظر امامیہ داد خواہ از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع نیست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز مغفور نخواہند شد در کوششش در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ پائے مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدہ عدل را کہ امامیہ عالیہ بدان مفتخر و مباہی اند پا در ہوا داشتہ چہ از متفرعات قاعدہ
مذکور در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند ارباب امتحان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیائے انبیا بطریق اولے کمالاتے مخفی و از بیان شیخ جی صفائی نیست و اخلاص اعمال خویش
ہر ظاہر ست و ایہم کہ دل در پایش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزہ ست پس اگر تخویف بہ ہست امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید ذکر کنند کہ امام بیچارہ درین مدت مدید شدائد انتظار را بیش
از بیش کشیدہ و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا ظالمین و جفاکارے شیعہ شب و
روز در انواع مصائب رسانیدہ و در مصداق لَا یَمُوتُ فِیھَا وَلَا یَحْیٰی گردانیدہ اند پس تحسین
ہمینست او را بلطائف حیل شہید نمایند کہ ہمینکہ خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد آنجناب بلا مہلت بعیش ابدی
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویدا است و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تا آنکہ بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یاد کہ کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و العجب کہ چون شیخ المعتزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کمایبنغی پرداز دو از ین
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر ندارد
باز مسئلہ ثواب دائمی را حل میدہد اگر تخوف مغالطہ در عبارتش عیان بودے چنانچہ از عبارت
عماد الاسلام و ہمچنانے ہویدا است و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا متعلقہ کنم و اغلاط را از میان
بردارم البتہ کلام تفصیلی کردمی و در مدح شیخ جی را ستا و ستودمی کہ بر عکس نہند نام زنگی کافور
گوید کہ چون شیخ جی از آغاز در حل افتادند معلوم شد کہ مخاطب خود را امر تبادل چرا میفرمایند
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ رشتہ مانند ابلیس مد گلوئیشہ

زانند و بهر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کردند از تقریرهای پریشان تا او بجواب هرزه
نتواند دم زدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که گرگ تل ایشان
خلے شد زیرا که در خوابش چنان گفتن که امام انام مثل ما و شما است بلکه باشند عوام طلاب از اینها اندر
نه باطن را حالانکه ائمه هر دو را امید استفاده بکار باشند کسی مثل ایشان یار بار از فساد دوستی غیر جناب
امیر فرمود در وح ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر مما تواتر معناه و در ورته چه ایمبا یدرفت که علمای اصول و اخبار قائل بمصحف جناب سیده
که در علم ما کان و ما یکون مست که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و خبر درست بودنش نزد هر معصوم کما لا یخفی
اینکه من طالع احادیث البحار و عمود نورے چه کمی وارد که بحیط است تیقن سر لیلاک مساکنند از اسم که در هر روز
بر امام برافراشته اند شیخ جی وارگون گردانیدند و خبر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسول خدا بعد رجعت الی الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی و داوند و آنجناب ائمه
را با عهدے بواسطه ائمه رسانید بکار رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات و همیکه از تعلیم شان
فرصتی بهم نرسید که سیر آسمان پرواز چه شد الی غیر ذلک مما اثبتوه للائمة حتی که بخوردن انار یکه معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود و خبر مغیبات و حال ضمایر مینافت و حضرات ائمه بارها این میوه ها خوردند بلکه ولادت
ایشان از سیب و شربت بهشت است کما هو من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم یکن شمردند و قضا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسیده در علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
نصوص نبوے در مناجات چیزے را یاد نکردند و حکم ایشان در مناجات مقدسه که مانند نصوص امر یقینی
میباشد و غباری ندارد و تخلف نمیشود دلالت بران میکنند که قصه و بار را کتمام جناب سیده ع
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی مکرر دیدند تا میگفتند که انیس معا شیاطین بمقتضای تفسیر
حضیر در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمناجات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل عبا
حکایت شمرده اند بحقیقة و الله این حکم هم سندی قدیم و قوے داشته باشد که شیخ جی از ان غفلت
نکردند تا بدون این علوم و نصوص متقلب الشیخ مقید گردیدند پس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را اسا توان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعاً و محصل این امور بعد از تأویلات
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور با دسے توجه ائمه را حاصل میشود پس بمقتضای علم تبے بلا
جهل سے امام التفات نفرمودند بمعنے که کیست از مجتهدین تا بد و النفس گرم و مقرب گردانم
و اگر لایق هدایت امت هست او را بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بخواهد بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگرچه بطور وکالت
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره باقر جمع شوند و حاضرے علماء رضی الله عنه

همه وجوه مرتب کنند و بنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادقؑ بر نام زراره و لعین داد تبرا ازیشان
که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
با مکان او را دانند در قتل او سعی کنند و بدین فرد شی متاع دنیا را نخرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
ارتداد پیش آوردند اظهر این بود که شیخ جی حارستے از غایت سراسیمگی روز و در نمی رزیده و واقعات
ائمه را نام جی برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا الی
از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما حتی زراره منتخب از دنیا چنانچه در منتهی المقال و مختار
از کتب تنقیح الرجال بعد ازان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه میداد که گوساله سامری را پرستیدند و حضرت موسیٰ و هارون سلسله دین و ملت را
برید نداند از قدیم نشنیده‌ئی بیت چون سامری مباش که زر دیده از خری موسی بهشت و از پی
گوساله میدوید وازین بیان این هم عیان شد بانظار شیخ جی که حضرت هارونؑ باوصف آنکه قریب بود
که او را بکشند و گردانیدند و ضعیف گردانیدند کما نطق القرآن المجید اِنَّ القَومَ استَضعَفُونِی وَ
کَادُوا یَقتُلُونَنِی ببینیم از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
هم نکرد تا بجهاد رساندی با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب
بجا باقیاند غیر از نبوت کما صرحنا انفا اینست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابتست
آبار و ایات احاد غیر صحیحه در ضبط الغیب عقیده که مدار ایمانست پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الهی بلا واسطه محروم است نبوده‌است در آنهم از جهت
نصوص ائمه نظر است زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگر ایشان
پیداست که امام از وقت ولادت تا شهادت مهبط ملایک بود و چون در آنوقت او را
صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ
واضح شد کمال نا ضعیف خواهد بود که یا او را العرش برین رسانند یا از حضیض زمین بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و ازینجاست وجوه میباید که تخشیکه قاضی رطل بوق با فاضل هروی نمود
وان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید همینه شد زیرا که
حال پیشوای او بلکه مقتدای شیخ الطائفه چون چنین است فکیف حالش که بعقیده بوسی اولیا قبح ارد
پایه و درینجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می‌نمودند
باید که غافل نشوی اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع شارکین
مرتد نتوانند شد پس بالا دریافتی که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین انمعنی بسلمان فارسی

باب الله و ابو ذر و صدیق شیعه نداشت تا شیخ جی و امثالش چه رسد فکیف که امام حال و غائب و علل
شیعه هراسان بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجودیکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تقیید غیبت که از یاد و ام غالباً ظاهر است و ال
بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق فلما جاءهم ما عرفوا فی الکفر و ایه بودند ترکنا صلح شد
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق امثالش
بطریق اولی و از ینجا هم پے توان برد بر محمل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مهبط لعنت خدا میشوند چنانچه دانستی سابقاً و غیبت از ان جهت خلاف مصلحت است که اختلاف
شدید بهم رسید در امت خصوصاً که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال بر جای خود ماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بد عقیدگی هزاران هزار و لنعم ما قیل حفظت شیئاً
و غابت عنک اشیاء و ایضاً بتقریر آخر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاضی رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره در علم جهل
نوشت و نیز بجهت ترک تقیه رو بروی بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه شهید
مات میتة جاهلیة شد و ایضاً چون استتار امام موجب مزید اختلاف است بسبب اجتهاد کما فی الملل
خصوصاً اجتهاد مثل مجتهد الرای فی که حال فقدان علم و استعداد او از ین کما هما ابین من الامس
پس لطف و اصلح همین است که بر شیخ جی ظاهر گردد و او را از عامی مذهب نجات دهد و فرماید که از ریا
نیز اگر ملاقات من میخواهی از موافقت سنیان احتراز کن و تقلید شان انکار علوم ما مکن و هم
انکار شهادت اسے غیر ذلک مما لا یتناهی و ایضاً مقام تحیر است که آن کیست از ارباب ایمان که ائمه
هدا شد حال او که چون امام را نه بیند بر ایمان ماند و بعد رؤیت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و با چنین بیدادم
حال حضرات اهلبیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم است سه ای لقای تو جواب هر سؤال
الی آخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کردند مناسب نیست درین وادی قلم بر داشتن
که شایقین در بنا باب لقد نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده اند
که احاطه آن مشکل است چون بار بود و اهل اعتزال ته و بالا کردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول شدند
اینها چه وجودی دارند که بمقابله اهل حق پابند در ینجا هم حاذق مذهب اعتزال و بعد بر آن حیران ماند و قد
نتوانست در جوابش نهادن و دعوی بنا برسه راست کردن آری بزرگان گفته اند تیغ و لیکن قلم
در کف دشمن است اما انچه شیخ نجدی در تفرقه تطویل لا طائل بکار بردند بنیاد وش در تعقیبات بنده
جابجا مختل شد و حاجت نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه پیشکش کردم بس

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد من بعد چگونه مناسب بود امّه را که شکایت شیعه نمایند از آنچه
صدور یافت باشد از ینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بجانبے رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ او عتم و متفرع شدن بد ابران بجا یکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مقرر بود باز بجهت اذاعت بر استداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
بیان بطور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار استداد زمانه حدی نماند و حقتعالے ایشان را خوار
ذلیل گردانید مثل بیود ایا میپندارے که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شد تا ندانست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذ باللّٰه پس معلوم شد که اجله این قوم که طینتش بنفاق
سرشته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور او عتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت همانے حضرت مهمان کربلا بخلوص و اخلاص عمداً چنان بجا آوردند که بقول شان شاید
در نمرود هم نکرده باشند الے غیر ذالک من الوجوه التے تنبها الشیخ النجدی فی هذا التقریر و غفل
عن مثله بل انکره فی مقام آخر کما لایخفی علی من نظر لے تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلی در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها ندانستند بحضرت ائمه پس دبال شان
هم کمتر باشد و شیعیان هیچ ان بیدانستند و چنان گلاها کردند که بیدا نے بیزاری ائمه و تقیه و تقرب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن ست بنصوص ائمه و کتب حدیث و تقیید مبسوط
با انکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
و نواصب الے غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن والتخمین پس میگویم که آنچه شیخ نجدے
حارثے پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرود گاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام برآورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
تاریخ و سیر را قدرے دیده اند میدانند تو اند دانست پس عیان شد که البته آنچه معلم الملکوت
در تبحر و صد اقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواے شیطانے بود تا بینیا خود فروشتے بر آن نهند
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجلاً از هجرت آگاه نبودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در غزر نوشته
حالانکه نزد رفضه چهار ده طبق زمین و آسمان برائے تو مفتوح گشته که حضرت صلی اللّٰه علیه وسلم
بخطاب مرتضوی کرم اللّٰه وجهه فرمود که انشاید برے مالا یری الغائب خلیف که بیقین از هجرات
با ابوبکر صدیق مشاورت این کار بوده او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که بمدینه
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم شما درم فدا تو باد

امید هست فرمودند و این حدیث در صحاح مرویست و آورده اند که در خواب دید که ماهی فرود آمد
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در انجا اقامت
کرد و بسیاری از کواکب همراهش بجنبش در آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب بهوا رفت و در مکه
فرود آمد زمین مدینه همچنان لامع بود مگر سیصد و شصت خانه یا کاشانه هر گاه تمام در مکه باز تشریف
باز برده تنهی او بتمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و در بیت
خانه لشگافت و ناپدید شد پس ابوبکر که در معبرین مشهور بود انهم دانست که دخترش بشرف حقیقتا
مشرف گردد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت سیر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا بهم رسانند و بجهای که
از عداوت بر دست بجنگ حاصل نمایند باز در دار الندوه بمشوره در آمدند و متحیر شدند که بالصدق بعض
در سرے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد با تو مشاطرم نه بار خاطر و از کجا دستوری داده و دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که او در قید این
شیخ نجدے جدید باری هم گفتند سه درختی که اکنون گرفته است پای او بزنجیری مرد را بر آنرو بجای
دگر همچنان روزگار می سپارید بگرد و نشن از تیج برنگسلد و کسی گفت بقید آهن در اندازیم و بند بر
نهیم و از روزنے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰى باز خود هلاک شود شیخ نجدی
علیه اللعنة گفت بدلم نمے آید شاید یارانش روزے برهانند دیگری باخراج اشاره کرد شیخ حیله گفت
از اول جهلیست که هر جا ببلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین کلام
دارد تا ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند دیگر بنی هاشم
نتوانند قصاص را از هر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
رائے متین همین است با اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر هجرت میفرماید حضرت
چادر خود بعلی مرتضے داد که بپوشد تا نگر دیده نرسد و از دولت خانه بر آمد و آغاز یٰسین تا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کار سازی غذا نموده
و پسر صدیق و غلام آزاد او عامر بن فهیره بر نجیے و رسانیدن غذا مامور گشتند و ازین بیان
که کتب شیعه از تفاسیر وغیره مصدق الست انچه بالا گفته بودیم شیخ نجدی را از ان برده چشم عیان شد
و این امر خود بدیهیست که بسیاری از اصحاب خبر دانستند و ابوبکر صدیق و علی مرتضے را
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن با ایشان تعلق داشت میدانستند با غلام ابوبکر
که اشتیاب هجرت خواهد فرمود و انچه واقع شد از جستجوے کفار و احاطه ایشان گرداگرد غار و غیره
دانند و صدیق در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر را زیاده تر معلوم بوده چنانچه درا

وہم اسرار ہا و راز دنیا زہا و بجز ہا کہ در مدت سفر شب و روز رو داد کہ خود حق تعالے فرمود کہ با او
کسی نبود دیگر صاحب او ای مومنین چنین نصرت کنید کہ ابوبکر کرده بیاد آرند قصہ ہجرت را اذ ا
خرجہ الذین کفروا الآیۃ و حضرت چون ہویدا است کہ مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را ہمراه برد و بر اصول رفضہ چون علی مرتضیٰ مقلد اصحاب
کہف بود چنانچہ بارہا دانستی او را در اہل و عیال خود گذاشت کہ مبادا بکفار پردازد چون بغار محیط شوند
الی غیر ذلک و از اینجا گفتہ اند کہ کردگی یافت و بادر سید از دست کفار آنچہ چنانچہ بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست کسی ہویدا اند کہ نقل کفر کفر نباشد و ہر گاه ہجرت در شب مذکور وقعی بود و نہ امر تدریجی حضرت
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البتہ زمانہ دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
کل سر جاوز الاثنین شاع کافران را کہ در پے شہادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدے حالانکہ ہنوز امر جہاد نیامده بود بلکہ باتفاق فریقین بعد از اقامت ہم
مدینہ طیبہ و انجم پس از مدتے آیت کریمہ اذن للذین یقاتلون بانہم ظلموا چنانچہ در کلینی ست از الشید
و مہاجرین باتباع امر عاملے کار بستند پس اگر چنان سیکردند گشتہ شدندی و مدعای شیخ نجدی علیہ اللعنۃ
والعذاب بر می آمد آن اصحاب کہ خبری نداشتند اگرچہ میان شان و کفار فرقہای بسیار ہست و
بعد المشرقین کما قال اللہ تعالے لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنۃ اصحاب الجنۃ
ہم الفائزون لیکن چہ عجب کہ در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچہ در بسیاری از امور
مثل ضروریات ناسوتیہ الی غیر ذلک کہ از خصائص نوع انسانیت و نیز ظاہر ست کہ روزی چند
حضرت و یار غار بعنایات ایزدی در مدینہ رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری ہجرت کرد
دگر وہی بعد از انبوہی شرف حضور یافتند و بالا دریافتی کہ این سلسلہ از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجہت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر غیبت
افزود بلکہ حالات عجیبہ او بر مذہب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد کہ امام سوختے مادر مکرمہ
خود را کہ خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز ہمراه نگرفت با وجودیکہ کسی نبود کہ او را حفظ
و حراست نماید بلکہ حاسدان و دشمنان بودند چنانچہ عنقریب می آید حالانکہ ہر امرے را کہ از ضروریات
و غیره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بطور رسیدی و از اینجا قیاس بکن
کہ چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی اللہ عنہم اجمعین
داشت البتہ بخصوص ائمہ ہدی کہ نمونہ آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عوالم اربعین با او
تعلق یافت با اینہمہ رفاقت مادری اختیار نکرده او را در تہلکہ عظیم درگذاشت کہ زینہار نہ گفتنی است
امروز ہم از تدبیر نہفتنے کہ ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش علے

علی بوس الاستشهاد نشان وارند و قطره از بحار و بانند آن پیشکش میکنم کران بیچاره را گفت که بجای
خود باش که می آیم پس قطع نظر از محض انتظار غلامان خلیفه عباسی و محبوس گردانید و تقاضی
شوراب سپردند و همه این مردم با اظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلمه جفا کار
بودند پس قساوت قلبی و بی ناموسی را نهایتی نباشد و هیچکس از اهل دانش و بینش بر کفر و اسلام
چنین بی پروایی و غدر و بیوفایی در حق مادر خود نتوانند کرد آنچه ازین امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه باذنی توجه با انکشاف کما او رطبا موجود [illegible]
طرفه آنکه بر اصول موضوعه طائفه عم او جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر الی غیر ذلک من
الکبائر بود ایشم بخیال نیامد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس سبب
استشهار اینمعنی که امام حسن ثانی فرزند ولدی نگذاشت آنچه واقع شد حرفی از آن این است که امام جهان
پناه مهور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله آورد
وا ایشان و قتیکه چند صد سوار بی وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرایی و جولانی
کرد تا همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس برای
حفظ مکان اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بجهت حراست و نگاهبانی مادر معظمه و رعایت
شریعت غرا هیچ کوششی و کششی و گران رکابی و بیداندازی بظهور نرسید و هنوز انتظار در آستان
بقول علامه دهلوی قدس سره العزیز این امامت نشد قیامت شد؛ الغرض اینجا بی جرئتی
و بی ناموسی است و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت است از بلاد کفار و مشرکین که
از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلی الله علیه وعلیهم اجمعین و نسبت نزاع میان من
و تو در مجرد خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری است کما لا یخفی راست بگو که علمای امت در
سیر شریف چه نوشته اند از انتقامات دین و دانش را استعاره مکن که با وصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتی که رؤسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیره از
دعوت دینی دست بر نداشته و گاهی طرح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از ریاست
خویش در مواعظ و تذکیر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده در مقابله شان پای استقامت
نفشرده و در جهاد لسانی افزوده با انهمه سفر شریف و هجرت منیفش را بتقیه تعبیر میکنی و پیچ و بین
و بخلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدای عز و جل نمی ترسی و تعجب
هجرت را همی پرسی کتب خویش را هم مگر ندیدی که تقیه بر انبیاء روا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیا حرام است و بر ائمه واجب است چنانچه اخباریه هم مینویسند و از
متقدمین ایشان ابو علی طبرسی یکی است که مار و بالیه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند ایا التیان عن [illegible]

وبے سند وبی رفع روایت بحضرت باب مدینة علم ابی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام برا سے
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه نشان در علوم اصولیه و فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف است و حضرت
سطره انبیاء و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر منصب ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
مگر ترا و دیگران را از اساتذه و تلامذه بوجه اندیشه که رد وحی و استعفاے رسالت را بسوی حضرت
سرور کائنات صلعم نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن بار قدم درین
ابحاث بنه و از حماقت پیش ازین مده که قبل ازین ترا نمی باید پرسیدن ٥ آنکس که بقرآن و خبر
زو نرهی همین است جوابش که جوابش ندهی * معهذا هر گاه امام تنها و بروی چند صد سوار در امور
دنیوی از اثاث خیمه و غیره مقاتل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنکه از سر گذشت
چه با نیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجود بنده کس
را از موالے در جهاد شرط نموده است کما فی الاصول الکافی للکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده اگرچه برائے ائمه از فقه الصحاح متعش برمی آید برآورد
که از هجوم مبارزان رویین تن و جهان پهلوانان لشکرشکن سرنه پیچند بلکه نکاح زادگان دنیا در
جنت متورشان همه هیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول مثل
جنات الخلود از باب لزوم مالایلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیاد است ثبوت
وازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه بثبوت رسید که علمای شیعه مردان میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند * ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش * ریای زاهد سالوس جان من فرسود * قدح بنوش و بنه
مرهمی بر آن دل ریش * ورنه امام روز بروز بدریای غلبیت منهمک نیستند که بر گمان شیعه ترقی درین ست
و ما هم می بینیم که تعزیه داری و سوگواری شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم شریف بدر ماکشید
و در امام باره آغا باقر شور و شر چندان است که گاهی گوش رس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نمیباشد حتی که حجامین ذاکرند که
چنین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین بر زبان
می آرم که اگر شما ماتم اهلبیت نکنند دیگران کیا بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
نوشته پس اگر امام تو از شما عیان بهواے اهلبیت مطمئن میبود البته روز بروز شیعیت ترقی پذیر بود
و در حصارهاے آهنین پناه نمیگرفت و پیر دیار و بروی خویش فرخنده است و باوجود یکه بر روایات مجالسے
در غیر او در اقصاے عالم گشته و تمام شهور پست و بلند بر صحرای غیبت نور دیده المقدار شیعه شریکیا وی ملت

او را بهم رسیده اند از جای خود بجنبند و نطاق همت بر کمر بندند پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه مثل یهود اند و بجز در ظهور مقابل امام در بیان اند شان خواهند گفت إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و از ینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر تمنا اعتقاد
نمیکنند و همه را مصداق مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ میدانند و بنفاق و ریای شیطانی بسر
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسند و در انهار جاریه بجابلقا میفرستند و هرچند او
ناله را در آن میکشند و لیکن او اکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شود
و التفاتی نمیفرماید الغرض دیروز در دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای تسلی طبع افسرده و تقویت
در تذکیر زنده نمودن دل مرده روز و بوی بیک ناگاه مجدداً نگاه برین غزل افتاد که از لطائف عقبه و بشارات این بیت
که بهم برزار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع وقیع بعنوان بدیع در آن حاصل است اگرچه زبان حال
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین الجواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه و استمالت شیعه
پیرا شد و قلوب اهل اخلاص را انجبار شد گویا کتاب التوقیعات بالجمله نارسائی و خیر سگالی محررین نامه
تقریر کند و لفظا نیست **قطعه** از خون دل نوشتم نزد امام نامه ٭ انی رایت دهرا من هجرک القیامه ٭
من از فراقت در دیده صد علامت ٭ لیس دموع عینی هذا لنا العلامه ٭ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه ٭ گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم ٭ والله ما رأینا حبا بلا ملامه ٭ حال
درون در نیستم محتاج شرح نبوده ٭ خود میشود محقق از آب چشم خامه ٭ ای صبا رخ حال ما که نقاب برداشت
کالشمس فی الضحی تا تطلع من الغمامه ٭ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع سطر از ناحیه مقدسه بعد
از امتحانات رفضهٔ اثنا عشریه از اولین و آخرین توان شمرد بعبارت بلیغ موجز و کلامی مختصر
هرچند آزمودم از وی نبود سودم ٭ من جرب المجرب حلت به الندامه ٭ الحاصل حارثی معلم
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در باب النزاع تقرب امام و گوشه گزینی نسبت از رفضه حضرت
را شب و روز صحبت و انس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
انام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات و بحار رفضه هم ستایش و در عین هجرت رفیق گردانید
صدیق غمگسار و سفارش اصحابست و شیخ نجدی چه مجال دارد از اهل قلب که در تخلیه این امور
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اهل حق در آید از بجز دانیمعنی که حضرت راز خود را در
سر کسی از اصحاب نفرمود بقیه باب النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو بگذار و این مشکلات که دا
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل است خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه با دو عقلیه و نقلیه
که میتواند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و باصلاح حملات او
هرچند علم الردی و او فخر بر آن پدید در ماده و ترباستفاده بکوشد کافی عماد الاسلام طرفه تر آنکه استاد

این اشکال را گویا خود را صم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمامی شب حکایت را شنید و تا بامدادان بدانست
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ بید و شیخ الطائفه مدت العمر پے تقیه بسر برد شاباش و صد آفرین پس
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند و حکم
هجرت در رسید نیش که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر است که با هر کسی که درست
معامله و راستی اختیار کنی امین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین هم وارد شده
نیک باید دانست پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه صدیق رض را همراه گرفت که دیده او ایشان
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین در باره امیر المؤمنین
کما فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت بیشتر از بیش داشتند چنانچه عداوت حضرت
بنا بران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم بفراست و وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس شان ابوجهل بر هر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را انتهای
آرزو و پیش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر رض را و هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بخوابست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت غرور ریاست
و دلاوری که در سر داشت بانگ برزد که شجاعت نامردی باشد خفته را کشتن اول باید او را بیدار ساختن تا
حوصله او باقی نماند میانه ما و او جو پرانے دائر شود پس سنگریزها انداختند حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک برکشید گفتند و اجبا علی را فرمیدو خود گوشه گرید پس هر طرف دویدند که اگر یابند بکشند و هر گاه
رفاقت دائمی و صحبت قدیمی و دعوت دهی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر دروازه ابوبکر آمدند تا حال
شریف دریابند اسماء دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت میدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد و هر گاه مایوس شدند و دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت انچه دانستی این امور را بقیه باب النزاع
خوانگفت ای بیخبر این هجرت است که تو ابش را [illegible] از کتب قدما و متاخرین تو با حادث حضرات ائمه جمع کنی
نشاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت مخفی بود
بتدریج و در شب اتفاق افتاده نزد اگر حضرت در آنوقت تمامی اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار روزی دو برای تهیه اسباب سواری و غیره و بستر هم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

عبد آرا آنکه بیماری را بالضرورت روانه فرمود و بیماری را امید آنست که متعاقب می آید پس بطلب
شیخ نجدی اینهم توانگفت که برای بیماری خود دوائی بطلب طاهرا طبیب حاذق بر عمل طائر که خواهش در سبب
تو بیش از بیش ما تو رست در مانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن روایات را بهوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول نجو دبرو [illegible] از مرض خود فارغ شو که این نسخه بر گشتن ضروری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد ولیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکلتر است که با اینهمه یاوه سرائیها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول صاحب
مواقع آنجناب را مستعفی از رسالت نوشتی هرگاه رد وحی را نسبت دادی بیشبهه کافر شدی ناین
از همه امور اطرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقرآن را کماینبغی نشان دادم لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب مشتد اخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سر داری و گمان هر که شاید شیخ مذکور
درباره باری عز وجل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر حاقبته الامر را دانستی الیه حقیقت
برسم رسالت بفرستادی که اثقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را از اندام
حاصلست که باوجود خیال سلطنت دامن وی را ست وا فواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفای راشدین و افضلیت صدیق را مثل جد امجد سر منبر میخواند بلکه اینهم که هر کاه را
معمول گوید هستا و تازیانه بزند که الف الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدا لظهور باشد که رفته در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی منفر مود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابو بکر تمنا کرد پس دست بر
چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
تابع است از کفر با باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید در عبارتش یاوه مخدوش
[illegible] که مجتهد دهقانی پس از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتیم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتیم و برین ابحاث اکتفا ساختیم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا بار
نه پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن ز گلستان من بهار
تکلیف که اینهم معلوم نشد که پیر دهقانی دران باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شدند که حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لاجرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشنود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند برای انتقام از اعدا اگیر دو گمان هر که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کسنند و زید

فرزند حضرت خلیل ست بلکه پسر حزقیل است علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در سال
رجعت پوست او کشیدند و اذیتهای شدید دادند و حق تعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن بر رضا نهاد مگر آنکه همراه حضرت امام حسین ع وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین ع بر آن کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صفا باشد که بمجلسی در کتب تواریخ بیشتر ترجمه آن میکنند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر ست یعنی و متردد در آن
شک کننده ست در حشر و نشر و محض بیدین ست و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه ست اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید المرسلین احادیث از آنهم زیاده تر ست و در رجعت امیر المومنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بشمار در نیاید
ولیکن در بعضا بر آنچه باحادیث ائمه مدلل و بروایات جابذه مکمل ست مقدارش چهل و چهار هزار
سال ست و اینقدر که شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر ست که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغاز و با اینهمه کشتن و کوشش قریب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای تَفَرَّقُوْا فِیْهِمْ کَمَا [illegible]
نفاق و نفقه مصداق [illegible] کردند چنانچه مقبولین رفضه را در احد و خیبر و رود اده علی بارسے
علل الشرائع و غیره طعن رفضه درباره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای طائفه قیاس کننده
که گرده بودند که هر که از میدان [illegible] بالضرورت دشمن حضرت منافق ست حالانکه محدثین [illegible] کرده
حدیث فرار شیطان از سایه عمر [illegible] مقدس [illegible] در مقامات دیگر [illegible] که بر سید نبش از شاه مردا
نه از خائفان نبرد [illegible] اگر عقیده عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه [illegible] گریخت
و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مرد آزما فشرد و حالات روز سابق از یاد برد الغرض چون
شکست کننده در خیبر دقیقه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات ست غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت نبرند
کنا گاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک بسواری ابر فرا رسند و حربه نورانی
در دست حق پرست داشته باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپیماید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شود تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بپرستند و [illegible]
سپرند و هر شیعه را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی چپ و راست سبز شگفته شود قلوب ناظرین بر باید و [illegible] انتظارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید و اینهمه که گذشت خرافات [illegible] حلوای طوایف در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

خلفا [illegible] ان تجل بنفسک دائم بنجیبوں بحمد اللہ کہ از تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم اکنون اجازت باید داد
تا در انچہ مقصود اصلی بود یعنی مناظرہ با کوچک ابدال قاضی ذہب العقد بنور مکہ مجتہد الزمانی سبت رجوع کنم و اللہ
ہو الموفق و بیدہ ازمۃ التحقیق قولہ لا یعزب عن اولی الابصار الخ اقول لا یخفی علی اولی النہی
ان من تخلف عن نصرۃ قرۃ العین المصطفی علیہ و آلہ الصلوات الملک الاعلی ایا کان من اولاد العباس او غیرہم
عن الاوباس او علی المرتضی رضوان اللہ تعالی علیہم فہو ہالک علی ما اعترف بہ المجتہد الرفضۃ و قد تخلف عن
شہید الکربلا محمد الحنیفۃ و کثیر من اخوانہ و مثل عبد اللہ بن العباس علی تصریح جہابذۃ العلما من اتباع ہجاء
کابن السبا و لیس لہم عذر یقبل فی الشرع الغرا مع انہم سمعوا نصوصا متواترۃ صدرت عن سید الانبیاء
و ائمۃ الہدی کما بینا مرۃ بعد اخری فذکرۃ لبدا و سلے والی تفضہ الذکی علی ما نقلہم قدوۃ العلما سلالۃ السادات
الوری من الذریۃ الطاہرۃ النجبا مولانا نصر اللہ انار اللہ برہانہ فی الدنیا و یوم التقابید و نحن من الضعاف
اہل البیت و محبیہم و متقدیہم و مویدا الملۃ البیضاء دون خلفاء سید الانبیاء الذین اسسوا الدین و قیدوہ
بالیقین فلیت شعری ما ذا یقول ہولاء السفہاء یا ہذا الحائک علی السنۃ الائمۃ اعنی المفتری علی اہل البیت
لانہ ادعی نیابۃ صاحب الامر فی الدنیا و ہو لہا تک من الزمرۃ الکسبیۃ کما بین السقال الکتیمیر الذی الف
نصرۃ الاثنی عشریۃ و مدح مذہب الکسبیۃ فلا عن اتباع اہلہا الجعفریۃ و انہ المختار عند الذریۃ النبویۃ علی صاحبہا
الاف اسلام و التحیۃ فی اہل المدینۃ مع انہم بدلوا سیوفہم فی حقن دم امیر المومنین عثمان و قصدوا محاربۃ
اہل الجرائد و بعدوان منعہم کما منع علما ئہم اصرارہم و الحاجتہم فاولئک الصحابۃ من اہل بیعۃ الرضوان و علی
المرتضی و الحسنان المکرمان قد حفظوہ و دفعوا البلاء عنہ حتی خرج لبعضہم مع استعداد البلاوی علیہ لاکما
اہل النفاق فاستبین من ذہب الوجہین ان امیر المومنین علیا کرم اللہ وجہہ ہو القاتل حقیقۃ و ہو
یتبرء و یلعن من قبلہ فی سہل او جبل یقول انی اقسم بین الرکن و المقام ما قتلت عثمان
و ما شرکت فی دمہ قط و ہو الصادق المصدق بخلاف الشیخ الحلی الکذوب حیث یقول امرتہ کذا و مرۃ یقول النقیض
بین ایدیک المعقلافی کتاب نسیجۃ فی الاصول و الفروع و قد عجز عن جواہر القاضی رطل لبوقی و ہو عند
اہل الحق فی احقاق الباطل کالعوج بن عوق و لکنہ قد غرمنہ و مرکما کان الشیطان لیفر من ظل علی او عمر
و بالجملۃ الاجلۃ من الاصحاب ثبتوا علی الدین القویم و استقاموا علی الیقین یعنی لم یعینوا الباغین و الطاغین
ولیعلم مجرمون من زرارۃ سیئۃ المسلمین فالعجب من بعض علمائہم انہ عارض روایات صحیحۃ دالۃ علی انہم سعوا فی احراق
قرۃ النورین و ذہلوا عنہا اہل العدوان و الحیف لبعدما منعوا من استعمال النصال و السیف و الالم الحید علیہم
زمان لقد ارتشرا و شہرین ثم ان الذین لغوا علیہ مکروا مکر الکبار او فتنوا البلاد و ضلوا بیت نار او قتلوا صہر النبی
صلی اللہ علیہ وسلم و دحیۃ جارا و ما تذکر ہذا الجاہل من اہل الغین ان التبار ضرلا یوجد الا فی الاصرین المتکامۃ
و ما عرف ان جماعۃ من الخلفاء و قوما من الصحابۃ قتلوا عند نصرۃ ذی النورین ایام البلوی و لذا ما رایت

نقلا صحيحا عن ثقات والاعلى ان شكى جلا اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا مقصرين في امامته وشكروا في قتله فكيف ما كرروا
ورد ايتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فان هذا هو مثل التمام وترك شيئا توغا مشهورا بين العلماء
الاعلام فحال ذوي النورين يشبه البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلا وقال للمقاتلين حينئذ ان قتلوني
لا تجدوا الراحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل المدينة في واقعة الحرة فلا يدل على تركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبرا كذلك افعالهم ولم يدر ذلك السفيه ان قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست للنفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالاية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها العموم مجاز
حقيقة فيه وقد فسره الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات ونسبوا كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى انقطاع
الاختلاف قلة في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى المائة ثم هم لا يتمون وفي روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الاصنام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
فعلا ان تمشي او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
ما دعوت عليهم لئلا يصل البلاء من لم يدخل فيهم فالحاصل ان اهل الظلم اكثر كانهم طلاع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تبنة في البيدا فلعن ذلك الجاهل برائه عدل الباري عز وجل على ما اورده
رئيس اهل الدغل في مباحث الصوارم ولم يبق شي بعد ملاحظة تلك الاية الكريمة والروايات العظيمة
عن شيعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل لكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك بمطالعة المجلد الاول من ازالة العين فالعجب من هولاء زوجي المفعول انهم يطعنون
في اصحاب الرسول المقبول ويمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم من حيطة الخلوص
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالتوحيد ايمانهم انهم لن يتركوها ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مرارا حتى لعنهم رئيس الوصيين علانية وجهارا ولكن لا ينطق اللسان ان يعيبا
كانوا منافقين وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ
بهم ذات الشمال على ما في النسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البحار وغيره فمقول الشيعة ما لا يليق
حتى انهم جعلوا ابا الدجال معزا بل وقد نقضت اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منه بوقائع شتى وطول الاستدلال في طبعه مع ملال
لما بينا في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع الفتور في طبعه واشتهاره من غفلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب الصالح انك انت السميع العليم اجعله
مقبولا عند الاولين والاخرين ونور به قلوب المسترشدين دائما وادمين بهذه العالمين الموصى المشارق والمغارب بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفائے اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده
پس لابد که هر که با یزید محاربه کند از جمله محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهرا
این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده اعنی لله بلاد فلان که در تعیین
مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه
آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفائے اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت
اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافة التی فیها کمال و غیر لما مران من جملتهم نحو یزید
بن معاویة الخ و من ادعی الاستلزام فعلیه البیان و علینا التسلیم او رده بالبرهان علاوه برین تقریریکه
در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود چه از ان منکشف میگردد
که شرک و کفر و هم منافی خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد
اشد باشد استحقاق و فعلیت خلافت راشده جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود
تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که بار خدایا رحم کن بر خلفائے من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفائے تو چه کسانند فرمود خوا
آید بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند
که زراره و هشامین و مؤمن الطاق در اصحاب ائمه شهره آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند امازراره و فقها ابو امی جعفر به مطلبه زراره و امابشام نامه
فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و حال مومن الطاق و غیر او عموما از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود بعد ذکر
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند
و مسائل را جمع نموده و هریکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام دریک مجلسی سه بار بروی لعنت خدا درخواسته
و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر امیه
این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و پر و باقی اجوف و خالی است و امیه از استماع این عقاید زائغه بر ملا لعن میکردند و تبرا
از انها می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر صلی الله
علیه وسلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نمیزیبد با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعای
مخالفان نیست قول برجعت شاالست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و گو
محل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفاش را مشبه بحلا
و اعلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة ما دل ساختن
و معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعارست و من یجد و خذ و هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل لم لا یجوز ان
یکون فی الارض اماما فی وقت واحد و اکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
و الاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهم و الاراده فاذا کان اثنین ثم اختلف
همهما و ارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا و هو عاص للاخر فتعم المعصیة
لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة و الایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع و الذی فضع لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذا مرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه
و ازین تعلیل امامت مامون بالعض دیگر از عباسیه که هم جنبت و دوش بر دوش او باشد لازم می اید
چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در ابطال آن لفقدان عصمت تمسک
بالبستی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشته
باشد اما ابطال مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد و هو

باب اختلاف واما عبد الواقع فما يخفى ان ذلك كذلك الا ترى ان داب المامورين باظهار الحق ان يجسروا

سلطا الشي والاخر بخلافه والثالث هما يخالفهما معترضين بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الى المخلصين

فما ظنك بالمخالفين واما مقدمه ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف

نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سير الماضيين من انبياء بني اسرائيل فكيف يخفى على المتحرين مبني كه چون

موسیٰ برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ

آنها پیچیده بود از شاه راه هدایت بخارزار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت بامامت هیچ فتنه

برپا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فانهم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون

بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح امور امت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت

چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوى ان اطاعة احدهما عليه بعينه

الاخر جواز چنین دریافت کرده که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از خلفا از جمله

خلفا در وقت واحد بوده واین کتاب از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است وکمال قدرت الهی در ضمن

آن جلوه گر چون ذوق سخن تا بانجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظهار است قال امیر المؤمنین واما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی بابا ففتح لی

الباب الف باب فازدحم في بطني فنفخت عن ضلوعي ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک

چرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم

از ان در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ وارتفاع بطن

از کثرت علم امریست که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگرداند از ینجا ارتفاع شکم مبارک جناب

رسالتماب صلی الله علیه وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه آنکه هرگاه دماغ

که مقام حواس است ازینگونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین

واثق است که اگر سید ابن طاوس وملای سبزواری امامیه و رقصای تاویل وتوجیه این حدیث بعد از

رخصت قهقرے بلند پروازی هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین

اهل حق تصحیح وتنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهدان امامیه در کوچه وبازار از هندوستان تا با ایران

زمین منادی میکردند که اے بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید که جناب امیر رضی الله عنه را بتقاضای

عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ماکیان عیا باشد بنقل اینگونه خرافات همشکل عمرو عیاره ساختند

نعوذ بالله من ذلک وانچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار وذره از ان صحرای ناپیدا کنار

تصور باید کرد واگر زمانه مساعدت کند واین قال فی مقال باقی ماند واقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله

تعالی از عجائب دیگر که ملاحظه کتاب مذکور ودیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده وهنوز در گفتگوی

علما نیامده اندک اندکی بیان نموده حدائق آمانی و آمال الحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهر ۱۱ این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغت وارد شده و
اعنی لله بلاد فلان الخ ۲ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغت واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بعمر کرده اند و بر
تقدیر ثانی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که انجا دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود داد
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت احبتهم احبتهم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان او در ح صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذؤیب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میداند و از بعضی احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه و آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و تحسین
لفظ قلیل العیب صریح است در اثبات عیوب برای و و انما مدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان رض و غیره رجحانی داشته و لا ضیر فیه باقی مانند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبه شقشقیه که بنابر
تصریح ابن اثیر و فیروزآبادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و در آن کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما در ینمقام از حضرات اهل سنت سوال مینمایم
که نزد شما خلیفه دوم الذی ینزل علی رایه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا نازل

جناب ولایت مآب خلفای ثلثه را کاذب و غادر و خائن میدانستند پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
فظاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نفی الذنوب نمیتواند شد علاوه برین میگوییم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر باوجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء
عجاب انیست حال حدیث لله بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محملی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر مفسده بهم میخورد دلیل تشبیه تاویل اهل سنت در حدیث اثنا عشر بعینه مثل دوازده بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زبیر خاص و نائب باختصاص حال المومنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده دانستی انیست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رسالهٔ ثمرة الخلافة می نماییم وان انیست اولا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و جهل
مذهب خود شان است فی تاریخ الخلفا عن جابر بن سمرة رضی عن النبی صلعم قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما وله طرق والفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا ومنها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواه احمد ومنها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة ومنها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة ومنها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ومنها عند ابی داود
بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج ومنها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة وعند احمد والبزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة فقال سالنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر بعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام وفیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی ودین الحق منهم رجلان من اهل بیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر جمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امر که خالی از تحقیر نیست تعبیر نمیکردند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و منعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعده نقباء
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است بر اینکه همی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهد بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیاً ظاهر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفتی
در استفتای سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند و الا چنین توجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از قسم
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث و ما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة و قوة الاسلام و استقامة اموره
والاجتماع علی من یقوم بالخلافة و قد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة و وقعت
بینهم الفتنة زمن الولید بن یزید فاتصلت منهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث و ارجحه لتائیده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته والذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فتسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تخلل بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز
فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من
یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساخته پس
اگر احادیث مذکوره عاری از مدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثاً اینکه
هرگاه حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جا داده اقتفای علمای پارسای
و ابن حجر عسقلانی نموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوصاف
چند که دران اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از آنجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امریکه
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اهلسنت تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل و وقوع غیر بیست مثل معرکه حره و قتل و غارت اهل مدینه
بزعم اهل سنت باعث دین اسلام بوده فوا حسرتا الاسلام فی معرکة الطف الیس و قتیله قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهید نشاید خواند و قتل او را شهادت حقیقیه نمی دانند و ان هذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین قوله علاوه برین تقدیر الخ در وافی و کافی جرح شده در باب الزام شیعه بجوهرین
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ اقول بحر تم که چرا این قدر تعب و مشقت برداشته و چرا اکتساب الهی

که آنرا التفتی بیاض عثمانی ملقب نموده جرح نکرده که میفرماید حتی تکلم بخلافة الاصحاب پس بهتر آنست که بخلافت
تمام خلق قایل شود و از مذهب فریقین دست بردارد معلوم نیست که با وجود این امیت چرا ابوجهل و ابولهب
و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پردازد
خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه زعامت کبری است و تجنیب غیر مصیب هر جا که لفظ خلیفه
می بیند بمعنی آن نبرده قیاس بر ما نحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم است که احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه مبعض مثالث زراره و غیره نموده پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و تزییه اثنا عشریه مذکور است در نیمقام مجملاً نوشته میشود
که ورود لعن بر بعض رواة و هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و دیگر
ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتمآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصحاب الثلاثة
متخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه جرح خواهد کرد و بر همین منوال است لعن
آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقید در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها
از اعدا متطرق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسرة حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة
وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد اقرأه منی السلام واسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنة
فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی
کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زرارة فاخبرته فقال انه قال من اهل النار فقال کان ذلک
من جراب النورة قلت ما جراب النورة قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از درجه اعتبار ساقطه
روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست و معاضد باجماع فرقه حقه
است ساقط و از منزل قبول هابط خواهد شد و ایضاً این قول شریف بیان ما نمانده گفته شود
بمفاد حدیث علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین
و تبع تابعین بوده اند برابر انبیاء بودند پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهمی برابر حضرت موسی علیه السلام
و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه سابق بتحریر آمده و حال کهمس و غیره از تحریر المذاهب
تحریر نموده میشود قال ومنهم المشبهة الحشویة لمضر و کهمس و احمد الهجیمی قالوا انه جسم کالاجسام من لحم و دم وله
الاعضاء والجوارح و یجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم
انتهی یکبار عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت
مجسمه بوده اند حیث قال اکثر المجسمة هم الظاهریون المتبعون لظواهر الکتاب والسنة واکثرهم المحدثون
ولابن تیمیة ابی العباس احمد وانصاره میل عظیم الی اثبات الجهة ومبالغة فی القدح فی نفیها و حیث

فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یقول و هو معدوم و بین ان یقال طلبة فی جمیع الامکنة فلم

یجده و نسبت المنافقین است التعطل آنوپس لا جرم اخذ احادیث از کلام مطعون اہل نجاست محبت خواہند بود نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها با امیه بنی زید بهان کلام مجمل است که مخلصین نمیرسد و تاویلات کلام رواه که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث داله بر تجسیم و تشبیه که بعض مجیبه از علمای اہلسنت نموده اند پس اگر کسے از مجیبه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست در حقیقت ابطال ولایت و توثیق نصاری و من یجد و هم است البته فاضل مجیب جواب با صواب بسے آنها تجویز خواهد نمود و هو جوابنا بعینه

قوله علاوه در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق

اقول در لقب صدوق بنابر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابے هست در صحت خطاب صدیق است نسبت بقائل ان لے شیطانا یعتریني باوجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم وغیره و باوصف حدیث صحیح متفق علیه الصدیقون ثلثه حزقیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب بالجمله این افاده جدید که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل در تجدیث از سبب عدم اجماع و امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آید و این جواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاهما مفترضی الطاعة صریح ابی ازان اما آنچه نوشته که مقدمه او لے نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی بیش نیست زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات متعدده پس چون حکم الٰہی بنابر زعم اہل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده و هر دو قول موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف انکه دو مجتهد فی وقت واحد واجب الاطاعت باشند چه درینصورت اگر اختلاف فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اہل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین علیه السلام و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف نمودند پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود انیجاست که علمای اہل سنت تابعی معاویه را خطا میدانند و رای جناب امیر را صواب اما آنچه نوشته که این جواب مطابق واقع نیز نیست لان روایة لما مورین باظهار الحق ان یکونوا اما کلا النبی والاخر بخلافه والثالث بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کاختلاف

احکام النبی وکله علی طبق حکم الله وظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وهذا
فی الظهور کالنور علی شاهق الطور ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور واانچه نوشته که مقدمه ثانیه
یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلهما وتدبیرهما ظاهر السقوط است زیرا که لا نسلم که در انبیای بنی اسرائیل سیصد نبی
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے ولو بحیثیه نبود والله یعلم لیطالب
بالبینه واختلاف رای حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام در باب گوساله پرستی
قوم از کتب ثقات معتمده اهل سنت ثابت است علی انا لا نسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسی وکان
بینا براسه واختلاف راکبین سفینه از کلام الهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بجز فشار
نمودن دلیل دینداری وحسن اسلام مجیب است خلاصه اینکه انچه دیث بمشابه دلیل تمانع است که در آیت فی
هدایه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا اشاره بان واقع شده وعلمای فریقین در باب ابطال نیز یک بار
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پرده ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
الهه منظور است صاف بفرمایند که در تعدد الهه از کذب وظلم ومقتضات بشری مبرا ومعصوم اند چه
اختلاف هرگز میان هم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق وتعدد الهه می باید که اصلاح امور امت از معاش ومعاد
انها زیاده تر متحقق گردد چه جای آنکه موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قوله** این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند که ایراد این مورد بر روایت مذکوره دلالت
بران دارد که انیکس از مشرب فریقین دست بر داشته زیرا که مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده الم نشرح لک صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة
الحق ودعوة الخلق فکان غائبا حاضرا اذ الم نفسحه بما او دعنا فیه من الحکم وازلنا منه ضیق الجهل او بما یسرنا لک
تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انه اشاره الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه او یوم المیثاق فاستخرج قلبه فغسله ثم ملاه ایمانا وعلما ولعله اشاره الی نحو ما سبق انتهی
برطبق کلام این مجیب نافهم می توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه ومدینه به نسبت دیگر سینه ها وسعت
داشت وعریض بود وقلب که بشکل صنوبری واجوف نیست چگونه از علم مملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت ازادراکست وان تعلق از دماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چه معنی دارد وسید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مره عن ابی البختری قال رایت علیا کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفه وعلیه مدرعة کانت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم متقلد السیف متعمما بعمامته وفی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی علیه سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا سفط العلم واشار الی بطنه وجوانحه هذا لعاب رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا ما رقنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زقا من غیر وحی اوحی الی لیراہ محصلش آنکہ جناب رسالتمآب فرمودہ سوال کنید از من قبل از آنکہ نیابید مرا پس بہ رستیکہ درمیان ہر دو پہلوی من علم بسیار جمع است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک و ہر دو پہلوے خود و فرمود کہ این جا بدان علم است و این لعاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است آنچہ جناب رسالتمآب مرا خورانیدہ مثل خورانیدن پرندگان جوجہ ہاے خود را پس موافق تعریض این مجیب ناواقف توان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام جا مدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جا بدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نہ جوانح و بطن پس چرا آنحضرت اشارہ بطرف جوانح و بطن خود نمودہ فرمود ہہنا علما جما و چرا آنحضرت کہ افصح عرب بود لفظ زق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ جوزہ را بدہان است کما فی الصراح وغیرہ در حق خود جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کرم اللہ وجہہ قُلْتُ رَبِّيَ اللّٰهُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ فقال لیہنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم شربا و نہلتہ نہلا رواہ الحافظ ابو نعیم فی حلیۃ انتہی پس مجیب انصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک است یا از لبن و آب وغیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع بطن او خواہد شد پس بنا بر ظاہر مجیب غیر مصیب ادرا دہ اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر و جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارات در کلام علام نیز بسیار واقع شدہ ایا نمی بینی کہ بسیاری از علمای اہل سنت در مدح اکابر خود لفظ عالی الکعب استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام مجیب بتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست کہ سامعین را از کثرت خندہ دلپشت دوتا میکرداند پس ارتفاع و علو کعب جناب رسالتمآب قیاس باید کرد کہ درچہ مقدار خواہد بود و عجب تر آنکہ ہر گاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کردہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و ابوبکر رضی اللہ عنہ اساسہا و عمر حیطانہا و عثمان سقفہا و علی بابہا و ازین روایت بنا بر عموم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقف از قسم چوب و تختہ و میخ وغیرہ آہنی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و ہمچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار از قسم خشت و گل و آہک در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر آنکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ فکر پر رو دبیت الخلا درین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از عظمای محدثین است بر در این مکان و معاویہ رضی اللہ عنہ را بیت الخلا قرار میدادند انسب می بود و یقین است کہ اگر دیلمی با فردوس برین برود و باز بر زمین آید و رجعت قہقرے نماید در تاویل این روایت فکر او

بجای نخواهد رسید معهذا اگر امثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تقیید و تنقیح میکردند بلاشائبه تکلف علمای سنیان در کوچه و بازار از هندوستان تا بلخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را ببینید که خلفای ثلاث را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری میشود ظاهر اخلفای ثلثه رض را بشکل عمرو عیار ساخته اند و همین روایت که مذکور شد سطری از دریای احادیث سنیان است اگر زمانه مساعدت نموده این قال و مقال ها فی ما اند انشاء الله تعالی عجائب دیگر مثل مشابهت عائشه رضی الله عنها با زن شکسته در شوربا و کور شدن ملک الموت بیک طپانچه حضرت موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد والله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه بطین از القاب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه علمای فریقین بان تصریح کرده اند و بوجه تسمیه آن اشعار نموده و شعرا در اشعار بان تنصیص فرموده اند من ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفته مدینه و حیره ٭ ومرت له اخلاق سم متقع ٭ فلیعتصم بعری الدعاء ویبتهل ٭ بامامه الهادی البطین الانزع ٭ رعت عن الاثام طرائفه ٭ فهو کالانزع المنزوع ٭ وحوی العلوم عن النبی وراثة ٭ فهو البطین بکل علم مودع ٭ وهو الوسیلة فی النجاة اذا الوری ٭ رجفت قلوبهم لهول المفزع ٭ و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب السئول چنین فرموده و حیث القصد ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمة فباعتبار ذلک وصف بلفظ البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف بامتلائه و کان علیه السلام امتلأ علما وحکمة و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار غذاء له مملوا به وصف باعتبار ذلک بکونه بطینا فاطلقت هذه اللفظة نظرا الی ذلک هذا هو المعنی الذی اهدته هداة المرادة الی السنة الاقلام وورا معنی اطلعت زهرة بروج هدایة الالهام وانبعث زهرة مروج الی درایة الافهام تطرب سامعیه و تعجب من لعینه ولا غرو ان اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان لفظ البطین هی فعیل و لفظ فعیل معدولة فتارة یکون معدولة عن فاعل کشهید و علیم عن شاهد و عالم و تارة عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارة عن مفاعل کخصیم و ندیم عن مخاصم و منادم و تارة عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولة عنه واقسامه مفعل فیکون لفظة بطین ههنا معدولة عن مبطن و قد اشتهرت الاخبار فی الاقطار و اظهرت الآثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفته و افرد دراته بالغیب اظهر شیئا لشمول معرفته مصلحته و عموم منفعته و البطن بعدها الی حین حضور حلته و کان مما اظهره فی بعض القضایا ما حقن به دما قد انعقد بسبب ازالته و ما انقذ به خلقا جما من الحیرة والاشکال واقعة حتی حصل له الاعتراف بعلمه و معرفته فانه حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب جمید

حینئذ امیر المومنین علیه السلام امراة زانیة وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی
انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها ذرها یا عمر و قال بمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی
در ملل ونحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از تفهیم
این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد وشرح مواقف وجامع الاصول ثابت شده که یزید خلیفه برحق
است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هرکه بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا
وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا وبحمد الله که استیصال این استدلال از سابق ولاحق
بر ظاهر است زیرا که خلافت وتسلط تام یزید هنوز ثابت نشده بلکه وجه جای حقیت آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش درباب مختار از روایات معتبره فضایح وقبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند وکفر شخصیکه مدعی
نبوت کاذبه ویا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بمحبت یزید وحقیت
خلافتش ومقبولیت کوفیان نیز قابل شوند وحمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست وعجب آنست
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه ونقلیه مجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل ونحل غور وتامل
بکار نمی برند ودر نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق بانکار لیاقتش معتبر است وبرحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان وغیاباز اگر باشد باشد نزدیک اهل سنت
که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل وعقد برای
او اتفاق کرده باشند وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه کما لا یخفی سوم آنکه خروج بر تابعین وقتی
مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند وهرچند یزید اندر عصر زمانه تابعی بوده لکن
از قید مذکور از عدالت وامامت برآمده ومراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره معتبره اند
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ غالبا این همه زبون نفس وتشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد وبمقتضای حب الشیء یعمی ویصم
هر آینه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجداد وآباء والد ماجد خودش خواهد بود
که درباره او وخال پدرش جد زمره فادسه خلفای راشدین واخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار برده اند عفاهم
الله عن سیئات النوائب جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از تفهیم این عبارت
آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسد دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیراکه شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه
واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین واتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنا بر مذاق اهل سنت
لاجرم مجاهد او مصداق آنچه شهرستانی نوشته خواهد بود ولفظ کذا وکذا که مجیب بدعوی دلالتش بر لعن ابن زیاد
با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی واول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف اینکه مراد از کذا وکذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب وغادر
وخائن است کما فی صحیح المسلم ویدل علیه جوابه والله یعلم انه بار راشد الخ وآنچه نوشته که استیصال این
استدلال از سابق ولاحق ظاهر است پس بر ماهر ظاهر وباهر است که سابق ولاحق عبارات وروایات
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار باوجود در
روایات ذمایم وقبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب واقوال فرقه حقه است زیراکه
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض آنها دلالت بر مدح وحسن عقیدت مختار دارد وبعض بر ذمت
وسوء عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت ترجیح داده اکبرا وترجیح داده اند
وبعض بالعکس وبعض توقف نموده اند پس چون اثبات اینکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
نکرد مجیب بجای نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق واز جمله خلفای اثنا عشر
ندانسته وکسی از اکابر شیعه نکث بیعتش را از اعظم عذرها نشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه اینکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابوالطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بود حیث قال قال ابو محمد بن حازم وضعف احادیث ابی الطفیل وقال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابوالطفیل فصحابی لاشک ولا یوثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم نیست
که باوجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر چرا نشان بردار سے وحمایت
مختار اختیار نموده بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا بابوالطفیل
نموده حسن ظن از مختار وحمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد وسابق بتحریر آمد که مضر کمس
وغیرهم محض بودند ودر رواه صحیح بخاری وغیره صحاح داخل اند وعمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر وقاتلین فرزند خیر البشر بود وبنا بر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث وثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة وقال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث وروی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقة انتهی وعمران بن حطان
از جمله خوارج بوده ومدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بآن تصریح نموده وابو داود ونسائی از شبث ربعی
که رئیس وسرگروه پیادهای لشکر ابن زیاد وقاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کرده اند چنانچه

و تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان مؤدب سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار و مات بالکوفة من حدود الثمانین
اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و محاربه و قاتلین سید شباب
اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر با حادیث داله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الا ناء یترشح بما فیه انهمه عناد و عداوت از مختار غیر از ینکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول ص بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیه نفسه بسبب
نهایت نافهمی و سفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نماند انچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق با نکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش انکه عائشه رض و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد این خیال محال است چه هرگاه انها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتلهٔ عثمان
رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لااقل که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سائر اهل سنه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان
نا هنجار ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط
از سعیت رکاب سعادت انتساب جناب والا ایتاب محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت انحضرت ترک نموده باوطان خود در رفتند
و متاخرین انها محاربین نفس رسول را بجیله اجتهاد ماجور و مثاب بالارباب میدانند و کسیکه بالای منبر سب
انحضرت نعوذ بالله منه می نمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین میسازند و معاندین انحضرت صلی الله
علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه انحضرت را وصی بلا فصل میدانند و محاربین انحضرت را
بکفر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا لشیء عجاب و انچه نوشته که اهل حل و عقده برو اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ماسبق ظاهر گردیده و انچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع
نظر ازینکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین
میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافة بود و بعد

بیعت اورع اصحابه و نیزه خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قرآن و تابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره الخ کلام مجمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود و کدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ و سوء ادب نسبت بستفتی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل اسناد
هجر و هذیان نسبت به سید انس و جان است و لنا فی رسول الله اسوة حسنة و نسبت تحریف بطرف جناب علیین
مآب انه الله فی العالمین و وارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط و باطل است انتهی کلام العنید بلفظه **اقول و افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد** باید دانست که آنچه من در جلد اول بابحاث مقدمه بغایت ایزدی نوشته ام
و کلمات مجتهد بلکه مقالات اولین و آخرین او باز یر و زبر کرده ام بتفصیلی است که این همکاره جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند و لیکن برای تشحید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارند زیر هر قول
مخالف بلید سختی میگویم با بحثهای سابق را نشان میدهم و بتذکیر و تنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند و شاید اگر جلد اول بدست نیاید مجلد ثانی را رافع انتظار گردد و کما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجزه نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن شخصی مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز با چندین دهور و دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
و او مصدر اینهمه اوصاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید انس و جان بود احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول و بیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید اذعان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه مجید و از مقولاتش خشک
و ترشان بباد فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب امامیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصائص مرتضوی
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بحیث عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین یکسر برباد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و بعضی تفسیران بعمر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق رغم
بغض حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم و مزیل بدعات
اهل فضول و مداوی عمد و مقوم اود است الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیدة والمحامد الجزیله پس
بهیچ عینی و اثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق جز کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم
رواج داده و اقامت سنت کرده با بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون بغض امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سنیهٔ سید المرسلین پرداخته و بازالهٔ بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنابر خشکیٔ دماغی و خیره سری تقریر میکردند و باحداث و ابداع و تبدیل و تغیر
او لاف می زدند از هم ریخت و انتشار می و حقیت خلافتش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
اینکه مجلسی امام سیزدهم در بحار و امثال آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغت گرد آورده اند اجماعست فریقین
است پس بحکم دلالت التضمن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب موید این اوصاف است زیراکه نخاوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ائمه بر وفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که بر التقدیر
احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض آن که
خلاف کتاب است بمر تیان شیطان الطاق دادیم و نعم ما قیل بیت ما ز قران مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم و چه جای آنکه در مقاله ساد سه انیهم بمدارج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند بجا سپرو
و بسلاین کاملین و امهات المومنین بشارتهای خلافت این بزرگان داده اند کما ستعرفه مرة بعد اخرے
پس از تنقیه دیگر نزهات شیعه اثری در میان نماند کیف لا وقد قال الائمه واحد بعد واحد
ع فانهم بعد قاعدوا ورد الصدوق الابواب والفصول فی علله واما جهم الاعظم فی تالیفات مشتمله علے
ان امام الائمه دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و هم و سبهم علی روس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را بآسمان دوزند
و قلوب خویش را باتش فکرت بسوزند سعی ایشان بجای نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و درینجا برائی
بیان مزید و لائی رفضه تقریرات بسیار است حرفی از ان باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد ذاتیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسلهٔ امامت بلا فصل ازو شروع کردن و هرگاه فضیلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرفشار قوم و مدار است پس انصاری
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربود چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که مجداج انصار می باظهار اجلهٔ رفضه مورد اعطی و صدق و است
است درینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت استغاضه اجنانیه
ابوبکر صدیق علیه السلام نه حضرت مرتضی علی پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه باک
بپای عداوت خلفای ثلثه خود را باک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا براصول رفضه واه

شاعری وا دند البته و ثوق خود را خود برهم زدند کما لیظهر من مجمع البیان و سیجی عبارته انشاء الله تعالی
من بعد مخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هر گاه بحکم مجتهد دم دار اقامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا ثلثه که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شاند و التی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از النصوص را بر منقبت و محبت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا مثل سایر مدعی سست و گواه چیست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای حدیث
طیر در هواست و معارضات آن درباره احبیت صدیق در کتب علماست و حدیث بخشم میانه حسنین
و حدیث موالات خود مشتبه است بنص انصار نزد مدعین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تصانیف
المجلسی مثل البحار و حدیث منزلت بمنزله لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که تمایغنی علم الروی در شافی رد مغنی
و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بحار بذیل طعن تجهیز صریح میگویند آنچه بران دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا آخر حیات البشیر و نذیر ناقص بود خواسته بودند که بحیله تامیر اسامه
اعدا را از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سر پریشان نمند کما سیجی انشاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدان مرتبه ستودند فلان منی بمنزلة السمع الی آخره چنانچه تفصیلش
بجو بزرین طرق در مقاله ساد سه گذشت در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
ماند مگر یاد ندارد که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرآنی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رض و عمر با وصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لافتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم بگوش
دل باید شنید و هی هذه پس خدارا از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کور و کورانه مرو که برسگ
و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از آن بد دلان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سرزد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
میگویند و شروح کلینی و ترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است **قوله** چنانچه روایات دالة
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت انها نیست **اقول** امیدواریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه وارد و نص در نهج جابجا شده واز حضرت معصومین بدرجه
واستفاضه فائز بوجرا کو جواب ابدال کفره مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابان
جارتی سعد الملکوت و کشکول شیخ هنوز نگاه میدارند و دور نیست که بمیان بخی ارند واز کتب اهل حق نشان نمی
اما انچه در مقاله سابق بعضی از عبارات نهج در مدح غازیان دیار قیصر بدین تقریر آورده جوابش بطوری
ادا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد کاهی ازین و آن حرفی بر زبان نیارد **قوله** الحق بینی الخ **اقول**
خوب می بینیم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینیم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن
بسا دسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه ان تمامی همت خویش بلکه تمامه همم
وسابقین هم برگمارے مع ذلک هیچ عاقلی تن برضا ندهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک بکشایند
وروایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد ودر احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفای بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
درینمقام کجاست وانحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت وریاست
در ایشان بامتداد خواهد کشید ولا نزاع فیه درینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شد ما به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیت خلافت میرود نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید وانچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است ودر کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون وعماد ونهج الرشاد وغیره معلوم توان کرد وانهمه حجت تامست بر رفضه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کاسے وغیره را مانند اعمال یزید وشمر سیاه
کرده اند وقس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش راسمی و ذکر محدثین اورده اند ودر معجم کبیر طبرانی نص انیغنے است که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما واز تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجامد وبروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد هست بلکه نص است درینکه روزے بخانه انجناب رونق افروز شدند وهمه را زیر گلیم گرفتند
وهؤلاء اهل بیتی بر زبان اوردند واجابت از در و دیوار پدید آمد وحدیث فتن بخاری نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه وعباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا ابن یسیر و بدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد وطعن الرماح گفتند انچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و متبوعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را مذموم و طعن تناول کردند و کسے را از اهل بیت بدون

مذمت نکند سنت علما از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث شریف ذکر امارت و خلافت بعض اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت درباره اکثر عباسیه اعتقاد نیکی ندارند و بر اصول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و اخرین خلفای عباسیه غاصب و ظالم و قاتلین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصحابهم اصحابهم الخ **اقول** جواب این نیز در مقاله سادسه بتحقیق و الزام دانستی اکنون چرا بفضیحت خود و قایدین و سابقین خویش زیاده ترمی پرداز و خود را مثل هنیئه انگشت نمای عالم بیسازے **قوله** و سیوطے از نافع الخ **اقول** ازین روایت کجا ثابت شد که عبدالملک ابن مروان افقه و انسک و اقرا بود در خلافت و زین اوصاف جلیله تا اخر این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبدالله بن عمر قبل ازانکه عبدالملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواه پیداست که عبدالملک در علم و فضل و تقوی و عمل قبل از خلافت یگانه روزگار بود پس اینهمه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است چنانچه در مجلد اول جائیکه مجتهد الزمانی درباب عبدالملک سخن ارائی کرده و کلمات متکی ارکیه اقبال خویش را دخل داده و لبوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و بهیچ پنتی او در تے چند نوشته این کید را حل نموده ام طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطے قول ابوالزناد نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند وقال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی بر قاضی و دانی مثل افتاب روشن شد و معلوم گشت که جامعیت و صفات مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد ازان بالجمله کجاستایش علم و فضل عبدالملک که از عبدالله بن عمر و مانند او در کتب اهل سنت وارد است و انهم قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب مرتضوی رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه ادا کردند و از لله بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را العنوانی ستودند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت مبالغة یعنی اقامت سنت و ازاله بدعت و ادای حق تقوی و طاعت و مانند آن از محامد جلیله و فضائل جابیه علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبةً از پا در آمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر می نمودند و در صدور خویش اخلاق جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند و حقوق اهل بیت را بتعصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بر ایشان بکار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد گواہے حضرت امیر انیہمہ خرفشار حاملین اسفار مانند غبار از ہم پاشید و مخفی
نماند کہ تاریخ الخلفا کتابیست صغیر کہ حکایات و روایات فزان مجملا ادا میشود و با انیہمہ اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظہ کنی خواہی دانست کہ در زمان او ظلمہا ستمہا انقدر بر صحابہ کرام و اہل بیت عظام
رفتہ و امرا ے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
جز تکرار استعاذہ چیزے بر زبان نخواہی آورد من بعد اگر مجلد اول چنانکہ نشان دادم بہ بینی خواہی
دانست کہ انچہ رفضہ در بارہ بنی امیہ عموما و عبد الملک خصوصا در ذہن عمر و عیار یعنی مولف بحار
و ابنان ایمہ عظام خود در روایتہا دارند از عجائب افادانست کہ زینہار بیانش بطوریکہ من در انجا آوردہ ام
در ہیچ کتابی نخواہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عروض تعجبا محو حیرت خواہی شد **قولہ** پس اگر
مدح عمر الخ **اقول** بعد ازین کشف تلمیعات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفا تو انشد کسی را این توہم
عارض نمیشود چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ مدح نافع و غیر او در بارہ عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نہ تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رضی در باب حضرت صدیق یا فاروق رضی بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی و شتان بینہما **قولہ** علاوہ
انکہ الخ **اقول** این جواب را بجہت اجمال و اہمال نفہمیدیم باید پردہ از روے مغلیش بر داشتن
و اجمال و اہمال را تدارک کردن تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این دعوے
چگونہ است و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث مرتضوی رضی ممنوع است چنان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود و بجاے علمای اہل حق مطابق
ایراد رضی لفظ فلان بر زبان می ارند لیکن اعتقاد از معنی دارند کہ در حدیث آنجناب این لفظ نبود در رضی
بجہت جنابت رفض خود کہ از اغاز وجودش بحکم فاعقبہم نفاقا از لوازم ذاتے بود بجائے شہید بکتب
الرجال این لفظ آوردہ و داد تحریف در کلام مرتضوی دادہ **قولہ** و ہمچنین الخ **اقول**
این بحث خاص در مقالہ خامسہ کہ مقالہ اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیہ گذشتہ و الزاما و تحقیقا
چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و با دلہ قویہ وجج قطعیہ ثابت کردیدہ کہ قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
و لیکن جناب مجتہد کہ بدولت قارونے مست و تکبر نمرودے متصف گشت بکتب عقلیہ و نقلیہ
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقبا و ست و صغیر و کبیر این دیار او را از راہ جہل و غرور
قایم مقام و لد خاتون نرکس قرار دادہ اند مہملات او ہمپایہ مزخرفات مسیلم کہ بہتر از وحے آسمانے
است نزد رفضہ خواہد بود و در ہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبول لسانے الشان بمعنی عدیم الکبر آوردہ ام من شاء التفصیل فلیرجع الیہ و این مدح
با مخالفت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجحانے داشتہ باشد و لا ضیر فیہ **قولہ** باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم پی نبرده اند که چون هزاران مردم که عوغا می عام بود و بسیار سے از مخلوقات دعا برائے متوکل می نمودند و مبالغه در ستائش او میکردند کسے ازیشان گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد در ینجا هم راه اجمال و اهمال سپردند و فرومایگی را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را بدین رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از ان کتابها که در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد چه حیلها که دران بر نمی انگیزد و چه پیچ و تابها نمے خورد و چه هفوات که در انجا خلاف مناظره نمی جاید و درین مقام اینهم بخاطرش نمیگذرد که قائل که بود و قتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی را درباره صدیق و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستے و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورد و مجلسی روایتش را متفق علیه فریقین اعتقاد کرد بحما مر غیر مرة باین لفظ بی سر دین در یک پایه نمی نهد و داو ظلم و اعتساف میدهد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود ولله الحمد که حتی قال قائلهم با عتراف و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد مگر آنکه کسے از ایشان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که والمتوکل فی احیاء السنة الخ شاید جناب مجتهد که رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را اثبات دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید **قوله** و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را اینچنان بتفصیل و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده انقدر از دیدنش متاثر شده که اگر توهم حقیت مذهب تشیع برادمتیقن گشته براه غلط نرفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیش کرده ام زینهار بر حواشیش قادر نیافته اند **قوله** و خطبه شقشقیه **اقول** چون بجای خود مقررات که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیداست که رضی برادر مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم اینقدر به ثبوت پیوست که رضی برادر صاحب عشره

کہ سخن دران نیست و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند کہ صدور آن از جناب معصوم خصوصیہ بافصل است
و اہل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کردہ اند باقی ماند آنکہ خطبہ شقشقیہ بر ما حجت باشد این امر خواہ
شد و خواہد بود کہ داعی مکلب از طایفہ رفضہ این خطبہ را در کتاب خود روایت نماید عنان را بر
اہل سنت حجت شمارد و قد عرفت مرارا ان المجتہد صرح فی ہذا الکتاب بان ادعاء العقلاء علی انفسہم
حجۃ دون الادعاء علی انفسہم از سے لغو میں مراد این خطبہ را مطابق مذاہب خود حمل کردہ اند و فی حدیثہ
ہلی گفتہ اند و بعضے چنین فرمودہ اند کہ منسوب الیہ رضی اللہ عنہ ہذا الخطبۃ ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبہ ممنوع است آیا احتمال ندارد کہ فی حدیث ہلی گفتہ اند باعتبار آنچہ بر زبان شیعہ
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامہ جا بجا وای لفظ الیہ برائے بتان ندیدہ اند
کہ مفسرین در تحقیق آن این میگویند کہ من گفتم سلطنا لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و مانند آن و صحت قسمی از انست و بارہا گذشت
کہ وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف کہ از لفظ نسبت پی توان برد کہ دیگران این نسبت کردہ اند
و شان حضرت مرتضوی بازان ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطہر است چہ جای آنکہ اجماع
علمای ثقیفی نقل کردہ باشد کہ از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمایم ایشان ہرگز بثبوت نرسیدہ
رفضہ ہم در تراجم نہج البلاغۃ و در غیر آن این امر را نقل کردہ اند و درایت نیز مقتضی این امر است
زیرا کہ ہرگاہ از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظہور نرسد و مردم
باو نہ بیند کہ در واقعہ غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفہ کردند و شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من النصوص الآیات والاحادیث و شیخ و صدوق
درین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد کردہ اند و علم الہدی از رفضہ در تنزیہ
صاف صاف گویند کہ زنہار سر مکنون و مذہب مرتضوی علیہ السلام بر اصحاب آشکار نشدہ و ...
ماند و معدل جاثلیق امامیہ یعنی شیخ میثم در شرح نہج البلاغۃ صاف صاف گفتہ کہ شیعہ میگویند
کہ جناب مرتضوی رضی مذہب خود را از جہت خوف بر معاویہ پوشیدہ و از نصوص امامت خود تذکر
نفرمود چہ چگونہ عقلا تجویز کنند کہ ذمایم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رضی رود و معاذ اللہ
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضہ و دیگر ائمہ عظام ایشان ہمین بود کہ نہ دعوت
کنند بامامت خود و انکار ننمایند ضمیر مقتدین خبر دہند چونکہ از ازالۃ الخلافۃ خلفا تا لسبت بخیال ہجرت کرد
ہرچند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اولاد آن عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبد اللہ از حضرت
امام جعفر علیہ السلام در عرصہ ایجاد کہ وسعت از احاطہ ادراک ذوی العقول است بنای دو شہر
بطرف مغرب و دیگرے در جہت مشرق پرداختہ باشد و ہر یکی را حصاری از آہن محصور و محافظ

اگر دانید جو باشد که به هفتاد هزار باب منسوب کرده و ساکنین این شهرها به هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوده
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله دره بیضا بر اشارتش محول است لاحول
ولا قوة الا بالله **قول** درآن کلام آه **اقول** بعد ازانکه روایات اما میه را تفحص و اجرا نمودم
و کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبد الله بن عباس است و خود
نهج البلاغه در این مخصوص دلیلیست منصوص و چون متن او از کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
بصیرت زنهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص هم میسر ساختند و دعوت بیعت
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه پوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی مرید کامل برگویند پس البته اتباع ابن سبا بنا مش این تهمت
نهادند اما انچه مجتهد بخیال خود این معنی را نسخ فرموده که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا انکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بحار و شروح من لا یحضر بمطالعه مجتهد نرسیده تا
می یافت که ائمه از عضب تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت حجر
علیه السلام مطابق احادیث بحار روری ملباس و صورت خلفای مذکوره در آمدند و خنجر در کمر نهاد
ولیس الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه وسلم دادند پس اگر از راه تقیه بر آمد اهنه و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار زوی تمام کوشش بر ان
در دل بر زعایم خلفای راشدین نهاده و بر تهم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی انقدر تاسف
نخوردم انچه افسوس بر همین بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید اگر
کافی کلینی غور را بهر دو چشم بر بیند خواهند دانست که ائمه هدی بروایت زراره تقیه از ان جناب مسکین
نموده اند که اگر ائمه اشارتی میکردند بدریای محیط غوطه میزدند و بآتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملاً و مفصلاً خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان میغارید و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خورد که تقیه
ازین مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قوله** بادین مقابل حر
اقول در جائیکه مخاطب مفصلا اینجا رسید را در آخر کتاب تشیید خواهد او در تحقیق و تنقیح آن بطرز
خواهیم آورد تا از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق رض الزام حضرت عباس رض بطرفداری حضرت
مرتضی که در فع تفرق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس رض و جناب مرتضی مخاصمت نموده اند
پس چون وعده عنقریب بوقوعی انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این حدیث
را بحیث جیل و با تجاهل و کرمی نماید خوردن جگر او لقلیه ابو سفیان میکند و قتیکه در معرکه احد میگفت

افی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافه افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب ندهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند ناگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
بپرسیدی که همه ایشان موجود اند که نام بردی پس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و عجلت نکنی چون
مجتهد مقلد ابوسفیان و مرید یزید و مدعی مذهب وکلیه بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کنند و
باطمینان قرار دهند که کسی در میدان نمانده که اراده مصارعت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان آرد و دیگر از کار
بالی شجاعت درین معارک فشار و قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ولا تحزن علیهم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون و ان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا نکبه و جرح بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لاثانی جناب صاحب
الزمانی هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قاعدت عبارتهای صمد
الکتاب ولی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاوره چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان ست
چون اینقدر دانستی حالیا میگوئیم و سوال مینمائیم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده و از ینجاست که در اصول کلینی اینهمه امور موجود است و بشهادت
جناب مهبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهجة المباهج و غیرهما جناب امیر مانند جانبین و جنین بودند
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین بگریزد و مانند جنین
باشد و واجبات شرعیه از و متروک شود کما فصلناه سابقا او چگونه واجب المحبت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواهد کرد چنانچه
شیخ علی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفها مدعی آن گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد تحریر و این فقیر بعمل آورد از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیرا که
غایت امر که مجتهد از صحاح یا بتقلید جاسعین بیاض بی سواد برآورد این ست که فاروق رضی برای الزام
حضرت عباس رض و طرفداری جناب مرتضوی که بهدگر برخاش داشتند و قداورده صاحب الاحتجاج الفدا
فرمود که بگر شما ابوبکر را و مرا چنین گمان کرده بودید پس اعتقاد و جزم جناب مرتضوی بعد ز دو خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده در باره کلمات طیبات غاین

فان الخمین من التعین کما اقر فی القرآن المبین ونطقت به السنة الانبیاء والمرسلین من آدم بر بیان
عجوبه روزگار واضح که بهر شهر و دیار که تمامی عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
در کتب خود مثل تحفة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه برادر دم ورو بروی
صغیر وکبیر ایشان در بلده فیض آباد ولکهنؤ همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادم زنهار کسی سر خود را
بر نداشت و هیچ تاویلی را در تغیر کسیر خود نساخت لیکن جرفشار حاملین اسفار خصوصاً مجتهد بار ترار
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملاً ومفصلاً نوشته ام چنانکه دانی
هوس خام را پخته و لعبار نا امید بها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خود تحریفات عظیم کردند و نیز کلامه زاد الله خزیه و نلامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول و النتی تبرا نموده اند از کسیکه حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذهب اما
تبرا میکنی فرمودند او نباشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که برای بد شگونی و دیگران بینی خود
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بمراحل بعید است خصوصاً
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلیلا للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
در قتیکه قرینه عبارت کتاب بحار مؤکد این احتمال باشد پس چه بی دینی و سبکی و نا انتی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالی از علمای شیعیان غیر ثابت در صدد الزام برآمد و
الی آخر ما تفوه به و انیکه شنیده که خاصته در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بران در نیمجا هم خاص نهاده
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضی رض ازین کلمات طیبات باثبات میرسد
کما عرفت انفاً اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل هذیانه جعل الله له سرابیل
من قطران اقول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر داین مهملات بر داختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بزبان قلم می رود و برای ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
هم کتب حق الیقین و هم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده مجتهد با اینهمه ادعای تکلم و اجتهاد دیگر
انهم یا نزار دیا نیز لیش همت نمی گمارد که خود مجلسی انچه نوشته و در فهرست و ما منذان گفته دلالت بران میکند
که کتاب حق الیقین خاص از تحریر او است کسی دران شریک نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب مذکور کتابی

است صغیر و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بست و پنج جلد اختتام یافته لیس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از ان جنس ست که معاندین کفار معبودین خود را شرکاء للعلیم
میگردانید ند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کنند که ان مترجمین تحریر خود مجلسی دیگر هیچ مجلسی نه نمودند و او
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گریخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے راهم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هفتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شرایف مرتضی از جهت
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب بموقع آن
انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان پیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
راه بجای نبرده بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جزو کلان
پرداخته بعد از انکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علماء کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه انچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از اغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه جنابست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویداست که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانها می خود خزیدند و افواج از ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقابله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهل بیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بی نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند اینست حرفی از اغاز و انجام آن
تیا زم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات نکشیدند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای التصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان
برشمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر تردد روی دهد بمجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
یک دو جزو که خطبه فاطمی در انست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را بغیر از جستجو باز این مجلد عاریة بهم رسید
لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف و گزاف است و در نمودنش عاجز
شوم الغرض مجلسی میگوید و لنوضح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی تحیر من العجب
منها الباب الباب الفصحاء و البلغاء و نبنی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر احیانا الی روایات اخر
قوله اجمع ابو بکر ای احکم النیة و العزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبته و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلو تہا لو تا اسے شدہا و ربطہا اقبات فی لمتہ عن حتیدہا اللمتہ بضم اللام و تخفیف المیم الجماعۃ قبل ہی ما بین
الثلثۃ الی العشرۃ و قیل اللمتہ المثل فی اللبس و الترأب و قال الجوہری الهاء عوض من الہمزۃ الزائدۃ
من وسطہ و یحتمل ان یکون تشدید المیم قال الفیروزآبادی و اللمۃ بالضم ایضا الصاحب و الاصحاب
فی السفر و المونس الواحد و الجماعۃ و الحفدہ بالتحریک الاعوان و الخدم یطاء یوطا ای کانت الواجعا طویلۃ لستر
قدمیہا فتقع علیہا قدمہا عند المشی بالحرم مشیہا مشیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و الحرم الترک و النقص
و العدول و المشیہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم ینقص مشیہا من مشیہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیئا کانہ ہو الحذ بالفتح و قد یحرک الجماعۃ اینکہ بحذف و اختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصویر
لباس و رفتار باشد و ہرگاہ تفصیل گفتار را بعد از انکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول تقبول
تشریف دادند و درین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہر چند غم وفات خواجہ کائنات ہوش و حواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک طاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی برا صول تعیین خطوات شیطانے چندان افزود کہ بلاغت سحبان و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ ذرہ را بصحرا و قطرہ را بدریا باشد پس آوازہ
کہ خلقہ گوش ملاء اعلی کردید آن خطبہ را باین طوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و ہر
جملہ مسجع بسبب مزید بکاء حاضرین ادا کردند اگر در تمام روزے ازان فارغ شدہ باشند البتہ از عمدہ معجزات
حضرت زہرا رض احبط مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت ساعتی
کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ گریہ ہای سامعین بر ہر فقرہ از
شق شید و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و من
نو خیر ہم کہ چون این حرکت قسری باطبیعے و ارادے در آغاز خلافت صدیقے بود مشق
و ممارست مناظرہ و تبحر در جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود روایت کتاب اختصاص کہ افادہ
آن از اجلہ دودمان اصطفا یعنی حضرت ابو عبد اللہ است برابر ہزار دلیل است بر انکہ حضرت
زہرا رض ازین فنون حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا یورث ہیچ جوابی ندادند
و مہر خموشے برلب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنے آموختند و باز
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستے و از خصائص روایت
اختصاص حرفی دیگر بشنو کہ اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا رض انفرمود کہ ساختہ
و پرداختہ شماست پس صحت حدیث رسول رفضہ عیان است و حاجت بایراد حدیث کلینی اصحو نیست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق رض سند را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
اتباب اغوال بدعی اثر شدہ در کہاے کردن فوجی میگویند بالجملہ سادگی ذہن حضرت زہرا رض از کتاب اختصاص

ولیکن می بود. شرکت او در تالیف از خدای عزوجل استدعا می نمود و مردم را بدام می انداختند
و دیگر فتنه برو باه پرفن و گرگ کهن پرانشتر مشهور میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان
نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف
متاخرین مثل صوارم نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
ظهور بدعت رفض و آشکار شدن خباثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان
در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دلدار علی به مروت
تا مدتی در سند یله بلباس متبعین عدیله ماند یعنی کتابها تقیه و را آنجا خوانده و قبیل این زمان
بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که باربار بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنؤ
حج و عمره نمودی سعی مجتهد مذکور بعد از اخذ و جر کردی حج اولش همراه والی رامپور نواب غلام
محمد خان انار الله برهانه بود بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت
اگر تمام عمر خود نصیحت او بسر میکردمی کاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش سهو هم نمیرفت
چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهات بیان جی نمود که همراه رئیس افاغنه
در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع
اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود
که مرا بحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر
اهل سنت وقت تالیف بر معتقدین خود اعتماد نمودند و این تمسخر ایمان که قابو یافته و قتی
جستند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیانست که سنیان عادت تقیه
ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عیار شیعه آوردم اغار قصه مطالبه فدک بود از خطبه مذکوره که
منافقان استهزا بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان یافتند
ولیکن چون سلف شان ما نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس
ما ضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیرهم ز تفاسیر ما اگر خلف ایشان
بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ اکنون حال خاتمه
مفتریات شیعه شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در انست بشنو که مجلسی در مجلد
فتن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها
صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رض
حین ردها عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

بزرگان جود به واقعه چه پیدا شد وچه روایت میکنند وآخر لعنت حضرت ائمه واطهار
میشنوند یا دو هانیدتا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان در این باشد وخدا گواه است
که دم تحریر این اوراق پنج نسخ این کتاب را جمع کردم وغیر از لفظ خابنیان چیزی دیگر نیافتم ودر کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است در آنجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث ومن حیرانم که هر گاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق صلی الشرائع قرار خود را
باطل فرمایند حضرت سیده مصداق او را چگونه دریغ نمایند ومجتهدین قوم چرا از شنیدنش سر
گیر نیزند واین بحث در کاشف اللثام عن تلمیح المجتهد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه درینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این ملامت
وتوبیخ وتذلیل اصول دین وتحلت رفضه را برکندی ودر وبسیاری از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی واین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصا مرو دشتان خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبه باور نتواند کرد که مجلسی در جلاءالعیون نصها سوزد
وزمین وآسمان را بهم دوزد کما لایخفی علی من نظر الی حق الیقین واین دو حرف نگوید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس مدالحمد که پیر خرابات
این حدیث را بدستخط خود باهتمام تمام نوشت وتوقیع او را ائمه عظام رفقند بچشم خویش دیدند
وگواهی بدان دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار تنافینی میدان این احتمالات را
بروفت وهمه خشک وتر ناپاکان را پاک بسوخت ودست محققی نماند که مجلسی شقی بعد ازین بدان که
بر حاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته واز بیانش پیداست
که شیمه چنین بر روایت شریف بیدین است که خود را فرع این شجره وثمره این دوحه قرار
میدهد پس بنص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وعن ابایه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
وخلاصة المنهج بالا دانسته تضعیف عذاب وخلود عقاب را مصداق میگردد وقال الله تعالی
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا وازالغامات یزدانی وتائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم واز تنظیم
انتقام فراغ یافتم وقدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم ودیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند وجماعتی از صلحا وعلما
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره تبناخر تمام در آمدم وبجو بترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر روبروی جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بر بسته و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف قضیه
و معائب مذهب شان میرود و چنان متیقن می نماید که انجناب بر خجلت ایشان استحقار و تضحک
میفرمایند فالحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **قوله** علاوه برین میگوییم الخ **اقول** بر
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغة است
و نوشتن این عبارت که ظاهر اینحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله دانستی الزام است تا شیعه سرتابند و راه فرار را بر خویشتن مفتوح نیابند و از آنجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی لله بلاد و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است مخفی
تشبیه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه و السنی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه وانمودم تا بدانی که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجایی نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علامی ذوی الاذناب دل برا
بسته و پای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعا ست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
چه هر گاه خلیفه ثالث بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله و محامد جمیله باشد ابوبکر بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث بعنوانیکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بمالا مزید علیه گذشته باقی ماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که روضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
همقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی اولی بر تو حالی خواهد کرد که زنهار از ینحدیث حقیقت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی اینحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تمهید لیاقت
لیست که تهذیب اخوانان می خندند بعبارات دیگر انتمی که ترتیب اجناس متعدد عدد هست لیوی
و ترتیب انواع متنازل است بالسافل یا النوع است که زیر جنسی از اجناس مندرج بیاشد و افراد
بهمه وجوه و همه کرامت خیابانند الغرض بعد از ذکر لله بلاد که در نهج البلاغة است و انرا علمای
شیعه بر سر و چشم میگذارند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مدح بتان کرده اند و درحقیقت الفاظ تلک الغرانیق مفید مدح بتان نشد و لله بلاد چگونه باعث
مدح خواهد بود و سراسر نثار عتابی و دندان سرای است زیرا که باتفاق شیعه و سنی کسی از اهل هر دو مذهب
احادیث مرتضوی را از قبیل تلک الغرانیق نمی داند و از باب القای شیطانی نمی خواند لاجرم این قیاس و سیاق
اول من قاس و برگذشته بالجمله قایل نشیدند که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نمود
امیر سید که این قیاس مرتجا میکردند و لیس فلیس فکیف که قصه تلک الغرانیق نزد محققین
فریقین باعتراف فاضل جالبی در صوارم قابل استناد نباشد پس مجتهد الزمانی را برین حکایت
تشبث کردن و بدلیل این واقعه خود را استوار گردانیدن چسان درست بود و سعادت مند
فرزند نیست که رضا جوی پدر و جهت علمای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید که هم
نهی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل بابادلی وران مذهب نباشد مثلا روایات عدیده از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره والنجم را تلاوت می نمود چون بدینجا رسید که افرایتم
اللات والعزی و منات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که تلک الغرانیق العلی ان
شفاعتهن لترتجی پس می باید که مشرکین بمجرد این روایت بر اهل اسلام احتجاج نمایند الی قوله
پس عقلای دیندار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن در
انتهای جدال و مخاصمه پا بیرون نگذارند و آن اینست که احتجاج والزام برخصم بانچه خلاف مذهب او
در کتب او مسطور باشد یا روات و علمای آن مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا آنکه بتواتر و شیاع رسیده باشد که باز اهل انصاف احتمال کذب نمایند انتهی مختصرا از این کلام صاف
هویداست که القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند که چون جالبی در صوارم و غیره
جائیکه میانه کلام علامه دهلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پندارد و تشنیع می کند بنده این طریق
را اقتفاء لآثاره می باید فتذکر و لاتکن من المستعجلین و دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزییف و توهین
این روایت در روات گفته اند اگر کسی خیال استقصائش نماید و بجمع اقوال اهل تحقیق پردازد کتابی منفرد
باید بش پرداخت بنا بر آن بمقتضای خیر الکلام سطری چند از ان می نگارم که قسطلانی در مواهب اللدنیه
بعد از ذکر عبارتیکه مجتهد الزمانی در حاشیه منهیه آورده و عنقریب خواهی دانست می فرماید آنچه محصلش
آنست که محالست که عمدا یا سهوا آنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چیزی در قرآن مجید بیفزایند خصوصا
آنچه مغایر یکتائی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمه نوم بود قاضی
عیاض انکار کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در خواب و اینهمه که از مواهب
باختصار تمام شنیدی بعد از آن است که امام فخر الملة والدین رازی نقل فرموده که این قصه باطل
است در روات مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند [illegible]

صلی الله علیه وسلم تعظیم او شان البته کافر است پس اکراه عظیم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابر باد میدهد و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میگرداند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه آنچه فرموده حاصلش این است
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
وسوی تاویل که جناب سیزدهمی انزال مقتضای نص قرآنی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه منیف
حدیث شریف طعن در صحت این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید و از متکلمین و فقها و محدثین تضعیف و انکار این قصه را بیان میفرماید
و ملا یعقوب بنبانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را وجوه هم قطعا و یقینا از بحث
بطال التطویل کشیده انیست سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان هیچ تبیان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جائسی چنان گوید که
که والنبی ورد او سعادت مندی بدیده هیچ چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
ازان هم زیاده تر که علمای ما آن را رد کرده اند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل و زبان
دارند اینک تنزیه علم الهدی رضه که بعد از تجسس بسیار از دست بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
با این بحث دارد آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الآیه آیا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و بگران
آمد بر او وارد کرده در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد والنجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق را قریش خشنود شدند همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاده و سجده کرده و جبرئیل
عتاب او کرد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الآیه گوئیم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب پس اول معنی اینست که هر گاه فرستادیم
پیغمبری را تلاوت کرد آنچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود در عبارات کتب
شیطان منسوب شد بسبب آنکه وسوسه او بود و باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را درین امر
که گفتند پیغمبر هیچ نگفته و ثبات راه چون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبری شیطان
وسوسه داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه شان آن اینست که اشیا از آن منتشر اند نزد عقل تکلیف ضعیف و مطعون
باشند نزد محدثین و خدا آنجناب را از وساوس محفوظ داشته و از هیچ تبیان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسید بر لفظ و العزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بجای حضرت گفت تلک الغرانیق العلی پس
دانستند که حضرت انشا فرموده و ممکن که در نماز باشد که کفار قصد اغلاط او میکردند و بعضی گفتند که حضرت در تضاعیف
آیات توقف می نمود و احتجاج میکرد بر قریش پس برای انکار فرمود تلک الغرانیق العلی و در نماز یا بغیر از اسلام هم دا

وبعضی گویند که تلک اشاره است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند و بعضی گفتند که تلک آیه آیات
قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید و انهمه مطابق انست که ذکرش کردیم از زبان
اذا تمنی ازین کلام تمامی که سیر معان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه بر زبان
منوال وارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرض که قیاس مجتهد بر مذهب
کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرموده موجب ستایش
انها نشد پس بدبلا و چگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آماده بر حاشیه
منهیه که مجتهد بکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترینت داده کما لا یخفی علی من نظر الی کتابه احقاق
الحق و عبارتش انیست قوله علاوه برین میگویم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده
و تفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت بطرق متعدده وارد گردیده و اگرچه علمای انها اکثر
طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات منجبر
بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته و کلها سوی
طریق سعید بن جبیر اما ضعیف و اما منقطع لکن کثرة الطرق تدل علی ان للقصة اصلا مع ان بها
طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ و ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعید بن جبیر و دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لا عفا الله عنه

اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را
اصلی باشد و ازین لازم نمی آید انچه شقی دارین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم
مدح بتان بر زبان آورده نه زیرا که بسا دیده باشی که اصل ذره بیش نیست و عامه ازرا کوه [illegible]
میگذارند و قطره را در تعبیر بسیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی ذوالفقار میگویند
که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند و دیگران
آخر درین باب چنانچه دانی و تفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل این
قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید و ترهیب هم چنان گفتن
کجا متضمن است بر وقوع سوختن و کوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطائفة اللئام علی الصحابة
الکرام مع ذلک هر چند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج
نیست بجهت انکه مخالف معتقدات و اصول است و مضاد قطعیات قرانی و ادله عقلی کما عرفت
چگونه مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین با بتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی خدا لعنه الله
قرار داده بار بار فرموده انچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان و پیشوایان ایشان بر روایات مسلمه [illegible]

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام که شرک و کفر محض است بتصریح اجلهٔ علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند آری راست فرموده عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون تجربه کسی
بسیاری را بدخواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کندهٔ دوزخ
گردیدند مگر نائب بلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلمنا که
ابلیس با تلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن این هم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقهٔ سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامهٔ مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با وشما هی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود این همه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن بکار
مجتهد الزمان نیست نه بکری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از آنکه بمعارضهٔ قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
تخلیط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر بعلاقهٔ سببیت بشیطان نسبت نمودند این علاقه
علیت و معلولیت در زمان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت گردد فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آخر مذکور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در وهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
حضار حضور مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوة والسلام جاری گردید و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا آنکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا به زمین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه و از اینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این ست که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و حقی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی آن هم نمیشود الا آنکه نسبت به مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و او در صواعق چنانچه دانستی تصریح میکنند که اصلی ندارد و برین تقدیر افاده ثمانیند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا با فاده مجتهد فانی دل بندیم لبعد ازین بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیرمغان مجوس چگونه باعث تحقق روایت عند الشیعه نگردد و پس در ینجا کنتوری در دیده و دهن و مجتهدین پر کرده فن بعد از ملاحظه تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روا نمیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردید و اگر روایتیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ناجیا این گرگ کهن نمی گفت لیسانیکه آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینهار تا بجواب دادنش محتاج نیستیم شیعیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود کشیم و بر فرض محال جوابش اینست با لجمله ظاهر کلام ثمانینی همانست که روایت مذکور حدیث امامیه و قصه را اصلی باشد بر بین قدر هیچ موقوف که مغ دیگر پخته و پرورده با کرم و سروکیتی لبسر برده در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه صحت نرسیده پس نتوان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و صلبیت روایت از دست نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهر شد نزد مجتهد آن ست که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن اصح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد کما هو وجه هم را اظهر فهم تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابعض قوت تلاوت مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان ست که این قید برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند در التباس افتادند پس شاه ملا و اسحق که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی اهل تشیع نیست و در عین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان ابعض دل بندد و قید ابعض افزاید حقیقة الافتراء اند اند و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان ست که این شیطان لنلعنه ابلیس علیه اللعنه و العذاب بود و الغرض آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص دران نیست که شیطان بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس عنوان بیابانی در خلاصة المنهج القای شیطان ابعض ابلیب خاطر قرار دهد و آنچه بران متفرع شد یعنی التباس حضرت پیغمبر بدان راضی شود نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهد

خصوصاً باحادیث جناب پیغمبر تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچکسی را از انبیا و مرسلین
از عداوت و حسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان و ابوذر و مقداد و بطوریکه خصوصیات عترت
مطهرین را برهم زند کما لا یخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعض آن بنیاد نهادن بنا
قصر همه مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره
هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب پیغمبر بمقتضای اصول قصر
مثل احادیث کلینی معدود و اقرار مجتهد جائسی در حسام و غیر او در عقیده نفس سید المرسلین بودند و رتبه ایمه
از انبیای اولو العزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب در ذریه
طاهره آن عالی جناب هنوز بر جای خود است و آنچه شنیده بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را
حقیقتاً با احادیث رسول اطهر کاری نماند و از اینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت
الا شذ و نادر آنکه در تخصیص تاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لا یحضره الفقیه
مخفی نیست و این ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
میگویند که اهل بیت قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی و دیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتمآب کاری
نمانده اگرچه ابن عباس و مانند او باشد که در حق او و پدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
از اهلبیت آنسرور بودند چنانچه فقیر نگارنده هم بر آن اول دلیل است کولی خرد جائسی و این مجتهد انکار اطلاق
اهل بیت جز بر اصحاب کسا نمایند کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابوذر یا کسی دیگر را
مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع فرا گیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
شان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استثنا از ایمه هدا خصوصاً جناب شیر خدا
جابجا منقول است وقتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد لب بستند و بر وی شکستند و سوختن مهبط
وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند و غیر از مقداد کسی دل با یفای
میعاد نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از او گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و چون
بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را روبروی
ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین مشید کرده اند و برد وحی بار بار پردازند و همه مواعید موکده را
برابر غازی نشمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانسته
و این مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سیده علیها السلام از انهم کمتر بود و حال
قرآن مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست و چون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

آنچه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و القای آن
هم گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن این بر زبان ایشان وثوقی نماند و ازین تحریر که نزد عامه تطویل
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی آنچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
ثبات تابت نشد همین است حال آنچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرفا حرفا
منطبق هست بلی امریکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
همه گر باشد میرسانند لعبو انیکه فریب شیطان دهار را دران مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی اعو جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادت
خود ارشیعه الجنان القا میفرمایند از مکاید شیطان ایمن فراغ کلی رو میدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدینش القبا سی
شدید واقع شود که جبرئیل است یا عزرائیل چنانچه آنفا دانستی و الحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ نجدیه در بسیاری از کتب کلامیه ازهم
باشد مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمای سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه عیبی و اثری از قصه تلک الغرانیق نیست
و اگر می بود جهابذه علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فانه کبر مقتا و مکروه بالحجارة من کان بیته من زجاجة من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم عجیب
در تقیه حضرت رسول یزدانی می افزاید تا بدانی که تقیه آنجناب نزد مجتهد مقتبع خطوات شیطانی ثابت
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
کربلا و تقیه ایمه هدی تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین بر دارد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشیء عجاب **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ **قول** جواب این روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العارض است در مقاله سابق مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما
منبعه بحکایت ملاد و سارنه اشاره کرده و بکلامش تنبیه داده و لیس نیهمان اجمال و اهمال است
که بدرشان موجب فرومایگی در کتب مطبوع خویش میدانند بایداین حکایت را شرح کردن و انشاء
الله تعالی عنقریب معلوم میشود که این مضحکه هم بر رفضه راجع میگردد قال الله تبارک و تعالی
حکایة عن نوح و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
آنچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول آینده

اقول الخ جواب درین عجیب فاضل حیران قول میکنم باید چنانچه مناسب وقائع نقل علاوه

مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت وسهم تشنیع دراز کرده بود لاجرم من جواب

آن را از رساله اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافة که حالا در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بخدمت

کنار می مجتهد مشغول میشوم یعنی از تحلیج جدید را با اثبات الخرافه ضمیمه میگردانم و خود تشنید

و رسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع حرج مدت

چنانچه باید اوال ناگشته و در قلب طابع بیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون

منتظر اند که مؤلف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایان خرج کند و کتاب را

مطبوع گردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه برینهم توفیق مطالعه کتاب دسیے

نیاید خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارة العین و کاشف اللیام

تقسیم کرد جامع اوراق اوراری معین نماید و اگر باری این بار هم بردارد باز هم محنت این

بیچاره رایگان است که زر را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی

کساد بازار علم هذا الحين الحين که امروز درین شهر با صفیکه آباد و آمرا نهایتی نیست کسی را

لائق آن نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم و القاب والام راکه بسبب تنهائی درین تالیفات با من

است پیش او شرح کنیم و او براد من برسد دوست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزے

ازین کتب و عینه بشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعین

و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال صراکه و بعان جوانی به طبع ازمائی این فنون را دیدیم

درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم

بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام یجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن

درین بود که از اثبات الخرافة جواب مجتهد بزرگوار مرتب بدانکه آنچه او در اعتراض اول گفته محصل آن

دو حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چرا لفظ امیر آورده اند و این بحث قطع نظر از آنکه

از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن

کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء یقیس

علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله

عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة

لم اسمعها فقال کلمة لی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال

امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بکلمة خفیت علی فسألت

ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم رح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون اثنی
عشر امیرا و ازین روایات که شش نمونه از خروار است واضح گردید که تعبیر کردن بلفظ امیر
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسطور است پس اعتراض را
بنیادی و بحث و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان این هم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی وارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرایف ابن طاوس که در آن هم امیر و هم رجال تعبیر
طرفه تر آنکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکذوب را هم ندیده و نه احادیث
او را از زبانی کسی از ثقات شنیده که او حدیث میکند باسناد خود و الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشاپوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحاق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد
دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشاپوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر اینست حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و این همه احادیث از جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی برین جمله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین جهل کوری حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله البقایا التعبیر
[illegible] نماید بیادمی آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی بافحش وجوه منقلب
نکرده و درینجا نکته الیست دقیق و لطیفه عمیق بیانش آنکه غایة ما فی الباب از طرف شیعه این است که قلوب
سنیان بخلفای جور مایل شده و رنه این احادیث را بالیستی بر دوازده امام حمل کردن و مسکنیم
که آنچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخبر را نقل کرده نه نص است در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خلفا از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر وقع بدگمانی مجتهد حمید دلیل قوی است و آنچه مجتهد نقل فرموده و حرفی درین باب افزوده
برای اهل سنت من و سلوی است چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس ازان منجمله اصحاب کساء اند حضرت
مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در آخر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود و بعضی از وجوه العرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا
قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت میبود

تعمیم نمیکنند بالجمله حدیث مذکور برائی رفضه که گمان بد داشتند و اهل حق را ادا هن می پنداشتند مانند
رقوم و حمیم گشته که همه اسعاے مطاعن ایشان در تخصیص فرو ریخت و مخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه و النتی فرکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
و لا ینبئک مثل خبیر و درینمقام با وجود انهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
از انجمله آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لن ترانی بر بیان قطعی مرتبت کردند بر آنکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل و باین خلافت واصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
و اتفاقا دانستی که جناب نده علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تذلیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر اهل السنت حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و ازینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدمای
او همه مرفوع الاقلام و منصوب الاقدام اند حقیقةً و عداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ائمه را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر را التعجبی نیست چه قدمای و مداراشیان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصا بدابة الارض تعبیر فرموده
و خود این حمقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله و از انجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافة چنین فرموده و شمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغالطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب و قمع این اعتراض از وجود واضح کردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع سنت
است و هیچ غباری درمیان نیست بلی غبار و خس و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که در لفظ امرا التحقیر فهمیده و بحیث لفظ رجل تذلیل ائمه هدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجه اش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا کمان کرده
که او انهمه خلفا را فاطبة بد میداند پس ممنوع است لا ید علیه اقامة البرهان کیف لا و فیهم معاویه
بن یزید و عمر بن عبد العزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
و لیکن تکبیر مجتهد بحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم عزمه ان فسق یزید
مجمع علیه و کفره مختلف فیه و لویده باقی الکتب الکلامیه و غیرها من فظاظة امره و الاتفاق علی فسقه
و الاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امرای توانند شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که محمد و حسین یعنی خلفاے اربعه با حسن
مجتبی و ضمیمه ابن زبیر و ابن عبد العزیز و معاویه یزید و حضرت مهدی بعد ده میرسد و نزد

و دیگران است که از ثقات عباسیه نیز شامل شده و بیک ملت حقیقتا هم فایده نمی دهند تا تطهیر الانفاس [illegible]
و العجب که عدد و فدک از قالیم ریاست و حکمرانی بیرون شده و بسمر قند و بخارا است و بالای مجلس [illegible]
برای فدک که دعوی پیش نبود و حتی که شوشتر و هر زبان کسی از علمای رشیه جماعتی هم معتبر شکسته باید
تعقیب و رفتن بجار با لفظ امید بر زبان آرند و این بعد با عقلا و نقلا در دانا و صحنا [illegible]
آنکه قبل این از کتب شیعه منقول شده که اتفاقا کل بجای لفظ اکثر است و صحیح مشهور لیس و صحیح یزید [illegible]
او از خلفای جور و عید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تعاقبا و هدایت و رشد برای [illegible]
است یقینا بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود حق است [illegible]
و فجار با لفجار یا در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگوییم که آنچه در اعتراض ثانی
تقریرش نموده تخسی است خالی از تحصیل زیرا که قبل از این دانستی که ان بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سببش این است که خلافت را بمعنی عام فرو آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم اطلاق
اثنا عشر امیرا و رجلا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر با درستی نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد را یقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوییم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است در آن پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم در آن داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هر چه تمامتر در جلد اول او افتد اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضی از خلفا ممدوح و بعضی مقدوح باشند پس رشاوت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
و حکم راندن و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه آن ننگ نوع انسانی و این مقام انکار است و مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا بایمعنی چیزی دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امری دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک آن در زمره خلفا با عتبار جبا نیابی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هر گاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیثیه و کلامیه که خلافت در ینجا عام است و نیز این عام انواع مندرج است بعضی

قابل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنابران تفریع بدیع
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلا گوئیم که انسان و بقر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
صنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فرا گیریم و گوئیم زید و عمرو
و بکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد از ین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون بنظر حکم را
و بنودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه بثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل احد
وان کان مخفیا علی المجتهد واین مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بر طور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرا گیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام بردند و هرگز حقیت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور واگر مجتهد الزمانی بداء و معروضات
کمترین فرا رسد مثالی درینمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مولف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشعبین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر که کلهم من قریش و صف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسید که گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام
حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب در وسطان بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر انست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چهار نور را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر آباء و فات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هشتاد و هشتاد باشد و لیکن صاحب الامر
بنیان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر همه افعال بود نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمیناً یک غوطه شناست پس سبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و چون
البدیهیات و حال آنکه توقع آن بود که سته امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و معراج
المقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلالهٔ [illegible]
و نصارای روم بهم رسد یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار و غیره من کتب المجلسی انهمه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبها [illegible]
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضی رض و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
از اول مبایعین او باشند و در لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که از اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بفضائلش نمیرسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
و حال آنکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون آنها
خلیفه بر منوال واحد باشند این مرتبت و نقصان از کجا ترتب یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دارد یا نه و هی هذه فان قیل لم قلتم انه لو بقی
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بین موسی ع قلنا لانه او اثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلو
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند و آنرا شاید موجب تعظیم
و تکریم می پندارد و پس وهب الله بنده ره برین مقصل صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر از آدم [illegible] شهادت ظاهر کنند و هیچکسی از مدینه
از و مشهر باشد بلکه او را پیشوای خود دانند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بهترین جمیع اشیای عالم الیقین می کنند امری را که کلام در آن میرفت لاحول ولا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از آنکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفته کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
بدایت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود و بلاد
اسلام و انتقام از کفره و لئام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت [illegible]
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب [illegible]
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه باوجودیکه بیرون منعطله بودند و بسلب [illegible]
ذاتیات از ینجهان تشریف بردند که [illegible] است با این قصر شد منتقم از اعدای دین قائم [illegible]

ولیکن زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کتبهم منسلک توانند شد
واگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نامش گذاشته از صندوق بکشایند بسیاری را از مویدات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی برافراد مستلزم سوء ادب نمیباشد گوییم
فقد تم الدست وحصل المطلوب فرق این است که گنجانیدن بیر معطله و قصر مشید در بین نشاط و نبودن سیر
و جبانیدن بسیار کمتر از نوع حمل سنی سم الخیاط نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
ربانی کما لایخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ
آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت برغم عوم شان منقول است دیده باشی
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را در کهیعص می شمارد نام می برد و آنچه در کتب قوم بمعذرت این امور دیده شد آنیست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلاء بغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی آنجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا معشر النائمین **محصل مرام و فذلکة الکلام** آنکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیک و بد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنة و حدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے اراده نمودند و دیگران بملاحظه
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام برشمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق رض و ذوی النورین و مرتضی رض و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبد الله بن زبیر و عمر
عبد العزیز و حضرت امام مهدی باز بقیه را از ثقات بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند و رای
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر باین مناقب برسند و احوط آنیست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد زمان است بلکه در بعض احادیث حتی یقوم الساعة موجود کما فی تنقیح الشیخ
الحلی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر هم عدد خود را بهم رسانند
و اراکین خلافت محموده را زیب و زینت دهند و ایضا هیچ شش و ده و دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمیشود قال الله تعالی فی قصة نوح ع فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا یعنی استثنا
برای تخصیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمایة و خمسین میفرمودند و ماهرین میدانند
که استثنا برای تخصیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد و الا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مور و وَتَرَكُوكَ قَائِمًا لاجرم محصل کلام آنیست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدائح نبیله باوصف ازمنه ممتده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مآل فهم رفضه که لن ترانی

و بالاخوانی شیعه و این محدثین است کما ستعرف انشاء الله تعالی اگرچه ایمه هدی بر اعتقاد مدعین مزید ولای
انتظام ذاتیات امامت از جهان تشریف برده اند آدهم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثنا عشر کلمه حمل نکرده اند و جواب اش
قطع نظر از سابق آنکه خلافت را بر آن بزرگان که منزوی می بودند و بالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید
از فهم و فراست و خلاف ظاهر است و از احکام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لا یخفی و قدم قبل
ذلک و اگر از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
نفاق و اندراج امثال شیطان ایطاق نزد اهل بدعت و نفاق و این بحث عنقریب بالا مزید علیه می آید انشاء الله
تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا و تعیین امور ما به الاشتراک نباید بلکه
ما به الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از هاشمیت و فاطمیت و حسینیت و اخراج حسنیت بر قید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصایص امامت را که
از عبارت ملکه مات در گذشته نام نبرند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور پیدا شدن و مختون
بوبیو آمدن و از کشح ران بهم سیدن و بمجرد ولادت سجده کردن و انگشت شهادت برداشتن و کتب
آسمانی و صحف یزدانی همه دران وقت خواندن و عمودی را که سر بآسمان برافراشته و نورش از فرش
تا بعرش تافته نصب العین گذاشتن و انگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فاحفظ
هذا التحقیق الذی لا یشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیرا فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیرا بعد
ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم **قول** ناشائسته هرگاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت یزید لعین و مدح آن پلید
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقا و الزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد نقلا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هرگاه مستفتی حضرت امام حسین
در نظم امرای دوازده گانه بر خلاف هدایت بلکه نصوص داله برین معنی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید مرتکب فعل
مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی است منتظم فرموده جاده اقتفای قمی و طوسی و حلی و ملای مجلسی
پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم ان اوصافی چند که در ان اخبار
مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است و مانند آن حتی که کلینی
اعور و رکافی نگار بلاعنت مذکران گسته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود و در زمان خلافت انجناب امریکه باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر نفاق
اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم

بوقوع نپیوسته و علت آن غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار و تشعر به ما سبق من عبارة الفاضل الاخباری المرد علی کلام
حامل الاسفار فانجر الامر فی معرکة الطف بین و تنیکه قتل و شمنانش باعث عزت و مناعت اسلام
باشد و بنیادش ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت دانند و هل هذا الا جمع بین النقیضین
و قول بالمتنافیین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز با مخش وجوه منقلب شد فرق اینست که بر اصول خود
رفضه باوه اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه است
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دودمان اصطفا و ارتضا بحکم روایات کلینی و
بتصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند لشوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی ابن سبالعین و قتیکه هزاران کس را
ز ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة والسلام قتل کردند و نوبت بتعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد با این خلافت را مثل خلافت یزید و مروان شمارند و دست از تلح خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان و بر عاقل یلمعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین خرابیها
بر اصول موضوعه بتواتر و اتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه با زواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده عم
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند و تازیانها بر آنجناب زنند و بازوی مبارکش لشکنند و خانه عصمت
کاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول و الثانی و صاحب شافی هم در حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده این همه تائید دین و ملت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه و سلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آثارا و آزار من بلیت
بزودی لسوی من خواید آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس ازینجا باید
حسن سلوک و دین داری و حیا و مروت و عصمت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الائمه معاذ الله
باید دید و از اصول رفضه بهزار دل و زبان تبرا باید گزید و چون بتفصیل تهمت زنا خاصة بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان بداده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب بنویسیم که این رئیس المفترین
راس الابالسه و الشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله عم قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله

اما کل مال الیتیم وعقوق الوالدین وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانکار حقنا فاما الشرک بالله فقد نزل فینا ما نزل
وقال رسول الله فینا ما قال فکذبوا الله ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتلوا الحسین
بن علی رضی الله عنه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا واما عقوق الوالدین
فقد انزل الله ذلک فی کتابه فقال النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله
فی ذریته وعقوا امهم خدیجة فی ذریتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة علیها السلام علی منابرهم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امیر المومنین بیعتهم طائعین غیر مکرهین ففروا عنه وخذلوه واما انکار حقنا
فهذا ما لا یتنازعون فیه یعنی امام فرمود که گناه کبیره هفت است در حق ما نازل گشته واز ما باستحلال
شرک بخدا وکشتن نفسیکه خدا احرام کرده خوردن مال یتیم ونافرمانی مادر وپدر وبزنا متهم کردن زن عفیفه را
وگریختن از جهاد وانکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در باره ما آنچه نازل کرد وحضرت هم فرمود پس
تکذیب خدا ورسول کردند وشرک بخدا آوردند وقتل نفس کشتن امام حسین است وخوردن مال یتیم
بردن فدک است که خاص برای ما بود وداوند غیر ما را وعقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نافرمانی
پیغمبر است در ذریت او ونافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او اما تهمت زنا بر عفیفه صالحه پس
البته نسبت آن کردند بفاطمه زهرا بر سر منبر وفرار از زحف اینست که بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودند
واو را شکست دادند وانکار حق ما آنست که نزاع در آن دارند وآنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
اثنا عشر امامیه بوقوع آمد که رقعه شبستان حرمهای محترمه شکستند بعد از آنکه عهود ومواثیق با این
خلفا بستند وامیه بدی با وصف علم غیب وشهادت در فریب این حرامیان گرفتار گشتند در معا
ساد سه مفصل گشته نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیئات اعمالهم هیچ عاقل تجویز نتواند
کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند وآفرینش عالم دیگر را مانند خدای عز وجل سهل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام وجهاد کفار واعلای اسلام تا دم باز
پسین را دار اتوصف بکوشد وگاهی لباس عزلت نپوشد مگر یکبار در فرار از برای درستی سال
در غار همراه رفیق غمگسار ودر پرده اختفا بملاحظات نجات رسید واین خلفا دعوی
خلافت وقت اشد ضرورت هم بر زبان نیارند ونام نصوص هم نبرند وهمیشه در پرده تقیه
زیر زبان نصوص باشند واز هجرت وگرداوری اهل اسلام که سنت سنیه سید الانام بود هم دست کشیدند
کما فی افادات السید مهنا المدنی تلمیذ الحلی وعلی القمی حالانکه بدلالت کتاب حسام این امور واتیه ناکر
برای امامت نه نفس نبوت ورسالت وهمین است باعث فضلیت امامت وبرجای خود مقرر است
که هدایت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین اصنام وبا اینهمه این بندگان هیچ کوششی
وششی هم نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفضه مانند سهو واند قطعا ویقینا نه ظنا وتخمینا کما فی النجا

وحق الیقین وغیرها وعلی ای تقدیر مدعای ما حاصل است ومذهب رفض تشبیاطین سهو واهل لاجرم
حضر زعامت وریاست ایشان که حال بر خلافت ایشان معلوم است اعجب العجب آنکه بعد از آنکه چند کس از ظلمه در زمره
خلفا لیلی را اصلاح شمرده شوند **قوله** لا یجیرتم آخره **اقول** چرا جناب مجتهد از ملاقی قبل از خروج سفیانی
واستماع ندای آسمانی خود را بجای موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می پندارند و از غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که من بمقتضای
شعر باستانی ؎ گفته کلیم خویش بدر می برد ز موج ؛ وین سعی میکند که بگیرد غریق را ؛ یا به پایه اقلیم
دیگر میگذرم و میگویم که زینهار درین ورطات ممی جانی بجنبید وجه اول آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تحمیق طائفه شیخ بجد خبیثه است تا رفض را بگذارند و از رقص الجملی دست بردارند و پنبه غفلت از گوش
هوش برآرند و خود را غریق لجج مخالفت ثقلین پندارند و حریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
بشمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد فانی و خود این تشیید المبانی و تفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی و کافی تلمید اعورش موجود است و در منهج السداد و ثعالب الرشاد بتفصیل مذکور است و تبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاق
نیز ثابت میگردانند و احتجاج طبرسی در ساختن آیات والحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته تغافل
میورزند تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد و عجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود یا اصول
خویش چنین مینویسد حاشا و کلا علاوه بتقریر دیگر تو آنکه گفت که هرچند اولین جمع کردند مگر اهتمام زائد الوصف
ذی النورین بجا آورده کافی الصوارم ایضا و اولین هرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیات القلوب تصنیف توگویی که
ایشان است جمعی از محققین بر آنند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی است چنانچه در عماد الاسلام مرقوم است آید و این اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی بالداری را بنکاح آورد چنانکه پدر مرحوم
اخباری اکبرآبادی برای اظهار مجتهد جالسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شهر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمده و فرش شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری داری و دست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمده عرض کرد که منتهای آرزویم اینست که فلانی چندی در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست و ورد آل ماش چرا تاخیر میرود زن دانست که حال چونست یعنی دوست خود را آگاه میکند
تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در گلویش مطوق شود پس تمامی
لباس و بدن آلوده گشت درین اثنا کنیزی دیگر رسیده مشتی زد تا چه بشکست از گردن بیفتاد و مسافر گفت ای یار

برمن بارها این شداید رفته لیکن محال نداشتم که طوق را از گردن خود افکنم و ریش و بروت را پاک کرده ام پس این
ساده لوح درست نشست و بروت را تاب داد و گفت که والله گاهی در خانه من از جانب زن انعقاد حکم
رانی نمیشود و زن بهر حال مغلوب بیت و من غالبم حال جناب مجتهد با اینهمه تصریحات بنده چنین است که اعتقاد
دارند که بودن قرآن مجید بیاض عثمانی مذهب شیعه نیست بلکه عندالمجیب است نعوذ بالله من تلک السفاهة
والبلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است و هم
آنکه مطلع نظر بلند مجیب اینست که هرچند رفضه را بحجت بالغهٔ الهی و بمقتضای المرء یوخذ باقراره بکتاب مستطاب
الزام توان داد زیراکه در شروح کلینی مبسوط است و خود کتاب کافی هم دال برانست که ائمهٔ شیعه را القرائة و
قرائت همین نسخه مشهوره که جالس دانسته تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن تا کار از اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمه روبروی این اغبیا نشاید فکیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد و در مناظره رفضه اسفیا نیا بدانجا و توحید نمی کند تا امام
کفر باید و بآواز بلند منع میکنند از آنکه چیزی از قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد و بنده عبارة الکربلائی فی مبا
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناء من افتتح هذا الباب و شید کانه منع من الاخذ لشیء من الکتاب والکار
نضا اعنی صاحب الفواید والشیخ الحر و من تلاهما علی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم جنا
منبع الحیوة وهو عنهم علیهم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله تعالی قل هو الله احد یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا غرضیکه علمای رفضه بسبب حافظه نفاق اولین
و آخرین خود هوش بجا نماندند و درباره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب نسبت
تبوریت و انجیل از زبان بر می آرند سوم آنکه مجیب را اینهم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار در آن محتمل
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هرگاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهد یافت چون دانستیم که خوارج بمقتضای سگ هرزه درا و رشتعال اخوت بر واقض دارند
در بدگفتن اجله اصحاب و اهل بیت شریک همدگر اند و فرقه از ایشان در قرآنیت سوره یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سوره ایات دیگر و روافض در دعوی تحریف قرآنی عموما برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآنی زیاده تر بیچارهای نادانی می شوند دو وقت استدلال
بآیات ربانی بالاخوانی و لن تراینها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقت
لا تخوخطاب فرقانی بناشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود برای ابن عباس رض
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه یقول
ویقولون ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی الله عنه

بر نہج البلاغت آوردہ و مدعا ہمانست کہ انفاقاً بعبارت فاہشے۔ انتہی۔ و درینمقام کہ ذکر رفضہ
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم مے آید بدو حرف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را مدرک خویش باید گزید کہ من لوازم تصدیقہ ان من نکر حرفا من فضلہم ما وجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا نقول
فی آل محمد ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ علیہ السلام انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اہل بیتی الخ
یعنے از ضروریات تصدیق اہنیست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگی اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینے کہ ہر کہ ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قرآن مجید و گوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد ولیس ازینجا حال رفضہ
قائلین تحریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدل بعض آن ببعض بلکہ اعتقاد زیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استاد کلینی و طبرسی نیز بدان مشغوف است عیان شد والحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان و خردان خویش بر خلاف مثل مشہور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این سطور وین را قایل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لا یخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمانی سعی قول من کہ بنا د تقریر بر آنست تفہیدہ اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ لا بشرط نیست
و ناگزیر است برای آن ملاحظہ شروط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید۔ وقد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فات الشروط فانتفت امامۃ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العلیم افادہ انمعنی کرد کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پسند اشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را برخلافت خلفای راشدین ترجیح دادید حالا
من ہم شروط را اسقاط کردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشرکہ الحاق
بمذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق انیست کہ چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خس کم جہان پاک و رفضہ مجال ندارند کہ ازین ملاحدہ قطع نظر
نمایند و ساعتی بر فیض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ ہمارۃ العین بوجہ البصیرۃ و رای شرح عبارت
فی المجلد الاول علی ہذہ الوتیرۃ پنجم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کہ کردہ بافحش وجوہ ہدایاجات نیست
زیرا کہ سخن در مطلق فرمان روائی و کشورکشائی نبود بلکہ در حقیقت خلافت بود کہ بعد از بیعت یا استخلاف

استعداد سابق که بشرط حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را گر نزدے میرسانند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند بے معنے نمی برد و قیاس میکند که یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را از جمله شمرده اند خلیفه برحق شد و معلوم است که همگان را
که این علما نیها او را خلیفه برحق نه انگاشته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید میدانند و بجلا فسق خبر
حکومت و ریاست و یگانگی در حکم را بے خبرے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادم پس حقیت که بحث در ان بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین را در بعض از
صور گزندے تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
به تخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناصبیت بر
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد دستے
عزو شد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان درجه
شهادت یابند و چرا ائمه که با وصف معامله عصمت تاب نسبت بضعه حضرت رسالت مآب کالشمس طالعات
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف قریب چهارده [illegible] ائمه هدے از دست رفقه تا آنکه شبستان
حرمهاے محترم شکستند و بدار البوار پیوستند کا سبق مدعی علم ما کان و ما یکون بر اسے ائمه هدے
گشتند و زبانے از این نیرنگی و قلمونیها تجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و اولوا العزمے دانسته
و ائمه را از انبیاء اولو العزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران بالوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یؤفکون ششم آنکه مجیب مصیب آیت کریمه خلافت را چگونه ذکر نماید که باعتراف مفسر
همچو من آیت انی جاعل فی الارض خلیفه است و خلافتیکه سخن در ان است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه وسلم یعنی جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجرا حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الی غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی و صحائف طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب حلی
مثل نهج الحق و مسالک احقاق و هفوات کشمیری تلمیذ و جالسی از علوم و حسام آنیک حاضر و در قبضه از ائمه
ائمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این ذات اثبات و اوصاف
سلب مینمایند و از خلفا همیدانند پس پریشان خلافت مذکور که مجیب مصیب در ان مقدمات
الزامیه مرتب گردانیده و لازم افتاده اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد تکلیف
که آنها هم حال عصمت دانستے چه جائی آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه مامورین باظهار
حق مدت العمر راست گفتار و درست کردار نبودند با مجبور بتقیه و استتار چه رسد باید شنیدی
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

بزور بازوی معقول خامه فرسائی کرده نصب العین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت آنست
که علی و طوسی و عاملی و مجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل ستعلیه
که علی مرتضی را فرمودند روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود و طعامی قلیل
پیش نهاد و همه آسوده شدند و اعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و طاعت
من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جاهل مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
مرتضی که حدیث السن بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس او را اطاعت کنید و گوش
فرا دارید و وجه حیرت آنست که اگر مراد از خلافت ما به النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر باین حدیث که امام اعظم رفضه و حلی و غیرهما باسناد خودها آورده و متفق علیه فریقین دانسته اند
زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست و رفضه آنچه از لا ینال عهدی
الظالمین فهمیده اند برهم کرده پر ظاهر است که بنی عبد المطلب مشرک و کافر بودند و کسی اسلام را
آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرده و اگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفاء است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و نظرا بمعنی
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفائی فرق آنست که در حدیث لفظ خلیفه را بالظهار تحقیق اهل سنت
اهل بیت درج کردند در حدیث من آمد و هم لفظ خلفا جمعی است یعنی زنهار کسی انکارش نکرده و اگر
کتب رجال را آلفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برگشای خواهی یافت که این حدیث اعتبار را نشاید
و زنهار بران اعتماد نمی باید و مزید حیرت درانست که چون کتب دین و مذهب رفضه بر کشای
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم نصوص مرتضوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس در خصوص آنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات است که در آغاز اسلام بوده در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو برامت حضرت فرمود من نمیدانم تو نیک میدانی و در غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلیل صحابه هم عدم وراثت بود چنانچه
امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز در اصول کافی نص درانست که بعد نزول الیوم اکملت در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت متمنی بوده میفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة و منی اخبر نعم بهذا فی ابن
عمی یقول قائل و یقول قائل الی آخر طرفه آنکه رفضه ازین حدیث بر بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبوده اند اتفاقا و آن خطبه برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث و قد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص المخصص پس ایشان را چه خیر و شر و مآل
چنین باشد که خلیفه در اهل بیت من علی مرتضی است دون غیره و هذا صادق لانه خاتم الخلفاء و تتمه خلافة

وَأَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قرائت کرد مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ پرسیدم
چه کسی فرمود که وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم تا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ
أَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ گفتم کمی صبر کن تا
اشتر را ببندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ تا خجل گشتم و زانوی ناقه را بستم و گفتم حالیا سوار شوی چون سوار
گشت این وقت را بیاد آورد که سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُونَ عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با فتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس من آهسته همراه او
باشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ گفتم لَقَدْ أُوتِيتَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ چون پاره راه رفتیم پرسیدم
شوهر داری این آیت برخواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس در این
وقت سکوت ورزیدم و بغایت تحمل کردیم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله نیست کیست که ترا شناسد و با تو معرفتی دارد
فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را در حج بیان بکن
این آیت قرائت کرد وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من آواز
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ
بِقُوَّةٍ پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی و ای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاه می بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال صورت و کمال سعی که از پیشانی ایشان لامع است فرا می
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ
أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد و پیش روبروی
من نهادند و عجوزه ارشاد نمود كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
بر من حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر بآیات قرآنی بخوف انمعنی که شاید لغزشی رو دهد

دباعث خشم الهی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
والحمد لله رب العالمين این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب مدام
واگر بابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و خاید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر
زیر یک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر بجیب و دامن
غواصین مستنبطین مجدد اهم میرسد ع کز تاب میکند با نجم برابری و اگر امور غوامض را بیان کنم خواهد
دانست که عرب عرباء در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست وکفاک شاهدا ما مر من قول امام الائمة یقول و یقولون و اگر مردم لود
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیداشت و چون کلام و حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طاعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار و مدح
مهاجرین و انصار فضیلت صدیق بدید آمد و قد اقترن الیقین لا یزول الا بمثله و آحاد معارض متواتر
با آیات بینات پس عجلان بیابان با اختلال حواس بطعن قرطاس پناه بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کجا باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را بجهت تعریفش مع مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه لقدا ایمان بسلامت برند پس ابن قیاس کاسه لیسی اول از
کاس اتخذ بکتاب الله وحسبکم ما فی شوی فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون نیز در کیش شما هر یکی همین آواز برداشت که بکتاب این حرف قدیم سافر مود من دل
داده مذهب قدیم دست از آن بهمین کشم شما که جنگ بدامن سیماز دید باید شما را دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن این رفقه مبهوت شد نه زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست والله
هو العلیم بذات الصدور فثبت المطلوب کالنور علی الشواهق الطور **قوله** اما اتباع
آن **اقول** ازین کلام هم مترشح میشود که نهار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من غایر نمیشوند یا خود را انتقال
می نمایند و جاها که در اعجاز العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق و غیرهما بهم زده اصلی بدان نمی برند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت اعجاز العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعونه که مزید بران متحمل نباشند و تمامی مزخرفات
تمهید نیز که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم باشد و هر یکی اعتقاد کنند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تسویلات نزیهه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند سامع حق
گنی ز عشق وی ای مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیده اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بر زبانی
بر زبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
اندیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جا بجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال بی اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده کما مر بر اصول رفضه مثل آفتاب نیمروز گشته و حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رواة احادیث بطریق اولی روشن شده نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمة لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و پر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
و التحفة بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انهم که صدیق جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابوذر و سلمان همه نیکو سیر
و احذار ند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را دوا نیست لظهور
بالجمله خارج از دایره امکان نیست که صد در لعن و حنفی در خلافت احد طلاح خلل انداز د و لعن کردن حضرت
صادق قیاما و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زرارة و هو شر من
الیهود و النصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه ازکذب ائمه تقیة بتحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوییم که تذکار حدیث تجهیز بکرار ازین کتاب
که از جناب مجتهد در چند جا تقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه ثبت و مدار کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جا معین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مدحت خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین بواسطه

وباعث خشم الٰہی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب بدام
واگر یابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و شاید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز از این دریای ذخار ناپید اکناران جواهر زواهر عجیب در منزع
غواصین متفطنین مجید واسهم میرسد ع کر حساب میکند انجم برابر هیچ واگر امور غریبه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عرباء در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست و کفاک شاید اما هر من قول امام الایمه یقول و یقولون واگر مرد
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام در حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات استقیارا بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار و بیع
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمده و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثله و احاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لطعین قرطاس پناه بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا هم موضوع وهم محمول بعینه عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را بجهت تعریفش هم مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کالفی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه اقتدا ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول بر
ناس است فحسبنا کتاب الله وحسبکم ما یوسوس فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر در کیش نماند هر یکی همین آواز بر داشت که تکذا این حرف قدیم ما فرمود من دل
داده مذهب قدیم دست از آن برمی کشیم شما که جنگ بدامن بیمار زده باید شما دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن پس رفیقه مبهوت شد زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر مقتدای ماست واللّٰه
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَثَبَتَ الْمَطْلُوبُ كَالنُّورِ عَلَى شَوَاهِقِ الطُّورِ قوله [illegible]
الخ اقول از این کلام هم مترشح میشود که نهایت مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فائز نمیشوند یا خود را ابله
میسازند و جائیکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق وغیرهما بهم زده ام بر آن نمی رسند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت عبارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی لیکن اینکه مزید بر آن متخیل نباشد و تمامی مزخرفات
تمهید نیز که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم پاشد و هر یکی اعتقاد کنند که محرران عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تاویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند سخ مجتهد کنی ز عشق وی ای مفتی زمان شیخ سعد و زر دار مست که تو او را ندیده اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بیدرفانی بر زبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بحث عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب جا بجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اہل بیت جناب امیر بهتر از کسی نبوده کما مر بر اصول رفضه مثل آفتاب نیمروز گشته بر حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره رواه احادیث بالطریق اولی روشن شده نیست حال بهترین اہل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست اما مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بوده بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق رض و ارضای اسامه در اقامت فاروق رض عیان میکنیم و انیهم که صدیق رض جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابوذر و سلمان همه نیکو سرشت داعذارند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست لبطلهور هم بالجمله خارج از دایره امکانست که صدور لعن و صفی در خلافت احدالاصحاب خلل اندازد و لعن کردن حضرت صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر نباشد و طرفه تر اینکه از کذب ائمه تقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوئیم که تذکار حدیث تجهیز بکرار بی تمکست که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشئید المبانی گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را هم که در مقاله سادسه لبشد و مذوار ذکر کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جا معین مقالات اہل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مه بحث خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین که بسند

گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز صاحب
الزمان پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از نهیار نشان نخیدید و میخواهد که آنچه در ملل سند نگشته کالعقل
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بجهر و این الفاظ بی سر و پا دست از
هم بر نداریم حال آنکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند در بنجا حرفی از تذکرة الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاحامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداد و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرد انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
ترآنکه این بحث امروزه نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی و این بادیه را تقدیم تحقیق بپیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریادی هنگام بر داشت
و این طعن را بطمطراق تمام در منهج نوشت بعضی از علما که هفواتش را بر محبر دباغ خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حال آنکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ حلی را از بن نقیضه وار یا ندار جمله آن عبارات که تعلق دارد بانکار خاتمه حدیث

این حرف ست ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه

وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه ولم ینقل هذا باسناد ثابت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و متاخرین
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام جو زدند و هوسهای خام را پختند نیز در نمیرکه سرایند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را در باره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که مخترع
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار برند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال آنکه منقوله بی سند اتفاقا دانستی و انهیم دریافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
در امثال اینمقام جواب میدهد و سخن رفضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کرده اند رد میکند چون
عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیق بعض انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بر زبان می آرند و از تخلف از ایمان میدهند انهمه که
شنیدی بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سخنی که به بحث حال علاقه دارد

و در زبان استعمال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که نوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بانواع حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول توهمات
سازند پس طعن تخلف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادلهٔ الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
نبودند البته علمای شیعه این مرحله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص نکته ای که
هویدا میشود اینکه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
صحت نات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی هست پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در اثبات مطاعن سخن
از ان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار و الحائری فی صوارم الالهیات
و قد عرفت العبارات مراراً نظرت الیها لیلاً و نهاراً و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمهٔ هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زمان حیات آن سید الانس و الجان بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب را لعن نکرد
بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میکردانیدند آری فرق اینست که علمای ما بوضع جمله اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمهٔ هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لایخفی علی من
طالع البحار و غیره و مجتهد ثانی در عناد اهل اسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد امامتش نزد دوستی بچشم خود دیده ام
و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آری در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی بیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از تامیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اسامه
صاحب عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هر چند شیخین اتباع و انقیاد

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
میدان و مقاوم گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه تهور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه را هیچجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم همه جنگ با ایشان را از آغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بددلی ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین صلعم برای این مهم بزرگ و امر سترگ چنیند تکلیف که چار هزار از منافق طلقا
بلکه زیاده از آن برای حمایت اسامه برگزینند بلکه تصریح نموده اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او که اشقیاء
احدی را از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد از این حکم باستراحت همت کارد و فرصتی ندهند که در مدینه
طیبه نفسی برآرد چنانچه از مجلد فتن بحار الانوار اینچنان مبرهن است تو گوئی که شمعی است در انجمن و چون آفتاب
نیمروز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر ومن والاهم علی علی و طابقهم
علی عداوته ومن کان من الطلقاء والمنافقین وکانوا زهاء من اربعة الاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه وامره علیهم وامره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد هم نوشته که قیس بن عبادة
مامور فرمودند تا همه کس را که مامور شده بودند باسامه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت نداده
اند که تخلف کنی و در نهضت درنگی روا داری پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفضه تا دامن رسد و سرهای ایشان بسنگ خارا ریش گردد که مقصود
شریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه و چیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعت منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از روز مصاف بود برین کار
بردارند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبند باید گفت لن تخرجوا معی ابدا ولن
تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود از ان نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر از ان باشند و دل برقا
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی را دیگر
لشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که در آید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت و ستعرفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث [illegible] جعفری کلینی که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت و دلالت قطعی برآن دارد که از شروط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون العابدون الآیة برای مجاهدین پس طعن رفضه از اصل مقلوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که رفض باحد الامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تحجیر و تنفیذ با جناب علی
بوده و ندا برآمدن سلمان و ابوذر و حذیفه و مقداد و عمار یاسر و غیر ایشان است که بزبان نفاق ترجمان شیعه داو

بنور خس و خاشاک آن میدان بمژگان روفته و چون بر حقیقت احوال واقعه شوی
خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
و الفاظ ایشان روبروی تو بخوانم بهتر بر حماقت و بلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست و پیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند و اهل حق آنرا تماشای ملتقطه
از مزابل مندرسه میشمارند و تاویلات تسویلات او را بناخن و انگشت فرسوده تماشایی را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب مغنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب و اعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لا یمنع من الاختیار و الامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لا یقول انما ابعدهم لیلا یختار و الامامة و انما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه و یخالفه انتهی و ازینجا هویدا گردید که او مبود این
مطلوب است و اگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی ببینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصا مجلد فتن دامن فراچینی بعد ذکر آنکه همه منافقین و طلقا را از
اسامه گرفتند و بخروج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی میگوید که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم و لا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا و کذاب مفتری قاضی
نور الله شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته بعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتواثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم و لهذا جعل الثلثة فی الجیش و لم یجعل علیا و قس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند و زنهار بحقیقة الامر پی نمی برند و منطوق مفوات
ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل النفاق چه مقصود داشت تا جناب تقوی و
نجو بترین وجوه تخت و دیهیم خلافت را بیارایند و هیچ منافقی و حاسدی تاب و توان نیابد هرگاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدین معنی اشارت است
و هزاران بار وحی الهی وارد شده که خلافت خلفای ثلثه شدنیست و ترتیبها صحیح مانعی و حیلی بر طرف نمی
شد چنانچه از بحار و حیات القلوب و کافی و بصایر شنیدی آفتاب است و حاصل واقعه کتاب الوصیة
که کلینی بطمطراق آورده اینست که اهلبیت المطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم و عدوان بنهایت قصوی کشد و چون و چرا نکنند و اینهمه بامر شریف

نبوی رود داد پس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان مدینه را بر دیم و علی مرتضی را بر سر امانت نشانیده سرهای دشمنان بگوییم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمایی توانی دانست که ما را ضرور است نزد این خرافات ولاف و گزاف که تملیه و مقلد پیش گفته نیست زیرا که ائمه ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را بنحوی برابر کرده اند و ما للاختصار در ینجا بعبارت صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنیم و اولا آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه ننهند گوییم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحب اسلامه فنزلت هذه الآیة و کان یکره اسلام وحشی قاتل حمزه فنزل فیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فلم یسلم ابوطالب و اسلم وحشی و رووا ذلک عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر کما تری فان النبی صلی الله علیه وسلم لا یجوز ان یخالف الله سبحانه فی ارادته کما لا یجوز ان یخالفه فی اوامره و نواهیه و اذا کان الله تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب و اراد کفره و اراد النبی صلی الله علیه وسلم ایمانه فقد حصل غایة الخلاف بین ارادتی الرسول و المرسل و بسیاری از مفسرین تصریح این مدعا کرده اند کاشانی نیز بنابر آن پرداخته چون کلامش بفارسی ست نقلش بر سبیل ارتجال تا بخوب ترین وجوه بذهن هر کس خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی الله علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قضیه بر عکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی ست بغایت ضعیف و رکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد همچنانکه جائز نیست مخالفت اوامر و نواهی او هر گاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم نعوذ بالله من هذه الاعتقادات انتهی کلامه بلفظه انتهی

اقول قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شدیده رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر است می پرسیم که کمال مخالفت در این ست که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفضه قرار داده اند و ابلین و آخرین ایشان بنیاد حدیث تجهیز بر آن نهاده اند که مقصود شریف از روانه کردن شیخین همراه اسامه

رونق میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک از این خس و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک است چه جای آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آنند ثابت است و خود
طبرسی مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید دانستند که خلافت شیخین شدنیست و زوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوی بدین معنی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
از نزول آیت انک لا تهدی ممنوع است و کجا مخالفت در امر مذکور که آنچه از اصول موضوعه معتقدین [illegible]
قمی و کاشانی و مجلسی و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله هم درگذشته حتی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را برهم زنند و علم
الهی را بجهل و دروغ منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله انشاء الله تعالی و از اینجا بتصریح طبرسی
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم موسوم است حکم کردیم که طلسم خم غدیر که فرقه شیعه بستند درهم شکست زیرا که از
کتب دینیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع بازمنه دراز یقین میفرمود که خلافت
شیخین امریست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبرئیل علیه السلام
همه واقعات را مفصل می آورد و در وزرا فرزون میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی و تلف حقوق اهلبیت خود مجمل و مفصل
خبر داده و آن روایات بحدی رسیده که لا متناهی اعداد عبارت از آنست از مجلد فتن که جلد هشتم از بحار
الانوار است باید شنید و آنچه ثمانینی و مجلسی وغیرهما از راه نفاق در تجهیز جیش و تامیر اسامه تا عاقبت اندیشی
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالی نبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما جری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که تلخیص آن
در فارسی اینست که روزی آنجناب نشسته بود و اربعه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یگان یگان
[illegible] و آنچه بر ایشان از دست اعدا جور و جفا خواهد رسید نام می برد چون نوبت مناوت و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند ربود
و بچه شکم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه و فریاد وا محمدا از زمین بعرش برین خواهد رسانید
و کسی این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد بعد از آنست که در حق مرتضوی فرموده
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنها روایت نمود که چون گران شد بیماری حضرت چشم کشود وقتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتیم میگریستیم برای تو و انقطاع خبر آسمانی و برای امت تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته مرشما قهر و ظلم رود و از جناب مرتضوی باستاد پیشوایان خویش

روایت کرده که اب دار قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم البتہ بمن
حدیث نمود که ناگزیر ست اینکه بیوفائی قوم و این قضائے ست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
افتراک داو بحجیت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالسباد شش مرویست که جناب مرتضوی کرم اللہ وجہہ
گفت که حضرت عهد لیست و از من توثیق گرفت که اصحاب داد بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتابست که حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از باب محکی ست بروایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم علے را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالے او را بهمسایگی خود طلب فرمود حمی خواسے که دعا
کنم برائے قضائے محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار امام الفضل بود رضی اللہ عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برائے ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب بشوید
بعد از من و نیز از نسخه امان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با ابن عباس رسید بهای های
میگریست و خدا را گواه میگردانید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خویش بدشمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد از برائے
من فرمود که پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند فدانکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد بار بشدت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرائت نمود حال عهد خلافت و شهادت
یا فلان حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی باز طی صحیفه را حالانکه بود در آن خبر انچه واقع شد و انچه شدنی نیست تا
قیامت و حال خلفائے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهائے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علے مرتضے و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و نامهائے شیعه که مقتول شوند نیست حرفے چند از مجلد فتن که باختصار تمام بمنزله قطره از دریا
و پرتوے از انوار وانمودم و اگر اصول دیگر از کتب رفقه برشمارم خواهے دانست که هر امر که
که بزعم رفقه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات روبروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشان ارشاد نموده که زنهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی عدا
برکتابے جعفر جامع وغیره را وانمائے اعتقاد خواهے کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برائے حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون انهما از وحی آگهی بوده سر مکتوم و قضای مختوم که هیچ تدبیرے ارتفاع نگیرد و هیچ فریبے
زوال نپذیرد و کما سمعت مفصلا پس اگر از تحریر جنبش قصد امتحانی کنند که علی مرتضی ع بر تخت خلافت نشستند
و حق بمرکز خود جا گزیند گاو زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبد و طناب آسمان بگسلد و اخبار آگهی
که بواسطه جبرئیل امین رسیده و بقوله حضرات ائمه طاهرین که روے حدثنا عن جبرئیل عن الباری ست از هم
پاشد و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلے میانه رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق باید فاعتبروا
یا اولے الالباب و قولوان هٰهنا لشئے عجائب و متوهم نشود که علم تعصب خلافت و سایر این واقعات
هول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رو داده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصا مجلد مذکور
از کتاب بحار هویدا ست که در معراج شریف ازین سوانح خبر یافته بودند که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت مے نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حقتعالے اول بیازماید که صبر تو تا کجا ست در گرسنگے حضرت قبول فرمودند و توفیق
از خدا طلبیدند دوم تکذیب کفار و مشاق مجاهده و ایذاها اے اشرار درین وقت هم پذیرا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصا مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و دواهیه حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و هتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط جنین و در همه این امور و عده صبر و تسلیم رفت
و اکتفے الثقل و درین امور روایتی دیگر حدیث کلینے اعور که در جلد اول مفصل و در نمط تمام
گوشواره آن و انستے البته کفایت میکرد پس محال عقل ست که خود حضرت سید المرسلین عهد مذکور
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضاے محتوم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه و لامانع لارادته را
نسیا منسیا سازند لاحول و لاقوة الا بالله اگرچه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین امامیه
هم مطلوب باشد چه دانستے که بنیاد این امور که جا گزین بدر که سامعین شد متعلق بود و بشق دوم
هر کسے از عقلا دانست که دعایم تقریر ثمانینی و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم نماند مگر شق
سوم یعنی مقصود اصلے ظهور نفاق و ارتداد اسامه بود و تقریرش مجملا آنست که اقرار العقلاء على
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و هفوات کنتور سے آشکار است
که او امامت مرتضوے را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح جلی چنانچه در مقام پنجم
گذشت از دعوی خود دست نه برداشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثنا عشریا مثل اصحاب منحرف
گردد و از اهلبیت اطهار و مرتد و منافق ست کما عرفت مرارا و از عبارت شوشترے که عنقریب می آید نیز
پیدا ست که او چشم بر و بنیاد و خته و مکیدت و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور تبرع ست
و در بیع او حسنه از روح تمامے یعنی باید دید که چون پیغمبر از منافق و طلقا گرد آمدند و از بیعة سلیم و تذکره امام

لمعان ظهور سید چنانکه تمامی اصحاب چار صد هزار بودند همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب ایشان همه
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبیه اهل روم چنانچه واقع شد زینت تخت
دویم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم بر شام بر بلاد اسلام محیط میشدند و کلمه توحید هم
باقی نمی ماند و این بدترست از اول زیرا که باظهار صدوق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت اما
خود نکرده جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال و پستان که بر ثبوت شیخین
پالیش لغزیده بود فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمامی
که محاسبی در بجا آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوان کلی
بسبار عی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و از ینجا حکم توان کرد که خود تماشائیان بے ادراک مطلق
صاحب معنی نطاق همت برد و قدح آن بربسته بالجمله اگر مقصود تمام امامت بود پس روز غدیر سر ان
هزار کس نص مزعومی را بگوش خود شنیدند و برابر دل نگه نفهمیدند کما یظهر من الصوارم پس تحریر
تعمیر سے را که در غیبت اتفاق سے افتاد که قبول میکرد خصوصا بعد از انکه لشکرے سنگین که بدرستی
آسایش حضرت قرضدار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرده شیخین بر رومیان
هم ظفر یابند و گوش شامیان بمالند و در سیر همین نگهند و بر خود بالند لاجرم آنچه تماشائیان و معتقدین
او از حدیث تجهیز بخیال آورند کمتر از آن حکایت نیست که واضعین برائے صاحب الامر که در جابلقا
و جابلسا سریر سلطنت را می آرایند سامعین قصه هائے عمرو عیار و کرشتاسپ و اسفندیار را انتیا ق
تمام می افزاید وضع نموده اند و تعداد او بقیاس اولویت بی ادعای امامت مبرهن ست آنچه اوصریح
بار بار مخالفت وحی کرده و از انتظار راه برگردیده چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوے او برا علی روس الاشهاد فرا رسید که زینهار توقف و تخلف نکن
خصوصا چون اصول رفضه مثل بحار مجلسی را بهبینی که تا دم بازپسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
که درین سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر ننمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشتری
بسیاس بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواهد بود و الثانی ان النبی صلی الله علیه و سلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فما امر به اسامه یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و قد تخلف اسامة فلا یکون مستحقا للامارة و الامامة الثالث
ان رد کلام النبی صلی الله علیه و سلم یکون ایذاء له قطعا و ایذاؤه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی
بقوله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة فلا یکون مومنا اما دعوی
رجوع پس او ل دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا تزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
المبارقة الضیعة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما ستعرف باعتراف الحلی پس سر اسر ظلم و

وستم ست صدیق را از متخلفین قرار دادن و اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت ترفتن ست پس
جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیریکه برای این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه صحاح
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمدة القاری و مانند آن از شروح جامع بخاری و تصانیف
ثمانینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیهی اولی ست که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه این بود
که کیفیت از شنای انصار که دل خوش کنند بر تقدم ابوبکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را امام
مسجد گردانید و کسی را برای این امر پسندید و اهل نزاع حرفی نزده و نه زینهار احدی نگفت که این افترای
شما ست حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص نبوی متخلف ست از جیش و متخلف
بلا ریب ملعون است چه جای لیاقت امامت صغری و آنگاه زعامت کبری و هرگاه انصار و هم نزد حدیث
استثنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه درین طعن فقط تهمت نهاده اند بلکه خود داد
تخلف داده اند سبحان الله بر مذهب قدمای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که مکلفین را امری فرماید و چون
مصلحت نه بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود را ذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه فرستد
و حضرت را با وجود بشریت روا نبود که تخلفی را نامزد کنند بعد از بامامت نماز برگمارند سا [illegible] وقتیکه چنین احتمال
با این امر راه یابد از آنجمله آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این شریف را هم بر سر و چشم گذاشتند
بلکه خواستند که بعد اجازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب شد که غلام زاده را بر صفا و بر مهاجرین
امیر کردند چنانچه در کتب سیر کلام مبسوط و در مغنی قاضی القضات بنقل ثمانینی مضبوط بلکه اسهم اشان در
معرض ثبوت که عمر بجهت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی را در دیار روم دشمن همراه اسامه
میر روم و از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود بقرب وفات عالم بود یعنی که خروج شیخین صورت نخواهد بست
بلکه این هر دو مهمات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز برداشت پس تحمل بعض تقدیرات
که مقصود از تامیر اسامه بر شیخین آن بود که کسی استنکاف نورزد و باب توقف مسدود گردد و مخفی نماند
که زینهار ما نمیگوئیم که هر تامیر حربی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که زید بن حارثه فضل کلی
دارد بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر الی غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه تغیر و ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کمتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم به ثبوت
رسیده که آنجناب در لشکر مهدی از اول متابعین خواهند بود و مجلسی از رفضه بر زبان نیاورده
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا است آری فرق اینست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب الخاتم
بهتر از نبوت و رسالت ست و ائمه بهتر افضل اند از انبیا معاذ الله من ذالک از آنجمله آنکه در تامیر اسامه تسلی
قلبش که پدرش مقتول گردیده و او چون ماهی بی آب طپیده و محتمل بوده بعد الاحتمال این استدلال [illegible]
در طعن الزاج گوید که افضلیت اسامه را شاید که سنیان قبول نکنند و بعد از نمیگویند آنچه ظاهر شود نیست که

اینمذهب کسی نیست و باجماع باطل است واگر اساس کلیت کبری که بر امیر معتبر است از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علینا واین احتمال بر آن الفت که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آه که بارها شنیدی شکایت از تخلف
و حکم محمد حنفیه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و معذالک ساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهار بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
مسرود بخیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بیاری شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کشوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتی نکرد و هرگاه شیخین با همه فضائل که دانستی که روبروی جناب مرتضوی
امام نتوانستند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر وجود چه نقد بهبود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرورت
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ التسلیم از آن آوردم که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و ثمانیه با وجود صرف تمامی همت در در وعی اجزاء دایستی
بسر و پا درین باب بیاورده و اهل حدیث انمقوله برزبان داشته اند که صدیق بحیثیت اسامه نامزد نموده
و اگر کسی گفته محتمل است که از لباس ملبسین فریب خورده و بحیثیت نسبت نشان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جهاد فی سبیل الله بود و در وهم عوام
بود و مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این تأمیر است والله اعلم بحقیقة الحال والحمد لله که در
شرح صحاح مفصل است بلکه در کتب معتبره فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فرد تمام جیش اسامه
را برابر است و این امر را بر مهمات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر مشوش میبودند از بلوای صاحب تجهیز این
این لشکر عظیم را بمقابله روم میان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین در دنیا
دنیا و آخرت حاصل میکند امید عی قریب ولای اهلبیت اجماد تخلف اینست که اسامه بعد آوردگه حضرت
صلی الله علیه وسلم هر چند خواستند که بر وی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تأمیر ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود و تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
کرده اند و به ظاهر است که هرگاه امیر باز گرد و مامور البته معذور است و هرگاه متخلف از اسامه درین باب
ملعون نیست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و مطعون و از اینجا ائمه عظام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران تلخیص مردود گشتند که هر چند طلبست از باب اعتقاد و مخالفت
بلکه عداوت اسامه باشیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و نمی دانند که او بوصایای سید انبیا
هم کار بستی بلکه بغاصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکر امی داند امید که والعیاذ بالله از حد گذرانیده حالانکه پدر عشق

بر اصول اهل سنت این سند و موسس است و امر رفضه بهور متزلزل او بعجز ذر تولی همقرین اند لیس عزل او
از شوشتری خانه خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت است نه جای شورش و ملامت
عجب تر آنکه شیخ حلی باعتراف قاضی رطبوق روایتی را که در تیره اسامه است ضعیف وانمود دیگران عطا
و نوال امر امیر اهل شام لیب او اعتقاد کنند و پی بدان نبرند که حکمای ملت اسلامیین در امثال سائره چه
گفته اند و باید اندیشان هم احسانها کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذهب الله بنوره هم عیان است
زیرا که بالا و استی که او دین را بدنیا فروخته و دراهم و دنانیر شیخین را ابراندوخته و از ملاحظه این امور و امثالش
بسیاری از محققین رفضه او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبد الرضا ست که او را مهذب
الدین لقب نهاده اند در تفسیر مسمی بالبیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نهد و پیشانی او را داغ نفاق مینهد و صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مبسوط نوشته و آنرا
باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش اینست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا که او بلا ریب میدانست که طاعت امام فرض است در حروب خصوصا
که از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من لاجرم
زینهار او معذور نتواند شد و نفاق او برجای خود است انتهی بخلاف عبد الله بن عمر که در مجلد سابق معلوم گردید
که او بفعلات معاویه که از او وقوف گذشته و بلوک همقرین گشته التقا همقرین گشته التقا نفرمود و همین است حال
سعد وقاص که در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشته باید شنید که دلالت بر آن میکنند که تحقق حقوق
ابدی بر اصول اهل خلافت از اسامه لیسته بکرار رد شده بود او رجعت قهقری بعد از ین نالیده ام کرد باید دانست که قطع
از اظهار شیخ مداهنی که متکلمین بر قضیه مثل جیل او در فتح اسجل برادمینار زند و در تالیفات خویش مرویات او را حی آرند
آنچه از تقریرات مجلسی بحار و مجتهد غالی و رعنا و دیگران بر غیر آن جلوه ظهور دارد اینست که حضرت صلی الله
علیه وسلم امیر گردانید اسامه را بر لشکری که اجله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید او را که بوادی فلسطین قیام کند و بلا
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در هر گرانی و سبکی مرض
بر روانگی او و روانه کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامه گفت قربانت کنم پدر و مادر خود را تا تندرستی
تو درنگ کنم حضرت روانه شو و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
که مکروه دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود و در برو و بیهوش گشت و اسامه بناچاری تجهیز کرد
چون حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و رفتن او گفتند که سامان درست میکنند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد که خدا لعنت کند متخلف را از و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

براصول اہل سنت این سند موسس است وامامیہ رفضہ ہنوز در تنزیہ او بعجز در بولی ہمقرین اند لیس عزل او
از شوشتری خانہ خراب مفتری کذاب ذکر کردہ از صدیق عین کرامت است نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی باعتراف قاضی رطب و یابس روایتی را کہ در تنزیہ اسامہ است ضعیف داند و دیگران عطا
و فواضل ائمہ را مثل مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیین در امثال سابق ترجیح
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسان ہا کردہ اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنورہ ہم عیان است
زیراکہ بالا و الاستی کہ او دین را بدنیا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را بر اندوختہ و از ملاحظہ این امور و امثالش
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمردہ اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا است کہ او را مہذب
الدین لقب نہادہ اند در تفسیر مبانی البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و بیشانے او را داغ نفاق مید ہد و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و آنرا
باصول خویش مضبوط کردہ می نویسد آنچہ محصلش اینست کہ تخلف بودنش از حرب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیراکہ او بلا ریب میدانست کہ طاعت امام فرض است در حرب خصوصاً
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من لا جرم
زینہار او معذور نتواند شد و نفاق او بر جای خود است انتہا بخلاف عبد اللہ رضی اللہ عنہ عمر کہ در مجلد سابق معلوم کرد
کہ او بفعلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بلوک ہمقرین گشتہ التفاتے ہمقرین گشتہ التفاتے نفرمودہ و ہمین است حال
سعد وقاص کہ در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعدہ گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آن میکند کہ تنقیص و
ابدی بر اصول اہل خرافت از اسامہ بسبب تکرار رسیدہ در تنزیہ او حجت قطعی بعد از بن تاکیدات اہم کہ باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین رفضہ مثل حلی در نہج الحق برآن می نازند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
آنچہ از تقریرات مجلسی در بحار و مجتہد فانے در عناد و دیگران بخیر آن جلوہ ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکری کہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و بلاد
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانی و سبکی مرض
بر روانگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت کنم بدر و مادر خود در آمدن سعی
تو درنگ کنم حضرت روانہ شدن و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ مکروہ دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمودند و تر برو و بیہوش گشت و اسامہ بناچاری تجہیز کرد
چون حضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ رفتن او گفتند کہ سامان درست میکند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از وے و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه بیرون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب روبروی او هر گاه در حرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودی بیا که حضرت در نزع است پس اسامه
تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرمود فضل
بدانکه این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برای تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح تر شد
که هیچ این حقارا در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه پا فراتر می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مدائنی که مایه فخار طائفه نوکی است و استاد در طلب و قاتو اند بود
چیزی گوش کن که جا بجا در کتابش دیدم و مجموعا و متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها
پس عطوفت از ابتدا او صف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود برای انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان پشیبان او نشدند
قضارا مرض شریف باشتداد آمد و باستماع این خبر بمدینه داخل شد و شیخین را چرا که زیاده محصول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان است و اگر برابر دگر نرسد حرفی چند از تحقیقات مجلسی و سجاد
باقر درین باب بگوییم پس بدانکه آن روایت خدیفه است و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
آن میکند که چون رسول مقبول از سفر باز گشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
ندادتا آنکه عائشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و زلیخا و دلربا بها بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
مختار فرمود در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید
و مقصود تخلیه مدینه بود در بیوقت حضرت بیمار شد و ایشان دم در رنگ کردند و قیس راننده لشکر و جناب
بن منذر ایشان را به لشکر تحکم نبوی لاحق گردانیده پس شیخین و ابوعبیده با اسامه گفتگو کردند که در وقت
نهایت مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا را سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
پیدا شود امور یکه اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و ببینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار
باقیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد در منزلیکه از آنجا رفته بودند و فرستاده شیخین نزد صدیقه رسید او
پیام فرستاد که بیمار بنا پذیرفت و سخن خیر بر وقت و شنا میرسانم چون مرض سنگین شد صحبت را صدیقه فرستاد
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او پروانگی داد و گفت بعوض نی بمدینه رسید که کسی نماند اگر عاقبت شد نزد من بیائید و نه خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت شما شیخین وقت سست آمدند انتهی مختصرا ازینجا هم عیان گردید که اسامه امر مود

بیان گردیدن شیخین و تخلف کردن از امر نبوی در ردوحی نمود و دلیش با تیمردم بود اینست ترجمه بحار ربانی مجلسی حامل الاسفار و المنته لله تعالی که من از تحریر اتمام بعنوان موعود فارغ گشتم و مخالفت اسامه و انکار بر دوحی که از وی سر زد بر اصول اهل تشیع بگوش هر کس رسانیدم و انهم بر هر عاقل عیان گردانیدم که او چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زنهار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده بر این قدر چه موقوف ست عبارت علی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرتضوی حساب بر نداشته و بر اظهار شور و شر مفتریی چشم بر زخارف دنیوی دوخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود از اسامه مدعی زعامه و این معجزه نبوی بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد و هم از دیگر مقبولین لسانی که به تجهیز کردند نه بلشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت مرتضوی بکار بر دند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت داور رسانیدند کانش جناب امیر و مقبولین لسانی چون درنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند و داد جهاد میدادند و برار یکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس میمنت مانوس روزی نمی شد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی عذر درست بود و همه کس نمی گفتند که احراق و تهمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفت ورنه خلفا مجالی نداشتند که دروازه بر شکم مبارک بکوبند و صبط وحی را بسوزند و تشبیه جنین و خائنین هم بر زبان نمیرفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد اما اگر گویند که تجهیز جنازه شریف میکردند جوابش آنکه شیخین چنانچه انکار از دست حضرت امیر المومنین گرفتند و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعنین گفتند جناب حسنین را مکلف میکردانیدند و انهم را از دست ایشان سرانجام میدادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنهما بتعلیم ها تفی محتاج نمیشدند و قصد عریانی تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر وعلن علی مارو ی المجلسی فی مجلد الفتن و تکلیف اما این بر تقدیر ست که بر آمد انکار از سلمان و مقداد و حضرت عباس جائز بوده چنانچه اولا معتقد ابن سبا یهودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابها بستند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم باشد مع ذلک این هم کمتر از غسل سلمان بنو طی الارض محجز تقبل نابد این باتمام در چند گام رو داد حالانکه بامامت سلمان کسے قائل نگشته اگرچه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد بن حسن عاملی به ثبوت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از سقوات بجان کمترین مگر تا مگر آنکه در تعقید چیش تعصو د تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر وهند و هم سر مار را بدست دشمن کوبند و هر کا فیر یکه گشته شود سود اسلام جوابش آنکه اگر مطاوی کلام سابق و لاحق بخور کنے

چنین جامعیت و بلادت بکار رفته که هیچ مطلب و بیانیس رفضه بی جواب نمانده زیرا که درستی سامان لشکر مسلمین فقط
که همه بائل ما ابوبکر بودند و صحیفه ملعونه طایفه ملعونه نوشتند و از دن تیغی بدست راه زن فلیف و قتیکه بر در میان ظفر بیاید
دار حضیض زمین بعرش برین رسند کامعرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر مومنین ست ایا فرموده
توحید رب العالمین که جناب مرتضوی برای حفظ آن دست از دعوی امامت برداشت پس آنچه درقرآن مقلوب بود
امروز صورت می بست علاوه منافقین اگر عادت قرار داشتند که میکشتند چه ایشان بمجرد دیدن اعلان
شمشیر مدینه میگریختند و بمکائد مصروف میشدند و کار بصحیفه مرقومی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابوسفیان به
عبادت لات و عزی و ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکردند تا شیر خدا
سرهای غاصبین چنان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمیدید و حوصله اصحاب صحیفه تنگ میگردید و قبل
اهل نفاق بمجرد تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امر بیست بزرگ و کاریست بس سترگ که نافی فلاسفه الملیین
فلیف وقت تبدیل دین و مصدر رفتن بالیقین چه جای آنکه بعد از صبر کردن بر کتاب لوحیته سر صوبه دار اسلام
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدر نبود و اویلا شیخین و ذی النورین سمع و بصر قلب لم حضرت پیغمبر باشند و [illegible]
در مقاله سادسه مفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان بکوشند و تحریم کار اکثر منین [illegible]
المعترض المذهب او در باره فرستادن جناب میر در جواب همین ترانه می سرایند رفضه چگونه از عهده جواب بر آیند
درین مقام اشعار مثنوی فقیر را بیاد باید آورد نظم از بیچاپند کرای صاحب هوش + که شیعی را نه یک بیتی و گوش
مطاعن را بچشم خویش دیدی + همه این را بگوش خود شنیدی + بحر فی یا بی از بد گوئی شان + کزو مطلق بر پیشوایان
مگر حرفی که جان شان خبر شد + اصول رفض او در هم بپاشد + کند از روی شان باز بر آرد + [illegible] حبیب ایشان [illegible]
بر ایشان ننگ لعنت را ببارد + دمار از روزگار شان بر آرد + **قوله** و بر همین منوال است الخ **اقول**
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش طلوق از دماغ پرید و حواس عرفوق بر هم در هم گردید و سر عوج بن عنوق از
آسمان بر زمین رسید تا مشاهده آن عقلا [illegible] مصرع بر زبان آورد و بدیع عصای تیندی که عوجی بکشت [illegible]
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن وادو قاحت دادن است **قوله** هذا الخ **اقول** دشمن ترین اهل حق یعنی
مجلسی با وجود عادت مزید فضول و بوالهوسی مصداق انه لکم عدو مبین در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده و اگر
حقیقة الامر مبنی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض و هی تحصیل میکردند
و بعد ازین بفحوای [illegible] نیش عقرب از پی کین است + مقتضای طبیعتش اینست + مجلسی پس از ادعای عداوت
اهلبیت بقلوب سنیان میفرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بعد یکه قسم مبارک او میخوردند و پدر مجلسی فی [illegible]
شارحین اصول اربعه در تواضع و در وضه و بیان شانی و غیر آن آنچه گفته اند دال و دلیل بر آنست که بزرگان کس از
اهلسنت بحضرت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و بر آداب حسنه و حقائق علوم پرورده گشتند و آنجناب
مقتدای خویش میدانستند پس تاویل رکیک مجتهد که مدعای ائمه در ذکر فضائل مقتدایان امامیه از راه تقیه بیان [illegible]

نفوس و حفظ ناموس شان است اهلی الزمان نیست که خون ایشان بی ایمان باشد چه هرگاه تلامذه ائمه هدی اهلسنت و
دیر فرض محال شیعه حقیقیه باشند البته دانستند که زراره و شیطان و هشام ملعون اند برائت اهلبیت عظام چنانچه قول
سیفم باید لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم باید بایستی که گوش این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین ایشان بی داغ فرعون می نهادند لاجرم اینچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در صدد ارقام آورده تعلیل
کشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی است که در چاهی فتادند و افیونی از ایشان هنوز سید الست که من بچاه خود هستم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بجستن نابینایی فتادم گفت خدارا قصه در میان منه دانگی بگیر و قند بده
الغرض چنانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و محال مقصود طالب آنست همین است حال مجتهد که گفت ائمه هدی
بنابر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر نمی شمردند نعوذ بالله من مزید الغفلة والسفاهة **قوله** و مثل قول الخ

اقول درین مقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما بابهم محتمل بماند و کسی که این
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد است بعد از زراره
جعفری هو من اهل النار انیست فوقع فی نفسی مما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار و من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقه امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص بسبیل
مدلل گردانیدند که ناریت وارد شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت المطرود و قوم مردود بدلیل بطلان اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن است و در تحفه هم منقول است آمدم بر دعوی تقیه که جناب خلد قدر العصر بر دفتر زدند مثالش
بر روایت ذهبی آوردند جواب اش آنکه صدور این دعوی از آن کس است که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرت ائمه هدی است با آن نصوص قطعیه که پاره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کرده خلل
و دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخنجر ستم مثل شمر که شهید کرده خدا اورا بجهت آنکه قبل ازین در رساله سادسه باصول عشره رفض
دانستی و کتاب تیره پیر مغان نیز موید آنست که تقیه از ابرار ائمه است و آغاز بجار دلالت بران دارد که
تذییع اسرار است ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمداً ایشان برگردن خود گذاشته سه بگفتم در نیاب
احسان بسی :: ولیکن نشر است با هر کسی + بخور مردم آزار را خون و مال :: که از مرغ بدکنده به پر و بال :: چه گربه
نوازی کبوتر خورد :: چه فربه کنی گرگ یوسف درد :: و تازه تر از جلد روایتیکه در اصول کافی آمده باشد و
دلالت نماید بر آنکه تذییع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود است آنکه حضرت صادق فرمود تقسم

که نیست آن ناصبی که بیهوده‌گو یا باشد بدتر از آنکه افشا نماید و نیز این امام بحق ناطق فرموده که معلی [illegible] را [illegible]
لکن که موجب عزتست در دنیا و نوریست در عقبی که میکشد صاحب خود را بجنت و هر که فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجهنم رساند الی آخره محصلاً و چون امهات المومنین قبل ایمان و دین نزد رفضه منافقین [illegible]
افتنای زراریکه حضرت پیغمبر علیه السلام وعیدی قطعی بر آن گرفرموده واجب التبری باشد پس زرار معون
اللعن ذابح ائمه هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه سطور و مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت [illegible]
که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول با ان شقی چنانچه بر ناظرین سرکشی او واضح و پیداست هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقاله سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و برای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا ندادن کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند که من این سوال زراره جواب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مویدات آنرا خود کشی بیش از بیش آورده لیس محو حیرتم
که آیا زراره رافضه الستة اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین ابای امجاد خود ثابت
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین هست و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بدل
خود اعتقاد انیمعنی مثل ابوجهل داشت که امام امین است در وغگو نیست ورنه پسر خود حسین را برای تحقیق
نزد آنجناب نمیفرستاد که چرا امر بد میگوئی مرا چنانچه عمر رحم بن روایت میکنند کما فی الصوارم مع ذلک اگر معتقد تقیه
میبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار هم میرساید چنانچه در کشی هست بزعم شان سلمنا که معتقد تقیه بود
لیکن تو سیطسی که منکر علم مذکور بود زبان شد و دیگه خود در این روایت منفرد است چه معنی دارد بار خدایا مگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه مناسبت بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی مجمع البیان آنچه درباره کذب تحاشی میکند از آن پیداست
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان و وثوق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معاذ الله
کلام را وخل میدهد و تنزیه انجماعت فادسه باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات ائمه هدی از کذب لقیامرا اولویت ازان
بر می آمد و هذا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا ارتفع الامان لیس اگر کذب را یابد کلام ایشان
البته این بزرگان از دایره صفوت صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت اینست که چون
زراره را مفتری نماند و بروی راوی جهمی بودن خویش اگر امام را در وغگو نپندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر آرد
نگر بدای که تحدید را بلباس گوناگون در آمدن کلمات متنافعه گفتن و بهر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه را معاذ الله عالم ما کان و ما یکون میدانست مگر میگویند
که زراره الروایت متوسط در این کالت منظور اقتدا ولیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند و مرا باری [illegible]
و بعد از استیعاد و سایل علت ناریت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط البته نار است

من بایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس اهل تقیه را بسبب خودرایی وخودبینی در گوشش یک بینی هم نماند اگر ایشان
هم بیند درینجا شعر ظریفی برای حضرت زمانی وفانی باز نقل کنم و هو هذا المجاز المستقید لنفسه تر نافاب ما ازدان
الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تبرئه زراره مجمل وجا بجا تاویل میباشد ارشاد کرده و دل بر کذب حضرت
صادق کشتند شغل بود که در بقیه زراره صبر و قرار من اعتقاد یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک برآن بر وند کلام
اهلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ای زاهد زراره مکر وست بیچاره وجال این عمل که تو شد او کرده اما آنچه
مدعی مزید ولای اهلبیت میشد اینها گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا که
ازان مباحث به ثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند
واگر مختار کسی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شنیعه ست و هر گاه مثالب مذکور محمول شد بر
خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی وقد عرفت کلامه الفا فما ظنک بالائمة فی روایات مناقبه

بعد التسلیم حسن را ادا قویا کثیرا یحبون زرارة واخوانه ویجری علیهم امره وسلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل
ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بزعم قوم ملوم وحال امام از کتب اولین وآخرین
امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات ومبدعات آنها دود داغ بر دل داشتند وناسور در جگر و مستغیث الی الله
بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری ومعنوی آن ملعون بر فتراک حضرات ائمه هداة بر بستند بجوی نمی ارزد
قوله وایضا الخ **اقول** عجیب ست که جناب مجتهد از پانصد رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم
ندیده اند در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و عسقلانی نظر کرده اند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
بثبوت نص در مدعا نتواند بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد بجزئی دیگر و آن بر جای خود ست
هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیاء بنی اسرائیل واگر ادنی تتبع در کتب امامیه رود
بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر رفضه
افتاده وخشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند
که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث
علمای امتی این بحث فرایاد دهانیدند که ازان فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نمای اتفاق بر
انبیای اولو العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا سر امام الاشقیاء **ومن تبعهم** که بهر وجهی
وجهی که مجتهد قانی هم زیر مشق ایشان در صوارم بودند گیستند ایا بمذهب بلحق پیشوا در علوم دینیه اند و هم
پایه زراره وشیطان وشیاطین وابو بصیر میباشند در مذهب امامیه که بتصریح امام سیر و هم رفضه رئیس
طائفه شنیعه بودند درین علوم و برای رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله بعبارة العین
وتازه تر اینست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی سعادالله
نقل میکنند بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی وابو بصیر لیث بن البختری المرادی ومحمد بن مسلم وزرارة

و رقعیه بخبار اسناد الله علی حلاله و حرامه لولا هو لاء لانقطعت آثار النبوة و اندرست و نیز بغیر آنک امام صادق ع گفته
ایان اصحاب ابی کانوا زینا احیاءً و امواتا اعنی زراره و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی هولاء
القوامون بالقسط هولاء السابقون السابقون اولئک المقربون و دیگر جا این کلمات بهو بیناد شدید
که اگر این مذکورین واسطه فیض ائمه هدی نباشند و در ایصال علوم ائمه معصومین شیعه متوسط نگردند علوم دینیه
همه مندرس کرده آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و نام قوانین انصاف و عدل
ایشانند و مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین به مدارج علیا و مراتب قصوی
این بزرگانند بالجمله بنیاد اختلاف تا ابد بهمقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سیاهی نهاده ام و در بیجا نهایت
من حیث الروایت گفتگو نکرده ام و لهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شرک کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اعدا احادیث از کلاب ممطوره و ازین عبارت بوضوح انجامید که بنای قیاس بر پیشوائی نسبت
و بر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جهابذه رفضه سلسله علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که [illegible] سید المستغفر بمعنی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن ست و تازه تر آنکه علم الهدای دوم در تبصرة العوام وغیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکند بر کافر الیس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب سبب وارد
باید که او را پیشوا و مقتدای انجمن کسی را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چه جای که از کتب معتبره شیعه به
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل مفضل وغیره از رواة بدر روند مضرتی بالحق نتواند رسید بر خلاف آنکه زراره
و شیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد در گار گستاخ گار عبارت شعار
دیده نیست که بدون اثبات پیشوائی مفضل و کمیت کردن لمعارضه بر می افراز و حقیقه خود را رسوی
عقال رسوا میسازد معذلک نفس روایت مستلزم تسنن هم نیست تا به پیشوائی چه رسد آیا در روایات اهلسنت
شیعه نبوده اند یا شیعیان از سفیان روایت نه نموده اند و مفهوم حدیث موقوف عموم و مشمول دار دیانه [illegible]
کنایه که غیر ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موضوع
سیفر باید گفت و دلیل دعوی مجتهد باختصاص ائمه مرد بر روایات اهل حق چیست و از کتب رجال رفضه
پیداست که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنابر آنچه در روضه و منهج المقال وغیره
اهلسنت و مجتهد کربلائی هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد و نصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه بدتر
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تسنن بود بخاری و الد مجتهد الزمان چرا در صوم
وغیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نص نموده که سفیان

خوارج نیستند اہل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تشنیع این رشاة را ہم مجتہد از بانی ثابت نکرده مقام حیرت
اولی الالباب است که چنین حیله جویاده کوکه مطلوب را ہم معین نتواند کرد کتابها تصنیف کنند و بر مسند صاحب الزمان
نشینند بلکه اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خرد کورده کور از مطالعه صواعق پرداخته و نتوانسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسد و بدریش کاسه لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و
ہزال نصب العین گذاشته و او اثار اقدام چندی از زمره بسیار مولفین باصل بیهوده درینمقام از کتاب
فاضل ملتانی که تنبیه السفیه نامش نهاده و در گوشمالی مجتهد فانی داد زجر و توبیخ داده عبارتی نقل کنم
بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی و فانی باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان بتصریح
اکابر علما کلام است تا مقتدائی چه رسد **قال** مثل مضر و کمس آه **اقول** بارها گذشت که مدار تسنن بر قول
بخلافت خلفای ثلثه یا متنقص نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه است در جمیع عقائد
و اعمال و ظاهر است که مسئله خلافت خلفای ثلثه و ترک بعض ایشان در فروع عقائد است و تنزیه باری تعالی
از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عمده را منکر شد و اتباع سنت نمود ممکن
نیست که از اهل سنت معدود شود و این رافضی پلید هر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثه یا تارک بعض آنها میشوند
مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسمه همه را سنی میداند و اهل سنت می شمارد و بر وی مثل مشهور صادق آمد
هرچه گرد طاس و هر سفید کرباس لیکن محال تعجب از بلادت او اینست که ملل نحل شهرستانی را دیده است
و دران کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بیهوده گی می نماید اذا جاء القضاء عمی البصر و بودن ابن دم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث او و تابعان
فروع فقهیه او انها را از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فروع فقهیه تابع ائمه اهلسنت بوده اند
و معتزله قاطبة در فروع حنفیه اند و معتدا جهمیه و دیگر قدریه در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابو حنیفه
و مجسمه تابع احمد بن حنبل اگر تبعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق
از اهل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال هشامین و شیطان الطاق علاوه
آنکه جماعه معدودین در اصحاب مالک هم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد ازین صاحب تنبیه السفیه
از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود محصلش نوشته می آید که از عبارت
کتاب مذکور معلوم شد که دارقطنی مضر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطار المجمی لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد است که
او را بکذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوة والسلام تفضیح کرده انتهی بعینه و محصله **من لغته**
گذارش است که جهی بنسبت نام یکی ازچنین رواة بیاد می آید و بخیال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تهذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه او نموده باشند چه جای توثیق و همه چیز تم که از

بعد از دیدن این مقام تحیر شدید بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمہ باشند نه اہل سنت مگر جناب مجتہد
بعبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپردند چه نہفتار این عبارت در شرح عقاید نسفیہ بخیال احقر الرسم
نمی آید و لیکن بنابر احتیاط ابراء معنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم ہر گز نشانے ازین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرور افتاد که شعر مذکور بر زبان آرم سه چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا الا یا
ایہا الساقی ادر کاسا و ناولہا و بعد ازین پیرنا بالغ را باز کشادن کتبان بکتب لنشاهم و از حقیقة
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیہ اینست الحمد للہ المتوحد بجلال ذاته و کمال صفاته المقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص و سماته و الصلوٰة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج و واضح بیناته
و علی آله و اصحابه ہداة طریق الحق و حماته و فاتحہ شرح عقاید عضدیہ چنین ست تا من و فقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیہ و عصمنا عن التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیہ صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجج
و البرہان المشید بلوامع السیف و السنان و علی آله و اصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتہد امامیہ که بر عکس صاحب قوت قدسیہ
بدیہیات اولیہ حکم نظریات حقیقیہ نزد او در کتاب تشئید پیدا کرده و این نوع التباس برائے صحت
انتساب مجتہد الزمانے بمجتہد فانے برای ہزار دلیل توان شمرد اگر چه ظہر فاقیدر علی ماہو المشہور بینہم اہیلہ
و اسرار فرمایند و بر بندیده کتب فانی خامہ ذوالفقار شرا شکار است که او درین التباسات یگانہ دہر
ست بالجملہ بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامہ صدیقی
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیہ نوشته لیکن از آن عبارت سنی بودن آن مجسمہ ہم ثابت نمیشود
فکیف مقید البودن شان در مذہب سنیان که سیاقش کلام در آنست آری اینقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمہ محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و باکے گفته ایم که محدثین
نبودند ہمینا ہین مقربین و زراره شر من الیہود و النصاری و شیطان لطاق و حال تمام آفاق
که بشہادت کلینی امام الائمہ رفضہ خدا اسے عز و جل را جسم حقیقی و صورت حقیقی قرار میداد و ند و از سر تا
ناف و از ناف تا پائین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و قد معبود خود را ہفت شبر نفس او می پندیدند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم ہیولانیہ و عوارض جسمانیہ بیان میکردند بلکه گواہی میدہیم
که چنانچه از محدثین اند ہم از محدثین اند طرفہ آنکه جناب مجتہد الزمانے عبارتے را از آغاز عبارت منقوله
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمہ نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
درین نوع کافران را محقق مذہب سنت بیگونه در فرقه خویش خواہد شمرد لاجرم احوال ایشان
در گروه رفضہ بگواہے کلینی لائق تر باشد بر کمالاتے و معرف انشاء اللہ تعالی دمتوہم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتہد قائلم حاشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

کو سالہا باید رشد و کاوش شد بابا برای رفع ابہام و تفصیل مقام مناسب افتاد کہ تمامی عبارت محقق
دوانی علیہ الرحمۃ را تا این مقام نقل بردارم پس بدانکہ شارح ممدوح زیر عبارت متین ولا یشار الیہ بہنا و
ہناک ولا یصح علیہ الحرکۃ والانتقال میفرماید لما سبق والمشبہۃ منہم من قال انہ تعالی جسم حقیقۃ ثم افترقوا
فقال بعضہم انہ مرکب من لحم ودم وقال بعضہم ہو نور یتلالا کالسبیکۃ البیضاء طولہ سبعۃ اشبار بشبر نفسہ
ومنہم من قال انہ علی صورۃ انسان فمنہم من قال انہ شاب امرد جعد قطط ومنہم من قال انہ
شیخ اشمط الراس ومنہم من قال انہ فی جہۃ الفوق ومماس للصفحۃ العلیا من العرش ویجوز علیہ
الحرکۃ والانتقال وتبدل الجہات ویئط العرش تحتہ اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وہو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنہم من قال انہ محاذ للعرش غیر مماس لہ وبعدہ عنہ بمسافۃ متناہیۃ
وقیل بمسافۃ غیر متناہیۃ ولم یستنکف ہذا القائل من جعل غیر المتناہی محصورا بین الحاصرین ومنہم
من یتستر بالبلکفۃ فقال جسم لا کالاجسام ولہ حیز لا کالاحیاز ونسبتہ الی حیزہ لیس کنسبۃ الاجسام الی احیازہا
وہکذا ینفی عنہ جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وہؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیۃ واکثر المجسمۃ ہم الظاہریون الی آخر ما نقل انتہی از این عبارت ناظرین و سامعین را معلوم شد
کہ فرق مشبہہ را بیان میفرماید زیر متن مذکور چنانچہ داب شارحین است این از کجا کہ مشبہہ از اہل سنت اند
بالجملہ بیان مذاہب مشبہہ مقصود است عام از آنکہ سنی باشند یا شیعی و خارجی بودند یا نباشند
و این عموم بعد از انست کہ تسلیم کردہ شود کہ ایشان را اہل سنت توان گفت ورنہ سنی کسی است
کہ بر سنت مرویہ از اہل بیت و اصحاب برود و مانا کہ در احادیث ایشان اثری از گوشت و پوست
و مانند آن از مقولات مشبہہ کہ نص در مدعا ست وارد شدہ باشد و ہرگاہ اصول کلینی و کتاب التوحید
و غیرہا دلالت بر آن کردہ کہ ہشامین و زرارہ و احول و جز این امور سابق الاقدام در فروع الاعلام
اند و ایشان را در التسمیۃ کہ پیشوای مذہب شیعہ باسامی ایشان مسلم است و ائمہ ہدی دقیقہ از تکفیر
و تضلیل ایشان فرو نگذاشتہ اند و اینہم در کلینی مسطور است پس تکفیر و تشنیع برای ایشان
باشد اللہم زد و لا تنقص و اینجا بر حرفی از ان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد اللہ عن محمد بن اسمعیل عن الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراہیم بن محمد الخزاز و محمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا لہ
ان محمدا رای ربہ فی ہیئۃ الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنۃ قلنا ان ہشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انہ اجوف الی السرۃ والبقیۃ صمد فخر ساجدا للہ ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت بہ نفسک سبحانک کیف طاوعتہم انفسہم ان یشبہوک بغیرک اللہم لا اصفک الا بما وصفت بہ نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیء فتوهموا الله غیره ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه وآله کان
اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر
ومنه ابیض ومنه غیر ذلک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم ومحمد
میگویند که نزد امام رضا ع رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و میثمی که حضرت پیغمبر دید
خدا را بجوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان انهم میگویند که نصف جسم خدا خالی و نصف
پر است امام رضا بخوف الهی سجده کرد و گفت نه معرفت تو حاصل کردند ایشان نه بتوحید تو قائل گشتند از
خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
سوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه تو
بمخلوقات تو اهل هر خیر هستی مرا با این مشرکین حشر نکنی باز با خطاب فرمود که هر چه در وهم شما بگذرد بدانید
که او غیر خدا است ما آل محمد افراط و تفریط نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
شخصی چنان بود که جوان سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکه بود که هر دو پای وی در خضرت بودند امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی سوی او میکرد خدا نوری سبز افزود مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود نور الله
نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر اینهاست ای محمد هر چه را گواه است کتاب و حدیث ما بدان قائلیم
انتهی محصوله و از این حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بخیالات
معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار داده اند بجهت تجسیم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا ست کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خاتمه
ایشان بر شرک و کفر بوده ایشان وقت امام رضا را درک نکرده اند و همین است حق حقیق نه آنچه کشمیری
نقال مضحک و هزال بیان خیال بسته که این پیشوایان روافض در آغاز مبتلا باین عقائد زائغه بودند و بعد
از آنکه بصحبت جعفر علیه السلام رسیدند رشد و هدایت یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یاد میکنند
و مردم را از راه می برند اکنون یاد شمکنند که الیقین لا یزول الا بالیقین مثل طرفه آنکه این ائمه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بعد وفات امام صادق معتقد وقف شدند و مطرود شدند و امام رضا
که بعد از حضرت کاظم امام گشتند بتنصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان را ست آمد و زاهد شدی و شیخ شدی و دانشمند بهاین جمله شدے و لے مسلمان نشدے
انشاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بداستان تربت دهیم که هر کسے از سامعین و ناظرین گوید
که فریبے بر آن متصور نیست بلی اگر در ذکر شان چنین در بارهٔ حفظ و نگاه شیطان تکرار سے منظور گردد
و درین معنی شعر مشهور را بدینطور باید خواند سعا اعدلعن شیطان لهم الی اخذه بهو السلک ما کره
یتعوذ ع اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که ابلحق الزام بدان خورند و از آنکه غایة الامر از کلام
او بلکیفت ست نه تصریح بجسمیت و آنکه جهت علو را احتمالے هست لیکن مجهول الکیف ثابت باید توجیه
الزام چنانچه غالبًا به پیر نا بالغ را در مناظراتیکه میانه علماے امامیه و علماے اهل سنت بعد از جلوه
و این تیمیه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابجا بدهٔ علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه ناخنهاے زنند و لعل حسابرهاے او
خوشنود هستند حتی که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این عبارت را اکر بکشایم تطویل
بسیار بیش آید پس برای اهل انصفت همین اجمال کفایت میکند و فرید توضیح و تفصیل در کارست
که کتاب ها بذکر آن پر ست و ناظرین از آن غافل هستند و ماهرین از آن اعراض می ورزند و مستعجلین
از حد و دو تجاوز مے نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین ست که در تکفیرے
میفسر را بنوع مرد آخر بین مبارک بنده الیست و نعوذ بالله من الحقد و اللداد و العصبیة العناء

قوله اینها احادیث از کلمات ممطوره انح **اقول** شعر فهمی عالم بالا معلوم شد زیرا که علماے
سن در رسالهٔ قدیمه آنست که بر اصول رفضه خلافت تشرک و کفر جمع شد کما عرفت بیانه و فسق و
فجور رواة و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود آنست
که درینجا ازین حیثیت بحث نیست که امامیه از آن فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میکنند
و بروایات واقفیه اعتماد می نمایند گفتگو درآنست که منکرین توحید بلکه بر سر بندگان معرفت [illegible]
المنه خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با ائمه هدی و بالعکس آنچنان نیست که بر اهل
جیله توانند پوشید سماعه ابن مهران را که واقفی ست بتکرار تمام ثقه نوشته اند و بر روایت او حکم
داده اند و بر مذهب مذکورش کتاب تلخیص گواه ست و حسن بن محمد بن سماعه در وقف متعصب
شدید ست و او را توثیق میکنند و بر بنیم کتابش که رشاید عدلست الی غیر ذلک من الکتب [illegible]
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد که بالامی نص ست و ریعمات که اصحاب ائمه ایشان را [illegible]
اند و زنادقه و کفره و مشترکین نام ایشان نهاده اند و بیاد و می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته محتج نامند
که ایشان را نیز بتصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل زین در مقالات سابقه غالبًا مقاله سادس پیرایه وضوح
در بر گرفته که بسبب تف کثرت حال فرید حسن جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود که حضرات ائمه

نزد ایشان بود بیعت بپیر ونند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بتصریح جناب
رفعت شکستند و درباره مطالبین مثل حضرت امام رضا چنانکه گفتند که هر بار ذکر تفضیلے آن خلاف
آداب با لجمله مضمون آن بود که حقیقت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بحجت پیر
و نابالغی بپیر ابدان بنزد ند و همین قدر بنظر داشتند که عبارت را تغلیب کنند و کتب خویش را هم فراهم
فرمایند بر دعوے که ترین انام مقرون بدلیل و برهان است و دعاوی مجتهد خیالات دجال و وساوس
شیطان قوی است فقط بابهمان کلام مجمل است الخ **اقول** عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
نقل المجتهد این است و حدیث رجوع بعضے که ذکر ش با امامیه نبی زبیده با نکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما نیست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کریمه و دلیل بطلان رجعت است و قوله ذکرش با امامیه نبی زبیده جمله
اسمیة که صفت مبتدا است و قوله با نکه نافع دیگران دیگر است براے موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم است براے موصوف مسطور و
باے بحکم از براے تعلیل است و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه اینقدر را بالاجمال حاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتبره شان ثابت گردم و الزام الغایت قصوے بردم بخیال آمد که مرزا محمد که اول کامل
طائفه کاملیه تو انگفت که حقیقه پر اصول طائفه مذکوره بیرون و دعوے غصب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین حرم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را برباد داد و بس چرا کاملیه
نشود و این امور در تنزیه مسیح و بارے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جابیے و کنتوری کاسه لیسی او اجمالا یا تفصیلا اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این نیز ال و تحریرات این کشمیرے نقال را که مخالف مرضی الله هدی و حضرات اهلبیت سید انبیا است برهم
زنم و بیخ بنیاد آن را بر کنم زیرا که این مطرود دین را الله هدی باوصف اخلاق عظیم از مجالس بر انداند
و بعد از سفارش اصحاب بنزد خود میخواندند که اسبق مرا را بپیش نا گزیرند در رساله قدیمه که تفضیل را لتوانند
بر تافت براه اجمال رفتن و نکادت مجتهد را امتحان کردن تا اگر بفهمد جوابے و هله نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن جا گریز
مدرکه سامعین است کلام منور د. ملا مش را از اصل بر کند پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه زیر خرافات
مقتدایان خویش از هشامین و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال رفضه ثابت است و نمونه ان حا نسته

ت احادیث قول تجسیم و صورت را منسوب ساخته اند بما لا این اشخاص پیشتر

را استعداد بجد صب فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد

از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات

اکملها از اقوال مذکوره اجتناب ورزیده اند و اشتهار این اقاویل بایشان و عدم اطلاع از قدم رجوع از آنها سبب اشتهار

گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این

مقولات منزه است چنانچه شرح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منعه بلد

اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاسماء بعدما رد و نفی الائمة علیهم السلام هذا المقالة

فیمکن ان یکون سوالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة و رجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام

کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و علامه محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تحریر

فرموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره به هشام

بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه

سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت

رسید و کلمات هدایت آیات او در اثیمد از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل

استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن

اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسألنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره

فاعلمته انی لا افعل ما لم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن

لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت رداءته و خبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته برداءته

و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی و علمت انه عثرت فخرجت مستحیا

الی هشام فسألته تاخیر دخوله و اعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن و دخل فدخلت

معه فلما تمکن فی مجلسه سأله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فسأله هشام ان

یؤجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه ثم رجع الی

ابی عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فسأله عن مسائل اخری فسأل جله و فسد مذهبه فخرج هشام مغتما

متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسألنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام

ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظر فی موضع سماه

بالحیرة لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک

هشام و استبشر و سبقه الی الموضع الذی کان سماه له ثم رأیت هشاما و ابا عبد الله علیه السلام قد اقبل علی

بغلة له فلما بصرت به و قرب منی هالتنی منظره و ارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به و لا انطلق لسانی لما اراد

من مناطقته و وقف علی ابو عبد الله ملیا منتظره ما الکلمة کان وقوفه علی لا یزید الا تعییا و تحیرا فلما راى ذلك منى
ضرب بتلبیه و بشار حتی دخل بعض السکک من الحیرة و تیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله
عزوجل ومن عظم موقعه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام و رجع
عن مذهبه و دان بدین الحق و فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم والحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادرزاده
من هشام مذهب جهمیه داشت و در آنجماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت دا
از حضور پرنور برخاستم چند گام رفتم که خبث و رداوت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و ردارت
و تعصب او را در مذهبش بعز عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم که لغزشی از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت بر آمده نزد هشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تاخیر نماید پس هشام مبادرت نمود و
دستوری خواست و بملازمت اقدس فایز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف شرف اندوز گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس بار بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت بافاقه نیامدم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنیم فردا هرگاه روز برآید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت بر آمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام با آن مسرور و مستبشر
گردیده پیش از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سوار بر استر خود اقبال بر او نمود
هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی
بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزی که میخواستم که گفتگو
بکنم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده می کرد مرا که هیبت و تحیر
پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود استر خود را از من روان شد تا داخل بعضی کوچهای
حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عزوجل و از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

می نویسد وآنچه بعضی رجال در روات احادیث قول بجسم و صورت را منسوب ساخته اند بهانا این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از تشرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها از اقوال نا الفه اجتناب ورزیده اند و اشتهار این تاویلات بآنها و عدم اطلاع از تقدم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساخته اند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این
مقولات منزه است چنانچه شراح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منقول
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاسماء بهولاء و نفی الائمة علیهم السلام هذا العقائد
فیمکن ان یکون سوالهم انما انه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة ورجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تحقیق
نموده است قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم ثبوت آرای مذکوره هشام
بن حکم ظاهر اصدر در آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او در انشنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن
اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبدالله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل ما لم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت ردائته وخبثه فانصرفت الی ابی عبدالله علیه السلام فحدثته بردائته
وخبثه فقال لی ابو عبدالله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی وعلمت انی قد عثرت فخرجت مستحیا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله واعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن ودخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبدالله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام وبقی متحیرا فساله هشام ان
یؤجله فاجله ابو عبدالله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه ثم رجع الی
ابی عبدالله علیه السلام فاخبره ابو عبدالله بها فساله عن مسائل اخری فیها فساد اصل مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبدالله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبدالله علیه السلام ینتظرنی فی موضع سماه
بالحیرة لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح الیها قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته وامره فسر بذلک
هشام واستبشر وسبقه الی الموضع الذی کان سماه له فرأیتهما هو وابی عبدالله علیه السلام فلما قبل علی
بغلة له فلما بصرت به وقرب منی هالنی منظره وارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به ولا انطلق لسانی لما اراد

من مناطقته و وقف علی ابو عبد اللہ بلیا ینتظرہ ما کلمہ و کان وقوفہ علی الا یزید الاشیاء تحیرا علما و ذلک ستی
ضرب بغلیہ و بشار حتی دخل لبعض السکک من الحیرۃ و تیقنت ان ما اصابنی من ہیبتہ لم یکن الا من قبل اللہ
عز و جل و من عظمۃ موقعہ و مکانہ من الرب الجلیل قال عمر فانصرف ہشام الی ابی عبد اللہ علیہ السلام و رجع
عن مذہبہ و فاق اصحاب ابی عبد اللہ کلہم و الحمد للہ یعنی گفتہ است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست کہ برادر زادہ
من ہشام مذہب جہمیہ داشتہ و در آنجماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا کہ اورا بملازمت حضرت صادق
علیہ السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظرہ نماید و اورا اعلام نمودم کہ بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواہم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت ہشام اذن گرفتم ہر گاہ آنحضرت اجازت داد
از حضور پر نور برخاستہ چند گام رفتم کہ خبث و رداءت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشتہ خبث و رداءت
و تعصب او را در مذہبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسے بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم کہ لغزشی از من بوقوع آمدہ پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمدہ نزد ہشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم کہ در بارہ ملازمت تاخیر ننماید پس ہشام مبادرت نمود و
دستوری خواست و بملازمت اقدس فایز شد من نیز ہمراہ او بخدمت اشرف شرف اندوز گشتم چون ہشام
در مجلس قرار گرفت آنحضرت از مسئلہ پرسید ہشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مہلت خواست حضرت
او را مہلت داد پس ہشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاہی از جواب او را
حاصل نشد پس بار بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئلہ ارشاد فرمود و چند
مسئلہ دیگر از وی پرسید او مہلت خواست پس ہشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد ہشام گفت چند روز
از حیرت با فاقہ نیامدم عمر بن یزید گفت کہ باز ہشام مرا گفت کہ بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواہم
پس بحضور آنحضرت مشرف شدہ دستوری برای وی خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیرہ منتظر
من باشد کہ در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا ہر گاہ روز برآید انشاء اللہ تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمدہ
در پیش ہشام رسیدہ او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم ہشام بان مسرور و مستبشر
گردیدہ پیشتر از آنحضرت در آن موضع رفت کہ در این اثنا آنحضرت سوارہ بر اشتر خود اقبال بر او نمود
ہشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و ہراسے
بمن عارض گشت کہ تا مدتی نمی یافتم چیزیکہ با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بحدیکہ میخواستم کہ گفتگو
تکلم کنم و آنحضرت تا مدتے بر من ایستادہ منتظر کلام من بود و ایستادن او زیادہ نمی کرد مرا مگر ہیبت و تحیر
پس ہر گاہ آنحضرت این امر را از من مشاہدہ فرمود اشتر خود را از دور روان شد تا داخل بعضی از کوچہ ہائے
حیرہ شد و یقین کردم کہ ہیبتی کہ بمن رسید نبود مگر از جانب خدائے عز و جل از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس ہشام آنحضرت برگشت و مذہب خود را ترک کرد

و متدین بدین حق گردید و بر همه اصحاب آنحضرت فایق گشت و الحمد لله انتهی کلامه زاده الله تعالی خزیه و ملالا
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و انجواب خود از قول امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانستی از هم پاشید زیرا که از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند بید بر خود
لرزید و بر روی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسید و در قم معذرت یکتا
و بنص صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات تا آیت
کریمه اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ اشاره فرمود که لَا تَجْعَلْنِیْ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ و هر گاه در اصول اربعه ثابت
باشد که آنچه از امامی صدور یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود و چه جای آنکه از ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان بجلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه شیاطین و شیاطین مذکور را از قبور خویش بر آمده ازین عیوب متبره گردیده باشند وقتیکه فرزند نرگس
بعد از تیره دگه سر بغیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فرو ره
دنیا پاک شد و حق تعالی جابجا تخصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود و پس در
بطلان این رجعت هر که شک ارد کافر گردد آری رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم مورد لوم معین ست سیما رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در وطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند جهوسے مسی را زر اندود کرده دکان عیار تیدن برانسو و کرد
عبارت کتابها از مطان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی ست که مقصد مهم در اثبات رجعت ست بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محققه حقیقت رجعت ست یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیده
روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت بآن برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سائر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده ست که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب نزاره شرمن الیهود والنصاری و هشامیین که خدای عزوجل را باوجود تجسیم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس ناگزیرست که ایشان باز افادات خود در آرای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب هندآرای برکنده پیر زاکنده خوریست و این جواب
بعد تسلیم این حرف است که در مذهب جهمیه این همه خرافات بوده ورنه چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بمطالب انه موجود باشد که هشام بن الحکم روایت میکنند از شأن الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه بروی علم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت عمرو بن عوجی این افترات بر ائمه هدی کرده و دل برین
خرافات بسته و نیز لفظ مؤالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکاتبته چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جا بجا ست صریح ست در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
وان ما مذهب جهمیه و انگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست واگر سرا بالغ بالجار و اخطار از فرمایش
که مدعی موالات شاعر انتساب بودند لا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بودند و توسل ائمه طاهرین مینمودند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو درباره انجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز ازین
اقاویل از اگر میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه هم میرسید همچنین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه پیرو این بالسه میگشتند مهذا اسم حیرتم که کامل
طائفه کابلیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بصفت شبر بشبر می پیمایند و
بروخالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع ست باید بران دلیلی قایم فرمودن
وانچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان در وقت انقضای دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عزوجل صفات ازلیه ندارد و او را جز بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود که جا بجا در قرآن وارد ست مبالغه و مجاز ست حقیقت خلود
زنهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق ست و بعضی از کتب دلالت بران دارد
که جهم مذکور در مسائل آلهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس ظاهر را که معامله بالعکس است و استادی و اضلال هشام ازان بر می آید چگونه
میتوان گذاشت اطرف از همه آنکه خود نقال اهل در اوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان در بیشتر قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیلی
قایم نکنند زنهار بر سخن جمل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در مذاهب
جهمیه بود و از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابوعیسی الوراق و زرقان و ابن ابوبخت و غیرهم بران دلیل است و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

ببغداد تالیف کردند واین هم عیانست که وراق ومانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
در استادی وتقدم هشام قول نقال ونزال را چگونه مسموع کنیم وبروی عنکم را پس پشت اندازیم
ودر روایات کلینی را بجناب لما اختلف موالیک فی اصحابنا فی التوحید را وقتیکه هشام وغیره در دنیا بودند بلکه
بزبان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از هم ریخته وفضله مور وملخ گردیده
از نظر سابق نامیم علاوه برین جواب نقال کشمیری در غایت رفض واکثر علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و هم ائمه دیگر که او در آنکه تکفیر کردند وقاتله الله گفتند الی غیر ذلک وعلوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام وبرادرانش از عیوب ونقایص پاک اند واز ینجا ست که زمام مذهب خود بقبض
ودر علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند والحمد لله علی تمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم باظهار الرفض
دلیل ومن ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز وذلیل اینها که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
جواب دوم را شرح میکنیم اعنی ذکرش با امامیه نمی زیبد باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان تو نفر
درباره صنادید قریش است که از بت پرستی رو بروی حضرت رسالت رجوع کردند وباطن ایشان تکفر و
شرک مخلوط بود وبجلول سرایت وانمیه کشتش وکوششش که همراه جناب پیغمبر نمودند وحق تعالی از ان خبر داد
برای تحصیل زر بود نیس وقت ودعوی رجوع هشام ازین خرافات مورد ملام بعد از تنزل اقرار انیم گفت که
تحصیل چون در اختیار بدعات جهمیه کمن بایش کردم ودنیا بدست آورد نیامد لاجرم بصحبت امام صادق فایز شد
که هم جمال صورت وکمال معنی داشت واز علوم غیبیه وترقیات حرم در امور دنیویه ودینیه بعلوم لدنیه
خبر میداد وخزاین لاریبیه بدست آنجناب بود دید که الکوک غنا نیز در بعضی از تقاریب خرج میفرمود چنانچه
نمونه آن در مقاله سادسه از کتب شیعه سمت وضوح یافته باوجود فقر تبه انیا که یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا انما بحر که سعی شنیدم که مرغان راه خدا بود دل وشمنان هم نکردند تنگ آمد باخر یا خیر
قاضی در مجالس دیگران ودر غیر آن نوبت بتقرب خلفا بتوسل حضرات ائمه بدان حد رسید که هشام مذکور برکرسی
می نشست واز خلفای عباسیه جواهر وعطایا بدست می آورد وبالجمله دعوی رجوع از مذهب جهم وتشبیع جعفر
امامیه را از بس مفید بود ورنه کمال ظلم وعدوان ایشان لازم آید که درباره مهاجرین اولین مصداق حدیث
الطول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نمند ودرباره این شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس اولی ودلیل اقوی حالش پیدا وهویداست چشم پوشند این تقریر بود
در شرح لفظ معلوم حالا که درینجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنیم بیان اول آنکه
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند وحال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان ست که مجلسی بعلوم در تذکره این عبارت میفرمایند که قوم وی تمام مرتد
شدند وچهار صد هزار صحابه ازین بر گردیدند الا قلیلی انتهی بلفظه ایا فیض صحبت امام صادق وکرم

صاحب تابع النصوص باعتراف تعالی کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند پس برآن
خواهد بود پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی متطرق است چه جای آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی نیز مختار گشتی کما سبق مفصله در مطاعن دستهٔ ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شدند و هشام جوالیقی و شیطان الطاق بهر دو فاتش تکفیر و تنقیص مرتضوی هم خیال
بستند و در جلد اول کلینی این هم موجود است که جانی گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
تبری و لعنت خدا بر او. باو من بیزارم همچنین از این اعتقاد الی آخره چون حال مقتدایان امامیه بدین نوع ان
لعنت از بام است دعوی رجوع هشام که با امامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادلهٔ اصولیه
و فروعیه امامیه مقرون بلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعاً و یقیناً ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
و حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت والیقین لایزول الا بالیقین مثله پس میگوییم که اینهمه کفر و الحاد
باعتراف کاملین رفضه به ثبوت رسانیدیم و این یقین برجای خود است از ادعای فاسده و خیالات
کاسده که متزلزل نمیشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سر پرستی این ملحد شقی زیب نمیدهد الحمد
ترک جالیا شرح وصف دوم که جواب سوم است یعنی باآنکه نافع دیگران نیست بگوش قبول باید شنید
مدعا اینست که چون بجای خود ثابت است که ایمان نزد برای شخص دیگر که کفر ورزد و تحدیات اختیار کند
منفعتی نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی بهم رسانیدند برای شیطان الطاق
و برادران فتنش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحدهٔ آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عموم است نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب است چه اگر احادیث بالفرض دال است
بر امامت بلافصل لیکن مخالف اجماع صحابه تحت سعدین بجیا دخه و لاحاجة الی الاعادة مع هذا اصحاب ائمه
ایشان را حزب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه میداشتند کما لایخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که آنچه را رویتانی بالتفصیل و کاسه لیسی و مجتهد جایسی بالاجماع در خاتمه و انفاق
شمار کرده و آن تفصیل و اجمال قاطع جواب کامل طائفهٔ کاملیه است ذکر کنم تقریرش حاصلا اینست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل اینمسئله چنین است که رجوع آنهم که بسبب
بدعت اشخاص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن در آن میرود چگونه
با وصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین و حاجله وارثین ابالسه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکور
ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست و در ساحت اولحاد ایشان بتصریح مجتهد جایسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حلیهٔ ... خطابهٔ ...

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطور و نجس العین
گردیده اند عبارتی نوشته که سه فایده از آن بر می آید احداث و بدعت این فرق و پاکدامنی مضلین و خوار انیعنی که همه
سهم در تشبث باذیال طاهره و مزید محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبان ابوحنیفه و اشاعره با ابوالحسن اشعری پس از کجا که انچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الاخر
و در ینمقام امری عجیب عجاب بیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگذرم یعنی جاسوسی فرزندان او در طعن الرماح و بار قه
ضربت حیدریه انچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت همان فرخرفات تکفیر مینمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضلین بدان مدارج عالیه برسند که پایانش پدید نباشد و ااسفی اتباع ائمه برحق
امامیه ختم شد که تراسم هشام که او را بکنار خود پرورید و فاق اصحاب ابی عبدالله کلام سر الیه بر زبان آرند و زبانه سابق
مینوازند و نصوص غلوی و کاظمی را پامال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه بر میخاست بجهت آنکه کذبی ست نمایان و افترایی بایان و خلاف سعادتست هرچه در جهان
غنیمت حال این پیرپرستان هشام و فدویان زراره و شیطان الطاق بخصوص الصبار دیگر میگویم ان شاء الله تعالی
اینست آغاز مناظره من و رییق ساله صغره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و انعت را قطعا یقینا
ملحوظ داشته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هرجا بگواهی پدر خود
فرومایگی داده اند و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیت کریمه لم تقولون ما
لا تفعلون در دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم و انسته باشد که مجتهد العصر
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادن است ولیکن مجالی نیا
که کلامی درین امور بکنند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلمی کرده ام و آن نسبت تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلا و اعلی را ر و جاده قرار
دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات کیکه کمامرت الیه الاشارة تاول ساختن و معنی ابطال حقیقت ولایت ائمه و توثیق
انصاری دمن نجد و خود هم خواهد بود کماهو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بدانکه قوله و تنزیه معطوف بر حدیث جوع
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره و تعبیر به بجهت محذوف پس مضاف با مضاف الیه متعلق اشد یعنی پاک گردانیدن هشام و غیره
بدین طور که جسم که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت از طول و عرض و عمق اراده نکرده و معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان و بگر کافی الکافی در باره حضرت احدیت تعالی
عنایت گویان گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است تا که در ضمن ابطال حقیقت امامت امامیه و توثیق نصاری و مجوس

خود هم خواهد بود خبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه هدی است و توثیق و تعدیل رجال
و جهود و امثال الشیاطین است و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه و اسفلش معطوف بر مجموع و لفظ فعال نیز
معطوف است بران و خبر این هر سه مبتدا ابطال حقیقت الی آخره است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و یهود و نصاری هم
بجای الیوم تمام که یهود و مجوس و مانند شان باشند و مراد از کتاب ثانی صوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذوالفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در انست و مذکورین تنبیه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر کرده کتاب ابن بابویه
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذوالفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطنبه نایکت طائفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد ازان موجودیست قائم
بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة والذی تقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و با وجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و توقیفی بودن اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بر سبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقی ندارد و تصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معائنه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل آن قدر نیست زیرا که اجسام طبیعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش ازان شدید است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقی ندارد چه معقول بجهت آنکه مجرد است حس از ادراک ان عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود و غیر معلول است خصوصا فلک اعلی بجهت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی نعوذ ام اجسام را مانند العباد با و منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تجزی و تبعیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره و هر یک از جسم و ابعاد و نظایر آن را که بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول
الکنه دانند و در ورود متشابهات کتاب و سنت که در بعضی از آن اثبات الفاظ اعضا و اجزای جسم مانند ید
وجه و جنب و عین و یمین و قدم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعض عوارض اجسام مانند صورت
و نزول و صعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم و عبارت ایشان برین قول گردید چنانچه برخی
از آن هم درین مسئله و برخی در مسئله سیر و هم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد و مراد از صورت در
قول ایشان صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذهنیه نیست بلکه مراد ایشان از صورت حقیقت است و لفظ
صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا تصریح بآن فرموده
فاضل سروی در شرح رساله قطبیه نقل ازو نموده و در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا و قد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی و اطلاق صورت باین
معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد و در عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقایق
واقع شده و هم برین نهج الفاظ دیگر که اضافت جناب باری جل مجده بآن جایز دارند مراد از اینها
معانی اینها نیست بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا معرض بیان می آید صدر المتالهین
در شرح کافی بعد نقل اقوال مشبهین از ملل و نحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
اقوال باطله و آرای سخیفه متناقضه اند و همانا که این اقوال رموزات و تجوزات است ظواهر اینها
فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای
سلف در باب مبدا و معاد وارد دریافته و ناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
از مواضعش تحریف نموده اند و اینها را در تقول بآن اقوال مصلحت دینی و غرض صحیح بوده باشد والله اعلم
باسرار عباده بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده است
استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد و فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام اینها
الحاق و تدسیس نموده اند و در حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس و تحریف حسد داعی شده بعض دیگر را
تعصب و عداوت دینی بران کار آورده تا باهتمام اعتقاید فاسده اضرار بلکه قتل و اهلاک اینها بدست آورند
حیله شرعی ممکن باشد پس دریجا احتمال تحریف اقوی است عبدالوهاب بن احمد بن علی شعرانی در کتاب
جواهر و یواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده
اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه
میگردید و کتابی بنام مجدالدین فیروزآبادی در رد ابوحنیفه مشهور ساختند و چند مسئله
بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند همچنین بر خود شعرانی در کتاب بحر مورد چند
مسئله عقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده نیز در کلام شیخ محی الدین

عربی لیجی عقاید مدسوس ساختہ در فتوحات ودیگر کتبش درج کردند میگوید جمیع ما عارض من کلام مظاہر الشریعۃ
وما علیہ الجمہور فہو مدسوس علیہ کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاہر المغربی نزیل المدینۃ المشرفۃ ثم اخرج نسخۃ
الفتوحات التی قابلہا علی النسخۃ الشیخ التی بخطہ فی مدینۃ قونیۃ فلم ار فیہا شیئا مما کنت توقفت فیہ وحذفتہ حین اختصرت
الفتوحات وقد دس الزنادقۃ تحت وسادۃ الامام احمد بن حنبل فی مرض موتہ عقاید زائغۃ ولولا ما کان اصحابہ
یعلمون منہ صحۃ الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوہ تحت وسادتہ وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
آبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفہ وتکفیرہ وکذلک دسوا علی الغزالی عدۃ مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورد وجملۃ من العقاید الزائغۃ واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکۃ نحو ثلث سنین وانا بری منہا کما نبہت ذلک فی خطبۃ الکتاب المامنیۃ وکان
العلماء کتبوا علیہ واجازوہ فما سکنت الفتنۃ حتی ارسلت لہم النسخۃ التی علیہا خطوطہم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدۃ
دسوا علی الشیخ فی کتبہ کما دسوا علی فی کتبی انا فانہ امر قد شاہدتہ من اہل عصری فی حقی انتہی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواہر اکابر بسیاری را ذکر نمودہ کہ از مکر حسادہ مبتلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسہل بن عبد اللہ تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونسیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی کہ مذہبش مانند مذہب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاہرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بخدا بود ووجوہ تاویل کلام ہشامین صدر المتالہین
در شرح کافی برین نہج بیان فرمودہ است کہ لفظ صورت در اصطلاح علما سوائے معنی کہ
در عرف شائع است کہ بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چہ صورت را
گاہی اطلاق میکنند بر ماہیت شئی وگاہی بر وجود عقلی او وگاہی بر کمال ہر شئی وگاہی بر موجود
بحت کہ تعلق بجسم وجسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند کہ ذات
خدای تعالی صورت وحقیقۃ الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
بلکہ محتاج است بمصور کہ او را بہ پیرایہ صورت بیارآید واز حضیض قوت وامکان بہ منزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسم لازم نمی آید خواہ اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نہ آنکہ مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شدہ و
نیز در حدیث مشہور میانہ عامہ وخاصہ ان اللہ خلق آدم علی صورتہ مطابق آن وارد است
ومراد از این حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانہ جل شانہ ومیان مثال ومثل
فرق است چہ مثل شئی مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاہی اوست در سلوب و
اضافات وجناب اقدس الہی از مثل در ذات وصفات منزہ است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات کہ خارج از ذات مقدس او ست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

الاعلی فی السموات الا انه انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه و ملامه اهلبیت
ری و سخن سازی نا اهل طائفه حالک مقالات زالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه برپا کرده و بقصد حمایت زندیقین دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
بر بسته و پا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زبانی باشارات ابن سینا و عبارات
میرزا زاهد هروی و کلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده و وقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام و برادر الشن بالیقین این امور ود قائل را نغمیده
باشند همه ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و جواهر مائل گشته و انهم ندانسته که انهم کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است و بقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر دید
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف امور یکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افترا ات ملاحده بود کما نقل المطرود و کافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه و لازم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب ایشان مرتد و کافر و منافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد و رشید که امام المحدثین است و التیه مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود و غرض اعور کان من الکافرین ترویج و تهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود ازان زیادت شرف است عیان شد و هویدا هی بیاض چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان درازی باد ربار کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده که سیجی
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید و شمر و ابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
اند شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره و تصوف قائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرقه اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی اینمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خود چنانکه درین ابواب نگفته و دیباچه ذوالفقار مجتهد و تمام شهاب ثاقب
او حاجتی نیز کمر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته و با انهمه چرخ بازی و سفینه روزی و کاو تازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس و دجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میفرمایند و از صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری و مصوری باید و او تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الخنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات لشنو
حضرات ائمه محیط هر غیب و شهادت این امور را که رقاص امور دقیق و اسرار عمیق نام آن نهاده اند
و بر ذکر آن بالیده اند و در بیرامن نگنجیده فهمیده اند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کنند

و تحقیق مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایندن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بالعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و کلمه
اللهم لا تجعلنی من القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند و سر بر روی حضرت ایزدی زاری نالیها کرده
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و به توحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او وقع عنک خیر
البحران و استعید بالله من الشیطان الی غیر ذلک لیس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه طیبین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الکمال چگونه خواهد بود کما سیجیئ فی کلام المرد و بعد ازین احتیاج
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رقاص
انهم صرحه گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنهم دعم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه اقدم عاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است پس حرفی از ان اعلام
کنم و ابحاث دیگر را بنذر کاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده که نغنج و دلال
بلکه شتر غمزه ادا فرمود انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الخ و این قول تا لفظ عهم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باعث و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ؏ نه هر که هوشمند بود آید
تا نه بیند نخست پایانش ؎ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه غلاة للائمه الطاهرین
و القدماء الماهرین نه آنچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین طرفه آنکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از علم ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و جائی
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم آورده و نمایند الغرض
نقال بعیب رقص درین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

غرمن قائل وله المثل الاعلی فی السموات الاته انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه وملامه اهلبیت
سحال شعبده بازی وسخن سازی نائک طائفه حائک مقالات زالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه برپا کرده ولقصد حمایت زندیقین دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
برگبسته وپا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزاهد هروی وکلمات قطب تحتانی مقصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام و برادرانش بالیقین این امور دقائق را نفهمیده
باشند سپر ساخته یا بدعوی تحریف یواقیت وجواهر مائل گشته وانیهم ندانسته که انیهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در ائمه حق نما [illegible]
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف امور یکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افتراآت ملاحده بود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ولازم بین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین لوزند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد ورشید که امام المحدثین است والبته مجموع جنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وعرض اعور کان من الکافرین ترویج وتهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از آن زیادت شرف است عیان شد وهویدا عیان چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان درازیها در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه وآگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف درآمده کما سیجیء
ان شاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید وشمر وابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره وتصوف قائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی انیمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خودها که درین ابواب نگفته ودیباچه ذو الفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
او حاجتی بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا انیهمه چرخ بازی وسفیه روزی وکاوتازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الغنون انچه از عبارت رساله قدیمیه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام ان نهادند
و بر ذکر آن بالیده‌اند ودر پیراهن نگنجیده‌اند فهمیده‌اند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کنند

و تحقیق مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم فهمیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و عَیاذاً بالله
الله ﴿وَلَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ بر السنه مقدسه راندند و در پیروی حضرت ایزدی زاره بالیناکردند
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علواً کبیرا او دع عنک خبر
الهجران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه معصومین
است و هم توثیق ترسا و یهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قران مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست رفع عین الکمال حیله نخواهد بود کما سیجیٔ فی کلام المرود بعد ازین اگر احتیاط
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رقاص
اینهم صراحةً گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوئی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند واللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای التقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه اقدعاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و در ینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کُلم و ایجاث دیگر را برد کاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده کم نغنج و دلال
بلکه شتر غمزه ادا فرمود اینهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا نفط هم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکنند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باعث و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ؎ نه هر که او پشمینه پوشد آب
تا نه بیند نخست پایانش ؎ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه غلاة للائمة الطاهرین
و القدماء الماهرین نه آنچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضة المتقین طرفه آنکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از ملا طاهر بود لنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و جامه
روایت کشی در خصوص هشام یعنی وفاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم اورا یاد نماید الغرض
نقال لبیب رقص درین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکنند

سجد بکیه اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجایی تائید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است واحساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند وصحبت ائمه هدی الیشان را هیچ فایده نرسانید واین هزال وهرچه آورند مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف بد اهزال نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائی
وزیر علی بجهت امتداد لیالی وایام در نقالی بستوه آمد ودید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زر خطیر و مالولی یعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر واز هر طرف این اشخاص
وازیل من مزید میرسند نقلی شروع کرد که اهل فرمایش همه هوش وحواس باختند لیس بخطاب
نواب گفت اخداوند هرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد وایرانیان بتاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد لاجرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
قضا را چار کس شریک رنج وراحت در لشکر بودند جماعت الیشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست و بغابر خاست از مهاجن پرسیدند راست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت و گفت هم تاراج کردند و هم مسخری ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
دارد گفت مغلی انگشتی خلانیده بود و گفت که دست را تا لیساعد رسانید و سپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را پیچید که انگشتی چند جدا شد و مخنث گفت قربان بروین بغا و تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حالا بقول دیگر از نقال هزال در باره اجوف و مصمت بودن معبود مقتدایان او وانچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را لیساعد بدل کرد عیان شود و استماع
آن نیز ضرور است که نهایت مساعی اهل کید و زور است و نه عبارته و آنکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را واین عالم طبیعی با اسمان و زمینش جز
آنچه در آنها و در میان آنها است مثال مثال اوست بدرستیکه عالم غیب با آنچه در وست گویا حاوی است
بر صورتیکه مطابقت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم اوست بعالم پس ظاهر شد بر
صورت انکه عالم است با و از ان حیثیت که عالم است با و پس صورت جوهر با جسم ذات اوست واز حیثیت
کم متصل قار شدت وجود اوست واز حیثیت کم غیر قار که از زمان است سرمدیت اوست واز حیثیت کم منفصل
عددی عدد واسمای اوست واز حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او واز حیثیت این بودن اوست مستوی بر عرش
واز حیثیت متی بودن اوست در ازل واز حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرائع را و کشاده بودن
هر دو دست قدرت اوست برحمت واز حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق واز حیثیت جدت و ملک
مالک الملک واز حیثیت فعل كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ وَسَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ واز حیثیت آن ینفعل بودن او
اقبل التوبه عن عباده ویاخذ الصدقات یعنی میگیرد صدقات را و میشنود دعا را لیس اینها صور تجالم است برزخی که اعلی و اتم

از آنچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید و در عقل یا در وهم و در حس پس هر چه ماسوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر نفرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئنه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر از آن تیک دریاب که این معنی مشعر معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده لپس خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و خیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی أَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجد اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بر آن قول او تعالی و لو شا لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس تر فیض کردیم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتألهین بمیفرماید ما را در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجودمی باشند که
بعضی از آنها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی از آن جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر آنهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
او و ما اند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدیده و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفة الحدود که هر یک
از آن نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن انکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجمعیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که باوصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که باوجود بودن
او حیوان وبحیات ناطق ومدرک معقولات است که درو بانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بجهت بودنش بروجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان درعوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازان اشرف واعلی است وازبعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازان نفسانی وبعضی ازان عقلی اما انسان طبیعی
پس اورا اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
اورا اعضای متمایز اند هیچیک ازانها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشد ولمس میکند ومی شمد واین اعضا درجهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم ودر جهات این عالم نیستند مانند انانی که می بینند اورا انسان در خواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از انست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است اورا بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما جسم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن بدرستیکه
من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع انامله بکفی همچنین اورا دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملایکه مقربین است وبعد ازو در رتبه انسان نفسانی
است وبعد ازو انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است اورا چند بجواز وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسمای الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه با آنکه جا
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیای وجودیه باشد در ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودر وی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص و[illegible]

وجود او بعلم بجمیع اشیاست جمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن بوجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بهای کثیره اشیا که بوجود واحد قیومی صمدی
موجود اند بیان صدر المتالهین در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده انها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک الاقصی با نچه در وست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت انچه در وست از معنی قوت امکانیه
ظلمت هیولانیه که شبیه بخلاء و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید آنچه بینی است که سند الحکما یا محمد داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل متحقق است و چنانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بسبب آفاق شمالیه
و بحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب مغرب و وجه بوسط سما یا
جانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراهیت خوابیدن بر قفا
یا جانب قطب شمالی آنست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السماء پس قطب جنوبی علو باشد و درین اعتبار قطب شمالی اسفل انتهی و در توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است بانکه اضافت الصاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از واسعیت او تعالی
شانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شائبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست باجمالیه فوق آن اجمالی بنسبت جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواه بر شجر و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با بساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شائبه تکثر در او نیست
او لیست واسع در نهایت وسع مترتب میشود بر آن انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اینها بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و لبودن ایجاد او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساوی است بنهج جهتی از جهات فقر و امکان و نقص و حدثان در وی نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد از دست بنا بر مشهور قدرت کامله است و بودنش مانند بیضه بیضا که از هر جانب تلألو و لمعان دارد و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی تجلی که سالک آن را در مبادی سیر و سلوک قطع میکند و ایما است بسوی لوازم تجلیه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس بادنی ملابست است الی آخره ما قال ناصب عداوة العترة الطاهرین ما ول خرافات اهشاین والشیاطین انیهه تاویلات که دیدی و تسویلات او که شنیدی نا تمام است و هنوز دفترها مانند نامه اعمالش سیاه و با انیهمه اطناب عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیده اند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شده و انحای وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انیهمه تن و توش و جوش و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه الیست لبسیط و در عالم تفصیل بحر لیست محیط و با انیهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از نقائص زوال و معائب مجبور و انتقال منزه الیست و هو الان کما کان و الکان کُلِّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَاْنٍ والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و لبسند است و قس علی انچه در اجوف و صمد بودن باری عزوجل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خامه فرسائی نموده اند که زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ مصدق الثست تا آنه ثم انکه سخن من با جناب مجتهد قمقام میر دوداو با تباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیدا است که عقیده وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مروان است لاجرم مدعای ما بمرتبه هدایت اولی رسید و کفر و الحاد هشاین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید و لیکن چون حال متعصبین قوم چنان است که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل نگردانم دامن از دست نمیگذارند و گره برابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه این نقال بجاوای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از انکه ثابت نموده که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتبار لیست و انیهمه موجودات با این همه شیون مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ در حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهورش

در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم یا شیون رنگارنگ عین دریاست در مذہب صوفیہ میفرماید
منہا ما رواہ الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسنادہ عن الامام علی بن محمد الہادی علیہ السلام فی جملہ
حدیث طویل قال الصوفیہ کلہم مخالفونا و طریقتہم مغایرہ لطریقتنا و ان ہم الا نصاری او مجوس ہذہ
الامۃ و منہا ما رواہ الصفانی فی الکتاب المذکور باسنادہ عن الرضا علیہ السلام انہ قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعۃ او ضلالۃ او حماقۃ و منہا ما رواہ عن الصادق علیہ السلام فی الکتاب المذکور باسنادہ
قال قال رجل للصادق علیہ السلام خرج فی ہذا الزمان قوم یقال لہم الصوفیہ فقال علیہ السلام انہم
اعداؤنا فمن مال الیہم فہو منہم و یحشر معہم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیہم و یتشبہون بہم
و یلقبون انفسہم بلقبہم و یاولون اقوالہم الا فمن مال الیہم فلیس منا و انا منہم براء و من انکرہم ورد
علیہم کان کمن جاہد الکفار مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و منہا ما رواہ ابن حمزہ و السید
المرتضی عن الشیخ المفید باسنادہ عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انہ قال کنت مع الہادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینۃ فاتاہ جماعۃ من اصحابہ منہم ابو ہاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت لہ منزلۃ عظیمہ
عندہ ثم دخل المسجد جماعۃ من الصوفیہ و جلسوا فی جانبہ مستدیرا و اخذوا بالتہلیل فقال علیہ السلام
لا تلتفتوا الی ہؤلاء الخداعین فانہم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین الی ان قال علیہ السلام فمن
ذہب الی زیارۃ احد منہم حیا و میتا فکانما ذہب الی زیارۃ الشیطان و عبادۃ الاوثان و من اعان
احدا منہم فکانما اعان یزید و معویہ و ابا سفیان فقال رجل من اصحابنا و ان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیہ شبہ المغضب قال دع داعیک من اعترف بحقوقنا لم یذہب فی عقوقنا الی آخرہ لطولہ و منہا ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیہ عن سعید بن عبد اللہ عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیہ السلام انہ کلم ابا ہاشم الجعفری فقال یا ابا ہاشم سیاتی زمان علی الناس وجوہہم ضاحکۃ
مستبشرہ و قلوبہم مظلمۃ متکدرہ السنۃ فیہم بدعۃ و البدعۃ فیہم سنۃ المومن بینہم محقر و الفاسق عنہم موقر امراؤہم
جاہلون جائرون و علماؤہم فی ابواب الظلمۃ سائرون الی ان قال من ذکر عندہ الصوفیہ و لم ینکر بلسانہ
او بقلبہ فلیس منا و من انکرہم فکانما جاہد بین یدی رسول اللہ و منہا ما رواہ الشیخ بہاؤ الدین فی
الکشکول قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لا یقوم الساعۃ علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمہم
صوفیہ لیسوا منی و انہم یہود امتی اضل من الکفار و ہم اہل النار این چند حدیث را وانہم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکہ پیشوایان خود را بسوی مقالات اہل التصوف بکشد و ذائقہ کلمات
ایشان بکاسہ لیسی بچشد زنہار این کتب را نہ بیند و دامن از اوامر و نواہی حضرات ائمہ فرا چیند
و طوق لعنت با عانت متبعین اہل التصوف در گردن اندازد و با ابن زیاد زنا زاد و یزید پلید بسازد
و لعنت بران قوم تا قیامت باد کہ بصحبت حضرات ائمہ ہدی غافل شوند و ہزاران نصوص شب و روز

کشتند و نکوهش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ازند و یکی را برابر غاری نشمارند و توحید باری
عزوجل را بجا می رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان ع کشیشان هر کز نبار زرده آب
انظما چو مردار در افتاب ٭ از تصور شان حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و [illegible] بنجاست
نجات فرو بردند و این همه مهملات و خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خار زار ضلالت بدام وداد گرفتار کنند
اکنون محصل این فصوص بحر فی چند می گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا نکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
بایشان مائل شد محشور گشت با ایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما اغاز نمایند و اکثر
صوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هر که اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد و امام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود وارد شد
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات نکنید ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هر که بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هر که بحقوق ما معترف است عقوق ما نمیکند و امام عسکری
فرمود داعی ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هر که وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب او از ما نیست و هر که انکار نماید گویا رو بروی حضرت جهاد می کند و حضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم نرسند بهم رسانیدن اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند و این همه
ایشان که مخرب توحید الهی بودند والمنة لله تعالی که از فصوص محصوصین الحاد پیشوایان رفضه و ملحدین
بثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی نقال گشت و مجتهد ثانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع بغض عداوت اهلبیت است و بیاد و فقیر نماید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد [illegible] تمهیدی بود تا تمام بالصواب حمل و چون باصل مدعا غور کنی مجاز
[illegible]
[illegible]
باشد از آنچه [illegible] اکثر مردم [illegible]

پس باقی ماند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه آن معنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح شده باشد یا نه والعلم عند الله از اینجا این هم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور که مدعی سست و گواه چست و علمای امامیه در علم بر دم نمودند و به دستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهلبیت طاهرین است با نمینی که این عقاید از حضرات ائمه یا رسید و بگوشش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین آنچه گفته باشیم بدان نمیرسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از تحقیقات ائمه حقیقت الامر را بیان نفرموده‌اند و اوهام شان را قاصر از آن یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدینجا سلیس چنان آوردم که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال بر آنست که ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ائمه هر بار به تکفیر و تضلیل ایشان پرداختند اما آنچه از ملل درباره هشام نگاشته و دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس منافی غرض صاحب تحفه قدس سره العزیز و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب که ائمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی اینها مؤکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود و باحسن طرق بحصول انجامید معهذا احاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است و راه راست یافتن و بصحبت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما آنچه در تضعیف بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نفری دیگر این کاسه لیسی یزید و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و قنا دای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک ما را حاجتی درینمقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه آنچه نقل تازه می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشایخ عظام از ضعفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تخریج و ایراد بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را و رای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت او است نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی و ابن بابویه باحوال اینها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر اینهاست پس تضعیف این رجال خصوصا رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر آن واقع اند و طعن در اینها بغیر قادحی واضح مقبول نیست چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شرح کتب احادیث تصریح بآن فرموده اند انتهی قدر الضرورت و المنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمام که کلینی

در کافی نموده و تا مرور دهور در همین بحث و تفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منهج و غیرها مانند آفتاب
عیان است و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که امامیه هدی سائلین را مقصر و محرف و عاری از فهم
و ادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر و تضلیل نمودند و شیطنت انها با ثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از انها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که در سلب فهم و ادراک شان نصی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم و صورت دانستند و بروحانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند و یقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند و این مرتبی است که بغایت ابعد ازین هم سید اما آنچه
گفته و محصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن خواه بآن رسید که چون این
الحاد و زندقه با وجود کمال خبث و تعصب در ان کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر امامیه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل و توجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در باره
این ملاحده چنین یاوگی وارند و قبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را سهامانه و علمای شیعه توثیق
بتکرار نموده اند اما حال مفضل و مانند او پس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی بیرنا بانغ آورده بود و حوالیش تفصیل
تمام ادا شده و حماقت و سفاهت مجتهدین از فانی و زمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری و مسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال تولیت که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکه بر آورده در انمردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان با عتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه با اهل سنت تحریف و تبدیل را النسبت بیتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی اتباع ثقالین نقل نموده و جوابش انکه نسبت این امر با انمردم اولی باشد
که لباس نفاق در برکشند و در مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه و نفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد و اینچنین نشتها نمود و مردم او را از فرقه خود میدانستند
البته غریب توانند خورد و این نشتار مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دید که رفضه خو کرده اند
بنفاق و تقیه اند انتم بکیدنی فرکیدا بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند و اگر ان علما را بشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی و یری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین و لعلی
المذهبین کتب منها یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
تقریر مثنی بر پیشوای و مقتدای است نه اغذ روایت کما فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم از این احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سبحان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یابسی از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مانعیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین و مسولین و ماولین اقوال ملحدین نصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنود داد انصاف بدهد که ایا همه رافضیان در صحبت هشامین شیطان الطاق
وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد ثانی و از ثانی تا مجتهد الزمانی همراه ابا السه شیاطین و یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا رجهت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک و نحن منه برآء
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا و من والاهم فقد عادانا و من عاداهم فقد والانا و من وصلهم
فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برنا و من برهم فقد جفانا و من اکرمهم فقد اهاننا و من
اهانهم فقد اکرمنا و من قبلهم فقد ردنا و من ردهم فقد قبلنا و من احسن الیهم فقد اساء الینا و من اساء
الیهم فقد احسن الینا و من صدقهم فقد کذبنا و من کذبهم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد حرمنا و من حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** و تاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت در نهاده ایشان بهیچ وجهی یافته شود و چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هر چه تقریرات نموده اند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

درکار نموده وتا مرور دهور درهمین بحث وتفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرهما مانند آفتاب
عیان است وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر ومحروف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه درهر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه باربار دانستی
تکفیر وتضلیل نمودند وشیطنت انها را باثبات رسانیدند وبه بارگاه الهی استغاثه بردند ونفی توحید
از انها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که مسلب فهم وادراک شان نفیی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانستند وبروحانی قرار دادند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند ویقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مرتبی است که بغایت ایذی بهم رسید اما انچه
گفته ومحصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن فحواه یا آری زیرا که چون این
الحاد وزندقه با وجود کمال خبث وتعصب دران کما معرفت مرا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی شنوند ودرین باره
این ملاحده چنین یاوگی وارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره راهمانند علمای شیعه توثیق
وتکرار نموده اند اما حال مضر و مانند اویس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی بیرنا بالغ آورده بود وجوابش بتفصیل
تمام ادا شد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزبانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال قولیست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکفه برآورده در انمردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه با اهل سنت تحریف وتبدیل را النسبت نتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی اتباع ثقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر بآنمردم اولی باشد
که لباس نفاق وتزویر پوشند ودر مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد واینچنین استتار نمود ومردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد واین استتار مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف وید که رفضه خو گرفته
بنفاق وتقیه اند آنهم یکیند مؤمن کیند بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند نداشتند واگر ان علما را اشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین وله
المذهبین کتب صه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند ومن ادعی خلاف البیان حالانکه گفتگو در رساله
فقیر متفق بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا ولاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما آنچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم از این احادیث تحاشی دارد و پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سبنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور بر این اوراق رطب و یابس از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که از این مباحث هم بجامعیت و مالغیت فارغ شدم
الکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین و مسولین و ماولین اقوال ملحدین بخصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو و داد انصاف بده که آیا همه رافضیان در صحبت هشامین و شیطان الطاق
و غیرهم توحید خدای تعالی را بر هم زدند و او را جسم و صورة قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالی
دانستند خصوصاً از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه و شیاطین چون یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا رسید بت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من آبائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن آبائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه وآله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی آبائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیء وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء
فی الدنیا والآخرة یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا انتهی بلفظه **قوله** و تاویلات کلام
رواة الخ **اقول** حاشا که مماثلت و بنیاد بر هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هرچه تقریرات میفرمایند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

نوبهار مخالف سنیت باسنت مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و اهلبیت اتقیا و اصحاب اصفیا
و آنچه امیه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری کیست بخلاف آنچه شارعین کلینی
پیچ و تاب خورده و بالمار استعداد فلسفیت و کاسه لیسی طبعین خیال خام پخته‌اند و بالاخر سیپر و معرکه
و علم برستان انداختند و برای پیشوایان خود لعجایب برداختند و حال لقال و نزال و کاسه لیسی او
در صوارم خود معلوم شد که آنچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی سنیت بلکه تخجیر کلکوئی حق
جوی حضرات امیه هدی راندن و کلمه شمر و ابن زیاد خواندن است کما عرفته مفصلا و از تاویلات اهل
سنیه بمقابله محسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت امیه که بپیر نابالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول امیه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه و هم مذهب اهلحدیث
که مفید بلاکیف است چنانچه از تنزیه هم عیان است و اگر باصول کافی در احادیثیکه لعن و کفر پیشوایان
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هر چه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بررفض
وقت سرپرستی و تاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت امیه چنانچه مرة بعد اخرے
تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که برا و اشکالی غنیت
فقد متین ان الورود لایتصور بهنا و لا المماثلة فضلا عن الغنیة فغنیة مبدل لغنیته و غیره مبدل الشنیة
قوله در لقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است رو ما للاختصار
هر چند می از ان اقتصار می کنم اول آنکه رفضه در معائب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند و امیه اهلبیت را اعظم نگویند لیس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم لعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند و حضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند و صاحب قمات مزورات را بلفظ صدوق بلقب سازند دوم آنکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد و غبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت آنکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین و افقه الثقه و غیر آن لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند سوم آنکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
مجیب اشاره بامعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هنوز او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق لیس بجهت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند و مجتهد آنچه درینباب عقیده دارد و هم مجتهد فانی
از کتب الیشان عیان است که در تنقیص لفصوص امامت امیه و مدائح و مناقب اهلبیت شکی نیست فلیکن علی
اعتقاد هم کذوبا لا صادقا و لا صدوقا چهارم آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی و غیر آن
نقل میکنند که نماز را جائز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد و تجویز نمی نماید نماز را در جانه

قوله اگر اسناد که خبر دران بوده باشد هل هذا الا کذب علی الله الرسول و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

هست الخ **اقول** اگر در کتب اہلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از آنجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم و هم بروایت او از احادیث دیگران لشرط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم بر قبض
است و اگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را بشنو اثبت احد فانما علیک
نبی و صدیق و شهیدان و بحدیث مسلم و ابن ماجه این ماجرا برکوه حرا هم روداده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا و قرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است و بعنایت باری عز و جل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد و جهابذه علمای ایشان بدون رد دیگر و تتبع حرمی آرند از انجمله صاحب
منهج المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویدا است یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنسرور مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و باین لقب ملقب نمیساختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة لشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مدح او و هم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد و این امور از ین احادیث بدلالت قطعی است اما را ابتماس غور دش بمعنی
مظنه است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله و حال این حدیث قبل ازین
گذشته باز بطور حی آید که رفضه را عجز می افزاید انشاء الله تعالی و صدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اہل عناد استاد جمال اعور در تفسیرش و دیگران در غیران سمت ظهور دارد و لیکن اہل نفاق
و جدل بوادی فضول و هزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق ایت کریمه وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند و لیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا یاد می آید که این بحث جای از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق و عدم دخل ملمعیت اہل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت آدم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان ایرق
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در ینمقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف تنزیل
تفسیر ایت واما ینزغنک من الشیطان نزغ الایة نوشته و جعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل واما ینزغنک و یجوز ان یراد
بنزغ الشیطان اعترار الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعتریني و مطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبه خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رأیتمونی
رغبت فقوّمونی واعلموا ان لی شیطانا یعترینی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است لیکن بعض
علمای اہلسنت که انکار صحت روایت ان لی شیطانا یعترینی نموده اند بعید از انصاف واعتساف
صاف است عفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابوبکر صدیق را که صدیقیت بود موکد ومشید میگردانند
زیرا که ماده آن صدق است پس ابوبکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد ومحصل اینست که نتوانم مثل
حضرت صلی الله علیه وسلم در ہر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی ومن کجا و
انیم تبه دارم وہمچنین معصوم نیستم پس مراد از اعمال وافعال مثل آنجناب ندانند باید ارا اعتقاد بصدق
وسداد ابوبکر بہم رسانیدن که حال خود را مقرون براستی بیان کرد والبته صدیق به تقریر طبرسی مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق وصفا باشد نه مرتکب کید وریا فلا تغفل
واگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان وتصدیق فرا گیرند این معنی ہم بر حضرت ابوبکر صادق است
وہم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه درینجا اتفاق امت است بر اظہار ایمان وترتب آثار معنی
صدیق از جہت بنا مسجد ودعوت الی الاسلام وراه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک وخود جناب مرتضوی داد این قدر دانی در باره حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام برآورده پس ہنوز دران نظر
است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود وقد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول ہمین است
که در رطابیکه علمای رفضه بمطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت ازان می افزایند که انهم یکیدون کیدا
واکید کیدا خصوصا بعد ظہور مکاید اہل نفاق انضمام این قید ضروری افتد والعجب که سیر ثانی
را مرة بعد اخری بکتب اشان دیدم وبارہا فہمانیدم لیکن او ہنوز اعتقاد این معنی دارد که صواعق محرقه
تصنیف ابن حجر عسقلانیست واین پیروی غولان بیابانی است خنده کرد ولا تغفل وہرچند از حضرت
علامه دہلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السما تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکه
در تخطیه او راه بجای نبرده لیکن با اینہمه مجتہد قانی این دشنام میدہد که یک خطا و دو خطا بار سوم
مادر بخطاش می توان گفت خواه میتا که خود مجتہد جالسی در رد ذوالفقار ممنوع النص بر این معنی کرده
که دشنام مادر وخواہر ہیچ مسلمان وکافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان ہذا
لشئ عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج
وعدم صدور تکذیب از اہل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست درین سه ہرگز لاجرم منافاتی با فضیلت

ابوبکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد نشود اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب شیعه
مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
جعفر را گاهی صدوق نه نامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خرقیل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم در لیست و حاصل حدیث آنکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل ایشان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد یکی هم صدیقیت انبیا در آن منصوص
است کما اشرنا و هم افضلیت ایشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما عرفت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترین از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه انکمال الاحتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بیننده لطایف ثمانی انتهی رفضه مثل در رعیر
عیار السنت که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که بادله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیره را رد کرده و بنده را حاجتی بکشیدن کلفت حدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب آنچه مینویسد
و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للاصول
الخمسه ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلدا فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد بعمومات الآیات و صرایح الاحادیث الکثیرة
السابقة شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
و لا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثاً
خود اصول متناقضه شیعه و شروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و انهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل خبر است نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و صدوق در فرمودی لفظ صدیقین را که در قرآن مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
آل فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه ماننده آفتاب عیار السنت و قس علی هذا ابوذر و سلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سر پرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می غرید و شیر را ایضا هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه وا گشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده یا از صدیقیت

مان میرانید و بر خدای عزوجل نهند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل ع
محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محیا و
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود و بضمیمه دعای بد بر کسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ناسخ و غیرها پیداست که ائمه هدی بلفظ واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در یمینی الباب و فصول در کتب اهل معقول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصادقون عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحوم سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه از تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را اقتضا
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از ریان اسلام
بوده بعد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت
که سیم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار
مو اشکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان بر باد رود و حصر ایشان
در سه عدد و انهم لشمول نسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشده و آیا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت او بوسیدند و بوحدت ایزدی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه در آیتیکه برای ترتیب مراتب ارحم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی او را
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه کار و ستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هرچه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن تیر داخته هر دو را در طوفان لعنت
چار موجه سفاهت انداخته کما سیجی مفصلا انشاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الشریف آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که آیا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون آیت

بکمال مدح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم معنی مع عدد شود و سبب خیر گر خدا
خواهد درین مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل بوق که انکار آن را سانمودند و مجتهدین که حدیث لا منقول
از کتب ابن جوزی غرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر لفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر از سول
منافقین موجود بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قران و حدیث همین یافته و رای اغاز بده تر انها
رفض سرائیده اند فلا صدق الله قوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
واز نحدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم انمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث حسد و این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس ال عبا گردانند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را لمشان داوند و جمعی خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اوردند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم تکفر و
طرفه عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
ازانکه ملتزمین صحت آورده و در صحاح درج کرده اند درایه و روایه بجای خود مرصوص است
و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است اثر السجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت لقدردانی
جناب مرتضیؓ و زیاده صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و محول همه در کار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص ست درانکه
جناب امیر از روز یکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

ابوبکر را بآن شد و بیان فرمائید و بر خدای عزوجل نهند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل
و محمد صلی اللہ علیه وسلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محمد باقر
رضی اللہ عنه عنقریب منقول میشود لغیمه دعای بد بر کسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ماسخ و غیرها پیداست که ائمه هدی لغش واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در بعضی ابواب و فصول در کتب اهل و قول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بآن خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد با جماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحومه سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی اللہ عنه از تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را افهم
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی اللہ علیه وسلم در حیات شریف از زلیان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت
که بسیم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار
خوانشکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان بر باد رود و حصر ایشان
در سه عدد وانهم لشمول لنسوان کما ستعرف لعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود ایا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زبین خدمت او رسیدند و لو حدت ارادی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه در آیتیکه برای ترتیب مراتب از النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی تو
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه کبار و ستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هر چه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نپرداخته هر چه را در طوفان لعنت
چار موجه سفاهت انداخته کما سیجی مفصلا انشاء اللہ تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الشریف آورده از عروه بن عبد اللہ است پرسیده بود که آیا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس بر جست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینجا

بجمال صحیح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم عنی ع عدشود و سبب تغیر گرجدا
خواهند در ینمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل لبوق که انکار آن را سانمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد و بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً درباب شمشیر از اموال
منافقین موجود و بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قران و حدیث همین یاقه درای اغاز یده ترانها
رفض سرائیده اند فلا صدق الله قوالهم فی الدنیا والاخره واذا فهم عقوبات العاجله والاجله
واز نحدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم اینمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق توان شد
عیان گشت یعنی بددعای ائمه درحق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پرکینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس ال عبا گردانند
واز وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرولیست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را لمثان داوند و جمعی حزقیل را نام بردند و در بعضی از روایات وهو افضلهم اورده اند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم تکفر
طرفه عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
ازانکه بلترتیب صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایه و روایه بجای خود مرصوص است
واین روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن حبشی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم وازین روایت بقدر دانی
جناب مرتضیؓ در باره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و انحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضوت ابوجعفر ع جواب

وا داو ما کنتم علی بن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت و رسالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور مشروط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی وصوارم الجالیسی بالجمله اگر احصای روایات کنی واندک مقالات علما را
تصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام و اولا و آخرا
بعمل آورده و بازی از همه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل بزار در مسند و غیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی [illegible]
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیری غرید و شمشیر در دست
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان مینمود
و میگریست و از سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قرآن مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم و دران وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشکور
او [illegible] ظهور داد از انجمله آنکه ابن عساکر و غیر او از ابوهریره آورده اند و مضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که بشارت الملائکة یوم بدر و قالوا اما ترون ان ابا بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
و ازینجا بثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر آن رفاقت و شجاعت [illegible]
و قد تقرر ان الملائکة لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلثه بجهت فریب خوردن از اهل کید آورده اند لکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بخصالیکه
کسی را بدان نامزد نفرموده از جمله آن خصال انیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
و بسیار دیده باشی که محدثین روایات بسیاری آرند و اعتقاد به بعضی از ان میدارند و قد سبق تسطیر [illegible] صاحب
صوارم بتقلید کامل کاملیه این امرا در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و ازینجا اینهم بوضوح انجامید که ترجمان
طرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر تفقد روایات اهلبیت طاهرین را
استقرا کنم باید مرا چند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
[illegible] و بخطاب پیر نابالغ بگو که آنچه امام سیزدهم شما در حق الیقین بطمطراق آورده و بعلم الهدای [illegible]
بلاغت [illegible] یعنی حدیث فاطمی علیها السلام و دلالت بران دارد که صدیقیت [illegible] اصل سنت و مجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست منه لک بر اصول ابن کذاب اشد جناب امیر المومنین [illegible]
کاشان و حیا بلقا و حیا بلصار است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق نیفتاده علاوه در [illegible]

مذکور جناب مستطاب حضرت امیر علیهم وارد است که خود را ذلیل کردی انتهی صغرای قیاس و کبری از
حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنان است و درین باب ما را مشتی یابش کی باید زیرا که زبده
مشق منقول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده و داد تحریر درین حدیث
در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست بپردازم در شهاب ثاقب
رد بیرودی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد ابراهیم ادهم
را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
و مسخره دران جا بود هر ساعت آمدی و مو میکندی و سیلی بر روزدی من خود را مراد خود یافتمی موجی
عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن
شد وقت گوش گرفتن خود را مراد دیدم بار دوم مسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر چند پایم گرفتند
و میکشیدند و مسجد را سه پایه بود هر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
پایها بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد آنجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا الحون مقول
مجتهد غالی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
پیغمبر باید مردی را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را هیچگونه جایز
باشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار لعبد و رثیا بدیگر از دو الکار
کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور
او را مگر ذلت نفس لهذا شنیده که فرمود وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ پس مومن عزیزی باشد نه ذلیل
و همچنین روایت دیگر از آن امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض
کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از محمد المومن
انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت
در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
کسانی را که اهل عیال را بگذارند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل آرند
الی آخره ازینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سنرنگش مذکور بران دلیل است چندان
ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بربندند و در بازار مدینه بکشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بگویند
و فرزند را اسقاط کنند پس وجوب رعایت ذی القربی هم از دست رفت و بجهت اذلال النفس که عین اذلال اهل البیت
طاهرین بود و معاذ الله نشانی از نفس امامت باقی نماند تا به صدیقیت اتقی و دیگر مدارج اعلی چه توان رسید
والحمد لله که خود مجتهد غالی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل التقلید
زمین ادب ببوسند و با در زمجتهد بکوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی رفیع و مقامی مستطاب است پس

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدمایه یعنی یاری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریر
کلمات نامربوط که بحرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده بر حذر
باش و خود را با تمامی بیرزگان در تلاطم مذلت منیداز ع در کفر هم ثابت نه زنار را سوا کن **قوله** بالجمله
این افاده حدیدیه که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** بر جای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز بنغمه زهوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی اوایل بر فرق نااکی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد جزو کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که بصارة العین را بفهمد وحق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و او کان علم الهدی و صدر قالقول له تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا **دوم** آنکه نقول بامعنی که آنچه مجیب هم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است و دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زینهار دخلش بخیده جوابش از
شرح متعوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیل امامت
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میاید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام نتواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیداست اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب و ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر بالبتی فرمود که امام را عصمت ضرورست و اذا فات الشرط فات المشروط پس جواب قطع نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک هر تعقل و چون امام رضا چنین تقریر فرمودند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سوم پس بسبب تمام در عبارت مرقوم ابطال الشق والتنبی یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در قعته وقت اجتماع ایشان نبود و بعد از جدای یکشو لا جرم عهد پیدا نشد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از اینجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفا جابرین باصول متغلبین
بدرجه ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بر خرف را بانتهی

میگوید کہ آنچہ مجیب گفتہ دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب و از مؤیدات اجتماع دو امام با وجود بر پا نشدن فتنہ بر ان امور بسیار کہ در کتب
رفضہ موجود است ولیکن بپردہ ام اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعتہ کفرض طاعۃ رسول اللہ فان قیل ہذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوۃ النبی والمنقول عن السلف خلافہ قلت الظاہر یقتضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلۃ الامامۃ کانت ثابتۃ فی الحال باز بفاصلہ سطری گفتہ کہ ممتنع است اجتماع خلیفہ و
مستخلف باز جواب میدہد کہ الامتناع ممنوع لانہ ان اراد انہ یمتنع اجتماعہما لاختلاف مقتضی اوامرہما
فبطلانہ فیما نحن فیہ ظاہر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکموا بمجرد اشتہاہم کالحکام الجائرۃ
او بالاجتہاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیہ المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینۃ علمہ وعیبۃ سرہ فلا اختلاف الخ و این امر در ہر دو امام از ائمہ اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وہو المدعا و مقصود از ین
بیانات الزام رفضہ است بمسلمات متنا رفضہ شان ورنہ آنچہ درباره دو امام نزد ما محقق گشتہ
نصوص نبویہ در آغاز کتاب گذشتہ سوم آنکہ فقرہ وکانا کلاہما مفترضی الطاعۃ را صراحۃ الی آخرہ
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است کہ دلیلی ہمراہ آن نیست و این ہم بر قلت بضاعت و انہم
مراجعت دلالت دارد چنانچہ مجتہد فانی در کتب مطبوعہ اعتقاد بدان داشتند و بر ہمین عقیدہ جان دادند
وچون بحدیث رضوی رضی اللہ عنہ رجوع کنی بیقین خواہی دانست کہ وکانا کلاہما الخ معطوف است
بر شرطیہ یعنی فاذا کان اثنین و خرہمن جناب مجتہد از قواعد ضروریہ خالی است کہ ضروریست صدق مقدم
وتالی وتواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نہ بینی کہ خلفای راشدین معصوم نبودند بلکہ بر اصول
موضوعہ رفضہ خلافت مرتضویہ را غصب نمودند وصحابہ ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجہت
موافقت شرع ونیز در رفضہ بجہت تقیہ ہمچنین الطاعت ما در حیدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفہ آنکہ احادیث وجوب اطاعت خلیفہ والکان مجید عا در مقالہ سادسہ چنانچہ باید ذکر کردہ ام لیس مثل
مشہور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش معہذا اگر وجوب الطاعت از جہت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بضعہ رسول مقبول قائل گشتن فکیف کہ کتاب آسمانی زیادہ تر از ضخامت قرآن
بر آنجناب فرود آمد وہر چند جناب مرتضی کرم اللہ وجہہ ایجا و خلفا بر انگیختند وبہا کہ نگفتند آنجناب گوش
مبارک بر ان نہ نہادند واگر باز در دعوی اشتباہ حضرت جبرئیل الظنین فی باب وتعیق غراب فی باغ اہل حق را
پریشان سازند و ذکورت را شرط گردانند گوییم سلمان فارسی رضی اللہ عنہ بنصوص قطعیہ نبویہ علی صاحبہا
الاف الصلوۃ والتحیہ از اہلبیت علیہم السلام بود وکل من دخل فیہم فہو معصوم لقولہ تعالی انما یرید اللہ لیذہب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مفقود افتراض طاعت کجا واگر بسبب نهادیش دیگری ایمان بسلطان
واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی ونشانی نماند و قدر تقریر عندهم ان الا

لا یریدون ولا ینقضون والکان التسلیم والاتباع بخلاف ما یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وهم یعقلون و درینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از آن بر امر ثانی اتفاق
همه شده و بر اول چگونه حضرت امیر را جا نیز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از شش سال
متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه
بگیرند بجهت صرف یک رطل از عسل وانهم برای اکرام ضیف نه از راه جور و حیف پس عصمت کجا ماند و همچنین
وقتیکه خود را بشهادت جناب سیده ذلیل فرمودند کما عرفت انفا و ازینجا هم لاف زنی و انصاف
دشمنی برای رفضه هویدا باشد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید ابن سبا لعین
شرط عصمت تراشیدند و برای بدشگونی دیگران بنی ناپاک خود را پاک بر پیدند چهارم آنکه
مقصود و مجیب قبل ازین والتی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصول شیعه که از حضرات
ائمه بوساطت صاحب غایات فرد کامل علی الاطلاق مرویست با جور و فسق جمع کنند چنانچه قبل ازین
بالکفر والحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود و حال پس بر اصول امامیه باید شافی و در الزامیات اختیار
باقی است و مزید حیرت اینست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد رانده اند بر هیچ مذهبی راست نمی نشیند و
هرگز انطباق نمی گیرند زیرا که در باره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساغ
ماند فان المجتهد یخطی ویصیب والثقة والمعصوم لا یخطی ابدا و اگر سخن مقدس در باره متغلبین میرود باری
بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد توانگفت مگر مذهب اهلسنت را نخوانده با وجودیکه کتب اصول
ایشان از مجتهد فالی فرا گرفتند واو توضیح و تلویح و مسلم الثبوت وغیر آن را در مدارس ایشان خوانده
و تا مدتها زیر مشق ایشان مانده لغمیده اند والعجب که هرچند حال مجتهد این شهر نزد خواص و عوام
اشهر از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی
برآن دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود
متغلب قرار دادی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را درمیان نهادی بگو مجیب
این عبارت با غرای مجتهد گفته فان الغایة الاجتهاد اه و هو فتح باب الاختلاف یعنی غایته ما فی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلید در اختلاف است کما قال الائمة الامجاد و بالجملة هرگز
بهیچ وجه و ملائکه وقت ید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متغلبین که بهوای نفسانی حکم
میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل لوتی افاده نموده اند و تعرف خیانة فی الطریق اولی از سلاح
خواهند بحجید و در نشانی خلعت خواهند بخیر باعث فتنه و فساد خواهند گردید و امام

واحد در مسئله واحد در زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داده و زراره که از هفتاد هزار حدیث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان رسیده چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن بر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتبه قضیه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب ما در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد و دلالت بران دارد که کلام معصوم تفهیمه
زیرا که مراد انجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
و تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایة اقرار بلا امترار چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفین
و علمای راسخین منقح گشته بیاد چنانمانده اگر منطق اشتقاق و شروح و حواشی آن از خواجه انصاری
و شیرازی و محمود و غیرهم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
را بسوی منطق بدله حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد درآید و از حواشی متعلقه آنمقام اطلاع افزاید این ست که عقلا هر گز نزاع دارند و تناقض
در آرای ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بجولی ببیند بیاید که معتقد امور نیست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر متناقض نیست گوییم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه اتقاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انتهی محصل افاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند و لیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشتغال باطنی بمقتضای عالم اعظان کبری
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند انکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهد اخیر

واقع نشده و دلائلیکه مثل خیبر بخم آنکه سلمنا که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام در تشاجر بود
که بلاریب بر اختلاف احکام متفرع شد و اسفی که حضرت مجتهد باز مغلد اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلف ارادتهما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر الخ قال الله
تعالی فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و عجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری نیست
لان علمهم انما هو اثبات المسائل الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که گر
دو مجتهد مختلف نشود و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا
صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه درین مقام مجتهد الزمانی علامه دوران قصه را مجمل فرمودند
و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند با لیتی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که امامت عند
مجتهد باید کرد و هر چه فرماید بلی اینچه درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود ازین هم زیاده تر است پس مقام
حیرت است که مجتهد در آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد مجتهدین و ان هم به بیهودگی سخن میرانند که عرفت و اصول خود را
نمی خوانند که اجتهاد و برامیه حرام است و حکم امیه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملائکه
و مهبط فرشتگان شوند و باری عزوجل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در
هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه هدی بحکم قطعی معلوم دارند و ملایکه بتجدید ایشان مصروف اند
و ایشان حکم را الی بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشانند و بر تمام
علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسید محیط میباشند و بسبب علم ماکان و مایکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را برکشائیم از بیان مطالب دیگر
باز مانیم هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خرد را که بصائر است و تصنیف بزرگ برتر از
ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی بعدو را نیهم از اجلهٔ اهلبیت اطهر ثابت است که ایشان خواستند که
کنیز را تنبیه فرمایند و او بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت
و نکوهش میکردند شیعه را که با اینهمه برما افترا میکنند که ما علوم غیبیه میدانیم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث
اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبدالله علیه السلام اذ خرج
علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عزوجل لقد
هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا هم باطل شد که رفضه تاویلا

بلکہ گویا علم ما کان و یکون را بعد از دو روگیر اہل حق چنان قرار دادہ اند کہ ہر چیز کہ ایمہ ہدی ست
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکہ کثیر معلوم نشد با وجود جست وجو پس اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیہم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتہم وہم قد خانوا فیہا
کما عرفت سابقا و العجب کہ پیشوایان رفضہ بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوہای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجہت ضبط او و خبیث بدر دشکم مبتلا شدہ مثل طوسی از دہن نفس در ریختند ہفتم آنکہ کتب خود
را جناب مجتہد بکشایند و ببینند کہ حضرت عقیل چہ کردند ہم در رفاقت مرتضوی ماندند و ہم
نزد معاویہ تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و ہرگز این امر را ارتداد و کفر نپنداشتند
و لاجرم حکم کردیم کہ رفضہ آنچہ در حق معاویہ فتوی دادند غلط است و الا لازم آید کہ حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان کہ رفضہ بر زبان دارند در آن وقت مرتد
و منافق باشند معاذ اللہ من ذلک آری مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکہ آنچہ محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر ایمہ ثابت ایمہ در احادیث
معتبرہ نمودہ دال است بر آنکہ ملازم معاویہ و لشکرش بودند و ہم در شام فتح کردند بر رفاقت
اسد اللہ علی علیہ السلام را سبک گفتند و آنچہ در پای تحقیق سفتند دلالت بر آن دارد کہ قبل
ایشان کہ ملازمت معاویہ بود زنہار ارتداد و کفر نبود امید خیر خیر فی الآخرت داشتند و چہ
انداز ندکہ اصرار بر مصاحبت مرتضوی با ینہمہ فضایلش میکردند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لعلہ
تقف الحق کہ از مدارج علیا کہ در نصیب شیعہ اولی ہمتای اہل سنت در آمد از آن محروم باشد
و آن عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابی طالب کان اسن من اخیہ جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس ذکر المثالب قریش فعادوہ لذلک و کان مما عابوہ علیہ فی ذلک مفارقتہ لاخیہ علی
وجہ الی معاویۃ حتی قال یوما بحضرتہ ہذا ابو زید لو لم یعلم بانی خیر لہ من اخیہ لما قام عندنا
ترکہ فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و انت خیر لی فی دنیای و قد آثرت دنیای و اسال اللہ خاتمۃ الخیر
توفی بشام فی خلافۃ معاویہ و ازین عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست کہ بر فاقت
کسیکہ نزد شیعہ از کفر از حربی بود رخت اقامت بر بستند و باب فتنت بر رو کشادند و اجماع
اہل حق اللہ بہ بر صدور خطا از معاویہ و اقع است بعد از آنکہ حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شد چنان کہ گویند خطا و بغاوت او چنانچہ در کتب کلامیہ ہم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
آن بجای خود مبسوط ہشتم آنکہ جناب مجتہد نحو اختلاف احکام ایمہ علیہم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین با دلهٔ قاطعه شدید مرصوص است که اختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اهل کفر حیف تنزول
آیت سیف بعد از انکه قتال درمیان نبود دالی غیر ذلک من الامور و گاهی بنوع دیگر چنانچه اصولیین و هم اخباریین
بیان کرده‌اند و برین مقدار اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه مفصل در تنقیح و توضیح
و تلویح و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اخبار بران گواه است اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام ائمه بچه عنوان
بود و اگر نسخ میگردید معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده بودند پس این امامت تا
قیامت شد چرا کفر مدعین نسخ لازم آمد بسبب انکار نص قرآنی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و این اختلاف احکام البته بتلقی وحی بوده باشد
خواه در بیداری خواه در منام و علی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینهمه اقسام وحی است و اطوار نبوت
چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل است ولیکن رفضه توانند گفت که رسالت جناب مرتضوی در قرآن اهل بیت
طاهرین مذکور است و درین کتاب بیانش بر جای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر چند بحسب ظاهر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بحدیکه بر روایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورده روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بباغی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خواب است یا بیداری
چوب خشکی را گرفت و شکست حضرت سر برداشت و فرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدهی مگر نمیدانی که من
میبینم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری بدرستی که چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود
و همین است حال حضرات ائمه هدی بر اصول شیعه چنانچه [illegible] سحر کرشمه و وصلش بخواب میدیدیم [illegible] مراتب
خوابیکه بیداریست و اگر خواهی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون
از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمیشود و خباثت و جنابت
در وی بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع شود در آن حالت میداند الخ
بلفظه فکیف لا فقط از کلینی و غیر آن عیان است حضور ملایکه و ملازمت روح اعظم شب و روز پس اختلاف احکام و
انهم در وقت واحد و مسئله واحد بعنوانیکه فقه الشیعه بحجز بود بدون این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضه باقی ماند الغرض حضرات ائمه اگر علم ناسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میانهٔ طوایف
شیعه چرا انداختند چنانچه در بصائر العین گفتیم و باصول شیعه اشاره کردیم و رئیس المجتهدین دیدند و دم زدند
و اختلاف هم تا بحدیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می جنگیدند و از کلینی هم تا زمان ثانی ایشان واضح است که امام
مسئله توحید با یا موز که اصحاب اختلاف در آن داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال و تلبیس البته
منافی امامت است خصوصاً با اعتراف حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بجعل انجامید و درین باب

خود حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی است و انچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتاب بحار و هیئت است
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و دراین شان بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی با وجود نصوص
قطعیه در باره ختم نبوت ان بزرگان را مره بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت یا در
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نایبان ان حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت باشتراک
در رفضه ایشانرا بهتر از انبیای اولو العزم قرار دهند بلکه احادیث در تمیمی هم وضع کنند که علمای شیعه کلام بهتر از
انبیای بنی اسرائیل اثنا عشریه را یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از رسوائی اصول و فروع خود ترسیده اند و در مقام اطراف
وجوابات کلام را باجمال و اهمال هم ادا نکرده از خوف تو ارایشان حدیث کنان بگریختند بهم آنکه بعد فرض
تسلیم میگوییم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد ما بنص جناب مولوی البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ما کان و چون دلیل الزامی
است نقصان ما بهیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل البضاعت
اهلسنت که اجمال و اهمال بکار برند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و زود تر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند ایا جناب مجتهد در قران مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ بِاٰيٰتِيْ وَلَا تَنِيَا فِيْ ذِكْرِيْ اِذْهَبَا اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى و بعد از
فاصله یک دو آیت ارشاد نمود فَاْتِيٰهُ فَقُوْلَا اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ الاية اینهمه بعد از ان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيٰتِنَآ اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَمِعُوْنَ فَاْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و ازین ایات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلی نمیدانیم که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل دارم و هم لکنت زبانی الی اخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صواعق مذکور
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر خود اجماعی است که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بهم قوم
و آنکه هر دو مثل یکنفس بوده اند و ازینجاست که درینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
رسید که در هر معرکه شریک یکدیگر بودند و خود دعای موسی اشرکه فی امری مقبول گردید کما نطق به القران المجید لیس
الطاعت و انقیاد باهم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید است که چیزی را در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که چون دنیا
و اخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط است نمی خجیت یا ند که مقصود من از ذکر اهل و بزرگ تشبیهی و تمثیلی بود و مدعا هم
که چون دو امام معصوم است بعنوانیکه یکی مر دیگری را مثل ایشان اعانت کند و احد هما منقاد دیگری باشد یازدهم
آنکه زنهار بیاد نمی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو بزرگان منع میکرد و گوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المنزل
مع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی پس از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون گوساله پرستان را
منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش ننهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
فرق است بین المقیمه والدعی مطالب بالبینه قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام اخر حکایة عن لسان هارون ابن ام
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و از عجایب اینست که مجتهد چرخ و بازی شروع کرده و گفته الا انا التسلیم الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهیم
که دلالت دارد بر انکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کرده شد نه تنها و این هر دو نبی در یر عنایت
هم شریک بودند قال الله تبارک وتعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در عم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت کریمه
فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ انیم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی هو افصح
منی لسانا کافی است و قس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که دیدار رخسار آنحضرت
و طالبان خرد جال جامه وکالت ایشان بر مذهب فضه در بر کشیده اند و رب ارنی گفتند و نزد بعضی تجلی
موسی هم چشیدند و بالآخر توبه کردند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب المناقب ابن شهر آشوب درین باب کافی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش وغیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است و قس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد از
اهتمام عباد مذهب خود مثل عید باشجاع الدین خویش و ابتداع مکاید ابن سبا بد اندیش و عید تولد
حضرت الامراز لطف پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینند که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگر چه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشند پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از ان بر آید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم آنکه هر گاه خود در قرآن مجید وارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لا تؤاخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجال آن نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر امامیه اشکالی هست تمام
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و رفته رفته بسبب انکار نسیان رد و قدح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و با اینهمه غالیان حقیقت
صدوق خود را که دأب قرار داده اند یعنی لفظ سهو برای بقای حرمتش آورده اند که نسبت سهو با انبیا خود ثابت
و ثابت هست چنانچه مخفی نیست بر متتبع کتب ایشان قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بوده اند از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالا برده بر زمین زده کوفته اند چنانچه تعبیر اهلبیت یعنی آقا و استاد فتنی بران اول دلیل است
و هر چند در علم صنعت مصارعت برای استاد هم باید لیکن در خصوص بر خلاف حکایت گلستان عمل آن
از حد در گذشت و آن جناب کار خود کرده و سر آن و النفتی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب این عذر این امور و عده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را هم سپید و بنا بر عهد ذکر کرد
چگونه بنا بر سلامت سهو بر ولی کشیدن گریبان نماند در کلینی آخره و غیر او چنانچه فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نمود و نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود و بعد نوشتن نامه خطی چنانچه حدیث آن مذکور
وقت ورود کتاب الوصیة در کافی دلالت بران وارد از طرف ازیمه خواهد بود و عبارت آن در اصل ضلال
در اصول کلینی اینست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
تلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت
انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از آقایان رفضه را باغ سبز میانند عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار داده اند که کسی را اشتلم فرمود با او فاروق را رسوا کرد لیکن در اظهار
نام آن مشهور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید ان شاء الله تعالی و ازینجا اینهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریفه او تعالی برهمین جاریست که همراه عاصیان اتقیا را هم معذب میفرماید شد
بیچاره ترین درین دهشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه و اختلال حواسه فی رسالة المک
و هرگاه بحار مجلسی از واقعاتیکه متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بر زعم او گذشته میکشائی و اندک تامل فرمائی خواهی
یافت که اخذ تلابیب وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت یهود امت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این هم
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طاهرین ملائکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زنهار دم نزنم و لعن خلفا
تا بهم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند طرفه تر آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زده خواست که بکشد بیاد وی آمد لا لا کتاب وصیت سابق
فجنل لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین بیشتر و هم آنکه حضرت مجتهد خرجیته رفضه خرجیته

ابن سبا که مثل خر زین اند و خر جال و ارادهٔ خرشین دارند بجهت بیدست و پای خر جل اند و بمناظرهٔ اهل حق
خرخر میکنند و بالاخر خر بار میشوند و لفظ خرفشار که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفه اثناعشریه
و غیره موجود است خرخشه کردند و اخر کلام ایشان که مثل خر توت است بمغلطه شدید مربوط است و چنان
می نماید که حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفته اند یا هنوز بخواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
کلام در انبیا علیهم السلام است وحاشا و کلا بلکه سخن در دو امام مجهول و انگاه بعد از تسلیم و امام مفروض
منطوی است شق مذکور اول دلیل بران انیست که بعد از تفریغ گفته ام که سوال از امامت معصومین
هم واقع نشده انیست حال خرموش که ظاهرش بلباس زیبا مثل خرچکوک است و بنفس الامر مثل
خرچنگ میرود و در هرجا باراده جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف که خرالاغ یعنی مجلسی و بیچاره را بمرثیه
خوانی سوده خر در و خر و یله دار و سبحان الله که حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بوم خر
شیخ فهمیدند که لفظ خرفشار در بارهٔ ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خرشدهٔ رعشه بصدد برآید که
شعب ابوطالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دران تشریف داشتند با تندرحم و سید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ الله مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفه
و انگاه مفروض و مجهول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در مقام سلباً و در انجا ایجاباً و از من
بعبارت مجلسی شق الزاما و از مجتهد حرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هرکس که آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خر لور خر سنگ لعنت ببار و این خر لور از راد در چاه جهنم مثل خر سوار معلق بدار
باقیماند فایده لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معهذا در معصومین و جا اختلاف
و خرفشار هرگز معلوم نمیشود فَإِنَّهُمْ لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ انیست که هرگاه دو معصوم بهدایت
خلق منصوب شوند و انچه یکی اندیشد دیگری اراده آن کند خرفشار و تشاجر و غیبت بران مترتب نخواهد شد
بلکه هیچ وجهی در خرفشار مختلف قات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر انست که علت
شیخ المشایخ امامیه را بر دارم و دامن حضرت رضویه را از غبار و کدورتی که صدوق الکواذب بر انجناب
افشانده باکنسام که ناگزیر است برتعدد حکام اختلاف احکام و ضرورست بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار با نبیا و ائمه فهمیدن کار مجتهد نافهم و بی ادراک خرسلاک است و ازین تحقیق انهم معلوم شد
که خرفشار در دو خلیفه مفروض هم نیست بلکه نسبت سلبیه در غیبت دو خلیفه مفروض است و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونه ممکن است جائیکه گفتم نه نی که چون حضرت موسیٰ برای اخذ توریه بطور
ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دو انحراف بدماغ انها پیچیده بود از شاهراه هدایت بجاه
ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان بسبب مدت هیچ فتنه برپا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
و توحید را گذاشته بضلالت نرفتند و تشاجری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر انکه بسبب کوس

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید کار اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند الاتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با اینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت و میر
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار برعیت و قد تقرر ان الافادة خیر من الاعادة و غایة الامر
اینست که اگر مجتهد سوا و ب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر گردانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هر چند بر من واپس شد قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال تنگی کنند و لنعم
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب نشاید که کنم ترک آب تو به نیس فرقیکه میانه من و مجتهد خرلطاست
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین باصرار تمام سرکشی کرده گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
بر عقلای عالم مخفی نیست که دیگه من از غایت انصاف بر زبان آورده ام بعنایت ایزدی آسان است لیکن مشکل
اینست که جناب مجتهد که در خرباری منهمک اند و در تحریر جواب بعبارة البین طوق خرمهره را بگردن انداخته خرمگس
از گلو نکشاده اند و نزد متاخرین فحول مثل خردل اند تقلید مجتهد قالی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر ربنا لا تؤاخذنا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست اگر اندک غور کنی در باره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریضات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هر گاه معهود بی
ادبیها و بی اندامیها هر فحشیکه باشد از رفضه غرابتی ندارد و مارا شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی در
همین شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد التاتا و صحاد راست بسیار را دخل دادی و خر دانی را زین بار
بر کشادی گویم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالت عجیبه دارد و فقط خساست و ذلت او
مقصود نیست فقد بر چهارم آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که الهه از منتهیات بشری
منزه اند و لاریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز بدی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بقول
تعالی قل انما انا بشر مثلکم لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گویی که هر چه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درین مقام نیز بر ظهور رحمت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هر گاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او عنادها ورزیده او را بجا عنعنی
ردوا داده و این مقام خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستقل کرده بیادش نمانده که کل
تنازع میانه ذو واله است پس بجای امت لفظ عباد می باید والنعم بالقول العربیة من حضرة صاحب التحفة فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه و الحاد و زمانی با تغلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
بلکه قطع نظر از آنکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شد لی نمیت عدالت و اجتهاد را یا شرط امامت
نزد ما نبود تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که بنافت و که نسبت و یکری
بد اندیشید که خدا و را خراب نساخت قوله محقق نماند که ایراد این امور بر روایت مذکوره دلالت دارد
بر آنکه این کس از مذهب فریقین دست بر داشت الی آخر المقاله الخ منه اقول بعد از کشف تلبیسات
مجتهد الزمان واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمان بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است در وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از آن خجل
گردانیدم مجتهد الزمان انرا بر مجاز حمل کرده بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در مقابل
ان وارد کرده و ندانسته که این راه در روایت ابن بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر بروایت
محدث مذکور بیان فرموده که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسولخدا صلی الله علیه وسلم بر زبانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد و از ازدحام شدید نسبت مضیق شکم بوقوع آمد پس انتفاخ
و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن بر
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعاً و یقیناً و چون بر نام جناب میر شیخ المشایخ
و چنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا بخوبترین وجوه صورت بست اگر چه علمای رفضه بمزید حیای
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند و در روی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه بر نقل
مجتهد بار گران باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تقبیح و تنقید میکردند بالشامه تکلف مجتهد آن
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا ایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید
که جناب امیر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بنقل این گونه خرافات
هم شکل عمرو عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ماکیان پس مولفات
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جا بجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید و شکل عمرو عیار را از استان گون یا
و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر برزن و بوم پنهان بتوضیح میگویند که اعاده آن فضول مینماید و خالی از اسناد
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی نشو و نمای آن امر تدریجی است
و تناسب اعضای باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود باشد البته در
نظر هر کس بدنماست و کراهت منظر عبارت از آن است لا حول ولا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این هم
نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه
مساعدت کند و این قیل و قال باتمام رسد و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بملاحظ

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده اندک اندک بیان نموده حدایق ثانی
و آمال اهل حق را بشارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که اکثرش بهمین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی بتحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که ترا آیا
روضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از ذریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک دلقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که بر اعتقاد در طل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرموده چه واخند عمردم که در جامه کیست نویسنده اند که در نامحبیت که
امام اعظم ثانی و اتباع او اثر ابو جه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات ابجرت غفلت گزیده
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها داد تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند الخبیثات للخبیثین الغرض چون امر مذکور موقوف بر صبر ثقیل بود و نیز
اسباب جمع کردن و کتابی برأسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
خانه اقاقات الشروط فات المشروط پس ناچار خود را ازین داوی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
باستحاله می زند حالیا بجواب مجتهد تالی لاتالی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن ارباح بتقریب بحث میراث متعلق لفظ از معنی حقیقی
تجاوز نتوانکرد پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوار ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
صحاطب قید الفهم آورده بغیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز وجل آن است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل ازآن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی انیست که بفراخی حوصله از معاودات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتاکید یاد و نمایند و سبب نزا مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولانا فالی و زمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوال نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را همچنین
هوا نواختی و بعضی را قدرت احیاء موتی عطا ساختی فرمودند ایا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در آوردم بار شرح صدر و وضع وزر انشان داد ندپس هر جا عرض کردم که بجاست مدعا اینکه لادای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید شکر ان رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس وارد که اصحاب عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبداء و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
نقض ظهر که نیز تمثیل بحال کسی است که باگران بر او نهی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آن شقی بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از وحام و در بطن مبارک پدید آمد حق
ضیق مقام بود و امتلاء من از هر طرف منفتق شد اگر سنیان چنین معملات روایت میکردند البته رفضه آسمان
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک یا کیان بمناره بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسید
و بنده در تعداد بیضه های پرندگان و در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا بجایی کسی شرح آن تواند کرد و بجای کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که هر کرا
از معارف شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده بود گفتم که راست بگو قبل از این مودت اهلبیت داشتی وقتیکه سنی
بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بخلوص دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی بیشی می گفت الان کما کان وخجل
میشد و لیکن چون وسواس ابلیس لعین در صحبت سیه کاران بدین محیط بود روشنی اندرز علما کجا فایده میبخشید
و این همان حدیث حضرات ائمه است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و صدا المستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی آخره پس پیدا از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این تشبیها
که کلام بلغا از آن پر است و لیکن مقامات را با الفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
در این امور که گفتم خواه از آیات بینات خواه احادیث سرور کائنات خواه از روایات ائمه هدی گنجایش مجاز است بلکه منقبتی
بخلاف ما نحن فیه که جز حقیقت صدور ندارد و آن معنی را مجتهد هم می یابد ولکن انی تولی ام لجعل بکفرهم
تقلیداً لاباء حافظ شیرازی فرموده ☙ چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله
سعید الفرقه و درین مقام ظاهر است که در شرح صدر فریقین بدان قایل اند و امری است که کیفیت ان غیر از علام الغیوب کسی ندانند
بود و در ینجا محض کاسه لیسی ابن سبا و اتباع مجد تاتش بمقتضای هر گنده پری را گنده خوری است و چون اکثر دو شنیده بود که جناب
مرتضوی و در فکر او هستند بهر افترا که ممکن بشدیده ساخت و تجمیع احادیث ائمه کرد این سبا چنین میگرد و دشمنی او را احدی بخوبی قبل از
دانستی و در ینجا هم بی پرده با سیچ که بی تکلف وقتیکه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من رسول تو ام مرا بمبعوث
او هست خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را باین تملق بمکاید خویش در آرد و چنانچه زراره تلمیذ رشید او هم خواست
که حضرت امام صادق را در پیرانه سری مجنی گرداند فلعنة الله علی ابن سبا و تلمذه زراره و من شر من الیهود و النصاری
کافی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بیان فرمود یعنی از وحام علوم و تنگی بطن باز از انفتاح اضلاع خویش
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است ورنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و این ملائم قدمای شیخ صدوق را که منوای او بوده تعیین شیطان الطاق او خوشت
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بصفت بشر قد او را می پیمودند و از علی بر اعتقاد میمودند
و اسفلش را اجوف و کاواک فرا میداند تا ولایت نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر راه هرگز خالی نماند فکیف کز شیخ

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ایمهٔ ایشان را لعنت کردند و با وصف اخلاق عظیم از در غرور راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف دارد که از کسی نتواند دید و شکم و انشقاق و طلوع آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قریب وفات با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بلکه حضرت پدران خویش را لطلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش بسینهٔ اقدس کشید و چنان ام وخت که حالش وانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینهٔ مبارک کشاده شد مگر زینهار این علوم مشکل کشائی مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل گفتن پیر روایت و از نجا رفضهٔ اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند و خداوند تعالی در کتاب مجید بر آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق منتشرین میگردانند در رایت و لو ردوه الایة کما یجی عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن برخلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمود و باز بتعلیم مرتضوی مشغول شد و با یقین بطین بودن الجناب قبل از آن بود که حضرت هنوز از جهان انتقال نفرمود پس باید که بعد از بطین بطینی را حدی نباشد ولیکن تو انگفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا باید فرزند اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ؎ علمیکه حقیقی ست در سینه بود در سینه بود نه در سفینه بود هرچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتاب خانه در سینه بود و آلهی پناه میجویم از آن اشتباه که صدر جناب امیر را جهت عداوت و تنگ ظرفی به کمال تنگی گردانید پس عالم قبر را برایشان تنگ بگردان و از نجا که ایمه را اندیشه بودند کما فی الاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید و تاریک در دقت چنان شد که مزن نا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم تغافل تا کرده گناه را زیر مطاعن گرفته و کتب خویش را انبیده که نماز جنازه شریف را چند کس گذاردند تا باخر شب و روز سوم نوبت شریف فرمود رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی پس آن تکمیل و با اینهمه کوچکی حوصله یار رفضه بحیثیت زمان وغیره که هر کافی شناختند معتقد و دائما ایشانیم که علوم هر دو جناب برابر بود بلی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را حصور بجناب امیر ساخته اند بلکه صدیق مذهب و ابوذر این در کافی نواخته اند که اگر بلی بر ضمیر سلمان اور اقتل کند یا دعا برای قاتلش نماید توفیق در شرح این قصهٔ مهمل طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبهٔ ایشان تالی درجهٔ ایمهٔ هدی ست و سلمان که ول و بابا پسند ست و او رکن دوم و صدیق امت ست سبحان الله این ما موراییست نظر ندارند و بر شیخین مطعون که در بعضی از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گمارند و نقایص حضرات ایمه مطاعن بلکه امام الایمه را در کتب دینیه که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و در تمام اعتراضات رفضه لیست جناب حلال مشکلات زیاده تر آیل ست و مدعای این منافقین تنقیص حاصل نگردد ای که روز طلب قرطاس که هدایت تمامهٔ عالم بدان منوط بود هرچند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت که هم کاتب وحی و هم پر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

وحشت داشتند و بعضی از رفقه لشکر رسا فتنه فرسا چون دیدند که در نیمه راه کمر ابرای امامیه شکست است گفتند
لا نسلّم که جناب امیر معصوم بوده باشند و ندانستند که محنت برباد و گناه لازم افتاد زیرا که کلام مجتهد به نقل حکایت ابن بابویه
در طعن ارباب الطنبور بیان دارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نباشند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل امالی الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار قوله و دلالت چنین مناص و الحمعی از طعن ابرام همت ظهور داده
چه مجتهد دران کتاب نیز تباشیر معجون خبث الحدید حوالش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که روایات خاصه او عند المحققین بجوی از سه میگوید که روز قرطاس بحجره برخاستن اصحاب حضرت رسالتمآب انتقال
فرمود و قبل المقصود بالجمله طایفه ذمیه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فی منهج المقال
روی خود را در هر دو جهان سیاه کردند لیکن درین مقام کم حوصلگی را بآنجناب نسبت نمیدهند بر خلاف اثنا عشریه که صورت
سیرت هر دو را بلعوه برکشیدند و با وصف اعتقاد ایمنی که نفس رسول بود مذمت کرده از ذمیه پا فرا ترک نهادند و شکست
هر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند و وجه آنچی آنکه حضرت فارغ خط گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
غور کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی
عداوت باطنی کامر از دست دادند استعداد معنوی بجناب نیز پامال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات نبود تا سامان اخروی حضرت را در تراخی افگنند الی غیر ذلک حق تعالی در کتاب عزیز
خود در عدم استنباط سفر باید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از علمای رافضه
نقل نموده کاش اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را بر می آرند محصور در ائمه پنداشته اند و چون مناظره پیش
می آید اجتهاد را برایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و گویند که احکام ایشان از قسم
قطعیه بود حالانکه فرقه بیچاره تا امروز یکبار بتابی مشغول است و حقیقت استنباط از انچه گفته ام بجو بیشتر
میشود و عجائب این رفض ای رفیق بسیار است که تا حساب قیامت با تمام نرسد و عبارت کتاب مذکور اینست
کریمه و الثنی متصل بلفظ منهم قبل ای تفحص چون تدبیره و تجاربهم و انظارهم فی الحوادث عن ابیا قرهم الائمة المعصومون
و العیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عز و جل و جعل الجهال ولاة امر الله و المتکلفین بغیر هدی زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا یکون لهم یوم القیامة حجة و با اینهمه
و عیدها که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد ثانی و زمانی بدون لفظ مولی نام ایشان بر زبان نمی آرند
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پرساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدون ایشان چاره ندارند و ناگزیر است در امور دینی توسل با ایشان کردن و اینها در چنین
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتاب خود ذکر فرموده شاگرد و اتباعی صحابه سه طه دیگران باشند

ولیکن اہل ترہات ہرچہ خواہند گفته باشند که از ائمه تا حضرت بزرگوار زاده ولی ساقی امام رضا بوده معاذ بالله
فانهم فی خرافاتهم یعمهون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی الله علیه وآله که در وجه نزول سوره الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از فواید آن
استنباط نماید که موجب ندامت گروهی از آن قوم گردد اگر ایشان شرم وحیا را استعمال نمایند ولیکن
بحکم ما لا یترک کله حرفی گفته میشود و آن اینکه نقمه بعضی از مطاعن راشدین را بعینه نقل میکنند زیرا
که اسلاف ایشان مزین مذهب رفض است در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته اند
ای کاش چنین نمیکردیم ونمیدانستیم که این دفتر اگر در کتب شیعه بگشائیم بسیاری امور در تحسین از متقولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینهمه را بر طاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که من در جناب قدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردیم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج وعدم خلط متقنین امامیه که در لباس اہل حق مقصد خون خواری دوستان
و در مطاعن اصحاب جهانگرد وند و با وصف این جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعذاب
بالاخره شد و اقوی تو انگفت که در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
و ذره از خطا را بجای کوه الوند قرار داده که معمول اہل زهد وطالبین مقامات عالیه اخرویه همین است
حسن عبادات را بر قلم نسیان زدن و زشتی اعمال را بلوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی و مثوبات یقینی در کتب
سنت می بیند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت و کنتوری و غیرا و نوشته اند که جناب امیر به گفته
حضرت عباس چون دست برای بیعت نگشاد و ندامت برد و نیز ظاهر است که بعد از آن هم تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجه دست بیعت داشتیم درین اوراق گذشت که رفضه ران گناهان که اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرار داده اند نظر الفضل باره دیگر فواید حدیث شریف نبوی را که شان ورود سوره مذکور بود ندیده اند صاحبان اہل
استنباط حواله کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی هیچ فایده نشد که یقینا بر حقیقت خویش محمول
نیست و در انتقال بطن معیار کفر تقوی متعین است پس آنچه درباره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر در تالیفات او خواهی دید که خطای میگذارد و صادر است و صاحب تحفه را سپید لعلت بدگهری یاد میکند
و این میدان را در صوله حیدریه الحجوبه تقدیریه چنانچه باید طی کرده ام و از اتفاقات حسنه و حجت بالغه الهی
انکه چون نام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و بیشتر وقت صحبتها پرسیدند و پیش ایشان
بیان کردم اینکتاب برای رد رساله ذو الفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب به ثلث جزو رسیده ولیکن از اشتغال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نماید
خواهم فرستاد و هر قدر که فارغ شود و لکن مستند باز دیگر را طلبند دریغی مرا نیست درین نیست که مقصود اصلی خطاب
با ایشان همین مرا که بعد از مدتی بعد از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زندگی

در علمای اهل سنت شهرت و اعتبار کتابیش چنانچه پدرش ورع و افتقار می طلبد باید ثابت کردن و هر قیدی از
قیود ش التفاتی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را بر نگیرید من بعد اینچه درین
روایت هست اشارت هست به بطن مبارک و جوانح آن پس البته اشاره شد بقلب شریف و عنقریب گذشت
که درین معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال و راه بطین گشتن و انتفاخ اضلاع الفست از کثرت علم پس از مطلوبان
درین عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام وارد فرموده پس تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور تقدیم میرسانند. در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه فقیر چون
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند. و درین امر هیچ قباحتی نیست قبح
آنست که کسی نسبت کند بیکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بد بحد رسیده و نتایج آن منتفخ
گردیده پس اینچه ثابت شد مقصود نیست و اینچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد بحدث کنان بجهت عنایت
فتح از مناظره بگریخت و هر چند او در کارگاه اجتهاد قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یاوکی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرا پیموده است کالیخفی بلی دانشمند آنست که بمجرد سخن سید
و مایه النزاع را فراموش نسازد کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شریف شد و البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بر جا خود از آن صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالتمآب درین عبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد خوکرده بدان نشده بموشر جزای اخروی دار المخایا فته چنان در مجلد اول مفصل گرفت و در
جاهای دیگر محمل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست ولیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده دال بر مزید علم جناب امیرست پس خردی و بزرگی را گنجایشی نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبوی
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهرست و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابرست و بنده از اصول شیعه و در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه ست اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریباتش
میتوانم بحد متش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویسانده و باز پس دهد بالجمله اینقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درین عبارت و نص است که آن جناب استاد بوده و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میداشت چنانچه در خود ظاهر بچه خود و لا اخوف علیهم ظاهر است که در زید مانند شیر ست لازم نمی آید دیگر امور بلکه نفس تشبیه
و در بخصوص تشبیه حضرت در مزید اهتمام بوده و مقصود مجتهد بحث این معنی است که صدوق الکلام بجناب امیر نسبت داده

میشود و پس از ینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه امامیه نیستند بالجمله لفظ عالی الکعب در کلام آن بزرگان
برمعنی حقیقی در باره جناب مجتهد زمانی محمول است که غلو کعب و رافضی در لیست و بجاهای دیگر که احتمال رکاکت
و ظرافت در آن نباشد و مطایبات و مضاحیک را در آن راهی تواند بود حمل آن بر معنی اول اصح است سخن
وقتی و هر یکجا مقامی دارد ؛ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که باضافه میانه لفظی نه سایر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده واند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدیم بعد از نسیان برامیی که جناب مجتهد در علم التشریح دخلی داده‌اند و از غایت اعتلال و نقصان در
مجوف و مهموز بودن خود حکم فرموده‌اند که قلب جوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استفنا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب آن زمان بعیت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت برند علیه ما یستحقه قرار دادند و آن اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان ست و آنگاه بدی و راز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل
عمارت سکندر ذو القرنین را بانام حسین حک کنند و تاریخ فراغ خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و درینجا خاصه حکایت بزرگی را از وقعات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را چنانکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می بازد گفت این چه حرکت ست قاضی جواب داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
نماز در پنج محصور ست پس چرا آدمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی ست با صواب لیکن در آن
شراب را که لب نیز پر را دید چه جواب قاضی گفت که در سفری بهم رسید شوار بحسن خاشاک بیک کف رفع میکند گفت
حضرت خاطر جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت لبسر سام
رسیده بود در کتب طبیه چنار خیر دیدم پس چیزی در کونش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم فقط
قاضی نباید دانست که بیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد از ا
قصبات سبق از وی در ربود جائیکه حکم فرموده در باره قلب جوفی ندارد چگونه از علم پر کرده شد اکنون بسط آن
اجمال اگر ضرورت نموده میشود که علمای علم التشریح نوشته اند که در وسط قلب بر زده الست میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تواند شد فایض میشود لیس انکار
اجوف بودنش از عجایب و غرایب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین جانوری بود
اتفاقا در لاغری شروع شد چند آنکه علاجش کرد سودی نداد با آنکه بمرض شکمش چاک کرد اعتقاد سلیم
بود چون دلش برآورده در بیده در چوش تنگی خرد ظاهر شد و الت که مرضش این بود مشخص نشد اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت بعیدانند برین مقدار مطلع بشوند و عبارت کتاب چند اینک عبارت شیخ الرئیس ابن سینا
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الافات منسوج فیه اصناف الليف

قویه شدیدة الاختلاف الی ان قال بعد عدة سطور ومنه الشرایین وهو من التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتهی مختصرا بعد ازین علاء الدین علی بن ابی الحزم قرشی در شرح می نویسد و آنچه طولی دارد پس محتاج
الیه اکتفا نموده میشود ان فعل القلب کما بیناه اولا ان یولد الروح الحیوانی ویوزعه علی الاعضاء
حتی و تولیده ذلک یکون بتسخین الدم و تلطیفه حتی اذا خالط بما فی الریة من الهواء صلح ذلک لتجسده
لان یصیر روحا حیوانیا و ذلک لما جعل فی القلب لابد من ان یکون له تجویف یحوی الدم الذی یحتاج
الی تسخینه و ذلک لما یحدث فیه من الغلیان الذی تلزمه تحلل الحرام وانبساطه فلذلک لایکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محوافی العروق لان العروق لایتسع لهذا الانبساط الذی لایحتاج الیه الا لاجل ترقیق القوام
جدا ولابد من ان یکون له تجویف اخری یحوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرایین الی جمیع
الاعضاء و هذه الروح لابد من ان یکون شدید اللطافة هوائیة انتهی اما دماغ پس تجویفات آن
مشهور است و در کتب مسطور عبارت هدایه شیخ عمر ابهری باید شنید که اما التی فی الباطن فهی ایضا خمس
الحس المشترک والخیال والوهم والحافظة والمتصرفة اما الحس المشترک فهو قوة مرتبة فی مقدم
التجویف الاول فی الدماغ یقبل جمیع الصور المنطبعة فی الحواس الظاهرة و هی غیر البصر لانا نشاهد القطر
النازل خطا مستقیما والنقطة الدایرة بسرعة خطا مستدیرا و لیس ارتسامهما فی البصر اذ البصر
لایرتسم فیه الا المقابل وهو القطرة والنقطة فاذا ارتسامهما انما یکون فی قوة اخری ١٢ اما الخیال فهو قوة مرتبة
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسات و تمثلها بعد الغیبوبة و هی خزانة الحس المشترک و اما الوهم
فهو قوة مرتبة فی اخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیة الموجودة فی المحسوسات کالقوة الحاکمة فی
الشاة بان الذیب مهروب عنه و الولد معطوف الیه و اما الحافظة فهی قوة مرتبة فی الاول التجویف الاخیر
الدماغ یحفظ ما یدرکه القوة الوهمیة من المعانی الجزئیة الغیر المحسوسة الموجودة فی المحسوسات و هی خزانة القوة الوهمیة الحافظة
و اما المتصرفة فهی قوة مرتبة فی البطن الاوسط ای التجویف الاوسط من الدماغ من شانها ترکیب البعض مع البعض فی الخیال اه
مع البعض و تفصیله عنه مقصود ازین بیان آنست که [illegible] تجویف دماغ که [illegible] کثیر در جواب سائله قدیمه حاضر
جناب مجتهد در باره [illegible] انکار [illegible] بالجمله از کلام نا فرجام مجتهد طعام واضح شد که قلب
[illegible] و جوفی ندارد لا جرم پر کردنش از هر چه باشد محال ست عیاذا و نعوذ بالله در کتاب کرم میفرماید ما جعل الله براین
ندارد که در دلهای اصحاب ایمان [illegible] شیطان اعمال [illegible] را در قلوب [illegible] پس اعتراضات [illegible]
[illegible] که این آیت مجهول باشد زیرا که دل جوفی ندارد [illegible] مجتهد [illegible]
کردند و اعتقاد [illegible] و طعن بر امام [illegible] هر گونه تحریف و تبدیل و نقصان کتاب الله [illegible]
[illegible] زیادت [illegible] زیادت [illegible]
امام الامامیه [illegible] اهل اسلام [illegible] طبرسی در احتجاج و غیر او [illegible] بتحریم آن [illegible]

غنج و دلال خود را تکذیب علامه دهلوی در باره لفظ زیادت داد یا گوئی در قبض بعلت جهل و رفض میدهد
و سزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافرست لقوله تعالی فی سورة البقرة والکتاب المبین بیانیکه با شان این
کتاب و مانند آن یا فتوی و نیز حق تعالی میفرماید فعلم ما فی قلوبهم در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
تلقین مدح ایشان و سیاق آیت در آن وفا و اخلاص را مظروف ان ظروف قرار میدهند پس باید
بخطاب این بلیه گفتن که از حجر عصمت که هیچ جوئی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
که کدورت نالغین و زنگ قلوب منافقین مقتضی اسمی شده که معاصرین ما از حیوانات ناهقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص مقرین نشده حتی که در عهد کرامت عهد سرور عالم که د
نفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه بجا بجا دانستی لیس این
اهل زیغ و دغل باقتضای الطیر یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غایرین منافقین دانسته لا حول
و لا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید و زینه فی قلوبکم
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد اینکه شنیدی از غرایب و عجیب تر صفات کیفیات
بود اطرف انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فقرا [illegible] خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب [illegible] می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه با وجود [illegible] نگنجیدند البته غرائب ذات
لیکن نمانند اینکه جناب میر با وصف ان تن و نوستی و لطین شدن بر سینه صدوقی [illegible] هوش و شبه
بودن بشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت در باره حضرت [illegible]
جهد ریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که وزیر این حکما
تحت ابطال جزء لا یتجزی دیده باشند [illegible] البته محال [illegible] متکلمین هم از تجویز نکرده و لقد صدق الله تعالی
فی کتابه ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم
مهاد و من فوقهم غواش و کذلک نجزی الظالمین اعنی مجتهد [illegible] و بال عظیم و نقایص
جسیم پیدا میشود و بیلا مجتهد نایب صاحب از ان تداخل اوصاف را بدون جوئی در قلوب تجویز نکرد و
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرموده و خلفای راشدین را در حدیث طول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیده باز ایشان را عین کفر و فسوق و عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم تواند گنجید لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب
عظیم زراره و هو شر من الیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تلون و تناقض خمیر شانست حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع است

موجود چه دریای ریزی از نیش شمشیر جندی بنی یه سرش نرسید و هراسش نیافزود کلش المسیر بفضل خدا هست و بس **قوله** ابن حجر الخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته باید ش در حدیثیکه دلی رفضه بردا تیش دل بسته در آن
نظر کردن که مآلش غیر ازین چیست **ف** که من شهر علم علیٌّ درها ست ؛ درست این سخن قول یغمبر
است یعنی حکیم طوسی نه دیگری چون اختلاف در تحدیث یافته ثبوت آن حکم نشود و بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ و ما یتعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و چین بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کابلی کوچه از ملک پنجو سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
در هگذر حضرت روح الامین مجیبا و میا باگر دیده پس اعتراض مشترک الورود است و نطقی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انفتاح اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برکشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگ تنگ چشم صد رنگ باید دید
و این خود بر صدور حیا لیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
مگر تعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و کودن بودی اینقدر و ملمع آموز نموده خود را بر پیشان نساختی
گوساله ایشان پیر شده و گاو شده بعبارت بعبارة النص هر دو اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیخ الشیوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم امرست
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردانند انجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
یعنی علت البطین کثرت علم بود که در حقیقت قطره از ان دریا نشیبیر آید وصف قلت انفتاح اضلاع و کبر البطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرو تنی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بظهور رسیده جز در شکم گرد
که رفضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود و حاشا که اهل حق آنجناب را چنین میگفته باشند
اهل حق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد بآن هم نیستند که انهمه فیض ان دریای ناپیدا کنار است که علی مرتضی و صدیق و فاروق و ذو النورین
و دیگران از ان بحر العلوم بهره ها بر داشته اند و همه اصحاب مانند نهرها واسطه فیض رسالت گشته اند این نکته را بآیه دارد که جمله
از جناب امیر رسیده فرمود که از غلامان این یار گاریم و قس علی هذا دیگران هم بلفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و اگر
صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی بی حقیقت ام اینهمه غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب علانیه را بر روی خود گشاده اند و آنچه حرف تواند بود از
افترات و خرافات شان که زیاده تر ازین در هر جلد این کتاب از اصول موضوعه شان ایشان داده ام که هم شن

حلال مشکلات و نساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه با زهفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب
مرتضوی است حالانکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیرست بلکه نیم عشر عشیر سد پس بحمق و جاهلی
رفضه بد اندیش عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند و علم و قتاده قتاده را بر آسمان بر...
یعنی فاروق چنین کودنی بود و احبار بر روایات اصول طایفه کسبیه کما هو فی النزهة الکشمیریه
نوبت بکم حوصلگی و تنگ نظری دشمنان جناب تضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست و حمقا او را که انیمعنی نکردند که چنین و برادرش را پلید همه مهاجرین و انصار کما رواه العیاشی و
الکلینی فی التفسیر بزعامت گرهی رسانیدند و این مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
در شرح کافی است و نیز عادل و منصف نزد والد و مولود بلکه مجلسی و اکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت و اجتهاد و دریادلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرموده اند
پس لازم آمد که همه این بزرگان چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات متصف
باشد و دیگران عاری از آن و با انهمه آن روایات هم منقولا از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه
اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
امری که ندانم و آن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی و بغایت بکمال در رشاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز و ز بولی همدوش گردید کما فی مجمع البیان و صدیق بنود کما فی نهج البلاغت
للمرتضی علم الهدی و الرضی الولی و المختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنقریب فی الشتی از د...
کم حوصلگی بدرنیامد و سلمان رکن رکین مذهب شیعه که باب الله بود کما فی البحار و تراجمه و باب مدینه بودن
او را پر ضرور چنان در جهل مرکب و ماند که معاذ الله قصب السبق از شیخ چلی در ربود که این بیچاره وقتیکه بر
اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که آن سبوی
و بنیه عمود که در آن این همه سیمه تجارت و کتخدایی و بهم رسیدن اولاد و تقاضای شان در باره شیرینی است مملوک
سواری نیست که بار او میبرد و حضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهم میدانست که صوبه مداین کسری بحکم فاروق
حاصل شده و او از غایت جهل مرکب میدانست که بحکم مرتضویست بین جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال
مشکلات خواهد بود لکثره علمه و انفتاح بطنه کجا ماند بسیاری از احادیث رفضه در کتب دینیه بخصایص الائمه
متاخرین مثلا که ایشان در بطون امهات طیبات کتب آسمانی و نامه جاودانی تلاوت میکردند سلمنا و صدقنا
که ثبوت شی لشی فرع المثبت له ولیکن قیامت اینست که در روز ولادت خویش بکنار حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم قرآن مجید را قبل از نزول بده سال بگوش مبارک رسانیدند غلط گفتم بلکه اموختند بار تحصیل علوم
چندان حیا او فتاد که منبر چه فرمودند یا ایها الناس منسیا ساختند و فقط الفاظی بود بدون فهم معانی بار نزا الا ما زفتنی
رسول الله یعنی چه پیشتر آمدن مشغف او در علم و چون رفضه بی دین کفر او در کتب دینیه تا بجایی با شهادت رسانیدند پس غالبا که بغیر قرا...

می‌برد واقعه نفس الامریه مانند سوفسطائیه که نسبت خود را به بروی عقلا ذلیل و خوار گردانیده اند آن حضرت صلی الله
تعالی علیه و آله از غایت عدل و داد و از رحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب سیر و
تحریر جمیل ایشان را شرح و اظهار نتوانند کرد و در خصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده اند
ثقهٔ کلینی برآن باسناد اساتذهٔ خود روش و النسبة سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بعث الی النبی صلی الله علیه و آله
نفسه و هو صحیح لیس به وجع، قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلاة جامعة و امر المهاجرین
والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فنعی علیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا ترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم ضعیفهم و وقر عالمهم و لم یضر بهم فیذلهم و لم یفقرهم
فیکفرهم و لم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم و لم یخبزهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت و نصحت
فاشهدوا و قال ابو عبد الله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد نبوی نبی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خود بر حالیکه او بی
بیماری بود و نبود با او دردی امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار یراق پوشیدن شاید
تجهیز جیش اسامه باشد منافی تقصیر مجتهد در طعن الرماح که در عبارت حضرت ثابت بود و لیس قول است بزعم مجتهد چنین که گو
یند و این الزام مجملا بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام ان شاء الله تعالی
وقت برآید لیس درین کتاب صریح کتم ما بعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته لغایت دقیق است در اصول شیعه
نهایت منطق است کالقذه بالقذه باز رجوع کردم بنقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث مبری دارد پس جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید نبوی مردم خبر مرگ خود را بعد از ان گفت میاد والی
بعد از من بر امت من سے اندازم الله تعالی را بامعنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند مگر اینکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی خبر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را بامعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بند و در خود را بدخول ایشان بخانه او تا بخورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و هیچ نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که ببرد نسل امت مرا
اشاره بآنست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از ان گفت رسانیدم و رسانیدم
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفت بآن رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود دید انکه مبتلا به پیری و بیماری زر عالم که

بکار رسالت
هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیا است می گویم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
به اعتقاد بلا خلیل در خطبه اخیر فرموده بود و بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حضرتین امور چیز
دیگر نمیخواهم فقرا از رفضه همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بود خاطر نگاه دارند و به بینند
که درین معرکه بازی میرود که گوی تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین معظمین را که تمام آفاق را
تیره باد و تیره د خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و دل
و داد دیرا افراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عز و جل میخواستند
که امام چنان بهم شد که بر سر ایشان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که پیروی خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است اگر
[illegible] فقه غدیری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کاویة العیاذ بالله چرا الظهور میرسید کای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع و دشمنان من است امید
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه جا بجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چندانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاده که حجة الوداع عبارت از آنست خبر و بر [illegible]
طیبه مان و طفلان و چندی از منافقان که بود الی غیر ذلک پس ما ابتی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نخواهم
مگر این امور و چون چنین تقریر نمودند معلوم شد که یقین کسی نص صریح نکرده بلکه تعین امام را بر رای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید الخ و متکفل نشدند و برامت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غور کنی برهان در اینجا برامامت
غیر مرتضوی قایم است و آن اینکه معصوم بود پس ادراک چگونه قسم دیانتند و فرمایند که خبر دار غرایب [illegible]
ممکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلاف ایشان تعلق گرفته کافی
مجمع البیان و الا لازم آمد مخالفت مرسل یا مرسل و هو محال کما فی نهج الحق وغیره که حق تعالی تابعی
نیکان را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و جلگوا جلا اصحاب خصوصا شیخین [illegible]
بدان بنا شد که اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای [illegible]
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد زیر آیت کریمه والسابقون الاولون الآیة و نزده عبارته قیل نزلت [illegible]
ممن صلی الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع [illegible]
و هی بیعة الحدیبیة عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر
عطا بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلدهی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بهجرتش همراه سید الثقلین بلکه امام المهاجرین کما مر باعتراف امیه از رفعه باز افاده میکند
[illegible] هم ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الی الشی متبوع غیره فیکون متبوعا و غیره تابع له فهو امام

نشانیدند جناب سیده را بر دلدل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خونریزی امت
حقیقی و اتباعهم در مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف صمم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم بلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین و لا ایمان لمن لا
تقیة له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه این
حدیث را در کتب بلیغه آورده چون بیعت کرده شد و دو خلیفه اخیر را باید گشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض یک مجتهدی درین کتاب از ایشان است وقتیکه مذهب تسنن گذاشت و مذهب تشیع
اختیار ساخت بر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود و کما لا یخفی اگر چه مجتهد قانی پی بدین افترا و تهمت
لقب برده اند و ایضاً حضرت امام رضا اجتماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشریک الباری پنداشته چنانچه عنقریب
می آید انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر زیر بار اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول آنجناب را بخطاب حضرت عباس که ای برادرزاده دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و دو کس از تو سر نشایند محمد صلش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود جز من حالانکه
رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات اقوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگر چه [illegible]
عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و موازرت حتی که مصیبت حضرت را بار بار بر خود گرفته و ممنونه آنرا باری
عز و جل مصداق انطق کل شی بر اقلام رفضه جاری ساخته که بتکرار درین کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین بر گذشته که شیخین معتقد کارنیتین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش برغبت و طیب خاطر بود و اهم
تابیند و موازرت و آنچه بدان تعلق دارد شمار و ز بخلافت رسند بنده در انتقام نوشتم که جناب امیر را مکی
رفضه بر قیاس اولی کلیس الخبر کالمعاینه کام مفصلا الحاصل تنهای دوم حضرت آن بود که از ابر بزرگان قوم را تعظیم و تجلیل
نماید و برقرار دارد رفضه معامله بالعکس بلکه بنقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا کیت کراشعف توانند
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرمود که ظالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زور و لاوری بجد بیست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من مظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم ابوبکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه نزدیکه حضرت در خطبه فرمود مردی را مخیر کرده بودند او سفر آخرت برگزید و البته مقتضای تو ارداد
مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب جماعت کبری کمتر می باشد اگر امامت اختیاری بعد
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویة علی صدرها الاف السلام والتحیة و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی و غیره گفته که مهاجرین و انصار ابوبکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرات یار و رهبر سالک عالمین بمسلک گردانیده متوقع پیش می‌آمدند بلکه
بجای طلبهٔ علوم می‌پنداشتند و نحو کافی ناطق است یا آنکه بلا کیفیه تعظیم شان میکنند و اصول رفته بر خلاف آن امامت
دارد که بسا در ابا وجود چنین منصب که امامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار بمقیدار گردانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک بر خلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرماح
المجهد النبالی استنباط توان کرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر وی از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک بمراعات
اصل الاصول یعنی تقیه از دست رفت و با لاتر از همه آنکه فار عجلی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملایکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته نه سهواً و نسیاناً فانهم لا یجوزون
علیه لا علی زوجته المطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین ما حال شیخ دوم پس از آنهم بدتر که هم دشنام شمردانند
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف پنجم آنکه چستان ایشان را باچنین گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زده مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا انکار شر
زبان برکشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی بسبب سه سالهٔ من رایگان رود و مردم
مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و اهم بی سر و دلی و انکاه بعد الا سه ایه نفر مرتد دانسته مجلوبرز
اصول معنی دیگر برای ولکن لا ریکم قاطعین بر می‌آید کما لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علم امکان شما چگونه
کیف ما کان نیاد دارم که این حدیث شیعه هم می آرند لیچون و چرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکام الملوک و غیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود با فیما ند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس ربادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر محفوظ این امامت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قوشچی یکا سمع مرا انجا
دو کشیدند تا آنکه تو ان خواند العاقبة للمتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتبار نیست مگر
بخواتیم کما فی القران المبین سیما فی الحوامیم ولیکن چون دقت نظر را کار فرمائی و از دایرهٔ تقلید برای خطا می
دانست که چراغ دین و دولت کشته شد تفصیل این اجمال رهرو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست بمشورهٔ دیگر
اصحاب کبار عزم سفر برای جهاد مید امیر المومنین بلاغت خویش چنان تمهید از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمودند که عزم
فاروق فسخ میگردید اصحاب تیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میدانستند که مزید خیر خواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
پردازی فرستادند بالاخر او بر روایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه انرا کند یده بحجت آنکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از آن نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مقرین را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و بروایت دیگران در دیوانخانه فاروق و شمشیری زد که بر صورت ذوالفقار جناب
حیدر کرار ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر حصول کام کاذب بهر حال بغتریان نحر و فیروزی قالع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که اینجا انهم بقلوبهم ملاحی تنیند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخره امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت لیکن علم باکان
و بکون چنان مقتضی شد که ذی النورین همه مخلوقات را عموما اهل بیت را خصوصا مظلوم و ملهوف گردانید
و زمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عیاذا بالله من ذی الوجهین علی ما افاده بنی الحسین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهرین بجا آورد
بر منبر برآمد و از انجا که وسامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامیدست که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیر را از غلاف برمی آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود و بدیهی است که هرگاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تپ شدید و درد سر بشدت بود پس کرا مجالی باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالات
بیهوشی بحدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهرست که روزی حضرت پرسید چیزی نقد در خانه
داری ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی و درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضرست آنچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
و او گفت آورده ام باز بر احباب غشی محیط گشت القصه غالبا در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی پیوندد و بخانه او درهم و دیناری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرا نرسیده و در روایات رفضه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس از ان بگریزند آبروی خود
برخاک مذلت بریزند که امامین همامین بر حال حضرت میگریستند و [illegible] و از ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان را البته خود چسپانید و دلاسا داد و [illegible] بر مدعا که صدیق اکبر چون [illegible]
راضی نمود فرمود اکنون لسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم ظاهر است مظهر آنان این اختلاف را هم بر داشت که حضرت وصیت اعنی لعلی فرموده بود و آنکه عباس و اولاد
را اعانت او کوشند و عبدالله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شام لکثره اخوانه من الانبیا باشد یا مکه

معظمه یا مدینه طیبه یا جنت البقیع [illegible] بدلایل رفع کرده بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیرالمومنین شهادت آن نیز
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از ان نیست که روح شریف دران مقبوض شده و رفضه درین امر بلحاظ روایات [illegible]
مقتضی همین است که امام مقدس باید تر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان [illegible] را از [illegible]
ما بر داشتند و علمای بسیار برای [illegible] ثابت نمودند و از ائمه مرفوعا احادیث معتبره آورده اند که ذکر قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین پخته‌اند که ابوبکر بسامان جنازه شریف پیغمبر را حدیث مذکور درباره تعیین مقام
دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دفن خود ثابت نماید و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باشد چون این حدیث از روایت
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره بر او دم گویا دهن ایشان بلقمه گرم بر دوختیم غایة الامر در جواب آنکه چنان
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند هم ابن عباس و اسامه را و خود برای خلافت شده دیدند تا او همراه ایشان بتجهیز
بغسل مشغول باشد و میدان خالی ماند و جواب این مقالات سراسر را آنچه گفتیم بر ظاهر ست و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را بدست خود میداد و میگفتند که این بسم الله کتاب غلط ست و درست زیرا که متولی
ابن عم علی مرتضی بود و او منصب او در ربود ولیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر از ذکر چه بجا آوردی و ترددی
این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگرچه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم نیز از اعتراض سالم
مخدوش ست کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن با را وصیت شریف بعلی مرتضی درین خصوص انی و شانی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید کما شیخین بکر بین چنینیا بیچه باشد پس طور رفضه بر زبان
تو آنگفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و میکو عکویه بعقائد خلاف نقش بیان نموده و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود کما فی طحن الریاح الحاصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را القلب العلی
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در صورت خطبه میخواندند آنچه صدیق رض کرده بود قبل از آن عمل می‌آورد و بر اخلاق حضرت کامل
می‌بست از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نقض
امامت خود را بطور وحدت آزادی بیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری سپرد و خست بعد اظهار حجرات ایشان را
ترک کردن و برای فوج کشی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول رفضه مرتب شد پس شیخین
اگر آنجناب خواسته باشد عین اتباع وحی الهی خواهد بود و یافته واقع نشود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین قوله و ابن حجر مکی در صواعق الخ باید دانست که عجیب عجیب تکرار تمام نوشته
که هرگاه حدیث علت کبری یعنی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل برعی جمیع
نص قطعی ست کما ذکر بر سیناء ضرورست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود راسخ
گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکه الحساب ست و این همه را سیناه برای مناقب خلفاء
ثلثه موضوع گردانیده‌اند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار داده‌اند چون لوازم در از عبارت
درین مقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتے درین مقام بخیال نمی‌آید که اصل و فروع همه مناسب
و مطابق شد قوله و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده‌اند زیرا که اگر کسے فن سیر و تاریخ را بهبیند چنین بیهوده سرائے نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستے نمود و اول دلیل برای نفی
که بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضائے حاجت امام حسن و حسین ست که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحت تواند بود در بر تسلیم قول ایشان توان گفت که باری واضعین احادیث ملاذ
اہل سنت چنین خیال میباشد که مخالفت امور مقرره و نفس الامر بزبان نرود و بخلاف محدثین رفضه بر
اتباع ابن سبا که خلیع العذار و کسیسه عیار بودند و این امر از ان قبیل گشت که از خرمن موی لبس است
که بسیار خبرها در اصول موضوعه در آوردند که مخالف وقائع میباشد و کشف تلمع میکند تا فریبند برای
مدعی اجتهاد که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن دار تعالی خیال نکردن که در آن انچه
مذکور است باجماع امت حقیقی و مجازے قطعا و یقینا افتراست تفصیل این مجمل آنکه علامه دهلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصه قرطاس قول عمر از غلبه مرض مصلحتے بود و جناب امیر هم
معتقد این امور بارها شده پس مثالے چند بر شمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بر طور شیعه حینیکه جناب رسالت مآب در مرض فاطمه زهرا را عنایت
فرموده ارشاد نمود که علی را بده و بگو که حضرت عنایت فرمودند تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را العهدة از حکم با اعتبار آن تماشش او در طعن الزام نقل نمود
و بدعوے ناصبیت اولب کشود و آن متضمن بر اینچنین است که حضرت در آنجا ناقه خرید نقد عوض دیگر
گرفت تبعد و گفت مقصود من نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم امیر المومنین
فرمودند امام حسن استیفای دراهم نمود و عجب تر است از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اصول
خود ندیده جناب مجتهد ثانی لاثانی نیز ندیده بلکه کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی ع فی
شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنتین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلاث و بهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکور شده و انجا که امام حسن در آن وقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
که کوچک بود از چگونه کما لا یخفی سبحان الله رئیس المغفلین این چیزها ندانست و کتاب تصنیف نمود
و لیکن هرگاه حال پدرش چنان باشد که ضروریات را ندانند و عماد الاسلام تصنیف نماید و ذوالفقار
پدر دستور دلربایان خانه زاد لونشا و قت تنگ تر بسیر شرا البته بسعادت توانند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهی علم پدر آموز عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند وقتیکه عنان التفات تقلیب عمدا
گردانیدند که حجت بر مذہب سنت نیست یا رفض و بدعت بعد ازین خیال نکردند که چون
دیلمی گلگشت [illegible] ابدا و چگونه بدنیا توجه فرمایند شیعه نیست درین واقعه کامصاب
بهشت [illegible] نه فروشند بر قوم و تیم و خواجه پیغمبر باید ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاد است ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد است بالجمله حقیقت مخصوص چیزے دیگر است و مجاز عند شیعه چیزی دیگر است
و مجتهد تغافل میکند و در مغالطه فرو می رود و تفرقه میانه روایت محدثین ما یعنی ابی بکر اسا سهما و عمر حبطا نفا و عثمان

استقصاء علی بابجا که دیلمی سنیان نمود و روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین ع نیز که دیلمی شیعیان در
ارشاد القلوب ذکر نموده مانند آفتاب نیمروز روشن است واگر همچنین تشریح در هر دو دیلمی کما ینبغی فرموده سابرین است
دو دیلمی را قصه چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور است که تنزلی
رجعت نماید و کلمه بسا از چون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زنهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب اقوت قدسیه علی ما فی هذا الکتاب وللضربة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
یا جماع تمامه هست احکم باعتبارش نماید پس ضرورت شد نقل آن از طعن الرماح برداشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسی از ناظرین تا قیامت او را نکوهش و نفرین فرماید بلکه یکی هر دیگر
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از فضیحه بر حذر باید بود و خصوص اهل عراق
فانهم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخای جناب امیر ع
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت و ولایت تمام وارد و افضل معاصر بسبب عنایت و محبت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه گوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
ناشی وا اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام او نموده است قصر نموده لهذا اولا نقل
آن روایت تماما می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ما مذکور گشته آنچه ملخص آن آنست که وقتی جناب امیر المؤمنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمود ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا کرده حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
تو را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که با آن
خانه بخرم و هزار درهم که بآن تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل داری
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده طلب نکردی چون از مکه بیرون آئی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس پس آن اعرابی هفته در مکه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بمدینه آمده ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المؤمنین رهنمائی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با وی بر خورد و فرمود که
من ترا بخانه آنحضرت میبرم اعرابی از اصل و نسب آنحضرت استفسار نمود چون دانست که آن گوهر شاهوار
از بحر نبوت و ولایت است استدعا کرد که نزد امیر المؤمنین رفته معروض دارد که اعرابی که بعهد
حاجت گزاری او فرموده بودید اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین ع بخانه رفته
آمدن او را بعرض رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود که حدیقه که در محله
برای من کاشته بهر تجار بیع نماید از آن عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرده بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود و بس مومنین مدینه که محتاج بودند
از این معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود هشت هشت
از آن برمیگرفت و بهر یکان یکان عطا می فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیده نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بهتر است در دنیا و آخرت از آن بهتر است حضرت خیر النساء در حق آنجناب دعا فرمود
بعد از آن گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف احتیاج ایشان سازد و در آن حالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه فرموده داشتند فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفته فرمود که این دراهم
را بگیر چون پسر عمم آید بر او بگو که با این دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید چون آنجناب بیرون رفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد فرمود بوی خوش میشنوم همانا پسر عمم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن [illegible]
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود بجا آورد گفت فرمود حسین خیز با من بیا پس ببازار آمد مردی دید ایستاده
و میگوید که من یقرض الوفی المللی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کش [illegible] از مال
و نعمت بر استغنا یعنی هر که بمن عطا دهد چنانست که بخدای تعالی آنرا بقرض داده باشد عوض
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن عطا فرمود یعنی تعلیم الدراهم بمن ای فرزند
درهمها را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده پدر خانه
مردی روانه شد که چیزی از قرض طلبد در آن وقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود لیس معی ثمنها یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود دیگر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر با وی برخورد
و گفت یا علی ناقه را میفروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت بصد و شصت درهم تو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن ناقه را و بوی تسلیم کن صد درهم از آن اعرابی است
که ناقه را باو فروخت و شصت دیگر از آن ماست امام حسن علیه السلام صد و شصت درهم از او گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از او خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم
در مکانی که قبل از آن ندیده بودم بر کناره راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابا الحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا فدای تو کردند پدر و مادر من فرمود یا ابا الحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهما از نزد رب العالمین بود که ملی درین اشاره بعبارتی هست که آن سائل گفته بود که من تعرض الوفی الملی بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهی اینست روایت دیلمی در ارشاد القلوب اکنون بکمترین می نویسد که در موضع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین معامله پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد یکو شتند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز غزوه بدر را مهلتی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست که بر سر مقربان و مدعیان محبت و ولای اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و علیهم صاعقه شرربار افتد بعد ازین اگر آدمی بعقل خود رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم دینی که امامین در آخر عمر شریف مغوف رابر هم می زدند و برگردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد انجهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست عمه بید اله او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهی مختصر الخصاد اگر زمانه ممتد برین امور گرد این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتی و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندی که تصلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور ست مثل شرح مواقف و از رسائل فریقین نیز واضح ست که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یا دوارسی یا نه که مجتهد لاثانی درین کتاب یعنی تشیید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده و الحمد لله که درین مقام نیز محبت بالغه الهی در کمال ظهور ست که وزیر بیک مختصر هم در کشف الغمه بسند خود روایت ست که عمر بر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و دیگر بست و گفت راست میگوئی که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر آمد و امام حسین را در کنار گرفته به پهلوی خود نشانید و در فضائل او برشاد که حضرت پیغمبر مود محافظت کنید درباب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از آزار ایشان انتقام الهی متوجه باد بطائفه شوم که چنین محبین و فدائیان اهلبیت کرمین را دشمنان قرار دادند و بالجمله اگر عبارت اصول کلینی را که در سحا نوشتم نه فهمیده بارسی بشرح فارسی آن که از محقق خلیل قزوینی ست رجوع کند تا بداند که او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسن و حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین و مضی و هو ابن سبع
واربعین سنة و ما اشهرا امه فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام عند ان
نیمه چه بود در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که او فوت
شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آن ماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه او عمر
چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در نیجا نجاح
میرسد که از کاتبان کاتبی سهوی شده باشد و بجای و ما اشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنجاه خواهد بود و اگر
گوی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا از تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر با ستصواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد و مبداء تاریخ هجری را از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده و چه فوائد بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است و به اصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت و روی داخل باشد و صرفی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید و در حدیث سوم پس و مضی در اول بتقدیر وانقضی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است
گوئیم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین و سنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هشت سال
بود و بعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بود
و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
واوی در جواب نیست که قائل شوم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع واربعین شده چه آن منافات دارد
با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن را
بعضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت از تلامذه ابن سبا بعین نوشته و پیروی شیاطین کرده پس معامله کو
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات ایشم وارد است که حصول نطق آنجناب با متداد
کشیده بود و علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن آنامین بسن ندکور
توقع شرکت بجنگ بدر داشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهداء داشتند

چون هیبت و تنهای او دیدند عرض کردند حکم شد که بروید و مار از لشکر یزید برارید و ایشان در جمع ایشان بسر کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخ معواقع مخفی نمی ماند پس گویا تنهای میکائیل علیه السلام نیز از همین قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بائع باشند خواه مشترے ازین قسم بسیاری از کلمات بر زبان آرند و نیست آن حرباندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بے لجام خورد چنانچه قدماے مغرین با عراقش در مکاتیب و راه بجای نه برو نه خوروند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین و عشره را بر مذهب حکما باعتقد ولیکن خوب معلوم نشد که برا در خور دیا بزرگ او حضرت جبرئیل چه نیست پینک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ایا در کتب شیعه که فارسی خوانان یاد دارند بنظر رسیده که چون ملائکه خصوصًا رئیس الکروبیین بر جناب حضرت سید الاولین والاخرین همراه این گروه والا شکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصًا جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آورند و ایشان اری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقے ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان درازی در حق صاحب تحفه کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله مجتهد بیش قدم مسطوره و محذوره هرچه در عالم بے حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت سیده هر یکبساینکه مقلب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و منقعه کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوے خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله ضرایحها هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش بدیند در تحفه ازین قبیل ذخیرها فرو سے کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار ایا احادیث معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الٰهی مفقود بود یا مثل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و در نور کے بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب باشد خیر نواصب طینت اهل محبت با و صف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ عنه در دست کار فرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی و سر دم و سر قدم ملمعات او عیان گشته همچنین حال مجتهد فلانے وغیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در سعادت نبخر خوانے پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز نشان مقتبسین وارد و مضامین عبارت سلسله را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسے از اهل فراست سامع و با وصف نشان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می فرایده عفا الله عن شر النوائب اجرا و الله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت نشان

سشیدان و صف شکن عنیدان از کتب عقیدان بنویسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آورده ایم کافی بود
تکلیف که بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان فتانی - الااینکه نیز بر مداریم ولیکن زیادت عبارت متضمن
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از ان اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جایی احیانا لفظ امراه
در بعض الفاظ بعمل آریم بگوش ظاهر هم نمیشنوند تا بگوش دل چه رسد مثلا اهلسنت گفتند در روایت غضب فاطمه
الخ که در اصل وحدت بود راوی بفهم خود در روایت بالمعنی متوجه فهام یعنی طلب را موقوف فرموده باز در آن
کلام نکرد ولایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بر جا ماند که هر دو در اصحاب اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور
الایهم بهذا ذلک و برین امور ادله و براهین بر ما قایم است چنانچه در مجلد اول این کتاب بملاحظه آورده باشی
که رکهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فراهم ندیده ولیکن بوجیکه از طرف علمای رفضه خصوصا ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب دجال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد بنتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود و معاذ الله بلکه انتظام در سلک زینهار نتوانند شد مگر مجاز الغرض فارضین و اعتبار
معتبرین فویل للمکذبین فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین اینست حال نتایج
قزوینی و کلینی و اگر تهذیب شیخ المتکلمین ابن کشایی بسا خواهی دید که او بر تحریف رواه هم حدیث را حمل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردیم و برای اظهار مقامات دیگر اضطرار بردیم و متحیریم که مواد الامامیه تا کی بپایان
رسانیم و غالبا که اینقسم توجیهات قبل از فهم گوش کس گردیده باشد که کار با شیخ افتاد که بسیاری از امور
بتکرار تمام در رساله چندی از اجرام تب فرسوده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وانموده و من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت بکر مین رجما بالغیب و رمیا فی الظلام ست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فایده اند نشده شیطان چون بعضی ابیات
کرد که رد و برهیز ورنه آفتاب از مشرق برمی آید و نماز صبح فوت میشود و فایده که بنیت خود مضمر داشته بود درک
درج شد مولوی معنوی از ابنظم کشیده اند و هیچ قزوینی باید شیعیان او را سوال کنند که ان بدیده را بیان بکن و بنگر
در نفاق از شیطان همیگرد و ظاهر اینست به خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت عطلین
سفر باشد که خلفا مکر مین بکار آید ورنه در باره قزوینی تو انگفت که این گل دیگر شگفت یعنی محبت برباد گناه لازم
لیکن دیگران را داین عمر محتاج فکر و غور است و فرصت کجا که نقد مدعا ازین باب بدست آمد و لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگردد که محرم را مبدای سال هجری از ان قرار دادند که شاید چون وقوع این مصیبت عظیم تجدید
و تاریخ شنیده بود و نیز ایشان بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بعد در آمد
که امامت را بعرش برین رسانند و بازار تیغ بید بر یغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا برپا

پس سید رسل ثقلین شان در عالم زیاده تر مشهور کردند و این امر خود از شروح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها هم
بمت دیگر جا بجا پیدا است که معامله ائمه و شیعه واحد است نسبت آنکه اصل فطرت یکی از طینت ست الغرض علما رفضه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ پاس ندارند هر چه بزبان زد بر خاص و عام آنکه یوم هجرت
سرور عالم مبدا و منشای فتح دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز سنه
مشهور عربیه بوده ست چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات تواتر
که محرم از آن گفته اند که قتال درین ماه حرام بود مختصر آنکه شارح درین مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از آنجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک مافات شوخی
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی در باب تعرض لب کشاده است ولهذا بر اشتمال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و تعلق بالکلم از ذا اشتلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابوبکر انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر رفضه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت الاطهار و مناقب
اصحاب سرور ابرار را برهم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکائد ایشان را باد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از هر گوشه اثبات میرسانند و واضح میگردانند که احکام و استواری خلافت راشدین رضی الله عنهم از ارتباط
و اخلاص همدگر موجود نگشته و نیک بحضرتی هر یکی برای دیگری بظهور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصب
عداوت امهات المؤمنین و اصحاب سید النبیین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق با امر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این تقریر را با بگذار تا انتظام امور مسلمین تمام شود و جهاد کافرین بدهیم ورنه خلافت را باز بستان و
جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چه مجال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کاینبغی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی برگزینند حتی که
اگر گرگان با فراس بپردازند ایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرورست که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد جمله دار ظریف فریبن کناس فی النبی که حکم او درباره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع ست بجوی نمی ارزد و خلاف واقع ست اکنون اگر تاب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدر ما
او داری بشنو که از بنیم در جعل و افترا افزون است و بعضی از سواعید راقم الحروف که درینمقام بود بوقاسقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بمقتضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از نجیا
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میایید الحال از مجتهد حامل اسفار باید پرسیدن که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و سم مجتهد تا سنه تجویز نتواند کرد پس اعتراض او درباره

گلستان سیر نشد بعد از فراغ این مقدمات متحیر بودم که در تکذیب رقعه چه صورتے پدید آید اگر دیده‌ها به پشت
بدوزند و از کاو کاو دست بر ندارند عقلاے هر قوم را محو که مرو بار گردانند که از ملهم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازے بعین اصول رجال کلینے را چاره
دانستی که چون جناب سیده رنجشے از وے یافت بر ملا گریبانش بقوت هرچه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حالات الخلوه ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله وے تنها مخنوق گردند
جناب امیر را و خوار سند که بر یزید عاجز شدند پس فاروق و اوسر فرو دادند اجتناعتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا کما عرفت آنفا و الحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین ما به النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و در و نفر میدوند و درین وقت نیز جز عرض و التماس مصلحت خیرے نگفت و هر گاه امام حسین دامنش
گرفت سر بر نه بر ملاطفت و مهربانی امری از وی بعید در نیامد کما عرفت آنفا و این امور در آغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکدو حرف تعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت همین داشتے که خود را چون
غلامان بندا داشتے چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فے اصول الکلینے و هر گاه کسی از فرزندانش راه غیظ سپردی و فاتر مناقب آقاے ایشان بر گشادی
تا این امر بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالآخر علماے لکهنو از مرشدین و مجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغخطی از تمر خویش نوشتند چنانچه
در بعض اوراق ایضاح مندرج است و قد مره غیر مره دید لوسش بغیر این نیست که جز چندے
از مطاعن که ما به النزاع است و سخن در آنست و طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت خروج کشتے در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند همراه ایشان آنجنان حضرات معامله
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند با اینهمه بکسو معنے اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ ثُمَّ اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ حتی قیل
علی و معاویه نتوانند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند و فرش را
غصب کنند و زوجه اش را آزار نمایند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را در وقت آه و ناله بیاد آرد و از ینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم به حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن حبه از درخت گندم و با اینهمه که تحقق
دفر است و انستی هنوز دلائل دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنجناب با امام حسین
فروتنی کرده اند که بسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبر شهربانو دختر یزدجرد بر آمده خواست که او را بفروشد و حضرت امیر منع فرمود که بایه
او را مختار ساختن هر که را قبول کند از شوهر او دست گوید اصل بر زبر روے او گذشت لیکن

بیت الخلا و بدر ذکر در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من اینوقت نام کتاب یاد ندارم از دائرة انصاف البته بدر
رفت و حاجتی بیدان نماند که طلبهٔ علوم دینی فکرے بجز این نمایند بلکه حکایات ظرفا کما سبق برائے تاریخ وفات او بر
زبان آرند و اهل این هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق عجلت تشنگے در
مکابره ملحوظ داشته ایشان را در آن سطر و خار صحبت انجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب را و حضور را در تنها را تشنیع بلیغ
چنانچه از کتب معتبره شیعه مجملا و مفصلا بارها آورم و زبان کثرة گویان شیخ را تماشائے تراجابان و عیب جویان
بر لبتم آمدم بر ذکر افترائے مجلسی پیشوایان او که بدستے آمده معنی شده که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب بسبب خواست
که طپانچه بر روئے مبارک امام حسین ع بر زند فوبال علے المفترین من الاولین والاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود و اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتدائے قوم مفترین اگرچه جمله بدنقل را آتش تبرا لعے
مانند این سیاه روئے بآتش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او نیند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق است یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه است در بحار و غیر آن بتفصیل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که ابن بابویه راوندے بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین ع برائے قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صدائے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنے دو روزے
روز با مادر ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت باو گفت پس دست راست خود را بر داشت که طپانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طپانچه بزند دست چپ
او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را از این بلیه رها کن و آهن را غربالے
گردان برائے او و همچنے گردان بر او پس حق تعالے دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد وقت
امیر المومنین آمد با آنحضرت شروع در مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را بکجا فرستاده بودے که برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود رفته بودند که بقضای حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود ردائے حضرت را کشید تا ردائے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع با منافق
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قرمساقے کنے اهل و فرزندان خود را او آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را برائے مردم مے برد تا آخر این قصه گویا داستان عمرو عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مرغوب و دلکش ساخته اند که هزاران کس برائے شنیدنش
مشتاق میشوند و برائے این مزخرفات باوجودیکه مجلس فرآنه دار باشد و اصطلاح اهل لکهنو کتان

عشان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب ہر فقرہ چہ صورتے پدید آید اگر دیدہا بہ بہشت بدوزند و از کاوکاو دست بر ندارند عقلاے ہر قوم را مصنوکہ بردیار گرداند کہ از علم غیبے چنان مضمونے در دلم پیدا شد کہ فاروق در تعظیم و تکریم اہلبیت دقیقہ فروگذاشتی باز بہ بین اصول رجال کلینی را چنانچہ بار ہا دانستی کہ چون جناب سیدہ زہرا روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت ہر چہ تمام معاذ اللہ بسوئے خود کشید و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الحلود ظاہر کہ چندہ صد کس از مہاجرین و انصار در مقابلہ و قیتکہ اصحاب مخنوق گردن جناب امیر ع او را خوار سنند کہ بہ پیزند عاجز شدند پس فاروق او را سر فرو داند اخت حتی کہ زبان را حرکت نداد و راہ مدارا و مواسات پیش گرفت وقس علی ہذا کما عرفت آنفا والحمد للہ کہ خود شارح بہ بعضے از مقامات در عین ہدایۃ النزاع اقرار کرد کہ جناب سیدہ مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او در اشتعید بند در و نفر مودند و درین وقت نیز جبر عرض و التماس مصلحت چیزے نگفت و ہر گاہ امام حسین ع دامنش گرفت سر منبر بملاطفت و مہربانے امری از وی بعید دیدند کما عرفت انفا و این امور در آغاز کتاب مفصل شدہ در ینجا بالاجمال یکدو حرف تعلم آوردم بالجملہ فاروق اعظم عادت ہمین داشتے کہ خود را چون غلامان پیدا شتے چنانچہ جناب امیر ع نفس نفیس خود را یکے از عبید حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دانستے کما فی اصول الکلینی و ہر گاہ کسی از فرزندانش راہ غبطہ سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان بر کشادی و این امر بحد شہرت و استفاضہ رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا کہ بالآخر علماے لکھنو از متین و مجتہدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغ خلی از تمر د خویش نوشتند چنانچہ در بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدر غیر مرہ و مدلولش غیر ازین نیست کہ جز چندے از مطاعن کہ مایۃ النزاع ست و سخن در آئمہ و طریق خلفا تعظیم و تکریم اہلبیت بود کہ در وقت یزید رفت و لہذا صورت خروج کشتے در کوفہ واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند ہمراہ ایشان آنجناب حضرات محال ایمہ میکردند کہ امام حسین با یزید کردند ہمہ یکسو معنے اَنْزَلَنِی الدَّھْرُ ثُمَّ اَنْزَلَنِی الدَّھْرُ حتی قیل علی و معاویہ چہ تواند شد و اگر معاذ اللہ شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند کہ او را مخنوق بسازند و حریمش را غضب کنند و زوجہ اش را آزار بسیار رسانند و خانہ را بسوزند البتہ او را باید کہ انتہاے مصائب و انواع ظلم ظالمین را وقت آہ و نالہ بیاد آرد و ازینجا ست کہ صاحب تحفہ الزام میدہد کہ اگر آدم ع حسد ائمہ میکرد با یستے در سبب اخراجش از بہشت ذکر این گناہ کبیر کردن نہ خوردن حبہ از درخت گندم و با اینہمہ کہ تعقل و فراست دانستی ہنوز دلائل دیگر ست کہ در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنجناب با امام حسین ع فروتنی کردہ اند کہ کسے دیگر بعمل نیاوردہ از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود کہ فاروق از تکبر شہربانو دختر بادشاہ عجم بر آمد و خواست کہ او را بفروشند و حضرت امیر ع فرمود کہ باید او را مختار سازند ہر کہ را قبول کند او شوہر او ست گویند اول نظر دبر وے او گذشت لیکنہ

کشتائی و سربلندی شهربانو فرموده بسیرت بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد بازجناب امیر
با انهمه بطین بودنش روبرو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی ما فی البحار
نقل کرده بود دیگر شهربانو پسندید و گفت خوب ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد و هرگاه امام حسن
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق ست یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین
گذاشت به بین در اعین و مقربین امامیه تشیع او را العرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و بهمین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین بعنوانی که جب آنکه کهلی تو کچه [illegible]
و عشق و عاشقی شهربانو و بعجلت تمام دست قبول بر دوش مبارک بی چون و چرا نهادن [illegible]
و طول دارد و صد در التباس و نسیان ازجناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
با خاتون نرگس نصرانیه باوجود آیت وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ و تدارک مافات که در هر دو مقام
ازجناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار [illegible]
بمخافت تطویل و اندیشه [illegible] که خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن اینکه درین فصل ذکرش بر فرض درست و مقصود اصلی انها با نیست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق تهذیب و شادی
حکم فرمود امام حسن را سه روز بر اسپ سوار نموده تماشیه او را بر دوش خود کشید و بجلو داری هر روز
حاضر می شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم ست حضرت امام حسین با
موکبه سواری و اجتماع خلائق درجه مرتبه خواهد بود و همبرین قیاس تعظیم و تکریم را درباره حضرات اهلبیت
سطیرین بخلافت عمر حدی نبود اطرف آنکه چون ذکر این کتاب بتقریب بیان شادی کدخدای بر زبانم آمد
بعضی از معزرین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
از مجالس المومنین قاضی رطل بوق ضرور پنداشتم تا حال عمامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شخصی در مطب علوی خان [illegible]
و مرض بواسیر داشت چون روبرو آمد او دانست که آن مرض را در بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار بر آمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از تشبگاه خود خبرداری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب وافتخار بریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال ادبا و فصحای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه [illegible]
قاضی مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفقه

اعتبار دارند خواه فاروق را امیر بدعداوت اهلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس باید کرد از عجایب ترهات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در حضرت حیدریه با اینهمه او را بجنون متصف میدانند قاتلهم الله انی یؤفکون هر چند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند و لیکن اینهم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا نشده است آری هر چه دانا کند
کند نادان لیکن بعد از فضیحت بسیار هیچکسے از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بروایات شیعه در میزان
قیاس سنجد و ایشان را بدترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعرا الهام شعر شد در تاریخ مجتهد
فلسفے تا ناده خبیر بصیر ابادی بے کم و کاست بر آمد و هرگاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر است او
نیز در خاتمه صوارم و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و بریدن حی لیسیا
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بار از هزاران پیاده چیا بر آمدی و چون طبیب
را خواندند که دست شفای او مشهور بود بار اقسم صدق مودت میداشت او را در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتار او لیاقتی تمام بیان میکرد که طشت را بر پیش آورند و عاد الاشکال کما کان
ولیکن هر چند خواست که بیند بمنظر آنکه در رستے چه بر آمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات لیس
بر وی بروند او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
این سبا اللعین را بر او بریخت و در آن مکان نبود و سے این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلها هم بله
در افتراے مجلسی مقتدایان او بود که عمر خواست که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاهنین و منجمین مانع بود تا بسبب اظهار مودت و آتش تمناے از روے
خود رسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را هم خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر توبه دار و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طاپچه بر ند پس علین خیر خواهی تواند بود
تا از شر اعدا لا سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت صلعم با وصف
مزید محبت با این فرزندان بضرب دیگر تادیب پرداخته و امیر المومنین در علیین جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته وقتیکه قدری عسل برای حمامے از مشکی بدست قنبر گرفته و قد تقرر ان النظر الی امثالهم
و کالغضب ایضاً تعزیر و تکلیف که تازیانه بدست گیرد و قنبر فرماید که او را حاضر بکن کما ذکرنا اما رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس وے را نیست که برای مزید محبت و خیر خواهے باشد تا ایشان را تنها نگذارد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد و در یک کمانے تیر را بر زمین زد اژدها گردید مثل عصای
حضرت موسی کمانے الخرایج و ترجمه هانے که خونش تا مرگ در دل داشت و بامتثال اوامر مرتضوی

بعلت تمام طوغا دکر باسے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جا ع [illegible] ناهیچ تو انش کہ عقل
و نقل باشتباہ باقی نماند و آنهم با قامت اولہ مثل این ہر زہ چاو نبقہ کہ ہرچہ میگو یا پریشان بیدون دلیل و برہان
کما عرفت سابقا و لاحقا و آنهم از هیچ بالغہ آفریدگار ست کہ تحریر بندہ را سابقا چنین دانستہ بود با بقدرت
الهی دانہ تمام نامتناہی گرفتار آمدیس بدانکہ از مشرب فریقین آنکس دست بر داشتہ کہ صدوق از فایل
گفتہ بطین شدن جناب مرتضوی و انفتاح اضلاع آن منعتہ و کم ح پیلگی نشان فلت استعداد وقلعا
معاذ اللہ بحدیکہ در تعلیم بابے از علوم تشکل عمر و عیار فایض شد کہ بعد اعضا بر اصل خود ماند گر بطن مبارک
کہ بر جای خویش نماند و نیز پدر ش از مذہب فریقین یکسوی اختیار ساختہ کہ رفضہ تحریف قرآن المجید را با عتقاد
راجع میسا اختند و آن سطرہ دہن دریدہ دربیاب ترقی برگزیدہ یعنی دریدہ گوئی بحضرت سید المرسلین رسیدہ
و این جمع بدیہی است کہ اہل سنت قرآن المجید را منزہ از ان میدانند و دامن اصحاب را از ین الودگیہا پاک اعتقاد
میکنند چہ جای ختم المرسلین مہبط وحی رب العالمین صلواۃ اللہ و سلامہ علیہ و آلہ اجمعین و پدر این بحر
نسبت تحریف را بصحابہ مجاز امیگو یدو حقیقتش بر تحریر او آنکہ رسول خدا این نسخہ را کہ الیوم بدست اہل
اسلام است تالیف نمود موافق خواہشہاے اہل نفاق معاذ اللہ در نیا کیسکہ برای الزام رفضہ گوید کہ تنہا
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساختند او از مذہب فریقین بیز ار شدہ آن بتنقی کہ بر مذہب
خود رسول خدا خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ و علیہم را محرف القرآن قرار دہد رئیس المومنین پاک باشد آن
ہدات شئے عجاب عبارت پیر دبقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در جلد اول لشن باید دید ان کہ تعلق بر
الہیات دارد این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد ہر کہ او را بہم رسد باید آن را دید
و تہمیدن کہ معیش ہمین است نا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند کہ بحکم ایزدی چنان لعل آوردند و صحف مقدسہ
امہ بدے کہ برای ایشان نزول جلال یافت بدان حکم نمود گوئیم کہ بہان کتب مثلا در مذہب و صحف احمر حکم بود
کہ از ہر چہ خلفا لعل آرند نیز بنا نہ تا بیدن و از جاے خود نباید جنبیدن کہ ہمالک بنجر نبوذ زراہ و رسم منزلہا
و نیحکم برای امام الائمہ و بقیہ اہل عبا بود حتے گرفتن فار عظمی ازینہا تکلیف ما و تشا و انصا ، آن بے بہرہ
از دین و دنیا منزہ از عیوب است و نزد مقلدین محبوب کہ با وجہ د علو کعب کہ نزد شان رو ایتی را
کہ بالاجماع و اتفاق فریقین موضوع و مفتری است معتبر و معتمد پندارند و نقل تماستش لطبطراق
بردار دو قاری ابے بن کعب را کہ قرائتش نزد ائمہ معصو مین رضی اللہ عنہم اجمعین معمول بہا با
ابے بن سلول بر شمار د و قائل بوقایتش در زبان حضرت رسول مقبول باشند
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل معہ الدجال و عزازیل علی ما شرحناہ فی کتابنا الطویل
اعنے نقض الرماح فے کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آہک و سنگ در تشبیہ شان ضرور گویند
و چوب و آہن و تختہ تخصیص ذی النور بن بحدید و انہم بر مذہب اہل سنت کہ گاہی غیر از استعمار

و تشبیه چیزی دیگر درین الباب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که انصداع شکم شریف را ممتنع
گوید ضرور بنگر داند و نزد او فکر بیت الخلا و بدرو اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس او را در کتاب مستطاب خود اسناد خویش گردانند یعنی اسناد بر آبائش فرمایند زیاده برین
نیست که بعضی از اهلسنت بر تقدیر یکه پیدیرت رفضه را بزعم رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف بی دعوی انتفاخ الحقیقه از جهت تعلم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زینهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که با نتفاخ انصداع و نفخ شکم حقیقه قائل شوند
درینجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را ابلد کرد
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر مرباتی قومی را دخلی نداده و بمقتضای سی
نور ایمان بجان و دل بعمل آورده یا از آن سبب که ابن قتیبه رافضی چندی از معایب او در معارف خویش
برشمرده و دلدار بسیروت تقلید بعضی از منافقین آنرا حلوای بی دود گمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درینباب دو کس اند یکی دینوری که نسبت او در کتب منقول و دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در فضل او در تنقید رفضه چنانچه باید سرود و فقیر بعد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی ست که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان ست سه
باطلست انچه مدعی گوید الغرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بعضیه
ریا نمودند و تلقیب کردن امام الائمه در حق ایشان کماسبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب باین تقریر است و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد السبب جمود
ذهن و قلت تامل که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمد و قراین آن بکثرت بهم رسید خصوصا بر طور این فرقه یعنی
تشیع حالی صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذی النورین بود پس جنگ و جدال او
صورتی دارد کما لا یخفی و ایضا مشکل اینست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بودند از طرف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لائق هر دو ام مسلوم گشتند یانه و دیگر مقبولین لسانی امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت احتضار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لاهیجی و غیر او بدان اقرار
دارند پس حمید هر چه در شان ایشان گوید بدان ماخوذیم [illegible] طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایمانست از واج مطهرات که بنص قرآنی انیست دنیا را پشت پا زدند و دار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین یا شند و قرآن مجید را منحرف دانند و جناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی و شرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف انکه در باب عبید یقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان میل تجرید منیجم طوسی وغیرهم عیانست و کافره حربیه را باز در ان
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد کردانیدن هذا الشئ عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا و امثالش بود از علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمد و مراتب خیر خواهی و خدمت لایق حرمت و ناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک عیشو د اگرچه نجاست اعینی دارد
الحاصل ملمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قرآن مجید واضح ست یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ پس البته ملمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد و زار
نالی او را کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم غور رهائی یابد هیچ نخواهد بود
که ائمه درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه حبیب را در قلب دنیا
بدر یافته اتباع او برای تقریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادرست ۵ خاقانی آنکسان
که براه تو میروند زاغ اند زاغ را روش کبک آرزوست **قوله** مشابهت عائشه با یان شکسته در شوربا
کور شدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا و طبیعت فلک فرسا دارد و البته نتایج افکار خویش را در جواب نتایج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد و او را اصحوکه هر شهر و دیار مقرر
خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی بدین عظام رمیم که علما جوابش بکرات و مرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پامال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس و هند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان همراست
که بهم گرامیخته و هضمش آسان گشته که در التذاذ از اقسام دیگر درگذشته و این طعام در حقیقت سر دفتر جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل آن نقل کرده شود رساله جداگانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب و خوب است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را او فرمود گویند
چون بعضی از حکما مجرب گردانیده اند که یک غذا باید خورد هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا میخورد و تندرست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ ثرید مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیاید که منقاری باشد برای معلم و هم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن و حوصله را بکلفت تمام جنبانیدن و معنی

تی کردن شکافت شمر سیدن هیچ فرق نیست در ینجا هم شکستن اعضا و ما یتعلق به حاضر در باشد آمام
تعالی پس هر کسی میداند که اعتراض شیعه گنگی دارد و هم مقتضی انست که ناظرین و سامعین حکم نمایند
از مجتهدین و مقلدین بیچه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلب حافظ یاد دارند و نسبت
و نه اگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از انچه اورده چنانچه از ترجمه آن نیز هویداست
صریح عیانست که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
ا... ثانی و نحیرا و واضح است و در چهار دیم که ازین کتاب مجتهد ثانی لا ثانی بقلم او خواهد امد انشاالله تعالی
ای که حال عیب خویش تن آید * بلعنه بر نفس دیگران فرزند * مجتهد ضرف با مجیب مصیب رمقابل
دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه بری ارد و کجا هفوات نا افکارش که عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است ولیکن مزید بیحیائی مجتهد را چه علاج
که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلمعی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
بر حضرت موسی چگونه لازم اید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که لفیبه طاهره شد اید بیماری حضرت میدید و خیلی میگریست
و بر مفارقت انجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باشی
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا نشد و در جوار و همسائگی رفیق اعلی تن بر ضا
نداد و با فرشته فرستادهٔ خداوند مضارعت آغاز نمود و ازینمقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت
بعد از و السنتن امتعنی بود که این فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
قلانسمنهم و لا یغنی من جوع و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من در امده و با من در اویخته
او رد حج باید کرد و استدلال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود پس در ینجا بر صورت خیالیه او تلاوت
بلکن که خود عیسی معتقد * الضا ظاهر شد که انچه در روایات صحیحه ما آمده و علمای ما فهمیده اند تصریحی و تعیین
نیست بر دالسنتن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضه در نه اقرب سبب و دلیل کجا فلیحفظ هذا التحقیق
فانه قاطع ماده التشکیک و من هاهنا تبین عدم کونه الزاما و در همقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
در دست ورای مجتهد از دیدنش گم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشد بیش از بیش است و حرفی
از ان اکتفا میکنم و بر دفتر میزنم و میگویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت بخاری ازین وهم
خلیده باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی که دو کوشش یکجا قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از جنی که در حق ان دار دست

فوکن که هشتوتنی فقیقی عالمیه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت
الهی بران جاریست خصوصا نسبت بندگان مقربین از ملائکه وانبیاء و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را
چون خدا برگزید و تورات عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
من هم نیافتم کما فی الصافی وغیره یا پرسیدند که اعلم خلائق امروز کیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبرئیل فرمود
که در باب شده مراو بگو که سر مجمع البحرین کند یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
را تاویلی ازین خیال خارج شوی اپس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری بهیج و ملیح و اقامت دیواری
که صدد انهدام بود معلوم شد و صحبت بسر روی به پایان رسید ورنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد
الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازین کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودمی
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج بتذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم گشت
که قصه القرشته که موخرش بالا درین مجلد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول همه یاد کرده در نظر مجتهد جامع کمالات
در آمده باشد که در وقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود یک فرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر
ورد که منم قهر الهی بجوش آمد و او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را بجهنم میبرد که مانع تواند شد که
لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ شان اوست قال الله تعالی وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ
کَذٰلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ من بعد درین مقام یعنی کبر بطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر پیشتر
قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی ماند انهم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیادتش اگرچه مسلم ولیکن
بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما به تحقیق او و استناد او بنا بکتابش از نظر قصیر نگذشته و من کتابش را انکار نمی کنم
چنانچه بدپر فاتنش در کتاب مشهدی در رد ذو الفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده ولیکن اینقدر میگویم
که استناد علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد قائل شده باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی آنچه
نوشتند و پرسیدند کسیکه زیاده تر شرب آب نماید باعث ارتفاع بطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهرا کبر بطن
بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل پشه وغیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از آسودگی
فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند گفت
بلکه بالفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل به پشه وغیره امری مستهجن نیست از برای تطبیق می باید قال الله تعالی
إِنَّ اللهَ لَا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا درین مثل نیز مطابقت علمای رفضه است که در حق
جناب امیر لفظ لوهننه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید بمنتهی الکلام
رجوع کردن والعجب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و بطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که درباره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شده چه خواهند فرمود خلاصه آنکه جسیم
و بطین در تمام عمر چنین هست بشرطیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه بطین یا جسیم

بزعم جہل ما سیما الحاصل اگر تحقیقات راسنی ایشان بنیز البطین را ہمان می نویسند کہ یاد کردم صاحب صراح کہ ترجمہ صحاح است می نویسد کہ البطن التجبین کلان شکم شدن والبطین بزرگ شکم و محدث نجفی کہ غرائب لطائف احادیث امیر را
حل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فہو البطین اذا اعظم البطنہ و نام کتابش باربا ذالنتی کہ مجمع البحرین و مطلع النیرین است و آنچہ مجتہد میگوید کہ اشارہ فرمودند جناب مرتضوی بہ البطن مبارک پس باید گفت در جوابش کہ مجتہد
بندہ شکم رموز اہل دلان چہ میداند فکیف رئیس اہل قلوب تعجب این است کہ نفہمید کہ اشارہ بشکم اشارہ
بقلب شریف و سینہ ای کینہ بودہ باشد و اہل صدق و صفا ازین اشارہ ہمین معنی را عیانا و جہارا میفہمند
اگرچہ کسی ذکر البطن کند و مخفی نماند کہ لفظ سقط در عبارت سید شہاب الدین لفاست نہ الحاق برای رفع مغلطہ
تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السئول درین فقرہ فانہا لفظ توصیف بہا من ہو عظیم
البطن متصف یا مثلا نہ کہ حقیقت این لغت ست تصریح کردہ و لفظ اعتبار دلالت بر داختہ دارد و اگر معنی
چنین قرار دہند کہ جناب امیر البطین بودند ولیکن این اطلاق فقط از راہ مزید علم شد پس در جوابش
حدیث جناب سیدہ دربارہ شکایت صورت یا ضمیمہ اہل البیت الصبر بما فیہ کافی و وافی است کما لا یخفی
و تسلیہ جناب زہرا ہم موید کلام ماست و ہو الظاہر عند اولی الالباب ورنہ لازم آمد کہ جناب سیدہ از کثرت
علوم و تناسب اعضا منزا باشند و ہو بدیہی البطلان و در ہر کتاب تقیید مشتمل بر تراجم اصحاب کہ لفظ البطین
آمدہ بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیہی بنا بر اظہار فضیلت و منقبت آنجناب کردہ اند منافی ماثبت
و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین کہ در عالم زیادہ ظاہر شد مبای آن ظہور اختلافات در امت است
و این زمرہ محدثین ما اشکارا کردہ اند چنانچہ بر ناظرین پوشیدہ نیست اما امریکہ صاحب مطالب السئول نوشتہ
اگر مرادش السنت کہ زمان جہل وقت آخر الصدی بود تند فاروق پس ممنوع است معہذا بالیستی انکار کردن
و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکہ شکر گذاری بر واجب معلوم شد کہ مسئلہ را امیر السنت و از جہل
بی خبر بود و جناب امیر چون حل را شنیدہ بود بجان بخشی پرداخت و رفضہ در پی اثبات جہل فاروق شدہ اند
و ذلک جہل عظیم وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلَی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ **قولہ** چنانچہ این عبارت بر بیان معنی خروج
مشتمل است و ہمچنین بر اسہ دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جوابش ہم در نظرت رسیدہ و قتیکہ بنشاد
تیر داین کتاب را از کاتبی تو لیسا نیدہ نزد تو فرستادم پس ہر چند خواجہ حافظ شیرازی رحمۃ اللہ علیہ بخطاب
خویش فرمودہ ع معذور دارمت کہ تو او را ندیدہ ؛ ولیکن من چگونہ ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
کہ قطعا آن کتاب را دیدی فکیف کہ چون دلدار دیدم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ لو بردخیت
بعد از آنکہ بیقین دانست کہ کتابی مثل کوہ الوند بر سر مجتہد افتادہ واو در غلو تہاجی بیند و چنان
می نماید کہ قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد و یا اینہمہ از غایت بیحیائی و او عیش و کامرانی
مسمد و متوجہ بجواب نمیشود و ہر گاہ تذکرہ آن در خلوت می آید و مخ میگردد تا یاران از ذکرش

بازمانند وعوام وخواص شیعه طالب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریبی بعد از فاتحه بعضی از اقربای
تواسخه یافته او در دین محدث گفته وبراهی برانگیختن تو هرچه در دلش آمده بر زبانش رفته حتی که داد
تیز زبانی داده وان کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنام نبوده باشد ولیکن چون درباره طلب جواب
بود در پی تذلیل او نشد می ووعده حتمی نمودی و اثری از ان پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور الانور
انجامید که بنیر کند حمله الی اخره پس اگر اکنون پوست ... ورجه اکمر دی دلعجلت هرچه تمام بر جلد گرمس
نشستی واز مرض هرمن بهدایت وعلاج طبیب حاذق حضرت امام صادق کما القلاع عن اصولک فارغ گشتی پس متوجه
شود به بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین وآخرین تو از زراره مجوسی وعبدالله بن سبا یهودی کشیده واو
میدان داری داده ام چنانچه سکندر ذوالقرنین بتائید اسمانی در مقابله دارا بن بهمن گیانی که اکنون
زبان حال باین ابیات متکلم است ع توانکه کوهی بنیزه منم ؛ کجا نیزه یابم که بازی کنم ؛ نه شمشیر ونه تاج
نه گرز گران ؛ همین گو میت باز گویم همان ؛ معهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل وعقد است
که اولی الامر اند واز میانه خویش یکی را مستجمع شرائط دانسته بر می گزینند وبعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از مکمن بطون که ماده امامت است بار گاه فعلیت وظهور می آید چنانچه امام رازی بشرح وبسط
بیان فرموده وبنده همراه بیانش باظهار مغالیط مجتهد کلی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم دران کار
هیچ ؛ بود در حقیقت کار اهل حل وعقد اتباع سنت نبویست چنانچه باخذش بارها گوشت رسیده وجناب امیر از
کلام خویش بعد از اقتباس از ایات بینات واحادیث سرور کائنات بیان فرموده وچراغ هدایت فرا راه امت
روشن ساخته که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ وقس علی هذا الضوء که زیرا قراءت راویان ومقربان
امام رضا درین اوراق نقل کردم واین امور دران اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح ومبسوط است
که اگر مجتهد احاطه نماید وکج فهمی را بگذارد البته بشرط حیا روی خود بمقلدین هم نه نماید تا باهل سنت چه رسد زیرا که
ازان واضح است که هرچند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل وعقد برولایت محمد یزید می خواست واسفر
حرمین شریفین به پرداخت قبولش نکردند واگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبدالله بن مطیع وامثال او است
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم وفجور یزید بیعت آن پلید را شکستند وخود را ازین
بار گران رهانیده عازم قتال گردیدند وحال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی انچه در مثل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بطوری در تفصیل آورده ام که قلوب ناظرین بیک میدانند که در انجا تغیر بنیاد تقریر مجتهد بر
هر زه چاهی وخودبینی وخود درائی است که شاید در تمام صحیح کتابی ان شرح وبسط نخواهی یافت ولیکن
ازانجا که مجتهد خود را در لجج التعیش وکامرانی سپرده ملاحظه در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر نسخه ایشان نکند وگوشش براندرز کسی نه شنود
الغرض اگر تمام کتاب راشنید بدیگر بعض این مقامات را آنهم مرضا ورا تخفیف میگرداند ومقصودان

از قبیلش الست که میزان عقل گران سنگی انشای سجیدیلبی نسبت روئیتش وعدم رویت هردو برابر است
وبعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی وبی باکی اوراکه بعد از واقعهٔ کربلا ملاحظه کردند بحفظ جان و ناموس خود
کوشیدند چنانچه از بعض روایت بر می آید اگرچه نقص در مدعای رفضه بنا شد بنا بر آنچه علمای شان ورود ثابت
گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بر آن می خندند و ول بر آن هم نمی فهمند که عبارات تحفه
را بهم ملاحظه کنند و مایه النزاع را در بارهٔ تقیه دریابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان اوردم
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه * یاد نمی اید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که بهر مقاله اش بغایت ابزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش بمانند غالب که از اسمان آتش بار بابارد
وبعضی حفظ بفکر جان و ناموس افتادند که مباد الشکرش بر ما تازد لهذا انزوا و هجرت وللناس فیما یعشقون
مذاهب و مقصود از ینگوئی در ینمقام تعلیم این پیر نابالغ بود تا اگر مجمل را ایمهد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
چنین باشد اگر بازا اعادهٔ ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق اینده مجتهد بجواب
خواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بر کمال تقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر سفاک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کمر بران بسته که
شهادت انجناب را باطل گرداند و از راه خدعیت بخاطر عوام انداز د که هرچه کرده بر اصول اهلسنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
است بسبب انکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرموده با مخالفین کتاب الی غیر ذلک و ابا امام حسین ع از
کردن تقیه زد و معاذ الله از دایره ایمان بر امد خواست که ابطال شهادت را بتکلف تمام بر سنیان نهد
که امامت یزید ثابت شد به بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع ندید لیست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود و عیان شد تلبیس او * در لیسته برو می خود ز مردم بتا عیب نگسترند مارا * در لیسته چه سود عالم الغیب
دانای نهان و اشکارا * **قوله** ولفظ کذا و کذا که مجیب اه حال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین
مذکور شد و ما خدشش هم دلیل بران گذشت پس که او را مثل سابق و لاحق مغالیط پیش امده واین ام
خاص دوم را بپدرش در صوارم اورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه بر یاد من انیست که این شهر
منسوب باز بدرانی هیچ امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود باضافه یای نسبت بر ناصبیت خبیث
خود بدل گردانید انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرمود نه انکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که این معنی خود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
وخارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد وجناب امام حسین ع

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میداند چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر سنت سنیه
حضرت تنویه میروند و بمحدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره سنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهر اشوب مفتری پیشوای
رطل بوق شوشتری است که بر بدایات او عمل نمیکنند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر اشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد الزمانی مومن جالسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکند در مباحث صوارم که این شهر
اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت فصیح
هم به قبل ازین در مجلد اول بعنوان مذکور کرده ام که دل و جگر مجتهد را آگاهی فراموش نشود که قلب و کبد
مجتهد کوفی هر دو کباب شامی شد فتذکر و بیاد می آید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض و بیتاب او
و داعی بودن لیسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر اشوب باقتضای مثل
مشهور سگ مازندران نباید الا دو چیز یکی دیو مردم دگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش بعد
ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین
وارد و خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین است تا زید بن علی باز لفس یه کم و قس علی هذا به بین که از راه بهتان لفظ خارج را آن
ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یار نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کما فی عناد الاسلام شاید که ازین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضا خارج حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
اورا در نهج البلاغة به برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت و امادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین معظمین ترجیح میدهد و برهمین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه
را ایذا می رساند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
سواد الوجه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین نزد ما الفقیه بر دنیره پدر بزرگوار خود بود لاریب
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف فیما بین جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین
باشند که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره بعد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث بحرانی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی نفس و کان یدخل و یضرب بسیفه

حتی ینتهی و یخرج و ذکر الخوارج عند علی ع الکفار هم فقال من الکفر فرّوا فقیل فهم منافقون فقال ان المنافقین
لا یذکرون الله الا قلیلا و هؤلاء یذکرون الله بکرة و اصیلا قوم اصابتهم فتنة فعموا و صمّوا بالجهل
شد ما سر حال که یعنی اثر اعلام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین بدان الوده نتواند شد
بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه دانستی ولیکن بعد از ملاحظهٔ اینمعنی که محدث مذکور افاده جناب امام الائمه
نقل فرموده جه مجلسی دیگران هم نیت شان سالنسبت بدیگران لنتوده اند و محصلش بدان میرسد
که خارجی نه کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و تناهی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفقه
باید گفت که حضرت امام حسین که تارک تقیه بلکه کشنده ان بود کما لا یخفی در زینه اسلام مگر از خارجی است
بسبب انکه تارک تقیه تارک صلوة است عمداً کما فی الاصول و هر که تارک الصلوة باشد عمداً کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اهلبیت طاهرین که با اینهمه لوازم هنوز از دعوی محبت شان
دست بر ندارند بلکه عجب انیست که دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اهلسنت
را برابر کاهی نمیشمارند پس توان گفت که از نسبت خارجیت که بوی اسلام ازان می آید دل مجتهد
ناصبی سوخته و آتش عداوت در سینه این لعینه تو زبرافروخته اکنون لاحول باید خواند اما اینکه اول خارج
فی الاسلام بزیادت های نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف و استداد باید گرفت و تا دلیلی و برهانی بران نقل نکند و نمالش نماید گذاشت
وانی له دلیل فانه فی هذه المعرکة لمبهوت و ذلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد الله
که درین مقام نیز دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصه از کلام مجتهد طغام مرتب توان کرد که چون خود اعتراف
کرده که خارجیت امام حسین معاذ الله مدلول احادیث سنیانست در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان تواند بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذور رشد نیست که سالک بی خبر
نبود ز راه و رسم منزلها ؎ و این بدان ماند که خود درباره مختار عذر خواهی میکند و او را از سفرا تبرا
باز میدارد و محصلش چنانچه دانستی باز می آید انست که از انجا که احادیث حضرات اهل بیت درباره
او مختلف مروی گشته شیعیان تابع آنند هر چه باد ابا د اعتراض وقتی بود که ایشان برخلاف احادیث
ائمه چیزی میگفتند پس بنده میگویم که از اعتراف مجتهد بدلالت احادیث دامن کسیکه معاذ الله چنان
گوید به هر حال هم پاک شده چنانکه دامن رفقه باعتقاد مجتهد از تقریر مذکور و این فرقی است
واضح که اول الزامی است ثانی تحقیقی معهذا میانه ائمه عام و انچه درباره مختار گفته فرقی است دیگر که جمیع
اهل اسلام بران اجماع دارند که مدعی نبوت کاذب در دین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و محدثین بهمی که اهل آن حضرت امیه را مستحق امامت ندانند و در حکم کفار مدار القرار اند و این اجماع در تخصیص
ممنوع است کما لا یخفی و ایضا مجتهد اقرار دارد که خارجیت اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیانست

ونزد ما حاشا که احادیث ائمه اہل بیت بمدح مختار کذاب دلالتی داشته باشد که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی ؛ و از ینجاست که حضرت امام زین العابدین ہدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
و صاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این ماجرا شاہد بر السنت و اگر قتال با مقاتلین
امام حسین بنیت تائید دینی می بود البته امام موصوف پیشکش او را رد نمیکرد و اما امام حسین
برای قتل انخطر و دنطاق ہمت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیگشاد پس حاشا
که ائمه اہل بیت با وجود آن علوم مداح او باشند بلی اگر بادی بدا امر او بسبب تحبیر ائمه اہل بیت ملتبس ماند
سر جای خود تواند بود که مختار سهر سیت این دودمان بتقلا ده و مخلص او باید گوشید علاوه درین اوراق
انہم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان ہم مرد لیست چنان نیست که مخصوص
باشند بکتب اہلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الاخر کا ثنا من کان معہذا نیز خواہی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتہد الزمانے
انرا بحکم امام رضا مثل دلیل تمانع میداتند و این بحث قبل ازین بالامزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شده و برای رفضه بغایت یاری سر یاری گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور رساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتہد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که خرافت و ہرزگی مجتہد باید دید و ناصبیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا مکنیف
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شہر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسد و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتہد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز ہم امور داعتراض
وانہم بمعنی مینماید و وجه مہملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ذی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد و حضرت
عباس ع انقسام آن بالتنصیف میخواست و آن موہم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس ع را
غیظ و غضب در گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی آخره درباره جناب مرتضوی بر زبان آورد و تنازع
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت ہمین است که مدافعت بعد از سخت گویی می شود بخاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم ہرچه بہرحال در انجا کاذب و غادر اند کو
است و در ماده نزاعی و قیاس مجتہد ناصبی الفاظ دیگر مستہجن می باید که ہر سخن وقتی و ہر نکته مقامی دارد و ظاہر است
که عذر و کذب را با امام حسین ع راهی نیست اری یزید عذر نمود و ہم کذب و ہم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل و مودی روایت بوده ام برمن منطبق چگونه شد بخاری روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتہد در ماده النزاع بر آوردن و این کنایه و انهم بحسب ظاہر مبین آن تواند بود که غادر و خاین مراد است

در حدیث بخاری ای اهل خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در رد قول بر مجتهدی افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکنند نزد عقلا بجز این معنی
که در حضرت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا
کصوت الحمار لیکن بنا بر مهملاتش می توان گفت که لفظ کذا او کذا الظاهر اشاره باشد بامر یکه جناب سیده مظلومه
بجناب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب آنکه حضرت امیر از
وصیتهای رسولخدا اعراض نمودند چنانکه بارها دالتی الطرف آنکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم و زنهار
در ان نیافتم که بجای خائنان خائفان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که بدر پیرش ولد اراهل رستم نگر مقلوع الاصل بدگهر در عناد الاسلام انچه گفته ازان واضح است که بجناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله درباره قران مجید رئیس المحرفین است و ازینجا درمثل می گویند که کرد که نیافت
و هر که ادنی عبور در شکایت جناب معصومه نماید که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
و اعاده حالش ناگفته به بالیقین خواهد گفت که لفظ خائنان را خائفان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق تنگ نماند چنین رحم پرده نشین شدی و گرنهان میدیدند و میزدند
تو از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایتم بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده لیکن اگر جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود حرمت
ناموس اکبر میمود کسی مجال می یافت بتازیانه زدن و پهلو شکستن و خانه را باتش سوختن و تهمتها نمودن
کردن طرفه آنکه چون لباس حشن حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیده لقوت باطنی
و تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
محقق امامیه بادیه در این دهشا کشتی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد و اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و الحکایت خادم و حکیم رست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انهمه محبت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و اخرین می افتد
و هنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی أَفَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا
مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اینها که بگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودمی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتایج ادله الشان که قیاسات ابلیس لعین است

وبہم کرده لعنۃ اللہ علیہم ازان البتہ ناچارم واگر مجتهد اند از مراد رخاتمہ رسالہ قدیمہ وجدیدہ بگوش هوش
می شنید زنہار در ذکر اسامی مجتهدین بمراعات ادب هیچ دقیقہ را فرو نمیگذاشتم ولیکن دلدار در مقابلہ
علامہ دہلوی و فرزند دلبرش در مقابلہ بنده سرادهٔ دلارائی نفرمودند بلکہ طریق دل آزاری سپردند پس تقاضای
جوانمردی همین شد کہ در بلیۂ ایشان جهاد کنم و هرگز در خوف وترس نکردم پس چنانچہ قدمای اہلسنت
جان وجان در تائید اہل بیت مطہرین بمقابلۂ نواصب پرداختند و در دار الحکومت رفضہ داد جان نثاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکهنو در جمع کردن کتب شان وجهاد تالیف در کتب دوازده گانه
لعبد و حضرات ائمہ قریب نسبت سال شیعہ واگر مراد از دلالت عبارات وروایات مجرد سلطان و فرمان
روائی یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لا نسلم کہ برای مجتہد فایده دهد کہ اولیاقت یزید را برای امامت
بسبب زوری و کری وکوری ثابت میکند واگر مراد آنست کہ آن دلالت دارد بر حقیقت خلافت او لیس
ممنوع است لا بد علیہ من اقامۃ البرہان عقلا ونقلا و فرق میانہ هردو ظاهر است ولیکن در مجلد اول تبرعا
بعض از بعض ادلہ قایم کردم کہ زیادت بران متصور نباشد تا همہ ناظرین با حیرت همقرین شدند و گفتند حالا
یا مقالا کہ از مجتہد اینقدر کوری وکوراتگی بخیال کسی در جواب رسالہ قدیمہ نمیگذشت با انہمہ سامانہا کہ از
برای او مهیاست کما لا یخفی **قولہ** اما آنچہ نوشتہ کہ علمای مذہب شیعہ در حمایت مختار الخ واقعی کسیکہ اعتقاد
علمی در کتب شیعہ وعبور بر دفاتر اصول ندارد کہ حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با مخلوق از عطای دراهم محتاجان وابتیاع قیمت ناقہ واخبار اعرابی جناب امیر را
به بیرو در دولت استاده وما نندان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است یا از ان متاخر والی
بن کعب قاری از اجلہ اصحاب رسول مقبول عبد اللہ بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجہول
و در زمان آنحضرت مرد یا بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لقد جان بجان آفرین سپرد و واقعہ کربلا مقدم است
یا از زمان بیعت عبد اللہ بن عمر اگر معرض بثبوت در آید وتامیر اسامہ در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح
یا در صحبت آنجناب هر روز بکرامت حقیقی خود یعنی مہاجرین و انصار را همراه برای طلبید ند صحیح بخاری
ندانستند چنانچہ در کافی ثقۃ الاسلام کلینی مروی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی اغیر ذلک مما اتی بہا
فی تالیفات المجتہد المریب او زیاده تر اطلاع دارد یا عجیب عجیب کہ کلامش ازین مغالیط پاک و مساعی
است وسیوه الاف وگزاف کرد تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمہ مخالف نصوص این
بزرگان است زیرا کہ باظہار مجلسی نائب امام تر کسی از محدثین و متکلمین رفضہ و دلدار و مدار و خود مجتہد الزمان
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار وصوارم وغیره رسیده کہ ائمہ زنہار اختلافی ندارند و برائی دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچہ مقلد ایشان نیز بلبرام طعن قرطاس در تشیید المطاعن تصریح باین
امر نموده پس هرچہ اول ایشان فرموده متاخر بهان جاده پیموده پس ثابت شد کما لا یخفی کہ این اختلاف

هرگز آزار ائمه بصید رسیا مده بلکه ائمه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و اگر او مثل مسیلمه کذاب می شدند و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان سد و دلبود ه رواه رفضه شیاطین از زراره و هشامین شیطان الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل داوند فلا یعبا بمایل لا یمن بها و انمیقدار عقلا و نقلا نزد خردمندان دور بین مثل بدیهی اولی است که حضرات ائمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ دین متین **قوله** تقریب جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و ریحانی هستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان نشود کرم کر کتاب خورد پس زیرا که این جهاد را با وصف اظهار انمیعنی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه ازنازان جناب امیر گفتند و در تحفه وغیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که بنفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن جهاد مختار ثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب مجتهد جمع نشود لضارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضا می توان گفت که هرگاه بر یقین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفضه آرزومند معیت ایشان باشند و بنص جعفری و کلینی بر روایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگز نه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند و امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گردانید با وجود یکه رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را درس بده و انجلیس مترس نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خورد ش که خواهد بود والخبیثات للخبیثین و نیز چون مختار محبت شیخین در دل داشت پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل ستتاو کلینی وغیره بالیستی او را در قلق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین؏ او را از دوزخ جهاد برابد بروایات محدثین ایشان کما ستعرف نمود چه بعنی خباثت عقیده شکار خود را دفعتا پس شیعیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین؏ او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض هر دو بمنزله گوش و چشم من اند چه هیچ و تابالی که مجتهد درین مقام خواسته در علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله و اثر گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا شد و انیهمه که شنیدی با قطع نظر از السنت که جناب مجتهد اند از پدر خود را بسبب اختیار الغار و اجمال پس پشت انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را بغفر و باگی و اغدار میکنند بنا علی هذا ضرور افتاد اهلسنت را سر نیز عبارات پدرش از صوارم وغیره ان بر چیدن و سفلگی و فرومایگی فرزندش با بانگ انوا بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا هم

سید السند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار زیدی کار آمده و در میانه علما خرخشه و فشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
او خود بجود در ضمن آن به ثبوت رسید و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و بطلان این معنی که فکر مجیب
بجائی نخواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد که گویی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن باتفاق
فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ حالش نزد اهل خرد بر ظاهر است که چون
خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بهمین قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعه ما عین
مختار محل طعن نیستند بلکه سفیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و انهمه کلمات
دال بر آنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه بود
بهبود که مباحث کلامیه بمعنی آن نیست نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را نور دیده عصمت را بعدالت
آورند و محقق لاهیجی ازین جماعت است در گوهر مراد پس دائره خلافت وسیع گشته و العجب که کلینی بمقتضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشینی است و در طفلان زنان بسر کردن و از
جهاد دل دزدیدن و پرده بر خود هشتن و تدارک امت ننمودن و لیاست نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین
بر لفوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قران مجید بوده اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم التطویل
است ورنه بار دگر گفتمی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
و اگر قران مجید برگشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون است بلکه اگر
ادنی غور کنی در احادیث نیز خواهی دانست که غاته ما فی الباب و فذلکه الحساب در امامت جهاد است
در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ظاهر
است که ریاض السالکین نام آنست یک دو سطر ازان می آید که تا بدانی که عصمت که بنیه حین الله است
و برای مهبط وحی الهی درکار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تراشیده قلوب الحمقی را
باخراج راشدین خراشیده و بالآخر خود لغزیده و در دحل افتاده اند بکید و سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
را نیز از عبد الله بن سبا یهودی که امامت بلافصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرجعی
و آغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

نشمرده تعریضی بسوی اہل حق فہمیده میشود وجواکثش درسابق ولاحق انچنان درو فتراول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میدانند وظاهرست که آنانکه زید شهید را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انها مستحق باشند وخلیفه برحق وبعضی ازان غیرمستحق
زنهار گاهی نگفته اند که زید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل ودرہمین مقاله
تحفه آن مشروحاً ومبسوطاً گذشت چندان ودرہم نیست که باعث سهو ولن بالنشود وازانجا که مجتهد جریده
مختار را بما داکبر فخر از داده پس البته تکرث تعیتش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادعان آن
کنند واز زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شان است ودر احادیث انچنین کس را در کافی کلینی اسم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند وازینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبر شان ضرور است
که او را بهنرگان بر اصول نحو وترجیح دهد که در پرده نشستند واز مسند امامت ولوازم آن برخاستند
واند زید شهید که سیف مسلول ورمح مقتول وفرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه ازیشان افراط
بهتر زید که درین اوراق از کتب شیعه بطور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان نه کافر بودند نه منافق
پس جهاد مختار البته جهاد وبرتر نائل نخواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که شیعی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه وآله للحسین یا حسین تخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غیر المحجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بگشاد به بین که حضرت سید النبیین او را بدین اوصاف
ستوده وامام حسین سید الشهداء از الوجود اولش بشارت داده وهرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را پیشش مامون بردند واو جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا وخطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود واگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته او را قتل کردمی که انچه کرده امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بر زید بن علی قیاس مکن که او از علمای آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا وجنگ نمود با دشمنان تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصر فواید این سطور بیشتر از بیش است بر اندکی ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پیداست که چون امام رضا الطیب مامون سفر نمود وصحبتش رسید تا عدگی
تمنا داشت که امام عهده خلافت را قبول کند زنهار حضرت رضا تن برضا نداد وخلافت او هم نمود
مقصود من انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود وبا این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت واگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه رویی طائفه فاحشه

کسیه کما فی التنبیه الکشمیریه باید دید که در اصول خود جا بجا بالاطلاق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصةً از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی بسزای خود خواهد رسید
یعنی بابون خواهد شد پس ملاعین بنی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و به تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی برآید و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربوده اند زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم و لیکن این کفریات
ز ایشان به نظر نرسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فرق چنین بزرگ یعنی
زیدیه البته محال خواهد بود چه جای کفر او لا چنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل بسنجیدی
پس اصلیت امامت محدثه عبدالله بن سبا را اصلی نماند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از اینجا باطل شد صور خیالیه مومن و محقق اول که در ذوالفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در صولة
حیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت قوله طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام این حدیث بر می آید پس ممنوع است لابد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد فی الجمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش بیرون آورد بسیاری از اجله
قبیل از دعوی ... احسانات ... کرده اند و چه مفید است که شب حامله فردا چه زاید با تخصیص
حدیث نجوم بسفیان این دال بر آنست که جناب مجتهد الزمانی با آنکه قوت بسم دارند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم راسخه فی هذا المجلد مگر را دهم محدا اصول و فروع خویش بلکه در تفلیق عکسا عرفت فی
المجلد الضیاعیون اخبار الرضا ... یا نفهمیده اند پس اختصاص حدیث بسفیان خارج از آهنگ خواهد
زیرا که طور علماء کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که ... به تامل ... شد
پس متبادر از آن شد از لفظ حدیث سفیان یا آنکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
وسلم نمیدانند و آن منافی تحقیق امام رضاست رضی الله عنه که حدیث سید من است که ... رضی ...
ظهور حال این حدیث از عیون الاخبار نمدانست و این معرکه در کتاب منتهی الکلام بغایت ایزدی طی
شده و بر ... ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموماً و حضرات امام رضا خصوصاً تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین منطبق گردانیده و آن موجب تنگی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کیستند که راه ردت پیمودند و آن بزرگان کیستند که خاک بر شان برباد
دادند الکنون انصاف را استعاره بکن و ببین که تفوق از برای کیست اگرچه مجتهد رئیس المنحکین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر افتراءات میشود که ذکرش مستهجن است و لیکن بحکم آنکه

ست گذار کرده کنه بکمان راه دشمن چه به تعبیر بتوان نوشت ؟ اگر موقع سخن باشد هر مناظره ناگزیر است
بدین آن نمودن و کید تلبیس فرسودن طرفه تر آنکه درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفضه مخالف تقلید
کرده با تباع شیطان و اتحد الشیطان پرداخته اند پس بیچاره ابوالطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند
الکنون تقول و تفوه باینمعنی که چرا محل طعن تو اند شد بر جای خود بخواهد بود و درینمقام انظار بحثهای
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علمای شیعه مثل صاحب استغاثه وغیره او موضعیت
مضمون این حدیث در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما او را الزام توانم داد که
که نص رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابوالطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد فرقه
و هرگاه مطابق کتب معتقد کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی جز مقداد و اسود کندی
الکندی از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابوالطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تقلید او
کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را زیب نمیدهد بلکه صریح دوستی منبان و عداوت بنی آخرالزمان
از ان ترشح میشود و اگر مراد انیست که ابوالطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام
نوشته از مقدمه فتح الباری پس لانسلم که از عبارتش بر می آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است
باینمعنی که در جنگ احد پیدا شده و بزیارت حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده پس از بلوغش اجله
کجا به ثبوت میرسد نه بینی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبدالله بن عمیر
بن جحش اللیثی ابوالطفیل وربما سمی عمرو ولد عام احد و رای النبی صلی الله علیه وسلم و روی عن ابی بکر فمن
بعده علی الصحیح و هو آخر من مات من الصحابة قاله مسلم وغیره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند
و بر ظاهر است که هفت ساله را آنقدر صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت و هم خانگی هم نداشت که همیشه
صحبت شریف بهم میرسید و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او
خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ما کان مخفیا علی رئیس السفهاء الغرض چون مجتهد
در مزید محبت مختار منهمک است نشان برادری و ثابت کرد و اجلیت امیر عم خویش تو پس برای سفاهت خودش
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** و سابق بتحریر آمد الخ اقول در سابق چنانچه باید گفته شد در آنجا
بنظر انصاف باید دید که هل تری لهم من باقیة کانهم اعجاز نخل خاویة معهذا مذهب
بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب اعدائی شود داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود در روایت
از وی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و رهبری و آنهم بقول آنجناب و رهبرانه سری
چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رفضه او را از منتخبین دنیا بر چیدند یعنی با فقه الستة لقب دادند
و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند که آنجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشد

وقس علی هذا شیاطین وشیطان الطاق واخوان واقران شان که پیشوای شیعه گردیده اند حالانکه
مخجل ابلیس ودجال ومنکرین علم ازلی ومخرب توحید حضرت باری بودند وجسم اورا معاذالله صفت
شیر می نمودند کجا برهم کردن توحید رب العالمین واختلاف شان دران وکجا بعد از تسلیم همه امور
مذکوره مرتبه فسق مقاتلین لعینانه آنکه اینها از دنیا منتخب بودند بلکه قدوه المتجبین واگر باور نیاید از
علمای سنت بپرس که مصر وحمص وغیرهم کیستند نام ایشان هم ندانند وکجا تقریر رفضه بر قول مجتهد که
علمای امامیه اجماع کرده اند بر پیشوائی ومقتدائی شان و بر بزوغ شموس کمالات ایشان که دلداده
ومدار باین الفاظ در صوارم یاد میکنند وکتب تنقید دلالت بران دارد مثل منهج المقال وغیره که اگر
این قدما واسطه نباشند میانه اثنا عشریه وائمه هدی سلسله علوم سرور انبیاء ع از هم بگسلد واز جمیع
افادات پریشان گردد اطراف آنکه از عبارت وافادات دلداری مروت ودلبری فتوت که در صوارم
بمبحث عدل باری عزوجل مندرج گشته دلالت بران دارد که اگر معاذالله کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصه موجودات وسرور کائنات یا احدی از انبیاء ورسل هادیان سبل را بوجود محسنه بکشد
مستحسن خواهد بود چه جای فرزندان که بطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطه عند العقلاء
وآن عبارت درین الفاظ مرتب گشته هر که خواهد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیه شیعه
میگوید باید دانست که یکی از اصول خمسه که بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانه وتعالی
است وآن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود وترک واجب نمی نماید
ومراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود ومراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق
مدح وتارک آن مستحق ذم باد مجتهد جالسی نائب امام ترسی در دار المؤمنین لکهنو ورقی چند از سیاهی
گرفته بجواب امام رازی رضی الله عنه مصروف شد که فرموده بود که تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع سازد با وجود آنکه فاعل عالم باشد با نیکه
این غرض وغایت بران فعل واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود این ترجمه عبارت امام
موصوف بود که مومن جالسی نوشتند باز ترجمه عبارتش بعد از سطری القلم خود کتابت میفرمایند که شخصی
والده هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود بان سکین شخصی از پیغمبران را خواهد کشت
ویا خود را بان هلاک خواهد کرد واو با این یقین وقطع سکین بدست او دهد وبگوید که غرض من از دادن
سکین این بود تا او بان قلم را تبراشد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری برای صلاح بکند ودواند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد وعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود
نه حسن باز مومن جالسی یکدو ورق نوشته میگوید که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد که فرض این نمود که پدر یک پسر دارد ولیکن نسبت الهی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که ان پسر قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظرها اگر با جهات محسنه نباشد بسیار
قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این هم داشته باشد
که چون ان پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان ان نسبت بابد الاباد و نسبت چشم زدن
نیز بان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر
باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا
فرماید و سید و سرور ان مخلوقات گرداند و سلطنت لا یزال باو بخشد و بانواع نعم لا تعد و لا تحصی
که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین سخن منشود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین
امام و مقاتلین ان عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بهمین که کوفی
الاصل بوده ایم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابو حنیفه کوفی بود مدار تشیع بر اعتقاد است
و آن تعلق بقلب دارد و او امام را بدوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرمت حرم
شریف به برند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش
نماند و معنی وَضَاقَتْ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحابش
در شکنجهای مصائب نبوی می کشیدند از نجهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر
جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس انجناب
را بدین نیت خالص بحیات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
یقین است که چون خدای عزوجل عادل است و نزد دلدار و مدار کما قال فی صدر الصوارم حق نجات
ایشان ببینید اینهمه را الشهداء کربلا لاحق ساز و امروز در بلاد مشهوره بیگو برهمال بسیاری از شیعه
و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بزمین می افتند
چنانچه سینه را وقت ماتم از دست میکوبند لشیت را الشدت و سرین را لبسرین بغایت جد و جهد میزنند
و روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و ملاهی
و ملاعب مثل روز معمولی سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این اعمال پرسیده شدند
گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود و ماهم باقتدای او محنتها کشیدیم در نجناب برداشتیم الغرض
که انجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی
میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید و وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیر ان
مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و در گر وکر متفرعات بالاستیعاب نگردیدم و انچه
درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش لیسیده حوالش در رجوم الشیاطین

وتنبه السفیه مبسوط است ومن امیدوار آن بودم که مجتهد نتائج فکر را بترتیب آورده بصورت عیانی
وکبری جلوه خواهد داد تا من جزا منا خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست و مجتهد از وعده
انچه آورده در حال شیث قطع نظر از تحقیق الزام که اعتنا بآن توانی کرد مقلوب است مراد او بودن
که ناتخت باشد زیراکه از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و انگاه بعض صاحب معامله یعنی
حضرت مرتضی بجدیکه از کفر ونفاق پاک وپاکیزه ساختند وزیاده برین نیست که آنها در فتنه مذکور شریک
و حواس در باختند و دیگران از عمائد محدثین و متکلمین مثل مجلسی نسبت شان را که مبدای اخلال
است بخلوص ستوده اند بلکه بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربوده اند و حال مجسمه خود معلوم که بحزیر
توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از معتقد هزار در قوت
امام صادق فقهای سته باشند که زراره شر من الیهود والنصاری رئیس آنها شد و حالش چون
گشت از بام وابلیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف
را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی تمامل کنک بغیره ونیز اگر در زمره محدثین رفضه ادنی غور کنی واقفیه
سعدی و بتهایکتی نداری ملفوفوا بمیر ابن هم یا بانی نسبت که اینها بدتر اند از نواصب نحو خوار دشمنان
اهلبیت اطهار و بر ظاهر است که انچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این
اهانات ائمه را خورده و حرمت حرم ایشان مثل لغا بردند در ابروی شان برخاک مذلت ریختند و از
هرگونه ضرر ایشان بلائی بر انگیختند تا اثری از مدعیان آن نماند و علمای رفضه در اخذ احادیث
ازینان کمی نکردند چنانچه مجتهد کربلائی یعنی سید محمد طباطبای در حواشی مدونه کیست اصول داد
بیان و تحقیق در داده تا این کتب بدولتخانه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
میر علی صاحب ولد اصغر شان بعز موجود معهذا انجا یکی مثل شدت وکجی الیساری از اهل جنت و اگر سخن
از ان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد
و فرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از خیال ناصبیت کشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل
است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مترف نشوی خواهی دانست که چون او
در قتل این هر دو امام وحده لاشریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما و متاخرین ابن [illegible]
ابن شیخ تحقیقات - او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر تشیع
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که در باره مجتهد حقیقت انیست
که بزرگان گذشته چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
عجب است که علم الهدای رفضه صاحب تحریر در توجیهات روایات ابوهریره وغیر او از مرتدین و دشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده و کتاب خود را بدان پرساخته فاین السمک من السماک

و این هذا من ذلک **قوله** همه عناد و عداوت از مختار غیر از انیکه او قاتل قاتلین ابن بنت رسول الله
حجتی وجیهی ندارد باید دانست که مجتهد را ضرور است برین حصر دلیلی قایم کردن ورنه اهلسنت توانند گفت
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و هدیه او بدرجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که نفرت امام از او بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شد ورنه بخیال
کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یافته هدیه چنان اکبر را که بر روایت صاحب
منهج المقال بیست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجوه نفرت بسیار است از دعوی نبوت و ادعای
آمدن جبرئیل علیه السلام بسوی او و ایجاد و اختراعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجد آن
بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین را از عهده امامت
معزول گردانیدن و غیر معصومین را بجهت همی کار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه کفر است بالاجماع
ورنه باید که مذهب مذکور نداشته باشد پس کاش مجتهد رجوع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر که منهج
مذکور است دیدی و بمذهب مختار پی بردی و پایش بسنگ مغلطه بر نخوردی که از برای آن ساحت جداگانه
میبایست نوشتن این وجوه را گذاشتن و در یکی حصر کردن ستم بر جان انصاف است و از اینجا که
کلام تنبیه با مدعی اجتهاد و تکلم میباشد عجب است که این وجه وجیه را هم منظور ندید که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه معلوم گردیده که حق تعالی چون چنین انتقام میخواهد بسن البیت
کسی را بر می انگیزد که بدترین کائنات باشد نمی بینی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی برانگیخت بخت
نصر را تا دمار از آنها بر آورد و بانواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین جناب
سید الشهداء علیه السلام دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم درین مقام موجود که در آغاز شیعه اوفی برفاقت
کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه برخاسته بودند اینها ن
خود درین کشش و کوشش شربت شهادت چشیدند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار گرفت
و بالاخر چون کفر و احداث او بر اتقیا و صلحا عیان شد در قتال او لشکرها آراستند و او را او با دا امام
شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه رض صاحب دختر آنش بود بجهنم فرستادند و از ینجا توان گفت که اهل البیت
البصر بما فیه این قصه ها بسیار دراز بود و لیکن بقدر ضرورت او را یاد فرمایی و هرزه چانگی مجتهد و نفاق او
و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود بدانی که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر درین امر
طالب تفصیل باشی و بدانی که او در جهنم مصروب بود با وجود یکه بتحقیق حدیث در بعض مسائل موجود که
شیعی بیحساب بجنت میرود و از ذوالفقار واضح میشود که شیعی غیر اثنا عشری را نیاید در شرح سند ب
میگردد و محصل حدیثی از منهج المقال گوش بکن که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط برایند و
پس او علی مرتضی علیه السلام و متصلش حسن مجتبی علیه السلام برابر قدمش امام حسین علیه السلام شهید کربلا باشد مختار استغاثه کند

ازحضرت امام حسین کمیا امام بکر یا ذمیکنی که کشندگان تراچگونه کشتم وانتقام تمام ازایشان گرفتم واکنون
درعذاب دوزخ گرفتار گشتم وکسی بدادمن نمیرسد که رهای یابم حضرت فرماید ای حسین اورا بر دوزی
دریاب پس امام حسین مثل عقاب دربرسد ومختار را ازان عذاب برارد واگر قاب اورا اشتم میکرد البته
محبت شیخین درانجا یافتند چنانچه از نفرته وغیرآن بیادی ابدازینجا هم ثابت شد که دل آدمی حقی دارد
ولیکن بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است وقساوت ورای وکل وارد
وازین امور انکار شدید می نماید وسنیان اگرچه برین حرف وحکایت احاطه کردند مگر اورا دشمن خدا
ورسولش مثل ملتیان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگر
بعد از تسلیم محبت شیخین داشته باشد وقرابت لعبدالله بن عمر ع راستی موجب رضای خداست یکسر
ندیدم که گم شد ازره راست بود اگر در ماخذ امری حیرتی پیش آمد علاجش ازین سطور بایدجست که از
تالیفات خود که بخور بجهت فقدان اسباب ناتمام وبی نشان ونام است بچشم انصاف باید دید وگرد
عتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بیران جاری است که انتصار وانتقام نمیگیرند مگر باشرار حالا مجتهدین رفضه را دوگوش ویک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی وحق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبدالله علیه السلام اسئله ان یدعوالله لی ان یجعلنی
ممن ینتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ماکتب
فاجابه وکتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما ینتصر لدینه بشر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرضی
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا ازان مردم گرداند که انتصار دینش بدست
ایشان میشود پس جوابی نیامد ومن مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبرداد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر آن توقیع فرمود که خدا رحم کند بر آخرین هست که خدا
انتصار می فرماید وکینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود واز حال مختار ثقفی که معلوم شد
که چه عقاید زائفه داشت که بدوزخ در عذاب شدید مبتلا بود وازینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکرده اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار واگر علمای شیعه آب درچشم داشتندی بالبتی که نام آن
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر روسای قوم سنما ادنی غور وامعان درمضمون حدیث کشی نمایند
خالی توانند شد غلط گفتم حاجت غور وامعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه بدی خارج گردانند بسبب آنکه انتصار دینی ازایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی وانتقام جور وجفای ظالمین که از دست ظلمه بحضرت

اهل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در نور اول ولادت بحصول
انجامیده و همچنین احادیث بکلا ازین باطل برانست که وجود با جودش فقط برای انتقام از اعدا است سیما
با انهمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نمیدانند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق الیقین
چنین بیهودگیها بدفاتر سپردند فاین الافتخار لعید ربما عن خاتم الائمة الاطهار بالجمله عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن داد دنیز زبانی میدادند و در پیراهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگرفتند و مجتهد رئیس الطائفه الفانکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفت
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور تو بر اوج فلک چه دانی چیست ؛ چون ندانی که در سرای تو کیست ؛ قوله
بمعاد المرتقبین علی النفس الخ **اقول** قیدی که مجیب معیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بر ان بسیار
از براهین قطعیه قائم گشته بر یکی و از ان اکتفا میرود مثلاً حق تعالی در کتب مجید در حق عائشه صدیقه و صفوان
که زیر تهمت منافقین آمده بودند میفرماید لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و هذه عبارته بحیث قوله تعالی الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ الآیه قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک تسمع الخبیث من الرجال
الصالح فیقول غفر الله لفلان ما هذا من خلقه ولا مما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاهد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وهو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ع قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الا بتر ان اناسا هموا ان تتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک وکره ذلک لهم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عائشة وصفوان بن المعطل وهو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
مجاز علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهؤلاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم ورزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتهی بلفظه و انانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی اختیار کنند آیات
کریمه را از کجا بکجا ببرند با و صفیکه مفسر مذکور را حامله بر ان دارد و اصرار بر شان میداند لیکن بحوی ثمیشما رد
فلله الحجة البالغة هرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان به ثبوت رسید لیس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و هو خلاف القران العظیم لیس معلوم شد

خود مذکور است فثبتوا فانت بلغة المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاناً یا
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون وعن الصراط لناکبون واصحابی که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین والانصار همراه جناب مرتضوی بودند وانجناب با ایشان مخالفت
فرمایند و نیز روایات رفضه چنانچه دالست بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند اصرار ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال الشهادت کتب شیعیان احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالبا مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این جماعت بر ملا در کتب
دیگر استخفای حضرت ایشان رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره
و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب همین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید چه
حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب میدانست پس مستغرب نبود که چنانچه عبدالله بن سبا و امثالش را
سوخت و پدرش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم بسوزد و توبیخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین هشتاد تازیانه برای زجر مفتری مقرر فرماید برای
تکفیر شان هر سزای که تجویز نماید کمتر خواهد بود قوله بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشیند و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در
کتب فریقین مندرج شد پس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصوله باید در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب لعنت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل الی آخر
که صدها مناقب امیر المؤمنین را روایت کرده چگونه تکذیب تواند کرد و از ینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد بعد ازین در همان کتاب نهج الحق انچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی نور الله شوشتری
غیر ازینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود نزد عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لفیقه بر نبرد خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فار مخطی
جناب امیر و پیروی ملایکه مقربین و حضرت بشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مطعون
خار مخطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بار ها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نمانده آنچه
تو جیه ایضا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق اعظم را که کم کسی بود که از موائد احسان او ممنون
نگشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصی هادی رسول الهدی را معاذ الله باطل نمودند که ازانجا

اسمائی بزیارت مبارکش کسی در رجالی بصورت مجهول یا بهیکل معروف نوع ناس لیناس مشرف شوند ولیکن مشتملبر اینست که امروز نیز در بین همین قران خواهند شنید و حیز تقیه و ذو الوجهی امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه بعضی از وجوه وقت خدمتگاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکلترین حیله مشکلها بر رفضه در نهاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد باقر تتبع کنی که خواهد برآمد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او نخواهد بود پس شیعیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش الهی بگزارند و رفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی النزهة دران زمان هم بیکار خواهد بود و پس اصل تشیع که در قران اهلبیت بنصوص قطعیه امامت بلا فصل موجود است و رفضه در توقع آن زندگانی میکردند و آنهم از دست رفت و از هر طرف مایوس الظهور٬ بر نمنوح سیوت فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر ابی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابو موسی اشعری قرار یافته داد مردی داهی زمانه است مناسب آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر رای شریف بعمل کنی اول تر میکشیم پس حضرت اجبار شد چنانچه اکابر بخلیت رفضه اظهار مینمایند و بید مجتهد نیز از ایشان است بالجمله این مردم همیشه روی خود را بهمین عنوان در نما فرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند و بعنوان اجتناب را از ردیشیا جفتند که برای تفصیل اشکال دیگر هم باید نوشت تا چار بتقیه اقوال رد و بد مجتهد امامیه را نقش مینمایم و درباره مختار هم بحث با تمام الهی چنان مرتب تواند شد که اگر باهی الفاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای خود بگریبان خجالت مد الیشان فرو برند که باز فرصتی بیایند تا روبروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه انیقدر اجماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت و گردن بگردن گردان مینا فرشت و نزد اهلسنت مدعی نبوت بود و رفضه اگر چه صاف صاف نگویند مگر دلیل زهر گلیم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انفا معلوم شده که حضرت علی بن الحسین او را بلقب کذاب یاد فرمود و هدیه او را قبول نمود لیس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درینست که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب منقید رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که خود احداث نمود و دیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی بن ابی طالب بن الحنفیة و سموا الکیسانیة و هم تبع المختار و کان لقبه کیسان و بهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر همه عیان شد اکنون در همینکه او در امور آخروی مثل کفار است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما و حدیثا خصوصا تالیفات مجلسی محقق افروز مذهب که محلت الیشان و عماد الاسلام و ذو الفقار و صوارم و حسام فاضل جالبسی که محمد اول در کوفه و هندوستان جا افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و ناووسیه و واقفیه و دیگر فرق باطله از شیعه سر نسب بمختار اند

زینهار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید که آن تحقیق چنان میگشاید
که ایشان در آخرت مثل کفار مخلد فی النار و عیان را چه بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح

انجامید که تقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بئس الورد المورود و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
ماند آنکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه و آله همت علیا بر گمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد و این خود
امریست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضعیفه بر می آید در حالت منع مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
جا بجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه انچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی انچه دال بر آنست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید او را بدلیلی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک دانند که مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که اولی ایمان باشد بسبب کیسانیه و اولاد
از دوزخ برارند بلکه بعدا و سحقا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زنهار لایق
شنیدن نیست و برین قدر هم موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف
کرده اند و آنجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولاد وی انکار کنند و نیز از مقالات ستاست
که زوری نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت بر خیزد و یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و لیکن خوب تر معلوم شد که این
همان وقت است که دابة الارض بر آید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و بعد المشرقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری که گذشت کافی است و در باره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمان
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن ابان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث ابن ابی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از هشام بن
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه
بودن عمر بن سعد نیز و بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکنند

و المعاد و زندقہ مثل ابو الجارود و کاسہ لیس او استاد کلینی اعور نیز ملاحظہ بکن کہ در روایات کیست و این
مجسم و تمثیل است بحث دران نمیرود کہ وفاتو طوال دران روا نمیکنند پس بد انکہ امام التنقیدین
عبد العزیز کسی میگوید و دیگران او را پیروی او می دهند و قال الکشی بر زبان دارند اگرچہ با امامت

و اخطمت رسیدہ باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة

و کان یسکن الکوفة و کان من الناووسیة ثم قال اجتمعت العصابة من اصحاب ابی عبد اللہ اجمعت

العصابة علی تصحیح ما یصح من هولاء و تصدیقهم لما یقولون و اقروا لهم بالفقه من دون اولیک

الذین عددناهم و سمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج و عبد اللہ بن مکان و عبد اللہ بن بکیر حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز بران ادل دلیل است کہ اجماع علماء اثنا عشریہ بر توثیق او هم می نمایند و احادیث
او را بالصحة می ستایند و حکم بقای ایمان بود نش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناہ کبیرہ نمود بلکہ اکبر کبایر
و بالا گذشت کہ نزد ولد آدم و از قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکہ بوجوہ
محتملہ مستحسن بود و از انجاکہ این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امر یست کہ جمیع فرق
عدلیہ بران اتفاق دارند و چگونہ این برادران اشتغال و قوی الاذناب اجماع بران نکنند کہ بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچہ بدلالت قطعی از عبارت عدلیہ شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی کہ مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکہ مقربین مدلل فرمود و دست از چنین رسالت
باز کشید کہ انہمہ امور داعی وجوب قتل شریف عیاذا باللہ بر اصول امت رئیس یهود خواهد بود
و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیہ مستثنی تواند شد و انهم بعضی از وجوہ نہ کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و کسی هیچ هر کہ خواهد درین میدان تکا دری نماید و به بیند کہ فتح و
فیروزی برای کیست و سبب شکست و ذلت علمای اثنا عشریہ از بهر چیست نعوذ باللہ
من هذا المقالات علی اصول اهل الترهات من بعد بیاید باید آورد کہ رفضہ نسبت خوارج
را ستودہ اند کہ تکفیر جناب تقوی بودہ اند چہ عجب کہ نسبت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکہ
او تکفیر نبود و لیکن حسب بنیا او را بران آورد چنانچہ رطل بوق بن عوق شوشتری در بارہ ہارون و
مامون مانند ایشان داد بلاغت میدہد و مشهدی هم بیش از پیش میگوید و در هذا اعتقاد
بنا هے جویدہ این باب اگر بکشایم عمر بپایان رسد و هفوات رفضہ بانجام نکشد این حرفی
بود از توثیق ناوسیہ و اقفیہ پس حدی و نهایتی ندارد و تالیفات شیعہ کربلا از رسایل
و کتب طیبا طیبائی باید دید کہ چہ می نویسند کہ مضمون روایات متواترہ از ائمہ طاہرہ

تقضاء دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام الفقیه و با تمام ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زینهار
آن امور از خوارج و نواصب بعید و زیاده آن همه و شنیعها را که تواند ضبط کردن و
بے اندامیها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیلے برین دو حرف اکتفا ورزیدم
و گرد تطویل نگردیدم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رد یه مجتهد پردازم و کلام بلی
سم نظر نمایم قوله غرض آنکه عائشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرائی نمودند و این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه در آن زمان معاویه در شام بود چنانچه از [illegible] محرقه لاخوان و
الشیاطین و الضلال و الزندقه هم بوضوح میرسد انجامد و نسخه صحیحه محشی ازان که مرزا کاظم علی صاحب
از سنگ پر تبیک لال خریده بخدمت مجتهد اول گذرانیده نزد او موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاده ام از نیهار نداد و دستیاب نشد و هم ازین مجلد هم ظاهر است یعنی تحریر مجتهد از مالی
و در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقالاتش پیداست و امر یکه بعد قتل و نقل در سفر بصره یعنی
واقعه جمل موید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المؤمنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین هر بارگاه جناب امیر المؤمنین بود چنی که بعنصر [illegible] انچه آنها باظهار علمای شیعه در
باره تحکیم بجناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکیم بر انجناب جبر کردند و از نهج البلاغة هم مخالفت
ایشان چنان بر مے آید که جناب امیر را در کتابه ی خود آزرده بودند و تنقیح آن چنان
وقتے شد که جناب امیر یکے از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بے
کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و
و خوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند لیس
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد از هر جانب در مسلمین بر انگیخته اند جواب
داد که چون اهنا شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امروز آنها
دست انداز نیم فتنه دیگر برپا شود و در خته اخر پدید آمد پس همه گر ترسل و رسایل چنان
قرار گرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد بنشینند و همه گر درین باب مشوری نمایند

وهرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کاربندند ابن سبا شقی و دیگر هوا خواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این دربار را زنهار از دست
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تا هم کسی بداند که عذر را ز جای
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرآنی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و فاتر مبسوطه
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی باشند
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین میگویند
هذا قول الواعظین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و سد وقت
اهل فساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی سبب
ضلالت شیعه نجدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث شیعی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کربلا از هر طرف بر عثمان البته نمود باز تا یوبا فته جهال شیعه را بر آن آورد که معتقد معبودیت
والوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیرالمومنین حکم توبه برای ایشان فرمود
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمودند
از اینجا اینهم معلوم شد که مرکشی ابن سبا و تلامذه او بسا از ری بخو کرده از کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشی
است که هفتاد هفتاد از جهت حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا والآخرت شدند و بجاوای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیرالمومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می نمود و علی رؤس الاشهاد بجناب
مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد که گویا دنداری کر
مرا برسم رسالت فرستادی تا بخدای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او و پس از اخراجش سوی
مداین هرچه یاران پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعذیر او عین مصلحت بوده باشد نه از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفاء و آنگاه بعد اظهار اسلام بود بدین
کار او از مختار رفضه هم در گذشت و هرچند محدث شیعی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فقط جهال فرو دند تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند ولیکن بادنی غور هویدا از عبارتش بوی انمعنی بدماغ

اہل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الٰہی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد
الوہیت رسانند و خاصه را مقاران این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چہارم امام اول است و
خلفای معتقدین ومنقدمین شان کافرین ومرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است
وازینجاست که محققین این من معتقدین الوہیت امیر المومنین را بوسوسه آن ابلیس لعین کشته شد
تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نوردیده شود و قدماء رفقه بدرجه
توسط باشند و ادنی برین تلامذه ان بے دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینفک مثل
خیر **قوله** لا اقل که سلب عدالت از ان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت است
اقول معنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد
پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی و دقیقه شناسیش اجرام آسمانی صدور یافت
تفصیل این مجمل آنکه ادنے درجه درینمقام عدم تقیید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه
سبب عدم تقیید حکم بر قاتلین و اہل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اہل اسلام
باعث رخنه عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان
دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان نیست و معلوم است
و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر انمقدار موجب
تسکین صحبت مهتدین شیعه نباشد بار دیگر بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یا نوازم کرد
سابق در مقاله سادسه غالباً عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان گشته
که اہل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک و ما را مملوک توان گفت از
شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و نوبت بجائی رسیده که شما را بر گونه مصیبت
و عذاب میرسانند و انواع نکدرات و واقعات می چشانند و مقامی باقی نماند که دمی
بیاسائیم و بتدبیرے مشغول شویم و از ہمینجا نمایان ست آنچه محققین اہل سنت درباره
حواریین حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در تحفه وغیره بتقدیم رسانیده اند و
خواص و عوام چنانچه با بدبختیهم ان بی کلفت رسیده اند که بلوائیان که اصرار بران
داشتند بعد ذی النورین در پی دیگران افتادند و خواستند که حواریین را
بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار ایشان از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد
و ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق داده اند و درینمقام دلم میخواست از تالیفات
محققین که عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتناع
مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زنهار ایشانرا انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن افترای بجرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر را که مشهد
بذات آنجناب را خود این خوارجین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانستند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اهستند که شیعه بجهت شامت رفض قدر دان ایشان شدند و بلیت
ایشان را که از مبادی افعال و اقوال شان است بد و ندانستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصدد در آمد و جا بجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
بحقی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و ازینجا نیز عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرًّا و جهرًا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کرد ودرین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوائیان از اخبار مرتفع شد و
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه ایشان رای زبیر را پسندیدند که قصاص بصبر از قاتلین عثمان بدون
اتفاق اهل اسلام نتوانند شد و لیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله در نیاده عدم
تقیید حکم است باوصف اقرار این معنی که قصاص از قاتلین می باید و لیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا هم سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جاهلیه در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که مقادر الی الاذهان است آنکه آنچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایته عنهم مستلزم انکار لیاقت است بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو متناقض قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امریکه انفاک گشت
ظاهر است که کلام در شقیقه وجون عدو شعیدیدا نیم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین ساقین
او گوید که مجیب تخصیص عدالت ازین جهت نموده و قید زعم المجیب فرموده که خود قایل بعصمت امام
است جمیع ائمه الامامیه شیعه اثنا عشریه حقیقة عصمت را شرط امامت میدانند باید گفت لا بد

را بطول وعرض تقریر فرموده از وقت وقوع بلوی بر جناب ذی النورین و واقعه شهادتش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغت ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکم رانی
از آنها است پس از دامن مبارکش بگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید را چنان بر ملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات عما و قه محکوم شدید عای بد نمودن
تا آن ملاعین پامال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعیان تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و دیگری
مصلای شریف در ربود و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المؤمنین نام نهادند و نعوذ بالله
اظهار آنکه امامت اصل الاصول است با همین که بدون آن اعتقاد توحید نبوت و دیگر اصول اعتبار نیست
هیچ نمی آید و اهل تشویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
شور و خیر خواهی حسن مجتبی قرار داده اند و هزاران هزار از قدمای مجتهدین در بیعت حضرت شهید کربلا
عهد محکم بربستند و بمجرد آمدن ابن زیاد آن بیعت مبرم را بشکستند و همراه یزید شده حضرت امام حسین
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی تجاهل نام آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی غفیر بعد از
وقوع واقعه کربلا همه مرتد گردیدند الا اندک کما فی منهج المقال و بعضی دو امام را بدست خود کشتند و با تم نشستند
و صبیح و ملیح تهذیب بسیاری از پهلوانان را برای ریش کردن بدن امام رضا همراه برده و این سیر و تماشا
سیدید و علمای رفضه مدعین مزید محبت قاتلین امیه و این نظارگیان را در اهل تصاویر داخل ساختند و در
شقی را که منحوس است که امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانیده صداق الصادقین لقب گذاشتند و
امام صادق را مدالعمر در فروع نوشتند که زبان را نیک نیکا نزاید میگفت کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان و شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از آغاز اسلام تا وفات مظهر کفر تثبیت کردند آیا جناب امیر نمود
توهم بعنت بیخ زنار بگردن مبارک می انداخت نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که آنجناب کافران راهی گشت آیا صورت و لباس زرد و دارانه
متغیر میکرد مانند امام نرگسی بی فوقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خرفنار بسیار و نهیق و شهیق حمار چنانچه از آن بیش قدما هم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی مطمئن شود بسبب
آنکه در لجج عداوت امام الائمه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصاً
رطل لوق چه گفته شود که تبلاو تیلا در مجالس المؤمنین چها نوشته که آخر التشبعه تراشی و دو تراشی از دو شعر
هم ملقب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهد

بحکم تقیه در باب من گفته باشند کافی الاصول و متوجه فی الوافی و الصافی و پلاو قورمه بر دستارخوان
نواصب بخورند اگرچه عمر با دوران بسر نمایند بخلاف النبی و اصحابه حیث ناجر داد ترکوا و طاعنهم و حضرت
امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دست های نواصب می بوسیدند و شنیدنش
دیگران را مامور میگردانیدند کافی ترجمة الخزیج و اگر حضرت عقیل رافت معاویه را مستحسن نمیدانست
چرا بقیه عمر در صحبتش ماند و هم بر فراشش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین و مطلع النیرین است و محمد
بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب امیر بلوائیان را دفع میفرمود آب و دانه بعثمان
میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه این فضل حسبة الله نظم کردند
ع گر تراخال بایدت ناچار * بو رعد یق را تو خال شمار * و اینکه شنیدی در وقت مذکور بوده هر گاه
گفتگو در قتل عثمان شروع شد امیر المومنین فرموده مرا بدرکن و مقام ابراهیم رو بروی کعبه ببرند تا قسم
خورم که شریک بلوی نبودم تا بامر قتل و بشرکت خون چه رسد به بین که از ینجا حال سنی و رافضی عیان شد
که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر یزدان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متبعه را دکان دروغ محض می پندارند
و تقلید امام اعظم ثانی می نمایند که امر یمنع وجوه برین قدر چه موقوف که ابن بابویه صدوق الکواذب قسم
آنجناب را که غباری از شیخین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرائع و اصول
دیگر آورده پس معلوم توان کرد که همه دروغ بود و وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیلعت دعوی
مزید ولا و اطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و
واقفیه که هم خزاین امیه بودند و هم بر حرمهای شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و
و ناوسیه بی ایمان را که باعتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب و ثقات ملت خود گردانیدند
و آنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند و بر تقریرات شان نازیدند
کافی بعیون الاخبار وغیره و نیز جناب امیر را پامال کنند و وصیتهای رسول خدا شمرند چنانچه نمونه آن از کافی
دیدی و بگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشیء عجاب
و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کافی شرح المواهب اعتقاد کنند و گویند علی حبه
قسیم النار والجنة وصی المصطفی حقاً امام الانس والجنة و در غیرت وحی گولی وحی جوئی و امثالش چنانچه
و خاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند و اجتهادات آنجناب را مقرون بصواب و مخالف او را بر خطا اعتقاد کنند
و نواصب بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نستایند خلاف اکابر امامیه که معرفت مرا شیعه خاص
نباشند فاعتبروا یا اولی الابصار قوله جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در سابق ظاهر گردید اقول
بتایید الهی و توفیق نامتناهی جوابش کماینبغی پیرایه ظهور پوشید و از مدتی بتوسط احباب ثقات پیش مجتهد
و مقلدین او فرا رسیده و حوصله ایشان از دیدنش تنگ و مطالعه این صد گونه مورث عار و ننگ گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة التاسعة قال الفاضل المجهول هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد غزالی که از اعاظم ائمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین علیهما السلام حرام دانسته و گفته یحرم على الواعظ وغيره رواية قتل الحسين والحسين رضي الله عنهما وحكاية ما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج الى بغض الصحابة والطعن فيهم انتهى بالفاظه قال الفاضل المجيب چون قصه زهر امام حسن و واقعه کربلا بنابر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابق بواقع نیست ندارد و ضعیف و سقیم است و بسیاری از مقدمات انخلاف تمکین و صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردیده و همچنین اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر بمجرد ذکرش بر کسانیکه تنقید حدیث و تمیز بین الرطب و اليابس الشناره را بسر نیاید و قوت بیان محامل صحیحه بدست ندارند بنابر مزید اهتمام فتوی دهد بعید نباشد و مخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا همچنین بوده اند لهذا اهل التنقید در بیان آیات موضوعه و ضعیفه میگویند کما هو دأب الواعظین و حال بعضی از وعاظ به مقاصد فاسده اشهار در بعضی از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این واعظین زبان تعریض بر کشوده و در حق ایشان گفته است واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند قول ما نیز همین است که او آدم نیست بالجمله علت قول ابو حامد غزالی فانه یهیج الخ برای هر دو امر معا ممنوع است کیف لا وقد قال بعض المدققين المنع عن ذكر التشاجر فقد ذكر سببه واما ذكر مقتل الحسين رض فلما راى من غلو الرافضة بنقل اشياء لم تقع او وقوعها بحيث يفضي الى الاهانة بل البيت الجليلة المفضى الى ذهن عقايد العامة كما هو المعلوم من عادة الرافضة الكذبة

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله
و لو شیعی دیگر باین الفاظ براید که ملعون بلعون من سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام نرد صریح تر خبر یست
که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر پار خدا یا گر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص نه بانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فلیتامل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در
حق ایشان پیرایه ورود پوشیده بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بحرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اغراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیباعدهم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره
فی غیرها قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ اقول قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات تا جرای کربلا حتی مشهور است که کتب سیر و التواریخ مخالف از ان
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه انکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام درین صورت بلا وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
اصحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشوراء کما سیاتی بسط قصته انما هی
الشهادة الدالة علی مزید خطرته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخره از ایمار تبه الله تعالی علیه بقوله
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتمآب و اسماع آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد

والوعاظة الجبلة الذين لا يميزون بين الصحيح والسقيم من الاخبار على ظن ان هذا النوع من الذكر من محبة القربه
الاظهار انتهى ملخصه ولو سلمنا تقرير العلة فى بعض الصحابه ظاهر وان كنت طالبا للتفصيل فارجع الى الايضاح
علاوه بعضى از ائمه معصومين كه اصحاب خود را از قرائت قرآنى كه حضرت امير انزال كم وكاست جمع فرموده بود
باز داشتند وگفتند حتى اذا قام القائم قرء كتاب الله على حده ودر كتمان آن كه اكثر الكليا سيت كوشيدند
وبياض عثمانى را كه نه طمطمش ونه ترتيب آن واقعى وما انهم تبديل واسقاط دران اتفاق افتاده
وهر گونه تحريف دران وقوع پذيرفته رواج دادند اين اظهار واخفاء قرآن مجيد مبنى بر كدام سانحه بوده است
ايا از جد امجد خود انحرافى وبسوى محرفين كتاب الله ميلى داشتند يا عياذا بالله مطابق مال بعضى از اخبار
شيعه كمال محملا اضلال وتلبيس امت مد نظر ايشان بوده ومنع از قرائت قرآن مجيد اگر از دلايل وقراين
نفى قرآنيه است پس جمع بين الضدين لازم آمد والا منع قرآنى بكدام دليل مستلزم نفى شهادت باشد هر كس
كه از ذكياى اماميه حل اين مشكلات نمايد منت بر راقم نهد مگر ظاهرا بذل توجه وصرف همت در خصوص اخفاى
قرآن مجيد تا قرب قيامت مبنى بر اهتمام شان است وغالبا ازين وادى است آنچه از معتمدين اماميه شنيده شود
كه جوانى بحسن صورت وسيرت اتصاف داشت روزى باستماع عذاب زانيان اعضاى تناسل خود ببريد
وحضرت امير بحفظ اين امانت ونمودنش بهر موعد الحاجت قيام ورزيد قضا را در زمان فاروق جوان
مذكور عازم زيارت حرم شريف شد جناب امير وى را باعزاز واكرام وسفارشش با امير قافله نمود واتفاقا دران
ميان زنى بحسن وطلعتش مايل شده مكرر وى را خواهش بهر راحت داد واتفاقا بسوى او نگرد آخر الامر شبى زن
ناكار كيسه خود را در اثاث او پنهان كرد وصبحدم فرياد برآورد كه مال مرا دزدى برده گاه تجسس كنان بكالش
رسيد وكيسه را يافتند وحد دزدى خواستند كه صورتش مليح وسيرتش قبيح است خواستند كه جوان را بسنگسار رسانند
كه امير قافله را سفارش امير المومنين ياد آمد واز سر تقصيرش درگذشت هنگام معاودت زن را با او دار
گفت كه بار حمان جوالنت او را مقيد نموده به پيغمبر رسول صلى الله عليه وسلم آورده باحباب امير شكايت كردند
مجملا بحكم آن حضرت اهل مدينه جمع شدند وامانت سابق وچوب دستى پيغمبر صلى الله عليه وسلم نزد آن مذكور را
جناب حسن وسلمان فارسى همراه آوردند زن را زير كليمى بر پهلو خوابانيده وچوب را به پهلويش نهاده از جنين
نام پدرش پرسيد با واز بلند وزبان فصيح نشان داد من بعد حقه سر بمهر را بر گشودند واعضاى تناسل او را
بهر كس وانمود شور از خلايق برخاست وفتنه فرو نشست يعنى جوان نجات داد وزن را بعد از وضع
حمل مجدود نمودند انتهى ملخصه وبسبيله ادنى بهره از كياست دارد مخفى نيست كه در نگاه داشتن ذكر
خصيتين در خانه اهل بيت طاهرين وانهم ما انهيدت در از غير از اهتمام شان حاجتى متعلق شود بلكه
همين يك حرف كفايت ميكند كه جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد واگر سخن مرا گوش
نميكنند اينك جوان حاضر است وانظروا اليه ليس له ما للرجال لا قليل ولا كثير والقضا در توفيقات

صاحب الامر صاحب رتبه مرزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة
و لیو قیعی دیگر باین الفاظ برآید که ملعون المغرور سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر تصریحست
که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر پس ای خدا یا اگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص نه بانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بود ند و فیه ما فیه فلیتامل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در
حق ایشان بپیرایه ورود پوشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهت اعراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بجرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیسا عدهم با آورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره
فی غیرها **قوله** چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ **اقول** قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ما جرای کربلا بحتی مشهور است که کتب سیر مواقف مخالف از آن
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در ینصورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
اصحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی لبسط قضیته انما هی
الشهادة علی الدالة علی مزید خطوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یستعمل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخره از ابجار تبه احمد تعالی علیه بقوله
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المومنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله وسلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنابر تصریح اهل سنت جناب رسالتماب و اصحاب آنجناب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از آن غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد

معلی ندارد وغوث اعظم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام ابن حجر وغیره نیز ترقی کرده وحکم فرح
وسرور درین روز منحوس نموده چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح
جامی وملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید وکذلک یوم عاشوراء لا یتخذ یوم المصیبة
لان یوم عاشوراء ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح وسرور انتهی واز نیجاست که از
مکه ومدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح وسرور از قسم حنابندی ولبس الثیاب فاخره ومعانقه ومصافحه
عمل می آرند کما نقله الثقات وانچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات اختلاف صبر وشکیبائی اهلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است واهانت اهلبیت مشابه ومماثل به اهانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت بآنها رسیده امانی عنی که کلمات سوء ادب بنسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بر زبان می آوردند در قران مجید مذکور است فکما لا تمنع ذکر ذلک فکذا هذا وانچه نوشته که
اخبار تخاصم وتشاجر اصحاب بر خالی از ین امور نیست معلوم نیست که مراد از ین امور حیثیت اگر عدم
مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذائیه لازم بود واگر مراد از آن اهانت
صحابه است پس لا نسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم وتشاجر باشد کیف وقد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین قبایح واکثر قبایحهم التی موجبة باهانتهم وتخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید حدیث
وتمییز بین الرطب والیابس ایشان را میسر نیامده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است وانچه مجیب در باب مبالغه وکذب واعظین مبالغه نموده تطویل لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص واعظین ننموده تا این تاویل علیل الی بر روی کار آرد بلکه
بلفظ غیره علی الاطلاق از آن ممانعت فرموده پس مذمت واعظین بپاس قول حجة الاسلام نفعی عاید
مجیب نخواهد کرد وبعض افاضل عصر که بنسبت این رساله بطرف دهلی میکنند ودرین بلده بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود وآنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات ومحاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابة
تعلیل جمله واقع شده وجمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن والحسین وحکایة ما جری بین الصحابة
پس میگوئیم تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل والشرب والبقاء
علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن ومویده ما ذکرنا فی شرح المقاصد وبهذا
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما روی فی ادعیتهم ویجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد

ما حال ونقل فی الی فی قوله یسیح الی بعض الصحابة ایماء لطیفا الی ما اومانا الیه فکن علی اللطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فی عارية عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان المنقول الی حرم رواة شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
هذا المدقق کان ینبغی له ان یحرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استناد ذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی والآله خیر الخیرة
بلا مرية دعوی بلا بینة واما اباغیة اهل بیت سید المرسلین فهی کماثلة ماهانة الانبیاء رسل الیقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین تلاوته لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا وبراءة ام المؤمنین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم نقول ان الاستدلال
علی الدعوی بعبارة المدقق المجهول بعید عن المعقول فانه لیس بحدیث ولا انه فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة **قوله** علاوه بعضی از ائمه مخذولین که اصحابه خود را از قرارت قرآنی که حضرت امیر المؤمنین سبب
کم وکاست آن را جمع فرموده بودند باز داشتند **اقول** اطلاق مخذولین بر ائمه معصومین با وصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تنافی وتناقض وتکذیب مفاد آیه تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین وقت بی اندازه که عجیب آن از افکار ابکار والسنه نیز داولو الابصار مضحکه نسوان
وتلعبه صبیان بیش نیست زیرا که بر داآیات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شد ند الحیاء مقبول
جور وجفای شیعه اولی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر قرا ابنا را احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قرآن خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ائمه معصومین حاوصیاء مرضیین که قرآن اصل را اخفا فرمودند سبیش
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتمآب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتمآب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و
آشکار است اما نمی بینی که با وجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زمان اورع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السئول میفرماید و منها
ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا ووکل به حفاظا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی التسلیم
علیه والتودیع له فاذنوا لی فدخلت علیه وهو فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یدیه فبکیت
وقلت وددت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زهری او تظن هذا مما تری علی وفی عنقی مما یکربنی

اما نوشتست ما کان و انه ان بلغنی بک من امثالک نعم لینبذ کرن عذاب الله ثم اخرج هذه القل و رحلیة من القید
الخ و خلف رشید ابن خلیفه پلید ابوفراس شاعر الجوض النشا دیک قصیده در مدح آنحضرت تذلیل نموده
محبوس ساخت و متوکل ملعون که بتصریح محیی الدین قطب ظاهر و باطن بود در باب جعفر قبر مبارک جناب سید الشهدا
و خامس آل الکسا اهتمامیکه نمود مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است و صاحب روضة الاحباب که
تاریخش بهترین سیر است در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته در بسیاری
از کتب معتبره مسطور است که ابوجعفر منصور دوانقی روزی ربیع حاجب را باحضار ابوعبدالله جعفر الصادق
رضی الله عنه مامور گردانید و چون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا کی خواهی که فتنه
انگیزی و چون مسلمانان زکوة می صادق رضی الله عنه فرمود والله که من هیچ نکرده ام و داعیه ندارم
اگر تو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده و اگر عیاذاً بالله آنچه گفتی کرده باشم برادر یوسف علیه السلام
ظلم کردند عفو نمود و ایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شد بست درد آمن شکیبائی زد و سلیمان را
عطا دادند زبان باد از شکر بگشاد و این جماعت پیغمبر انند و نسب تو بدیشان می پیوندد و منصور گفت صدقت
و آنجناب را بپهلوی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است آنگاه
فرمود تا آن شخص را بمجلس آوردند و از وی پرسید که آنچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
آری گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من او را سوگند میدهم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله
عنه با آن شخص گفت بگوی تبرئت من حول الله و قوته و التجات الی حولی و قوتی لقد فعل کذا و کذا جعفر
و آن لعین اندک امتناعی نمود و بالاخر سوگند خورد و هم در مجلس افتاد بمرد و منصور گفت تا پای
وی را کشیده بیرون افگندند و در مطالب السئول مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ و قال
ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل
قتلنی الله ان لم اقتلک الخ و مقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را و شهید نمودن
جناب امام رضا علیه السلام نسبت انگور زهرآلود که مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود
است و اگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف و تارکان
اعتساف ظاهر و روشن است که در چنین حال اخفای قرآن مجید از اعاظم طاعات و افاضل
عبادات مستلزم حفظ قرآن ناطق و قرآن صامت که ثقلین اند از دست ظلمه امت است خلاصه
اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدیده و عدم اختیار واقع کردند در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان بغض فایده دیگر نیست فان قیاس علی قیاس
مع الفارق علی ان الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا و محفوظون عندکم بخلاف القرآن فانه غیر

معصوم عندکم ایضا فاین ہذا من ذاک واما التحریف منحرف تر آنیکہ الیوم در دست مسلمین موجود است
لو فاصل مجیب آنرا بار بار بتحریر میآید وکل تبر سید عجائب میدانلیس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات
معتمدہ مذہب خودش نیست زیرا کہ احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم و دیگر کتب معتمدہ اہل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط قرآن مجید دارد ولا نعنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام لطفی است
لہذا بالاجمال لتعرض بذکر آنہا نمودہ میشود در صحیح مسلم باب قرأ الذکر والانثی روایت کردہ عن
ابراہیم عن علقمہ قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءۃ عبد اللہ فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد اللہ یقرأ ہذا الآیۃ واللیل اذا یغشی قال سمعتہ یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا واللہ ہکذا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقرأہا ولکن
ہولاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعہم ازین روایت چنانچہ مخفی نیست ظاہر میشود کہ لفظ
ما خلق از الحاقات است و در اصل قرآن نبود و نیز در ہمان کتاب روایت کردہ عن علقمہ قال
لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اہل العراق قال من ایہم قلت من اہل الکوفہ
قال ہل تقرأ علی قراءۃ عبد اللہ بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال
فقرأت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ قال فضحک ثم قال ہکذا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقرأ جلال الدین سیوطی در اتقان از زین روایت کردہ
کہ گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورۃ الاحزاب قلت اثنین وسبعین آیۃ او ثلثا وسبعین آیۃ قال
ان کانت لتعدل سورۃ البقرہ وانا کنا لنقرأ فیہا آیۃ الرجم قلت وما آیۃ الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخۃ فارجموہما البتہ نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم ونیز در ہمان کتاب از عائشہ روایت کردہ
کانت سورۃ الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی اللہ علیہ مائتی آیۃ فلما کتب عثمان المصاحف لم نقدر
منہا الا علی ما ہو الآن ونیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کردہ اخرج ابو عبید
وابن الضریس وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن
کلہ وما یدریہ ما کلہ قد ذہب منہ قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظہر منہ وازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمدہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت بر کم شدن قرآن مجید دارد و ازینجا است
کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حرف سبعہ کہ قرآن مجید بر آنہا وارد شدہ لغات سبعہ گرفتہ اند
چنانچہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوٰۃ بذیل شرح حدیث انزل القرآن علی سبعۃ
احرف میفرماید و شروع را اختلاف است کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر برانند
کہ مراد بآن ہفت لغت است کہ در عرب مشہور و مشہود بفصاحت بودہ اند و آن لغت قریش وطی
وہوازن واہل یمن وثقیف وہذیل وبنی تمیم است آوردہ اند کہ اول کہ قرآن نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعہ شود پس امر آمد که ہر کس بر لغت خویش بخواند و ہمچنین میخواندند
تا زمان امیر المومنین عثمانؓ و چون وی رضی اللہ عنہ مصاحف متعددہ بنویسانیدہ ببلاد اسلام فرستاد
قرار بر ہمان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیقؓ و استصواب عمر فاروقؓ جمع کردہ بود و امر کرد
بمحو باقی لغات بجہت مشاہدہ اختلاف مردم بایکدیگر تکفیر بعضی بعضی را و نماند از ان لغات مگر چیزی
اندک که متفق بودند بران صحابہ و باقی ماند بعد از ان تا رسید بقراء سبعہ باسانید متصل
و باقی ماند اختلافی که درین لغت مقررہ بود از ادغام و اماله و وقف و جز ان از انچہ میان این قراء
حسب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است انتہی اینست حال تحریف که در قران مجید واقع شدہ اما عدم
مطابقت نظم پس ہر کسیکه ادنی مہارت در علوم عربیہ و ادبیہ داشته باشد ظاہر است و اما عدم رعایت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبرہ ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی و کان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران و لم یکن علی ترتیب النزول و یقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وہکذا الی اخر المکی ثم المدنی
واللہ اعلم واما ترتیب المصحف علی ما ہو الان فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی ﷺ
ہو الذی امر بترتیبه ہکذا و یحتمل ان یکون من اجتہاد الصحابة الی اخرہ و جلال الدین سیوطی
در اتقان فرمودہ و اما ترتیب السور فہل ہو توقیفی ایضا او باجتہاد من الصحابة فیه خلاف فجمہور
العلماء علی الثانی منہم مالک والقاضی ابوبکر فی اخر قولیه و مما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنہم من رتبہا علی النزول وہو مصحف علی کرم اللہ وجہه کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وہکذا الی اخر المکی والمدنی و کان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی و غیرہ پس ہرگاه حال روایات و عبارات اہل سنت برینمنوال
باشد نمیدانم که این لاف زنی عجیب از چه راه است و اطلاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذہب
فرقه حقه که بالاجماع مامور باطاعت و تعظیم ہمین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد زیرا که
خلیفه آنہا قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نمودہ و از ہتک حرمت آن اصلا خوف
نکردہ صورتی دارد اما آنچه نوشته که آیا از جد امجد خود انحرافی و بسوی محرفین کتاب اللہ میلی داشتند
الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معاشہم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ باللہ از دین حق انحرافی و بسوی فرعون و اخوانه میلی داشت و جناب رسالتمآب که در مکه معظمه
اخفای امر ہدایت میفرمود نعوذ باللہ میلی بطرف کفار داشت ہر چه فاضل مجیب در ہر چه اعتراض بر شیعیان

نماید از فهم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد و کم
زنها یری فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والآخرین قال الله سبحانه فی کتابه المبین ذرنی والمکذبین
اولی النعمة ومهلهم قلیلا وقال تعالی فی سورة الکافرون لکم دینکم ولی دین ازاینجا ظاهر شد که منع از
قرائت قرآن در صورت عدم اختیار دلیل عدم قرآنیت نیست بخلاف منع از ذکر شهادت جناب سید الشهدا
در صورت اختیار و عدم ضرر و هذا فی الظهور کالنور علی شاهق الطور نعم من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور قوله و غالبا از همین وادی است آنچه از معتمدین امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت
و سیرت اتصاف داشت اه اقول بعد اغضای بصر از آنکه این روایت از جمله اخبار احاد است میگوییم
که بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد آیا نمی بینی
که در حرمین شریفین شایع بود که زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امهات مومنین
نیز همین عمل میکردند و از همین سبب خلیفه ثانی ام المومنین سوده بنت زمعه را شناخت و رعایت
حق ام المومنین نموده کلمات سوء ادب با آنجناب بر زبان آورد و وحی الهی مخالف رای ان ثانی
نازل گردید چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجت سوده بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها وکانت امرأة جسیمة لا تخفی
علی من یعرفها فرآها عمر بن الخطاب فقال یا سوده اما والله ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفأت راجعة ورسول الله فی بیتی وانه لیتعشی وفی یده عرق فدخلت فقالت یا رسول الله
انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا وکذا قالت فاوحی الله الیه ثم رفع عنه وان العرق فی یده
ما وضعه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتهی و پر ظاهر است که درین بلاد پیاده رفتن
زنان نهایت معیوب است و از همین باب است آنچه در صحاح اهل سنت وارد شده که جناب رسالتمآب
عائشه را از لباس خود پوشانیده امر به ملاحظه مغنیان نموده بود زیرا که هیچ یکی از اعزه بلکه غیر اعزه
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از همین وادیست آنکه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه روایت کرده
عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی القبطیة ام ولد ابراهیم فوجد عندها نسیبا لها
قدم معها من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیها فوقع فی نفسه شیء فخرج فلقیه عمر فعرف ذلک فی وجهه فسأله فاخبره
فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریة وقریبها عندها فاهوی الیه بالسیف فلما رأی ذلک کشف عن نفسه وکان
مجبوبا لیس بین رجلیه شیء فلما رآه عمر رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاخبره فقال رسول الله ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان الله قد برأها الخ زیرا که کشف محل مقطوع برای اجنبی و مجبوب و نظر کردن
بطرف آن درین بلاد نهایت معیوب است و معهذا حضرت خلیفه ثانی بان غیرتیکه تو میدانی از ملاحظه محل
مقطوع الصلاحین بحیین نشد لا افلح الله حاله علاوه برین میگوییم که نظر بطرف ذکر انسان برای معالجه

وختنه نزد اکثر علمای اهلسنت جائز است فی الفتاوی السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة
والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع و در اکثر روایات اهلسنت وارد شده که جناب حضرت
ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اختتن ابراهیم بالقدوم وقال بعضهم مخففة وقال ابو الزناد والقدوم موضع مشدد واخرجه
البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراهیم وهو ابن ثمانین سنة پس هرگاه نظر بر ذکر انسان که متصل بجسم
او باشد محل استغراب واستعجاب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع [illegible] چگونه محل استعجاب خواهد بود داری
محل استعجاب واستغراب ومصداق ان هذا لشیء عجاب اینست که مجتهد اکبر سنیان
وامام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف عضو غاسل تجویز فرموده اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفة
یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه کردن حمامی بطرف ذکر وخصیتین فائده [illegible] تذکر علی قوم
لو [illegible] سبحان الله امام اعظم سنیان رؤیت عضو [illegible] که متصل بجسم است بدون ضرورت جائز دارند ومعهذا محل
طعن وتشنیع نباشد وامری که در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل طعن وتشنیع باشد وانچه نوشته که در نگاه داشتن
ذکر وخصیتین بچه اهلبیت طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق نوبت
مصاحبت شان نموده شود واتمام حجت بر او کرده آید امری دیگر نبود وانهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد
فما جزاه قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول وآل الرسول وغفلت [illegible] که شاه عبد الحق دهلوی در شرح
مشکوة آنرا السبب [illegible] اول کردن خلیفه ثانی قرار داده وعبارت حاشیه قاموس وقانون [illegible]
اللغة در ذهن مجیب قابل حجت بوده باشد والعاقل یکفیه الاشارة این توجیهات وافترآت غیر از دهان
رفضه جای ندارد ولیکن در ذهن کسی از عقلا آنرا در [illegible] وجای قیاس [illegible] باشد بر اصول کفره [illegible]
براهیمه کرام هر چه معاذ الله در [illegible] مخصوصا رئیس المنافقین [illegible] باد وانید وباشند قطعا [illegible] امام
[illegible] وشدید ومن بعد این بر دیده [illegible] ودر دیده ذهن وخشک دماغ وتر دامن [illegible] اند [illegible]
بحضرت فاروق باین قرأت ودر ذهن [illegible] عاقلی [illegible] که [illegible] قاعده جمیع اهل ایران را که گردانش [illegible]
شق کرده اینهمه سخن سازیها از انجهت است که از وجههای [illegible] ورواهای [illegible] از ند بخلاف ان عمل که احاد
مستضعفه ایشان قیاسات جلی [illegible] اول بدیهی [illegible] گردانند [illegible] کتاب [illegible] موجود است ودر قصه [illegible]
زبان داوند زیرا که انرا از مناقب عظمی حضرات ذریه طاهره اقرار داده اند وچون [illegible] ایشان
از حد بیان افزون است گاهی چنان بکردند که دلالتش [illegible] واین بدان باشد که کتاب الوصیت را هر وقت بر
زبان آورند از طرف حضرات ائمه وحقیقه مباحث اقوال واعمال ائمه شروع شده [illegible] که دران چه ند کور است
ومعنی آن چیست باز دعوی فدک وغیره وهم فوج کشی واراده جهاد یعنی چه واز [illegible] لوازم [illegible]
وانهم در کتب معتبره [illegible] انکار آن انکار مذهب خویش خواهد بود چنانچه بر مقام خود مفصل مذکور [illegible] تا افزود

یا وصف کوشش ما هنذان بنا شتم پس بعد ما بین السما والارض میانه جرح و تحقیق است فلا تغفل و آنچه نوشته که الطفر و الیه لیس له منام حال اگرچه نظر بآنچه قبلی از خلیفه الیشان بعمل آورده بود تعذر دارد ولیکن بدون اثبات جوار نظر للطرف محل متطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه صورتی ندارد قوله الفیا در

توقیعات صاحب الامر صاحب شرع مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله **اقول** شعر فهمی عالم بالا معلوم شد اما و آنکه در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال آنحضرت بالقاب شریفه مخفیه ندارد و بعد ادعای تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره و عقاید فرقه حقه بکثرت و استفاضه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح مخفیه وارد یافته بر نهی از ذکر احوال شهادت حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزاء علیه افضل التحیه والثناء بر متابر قیاس اقبح از قیاس شیطانی است معهذا شیعیان درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که لشیها عن الفعل نهی از ذکر شهادت جناب خامس آل عبا نموده گشته و بران اکتفا نکرده معلل بتقبیح بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالبا توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قایل بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن نمیتواند شد و کسیکه از ملقاء النفس خود به تبعیت قایل اهل حمار روایت شهادت فرزند رسول را حرام دانسته البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و والشیء که در اکثر احادیث عترت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر آنها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر است که این القاب قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر شهادت آنحضرت بالمره میشود و این هذا من ذاک و انهمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق است اما بر تقدیر حمل آنها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب ان امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است

میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید

قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی وکنیته کنیته وهما یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته وهذا

عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسوال عنه فاما الان

فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما در بحث امامت تمام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع کتبهم اما آنچه این عجیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره بغیبت و منع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتقد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید و گفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت بروید و در خانه وی را فرو گیرید و هر که را در خانه او به بینید سر وی را من آورید
گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته انرا برداشتیم سردابی دیدیم و انجا در آمدیم دریای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بما
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می ایم از انچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هرچند گفتیم بما التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنابر تصریح فاضل بهترین سیرست مذکور من شاء فلیرجع الیه اما انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگویم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال او بجهة
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و از ینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری الکلام لطالت نظام است بنی الله حقا الخ مفوه شده عجب دارم از حضرات اهل سنت که نهی
امور را باعث انحراف و اعراض میدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
آنحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان هذا لشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال تستر اعن ظهور افتضاح قایله عند اولی البال فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشه و الجدال حتی تتبین حقیقة الحال و حقیة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر**
بالعباد بر اهل عقل رزین که مباحث رسالة العجالة العین را احاطه کردند مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
دلایلیکه بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه بزعم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم در ان ادله منیه دانسته و مجیب مصیب نیز ان توجیهات برداشته
و مجتهد الزمانی هرچند بکوشش خود دست و پای بسیار و رشید المبانی زده و لیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال انکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش انیست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابه من التشاجر و التخاصم فانه

یفضی الی بغض الصحابة و اللعن فعم الغزالی از تخصیص واعظ جواب مستفتی بما هو است حاجتی بتقریر ندارد و لیکن بنا بر توضیح و تفهیم آن مذهب چا مد مجتهد شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی التعمیم بودی ضرور بود آنکه فرماید یحرم علی کل واحد ما لا یجوز لاحد روایة قتل الحسن و الحسین رضی الله عنهما و هرگاه چنین نگفت بلکه گفت یحرم علی الواعظ التصریح حرمت شدید بر صاحب وعظ و هر کس از شیعه و سنی و امثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را احترام است بیان آن و وجه این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی آید که واعظ بنا بر مشهور تهد القول الواعظین شخصی است که سرمایه علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیه ندیده است و میخواهد که کار معاش او و تمشیت پذیرد و در علما شمرده عامه شهرت کرد چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امور بر می آید و ایضا از کلمات و محاورات علماء سنت که این کتاب واعظانه است و محققانه نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید که حضرت سبب چه بود که جناب امام حسین را شهید کردند او گوید که بیعت یزید نکرد پس سائل سنی دانسته گفت بر مذهب شیعه که امیر المومنین بیعت با کسانی نمود که مرتبه فسق و کفر ایشان معاذ الله از یزید در گذشته بود زیرا که با وصف قتل امام حسین بحکم آن کشته شقیقه و شورهاء کربلا قرآن مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را کشتند و خانه را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راه ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تقوهوا به پس اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر چنان فرو برد که شاید وقت نفخ صور هم بر ندارد و سائل بقیاس قطعاً میداند که امام حسین مخالف دین و مذهب پدر بزرگوار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام و خواص مجتمع می شوند بلکه عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکوره چگونه و چرا و لیاقت درجه مذکوره از کجا و قدر تقرر فی الصوارم و الحسام و التصانیف المجلسی و غیره انهم ما کانوا مخالفین فیما بینهم فکیف که آنجناب محکوم بصبر و سکوت بود و حالانکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت و اگر قطره الی می یافت همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد و هم نقض عهد سابق که بار شهادت برای بخشایش امت بر داشته بود رو داد چنانچه ناظرین رسایل شیعه کافی و کلینی واضح است و عنقریب نمونه آن می آید بلکه هزاران کس را از امت جد امجد خود بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت مکتفی نشد مثلاً بر در خیمه خود همراه فرزندان و رفیقان برای حفظ جان و ناموس اکبری نشست و داد حراست میداد و وقت یورش مخولفان شمشیر ذوالفقار را از غلاف میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید و اگر طالب خلافت بود بایستی همراه رفقا یکباره بر لشکر یزید ریختن و کربلا از چار سو بر انگیختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما یظهر من نهج البلاغة و الامامة للاروستانی و اگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل عود کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تهلکه میندازید و دیده و دانسته در چار موجه هلاکت مسپارید پس او اگر چه مثل اول لا جواب نگردد و بگوید که ظلم و فسق یزید ثابت بود لهذا امام خواست که او را دفع کند یا خلایق از ظلم او نجات یابند غایت که وثیقه سابق هم موید امام حسین باشد لیکن کار برای او هم مشکل باشد و سلسله با تمام نکشد یعنی بوجوه دیگر هم اعتراض پیش آید

که چون مصیبت دشت کربلا را حدی و نهایتی نبود شادی کتخدائی را دران وقت چگونه گنجائش باشد و دران
معرکه متقدر عاشق را التفات بحیا و التفات بحیا دخلی بوجهه من الوجوه چه ماند که مورخین برادران واعظین می نویسند
وخلاف عقل ازین حکایت میکنند و شاید که بو شبره قدیم در لباس سنن امثال این حکایات را برای بکار ساختند
و بافتند و اگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجالس واعظین بمحفل پادشاه نصیر الدین حیدر مبدل شود
که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی سر منبر آمد و زنان محلات بشنیدن اصل واقعه شهادت قاسم
شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس آهنگ خبر راویان جگر سوز و ناقلان روایات غم اندوز
بدینگونه بمسامع ایشان در آمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت سید المرسلین
درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جانیان رسانیده و بقچه سربسته پیش حضرت نهاد حضرت
پرسید ای جبرئیل این چه راز نهانی است باید این رمز مخفی را بحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که
هر یکی را از آل عبا بفرما تا این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد
پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار برداشتن آن کوشید آن بار از جای خود نجنبید تا حضرت خامس
آل عبا آمد و از جا لیش در ربود و بکمال آسانی بر دوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شاباش و آفرین
پدید آمد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان و چشم گریان دفتر
شهادت کشاد و پیش جناب رسالتماب نهاد تا بخشنودی مهر ران دفتر زند فرماید که بر قتل حسینؑ
راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند نعره و واویلا وامصیبتا از فرش زمین با سمان برز
رسانیدند و هوش و حواس را خیرباد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت بخدا که در خاطرم
نمیگذرد که پیغمبر کشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند چه کند و بنویسد که بران راضی شدم که مجلسی
از اغیار و سنگین دلان روزگار این کار بعمل نیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت مهر دفتر
ثبت فرمود که بجان و دل پذیرفتم زن فریاد بر آورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
طومار شهادت مهر کنی و حسین جان و دلم را بکشتن دردهی هر چه کردی کردی ببینم که دل مادر و پدر
چگونه این واقعه دل گداز هوس پرواز را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا باوصف صلابت از شنیدنش
شق میگردد که در همین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المؤمنین سر تن برضا در داد زن سر
و روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت حسین فرزند
هیچ درنگی نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهراؑ قتل حسینؑ مرا تجویز فرماید
زن درین حرف و حکایت و شورش و شورش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان زبانی جناب بتول
شنید که راضی برضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جانکاه بر آورد که دیگران هم همراه
او در خروش آمدند پس شیون و فریاد را حدی نماند چنانکه عرفی گوید ۵ گوش اهل آسمان و حلقه ماتم

شنیدم تا برکشید آهنگ بابا بابای من ٭ زن ندای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا اگر رضای والد زهرا
زنهار بخاطر حسین خطور نمیکرد ولیکن چه علاج که زنان عرب نیز دل سنگین دارند و زینها بدین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق داشت بتخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اعتراض مجتهد
را در حقیقت ورودی نیست بلکه نتیجه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
و بینش بر نیاید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بر آن می نهد که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگوییم که ضم این لفظ نیز در باره تعمیم نفع نیست و ابطال شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بخیال که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیر آن وهم را از میان برداشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که در پی صحت سندی یا شعر
و برای تحقیر او میگوید هذا القول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین شود در رساله الصبارة العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم از آن با وجود عصبیت نه پیچید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض آباد و لکهنو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و اکثر تحقیق در آن بسته اند و نامش
وسیله العصاة للعفو والنجاة گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بهم رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجید مورخین
را چه اعتماد که با این و آن مایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا آنکه ظرفای سابقین
در حق مولف حبیب السیر گفتند ٭ خواند میر ما گهی سنی گهی شیعی بود ٭ چون غلیوازی که شش مه ماده و شش
مه نر است ٭ آری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برابری سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیاة القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیر آن است بالجمله لفظ غیرهم
موجب آن نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب صمیم و کتب ضخیم هنوز موجود بقول عرفی ٭ از نقش و نگار در و
دیوار شکسته ٭ آثار پدید است صنادید عجم را ٭ چنانچه مجتهد در ادله سابقه از بر آوردن نتیجه نصب عداوت
خویش در باره جناب سید الشهدا بر گیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و در این استدلال
هم کوشش او بجائی نرسید لا جرم اگر سابقین و قائدین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
در این کتاب وطعن الرماح و غیره جابجا می آرد بر خوانم و او را در این معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان رسوا گردانم ٭ سوم پرده بیحیائی بتن ٭ که خود می درد پرده خویشتن ٭ و آن شعر اینست
٭ و هب الحمار لیس یعیبه لسعة ٭ تبرنا غاب وماله اذنان ٭ الغرض معنی اینست که غیر محقق را روایت کردن
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان وعظ خواهد نهاد و موجب ضلال

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان گشت بالاخر ازان مجلس بدر آمدم و نیز یاد دارم که بزرگی از شیوخ محدثین
در مجلسی مرا طلبید و صحبت مذکور را امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا بزودی
رخصت کند که مبادا تغیر حال اهل مجلس دریابد و کلفت کشد و راه ملامت پیش گیرد و نوبت برسوائی شان رسد
شب دیجور بود یکدیگر کس را همراه هم کرد بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و فقیر ازینحال خبر نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند راه گم کرد و پس ازان کجا بکجا افتادم غرض که امید نجات
که تا خردگاه برسم ناگاه قائد توفیق رفیق شد و روشنی در انتهای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انتهم بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی نقد تنقید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخل نمیدهند و حکایت را بدون سند نیارند و لیبا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و مشغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
شیوع مذهب الحام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی انچه مصلحت دید به پیروی کار آورده عقل نیز تجویز
کرده و لیکن بر اصول رفضه نه بسبب حضرات ائمه چنان بود که امام چراغ هدایت می افروخت و دل افقه الستة یعنی زراره
بران میسوخت و بالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس از امر واحد پرسیدند و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گوئی بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واویلا که امام اهتمام مذهب فرمود بچیزی که
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب تشیید المطاعن نقل و دل افقه الستة یعنی
زراره بران سوخته اینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در ذهنم جوش میزنند خود را حرفی ازان بشنو که محمد فی ذکر کلینی تمیدهم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

اخبرنی الشیخ ایده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عثمن عن ادیم بن الحر

قال سالت ابا عبد الله عن المرئة ترى فی منامها ما یری الرجل علیها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فیتخذنه علة یعنی راوی پرسید که زنی
دید در احتلام انچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان تا علت نگردانند ازو دلالت اینحدیث را محتاج
کتاب اعتراف کردند برینمعنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد چون از نماز زنان در حالت حیات پیغمبر این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زبان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه آسمانی بخوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین بحث شین و دست و پا گم کردند و گفتند که اینمعنی را از زنان وسیله خروج بجا بها خواهند کرد باید عیاذا نکرد زنی که در تنزیل جید آمده
از سبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بحریفان بپردازند پس حرف طلاق هم معصومین را یاد نماند
که این ائمه مامور نشدند به بیان احکام و چه بود در اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور باشند برای تقلید اتمام اهمای شناتر اکثیت که
بیان کنند و کیست تا مناقشین شود و العیاذ بالله من المفتریات این امور که شنیدی تعلق داشت بظاهر مقالات قاضی زین الدین حج
بود دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را از ملاحده باطنیه توان گفت صدور امثال این امور از امام غزالی بخوف و تقیه بوده باشد

توانی دانست که حضرت بقتل یعنی حسن مجتبی در اظهار نمینی که زهر که فرستاد و سبب آن که بود که دا احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار بودند و بر زبان خود نیاوردند اینجا امر که در مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنه سوال نمیفرمود و عقل بر همین دلالت میکند که چون یزید سفاک و بی باک بود البته از ملازمان بسیار مقتضای در ست کرا شال این مقولات از هفوات اوست **رباعی** رو بر سر افلاک جهان خاک انداز ٭ می میخور و گرد خوبرویان می تاز ٭ چه جای عبادت است و چه جای نیاز ٭ کز جمله رفتگان کسی ناید باز ٭ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا بتواتر معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جالیسی در صوارم و غیره قلت استعداد و فرومایگی قایلش از آن پیداست تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر بر آمد و راه فرار از التسویه باید دانست نتایج این اجمال و ابهام حرفی نیست که استیعاب آن نتوان کردن و ثمراتش رایگان یگان نتشمرد بعد ازین محل تعجب نماند که هرگاه جناب مجتهد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بدرایات ایشان از صوارم و حسام و غیرهما طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انهم بجمیع عموم پر گشته و هر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی بردند لکن فکیف که بسا کس از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است لیکن باید که بطریق اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حاصل آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است دست بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق وعده بلطف الهی انا له لحافظون زیاده از حد بیان نیست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه کرده اند ر میر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را برا مر مذکور مسلم داشته بلکه خود و بدان استدلال نموده چنانچه از مجلدات نبراس و ضح است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر آن ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و بر ظاهر است که موجه مانع است و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم الخ بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول مجیب هم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور بنفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد لهذا لاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس جای جمود ذهن مجتهد باید دید که جابجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

و تحریر اوراق بمقابله اوراق برای تلبیس عوام مد نظر داشته و خواسته که ایشان بدانند که مجتهد از هم جواب
رساله قدیمه فراغ کلی یافته نعوذ بالله من اختیار النار علی العار علاوه بر تجویز استلزام فهمیده میان تحریم
روایت شهادت امامین و ذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین و وفات خلفای راشدین یعنی چون [illegible]
ذکر روایت شهادت امامین بر واعظ و مورخ حرام میداند باید که ذکر وفات شریف و خلفا را نیز بر واعظ حرام
گرداند پس باید دلیل استلزام راند کو ساختن بعد از آن این اعتراضات ممنون بالجمله بر ذکر وفات [illegible]
هیچ ظهور مفسده نیست و من ادعی فعلیه البیان بخلاف ذکر شهادت هر دو امام چنانچه نمونه بعضی از مفاسد
مذکور شد و لا حاجة الی الاعاده اما تایید یکه بدو وجه آورده پس در حقیقت تخریب است نه تایید لقول
بزرگان ع این عمارت بیت ویران کرده اند زیرا که محاوره جا بجا در قرآن مجید اینست که یقتلون النبیین
بغیر الحق و یقتلون الانبیاء بغیر الحق و گاهی نیست که این قتل بهر طوریکه باشد یقینا بغیر حق خواهد بود زیرا که
قتل بدون ارتکاب کبیره نمیشود و انبیا بالاتفاق معصوم اند پس قتل نبی البته بغیر حق خواهد بود و لیس در شهادت
شکی نماند و از جناب [illegible] القتل تعبیر فرموده چنانکه [illegible] مفسرین نصوا [illegible] و شرح [illegible]
در جاهای دیگر کرده ام [illegible] اگر [illegible] خواهی گفت که [illegible] باشد [illegible] چنان [illegible] مغلطه فرو رفته
که هر چند دمش را بقوت تمام بر داشته از تحت الثری که مقام قارون لعین است نزد اهل سنت و مقام حضرت یونس
نزد اهل بدعت که انبیای [illegible] اصولهم فهمیده هر که خواهد [illegible] رجوع [illegible] که در حقیقت هر چند او
چراغی فرا راه گمراهان برافروخته لیکن چنانچه که منهمک در ظلمت جهل مرکب است بهره نخواهد یافت [illegible] هر گاه از نور آفتاب
چیزی نه بیند در روشنی چراغ چه بیند اعتراض اگر لفظ قتل موید باشد چنانچه مجتهد فهمیده در قرآن مجید با انکار شهادت
بلاغت در کلام معجز نظام و احادیث حضرات ائمه علیهم السلام باقی نمیماند که بوی انکار شهادت از ان بر می آید
نعوذ بالله من ذلک العجب که هر کسی لفظ مقتل برای رساله شهادت شاه شهیدان [illegible]
ان جناب نموده اند لا حول و لا قوة الا بالله طرفه آنکه نزد شیعه مقتل ابن بابویه و مقتل ابو مخنف میگویند و مجتهد نیز [illegible]
ایشان میکند فانقلب الامر علیهم بالیقین ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بعد از این خواهی دانست که کتب
شیعه پر است از ذکر لفظ قتل بالجمله بر فهم ردی این بی خرد مفاسد عظیمه بر می خیزد کما لا یخفی اما وجه دوم پس
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فهمیده در عبارتش زینهار معنی اکثریت را اثر و
نشانی نیست بلکه نزد او از کتاب الهی آنچه بر آمد بر آن حکم نموده اعم از قلت و کثرت و مجتهد که دعوی اکثریت [illegible]
و تخصیص میکند البته دلیلش بر ذمه اوست که نگفته ندارد کسی با تو کاری و لیکن چو گفتی دلیلش بیار کما مر بالتکرار
و سبب اکثریت رای نفهمی او گیرند و [illegible] باشد که بمعنی اضافی [illegible] چنانچه از کتب بلاغت پیداست و چون نزد [illegible]
اکثریت مطابقه دلیلی قائم نکرده مدعا [illegible] ثابت نباشد کما لا یخفی معذلک مجتهد الزمانی در اصل استفتا لفظ [illegible]
[illegible] افزوده و بنده چنانچه باید مدلل گردانیدم که اصول مذهبه مقتضی حرمت خروج است بر یزید پلید [illegible] از آنکه در

وتشکر شان بجناب حضرت شد دیگر یا علی بوجوب تقیه والختم علی کتاب الوصیة پس هرگاه شهادت بر ثبوت
رسید از نه دیباچه که تصریح برآنست نامی و نشانی نماند فانه اذا لم یکن راس المال فکیف یتصور ربح فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز سمت
تواتر ندارد و بیین به الدلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل اینست حال اصول اهل فضول اگر گویند که کتاب
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه و آن صحیفه که نامزد بود بحضرت سید الشهدا حکم صریح نمود بخروج
وقتال و استعمال سیف ونصال گوئیم کتب شامله و رسائل منفرده علمای رفضه اول دلیل برآنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و رتبه اعلی رسیده که ما فوقش متصور نباشد
و تارک تقیه خصوصا در وقت تعین بحکم کافی کلینی وغیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
له ولا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت آنهم بصیغه امر که استعمالش برای معنی اباحه بسیار می آید کما بین ذلک فی الاصول بر حکم قرآنی
آید اعتبار کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق بمحضر مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بر می خیزد و اگر حکم این نامه جاودانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه برای حفظ ناموس مذهب ساخته
و بافته اند کالبنیان تا بقا شیار و بر سکو عالم می ریزد و نزد عقل و عقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بلا اثری
ونشانی هنوز یافته نمیشود و خود از کافی ثقة الایمان والمومنین در ان باب که از ائمه خبری بالصدور نمی آید مگر
آنچه بدان مامور اند و همدران تتمه کتاب الحجة را در حدیثی چند آورده مانند ... که امام سابق حاضر
آنرا بوقت سوال ندیده بود و لیس را نی و لن ترانی هر دو نشانی اند ... معذرت تمهار رفضه از هم پاشید
بالخصوص تر دان علما که علوم ائمه را از طفلی تا پیری قلیل و کثیر دانسته اند بعد ازین محقق نماند که بلفظ بدع الرافضه مستقصی
بلکه برابر هتر دلیل برآنست که طور ایشان از صاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید مینمایند که هیچ کسی یاد آرد واقعه جناب
امام حسین را و بگرید از آثار رحمت الهی و مهر محبت یا ریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود و بدلیل گریه حضرت
بر بیمار کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه ثقلین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک فرق اینست که تمی بدگوهران ...
اعور در تغیر غرور محبوب خویش که در حقیقت تغیر شیطان هم جوابست از ادراج خبث خود بمقتضای مصرع آیه ابدا خطا
خطا نکنند تقصیری نکرده و تهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عائشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریج بود پس حضرت نگفته که او نزد تستغیه و تیر ...
تهمت بستن در افترا و فتنه گری کشادن بود بمجرد شنیدن کلمه مذکور از و حکم قرآن بیگناه بحضرت علی مرتضی یا لفارق
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود بر رجم حامله بعد از ثبوت زنا و
حضرت امیر در رهبر و جاتدارک تا نات نمود یعنی بعد از بر داشتن گامی چند باز آمد و عرض کرد که در هر امر شریف عجلت

بکار برده باشم یا تانی و غور و فکر تمام فرمود بل الشاهد یری ما لا یری الغایب و این قصه را ثمانینی هم در عمر
آورده بکمال لا یخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت رو دحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می‌شود
بلکه توان گفت که فرق است به بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر جلدش بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شیر خدا کی سکوت
میفرمود و میگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم از اینجا بهم میرسد
یعنی زیادت حد اینست که شهادت شاهدان بر نهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده نه آنکه بدروغ
زنی زنی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روایی فرمایند که یا علی سعت بگیر
و برخیز و قطعی بینه از دو خونش بریز عیاذا بالله و از شیعی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه
در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب و کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق هر که ادنی غوری بکار برد تائید تقریر من که در معنی عبارت امام غزالی نوشتم
میکند زیرا که او میگوید که از وتیره رفضه بر حذر باشید و با اینهمه واقعه شهادت حضرت امام حسین را بیان میفرماید
پس عیان شد که این طور محققین است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
چنانچه مجتهد از سبب همو فهمیده بلکه تزویر و نفاق مدعی آنست والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعید از ین
بگوید ناظرین میتوانند که با ایشان باز بحث و جدال ورزند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت مجتهد قوم آورده
در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین والمناظرین و اینکه گفتم محض برای الزام
مجادلین است ورنه مطلب که بعبارت محدث دهلوی قرار دادم بی غبار است لیس مقام واویلا است که دل این ناصب
معاند اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب ذکر نماید چنانچه تحذیر او را
از راه ورع رفضه ذکر نمود با صواعق محرقه و تلبیس بهم رسید و کسانیکه آنکتاب را ندیده اند یا سرمایه علم ندارند متردد شوند که
چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزارند و تحاشی میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توهم
مناسب نمود دیگر عبارت صواعق محرقه درباره تحذیر از اتباع نواصب تبرکا آنکه مولفش بعد از عبارتیکه مجتهد نوشته
نقلش بر داشته کما ادعانا الیه نویسید و عطف میکند بر آنچه گفته بود و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم او ببدع
الناصبة المتعصبین علی اهل البیت او الجهال المقلدین الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غایة الفرح و اتخاذه عیدا
و اظهار الزینة فیه کالخضاب والاکتحال ولبس جدید الثیاب و توسیع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات
واعتقادهم ان ذلک من السنة المعتاد والسنة ترک ذلک کله فانه لم یرد فی ذلک شیء یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه
وقد سئل بعض ائمة الحدیث والفقه عن الکحل والاغتسال والحناء وطبخ الحبوب و لبس الجدید واظهار السرور یوم عاشورا
فقال لم یرد فیه حدیث صحیح عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبه احد من ائمة المسلمین لا الاربعة
ولا من غیرهم ولم یرد فی الکتب المعتمدة فی ذلک لا صحیح ولا ضعیف وما قیل ان من اکتحل یومه لم یرمد ذلک العام
ومن اغتسل لم یمرض کذلک ومن وسع علی عیاله فیه وسع علیه سایر سنته وامثال ذلک مثل الصلوة فیه فان فیکان

توبہ آدم و استواء السفینۃ علی الجودی و انجاء ابراہیم من النار و افداء الذبیح بالکبش و رد یوسف علی یعقوب
فکل ذلک موضوع الا حدیث التوسعۃ علی العیال لکن فی سندہ من تکلم فیہ العلماء فصار ہؤلاء لجہلہم
یتخذونہ موسما و اولیک لرفضہم یتخذونہ ماتما و کلاہما مخطی و مخالف للسنۃ کذا ذکرہ بعض الحفاظ و صرح
الحاکم بان الاکتحال یومہ بدعۃ مع روایۃ خبر من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد عینہ ابدا لکنہ قال انہ منکر و من
ثم اوردہ ابن الجوزی فی الموضوعات من طریق الحاکم قال بعض الحفاظ و من غیر تلک الطریق المجد اللغوی عن الحاکم ان سائر الاحادیث
فی فضلہ غیر الصوم کفضل الصلوۃ فیہ و الانفاق و الخضاب و الادہان و الاکتحال و طبخ الحبوب و غیر ذلک موضوع
و مفتری و بذلک صرح ابن القیم ایضا فقال حدیث الاکتحال و الادہان و التطیب یوم عاشوراء من وضع
الکذابین و الکلام فیمن خص یوم عاشوراء بالکحل و یامر ان التوسعۃ فیہ لہا اصل ہو کذلک فقد خرج حافظ الاسلام
والدین العراقی فی امالیہ من طریق البیہقی ان النبی صلعم قال من وسع علی عیالہ و اہلہ یوم عاشوراء اوسع اللہ علیہ
سائر سنتہ ثم قال عقبہ ہذا حدیث لین لکنہ حسن علی رای ابن حبان و لہ طریق اخر صححہ الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
و فیہ زیادات منکرۃ و ظاہر کلام البیہقی ان حدیث التوسعۃ حسن علی رای غیر ابن حبان ایضا فانہ رواہ من
طرق عن جماعۃ من الصحابۃ مرفوعا ثم قال و ہذہ الاسانید و ان کانت ضعیفۃ لکنہا اذا ضم بعضہا الی البعض اخذ
قوۃ و انکار ابن تیمیۃ ان التوسعۃ لم یرو فیہ شیء عنہ صلی اللہ علیہ وسلم وہم لما علمت و قول احمد انہ حدیث لا یصح
ای لذاتہ فلا ینفی کونہ حسنا لغیرہ و الحسن لغیرہ یحتج بہ کما بین فی علم الحدیث انتہی چنانچہ نباید بمحدثات رفضیہ میل کردن
و اشتغال کردن نباید اتفاقی با اعمال نواصب نمودن از دشمنان اہلبیت رضی اللہ عنہم اجمعین و مقلدین محدثات کہ مقابل
اعمال فاسدہ رفضہ بجا آرند و در ازای بدعت ایشان بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند و از کتاب شر بشر نمایند یعنی روز عاشورا را
چنانچہ رفضہ او بنیاحت و ماتم و جزع ایشان آنرا روز عید گردانند لبس ہیئت و زینت کنند و سرمہ کشند و لباس فاخرہ
پوشند و زیادت بر عادات خویش انفاق و خرج کردن و طعامہا پختن پیشہ کنند و معتقد این معنی شوند کہ روش حضرت کہ سنت سنیۃ
است میروند و طریقہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترک آن ہمہ بود کہ مروی نشدہ از انجناب روایت معتمدہ و از صحیح در ان
وارد نگشتہ کہ علما بدان اعتماد کنند و رجوع آرند و چون از ائمہ فن حدیث و فقہ مردم سوال نمودند از سرمہ
کشیدن و حنا بستن و حبوب پختن و پوشیدن لباس جدید و اظہار سرور در روز عاشورا ہمین فرمودند
کہ حدیثی وارد نشدہ و نہ اثری از اصحاب کرام و نہ ائمہ مسلمین اینرا مستحب و سنت اند و نہ از مجتہدین ما بعد
از غیر ایشان کہ علما باشند و نہ در کتب معتمدہ مذکور شدہ و آنچہ گفتہ اند کہ ہر کہ روز عاشورا سرمہ در چشم کشد
دران سال گزند رمد بر ندارد ہمچنان است اگر غسل کند دران روز مریض نشود دران سال و ہر کہ توسعت
نماید بر عیال خود تمام سال تنگدست نماند و فضیلت آن روز بوجوہ بسیار است کہ توبہ آدم منظور شد
و کشتی حضرت نوح بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراہیم در آن روز از آتش نجات یافت و کبش عوض حضرت
اسمعیل وارد شد و حضرت یوسف بجناب یعقوب پیوست اینہمہ از موضوعات است مگر توسعت کردن بر عیال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانسته اند و روافض و روز ماتم و هر دو فرقه
در خطا افتاده اند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضی از محدثین کاملین شرح این امور فرموده انتهی
محصله بقدر الضرورة پس ظاهر است که اگر ازین عبارت محدث و فقیه جیدی مجتهد الزمانی نقل میکردیم ادعا چگونه
ازین کتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبوده اند تجدید ثیابات کرده و یکم هم با اهل سنت
و از هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهلسنت است پس تر و تحجیه مصلحت همین شد که عبارت صواعق را که ذکر کردیم حذف نماید و
درین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش رجوع آوردن و غفلت
ازین شیخ المغفلین منظر خویش داشتن و او را مثل اطفال و مخاطبین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدار بدارید
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام
روایت فرمود از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفارهٔ یکسال است و ایضاً حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز سفینه
حضرت نوح بر جودی قرار یافت پیر و جوان که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
میدانید که این روز کدام روز است توبهٔ حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریای اسمعیل را راه داد و فرعون
و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و ولادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس
را درین روز پذیرفتند و حضرت عیسیٰ پیدا شده و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهت پس
از زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرده که نه روز عاشورا مانده عرفه در حرمین نه در وطن توبه
از شهر با و حارث عطار میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چون است فرمود متروک شد بنزول روزه ماه رمضان
پس بدعت شد راوی گوید چون آنجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود پدر بزرگوارش فرموده
باز تصریح نمود که این روزه در کتاب الله نیست نه طور حضرت بدان جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که نرسیده بود از صوم عاشورا
اینست که چیزی پرسی از روزیکه آل زیاد در روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت و
نزد اهل اسلام و روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته هیچ مصیبتی مارا نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما و روز عاشورا مقتول شد
امام حسین و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است کسیکه روزه عاشورا و دوشنبه دارد و ملاقات خدا کرد خدا را
درحالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و عبید پسر زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائلی از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتم مراد از حصه و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المقلین مے فرمایند که اگر کسی روزه بدارد بنیت حزن بر مصیبت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین ما به نیت تبرک و فعل ثواب گناه و خطا است فاعتبروا یا اولی الابصار و العجب کل العجب عبارة ما کسطائفه امامیه و ازین جهت کریم که آن ائمه بعد تکمیل دین و شریعت و تقریر ناسخ و منسوخ اختلافات در است عموما و خصوصا در طوایف شیعه انداختند ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یا خلق ان فی بطن نصر ثانی همه را در شکم خود فرو بردند و انجم نگاه نکردند که سر و فتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او که بحدیث کشی امام المتقدمین مصداق لعنة الله زرارة و هو شر من الیهود و النصاری گشته و زیاده ازین در مدارج علمای او چه توانند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تشیع ندکور خواسته بود که امام صادق معدق را گمراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد فعلیه و العذاب کل لعنة اماسنا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرمودند چنانچه مخالفین ما الخ پس پر ظاهر است که مراد ازان پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجاب خط شان برای اتمام حجت اظهار احبی نمودکه کذار و ظلال به عبید مکاتیب خویش را که شما مطلبید یدو اکنون تیغ بروی من کشیده بار بار گذشت لال اهل بیت با تمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون شما چنین کنند بیان کنید ار اگذشته با بجمال اهل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب یابند بحول الله تعالی و تبعیدان ماشرت بد طوریه که شیخ اجلاف نمود عموما البته دور تر ست آری چون ان شیخ سعید و در ین خان معتقدین زراره مقیرین ان نیت باشند بجیمی بخواهد بود و اینجا و رمثل میگویند آن المرء قیس علی نفسه التمرص سخن تحقیق این بود که شیعی بر ثواب روزه عاشورا که کفارة تام یکساله است بد مزه گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده مناط اعتبار بر السنت زیرا که برای این بزرگان در صحابیت ایشان بحکم احادیث کلینی حلم همین بود که مسایل و احکام دینی را منتشر فرمایند و چه خدا از کسی نترسند بخلاف دیگر ائمه که باطلاع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ شیخ المقلین نمونه آن گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصا پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی و وافی است ز نهار بخیال مے آید که تناقض و تهافت با فادات آن دو امام که حال دستور العمل شان بدلل معلوم کردی راه یابد اگرچه بر عبارت شیخ المقلین پردهٔ کسیت بمقتضای و علی ابصارهم غشاوة پوشیده که صم بکم عمی فهم لا یرجعون چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعا روز دوشنبه باشد و خود علمای شیعه می نویسد که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

از وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه روزها زیاده تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد
نجسا معاذ الله و الفرار و روز ولادت شریف و روز بیعت مستعت که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحو
دوشنبه را محو نفرمایند القصه درین باب سخن محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و تکاپو
اهل اسلام شب و روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشت است پند بر دیوار
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این است بعضی از مباحث این مقام که از صولهٔ حیدریه برای هدایت امامیه
بقدر ضرورت مبین شد تا کیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از غولان بیابانی مانند خاکستر
در تندباد روز گرم از هم پاشید کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و فواید این اصول را تعرضی نکردم
و بزودی از ان درگذشتم تا وقت فوت نشود و دیگر حرفی بالضرورت می نویسم که حضرات ائمه هدی قصر شهید با
یا بر معطله چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود که بعینه صاحب تقوی
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل سفیر مرده ند پس معلوم نشد و بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قائل اند
بوده انبیا مثل مفید حارثی که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص خصائص ایشان اعتراض است
کامر باربار رجوع باصل مطلوب می کنم که نظر در تشنیع مجتهد الزمانی است نقض هفوات پسر سیر دهقانی است سید هم آنکه
حضرت رسالتماب صلی الله علیه وسلم و آفتاب جهانتاب اشک حسرت دران روز ریختند و جوالش پر ظاهر است که حضرت فرزند
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند و حتی که او شهید کردند و نفس مطهر او را بر دار آویختند و نیز فرائض مبارک
بجنبش در آمده نعیم چون کتاب احمر مختوم و پیام حی قیوم و حکم نولیا بیدن لا رجوی عند الوفات همراه ملائکه مقرب
فرا رسیده و عصای شریف لرزیده چنانچه روایت کلینی در کافی معلوم ناظرین گردیده و هر دو عضو رفضه از طرف اهلبیت
طاهرین ساقط گشته و این ایام را از نهار روزهای ماتم و نوحه نگردانیده اند و بعبارت صواعق
نفی رحیمی است که از محدثات رفضه اجتناب باید کرد و این در آلتش بر مدعای مجتهد کجا است که ثبوت عناد
باشد با اهلبیت اجحاد یا انکار شهادت ریحان رسول رب العباد حالانکه صاحب صواعق همین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات مراتب آنجناب و مزید ثواب نیز برای ان عرش قباب
کما عرفت لیس الا دعای عناد و انکار شهادت کال ظلم و عناد این معاندین و دین خواهد بود و عقلا نیک میدانند که انچه رفضه
میکنند که خیمه در میدان و شمشیر زنان و دران می نشانند و فوج می آرایند و هرچه مقاتلین امام حسین بعمل آوردند بعمل
می آرند حتی در خیمه میدان اینقدر و دست تعارف میکنند که تفصیل آن بدون تطویل چنانچه باید نجد البته کار معاندان و
دشمنان اهلبیت طاهرین خواهد بود فرق همین است که یکسال یزید کرد و ایشان هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است بظهور میرسد که یزید بلا التفات قتل زنان بکی را امام حسین میگیرند و عاشورا امام را ذبح میکنند
و این مذبوح که پیری مریض یا بوسی از زندگی می بود و سبب آنکه مزید ثواب اخروی میدهند و ترقی اولاد خویش بمواعید
سلاطین و امرا بعین میدانند خود را بکشتن میدهد اتفاقا یکی از فاغنه قاتل در آلشت پسر او را گرفته بپادشاه برد

افغان گفت عجب است که من شمر را کشتم و تو مرا بکشی و دعوی ولای اهل بیت بکنی پادشاه حق بجانب او دید و ازان اراده این
رسم را گذاشت و اینجا اکنون رواج وارد تشابه یزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه است کاعرفت و نیز در یقین من تشبه
من تشبه بقوم فهو منهم کاش بران علمای شیعه نکیر میکردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر باخود نمیکردید چنانچه
این مجتهد و برادرانش که هر چه نصیرالدین حیدر محدثات را برپا کرده از همه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر
روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک و سلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او و سیاحت میفرماید
و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک نا اهل نمی نماید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از بابا
بگریزند و با لوف رسند چندانکه لایق جهاد و دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان برآرند از پرده غیب بدر آمده
و لقب مبارکش از همین الحاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات پادشاه
مذکور را ایران آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس نان دلدار و دلربا برانگیخت و جمعی را از ایشان که شاهدان خلیج
و نوشاد و رشک مه بران بردند ایشان بجادره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
است لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و لکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در هر
صبح با مادر خودش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پروردی و نظر با مور مذکوره صاحب الامر
عقد بستی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرقی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر برگذشته و شواهد آن
که مصداق ما یابه الفئات قریب ودت گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر در ان آوان این کتابها تصنیف می کردم
و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو در دکان کاغذ فروشی روبروی کوتوالی تماشای
زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری پادشاه همچنان که صاحب الامر
در آغوش او شیر می مکید و از دیده تشسته میرفت نرسیده بود و ثقات میگفتند که از آغاز صبح صادق این کرشمها
شروع گشته و هنوز ناتمام است الغرض نحکیری دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز پادشاه
رفته گفته باشد که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش نشینم گناه است یعنی تقریبات فرحت انگیز
برای ملوک بلا تناهی میرسد پس مناسب نمی نماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمده
می اندیشم که اگر روزی آنجناب را این امور بغیظ و غضب آرد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیرالدین حیدر را او را معزول کردی بلکه او را خیر خواه حقیقی دانستی
و از محدثات مذکور خصوصا از رسم ولادت وضع که حجلا شنیدی که در شب و هر یکی از کرام کاتبین مزید ثواب
را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنا نهادن رفتن و دست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب
گذشته که یکی ازین بهری بیگمات وقت سحر چون دید که پادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید آثار
رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آمد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با این همه
ناز و نعمت وادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور برمن صادق است گویی مشکل و گر

انگوی مشکل درین وقت اصرار از حد درگذشت تا گفت ندانم که از من چه تقصیر بوقوع آمد که صاحب الامر
شب مرا طلاق دادند و ارشاد نمودند که مصر خود با تمام از نصیر الدین بحساب جو جو بگیر و برو و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را برهم میزنم و همه را ته و بالا
مینمایم پس بادشاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامی مصر را زر و بر وی او نهاد و اخبارات
داد تا معنی قول شیخ عیان شد که در مغاره دزدان بجای محرابی نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پیندها میکرد و بالفرض اگر خود رونق بغیر دوی کسی را
بهم انگیختی این جسم صورت نه نسبت ازین حکایات که تعلق بمجتهدین و اعیان دارد و تفصیلش در
نه گنجد مقصودم آنست که هرچه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تیرها در برافش علم اند
ورنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مجاحب
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الابصار وقتیکه پرده عیب زنّار گیان بکشاید بمدینه حضرت در آید
ملائکه مقربین همراه او باشند او را درگیر باکه زود برشیخین که همین خواهد بود پس سر ایشان کتیند
که همخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابوبکر و در رای حضرت پیغمبر عمر که بود که این دولت
فایز گردد پس فرماید که ایشان فتور را ید را زند پس حسدهای ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سفیهان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه بر کهنه انشته باشد از
آن درخت خشک همانم تر و تازه گردد و برگ و بار آورده و سفیهان از یکی سبز از گر آمد باز [illegible]
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سفیهان را فرماید که داد تبرا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید مارا تبرا از تو کردن پس تندبادی سیاه بجهد و حکمش چنان وزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش آن درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام دران جمع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را برانگیختن براهین
قاطعه و دلائل ساطعه ثابت گردانند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود و مصر و دکله گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد بود
و این امور از کتب کبیر و رسایل صغیر اهل تقریر مجلسی پیداست و چرا نباشد که این عدیله امامیه با اثبات علم
باری عزوجل در بحار و هجیره زیاده از دیگران کوشیده موجب عنادالاسلام که عدیله رفقه لکهنو بود
از دیم گوی سبق ربوده و طرفه آنکه شیخین اقرار از هر گناه کنند دور از وقت هم از ایشان کذب العیدوز نباید
چنانکه از کافر نیز افتد با کتا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذ الله که روز حشر وقت سوال حضرت

که اهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کما فی تفسیر القمی رئیس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر کرده اند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگردد و اینهمه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویداست از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل تفسیر قمی و مسعود عیاشی و غیره این محدثات و بدمعاشی ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک افزای بید پنج زنانست و یاوه گوئی که حکایت آن زن مشهور از کتابهای
اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روزه حریفان را بانواع مکاید و حیل خود و جهل شوهر خویش را برملا گفت
و چون حیرتهای حریفان را دید بیک فقره چیست او را ازین تحیر نجات بخشید که هرگاه بیدار شدم اثری از آن
ندیدم و شاهد که تخمین از نبی آدم هم بود در تمامه ظلم و جورهای اولین هم بر گردن ایشان زرین نیتها
موضوع و مجهول شد معلوم نیست که و آن الهام که اینهمه ظلم و بیداد را عین عدل گردانیده باشد از
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول که بحکم کافی کلینی منسوخ التلاوت است و بعضی از شارحین آن
شروح همین نسخه در آن مصلین بازبان هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات بر نفی عدل ایزد عز و جل
که از تورات و انجیل هم در گذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بخلاف شیعیان اما احادیث پس هیچگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود غرضیکه محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین گلزارهای عجیبی در نظرهای مدعیان حب
ولای اهلبیت طاهرین جلوه داده اند که مقلدین ایشان این ترانه ها بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و هنوز درین دام گرفتار اند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بعلاوه این
بیان آیا هیچکسی را از فریقین تردد بوده باشد که هر چه از وقت اول ملوک تا آخر این آوان احد ایشانها
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه نداشته اینهمه از اقسام فانی و زمانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه رفضه در باره تخمین اکرمین ترتیب داده اند غلط کنم حیا لایق اصغا و استماع
نباشد که عدل باری عز و جل مصداق لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ است که در کمال ظهور است حتی که بقول پیر و فقها
مجتهد فانی در صوارم که نامش نیز مسروقست کالشمس ... کسی مومن نمیشود تا بعدل ایمان نیاورد که از
نهایت این اعتقاد امامیه را عدلیه نام نهاده اند فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ بالجمله عنان قلم را بقابو در آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ام المومنین ام سلمه در خواب دید دلالت بر آن ندارد
که هر روز عاشورا برای ماتم باید برگزیدن زیرا که در اصول فریقین چنان مقرر است که شخص مقیم با مسافر در
واقع نسبت مسافر تقصیر نکرد چون این شرعیت زمانیست چگونه تصور کرده شود که بازگ قانونی دیگر نهاده اند
داده است باتفاق فریقین مجملا که نگذارد امر زیادت بر آن بدلیلی معقول الطرفین چنانچه از بارقه مجتهد واضح
نیز هویداست شیعه نیست لازم آمد هیچ از زیادت و نقصان در باره مواقیت شرعیه آن بالاتفاق جایز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین ایشان بلکه استنباط از
ادله شرعیه مضایقه نتوانند کرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاید می آید که بعضی از علمای
رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزاران ملایک گرد اگرد حظیره مقدسه شهید کربلا تا امام رجعت برای بکا و زاری
قرار داده اند پس ما اگر تقلید ایشان نماییم چگونه مستحسن بلکه واجب باشد گوییم لا نسلم که هر چه برای بنای آن ملایک مامور باشند
افراد انسانی هم و هرگاه این مقدمه منظور باشد چاره جز این نیست که بیان معقول کما هو باثبات رسانند و لیتهم ما قال الشیخ
فی نظمه ع قضا قضا انشود باهزار ناله و آه ٭ شکر یا شکایت برآید از دهنی فرشته که وکیل است بر خزانه باد چه غم خورد
آه کمیر و چراغ بیوه زنی حالانکه اگر تصحیح کنی بر اصول موضوعه تو انی و انست کاستبعاد گاه این ملایکه چون حال قلت اسباب
قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول انجا مدتا مدد این بنده بیکس مظلوم
نماییم و دست جنگ و کارزار بدیم که لشکر یزید ظلم بر هم او را نهایی منبیست حق تعالی فرمود بر دید و چند دلیل ایشان در یکی
اسباب جنگ سستی و درنگ نموده تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا متصل فرود آمدند تکمیل شهادت
شاه شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آییم و عجلت نماییم و نصرت امام بجا آریم پس نازل
شدیم و تقصیر در حرش نمودی قبل از این کنون چه حکم است ارشاد شد که لازم گیرید قبر او را تا از آن بیرون آید پس و از وقت
کنید اکنون بگیرید براو و برانچه از شما تقصیری و تقاعدی رفت که شما تخصیص شدید بنصرت و بکاء او پس ملایکه گریستند
و تضرع و اندوه بر فوت نصرت چون برآمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش بالتمام تریز چنانکه طویل است مشتمل بر فارغ حطی
الثبت و فی نسخة الصفوانی زیادة علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال
قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقاءکم اهل البیت و اقرب اجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا
صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه و اخبره بما له عند الله
و ان الحسین قرأ الصحیفة التی اعطیها و فسر له ما یاتی بنعی و بقی فیها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال و کانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة
سألت الله فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتاهب لذلک حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه
و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا و حزنا علی
ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره الحاصل این طور ملایکه چه قدر نادانست با آنچه انکار کان امیه بصید و ز ...
که رونق افزوده اند و در مدینه بعد از آنکه ابوبکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرموده و جناب مرتضوی گوشه گزیده چنانکه
معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشنیع میدهند و حدیث جناب سیده نقل مینمایند پس گفتند و احسرتا که روز غدیر سکه
خلافت بنام تو آورده بالا گرمت گشادی فرمود اگر رفاقت کنید و تحریک و تحلیق روش نمود تا نشد تا مقابلگیم و چون معدود کمی
بر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره عذرهای بد تر از گناه برانگیختند که اسباب
بهم نرسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول تفصیلش یافتی و حاجت باعاده نیست و ایضا این فقره

لاکن ناصرین و ناکثین بحال شیعیان کوفه با انتظار آن حضرت شهید که بلا چه در مشابهت دارد که
آن شیعیان هم خطها نوشتند و فرستادند و هرگاه آنجناب بکربلا رسید حراست و مدافعت و مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم نرسانیدند و خود سینهای خویش را سیاه میکوفتند تا وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
پس اهل بیت فرمودند چون شما ما را ناصر نبودید باشید فغان و دیگر ما را کشته و تا بدینجا نوبت رسانیده
اسے تعبیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعه انصاف باید کرد که این ملایکه بعد تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالی استدعا کنند و هرگاه حکم نشد و بروید و نصرت کنید
تهیه اسباب و آلات آنجناب متوجه شدند که دانسته که محروم گشتند اگر ایشان را درین امور
انتظار باید کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هر چه بدان مأمور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ یکث که بمعنی
درنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
و عذر کوفیان عزیز که کوفیان هم هیچ نیست که قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملایکه این امور سر زند فعال
کوفیه در چه حساب باشد و در روایات اهل سنت اصلا دیده نشد که حق تعالی بعد از واقعه شهادت
شهید آن ملایکه را فرستاد که مونس شوند و گریسته باشند این حرف و حکایت در تفسیر حضرت
بنظر فقیر نیامده عجب ضیقیکه در هر ساخته امری تازه محدثین محدثین و از افادات ائمه اطهار خود
آماده کردند که نوبت باستعمال اصطلاح آشنا بهمی باید و نوبتش برسید چنانچه زبر تهمت بر ملایکه عظام
هم دانستی و ندانستند که عاقبتش چیست و بجا میکشد قصر الله افواههم و عجائب قدر شناسی آنحضرت را
ناسکه شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل در کتب ما بحق حضرت امام حسین دیده
از آن چه نتیجه بر آورده و درین یک حدیث و در جا لفظ مذکور موجود است که بر عبا و شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد را بارها دانستی که هر چه انقلاب دلالت میکند آری
من حیرا حتمل الخصمه فقد وقع فیه بحسبه لیکن التماس است که امید شفاعت از سید الشهدا در
روز قیامت برای شیعیان است یا سنیان از اول خود در تخصیص با ثبته نمیشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
که عیان را چه بیان لاجرم سلف شیعه کلفت گفته نمیشود که سالی که نکوست از بهارش پیدا است
قلیت که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
برسد امام حسین فرمایند که تدارک مختار و او را در باب پیش آنجناب و را از دوزخ چنان
برآید که عقاب شکار خود را از دل و جان محب شیخین منکرین بود چنانچه در
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در شرح هم آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رافضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل دعوی و ولای اهل بیت مطهرین خصوصا
محبت جناب امیر المومنین ع یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث ایمه
امجاد و بر داب قدیم خویش بکما عرفت روایت میکنند لیس البته این امید و ازین شفاعت
از برای ما خواهد بود مصرع که مستحق کرامت گناهگارانند * که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات با لشکر ابن زیاد بر نهاد و چنان بنهادند که هیچ کسے از ایشان در میدان وغا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بود رو برنتافته و رتبه شهادت
و اگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید در کتب کلامیه نیز مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملا و مفصلا
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه نطاق همت برین کار بستند
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابی و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسائلیکه
واقعات مابعد واقعه کربلای معلی تالیف نمودند در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین و از کتب تنقید سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
ابن صرد مذکور صحابی حضرت پیغمبر است و از کتب دیگر هم پیداست که از شیعه مخلصین بود و
لشکری آراسته و داد دلیری و شیرمردی و شیری داده و با رفقای خود شربت شهادت چشیدند
و بمدارج علیا رسیده و انقدر او بقتل لشکرش کوشیده که بیانش درین اوراق نمی گنجد
و احسرتا که منهو زعمای شیعه و او افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان مترددند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه مترددین و از اصول و
روایات خود بیخبر گشته الله و درین باب قصه های بسیار است از انجمله حکایت زراره است
که مخزن اسرار المخلوقات و بیا بلکه افقه الثقات است در زمان خود که درین کتاب دانستی که مجتهد تقلیش
نموده که او بتوسط بعضی آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است و الحمد لله علی وضوح الحق کالنور
علی شواهق الطور یعنی هرگاه حال زراره چنین است که بمقر اصلی خود رسید و دیگران بطریق
اولی و ایضا بظهور آمد انچه بر اصول شان بارها دانستی که ممانعت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد و یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد محملی ندارد قوله و غوث
اعظم سنیان الخ اقول این امر در کتاب صولهٔ حیدریه چنان مفصل است و در جواب
ذو الفقار بر این قرینه سعادت مند که مزیدی بران در خیال ناظرین و منتظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضی از وجوه ان قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی و آن از علمیکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زنهار از عجب است عقب
مسلم نیست بلکه مدعا اینست که او اتفاقنا اتفاقنا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا از روزهای عظیم است بسبب چیزهای که در روایات شیعه از ائمه خصوصا از امام باقر
و صادق به آن پیوسته بسیاری از مظلومین از دست ظالمین اینکه غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرات اهل بیت وجهت حج شده و مقرر است
که او اتعارضا اتفاقا قطعا پس نه اتحاد باهم باقی است نه اتخاذ عید کما لایخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مبین
باشد الغرض آنچه غنیة الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق زنهار ترقی در غنیه نسبت
که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم و لاتنی به تاریخ و الی مجتهد الزمان
میکنند ورنه بکمال فن انشاء و خوش بیانی و اقوال علماهنوز انتساب غنیه دران مختلف است یقینا
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که معادات با ایام نباید کرد و فانها تعادنا کم یوم القیامه چنانچه مولفش بخطبه اظهر میدارد که روز
دوشنبه را مبغوض دارند و روز بنی امیه قرار دهند و از افادات امیه خلاف آن بظهور می آید و از عجایب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیجان سلمه الله تعالی داماد حسین علیجان برادر مهین رسیده لهذا
پس من چنانچه نزد او فرستادم و او قفل سکوت بر لب زده و نیاز است که بر خود بخلیند مجتهد مثل بار کوهها
بر خود پیچیده و جواب هیچ نه اندیشیده که فتوی او درباره منحوسی روز دوشنبه معلوم همگنانست پس اینکه
کار را بر عاره برگز نه توقع رجوع از دلیس بعید و مقلدینش الحق درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس همگان خویش همچنان در باب منحوس بودن روز عاشورا حکم رانی مینمایند و روزه آنرا با خصوص
بثبوتش بر روایات مسنده منکر و حرام میدانند و جهه انتقام میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نموده
آن می آید انشاء الله تعالی و اینهم از جمله ناعاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان رد نمیدا
علامت شد برای آنمعنی که روز عید قرار میدهند اگر چه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
دوستی آل حرم و دشمنی است یعنی هرچند میخواهند که داغهای عناد اهلبیت انجاد را از پیشانی خویش محو نمایند
ولیکن داغهای دیگر بهم میرسد و آنچه محدث نسبت ایشان قصد کرده بود و بتال ایشان نمیگذارد
فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ بعد تحقیق تمام که من از ثقات
چنانچه شنیده ام و بدان اعتقاد دارم هیئت که اهل حرمین شریفین جمعه سالگی میکنند و کشتر طعام ملحوظ میدارند و روزه مطابق
احادیث میگیرند و اتحاد باتم و سوگواری را محدث میشمارند و گرد آن نمیگردند و طریقه تعزیت

میت نزد ایشان همان است که در سابق اشاره بدان کرده شد و نیز چون تقریب زیارت حضرت حمزه رضی الله
عنه سید الشهداء پیش می آمد بوصف آنکه در احد سانحه عظیم گذشته و مصیبت شدید بوقوع پیوسته بود گریه و ماتم
و شیون را شعار خود نساخته و باتخاذ مجلس سوگواری نپرداخته گریه و بریان ایام گذشت که این واقعه
دران رو داده و امروز اگر کسی آنرا در کتابی ببیند و زبانی بشنود و گریه آثار رحمت الهی خواهد و همین است طور ذی الشان
در باب واقعه کربلا و رسم جداگانه نیست و اینهمه گفتگو تعلق باهل علم دارد و عوام را چه اعتبار و طریقه اجتماع
مردم و انعقاد مجالس برای تعزیت و تعزیه رسم و راه صالحین نبود نشان باید داد که حضرت امام رضا
بولی عهدی مامون و دامادی او رسید و شیعه تشیع مامون را بجا مثل پیر دهقانی در صوامع و غیره یافت
میکنند و لیکن مجالی ندارند که باثبات رسانند که حضرت امام رضا ع ازین مجالس و لوازم آن دران
ایام عمل آورده و زنهار از نظر تا مرنگشته و اگر امام رضا درین باب قدم نهادی مثل هندی مسلمان
در قضای که دو کان یعنی کسیکه از هنود جدید الاسلام گردد برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصاب
عیشو و البته مامون این منزل را بکمال شوق پیموده و داد سوگواری دادی هر گاه طریق و رسم
باثبات رساند بکمال جسارت او خواهد بود کما لا یخفی علی اهل العلوم وقس علی هذا حضرت امام باقر و
صادق علیه السلام بران عمل نفرموده اند با وجودیکه امور بیشتر احکام دین محفوظ بحرز دانان
رب العالمین بوده اند الحاصل طور اهل سنت طور قدیم است که در شریعت غرا قرار گرفته که چون
کتابی درین واقعات عبید در مجلس علما شنیدند آنقدر میگریستند که رفته شکلین در تمامی عمر نگریسته باشند
و این طور سفیان نزدیک تر باخلاص است و از نیجاست که در قتال لشکر ابن زیاد علیه ما استحق قدیا علی
گویی سبق ربوده اند کما اشرنا **قوله** و انچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات آن خلاف
صبر و شکیبای اهل بیت واقع شده بدون بینه معقوله از درجه اعتبار ساقط است و
شنوید اے دوستان این داستان که جناب مجتهد انچه درین قول افاده فرمانید
از آن همه عقلای عالم حال کتاب بنے جناب شان سے یابند که هیچ نیست و نزد بگلی
این مجتهد ثلاثه ثلاث خبر رسید و حال جناب ستشیده هم ندید از عظمت و جبروت
حضرت سیده عالم و عالیان باقی و نشانی باقی نمانده و این امر اگر بروایات و حال ببینی
معلوم توان کرد که آنجناب با وجود یکه ام الائمه النجباء الهداة بنبوده و نه در آغاز امر شده وقت
ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریعت او بضمیمه انیکه امت او را شهید کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بعد از شنیدنش راضی نشده و این الفاظ فرمود و حضرت حق ثواب و بودن ائمه رضی
الله عنه در اولاد طاهرین او شنید راضی شده و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

دادن برضا ورزند او و شاید گمان بری که او هم بعد از مراجعتها راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر درین
خصوص بدین کتاب موجود ست که هیچ زنی در جهان نیست که پسری زاید و ناخوش باشد جز جناب سیده
و در کتب دیگر بکمال شده مذکور ست که امروز هم جناب سیدة در ماتم امام حسین رضی الله عنهما در بهشت برین
بسر می برد و شرح اینهمه از رسائل تعاسی شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجتماعی این امور تحو آید
بلکه از ان انهم ثابت است که حال حضرت نیز چنین است والبته شعر النظم کردند که راضی نیست در آنجا نه که بیان
نیست فکیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را بکر ملک الآلام و عموم مخبر اشد و نیز شیخ در بوستان میفرماید
که بر خاطر بادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی چو حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق
یقین چنین باشد دیگری کیست که او زندگانی برا و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مرتب گردد ولیکن نیست بیاری چو بیاری دل وایضا از رسائل این تبیان خبر
که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جهان شاه خود را بدریا
فرات انداخت و بدین موت رهگرای عالم قدس گردید و حالش در مراعات فرید شئونات و تشیع و احتیاط
بجاے رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر کرا پسند و شوهر او ست و جناب امام
پیش آمد فرمود سبحان الله ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توان داد این وقتی بود که هنوز دین و ملت را نمی شناخت
پس علم و تقواے او بعد از تشریف نکاح شریف امام حسین در چه مرتبه خواهد بود حالانکه بسیاری از علما روایت
کردند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیبایی لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را برهم زد
و او نیز بر او سوار شده در کوهستان ری غایب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در بین اعدا
و مصائب گذاشت و برای خودش آسایش گزید که خلاف عقل است و گفته آید که اینهمه از تعلیم انجناب
بود و معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنی میدانست که تکالیف و محن درین واقعه از حد
ظلمه بیش و بیش است ولیکن چنان نخواهد شد که امت عبد الله بن سبا در باره خواهر امام حسین رضی الله
عنها مثل دجال اعور روایت میکنند و بارها باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چها شدائد و مصائب چشیدند و چه سختیها کشیدند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده و معذر معاصی نگردیده اند بلکه همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا ماندند و از ینجا
ست که رب العالمین جابجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبایی ستوده
و در عطای ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعمای فردوس برای شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مرصوص نموده است و کلمه مقدسه وَاللّٰهُ یُحِبُّ
الصَّابِرِیْنَ در بسیاری از مقامات وارد است و کلام درین اثنا بتذییل بود که بعضی ان را وظیفه خود

کرده‌اند و در ظلماتِ کار اہل‌سنت ذوات مقدسه معتقد ایشان در ین رسیده و اگر بتوانی بکتب و سیر رجوع
کردن پس موافق استعداد خویش مرتبه چند از دلائل و ضمیر باید کرد و در دین و نظر نمودن که هیچ امرے
باقی نمی ماند آنچه در سکنه محالات بادشاہے در بارهٔ عشق و عاشقے در بادشاہ دسے کتخدائے امام
قاسم و بیش نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش بسیار دل نمی‌خواهد اگرچه نیز در قصه این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد و اگر مثل اے احسان دیگر برادر اش را بنظر در آرند که بقول منتظم الدوله
اجار تعزیه میساختند و اکنون در ین بلده عموماً بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدن شکل
مجمل میشوند بالجمله با این همه اظهار و اقتضائے واقعات مذکور که درباره اوساط الناس عقلائے اهل
اسلام تجویز نمیکنند انتساب آن باہلبیت رسول رب العالمین و حرم محترم سید الشهدا و در دیگر ذراری
دیار لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتهاد جناب مثل المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید قوله
و آنچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالے از ین امور نیست معلوم نیست که مقصود از ین امور
اهانت و تحقیر ست که بر بیان تفصیلی متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسوء ظن
میروند و ما مور هم بکشف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و در ین اوراق هم نشنیدی که حضرت
در اخر خطب در باره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرمود مضمونش بتواتر معنوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاه دارید و حضرات ائمه این
چنین امور را هم در حق اصحاب هم اهل قرابت بشیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح ست و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست کذا ذا ولا نسلم که حق تعالے فراز
اصحاب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد یا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم و غوایت و عصیان برائے اهانت ست بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسانے را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا آورد و بدرجه
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه احد را ذکر فرمود چه مقدار تاکیدات او انمود و عفو گناه کسانی را که جنس
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه احد شده بود کی لقد عفا الله عنهم ان الله غفور رحیم
تا بدانند که دیگران چنین حد نرسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولے بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از نمیمی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردید که روز حنین چه پیش آمد ممکن تواند که اعتقادے
هم مهاجرین و انصار را در سایر آیات قرآن مجید و باخلاص و همراه و کمال دلیری و صدق و صفا بستاید
و وهم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریا و الدغل که
گویند که امیر المؤمنین مجموعه نسخه قرآن خود را تصدیق نموده علی رد سر الانتها در مجلس مهاجرین و انصار
چنانچه صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آورده و بهمان حدیث روایت کرده که چون ابوبکر آن قرآن مجید را

که مستلزم قبائح ست از تناقض و تناکر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این مسلم و اعم
پس لازم آید مثالب و مطاعن ارکان رفضه نیز که آن ها را از چند صد هزار اصحاب کرام برچیده اند و
بالیقین باظهار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و غیر آن اصحاب مقبولین در آن واقعات
شریک بودند و حضرت را بقول شان در دست دشمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند نعوذ بالله من ذلک و اذ لیس فلیس یعنی چو مجتهد قائل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر جوابیکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما کافی
خواهد بود و کمالات مخفی علاوه بر آن معنی اهانت و تحقیر را نفهمیده بلکه بر آنچه تشکیر نمایند نسبت بخیمه مخدرات
اهلبیت طاهرین از نهب و غارت بعمل آورند حمل کرده و مراد من اهلبیت که امام حسین قبل از شهادت
وصیت ها کرده بودند در وقت ترخیص نیز ارشاد فرمودند که فغان عصمت و طهارت را در آن مصائب
مبتلا شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار نشده که ماتم نکنند و طمانچه بر او نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان نه نمایند و لیکن گریه و حزن را منع نمیکنم در رفضه چنانچه در کتابها و فرموده برای اهلبیت مطهرین
اینهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا بکمال فضیحت و رسوائی و شور و شغب نقاره ها بجا می آرند و هر کسی
بر آن مزید میکنند و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس اهانت و تحقیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد ثبوت آن واقع میشود پس باید که
بخطاب مجتهد الزمانی این مصرع برخوانی ع سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست و ایضاً اگر مدعا چنین
باشد یعنی ذکر قبائح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدائح قرآنی را برای مجاهدین
کسری و قیصر ثابت کرده منافی آن خواهد بود و این احادیث عموماً اطول احادیث کافی خصوصاً
قبل ازین بالتمام مذکور شده والحمد لله علی ذلک قوله و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
تقیید حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین تفصیلیکه لائق آن باشد پیش ناظرین مخیل
شده برگذشت که تعمیم و اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و متحیرم که مجتهد بارها همین گوید و نمیداند
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد ان یغیر ذلک من العبارات المختصره و اذ لیس فلیس بالجمله
از تفصیل مدعای ابوحامد غزالی و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مصیب توجیه القول بما لا یرضی
به قائله ست سفاهتی ست شدید و لیکن کسیکه در مرض جهل مرکب گرفتار باشد او را چه علاج بهتر
ازین درین اوراق باستیفاء وجوه غیر محتاج قوله و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب و اغلیطی
نموده تطویل بلا طائل ست اه از اینجا حماقتی و غفلتی دیگر برای مجتهد الزمانی بدست می آید زیرا
آنچه از تخصیص بلفظ میاید برای آن بلقا تدارک می نمایند و در تحقیق مجتهد در مخصوص عبارت کافی
از مقام غیر متصرف کافی ست و لیکن برای الفراغ غیر و اینک عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب

ان العلية لاجتماع موثرة الا ما هي شرط فيه الا الاعدل و در ان بفعل شارح آن قوله ضيا به معتبر ايد استثنا و ما بعده
من الاستثناء الاول اي الاجتماع علية غير ما هي شرط فيه الا الاعدل و در شرح آن اي ان العلية لاجتماعها موثرة كما في غير و احكم
شرط فيها كما في بلشه ممر لي كلام حجة الاسلام ما ستعد كلام معجز نظام نيست كه جامع جميع وجوه بلاغت باشد و ما فوق
اين متصور نگردد چنانچه مفسرين اهل بيت و كاسه ليس ايشان در بيان اسرار بلاغتش سعي وافر بتقديم رسانند
و بلاغت آنرا قطعا معجزه است الى يوم القيامة اتفاقي ميدانند و كلام هيچكسي را بهيچ جهي برابر آن نميگردانند تا به
فوقيت چه رسد بخلاف خطابه روافض كه كلام حضرت امير را ببعضي از وجوه فايق دانسته گفته اند كه بلاغت كلام الهي
اختلافي ست بخلاف بلاغت مرتضوي كه اتفاقي ست برابر نبرار دليل نيست حضرت پيغمبر كه بنصوص قطعيه
صاحب جوامع الكلم بود و نتوانست مثل ان گفتن و بگري را چه مجال و هو ظاهر لا ستر فيه الغرض ناگزير شد كه بود
در خصوص توجيه كلام و بيان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه بايد صورت لبست و در مقصود مش بكتابة و سبيله
مجتهد اگر سرشته انصاف را از ديگران نستاند باز متنفيقات و وهم و خيالات را دخلي نه بلكه و آستاد و صدقنا گويان
مهمه بهره هر كه نيزه با طلي نيست و بر و تيره نگان مير و دنيك ميدانند كه هرچه در باب و اعظين و مورخين گفتم
لي سند و بي وجه نگفته ام و الزام و تحقيق را چنانچه بايد در خصوص هم رعايت نمودم جاييكه حال مورخين را
از كتب معتبره شيعه نشان دادم پس نسبت مبالغه بسبب بنده لافي و گزافي خواهد بود و اضافه
لفظ و غيره دليل آن معني نيست كه بخيال مجتهد الزماني جا گرفته ست من ادعى فعليه البيان و بعد ازين التماس
ناحق و نشناسم از مكايد مجتهد باقي نمانده كما لا يخفى امر از ذكر اين امور هيچ فايده مترتب نميشود

قوله و بعض افاضل عصر كه نسبت اين رساله بطرف دهلي ميكنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود كه مصداق
كلام امر اند عجبي نيست زيرا كه بارها كاتش معلوم همگنان گشته كه در مرض مزمن و علت مستحسن گرفتار ست و
بحمد الله حجت الهي در ينجا هم قايم ست كه اين بزرگ را الفضيلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس بر
ثبوت جهل مذكور از براي مجتهد حالت منتظره باقي نيست و در سابق بتبرعا مدلل كرديم كه را دار و اعظ
و غير او امر دم اند و قليل الاستعداد باشند و تحقيق حق در خصوص كه سبب استغناي مجتهد از شهادت امام حسين
چه بود و چگونه ان و فر نزد من رسيد و مجتهد را در فهم مضامين جواب شيخ بلا زده از جهت فرو مانگي او نوبت
بآن رسيد كه اعتراض و بر بعضي از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجيد كشيد و هر كسي از علما بر ريش در از شير
خنديد در اغاز مجلد اول گفته شد حاجتي باعاده آن امور باقي نماند و از ان ايهم عيان شد كه مجتهد در
مقابل او سراسيمه گشت تا بجواب رساله مذكور چه رسد و از انجا كه بنياد بر تقرير شش و رين او ساقي كنديدم
پس چگونه ميرسد نام شهادت سيد الشهداء سر منبر گرفتن و سرشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود

قوله علاوه اينكه هيچ سبب تخصيص ذكر شهادتين چنانچه بايد مبين شد و تحريم ذكر جميع قصه با حجة الاسلام را
چگونه لازم مي آيد و دليلي بر آن قايم نكرده و چون با نعم البتة آقا ست دليل بر وي مها و ست زيرا كه نزد اهل سنت

مثل هجرت و نوشتن منادی و استنباط آن از ادایشه بعید وانچه مترتب است احیانا اسوات اتفاق وارد کلاه
متابعی عبارت از ان فوائد بود و کتب کثیره من وشیعه تصنیف کردند جناب سامی با همه اشغال جمیع اسباب
در جوابش قلم بدست نمیگیرند با آنکه شیعه بادوزار اثنا عشریه چندی از اجزای ازاله نقش تحریر
نمیگیرند این مضمون که بگوش رسید با اظهار بعضی از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که این است و ایشان بعد از حضرت مجتهد بر خاستند و
و محصلش آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بجز یک تماشا میکنم و تماشا آنچه گفته اید در دو دینی است ولیکن کثرت
جمله را بیست کرده اگر دست بردارم مخالفت با دشاه است و با وجود همه امور قرمت کجا میماند لیکن
بحصر حال این کار را با تمام فرصت میکنیم مطلقا باید بود و بعد از این روایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نمودند که مشکل آن نیست که حریف پر گوئی میکند و بر زبانی اور احدی نیست بر سر لفظ
و معنی او چون در عرق بیجد شد سائل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم پوشند اخلاق حمیده
حضرت از کران بایگان خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که بدین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
حریف منصور شد و شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که بادشاه نیز متغیر شود و اگر بد تماشا
غلط نامه کشاییم در شریعت جایز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام موکول و بعض تماشا میگوییم
بحصر طوریکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد بنده سید هر چه نتوانند کاش جناب مجتهد مباحثات
لفظیه گرا نپذیرا شده و بشنود که کتابی آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه تحریر بعض
در مکاتیب خود و معامله بحقیقة الکلام ابداء نمودند و مباحث لفظی را نپسندند و حقیقة الامر آنکه در آن تا حسم
عاجز شده و شان امتیاز شرعیه کرد مگر سن مجتهد را اجازت مباحث لفظیه دادم که ازین فریب
بهم بر نه گردند سنگ که دست با نگر بیان چه رسد پس هم در دعوی فن عربیت و انشای محاورات
از ایشان چنان است که کسی از دعوی خدای با اتباع فرعون معلوم است و لوم باشد و برای هم اصلاح
بلده تسلطی نداشته باشد در سال گذشته که بتصحیح این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب هجرت
بر من گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فریقین یعنی سجا نعلیان بکمال حراست و حفاظت
با کتب مولفه در کارخانه خویش نهادم چندی از ان خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضی از محاورات عرب درمیان آمده بود و تعلق بعبارت نعمی الکلام داشت چون نور الدین جهانگیر
و جهانگیر دو جهان پهلوان و جهان ستان رسید برای تصحیح مقال خود از عبارت تاییر دهقان و در فرهین
مذکور بدفع آن پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم است ولیکن تحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استنباط نباشد و از اینجا دلیل آن بر تحریر مجتهد در خصوص سید
تقریر سرآنکه چون سرمایه تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان میرسد پس البته مجتهد از ناشیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود را از سبحان بهم بهتر دانسته باشد چرا چنین اعتقاد نکند که هنوز از علل خویش جفنه و جفا جهل مرکب بیرون
نیامده چنانچه از این مجلد هم دانستی و از الملتقط نتوانستی و اگر با سیمه این فرزند سعادتمند خود را از سیاق قلم
وا اندیس مقطع نظر از شغل مشوب طرز شاگردی که میگوید سبق استاد را، تو انگاشت که معنی آن انیست که در اجنبیت
از بین فن گوی سبق از پدر در ربوده کاهو مقتضی القول رسیدم بر آنکه ضرورست که عبارتیکه بعبارت دوام آید
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل بنده اینقاعده را زنهار در کتب عربیه ندیدم از نحو یا
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر بادنی تصفح عیان تواند بود و اگر بنده بسبب امور
مذکوره فرصت سرخاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داده که از خاک تیره هند برآیم و بار قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و نعل بعد بحدیث بعد ذلک مراد اگر قاعده مذکوره را در کتب علمای
چرا نشان نداد و بر مجرد ذکر مثالی و ابهم مناعی تقاعس ورزید بلکه باید گفت که فرخیه را باید دید و تعلق آن از سباق و سیاق
رعایت کردن اقیست لملاحظه مورد با خلاف نفس الامر نشود و مذهب متکلم را باید نصب العین خود ساخت از ان نوع بنا شد
که گوینده اوله بالاثر منع الی غیر ذلک من المعائب قائله چنانچه از احیا و کیمیا و بسیاری از کتب منقول امام غزالی
تو اینا فت که او زنهار از شهادات و مدایح عالیات این گوشواره عرش عظیم انحراف ندارد و سعادت [illegible]
که او متتبع جواهر الملحق است و در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود بالجمله بنده منع میکنم چنانچه جلد اول
گوینده این منع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعباره العین است که جائزست که دلیل مذکور برای منع ذکر تشابه
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد مطلقم دانی له ذلک زیرا که در مجلد اول دانستی که مجتهد یابان
همه اسباب جمعیت خاطر معانی بر آن نیافت که بر تغلیط عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موهومه قایم کند
معهذا آنچه موید احتمال بنده است که تعلق دلیل بسوی قریبست آنکه علمای فریقین در جواب اعتراض متعلق
بحدیث ورود تشریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه به اقوی میباشد فلا یبقی افضلیة [illegible]
گفته اند که محتمل است تعلق آن بلفظ آل پس لازم آمد اعتراض مذکوران ابراهیم ع افضل من النبی صلی الله
علیه و آله و سلم محصل کلام و قد لکه المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند و اول یا ثانی را بسبب بلاغت
امور دیگر معلل نگردانند و گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهرست که از عداوت حضرت
یزید و عبدالله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب امر زهرا را خود حضرت امام حسین نظر
بأین احتیاط معین نفرموده و گفته که ای حسین اگر سبب زهر اینست که مظنون من است فالله عزیز
ذو انتقام ورنه در قصاص من چرا بیگناهی گرفتار شود و چون واقعه شهادت با صحاب تعلق ندارد
بداهته حاجت دلیل نباشد و غرض اسلے را بالزام رفضیه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان [illegible]
شده که در کتب ایشان و آثار و اقعاسے را که در وقت حضرت آدم وقوع آمد بر گردن شیخین نهاده اند و چندان
ادراک و بے بصر شدند که چنین تقدم و تاخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول پیر [illegible] در هوا [illegible]

شبہ نمی شود تا بدان معتقد باشند متمسک شدند کہ خدا ایشانرا اعلم قرار داد و تنبیہا اجمال و اقوال مجتہدین
قابل التفات نخواہد بود والحمد للہ علی ذلک چون اینہمہ را شنیدی شاید بگوئی کہ از عجیب نتوانند شد
کہ از کتب معتبرہ احتمال خویش اقوی می گرداند پس باید شنید کہ اینہمہ علیہم سر دست حاصل توانند شد کہ
بیاد می آید کہ در خصوص سراسیمگی داشتم و بالہام الہی بخیال آمد کہ در وقت تلاوت منزل قرآنی
خیال بکن چون نوبت بنجم و ثالث رسید این آیت بیادم آید کہ لا تنکحوا المشرکات الا آخر کہ اولئک
یدعون الی النار تا پیکے بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاہ ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان
گویم کہ بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکہ جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید کہ نکاح مکنید کہ با زنان
مشرکہ تا کہ ایمان آرند کہ کنیز مؤمنہ مسلمہ بہتر است از زن آزاد مشرکہ اگرچہ مال و جمال او شما را در شگفت آرد
و دختران خود را در نکاح مشرکین یعنی کافرین خواہ اہل کتاب باشد خواہ غیر ایشان تا وقتیکہ
ایمان آرند کہ بندہ مؤمن بہتر است اگرچہ مال یا حال و جمالش شما را خوش گرداند کہ این کافرین دعوت
خواہند گردانید زنان را بمذہب خود کہ با آتش دوزخ ست و این ارشاد الہی بند بیان سبب و علت ست
زیرا کہ مقتضا اینست کہ ہر زن خود را بمذہب خویش دعوت میکند و تمام آیت کریمہ کہ بیانش بطور ربط
از تفسیرش بود ہم اینست و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامۃ مؤمنۃ خیر من مشرکۃ و لو اعجبتکم
و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک یدعون الی النار
و اللہ یدعوا الی الجنۃ و المغفرۃ باذنہ و یبین آیاتہ للناس لعلہم یتذکرون
اکنون مجتہد الزمانے را باید از روح مولای خود و دلدار خود کہ ابو علی بود سوال کردن کہ حقتعالی در حکم
فرمودہ بود کہ نکاح مشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدہید تعلیل را یکی از ہر دو تخصیص چرا
کردی زیرا کہ اولئک یدعون الی النار آخر الآیہ تعلیل جملہ واقع شدہ و جملہ کہ لا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن و لامۃ مؤمنۃ خیر من مشرک و لو اعجبتکم و لا تنکحوا الا آیہ ست پس تعلیل بہ نصف جملہ
خواہد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و البقاء علی الجنابۃ عمدا فانہ منہی عنہ تعلیل
تمام جملہ ست نہ بعض آن پس بر جوابیکہ ابو علی طرسے گوید جواب ما خواہد بود شاید کہ مجتہد ظاہر
عبارت را کہ یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و الجماع و البقاء الخ بود چرا گذاشت تا تفصیل
برای علم الہدا سے رفعہ زیادہ تر نشود زیرا کہ او در کتب خویش قائل بدان شدہ کہ وطی فی الدبر
بغلام بد نمی شکند پس برائے او زیادہ تر رسوائی نیست اگرچہ قلیلے بالاتفاق باشد چنانچہ حواشی
مختصر نافع و غیرہ نیز دلالت دارد برانکہ او میگوید کہ مراد از نہی از ارتکاب آن سہ چیز ست بطور عادت
پس اگر کسے عمدا بر گمانے روزہ خود بلطف آن کہ عادت بدان ندارد بخورد و شکم خود را پر کند روزہ او
بجائے خود ست و این در حقیقت بخ ہا ریختند و انست کہ علم الہدی شیعہ در باب اکل و شرب آنرا

مختار خود گردیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوطی غلام پروارد اگرچه حرام باشد
لیکن بقطر صوم نخواهد بود و العجب که لقار خیانت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میداند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر شان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون شخصی باز وجه یا کنیز خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقای غسل البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول و
غسل با آب گرم در زمستان و ضعفا در تابستان نیز بدون ابتدا از زمانه نتواند شد فیکون مجوزا و جرا بافتی
در وقت واحد عیاذا بالله در ینمقام نیز دلم میخواهد که آنچه از کتب فقهیه خصوصا رسائل و کتب امام اعظم
اسمای ایشان بیاد دارم و هم اختلافات رفضه اثنا عشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلاة منتش کرده از
شلنگ بر گرشته و بحر در خواندن شعری سکند دیده ام بیان سازم و لیکن بیست که داد سخن دهد و انزالتطویل
ندانند پس تیر در دریش برجان درویش ست اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ ایمای نقص الصحابه
ایمای لطیف باشد و لیکن ان ایمار محدث اول بسلسله اهلبیت میرسد یعنی امام حسن که خلافت مستقر را
که در خانه اهلبیت بود از دست داد و بدو کافر حربی بر اصول رفضه سپرده و اولویت بجهت ادعیت برطاله
حقی که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق روزی اجازت داده بودند که از
یکی بعد دیگری نباید و بجواب شبهات خویش مطمئن گردد سد بر بستر رفت چون ذکر امام حسن آمد عرض کرد
او را چه منزلت تواند بود که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد فرمود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و اینحدیث از علل الشرائع که صدوق جامع ست مختصرا منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خبر جامع
در معامله آن جوابی نیست حسن تحیرم که بر ان واقعه کربلا ترتیب یافت در جهان از این زیاد ترجیح داعی
بر اصول امامیه تواند بود فالتعبیر [illegible] الابصار و فتنه های ارتداد و شیعه آنچه بران ترتیب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق بالا باشد کتب معتقد روات را به بیند که از ساحه کفر و ارتداد که باقی ماند و در ینمقام جناب مجتهد از زبان
فارسی ملایان علیحده گذاشته و بی کلام عرب شده [illegible] و من از کتب عربیت چنان راسخ است که صلاح لفظ مجلد
بلفظ عن از نظر من نگذشته و بنده بعد و مباحث لفظی از وقتیکه با مباحث و فروع آمد بیفتاد مام و احیانا آنچه
سعد و ریافته بعزت شدید بود و در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
بیست فرمایند مشکلست البته تحریر عربی چگونه از ما بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب بیدلی
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانی باشد بر مجتهد سر چنانکه و المنتهی
مباحث لفظیه که موجب تضیع اوقاتست کمتر خواهد شد و العجب که در ینجا نیز مثل عاق بقدرت نیافت تا دلیل
و عادی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید باعظ بمقیر خود بلفظ و غیره
بمور ضمن اشاره نفرمودی چنانچه تفصیلش بالا مرة علیه گذشت و قس علی هذا آنچه بعد ازان گفته و آنچه نوشته که
ان بسوی شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نخفی و غیره پیدا است که

که این لقب بر زبان سلاله خود بابان اصطفا و ارتضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوس
فرموده جاری گشته وقتیکه قوم این جو فروش گندم نما او را بیوفائی دادند و از رفاقتش پهلوتهی کردن پس ازین معنی ارشادات
تقادیر توان دانست که ایشان لیکن اضعاف اعتراف مجتهد نیز به ثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آشنا بدین تبرا نه دشنامها وانسته اشتغال
می نمودند و شان خود را نسبت آن مخصوص و ثبت خود از شکوه مینماید کما فی مجمع البحرین والحمد لله و جواب عم مجتهد سنت قرآن مجید پیدا
جاییکه فرموده اند مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی نسبت
و مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نمودند اگرچه خود را اولاد و فرزند ارجمندش میدانستند و
خویشتن را برآنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بگمان دین بدون اتباع شان امکانی ندارد
و چون پیشوای فرقه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو آنکس بنا شد اگرچه سن
دیار و سمعه گشته روز تذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین پاشند الغرض عصبیت و غلو پیروی
ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که ازین افراط در صحیحین غالی به پیروی ابن سبا همرنگ گشته مصداق این
قول گردیده اند که گروهی با آتش بر دز آب نیل ؛ کاش بمطالعه نهج البلاغه بدون فساد نیت و ختا
پیر داختند و میدیدند که جناب اقدس امیر المومنین درباره مفرطین چه فرمودند و بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان
از زبان حضرت سید المرسلین چه وعیدها شدید جاری گشته **قوله** و برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ
اقول برائت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین باهتمام تمام و تاکید بالا کلام نازل فرموده بیان
و طهارت و عصمتی بودنش اثبات نمود تا آنکه عامه مفسرین شیعه بدان اقرار کردند چنانچه از مجمع البیان ظاهر و از
پاک نیست و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفتند که عذاب مفترین بر جنایت ناموس اکبر حضرت
سید المرسلین بدان درکات رسانیدند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرمودند و با اینهمه اقرار و اعتراف علمای
رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقصد کفایت تکر دیعنی از بدگفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند
نیکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او توانند شد تا ارباب اهانت که کلام در آن بود
وانهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام مجتهد میفرماید مماثله باهانة الانبیاء السابقین
در میان بهمت بحضرت مریم نسبت کردند ذکر مینماید ولیکن شاید که چون این آیت که تعلق بسرزنش حضرت مریم دارد
مشتمل بر ذکر هارون است فهمید که هارون نبی بوده اند نیست که این هارون مرد صالحی بود که در امثال این مقامات
او را یاد میکردند یعنی یا مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بوده‌ای این چه کار کردی و همی استاد کلینی چنانچه
که این هارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از وست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دایر است
کجا گنجایش باشد و کلام مجتهد صحیح شود و محتمل که دعوی ذکر اهانت انبیا کردن و حال حضرت مریم را بیان نمودن مبنی
بر اصول خودش باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل میشد مصحف آنجناب تخمینا

قرار سید حالا انکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات میشاید بلکه بوی احتمال صحیح الاستدلال را باطل میسازد بی اجمالا تا دلیل اعتبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی آید مانع را منع مجرد کافی میشود کما لا یخفی ا لحاصل اینکه کار بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این ائمه را در دنیع گردان خود را خالی کردن ستانصیحت بجای خود کردیم و روزگاری درین بسر بردیم و گرشاید بگوش غبت کس و بر رسولان بلاغ باشد و بس **قوله** اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ **اقول** جناب مجتهد از اتباع محدثات این سبای ضیعاف درین افاده و اوجهل و نادانی بوجهی چند داده اند اما اولا پس از انکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان موسس بر حدیث مروی جناب ابوالمحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده و حال این کتاب پیشکتان را معلوم که نزد روافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد ثانی در ائمه حق نماز احباب خود نوشته اند اینچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبدای آن کتاب شبهه نیست پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان توسط انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هرچه باشد باشد ولیکن بالخصوص این دستورالعمل در صحیفه حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف بکنید جز خدا از کسی نترسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان کنید و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین اما یعن خواهد بود که مرا یاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که ختیار فهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در بدیهیات از ان ابتراست اینهم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و بسیاری از کلیات را برای حمل توان کرد قائم و قاعد و عالم و راکب و کاتب و شاعر اسپید غیر ذلک مما یتناهی پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق که عبارت صحفهای ایشان را کلینی روایت کرد و حفظ و رایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرده و گاه ورا از خبر نشناخت و کتب خود را مانند حملی هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرود آمد واللّٰه یعصمک من الناس پس حفظ از شر شیخین و عصمت حضرت موید یکدگر شد و او منافات دانست و مانند الاغ در وحل مغلطه افتاد و هوش و حواس را خیرباد گفت اما ثانیا پس از انکه انکار اطلاق لفظ مذکور را اگر از نجهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لا بیحی در کوهر اد اینچه میگوید ازان توانی دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد انهم خیال نفرمود که حفظ و امان ایزدی اصل و منشای جمیع مجاهدات و صاف برگزیده و اخلاق حمیده ست چون مجتهد این اصل و مبنا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او اینحقایق را

پرسیده اند ولیکن در نیابت او نسبت با امام نرگسی کلامی نیست هرکه شک آرد در زندقه و رفضه کافر گرد
لاحول ولا قوة الا بالله که ابلیس باز معلم ملکوت شد اما انا لیس از آنکه نشان عهد و پیمان گیر
که اهل حق کجا خلفای غیر راشدین را محفوظین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شده تا هر کسی را بمقامش چنانچه باید گذاشته اند هیچکس را با امام حسن از راشدین
پسندیده اند و بعضی را از مخلصین بایشان و کسی را از ملوک و جمعی را از امرای ایشان و این مابه الامتیاز معیت
و باعتبار مابه الاشتراک یعنی نفس حکومت و قرشی بودن یکجا هم آورده اند مقصود اینست ٥
هر مرتبه از وجود حکمی دارد و گر فرق مراتب نکنی زندیقی الغرض رتبه برزخیت برای اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه
ملقب بنصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز این پسر و پدرش علی المشهور در مطالعه
آن عرق بودند و هر فقره کتاب مذکور را اشتری میدانستند که بمعزل و جگر ایشان تا [illegible] سپرده
عبارتش از آن مقام اینست که سب و طعن انبیاء از آنجهت کفر و حرامست که وجه سبب یعنی علتے
و کفر در حق بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم از منا و حسن بوقر موجود و از جهت
جماعتے باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر منصوص
قرآن ثابت شده باشد بالیقین انجماعه در حکم انبیا خواهد بود در حرمت سب و تحقیر و اهانت و
بدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را بعد از وجود معدوم شد
و معدوم العد الوجوه چون معدوم اصلیست درین باب لهذا آیت را گناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحاب پیغمبر نیند اگر که تکفیر سیات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الٰهی باعمال ایشان بالتخصیص متحقق شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد در میان انبیاء و امتیان انتهی کلامه پس از بیان مذکور عیان شد
که اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق مذهب کلینی ست چنانچه دانستی که این اصطلاح
مطابق اصول شیعه باشد از استلزام تناقض و تهافت و تکذیب معنی آیت تطهیر دانستن خطبی دیگر
و منشای این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار است و با کتب خود نیز دراستی نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره است پس دانستی که ابرا
راسخ بکلام بنده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که چیزی از
رجس در اهلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و رفضه بزبان خود میگویند که از
روز ولادت تا وفات عمدا و سهوا صغیره و کبیره منزه بوده اند و صدوق در معانی الاخبار
آورده که عمر او قربات رحیض تبرک است کما مر پس تناقض و تهافت و تکذیب هرچه هست در

نعم مجتهدین امامیه است بالجمله این افاده تازه زیاده تر موجب سرور جمیل وفادانی مجتهد الزمان شده حتی که
بعضی از معتقدانش از راه افسوس بنظر امور یکه از برای تخییل وفا صادر شده و منه آن یاسنیه آن خود
بر زبان آورده اند ه هر که هست از فقیه پیر و مرید ، و ز زبان آوران پاک نفس ، چون بدنیای دون
فرو آمد ، تعبیس و زیاند همچو مگس **قوله** بالجمله این افاده تازه و این وقت بی اندازه الخ هرگاه
مناظرین خرفات مجتهد را بنید که تلمیعاتش از هر طرف مکشوف گشته البته همین الفاظ از زبان لسان
خواهند برآمد که انچه اجتهاد مجتهد الزمان در حصار آهنین پنداشته اند مثل نسج عناکب معلوم شد ان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت و برابکار افکارش چون در خلوت نگاه کنند عجوزه فرتوت و مضمحل همچو اوراق لوت
گمان برند زیراکه قبل ازین بتفصیل هر چه تمامتر تحریر و تقریر کرده شد چنین نیست که او فهمیده و بر حضرت عثمان رض وارد
نمیشود انچه مجتهد از غایت بیحیایی پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن و گران سنگ
جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیکه قصه شهادت حضرت عثمان مفصل مذکور فلیرجع الیه و اینجا
که مجتهد غفلت شعار بلوائیان را که از مکر و تزویر عبدالله بن سبا و فتنه گری او فراهم شده بودند کمانی مجمع
البحرین و غیره و دل بر قتل ذی النورین نهادند و قابو یافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دادن زیاده
بر همه خبطهای مجتهد است زیرا که شیعه اولی چنانچه از منهاج و تحفه و غیره عیان میشود کسانی هستند که در
رفاقت مرتضوی داد اخلاص دادند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و یاری جناب امیر از
قاتلین عثمان مسلوب است نسبت آنکه جناب مرتضی انهار العنت میفرمود حیث کانوا
فی السهل والجبال چنانچه بار بار معلوم شد و در نهج البلاغت واضح گشت که بسبب کثرت خود حکم سازی
بر جناب امیر ع میکردند و آنجناب قابوی وقت می جست و بهم نمیرسید و بالآخر چون دست یافت بر نهروانیان
شان هفتاد هفتاد را کشته دوزخ گردانیدند کما فی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا باقی ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او که شیعه اولی نسبت بعثمان حقیقت چنان
کردند خبطی است که مثل آن متوقع نتوان یافت نعوذ بالله من وساوس المجتهد و خیالاته و افترائه و خرافاته
و انا اشهد بالله و آیاته انا نسبت احراق آیات قرآنی بذی النورین پس اگر مراد انست که از مصحف
التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بجهت برپا نشدن فتنه که هرکس قراءت خود را
قرآن مجید میدانست و از قراءت دیگر انکار مینمود و رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
نیز همین رای زدند جناب امیر فرمود که اگر عثمان این اهتمام نمیکرد من نمودمی و نگویید در حق او
مگر نیکی که رو بروی مان این اهتمام برای دفع فتنه بعمل آورد و معهذا شیخ المشایخ و سید السادات ایشان
اگر این ادله نمیدیدند چگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیادتر است بر میداشتند کما لا یخفی
و بظاهر اثبات این معنی از کتب شیعه بغایت مستبعد است ولیکن بمقتضای مثل مشهور مشکلی نیست

[illegible] برای حل این امر عویص عماد الاسلام پدر مجتهد الزمان [illegible]
کہ آسان نشود امر دباید کہ ہر اسان نشود برای حل این امر [illegible]
کشادن و بملاحظہ عبارتش پرداختن تا بدانی کہ ہر چند از کتب الحق نقل میکنند ولیکن در رد آن دم فرو
ملکا اساسے وجو ونداز رو بعد از عور رہ امعان در اینمقامات خواہی دانست کہ اہتمام شیخین بکر بحیح [illegible]
جمع کردن قرآن مجید از آن بود کہ در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای [illegible]
در جہاد کفار شربت شہادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند و لیکن تجرید قرآن
معمول التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجہت تہیج دادن حضرت حذیفہ کہ [illegible]
ان زمنہ ونانا اختلافات مسلمان آن اوقات بود کہ یکی مرد دیگر را در قراءت تکذیب میکرد فقط قراءت خود
قرآن مجید میدانست نہ قراءت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانہ جنگی بین المسلمین بود
حالانکہ این اختلاف محض برای توسعہ است وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
بلغت و محاورہ قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل لغت تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید الی غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابتدای [illegible]
عرض میکرد تا اجازت آمد کہ در محاورات خویش بخوانند و ہر گاہ در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بہتر دانند پس ہمیشہ مستدعی ماندند و اجازت حرفے بعد حرفے و لغتے
بعد لغتے از حضرت مسہل مشکلات تعالے شانہ فرا میرسید و انتہای آن بہفت عدد نوبت
کشید کہ عرب در بلغا ہفت قبیلہ شمردہ مے شدند و خود را سے و خود پرست بودند کہ بدون
تحویز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر ذلیل کردند پس رای ذی النورین
بتجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قراءت یافتہ قرار گرفت
و جمہور اصحاب خصوصا حضرت مرتضوے ہم تقویت فرمودند الا چہ ممکن بود کہ برا صول رفعت
برای تدارک تظلم یہود فدک کہ علی مرتضے شہسوار میدان لافتے با جماعتی از رفقا سوار شود
تدارک ما فات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید کہ در آتش سوزان گذاشتند ہیچ نفرماید بلکہ تجویز ذی النورین
را مستحسن گردانند تا مثل عرب بر مدعین مرتدہ لا ینطبق نشود و صلت علی الاسد و بلت عن النعد و عجبی
از اہل بلوے کہ برای حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند کہ زمانہ دراز برای
نگذرد و برای نامہ جاودانی و اصل الاصول دین و ملت رسول پروائے از جا نہ جنبند [illegible]
فلک فرسا ہمینا از و بس چنانچہ اختلاف قراءت را حضرت پیغمبر علیہ السلام برای توسعہ و آسانی خواست
ابی ذی النورین جمہور اصحاب و اہل بیت برای دفع فتنہ عامہ الوزر و بر تجرید قرار یافت کہ تا این [illegible]
[illegible] عوام رسوخ یابد بنہا قرآن مجید را بقراءت مختلفہ بالاوت نکنند و ابلیہ لغت قریش را نصب العین [illegible]
و نزاع برخاست و اختلاف قراءت برحواشی ثبت نمودند و منسوخ التلاوت را کہ ہیچکارہ شدند در ضمن حواشی دخلی [illegible]

بعد ازین پیر دهقانی چون پیر طریق منافیست وبوقوع هرگونه تحریف ونامه جابه دانست
صاف انجه در اعتقاد گفته زنهار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب مستطاب چه میفرماید
وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
الی غیر ذلک والعجب که رفضه و رسته ذکر حضرت را ذکر نموده اند وایت انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
ولفظ نزلنا راهم ندیدند که مقتضای ان چیست علاوه تخطئه علمای شان نیز لازم آمد که باین ایت کریمه بر تحریف
تمسک فرموده اند بر ابطال کالیاقوت الاشراق کما فی النزهة وغیرها الحجة وحصل المطلوب الزاما وتحقیقا
پس این نصوص را زنهار نمی بینید و در عماد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
می نهند ومی نویسد که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد واز خوف ایشان نتوانست که حضرت
مرتضوی را بر ملا خلیفه خویش گرداند ونیز میدانست که این اصحاب زنهار باصل نسخه قرانی نازل من السماء
که مشتمل بر اسامی ائمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه وریاست رجوع نخواهند کرد و تحمل آن
نخواهند نمود آن نسخه را بمحرمان اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود واین نسخه دیگر را بجهت مدارا
وبقای ایشان بر اسلام بحکم الهی تالیف نمود پس ازانجا که اصحاب باعث این تحریف گردیده اند تحریف
قران مجید را مجازا بایشان نسبت مینمایند ورنه در حقیقت محرف نسخه اولی تا ثانیه خود رسول خدا بودند فاعتبروا
یا اولی الابصار که همیشه زمانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صافی وقمی واصل
الاصول شاگردش یعنی کافی وغیر آن مانند احتجاج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترتیب نسخ
قرانی تحریف وتبدیل وزیادت ونقصان بعمل آورده اند وازعماد الاسلام اکنون بسعی مجتهد جالسی
چنان برآمد که حقیقة رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا بالله وتفصیل این معنی با مطالب
دیگر درهمین ورق درباره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی و بالجمله
پیر دهقانی بعد ازانکه درمعرکه این مصاف مبعوث نداشته اعتقاد تحریف قران مجید واستناد
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام حقیقة ومجازا می نماید ووجوه انرا در عماد الاسلام
بیشمار و هنوز ازراه نقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب صور وجوه
ترتیب میدهد که بدان هیئت مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی وازینجاست که کتاب او را لعماد
الاسلام بعتبر میکنم که هیچ متکلمی بکلمه اسلام انرا برزبان نتواند آورد دیگر انکه در نفاق منهمک باشد
و قد تقرر ان نقل الکفر لیس بکفر ازانجمله انکه چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعه حرف نازل شده
ومتفرع بران شد که کاره‌ی در آیت بلغ فی علی می خوانند رمانی بدون آن و خلفا ازان مانع آمدند و
این اسم شریعت منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را ازانچه بران نازل شده بود واز
انکه حال حضرت بخوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگی خود جناب امیر را خلیفه گرداند و ازروی

حضرت بر ندخوف تقیه از اصحاب بر بنیاد باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
منجانیش آن مدار و پس تر و عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که بر اسامی
ایمه منصوص امامت شان مشتمل بود و هم بر ابهامی منافقان متضمن گشته بود و باهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
با مر ایزدی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که میدانست که تحمل اینمعنی نتوانند کرد و که ایمه هدی بدان درجه اعلی رسند
و ایشان منصوص الاتفاق باشند پس بر ایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقداریکه مصلحت دانست و چون
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و از این وجه که بدان
آن مدلل و مکمل میدانند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین بپرداخت و از انجمله آنکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقی
که اینهم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر شنیع مران نشر نبود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله آنکه مقصود حضرات ائمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضی از فضلا گمان بردند
ولیکن حضر دران بعید است بسیار نظر به بعضی از اخبار و از انجمله آنکه اینهمه باختلافات مقامات وقوع
پذیرفته باشد و قائل شدن باینمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق ان عنوان
بود که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان بعضی از آن گذشت و بسیارے باقی
که اگر ذکر کنم کلام طویل خواهد شد بستر یاد می آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح بر [illegible]
افسوس که تبرئه نقال کشمیری نیز ارباب الهیات تحفه اثنا عشریه نزد من نیست تا دهم که مفصل
ببینم که پیر با فر اشراق در وقع تحریف قرآن مجید چها گفته و لیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خط نوشته و سخن محقق آنست که از باسی معاشر سنت قائل تحریف کلام الله گشته
بخلاف رفضه که بجست قول تحریف ایمان بالکتاب از ایشان بمراحل دور رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده در اعتقاد اینمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زائد و ناقص است چنانچه
از کتب دهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پسرش مجتهد ثانی نقل و اتفاق
و صوارم و طعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشنیع احقر الانام در روایات نیست تا توهم شود که این [illegible]
احاد معارضه بالنصوص فرا به کند که حرفی از آن مخفی گذشته بر گذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون بر دو قوی و از یکدیگر جدا
باشد سقیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ و المعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که ائمه را درین باب بلحوظ لازم
و اگر درین باب سخن مرا گوش نکنند عبارت مومن جاسی در صوارم و حاشیش باید دید و بعد ازان

از غور و فکر مراجعت بران باید کرد که جابجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری آخر است و استلزامی در میان نیست و چون کتاب نزد فرقه بکثرت موجود و مصاحب
ذکر عباراتش نماید تکلیف که در طبع در اند و صحت نقل ما نیز همراه دارد علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رضه و مولوی طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم
اعتبار آن روایات می کنند و با همه را ابحث مجموعی بخوبی بخبرند و بنده به نمونه محامل صحیحه آن نیز نشان داده
می کنم و عنقریب بوضوح می انجامد و لهذا بی مروت و از دیگران روایات در صوارم و غیره جابجا نمی دا
گشته و پسرش با وجودیکه مخالفت پدر خود جابجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نخواهد ماند
در اینجا به تقلید و کاسه لیسی او میدید و بعد از بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه نفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمخبر حقیقت مسئله اند
بحیران دین و دنیا همقرین گشته **قوله** مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمائی در تحت مجتهد اتانی
این دو سه حرف که بر مقام خود بود و باشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود و بمقتضای مثل مشهور که میگویند
الشیعه نسوان هذه الامة و چون پیر بچه و نابالغی مجتهد مسمی بگوساله سامری بعد از ملاحظه حال کتابش
مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول آنچه افاده فرموده
که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی آنکه چون حذیفه رضه از مقبولین مسلم شیعه است
و او اخبار بلاد را همراه فتح ارمینیه و غیران به پیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرمود از اختلافات اقوام جدید الایمان کرده
بود که نزدیک است محمدی صلی الله علیه وسلم را تدارک بکن مبادا حال ایشان بسبب همین اختلاف چنان باشد که یهود
و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع اجله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرد
و جناب امیر المومنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب آن رای رزین را پسند فرمود پس الفاظ تم کبر دعبارت
مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شریعت حضرت سید المرسلین
الخ دوم آنکه دیگر خواهد دید که طعن احریق عبارت قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حرف شهرة و سخریه چیزی نبود پس این ذو الوجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش احیانا و رفته رفته
نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود است تا ازان طرق تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ
اللهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ مفسرین شیعه در صافی و غیره از کافی حدیث امام باقر رضه آورده اند که مخصوص این حرفی
چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و برسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند متردد و نزد حضرت
آمدند و گفتند که اگر فائده و نیاز مال و اولاد و عاقبت زیاده شد رسول دانیم ورنه فلکیم پس خدا فرمود چنانچه
دانستی و بر طور استهزا ایت شان منافقین باید خواند که وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ

وانا انجاکه مخاطبین گاهی چنین مطالب را در تحریف قرآن مجید ندیده و نه شنیده بوده اند اندیشه دارم که رفته رفته کار
در مقام شاید کاوکاو کنند و دماغ سفیهان را پریشان کرده اند که مولف در مقام دادن تیز زبانی داده مناسب آن
که نقل عبارت سید دهقانی را بعینه با جوهری از اختصار بقلم آرم و از ان مقامات که مولف عناد از کتب اهل سنت برای
معذرت از طرف ذی النورین آورده و در دان کامی چند بر نداشت و تیر کشش از دست بر انداخت حیلو تهی سازم
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصا بعد از اقرار بسرش ترویج و بین که گویا تقلید پدری باشد پس بدانکه
سید دهقانی در عماد الاسلام میگوید که بالجمله بعد اللتیا والتی فمقتضی تلک الاخبار ان التحریف فی الجملة فی هذا
القرآن بین ایدینا بحسب زیادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الالفاظ وبحسب الترتیب فی بعض المواضع
قد وقع بحیث مما لا شک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لعقولنا فی هذا الزمان تحصیل الجزم باحد الوجوه المحتملة
عند العقل لکیفیة وقوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات فیها کثیرة منها ان یکون المخفی من التحریف
ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان نحو مثلا ان یقرأ مارة قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وتارة دونه ومن اسمه فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولی ونسخ اسمه الشریف
فکانهم حرفوا القرآن عما انزل علیه ومنها انه معلوم من حال النبی کما لا یخفی علی المتفحص الزکی ذی الحدس الصائب
انه مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا کان فی غایة التقیة عن قومه ولهذا عند سعی ولیل وامارات لا تسع المقام ذکرها
فیحتمل عند العقل ان النبی حفظا لبیضة الاسلام الظاهری اودع القرآن الذی اشتمل علی نصوص اسماء الائمة واسماء المنافقین
مثلا عند محارم اسراره کعلی بامر الله لئلا یرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک واظهرهم بقدر ما علم
المصلحة فی اظهاره ولما کانوا هم الباعثون للنبی علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله ومنها ان یکون مرادهم ع
من تحریف الصحابة التحریف الحقیقی فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمتسلط مجال التحریف الیسیر اصلا ومنها ان یکون مرادهم
ع من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فسروا بعض الایات بما هو خلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید بالنظر الی بعض الاخبار المسطورة ومنها ان یکون
کل ذلک واقعا باختلاف المواضع والله تعالی یعلم والقول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطورة فی الکتب المعتمدة عند
الامامیة عنهم ع غیر مسموع مما لا یطلق بورودها فی الجملة بل یسکت القدح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فیها مطلقا
اما الروایات العامیة الدالة علی بعض التصرف الثانی منه فیه من شطر منها وقد نفی اکثرها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانهم بحکم جناب احدیت عجیب تکری
وخبطی بظهور انجامیده پس برای مزید توضیح میگویم تو نا واقفان را تسبیه از ان مطلع میکردم که در آغاز این
وجه زیادت را بر اصل قرآن مجید بعض حروف و غایة ما فی الباب بعض الفاظ و عدم ترتیب را تحقیق به بعض
مواقع میکرد اند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود از ملاحظه ان روایات که صاحب احتجاج

بمطالعه تمام زیادات آیات ملاحظه نمایند جناب مرتضوی همراه زید بن ثابت بجد ورق نوشته و این سعی بکمال اهتمام
عملش بر داشته معذور میداشتند حالانکه اگر یکتا نقش یعنی عماد الاسلام رجوع آری می ماند بدیهی امریست که این
اوراق مناظره واکمله و غیرهم این مباحث کرده اند که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه و اسم در بعضی سور
گوئیند مثل وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس بکرو ز در این حیله ساز و ختم بآنجا میرسد که از نمایت و علل ولطائف جیل
میخواهد که نفاق و شقاق خود را خود هم نداند تا بدیگری چه رسد و این آیت مانند آیات دیگر در شان لب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کلیه به بعض حروف مغیر میسازد و درین مقامات مرد آنکه گو و چوگان می بازد و اگر عدم ترتیب
و بی نظامی کتاب الله را که بقصد یا لقدیم و تاخیر منجر می شود خیال داری تفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
و اکران تفاسیر به مجموعه بیت نشاید باید که بملاحظه کتاب غیر تنها هست کمی که بیشتر در بلاد یافته میشود و بالتفسیر
خواهی دانست کان مقامات بیش از بیش است که چون بیان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ و غضب
لعنت خواهی کرد هر چند مجتهد فانی کوشش بلیغ می نماید که این امور در پرده بماند و چنان مخفی باشد
کسی اثر اندازد خوب فرموده رئیس السالکین در مثنوی معنوی ع ده مرده مرد را احمق کند * عقل را
بی نور بی رونق کند * این کلام بطور محاوره و اصطلاح است که ناظر احادیث امامیه و متصفح کتاب کافی کمار شت
تنازعیش میداند کما لا یخفی و ایضا حال انصاف علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث در باره آیات بینات
قرآنی اقرار علم الهدی که این لفظ ساخته و پرداخته جامعین قرآن مجید است و در اصل چنان لفظ بود حصر
نموده و تحریف آیات قرآنی را تحریف معنوی و برای غیث لعشی با نیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نموده و بمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز برخاستند و نطاق همت بر بستند و زمان بدین آگهیها گذرانند
و تفهیم بدکه هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر برای آیات بینات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کما لا یخفی پس گفتگو را تعلق نیست غالبا اگر بتحریف لفظی تکیف کا نها به کتب خویش بدی انکه ببیب حقیقت
انکار تحریف هیچ نمیدید حالانکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در اعتقاد اهل سنه است بتحریف آیات بینات
بحال صحیحه روایات خویش واضح میکنیم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما اشرنا و اگر اندک فرصت می یابیم
آن روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهیم والله ولی التوفیق قوله اکثر قراء اسمار احراق نمودند الخ
جمع کردن قرآن مجید غیر از چند کس با تفاق تفقاده بود کما فی العماد و غیره و احراق بانجه در سینها محفوظ بود
نمانده لاجرم معین شد کلامیکه منسوخ التلاوة گردید چنانچه لفظ ما سواه در صحیح بخاری آمده و تحریق یا تحریف
آن محکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه با عین مصلحت بود چنانچه لقار عمارت کعبه معظمه با وجود خرج
حطیم باقی ماند انکه اطلاق لفظ قرآن مجید بران کرده اند یا نه و جایز توانند بود یا نتواند بود پس نظر بر آیات صحاح
و غیر صحاح لفظ قرآن برای یا سوره موجود بجدیکه در صحیح بخاری و مسلم نیز اطلاق در آن بر منسوخات

ایشان چگونه توانند بود پس محتمل است که مثل حیله ایشان را اقرار و عید آخر قرمیانه ایشان جدال و عداوت ثابت
گردانند و امیحتی لازم بود و آن خطر بود که مولوی این پسر پدر راست البته بیرون میداییم والحمد لله که بر تشیید او قرار داد
کز ظلم خلفای متقدمین امتقدار نبود و در تحکیم نیز جوری چنانچه خیلی با تجاهل کار بسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین از زمره فریقین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف متعظیم و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس جواب آن بود که حضرات راشدین را از این دائره بیرون می نمود و بر آن انتقام سابق
از این چنانچه باید مرتب کرده شد و چه او کرده مرآة المسترشدین و بشارة المستفیدین و آمری دیگر که بهوش نظر می باید انکه در
عبارت ایشیم گفته که مقصود حفظ قران مجید از احراق خلفا بوده بنده در حرف در این مقام میگوید بعوض که آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنویسیش صاحب جابلقا ست انچه زائد است بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ائمه خصوصا
انچه در کافی است منسوخ التلاوة است و در نصوص ائمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد مصنف
تحفه اولست کما لا یخفی علی الیقاینا در ترجمه آورده پس منسوخ التلاوة البته منسوخ بود و بپاره پاره کردنے
پاهی ان ائمه … پس باید اکنون بچون مجتهد قائل شدن و این امر البته ای … که معتقد گشته
کاین مجتهد دو حضرت حیدر به فاروق اعظم را چچون گفته بود آری من ضحک ضحک و من افاک افک فی مقام
حیرت است که شب … وقعه او بملی جنو بهم از رفضه غیر از انچه مثل سایر برادران صادق آمد یعنی مدعی سست
بگواه چست میشود رسمی آید و اهل حق از التعجب تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ائمه می آید بلکه قیام می پذیرد از ایشان دشمنان مید میشد خود را با وجودیکه میدانستند که بود نقش داخل خلاف
موجب هرگونه ظلم بر مخلوقات خصوصا ازده و مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین است از آن منتزه میگردانیدند پس
قطع نظر از انچه در سابق بوقوع آمد که ازار رفضه گاهی با اکراه و اضطرار تقیه میکنند و زبانی خلاف آن حال حضرت
امام رضا انچه انکا بر شان متصح کرد آنست که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش انجناب را بهزار نیاز اشتیاق و تعظیم
و تکریمیکه زیاده از حد بیانست بخشش را و امعنی و اقرار کرد که ای فرزند پیغمبر چون غیر تو لایق امامت نیست باید که قبول
کنی حضرت هرگز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق ای خلع خویش از آن درست نباشد و اگر مستحق نباشی گرفتن این
منصب مرا چگونه درست است و … امور تا مدتی دایر بود هرگز امام رضا تن بر رضا نداد و ولایت عهد قبول فرمود مگر باین
شرط که در هیچ امری دخل ندهم باز شکایت و حکایت شب و روز در لعن و طعن مشغول بودن بعد از این النفوس تدسیه
خواهد بود کما هو بدیهی لا حاجة لنا الی بیانه اما آنکه قلوب شان صاف نبود و دیبا اشمعنی چی بودند که ائمه
اهلبیت را ذلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا الله نیاکرده بودند پس جوابش بر ظاهر است که رفع
آن از دیگران می توانند شد باوقعه بیعت و آنهم لغو آنکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت جسر
تدبیر شان دشمن خلفا هی گشتند جناب امیر را ببین که بر اصول رفضه در باره قتل خلفا چه اندیشیده و چه
عمل آورد که نداشتند که انجناب فاروق رض و ذی النورین رض را کشته و هر چند رفضه نظر بصالح نمی رسی

صاف صاف نگفتند و همه را ابدا نامی اند و ختند ولیکن بعد ازان مثل حلی و غیره در ذیل زیر کلیم نگو و ختند و ایم
بعد از ثبوت امیمنی که عمل بعلوم لدنیه پر ضرور است حالانکه شیعه انکار میدارند و نسبت بحضرات ائمه تیر هم
میگویند که تحکیمون و تعلمون نطاقکم الاموس و الله هو العلیم بذات الصدور و دور حراجی باید گذشت
که عنقریب این اعتراف بر زبان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد امد انشاء الله تعالی پس ضرور بود
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرات شیخین بکر یعنی از عدل و داد خویش جهان را پر میساختند
و خیرهای مثوبات اخروی را نیز الی الوصف برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام رضا رضی الله عنه
توان گفت که این اعتراض حاصل ایراد و است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویه بن
ابی سفیان سخن بتفویض قاتلین عثمان رض دایر شد و بالاخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست
اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفاء میداد البته انجناب را ضرور بود که فرماید که اگر مستحق آن هستی
تو انرا گرفت و اگر نیستی باز بهم زیرا که مالک ان نگشتی لاجرم نزاع تمیش شد و قس علی هذا چون انکار که جملی
اکثر فرمود لست بخیرکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن آن آورده اند که بهر تقدیر صدق و کذب خلافت
رفت و گذشت و جوابش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فدکش همین وجه
که امام رضا تقریرش فرمود فلیف که امام کاظم از مهدی فدک را خواست طلبید چنانچه ابو المحدثین در کافی
روایت نمود و شارحین تفصیل ان بکار بردند که عجب باشد امیر المومنین که مظالم دیگران واگذارید
و از مظلمه باخبری نداری پرسیدن آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حدودش برشمرد و درینجا هم این اعتراض
نازل است چه او مستحق بود بدانه طلب از چه معنی دارد که تکذیب روافض است که غصب اهل بیت نمیکنند
و این امور را کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار هی زنند و بانند
بوم شوم خانه ها می کنند و بد عالمیر سند الغرض اصل درین ابواب فارغطی معلوم است یعنی کتاب تحقیق
که جمیع سلاسل ازان منقطع میشوند ولیکن نبوره رفضه بمقتضای او ستادی ابن سبا سلسله جنبانی را از دو
نمیکنند از بد مقلدین او را همین مناسب است که خاک تر شوند ولیکن از منقولات خویش سر نه بچند ارنی کا
مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض از اغاز سلسله خلافت بالیستی صبر فرمودن و عهد و میثاق
را نه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش و بد کیش اند هرچه از محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته
بدان آویخته از هر گوشه شورها بر انگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد لنزانی لفظ اهل بیت چرا بعد ذکر بنی امیه و عباسیه
گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد وجهش اینست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان دردمیده
که اگر گویند عدل و داد شان جهان را اباد نکردانید انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند
یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد عدل پس محدثین المحدثین این وسوسه را بسوی جناب امیر راجع
ساختند معاذ الله چنانچه و تبره و تبره ایشان است داوند و عاقل تیز هوش میداند که شیطان ان الکم عدو مبین

و تا سیاه ای کاتمل الناسخین جنبید که اگر جناب میر عدل داد نبود دیگو جناب میرکمال نیک عنصری هم
خیرای شیر الوزارت را انتقاد میم میرسانید چنانچه در زینت خویش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخره
انا جات را انجام الا آیاتی تعند و دیها قرار شیعه نیز بیت بدبین حول نمود و اینها دین معلم گرفتم امری
واقعی است پس بالیقین مجتهد مجنون را نام سیده به زبان آورد آن که آنجناب از دست یحیی معاذ ابن
مقتول شد به اشتغامی جناب میر و از نیجا هم حکم توان کرد که حواس شریف مجتهد الزمانی مسلوب شد کما
لا یخفی و از لفظ اصل قران فهمیده باشی که مجتهد بعضی از مطالب آنکه پدر شتیع بود در عناد الاسلام و النفاد انسته
یعنی رسید لهذا اصل نسخه ابتش جناب میر سپرد و نسخه دیگر را الصحابه حمایت نمود تا دمیدار دلفظه اصل بر عنایتش
نمودی افزاید ولیکن بیچاره نصوص جعفری را فراموش کرد که آن نسخه هنوز منسوخ النقلا و تست بکه بحفظ
از شروح کافی و ال بر آنست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نیز همین قران با
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از مصحفه نگردانیدن بکمال آنکه خواهند سوخت
محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب چون نقل کلام پدر
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار هرزه درایی و خود بینی و خود رائی مجتهد ضرور است در عبارت
پدر بی ادبش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرزین بخیال در دیدی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دریغ ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با اینهمه جمعیت خاطر و آماده گی اسباب صورت نه بست
پر ظاهر است که چون اغلاطش را احدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد از کجا آرند پس در عبارت که
از آن نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کاتبین گرفتند و برای نام آوری با عنفا
فرستاد عیان شده که مولفش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و مثلا در
یحیی در معرفت و اتمه حضرت نوشته مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا و پیدا نمی آید که لعدا از لفظ رغبت علی
می آرند بلکه در معنی اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القران المجید و الحدیث الشریف قال الله تعالی
و من یرغب عن ملة ابراهیم و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید در صلهاش
زنهار علی نمی آرند بلکه فی دائی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عناد همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور نزد خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است ولیکن ه ان تهی معتراحیم
دخبر که برای نیم است یا متر والفقا لما کانوا هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب ترجان
رفع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک ولیکن شیعه او را می زیبد که چون گویند او از نصب خیلی نیز ابود
رعایت آن تقرمود و بنده درین کتاب نصب غصه جابجا با ثبات رسانیده ام کما لا یخفی و الضا بعد لفظ
مراد هم عوض لفظ التحریف او دلیس پیر دهقانی را محاوره اهل هند یاد مانده بکلام مجید التفاتی نمانده که یرید
الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر الی غیر ذلک من الآیات و ران نازل گردیده ولیکن چون مجتهد ثانی

سیر سیر معین و دهقانی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کرده بی و از روزه رمضان شریف خود را معذور
داشتی و بعد از فروختن شاهنامی ململ وغیره کرد او دن تمیها قریب ماه شوال گفتی اب ہم بھی اپنا قیلہ آباد
سی سفر کرکے گھر کا جائین سمین گلبدیا کی ہاتھہ کے عید کے دن شکم مرغی سے کہائین عجب نباشد
که بدین لهجه بعضی از الفاظ در عبارات عربی استعمال کند وصله من بعد لفظ [illegible] در عبارتش بسیار است و از
استجاب کنی در کتاب صحیحش برین قیاس نوبت این لفقفه بهزار بلکه بیشمار تواند رسید بلکه سطری چند از
این اغلاطی چند راه محمد الله که مجدد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرد دلیلی بران نتوانست
ذکر کردن کلام مفصلا مقصود من کشادن باب ایراد من خطبات لفظی نیست بان خر یکی از کلام او در فن ادب
واضح بوده است در ابطالش بطوری پرداختم که قلوب شیعه نیک میدانند و من درینجا نسبت بمزین [illegible]
مصراع بر زبان دارم که مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود و جز این تضعیف بر ناظرین مکاتب
شریف پر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتب را وقت تصنیف
این کتاب نوشتم و مشتاقین دست بدست و نوبت بنوبت بردند و مشهور کردند علاوه آنچه گفته چنانچه [illegible]
بر کسی که الخ میگویم که بر ذخیره این ذخیره دردن اجمالی و ابهامی اندرون عبارتش را دریافته زیرا که معین نیست
که ازین اشاره چه اراده کرده ولیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه را در کلام امام غزالی نسبت به
هر دو امر بر گردانیده درینجا نیز چنان ذخیره خواهد رفت پس فادر شد که هنوز او از کتب ثابت نکرده
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین و هم بنی امیه و عباسیه ولیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه این معنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود چنانکه رفته مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغت
وغیره گفته اند که اهل سنت اجماع برآن دارند که از جناب امیر تضوی درباره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
به ثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل بر اهل بیت جلیل
کما لا یخفی علی بر اصول معتمده رفته وانهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا بیش از بیش تمک پاشیدند تا نوبت بدان و شناعه رسیده که تنگار
دانستی که مانند چنین رحم الی آخره وجه ممکن بود که آن صدیقه ملازم صدوق وصفا بدون اذیتها بدین
شناعت را میتوانست کشاید و از دروغ کذب وافترا در آید هیچ کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی خود محقق
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و ورنه از هر طرف
برای احجار لعنت ببارد و بخلاف خصم او که تواند گفت که آنچه از جناب امیر خلافت یافت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا الفضه خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواه از اشقیا
خواه بنی امیه بر اصول امامیه صدور نیامده با وجودیکه بکمال شهرت رسیده ان الا قرب کالعقرب
طرفه تر آنکه نمک پاشیها بحدی اشتداد یافته که عند الوفات آنجناب هم بوقوع آمده که حضرت

علمای اهل سنت است در زمره مستثنی گرفته اند فرحمة الله علیه علی من اتبعه ولعنة الله علی من طلب الامام
الشهید الیهم فقاتلوه وقتلوه طرفه آنکه بعد از بیخ کوبی و ناهمواری را شعار خود ساختند تا مبادا کسی از مخبرین
خارص راه فرار برایشان سد سکندری گردانند چنانچه شیعه مخلصین در معاونت ابن زیاد و تبعیت این
دودمان عالی لشکر آراستند و آنقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجه شهادت رسیدند کما اوما نا الیه من
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا در آن وقت بمقابله ظالمین و او جبا ولسانی نیز هرکه از مخلصین او
از رفقه منافقین و آنچه متعلق بود بحال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوانی دانستی که
مکاید علمای شیعه از آن نیز حل گشته و این قصه بما لها و علیها در دفتر مذکور گذشته بنظر بصیرت باید دید و بار
پیرامون ذکرش نباید گردید اگر مخافت اطناب در میان نمی بود البته چیزی از آن بنوک قلم می آوردم و امر
دیگر بران می افزودم و آنچه درباره روضة الاحباب عموما بار بار تکرار کرده تحقیقش و چند جا العجل آمده و مخفی نماند
ازان آسوده نمیشود پس علاج او جا بجا نموده شد حتی للنسخ را از اصول معتمده او نشان داده ام ولیکن سود ندا [illegible]
العادة طبیعة ثانیة و آنچه درباره کرامات حضرات ائمه نوشته ما معتقدانیم که صدور این امور از غلامان ایشان
بعید نبوده فکیف از این نوبادهای ریاض جنت و نونهالان گلستان عفت و طهارت بلا مظنت ولیکن
هرچه بر ایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که رفقه
برای تقرب خویش عند الملوک مخبر بها العجل می آوردند و سیر این مصائب میدیدند چنانچه جا بجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان داده ام و الذی محنت در تتبع روایات طائفه شیعه نوالی [illegible]
که در آن زمان پیشه رفضه همین نمامی و جاسوسی بود تفصیل عمده را احادیث ائمه هدی معتبر است هم
در کافی و غیر آن تقاعد جناب امیر از اصول خویش امیدوار مزید ثواب درین پیشه می بودند در باب کراهیة
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خوانده باشی که هرچه باهل بیت از مصائب و قید و بند و شهادت
رسید از جهت اذاعه اسرار شان بود حتی که ائمه هدی بخطاب نقصان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
مورد نکوهش و لوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا آنهمه مصائب و سختیها رسید یعنی تا
آل مطهرین که نزدیک بود و اکنون قریب حشر نشر انجامید الغرض هرکس که هفوات و نقولات اوراقی
اورا بر صراط مستقیم نمیداند و خواید این نقول مجتهد و قصه ها که شیعیان از پیش نوشته اند بسیار است از انجمله آنکه
امام قسم خورد بر آنکه نیت خروج برین ظلمه ندارد و آن از دو حال خالی نیست در صورتیکه نیت جهاد نداشت
لازم آمد رضا بطور خلفا پس هم مذاقا و که جمهور رفضه قائل شوند بضلالت امام بلکه ضلالت اکثر ائمه معاذ الله
که باظهار شان بر طور واحد بودند و امروز عقیده امامیه مکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه جعفر
ائمه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر محبان راشدین باشند و در باطن دشمنان این صورت ایمان نزد
قوم برای ائمه باقی نماند و چون قسم خوردند که داعیه خروج ندارند البته در حکم ایشان باشد غیرت این حال امام ابوحنیفه که مذهب

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نبیل چنین قرار گرفت که قرآن مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق
بالحق و الصواب اهل بیت طاهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اظهار یکی بدان و بدیگر
اصول رفضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات ان در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضا ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت رسید بلکه باجماع تمامی امت
جناب امیر روزی بخلافت رسیدند و نسبت با متداد خلافت صدیق زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس جناب
ایشان را بر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع ان خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
ان بایستی پرداختن و چنین قسم ما خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبل حجت و بلکه ما خوذ میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان خود هیچ
گنجایشی ندارد و همل محض است ببین حضرت صلی الله علیه و سلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ ان دست نمیکشیدند کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که عبارت از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم صورت نه بست بلکه با عتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که نتیجه آن بسر
میرساند و نتیجه آن نص قرآنی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ پس الی رفع فتنه و فساد و تو مسلمانان کا عرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ما سوای قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و اداب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا ایام قیامت
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سنین کن فیکون شد شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی تجهل
حسبه بخوارد و ازین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که بیهقی کو از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس یعنی پیروی شر الخناس فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک مع هذا غوری درکار است که بر
تسلیم این معنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحاب از تیر زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده مگر نزد او هیچ حقیقتی ندارد و حالانکه حضرت است که از همین معنی تحذیر شدید کرده‌اند
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده و انچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من انچه کردند باید الوصیت است پس از ایشان اگر کسی باشد باید از و درگذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه حسب
نمودن از جهت من لیس در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بر روایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیر زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجه دستی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود و لمرتد شر فهم چه جای ظهور مجاهد ایشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال ما تفوه به که هر بدی بر آن متصور نتوان کرد. در رد و نقض اقوال این سفیه

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نبیل خنین قرار گرفت که قرآن مجید نقل صامت هست و نقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اخفای یکی بدان و بدیگری [illegible]
الیعون رفضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضا ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت نرسید بلکه باجماع تمامی امت
جناب امیر و نیز بخلافت رسیدند و نسبت بامتداد خلافت صدیق زیاده بر حکم رانی و جهانبانی فرمودند پس چرا جمع
روا بر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
آن بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبیل معذور بلکه ماجور میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شده در فضای آسمان و زمین
گنجایشی نمی دارد و محمل محض به بین حضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود که کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم ضرورت نه بسبب بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تهدید
میرساند و نتیجه آن نص قرآنی أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ مخفی نیست برای رفع فتنه و فساد و نیز مسلمانان کما عرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوة ماسوای قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف را ادب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا امروز
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از مدتی کن فیکون شده شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی تحیل
حسبه بخار دارین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهیقی از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس نمایند این من ذاک و این السمک من السماک مع هذا غور دیگر در کار است که بر
تسلیم انمعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحابه از تیر زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده مگر نیز از او هیچ حقیقی ندارد حالانکه حضرت است خود از همین معنی تحذیر شدید کرده اند
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من آنچه کردند نباید الوصعت است پس ایشان اگر کسی باشد باید از و در گذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه همین
نمودن از جهت من پس در کتب اهل سنت شکایات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیر زبانی
و لعن و تطعن در حق بعض انصار باوجود دستی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود و لمزید تشرفهم چه جای سوء بر مجاهد الیشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق و التحقیق مع الطال بانفوه گذشت که عزیزی بران تصور نتوان کرد. و در نقض اقوال این فقیه

گاهی چنان روی دهد که روایات نزد علما محمول می باشد بر نوعی از تاویل و محامل صحیحه چنانچه درین قسم روایات
عنقریب مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید کار نمی آید زیرا که ان عقاید با دلهٔ قاطعه قرآنی و احادیث
متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیه و این
کلام بمقولات چه پرسش در صوارم و حسام و غیران موید است و حاجتی بدان ندارد که تتبع بالغ در کتابهای مذکوره
یا عماد الاسلام نمائیم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از انجا نقل می کنیم بگوش دل صفا باید شنید و دوم باید
میگوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در وثیق اعتقادات حقهٔ امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادلهٔ عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق دأب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
هم داشته باشند و الا لازم آید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و یا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این بمرتبه هویدا
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان احبیت و افضلیت باز محتاج به توضیح و بیان است
و ازینجاست که با وجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن اینست که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی اخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب
اینست که در عماد الاسلام و هم رساله ذو الفقار اعتقاد تحریف ایات قرآنی را که متواترات قطعا و یقینا بلا خلاف ان
روایات که باعتراف صدوق و نعمانی و غیر ایشان لائق ملاحظه نیستند یا ماول اند ضروری نپندارد و لوقوع هر گونه تحریف
دران قایل است الیس قول بتحریف قرآن المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد چالیسی بدان برفند و اولاد
و دیگر اعزهای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بهمین یمین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بدان نیست که قرآن المجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی راه یافته است او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله تتبع از اتباع اهل بیت که سخن نکته
شنیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که خار غلطی او از عقیده تحریف دران داخل است برهم
چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات هم برداشتند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسئله آن را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی دین جعفری بکنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد ازینست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قرآن مجید بر حال خویش است و تحریف در زیادت و نقصان و تبدیلی
دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جواب ایشان انکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواندیم یافت نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف از آن لازم نمی آید که جمهور مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که چیست و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

و تبدیل بعض الفاظ روایات را بعض دیگر و انکار اہل سنت انیست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را عمل
آورده باشند که خود تعالی عمر و ترویج فرمان و دین و شریعت و عدل و داد بسر برند و بمربین تقدیر حفظ الهی
باقی نمی ماند و قول تعالی انا له لحافظون دروغ میشود معاذ الله و نیز قوله تعالی وانه لکتاب عزیز که امر تسمر قبل
باقیماند روایات قلیل بالبیار زبانی روات که قبل ازان چنان میخواندیم و این سوره زائد بود و ان آیت طویل
بود و اکنون چنان نیست و چوالشن یک حرف تمام میشود که مفسرین ما و شما گفته اند که بعضی از آیات هم معمول
الحکم و معمول التلاوت می باشد مثل اقیموا الصلوٰة واتوا الزکوٰة و بعضی معمول التلاوة و منسوخ الحکم چنانچه
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
و منسوخ التلاوه و معمول الحکم چنانچه آیت رجم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله والله عزیز حکیم هر که
خواهد که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات و جزئیات دیدن باید بتفسیر مبانی البیان رجوع کند که موفر
متعلقات این امر را بعنیش آورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظرم نگذشته و این کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است و درباره نسخ تلاوت فرموده اند ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها
او مثلها و هرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است و انهم که ناسخ خبر باری عزوجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اہل حق که روات میگفتند که بعض آیات چنان بود و جامعین انرا
زائد ناقص گردانیدند اینک گو و اینک میدان بیاید و ثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا و یقینا به ثبوت میرسد حاشا و کلا جمیع مرویات این باب را دیدیم و لفظی بران پیدا نشد سبحان الله مبدلین
و مدعیین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قرآن مجید را خراب
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان بر تنزیل قرآن مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر و خدای عزوجل
بنصوص صادقه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو و اثبات نسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین و راویان انچه از قلت و کثرت سخن رانده مراد شان نسخ آیات است بلی بعضی را فرمود
که حقیقت را دانستند و بعضی خبر نداشتند و این امر بطور تحقیق کار ملازمان صحبت بود مانند خلفای راشدین
که شب و روز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت لفظ درین نیست که اصحاب بعد از وفات
شریف بعمل آوردند و از طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست و سه سال بود پس هم آن عبارات نازل شده و هم
محو گردیده یعنی نزول آن سور طویله و لقای آن در رجال قصیر او اوقات مختلفه شده در مدت نبوت به قبل از ان بعض
ازین چنین معنی مدلل را بدلایل عقلیه و نقلیه و اعتراف صدوق و ثمالی و غیر او در کتاب الاعتقادات و جوابات مسایل
الطرابلسیه و مجمع البیان از دست برتافتن و بخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر و تبدیل و زیادت و نقصان
کتاب الله بخراب کردند کار ایمان گمراه النست که پیروی شیاطین کردند و هنوز در تیه ضلالت گرفتار اند پس معنی همانست که اہل
نوشته اند که انهم قلت و کثرت در عهد حضرت بوقوع آمده در بیست و سه سال نبوت و اصحاب کرام منسوخات ابدا کردند و اختلاف درین کتاب الله

نکرده‌اند و الحمد لله و العجب که مؤلفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و افزودن که عالم را در کلام خود اختیاری نباشد العرض زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره بدان ماند که در قرآن مجید فرموده فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره در قیامت شد نیست و انهم بحدی که سید انبیا در موقف باشند و از جناب امیر ۳ پرسند بالثقلین چه کردی و هم این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا کما لا یخفی ان تحقیق هذا المرام و الله هو الفضل المتعام و اگر این چنین روایات در مقابله آیات قرآنیه متواتره بخبر اعتبار در آید قوانین کلیه شرعیه برهم میشود مثلاً بین الفریقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح مروی باشند لیکن تواتر شان کجا مثل قرآن مجید پس یقین آن کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد یکی روایات ائمه بدین مضامین در کتب رفضه غالبا دیده میشود که نازل ایت کریمه شد چنان و جامعین بدین هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب متواتر چگونه زائل شود و لیکن چون بحریت امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند و از جاده مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرآنیه متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند و پیروی دین و ملت زائد الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند چنانچه بر نبوت جمیع انبیا و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملائکه مقربین و منکر ایتی از قرآن مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قرآن منزل از آسمان با لشکرهای سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر و جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد نفسانی نصوص ایمه نهند و خون ملوک میگذرین بر نرید و اوله دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از اطراف و اکناف عالم بر انگیزند پس بر تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی خواهی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دید کتب ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و نصوص امامت را مستاصل گردانیدند و ازین قرآن مجید برآوردند و ایمه اعظم رفضه در بهر کتاب این تراشیدی برده اند که درین قرآن مجید نصوص امامت شان قریب پانصد نور موجود است و کتابها در آن نوشتند با جامعین کتاب کریم اهل لسان بودند و نصوص را الفهمیدند پس چون این امر بدیهی البطلان است منتقین مغالیط هولاء المنافقین و بسیاری از روایات که این گروه منتها و ثابت شده بر تحریف قرآن نصوص بنیاد رنه نزد احدی از اهل کتاب غیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهلبیت طاهرین ندارد تا با امامت چه رسد چنانچه کلام این رئیس السفها عنقریب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوة المرسلین بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را محرف گردانند و مشغول این صحابه

پیش نظر داشته تحریف کلام الهی را بتقدیم رسانند کما عرفت لقلا حن عنا والاسلام الرئیس بل الطغام فاین یذهبون
وانی یؤفکون سبحان الله شیخین مکرمین حاشا که دختران ایشان با فشای راز رسول ربانی بلغزند
ان را تحریف نکنند و برقرار دارند بلکه مطاعن نفوس خود را که بزعم خود باکیان بی بضاعت جا بجا بعض
این مجتهد مجمع سفاهت کما مر در قرآن مجید باشد عنقریب بحذف و اسقاط آن نپردازند و دشمنان اولا
ونفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج
امراض صعب نمودن و رنگهای قلوب ایشان زرد و دل سیاه زنا پاک زاده مدارید امید که زنگی ز شستن
نگردد سفید بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در
حرفی از آن خیانتی نکردند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ همچنان شیخین مطهرین در ترتیب اظهار کلمات ربانی آثار اقدام شریف
بیهوده اند تا آنکه بزرگان نظم نموده اند ه هر سه شده یک نهاد و یک راه چون یک الف و دو لام الله علا
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رو میدهد که او مقدمه تحریف قرآنی را بغایت سهل می‌شمارد و خیال
نمی آرد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه بالضرور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است انرا محرف والسنتی در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام بشری
شد قطع نظر از آنکه اعتبار و اعجازش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر ایشی را از آیات محرفه
تلاوت فرمودند انرا باستحقار بر تافت چنانچه بلا کلفت از اصول شان بری آید اما سخن سازی ایشان را
حدی نیست زیرا که هر حرف تغییر در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف درست
نمی شود تا بر آن یقین نیارد که از آغاز و انجام کلام باری عزوجل است مثل آنکه ایمان بجمیع انبیا فرض
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان به بعضی آرند و از نبوت بعض انکار دارند
و در حق شان موجود است أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا پس عجب مصیبت که بار بار تعریض می‌نماید و این حقا
را بچشم حقارت می بیند نبوت در دین و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل التعجب اگر کسی
ایمان بر کتب نمی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه آنکه بعد از حذف و اسقاط میگویند
که ولا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدرش در فوائد قایل بتحریف قرآن مجید است و برای
تعمیم لفظ هرگونه می نویسد و در تبدیل و تغییر یعنی لفظی را به لفظی دیگر بدل کردن روایات را علاوه
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را چگونه گنجایش ماند و هل هذا الا تکذیب لابیه بل تکذیب
لنفسه و علمائه ایضا و لیکن این هیبت را چگونه کسی هوشیار تواند کرد عاقلی اگر درین مقام ادنی غور و فکر
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ما خلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل ازین
و النسق که مقصود شان این بود که مناقب اهلبیت طاهرین را از قرآن مجید برکشند و الحاق آن امور

برای رسول خدا وائمهٔ هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی وازین هم در گذر
الحاق لفظ وما خلق وروایت وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ براصول مجتهد حقی نامی ونشانی یافته نمی‌شود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش بر اقیام نمی‌ورزد وایضاً در شیاب تقریری
دیگر است که محکم ومختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نصوص امامت ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم با تحریف
قرآن مجید مفروض نمی‌شود فکیف وجود نصوص ثلثمائة وخمسون زیرا که گذاشتن آن نصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد وتحریف بر کمال عداوت تناقض عند الجمیع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود نصوص کجاست واگر نصوص موجود است تحریف ناصحیح است آری اگر انها اهل نسیان نمی‌بودند این وهم بیش تواند
وهو بالحل قطعاً وهدایتهٔ بالجمله علاج مجانین وپیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بهر حال از دست او نسیان شود فقد کرد النقل اما حال عبد الله بن مسعود پس چندان
استبعادی ندارد زیرا که قرارت او بر دیگر قاریان مقدم است وتواند بود که وقت قرارت او نوشتن
او این لفظ در وی نیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد ازان بمدتی آورده باشد واو را اتفاقاً ازان اطلاع
نشده وشاید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد والیقین لا یزول الا بیقین مثله امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر ولا ینفک بود ولیکن آخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند وآن واقعه را بچشم خود دیده وبگوش خود شنیده وبرطور شیعه هیچ استبعاد هم
دران راهی نیست زیرا که جمهور تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در آمده که در بعضی از اوقات خفقان حرف
نزول خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمده وانهم بعد روز سه یا کما بیش مگر یاد نداری که از عناد
الاسلام هم اشارتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمنی میعنی بود که امیر المومنین را خلیفه گردانند وصورت
نمی‌بست ووقتیکه حضرت جبرئیل آیت بلغ تا فی علی آورد حضرت آنچه در معذرت تقریر با عرمودند مطابق جناب
وامثالش بغیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی دران چیست وازان هم تصدیق حالسی توان کرد
که حضرت متمنی بود ونمی‌توانست یعنی تعلل می‌بود بالاخر وان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آن وقت
بخطاب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را الشکر شیخین باید دانست ومرا
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد وبا این همه معذرت تا اگر این حکم از
من جدا نشود استعفا ازین رسالت از طرف من باید کرد وباز حضرت جبرئیل را صعود وهبوط روداد وحضرت
در انتظاری گذرانیدند تا واقعه یضمک نزول اجلال فرمودند تیم حضرت مطمئن نشد تا بعد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی ترا از شر شیخین معاذ الله جرا است خواهیم نمود پس
اگر بدین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اغازش منقبت جناب میر است کما عرفت قرار شده بود با تمام
انجا ببدیعی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انهم واضح است که آنچه در صدر آیت نام مبارکش بوده

منسوخ گردید و بنده عبارتست مکرره ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان یجوز

مثلا ان اقرا اشارة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و تارة بدون اسمه فاما منع الخلفا

عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریف کانهم حرفوا القران عما انزل علیه و غیر ظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین و سید المرسلین بر اصول منافقین ان بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین که از نامهای ائمه هدی نامی در نامه جاودانی مذکور نباشد و ظاهر روایات کلینی در مجلد اول بدیهی ظاهر
جاییکه اجمال ایات احکام را ثبوت میرساند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگرداند کما لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم بخلفا نگردانند قطع نظر از انکه انها بر مذهب کسی از توهین ناسخ نتوانند شد غرض مختبد
جالسی که نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت هست و نسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظا کاتم نیز
برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی و هرگاه عنوری دیگر یکبی توانی دانست که در جامع الاخبار انچه مرز دلست
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان راحدی نبود و خود حضرت بعد دیدنش در پهلوی عرش
شب معراج فراوان حیرت داشت و از نص جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مزید
لمعان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز بحار مجلسی دلالت بران دارد که ظلمت بر حیات امیر
معاذ الله در وقت خلفا چنان محیط شد که گفتنی نیست حتی که واللیل اذا یغشی مبین ان است و غار رفیق میان
هر دو امر یعنی نزول و ما خلق بعد از قرارت عبد الله مسعود و نزول من الناس در واقعه غدیری بعد
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پهلوانان جهان نیز سند و برای جهاد
سوی مصافات روم تشریف برند و در مکه شریف حضرت را ابولهب و غیر او سنگسار نمایند و حضرت عمل بر
تقیه تفریر مایند و در تبلیغ قاصر نشوند و در معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که لصد و نیجاه هزار صحابی لوبت
کند حضرت مستعفی کردند و مجتهد خاتم گوید که حضرت متمنی تحلیف می بودند و کتب معتبره وال باشد هر انکه مقام
ضب را بیان می کرد قد بینا الایات لقوم یعقلون و بزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب و روایات ماست
لیکن حکم او در ان وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهلبیت و اصحاب نباشد کما هو الظاهر و این قرارت
مخصوص بادست فلا یحید بهم لعنا و بر مذهب شیعه و روایات شان قطع نظر از مدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان
که او یقینا در این استشهاد داخل نیست میتوان گفت که حال ابن مسعود لایق ان نباشد که بر زبان قلم در آید از
احداثهای عجیبه و ابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود و انقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز بکار نمی آید لبت مخالفت جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالحاق جمله و ما خلق قائل توانند شد و زیادت
بکلام ربانی دخلی توانند داد که تیجه نیز اسقاط لفظی هم هیچکسی از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشد خواه محدث
بلی اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه و جدیده شان مثل ذو الفقار و طعن الرماح

ند قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و با غرباء این امور را که تواند دانست
تمام شد حاصل و بند چشم توانم خورد که این افادات را بجز ائمه کی تواند گفت و این درهای شاهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر بالتصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر بمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد و البته برعاقل یعنی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخراز این معنی منوره تواند شد سه
گاه در دل ساز وگه در دیده جا ٭ هر دو جای تست یا بدر الدجی ٭ سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی پیر چنان در قابو آورده اند چنانچه قدماء ی شان با انجناب خود را مملوک و انها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغة است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان دعاها برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ مقصود ازین نقل و حکایت آن بود
که بدین چنین عالی را که اگرچه معنی را با قرارت قد با خراب کرد ولیکن قائل بتحریف لفظی شد که کلام
دران جاری نیست و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق و ما خلق یا صرف ما یدون
غلق بار ما را برای تکذیب بدر این مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصوارم
اما روایت ام المؤمنین صدیقه پس انهم بی غبار است زنهار صدور تحریفی از روی النورین ثابت
نمیشود بعین ذلک البیان و قبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از تصرف
دیگران متکلم و مولف هرچه خواهد تصرف بکند از کسی تحریفی نتواند گفت جز مجتهد الزمانی که تحریف
را بخدا و رسولش اسناد میکند حقیقه پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت آن بجناب
رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوة و السلام
بطوری دیگر ممکن نیست و البته جمهور ملازمین صحبت شریف از آنیک میدانستند معهذا انهم ثابت
کنند که دران آیات که زیر اسقاط و حذف آمده در مناقب اهلبیت و نصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه امور را پذیرفتند غیر ازین امر که از تحمل کوه الوند همین دانستند به هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود به بین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش چقدر دلجوئی و خاطرداری شان در رعایت دین
و اسلام اینها نمودند تحقیق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
و بیرا به میروند و اگرچه جناب امیر پاسداری و القای مرتبه اسلامی را نصب العین میگرداشتند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بربان بود نه بقلب و کشتی انجناب به خالد ابن ولید و مگر بیان
فاروق آویختن و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل اینها دعوت کرده
بودن متفرع بران شد که از نقض مواثیق و عهود لعید توکید ها توان نامید و بر تقریر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند روحی و کفر توان گفت العیاذ بالله رفضه

ور کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که کافهٔ انام مرسل بود مخالفت مرا
روا دارد و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و بامامت رسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت انست
که از اصحاب کرام خصوصاً جناب امیر منقول شد که تطهیر ذیل حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کشتش
و کوششها که در ترویج قران نمود چندین مقدار دستگاهی نیافت پس نسخ ان ظاهر میشود و در نهی
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر نر حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اوالی
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی بر ندارد حالانکه اشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلاً در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآبا و ام الامهات جدال عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملاحظه دلیل بلکه ادله و براهین برآوردیم بتبرعا جازی
نمود متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات از بهم باشد اما انچه از در منثور سیوطی
نقل بر داشته علما در جوالب نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیدند که قید کله را باید که بزبان
نیارند که موهم کذب است همچنین هست از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
بگیرم زیرا که موهم انست که در شبهای رمضان نیز خود را از مفطرات صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر نهی دال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صور خیالیه بر دو مجنون
از فاقی و زبانی اول عقلیه قائم است که برین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین تحریف قران مجید
دانسته باشند و از وانید سبب را نقل کنند و او نظیر و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و فرین
انرا در رسائل خود جا بجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قلی سالک کنتوری اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصاً التقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور الله مصحفه گذرانیده دانسته و العجب
که اعور المحدثین بر حضرات امیه در اصول کافی در خصوص افترا نموده که میفرمودند که غیر ما کسی حافظ
تمامی قران مجید نیست لیس لوان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تقنیع اوقات معاذ الله
افتخار نمودن کار هرزه درایان است حاشاهم عن ذلک لیس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم الستان میروند و ممتاز در حفظ ابن ناصر [illegible]
می گشتند سجدیکه حضرت امام الائمه تا مدتی دایره وحش مبارک نمیگفتند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر تفهیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قرائت انرا روا
نمیدانستند پس بدون تلاوت و شنیدن کما اشرنا الیه مستقیما چگونه حافظ کردند و بدون تلاوت و حفظ قران
منسوخ چگونه جا بجا شد فتعین الاغراء و هو المطلوب انتهی که شنیدی بیازده امام هست آنان امام قرار

وسیحانی که دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکند لیس احتمالی وارد که روزی این منسوخ التلاوة اکا وقت
ظهور وخروج لکار خواهد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انهم ایج ولوج است کما مر اراوتازه تر انکه
صدوق ومرتضی تمامنی وصاحب تجمع ودیگر اکابر ایشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند ودرینصورت
لازم اید که امام مهدی متبع حضرت رسالتماب وکتاب مستطاب نباشد بلکه متبع مسیلمه کذاب مستقل درین باب
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود وهرگاه جناب امیر مامور در این سوال
که بالقلین چه کردی کما فی تفسیر القمی کرد انند حقیقة او درجه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنباح فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار درکتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قران مجید دارد لیکن بجمیع وجوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در بیکر قبیح بود و با سباب
جهات شتی از اسی بتحریف نتوان گفت مگر بعنوانیکه زمین را از اسمان ابستانید ولا یوم لوق ورنجیر اینی با
کما لا یخفی واز ینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این تمهید افزوده ودر بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم انکه قران مجید کلام الله است ودر وی تحریف وزیادت
ونقصان راه نیافته ومنی باید اثنا عشریه از امامیه میگویند که انچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام ان
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زاید مردم داخل کرده اند ونه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده وتا حین
جناب پیغمبر باقی بود بلکه سوره وایات بسیار ازان ساقط کرده اند واز ینجا ظاهر است که کمتر بودن این قران
نسبت بجمیع ایات منزله مسئله اتفاقی دران اهل حق راهم کلامی نیست چگونه این امر لایق نزاع وقیل وقال باشد که
که روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از ایات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوة گردید چنانچه در احکام هم
نسخ روداد که شیعه وسنی هم قایل اند بدان گفتگو درین است که انچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشتند
دران زیادت ونقصان وتبدیل وتغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از صریحی وتلمیذ وی
وهم طبرسی صاحب احتجاج وغیرهم ومتاخرین رفضه خصوصا معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم بنقصان
مذکور وهم بالحاق وتبدیل قائل اند وهم درین باب روایات مفتری درکتب خویش نقل میکنند واز غایت جهل
مرکب چنان برای فریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک ایشانند عیاذا بالله کلام در عقیده است چنانچه
از تحفه عیان شد نه کلام ونفس روایت بمعنی نسخ تلاوت فشتان بینهما اما انچه تصریح کرده وگفته واز ینجاست
که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شد لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبد الحق دهلوی
پس میگوییم که اگر مرادش اینست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین بمشوره
اجله اصحاب مانند علی مرتضی وحذیفه وغیرهما العمل آورده در اصول وفروع ناقص شد پس این فهم والدرا
مجتهد خناک چه باک باطل است بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در روایات فریقین برا که
خاتمه این حدیث متفق علیها تردد غیر لیقین اینست کلها شاف وکاف پس صاحب نجم مذکور الیته مخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بدفهمی توبه کنند بخلوص و اخلاص و بهمراه آرزو و نظر به اصلاح
و بیان آن مقصور دارد و نیز باید که بعماد الاسلام پدر خود رجوع کنند و هم کتب دیگرش که این خاتمه در آن
یقیناً منقول است و غیره میگوئیم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی از آن کافی و شافی نباشد لیز
اما نزول قرآن مجید که هادی و مهدی و نورانیت و ضیا تام است برای ضلالت فرود آمد و حضرت که رحمة للعالمین
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن بغیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چه خواسته
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت آن را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
آن گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قرآن مجید که کفایت و سفاهت بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم او
بدیهی البطلان گشت و اگر مرادش چیزی دیگر است لابد علیه من انتقاص البرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا اینها جعرات را بذکر تعبیر
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند بهوان و جماعتی صرف می زنند و
و برخی میگویند جی و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام بادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قطع سلسله
عادات خود بر ایشان شاق خواهد شد و خفته مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف ستة
شد سهولت مع بقای وحدت معانی بظاهر شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان قسمی بر خاست
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میداند و محاوره دیگر را انکار میکنند البته برای رفع آن کوشیدن و اتمام
نمودن ضرور شد معهذا آن محاورات کلیة ضایع نشد و اصل قرآن مجید مجید گشته که هر کس بلا اختلاف
و السنت که کلام باری عز و جل است که بر آن نازل شده بود و فی ما تالمالحافظون مثل آفتاب رابعة النهار
شد بخلاف کتب آسمانی دیگر که این محافظت برای آن کجاست که هرگاه پرسیده شود نتوانند بالیقین اصل کلام
را نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در آن قرآن مجید ناطق است **قوله** این است حال تحریف
که در قرآن مجید واقع شد و حیف است که پدرش رسول خدا را حقیقة محرف نسخه اصل قرار دهد و زعماء الاسلام
که اعرف مفصلا و حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعاً و یقیناً و خیال نکند که چون اهل
دانش و بینش خواهند دید در باره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینهار
به ثبوت نه پیوست و اصل قرآن مجید بلی اختلاط حرفی غبار باقی ماند بخلاف آنچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قرآن مجید که مخبر جان اسرار ارادة بود نه اثری از آن و فایده آن باقی نماند و بود لنش در جاهلیت اختلاف
پیرایه بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قرآن اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت مارا کفایت میکنند که ما بر دور ایشان تمسک

گوئیم این دعوی هیچ فایده برای رفضه بر نمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل الله
میکردند حق تعالی تکذیب ایشان فرمود اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بلکم و حالت
تکلیف که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهل سنت اند زیراکه آن قران که ائمه اهلبیت حضرت
وتلاوت آن میکردند و شب و روز بتلاوت و تمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان بسینه
هم محفوظ دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند و گاهی حافظان نبودند شعهدا و چند حدیث شان
موجود که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق را گیرند و مخالف را بر دیوار زنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان
خراب است تحقیق دین هیچگونه نتوانند کرد که گرفتنی است و که از دست انداختنی است کما لا یخفی ۞ اما آنچه گفته که عدم مناسبت
نظم الخ جوابش اکبر ۵ کمال بیحیائی از کافرم خواند ۞ چراغ کذب را نبود فروغی ۞ مسلمان خوانمش بهر مکافات ۞ دروغی را
جزا باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیان است چون در خدمت پدر خود بکمال عبرت
و علوم ادبیه رسیده هرچه درباره نظم قرانی گوید عجیبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در تمیّن پیدا
نگشته و قس علی هذا تلامذه او بیواسطه و با واسطه مثل سید مرتضی تمامی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرر درش
بران شاهد است و هم مولای پدرش یعنی طبرسی که جابجا درباره نظمش آنچه میگوید مصداق این لیس توانند
و هم پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سر می جنبانند و میگوید هرجا که در کتابها عبارتی از قران مجید می آید
اگرچه مخلوط باشد مانند جواهر میانه آن می درخشد لیس البته این رمز شاهد همین است که نظمش خراب است و مستهجن
و مستقبح آن بکمال درجات بلاغت فایز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا و رسل این است که از
التسبیح فاحش باشند و انچه نوشته و اما عدم واقعیت ترتیب لیس آن نیز الخ ظاهرا جناب مجتهد الزمانی نظم و ترتیب
ازیک باب فهمیده و از متفرقات بد النسته لیس تطویل پرداخته درینجا نظم و ترتیب ازان جنس است که شیخ در گلستان
فرموده ع بماند سالها این نظم و ترتیب ۞ لیس فقره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است و کلام علما ازان خالی
نمی باشد چنانچه در سابق نیست و بلیدان آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان بر گذشته لاجرم گفته میشود
که درینمقام راه تطویل را اختیار ساخته زیراکه این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت ازان است که اگر حرفی را ازان بردارند گویا
چنانست که سلک جواهر را ته و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی وغیر او نیز ظاهر است در کتب امامیه والعقل
ما شهدت الاعداء بحمد الله که انهمه دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هرجا بر ربط آن می پردازند و سوره را
بسوره و ایت را بایت منضم میگردانند و تفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب توانند بود که بعد از دیدنش همه جمله ها مستور النظم
است و نیز ناظر عیان است که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده و تقدیر باراده
تکمله تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد آن جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهد الهی والسنت که من حیث الحای
و ضبط رابطه نظم و ترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقه و علوم علمیه چنان باشد که ناظرین خوش شوند و محو

کاغذ زر دست بدست برند و مثل اصل از جان و دل عزیز تر دارند ولیکن دشمنان دین هرگاه اعتقادی بغیر
کتاب الله ندارند و بلطافتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف بدشمنی حکم میکنند که بی اعتنائی تمام آنست معاذ الله
این نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتم که بر اصول شما انهمه معایب در این نسخه حاصل است و ایمه اینرا رواج دادند
و بمخاطب خویش گفتند که همین قران را بخوان و نهی کردند از قرائتیکه امیر المؤمنین جامع ان بود و این ترجمه حدیث کافی است
که یار ها و الله باشی و خاتمه ان قرآن کتاب الله علی حده است و حاصلش آنکه یکی قرائت کردائی را از قرآن اهل بیت امام
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قران وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود و القصه
درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگوید که تفتیش آن ثابت است و ترتیب نزولی
نیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بداهت است بجویم و ازینجا
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کعبه مجتهد ازین طویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بزید بسته به اطلاع کامل
دارد باحاطه کتب اهلسنت نیز همت میگمارد قوله پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته بودم
که قرآن المجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انهمه مشقتها در نقل عبارات علما برخود گوارا فرمائی و عیش خود را با حرافان
منغص گردانی و لاف زنی وقتی تواند بود که گفته هم که ترتیب این قرآن المجید باعتبار نزول سور و آیات است و اذ لیس فلیس
قوله و الاطلاق بیاض عثمانی بر قرآن المجید الخ معنی بیاض عثمانی اینست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس جمع کردن
شان البته اعتبار را نشاید فکیف که معاذ الله مرتد باشند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرده و بیاض
نزد اهل سواد کتابی باشند که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب مرزین هم واضح است چون بر اصول شیعه
قرآن مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از انهاست پس مذهب رفضه البته همین است آنرا بزبان گویند
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بدان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که این تعظیم
و تکریم قرآن حضرت باری تا غیبت مهدی عارضی است و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آید کجا تعظیم و کجا تکریم پس چنانچه خواجه
حافظ رحمة الله علیه میفرماید بیت بنده پیر مغان هستم که لطفش دایم است * ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
چنانچه بر جا معین آنوقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و بیداد ها دارد و گیرد و کشاید درین کتاب بر کشیم و بسیاری
از اوراق نوشتم نمونه آن هم نباشد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان بنی آدم بر ایشان باشد و از جهت عدالت باری
عز و جل که لا ظلم مثقال ذره شان اوست هزاران دران مدتها از روز نسب خود زنده گردانند و بمیرانند و در بیز
هزار بار زخم دکوزه کرده [illegible] تلخ فراجم زمرگ شیرین کارشان عقوبتهای دنیوی مانند حضرت حبیب [illegible]
مثل الله معلوم نیست که درباره نسخه ایشان چه بی اندامیها رود و چه بلیها پدید آید که گفتنی نیست بالجمله چنین
چون اهل کتاب و اتش پرستان دهند و ابراهیم و دشمنی راشدین در سر است و لیکن [illegible] ستمی رفضه نسبت بحضرت [illegible]
که ابلیس هم از آن شرمنده گردد قوله قرآن المجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ و لیکن جناب امیر المؤمنین
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیدند و تبرک ور آن کردیدند چنانچه قبل ازین مفصل بیان شده صاحب علم و الاسلام

مجالی نماند که گفتگو در آن نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب نکیری میگرفت و عدلش امید ور
می آمد التقیه در اظهار آن دریغ نمیکرد چنانچه تظلم سیده و سکینه فدک هیچ دریغ بعمل نیامد تا آنکه نایب صدیق اکبر از
دو شش بیرون انشتند و اثر اجهاد فی سبیل الله پیدا نشتند و وقتیکه جور با و انواع بلی اندامیها نسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف کتاب الوصیة آمد حضرت امیر و جمیع تابعان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که کسی سعی خود را به یاد فنا در دهد چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قراءت خود را قرآن مجید می پنداشت و قراءت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن ما نیست و از ینجاست که پدرش حقیقة تحریف قرآن مجید را در عماد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هر چه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتماب هم بوده بلکه بطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عماد الاسلام آنکه چون آنجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشانرا برابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت وغیره را که سبب تکفیر بعد گردد امت محمدی شده بود بر حالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و ابقاء آن مستلزم کفر لازم آمدی و هر گاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویجش بر گفت
قریش بود باقیماند و ترک آن متفرقات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس مشترک بحصول انجامید بعدا
هیچ غایله خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکوره از جهان برخاست والحمد لله علی ذلک قوله لیس
بدان می ماند که حضرت الخ اینجا هم فریبایگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که آیا
معالیشت حضرت موسی کدام وقت بوده بر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفته پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از آن است که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را در آن برف ریزی و تاریکی شب دیجور تنها
و در وزه پیچان بر حفاظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رو آورد و دعوت
دینی آغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حینیکه پرورش
فرعون نام شد محل انکار نخواهد بود و رفته از آن چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
قطعا آشکار بود بدون تقیه و استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که آنجناب در آن زمان بدرجه رسالت
کی رسید و آنهم او را یاد نماند که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان بجای سوس الاشتباه چه گفت که انبیا علیهم السلام
التقیه نمیفرمایند و اهل اسلام در نحیله نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی در آن بهت باید و جز
التعجب ره مدیره که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان خواهد شد
که مجتهد اگر در مدت العمر احیاناً تا لقران مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای اولفی بنموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن و ذلیل کردن و همچنان بر جماعت کثیر
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و چه شیعه و امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا القوم جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
اینها در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از اینها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافته اند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوریها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از صحیفه
کتاب مختوم بر دعوی کلینی هم ظاهر است پس چه حال خواهد بود و قتیکه بدا در بهای قیامت گرفتار گردد
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از ضنین رحم که بعد الترماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوالی انصار را نجات بخشید که بهدر د تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت بر سر
بر سر تو خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاطمه بر گیرند و سر صوبه دار فدک را از دوش بر دارند
وزمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بر دارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون او بر سبیل امتحان بگوید
اگر شما را انجار زار ضلالت بکشم ان وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لقد هممت
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار را حدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الرماح تصریح نموده
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرها ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منهی الکلام و ازالة
الغین فار مخلی کامل از اکابر شان طرا بهم رسید که رساله المکاتیب مبین السنت ازان نزور ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یاد نمی آید اموریکه بکثرت ازان درین
عبارت تخصیص کرده که حضرت صلی الله علیه واله وسلم دران اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه ازان دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار ضلالت سپرده اند و اینها
و فصل را حدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که ناطق همت برین
بسته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بپیماید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیاناً تلاوت قران مجید اتفاقی نموده آنهم برای ادعای اوافی نموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که به زراره چنان لعن و ذلیل کردن و همچنان بر تنقیص
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و شیعه و امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا النصوص جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
امر او در رقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از آنها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافتند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوریها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از حرف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی نیز ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بداو در بیهای قیامت گرفتار گردد
و در دست ملایکه عذاب محاط شوی بغیر از حنین رحم که بعد لتواهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوال انصار برا نجات بخشید که هدر دل تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت بر سر
بر سر دست خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را برفاقت بر گیرند و سر صوبه دار خدنگ را از دوش بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بر دارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون بطریق امتحان بگویید
اگر شما را انجار زار ضلالت بکشیم آن وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ از ین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید داد که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار با احدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الزواج تصریح نمود
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرهما ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فارغ‌خلی کامل از اکابر شان بظهور رسید که رساله المکاتیب مبین السنت از آن زور ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زینهار در واقعات زمان سعادت نشان یادی باید امور یکه مکثرت آن درین
عبارت تنصیص کرده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از آن دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخارزار ضلالت سپرده اند و اینها
و فصل را احدی و نهایتی نیست ببین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که نطاق همت بر آن
بسته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بجاید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که به روایات

ثقة المحدثین در کافی بصحیفهٔ خویش در کتاب مختوم مامور بحق گوئی بود و ابلیس شیخ شهر [illegible] وهب بن وهب
از امام ابو عبدالله علیه السلام در مسایل متعلقه بقضای حاجت روایت می نماید [illegible] روایه
احمد بن محمد عن البرقی عن وهب بن وهب عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان نقش خاتم ابی العزة لله
جمیعا و کان فی یساره یستنجی بها و کان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملک لله و کان فی یده
الیسری یستنجی بها فهذا الخبر محمول علی التقیة لان رواته وهب بن وهب و هو عامی متروک العمل
بما یختص بروایته علی ان ما قدمناه من آداب الطهاره و لیس من واجباتها یعنی اگر کسی درین مقام
حدیث امام صادق را ذکر کند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوار من امام محمد باقر ع این
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود و در دست چپ و استنجا از ان دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی بخوف
راوی مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر علم شرع را که عدم استنجا دران حال بود متغیر فرمود و [illegible]
انکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نمود و این اضلال و گمراه کردن خلایق کار شیاطین است نه ائمه معصومین
معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از ان پاک و پاکیزه است رفضه هر چند آسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مشاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله یا احادیث سنیان چنین
روایات ارند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از احتقان چه می باید کرد
کلام مرا را که هم خر استاد برای شان [illegible] ثواب فاعتبروا یا اولی الالباب باقیماند امری آخر درانجا خود تقریر
علمای رفضه [illegible] از السنت اگر مقلدین شیخ المعقلین و رئیس المضلین و دشمن اهلبیت طاهرین ادنی امعانے
در معانی ان کار بربندند توانند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی و فی یده خاتم کذا و انهم در
هر دو جا ظاهرش دوام و عادتست پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین دشمنی اهلبیت
است البته عادت ایشان برین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجائب آنکه شیخ
امامیه بعد از ان اصلاحی دیگر فرموده درباره روایت ابو القاسم از همان امام عالی مقام مامور بارشاد احکام
نفس الامری که پرسیدم که شخصی بخلا اراده کرد و همراه دارد ان انگشتری که نام خدای عزوجل بران نگین
منقوش فرمود نزد من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضائقه ندارد در خصوص
معلوم نیست که جناب شیخ جی الواب تقیید را چرا بر جی خود دانستند که دیگران [illegible] بسبب عجز زیر کلیم [illegible]
و نهایت کار سخن ارائی و هرزه درائی ایشان انیست که استنجا دران نیست فقط استصحاب سنت
و ضعف این سحر کاری نظر بعادات ائمه معصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الامامیه نیز بدان
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت عنوان پوشید پس اگر شیخ المعقلین نام این
کتاب سحر سامری یا طلسمات الخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از انکه نام تهذیب

الاحکام شادند و دعوی مزید ولای حضرات اہل بیت علیہم السلام آغاز کردند درین حال سحرکاری
ایشان و عداوت حضرت اہل بیت بوضوح انجامید درین قدر ہم موقوف که خود علمای امامیه با وجود
اتحاد مذهب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکار
خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدیگری و لوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه
انصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین هیچ ان کلماتی بر زبان می آید که در دیباچه دانی و دیده
یا شنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب انچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است
سخنی است قرین حق و صواب امری است لا جواب بعد از ان مختاری خواه و در دل خود نگاه داری خواه
در مجلس مدعین تشیع نیز بر زبان آر نسے بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در هیچ حدیثی
ملی و مدنی بیابی که تلبیس و اضلال را راهی باشد و زنهار ازین آیات که مجتهد درینجا از سفاهت و حماقت
خویش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر بدایت را در مکه رو بروی
منادید قریش که آنجناب را استکسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود بلکه مکی نازل شد و حضرت تقیه
و لقاعدی نمود سبحان الله مجتهد انیم نه انست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز بعثت
بود امر جهاد در مکه کی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انیهم در قران مجید میخواهد لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ
وَهُمْ یُسْأَلُوْنَ و تا زمان صدور جهاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
امر مذکور است بهم رسید و حدیث الجهاد ماض الی یوم القیمة در کتب فریقین است خاتمی الله انصارهم پس در عماد
لفظ اضلال امت و مانند آن اوردن سینه خود را البنان گیو سفتن و حق را بباطل نهفتن است بلی بر اصول زیادی
و جاحله التقیه بر زبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی هم تعللات بود و هم استعفا از رسالت چنانچه
بارها درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیده بکار نمی آید معهذا حضرت هرگز ان امر را بگوش
سوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانید و بگوش
ایشان نرسید مگر در آخر عمر چون زمان خارجی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انهم
بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد امت است بر تقدیریکه جناب امیر النصب فرماید و بارها
دانستی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بدانند دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس
خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد آیا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
در قابوی او نباشد یعنی اطاعت او نکنند الغرض و آیت تراثی را بعد از یکدو سال بهم رسانیده و انهم
بمدد امام حاضر فی الامصار غایب عن الابصار که برای خبر گرفتن ازواج طاهرات خویش مصداق

روایت کرده آنچه اول برآنست که این معرکه در شب معراج پیش آمده وهم استفتاء ملائکه مقربین بیان و نزول
کتاب احمر موافق وعده شریف بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر حشر و نشر مراد باشند نه مکذبین
وصی کما لا یخفی اما آیت دوم پس معتمد معنی آن چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی ایشم از قبیل تهدید است نه اباحت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤکم ولی جزائی والدین الجزاء فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفر
کم بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاؤکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقوا بالقنا
هم ودناهم مثل ما یقرضونا وقد تضمنت السورة معجزة لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بالوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المداهنة
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمضلین والبراءة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله قال
اذا قرأت قل یا ایها الکافرون فقل یا ایها الکافرون واذا قلت لا اعبد ما تعبدون فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لکم دینکم ولی دین فقل ربی الله ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که جز از عدم اعتبار مفید بود در حقیقت
اساس مذهب خود را کندیدن است زیرا که مدار مذهب شیعه و اصل الاصول ایشان تقیه است واضلال امت و تبدیل
احکام به ضرورت وهرگاه این امر در میان نباشد تسنن حضرات ائمه مانند آفتاب رابعة النهار است و چرا چنین نباشد که خواص
بلکه عوام هم میدانند که ائمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد ترفه میدادند
مسند تعیش و کامرانی بسر میبردند پس تسنن ایشان بی شک و شبهه متعین است بلکه در محا تقریر گردید آنکه گفت که نصب ائمه
که این نواصب بهر دو تقدیم رسانیدند و ایشانرا مفترض الطاعة گردانیدند باز داد افشای راز حضرات ائمه
ایشان دادند کما فی الکافی بحقیقه ائمه را قبیل عهد نیست ونابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود والا مفصل در آن
که حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق روبروی ذهب بن ذهب چنین موهبت فرمودند که در آن اقرار صریح
بر جناب یعسوب المتقین و حضرت باقر العلوم اولین و آخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
بدان دست که انگشتری در آن بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم حسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بجز که نیز است نیستند لیس البته به ثبوت امری و صدور آن از امامی بحکم دلدار
متشیعین حکم اجماع تو انکرد لاجرم ائمه بلکه تا امام نرگسی در این شناعت گرفتار گشتند معاذ الله و سعادتمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه آنکه با وجود حفظ قرآن مجید هدایت ائمه کما
الکافی آیت ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا هم از یاد آنجناب رفت و آنهم بخیال ضعف نیامد که افترا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین و بر جناب سید المرسلین است واین امور از جناب امام صادق و آنکه ائمه القدر
مردیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی آن بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پهلو تهی کردن صرفر افتاد و اگر گویند که تحیل که برین تقدیر استنجا بدست یمین بوده باشد گوئیم قطع نظر از آن
که مرجع ضمیر ما بعد لفظ ا لمستنجی غیر از یدیسار دیگری نتواند بود پس ما ز انقلاب بالقرنی الشرع مثال زخم
منافقین مکرر از دراز ینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصول الجهوانات بعد از حصول امامت حقیقت در
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت است تا بالعکس و این کلام
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب بهم گردانیده اند کما اخترنا سابقا و لا حقا فی هذه
الاوراق و غیرها من المولفات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک وتیره فهمیده اند هنوز در تراشش
و خراش مذهب تشیع مصروف اند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر ثم العجب العجاب انکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسنیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ مضمونی را از ان
فرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سهو و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت ندارد و
و از رو های اهل کتاب زنهار رشد نی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هیچ از عمل زشت نخواهند کرد لقینا
جزای آن داده شود و در رعایت حسب و نسب در میان نیاید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة تا ناواکسبت لا الیان
همین اثبست و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرعیه هیچ ازین امور لفظ نفرمایند شاید که رافضین ایشان
را بر نفوس خفیه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس بتقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهمه احادیث که
درینجا بغایت اختصار وارد کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تقید مذکور
است و علمای فیض اباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید مازندرانی ذکر کردند و فتیکه
او بطمطراق تمام با معالجان مناظره کرد و در رد بر وی اولین و اخرین دعای توبه از و استدعا نمودند و نوبت
با نابت و قرارت ان دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم بند ولیست فوج هم بود تا اهل نفاق با این اطائف
حیل بجان بسلامت بردند و او مظفر و منصور از شهر بر امد و براه خویش افتاد بعد ازین لنکالیش مجتهدین و مقلدین
نوبت بتحریر رسانید یعنی مشتهایر گلهای خود زدند و اصول را در ان یاد کردند و بر فرار حرکش استقرار نورزیدند و ذکر ان
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به تقیه هفوات مجتهد میگیردانم اما اظهار این معنی که حضرت ائمه و قتیکه چنین
احکام را بدلگر میا سر دکر دند اختیاری نداشتند در جوابش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین که از اسمان
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملایک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهدین طائف
از کدورت تا صافی است که دران مواعید شریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شد و مد وارد
است اما ایشان بشنیدنش متوجه نشدند یا بران مواعید دل ننهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام چون
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند بگریه و زاری و تضرع و اذند و ندای اسمانی در رسید که سر بردار که تراز
عذاب رهانیدم و با انهمه سر بر نداشتند تا این ندا گوش امد که من هرگاه وعده مسلم تخلف از ان نکنم عرض کرد که با انهمه
اگر عذاب کنی کیست که مانع تواند شد پس این ائمه هدی چگونه با وجود ان مواعید لفظیه و بشارات قطعیه بلا اختیار و بی تقیه

بودند معاذ الله تا باضلال امت کوشیدند و مقام مزید حیرت است که با وجود چنین بی اعتباری که بر زبان [illegible]
مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشبیل صحبت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نمودند که هر ظلمیکه از زمان حضرت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامه اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذره و ازینجا خود را العبد الیه ملقب کرده اند اری ع بر عکس نهند نام زنگی کافور
و ازینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن لطیبه خاطر نشسته بود چگونه میکنند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مفتریات است زیراکه روایات منع را در باب تبرا برساله جدیده کاشف اللثام
عن تلبیغ المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه انهم کرد رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعین گفته اند اما دیگر ائمه که منهمک
در تقیه بودند بقول مفتریان چگونه محال آن با وجود بی اختیاری عقلا و نقلا میدانستند قمیتیا قرائهم و علو
کاش جناب امام صادق قاری قران اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل بدین نسخه وقتی است که تقیه
نباشد و جائیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که لقب العین گردانی که انهم صورتی داشت کهی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق آنرا مثل تذکرة الاولیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عناد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیاض
عثمانی نیز و تعین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دیدنیست
و یاد داشتنی چون افشای رازهای ائمه ازین مفتریان و مفتیان بار بار صورت بست لیس هیچ بود درین دولت
و مسکنت فرمانند تا آنکه اگر کسی از رفضه چهره خود بر فروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیدانند بلکه کاسه لیس غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قران مجید جناب
سید انبیا و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حتی انزل
الی سبیل الهدی فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی فکیف که چنانچه مهلت و تعین قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی
و رجالی بر اصول غولان بیانی بقیامت هم دوش بلکه هم آغوش و از نجیب شهسواران معارک امامت چه خوش گفته اند این
امامت نشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیدیم و بمیزان خود چنانکه باید سنجیدیم
هر یکی درین باب پیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد مگر بجواب حرفی از آن که این
مصراع ع ولا دیر مبین السنت زنهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جابلقا خروش فریاد خود را برسانند یا بر عرش برین پرواز کشند
و درین مقام مبحثی چند باید آمد لیکن بقصد اختصار بر یکی از آن قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قران مجید بخون پدید و مانندان درست است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل
و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما آنرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقران مجید نماید مثلا آنرا در قاذورات و نجاسات اندازد که بحکم شرعی کافر خواهد شد الی غیر ذلک

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی هذا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیه ومعاذ الله که فقها بدون ضرورت
در حالت صحت تجویز کرده باشند واین معنی بر هر کسیکه کتب فقهیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقهیه
وشروح آنرا بمطالعه خویش آوردن وصورت ضرورت که دران آنحکم را تجویز نموده اند بلبیا سهامی متعدد وتواتر
مثلا در هفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته ورا ابها کرده اند که اگر اسامی صنادید اصحاب کرام را معاذ الله
همراه لعنت نویسید وتوهینی ازان بسازد باعث شفای مریضانست واین امور زیر قاعده عصبیت وعناد مندرج است
چنانچه یهودیان مصداق اشد عداوة ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد ایشان
بجهت سوء اتفاق بکر دو ایشان او را مجبور نمایند که چنین توهینی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نیست
اگر فرمان برد در حالیکه میداند که ایشان مرا خواهند کشت مضائقه ندارد واگر کشته شود البته بدرجه شهادت خواهد
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود وچون امتناع نمودند از آنچه
کفار قریش میخواستند وهرگاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر مرتد نگشتی وآیت کریمه نازل شد
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ درینجا از اصول رفضه آنچه معلوم میشود زیاده برانست که سنیان بر اظهار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسید وکشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان وکجا حکم وجوب که از مجتهدین
رافضیان صدور یافت وشتان بینهما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی وبی اندامی نسبت بکلام
شریف موجب کفر وارتداد واضلال است ونزد شیعه لانسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تهذیب می نویسد آنچه دلالت بر آن
میکند که درین اوراق مطالعان اتفاق افتاد که این اکثر اما اکثر است از القای قران مجید در قاذورات والقای
اسامی متبرکه ائمه هدی در نجاسات پس آنچه نسبت باهل سنت نوشته بودند برای نفوس ایشان بر ثبوت رسید غلط افتم
ورا مرقوم که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدید است چنانچه گفته اند وهم اگر حاذق فن تجویز کنند که شفای مرض
بدون تعویذ از خون مذکور یا نوشتن ترجمه مرض نمیتواند شد چنانچه بعضی از فقها تجویز کرده اند وانهم غیر از ائمه حنفیه امام
اعظم وصاحبین ودیگران در مسئله استشفا که از حضرت ایشان رسیده اند واما ان بیان انکر زند ضرورت کجا است لاحول
ولاقوة الا بالله مخفی نماند که فقیر رسیده ایدر زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضای برق زنده بود از
کتب فقه براهه بوده که تجویز نوشتن قرآن مجید بخون مذکور نقول کا وجایز است قل الفعل علاوه اگر امروز بنا بد مسایل مذهب ایشان
در تهذیب امام اعظم موجود است کما عرفنا **قوله** وازینجا ظاهر شد که منع از قرات قران درصورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرات نیست الخ **اقول** درین خصوص وحکم مخصوص جناب مجتهد ثانی الاثانی راحدیث طویل نزول لال کتاب که خدا که عمل
وحساب ائمه اطیاب است که مستقل بود بر دوازده صحیفه با ساقی مطهره ودوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه خاص
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد باید که از اهل خلاف ترسی وغیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ وامان
هستی پس علوم اهلبیت را بسط مکن ومنتشر گردان برای هدایت مردان به خایف مباش لاجرم حکم جناب مجتهد که ازینجا ظاهر شد
که منع از قرات قران درصورت عدم اختیار دلیل بر عدم فرانیت تعلیمه جهل خواهد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موسی

ثابت شد که قرآن اہلبیت منسوخ التلاوت است وعلمای شیعہ نوشتہ اند کہ اگر کسی منسوخ التلاوت را قرآن گوید
کافر است — در ینجا برہان عقلی قطع النظر از آنچہ در نزد شیعہ کشمیر جنت النظر است قایم تواند شد بیانش بالاختصار آنکہ بر
اصول رفضہ در کافی دوافی وصافی چنان قرار یافتہ کہ قرآن اہلبیت را تلاوت نکنند تا وقتیکہ امام نرگسی در بہار
دیگر از بعد حسن و جمال خود جلوہ بہ نسد لقبول خواجہ حافظ ع شاہی حدیث سرو وگل ولالہ میرود — درین بحث ثلاثہ غسالہ میرود
می دہ کہ نوعروس چمن حد حسن یافت — کار این زمان صنعت ودلالہ میرود — بودہ باشد پس ہر کہ قبل از آن تلاوت
ان نسخہ بپردازد البتہ مبارزت با خدا میکند پس گویا جنگ میکند با خدا و حکم او را بر باد میدہد البتہ کافر است بعد ازین
جہات مجتہد لاثانی را اختیار است ہر چہ خواہند برای نفس خود اختیار فرمایند و اولی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
آنمعنی کہ علمای سلاطین نوشتہ اند ع مرد باید کہ گیرد اندر گوش — ور نوشتہ است پند بر دیوار اولی تحنتی و تشفی بر ذات والا
صفات خود گوارا فرمودہ بکتب معتمدہ خویش کہ جا بجا این حدیث مخلوط دارند چنانچہ از طعن الرماح ہویدا است رجوع فرمایند و
بہ بینید کہ نسخہ اہلبیت درین زمان منسوخ التلاوت ہست یا نہ و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البتہ آنچہ گفتم مثل آفتاب عیان شد رسیدیم بر آنکہ غزالی رحمۃ اللہ علیہ آنچہ گفتہ کہ حرام است بر واعظین بلا
تحقیق نہ دارند بیان واقعہ کربلا معلی و آن مستلزم انکار شہادت است گوئیم کہ کتب مولای والای خویش مجالس المؤمنین
باید دید کہ جناب مجتہد الزمانی و غیر او مدلل و مبرہن کردہ اند کہ ابو حامد غزالی تشیع اختیار کردہ اند کہ رسالہ او سر العالمین
دلالت بران میکند کہ اصحاب روز غدیر بہ بیعت در آمدند و بمجرد وفات سرور کائنات نکث نمودند و از آن برگردیدند
ویل ہذا الا الرفض و چون رفض او بہ ثبوت رسید تقیہ از وجہ دور وجہ بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شہادت جناب
سید الشہدا رضی اللہ عنہ چگونہ موجب انکار شہادت خواہد بود زیرا کہ حکم بسبب چیزی دیگر است و حکم بالاضطرار
چیزی دیگر و بندہ را یاد می آید از تالیفات مجتہد کہ او باطل بدین است و آنچہ قاضی رطل لوق در بارہ او حکم کردہ
تشیع دان را مبرہن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتہد لاثانی مقلوب شد والحمد للہ علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا باینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفتہ کہ مجتہد جائیکہ در باب قرآن مجید عدم نظم و تشتیش کلامی نوشتہ این
حاشیہ بران مرتب نمود وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖٓ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول ہذہ القصہ قولہ تعالی وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا وانما فکت عنہ و قدمت علیہ لاستقلالہ بنوع آخر من مساوتہم وہو الاستہزاء بالامر والاستقصاء
فی السوال وترک المسارعۃ الی الامتثال و قصتہ انہ کان فیہم شیخ ہو میسر فقتل ابنہ بنو اخیہ طمعا فی میراثہ وطرحوہ علی باب
المدینۃ ثم جاؤا یطالبون بدمہ فامرہم اللہ ان یذبحوا بقرۃ ویضربوہ ببعضہا لیحیی فیخبر بقاتلہ بیضاوی اقول وباللہ
التوفیق و ہو نعم الرفیق از مطالعہ این مقام جنون سرشار برای مجتہد سیہ کار پریشان روزگار بظہور می انجامد زیرا کہ
درین مقام فکت النظم باین امور ضروریہ پدید آمد در کتب معتبرہ دیگر از تفاسیر فریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیہ الرحمۃ و تفسیر مجمع البیان
مولای طبرسی این تفسیر و تدبیر دیدہ باشی کہ وجود تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را چنانچہ باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بخاطر نیارند بارے
بتفسیر مولی و مقتدای ہمت بر گمارند کہ او درین مقام چہ نوشتہ این تفسیر تفسیر کبیر متقدم است حاصلش در فارسی نویسم تا بفہم مجتہد کہ حال فہم او از کس پنہان

و بعد البعض نوشتند و در هر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع تذکرش نداد اقتصار داده در مجلدی پنجم بر داختن از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست برداشته و بان تعصبات سنگین دلی که از لوازم دل‌آزاری و دلربائی
است سر تا پاید حال آنکه غرض منه کلمات مقصود اصلی بالذات در مباحث امامت ایمه هدایت بود و بنده در گرد آوری
آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چنین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات اوست فراهم نمودم و به
تمامش بنظر رسید از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حال آنکه
از آغاز مرسوم است و هر کتاب بدیگران منضبط و مختوم بلی بیشتر طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح بر گزنده بمقتضای اینمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و بتخصیص ما را ملزم و مفحم سازد بعد ازین دم و دودی در علمای ما نمی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح چو
و گویا دو دمش بر آورده اشتة مغز او را خورده‌ام و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ع چو
بر آری از رهگذر دود راه خورد پشه مغز نمرود را ه و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیموده‌ام
چنانچه در رد و قدح نشداد و تیره مذکور اختیار ساختم بلی قلم گستری در تایید مطاعن زنخ زنی
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین هست که قطع نظر از آنکه مجتهد
الزمانی او را مستحق اینمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد کما بفصلها
عوام طلبه او را بر دم و هم قدم چنان مجتهد توانند کرد که عوعو خود را فراموش کنند لیکن افسوس نیست که کسی را
از اعزها توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که آنهم ذخیره مباحث کلامیه مشتمل این کتاب در چندی
از مجلدی ضخیم مرتب نمایم تا در تارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمال ناشر
مرقوم گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید و ضمن آن هفوات کشوری هم مجملا یا مفصلا کان لم شیاً مذکور شود و چون
حال مجتهد جائسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سر دفتر مقاصد تحفه توانند بود تمامش از نظر انداخت و قدرهای او از بانیان
مذهب رفض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود و نسبت پارهٔ ندره رنه بتحریف قرآن مجید که از آن فارغ
نوشتند ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات فقره از
مذهب رفض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قوله بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جملهٔ اخبار
احاد است الخ بعد از تسلیم اینمعنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اینکه چنین باشد
لا یوجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثمانینی گفته بلکه جا بجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
را بر او تنگ گرفته اند و بنده درین هر دو مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار می آید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر ومثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی پیر دہقانی در ہر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
ہمگنان امریست که موجب رسمه مجتہدین لیشائیل است پاس سخن نمیکنند وچگونه مراعات کنند که حافظه ندارند
بار میگویند که اتفاق فریقین بران عیبا یند و آنرا پایمال ساخته اند ونیز از کلمات ایشان است که دلالت قوی دا شتبا
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل رابعة النهار است واز دیدن وشنیدنش خود را بکوری وکری متصف گردانیده اند
وپرظاهر است که اشتراط تواتر بہر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن وموضوع ومجہول
بودنش بادله عقلیه ونقلیه بر جای خود مشہود کما سلفنا وتکلمنا علیه سابقا ولاحقا واز صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق قاه قاه مخالفین فکیف که پیر دہقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی البیانا
معظم الفقه یعلم بالضروره من المذہب والاخبار المتواتره فعلی تقدیر صحته لا یصح ہذا الا بالسنة الیه نفسه ومعاصریه
بالنسبة الینا فنحصر الدعوی فیخ متضمنا لانکار البدیہیات ومناقضا للحسنات والضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لاتکاد ان یجد لنسبة المسایل التی ہی من ضروریات المذہب الی باقیہا کنسبة واحد الی الالف وقد رایت فی بعض
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذہب فی نحو ورقة او ورقتین مع رواحه لبعض المسایل فیہا
علی الاحتمال والحال ان مسایل الفقه لا تکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب المعالم فی جواب کلام
لاریب ان ما اوہماه من علم معظم الفقه بالضرورة وباجماع الامامیة ممتنع فی ہذا الزمان واشباہه فالتکلیف فیہا
بتحصیل العلم غیر جائز وبعد از یک و وسطر میگوید وکذا دعوی العلم بالمتواترات فان وجود السنة المتواتره و
الاخبار المتواتره فی زماننا شاذ ونادر والنادر کالمعدوم **قوله** ودر اکثر روایات اہل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراہیم الخ از مجتہد ثانی لاثانی لم تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت کرد
که حضرت خلیل ابراہیم علیه السلام محتاج شد بطلب خاتن حالانکه در روایات این قصه
بیاد می آید که ہر گاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراہیم مشغول بود بچیزی که درستی
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت ہر چه تمام ختنه خود از آن فرمود لاجرم
از مدعای مجتہد از کجا به ثبوت رسید که خاتن آمد وہر چه بالستی کردن کار نیز آن نسبت
چه جای آن که خود وشش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراہیم در آن وقت
به ہشتاد رسیده بود پس حاجت خاتن چرا باشد بلکه با دلی حبیس تیشه بر تخته چوبی حاجت روا
شده باشد پس مدعای مجتہد که از عبارت خویش برآورده که ہر گاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بجشم او باشد محل استعجاب واستغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواہد بود ومجہول نه انجامید وغرید حیرت آنکه در محل نزاع نه قصبه ختنه را
دخلی ہست نه بیمار وطبیب را لیس تفریع او فضول باشد نه قابل قبول واگر ادنی تومعانی
در حدیث ہمین کرد یا مجمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

نشنیم آن علایق لطرفت عیش آنهم تا چندی و برنه جانی حضرت حق اجداز ان الفاق چنان شد که بعضی
و ایشان پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق بر همین ناطق است که بر انجناب سید المرسلین
هم مجنون و مسرور بودن اتفاق نیفتاد و بلکه حضرت رب العالمین املا فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای وقوع نادره زیرا که امر اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل محمد حنفیه شدند
و دیدند آنچه دیگران ندیدند اینها اگر پوشش کردی طوعا یا کرها امری بود از امری که رشحه رنگ افتخار بر آن
میرسید و در حقیقت کربلا و فتنه بود که از هر گوشه می انگیختند اما امر ثانی پس چون رشته های بسیار در عبارات
کتب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجاد بغایت مشکل است و لیکن طبایع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده باجمال و اینجا گفته می شود که انتها بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر نبی از مؤمنین باشند و آن ظاهر مقتضی نیست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بینات شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم عیان است کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و اینها تعیین کنند
که در اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه در انجم و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باستاد خود روایت میکند از حضرت معصومین و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جا بجا [illegible] يخرج الحي من الميت ويخرج الميت
من الحي فرمودی از افراد آن آمده بود که گفتم آری خلیلی ز بتخانه کی استانی زیبگانه و این امر مخالف عقل سلیم نیست
البته که معتقد وراثت الهی را حدی نمی باشد بخلاف آنچه تعلق دارد و بعث الانبیاء داده شود و در شرح تجرید صلی الله
علی صاحبها ادله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عقد مذهب در بیان این روایات علوم آوانید شد که علم ازلی
تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان بیرون ظهور دهد لیشانند الذین شقیه پس متوجه باید شد که استاد کلینی در
آیت کریمه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ روایت میکند باسناد
خود از ابی عبد الله فرمود که مکشوف شد از زمین و هر که بر ان است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر آنست و آنچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
دیگر آنکه هر گاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین التفاتی کرد و دید یکی را که زنا می کند پس دعا نمود
بر او که بمرد و همچنین دیگری را تا سه کس را اینها نیز مردند وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگانم دعا مکن
که من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنف پیدا کردم صنفی هست که عبادت میکنند و لو شریک نمیکنند
پس ثواب خود هم داده ایشانرا و صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
اند که از صلب شان خواهم برآورد عابدین خود را و زیر آیت کریمه فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ الآیه باز حدیث آن امام
که از پدر ابراهیم منجم و در دین کنعان بود روزی باو گفت که من می بینم در حساب نجوم که در این زمان پیدا شود مردی که
این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز نمود و گفت در کدام شهر پیدا شود در جواب وا گفت در همین بلاد

ودرآن ایام بود و باش نمرود در کوثی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
پس جدا کرد ایشان را حامله شد مادر حضرت ابراهیم و آثار حمل پدید نیامد چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
گشته ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس در غار در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه در آید آنجناب را و در غار محکم بربست از سنگها و شیر از انگشت نر جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگماشت نمرود برای هر زن بار دار شخصی را تا هر فرزند نر را ذبح میکرد پس در بر بود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمای یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد از این مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بچنگ مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شد در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من میبود زایل نمیشد و آفل غایب را گویند پس گفت لا احب الافلین چون نگاه کرد مشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من هست که بزرگتر است چون زوال یافت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الظالمین چون
صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت هست رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
ملکوت [illegible] آسمانها نا دید عرش را و کسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود در این وقت فرمود یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و ابو عبدالله فرمود
راوی را که شرکت بود و از غیر او نه از و چنانچه قبل از این دانستی و از ان استبعاد فرمین در بعض رسایل رفع شده که بیادی
که گفته بود مقتضای عدل و داد عموم است خصوص حالانکه مرتبه انبیا تا رکتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه و آزر دید گفت این کیست که باقی مانده حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر [illegible]
گفت این فرزند تست وقتیکه جدا شده بودم از تو آزر گفت اگر بادشاه بداند عهده مار السلب کند
بود آزر [illegible] اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با اولاد خویش پس متفرق
و آزر متکفل بر بتخانه بابود در گفت بر تو هیچ نیست اگر نمرود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن شان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع و نه ضرر رساند برادران آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نه فرمود با او را آزر محبوس کرد و بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الابیات الکریمه الغرض
از این احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر اهلبیت
مرتب کردید حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رو در کشید
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرمود البته مخالفت وحی نمود

وصحیفهٔ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکهٔ مقربین و بوسطهٔ جناب اکرم
فرود آمده و رب العزة حافظ و نگاهبان او شد کما عرفت مرارا البته اضلال امت و افترا بر حضرت ابراهیم
ازان لازم آمده باشد و در بطلان مذهب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیه و قواعد مقرره و امثال این
ابتدالات و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر ازان بدفتر سیارم و نظر ابطال
نگارم و با اینهمه حرفی میگویم که هذا رب سه بار برای انکار تواند بود چنانچه بعض ایمه متاخرین ارشاد
کرده‌اند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحه در واقعه قرطاس استفهام الکار
داده باشد و رفقه از حمل روایات که دران محذوف شد بر تقدیر همزه مانع شوند و برای اثبات هجر معاذ الله
اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامة المعنی بود جز کما عرفته سابقا فقولوا ان هذا لشیء عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخلاف راوی کما عرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذهبی اولی است اگرچه
مامون با وجود فلسفیت آنرا قبول کند و در تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بکشائی خواهی یافت که امامیه
را ازان کشایشی حاصل نتواند شد تا باب افتخار بر روی خود بکشایند و از دراحتجاج درآیند واجد
از دیدن این مقامات هر عاقل دوراندیش میداند که تفیین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
که قوم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد ناره است تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت نیست که کاری هم ایشان را بانبیا و مرسلین بمانده است پس هر قانونی که اختراع آن بجواب
موضوعه و محدثه نمایند درباره آن بزرگان هیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ایمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که هر شکی آرد کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ایمه در افادات خود باری هیچ گاهی اختلافی ندا شتند و هرچه علمای امامیه در کتب دینیه ترتیب
داده‌اند همه از تفاقیات و تحاعشات است پس عیان شد که نزد . دروغگو هر کس لاجواب است فاعتبروا یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجلد محفوظ دارد توقع دارم که علاج کشمیری نقال سیه کار شعبده
روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار البوالی کند که بار دیگر کسی از رواج این مطربین و نقالین را
که ترانه بر زبان می سرایند و حلق خود میدرند و مانع ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطربی دور ازین خجسته سرای کس دوبارش ندید در یک جای تکلفت حضور نه بد **قوله** آری محل
استعجاب و استغراب و مصداق آن هذا لشیء عجاب نیست الخ **اقول** مغلطه که درین مقام
مجتهد الزمانی متبع خطوات شیطانی را پیش آمده برادانی طلبه بعد از ازنی عور مخفی نخواهد ماند و مگر چون
بدیهیات گردیده حلیه در منظر این صاحب قدسیه حکم نظریات مخفیه پیدا کرده بیان نقش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه مجتهد تخصیص مینماید عورت را بمراد خویش که
ذکر و خصیین باشد بتقلید ملا رفیع الشان بلیغ البیان در حکایت جوان انصاری حالانکه عورت عام است

والحلاق آن خصوصاً نیز وحیفه از زیر ناف تا بر کتبین میشود لاجرم اورا بر مراد خویش که دیدن ذکر و خصیتین باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری که معرفت هیر و دانتهاص دلیلی بر مراد مخصوص او در کار نبود و نه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص بإحدی الدلالات الثلاث که بارها در مغالیطا و از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تشیید کسی از قایدین خصوصاً ساتر جناب مجتهد اصولیین از بیدار دلان ایشم رهبری نکرد که آیا ایشمی نتواند شد که مقصود امام ابو حنیفه از اجازت مذکور نسبت که حمامی را نظر بران اعضا درست است که بیالنش دانستی عورت بود لنش و القاقی نسبت بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا از بانی ثقات حال شان شنیده باشد یکی میداند که دران دیار هر کی بیشتر ضرورت بحمام دارد حتی که زنان نیز در هر هفته بحمام می روند و برای ایشان وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را دران مدخلی نیست و خادمان آن غیر از زنان نمی باشند و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فراهم می آیند و حمامی برای خدمت هر کسی حتی یهود هم حاضر می باشد و میگوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاش هم رسانیدن و در رفضه درین باب بغایت توسعه دارند حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود چنین احادیث از حضرت ایمه هدی مسنداً روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بر آن دارد که حقیقة ویرا هم در اندام نهانی بشمارند و گویند که آن خود در هر دو سر مخفی است پس فکر و خصیتین را فقط عورت هر دی پندارند و واجب الستر می شمارند و آنهم به بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین و اگر نیز در بعضی دیگر اثبات نماید موید این فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن لفخذین و الیتین درست واین تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در ضربه خویش میگوید و محصلش بدان میرسد که خمر بخش بود ولیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بودند و نسبت صحبت ایشان آمد و رفت مردم ازیشان بود و اجتناب ازان مشکل افتاد حضرات ایمه هدی تجویز طهر نمودند که بجامه ملطخ بخمر می نشست و شو نماز بجا گذارد و نعم ما قال الحافظ الشیرازی ؎ در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش و در کلام فقیر آنچه در تشبیه تردد مسئله لفظ بحسب ظاهر دیدی وجهش در حقیقت بون بین است میانه هر دو زیرا که حمامی تو دیگر بلاز را اگر هر دو رخصت باشد منیز و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقاً و خلی می یابند و بعذر نه ندرت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث ایمه میسکند و پایمال مینماید چنانچه بخیالات خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار طهارت خمر جا بجا زبانی هم کرده اند و میگوید که احادیث شان نص در طهارت است و اگر بران مقدار کفایت نکنی از امام اعظم و اقدم ابو جعفر طوسی که گفته اند چنین مفتی بعد ازو پیدا نشده و از نجاست حالانکه این مکار عذر برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد آمده

وتا مدتی در لباس اہلسنت خصوصاً شافعیت بودند مردم او را تعلیم و تکریم میکردند بمکر و فریب او از غایت تقیه و نفاق
فی الحال بردند چون او را در باب خویش غایتی هم رسید اهل آن جوع بمذهب رغبت کنند و صحبت عارفین علم ملکوت حارثی زیر
کاینجمیت و مردم را از راه برده داشتند که از مذهب تشیع رجوع کرد قال الله تبارک و تعالی وقالت طائفة من اهل الکتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون کما مثل رکعت بمولیش کان قرار الذکر که حضرت امام اعظم
تو رفع مدارج چنانچه استعمال صیغه تفضیل بران دلالت دارد و این معنی عظیم بود از ایشان که اہلسنت که ابوحنیفه را امام اعظم گویند
که باوجود فرق برایشان نکردیم بلکه برایشان منقلب گردانیدیم باوجود ظهور فرق باعتبار اصول شیعه و سنی زیرا که اہلسنت چنانکه
از ائمه اہلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتهدین خود را نیز بخلاف رفضه که همه را معصوم دانند و با ائمه مجتهدین خویش را اعظم میدانند
مثلاً زراره گون بخت را اصدق الصادقین لقب نهادند و امام جعفر را بصادق یاد کنند و در نهاده خاص مناقب ایشم
امام اعظم واقدم فوضح الفرق وضوحاً تاما بوجه مع ان الفرق بوجوه لاتحصی بادنی تامل کما لایخفی هر که خواهد ماده این اجمال
التفصیل دادن او را باید مولفات احقر الانام را دیدن و خوشه ها از خرمن فرا چیدن روی هذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسناده عن ابی سارة قال قلت لابی عبد الله ان احباب توبی شی من الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله
قال لاباس ان الثوب لایسکر و نیز باسناد از همان امام عالی مقام از ابن بکیر قال سال رجل ابا عبد الله وانا
عنده عن المسکر والنبیذ یصیب الثوب قال لاباس و نیز از ابی سارة قال قلت لابی عبد الله انا نخالط الیهود والنصاری
وندخل علیهم وهم یاکلون ویشربون فیمر ساقیهم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لاباس الی غیر ذلک مما روی صریحاً عن
الائمه ان الخمر طاهره وهی حرام من جهة الاسکار والثوب لیس بمسکر فلیس بنجس و از مرور ساقی و دور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ؎ بیزد و صاف ترا حکم نیست دم درکش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است
و از لفظ نخالط الیهود والنصاری که درین روایت و روایات دیگر هست توان دانست که مخالطت حضرات
شیعه مومنین پاک با بنی امیه خصوصیتی ندارد پس مخالطت فرع به اصل از بیان نیز بهم رسید و نیز معلوم گردید که فقط بنی امیه ایشان
را ضحکه منکر دانید ندکه نزد یهود و نصاری نیز این طایفه نقل مجلس شراب کباب میروند ولیکن شاید بگویند که در بنی امیه
عیب جمع شد یکی آنکه وقت مردن فزع ملیشوند و بصورت جسم او مسوخ میگردند کما فی الاحادیث نقلا فی البحار عن الائمة الاطهار
بخلاف ابن سبا اگرچه در زندگی هم تبرا و لیای حسین عین خیر تبرا کشیدند نقل صاحب الفتوحات و هم یحکیمون فی مقالاتهم شیعه
دوم آنکه اهل کتاب دشمن حضرت رسالتماب اند بخلاف نواصب که عداوتش اهل بیت المناب و معلم جات رسالتماب اند
که روز ولادت قرآن مجید قبل از نزول به ده سال آموخته کما فی المناقب المرتضویه للامامیه من العجائب بلوه شتر کا مضارع شیعه
کما کانوا منافقین فهذا من عاداتهم فی لباس المحققین کما ذکر فی ترجمة امامهم الاعظم فاعتبروا یا معشر المسلمین اما الاشتراک فهو ایضا حجة من
لقب التشیع حیث کلموا بان اهل السنة مشرکون لا زعمهم فی الخلافة غیر المعصومین علی فی المجالس وغیره و اگر تبادی
دشمن حضرت باشند رفضه نیز دشمن آنجناب از حیثیت خواهند بود زیرا که ایشان قطعاً و یقیناً دشمن مهاجرین
و انصار اند که نزد شراح کلینی مثل قزوینی ایشان امت حقیقی حضرت رسول مقبول بودند و هم دشمن ازواج

مطهرات بلکه خود حضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده و هم حضرات ائمه که دشمن ایشان دشمن ماست کما مر کثیر من هذا الباب و عجب العجائب
من حیث البحث آنکه نزد شیخ الطائفه زیرا که چون العیاذ بالله فعل حرام را نسبت بصدیقه کردند البته دشنام دادند بجناب سید النبیین حالانکه
آنجناب اخبار طهارت محمول است بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان بارها معلوم گشته که باظهار ما هو الحق مامور گشته اند و
مدت العمر برهمین طور گذشته اند یعنی تقیه نکرده اند و صدوق استاد الاستاد شیخ مذکور بطهارت خمر رفته و گفته که احادیث نجاست خمر
بر تقیه است للجمع بهای ما قطع نظر از مناقضه که درینجا لازم آمد چنانچه باقی القاء خبیث که حضرات ائمه بر مذهب ائمه اخوان الشیاطین از
جمله مقبلین اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند پس بحکم بطلان لازم نقض بالمثل شد و هو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح نیز حرف وا میکنم کانچه مجتهد بارها از ذهن بیرون می آرد و اجازتش دلیلی می طلبم
سببش را بر حجیت فهمانیدنش نشان میدهم که چون نیک بینند درین بحث منصب استقلال [illegible] یعنی ثابت میکند
که امام ابوحنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر مراد دلش داده من در توجیه آن میگویم که محتمل که مراد از زن حیوان
باشد که گفتم و قد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس ثابت نشد انچه گفته وانچه حضرت میر سید [illegible]
مجتهد نیست یعنی مخصوص است بجامی که اگر محدثه ثقه المبین را مثلا به بیند گناهگار نمیشود و ازین لازم نمی آید جواز نظر
کردن بطوری که بحث دران میرفت کما لا یخفی **قوله** وانچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و خصیتین بجانه اهل بیت
طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای انکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان نموده شود و اتمام
حجت برو کرده اید امری دیگر نبود **اقول** هرگاه جنین رحم بر خلاف جنین رحفه که روز دهیه کبری و حادثه عظمی یعنی
غصب فدک که پرده نشین بود زنهار از نشیمن خود بدر ننهاده هیچ جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خروج
شده و شناعتها او بر غیرت شدید بر انگیخت و عبرتها مرتب نمود و لیکن از جای خود حرکت نفرمود بلکه فصیح
حال خود گفت که نطفه فلان بن فلان است که در رحم این زن بزنا ریخت و از ترس مردم بلکه بخبث و حال
ذلت بر سر خود و مرتبه خودش به بخبث و شخصی را که این زن متهم نمود محض بیگناه و پاکدامن است حالانکه بارتکاب
کبیره آلوده دامن بود عقل سقیم مجتهد مطهر و باید دید که قایل باین معنی شد که باین همه شهادت جنین
و آن هم به تفصیل نه اجمال و اهمال مدعی رو برو دی هزاران هزار کس این معنی است که ضرور شد که خلیفه
اول قوم بدگهر ذکر و خصیتین او را علی رؤس الاشهاد بدست خود نماید و بکمال بلاغت قصه اش
از آغاز تا انجام بگوید و آن را بجنبانند تا نظر هر کس بران افتد و ازینجا حکم لو انکرد این نمایش و
[illegible] حرکت [illegible] ابن سبا [illegible] بلند [illegible]
بلکه [illegible] شیخ سعدی با قتضای علوم [illegible] دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
بذکر عقبش ذکر خیر زنده کند نام را [illegible] صلاست عقلای عالم را که بلاهت و سفاهت مجتهد را
ملاحظه فرمایند که اعتقاد ضرورت این نمایش وارد و آن را اتمام حجت می ماند حالانکه
این امر شهادت مردم آن است و دلیلی مستقل از آن حاصل نیست و هنوز دران

لیکن از جملهٔ اشکالاتیکه بر مذهب شیعه وارد است انیهم یکی از آن جمله باشد کما لا یخفی علی من طالع تذکرة الاصول
وغیره من کتب الاصول واگر شیعه بلاحظه صدر العتبات از فاحشه زنا خواجه سرائی اختیار فرمایند البته مورد
تحسین وآفرین خواهند بود اما حصر حاجت در نمودنش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این نایب مسئله
کذا است زیرا که بر عموم دلالت دارد آن روایت وجمع خلایق در آن فلیت که در آن انیهم فلما راه
عمر ای ضرورة جنازه عند النبی واز همان وادی است که آنفا معلوم همگنان گشته چه در ین مجمع خلایق
البته او هم شریک خواهد بود که خلافت نیز نگین داشت واگر او نباشد کذب مجتهد زیاده تر ثابت صریح مذکور شد
که امام بلا فصل عمل شیعیان حقه را بر کشود واعضای مقطوعه را بهر کس می نمود وتذکر قوم لوط عمل
آورد تصور اکان او تصدیقا النزا کان او تحقیقا وبعد از ین اعجاز عظیم حاجت بدان چه بود که امام اول
رفقه ارتکاب این حرکت شنیع فرماید ورج را کشاید وثلاثی تیز بدست گیرد وبهر کس برای مزید تذکر
عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود نماید که این حرکت استجانین با اطفال هم توانند بود وحضرت
فاروق برای اظهار رفعت مجرد قول جناب امیر را تصدیق میفرمود حتی المخدرات فی الحجال پس بعد از معجزه جوان
باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی وتواضع او همه را معلوم است کا مر
وخود شیعه در مطاعن او این امور را نیز ذکر کرده اند وتوقع ثواب دارند وبر فرض وتسلیم اگر کسی باوجود
روایت معجزه مذکور نیز قرین ریب وشک میگردید بالیقین بدان حرمت وحکایت لب گشودن وبرای حفظ جان
آن جوان گفتن انظروا الیه لیس له الله جال لا قلیل ولا کثیر کما ذکر فی الرسالة القدیمه عند ذکر هذه الروایات
قد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات **قوله** وانهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شده **اقول** از
قرآن مجید این الفاظ مراد وهمین جا هویدا آمد که ان الله لا یامر بالفحشاء هیچ عاقلی که حسن وقبح اشیا را
عقلی داند واین انجاث را چنانکه باید از کتب خود وغیر او قطعیه باید جواز اند وچنین حکم در تالیفات خویش برانند
در حکم حفاظت این امانت ونفس اشیا از جناب سید انبیا بود بلا ضرورت که عرفته چه او در مجمع خلایق ذکر و
تعقیب بعد از وقوع چنین معجزهٔ عظیم را بهر کس نمود بر عمل مذکور آن جوان را لایق تفرین ونکوهش بود چه
حکمت الهی را در باره تناسل باطل وکیسه اعضای خود را ابتر وحال را از دین وملت معلوم که ارتکاب کرده کمترین
درجات آنست او را مورد چنین تفضلات گردانند که بر شرمگاه او دست مبارک بمالند وانواع تفضیل واکرام مبذول
دارند وجناب امیر سفارش او بامیر قافله ارشاد نمایند انیهمه اهتمام رواة ووضعین قوم است که برای تذلیل خلفا وتکمیل
شان عمل حمار نیا بحو اعم بد اشند که هیچ حرفی برا مسایل فقیه یاد نداشتند وبخیال نیاوردند که انجام این موضوعات بالاخر بکجا
میباشند وتوالی امت حقیقتی حضرت سید السنن که مهاجرین وانصار بودند ودر صحبت حضرت بمدارج کمال رسیدند بدین درجه فایز شوند
که چنین جاهلان را سند خلافت نشانند گه بر آغاز امور چنین جاهل توانند بود که حال نواقض وضو هم ندانند چنانکه جناب امیر
حال خود ایشان فرمود که من کنت المذی بودم واز جهت شرم دامادی حاکردم ونه پرسیدم وبتوسط مقداد حال بدین امر معلوم

و این مضمون بدیهی است و در جمیع کتب معتبر موجود که هر که چنین است بر اصول مجتهد بابون بابون است [illegible]
تا کر برشید همه شیعه آنوقت دانمودن و پیدا ظاهر است کا از ابتدا دیگران بی روایت چگونه توانند بود معاذ الله فالا استلام
تفرقه عظیم فلیست که وقت تقریر این لقب نکیر نفرمانید که این درست نیست مگر سیاهی یکی کالالحیتی و همیشه خود او
باین لقب یاد فرمایند عیاذا بالله و ایضاً تا قرن دوم سوریان را اینک گفتن و نیکان را بیدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمرات عیان کردید پس عزت و حرمت این بزرگان را شمتان
اهل بیت بقدر ذره باقی نگذاشتند پس زبان در ازی مجتهد کذاب مجمل مسلمه دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خرافات خواهد بود پس ضرور است در مقام لیستزای این یافه
بیس ابشیتیا . در رقاتے چند از توقیعات بحار بلاحظه آوردن و آن را نصب العین گردانیدن و در
لعن و تکفیر آن مضامین را در جای خود یاد دادن تا رفته رفته هر کس را بنگر از انتظار ور
یاد آمد و فضائل آنان نزد که سزای لایق بدگویان و تبرائیان چون درین زمان نقابه نیست
عدم سلطنت و وقوع ضعف در بند و لیست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیه محو و منسی نکرد و وجه تخصیص نقل از بحار و غیره اعانت الزام است که در سایر این
و غیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است از عجایب غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب اعتراضش اگر
کسے ادنی التفات بکار برد مے تواند که بی کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گردانده و ترتیب مقدمات
دیگر حاجت نخواهد شد اچون بداهةً عیان شد که قطع آلات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیره پس امر انگار
اعضا و نمود لشان تحلق خدا از حضرت سید انبیاء چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیمانند پس انتهاک حرمت
رسول به مجتهد بی تکلف قلب تو انکرد و رحق او تو ان گفت قاتلها الله علی انتهاک حرمة الرسول
و آل الرسول خصوصاً من القبول [illegible] و علت عمری که شاه عبد الحق ره در شیعه هر امی غل بکیت
این کیا دشنیاد ضرو محیدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن وهم عبارات
دیگر شارحین نوشتن که هر جا از اختصار کار تصنیف خصوصاً درا شال این کتاب بعا بر ہی آید لا اول الیر
فیبست عن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قایماً و من
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائماً بول مکن ایستاده فما بلت قائما
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع کرد رواه
الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریماً یا تنزیهاً بجهت لازم
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک عزت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنة رحمة الله قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر سباطة قوم جا کردن گروهی را فبال قائماً پس بول کرده ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر

بعد رُفته شده است و در توجیه حدیث که روایت بول کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاده است عذر هائی این
عمل در عهد جاهلیت بود که بعد برآمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از ابقای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذریکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بودن و طاقت نشستن
نداشت و بعضی گویند که عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی رحمة
الله علیه برین رفته و حاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاده بجهت دردی که در زیر
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاکدان از یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه بجانب بلند را پس پشت کنند و در زیر
هنگام کشف عورت لازم آید بجماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را رو آورد بیم افتادن دارند و مباطه در
غالب نشیب و بلند می باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز
و تعلیم است بود و اسائی کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاهدارنده
تراست و برایش تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که ضرر از جانب دیگر برآمد و با وجود آن نهیج
ازان و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم بعد از دیدن عبارت شیخ
دهلوی رحمة الله علیه آنچه در خاطر مجتهد مایون معاندینش از راه ناعاقبت اندیشی و کافر کیشی خطور کرده بود تهمت محض برآمد
و مجتهد سیه رود خائب و خاسر سر گردید زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که اعذاریکه برای فاروق تجویز میکنند در
اعذار شریف چه کارست و لیکن بقای جاهلیت بعثت شریف از جهت ابطال آن و تکمیل مکارم اخلاق بود و همچنین عذر
اخیر که فاروق را اندیشه بود که در نشستن چیزی از نشیت برآید و موجب حرج گردد در نماز و دیگر عبادات و شیخ ازان انکار
فرمود یعنی حضرت منزه است ازین امور که او می نشیند برای بول و حاجت غائط و مبادا آن پیش آید پس اهل نظر را باید که هوش
بران شوخ چشم نمودن که سبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهورست چور کی داڑهی مین تنکا
و قصه اش چنان مشهورست که دانشمندی گفته بود که اگر خود از میخواهی اهل مظنه را فراهم کن و دزد را نشان میدهم بار مجلس
منعقد شد آن بزرگ همه را دید و این کلام گفت دزد بر ریش خود دست بگرداند تا پاک کند و دانشمند منداشاره کرد تا او را
تجلوت بردند و گفتند دیده ورتر ابیش همه سوا کنم و همه عار سیدند انصاف باید کرد که این انجاث از صد ما سالی در مکاید و مطاعن
رفضه دایر است و علمای فریقین در تایید و بیرون و قدح آن گفتگو . ارند و لیکن یاد ندارم که غیر ازین مالبوات و مقلدینش صراحة
یا اشاره کسی بر زبان آورده باشد و احدی مانند او بسوء الشعور که عرفته ضرورة و آوردن لا واسمی بلفظ علت در
هر کتاب بمعنی مرض علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض نزد غوی شقی محصور است در یک مرض که از اولاد

در آن گرفتار اند خصوصاً باقر که اثر تزندانش داروغه عدالت است و درین مرض انگشت نمای خاص و عام و روزی
حسب اتفاق بعضی از اولاد او را ز دو احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور جسم
بازوی دلخویش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرمود مصراع اینهمه زینت زنان باشد و گاهی [illegible]
در خاطر میگردید ۵ خط بلعلش وسیلتی دارد بجای طوطی شکرستانست ۵ چه گویم که بر توجوانان [illegible]
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاتم فتح را یعنی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند او تجلی حال با فال آغاز سن را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحاً مبیناً چنانچه
در حالی هارون الرشید و کنیزه نوخریدش روایت کرده اند عجب آنکه عبارت شیخ دهلوی را با آنهمه سلامتی
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست حقیقة نفهمیده اند
و از آن برهان قطعی یقینی بر بطلان خیالات روبه مجتهد اصولیه موجود است جائیکه فرموده که در عذر عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقولش بول مذکور احرس است پشت را پس تواند که در آن وقت او را
عارض بوده باشد ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از ان و اقامت دلیل
بر تطویر است الا اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد ممتحنا المرء القیس علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد و منافی آن شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است بعون الله کردن
از بروی مجتهد محتاج الیه نیست که او شرح و بسط آن تا اینکه میدانند آنچه بر او از قرون دو هیور میگذرد پس مراد از آن نقل
و نفخ است که آدمی را باتصل بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و [illegible]
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق کسی را دید که بول ایستاده میکند با اتباع حضرت
صلی الله علیه وسلم منع نمود چنانچه آنجناب در امتناع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود که لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه مانا است حکایت
اقبولی که موی زهار می تراشید و نفاس چنان او را در ربود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه کسی را از بینی خود در انفعال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و بیاد ش آمد که [illegible]
بزودی به تیشو عضو را بجای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفت
که او در رنگ بینی برآمده بود و اگر بر مجتهد این سانحه رفتی البته بعقلیه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آنرا اندرون بروی و امانت خود را از الفس [illegible] رسم تکرارانه طلبیدی پس گو یا این نظم از
زبان اوست ۵ بی منت مخلوق مرا روزی داد [illegible] تا از در خود بدر ایشان نشدم به بعد ازین اگر
منور در خاطر مجتهد اختلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تائیدی را بشنود
بمرقات شرح مشکوة از ملا علی قاری است متوجه شود و محصلش در فارسی بشنود که مرویست از فاروق
که حضرت مرا دید در حالیکه ایستاده بول کردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن پس [illegible]

را از مقام تحقیق هجر و هذیان ندیده که چه قدر تفصیل در آن بعمل آمده که جا بجا بعضی از اقسام آن را
مجوز و روا دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعه وقوع سهو را از حضرت در نماز جائز نه پنداشته و دیگران
ازان انکار می نمایند و می خندند لیس غایة الامر گروهی از اهلسنت ممکن میدانستند بر آمدن سه چیز
از نشست وقت نشستن برای بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتهد بنا بر الحاد و زندقه
خود در فضلات و قاذورات افتاد عیاذا بالله من ذلک و بر عادت خود در سواتها در امریکه بسوی
فاروق انتساب آن کرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر میخواهی قدم خویش
فراتر نهی صحیح مسلم را بر کشا و در شرح اندکی غور بفرما تا بدانی که ایستاده بول کردن از عادات
عرب عربا د منا و بید ایشان بود و اعم از ینکه بلاحظه جناب مذکوره باشد تا بعضی ازان که اجتماع
آن خارج از دایره امکان نیست در جاهلیت قوم عرب در محل عبارت چنانمیکردند تا بحدیکه طوف
را برهنه بجای آوردند و درین باب حکایتها در کتب فریقین دیده باشی از آنجمله آنکه زنی آمد که حسن
و جمالش در عرب مشهور بود پس هجوم کردند هر یکی او را مشتاقانه در آنحال میدید و از غایت هجوم
بر همه گرمی افتادند و هر یکی پیام میداد و او خطبه کسی را قبول نکرد الی غیر ذلک در رسم بول قائما
چه لسان تا مدتی مدید بود حتی که رواة بجناب امیر علیه السلام هم نسبت داده اند و من متحیرم که هرگاه همه
و ساکنین حجاز شریف بت پرستی میکردند و مشرک بودند و خمر تمادی و معدودی مستثنی بودند
پس این امور را که میپرسد و آن را که بجناب حی نه آرد ببین که هرگاه بکمال خلوص توبه نصوح نمود
که قول او تعالی شانه فعلم ما فی قلوبهم حرفی از انست علو مدارج ایشان و آثار آن به پهلوی
عرش عظیم هم قرین شد فرق انیست که بر اصول ما در همه اوقات دل در زمان همه از تصدیق [illegible]
بود بر اصول رفضه بد اندیشان تا وفات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات ست ایشان را همیشه [illegible]
و شهادت ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف آنچه در روایات صحیحه خصوصا از ارشاد حضرت
ام المومنین صدیقه وارد ست و در کتب معتبره مثل تحفه و غیره بیان آن موجود کفایت میکند که هر که گوید که عادت
و در حال قیام زنهار تصدیق او مکنید عادت آنجناب همین بود انتهی و خلاف آن بر وجوه مذکور محمول
کما لا یخفی قوله و عبارت حاشیه قاموس الخ روزی چند میگذرد که چون بر این بحث نظر افتاد و
بسیاری از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعده تقرب و فواید دنیوی برانگیختند با این [illegible] که به هر کیف
که تواند بود استعاره کنند خواه از قاموس باشد خواه از قانون بلکه اینهم نگوید که بسیاری از متعصبین
اهلسنت بعد از دیدن عبارتش مذهب شیعه اختیار خواهند کرد با این همه نشانی ازان بهم نرسید
و هر چند ارباب طمع زمین را باسمان بدوختند و زنهار [illegible] در ذکر موافقات جلال الدین سیوطی
بدست نیامد که دال بر حاشیه قاموس و قانون باشد اینقدر البته بعد از جستجوی بسیار معلوم شد

شیخ بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست درین باب رساله نوشته و بعکس خصوصاً مجتهد تا غافل
سالار مجانیست میداشند که بیان لغت آتی در قاموس موجود است پس شرط ذکر هم یافته نشد نشان حیرت
از کجا و عمر فقیر درین شهر که مجمع بر خیر قوا نگفت برائے دیدن این خوا شجهول بسر میشود تا امروز که سنه هجری
مقدس هکذا از دو صد و هشت و چهل رسیده بتلاش این امور ما سدآن اتفاق افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوائے بلکه ظلمت قبر لے تیره روی در دغگویان و منتریان را سیاه میسازد
من بعد دعوی تائید آن برائے تیز زبانی مجتهد ادعای دیگر ست و لیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعی ایمے باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون موبدان البته در ذهن محبت قامل عجیب بوده باشد و العاقل و
تکفیه الاشاره تمام حیرتست که هر گاه عمر ها در طلب ماخذ هفوات مجتهد پیش اهل خرابات بسر شود و هم نرسد
و نبود موبدان در ذهن محبت چگونه مرتکز باشد عنقریب درین نزدیکی انچه از قیاسات تلقیه و دلایل
رفضیه مرتکز خاطر ست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفضه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان بر کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار ست نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً انچه تعلق دارد بنساء ملاحظه کند تواند دانست که حضرات ائمه هدی شیعه را
چنانچه باید اجازت وطی فی الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه ابراکما ینبغی از آیات قرآنی باثبات رسانیده
فکیف در ایام عادت مقری زنان که پرداختگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضای
کل جدید لذیذ بهره وافر ازان بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
هر گاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از وضع حمل بر فرزندان ابون و بابونه
میگردد و ازینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
انچه دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط بلا کلفت از عادت مقری خویش خبر داده
و حضرت ائمه نسخه مجرب برائے شان تجویز فرموده اند پس تبرعا ذکر آن برای مجتهد تازه و اولاد و شیخ مذکور
بوجوه در آغاز این مجلد نوشته شد و لیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر ضروری ضربتی زده
و پوست کرمس را مشتهر خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج آنرا
را گوش گروند علاجیکه با معشر اهلسنت تجویز کنم چگونه بر آن کاربند شوند قیاس دیگر که منطقی بدیهی الانتاج
تا الیا بدین اوراق ماده آن برگذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر
بعقب امام گذاشته پس همه اصحاب آنرا قبول کردند حتے جناب امیر نیز ائمه متاخرین خصوصا بعض ایشان و تیره داشتند
و خود در پیش شجاعان دهر یعنی محمد بن حنفیه که حال پهلوانے ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
نتیجه برائے زیارت یزید در دمشق رفتند و مدتے بخدمت او بودند بجز از لفظ مذکور وقت خطاب بر زبان

تا کسی را لیاقت سلطنت باقی نماند و بر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحهٔ خاطر خویش بندد و مرهٔ حبیب و دراک
بهر ریشش محدثین نشان که برای جهل نادرستی اقرار کرده‌اند بعده قصهٔ جوان انصاری که اعضای نفس
خویش را به زیره لبود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم بود از اولاد انصار صورت
احوالش به زیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی بر تافته بزبردستی قوت
بیان نفس اماره را زبردست خود کرده و در وی دست وسواس شیطانی نخورده و پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود و همچنان رقم طاعات بر صحائف اوقات میکشید و در مضمار زندگی باحراز قصب السبق بندگی کام زد
بیگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد در وقت رحیل آن کاردان اهل یقین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش بامیر حاج نمود و باعزاز و اکرام او وصیت فرمود و تحقیقا آنجوان را حالی در خور
جمالش صورتی مناسب انسیت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی ویرا دید عاشق جمال وی گردیده در نوشیدن
شربت وصالش مدتی تلخکامی گذرانید تا شبی خود را باو رسانیده پرده از راز خود گشود و بزبان لابه و حیله بلوغ
مراد خود نمود جوان گفت دور شو ای ناحونه و گرنه فریاد کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در
منزل دیگر آمده زمره ساز گردد در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
کرد و در منزل سیم آن زن بلکه صد و یک زر گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش بود
با خود برداشته شبا در وقتی که آنجوان مشغول نماز بود نرم نرم باسر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
بار وی انداخته بمقام خود بازگشت چون صبح شد و وقت رحیل رسید زن فریاد برآورد دست بر سر
زدن گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان تعلق گرفته بود
آنرا از من دزدیده‌اند کاردان سالار فرموده تا بارهای مردم گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا آنجوان صالح که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن عرضش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنا بر آن شرم میداشتند که اسباب او را
نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آنجوان آمده گفت مالی ازین زن گم گشته است
بار مردم را بدان سبب بجوییدیم میخواهیم ابتدا بتو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت اینست
مال من چون نشان از وی خواستند نشانها یکیک باز گفت آن مال بزن دادند و در میان قافله آوازه افتاد
که دزد آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده نمی‌نمود پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت این جوان را پسر عم رسول خدا سپرده است و سفارشش کرده سزاوار آنست که
او را مقید ساخته نگاه دارید تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام برده دار
که گرده آنحضرت را اختیار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش بستند و بر شتری افکندند همچون
بجز رسیدند او را همچنان بسته بپای کوهی انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تپش آفتاب نعش

چون کباب بر تابه سنگ تفسیده و از حرارت هوا پیکرش ماهی دریای عرق گردیده بود و در چنین حالتی آن زن
بیحیا نزد او آمده گفت کام من برآر تا ترا ازین عذابها رهائی دهم جوان پیمان ابا نمود و زن مایوس باز گردید
و در میان کوهستان یک سرگشت اتفاقاً غلام سیاهی از مغیره دوچار شده با وی مقاربت نمود و بعد از چندی روز
آثار حملش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که امروز آن جوان با من زنا کرد و من از و آبستنم
بگفتند چرا آنحال نگفتی گفت میخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد و کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما را بران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افکنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باستقبال ایشان از شهر بیرون آمده از پیشرو
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیرالمؤمنین صالح مگو که او دزد و زانیست اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون بآخر قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیرالمؤمنین علیه السلام
آنشتر را امیر آمد تا بدر مسجد فرود خوابانید و آن جوان را بمسجد آورد و پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار بروید آنجا در خانه بزرگی ببینید در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید شما او را بگوئید
مرحبا بکما یا سبطا رسول الله بگوئید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید
پدر ما علی بن ابیطالب مجملا چون زن نام امیرالمؤمنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این مرد چه میگوئی گفت چه گویم
یا ابن عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از و آبستنم و اهل قافله همگی بر این
شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوب دستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوب دستی و حقه حاضر شد آن زن را به پهلو خوابانید و کلیمی بر او پوشانید و آن چوب
را بر پهلوی او نهاد فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین در شکم ما
حکم نطق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبدالله مرا خبر ده که پدرت کیست از او است یا بنده سیاه است
یا پیدا از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که بجز خدای تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسول خداست
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از مغیره و میان من و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا از حرام آورد
نه بحلال امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو مردمان را
فریاد بر آوردند و رو بحضرت سید کائنات فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم
و تهمتی که بر این جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن حقه سربمهر را بگرفت و مهر از آن برداشت
آلتی خشک شده با دو خصیه از آنجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت این جوان است
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بر سر منبر بخطبه خواندن این آیت را تلاوت فرمود

یا اینکه تنها آلهٔ تناسل آن جوان از بیم بجانب رفته آلت رجولیت خود را بدید جبرئیل امین آنخبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نزد او رفت خون از در رعدان گشته و آلت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس آنطبیب علتهای دردناک آمد مرهم ریش جگرهای پرخون دست مبارکهای خود را بر آن
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاده فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من چنین کاری بهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در آن
حقه است بمردمان بنمای تا بیگناهی او معلوم شود پس این مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده است معاذ مقصوره دین حضرت امیر المومنین علیه السلام او را از آن حکم
ناصواب منع نمود و فرمود که در بنوقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است در رحم او باعث هلاک آن
طفل بیگناه میشود پس ترک آن زن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد آنگاه سنگسار
کردند انتهی بحروفه بعد از اینکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات فرقه سوی
احاطه کردی باید دانست که در خصوص گربی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر بزبانه غیر الزمان
نیست تصنیفش ؛؛ دلم ز صفحه فهرست بر گرفت سواد ؛؛ از نیکه بعد بریدن تمام نشانه شود گره گشاده نگردد در طرح
بیانش مفصلاً بمقتضی اسهاب است لیکن موجزش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی بجناب
شنیده ام بحمد الله که درین شغل از آن بالمره درنگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تمامی و
را یکبار بباید در سمتین صخاک مذلت و رسوای ابر سر ایشان دفعتهٔ بحیتن بلکه آناً فاناً و زماناً فزماناً که حال ایشان
یقیناً قطعاً نابکلایی ست که لیاقت فهم قواعد شکار ندارند پس هنیکه نوعی صنفی کامل را دیدند عوعو سرای
جمهوری آغاز کردند بر روی مخالفی آیند بلکه سیگریزند لیکن از بدای مذکور خاموش نمی باشند خود را از آن
معذور میدارند و اینهم از آنجانب بلا واسطه استفاده شد که با وجود عادت ذکر کتب در بعضی از مقامات گلو
آنرا فرو باید سکوت ورزیدن تا بعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیاورده اقرار ندارد آنگه پس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ وزعن احاطه کنند باین نعیق و نعیق دماغ را پریشان گردانند که از مقربات ملامست که چنین امر عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هرگاه نام کتاب بعد ازین انکار وقت مجلس مناظره یا تولیتن
چه بعید است انکار مخالفین بمیان آمد از عبارت نشان داده شود البته موجب فریاد رسوای مجتهدین تواند بود
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط یکه تازی قلم در میدان مناظره می نمود از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد و با کتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار در آمد لشر خبیست که ابتدا از زمانه بمقتضای آنها شده در نزد مگر
کذره کنند کمان را ؛؛ دشمن چو به تیر میتوان دوخت ؛؛ لاجرم بمقتضای وصیت شریف در ینباب خود را عمداً از ذکر
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از خرائط

وسبب ننگ و عار دانسته تکبیر شدید بمصداق اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ آغاز کرد ولیکن چون
وقت درس ساله قدیمه که با چار بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث درباره شما وقت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شدند و باعث بر ذکر نام آن کتاب گشتند و در تنجید وحش خبری از کم حوصلگی مخدوم ما از ایشان
بظهور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بجبر در آمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار این حکایت بعمل آورد ورنه آنچه من درباره استعجاب و استغراب نعیقه تقریری کرده ام و آنهمه بوجب
عار و ننگ ست مجتهد را از ذکران بتقریب معلوم معذور نمیگردانید و صاف صاف میگفت آنچه از عادت پدر
دهقانی او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بمجتهد دارد استعفا از حضرات مرسلین وارد
میگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما انکار
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضی باثبات
رسانیدم و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسی نیز بظهور آمد
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شیعه نیز دل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید باز برای استفادت
علاجش وحی الهی رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مبارک خویشتن بر شرمگاهش مالید و چون
در همان وقت زخم بهشد باز بدست خود بیست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بدرجی بنهاده
مهر بران زده بحضرت سید الوصیین این النفس امانت لیسر و حکم فرمود که در ضبط وحی از آنگاه دار
الغرض مجتهد بنا بر اخبار طلبه از حقیقت حال آن خبر مطلع شد و از سر خلط محبت و تیز زبانی در حق او چنانچه بر رسم
قدیم بالمشافهه در گذشت و آنچه بر آن متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از مجالست و ندادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اعتقاد در دل باقی ماند که شکایت تمثیل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرایب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد و رفت آغاز کرد و روز بروز مرشد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد و تکلیف که نسبت زن صورت
صحبتش بچشم بیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی بعین وطر داده مناسب بود که او
جوان بعد در آمد که او بی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می اندوخت نسبت بخوا
که سوز بس آتش قلبی را به تربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر بگوش نشنیده که من از ترس
جوش شباب هم عذاب اعضای خویشتن را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاهداشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای استنجات میبافت سد که فردا آخر بدین مبارک بنده الیستاده دالکبا

می ورزید جایز للمضطر بالا یجوز لغیره و ما یجوز فی تلک الحالة لوقت یتقدر بقدره دوم آنکه از قافله کسی را رفیق نکرد
و میگفت که همین صحبت تو ازین بلا محفوظ خواهم بود که دارد همین دیده از دیده و شرم شد و این امر بسیار
آسان بود که خود رئیس قافله بسبب وصیت جناب امیر اعزاز و اکرامش بعمل می آورد و خدمت میکرد اگر او
ازین احتراز فی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زن همسایه تنها یافت که با وی می آمد
کنند و سلسله محبی بر فیاب را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت وزدی آنهمه جور و جفا و ضرب
شلاق مردم بکشند و حرفی بر زبان نیارد که سه وجه چیز طرد عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی؛ حالانکه اینهم میتوانست گفتن با اهل قافله و رئیس ایشان زن طالب هوا و هوس بود
و بسبب عدم تسلیم او تهمت نیست و هنوز و بال مرا نمیگذارد و در حال من بعد از شنیدن عذاب بنان بدنجید رسیده
دو کس در قرب رخت من در قافله تو بوده اند بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین تهمت بوجه شرعی نجات یابم
که درین ایام معتبر که هم آمد و رفت او کم میشود فکیف وقتی که با مردم قافله زن مذکوره اظهار حال آن جوان
و گفت که من ابستنم چهارم آنکه ماجرای عجیب تر باید بر همه انیست که این صالح را انچه باید نماند که برای حج داد
مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین مصائب این عبادت خاص از دست میرود و تا سال دیگر هم که خود
زنده که ماند و طفلی و مجنونی هم چنین نکند که مردم او را بزنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت و در
همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را بر هم زند اهل صلاح و تقوی این حرکت
چگونه توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع اذان پرستش پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسایی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
و صالح این جبر و اجبروی را از برای خلق تجویز کند لا حول و لا قوة الا بالله و از اینجا که ملا معتقد این امور است
و پارسایی و زهد او را بر ملا میگوید پس چه بد اخلاف چه توان گفت پنجم آنکه بخیال عقلا نمی آید که مسجد شریف محل
اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطعا یا افتا یاد نکند و نگوید که
این جوان است متقی پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجملا یا مفصلا حالانکه حضرت امانت او را بکمال
احتیاط و حفاظت به سید او صبا سپرده کوشش را ایمعنی داشته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او از اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند فهو در تربیت امانت را احتیاج
باید بنصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نمیکنند و از اجماع خلایق
وقت نطق چنین دستگاهی سحر مادرش خیری بر زبان نمی آرند حالانکه ادای کرامات و خرق عادات از دست
نمیگذارند پس نهایت تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بذکر یادگار نگذارد بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رنجه نفرماید و مرسوم شان چنان بوده که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصا جناب امیر باشد
بیکم و کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد و العناد و بذلک

وسبب ننگ و عار و انستنکیر شدید بمصداق اِنَّ اَنْکَرَ الاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الحَمِیر آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس سالہ قدیمہ کہ با صراز بزرگی اتفاق افتاد کہ بسبب این مباحث درباره شهادت حضرت امام حسین
رضی اللہ عنہ شدند و باعث بر ذکر نام اخذ کتاب گشتند و بخصوص چیزی از کم حوصلگی مجرد منافات ایشان
نبطور آمد چنانچہ در دیباچہ این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بمجرد برآمدن نام کتاب از
زبان شان طلبہ کتب درسیہ کہ استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعہ بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار اینحکایت بعمل آورد ورنہ انچہ من درباره استعجاب استغراب نعقتہ تقریری کرده ام و انهمہ موجب
عار و ننگ ست مخدر را از ذکران بتقریب معلوم معذور نمیگرداند و صاف صاف میگفت انچہ از عادات پدر
و ہیئات او بود مثلا در حمام دیده باشی کہ در عقیدہ کہ تعلق بعصمت و استغنا از حضرات مرسلین دارد
سکوید انچہ دال بر امتناع وقوع انست از حضرت موسی علیہ السلام خصوصًا از دیگر انبیا عموما و انکار سخت
از روایت آن مینماید و بنده استغنای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضوی بثبات
رسانیدم و این بحث را قبل از این دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استغنای موسوی نیز بظهور آمد
بالجملہ مجتهد خود ببانگ بلند میگفت کہ ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونہ تجویز کرده شود کہ شنیع تر دل
وحی قایل شوند و گویند کہ چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید باز برای استمداد لطف
علاجش وحی الهی در رسید تا حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم دست مبارک خویشتن بر شرمگاهش مالید چون
در ہمان وقت زخم بہ شد باز بدست خود بدست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بدرجی نهاده
بمنبر بران زده بحضرت سید الوصیین ابن النفس بانت لپسر و حکم فرمود کہ در نمط و حی انرا نگاه دارند
الغرض مجتهد بنابر اخبار طلبہ از حقیقت حال خود مطلع شد و از سر خطبہ بچیب و تیز زبانی در حق او چنانچہ برسم
قدیم با بیتی در گذشت و انچہ بران تفریع میشد چنانچہ در جاهای دیگر از عجائب و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس انعقاد در دل باقیماند کہ شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرائب امورکہ تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکہ زن از منزل اول ساز و باز و آمد رفت آغاز کرد و روز بروز مزید شد
پس ضرور بود کہ جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا کہ عشق خوبان در اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد کہ گفته اند ع نہ تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد فکیف کہ شب و روز صور
صبح ملیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد کہ در ایام جوانی چنانکہ افتد و دانی نعوذ و طرز ادا چہ مناسب بود کہ از
جوان بعصمت در آمد کرا و بی تابانہ میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می اندوخت نسبت بخوا
کہ سوز من آتش قلبی را بتربیت وصالش فرو نشاند پس بر ذمہ او بود کہ میگفت مگر نشنیده کہ من از ترس
جوش شباب هم عذاب اعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقہ مهر نگاهداشته میشود و لیکن اگر
قبول میکرد جوان از مطالبہ و تقاضای الحاحات میبافت کہ مرد آخرین مبارک نبود الیستاده دارکر

نزد خواص و عوام است یا تقیه مثل مشهور است نمونه از خروار می دانند کی از بسیار هشتم آنکه ظرفا میگویند که
چگونه در رعایت مناقب جناب مرتضوی قیل و قال نماید این امر در امور دیگر که بیانش گذشته و تقیه می انید
و همه اش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح یا جوان لنصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را منزه بریم
کما انچه یقینا بالاجماع موضوع است القصه را بعد از حکم بصحتش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الریاح وغیره وهو موضوع باجماع الائمة مجوحین تم کرایا مناقب عظیمه جناب مرتضوی
بروایات صحیحه نزد مدعیین فرزندی و دلای اصحاب عبا معرض ثبوت نرسید و تا علمای شان روایات موضوعه
را بجان و دل منحصر ندبس حقیقه پرده ناموس مذهب تشیع در رو بروی اهل دانش و بینش میدرند بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب انچه بصحت انجامیده چندان بکثرت رسیده
که بیشمار است بخلاف شیعه منافقین که ایشان را همین موضوعات و مختلقات درین موضوعات و مجازات
دریں مباحث رونق بازار است کما لا یخفی علی اولی الابصار نهم آنکه مضمون این روایت بهر طوریکه باشد
که روزی انجوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی انچه درین قضیه نگاهداشته باشد هر دم همانا بیگناهی او
پیش ناظرین ثابت شود دلالت بران دارد که حضرت اینواقعه را چنانچه بوقوع آمد پیدا السبت بوحی الهی
و عقل انصمعی را تجویز میکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داده وقتیکه اما یقین همین اطلاع
فرستاده انچه بدان اختیار نمود همه ترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان مطلع
نباشند پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم انچه بر وی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
شکایت از خود خواهد بود از ماست که بر ماست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب سکوت
جوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه مینمود که زن طالب حرص هوا بود چون بار بار او
راندم بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالب آن بود که بر مجرد قولش اعتماد کردند که او را در زهد و تقوی بدل
دیده بودند و بجهت سفارش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر مجرد قولش باور
نمیکردند پارچه جست بر نشرگاه می بست تا بعد از نظر البته بین التجلی و الاستار باور میکردند که سخن او
راست است ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور شرعی
مینمود که الضرورات تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف تسلط کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو زانوی خود کشود و فاروق نگرے
نظر نمود که سبب برائت او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام و نقل فی الدر عنه عند علی کرم الله وجهه و بالنسبان
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بشارت دادند بالجمله خود اهتمام
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینواقعه شهرت یابد که بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج
پیشتر از واقعه بر طور نامیه نموده آید و اینجا هم حکم میکنم که رفضه بر تجاهل حضرت فاروق چه تو دنیا از اقرانات

می باید و او میگفت معاذ الله قبل از آن وحاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس مرتب عبان سید کم که هرکی میداند است حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او وحال جنین پس بتفضیل اصول اہل فضول برجا لیش رحم آوردو زن را درانوقت از رحم باز داشت که بار دار است اعلام از آن قرم وفاروق سمعا وطاعة تشکر گذار شد وگفت لولا علی لهلک عمر ۵ تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین ۵ باقیماند آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت وفراست هر دو محتمل است وصدور کرامت وفراست از علامانش بعید نیست ۵ وصی المصطفے حقا امام الانس والجنه ۵ فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا یشوبه شیء من التشکیک دوازدهم آنکه آنچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر احسانی متکثر وگرامی غیر مترقب بکار برده ولفظ معمار مقصوره وین آورده اگر بر اصول اصیله اہل سنت است پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید واندر اعتراض درآید که ۵ بے دیوار ایمان بود کارش ولی شد چارده از چار یارش واگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر حکمتی باز در توجیه آن افتادی که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید لعور المحدثین را در کار نه نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که اجناب بر قتل حضرت زهرا کما فی علل الشرائع للصدوق سکوت تمام ورزیده وآنهمه تهتک حرمتهای ناموس اکبر را بچشم خود دید واز جای خود نجنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق از دست رفت وفتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بجدیکه رفضه انجلافت را معنی گفته وبیان کرده اند که احکام انجناب غالبا بتقلید شیخین اتفاق افتاد وپس هرکسی بعد از دیدن کتب شیعه وبر جواب ناصبی قزوینی معتقد کلینی مصراع مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت نیست ویران کرده اند بخلاف فاروق اعظم که دین سلام بتقویة او قوی شد وجمیع محدثات ورسوم کفار ضعیف گشت وسلطنت کسری وقیصر درهم شکست واگر باور نیاید باید بتواریخ رجوع آوردن در رساله سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته ودر ایران هم متداول وهم مطبوع گشته مطالعه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است واز مضامین عبارتش چنان بر می آید که چون خلفا تا قدور بر طریقه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتند نور اسلام بر بلاد احاطه کرد وظلمت کفر برطرف شد هرگاه کلام تا اینجا رسید امور دیگر را که هنوز در تذکرهای روایت واعظ قزوینی موجود است وابحاث در آن روز افزون است از تعداد وشمار بیرون بر نوکا واب ناظرین مناظرین گذاشتم ونظر در اقوال آئینه محمدیه اصولیه بنا بر عجلت ضرور پنداشتم قوله شعر فهمی عالم بالا الحق اینست که یا هر چند تحامی اللوازم وعوارض مذهب رفضه وافادات ائمه را در کتب الیشان بیشگانیم ذو الفقد متخالف ومتهافت یافتیم که سعی واهتمام شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب تر ایگانست حتی که ابن بحیی یعنی ملا حسین وفضلانا مدار کامگار جابجا نیز اعتراف بعجز وقصور او می فرمایند وکتب تحقیق هم بیان فن اینهم دارد و شارحین در تکمله عبرا گری است گاهی به تاه قاه میخندد وگاهی بملاحظه ان بوعجب تیوری کرید یعنی توجیهات

برپا کردند و در نزد بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود و نه حاجت بارادت آن امانت فالعجب ثم العجب و یک بالعجب اصول و
فروع دین و ملت محمدیه پامال شود کما عرفت مرارا و جناب امیر نه معجزه نمایند نه نفی را از زنان
منصوص بر زبان آرند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه آنچه بکلای واعظ از راه عداوت
و نفاق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم جا دیده و حق اینست که او مصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه است واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند قول ما نیز همین است که او آدم نیست
از دائره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برای خود ثابت نموده زیرا که تحقیق مباحث دینی از تفسیر
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر منبر محراب و منبر زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی ادبی اقدام
کردن سواد الوجه فی الدارین است و کذبی است که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی و بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه ما بونیت او
چنانچه قبل ازین بالهام محمد علی واعظم بلکه در دنیا عیان شد و باینهم بظهور پیوسته که او لایق خطاب
خانه نگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریادست ؛ یازدهم آنکه استقبال
امیر المؤمنین برای آن جوان رئیس الزاهدین و جمار تشرش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را فرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و خلائق را جمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن عقد
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیا را طلبیدن و اشتن و آن معجزه عظیم را مرتب گردانیدن بانفراده یا مجموعا
دال بر آنست که حضرت امیر تفوق بر خلافت فاروقی حاکمی بود مالا استقلال که بی اعلام بخلیفه تا بدار مستمر خصومات
فیصل یا چنین وقایعات مشغول میشد و دفعه تقیا آنجناب نا چاری و بیش نظر داشتند و آنجناب را از جمله
در ایادی خلفای راشدین شمارند پس این واقعه بعنایت ایزدی اعتراف اکابر قوم کذب ایشان عیان شد اما
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و این مسئله حایل بود که رجم زن بعد از وضع ولادت میباید قبل از آن
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین و جواب سوالات امیر المؤمنین این هم از عجائب و غرائب جمع آید بود
فانه لا ینسب الی الاطفال و المجانین و ذالک ظن الخاسرین سبحان الله کسانیکه از باغ جنت الفردوس نصوص جمع
باشند و حس علیهم سور ذر زول و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسة مفصلا در حق ایشان چنین
خیالات خام نمودن بکمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست اگر از
رفیع الرعلین امامیه صدور یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین است و موجب لعن علمای سنیان فیعن اما
واقعه دیگر که بر نبی بزنا به ثبوت رسید و خلیفه فهمید الست که او حامله است پس ممکن است که در آن عصر رجم یادام
لیکن ثبوت حمل الت مسئله در اینجا هم نتواند شد و در نه قیل و قال بوقوع می آید که جناب تقوی میفرمود که رجم بعد ولادت

مشهور زبان زد عوام و خواص گشته ؎ ورنه پیکار باشد لعنت نباید زد نه مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم پس کرده
لعنت میان ایشان دایر شده و از عجائب اتفاق آنکه در محاورات گفته میشود که فلانے آدم خورده
و مرادے گیرند که بزرگان را بد میگوید و در حال شاه جهان پادشاه دهلی نوشته که ملا دو پیازه بخدمت
حاضر جوابی و بذله فرولیتی نامزد شد تا بخدمت و امتحان شاه ایران در آمد روزی مناظره خرسیان
قرار یافت خر وحشی بانگ کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدیم که گهه میخورد و پادشاه و ارکان سلطنت سکوت ساختند
جواب دادن و نیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی سگے خواست که باز را از بر کرگسے سر دهد پادشاه منع
فرمود که شاید زبان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر کرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون اینقدر از مراعات ادب درباره جانوران آن زمان نسبت به
در حق صحابه کرام خصوصاً بخوابه سرور انام بطریق اولی خواهد بود فرمود که سهم بد گوئی محو شد پس
ازینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی درین شهر بدورنگی و اعطان مشهور اند و بدین معنی بغلیواز
مناسبت تمام دارند حتی که صاحب سلک العصاه در حق طایفه مذکور این مثل آورده مصرع چون
غلیوازی که شش ماده و شش نر است پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن حلال غلیواز شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و نعم ما قیل ؎ حدیث چه می بری
ای شست نظم بر جا پفظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است و حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ؎ برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری
معرفت کردگار و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت ان بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را آزمود گفت ؎ هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لاشریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد و منتظر آثار قبول گردید تا عطسی چنان رسید که بجوف حلقش
قرار سید ایراد این حکایت بعد از آنست که کفر و تبره ائمه عظام بجهر و غیبا یان او انما لبصیر و تعبیر لعیب
کسان بگوش و دهان شان شایسته همچنین معتقد و غیر معتقد بزبانی علما در معجزات و افادات ائمه معصومین از کتب
معتبره رفقه مثل رابعة النهار اشکار ساختیم چه جای مجتهد فلا العقل قوله دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
احوال آنحضرت بالقاب شریفه محققه ندارد و الخ یاران بر زدگی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان را رفقه در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز اکابر خویش را صحب آمال
بیت میشمارند حالا درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هرچه از ذاتیات امامت شد نمیت ما و تعلق
دارد که کوکب دری و شمس بین النجوم است و هرگاه امام غزالی برای پند و نسبت مذهب فی الجامع عوام نوشت
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن و بیر واعظین و غیر واعظین از التحقیق

بهره ندارند ذکر آن و ذکر مشاجرات صحابه حرام است و او را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آن محمول بر تعمیه شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مردم را زیر زمان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر می شمارند و معلوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان مینماید چون ذکر نام و ذات ایام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفر نیست و لیکن امامیه ذکر غیبت و غیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگرچه محقق بوده باشد
و بار بار این ندامت بر روی کار آمد و لیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد پس هیچ غبار ی و اعتراضی نیست و
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت بر واغط انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لا یخفی اطرف
آنکه ضمیمه کلام متافق هم دلیل آنست که اول امامیه اجازت نمیدهند که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خود تش بشت بو
و اگر ذره از مودت این دومان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و تقاره علم گذاشتی بلکه بمقیرین قسم لعنی حقیقا کافر
میشوند و بد یقولون علی ابانا الیما و سیصلون سعیرا و این خود از دیر بات مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
پنهان متعسر هستند که شیطان از نام این بزرگان و بنا نیست که حضرت امیر بلغا نهج البلاغة فرموده اند
در تعاره کلام انح انتظام خویش در حق وحید یان دکنره گویان که با هم احد فی جنانه الا وقد ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با آنهمه
تقریرات قول مجتهد که امامیه نام نمیکردند بلکه ذکر غیبت و ما نند آن می کنند لعنی تقلید نیز رگ بزرگان خود است
که تیر حاره اشکاف تا سوفار غرق شد و آن بیچاره بیکفت تا این واقعه را دروغ گردانند و خود مجتهد از حساب
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکند آنچه دلالت بر آن دارد هم و شیخ یعنی
طبرسی و مفید در طایفه شیعه ابن مطهر و شیخ حلی بوده اند پس دانش و بینش شیرین مجتهد ختم شد القصه هر کتاب
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و بر انگیختن بر محبت ایشان که نهایت کار رش
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتابها چنانچه در تذکره الائمه دیده باشی بعید ها و هزارها انجامید
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرار کرده شود خود علمای شیعه مثل اخبار و غیره را نیز در مناقب اهل بیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که آل عبا را اجله اهل بیت نامیده اند و امامین را گوشواره عرش رب العالمین میدانند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش است و استفاضه آن بر زبان سلف و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ما ثور و مذکور بحدیکه وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده ترین
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما در بیان آن مساعی زاید از وصف بتقدیم رسانیده اند
شیعه را بر اتباع طریقه اهلبیت بر انگیخته اند و در ابواب و فصول چه تاکیدها و وعیدها برده کار آورده
و از معارفین کاملین ماثور گشته و رعین اختصار و اتمم کرد اعار غفته تا دیکار از غایت عناد اهل سنت را تلبث نام
نهاده اند خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند حق تعالی هر مسلمان را بر آن میراند و زنده گرداند

فرق نیست که رقعه در شکر وجود هنوز درسلق مضمرات خویش بسیر بسیر و ندید بیر تقیه بر روی خود گذاشته بلی بسیر اسرار طریق
اند و اسرار هنوز بر زبان نمی آرند تا مبادا از زیاده تر موجب رسوائی اشبوه و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
با تباع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا النقد حیدری می آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فرا راه مسترشدین روشن می سازند لعنوانیکه بتمامه از آن سابقا و لاحقا دانستی پس اگر تحریم
ذکر شهادت آن امام سمی علوم که از همت علیای خود شل عقاب خود اثر دم را از دو زخ بر اصول شیعه برید آورد
که قلوب شان پر از محبت شیخین مکرمین بوده است و اعمال دیگر شان سیاه و مع هذا قیاس انکار شهادت حضرت
کردن افحش از قیاس ابلیس خواهد بود کرائی اللَّهِ مُسْتَکْرِهُگان عَنِ الْکَاذِبِیْنَ معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب ملامت و تحقیر باشد برای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که تشفی نفس اماره را بر گزیدند و بهر دو یکبار رفتند حرفی عربی نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیق که
علی تشکیک بود نیافته و از مدلی بدین هفوات متفوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت است بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله بهتر از راشدین است کما ذکر تا فی
بدء الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلاف در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر المبسوطه اما آنچه گفته که این الفاظ
قایم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است بخشکه آنچه کار از تمام بر آید از اسم پس باید که لعنت بر آن نیز دایر باشد که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که در انش بر علمای طایفه برابر باد غبته زراره نباشد و زینهار اینها فی اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گردانند که هنوز بطور وظیفه
لعین القاب بر زبان نالایق عامه جاری که نزد شان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر اکبر است پس لعنتهم
آنچه از آن تکرار کرد همان روسیاه او را در پیش آمد و آنچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جوابش نزد اهل التحقیق غیر ازین چه لیست که لعنة الله علی الکاذبین لعین
لعنت در حقیقت از دهان خودش بر می آید و بقول علمای فاد رحمه و والاشیاء کرا اثره فعنی قواره لعنت که از
رهنما خبر نکوهش و تضرب می خیزد بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابوحامد غزالی را
جاییکه نقل نموده بقید و اخط است بالاتفاق و از ینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه یعنی نیابت امام
ربانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدسیه هوش و حواس او گم گردیده باز این کاوه
سم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر همه هفوات عبارت نمیکرد قدری حالش مختفی میماند
اکنون که نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقا کلمیات او در احتقا ممکن نیست راست گفته اند که نادانم

جز خاموشی علاجے نمیباشد و اگر او علاج دانسی نادان نبودی و بعبارت دیگر نیز باختلاف لیسیر می توان گفت
که تحریم و منع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین و اخبره الله تعالی
الی یوم القیامة علی اعتقاد المومنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه موجب زوال
قران مجید و سبب هرگونه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتب ایشان نیز
هم خوابگان حضرت رسول مقبول و فضیحت و رسوائی امهات المومنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که ممانعت ذکر نام و ال بر آن نیست که ذکر
غیبت و امثال آن از احوالش با لقاب مختصه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت کاین
الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نمیکنند ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکند
کما عرفت بیانه و لا نسلم که دعای تعجیل ظهور و اقرار با مامتش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بربادی دین اسلام از وی نقل میکنند کما اشرنا الی بعضه وارد شده باشد و فی سائر الکتب علی
هذا القیاس مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد و اقامت حد و تعزیر بر او نماید باوجودیکه در قران مجید عفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
و قطعیت جنت تصریح فرموده باشد باعتراف جماعه علمای این کرده چنانچه در مجمع البیان است
و شاید که با لا گذشت و از تمنیات ظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف ان ارشاد کرده
باشند چنانکه این طحه زندیق آرزوی آن دارد از استیصال بنیاد دین شوا ولعنه و جبهه و وجوه مقلدیه
فی الدنیا و الاخره و ذلک جزاء الشواحب المعاندین لتغیر عجب شیعه آنکه عجب مصیبه در نام و ذات
آن ثمره فواد رئیس بروم گفتگو دارد و لو آنرا یاد و صاف می برید و درین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده تر میدارند و بعد از یوسف فروشی لقصه خاتون نرگس علمای شیعه بهار زعفران
زار کشمیر نظارگیان را نموده اند تعارف دنیای خری و دعای عجلت ظهور و فرح و گشایش
شیعه چگونه در دو زبان تبداری که لکوک دراهم و دنانیر شیعیان عراق و خراسان در زمان
قدیم حاصل گردانند و انهمه را بوسیله سفارت و رقعات مزوره بمقتضای یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا در شکم فرو بردند و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا بتوسط از دواج این
امام حاضر الامضا و التاییب عن الابصار تراحاصل میشود پس ورد دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیرامون شک نتواند گردید و قبل ازین درین اوراق دفاتر باریته معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جاییکه انکار کلمه منزله بجالش در دو بیانش افتاده بود چطور
کرده شد لو از م دعوای عن انزا چه می باید یاد کردن مصرع کان قدح بشکست و آن ساقی نماند

وهرگاه بر اصول تو شهادت جناب سید الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکور و برهان خلافت
راشدین کرمو چنانچه در رساله قدمیه گذشت تفصیلش نیز بعضی از وجوه خواهد آمد اکنون باید دید نسبت
حضرات ائمه هدی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که تجویز گزاردن نماز زنان در حالت احتلام
داد تقیه میدادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول نیز بی تکلف بر می آید پس البته از دل و جان
صاحب الزمان در مشکوی تقیه قطعا و یقینا مرفوع الاقلام خواهند بود و معاذ الله نه مصداق آیت
قرآن لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نیز نبود بعد ازین در خطاب شیخین امامیه از طبرسی و جابلقی تا مجتهدین لکهنو
از قانی و زمانی باید تلاوت کردن فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ و لفظ شیخین از آن آورده‌ام که قدمای
شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند کما لا یخفی علی الناظرین و انچه
بنابر مصالح خفیه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخنی نکرده شرمش نمی آید که اکابر مذهبش
افشای اسرار کردند و سبب حبس ائمه شدند بلکه خود حضرات ائمه افشاء را قبل خویش دانستند
نه خطاء بلکه عمداً و این امر را بار بار بر زبان آوردند که از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً
پس اظهار آن مصالح که نزد اهل نفاق مغز مخفی است آیا از سم زیاده تر تواند بود و مقام
مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر عذر دلیست از صلد و بیوفائی های شیعه که
کم پایانی داشته باشند که هر چه باد فتر دم حقیقة نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بر این اجمال
قناعت ورزم هر چند گرد تفصیل نه کردم که زنگ قلوب رفضه از تعصب و عناد مانع حق بینی و حق
نیوشی گشته همان مصالح خفیه چگونه باعث مفاسد تواند بود و این حجاب و این تقات بعد ازین
رسوائیها که در بیان مذهب مجتهدین دیدی تا که بگوش در آید الغرض این تماشا دیدنی
آن کند یا نه کند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از بحار الانوار و هم از تصانیف مفید و غیر مفید
کدانچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت لشکر متشیعین که از مور و ملخ
در اتبع و زعن زیاده تر باشند و اقامت بروج قلعهای مشیده که سنان هر یک بروی آن
امروز مخفی است بسبب خجالت که هر برج پانصد آن کردن بکوه الوند بر می افزاید و نیز از کثرت
تجارت و زراعت و محاصل باکه مزید دینها که گنج قارون هنوز از مزید عزت تحت الثری فرو
میرود اکنون حکم قطعی تواند کرد که روز ظهور چه تواند بروی کار آورد که شیخین باتفاق روایات شیعه
از قبور همراه حضرت رسول بر آیند و کرامتها داشته باشند و در لباس چنان برهنه مصداق
چون جامه عنکبوت بی نخجان گردد و ایده الله از با اعتراف دشمنان یا از انکار ایشان لاف زنی را چه
اعتبار آوردن چون با اینهمه سامانها و اسباب که بمدتها که العطلاع آن مطابق احادیث کلینی معلوم
نیست پس انچه مریدین و برادران صوری و معنوی او در اوراق معلوم نوشتند که مختلط بودن

در بلا بودن به از بیم بلا است ولیکن این قدر به قدر این معلوم است که درین نگاورش و میدان داری کسی
شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا انهی یا احرم حرفی میگوییم که مشکلم گاهی مقتدر احمل میگردید و گاهی مشتمل
بر جمع کردن روایات روایات از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نموده
یعنی از ان تحقیق خود بخود پیدا خواهد شد که فاروق فرمودند من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل حرام حلال
است مبین حرمت آنم و قرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته به قرار داد الحق است
و شیعه را از بطلان ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحة از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور
شرعیه همیشه در ازمنه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیر دست نسب بکتب
مسار الیها از هفوات ولدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر آنچه گفتیم
در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از نشر
طعن مذکور شوریدند و حضرت ابوعبدالله آن شوریدگی را رفع نمود و مجلی قرار داد که قوت اشکال باقی
نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن و در تمهید این مبادی طلب
ساختن تحصل المدعا السرماد تحقیقا بافاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب و ازجو لقید الرجوع
الی ذلک الکتاب ان لا یبقی کید من الکبود ولا عرق من العروق و از اتفاقات حسنه آنکه بهرگاه
احباب را حسن ظنی با حقیر بود هرچه از کتاب مذکور در نقض ضربت زراریه از خامه چکید الشان
غنیمت دانستند و چه کاغذ از دست بدست بردند و در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود برداشتم
بدرجه تحقیق رسید کما اشرت الیه که نقاش نقش ثانی بهتر کشد از اول والله ولی التوفیق و بیده ازمه
التحقیق **قوله** و اینهمه به تقدیر حمل روایات بر حرمت متعه على سبيل الاطلاق است و اما بر
تقدیر حمل آنها الخ **اقول** واویلا جناب مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر صاحب الزمان
در آن وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که
حضرت امام موسی در یکجائی نگاورشی و حمله حربه رانی نمودهم و داد کشاکشی داد چیزی نیست که موالی و
از متاخرین که امام سیزدهم مجلسی در بحار مطابق این تعداد بر روایات هم قدما قطره زنی و هم گوهر افشانی کرده
که چون عم بزرگوارش دار و گیر در عمارات و مکاناتش شروع کرد خیلی مقبر(?) ارشد و درین اثنا از پرده
غیب بی محابا در رسید و دران معرکه بکمال شیری و دلیری تاخت و درین نگاورشی از آغاز تا انجام رسید
و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چندانکه جستند نشانی نیافتند این حکایات
منقوله و روایات ماثوره بنقیرها و قطمیرها برابر هزار دلیل بر السنت(?) که چون کردند ما از تخویر
قاش بعراقی را چرا ابدا تمام کردند ولیکن تعلق خاطر بعمارات مرتفعه و مکانات عالیه و تجارات
و بساتین مثمره در ایجه بمقتضای أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا

يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ بر آن آورد و این بدان ماند که هرگاه امیر المومنین روبروی کفار در
مکه ندا فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مصائب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی است فراموش کردند و واویلا بر زبان آوردگفتند که دریغا تجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضائع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت و انی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دینوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد و جولانی محکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید و لیکن انچه بر انجناب از واجبات و فرائض و هم از راه
دینا عار و ننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره گذاشت و بالاخر خود را بیادیه پیمای بدشت و کوه آوره ساخت و
و در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت غلتیش جبا القاب آلام دید و تا مدتی بر سر داه متحیر و منتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زمان راست گویش محمول بود از کجا بکجا رسید
باینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود و نه هیچ حربه رانی این تقریرات نیز گاهی باجمال
و زمانی به تفصیل برای مدایت مجتهد سابقاً و لاحقاً بعمل آمد و لیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و نمیدانند که ابروی مذهب او زیاده تر ازین یاوه گوئی بر خاک مذلت
میریزد و غبار ملامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مصالح مخفیه اثنا عشریه در تنکیر فاکر نام ناجی هر چند
در هزار قدیمه مخفی بود و لیکن از غایت لطافت و نظافت نزد قوم خبیث پدیدار نمود یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد و درین قرون و هنوز از امامت و زعامت اثری پدیدار نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بد و محتاج و ظهورش خصوصاً برای رفع اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلا انتهاهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارد از اذهان خویش تراشیدند
و نه فهمیدند که باینهمه حاجت شدید سیما درین زمان که سر کلاه رشد و ارشاد و هدایت و شدائد ظلم شد این غیبت
و انگاه بدین امتداد یعنی چه معهذا از زمان غیبت صغری نیابت قلیل و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا در ان ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده رقعات فصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت در فور و سوق
اللیل از مجبی و ذمائبش مصداق نور علی نور و درین زمان بسبب ور قرون و دهور اثری از آثار مذکور
نماند مدعی ملاقات مطرود و ملعون که سبق شطر منها لیس معامله بعکس ولی بود و بحکم در سفاهت کمتر از آن
حکایت نیست که زنی صاحب جمالی بپنجم شنیده و سر د و گرم این فن چشیده هرچند می از جوانان عرب گذشت لقا
با ایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا بنزد وی رفتند
و گفتند خدا را انصاف بگو که این تخصیص برای که بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز شود و گفت بیر یکی را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا سخن محکم گردم که
اتفاقات وسلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکورین قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
وناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة لطولها آگاهی چنین خرافت و هیچ کتابی و دیدی یا از بانی کسی شنیدی که
شیخین رفضه خود و نام تامی او گیرند و فتوی بکفر خویش دهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آن الطبیب بخاطر نقل
فرمایند که این سفیه فرح خلی از شنیدنش در قاه قاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص ما نا
بحکایت چند کسی است که نماز جماعت میگزاردند یکی دیگری را دید و گفت ای مرد نمازی این نماز است نه دیده بار دیگر
سوم گفت نماز تو باقی نماند چهارم گفت منم که هنوز خاموشم بعد از این مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصاً شیخ مفید
که استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان داد تقیه در بغداد دهند و معنی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ در روایات ایشان چنانچه باید محقق گردد چه یکی بعضی از سنیان ایشان را نسبت شامت
مذکور من حیث المذهب نیز نشایند و گویند آمَنُوا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ملحوظ نداشتند و صاحب کشف الغمه اربلی که درین باب ترجیح دادن
از غرائب امور است فکیف که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الهدی اقرب بزمانه
حضرات ائمه باشد و استاد او را درین باب رعایت نکند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود و بر شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی نباشد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
می انجامد علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام ایشان بر زبان راندن
چه در تمام کتاب مغالیط او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد توان کرد و مع هذا جماعت کثیره نیز
محکوم بکفر شدند این گل دیگر شگفت دیر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کمتر است
از درج کردن نام تلک امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بقا و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایما میرسد کالا
تخفی اللهم تزود و لا تنقص منه شیاً و از آنجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
شیخین رد و بر دی تدقیق او صحیح است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
مرداود نا شیخ بجدی باشند خصوصاً شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانین سنین سن سگان
پیر و جوان لعنت خدا روز افزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر مراد
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر تر
گفته آنچه دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست کسیر
برای او معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وشیخ حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بوده وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
و امام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان درخواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا زنی از سادات
رسید و دو فرزند همراه داشت یعنی رضی و دیگری مرتضی و بعد ازان استدعای او وا آنست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهرحال چون ازین هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد بزمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه دربارهٔ
تحقیق حال امام او افتاده در وقتیکه خوف قید و بند بوده مخالفین در جست وجوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثبا تش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی و آنچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
و علمه احکم و اقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ها ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجوه پیدا است شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب
آنحضرت را جایز میدانند ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در فهم نکته است زیرا که اکثر القابات
مذکوره و غیر آن برای محمد حنفیه مقرر گشته لسبب ان ایمه که بزعم شیعه بر زمین مخفی گشته اند
ورنه اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلا فصل نزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
و هم غیبت دیگران ایمه تا بدانی که این تقلید سابقین است فانهم علی آثارهم یهرعون پس اگر
گویند ما را بایشان و اسناد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از خود
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
کفران نعمتش نورزیده و غیبت بر زمین برای آن بزرگ وار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان بوده
که حضرت صلی الله علیه وسلم در حق او بخطاب امام رضا فرموده شاعر ناد ندیا چنانچه در کتب کلامیه دیدنی
و حاجتی به براوردن فضایل قصیده اش نیست که حافظ و قاری و سامع ان الی غیر ذلک مطابق روایت معصومین
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالتش میگوید و غیبت او را در کوه رضوی ثابت مینماید و اعتقاد دارد که او
ثالث و آنکاه با متیاز تمام بوده که لو حدّ فیه و لا یوجد فی غیره در اشعار شرینیت ؎ الا ان الایمه من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علي والثلثة من بنيه هم الاسباط ليس بهم خفاء فسبط سبط ايمان وبر و
وسبط غيبته كربلاء وسبط لا يذوق الموت حتى يقود الخيل يقدمها اللواء يغيب فلا يرى فيهم زمانا
برضوى عنده عسل وماء پس انتقال ذهن سامع بسوى حضرت امام نرگسى وريحانى فقط و
ممنوع است وتفصيل اين اجمال از مقالات اهل عالم وكتب كلاميه ومباحث اهل سنت
وامامیه هویدا تواند شد پس یکه جاهل باشد از ان امور سابق وانچه در کتب ضبط کرده اند
دور او كلامى نيست كه چون نديده حقيقت را افسانه ورزيدند اما ازينان انكه دم كه علم باين مقالات
دارند وكور وكورانه تمسيد ونديس ذهن ايشان البته بمحمد حنفيه وحضرت امام محمد باقر وصادق
وديگر بزرگان متقدم ميرسد كما لا يخفى كه اصل درين باب محمد بن حنفيه بوده كه روز صفين صفهاى
ميمنه وميسره اهل غلاوت دريده وبعد ازانكه علم لشكر جناب حضرت مرتضوی بدست او بوده چنين
شجاعت از وصدور يافته كه همه متحير بودند بخلاف امام نرگسى كه چنين جنگ آزموده را در
ميدان دارى گران ركابى داده هيچ معركه مردان مار ابچشم خود نديده زياده على ناز وتنعم ونعمت وترفه و
عيش وكامرانى ومعركهاى اسمالى بر وختم شد ليكن اينقدر البته مسلم است كه چون
بر حال عم بزرگوار خويش اطلاع كلى داشته عادتش غير قمار بازى وطنبور نوازى
ومطربى ورقاصى بر اصول روافض امرى ديگر نيست پس هر حمله كه زود بعد ورآيد بر جاى خويش
نه دليل رافضى بدانديش واين خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمين شيعه در تاليفات كاشانى و
مجلسى وغيرهما باستفاضه وشهرت رسيده بخلاف اخبار ديگر كه مخصوص افسانهاى رافضين
است كه شيعه هم گوش بران نتواند نهاد وببين كه شارح مقاصد چه نوشته واز مامون كه تشيع
او در كتب موجود ودیگران چه نقل ميكنند كه خلاصه آن بدان ميكشد كه اگر آدمى را سير و
تماشاى روايات كاذبه منظور باشد روايات شيعه را بشنود وقرينه عقل ونقل هم بران دلالت
ميكند كه گاهى ايام منتظر ريحانى را نوبت بكشيدن شمشير نشده اصفهانى باشد يا خراسانى واز نيست
كه در كمند بسم الله يعنى قاعه جابلقا وانهم بلباس هرته وتليقه زندگى خود را بسر مى برند كما امر قريبا
وچون وقت رزم وكارزار هنوز نرسيده هرچه اماميه مثل مجتهدين لكهنو يافتند يا مانند ديگر
قصه خوانان يافتند همه باده وهرزه خواهد بود وايضا تقرير ديگر بايد شنيد كه اگر مراد از سامع
جاهل است كه ذهن او بديگرى انتقال نكرد پس او را چه اعتبار بلكه خس كم جهان پاک وغاية الامر
از ان قسم شد كه لا مشاحة في الاصطلاح لكل ان يصطلح بما شاء على ما شاء واينجا گفته اند
عكس نهند نام زنگى كافور واين فصل نيز مويد انعكاس امور است زيرا كه حال
امام زمان از تحقيقات شيخ مفيد كه بر ان مجتهد قائل دركتاب خود تازيده وبدان تكميل

تمام گردد قبل ازین معلوم گشته نیز حال حدیث کلینی راوی بر نام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده و با تمام
تمام فصاحت و بلاغت را بپایان رسانیده زیاده تر عیان شد و که زینهار صاحب الزمان را بذات خود لوازمات
امامت مثل نایب خود علاقه نمانده بلکه معامله بالعکس بود و او هنوز بلادت همین بیاض عثمانی اگر
از ضروریات خویش که اشاره آن گذشت و می آید فارغ می شود سے پردازد بلکه خصوصیت
مذهب تشیع ندارد و لنعم ما قیل ع بهفتاد و دو ملت گردش چشم تو می‌سازد چه مینا قدر نگین کرده بهم
شهر و محفلها مگر همین مقدار تا از دور و تسلسل تتمه یکهزار را با چند هزار فرزند مجاهد بهم رسانند چون
و مانند سفیده صبح صادق اظهر است که چون آن ائمه که در عالم شهادت حکم رانی و جهانبانی بر گمان
متبعین خطوات شیطانی داشتند و هرکس را موافق مسلک و فتوی میدادند و اصحاب کاملین شان
که نص حضرات ائمه لولا ابو لاهرلا مدرست العلوم الشهور شان و شان ایدد اختیار مذهب خوارج نکرده
دشمنان مرتضوی را آرزو کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزد کیان حق عالم عنقریب
چگونه با ضلال امت نه پردازند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون و چرا گر آید و اگر از
از نسل ع کسے است که نشیب و فراز علوم و بنیه لوز دیده باشد پس لا نسلم که ذهن او انتقال نکند از آن
اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صدها سال تقدم بر او
داشته باشند و انتظار شان وافر و محن دمشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده‌اند و این خصائص بر السنه علما دایر و سایر ماند پس حال
محمد بن حنفیه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع در آن زمان گویا در آن محصور بوده
و هم در زمان متاخر باید دید که بر کسے و هم آن آن می زد و افتخار بر آن میکرد حتی حمیری مصداق شعر
و ند متیا نمیاد اعتقاد خود بر آن ریخته و سور غیبت او در قلوب یکسر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته‌اند که پادشاهان زمین از اولاد او دست اند چنانچه مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث محقق بر آن دلالت تمام
دارد و می آید انشاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد همین
بود که محمد بن حنفیه هنوز نمرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری و یوزی را برای
حفاظت او بر گماشته هر یکی که پاسبانی او بجا مے آرد و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و لیکن زمان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد
اکنون کجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ائمه امام محمد مهدی ابن حسن است که فرش انصاف
و سیاست بر رعیت خود خواهد گسترد و دیگر هیچ پس محنت و عنایت محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر بیان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوه تنها
چنان زندگانی فرماید و بدین تنگی بسر کند و فقط بر آب و عسل از هزار سال بلکه زاید قناعت در ورزد و نام

تا ام نقل وقوم دنبل منوز بر زبان بیارد و نوبت سرزنش اتستبدلون الذی هو ادنی
بالذی هو خیر برسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری اختیار کرده درکوه رضوی وعمر ابی دارد و
یاری و مددگاری ازینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور بر وسیاهی مردود رفضه
در نیمعنی افزاید جناب امیر گردند که رونق افزود و در آن وقت و سیاهی بسقیفه مبدل شد و رفته
لازم آید چنین بودن غیر اثنا عشریه و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امید دارد بعطوفت و کرم میباشد شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زار او
گاهی رحم آرند و درین زندان غیر از حیوانات وانهم متغیر شکل دیگر کیست بخلاف مزید تنعم و عیش
و کامرانی امام نرگسی در سحالی که هر جا اسم باسمی است حتی که العبد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
الخضرا بسبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد می زیبد کما عرفت نموذجه
پس بمقتضای قدر دانی و شکر نعمای رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محن مشتاق و
اول نجات دهد و بخشان او هم زمانه را بدست او نهند یا لوای فتح و ظفر شکل سابق از مزید
دلاوری و قوت خویش آسمان برین بر افرازند و اکثر اکابر و اصاغر کیسانیه را در تحت یمین
اثنا عشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول امیه فرا گرفته اند مفصل
بر شمارم این مجلد به وصد جزو هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین اجمال پی می برد که تعظیم و اکرام
حمار حمیری بر انجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت دایر شد و دیگر از مراتب عالیه مدارج
عالیه او چه باید پرسیدن و ضرورت اثنا عشریه را در مرتبه مذکوره واجب لازم فهمیدن که احدی است
ان از امور بدیهیه توان گفت که بعد از ائمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند و او را قایم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
با دو صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین الفاظ شد و از دیگران که در غائبین معلوم متوسط
اند نیز متقدم است کما لا یخفی از غائبین برادری از مین و چون غیبت و غیره متحرش شد دیگر این امور وان را
بطور جامعیت در دفتر گنجانیدن و انچه بنظر کمترین در طلبها گذشته هم از کتب رفضه بیار بطور تلخیص
در ذهن حاضر آمده دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
گوش اصغا فرا داشتن تا وعده واقل الانام بوفا انجامد و آن بیان اجمالی تتمه الباب و فذلکه الحساب گردد
پس باید انکه چند نامی رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و با مامت
زکریا پسر انجناب قایل شدند اگر چه از تکلیف امر دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب و مقالات بچون تمیز دیانت
دیگر یاران نیز مثل پدر بزرگوارش عجایب اعتقاد و مهوّنه و برخی با مامت امام صادق قایل گشته در برای خویش
امامیه گفته گذاشتند دلت ایشان نسبت بدیگران زیاده شد باز نامهای جدا جدا انها زراریه هشامیه سالمیه

شیطانیه زایه و اگر کسی را استبعادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب عقیده نمودن
و نجار مجلسی روا آوردن تا اختلاج قلبی زوال پذیرد و باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و بنیاد در رواج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند و او را خاتم الائمه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه و نه گانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نمیباشد و فرقه
نفسیه از ایشان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قایل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر در
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیت دیگری تفیند و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضریه اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غایب است در کوه حاضر پس و قتیکه او را اذن الهی خواهد رسید
ظاهر خواهد شد و ناوسیه پیروان عبد الله بن ناوس بصری گویند که امام صادق غایب است و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان بر اینست که بعد حضرت صادق پسر او
اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که او نص فرموده که امامت حق اکبر است تا عیبی در خلقت خود نداشته باشد
معهذا او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر مکرمش فاطمه بنت دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین است
و فرقه اول از اسمعیلیه که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد ایشان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایب و منتظر از این مذکورین که غیبت شان بر زمین است
بر منتظر و غایب اثنا عشریه متقدم باشد ولیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم است زیرا که فرقه اولی
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز در این اختفا
بسر می برد و به تدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در تمام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام آن
را ذکر نمایند و اکابر اثنا عشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با اثبات میرسانند
ظاهر و نادم شهادت شریعت معاذ الله و رسالت کفر سه نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه لزوم
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث لسبوا النبیه الیه کرم الله وجهه الی شهادة عالا تاویلیه چنانچه عللی است که صحیح
وجهی ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسی که دیده باشد بالیقین دانسته که نص است در اظهار
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که بعثت شریف را نیز مبدای آن عنوان
گفت فضلا عن ابتدا الاسلام و ابتدای بعثت از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک و بطلانش بدیهی است که مدت ده سال
بلکه قریب باشد که به اظهار کفر باشند و در آن نه کتمان ایمان لیس ابتدای معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حالانکه زبان سوز قرائت قرآن مجید بود قبل از نزول افزاید و سال پیش
سعین خواهد شد عاشر آیة کُنتُم لَبِثتُم فی بُیُوتِ آبائکم ورنه لازم آید که تلاوت کتاب پسند کنند با
و آنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتوانکرد فاعتبروا یا اولی الابصار و التطهر و اصعل ببولا الا
شرار و از عجائب آنکه چون مشاهده این روایات در قرب این زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار و آثار امامیه مشغول شوید تا نوبت بدان افتاد که ناخدا یافتند
و در پی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از آنچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که بعضی از محققان توجیه قرارت قرآن مجید قبل نزولش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند متحرم کرد طرق بورق متقلدین او چنین کس را
رافضی نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر شد یعنی بر بقای بعضی از رافضه بر تشیع و هر آن محبان را
بطرف خود کشیدن و داد جز تقبیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مقولات
سنیان را التزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جائیکه خر الاع رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت امیه و او جسیا بود بر روی زمین از کوه و هامون در تکاپوی ایشان
مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را اتمام کنیم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر است و رعد آواز اوست و برق چابک او و بر وقتی از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیلیه بر همه تقدم دارد و امتیاز غیبت
ارسطه از محمد بن حنفیه است و موجد آن ابو کریب ضریر بود و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم سید حمیری حمیسه شهره آفاق شاعر بلند رستاق و لیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود از ین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بتعظیم او حضرت امام رضا را مامور فرموده حالانکه اثنا عشریه گویند
که همه شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی است که این بزرگ
بزرگان رفقه سید حمیری حمیسه کرد نهیق و شهیق او قصیده مذکور است بر بیان محدث
مخفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین داشته مختصر
در فارسی آنکه حمیری بکسر حا و سکون میم و فتح یا منسوب الی حمیر ابو قبیله است در یمن و زبان
قدیم در ایشان بادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیری ثقه است عظیم المنزلت و
رفیع الشان از شعرای اهلبیت ابن شهر آشوب در مدح او در از نفسی بسیار کرده ناظم
قصیده لام عمرو باللوی مربع بین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمودند ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

رجعت امام را برای رفع اختلاف امامت است حضرت عیسی البته در غیبت امام مقصود در برمهدی موعود چنانچه
هرکس علانیه جهاد و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتی از کتابی که حالش عنقریب می آید
چگونه برای جناب مجتهد دری که الزام اهلسنت است مفید توانند بود که جماهیر شان مذهب یکدیگر از تمد معهذا
درین بیچ نمی خواهی دانست انشاء الله تعالی که مجتهد درین کتاب نیز در بار چنین احتجاج تنقیه برپای خود
زده باشد مجبور ذکر عبارتش چنانچه بارها دانستی امثال این دلائل را از هم پاشد چنانچه باز خواهی دید
در هر حال مجتهد بیچاره خواهی گریست که از پای خود بگور افتاده فدای عبدالله بن سبا در کفی
ورداده **قوله** در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتمد مرا با دو کس طلبید الخ باین
روایت که راویش نیز مجهول باشد چگونه جماهیر اهل حق را الزام توانند داد بلکه فرق شیعه را نیز که خلاف
آن معتقد اند و زنهار بعبثش قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثنا عشریه می پندارند و کسی که نظر
او مقصور بکتب فارسی باشد او هم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل رجعت و غیبت و ما شد آن
تکذیبش یقین توان کرد که مجلسی بر غایت قاعده کلیه که بارها منقوض گشته بروایات اکابر شیعه شان
کماتینا فی تالیفاتنا مبسوطا یعنی معصوم را غیر از معصوم غسل نمیدهد میگوید که امر دیگر بر روی آب
حصیری گستردند و بنماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود و پس دلیلی دیگر برای وضع این قصه
بهم رسید اکنون جز خیال نبود هم چیزی دیگر بنظر نمی آید که گستردن سجاده بر روی آب چه حاجت نیست
بیدار انشتم تا که خواب نبود شاید که بجهت سفاهت از طرف مجتهد خود بگوئی چنانکه ملنگان گفتند مر کسی
را گفته بود که اگر زمین قبل از طلوع الدین مدار نبود باری بگو که آتش مدار بر چه چیز بود که تو حکایت میکنی
که در عالم هیچ نبود مدار آتش افروخت دود دش آسمان و اخگرها ستارگان شدند و شعله آتش آفتاب
و ماهتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ برهم شد و گفت ای مجتبی لا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار مگو زیرا که خود مجلسی خاتم المتکلمین و محدثین چنین گفته چنانکه روایت کنند که جناب امیر
بعد از جنگ احد گفت امام حسن را که ذوالفقار بیر و مادر خود بگو که بشوید چون بعد از شستن آورد و
هنوز نقطه خون باقیست ذوالفقار بگفتار درآمد که من این نقطه را جذب نکرده ام تا چون مرا بر کشتی
وقت جهاد ملائکه حقه تو یاد کنند و در دو بر تو بخوانند مجلسی میگوید که بخیال نمی آید که طفل ترده ساله
را فرمایند و ببرد و بنماز درد است نهی مختصر او تو هم نشنود که این امور در کتب شیعه کمتر است زیرا که جزو آن
تتبع کنی بتیسیر تواسپی یافت بلکه از صاحب کشف الغمه که شیعی امامیه روبروی او باوجود بلندی
بعض مجتهد به پستی میگرایند پس چگونه بذهن کسی درآید که آنحضرت وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد در
قرب از زمان جوانمرد شوی غیر ذلک من الآثار معهذا مولف این کتاب ملا عبدالرحمن جامی رحمه الله علیه
و کتابی مذکور را تسنی فرموده که از آن چنین بر می آید که این نقل و آثار در کتب شیعه است نه اهلسنت هر جا که خواهد بیان نماید

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مرا میرسید یا گفتن که برما چگونه حجت باشد که تو
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات هست که هنوز بمعیار نرسیده باید سند آنرا نوشتن
و کتب تنقید بر کشادن اگرچه چند فرق امامیه جامع آن روایات باشند که در ترجمهٔ اول تحفة الفریقین نقله
در کتب شیعه از ائمه اعاظم شیعه یا دیگر آثار پس باید سند آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور تمام حجت تام
باشد و اذ لیس فلیس و انگهی خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعاً که میراث حضرت امام حسن بانی جد اعلای
مجتهد ما صاحب بلکه رئیس النواصب گرفته اگر امام پسر حسن ابن علی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند وارث
سعادتمند که باعم خود چنان کرد که پاره از آن تنبیهاتے و نیز که بسبب تحقیق درین باب باره تر تمام
ملاقی چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت باقامت بر بست و همسایگی خداوند عالم پیوست
و غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در آن وقت از زنان راستگو یکی
خاتون سوسن چنان بر آمد که باردار است تا نواصب احاطه کردند و نوبت بتقید و بند رسید
و بالآخر بقاے خلے شور را برسانیدند ولیکن در خصوص این امور هم انعکاس شدید روداد
که امام بمقابلهٔ عم خویش پرداخت و در ادای حق مادری پهلو تهی ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جمله هاے حیدری کفایت کرده درینجا یک تکاوری نیز چنی نموده زیرا که بر اصول رافضه خبث
کما فی البحار مقابله با مطرب رئیس الرقاصین جد اعلای مجتهدین بود یعنی جعفر کذاب و دریغ
با نواصب نخشب شعار دیگر چه گوییم که رعایت دور باش قفل سکوت بر زبانم زده ولیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خواهی یافت مضایقه ندارد بخلاف امر که اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده تر نباشد ذکرش مناسب نگردد فالعاقل تکفیه الاشاره و الغافل
لا تجدیه الف العبارة **قوله** و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بالخ
اقول از این جواب حیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را ابتر بسیر نگفته اند پس اکنون
بایستی این دعوے را ثابت باید کرد و علاوه بارها حاجتی بدان نیست که محتاج جواب
آن باشم چه انفا گذشته که از روایات مجاهیل در وقت احتجاج و استدلال چه روز بازار خود
میگوید که آن روایت مطابق این عبارت هست پس چون راوی روایت شنواهد مجهول است
باید سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن در آن عبارت این کلام جاری نیست والحمد
لله تعالی که بحشم مؤمنین و اشکال فرعون مجتهد را حقیقتی باقی نماند **قوله** پس میگویم
که یحیی الخ درینجا باجماع فریقین بلکه باجماع امت آنحضرت رسول الثقلین نوشتند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند بقاے طرفین در آن وقت و آنکه یک معظمه بعنوانے فتح شود که
هر کسے پسند و شکر نعمت عظمی صورت بندد و درینجا هیچ جنگی نه صورت نگرفته کما لایخفی پس حاصل

احد بها برآخر این باب باید شنید طرفه آنکه هر جا میگوید که اول من قاس ابلیس فیشا هو ابلیس و انچه از
حال جدلیه بر طور فرد یا نگان قلیل البضاعت فاشد غیر ماهرین فنون دینیه و این صناعت که علم
کلام و مناظره تعبیر از انست نوشته چون در حواشی طعن الرماح دفتری مفصل پرداخته ام باعاده آن
درین پریشانی فی الله معاذ در هم هر که خواهد بدان نظر کردن دفتر و اینکه سبزه جا انگی مجتهدین
باید رجوع بدان حاشیه آوردن که موجب تسکین قلب او خواهد بود انشاء الله تعالی نامش
نقض الرماح فی کبد النباح گذاشته ام اگر زمانه اندک مساعد شود خواهی دید که آنچه مشتمل
این کتاب ذخیره مباحث کلامیه و سوزنده اکباد جمیع علمای امامیه ست قوله [illegible] و از نجاسات
که خلیفه ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاهت مجتهد ست که شیخ کلمه گوی
چنین بیهوده گوی نکند چه این کلام درباره جدا از عترت طاهره بخطاب حضرت امام حسین
صدور یافته به بحار غوطه بخور و چشم خود بر مقاتل علمای خود بکشا علاوه کسانیکه با
گلستان وغیره در دبستان خوانده اند آنها نیز میدانسته اند که أَلَسْتُ بِرَبِّكُم در قرآن مجید آمده
والبته بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کرده و در جاهای دیگر نیز اینطور وارد گشته
و مولای مجتهد یعنی قاضی طلوق نشوستری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخواری
حمل کرده و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتهد قدرتی بدان داشته چرا التعرض بدان نکرده و بمجرد
بر این اجمال قناعت کردن کار این فرمایه و سفله هست دون غیره و آنچه بعض پدرش در صوام
ولیکن چنانکه شیعه الیست از ایمان او را کجا حاصل ست و مَن یُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ الغرض
بعنایات ایزدی این مسئله را در شرح طعن الرماح که بطور جرح مبسوط نوشته ام باید دید و عجبی
که اگر در بیاضش آرند همه حواشی را ترتیب دهند مثل این اجزا بود صد کتب ولیکن قلت
فرصت از آن مانع ست چه گویم که نه معینی دارم که در تبییض آن توجه بهمت بنده و نه شخصی که چند کس
را دستگیری کند تا به بیاضش برند و چند کس را در تصحیح آن نگاه دارد که در آن عرق ریزی
نمایند طرفه آنکه چون طلبه در کتب درسی استدعا می کنند و من اشاره با صراحة می گویم
که درین باب ذمه می گیرم که شما را در مدتی قلیلی و آنگاه باسانی تا منزل مقصود برسانم و شما
در معونت من اعانت کنید کَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ و بعضی بودند
که در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر دیدهای صحیح نمودند و بعد روزی چند ملاقات را هم ترک نمودند
و کسانی را که برین کار نوکر داشتم وعده خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
وفا نکردند فالا اتفاقی نادرة و اتفاقا و بعضی از کتب را نویسانیدم و حساب آن اگر
بجیل رد به بود و بعد چه کشید و مکرر به تصحیح کتابی پرداختند بنده وقت مطالعه آن کتاب

اما امامیه یزعمون انه دخل السرداب الذی بسر من رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنة خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم و مادر وی
ام ولد بوده است صقیل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک و ولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنة ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین ام حکیم عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه درآمدم فرمود که ای عمه امشب در خانه ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی تا وقت ولادت ظاهر نخواهد شد امشب
چون شب نیمه رسید برخاستم و تهجد گزاردم و بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و آنچه
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن تا بخانه که نرجس آنجا بود
بازگشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم و قل هو الله احد
و انا انزلناه و آیة الکرسی بروی خواندم از شکم وی آواز آمد که هر چه من خواندم فرزند وی نیز
بخواند بعد از آن دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بزمین آمده بود و در سجده افتاده
وی را برگرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجره خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند و زبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گوی ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ بعد از آن دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی از آن
مرغان را بخواند و گفت خذه واحفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که آن
مرغ که بود و این مرغان دیگر کیانند فرمود که آن جبرئیل و دیگران ملائکه رحمت اند بعد از آن فرمود
که ای عمه وی را بمادر وی بازگردان کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
وی را پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا و از دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
درآمد و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت و عطسه کرد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و از دیگری
آورده اند که گفته است که بر ابو محمد درآمدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه درآمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم و کنیت این کنیت وی هو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگری می آرند

که گفته است که روزی بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بآن
فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار برداشتم کودکی
بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی بر رخسارهٔ راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار
ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این ست صاحب شما بعد از آن از زانوی وی برخاست
و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه در آمد و من بوی نظر میکردم پس
ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که درینخانه کیست بخانه در آمدم هیچکس را ندیدم از دیگری
آرند که گفته است معتقد ماه و این روایتی ست که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام صحت
زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مر او را دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه و آن زمان ولادت وی ست تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
درازتر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدای تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگری که واسطه بودند میان وی و سائر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و از وی
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد لیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا و سیاتی
من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون آن روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد از آن وقت
غیبت طولی در آمد الی ماشاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار ست از آنجمله آنکه
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند گفتند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق الکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رای کردم
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب در آمدم و از حق تعالی استغاثت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم و جامهٔ
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر بسته و یکی
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در بر گمان بردم که مگر از شرفاء

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
و آن دو می دیگر بر طرف یساری آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و در ریش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا وافلحتم انشاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و ویرا در بر کشیدم
و زانوی او را بوسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت باز گرد مصلحت آنست که باز گردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که باز گرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از ان بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را بنمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود و مردم بر من ازدحام کردند و پیراهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از ان مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت ویرا هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین ملا میفرماید
که هذا ما قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علاماتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داؤد رحمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه وسلم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة یملاء الارض عدلا اخرجه ابو داؤد و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

ورایا ان الله تعالی خلیفة یخرج وقد امتلئت الارض جورا وظلما فیملا ها قسطا وعدلا ولو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد یطول الله ذلک الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم من ولد
فاطمة رضی الله عنها یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله وکنیته کنیة جده الحسن بن علی یبایع بین الرکن
والمقام یشبه الرسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل فی الخلق بضم الخاء لانه لایکون
احد مثل رسول الله فی خلقته والله تعالی یقول فیه انک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعه العارفون
بالله تعالی من اهل الحقائق عن شهود وکشف بتعریف الهی رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه هم الوزراء
یحملون اثقال المملکة ویعینونه علی ما قلده الله تعالی ثم قال وان الله تعالی یستوزر له طائفة خبائهم
فی مکنون غیبه اطلعهم الله سبحانه کشفا وشهودا علی الحقائق وما هو امر الله علیه من عباده فبشاورهم فی
ما یفصل وهم العارفون الذین عرفوا ما ثمه وما هو فی نفسه یعرف من الله تعالی قدر ما یحتاج الیه منزلته ومرتبته
لانه خلیفة مسدد یفهم منطق الحیوان یسری عدله فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولة
احمد بن محمد السمنانی قدس سره فی ذکر الابدال واقطابهم وقد وصل الی الرتبة القطبیة محمد بن الحسن
العسکری رضی الله عنهما وعلی امارة الکرام ائمة اهل البیت الطاهرة رضی الله عنهم وهو اذا اختفی دخل
فی دائرة الابدال وترقی متدرجا طبقة طبقة الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین
البغدادی فلما جاء نفسه دفن فی شونیزیه صلی علیه محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما وجلس مجلسه
وبقی فی مرتبة القطبیة تسع عشرة سنة ثم توفاه الله تعالی بروح وریحان ثم اقام مقامه عثمان بن یعقوب الجوینی
الخراسانی وصلی هو وجمیع اصحابه علیه وهو فی مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم فلما جاء الجوینی نفسه
جلس احمد کوجک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مجلسه وکان توفی الیمن وصلی علیه ودفنوه ثم
لا صفه بالارض غیر مشرفه وبنیته لا یعرفها غیرهم وهم نزدوتها کل سنة باز در آخر مسیر ماید که چون حضرت
حق سبحانه توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمهٔ اهل بیت رضوان الله
علیهم اجمعین داد باز رجوع بذکر بعضے از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین کرده مے شود
می باید که فضیلت وکمال ولایت وکرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن بدانی اگرچه
این ان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت وکمال از اهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمهٔ مذکورین وچه متاخرین از ایشان وبعضے از متاخران
ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیه مذکور شده اند چون ابراهیم سعد
علوی وسیدی عبد القادر گیلانی وغیرهما قدس الله تعالے ارواحهم والتوفیق
من الله تعالے تا نجا حال سعد زید بن عمرو بن نفیل که یکے از عشرهٔ مبشره است ومناقب
وفضائل او شروع کرده ازین عبارت که از آغاز تا انجام برای اطمینان وناظرین نوشتیم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده که اثنا عشر
ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکرهٔ الشان الواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر
مصطلح شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف
و اشراق صوفیه سابقین را هم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز الغیبت متعلقاتش
توجیه کرده باز اصول خود را انچه در کتب معتبره بود قلمی فرموده ضمائم را نیسته تعرض نمود پس اگر
مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقد غیر از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لا بد
من دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بے محابا بدولتخانه
در آمدند مگر بمراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیدند که میانهٔ حضرت امام و دیگر
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد انیست
که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
حکایت خلیفه برین نمط نمود و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد
که بقول عرفی ؎ تا لعبد قرن دگر امر بدیهی بکند ؛ عقل اول براهین تنینش تفهیم ؛ اساس این
تقریرات طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار
العجوبهٔ روزگار شروع فرمود که امامیه بر اسے او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سرداب که در سر من رای است و مادرش میدید و انتظار او مے کشید پس بسوی او باز نیامد
و این غیبت در سال دو صد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
پس امام مختفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از برای
آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور را بر طور شان میخواند و در اثنای روایات اینهم آورد
که ازان واضح است که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
چنانچه راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه در آمد و من بگفته آنجناب داخل شدم
و اثری نیافتم پس بلا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد و چنانچه در تاریخ آن در همقام و بعد ازین
طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
که هنوز پیدا نشده و ایضاً در مابین این هر دو چنان نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت می کنند
صغری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر انچه گفتم و با اینهمه یادگی مجتهد باید دید که می پندارد که حکایت

معتقد ورفتن شدکس برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت ست و تصحیحت هم
پیوسته ورنه درمحل استدلال چرا می آورد و نیز عبارات ملا می مسطور در اثنای بیان
که چنین آورده اند و از دیگرے آرند لے غیر ذلک این افعال اگر شیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال و الزام سمت وضوح دارد و اگر مرداد مسند
بسوی اهل سنت ست پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز با و خطاب نمایند تکلیف
متکلمین اهل سنت ولیکن بیچاره گان چه کنند که هرگاه کتابے از مولف کارگاه اجتهادش
بر آید هواخواهانش که شب و روز او را العیش و کامرانی و خواهش های نفسانی میسر سازند
شور و غوغا بر آوردند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ مصنفے
ظاهر نشده و اگر راست پرسی با معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین ست که هیچ
مولفی مرتکب چنین لغضیات و هفوات ولاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرورے شود
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضاً چون ملا نی های خوز
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرده که تا
اقاوه تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که تربات شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت درباره مهدی
موعود که از نسل امام حسن ست شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه دانستی
من بعد اگر اوسے غور کرده شود بیچاره مجتهد درین امور معذور ست که خود قدمای او
درین تار و پود بصرے و بصیرتی نداشتند زیرا که وجود سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام متوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رقعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
در آن جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صورت تنها اندیشه فتنه ها بسیار
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قایل بوده اشتند گرفتار مے شدند و حکام می پرسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معاویه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهمانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بعض امام سجاد که امر را اسبط اصغر را
شهید نموده گریه و زاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و ما سوای تقلید شان ماتم هم بجا آوردند
پس امام را خود بالیستی لذات اهتمام فرمودن که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف سفرا
که چون گرفتار مے شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالت سوی نشیمن
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را تقدیم میرسانید

واگر این امر را مجتهد نتوانند فهمید باری تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
و ملک اعظم برای تشدید و تایید او ملازم باشد بحدیکه گاه بسیر آسمان نیز دارد حاجت بسفری
نیست چه جای سفر الیس بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه
منافقین رفضه برای جنس ما قبل جمع شوند چنانچه صبیح و دیلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور بتوانست در پرده
تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نسبت ونابود نمودن بعین
که بیک فقره حیث امام معاصر هارون غلام حبشی که خبر نفس الامری از نقض وزیر داده بود هلاک شد
و وزیر را باوجودیکه بخیرخواهی امام و اطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه مذکور از دغدغه نقض او
فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد از هرگونه اختیار
و قدرتی هست چنانچه از احادیث لباب در مجلد اول بوضوح پیوست او هرچه خواهد بعمل آرد بلکه
توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله
که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انتکاش امور شریعت و طریقت
موجود گشته لاحول ولا قوة الا بالله پس تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح
نتائج دیگر بر آوردن یکی از آن این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش رو
بوده و بسیار برا فقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور
در نسخ همچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا
لشکر می آراید و تایید سماوی و توفیق ایزدی مجاهدات سیفی و سنانی را بپایان
میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاهای
دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه در آنست زیرا که در نکته اجمعی که آن بزرگ از اولاد
سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون او حجة الله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین
در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی از آن راضی
شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
عنایت کرده تا داد عدل و داد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این
دلیل برابر هزار دلیل است بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبد الله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم
رفضه گویند نامش حسن است و نام مادر بکرمش را اهل حق آمنه نوشتند و در بابه النزاع نرگس و سوسن و ریحان
و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق
یابد و ایضا هرگاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که ابن عطاسے خاص در جلد و

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال است که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور است که بطلانش از کتب فریقین بدرجه ثبوت رسید
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بخوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی است که امام یازدهم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان و العجب که رفضه بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین ع است الی غیر ذالک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکرده اند و بنده چون خیال امعنی
داشتم نسخ کثیره فتوحات همین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالهٔ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا ببینی البته با عقائد جمهور
اهل حق مطابق است و زینهار مخالفت ندارد هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون همت
بران گماشته اند که کاملین ایشان از الیسوی مذهب خویش بجد و جهد تمام کوشند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
نیست و عقلا البته در دام و دانهٔ ایشان گرفتار نشوند اگر عوام بدبینش از جا روند تعجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درین مقام بعضے از امور که امامیه مصدر آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعے گویند اجماع امامیه بران است که حضرت امام حسن ع ثانے
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصا حضرت صاحب الامر که اگر
جمیع حالاتش آگهی رو دهد بالیقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلے الله علیه وسلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالے مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیته توجد فیه ولا توجد
غیره فی حتی ابائه فالکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم ازان شرم مے آید کما مر الیه الاشارة والصراحة جمیعا و ایضا اجماع

و از عجائب آنکه در علمای ایشان یکی را دیدیم که از ثقات معتبر است چنانچه نامش می آید و او همین قدر گفته که حضرت ابو محمد والد محمد مهدی قائم تصریح کرده اند الا امامیه و این الفاظ و عبارت را بلکه عوام غیر نقل و فهمیده در اجماع ایشان داخل فهم و دانش او لابد از تمیع در اکثر مقام همین است و این امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خندند میرسید اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بجهتیکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی و از انجا که در فهم معنی عبارات تحفه بر جاده غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را به ایجاب حمل کنند و در انجا چگونه بر راه صواب رود و بهر چند او را نمایند نه از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاد داری سـ تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل بکه خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را؛ بر این معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده کما مر مفصلا مع ورود الفضائح و القبائح علی علماء الرفضه و گفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در شان او گفته که غائب عن الابصار بلکه ائمه از کنیزان بوجود آمده اند و از قدرت باری عز و جل کسی را چه مجال انکار است هیچ استبعادی نباید کردن بود و در ولادتش از ان حیران نگشتن که ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از کنیزان پیدا شده بس اشتیاق دیدنش زاید الوصف داشتم باری بجهتی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شده در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید او را جز نسید و از مخلصین کسی را چه یارا که در دعاوی مذکوره گفتگو کند بعد چندی در معاملات سال لاف و گزاف و حیلتی و چالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان راست گفته اند ع شنیده کی بود مانند دیده؛ و طرفه تر بنا مر که از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در دنیاداری و دین گزاری انگشت نمای آفاق و در ضاجولی ملوک و لطائف الحیل بدرپار شان و تیره تیره او است معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را بر او قیاس نماید بلکه هر که در همین شک آرد از نوع ثقات نباشد الغرض هر چه امام عسکری خبر باید علی الراس و العین لکن بشرط ان لا یکون مرویا عن اصول ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین و المغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بمولف عمده الطالب فی نسبت آل ابی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت آنچه از کتب معتبره امامیه بمعیار صحت و شهرت رسیده بیاد اهل نقل و مباهات میدهم که ایا شما را غفلت تام رو داد از آنچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بر زبان آرد او ملعون و کافر است خصوصا درین زمان که غیبت کبری عبارت ازان باشد و عجبی و اثری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمده الطالب آن اسم را یادگار گذارد و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر و لعن او هیچ غایله نماند زیرا که در سالق و التی که چنین کسی باظهار معصومین و شیخین امامیه مستحق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی مبنی بر ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم الهدای رازی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهره اوانده یعنی هیچ نیستانند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جهل علمای طائفه با ظهار شیخ الطائفه امام اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیان است که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امر لیست تقریبی و تحقیق الست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال مذهب اهل سنت تا هر کس را معلوم است که متکلمین و متعففین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد ازین تنصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم مختوم شده هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا باطنا که بر من صحیفه و دستور العمل نازل شده بران کار می نمایم احکام ان مخالف قرآن مجید بوده باشد یا معتقد نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان و دیگران هم همین معنی را مشید و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت صلی الله علیه وسلم بخلاف دلالت و گویند لیک باید تا قیامت ان ولی خواه از نسل عمر خواه از علی و درینجا تحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گذشته باشد بیاد آمد که شعر خود را الحاق کردند لیک از نسل علی اکثر بود زانکه تسلسل نسل پیغمبر بود و این اشاره شد بحدیثی که محدثین اثر روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و ایضا چون جعفریه قائل اند بامامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد بر انکه امام حسن عسکری محمد غیر را خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی دلبندی سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند رسید که از اصول معتبره پیدا و هویدا است که اینمعنی خبر برای امامین همامین یعنی امام حسین علیه السلام بعد از وفات امام حسن کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا و برین قدر چه موقوف قبل ازین باندک فاصله هر کسی را معلوم شد که طوائف دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه توانند گفت که این گلزار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسنی و ریحانی سبت مخصوص است اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله مخفی نه که ذاتیات امامت چها و وقوع اختلاف و حفظ حدود و احکام سنت چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین فرماید که بی نام و نشان شو و بکار خود مشغول باش لا حول ولا قوة الا بالله و هرگاه صاحب عمدة الطالب چنان مخلط پیش آمد و از بدیهیات اعماض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه هشام خوانند چنانچه شیخ کلینی کشی که از شیعه از روی خارجیت میگردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این ایشان را نهایتی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید در تیر زمان موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم تر باشد و معانی اغانی دران بخیال کسی نگذرد و نسخه سلیم است که بقر مائیش امام الائمه و برعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرات ائمه

مرة بعد اخرى مصدق سليم بران نوشته اند باظهار اميه غلام اثنا عشريه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نيز پس
كتاب موضوع باشد چنانچه در تاليفات فقير دانستی با حصر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از اعدی
الراجلین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تفضیح و استهزا انداختند و در رنج زنی و خیره سری گرفتار شدند ه قتادند در عقده
پیچ پیچ که در حل آن رو نیز نه بسیج ؛ و ایضا بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلدان هر
شریعت باشند و دم لقمه زنند و طوق القوف با باطنت را درین مباحث زیب عناق خویش گردانند و
حکایت این حقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابو جعفر پسراد و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را بابا لحسن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکهنو باختیار این امر خطیر خویش
را با یزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذو الفقار اول مجتهدین مومن عالمی آشکار است و باظهار
جمعی از کافی ثقة المحدثین جا بجا پدیدار و این امور را از غایت بیحیائی روبروی ما تقدیم میسازند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان کمن لوپر توان گفت که گویند ملنگان ما
در وجود و بقای آثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجودی پوشند و جام هستی می نوشند به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و قوت
اوست و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر و عید حتی لا امتی مراو را نیکو است بلکه بعد از تتبع رد ایا
بحار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و زنگارنگی و شعبده بازی ایشان
داشته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر
عالم المدای تماشی بازاری و سالار قافله سالاری ایشان باشند حکم جازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوبی پلنگان گرفتند و روباهی را بنهار سانیدند
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد از انکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسطین بجز احاطه لعنت راهی نگشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
و ازین چیزی دیگر ننموده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعون است ملعون است هر که تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند اری هر چه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص هم حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
بنظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
فرمود که صورت شخص بنظر آید والبته درین حدیث وقت ستاره نمایان نمی باشد
و این از بس سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی انغیبت تکرار لعنت که ملعونست ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد وقتیکه ستارگان بهر طرف شوند فلا القفل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند ورفضه معتقدین شان
باشف واشرق بالمنیت پلی بدان سر تید بالیقین مشتق از عدول وعدیله شیعیان خواهند بود لاجرم درین
معرکه بطور رجز حیدری توانیم خواند ؏ که عدل تقدیری وتقدیر عدالت غلط است ؛ زانکه این مسئله
تحقیق شد از باغ فدک ؛ واویلا بر اصول موضوعه وعلوم متعارفه طائفه کیسبه فاحشه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان وشیر یزدان مانند جنین رحم در پرده نشینه وخاتون قیامت معدن عفت وطهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر ازفار مخطی فایق تواند بود دیده اخذ تا بیت علی ما فی الکافی بر ملا
بر گزنید وبر کتاب فتن بحار اکابر طائفه بتواند که جوابی دهد وسکوت تام اختیار کرده قصد ایشیر
جناب امیر بیان فرموده وروایت قرانی بتعلیم انجناب یاد گرفته باز نطاق همت برای مناظره بندد
وناظرین وحاضرین گوینده هذه مطلمه که هرجا این محاوره رابی اشد ضرورت شرح نتوان کرد پس نیم
وهم روحی ولقض عهود لعبد تو کید ها برای جناب سیده بدین شد ومدعیان شد وسلامت روی
فاروق نیز با وصف اوبختن وگریبان کشیدن یا انداختن چادر بگردن وکشیدن نش سر فرو افگند
وکردن نتابید وشاعر بهر چنین شخصی سلیم افترا کرد وعلمای رفضه انرا مانند قصیده حمیری حمیر ورد
زبان وشعر مذکور را برای او نظم نمود ساختند وامیدوار میراث فردوس شدند واگر علمای
قوم شاعر نباشند ورغاوی بودن هرکس ازیشان ترددی نیست کما قال الله تعالی والشعراء
یتبعهم الغاوون پس غوائب را دیده ودانسته اختیار کرده مصداق خسر الدنیا والاخرة گشته اند
فرق این است که ظرفا در حکایات عجیبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور وانبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید وغزلیات انشا کردند ونعمتهای فراوان یافتند ومرخص شدند
ناگاه نگاهش بر طفلی افتاد که اثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی وبچه کار امده گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه روز بازار گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد امیفرماید که والشعراء یتبعهم الغاوون پس پیروی
ایشان کرده ام که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک را
سخن طفل لتعریض امیز پسند امد خلعت ونعمت بخشید واز صحبت شاعران اجتناب ورزید همین
حال رفضه که از غایت غوایت فساد نیست که بخسران معنوی انجامید وطفل بعیش وکامرانی
رسید ونیز درینجا افتراق دیگر است وان این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خواهی
یافت که مدعی رویت بار شاد حضرات ائمه عموماً وجناب صاحب الامر خصوصاً ملعون است پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی ایت کریمه وان تحشر لمحیطه
بالکافرین پیدا است والا نسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس او وجود شد الغرض بعد از رجوع بتشیت مجتهدین شد و عتبات عالیات این قصه
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از لعنت
لیلی در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهداء فرمودند مرا اجازتی
نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیایان صاحب الامر والت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین قصه بر که حرفی گفتم نیز احاطه لعنت از فوق
و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بر ظاهر است زیرا که مدعی روایت از مدعین و لاقبل
خروج سفیانی و صیحه آسمانی طولست کما مر آراسپس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
منافقین مثل شیخین مشیخین دران گرفتار اند و انهم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی
وزیر و مدبر مذهب شیعه از انجمله باشد که اسم وکنیت امام را اوصاف بیان میکنند ثم هم لایشعرون
عجب عجاب انکه چون نیک بینی وقت شیخ مفید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قرب
صاحب الامر باشد که بار از غیب جعفر الکرم و دلهای شیعه از مخالفت عباسیه پر سرور بود
و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس روز افزون بلکه لاتحصی و لاتعد باز میگویم
که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف انصاف است که سایر مدعیین رویت را از
روایت بالغ نشوند و خود روایت بلاوری را قبول نمایند و در فصل مبین یعنی مسلسلات
آرند وجه البحث بنظر سرسری انکه وجه انکار از سایر مدعیین انمعنی تواند بود که ایشان
نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعیین رویت را و مدت را هم باحسان
خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول رویت چه معنی داشته باشد بخلاف بنیان
که عینی و اثری ازین امور در کتب ایشان نیست و اگر حی بود مجتهدین شیعه انرا حلوای
بید و دمید الستند و تنهائی خوردند و فقیر در باره بلاوری الیقین واثق عارم و در باره
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بشیخ ازان است بعضی علماء تمکید تشیع پی نبردند
و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظره آوردند که اینها بحقیقت امر مذکور محیط شدند
و جنم بر اینها احاطه کردند اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته بیقین واثق بسوی
تشیع او میکشد بدلیل انکه شیخ علی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و بیان
حالات بباطن اوپی بردم و گفتم که چرا ظاهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علی ویل از کجا
ارم و وجوه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علما
رفضه آغاز و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را بسوی خود کشیدند حالانکه در سنن
ایشان شکی نیست با قدامت تشیع باثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقصر گردند

که ایشان سنیانند تا یملا حظه اقوال شان از گیر و دار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
و عوام بدانند که سنیان را از کتب شان عاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض
اهل التصوف مکاید ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که گم کنا لی از تالیفات
محققین خواهد بود که بپدرش نیاید و میداول نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد الغرض
بتصریح او محرفین همیشه واد تحریفات میداوند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که بحکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور کرده نیز خراب کرده باشند
حکما گفته اند سه چیز خومی ید در طبیعتی که نشست شود تغیر لوقت مرگ از دست شود و کارمردان
راه خدا انیست که چون تائید توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بنفس خود
نموده از عادات قدیم باز می مانند و از عذاب الهی می ترسند و ازینجا است که برای
اهل اعتیاد سو مو منقول است که اگر شنوی که کوه از جای خود منتقل شد باور بکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا کرده اند که ان بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیبت کبرایش ثالثا و بدرازی عمرش رابعا و انگاه بدین جا
گشته اند او همین بس است که رفته یا است و غیبت او قائل اند تیزید اکه هم بنص ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قائم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیای المحمدیه را او اهل ریاضت لسبا اختفا می باشند بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیبت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت ولیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار و انهم یکدو
روز دانگاه برای امادگی اسباب معیشت علیها گرداننده این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس بافراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سفیران را نیز مشابه بغیبت امام قرار دهند لعن برین
تحقیق شیخ و سید و غیرهما که مخجل دجال و مسیلمه کذاب باشند پس بالجمله باز همان مغلطه
در پیش امد که بیشتر علمای رفضه دران منهمک می باشند که مزیل ان قضیه مذکور
است مرا را که لا دلالة علی الخاص للعام با حدی الدلالات الثلث الغرض از اغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل امده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خر اهل کرکوک از کلابه این مغالیط برنمی آیند و تحت الثری برای لقای فرحت

انتهای غاروق می روند درین مقام که عبارت شوا ید از نوشتن لضرورت معلوم
الفاق افتاد واین اطناب واسهاب لعمل اید کیست از ناظرین که بین مباحث را شنود
از غایت انبساط گوید که بل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان ستقص
اقوال اخر میکشیم ومیگوئیم **قوله** باوجود جواز ذکر القاب آنحضرت وتوقیفی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشیٔ عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه وغیر مختصه
امام ترکسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته وانهم لعنوا اینکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود ومتعلقات آنرا
درباره سفاهت تشنیع طائفه خیر بحبری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که تشنیع خویش را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان بپردازد
وخود را از ان معذور ندارد وباوصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را لعنوا اینکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون ان اعتراض را در مجلد اول از بهر
حبیت مسدود یافت بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی ذا وسخن انیست
که اگر در اغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف تشیید خیال پیش امدی بچنین ها
این امر نکشیدی ونوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
انچه دانا کند کند نادان لیک بعد از فضیحت بسیار وانچه در توقیفی بودن احکام شرعی
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر آنجناب انچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب وجگر اهل ایمان ودین از
دیدن وشنیدنش می لرزد ودرون مجتهد از ان خوشنود میشود اگر توقیفی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند وحضرت ائمه برای غیار
هیچگونه یاد نموده اند باوجودیکه از سهو منزه بودند وهر ار الیس معلوم شد که سعی امامیه در نتائج
ان بوما فیوما متکامل است وتناقض هم دران متداخل **قوله** اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
بتقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد باوصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد درینجا
باوصف اشتراک هست چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا وصواب افاده نکرد حالا
هدعا برای فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین وغیره دیده اند مخفی نمیماید
شاید بتقلید پدری در ذوالفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جابجا موجود است وان اینکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق واین مقلد

مدهوش النست که غزالی از تسنن توبه کرده و در رساله سر العالمین و کشف الدین نوشته و جناب مجتهد العلما
ان رساله مفتری بر نام غزالی الصیغه جمیع عالم میخوانند و درین مغلطه دست و پا میزنند و قمر نیلانزا
که من برای تعلیمش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض اباد حدیدالایمان را ازان
مطلع گردانیدم و خدا داند که بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جهل مرکب هنوز مصر
اند پس اگرچه درین افاده تکذیب و تفضیح پدر اوست که در تالیفات خویش انکار رساله مذکور
کرده و دلالت از ابر تشیع معتبر دانسته و گمانم النست که این بحث شاید در شهاب ثاقب مرقوم
و من در تالیفات خود جابجا بحث تصوف کرده ام نشان داده ام ولیکن ما بعد تصدیق مخاطب
درینمقام برای الزام میگوئیم که هرگاه غزالی از متشیعین است لاجرم مناقش را میرسد که او منکر شهادت
باعتراف مجتهد بوده و واعظ را در ذکر واقعه شهادت مرتکب حرام دانسته پس معلوم شد که لفظ
شهادت که بر زبان شیعه جاری میشود غالباً محمول بر مسامحه و مماشاة و تقیه و توریه بوده یا
والا وجهی وجیه بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشه که بخود در ذهن
مجتهد بلکه زبانی که در کمند بسم الله مانند جنین رحم در پرده می کشند بنا بر وجود تر
برای او ثابت گردید و درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که خاتمه ذوالفقار نیز دلالت
بران دارد که توبه اهل بدعت زنهار مقبول نیست و قصهای این باب
که در روایات مذکور است موجب الهاب یعنی هزاران کس که
از مریدانش معاذ الله بضلالت مرتد گشته رجعت کردند و باهتدا رسیدند
تا بدرجه قبول رسد و انچه فهمیده که برای استدراج اقتضا
بکار برده این کلام را بنده البته توانم گفت که با وصف
شغل تالیف مباحث شیعه و سنی مطلب
این مقام را فهمید و عند العقلا زیاده
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
❊❊❊ الالباب ❊❊❊
❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
❊ ❊ ❊ ❊ ❊
❊ ❊ ❊
❊ ❊

بسم اللہ الرحمن الرحیم

المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشا

پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیانا بر زبان اهل السنن جاری می شود غالبا که محمول بر مجرد مماشاة
یا تقیه و توریه بوده باشد والا وجهی وجیه بنا بر اصول موضوعهٔ ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکیای
علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد بینوا توجروا **قال المجیب المصیب**
هر گاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقیت خلافت یزید علیه
ما یستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین بر هر یکی از طرق مزبوره
ثابت گشته نتیجه مقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود
و در تفصیل جواب لفظ احیانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق ازان مفهوم میشود ملاحظهٔ آداب
و القاب جناب سنگ راه عزیمت است لکن از تقریر سابق و لاحق مجالس بر فطن عارف المعی مخفی نخواهد بود
و ادعای تقیه و توریه و مماشاة فرقهٔ امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب شهید کربلا یا لیتنی کنت
معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف
بر اینست که لفظ مذکور فقط بر السنهٔ متاخرین اهل سنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه
در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان پیدا یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمهٔ اهل سنت
و خطب جمعه و عیدین ایشان مملو از ذکر واقعهٔ شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب
قبل از غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری در ازمان در قالب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخزیدند و ره بجایی نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاه گاهی در
زی اعتزال و زنادقه در لباس نصب و خروج منحصر بود و اولیس تلبیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اهل حق در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین رضی الله عنه وقتی متصور باشد
که شهادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و تقریب واضح گردانیده میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از دلی بلباس دوستی درآمده اظهار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد ایضاح این ابهام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان ائمه
اثنا عشریه درینکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت ثبوت آن
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادهما الله شرفا و بعد از مکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه داشته باشد و ایشان در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه موجود بود
باز تقیه دیده و رزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج و دخول حصن تقیه روا داشتن
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
است آن گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید
ابن بابویه بسند متصل از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه مرد
و یزید پلید بعد از وی بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان نمود و معایب و مثالب یزید علیه ما علیه ملا بر شمرد و گفت چگونه بر بیعت کنم
با کرد جنابکه بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه تعلیل
بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من منظور باید زد و سر مبارکش باید فرستاد و مروان چون از ارادا
در اثنای راه تلاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت در آن وقت نیز علام استحقاق آن
ملعون بآواز بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیرخواهی ملازمی هر اسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر
هیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد این است حال ایشان در حضرت
جلیه لیله از خلافت یزید قبل از خروج از اوان او آورده نیست تو در تقیه داخل بلکه آن آنجناب از تمیز
دیکابد الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که در آن مذکور است

دلالت دارد بر اینکه غیر از معدودی که همرکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بدکیش در باب خلع بیعت یا بیعت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت
مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر در اثنای راه متحقق و ظاهر شد بجمیع انصار خطاب نمودند
که از شما هر کس که ارادهٔ جدائی داشته باشد بر وی حرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما
باز داشته اند پس مقارن اینحال غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه
آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصرهٔ آنحضرت
از مور و ملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید تقیةً اختیار نفرمودند و معائب و مثالب او را اظهار بر رؤس الاشهاد
یاد فرموده هنگامهٔ جنگ و قتال را گرم نمودند اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و هویدا گشت
که جناب امام حسین رض با وجود وجوب تقیه بهر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت
و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر پنج
قسم است قسم اول واجب و آن وقتی ست که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر باشد و هلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل
یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد و از ترکش ضرری
عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر
عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر
عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم
فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتهی و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد
در ما نحن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب الا ان یکون
تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للتعزیر و العقاب آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب
اعمال و ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تعالی و لا تستوی الحسنة و لا السیئة تقیه و استتار است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث
آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزی محبوبتر نیست
هر کس که اختیار کند خدا مرتبهٔ او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل و بی مقدار و مفهوم
از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان
ایشان است و از جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل
عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد باقر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا می شود بهر بلای

ومی میرد بهر نوع مردنی غیر از انکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مرا دائم ازان وعن یونس
بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه
اذل الله واین چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتے نمونه از خروار است وهرگاه از حضرت
امام حسین ؑ هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استتار در وقت وجوب آن وهم کشتن خود بهر معنی
که فرض کرده شود وهم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم مخالفت مسلک حضرت
امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا وهم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد وهم
خروج ایشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض وموجب خلجان بعضی از شیعان گردد لس بنا بر
اصول واخبار موضوعه حضرات امامیه دین وایمان و شمنان آنجناب مقام بحث و تفتیش خواهد بود
و مثوبات آخروی و حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذالم یکن راس لمال فکیف ربح وهمانا
این امر ضروری است که تنها در حق سید الشهدا آن اصول شان لازم آمد اگر چه سابق ولاحق ازان بی بهره باشد
و از ینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا اگر دید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه علمای
امامیه واقلام مصنفین ایشان جاری می شود از قسم فلتت لسانی ولغزش قلمی تصور توان کرد که در پایه اعتبار
نیست وبر فرض و تقدیر اگر تعمد را دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق و توریه و تقیه از ایشان
یا محاشاة وخوشامد سنیان وسیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت لقای نسل سید عالمیان خواه بود
واز مویدات این معنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه طعام وشراب وطبل نوازی وجلاجل زنی
وتغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور وانبساط وآلات شادی ونشاط است وروایت
فضائل عاشورا وثواب روزه آن وانکار وصول رنج بجناب علی مرتضی وفاطمه زهرا وقت استماع
سوانح کربلاست وحکم باستحباب غسل وپوشیدن لباس نفیس واستعمال عطر در روز مذکور توهم
دلالت آیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه بران وهمچنین زینت فروش وروشنی قنادیل
وطیاری شیشه آلات وآراستگی مکانات وجریان آب وجوشش فواره با ودیگر تکلفات معمول ومرسوم
عوام در حساب وشمار نیست وبا اینهمه لاف زنی علمای قوم بدید تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه
غیر از انکه بهدا مثال انتقام تکذیب روایات سابقه پرداز ند وبجاه خلفای راشدین قائل شوند یا تحقیقه
نسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش منهم پا بر ثبات و قرار ننهند و داد فرار بدهند واگر احدی از علمای
منفطن بتوجیه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد واین معامله که جناب سید الشهدا را با لشکر یزید
سر آمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و متوقدان البصیر در بارهٔ اثبات خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دلیلے است روشن وحجتے قاطع ومبرهن بیانش بر سبیل
اجمال آن است که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودے با آنکه خلافت

چنانچه قتل ابن سعد را که مخالفت از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار درین قتل به سوالی او نشده و لشکر یزید بلکه تمامی حنفیان آن وقت از نزدیک و دور هنوز
دیگی از در جواب امام حسین که بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست میگفتند
که والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بود سه مرتبه بعد از وصیه ذکره بعد اخیره بیعت یکسالی نمودند که قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیده را خوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از ایشان
روا داشت و هم در نماز با ایشان اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل ایشان شنید حضرت را
در مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که غیر عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف تکثیر و مقدرت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید آیا بر شما حکمی دیگر نازل یافته و شریعت جدید مقرر گشته
یا در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نمی آمد
بالیقین دانستم که اصل فضائح مذکور ساخته و پرداخته سرآمد یهود اشقیا الحتی عبد الله بن سبا است
که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش
ریخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق وهو بیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء للفسد
وتضليلا للاسلام فسعى اولا باثارة الفتنة على عثمان ثم انضوى الى الشيعة فاخذ فى تضليل جهالهم حتى
اعتقدوا فى على المعبودية فاستتابهم فلم يتوبوا فاحرقهم مبالغة فى النكاية و در اینجا اگر شعر مشهور را
باین عنوان خوانند نهایت زیباست ع هر خس و خار که در راه نمودی دارد * آخرای ابن سبا
اینهمه آورده تست * و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده سرا
برای پیروان شیعه اول مفید بوده فلله حسن الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نموده از دست مروانیان و اخلاص و وفای قدمای شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و حدیث
من ادعى الامامة سوى الاثنى عشر فهو كافر مخلد فى النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
نهی امام وقت از این خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزیست که هیچ تدبیر نتوانند پوشید
پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفتها قطع نظر از اینکه خروج زید شهید نزد شیعه
از جنس رضی الخصمان ولم یرض القاضی باشد بر کدام شق از این شقوق مذکوره محمول خواهد بود بینوا توجروا
خاتمه هرگاه راقم بهیچمیرز از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد و الدعا جدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب دغا افشت

بلا فصل جناب امیر وما یماثله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهل سنت را مبهوت و مجروح
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص الشان نماینده
و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه لعینه او بمثله او یا نحس وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستغنی با وجودیکه علمای مذهبش متوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میباشند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شد و اگر بجای
در جواب این عجاله که ظاهر الملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد
یا سخنش بجان عنوان بلکه زیاده از ان خواهد رسید کین سخن را خود تو سید البودهٔ ❊ گر فزون گردد تو اش
افزوده ❊ و اگر بتوفیق الهی تعریض و کنایه هم دست کشند از شرف هم مراعات آداب القاب با قصی غایت
بظهور خواهد پیوست که گفته اند ❊ از ان کز تو ترسد بترس ای حکیم ❊ و گر با چو او صد برآئی بجنگ ❊ سوم آنکه
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر نفرموده بودند و چیدان هم از خارج عنان نموده بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرده اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواهد شد ❊ من انچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ❊ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ❊ و السلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هرگاه درین اوراق مطابق انچه در عنوان اشارت بدان رفته اه **اقول** بر اهل انصاف و تارکان
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب
بنا بر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم
لمعات شیخ الاسلامی مصداق آیت وافی هدایت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر تعیین کتب و عبارات اهل سنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه با مماشاة فرقه امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب وجهین مجیب ظاهر خواهد شد و قوله یا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زاده او چیاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب بقا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج عبد الله
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذرها شمار نماید از قبیل لقوه خلفای متغلبین بکلمه طیبه شهادتین است
اللهم الا ان یحمل علی التقیة و التوریة **قوله** وجه اول آنکه این معنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور نقط بر زبان
متاخرین اهل سنت آه **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمده علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه
افضل التحیة و الثنا است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث و از جمله

تائید و لقول فی بعض طرقه الصحیحة کلهم مجتمع علیه الناس و الصباح ذلک ان المراد بالاجتماع اجتماعهم ببیعته
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی اللہ عنہم الی
ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ثم لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ و پر ظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهداء است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمهٔ آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم والصلوة والحج قتل علیه السلام یوم الجمعة
لعشر خلت من المحرم یوم عاشوراء سنة احدی و ستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفة و یعرف
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی و هو جد شریک القاضی و یقال بل الذی قتله رجل من
مذحج و قیل بل قتله شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتله
یوم عاشورا و کسفت الشمس ذلک الیوم و احمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری فیها بعد
ذلک و لم تکن تری فیها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فتذاکروا
انه ما شرک احد فی دم الحسین الا مات اقبح موتة فکذب المضیف بذلک و قال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
السراج فوثبت النار فی جسده فاحرقته قال السدی فانا والله رأیته کانه حممة و عن الزهری لم یبق ممن قتله
الا من عوقب فی الدنیا اما بالقتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک من العبارات
الواردة بلفظ القتل فی حقه علیه السلام کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
که متسنین در آن وقت اول من الیهود بودند و در لباس تصوف وغیره خود را بتطورات مختلفه ظاهر میساختند لفظ
قتل بجای شهادت در کلام اهل سنت وارد است قبل از ان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
و هرگاه مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه البیان هر چند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه
اهل سنت بلفظ شهادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال التوریة و التقیة بما شاء یا تحاشی متحیر که بنابر تصریح فاضل عزیز باقی
رسم عاشورا موجود باقی خواهد ماند نیست حال وجه اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب ان در تحریر جواب
استفتا ظاهر و باهر خواهد شد قوله فی الاستفتا چه بنابر اصول موضوعهٔ ایشان خروج امام همام از مدینه بمکه و بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا و هم از مکه بجانب عراق با جهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ اقول اما اولا
این یاوه گوئی و ژاژخائی مستلزم ابطال صحت نسب و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
از جهاد در بدایت حال نبوت است چه معلوم است که این امور مبنی بر اظهار و ترک
تقیه است که نزد سنیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش میتوان گفت

که بنابر اصول شیعه و ثمره بیان او اتقای ایشان بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه اینکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه
فرقه حقه اینست که قول و فعل و تقریر امام حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیا بهمین منوال است و این کلام ناشی از
اجنبیت او باصول شیعه بلکه باصول اسلامیه است کیف اما نمی بیند که در غزوه احد جناب رسالتمآب
میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وشاورهم فی الامر چون
مشوره از صحابه فرمود اینها برخلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنا بر مصلحت
قبول مشوره اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولتسرای شریف آوردند در آنوقت که صحابه
آنحضرت را بآن هیئت بدیدند همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا رسول الله هر چه خاطر مبارک میخواهد
اختیار کن بار امیر سند که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم نشنیدید اکنون لایق نیست پیغمبر را
که چون سلاح پوشد آنرا از خود دور کند تا آنکه خدا تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی السیر
المعتمده چنانچه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلح شدن حکم خروج و موید
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب
کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء
علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک
فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی و ذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در همان کتاب روایت کرده
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد
بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتاب خواتیم
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المومنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المومنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و اشر
نفسک لله عز و جل ففعل الخ ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث القدر مشهور و معروف است
که فاضل عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفه بسر قند خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجمله آنکه
باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم و هب بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانیده

بحضرت امام حسن و همچنین الی المهدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا تم ازان کتاب یکسان بعید
و بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه از همان کتاب است آه پس هرگاه و بنا بر اصول علیه شیعه امامیه حکم هر یکی از ائمه
معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جهاد جناب سید الشهدا منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود و نیز آن
اذکر هذا العجیب اوهن من بیت العنکبوت و اضعف من ورق التوت و آما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و اعتبار فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ماندر و ظاهر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و هذا مما اتفق علیه الفریقان
و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام السبط العلی حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهدا را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر بآنکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه نامهای
متوالی و متواتره که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلا چارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و الائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک و ان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها و سیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفه الا بعد توثق من القوم و عقود و عهود
و بعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین و مبتدئین غیر مجیبین و قد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفه و اشرافها
و قرائها تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب ما وجب
ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویه باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویه و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رای من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قتل یزید و تهجم علیه و ضعفه عنه ما قوی فی ظنه ان المسیر هو الواجب و قد تعین علیه ما فعله
من الاجتهاد والتسبب ولم یکن فی حسبانه ان القوم یغدر بعضهم و یضعف اهل الحق عن نصرته و تتفق
من الامور الغریبة فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفه اخذ البیعة علی اکثر اهلها ولما ورد علیها عبید الله بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم و دخوله الکوفه و حصوله بها فی دار هانی بن عروه المرادی علی ما شرح فی السیر و حصل شریک
بن الاعور بها جاءه ابن زیاد عائدا و قد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضوره
لعیادة شریک و امکنه ذلک و تیسر له فما فعل و اعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک و ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما مکنه
و وافقه شریک علیه لبطل الامر و دخل الحسین علیه السلام علی الکوفه غیر مدافع عنها و حسر کل احد قناعه فی نصرته
و اجتمع له من کان فی قلبه نصرته و ظاهره مع اعدائه و قد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد هانیا سار
الیه فی جماعة من اهل الکوفه حتی حصره فی قصره و اخذ بکظمه و اغلق ابن زیاد الابواب دونه خوفا و جبنا
حتی بث الناس فی کل جهة یخذلون الناس و یرهبونهم و یخذلونهم عن ابن عقیل فتقاعدوا و تفرق
اکثرهم حتی امسی فی شرذمة قلیلة و انصرف و کان من امره ما کان و انما اردنا بذکر هذه الجملة ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحة متوجهة وان الاتفاق السیء عکس الامر و قلبه حتی تم فیه ما تم و قد هم سیدنا
ابو عبد الله الحسین لما عرف بقتل مسلم و اشیر علیه بالعود فوثب الیه بنو عقیل فقالوا و الله لا ننصرف
حتی ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد هؤلاء ثم لحقه ابن یزید و من معه من الرجال
الذین انفذهم ابن زیاد و منعه الانصراف و سامه ان یقدمه علی ابن زیاد نازلا علی حکمه فامتنع فلما رای
ان لا سبیل له الی العود ولا الی دخول الکوفه سلک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویه لعلمه بانه علی ما
به ارق به من ابن زیاد و اصحابه فسار حتی قدم علیه عمر بن سعد بالعسکر العظیم و کان من امره ما قد ذکر و سطر فکیف
تعالی انه القی بیده الی التهلکة و قد روی انه قال لعمر بن سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید فهو ابن عمی لیری رایه فی و اما ان تسیرونی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله لی ما لهم و علی ما علیهم و ان عمر کتب الی عبید الله
بن زیاد بما سئل فابی و کاتبه بالمناجزه و تمثل بالبیت الی آخر ما قال از این عبارت چنانچه
می بینی ظاهر می شود که آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم بن
عقیل حاصل شده بود و نیز ظاهر است که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پیش
سید السنة تقیه میسر می شد پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی ماند اینکه چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیه نموده بیعت نفرمود پس در آن دو احتمال است اول آنکه
چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد آن را دور کند تا وقتیکه حق سبحانه و تعالی

حکم کند میان او و دشمن او و سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشید بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه اینجا که آنحضرت را بسبب کینه دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کینه ثابت بود که این جماعت
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال است اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا بنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمیبود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی یطالب
بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و فرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابه جناب ولایت از قسم ترک
معیت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافتن حال صمیم قلب ضرور نیست و از ینجاست که امام [illegible]
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون حال فوج
دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینه منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن [illegible]
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
و هتک من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه
آنجناب با مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در آنحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجایی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید
یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا و علم قطعی آنحضرت درباب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و آنچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است براینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و دانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبوده قوله اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت آه الخ

اقول مردود است اولا بآنکه لانسلم که جناب سید الشہدا علیہ افضل التحیۃ والثنا در مقام تقیہ بودہ باشد چہ والسلیکہ در بدو حال بنابر اجتماع اعوان وانصار وعدم انتظام ریاست یزید وتتالی وتتابع رسل ورسائل اہل کوفہ شرائط قیام بجہاد واتمام حجت بران حضرت لازم گشتہ بود وسابق مفصلا بحیز تحریر آمد کہ مدار تکلیفات شرعیہ بر ظاہر است نہ بر علوم لدنیہ والا انبیای طلب بینہ از مدعی واخلاف منکر وغیرہ احکام شرعی را سا در عہد معصومین ساقط باشد وہو خلاف الواقع وبعد حصول ظن ضرر ونکث عہد القوم مورد لوم نیز مقام تقیہ نبود لما اومانا علیہ سابقا وثانیا بعد تسلیم کون المقام مقام التقیۃ لانسلم کونہا واجبۃ علیہ علیہ السلام کیف وجہاد نمودن آنجناب دلیل ظاہر وبرہان باہر بر عدم وجوب تقیہ است لکونہ معصوما عن الصغائر والکبائر عندنا ومحفوظا عندکم فلا حاجۃ الی شاہد آخر وانقسام تقیہ باقسام خمسہ مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شہید اعلی اللہ درجتہ در مقام ناشی از عدم فہم مرام وعدم وصول ذہن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیرا کہ آنچہ از افراد ہر قسمی از اقسام دران مذکور شدہ بر سبیل تمثیل است نہ بطریق حصر والشاہد علی ذالک عدم وجوب للتقیۃ فی سبب الائمۃ علیہم السلام نعوذ باللہ منہ وشرب الخمر وحاشا کلہا وثالثا بآنکہ این شبہہ وامثال آن میماند کہ کسی گوید کہ قتل نفس مومنہ حرام است وحق سبحانہ وتعالی در قرآن مجید فرمودہ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراہیم کہ بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ اللہ مرتکب امر حرام ومصداق آیت مذکور شدہ وپر ظاہر است کہ نزد فرقہ حقہ اثنا عشریہ حال ائمہ دین در اختلاف احکام الٰہیہ مثل حال انبیای سابقین است کما اومانا الیہ فیما سبق پس وقتیکہ حکمی منصوص من اللہ در امر مخصوص وارد شدہ باشد تطبیق آن بعمومات نمیتوان کرد وچون فاضل درین اشتباہ کلام ابن عم ناقص خود در ابواب اصلیہ فرقہ ناجیہ قرار دادہ پس تا کہ ثابت نمایند کہ نزد ایشان تقیہ بر آنحضرت واجب بود وترک واجب نعوذ باللہ نمودہ سعی او مثمر ثمری نخواہد گردید وانہ لذلک وبر ہمین منوال است جواب استدلال او بروایتیکہ دلالت بر وجوب تقیہ دارد ونظیر استدلالش باین احادیث استدلال بآیات واحادیثی است کہ در باب عدم جواز نکاح خامسہ وعدم حلت بدون نکاح وملک یمین مثلا وارد شدہ زیرا کہ بر طبق کلام این مجیب ذو الفہم می توان گفت کہ از کلام حضرت ملک علام واحادیث صحیحہ حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود پس از جناب رسالتمآب حکم خلاف حکم الٰہی در باب ازواج تسعہ وحلت من واہبت نفسہا واقع شدہ واین امر بنظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیدہ الی آخر ما شنع بہ وہمانا این فرقی است کہ تنہا در حق آنجناب بسبب نافہمی مجیب لازم آمدہ اگرچہ انبیای سابق ولاحق برین نہج مورد اعتراض نشوند وہمچنین می توان گفت کہ تعظیم مساجد بالاتفاق واجب است قال اللہ تعالی وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الآیۃ وقال

إنما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر وأقام الصلوة وآتى الزكوة ولم يخش
إلا الله پس جناب رسالت مآب حکم بانهدام مسجد ضرار فرمودند و اسباب آن را سوزانیدند و از قد خلافت
قواعد شریعت بعمل آوردند و از کردار اعمال مقبوله نبود پیغمبر که اشاره بطرف تقیه کردن آنحضرت است و اسناد و تقیه بطرف
جناب ائمه کرام این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است در رساله
درهمین رساله اشاره بآن نموده شد فلا نطول الکلام بذکره و سوی او جای که در لفظ کاسه لیسی از
نفس رسول و سید عرب نموده و با وجود اینکه اهلسنت آنحضرت را خلیفه چهارم و واجب الاطاعت
میدانند دلیل ظاهر است بر اینکه مجیب بجهت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شده مذهب
خروج و حروریت اختیار نموده و جزاه الله شر الجزاء و آنچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت با ملاان
که احیانا بر السنه علمای امامیه الخ از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد است گویا معارضه و باین الفاظ آن
کتب است والا تمسک فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سفیان
بدامن عمر و بکر امری است که از عوام علمای فریقین ظاهر میشود امامی بینی که این اثر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسی را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین اهلسنت و فخر رازی در کتاب نهایة
العقول نوشته والعجب انهم یرمون الشیعة بالرفض والحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل
الاصولیة والفروعیة جملها وتفاصیلها مع انهم کانوا فی زمان کثیر الخوض العلماء فی اصناف العلوم
وکثرت تصانیفهم ومع ذلک لم ینقل عن احد منهم شیء من العلوم لا بالتفاصیل ولا ولم یحضروا المحافل ولا الخصوم
فی شیء من المسائل من المخالفین ولم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی ومحمد بن الحسن وغیرهما
من الفقهاء والمتکلمین والمفسرین پس متمسک بحبل المتین مجیب اهلبیت شیعیان خواهند بود که ائمه دین را
افضل و اعلم از تمام خلائق دانند یا سنیان که چنین حضرات را از شافعی و غیره کمتر دانند لاکن هرگاه
چشم انصاف کور باشد چه چاره است اما طعن او بر سیاه پوشی پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است
سبحان الله سرمه کشیدن و خضاب بستن که رسوم اعیاد در العمل آوردن محل طعن نباشد و سیاه پوشی که از
آثار ماتم است جای طعن و ملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت ایشان بر تصریح سیوطی
مجمع علیه بلکه منصوص بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و آنچه نوشته که سبب آن
تقاضای نسل سید عالم است پس بمفاد المرء نفیس علی نفسه عیب خود و پسران خود را بر دیگران می بندد
زیرا که سابقه جناب سید و سرور عالم را در منازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بود و خدا
کناره از بقاء حیات انجناب داده و آنجا دنش بوده اند و کذا من تبعهم و لقتضی آثارهم قوله و از سویدا
الشیخ مقتضای کل ما بشرتهم باضیه حکم بتوسعه طعام آقای هم تناوی نوشته است اقول اگر
مراد از توسعه تقسیم نمودن آن با اهل مجالس و دیگر سادات و مومنین است پس استحسان استحباب

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت ست و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح عید تا از کمال شناعت
واز اینجاست که بتقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج ست و اگر
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود ست لا نسلم که کسی از خواص سنیه بلکه عوام ایشان
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن دارند بلکه اکثر مردم ترک لذائذ دنیا نمایند و گوشت و روغن وغیره ترک میکنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج ست پس تمسک بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام ست و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که درین
باب بنابر روایات تباپیروی و تقلید جناب رسالت مآب مینمایند ثم چنانچه در صحیح بخاری مذکور ست حدثنا

خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی و جویریات یضربن بالدف یندبن من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت

جاریة و فینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا و قولی ما کنت تقولین پس هرگاه
جناب رسالت مآب که افضل اولین و سید انبیاء و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات لهو
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب با آواز طبل وغیره
استماع نمائیم چگونه مورد الزام باشیم و علاوه بر آن آنچه عجیب است نادان این طرف ما نموده اقبح و اشنع
از آن در میان اهل نحله او شایع ست ایا نمی بینید که در تقریب عرس مشائخ صوفیه معمول ست که خلق کثیر
از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده بتوهم دلالت کلمه خذوا زینتکم عند
کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوال ها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط است غزلیاتیکه مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پری رویان بتمثال و
مه وشان شیرین مقال ست میخوانند و بعض مشائخ که اظهار معرفت باطنیه مینمایند بار لتش کثیف
که از لحیه ثقلیه و بالا گشته رقص کنان و دستک زنان با مردان دست و گریبان میشوند و منادی کان مسلوم
عهد الست الاذکار و تصدیه از کفار جاهلیت کو لی سبقت می ربایند و در همان حال بحال شدها ی لخر
مستانه و خسیب و خیز مجنونانه که مصرح بلفظ حال ست مینمایند و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته اند
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکات را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز سبت
که از اعیاد یهود ست بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیا خود
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخوره ها گذاشته بر قبرش سے مینهند و به لحن و ترانه های
موسیقی همان حال خلاف قال است بعمل سے آرند بلی اگر فرق میان عوام شیعه
و اهلسنت همین ست که عوام شیعیان مرثیه در عزا شنیده میگریند و جلاجل زنی
وغیره را عبادت نمیدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نه نموده در ترانه های صوت موسیقی

غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و برکات مستقبل می آرند چگفته شیر بالجماعة
من کان بقیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ
باهنت لباس نفیس پوشیده پان ارنگین در از سرمه فا ر چشم کشیده و برگ سنبل خورده جمیع مشتوند
بسیاری از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره آراسته حاضر میکنند و زنان
در باغ بسر راه جمع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان
می آرند و همه کس تا عرصه دوازده روز از سرور انبساط و شادی و نشاط افزا می کنند بهانا بسبب
این فرح و سرور وفات سید کائنات انتزاع خلافت از نسل طاهر آنحضرت بسوی خالفه اوست و نیز

قوله در روایت فضایل عاشورا الخ **اقول** پیک تتبع کتب معتبره فرقه حقه نموده میدانند که تمام کتاب
مملو و مشحون از احادیث و روایات صحیحه است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و نوحه
بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحیثیکه حاجت مومن بر آورده نمیشود و اگر بر آورده شود
برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای علاوه برین
در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب خیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل
یا تجاهل اوست آری علمای اهلسنت و کبرای ایشان بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال اسلام
فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال
خود اجر و نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه
جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین ایشانست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه
داد و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی علحده در غنیة الطالبین
برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در آن فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عبادة ستین سنة
بصیامها وقیامها ومن صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید ومن صام یوم عاشورا کتب له
اجر اهل سبع سماوات ومن افطر عنده مؤمنا یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه
وسلم واشبع بطونهم ومن مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له بکل شعرة علی راسه درجة فی الجنة
فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم
خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا والارضین کمثله وخلق الجبال یوم عاشورا والنجوم کمثله وخلق
العرش یوم عاشورا والکرسی کمثله وخلق اللوح یوم عاشورا والقلم کمثله وخلق جبرئیل یوم عاشورا
والملائکة کمثله وولد آدم فی یوم عاشورا وولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا ونجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی ابنه یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس علیه السلام یوم عاشورا و کشف الضر
عن ایوب فی یوم عاشورا و رفع عیسی فی یوم عاشورا و ولد النبی فی یوم عاشورا و تاب الله تعالی علی آدم فی یوم عاشورا و
غفر ذنب داود فی یوم عاشورا و اعطی الله تعالی الملک لسلیمان فی یوم عاشورا و استوی الرب تبارک و تعالی
علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامة فی یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول رحمة نزلت علی الخلق
و من اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت و من تکحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه تلک السنة کلها و من عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیه السلام و سقی شربة من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص الله تعالی
طرفة عین الحدیث و نیز در بیان کتاب مذکور است عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة و هو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموه و وسعوا
فیه علی عیالکم من وسع علی اهله من ماله فی یوم عاشورا وسع الله علیه سائر سنته الخ و نیز غنیة مذکور
در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صیام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا لا یجوز
صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس
لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و تامرون فیه بالتوسعة علی العیال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء
و الضعفاء و المساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین و هذا القائل مخطی و مذهبه
قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه و سلم الشهادة فی اشرف الایام و اعظمها
و اجلها و ارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته و کراماته مضافة الی کراماته و بلغه منازل الخلفاء
الراشدین الشهداء بالشهادة و لو جاز ان یتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانه قبض الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله و سلم فیه و کذلک ابوبکر الصدیق قبض فیه الخ و بر
آنچه عجیب است اینست که ان بطریق فرقه حقه نموده و بآن طعن فرموده احق بآن محدثین و مفسرین غیر
خواهند بود نه علما و محدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا و لعن احادیث فرقه حقه
مصرح است چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار قدس الله
روحه یقول و الله لتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر مضین منه و لیتخذن اعداء الله ذلک الیوم
یوم برکة و ان ذلک لکائن قد سبق فی علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المومنین صلوات الله
علیه و لقد اخبرنی انه یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و الطیر فی السماء و یبکی علیه
الشمس و القمر و النجوم و السماء و الارض و مومنو الانس و الجن و جمیع ملائکة السموات و رضوان و مالک و
حملة العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع الله الها آخر و کما وجبت علی الیهود و النصاری و المجوس قالت جبلة فقلت
یا میثم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم برکة فبکی میثم

رضی اللہ عنہ ثم قال میثم یزعمون بجہلہم لعنہم انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس من بطن الحوت وانما اخرجہ اللہ تعالی من بطن الحوت فی ذی القعدہ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانما استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال میثم یا جبلۃ اعلمی ان الحسین بن علی سید الشہداء
یوم القیمۃ ولاصحابہ علی سائر الشہداء درجۃ یا جبلۃ اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلمی ان
سیدک الحسین قد قتل قالت جبلۃ فخرجت ذات یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرۃ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی انتہی ازین حدیث مستفاد گردید کہ اصل
روایت فضائل عاشورا از روایات موضوعہ اہلسنت ست پس اگر احیانا آثار وانبی در کتب شیعہ
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ ومماشات با سنیان بودہ باشد معہذا محتمل ست کہ بعض
فضائل این روز قبل از سنوح سانحہ کربلا بودہ باشد ہرگاہ چنین رزیہ عظمی ومصیبت کبری در آن روز
واقع شد نحوست وشومی آن فضائل سابقہ را محو ومنسی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضی وفاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش ست اولا باینکہ
سابق خود نص تصریح نمودہ کہ خطب وعبارات قدیمہ اہل سنت مملو ومشحون از ذکر واقعہ
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی وفاطمہ زہرا ست چرا قدمای اہلسنت
بذکر آن اقدام نمودند فما ہو جوابکم فہو جوابنا وثانیا باینکہ لا نسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج وملال
بلکہ بسا اوقات ماتمداری عزیزان مسکن احزان اقربا وبزرگان میباشد ایا نمی بینی کہ بعد از غزوۂ احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ وزاری نمودند جناب رسالتمآب فرمود اما حمزہ فلا بواکی
وچون انصار زنان خود را بجانب حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ ایشان شنیدہ دعای خیر
در حق آنہا فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتمداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود ابن جوزی نوشتہ ابن عباس فی ہو یاسور یدرج البنی الیوم فکیف ما بین الحسین ولما
اسلم وحشی قاتل حمزہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیبی وجہک عنی فکیف بقاتل الحسین
ومویدات این معنی ست احادیثیکہ بطرق فریقین وارد شدہ ومحصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من یبکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد وزنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در جنت داخل
خواہم کرد اما زینت تعزیہ خانہ بفرش وقنادیل وتنقیہ آلات پس فی الجملہ خالی از تعظیم ضریح وصاحب ضریح

نیست واز نجاست که در روضهٔ مقدسهٔ حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
زینت و روشنی قنادیل معمول است و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر این معمول
فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت می نمودند و خدا میداند که حضرت امیر را معمول چه
بود ان مانند شایان علما و داب محصلین نیست **قوله** الجماد مجتهدان با میه غیر از ینکه در اشتغال ایشان
بتکذیب آیات سابقه پیدا شده و بجامه خلفای راشدین مایل شوند الخ **اقول** معلوم نیست که مولانا
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه منتج تقسیم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که لنفی امکان که جواب آن را در خود
دخواهش نمل بطرف خلفای خود کرده بچاره سنی نمیدانند که پیروان صاحب منزلت هارونی را از
گوساله پرستی چه کار و متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه و بر بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل
اقیلونی آنیا و لی کجا صاحب نشین چار بالش لو کشف الغطاء و ساده و کجا جاهل نعنی ابا و کلاله و کجا متصدی
علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القران الناطق و این من یقول القرآن سارق این متمسکی
الله الولایة والامامة واین المتخلفون عن جیش اسامه این الثریا من الثری و این الشعاعة من الکفر
انیست مجملی از حال شق اول و رد این مجیب مفید اما شق ثانی تردیدش پس کرده بر تقدیر تسلیم محکمات قرآ
پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است که تفسیر این مفهوم که در صورت انکار محامد خلفا پس النسخ لا
یت محکم لازم می آید و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در مقام چون صرف فرار از مشایخ کبار از جنگ احد و
حنین و خیبر است باعث تنگی خاطر گردید **قوله** ما یلش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه واجبا بودی الخ **اقول** مخفی نماند که این دلیل مشتمل بر دو مضمون است اول آنکه
جناب امیر از راه اکراه بدیهیت عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد عباده و نشد
دوم آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود لشکر یزید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا را در زمان
ترک جهاد و انجام علیهم نمود و الزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مقدوح است اما اول پس از ین
جهت که اگر وقوع بیعت انکره و مجبر خلفا فبداهة عقل بودی لازم آمدی که محدثین و روات معتمده
اهلسنت سوفسطائیه بوده باشند چه بیعت نمودن آنحضرت با کراه از احادیث معتمده اهلسنت ثابت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمده و بعضی دیگر درین مقام نقل نموده
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات آن اینست وکان لعلی من الناس
جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته ولم یکن بایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ائتنا ولا یأتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر والله
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابو بکر وما عساهم ان یفعلوا بی والله لآتینهم فدخل علیهم ابو بکر فتشهد
علی بن ابی طالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضلک وما اعطاک الله ولم ننفس علیک خیرا ساقه الله

الیک و لکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فلم یزل یکلم ابا بکر حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیدہ لقرابۃ رسول اللہ
احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من ہذہ الاموال فانی لم آل فیہا عن الخیر ولم
اترک امرا رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ یصنعہ فیہا الا صنعتہ فقال علی لابی بکر موعدک العشیۃ للبیعۃ فلما
صلی ابو بکر صلوٰۃ الظہر رقی علی المنبر فتشہد وذکر شان علی وتخلفہ عن البیعۃ وعذرہ بالذی اعتذر الیہ ثم
استغفر وتشہد علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانہ لم یحملہ علی الذی صنع نفاسۃ علی ابی بکر ولا انکارا
للذی فضلہ اللہ بہ ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا بہ فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتہی باید کہ حضرات اہل سنت
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند کہ کلام معجز نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و ہمچنین لفظ
فلم یزل یکلم ابا بکر صریح ست در اینکہ آنحضرت تا دیر کلمات بسیار کہ دلالت بر استحقاق خود داشت
از ابو بکر بیان فرمودہ و لفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد و حقیقی از ابو الطفیل عامر بن واثلہ روایت نمودہ ست قال کنت علی الباب یوم الشوریٰ
فارتفعت الاصوات بینہم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا واللہ اولی بالامر منہ
واحق بہ منہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمر وانا واللہ اولی بالامر منہ واحق بہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذا اسمع واطیع ان عمر جعلنی
فی خمسۃ نفر انا سادسہم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونہ کلنا فیہ شرع سواء وایم اللہ
لو اشاء ان اتکلم ثم لا یستطیع عربیہم ولا عجمیہم ولا المعاہد منہم ولا المشرک او خصلۃ وفضیلۃ منہا
لفعلت ثم قال انشدکم باللہ ایہا النفر جمیعا افیکم احد لہ عم مثل عمی حمزہ اسد اللہ واسد رسولہ و
سید الشہداء قالوا اللہم لا فقال افیکم احد لہ اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث و درین روایت نیز لفظ انا واللہ
اولی بالامر منہ واحق بہ منہ واطعت مخافۃ ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلاثہ وارد
و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبہ روایت کردہ عن اسلم
انہ حین بویع لابی بکر بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمۃ
بنت رسول اللہ ویشاورانہا ویرتجعون فی امرہم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمۃ
فقال یا بنت رسول اللہ واللہ ما من احد احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک
وایم اللہ ما ذلک بمانعی ان اجتمع ہؤلاء النفر عندک ان امرتہم ان یحرق علیہم البیت فلما خرج عمر

لتحرقن علیکم البیت ایم اللہ لیمضین

جاؤکہا قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم

بما حلف علیہ فانصرفوا راشدین فروا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنہا فلم یرجعوا الیہا حتی بایعوا لابی بکر

دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین

محدث در روضۃ الاحباب نوشتہ جمعی را بل تواریخ آوردہ اند کہ چون از ہم بیعت فراغت حاصل شد

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ از وجوہ مہاجرین واعیان انصار مجمعی ساختہ کس فرستاد وعلی مرتضی را بمجلس

طلبید وی اجابت فرمود ودر آن مجمع حاضر شد ودر محلی لائق خود بنشست وازموجب طلب پرسید

عمر فاروق رضی اللہ عنہ فرمود موجب آنست کہ میخواہیم چنانچہ سائر اصحاب ابوبکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی

علی رضی اللہ عنہ گفت من ہمان سخن کہ شما بر انصار حجت ساختہ اید منصب را اگر فتید بر شما حجت میگردانم

راست گوئید کہ بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی

علی گفت اول این سخن مرا جواب با صواب بگوئید بعد از ان از من بیعت جوئید ابو عبیدہ گفت ای

ابوالحسن تو بواسطہ سبقت در اسلام وفضل وقرابت قریبہ با سید انام علیہ الصلوٰۃ والسلام نیز از

خلافت وحکومتی ولیکن چون صحابہ کرام بر ابوبکر اجماع واتفاق نمودند مناسب آنست کہ

تو نیز قدم از دائرہ وفاق در راہی علی گفت ای ابو عبیدہ تو امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت

راستی ست در گفتار وکردار موہبتیکہ حق سبحانہ وتعالی بخاندان نبوت کرامت کردہ در دیگران باشد وبجای

نقل کنند مہبط قرآن ووحی ومورد امر ونہی ومنبع علم وفضل ومعدن عقل وحلم ما ایم وبواسطہ این امور

را شائستہ امامت را سزاواریم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابوالحسن این داعیہ کہ تو امروز ظاہر میکنی پیشتر ازین

اگر معلوم مردم شدی ہر آئینہ کہ با تو مضائقہ ومنازعہ نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون این کلمات علی

رضی اللہ عنہ جملہ محکم واستوار وہر یکی از انہا مقابلہ صد کلمہ بلکہ صد ہزار کلمہ مسکت است از راہ رفق درآمد

وگفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود کہ ترا درین امر با من مضائقہ نباشد واگر میدانستم کہ از بیعت با من

خواہی کرد ہرگز آن را قبول نمیکردم اکنون کہ مردم بر من اتفاق نمودہ اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی دلیل

مطابق واقعہ ساختہ باشی اگر حالا توقف کنی میخواہی کہ درین امر تامل وفکر نمائی ہیچ حرجی بر تو نیست پس از علی از مجلس

برخاست ومتوجہ خانہ خویش گشت انتہی دلالت این عبارت نیز بر ما نحن فیہ ظاہر ست ودر کتاب امامت وسیاست

ابن قتیبہ مذکور ست فبایعوہ علی التسلیم والرضا وشرط علیہم کتاب اللہ وسنۃ رسولہ قال فجاء رجل من خثعم

الی علی بایع علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ قال لا ولکن ابایعک علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ وسنۃ ابی بکر وعمر فقال

وما یدخل سنۃ ابی بکر وعمر مع کتاب اللہ وسنۃ نبیہ انما کان عاملین بالجہد حیث علما فابی الخثعمی الا سنۃ

وعمر وابی علی ان یبایعہ الا علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ فقال احسبت الخ علیہ بایع قال لا الا علی ذکرت

فقال لہ علی ما وا اللہ لکانی بک قد نفرت فی ہذہ الفتنہ وکانی بحوافر خیلی قد شدخت وجہک قال فلحق

بالخوارج فقتل یوم النهروان قال فجئته برأسه یوم النهروان قتیلا وقد وطئت الخیل وجهه ورأسه مشلعة بذلک
قول علی رض وقلت الله اکبر ابو الحسن ما جرک تعلیه و تستی قتلا الا کان کذلک انتهی و همچنین این روایت ست قال
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و
و ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدأت بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه و آله
وسیرة ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم و دلالت این خبر و دیگر روایات
بر عدم رضای آنحضرت و ظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس است ما روایات اهل سنت ظاهر است و اما روایات
امامیه فلدلالتها علی الانکار من اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی و نامهای جناب امیر المؤمنین که بجناب
ولایت مآب نوشته و جواب آن که آنجناب رقم فرموده نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت دارد چنانچه
اول بعض فقرات نامه معاویه درین مقام نقل نموده میشود و بعد از آن عبارت نامه نامی جناب سید
الوصیین که در پاسخ آن شقی بیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معاویة بن ابی سفیان
الی علی بن ابی طالب اما بعد فان الله تعالی اصطفی محمدا صلی الله علیه و آله وسلم بالرسالة و
توجیه وتاویه شرایعه فانقذ به من العمایه وهدی به من الغوایه ثم قبضه الله رشیدا حمیدا قد بلغ الشرع و
محق الشرک واخمد نار الافک فاحسن الله جزاءه وضاعف علیهم النعمة و آلاه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب ایدوه وآزروه ونصروه فکانوا کما قال الله تعالی سبحانه اشداء
اشداء علی الکفار رحماء بینهم فکان افضلهم مرتبة واعلاهم عند الله والمسلمین منزلة الخلیفة الذی
جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الآفاق بالکلمة الحنیفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکائد وضربت له الامر فظهره ود
علیه واغریت به وقعدت من حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان تدرکه قبل ان یمزق فما
فما ادرکته وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابا بکر والتویت علیه و رمت افساده
وقعدت فی بیتک عنه واستغویت عصابة من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر
وحسدته واستطلت مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک ولا ابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه وطعنت
فی فقهه ودینه ثم فی سیرته ثم فی عقله واغریت به السفهاء من اصحابک وشیعتک حتی قتلوه
بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید وما من هؤلاء الا من بغیت علیه وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه
قهرا تساق بخزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الآن تطلب الخلافة و جواب
این نامه که جناب ولایت مآب بنفس رسول صلعم قلمی فرموده بعض فقراتش اینست وکتاب الله

به تعبیر مبرک مصداق إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ بوده چگونه آن سعد از عمل جن نباشد پس ثابت شد که شیطان
بوده و الشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بجانبش از قسم رمی السهام فی الظلام
بلکه اکاذیب واهیات اهلسنت و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عبادة
قیاس مع الفارق است زیرا که سعد عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
نبود و قرابتی با جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده
بوده پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند
و اگر چنین شخصی بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت مآب که بنص آیه
[illegible] نفس رسالت پناهی و در نسب حسنه پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیده نساء عالمیان
و والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه و اجتهاد تمام در جهاد کفار
لئام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت
آنحضرت می نمود و پر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا میشد
و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست که اهتمام بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت
نموده اند دلیل واضح بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
بیعت سعد عباده میدانستند ابو عبیده را بخدمت آنحضرت نمیفرستادند و خلیفه اخطا اغلاط از
آنحضرت نموده نمی نمود اما افترائی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم تحت است
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نه لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنه
اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده دانستیم که اصل فضایح
مذکوره ساخته عبدالله بن سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم
رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیدة نساء عالمیان و سلمان و ابوذر و مقداد
و سعد عباده و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبدالله بن سبا فایده
بحال خسران مآل اهلسنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین فهو لنا لا علینا چه آن نص صریح بر برائت
فرقه حقه از آن ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه قوله [illegible] بن زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم
دعوی امامت برای خود نمود اقول چون فاضل مجیب جواب استفتا بزعم ناقص خود بر اصول علمای
فرقه حقه ایدهم الله بنصره قرار داده برو لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتمده فرقه ناجیه
ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود لیکن چون معتاد تحریر دعاوی بلا بینه است
در ینمقام نیز اجمال و اهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید
در کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدنی در شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر نموده

اما الامامة فلا شك انه كان عارفا بصاحبها فقد روى الصدوق باسناده عن عمرو بن خالد قال قال زيد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجة زماننا
ابن اخي جعفر بن محمد عليهما السلام لا يضل من تبعه ولا يهتدي من خالفه وروى الكشي باسناده عن عمار الساباطي
قال كان سليمان بن خالد الهلالي خرج مع زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف ناحية
ما يقول في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال فحرك دابته
واتى زيدا وقص عليه القصة قال فمضيت نحوه وانتهيت الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام انتهى الى غير ذلك
من الاحاديث عن الصادق والرضا عليهما في صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما نسبته الزيدية انتهى ودر كتاب منتهى المقال
في تحقيق الرجال در ترجمه زيد مذكور است وفي ارشاد المفيد كان زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام عين اخوته
بعد ابي جعفر ع وافضلهم وكان ورعا عابدا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر
ويطلب بثارات الحسين ع واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف
يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوا انه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها له لمعرفته باستحقاق اخيه الامامة من قبله ووصيته
عند وفاته الى ابي عبد الله عليه انتهى موضع حاجة من كلامه وقاضي نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنين
نوشته مولف ميگويد كه تحقيق آنست كه زيد بن علي مدعي خلافت نبود وبيقين ميدانست كه مستحق خلافت حقيقي
در زمان او حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است بلكه مقصود او از خروج بر متغلبان ماخذ انتقام
كشيدن ثارات اهلبيت عليهم السلام بود وبهر طريق ميخواست كه مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود بپردازد پس هرگاه از احاديث وعبارات علماي فرقه حقه دعوي امامت زيد ثابت نباشد
اسناد آن بطرف زيد مقتضاي عصبيت وعناد خواهد بود نه انكار ان كما زعمه هذا المتعصب ودرين صورت در
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زيد قباحتي نخواهد بود واما آنچه نوشته كه نهي امام وقت از ين خروج ونبودن
موجب زيادت وصول مكروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهي تحريمي از صميم فواد
تقيه است ودونه خرط القتاد والروايات الداله على حزن الامام بقتله ابين شاهد على مطلوبنا ففي منتهى المقال
ولما قتل بلغ ذلك من ابي عبد الله ع كل مبلغ وحزن له حزنا شديدا عظيما حتى بان عليه وفرق من ماله على
عيال من اصيب معه من اصحابه الف دينار انتهى **قوله** هر گاه راقم هيچ ميرز از جواب استفتاي اول
اول آنكه مطابق ارشاد والد ماجد شما الخ **اقول** آنچه جناب عليين مآب آية الله في العالمين اعلى الله درجه
ارشاد فرموده مطابق واقع ست وهر كسيكه تتبع كتب كلاميه علماي اماميه نموده ميداند كه اثبات
نقل مطاعن خلفاي ثلثه وروايات داله بر امامت جناب ولايتمآب از كتب معتبره اهلسنت مي نمايند
پس اگر علماي اهلسنت پرده عصمت وعناد از چشم بصيرت بر دارند البته صحيح ومجروح خواهند فهميد ولا شك
اهل نجران مصداق آيت فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم الا آنكه خواهند بود ومعلوم

از مسالک حقیت خلافت یزید شقی ثابت نمیشود و شهادت جناب سید الشهداء را اگر تا جی نیز خاتم
اولاد و تعرضات این تحقیق فقط برای اهل سنت که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی راه انکار بر بجهات او لیه پیش گرفته در تعصب
مذهب بفضل بجا و عبد الله بن سبا مبسوط فسطاطیه پیوسته اگر مراد تش الی رسالهٔ مذکوره بهمین تشیید المبانی است
پس چشم خود را باید که بکشاید و ببیند که غوغا نماید فحل تری لهم من باقیة کانهم اعجاز نخل خاویة یعنی از
آغاز تا انتها این جانب هیچ کلامی از او نیست که نشانی و اثری از عبد خیر قبول نموده باشد بلکه همه رفته مرا
مجتهد مصداق این آیت کریمه شدند حالانکه شب و روز بایکه این واقعه مشغول اند و هیچ تعبیر جائز
غم و شهادت نیست که در آن این واقعه را بتراجم مویشتی نصراینه گویا اینهمه اهتمامات برای اهل سنت که
آنچه بزرگان ایشان در بارهٔ جناب امام حسین بعمل آورده اند چنانکه متأخرین هم میگویند در کتاب فن
شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب عهدنامه چنانچه باید مرتب نموده
تدارک آن نمایند و نزد عقلا برای ریاست خویش علم بر آسمان افراختند و نقاره بر زیر گلیم چنانچه نمونهٔ آن بعنایت
ایزدی در این اوراق دانستی و در تالیفات کنتوری کیا ذکر حال زیاد شمعاد بر همگنان تا آخر زندگی
و ظاهر که قرآن مجید بر سر مخاطبه که من ختی امر و کاسه فتوی بر افادات اهل عبادات نماید واضح است
که خفا در آن لفظ شیعه فرقهٔ ناجیه اثنا عشریه باشند والتبادر دلیل الحقیقة کما قال المجتهد
الزمانی ایضاً فی طعن الرماح وغیره هر از الاجرم تلمیعات شیخ الانامی مصداق همان آیت کریمه
خواهد بود که در اصل رسالت همه سمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا فاندرت بلکه غرایب
اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة
والثنا بر اصول موضوعه مدعین فرزندی و لا بر اهل دانش و بینش باشد را بعد النصا بهویدا
و قوت احتمال تقیه و توریه و حاشا که اهل حق در باب اطلاق شهادت از ناحیه بر ورق
این کتاب عیان و هویدا است مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمانی که خود را از سادات
کرام و اولاد اجداد ائمه عظام میانند دیگران هم بابت سادات او را فریب میسازند تا آنکه او در پیری
میگنجد و حق اینست که شیخ در گلستان منیغر باید ؎ در آستانه سیمین بمیخ زر بزنند بگمان میرک
یهودی تشریف خواهد بود پس حضرت جعفر که زعفرانیه او را کذاب میگویند و مولانا قاضی اوزی
مجلسی علیه ما علیه در حق الیقین وغیره قمار باز و طنبور نواز تحقیق هم کرده اند و بعضی از متقدمین
رفاض دیگر مدمن و خمر رقاص نوشته اند که معرفت مراد از سلسله او در اهم قطع کرد اگرچه مجتهد الزمانی
امروز او را برای سلسله جنبانی ثواب می نامد و بکافی جناب امام اعجوبه المحدثین رجوع منیغر باید چه
در وی امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی بس طویل نقل کرده که در اثنای آن ابن عباس

فقال له بعض من حضر من مجلسه من الاشعريين يا ابا جعفر احيه جعفر فقال من جعفر قال عن تنبير اوفتر بالسن

جعفر معلن الفسق انا جعل من شر بيه للخمر اقل من رايته من الرجال اتهاكم لعرضه حتى نخفيه لسنه

الخ طرفه آنکه بعضی از فقها امامیه ذکر کرده براد رور ندباید گفت که او در بیت او در کتب تقیید بود پس گاتی ان الشیخ

فقها امام در رساله اساس الاصول فرموده بکلمه یا لیتنی میگفت ممنوع حقانی متا نوخر اعتنا به زبان کسیکه فرزند خلیفه

اول ش حضرت امام حسین ع از سفر عراق شده با وجودیکه جهاد بر حضرت امام حسین ع واجب شده بود بروایات بحار

کما مرسابقا از قبل تقوه افقه الناس و شیطان آفاق که اولین خواسته بود که امام صادق ع را در پیرایه سا لے

مجوسے گرداند معاذ الله و دومی از جهت شقاوت و فتنه پردازی برآنجناب این عقیده علیا سے بارگاهش

سطر دیگر دید بکلمه طیبه شهادتین علی وصلے الله معلم رسول الله ست اللهم الا ان یحمل علی التقیه من احد

حیث وضع الاول کتاب الله علی حد یده وقال ہذا ہوا اما مے ودون غیره وقت الاحتضار کما مر

کتاب المختار فذہب الی النار علی عقیدة المجتهد حامل الاسفار ایضا حیث یعتقد ان من لم یعرف امام

زمانه بعد من الکفار طرفه آنکه فرزند ارجمند خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام

محروم شده بود مناع خیر هم شد و شاید بخیالت آید که آن بزرگ مدعی امامت در بروے

حضرت سجاد ع گشته بود فقط از بیرالمعلیلش وال بر آنست که او و اوجهاد در حروب وادہ نشان

بردار بوده چنانچه جناب امیر ع در صوابه حضرت بشیر و نذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند مگر جناب

محمد بن حنفیه که درین باب وحده لا شریک بود و تخصیص نشان بردار سے برائے آنکه عمده متاعه

امامت حجهاد آنست با اهل فساد و چون باد و انحراف دعوے اعلاے از ایشان مرتضوی بخیال

خامش بخته بود حضرت امام حسن ع بخطابش تیها درین باب جلوه وقت احتضار یاد نفرموده

ولیکن مصرع نهان کے ماند آن رازے کز و سازند محفلها تا آنکه نوبت حکومت و استغنا

بحجر اسود کشید و معنے نقصان پایه وشماتت همساره بزو فرقه مختلفه شیعه کما سبق بظهور رسید

لیس در با عبد الله بن عمر اما چه نسبت که عبد الله بر یزید خروج کرد و بعد واقعه کربلا و برائے

زیارتش وو اسپه بشام رفت و بر صبح وشام از مواید عرش محفوظ بود و نقد و جنس ممالک در سهم

خون بهائے امام حسین ع حاصل فرمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول اما نسبت معنی حضرت

پیغمبر ع بسوے امیر ع پس امر لیست که علمائے امامیه در مناقب مرتضویه بخیال شد و مد از افادات

مثل شیطان الطاق و هواخش بطلاق بر ذکر زده معامله را بر عکس کرد و ند که حضرت در تعلیم

جناب امیر ع مشتاق و محو با اظهار مجتهد درین کتاب و اعتراف دیگران در کتب دیگر چنان گشته

از طائران در خورانیدن غذا به بچه ہائے خویش ولیکن کما سیلیس سوقسنا به حیان از احادیث

خویش کما مرت الیه الاشاره قرار داده اند که چون خبر ولادت جناب مرتضی بحضرت محمد مصطفے صلی

چون طفل وغفای دیگری اوراق متعلق به شش یکی تا یکی دیگر در کتاب داخل شود قرآن مجید شد
و آنکه تعلیم و تعلیم قوت حفظ و وظیفه گردانیدن قرآن مجید را قبل از وی و ما یتعلق به آنکه معین شد
حسن بمقتضای العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب از آیت کریمه سابقه چه لازم آمد پیداست که حال
آن هر طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی متعلم بود و در جوانی به طریق اولی فالعجب که بدیگری الزام
نسبت کردند جناب میر و امیر ذکر نشد حکایت ولادت شریف است و رسیده بود که علاوه در کتب
شیعه اورده همچنین است [illegible] مرکب خانه تعلیم یعنی جبرئیل با همه ذهن و ذکا طفل و دبستان شماست لیس
برین تحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود و بر قدر ضرورت
که تعلیمات فقه نیز ظاهر از آن توان شد و حصول رسالت برای جناب امیر تعنوی بوضوح توان دانست جامید و ساب
لیاقت حضرت مساوات پیدا و وید است قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت کرد معلوم شد لکنا و
متوجه به تتمه کلام مجتهد الزمانی میشویم و میگوییم **قوله** برا صحاب قلوب صافیه و ارباب عقول ذکیه
اقول این مغالطه از جناب مجتهد بعنوان صدور یافت که عوام طلبه را تعلیم هم لیاقت توانند کرد او را
لیاقت آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف توانند فهمید تا بحقایق چه رسد تفصیل اجمال
آنکه اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
در آیات قرآنی از قتل تعبیر فرموده اند قال عز من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ أَفَكُلَّمَا فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ الی غیر ذلک واگر مراد اذاعه
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی را اذاعه
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مآل هر دو بوحدت کشید یعنی بیان شهادت متنج حضرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آوردند و لفظ شهادت نیاوردند پس مردم این رئیس السفهاء توان گفت که آیا خداوند
عالم در شهادت انبیاء بدست یهود و امثال شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی سفیان
بزعم و بلی فرق نیست میان یهود و شیعه بر تقدیر یکه اشاره کردم که انها اذاعه کرده بودند تنخیر قتل
و شیعه با وجود یکه هزاران مایت تاکید شنیده اند که دین ما را اذاعه نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
گرداند و هر که پوشیده او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان نسجد این عهد و وصیت را
بر باد دادند که هزاران از مسائل و کتب در روایات و مسائل خلافیه و تبرا که اسرار مذهب امامیه
اظهار و سر ایشان دانند نوشتند و بدین جد اکاذیب مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی انا فاعه
اما قتل پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل بود از اهل تشیع و ذوی البصائر
بقول مجتهدین و غیرهم نیز و امام را از دست خود کشت کما عرفت مجملا و مفصلا و سم ماتم نیز بجا آوردند اینهمه تعلق
بقرآن مجید داشت اما احادیث پس ما را باثبات آن از کتب رفضه ضرورتی نیست بسبب آنکه خود

از نقل و حکایت این قصه واضح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواذب از جمله با عترافش
روایت کرده و مبین آن تردد او میثم تمار بوده و صریح مقام لفظ قتل و مشتقات از آن مرتب آمده
مصدر است بتقسیم شرعی و المستلقین هذه الامة لیست منها و جائیکه بعد چندی از سطور
حدیث جناب امیر در آن ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین ع و آخر چندید
و در کتب فارسی عربی تحقیق لفظ قتله گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن ماخوذ از لفظ قتل است مضارع
معروف که از قبیل صیغه ماضی آنرا ساختند و لفظ قاتل از آن برآوردند بحذف علامت مضارع
چنانچه بر خوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گفت
سے درس تھا مکتب میں مجکو آہ کا * یہ سبق تھا پہلی بسم اللہ کا جب لیتے روز یکہ در مکتب نشستیم
از همان وقت آه عشق از در دلم بر می خاست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم فرا نگرفته
پس در عین بسم الله بسم الله محبوبه خود را نیز نگزاشته اعوذ بالله من ذلک و نعوذ بالله من
هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی مصداق قد
روحه فاعلمی ان سیدک الحسین ع قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جمله که و قلت والله قتل سیدنا
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن این
الفاظ را در حدیث نقل کرده خود نه بیند و چنین اعتراض را بر علمای اهل حق برگزینند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید که ایشان انکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظی آنچه در مدح آنجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است بعد ازین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ و این چه فخر که ما قبل
یا بعد لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر جناب رئیس الحمقا او برین تعمیم تسکی باشد باید که روز
بحال اهل محمود و رستم نگر نیز دازند و از جمله نمبره خود بهره نبرده بکالی حضرت اعور الحی تیز
مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم ببینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور تلمید ضریر
شاکرد ابو الجارود سرحوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود شرح
نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث و قبض فی شهر المحرم من سنة احدی
و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلافة
یزید بن معویة و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتلته عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة ع بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید تسمیه
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت می باشد آنکه اول لفظ قتل نوشته باز لفظ

تخصیص آورده به هر حال لفظ شهادت مجرداً یا مزیداً استعمال در آن نکرده و بر شومی صورت و معنی خود مصر
رسیده کابی و استکبر و کان من الکافرین اتانی پس بدانکه متصل آن عبارت سابق اینست سعد و احمد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسین سنة
ببین که حضرت امام صادق چه تهمت نهاد یعنی حضرت صادق چون لفظ شهادت را نبرده در آن بود چنین
افاده نفرموده که آن روز درجه علیای شهادت یافت بلکه تعبیر از قبض و قتل که برای قبله این جناب نیز مجاز آید بعد از این
حدیثی از آن امام عالیمقام باید شنید بروایت همین کا صرالفظ محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء الحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه و لکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت هذه الآیة ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا یعنی امام صادق فرمود
که چون حضرت فاطمه بار دار شد بامام حسین جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از تو الغرض کراهیت جناب فاطمه هر دو وقت بود هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و از اینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که بزاید
پسری و ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت بر پیدا شدنش بوقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود بشنیدن درجه علیای امامت در اولاد
او و این اعور دجال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عادتش اینست
که اول مرتبه تسلیم برای شان بگفته حضرت مسلم میدارد و بعد از آن نسبت ردوحی و نقص عهود
و مواثیق را بر آن عبا با ثبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و قارعقلی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز گشاکشتی جناب فاطمه با مهاجرین و انصار خصوصا بوجه اخذ تلابیب با عمر خارج
عیان گشته درینمقام نیز نصب و عداوت اهل بیت هم پیش آمد که تفصیلش بعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل نزل علی
محمد صلی الله علیه وسلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من ولد فاطمة تقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی فعرج جبرئیل ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرنی بمولود
یولد لک تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل
الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت
فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه
قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا بشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه
فرزندی که امت تو بعد از تو بکشند او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا چنین مولود حاجتی نیست
و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط حضرت جبرئیل روداد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه
او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه زهرا نیز بعد از انکار نص نمود بر رضای خود و لفظ امام صادق علیه
برابر صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه رض در وقت تولدش راضی نبود تو قاعده رضا بقضا از دست
بر یافت محدثین مع مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین والآخرین را مگر از
ملفوظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار داده اند که چون خلاف مدعای شان در حق مریدان بظهور پیوست
گفتند بخطاب ایزدی والعهدة علی الراوی خرقه فقر را که بر تن ما راست کردی تا الی غیر ذلک من
اولو الالباب در رفضه بران طعن دراز کنند و اشنع از قباحت را کوتاه کرده اند و وقتا مذکور اینهم
یاد نداده اند که حسنات الابرار سیئات المقربین و اکرام ازواج مطهرات با خلفای راشدین تحریضا می نمایند در
نمیداد در امور دنیا مطاعن رفضه می شدند بالجمله جسارت اعور را باید دید که رب العالمین مستشرک وار
و او نسبت کند نقیض آن از انجناب سرور عالم حالانکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین
که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از ان سوال حیرت و سیفر سود که تاکید لیطمئن قلبی
غرض که بدا اسلوب مذکور هم دال بر آنست که قاصر النظر نسبت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعد لدن
کنایات جنان وثیقه و نقص آن که میدانی عیان است معنی اطفئ المصباح فقد طلع الصباح فافهم
که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمه زهرا رضی خاجبر دو بسر امر تست و لاد
عدم هم بر نمعنی اطمینان و رضا بی تیز نه پس بهر حال ادراک آن فرمود بانه ولیکن مجتهد رفض اینها فقیر را
باید که خود را بر قاصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر بحضرت دو بار در مقام اسناد کرد بجناب سیده
فقط یکبار پس از حسن هوی پس است کتب ما را اگر تصفح کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور و
بلا مجده بدگهر او فرموده معنی تشکیک مجتهد درین کتاب آورده که ۵ بدا حال ان مرد تیره روان که هرکش بود
شادی دیگران چنانچه قبل ازین بحالیش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجامید چون مجتهدین از قدیم
این نوع صفت نداشتند تا سخن هر را از نیز ایشان معتقد اید فانظر حلیم ما جاء فی القران المبین ومکروا ومکر الله والله

خیر الماکرین من بعد مجتبی با آنکه مقصود اصلی تا آخر بر غالباً طالب علوم هنوز نیافته باشند یعنی در خصوص
هم اشاره ای که بیت التمثل بعد از امور سابقه میکنند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر با همین معنی حاصل است
هیچ کس در نسل ایشان لیاقت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه با همین مخصوص سبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بر ذریات اکبر با آنکه بود و در ضمن اولاد او شده اخبار در اتحاد
دیگر وارد شده که حضرت امام حسن مجتبی از اولاد مخصوصه جناب سیده نبود که سبب شایان زند حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی از این نوع احادیث وارد شرح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر اندکی غور و تامل بکار بری خواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور دجال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما اشرنا ثابت کرده که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود و پس حال حضرت زید شهید هم از اینجا معلوم توان کرد بلکه بنص حدیثیکه بطور مجالس
بر اصول شیعه واقع شد میان زید شهید و حضرت امام باقر و اعور از کافی بتشدید ذکر نمود و صدور انکار امامت
امام باقر و دعوی امامت خویش و لااقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر از آن مثل آفتاب نیمروز
روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که هیچ حیله فقها از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفید من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القرآن المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمة الدین پس ببین که اعور با وجود قصور نظر چه مرتبه از نصب و عداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد و بیست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قرآن مجید رو برو کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده و الله عزیز ذو انتقام بالجمله سخن در آن
بود که بر گمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل بر می
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز آحاد
ائمه هدی مضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت از آن جمله قصه ام کلبیه است
و چون بیشتر مردم از آن غافل اند و امریست که فی الجمله عجیبی و غرابتی دارد مذکور آن جسارتی مینمائیم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
در سفر کربلا همراه نبرده بود جناب اعور دجال باعتراف شارح قزوینی در اصل هم روایت میکند و در آن
نیز لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لما قتل الحسین اقامت امرأته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء
و الخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبینا هی کذلک اذ رات جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیلین دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام و الاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چون کشته

امام حسین علیه السلام رحلت کرد ذال همبت امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بماد ماتمی
وگریه کرد وگریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالیست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی اشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد آنزن بخوردنی و قاوت تهیا پس اول خورد و اشامید باز خورانید و اشامید زنان دیگر را قال و اما
الی الکلبیة چون لتسعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رات البجون قالت ما هذه قالوا هدیة اهداها فلان
لتسعینی بها علی ماتم الحسین ع فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن
من الدار لم یحس بها حسن کانما طرن بین السماء و الارض و لم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار تا بدو جوید
بکشتن انها بر طبخ آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دیدان مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیتی است که فرستاده آنرا فلان کس تا بدو جو هم بان بر ماتم امام حسین ع پس گفت نیستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد ازان امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی باینمعنی که کسی
از شدت ماتم بانها ملتفت نشد که بذخیره برای وقتی دیگر نگاهداشته شود و هر دوم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید یاد آمد امر یکه اکثر سالکین ازان می پرسند و ان آنکه حال حضرت شهربانو را
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعمالش نقل می کنند و قصیکه در زمان
حضرت فاروق اعظم رض بسبی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین رض دو فرمود که بازار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلو دار حضرت سبط اصغر همراه شد و انرا سعادت خود دانست و رفضه مطرودین
همه ظلمها را با و نسبت میکنند و قاذورات شیاطین و رعد او تش میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان دادم الغرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که حضرت امام سجاد
عقد نکاح شخصی با شخصی غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود برپیست و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود حرفی انتقی فرستاد حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
و اتقه و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می اید اظهار انمعنی است که آن امام و همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد امجد
خود زیستند و وفات یافتند بسنت جد امجد شان ره بود و بنا بر یکی که جمله سنی بودند و رفضه بعد از دعوی

تقیه یعنی ظاهر ارتستن بود اگر انسان بدین را با طبقه اسفل سافلین بدو رند خواند چراغ ربقش را برای آنحضرت
برافروزند زیرا که دعوی مذکور بتقیید دون تقید نیست ببین که شیخ الطائفه امام اعظم اول در صد مقام بهر
ترانه می سراید که محمول علی التقیه هر که خواهد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط و قیدی
از قیود را نخواهد یافت و هنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بدخادی کافر بستیز و سب لعن و اگفتند [illegible]
بلکه ایمه عظام را بالبلیب خاطر مرجا معتز و مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران نهادند و هم [illegible] انهم
یحیفون معتاد و ورنه چرا ازروی حکم باید نماری در حق امام الائمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر [illegible]
بلکه ما قبتش اصل ماست همه ائمه است که لعان بجوریش در پهلوی عرش ثنا باید مگر برای آنکه از روز ایمان تا وفات مظهر
کفر و کاتم ایمان بود و بر اصول امر و سیدین تا با همه متاخرین از اولاد امجادش چه رسد که آثار اقدام آنجناب
پیموده اند و زندگانی بران بسر نموده اند چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار [illegible]
بود اللهم الا ان یکذبوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی و وقتی کجا ماند که برای استنا و رفض سوی حصر
ایمه بکار آید فرق اینست که در بحث نهم متکلم بکتاب طعن الرماح که محل زمان درازی مجتهد الزمانی است بر روی آن
فند تقیین کلام جانبین را در انهم ما و بر تابت کردم در مجلد اول و ابحاث جمله مذکور را متوجه کردن نفی
تقیید فی هذا المال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا شهادت که ای وران نگنجد و اگر بفرض محال [illegible]
گرداند وحی را رد کرده باشند فانه صلی الله علیه وسلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی احدیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را تقیا بو کرفتند و او لعبار دیدن مصیبت
شدیده تن برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشند و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند و امتداد کثیر ایمان و اسلام او را مانند تسنن ایمه و عمرهای شریف اعتباری نباشد معذلک لازم
می آید در صورت مذکوره که تابیان معصومین سرور انام معاذ الله ذی الوجهین باشند یا بدامت
حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث خویش بروایت ثقة المحدثین طائفه ذی الوجهین را لعنت
فرموده فکیف که هر یکی معاذ الله مدة العمر راه دروغ پیماید و گاهی بحرمت لفرماید و احکام شرعیه
متغیر کرده اند مثلا سیبان را بگوید که استنجا بستی در بیت الخلا کرده باشند که اسامی مقدسه الهی
دران خاتم کنده باشد و بزرگان ما همچنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضے از ایمه بخلافت بلکه اولوالعزمی هم رسیدند و میدان دادی
تا مدتها لعمل آوردند و مسئله امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بتبعیت
ثابت نشود و سیے آنکه نص و معجزه در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضرورت
ورنه امامت صورت نه بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و حدا او را [illegible]

اعمالش رسانند الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظتها فی نهج البلاغة وغیره امثالا لا تعد ولا تحصی
اکنون مطابق وعده عبارت کتاب وقباب الاحیان که مجملا معنی آن دانسته بودی مفصل بشنو تا تردد ننمائی
اول دلیل بیان توان شد که اهل بیت متبعین سنت بودند وبغایت اهتمام متنفر از محدثات رفضه داشتند
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از غالیان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وقطعوا خصائص
النبی خصوصا در باره او در معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چنانکه میگویند
که استماع این اهل دین را موجب دل تنگی وگرانی است واصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی از غلات
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبت بر شیانه که از جهان انتقال فرمود وجمعی بر آنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب زاید داشت
تا بجائیکه بخدمت آن امام العابدین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفا کار بخیمه در آیند ندانم که بر من چه بیاید
رو بحضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
وگرو اناث وخواهران متعین مرا بجا نظر حقیقی بپاری وسوار شوی که او است رهبر تو گویند چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر را بگیرند و
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد وسواری را دید که بجانبش متوجه است فوج
مخالف از ان وادی رو بخیمه نهادند و آن سوار با عظمت ووقار حضرت امام حسین بود که الا سادا دعا بشنید
و ذوالجناح به تیز رفتاری امد از ان دشت رو به جبال ری آورد و ناپدید گشت و امروز در انجا بنائی از
غلات بهر رفضه خواهی دید که آنرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده و زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سر من
رای سرداب قصر امام حسن ثانی را موضع غیبت غائب عن الابصار گردانیده اند وقبل ازین هجوم
شیعیان بر وقت دران بود که شاید حضرت صاحب الزمان ازان خروج فرمایند واعوان وانصار را
بیابند و درین انتظار بجدی بسر می بردند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد انها که گذشت
در آمد جاه وجلال اعور دجال بعد و بتصریحات قدمای اهل دغل اگر حال او بالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع داری
باری بکتاب این نباح که نامش طعن الرماح است ومتکلمین و فقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح وبهتر می شمارند
باید رجوع کنی تواند رسید بیانش انکه مجتهد جا لکیه بحث منازعت حضرت مرتضوی وعباسی یاد کرده وقوانین
انرا در کتاب مذکور سیر وعبارتش چنین است سیوم فسق وکفر قائل قول ولد المطلب هر اشارات امهاتنا
زیرا که مشتمل اسائت ادب ونسبت بحضرت فاطمه که تعبیر از انجناب بلفظ زن کرده وهم بحضرت جناب سید الشهدا
که تعبیر از انحضرت بلفظ پسر او نموده وازینجا که اعور المجتهدین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اسائت ادب باشد با اعتراف او در باره رابه کلبیه آورده البته در فسق وشکی باقی نماند فکیف چنین

بیجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده و گریه در گلوی مبارکش
گره گردیده تا بجدی درین ماتم هم اندوه جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نماند
و اگر باشد ضرورت سوق را بآب مسیحه واشامیده و فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بمجرد تباکی و حبیب به الجنة مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کشت باید که لفظ
امراة آورده و در باره چنین محبه و محبوبه پیغمبر بی اندازه صریح نموده عداوت خویش را ثابت
گردانیده گرفتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده و کجا رتبه رباب کلبیه و لیکن اسائت
ادب نسبت بجناب استغاثه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
و ازینجاست که اگر علوی را بی ادب و بیوسته ادب علوی کسی گوید تکفیرش میکنند و حقیقة
الامر اینست که لفظ مذکور زنهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر و تذلیل ندارد و غایة سفاهت
مجتهد است که بنیاد و عادت خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای ر
اشدین میگذارد و با قرآن مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد و گر یاد می کنیم
که باری عز و جل در بشری یحیی فرماید و در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وامرأته
قائمة فضحکت الی غیر ذلک من الآیات و الاحادیث و لیکن چون
اساس کلام احقر الناس بر الزام و جدل با مجتهد طغام است برای تحقیر دجال اعور بکار آمد
و این مغالطه مجتهد از آن قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجتهد گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و مجتهد این محاوره را از غلبه حسد یکه نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالطه او از میراث پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و کسیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قرآن با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قرآن مجید برای خود نگوید و این پیر خرفت چون در کتاب الله دید که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید این معنی است که در بعضی از صورتهای ریختن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم باین معنی کرد که بوجوه مخصوصه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب بر نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل یکی
از حضرات انبیا درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر فرقه تفصیل این امر می آید بحول الله و قوته
اول عبارت پیر دهقانی را ذکر کنیم باز تشت مغلطه او بر دارم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذهب
اهلسنت است و شیعه قاطبة متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل تسریک غالب کارخانه الهی

وخدا را محکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این نمیفهمند که بادشاه را محکوم بحکم رعیت بودن نقصان مرتبه و رعیت
بادشاهی است همچنان خدا را محکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت
نیست بخدا چه پایا که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب داشته باشد هر چه دهد بفضل او ست و هر چه نه دهد بعدل وست
الغرض مجتهد جالنسی در رد این عقیده تمهید میکند باز مقدمات آن را ذکر خواهد کرد و تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و ان بحسب اصطلاح
عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ورقی چند
گفته که ترجمه کلام امام رازی انیست پس در ان این عبارت آورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
شمارند باوجود آنکه فاعل عالم باشد بانکه این غرض در غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود و یکی از آن امثله
این است که همچنین والد هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود و ادبان سکین پیغمبری
از پیغمبران را خواهد گشت و یا خود را مان هلاک خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم تراشد پس ازینجا ظاهر شد که هرکه امری مصالح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون
این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر باوجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
تر خواهد بود از آنچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسبت
ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از ان پیر دهقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت این که نظر
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که چنین یک پسر دارد و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد
چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر با اکر ما جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت معافعت این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابدالآباد نیست و بسبب چشم زدن
بران لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق الثنایه درجات نبی که انهم پیمبران پدر باشد حافظت نماید
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتلی حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سرور ان مخلوقات
گرداند و سلطنت لا یزال باو بخشد و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و همان
دادن سکین مستحسن می شود هرگاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گویم که در بیان مغالیط این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغلطه ها در بادی النظر بر عوام ظلمه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برهمین مقدار مختصر کرده شود تا هر کسی بعد از دیدنش بداند که اکابر مذهب بیشتر
بر فهم و ادراک این بیهوده تعالی داده تنبیه و تفضیح دادند و بشد و مد بیان کردند که بر تصحیح تقدیر می کرد
انبیا عم تجویز نتوان کرد و چه جای استحباب و استحسان و آنچه علم الهدی نفشه در غرر و درر می نویسد
مجلس آخر تاویل ان سأل سائل فقال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وفی موضع آخر وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وظاهر هذا القول یقتضی ان
قتلهم قد یکون بحق وقوله تعالی وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ وقوله تعالی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقوله تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وقوله تعالی وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا وقوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا والسؤال عن هذه الآیات کلها من وجه واحد وهو الذی
تقدم والجواب ان للعرب فیما جری هذا المجری من الکلام عادة معروفة ومذهبا مشهورا عند من تصفح
کلامهم فهم عنهم ومرادهم بذلک المبالغة فی النفی وتأکیده فمن ذلک قولهم لا یرجی خیره لیس یریدون ان فیه
خیرا لا یرجی وانما غرضهم انه لا خیر عنده علی وجه من الوجوه ومثله قل ما رایت مثل هذا الرجل انما یریدون ان مثله
یری قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ؎ علی لاحب لا یهتدی بمناره اذا سافه العود الدیافی جر
جر الصیف طرتقا دارا ولقوله لا یهتدی بمناره انه لا منار له فیهتدی به والعود المسن من الابل والدیافی
منسوب الی الدیاف قریة بالشام معروفة وسافه شمه والجرجرة مثل الهدیر وانما اراد ان العود اذا شمه عرفه
واستبعده وذکر ما یلحقه من المشقة فجرجر لذلک قال ابن احمر ؎ لا تفزع الارنب اهوالها ولا تری
الضب بها ینجحر اراد ولیست بها اهوال فیفزع وقال النابغة ؎ تحفه جانبا نیق وتتبعه مثل الزجاجة
لم تکحل من الرمد اراد لیس بها رمد فتکحل له وقال امرؤ القیس ایضا ؎ وصم صلاب ما یقین من الوجی کأن
مکان الردف منه علی رال لغضب حوافرست وقوله ما یقین من الوجی فالوجی الحفا ویقین ای
یتوقین یقال وفی الفرس اذا هابت المشی وجا واراد انه لا وجا بحوافره فتتقی الارض من اجله والرال فرخ
النعام وشبه اشراف عجزه بعجز الرال وقال الآخر ؎ لا یغمز الساق من این ولا وصب ولا یعض علی شر
سوفه الصفر اراد ولیس بساقه این ولا وصب فتغمزها من اجلهما وقال سوید بن ابی کاهل ؎ من اناس لیس
من اخلاقهم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم یرد ان فی اخلاقهم فحشا آجلا ولا جزعا غیر سیء وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقهم ومثل ذلک قولهم فلان غیر سریع الی الخنا وهم یریدون انه لا یقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وهو یهجو بنی جعفر بن کلاب ویعیرهم بقتلی منهم اصیبوا
فی بعض حروبهم تحملت النساء هؤلاء القتلی حین ابین فهم الحی فقال ؎ ولم یأت عیر اهلها کالذی
اتت به جعفر یوم العقیبات عیرها تحملهم لم تکن عجوبه ولا حنطة الشام المزیت خمیرها یعنی ان
العیر انما تحمل التمر او الطعام الی الحی وحملت غیر هؤلاء القتلی وقوله لم یکن عجوبة ای لم یحمل التمر وذلک

لکثرة العصر لیجر ثم قال ولا حنطة الشام الزیت خمیرها ولم یرد ان هناک حنطة لیس فی خمیرها زیت لکنه اراد
انها لم تحل بمرادو لا حنطة ثم وصف الحنطة بما یجعل فی خمیرها من الزیت وعلی هذا تاویل الآیات التی وقع
السوال عنها لانه تعالی لما قال وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ دل علی انه لا یکون قتلهم الا بغیر حق
ثم وصف القتل بما لا بدان یکون علیه من الصفة وهی وقوعه علی خلاف الحق وکذلک مَنْ یَدْعُ
مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ انما هو وصف الدعاء وانه لا یکون الا بغیر برهان وقوله تعالی اللّٰہ الذی
رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجه الغناء انه لو کان هناک عمد لا یهتدی به فصار نفی الاهتداء
بالمنار نفیا لوجود المنار وقوله تعالی وَلَا تَکُوْنُوْا اَوَّلَ کَافِرٍ بِهٖ تغلیظ وتاکید فی تحذیرهم من الکفر و
هو ابلغ من ان یقول ولا تکفروا به ویجری مجری قوله فلان لا یسرع الی الخنا وقل ما رایت مثله اذا
اراد به تاکید نفی الخنا ونفی رویة المثل المذکور وکذلک قوله تعالی لَا یَسْئَلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافًا فمعناه لا مثله
یقع منهم وصفه لا اول وَلَا تَشْتَرُوْا بِاٰیٰتِیْ ثَمَنًا قَلِیْلًا والفائدة ان کل ثمن لها لا یکون الا قلیلا فصار
نفی الثمن القلیل نفیا لکل ثمن وهذا واضح بحمد اللّٰہ تعالی ومنه الغرض کلام این پیشوای رفضه از نصوص
قطعیه همین است که قید بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید این معنی نیست که در هیچ صورتی
قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم جوازش پیر و پیشوای حق تعالی خلاف این تجویز نموده
اما در صورت مذکوره مستحب و مستحسن قرار میدهد و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دلش موثر باشد
چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیر دهقانی در جرابات متعان از یاده علوم نفس معمولش و لعنو
دنیا مغرور شده کما قال اللّٰہ تعالی وَاُشْرِبُوْا فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ فَقَلِیْلًا مَّا یُؤْمِنُوْنَ وازینجا
غرض صلی این پدر و پسر به همه کس روشن شد که مقصود نا انی فریب عوام است که جواب باب پنجم
الهیات را از تحفه بکمال طمطراق نوشته و مدعی زبانی آنکه شهرت یابد که جواب رساله مذکوره را
از آغاز تا انجام بتفصیل تمام رد کرده و حالانکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام پخته و آب بی لجام
خورده و در هیچ مقامی گره ای حد عاجز ده و مخفی نیست که آنچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر در باره
شاه شهیدان نوشته ابحاث متعلقه این مقام را در مجلد اول بتفصیل ... که غالبا مزیدی
بران در وهم و خیال نگنجد رو بین بهتر آنست که در رد بقیه هفوات او سخن گوییم و طریقه اقتضا را
وران بجویم قوله پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه و ایران که تسلط
دران وقت الخ هر کسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصا واقعه خروج اسمٰعیل صفوی
نظر دارد مخفی نیست که اینهم از قبیل مغالیط عظمی مثل سابق و لاحق است بلکه ناظرین مجتهد را
از عجائب و اهل خبط خواهد شمرد بلکه نام او را مدفتر اهل جنون مطلق خواهد برد زیرا که خود ش
کثرت ثواب شهادت رابرای خامس آل عبا علیهم التحیة والثنا از کتاب ما نقل کرده که در

تا بیش ازین از عقوبت جهنم عالم نبود مارا حاجتی بدان نماند که از کتب خویش ثبوت جدید وا نمود
که اعواز زیادت مشابهت از من طلبید و به آرم و دفتری جدا گانه درین باب از کلک تحقیق برنگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده است سوم برد و پیچان بقش که خود میدرد پرده خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمان شهادت حضرت سیدالشهدا را زیادت شیوا بانشر
بهجت روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه برعم خود می‌نولد درجای
دیگر بود فرموش از ان غفلت می گزیند مدام مقصود او غلط گرفتن عوام است مدام دوام یا آنکه چون
او درین کتاب مصدر اکاذیب بکثرت شده حافظه را بتقاضای مثل مشهور از و مسلوب ساختند
فان الحفظ تفضیل من الله و تفضل الله لا یعطی للعاصی و فقید زعم او ازان افزوده که نسبت این کتاب یعنی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی مگر باید ندانی که در کتب اهل سنت در تخصیص نقل
میکنند آنچه دلالت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور لقطعی نیست از انجمله آنکه شیخ عبدالحق
دهلوی در اخبار ترجمه سیفر یافه که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگرچه انتساب
آن بجناب شهرت دارد و لیکن رب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تضییع وقت از بهر حیثیت شیخ موصوف
فرمود چنانچه میر حسین میبدی در دیباچه دیوانیکه نزد عوام بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منسوب است معذرت کرده که شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بلی و بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را آنجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب در قادر قادر ندیده باشند والله اعلم
وعلمه احکم چون اختلاف معلوم شد توهم مکن که مدعای کمترین انام فوت شد زیرا که مدعای این فصل
ایراد لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا دهن سگ بلقمه دوخته و خرمن بعقوبات رئیس المجتهدین سوخته شود و ان عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین لیس اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
این پیر نابالغ از اهم ندیده از استادی شنیده که نسخه صحیح نیست که شیخ عبدالقادر را دیده تر بلفظ دیدم
حالانکه نسخه دوم نیز دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکور
نبود جائیکه چه حاجت که بتر اسم مشغول شوم و قصه کوتاه را دراز تر نمایم و دران وقت از شاه اسمعیل
نشانی و اثری نبود کما لا یخفی و آن عبارت که این مخبط بعد از نقلش درین کتاب بلکه درهمین
مقاله از ان غافل شد اینست که نیز بخوث مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انهم

تخذونہ یوم فرح وسرور ویامرون فیہ بالتوسعۃ علی العیال والنفقۃ الکثیرۃ والصدقۃ علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس ہذا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعۃ المسلمین وہذا القائل مخطیٔ
ومذموم قبیح قاسد لان اللہ تعالی اختار لسبط نبیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ فی اشرف الایام
واعظمہا واجلہا وارفعہا عندہ لزید بذلک رفعۃ فی درجاتہ وکراماتہ مضاعفۃ الی کراماتہ ویبلغہ
منازل الخلفاء الراشدین الشہداء بالشہادۃ الی اخر العبارۃ لطولہا انہمہ را مجتہد الزمانے
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوہ رفض ونصب چنان بر دیدہ او تنیکہ ہیچ ندید وقی اذانہ وقرٌ وہو
علیہ ہذا الوعید یوم یقول لجہنم ہل امتلأت وتقول ہل من مزید اما انچہ دولت اہل حق یک حرف جا دید
منقلب است بر او با محسن جوہ بیانش بالاختصار نیست کہ اول اصل خروج اسمٰعیل صفوی است بر ظاہر است کہ او از
صوفیہ بودہ و مریدان شیخ او کردند و نزد مجتہدین صوفی در کفر بد اخذ رسیدہ کہ ہیچ کافری نرسیدہ چنانچہ از ذو
الفقار و کتب دیگر از فانی مثل شبہات ثاقب بید است پس سرمایہ افتخار مجتہد باقی نماند و حال کفار دو دنیا انچہ نیست
خوب معلوم ولیکن ع چون شتر در ملک ہستی بکید و جولان کرد و رفت صفویہ از اکابر علمای
ایمان پدر نور بصیل یعنی تقی مجلسی بود و او خود رسالہ در اثبات تصوف نوشتہ و انجا از آن مستفاد میشود
انکہ تصوف مسلک اہل بیت علیہم السلام بود اہل یا صنت از اصحاب آن زا قبول کردند و شیخت و پیری و مریدی
و متعلقات آنرا خود بنفسہ و تقابل ساختہ در ان رسالہ ثابت گردانیدہ و مجتہد فانی دیگر علمای رفضہ عن
اقرار دارند و اول این رسالہ را وقتیکہ بتوسط بعضی از شیعہ بہم رسیدہ بود در فیض آباد نوشتم خلاصہ انکہ چون
اینہا بتر از کفار بودند در حقیقت اذل خلایق ایشان خواہند بود چہ اجماع اہل اسلام بر آنست کہ اشرف ایشان را
است چنانچہ اول ہمہ کفر است بلکہ کفیر بلکہ باطنہا مجتہدین حالش معلوم گردید دلباس تصوف در بر کردن و راہ
اضلال شیعہ و غیر ایشان سپردن و در اطوار مختلفہ زیستن و کاسہ صوفیہ لیسیدن بر مجتہدین رفضہ عموماً و بلائی
پدر تقی مجلسی خصوصاً ختم شدہ ہیا از روزیکہ رسالہ گاو پیر واری در لکھنؤ شہرت گرفت کہ متعلق باعتقادات
اوست و اعتراضش دران موجود است کہ مدرس لباس تصوف بر خود راست کردہ بود چنانچہ عبارتش عنقریب آمی
دعقدہای قلوب شیعہ را می افزاید و اگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش کہ پدر خود را دران رسالہ لباس
نفاق پوشانید کوہ الوند افتادہ کہ دعا یتم بدنش بران سر سا گردیدہ زیرا کہ قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بودنش بفخوہ حالیا انشتار از بام افتادہ و آتش برا علام روشن شد زیرا کہ ہر عاقل
دانست صوفیت او را قطعاً و یقیناً فانہم یکلمون بطونہم الا جرا ق اللہ ہو العلیم بذات الصدور
مع ہذا مجتہد از ہاتے در ینجا اقرار نمود بحدیث من تشبہ بقوم فہو منہم باقیماند انکہ در باطن
بلای تقی مذکور تکفیر صوفیہ بود این ادعا بلا دلیل و تاویل علیل است بعد از وسیاہ و مصیبت
تقیل العبایہ وہر گاہ رسالہ اعتقادیہ ثور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسیمانه بدنش طول شد پرسیدیم که وجه طلال چیست قصه دیدن رساله مذکوره التقاء به لیل مسطور
بر فرزندش بعنوان هزل بیاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیثه خویش را
که درین باب بر دفاتر ریخته بودند یاد کردند و آنچه در رسایل حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مایل تصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علی صاحب مرثیه
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
کوششی باید فرمود تا بحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصا ابوجعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر بیانات مستعار با لیست در خاتمه این کتاب خواهی دانست
و هیچ و تابی و حرج و بازی مجتهدین در مباحث آن خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که من بعد
از شنیدن این چه طلاق از سید باد علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای [illegible]
که در تمهید بایں امور می برند و چون بهمین دلیل ما ایشان را هدایت مینمائیم که هیچ میگویند
و بیشتر گریه می آرند و از بعض حضرات امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودولی
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز و تصلب تشیع یافته تمام تر
ولیکن تعصب و تصلب مجتهد بمقتضای اختیار ها النار علی العار روز
افزون است چنانچه مجتهد دهقانی و منجم چنگیز خاقانی بجهت شرکت در مرض واحد
این بلاد و بجال مزید ضلالت مجتهد الزمانی از اینجا خصوصا پی توانی برد که خزاین جبال اسفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقاتل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب القدیر
حضرت امام حسین دیده باشی چنین کلمات جمله جا دیده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة طفل دبستانی هم بعد از
دیدن قولش بد و حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و مماشاة نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هرگاه حبیب
مصیبت از تطویل سخن می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که باعتراف این هرزه گو رگهای گردنش شکستیم و از هر طرف راه تسویل را بر رویش بستیم ورنه از صد
کتاب که نقلش به ذکر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستیم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ما صدور یافت مطالعه تذکرة الائمه
کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصلی از اهل بیت است

لاشود ونیز در عبادی سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشمناک شد تا او را بزندان بردند و در آن
ایام یا در او رخصت اقامت اندر دنیا نپیوست مجتهد فانی مجاحظه نمی کاسید سال نیست چه شرور کبری
سامان اعتزوی ازو در معرض اندیشه بود عتاب از حضرت پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتقدیر
ایزدی رهائی او صورت بست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را غده در دل پیدا شد
که او شکر کنیده است باید دید که چه آفت پیدا شود درین اثنا که وزیر مذکور مولوی یادعلی را طلبید و
ترابیش تالیف تفسیری نمود که منهج السداد نام آن است که بقدر دو سه پاره از قرآن مجید تا بتفسیر
رسیدان اندیشه مبدل بیقین شد که دشمن مرا نواخته و مقرب گردانیده پس شب و روز بیکامید
وشته شده نوبت بجنون رسید و دیوانگی پیسرش باید دید که مقصود مجیب اینست که از اصول رفضه
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
و عدم لیاقتش بیان فرمود و یزید آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید کشت و
امام همرتا بید دو از مدینه بمکه آمد بعد از آنکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجا هم نیابم بیعت نخواهم کرد چه
باوا باد در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعا و یقینا میدانست که
کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هرگاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مخیر
گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اہل بیت و معدودی از مخلصین کسے همراه نماند و تنها
تقیه نفرموده محارب شد و تقیه را با وجود وجوب آن آغاز ترک نمود برخلاف ما تقرر فی الرفض
کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسه
اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
وسلم در غار و جایز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که مجیب التزام میکند
بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسین بیندیش و کمر مذهب سنیان چه
در کار است تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و معهذا قبل از هجرت شریف جهاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایره امکان بیرون است لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم استشهاد جنون برای او بثبوت رسید
صاحب نقل القوة فی سنی النبوة میگوید فصل فی الغزوات من السنة الثانیة من الهجرة اعلم انا لم نذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات والسرایا لاجل ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شی من
الغزوات والسرایا و ازینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس
حضرت صلی الله علیه وسلم جهاد و قتال از ابتدا چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بدایت نبوت
جهاد نکرد الی غیر ذلک و ایضا بتقریر دیگر آن اینکه مجیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین رض وجوب بیعت یزید بحکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس آنچه مجتهد گفته اما
اولا پس شیعه البته عامة الورود زیرا که هر کسے از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالف خود
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب توصیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد و حضرت
سید المرسلین را دعوت است باسلام نرسید فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد از انکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار و قعود شریف در مکه معظمه از خوف کفار سمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
و ترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت را باید بیان کردن و چون از ان دست بر داشت
بر هر شخصے عیان شد عجز او از دلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** خلاصه آنکه
تکالیف الٰهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص متفاوت و مختلف مے باشد این کلام مجمل
است بر داب فرد بالگی او پس بیان بکند در باب حضرت امام حسین ع کدام اصل مختلف افتاد و کدام الهام
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که سخنی متین است یا امری است که بلاف و گزاف مجتهد و عادت
او تعلق دارد هر گاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت درخواست و او اجازت داد و
حضرت بر خاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و همردان در اثنای راه درین باب کوشید و حضرت شهید کربلا قبول نفرمود
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجا نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود ازان دل هم صریح تر بود
و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من از قابوی شان بدر میروم علوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر او لی غور کنی
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل با نجناب نمود زیرا که حکم یزید او لازم
بود و مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن و چون آنجناب رغبت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لا محاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل با نجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول اصیله فرقه حقه بلکه قلب ان همین است که قول و فعل و تقریر
بر امامے حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب دادند و میدهند و نسبت بمذ
رابدست او نهادند چرا برین اصول نرفت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهلسنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب بے آید و معلوم مے شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
هر که آمد بر آن مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمے اصول خود را نصب العین گزارد و زینهار
خلاف آن نگوید و رای بر عکس آن نجوید چون رفضه هنوز در تراشش و خراش مذهب
خود گرفتار و تابع بر خزان او بر بهار اند و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند جای

دعوی امرے کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعقد آن هیچ پیچ در افتند و راه بمنزل مقصود
نبرند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ائمه را نیز مثل خویش ساختند و در کار حیرت سپردند
تا جمیع ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بکمال
زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کنند که خود آن
یکی زیب و زینت داد و سعی در هدم آن شروع کرد عنقریب ابواب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب
میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میباید و ما
بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ائمه دعوی
نیابت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دارند و انهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام
میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابی ندیدم که کسی از علمای
ایشان ازین عهده برآمده این تناقض را از میان برداشته بجای خود میدان را از رفته
باشد چون خود اصول ایشان همه گرد بطلان دارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار دادن
خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و در همین مقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم و لا نسلم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی میباید پس ضرور
افتاد بعضی از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگوییم که از انجمله
است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم
چه حال است قومی را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
تهمت کرده نمیشوند بدروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن
منسوخ میگردد و منصور بن حازم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان گفت
گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
گفتم پس چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
میداد او را بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعض او ناسخ شد بعض دیگر را
و زراره بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد
کرد و شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرموده
انچه مخالف جواب هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق
آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
است و اگر متفق میشدید بر امری واحد هر دوم تصدیق شما میکردند بر ما این موجب کمی بقای ما و شما بود و باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را محمول فرمائی بر شانهای نیزه‌ها دار آشنا
بچون وچرا نگذرند و امر شریعت را بسبب بند وچون بمیروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود و این حدیث چنانکه کافی نشان داده که پیرو و مصداق جهت
اول بسر حلقه ارباب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل بر داشته بود و سبب مختلف گردانیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتیم ورنه لازم آید که ائمه بدعی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نما افضل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از علم ما و شما زیرا که ابن بابویه
در کتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم بر اصول رفضه عیان شد ناسخ بودن ائمه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا فاعتبروا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند با ائمه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین نا بودند یعنی استنباط مسایل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فرا راه امت افروختند و سر منبر و تاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نمائیم و جز تبیین و بیان معنی
نداریم انیقی رسیدست که در بعضی از احیان انتظر لعموم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول ولا قوة الا بالله
و مثالیکه از غزوه احد آورده در آن هم جای ابحاث و ابطار ست چه ازینجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند والی هم ذلک
کما اشرنا فی بعض طعن الرماح و باز درین وعل درانند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فار تحلی بر گونه دعوی سجل فرمودند و جمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا القصه ان عهد موکد و میثاق شدید نمودند پس انحرکات بطریق اولی رد وحی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود و عصمت از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً الی آخر با قابو
نشانی و اثری بجای ماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمد و نبود این
کلمات و اراده شریف مکر وحی الهی و اتباع ان و جمین صورت معین بود پس حاجت مشوره
چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقبص رانشناختند و شد انچه شد علی ما نقلنا عن کتبهم و با اینهم بر
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب کفار ضرور شد که برای
خونخواری یا فتحو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگوئید که
از مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم و چه ازینجهت که ایشان چرا رای جهان آرای قبول سید انبیا
نکردند یا مقصود ایشان کلا مشورت بود که گروهی باطل پژوه از دوازده منزل برای جنگیدن آیند

اهل اسلام از تمامی خود بقدر کرده‌اند بر بنا پشت بالش تکیه داده رفتن و دو شجاعت و ادراک
با مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیواری هر جا صورت استراحت بینند بجلادت در
بیابان که صحرای در روی سر جز سحاب و نه چیزی در زیر قدم جز آفتاب اگر کفار مغلوب شوند
فبها ورنه قتل بر ذات هم و بیابان هم و اگر مردم لشکر ظفر یار مانند و سر در دیوار ما برآمده دار
غارت و تشنیع بند بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه ازین سبب
که مقبولین لسانی اما سید درین زمره که ارباب شوری بودند دخلی داشتند یا نه پس اول را
ایشان چه بود یا از ایشان در نوبت هم استشاره میشود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و با همگی مرتد خواهند گردید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نقیض یابند مطابق احادیث بسیار گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه مراد خواهد بود اینقدر هست که جناب امیر باب علم حقیقت بودند و سلمان باب علم الهی
و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است که در فرق مراتب یکی زندیقی و آن وقت حاضر بودند
و بشرف اسلام و صحبت شریف طاهر نرسیدند و بالفرض اگر هم بودند البته از نیامی ایشان
ایشان لازم بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف کشادگی بر ایشان تنگ شد کما فی
البحار و غیره من الاسفار البته مثل حضرت عمار و مقداد میگریختند پس چنانکه ایشان اتباع حضرت
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر همیشه داشت بعدم وجود ایشان
را برابر می‌پنداشت و چه ازین علت که جناب امیر از آغاز امر مزاج شناس بلکه معلم الجناب
بودند تبع حضرت شدند یا همراه اصحاب او در رفاقت و تقیه و خوشامد دادند تا روز امر الخلافت
شتافتند و اگر منفرد بودند که من باب علم و جبرئیل بحکم اذا اتی البیوت من ابوابها ازین در میگذرد
برای البابیه چنانچه لائق در لوامع صاحب ارباب الشرح و بسط بیان نموده پس یقینا حضرت هم
نزد علی وحی و صواب است و امر الاجواب باید بحکم خدا و رسولش زمین خاصت لوسیدن نه کاسه
الیس بیدن اما آیت و آفاق هدایت در باب استشاره حکایتی عن علم الهدای میگوییم پس
که هر امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
اتباع شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لا تطع الکافرین والمنافقین واتبع ما یوحی الیک من ربک عمل
نمینمودند بالشوری باز چه جای گفتگو نیست طرفه آنکه از خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که ایها خلافت رای حضرت
شوری داوند و اجتناب بنا بر مصلحت قبول نمود و مجتهد نسناس درین کتاب بارها و خودی مصلحت
و قدرت بیان آن زینهار چنانچه جا بجا التی تداره و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
آن هم میکنند مجتهد چون از تفتیح مذهب خود می اندیشد قفل سکوت بر لب زده لاکه چون قصه فسخ

منعکس شد و سبب آن اصحاب بودند بالضرورت بجهت بایستی خلاف رای ایشان نمودن و هرگاه و کرامت گرد
وشاورهم نمود یاد آمد که صحیح مبتلا و رطعن اندراج یا بیرام طعن قرطاس جوابش زین آیت آورده و در امتناع
باوجودیکه کاسه مفید حاری معلم این ملکوت لیسنده معتمد مغالیط گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنم بازآنرا البقدر مساعدت وقت از بیخ و بن برکنم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** ونیز در تصورت امر مشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد است چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که تشابه طعن و ملام است کلام تنجبا السعید المنیف جناب ثقه که در وقت مناظره
بعضی از نواصب با امام افاده فرموده و بنده حکایت کرد روزی جناب شیخ بجانب شریف بغدادی ابوعبدالله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از متفقهه کراورا ابن ثابت میگفتند حاضر شد و از شیخ پرسید که مذهب شما
آنست که حضرت رسول معصوم از خطا و مبرا از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت
خود بود و حال آنکه خدای تعالی اورا باستعانت و مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت احتیاج
او به رای ایشان و افتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از رهگذر امری دیگر است که بیان
آن خواهم نمود ظاهر است که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق و مامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو و باتفاق نیز اکمل خلق باشد و رای او بهتر و عقل وافرتر و تدبیر او محکم تر باشد و مواد وحی
و الهام میان او و خدای تعالی متصل باشد و ملایکه متواتر بر او نازل شده باشند و او را اخبار با امور
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که چندین مرتبه در
صفات از او کمتر اند و مقرر است که حاکم کاری از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره مینماید
که یقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای و تدبیر و کمال عقل از او بیشتر است و اما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروتر است استعانت از او بظاهر وجهی نخواهد داشت و از مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه بر آنچه گفتم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای و مشورت ایشان و اگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل و اذا اجتمع رایهم
علی امر فامضه و مانند آن از عبارتیکه دلالت کند بر معلق ساختن مشوره و رای ایشان میفرمود نه
آنکه آنرا معلق سازد بعزم آنحضرت که مختص باوست و اما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشوره
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که ازان مشوره سبب
الفت ایشان گردد و ازینجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند و آداب خداوندی متادب شوند نه آنکه حضرت
را بمشوره ایشان حاجت بود و ایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

آگاه ساخته بود تا تمامی بعضی از منافقان صحابه در فساد مقام و مدد کفار اند و در حق او اظهار مینمایند و خلافت آنرا
پنهان میدارند و بهم نشینان وی بسیار سست اند و ایشانرا باعیانهم با آنحضرت شناسانید و بود چنانکه و من
اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم
از آن خبر داده بود و قول او عز و جل و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و بعد از آن فرمود یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم
فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و یحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون و اذا
رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب
مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله انی یؤفکون و قال عز شانه ولا ینفقون الا وهم کارهون و قال جل ذکره و اذا قاموا
الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و بعد از آنکه علی الاجمال احوال
آن منافقان خسران مآل رسول متعال را خبر داده بود گفته و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم
ولتعرفنهم فی لحن القول آنحضرت را باین آیات راه نموده با ایشان و سیمای حال ایشان و صادرات اقوال
و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد از این تفاصیل و حمل آنحضرت را امر بمشورت ایشان
نموده تا آنکه ایشان سخنان بیهوده عرض آورده که از ایشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر هر یک از ناصح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدای
تعالی مشورت آن جماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اسارای بدر ناشی از
منتهای آلوده بود لاجرم در آن مقام گشت اسرا و بنا بر استشار از ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش
ایشان کرده فرمود ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الآخرة والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم
انتهی با اردو ناصر جهة الشیعة علیه الرحمة و اینها علاوه بر رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مخالفین نیز تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم لا یظهر من الرجوع الی التفسیر. ازینجمله
پس لا محاله بر مید مذکوره صلاحیت احتجاج در ینمقام نداشته باشد تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاوره آنجناب از کبرای اصحاب ذکر کرده از آنجمله است آنکه مشاورت رسول خدا با ایشان موجب
علو شان ایشان و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بآنجناب
رسالتمآب متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود بر ایشان اهانت ایشان متحقق میشد و منجر بسوء
خلق و غلظت و فظاظت ایشان میگردید و از آنجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که غرض
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران با او اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنتی جاریه باشد از آنجمله است آنکه

امور مشاورت برای آن نبود که رای و علم از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد برای آنحضرت
مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا فاضل از مفضول تمیز نماید
و جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر وفق قدر و منزلت هر یک وی را در مرتبه او جا دهد و اتباع آنجناب
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز در نزد خدا و رسول و در نزد همگنان ظاهر شود و از
وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد سنیان در تفسیر کبیرش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد
شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای وحی در شان
مشاورت نخواهد نماید پس ازینجا معلوم شد که قول شاهجی اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد
پس آیت وشاورهم چه معنی خواهد داشت معنی محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام علمای اعلام
اهل سنت دارد. قوله قول المجتهد علیه ما یستحقه کافی است در رد این کلام که منشاء طعن
و ملام است الی آخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن میشود
که کلام پیشوای مجتهد طغام جاری که اکثر ناسب دارانی مسطور و توان گفت که حیا نباشد که او معلم
بن معلم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغلطه صرف است و عین و ثقل و درین نزدیکی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات از نامربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول و نزد عقلا مستحق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العزیز سطری بیش نیست و مثل
کالجبل الذی لا یحرکه [illegible] است باشد کفایت توانند کرد و در نقض آن دانی توانا شده قوله
علیه ما یستحقه و هذه حکایة که روزی جناب شیخ الرئیس صریح است در آنکه شاگرد در آن مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد خود خارج از
لاحق ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد یا بمعنی دیگر که عداوت با شیعه ایشان
بهم میدارد و با غض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهل بیت دارند پس الیتم از
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب دهد و آن حریف
خونخوار و نابکار او را زنده بگزارد و بعد از آن هرچه یاد آید در کلام او را که ابطال از هر گوشه واضح میشود
و درین عبارت طویل رد نکند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین باشند
ابو لهب و ابو جهل باشند گرداند و مخاطب نقش دیوار باشد سبحان الله امام [illegible]
در عالم غیبت بود و او را مردم تهنیه و او همه را بچشم سر معاینه کند و صاحب ملک اعلا و باشد بر
هر هیچ مشغل بود و سلطنتی از دگر ذو القرنین در خواب بیند و با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عماد الاسلام پیر و مقتدای او تقریر یحیی چاریی مسطور دیدی و او در بغداد بخانه نقیب الاشراف که
البته سنی خواهد بود یا در لباس شان تقیه رونق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد و هرچه خواهد

از تعرضات نماید که الکتاب یلیح من العرافة مجاز آرد و بر مذهب خود مرتکب حرام گردد و در آن وقت محال بود
که بر تقیه عهد وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود و تا نستن از رانهاء مذهب خود اگر در تقیه بازی برد چنانچه گفته شد
از بعد از خلافت در هر کار انگریزی اتفاق او خواه دلیل پس بهر دو صورت مستبعد ست که چنانه مسمی باشد مر
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر بگشاد و پیشانی بزعم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه را بساط چه که بر عالم
سایه گستر دد اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی امور نیز استعانت
میکنند یعنی امیر از ما شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند و مفترض الطاعة
نداشتند و فرمایش بر وی بردند و شما بار امام مقرر گردانیدید و مفترض پنداشتید لیکن اطاعت نمیکنید که از فتنه
سفیان ایمن شامل است پس این طریق اولی آن حکایات را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
حالانکه ائمه اصحاب خود را ازین امور منع نمودند و هرکه خلاف آن ورزید مثل کشی از فقهای سته رومی او را
ندیدند و او را تقریع و تاقل خود عمل نیاشتند که سبق هذه المباحث و صاحب خانه بعیب جابلی چنین تقریرات
شنیده اینهم تصرمود که مناسب نیست تمسخر بکاغت شود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز افترا ختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته اند ع لا تجاهل و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام دوانه نگیر مدیرخ و آثار اعمی و اعبارت سوالش شاهد بر آنست که سائل جناب رسالتمآب را نه معصوم از
خطا و مبرا از زلل میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل به نفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حال
آنکه مجتهد میگوید که او یکی از متفقهین و مثل فاروق بود اگر این کلام را بر تکلف محمول گردانند پس
هرگاه شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفحم فرماید از کلیه چه میکاهد و بازار آکابر رفقه
چه رونق میافزاید بلکه ولیکن احتمالی بر نفس فقاد مراو میدهد که شاید آن جاهل شیخ را جهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت درباره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه از تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسالة
منفرده مثل نقایه در رابعة النهار ست و همچنین از شفای قاضی عیاض و شرح قصیده همزیه و کتب معتبره
دیگر از محدثین سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه وضوح تام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم هریکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود جامعه و ما بعدان بر آن
اول دلیل ست می توان گفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت دینی از وحدت ازادی و وحدت قهری محتاج طباخ و ندا
و خدام و فوج و لشکر بود و هم مختن و چنین امثالهم حیثیت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
و در تبلیغ احکام و ادای پیام از اقامت جهاتیات نبوت و رسالت که ذات والا صفات او را مستقل نمودند
و برای آن مبعوث حجة المرام او گردانیده اند پس در امور یکه متعلق بوحی باشد و منصوص کرده حاجت استثنا

چیست بلی حاجت مشوره بامور لیست که تعلق بحرب و امور دنیوی دارد و مشترک است بینا چه نظم و نسق انتظام
و سیاست و پیش شاگرد ایندان و معزول ساختن و امور دیگر از ترقی دولت اسلام و غیره که بخلاف آنکه
نماز را شرایطی و از حیلات آن وضوء است و فرضیت روزه بماه رمضان متعلق است نه شوال الی غیر ذالک من
معالم الدین و العبادات و امور یکه اشتراک دارد نیز بجای خود مذکور است و از ینجاست که حق تعالی متعلقات
بشریه را در کتاب خطاب بر جمیع انبیا و رسل عموما و خصوصا ثابت فرموده بگفته و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام
و نیز کانا یاکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لا تحصی کنایة و صراحة صاحب تحقیق را ضرورست که در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی و سکسیر مانه نماید **قول الشیخ النجدی** مشوره حضرت رسالت باجماع
خود نه از جهت احتیاج او برای ایشان و افتقار او بان بود چنانکه توهم کرده بلکه از برای امری دیگر است
که بیان خواهم نمود انتهی شاید که سائل از نفی اساسیه حاجت شریف را از آنجناب مراد آنچنین گرفته که حضرت را
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دینیه و امور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت
جواب آن از آنچه تقریر کردیم واضح شده که اگر در امور دنیوی باشد هیچ منافاتی ندارد چنانچه فرموده انتم اعلم
بامور دنیاکم و تفصیلش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی و هر گاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند جواب الزامی
خواند بود وعده متشان بجا خواهم آورد و بحمد الله که شیخ الرقعة اینقدر را اقرار کردند که آنجناب از کبایر معصوم بودند
بالاتفاق یعنی اجماع سنی و شیعه بر آنست پس بعضی که از سنیین هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و علتش
عداوت و عناد علی است گفته اند که از خرس موی بس ال ما اینکه آنجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر باصول فقه اعزه
مفید بنده را اولان کلام است زیرا که نزد اکابر شان مثل مجلسی و فاضل کاشی مستغنی از رسالت شدند و تینکه معلوم شد
منصب جناب امیر و معامله غدیر و این امور که ایشان در حیات القلوب و تفسیر صافی الاسطراق آورده معلوم است
که جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میدانند یا از کبایر و بهر حال تحقیق شیخ جی از پا در آمد و پر ظاهرست که هیچ
عاقلی این هیچ عهده دست بدارد و مستعفی نمیشود تا اثر نا قص و کم تر نشیارد و موجب مضرت نداند پس از استعفای نقیت
انهم به ثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقرر بود از جبین جابن بمیزان تا تعبر
تا آنجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست ازان بردارد و لیکن زیر دست باز برود
چه تواند کرد کما لا یخفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللات شریف و نصب جناب تقوی باهیئت
مزید تاکید ما خود استعفاست معنوی فکیف که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد کما اشتر الیه کان من
رسول خدا بنفس نفیس در کمال نبوت و رسالت بر کتب معتمد نیز مقام بحث و تفتیش و حاشا که در تعللات و استعفای
مذکور احتمالی دیگر را گنجایشی تواند بود مثل امتحان و غیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان
لیفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید لیس بهر صورتیکه خواهد بنده را آزماید چنانچه کنایه البته از مضمون نیز است
و مقصود ازان اظهار فضائل یار زائل او سیر بعالم شهادت عیانا کما لا یخفی و انیهم بر عقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کلامی جبرئیل و شمها چگونه علی الخلیفه کنند کاش حیات باشد
که دربیت سحر و ازین هم عظیم تر نائج شوم الی غیر ذالک این بود که جناب مرتضوی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حرص علی الامارة دلیل بی ... بود که چون کتاب احمر الله مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه بود و انزده ائمه
پس هرگاه مهر از صحیفه خود برداشت دانست که نائج خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند خفی شاید
شد و بر زمین افتاد و در تابعه آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و دیگر چگونه هم از علل و معدات آن که رعایت او بالغ ست علی
ـه ماندیم اما در ارز و فهم درست ؛ اینکه میگوییم تقدیر فهم تست اصول رافضه مقتضی آن امور ست که
خارج از تقریر و تحریر ست اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند بذکرش از جهت اشد نیز
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار تا هم نخواهی یافت لاحول ولا قوة بالله العلی العظیم
ربعد ازین چون شیخ نجی دعوی کرد اتفاق را بر آنچه که حضرت اکمل خلق بود گوییم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقیماند اتفاق رفضه بر آن جوابش آنکه آنچه کمال هست تا با کمالیت
میرسد که شخصی محتاج باشد بقرارت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و با شیخ جی او را اکمل دانند خود
اعتراف دارند بسلب آن از کسی محتاج باشد تشکر نیست ؛ زیرا اینکه در روایات شیعه موجود ست که جناب امیر وقت
ولادت خویش روبروی رسول الله قرآن مجید را با جناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود در آن وقت
از حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه بجا بهتر بود و تدبیر نیز
محکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چون بسبب تهمت در باب عائشه صدیقه پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کرد ان حضرت چنین هدایت نمود که عائشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه وسلم چنان امساک داشت و رغبت او که رای معلم خود بلکه استاد الاستاد خویش را نه پسندیدند
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شاید بر بودند عائشه صدیقه در دولت سرا متمرت گشت زیرا که ترتیبان بند دیگر
بر غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبادی آن قطع نظر از امور دیگر و اب و بود که در بیماری حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید با مامت صدیق لیرا و امام شد در نماز و ان دلیل شد در سقیفه و نیز سانحه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از نقابی شیعه موسس اصول امامیه پیداست و در تالیفات فقیر غالبًا در نقض طعن الزام منفصل
گشته و شاید که پاره از آن درین مجلد هم آمده باشد و ان تیسیر زهر هلاهل بود و سه حرمت پیشتر گفتم و شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند کرا طاقت باشد که بالاستیعاب بخیر تا گنجا بیا الغرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنچنان بر عائشه شفقت داشت که غمخواری و خیر خواهی حضرت امیر را نه شنیدند و قس علی هذا چون جیش
خصم روز احد بر لشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود و امیر بعد از تخطئه
فرموده اجازت بدهد که وجود و عدم ایشان برابر ست چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید در نحو وقت

نیز حضرت بر مشورهٔ اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهاد و اگر کار بران می‌بست بسیاری از مشکلات را
میگشاد مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتن بجاره و نمودی الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازینجا نیز واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر و کبایر عمداً و سهواً قبول لا نامه و بعد ها حضرت معتقد نبود ورنه تخلف آثار شاه جناب
در هیچ امری نمیفرمود و همه امور بجای خود منتظم گشت که شرح آن در مطولات هم نتوان نمود و از دیگر جهت اهبط وحی اعتقاد آن
داشت غیر از مقلدین ابن سبا کسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشد و آنجناب را بدرجه الوهیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است که از اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درین مقام گفته اساس آن بر مغالطه افتاده قوله و مواد وحی و الهام میان او و
خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المتقلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
هم یاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هرگاه روح الامین رونق افزود یعنی زمانی که ای جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس جواب آن
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که آنرا نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و دون زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل و نهار و هر چند طبرسی و کاشی و غیره بمتاخر باشند از
شیخ المتقلین بزمانهای دراز ولیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیخ صاحب تقیه است
کما لا یخفی و هر جا که مبتدی را تخمین و وهم و خیال در گیر و جوالش همین است و نیز از مجتهد و امثالش کسی را امروز نخواهد
یافت که ذوالقرنین با امام حسین بجنگانند الی غیر ذلک من المغالیط استاد شیخ المتقلین انهم ندانستند که آیت در کر
که جواب سوال رسول خدا بود درین قران موجود است و قاطع مواد و تقریر او است یا اغماض صریح بکار بردند و خود را بتجاهل و تغافل
زدند با اعتقادی خلاف این قران میبرد داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود داد لقب اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بغیر جناب مشکل کشا غیب و بر ظاهر است که
که حضرت پیغمبر ملایکه را برخدمات شان مامور ساخته و مجابر عهدی آنها مسلط گردانیده این امر جناب امیر [illegible]
از مکمن بطون بیارگاه شهود آوردند پس آنجناب را کی رسید که هر فرشته را اشاره فرماید تا زبان را بجا بیند مجالی
ندارد که منبر تابید بخلاف رای صورت انجام در هیچ امری نماند چنانچه استاد شیخ جی یعنی ابن بابویه در معجزه بسائط
مفصل گردانیده و دیگران نیز هم اساتذه صدوق از ان ساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زبان
راست گوی جناب مرتضوی آوردند و این امر مجمل کلی را بذکر جزئیات هم شرح و بسط دادند حتی که بار شاه و آنجناب هم
دران مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رود و یا درمی و هم زند بدون پروانگی من همان دم بیا و
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسد تحدا چه مفید و حال هر دو جناب و زبیر
ورق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بخیر خواهی مرتب می فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد علی مرتضی بنقیض آن امر میفرمود پس

از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامریه غافل شده اند زیرا
بفرمایند که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم در باب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود امام همام
موصوف را خطا یا عناد در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول بالیستی اتباع فرمودی
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه و بالش بر تمامی خلق
محیط است که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و باتباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخارزار ضلالت
گرفتار اند و آنانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنها را کافر و فاسق میشمارند
پس آنچه بر اصول شما لازم آمد معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و در روایتیکه در آن حکم جناب امیر
است بعبد الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر و مقالی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمید قاعده که درینجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب آنکه ضعفای عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار و حیات القلوب و رسول خدا با وجود آن صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد لغضب پیغمبر معاذ الله دنبال رفضه
خاسرین میگذارد و لطیفه که علت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه تر آنکه چون حضرت
زوجه دیگر را که حفصه بود در شرکت لغضب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انها صوامه
قوامه و چگونه بخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه عدوان پدر و آلِ جناب حدیث باشد پس این لطف
از کجا بکجا می کشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر سنیان افتاده جمله ایشان گفتند
که خدا رافضی شده درینصورت علمای رفضه از تعصب این بزرگان و خداوند عالمیان خبری نیافتند بلکه سنیان
بر نداشتند و اگر کسی را دغدغه باشد بمجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهمان الفاظ خواهد یافت
انشاء الله تعالی و ازینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه سنیان
و دیگر عبادات خالق الارض و السموات بطریق اولی که محب اهلبیت اند و نواصب را بدتر از کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهر دو چشم باید نگریست که حدیث امام صادق بدین معنی
روایت میکند که نماز و زنای ناصبی هر دو برابر است فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون که در حصه مطابق
حق الیقین و بحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی ماخوذ از امیر المومنین است
و علم آنجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین و لیکن ازین خصوص که بروایت
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکوره از هم گسیخت و خاک مذلت بر سر معین و ولای اهلبیت طاهرین بخت
زیرا که از لفظ حضرت جبرئیل عیان شد که نماز و روزه نواصب مقبول است پس حضرت صادق میگویند از مفید یا مستفید

وزراره باین بهبا پایمال بهیروزال گردید والحمد لله رب العالمین و درینمقام بسیاری از احادیث شیخ
مذهب رفضه در دیده و بحث در بحر خاطر احقر موج زنست از لوازم بالملہ مذہب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه سال بکم هر کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکند مگر بکسی که او را بهتر از خود داند پس در علوم
دینیه چسان از کسی استفاده خواهد فرمود که از و کمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه مذهبی سنی مسدود
رواج یافته بود این شیخ الناصبین از زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو مصنف
بالذات و بالواسطه اوستاد او بودند زیرا که اسامه که از اوائی اصحاب است و در ابتدا او وقت خلفا مشکی و
غنیست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما روی الحلی فی نهج الحق و صدقه الکشوری و بار که گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
الفقه دلالت کرد بر قاعده شیخ جی که اینها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند آنکه ائمه ما درمیان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فانظروا یا اولی الابصار ما ذالک
لتب هولاء الاشرار **قوله** و از مضمون آیت کریمه نیز تنبیه بر آنچه گفته حاصل است الخ درینمقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده ع پاکدامن چون زید
بیچاره بزاو فتاده تا گریبان در وحل ۞ تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی محدث اوست
که تاملش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نیده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
از آن باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
تقارن بر اصول مسلمین بگذراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه های که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
صدور یافت تا مقام حضرت ذوالنون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرآنی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین بر کشاید
ماوا و ملجای او دوزخ خواهد بود و این وعید ها را پایانی نیست از انجمله آنکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
وغیر او آورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القرآن برایه فاصاب الحق فقد اخطأ و از انجمله
آنکه من فسر القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من النار و امثال این احادیث چندانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار و غیر آن نیز واضح است اکنون رجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قرآن مجید را از هر مفسر آورده اند و هر چند نزد ایشان مقبول نیست در قدح از
میکوشند در نه بر حالش میگرایند و جمعی هر چه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا مینمایند از جمله گروه ثانی
فاضل کاشانی است که منهج تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حیثیت آورده بالجمله و رمعنی مذکور از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی مسره کردن و عیار مقوله استاد الشیخ و السید
دیدن پس بدانکه حدیث مذکور در تفسیر صافی زیر آیت و شاورهم فی الامر چنین نوشته فی امر الحرب و غیره مما یشاء ان شاء الله

فيه استظهارا برايهم وتطييبا لنفوسهم وتمهيد السنة المشاورة للامة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا وحدة

اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وفي نهج البلاغة من استبد برايه هلك ومن شاور

الرجال شاركها في عقولها وفي الاستشارة عين الهداية وقد خاطر من استغنى برايه وليه سطري زير فاذا

عزمت قلبي منها بيد فاذا وطنت نفسک علي شيء بعد الشوری فتوکل علی الله في امضاء امرک علی ما هو

اصلح لک فانه لا يعلمه سواه واز اين عبارت چنانچه مي بيني امري چند برآمد يکي آنکه مفسر مقيد و خاص گردانيد

امر طلب مشوره را بمهمات حروب و اموريکه لائق شوري باشد از غير معالم ديني که راي اصحاب را در آن

بجويند و هرچه در خاطر شريف باشد و برو مي ايشان بگويند و آن نيست مگر وقتيکه وحي الهي در آن

نازل نشود که درين جنگ چنين طوري بايد کرد بعد از ورود وحي و بيان الهي طور آنرا از صحابه پرسيدن

چه معني داشته باشد که حاجت مشوره باقي نماند بديهي است که در شعاير و معالم ديني لصحابه مشوره نتوانند کرد

که نماز صبح قبل از طلوع گزارند يا بعد از ان و زکوة بقدر حصه چهلم دهانند زياده بران و فرضيت روزه متعلق

بشهر رمضان است يا شوال الي غير ذلک دوم آنکه عزم شريف را مفسر مذکور مقيد گردانيد بعديت از مشوره

اصحاب کرام سوم آنکه فوايد استشاره بسيار است بعضي را بيان کرد که قوي گردانيدن است امر بيرا

که دران راي بايد ان طلب غير بنير و ايشان نيز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور دو جهان از کمال عنايت

و فور شفقت راي ما ميطلبيد و اگر راي کسي لپسند آمد مفتخر و مباهي خواهد شد چنانچه علماي شيعه از جناب مرتضوي

در دو سه امر روايت کرده اند و انشاء الله تعالي درين اوراق مجملا يا مفصلا ميايد و ديگران هم براوصاف

جليله و مناقب جزيله او مطلع خواهند شد و او را فيما بينهم ممتاز خواهند کرد و نيز ايشان و هرکه متاخر است تا قيامت

او را مطمح نظر خواهد ساخت که مشوره طريقه حضرت است بايد آنرا محکم گرفتن و از دست ندادن و آنکه شنيدي از تفسير

صافي امريست محقق که اهل حق در تفاسير مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب مفسر بايد آنچه حاصلش در فارسي بدان

ميرسد که علما اتفاق دارند بر آنکه هرچه نازل شد دران وحي از جانب رب العالمين نيز جائز نبود حضرت صلي الله عليه وسلم

را از امت خويش راي جستن و مشورت طلب ساختن و خبرين نيست که حکم مشاورت دران بود که وحي شريف دران هنوز

اجلال نيافته و انهم از امور دنيوي و مصالح اخروي که کدام ميدان مختار گردد و فوج بجا بجا متفرق يا مجتمع ان مقابل

دشمنان باشد و راي هم مثالي از ان ميگويد و بيرون شهر يا اندرون آن اتفاق افتد و مانند اين امور و در تمام و سعت بار

است اگر عبارات مفسرين بلکه محصل معاني آن بقلم آيد البته اوراق کتاب تطويل کشد الغرض چون اينقدر زيدين سامعين

يافت بکلمات طيبات حضرت معصومين موبد و مشيد گشت اکنون بکلام شيخ الشيوخ رفته تا گمراهيست توجه نمودن و بسيره ا

اثر با سره ممتاز گردانيدن ليس بعد از شق اول ميگوييم اگر مراد انبياء است که موبد باشد با قوال عترت طاهره از حضرات

معصومين ليس آنچه محقق بود در تفسير مذکور دانستي از تخصيصيکه مفسر مذکور بعمل آورده و بنقل احاديث از ان خبر داد

که مشوره در امور ديني نمي بود بلکه در امور جهاد و حروب و اين امر از اجلاي بديهيات است بعد از وحي حاجت با استخراج

افزوده که صاف ازین کلام پیداست وکلفتی در فهم آن نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضا کن ونظر بر توکل
بدار چنانچه حضرت باعرابی آموخت که شترش رمیده بود که نیست توکل کن وزانوی شتر را به رسن محکم گردان
ودر مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ه بر توکل زانوی اشتر ببند ه این حدیث که با دیگر وایا امیر بعد از امور
شیعه مرویست شیخ جی را یاد نمانده وتحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه وشروح آن ازان پر است
با اینهمه تغفلها که عوام طلبه هم ازان متنکر اند شیخ جی را لقب مفید بحصول انجامید چه این از حضرات رفضه لقب
نیست امروز به این مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته بیجا رسانیدند حتی که نام او را از مزید
التعظیم نه از جهت کفر ولعنت جبرئیل وکعبه وسلطان العلما الغیر نمیکنند حالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
بر تالیف آن مینازند انهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افروز شدند وچه بدان
ناقه شریک جناب امیر وکار گر از توانند شد وانهم قبل از جنگ بدر فاعتبروا یا اولی الابصار واین مجتهد
سجال مرثیه خوانی حیدر مثا بسیت که عمرش گذشت وندانست که سواری امام حسین در رفیق آباد در سرای
بولس آمد یا بسرای مرزا الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن قاضی تخصیص والقال بداعی
تمنی با آواز بلند میدهد که آن عزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام متصدی آن قراءت اهلبیت نبوت
صیغه متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم ودر مجمع البیان بصیغه
متکلم یاد کرده وبعینه باعتراف کاشانی طبرسی آنچه نیز امن توفیق بخشم وارشاد کنم پس توکل کن بر خدا وحاصل
قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره واستخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
وازیکسی چیزی مپرس ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن وبعد از امضا وضعه کلام بالبیان امری را که
محقق ومعین گشته بجا آرد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد واز شیخ جی بسیج اسناد و
بطور شهید وشاید که شیخ بحدی چنان به سخن پروری منهمک شدند که ازان هم خود را متجاهل متغافل
ساختند به هر کس عیانست که نسبت با اسباب منافی توکل نمیباشد شیخ جی از صیغه خطاب چنین
عبارت فرمودند که حالش غیر از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که بمخاطب خویش فرموده بودند مختصر آیا بشنید که حقیقت آنیست که مرا توقعی ازین بار
نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات بوضوح انجامید که هر بلائی که بحضرت ایشان رسیده از تمامی فرقه
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل البتان عمدا نموده اند نه سهوا چنانچه در جزء
تحفه بیان گردیده شکایتی از اقوال ایشان که کمتر از هزار دشنام نباشد که مارا الغضب گردید برای اطاعت و
مفترض الطاعت والنسبت ولیکن زنهار بدان وفا نمودند چه در اداعت چه عهود وتاکیدات از جانب
امیر رفته که همه را یکان یکان شکستند وبر اصحاب نگار ونقش مطاعن بر بستند پس ازین جماعت
توقع ایفای مواعید وعهود ومراحل دور است لاجرم ایفای وعده را افقی در خطاب ناصبی التقدار باب کرامت

خواهد بود وخوف استشار وانا علی ذلک من الشاهدین و آنچه گفتند که وجه امر مشاورت آنست که اوتعالی
آنست که سبب الفت گردد وطریق تدبیر امور یاد گیرند و بآداب خداوندی متأدب شوند الخ بالیقین اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رأی باشد و هرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد و هر دو باقی نماند
بعده و بیچاره از تشنیع چی بی آنکه شخصی را معین گردانند در پی تعلیلات گشتند و در مغالیط بردی خود در
افتادند و شکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و آن مشتمل است بر فواید یکی آنچه الفاء
والتسمیة وازینجاست که اهل لغت نوشته‌اند و محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل ای استخراج کردم شهد از نحل و مشاوره و استشاره
بیک معنی می آید پس معاوضه کلام برای قرار یافتن امر نیست و رفع تردد و همچنین فواید دیگر که بعضی جایز تواند
و بعضی منجر الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی وشاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام لطیبنا بقلوبهم
چنین است بر بیان او که رای اصحاب برا استخراج بکن و مطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
بی غبار قرار یابد و شیخ چی این راه را قبل ازین مسدود کردند که زنهار جایز نیست حکیمی را چیزی از
کمتری اخذ کردن پس شیخ رفضه در وحل مخالفت قرآن افتادند بعد ازین باید دانست که
اهل لغت صراحة گفتند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیت کریمه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا میگوید ای رأیا
معتزما علیه یقال عزمت عزما وعزیمة بالضم وعزیمة اذا اردت فعله وقطعت علیه عدیمی را هم لفظ
که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل نماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد و محبت
و انکار و عداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گردانند و از آن واضح شود
بر عجز روافض که نواصب را بجاده تقدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه ماجور اند و آن
حدیث اینست عن الباقر قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا والعزم والعزیمة ما عقد علیه قلبک انک فاعله صحیح دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
مختوم الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لهذا ترک چیزی آوردند و او بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ نسی در آیت کریمه مذکوره بر نسیان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بملاحظه
آن ازین لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از عهد و میثاق گرفته بودیم که باید
در حق این سیزده تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بعد رحمه
ختم رسالت وامامت رسیده اند و مهدی نرگسی چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضه
بلکه نام جناب امیر ع و فاطمه ع و امامین و ذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی ازین
تفاسیر لفظ تسمیم شرحی موجود پس آدم این عهد را فسخ نمود و ترک کرد و در زنهار اعتقادی

چنان نوشته است که بدان مامور شده بود پس نتیجه که ناصیحت شان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز
منشوی چگونه درباره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً و فالبعد فرمایند و این بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد لیکن اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت شیخ التفسیر
توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب است آن را با استشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی فوائد
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه در آن ترددی باشد بتعیین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین بر گذشت که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در آغاز که فلان امر مصیبتی جانکاه بود و بعد از
ده سال بلکه بیست (?) سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و اینکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را امید است که ملتفتی
انرا بدایتی و نهایتی نیست و آنانکه بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و آخرین
حال غزوات و مجاهدات را پرسیدند و آنها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسید زبان بتصدیق
گشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
آنچه طبرسی مولای رفضه خصوصاً اقای این پدر و لیکه (?) تحقیق کرده لیس بدانکه زیر آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخرج رایهم واعلم ما عندهم واختلفوا
فی فایدة مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم ویرجع الی آرائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینة وثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابة ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحنهم
بالمشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء
العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی و از ضمیر این خامس ظاهر
است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتم یعنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تنقیح مرام با دارة کلام و بدین مشاورت فواید بسیار است غیر
محصور باز طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد و عن جابر بن یزید فاذا عزمت بالضم
فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک و وفقتک و ارشدتک فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فاعتمد
علی الله وثق به وفوض امرک الیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی الواثقین والمعتمدین علیه

والمتقلبين اليه الواكلين امورهم الى الله وتدبيره چون برين عبارت اطلاع يافتے
وانچه واب برين مفسرين است بتصريح احقر الانام بالاستناخی از سکوت ورزیدن در
آنچه مقبول است و برد و قدح لب جنبانیدن و در آنچه مقدوح است عیان است
که مولای و آقای مجتهدین را در هیچ مقامی جای سخن نبوده و در نه باب قیل
وقال را می کشاد و بنیاد جدل و جدال می نهاد چنانچه زیر آیت کریمه اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ
مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِیْ مَنْ يَّشَآءُ در تفسیر مذکور دیده باشی الی غیر ذلک
من الآیات پس عیان شد آنچه بالای این مقام بخوبترین وجوه تمهید یافته که حکم مشوره در
حروب بود یعنی استخراج آرای صحابه و علوم ایشان نه در معالم دینی کما بینا امثلته
در فواید استشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب و رفع درجات شان بود لا انکه این
عروه وثقی را از دست نه دهند که خدای عزوجل هیچ کسانیکه پیغمبر باید بلی مصلحت آن بود که زنهار
این مردم را درجه اقرب بمنبع دانند و درازی بالشیان نمی گفتند که حالا گفته اند نیست را چه لفهد کنی و خواری
بدولت تونگه میکنند با نیازی وغیر از جناب امیر که جنان معصوم بود که والی هرگز راه مشاوره نمی
و چون اکثر مشاورت با شیخین بود البته مذهب رفضه باطل گردیده و طریق الفت با اهل دنیا غیر
ازین نبود که در هر باب سران اهل نفاق را غنیمت فراوان را غنیمت که سه ها هرکه زرو پیدا صرف خوار آورده و در نثر از دهی
آهنی دوش است که برین سنت صبر و نه وتقیر تمسکر ناصح از غیر ناصح و حضرت را استعانت در امور ملکی
جایز بود و امر جدید انکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابیر النخل باصحاب کرام فرمود انتم اعلم بامور
دنیاکم پس استخراج رای اصحاب و بعد از مشاورت شان امضاء امر منافی شان حضرت نباشد
اکنون غیبت و نابود شد آنچه رئیس المناکب یعنی شیخ نجدیه تبار دلیر خود بافته و تافته بود و رئیس اهل
حیاکب یعنی فرزند مومن جالسی لب افتخار گشوده و این وجه اول بود متقدم الشرف و موجود و آن
راست پسی بر اصول ما موجب مزید الفت شده و هم سبب ارتفاع مدارج اصحاب کرام که با داب الهی
در رسالت پناهی مشاورت شده اند و انهم را یاد گرفته آنچنان بعمل آورده که به برکت آن عالم
منور دین اسلام منور گردید و دنیا را باغ و بهار گردانید و بر اصول رفضه و خیالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذکور زیاده تر موجب نفاق و شقاق و عصمت
خلافت شد که بر راه ارتداد گرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت بقا د گشید کما لایخفی حالا باقی
نماند از کلامش بجز کردن آیاتیکه در کمال مذمت اهل نفاق وارد شده و تشنیع مضمون
و هر کس که براه رفض قدم نهاده انرا بر مساوی مهاجرین و انصار از راه نفاق رایج ساخته
و در تتمیم این امست حقیق کما عرفت از در مثالب بر آمده کما فی الصحایف والبحار و غیرها لیس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم **قوله** وایضا می تواند که وجه آن باشد الخ این وجه
تا آخر قول شیخ المعلمین که بعد ازین تفاصیل وجمل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده دلالت
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که آیت مشوره
دران نازل گشته وفساد آن خود از کتب ایشان وتصریح وقبول قدوه المفسرین ایشان کالشمس
فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه آن که
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ که دو آیت بیش نیست و زینهار دران دخلی ندارد بلکه
نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآن است و مفسر مذکور هرگز این قول را رد
نکرده و از مطالعه تفسیر بکیر رفقاء او تفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق نیز
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته و اگر با اینهمه درین باب تردد
داری باید که بحفظ این دلیل همت برگماری که سوره توبه قطعاً و یقیناً بر ذکر غزوه تبوک شامل
است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشان است که در ماه رجب الفاق سفر افتاد
و این غزوه را بعد نام نهاده اند غزوة العسرت و ساعة العسرت و فاضحه زیرا که منافقین تخلف ورزیده
در سوا شدند و تبوک بتاء فوقانی و باء ابجد موضعی است در جهت شام چهارده منزل از مدینه طیبه از انجا
تا دمشق یازده منزل است و عسرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام و تازه انکه میوه ها در
مدینه رسیده و زراعتها قریب درو گردیده بر طبائع بشری این سفر بسیار شاق بود و زاد
و راحله بسیار قلیل و تعداد افواج کفار بیش از پیش و دشتی عظیم یعنی دشت شام در پیش
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را باید دید
که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فائز گردید
و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجامیده و جمعیت لشکر شریف درین سفر بسی هزار نشان
میدهند و بعضی هفتاد هزار و غالب که این شمار با همراه خوادم و اتباع باشد و اول بدون آن
و برای تصدیق آن در مذهب شیعه مجلد می از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار غزاوی که در
سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذهب با رساله بذل القوة فی سنی
النبوة مشتمل چون حال تبوک آخر غزوات حضرت درین سوره مذکور شد مدعای مفسرین
چنانچه باید مجهول انجامید که سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین صورت پس
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
مذکور شده است حکم استشاره بحبیب خود فرموده شد تهو بالا و بر هم و درهم شد
و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده اند بر شیخ المعلمین منطبق است و

۵ اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ❊ ببری رونق مسلمانی ❊ قطع نظر از تحریر شیخ و کرامتش لبیر و تواریخ دالی
نیز بر جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمان از وهم با فراتر می نهند خود و الثقلین را با حضرت امام حسین
همچگانه یعنی در تشیید المبانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد بر نزول آیت مشاوره
قبل از احد که در سال سوم از هجرت ست و آن عبارت این ست و لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
چون مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای بدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند
و بال معلوم شد باحادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود باعتراف
این سفها نیز بالتعقل چون این قدر از کلیه در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات بتفصیل
با اجمال قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت
کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد مدد کفار بوده در هدم بنیان ساعی بسیار الخ
خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و زبانش
بدان گواهی دهد و خاتمه او بر اسلام شود خلاسی من الاصحاب بمنافق ولا مرتد خلیف که
که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
و اساس اسلام را بر اندازد چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المهملین حضرت رئیس المجتهدین
بیان فرمود اینقدر بهست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز ظهور نیافته
او را مسلمان و صحابی می توانند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشان را چگونه اصحاب
تواند فرمود کلا ایکفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین بطیب خاطر حقیقت
اسلام نبوده اند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند و او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
و مردود است و کارش از سوفسطائیه در انکار بداهت برگذشته چون ایشان ائمه مومنین نه
باشند دیگر که بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه
علی المجوس القدریه بجهنم در رازطی شده بسبب تحلیلها که از آثار هجرت پیش آمده و بارها
گفتم لتعرض بآنکه انتها بکرده ام پس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما آنچه
شیخ جی فرموده اند که ذوات منافقین را بحضرت شناسیده بود پس دران هم نظر است
زیرا که در همین سوره این هم بر حضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ
و ازین آیت پیدا ست که آنجناب آن قوم خانه خراب را چنانچه باید باعیان هم میشناخت
و حکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان استاده دعا نکند پس اگر
اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود تا ارتکاب
نهی لازم آید معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که بعد ازین بر جنازه

بجنازه هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرموده یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ظاهرش دلیلی بر آنست که گفتیم از انجاست که معتقد ایمان
رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه وسلم در روز جمعه منافقین را
بکمال ذلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانیده و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز
بروز در ترقی بود لیغیظ بهم الکفار اینهمه را رفضه و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال آ
می بینند ولیکن دانه و دام خود را همی چینند اما آیت اولی پس حجت الهی در آن قائم است برین اقوام
هرسه کانه زیرا که برای منافقین و من اهل المدینة فرموده اند و ایشان اهل مکه و صنادید شان بوده اند تا
امروز شیخ الغافلین ازین هم بخبر است که سبب وجود نفاق چه بود و کجا رو داد و در مکه برکه مسلمان
میشد کفار او را باجماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند چگونه راه یابد
و این خود امریست هم عقلی و هم نقلی و از ینجاست که چون یکی از معتقد ایمان رفضه را پرسیدند که بیعت یا
ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود و یا باکراه بمجرد شنیدنش نقد حواس در باخت که اگر بالشق
اول ایمان حقیقی برای شیخین به ثبوت رسید و اگر ثباتی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که
اکراه از جانب کفار بود نه از حضرت سید ابرار پس بیچاره حدث کنان بگریخت گویند چون بدارالامامت
رسید که حضرت امام عسکری در گهواره بود ولیکن او را فرمود بگو که ایمان شان از طیب خاطر بود
بامید خلافت و شهریاری که از منجمین و کاهنین شنیده بودند چنانچه مراد جواب در نقل قبل
ازین دیده یا شنیده باشی غرض اینست که در مکه معظمه صورت نفاق بوجود نیامد بلکه هرگاه
حضرت هجرت فرمود و حکم جهاد در رسید و غلبه دین اسلام روز افزون شد یهود مدینه که ریاست اهل
کتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکر پیش گرفتند و از در لعنه و نفاق برآمدند بسبب غلو ای و این امور را
علما مثل صاحب منهاج و غیر او کتب خویش مبسوط گردانیدند که نوشتن عبارات شان و جب تطویل است و در زمان
خلفای راشدین نیز کلان ترین یهود ابن سبا در لباس اهل اسلام در هم دیرینه را بکلم کتاب مختار و مجمع البحرین تازه کرد
و هم علی آثارهم یهرعون معهذا این آیت والی هدایت ایمان آیت کریمه اگر رفضه تا امروز در جواب آن هیچ دقیقه
مساعی نامرعی نگذاشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف اینست
که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و انصار اهل ایمان و اخلاص بالغ ایشانند و حق تعالی برای ایشان جنات
خویش را آماده فرمود پس از ینجا شان مطعون باید دید و غالبا این بحث لفظ طعن الرماح مفصل قلع شد
خیال النفاق سوی ایشان بدیهی البطلانست علاوه بر اینکه رفضه دعوی اینمعنی در هر کتاب فن کنند که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینهمه را بحیات نهم قبل از نزول سوره توبه بتمادر از خیث باخته و در احادیث بسیار از حال
شان خبر داده بود و ابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه عار دلالت نکند الی غیر ذلک لیس فی حق ایشان

اعمال بگویند صادق تواند شد چون حق تعالی ارشاد نموده است ثم مرتین یعنی دو بار عذاب کرده شوند و بعد از مهلت
بعذاب الیم گرفتار کرده مقتضای ما کسبت ثم لا یجدون من دون الله ولیا و لا نصیرا نیز که در شان منافقین در همین
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت و خواری ایشان را فرا گیرد و خلفای راشدین و مهاجرین
و انصار و تابعین اخبار سیاستی و خواهی که در عالم دنیا یافته اند کسی از آن انکار نتواند کرد حتی که
مجوسیان ایران نیز دانسته اند اما آیت دوم که در اخر این سوره واقع است شیخ جی رعایت ترتیب
قرآن هم ملحوظ داشته که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل طرابلسیه بحث پیدا شد پس ازین
آیت ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن مجید تا رسوائی ایشان بر آیات نرسد قرار بود
بطوری که اهل ایمان ایشان را نه بینند تحرم که فایده شیخ جی در ذکر آن چیست بلکه القدر هم غنیست
که در اول بخیال آورده بودند که از آن ثابت شد که حضرت ذوات شان را نمی شناخت پس بحکم مشورت
نمود تا معرفت حاصل شود حال آنکه جواب ایشان لوضوح انجامید که آیت مشوره مقدم است و این آیات
متأخر پس خیال شیخ طعام محض خیال خام است ع دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست از این آیت
چه فایده اندیشیده و چگونه مفید برای حالت مفید گردیده شرحش باید کرد و خود یگی را باید گذاشت
بلی فایده این آیت برای اهل حق السنت که بذکران رفضه را مخنوق گردانند که اصحاب حضرت شب
روز ملازم حضرت بودند در مدینه وقت نزول آیات قرآنی گوش دل بدان نهادند بخلاف منافقین
که چون می دیدند که کسی ایشان را نمی بیند میگریختند لاجرم حجت الهی درین مقام نیز بر رفضه قایم شد و اگر ضرری است
برای شیخ نجدی و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
محتضر گذاشتند بلکه از مدینه گریختند و بعد از مراجعت گرفتند و بلا میانه اصحاب و اهل بیت بر انگیختند
و این روایت را محدثین ایشان آورده اند و صاحب گوهر مراد محقق لاهیجی بودن ایشان وقت سانحه
وفات شریف بدین تقریب آورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هر که خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکر آن اولی بود و لیکن شیخ حارثی زینهار باین حرکت نمی پردازد و حالش مثل
غریق است که حواس گم کرده درین لجه با دست و پا میزند دخل دادن ایشان در مهمات حروب
و مجاهدات سراسر برای انتظام امور مذکور و برای حضرت مضر که بر راز شریف واقف شوند و مجالس
با مانت مقرون نمایند و یکبار خبر رسانند که امر دور در محفل مقدس چنان قرار یافته و انها تدارک
نمایند و ازینجاست که حضرات معصومین برای العموم که استشاره از انها نمایند چنین فرموده که
خدا ترس باشند و عبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر اینست و شاورفی امرک
الذین یخشون الله و صاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
ترقی اسلام شروع شد لباس مکر و فریب بر خویشتن راست کردند و برای فتنه گری کلمه اسلام بر زبان

آوردند که وازخلق ترسیدند واگر خوف خدائی داشتند مصدر قرارت چرا میشدند وقسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
مورد صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُم باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین ودیگر مهاجرین رازدار وغمگسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد وابوجعفر اول وثالث در کافی وتهذیب بورقی
چند بطمطراق تمام روایت کنند وزاید برهمه آنکه حق تعالی مهاجرین وانصار را وهم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید واگر بغور شیخ
المنافقین وما وجین اوبی بمقصود نمی برند باید که بصافی تفسیر این آیت را ملاحظه نمایند که معنی آن
اینست محصلا درعبارت سلیس فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار نز
چشمک میزنند ومی خندند یا بغیظ وغضب می آیند که عیوب ما را آشکار میکنند وباخود میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع آن وتدبیر خروج می نمایند پس اگر کسی
ندید برخاستند واگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس باول منقبض می خیزند وآبروی خود می ریزند اینک نسبت
حال منافقین بود وبنده میگویم که بخلاف اصحاب در این امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده کما عرفت
اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشنودی شما واگر شما راضی شوند
بسبب آنکه حال قلوب نمی دانید خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حدود شرعی برگشته اند یعنی چون خدا
ازینجا بیزار باشد رضای شما فرضا چه بکار آمد بعد ازین فرمود که اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا واجماع فریقین
بر آنست که مهاجرین وانصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضماوید قوم عرب بودند نه اهل بادیه قسی القلوب
داشتند وصحبت علما را ندیدند الی غیر ذلک وحال اصحاب ممدوح از آیت [illegible] ومصاف لشمیدی یعنی التَّائِبُوْنَ
الْعَابِدُوْنَ الآیه [illegible] مسالفا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد سلطنت
کفار را نگونسار از کسری وقیصر کنده اند کما مر مشروحا فی اول هذا المجلد وبرظاهر است که آیت کریمه مصدرا
بحرف شرط کما اشرنا پس بر صدور برسم دلالت ندارد وحاشا که ایشان بعد از علم نفاق راضی شوند
فکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساعت گردنش زد
وخدا ورسولش مستحسن دانستند ومرتبه اورا بلند گردانیدند لقصه رفضا [illegible] در حقیقت میخواهند
که حضرات خلفا بر گردانند وحق تعالی در کلام مقدس خویش ودر هر مقام رفضه یهود وسست را مثل منافقین
رسوائی گرداند قاتلین منافقین ومرتدین را ایشان منافق میگویند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ اما آیت
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند وبرای شیخ المنافقین وبال ونکال دنیا وآخرت می افزاید
زیراکه مصاحبش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد وبخصوص که ایشان را در زمره مومنین وانصو

سید المرسلین داخل اند و حال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگویند ازراه تقیه است چنانچه امام
منافق صاف عیان میشود و ازین آیت انهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین بودند
زیراکه فرمود ای اصحاب نبی اینها قسم میخورند که از جملهٔ شما هستند حالانکه از جملهٔ شما نیستند شما خلوص
ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند والحمد لله که درینجا بهترین ثبوت میرسد که رفضه بر طریق پیروی ایشان
بود که منافقین باشند میروند و انها را اقتدام شان می نمایند و هرگاه با ایشان را نصیحت میکنیم که به تقیه
تقیه مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب در می آیند چنانکه رفضه
بر خود فخر میکردند انهم نشنیده بلکه امید دین داسلام را که گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع مصائب
و بلاها افتادند بر نفوس خبیثه خود قیاس کردند بلکه از انهم در گذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هر
یکی را برنگ دیگر تلقین نمودند و دیده و دانسته اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
کما فی الکافی ان الله عزیز ذو انتقام و حق تعالی در کتاب خود حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
که شما ایمان آرید بآن پیغمبر در آغاز روز و بالاخر انکار نمائید و بگوئید اوصاف رسالت و حقانیت در و
نیافتیم پس از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شنیده
بوده است اعادیا من مکائد ایشان و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و حال راستی اصحاب کرام خود از کتب خصم دشمنان
ایشان پر ظاهر است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در بارهٔ فدک خواستند که جناب
سیدة نسا را غبار بیکه دارند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی تشفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه برده
والجناب از ایشان ارشاد نبوی ص پرسید که بیان کنند که بضعة منی من آذاها چگونه بصدور رسید هر دو یقین که
هر چند شرمنده و منفعل شدند با ایشان وانست بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاستند نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت هبه فدک
آمد گفت که تا ابوبکر را در تصرف حقانیت خود گواهی ندهم پس حدیثی مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیده
باید ایشان آن وقت هم از راستی دست نه برداشتند و هر چه بود آنرا بکشاده پیشانی بیان فرمودند و از
تکرار هم همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلستان داد و
تجدید نمود و قبول کرد و بسخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شده و بر من نمی بود
الغرض سراپا راستی موجب رضای خدا است کسی ندیدم که گم شد از ره راست و این از آن قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغه می آرند که علامت ایمان آنست که هر جا که دروغ سر امر مفید
باشد تو راستی اختیار کنی و لیکن هوای مذهب و دین ایشان که دین جناب امیر را تا مدت الحیات
بتقیه دروغ آلوده دانند و آنجناب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و سخن را منتج آن بیان کنند

وشب در فرود تفسیری از ایشان بسر می نمایند پس بعد از امور عامی ایشان لایق آن نماند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند ودر شیعه تمام آنچه فردوسی گفته حقیقت آنست که در تمامی بلاغت معتقد
واز آغاز تا انجام بر طایفه خاصه رفضه بعقیده و قطعیه منطبق گشته است ۵ اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ۵ الی آخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ حلی بسیاری از آیات ذمایم را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کرده و نظام را گذاشته مذهب
نظام اختیار نموده پس خلاصه آن دوال بر آنست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
وپرحذر گردانیده وعامی بد و کمال مدینه نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبید یعنی از ایشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم وتطرق بهره
اند چنانچه بامعنی در صافی تصریح کرده و بسفیه کاسم را منطبق گردانیده این دو امر ضد یکدیگر بلکه با هم
هر دو نقیض اند واین امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ
اما صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفرد بن باشند
واین را اطفال خود دسال میدانند ولیکن بیر با نع از انهم محروم بودند واز مواعظ تلغیه پیر و بقالی
هم از ذوالفقار عیانست که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد ۵ وخود از تقریرات شیعه چنانکه اخبار
سقیفه را جمع کرده اند واز تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال انیعنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت ومحل مشاوره اند هرچه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم وهفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بالیستی بملاحظه آن از ایشان حذر فرمودن واحتراز نمودن ودرینجا غلطی
از فقیر صادر شد که مقصود شیخ حلی آن نیست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
در کسی فراهم شود لایق صحبت شریف بلکه غیبت اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شده اند
که در کتب خویش مثل بحار وحیاة القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آورده اند که این غیبه اسرار
ومحل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان وتجاوز نمایید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از جناب
شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجناب فرمودند که از کفر دور تر میروند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيلًا وخوارج ذکر خدا مینمایند بکرة واصیلا پس توان
فهمید که منافقین بلا ریب بدتر اند از خوارج بکفرین حضرت علی مرتضی وعین رجس اند لا جرم مقام تحیر است
که کفار نجس اند اما منافقین بحسن العین باشند بسبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده ولفظ رجس که عین نجاست را گویند
در باب منافقین وارد است واتهم عدین تاکید انهم رجس ایشان لطایب حضرت محل مشوره باشند وحال
شان معلوم شد که منفر بودند وحی گرفتند چنانچه قرآن مجید بدان ناطق است در سوره مذکوره یعنی توبه

لائق آن نباشند که در مشوره طلبیده شوند معاذ الله عاده و ازینجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
حسب ارت بقول خوارج نکرده اند باید که کار شان بخطا و اشتباه کشند ورنه لازم آمد بمقتضای انحیدث
و امثالش که در مجمع بحرین هم موجود ست انقلاب امر عظیم که تکفیر من تخلف باشند و اوشان کافر محارب و
حضرت عقیل را بعید ازین چه می باید گفت که ناموس همراه شان بوده اند و امید حسن خاتمه مید اشتند
چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکبد وسطر آورده نوشت الا ابلیس در ان تحریفی است
ظاهر بجای در نوشت و لو نشنا می باید چنانچه لارینا و لیکن حقیقت اینست که این شکایت بلا اختیار صادر
شد و از باب اغلاط این است زیرا که شیخ نجدی و مقلدش را با قرآن مجید چه کار تا در وقوع غلط ملامت
بالیشان متوجه باشد و قبل ازین بعضی از امور موید این معنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا بدو اهم می شناخت فکیف که عادلی و منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بریاد
من آن ایات بدر ا آورده و این کتاب از خانه مجتهد نزد من بتوسط احباب بفقیر رسیده بود اکنون نزد
تحریر اینمقام موجود نیست معهذا از ولتعرفنهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
در تلمات نسائی و ایضا خود آیت ما قبل أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ دلیل بر آنست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت از ولتعرفنهم في لحن القول
صاف ظاهر است و اینقدر قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علامات
و سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدنی است و قبل از سوره توبه فرود
آمده کما تبین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
حکم مشاورت طلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
متوهم و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می ترسیدند و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
التقیه ناگزیر بلکه از ذاتیات شان پس خلاف آن چگونه صادر باشد بلکه خرق عادت توان گفت و این معنی علمای
امامیه خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المجتهدین بوجوه بسیار خوشتر شمرده اند حاجت شرح و بسط نیست که در بمقام
امر می موعود بیاد آمد و آن اینست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
افتاده از انجمله آنکه المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود ولتعرفنهم في لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص در ان هست
بلکه لحن را به بغض جناب مرتضوی نیز تعبیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بریاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم بریز
تفسیر دلالت دارد که مراد از ان عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

می آزمودند انکه محب آنجناب بخودی شناختیم که رشد ندارد و لفظ رشد را بعضی بران حمل کرده اند که اورا
از طیب ولادت بهره نیست و نطفه حرام است و برین تقدیر انچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم
است که اهل قرابت در دودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات امیه چها کرده اند و نتیجه ان بکجای رسید
حتی که این عار و ننگ بحضرات امیه میباشد معاذ الله و انچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب امیر
تفضیلش در امالی شیخ المشایخ است چون این کتاب در لکهنو لو بیابیدم وقت تصحیح و مقابله استیعاب البشر
نمودم عیان شد که بعضی ازان هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه ان دانستی و ازینجا روشن شد
که مطابقت رای فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف ان میرسد و رفضه بران منخندند و مستظرفیها
دران نمیکنند و بجهة قصر را سجر طویل میگردانند ولیکن جلب الضعاف و فکر میدانند که انهمه هرزه درائی رفضه از جهت
عصبیت و عناد و حسد دلداده است درباره اهلبیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب راشدین
یعنی صدیق و فاروق و ذو النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی الملحق مطابقت بیرا و نیز با وحی
در خبرهای بسیار بر وجه ثبوت میرسد پس لقب مطابقت او را با وحی و کتاب انکار کردن بشیعه نمی زیبد
و ما درباره جناب امیر علیه السلام هم آمنا و صدقنا میگوئیم ولیکن درین خصوص فاروق رض از اقران خویش قصبات
سبق در ربوده بود رسیدم بر امر یکه مقصود اصلی این باب است وان انیکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از انس
بن مالک درینمقام آورده اند که بعد از نزول این ایت راز منافقین بر ملا افتاد هیچ منافقی نماند که اورا
نمی شناختند پس حضرت صلی الله علیه وسلم که اعقل و اذکی و اعرف باعتراف شیخ جی ازهمه بود ایشان را
بالاولی می شناخت پس مستوره منافقین را سبب معرفت شان گردانیدن رایگان و تحصیل حاصل
شد و بعد از تسلیم نیز لایق آن نماند که بر زبان شیخ جارقی رود و تمهید انرا کافی برای رد تقریر صاحب تحفه
قدس سره العزیز دانند فانظروا اولی النهی الی هولاء النوکی الحاصل از تقریر شیخ نجدی بنقل ترجمه مجتهد الزمانی چنان ثبت
که در سوره مهمات جهاد و امثال مثل منافقین را که اوصاف شان از کتاب الله و احکام شان از قرآن مجید
عیان شده حضرت جمع میفرمود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته
میگردید و مجلس شریف بوجود ایشان زیب و زینت می یافت با وصفیکه میانه حضرت و ایشان خفر تمام
بود حذر و احتراز ما لا کلام در مهمات سخن میرفت و مشاورت بوقوع می آمد ولیکن بطور از کلام شیخ نجدی
علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه امامیه در زمره صحابه انتظام و انسلاک می یافتند یا بگروه
منافقین معاذ الله یا انکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بودند و ارکان مذکور بتقلید ایشان
می پرداختند بحکم انکه شعر ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را بسنت مذکور تکلیف حضور نمیداد که خارج از مجلس اند
کو منصفی که استیعاب کتب رفضه نماید و بسیر خرابات شان بپردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه سازد

لست ♦ در خرابات مغان نیست چو او شیدائی ٭ خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی ٭ یا ازین سبب ایشانرا دخیل نمیکردند و اهل مشورت که هرگاه با رئیس ارکان استشاره نمود او هرچه گفت مشتمل جلب مصالح و دفع مفاسد بود کما اشرنا الیه سابقا و لیکن حضرت در محبت احب ازواج مطهرات و حوائج خویش نه آنچنان مشغول بود که گوش بران تواند نهاد لیس رسالت را بر اصول بهوده گیها گنجایش و علاجش غیر از استعفا چه باشد کما فی الصافی و غیره من تالیفات المجلسی قوله تا آنکه سخنان بیهوده غرض آلوده که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون ضمیر هریک از مابح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدا تعالی مشورت الجماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اشارای عبر نافی از بنیهای آلوده بود لاجرم در مقام کشف اسرار و هتک استار از ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود ما کان النبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم الی اخر ما فی حاشیة المفید و ترجمة المستفید جو البشر انکه العجب و ما ادرنک ما العجب که حضرت رسول مقبول استشاره از منافقین باعتراف شیخ جی برای آن میکردند که مکاید شان پی برند و عمل بران نکنند حال آنکه حضرت بگفته شان برا خذ فدیه از اسارای بدر کار بست یعنی هریکی از ایشان بحکم حضرت فدا داد و رها شد طرفه تر آنکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد و انها بحضرت گفتند که کارزار در مدینه باشد باید از مدینه برآمدن و جنگیدن بار حضرت برای شان عمل نمود و شد آنچه شد پس طور هدایت و نتیجه آن منقلب گردید هرکس را از رفضه یا بد بر تقریر شیخ نجدی و بر ترجمه و افتخار مجتهد الزمانی لقد جان نثار کردن و گفتن ♦ ای شیخ اگر جان طلبی جان بتو بخشم ٭ و ز جان چه عزیز است بگوان تو بخشم ٭ و هرگاه تفسیر قمی که بزعم شان تفسیر اهلبیت است رجوع کنی خواهی دانست که اخذ فدا و رها کردن قیدیان بحکم آنحضرت بود و عقل هم دال بر انست و تجویز نتواند کرد که بدون صدور الحکم شریف چنین کرده باشند فکیف که انها باعتراف رفضه تقیه میکردند کما عرفت والفاظش بعد از اطالت کلام زیر آیت کریمه و ما کان لنبی ان یکون له اسری الا بتوسل نفر و عقیبه و شفاعت انصار در حق تقیه چنین است که فاطلق بهم ای بلا نصار ان یاخذ و الفداء و یطلقوهم و از ینجا صریح معلوم شد که این امر بعید و بحکم شریف بود اگرچه بدین شرط باشد که اینده همین قدر اصحاب شهید شوند پس عمل بر بهان بود آنچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند سبحان الله حال حضرت بر اصول اهل فضول چنین است که حضرت پیروی منافقین کنند با وجود جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم حال خلیفه بلا فصل و قتیکه خلافت یافتند این بود که در نهج البلاغة منقول

و حاصلش اینست که من اختیاری ندارم انچه دم مرا مغلوب کردند یعنی اهل بلوی بر عثمان بر من غالب اند
و من مغلوب ایشانم و ایشان مالک من مملوک ایشان هستم پس بر طور ایشان اسرار می اظهار قبایح
و فضائح مذهب این بداندیشان توان خواند که ع وزیری چنین شهریاری چنان ۞ جهان چون
نگیرد قرار چنان ۞ این نمونه های لوازم رفض است که هرجا انچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه باثنای تقریر پی می بری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ برخیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است انچه بر اغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر مجلی را مفصل گویم
ورنه احباب و تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه از ان بجهت لحوق اشد ضرورت باقی نگذارید و هرچه برایم
شما میگذارم از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام بیهودگیان رفضه از مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و درینمقام انچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدر گفته اگر لعینها طاقت استماع ان نداری قلیلی از ان بشنو که چیست پس زیر این آیت
کریمه ما کان لنبی که شیخ در اخر کلام خویش اورده می نویسد که جائز نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا
بسوی او رفته که مشرکین را مقید کند تا فدا گیرد از ایشان یا احسان نهد بر آنها تا مبالغه کرده باشد در قتل
انها از برای انکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان باز باشند که این قتال اول است با مشرکان
پس باید که بخوبی انتقام ظلم و عدوان از ایشان بستانند این خطاب بحضرت پیغمبر بود و اکنون باصحاب متوجه
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشده اند و خدا میخواهد نصیب
اخروی را برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعالش
خالی از حکمتی نباشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب نفرماید بر قومی تا بیان نکند البته تا بشما
می رسید عذاب بزرگ و نیز مراد انست که خدا فرموده تا پیغمبر در ایشان باشد معذب نشوند پس بخورید از
انچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و خلاصه قصه انکه در جنگ بدر بقتال
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشته شده اند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس شهادت رسیدند
و حضرت چون بر کفار گذشت و حال محبوسی شان دید خوابش نبرد و اصحاب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان کرد
تا از وقید و بند را برداشتند با عداوان مشوره فرمود و ارشاد کرد و فدیه بگیرند و شهید شوند اصحاب بقدر ان و اگر
خواهند قتل بکنند و اصحاب خصوصاً انصار بر فدا راضی شدند بعد ازین ایت مذکوره نازل شد و فدیه کمتر هزار درهم و بعضی
چهار هزار درهم و در روایتی امده که نزد حضرت اخذ فدا کراهیت داشت درین استشاره سعد معاذ و عمر قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان قرا اخراج
کردند از وطن پیشوایان کفرند و عمر انهم گفت اقارب مرا بمن بده تا قتل کنم و اقارب علی را بعلی و ابوبکر عرض کرد که
فدیه بگیر تا اصحاب قوی شوند و شاید که ایشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از ما کسی نجات نمی یافت و امام باقر ع فرمود که فدای جمل
او قیه بود و بهای قیمه چهل مثقال بکر فدای حضرت عباس رض که صد او قیه بود و بیست از دگر فتند و قصه اسیر کردن
بار حضرت فرمود این غنیمت بود و فدا باید داد از طرف خود و از طرف برادر خود یعنی نوفل و عقیل در باب عباس گفت
من هیچ نیست فرمود دگر فراموش کردی زری که بام الفضل دادی که اگر تو علیه بگر شود ترا و فرزندان
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عز و جل ازین بیان معلوم شد که حضرت مشوره صدیق حکم نمود تا خدا
اطلاق فدیان و ماتبرج اصحاب حضرت شد و در باره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و نیز
معلوم نشد که محل مشوره اجله اصحاب بود و نه قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
شروع کرده اند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد مراتب عالیه مهاجرین
و انصار بجاری معین گشت که کسی استیعاب آن تواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه سمت گذارش یافته
لاف و گزاف مجتهد رسیده اهل اعتساف و یافته و در ای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم اینچه
فرزند مومن جا لبسه یافته و تافته هرگاه حال این آیت و شان نزول آن از تفاسیر معتبره قوم نشان
دادم اکنون بر وجه پر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر است که ثابت میکنی و شاورهم برای آن بود که مشوره فرمایند با منافقین و رای
ایشان بسنجند حالانکه از آیت مقصد مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب در خواستند
و بران حکم تشریف در دادند که حکم بجهیز بود و نیز ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
مشوره چه باشد کما قال معضلا ای حق فراموش حاجت مشوره در هانست که وحی نیامده باشد الی الله
که از رد و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود ریخته بود و مجتهد با حتیاط تمام ترجمه آن نمود
فراغ یافتم اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود قوله علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین است آه بالا دانستی که اتفاق و اجماع اهل حق یا بمعنی آنجا انست که جمیع کتب ایشان
بران گواهی میدهد ولکن اهل انصاف میگویند که رفضه بران کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که آماری و کی پیر شدی محال پیران قوم و شیخ سید شیخ هرگاه چنین است از دیگران چه حساب بردار که
سر بسر قدم سی لغزند بلکه در تقریر کلی تحفة اثنا عشری فرموده اند مجتهد را باید اول در رد اشکال را بمذهب
اهلسنت بیان کردن باز شرح آن نمودن که امام رازی هر چه فواید مشوری بیان کرده تا دیل آیة کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف ستادهم
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن بمعنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
تفصیل این مباحث گوش کردی بجا خبط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد.

پس لامحاله هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشد امر بمشوره صحابه
که در آیت وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ وارد هست چه معنی داشت مانند کوه الوند بر جای خود قائم است لیس
شیخ نجدی متزلزل نشد تا بکوشش این کوچک ابدال کفر و چه رسد بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
واحتجاج روبروی اهل خصومت و لجاج دارد کما بینا و شرحنا والحمد لله علی ذلک **قوله** تفصیله انکه فخر رازی
در تفسیر خود چند وجه الخ قبل ازین معلوم شد وقت نقل عبارت طعن الرماح که مجتهد چار وجه نقل کرد اگر امام فخر رازی آن
می افزود برای ما چه نقصان و مضر بود و کاسه لیسان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که آیا
توان دانست که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن مجید که مشاوره با اصحاب خود بکن و این
ازان گفتیم که در ما قبل این آیت وارد گشته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از لغزش اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آر و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه آن مفقود که منفی گشت قال الله تعالی
اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِیْنَ مَرَّةً فَلَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس معین شد اصحاب کرام برای خیر وَشَاوِرْهُمْ و نیکو
میانه اصحاب منافقین هست و قبل ازین گذشت **قوله** از انجمله آنکه الخ از ترتیب این وجه عیانست
که مشاورت با اصحاب بود نه انچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره از جهت قرار یافت که حضرت مضرات
منافقین بداند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آید و هو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عزوجل و رسولش علیه الصلوة والسلام و هو یؤیدنا و
یؤید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را رد نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح این وجه نیفتادند و درین ورق معنی
آیت کریمه مَا کَانَ لِلنَّبِیِّ الایه و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصر آوردیم اگر تمامش بینی ازان هم
واضح است که جائیکه میدانند که از مخالفین او خطای ادعا در گذشته تعرض بدان ننمایند و همچنان نیز
سابا خطا تُرِیْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْیَا وَاللّٰهُ یُرِیْدُ الْاٰخِرَةَ نیز برآورد قول مجیر بر داشته بخلاف این امور که دم
و دودی در نقض آن نداشته حتی که بکمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز زاده قیل وقال
منافقه و نیز ازین توجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلا بی بروز آنکه منافقین را درین امور
دخلی نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بجدی فرمود که جمعه
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبی بر وجوه میدانند
فتعین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبرجا هر جا
دلیل هم آوردیم و مبرهن گردانیدیم و هر چند رفته رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید و من
شرمنده گشتیم لیکن دو حرف مختصر تحدیت شیخ جی دیگر گفتنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در جمعه تیکه بعد ازان پیش می آید ایشان را از دور یا نزدیک باز میطلبید

هرچه خواهی بگو اگر گوش حاجی نماند بعد اخراج وجه حاصل شد گوئیم قبل ازین نیز کرا نوشته شد و اینها در
جمیع کتب شیعه مذکور است که وقت تجهیز جیش اسامه در حیات شریف آن حضرت بود که منافقان را همراه او فرستند
تا امیر را در مدینه نصب کنند ایشان باز از کجا آمدند و در غدیر از عماره خود مستعفی شدند اکنون نصب کعبه
تصور نصب و عداوت امیر معاذ الله پیدا آمد پس اگر خفتن فاتخلفی از آل عبا باز و فکر خلافت و نصب
مرتضوی بود تا وفات لاحول ولا قوة الا بالله یقین است که روح شیخ جی که صدر نشین جهنم بود اکنون در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد و من یضلل الله فما له من هاد و حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه کار کرده بود
که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند و اعتنا شود هر قبل بار تسلط یابد و ما را از اهل اسلام بر آنها الحمد لله
که خلفای راشدین مستلزم طور استشاره بودند در روایات فریقین در کتب هر فرقه تا اینجا این معنی میکنند
تمسک ایشان بالیقین گوارا دون و ایشان را استلزام سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتنا کردن
ب چشم بد اندیش که بر کنده باد ٭ عیب نماید هنرش در نظر ٭ قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقهیه
نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل
ازین معلوم شد که کسی بر طور متعرضین و طاعنین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاکدامن نمیاند
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام است حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شد و بیان آن درین
اوراق آمد و گذشت حالانکه ناصبی هم ملعون است و هم بخبر العین زیاده برین چه میگوئیم و از تصنیف امام
رضا ع نیز ظاهر است که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند در رتبه تحقیق در ذوات عالیه نداشته در بنها
چه گوئیم که قطع نظر از اوائل اصحاب از امثال رواة امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زرارة
ولعین شیطان الطاق حرفی از آن خواهد بود و حال غلو رافضه درباره آنجناب نیز چنین است که علم
ماکان و یکون و عمود نوری مشتمل بر همه جزئیات و تسدید روح اعظم همراه خود در و برد داشته اند
قال عارف الشیرازی شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوسی از ان دیگران مر مرا کار نیست
چگونه بوده است ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدانستند معاذ الله یا کمتر انتهی آخر ما نقل المستفید
عن المفید **قوله** از آنجمله است وجهیکه کار حسن و ابن عیینه نقل کرده الخ بدانکه انچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده و از ان معنی حصر زنهار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافتی
و از اینجا که بر حافظه ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد لکثرة اغلاطه لاجرم حصریکه در معنی آن آورده مقبول
نتواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنی حصر نیست و این بحث در نهایة العقول موجود است و میر و بعضی مجتهد فاضل در عماد الاسلام
ورده و دران گفتگو کرده و این بحث نیز بطول می انجامد پس تطویل مناسب ندانم الغرض

نزد این مفسرین چنانست انچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع بمقتضاے تصریح مفسرین بر آن تافته کما اشرنا که بعد نزول
وحی در امرے هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینیه
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده
حصر را اصلا نظر نداشته اند امر الهی فواید بسیار دارد و ما را چه مجال که حصر آن نمائیم **قوله** و از انجمله است
اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استعداد در ینجا واقع است در امور
دینی محصول نتوانند بود و احتمالے باقی نماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین انچه درینجا نصست
نص بر معنے است که شوری زنهار از منافقین نمیکردند مختص بود با صحاب و مقصود از امر
هم باشد که هر که رزانت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل معانی
بطور میرسد که مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام می بود و تفخیم
در فرید توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده
از همه اصحاب شکے نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دارد زنهار از ان لازم نمی آید
و المدعے مطالب با لبینة و البرهان قس علے هذا انچه باقے است کما لا یخفی **قوله** و از این وجوه
الخ منافاتے که با مدعای مفید و مستفید دارد زیر انوا الشمس حال و لعقلا بیین گردید با ینهمه باز
بشنو که در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قران مجید دارد است که فاعف عنهم و
استغفر لهم و شاورهم فی الامر پس قطع نظر از ینکه چون ضمیر بمنافقان باز گردد البته
انتشار ضمایر خواهد بود و استغفار براے منافقان کجا درست است که خود قران مجید بدان
ناطق است ان تستغفر لهم سبعین مرة لن یغفر الله لهم یعنے اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمایر همه باصحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید و در مواد مذکوره بطور شیعه بیروی
و موافقت بود و با وصفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرد از ان کما لا یخفے **قوله** و هرگاه آیت الخ باید
مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی رو برو مشتاقین بعد از وعده
بیان در وجه اول افاده فرمودند و در وجه ثانے آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند با مراد وجوه اربعه است که امام در فواید امر مشاوره آورده الغرض مجمل نمایند گفتگو است
ورنه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپدرش نیز باقی نخواهد ماند اگر انقطاع
وحی از آثار معلوم شده و در انجا زنهار احتمال نزول وحی نماند بداهت و دلالت عقلی
حتی که اطفال هم نتوانند تجویز کردن که از وحی تعیین امری شود باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه با یقین مانند کوهی است لا یحرکه العواصف ولا یزیله العواصف قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت است الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت ائمه هدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابوحنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف البته
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبود و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیان است و حاجتی نیست که از ترجمه
ایشان کتاب را بس ضخیم گردانم مثل لوامع صاحبقرانی بنگاه بینی و فواید را از آن بچینی بوضوح خواهد پیوست
که زیاده تر از شیعه اهل سنت زمین خدمت ائمه بوسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده میرسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بدو استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی که
در آن وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبودند که تعداد بست کس برسند و لایق آن باشند
که معیت امام در واقعات اختیار کنند و از دست نانهند پس نزد هر عاقل و منصف بندرت رشد و ذا انصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای سنت را حضرات ائمه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای رئیس شان
همی خواندند فما ظنک بغیره و هذا الحکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثاله انهم از لوامع می تابد
که تقیه ائمه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر هم موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکوت در غیبت امام ترکسی این مبحث با دله و براهین و بسط و تفصیل کما ینبغی نور دیده و احقر
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیده و مجتهد الرجالی درین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر امام هر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الذین چون
حال چنین است پس افعال ائمه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر روزی که شاید زد خیاط و قمیص
آورده ندیکے آنکه سه بار سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خوانده بود و دیگری نبرای و ایشان بر روایت
رفتند و هم را بر گزیدند حالانکه در قرآن مجید منع شدید است عین حق خواهد بود لاجرم مانند شیر عرین جی عزم و
بالضرورة حکم میکنیم که مذهب تسنن حق است و بالفرض اگر چیزی موید رفض باستثناء النادر کالمعدوم مع
احتمال التقیه کما لا یخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین دعوی حقیت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل است حتی اهل الحق به کی مسموع فانه کلا یسمنهم ولا یغنی من جوع
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هر چه ما را آموختند بگرفتیم
و مذهبیکه ایشان در آن بودند بر گزیدیم پس دست ما است و گریبان پیر دهقانی و مجتهد متبع خطوات
شیطانی آن خرقه جز شیطان الطاق و زراره مضل آفاق کیست و خواب پریشان بگوید
و ابو بصیر مشعر کلاب بر ریش شان بخندد و طرفه آنکه از کلامش معلوم شده که عجیب از مذهب

شیعه اجنبی دارد حالانکه نظر باینکه مولوی دلدار علی اوّلیّتی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق کرده اند آن اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان آنچیزی که تقیه ائمه و ترک آن عین صواب و حکمت او میگوید که همین است حال انبیا و منشأ مذکور بلفظ انما هم میکنند تقیه را برای امام و آنهم بسبب انتفاء قوم ظنی که ابوعلی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا و ائمه جایز است او در رد کلامش میگوید اما جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصراً پس انصاف باید کرد که عجب اجنبی شد یا مجتهد پس پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته باده گوئی و ژاژخائی را بر اجنبیت افزوده دال ازان قدر که در سرزنش او اکتفاست بر قدر ضرورت ورنه در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد می آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتیم پس ستاد تمندی او نیز در افزودن است کما لا یخفی قوله آیا نمی بینید که در مجزوه اعد آلخ مجتهد بی خرد در عین تقریر دلیل خود الزام مجوس و راست گفته اند که اگر نا خدا جامه بر تن دارد نا خدا کشتی آنجا که خواهد برد تفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ضرور بود بحکم آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشوره با اصحاب نموده اند و عاقل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقلا و نقلا باجماع عقلا و هم بیداهت عقلی چنان است که چون پادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه برو و چه فرمایم بجا آر پس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه خاص باید کام برداشتن که پادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه جا فرو غائب نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس بحال مخالفت و عدول حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر او را مشوره از زید و عمرو که من ازان راه روم یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحکه ایست که بالاتر ازان نزد عقلا نتواند بود مگر مجتهد بی شرم پرده از چهره ظلمانی خویش برانداخته هرچه خواهد گفته باشد کلا فاذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت پس یکه در انوقت کان قاصد را بسفیر آن راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود آنهم نفرموده که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران بکن و لیکن کجا عام و کجا خاص اما قصه حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر در قرآن مجید نخوانده که حضرت خضر با آنکه سید السنت که قتل النفس زکیه که نه کسی را کشته و نه کبیره را ایذا داده کبیره ایست از کبائر و لیکن چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین است بکش حضرت خضر در بجا آوردن آن دریغ نفرمود و از نیجا گفته اند ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها و آیا حضرت ابراهیم علیه السلام نمی دانست که اصبی را ذبح حرام و گناه کبیره است پدر را ذبح پسری خاصه همچو حضرت اسمعیل علیه السلام چگونه روا تواند

لیکن چون فرمان الهی متحقق شد و تخصیص بعد از آن هیچ تغییری و تقاعدی در اخراج آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا که اصول طایفه بهم زده و در اجرای کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
خود را یکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید و العجب که مجتهد درباره جناب امام حسین ع خواهد گفت که هرگاه امر خاص
قرار شد بلا خلاف عمومات نمیفرماید و عنقریب خواهی دانست که درباره جناب امام حسین ع مجتهد تمسکها و در زینهار هم
اصول موضوعه را نقض دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود دلایل نحو آنکه
چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی ۱۲ طرفه آنکه خود گفته که سیر معتبر آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تغییر رای انیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد
این مزاج شناسان خیراندیشان فهمیدند که آنجناب ملول است پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنچه آنکه حضرت فرمودند نمیدانستند و درین باب نقصانی با ایشان عاید نیست جناب
امیر با آن احاطه علوم نواقض و ضعف را احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب با چنین بود در مزاج شناسی ملی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرائت نسخه
توراة ندانسته تغیر چهره مبارک را و صدیق رضی الله عنه منع کرد او چون سر برداشت باز ماند و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا بخواهد پس این التفاتات خود مشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی
زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود در اظهار ساخته و رای ما را می خواهد اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هرچه در دل داشتندی کلفت گفتند و از اظهار ان دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کند کان الطیر علی رؤسهم در روایات در تقسیم
شان ایشان بوده است و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالا ید کرده ایم مگر از یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوسے می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر بر آستانم ورنه چون ام المومنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود نزد او مصلحت ندانم قوله کما ذکر فی السیر المعتمده الخ اقول
لانسلم که در سیر معتمده چنین وارد شده باشد و غالب انیست که اگر مجتهد کیا ده سید محبل نمیکرد است
بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی ناحمامی نوشت و عبارت را نقل نمینمود و لاف ترانی و کاو کاو
این دهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت سند لک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرموده هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبره و باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول مشیخ تو چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مامور بود
بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بکفر و ارتداد و فاروق در
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نموده که آنچه

گفته است مطابق سیر معتمده است مناسب آن نیست که کتاب مجلسی که باعتراف علمای فیض آباد و لکهنؤ
در نقض اقوال فاضل مازندرانی از سیر معتمده است حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشانرا خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نرویم و در کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان در دهان کوچها بگیرند و از بامها سنگ بر ایشان بیفکنند از تدبیر اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعهها و خانهٔ خود
بوده ایم و هرگاه از مدینه برای جنگ بیرون رفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت با این رای مایل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از
از اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعیین نماید چنانچه حقتعالی فرموده است وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتارها
و دانا است به نیتهای شما الخ رسیدیم بر آنکه گویند که حضرت مایل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد بتضعیف جهت
راوی و وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عز و جل چرا انصراف که آنرا موقوف نموده اند باقامت مدینه تا کسی بگوید خلاف آن گفتم
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفقهٔ او با همه تخبط چه گفت کاول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینمعنی را گوارا نکرد که جهت خلاف حکم الهی بجا آورد و معاذ الله بمشورهٔ اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم است عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
رفتار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه قوله چه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمان هیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود آیا وحی متلو علی الامامیه متواتر است یا غیر آن و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد اثبات
حضرت را در انحکم مشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلحت شدن این امر خاص تحول الاحلال نموده
یا آنجناب از سابق معلوم است که بعد از مصلح گردیدن اضرار حرب نباید کشودن امری را این امور
تفصیل باید کرد و فرمودیکی را بحکم بدیع خود در صدد ارم و غیر آن باید گذاشت ورنه سعادتمندی هم برای
مجتهد الزمان روز افزون خواهد بود کما اشتر قاله ادام مؤیدا انچه گفته شد الخ اقول در ترتیب تائید بعد از

شبهی نمیباشد منوز از ان تغافل کردن و در پی بیان موبدات گردیدن مغلطه دیگر ست که از مجتهد الزمان
بعمد و در آمد خدای عز و جل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که نه سبب معنی امامت تعلق ندارد و دیگر برجال پس شکی نیست که جناب امیر را اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که برده بنام حضرت ورع کردند که آنجناب از جبرئیل پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب و تفرع امامت دیگران بران حتی که از احادیث کلینی و غیر او بر می آید در خاتمه منتهی الکلام انشاء الله
بران رفته و مفصلاً در صولة حیدریه وغیره بحث آن گذشته و اینمعر که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در آل عبا حصر فرموده و ازین سوال مذهب تشیع باطل شد
که این سوال حضرت صریح است در ینکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از ایشان
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم ثبت قول اهل السنة و بطل قول الرافضه و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را تعیین
بکن و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مرادانه پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بطمطراق وضع نمودند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد متواتر و نزول کتاب
موعود برای ایشان بسهو شیان مید السنت کما هو مبسوط فی الاصول و هرگاه این امر مقرر بود بنصوص
حضرت حتی که اهل کتاب در سن آن مید اند و یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه درینوقت بر حضرت
مشتبه و ملتبس گردید علیکفا که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر آمد اکنون عذری نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران الخ و چنانچه مجتهد جائیکه معرفت
درین کتاب گفته که این امر از ان قبیل ست **ع** که ای بتو میگویم دیوار تو بشنو اما بدانند که جبرئیل جناب مرتضی
نجیب الله نام نهاد وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم بمهر آبردن حضرت ابراهیم از
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر است غیر ذلک گوئیم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
خارج بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص بر این معنی موجود که حضرت جبرئیل چنان اهتمام کرده بود که
کسی را درین خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد اقارب باشند یا
با اصحاب و انشاء الله تعالی عنقریب بیان آن می آید و بر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوای اول
دلیل است که از درین اوراق لقار عظمی بغیر سکنم زیاده برین نیست که سوفسطائی این امت مضمون
آنرا که هر چند اهل خلاف بدم کعبه نمایند شاد خل نرسید و دعوی تکمیل این او تتمه امانت تام نهند و چون خبری را

دخلی نبود دران خادت احتمال تفهیم دیگران سوال حضرت و سنی نیز اولا جرم جبل حضرت بر اصول شیعه از
معنی اهلبیت و مصداق آن هویدا شد معاذ الله من ذلک لعلهم یملون علی الله کما لایخفی مع هذا علمای شیعه
دقیقه فرو نگذاشته همه را معنی جرم ندو کار خود دگر دانیده رسائل نوشت و همگنان اصلاح آن گفتند موجود و هم در رساله
تحفه اد که اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که ان جماعتی باشد که این نجیب الله و
در پیش یازده امام بر اصول شیعه بعضی از ان جماعت شود این صورت نمی شود دیگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از اینها خاص کرده شوند و ازینجا ست که امتحان عالی که بر کمال ذکاوت و فطانت
او میتازند علمای شیعه را تخطیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاده شده ست بر نمی آید مگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهلبیت باشند و آل عبا از آنها چیده شوند پس شیعیان که جا بجا گفتند که غیر ایشان کسی از اهلبیت
حضرت نبود غلط است و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیرا که در قرآن المجید بعد لفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر بعضی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین ست و بعضی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صنف و افراد بلکه فراج
شخصی را هم بر هر کار آرند و گویند که برای علاقه زوج کیفیت و کمیت تطهیر منهو گاو مسدا تقا اینقدر ست و برای
عمیت اینقدر الی غیر ذلک تا به هر فرد مندرج کنند معلوم نیست که برای جناب امیر ع که از آغاز اسلام تا وقعه
شهادت اظهار کفر دارند و البطال ایمان خالص مطمح نظر داشته چه قدر قرار یابد مثل خر دلا تحیر یا کوه الوند
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا ام والبنین حضرت مخالفت حسدا از حد در می یافت که تا جمیع
نفاقا الی یوم یلقونه کما ستعرفه متوجه غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قدیم را از تحریفات
و تغیرات بمزاج معجون ابلیس خبثا الی یده سانیده هر جا غلو بهوده را ضمیمه گردانیدند و تقریری دیگر قریب هذا گرادا
توان کرد شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد و او را اختلاجی پیش نیاید و مدعا در دلش بخوبی رسوخ
یابد که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من ندانم اهلبیت خود را پس عیان کن که کیستند و این بدیهی البطلان ست چنانچه گذشت
دیگر نیز گویا قلب موضوع ست یعنی بایستی فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم نجیب الله
کیست که نه در قرآن المجید دیدم نه در حدیث قدسی و پر ظاهر ست که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجا براى المیده یعنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور ست پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المومنین مدعی میبا شند البته
سوال حضرت ازان ضرور بود و الحاصل انچه انسان سوال بایستی کرد ازان سوال نفرمودند و انچه پرسیدنی نبود
ازان سوال نمودند که هم در قرآن المجید ست جا بجا و در احادیث چنان نیست که نهایتی پیدا یا فی ندارد در روایات
فریقین و دوم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولادش و دیگر بنی اعمام تو را معین بکن فیا للعجب

آن بود زیرا که عنقریب انداحوال بل فضول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول نماید
دیگری را ازینها عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل عرض نمود که حضرت نجیب الله در تفصیل از
تنها متعهد امر ایشان مراد اند پس ازبسم الله حدیث مذهب شیعه باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که در تفتیش بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند والحمدلله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت بایشان تعلق دارد فی الحال سه کس اند مراد ازینها کیست جبرئیل فرمود
همه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اولست که حالش معلوم کرد
و پهلو باشتمال هیز نذر زیرا که بیانش را احادیث ائمه که ماخذان علم نبوت اند در ابواب بحار الانوار و کتاب
یقین صفا و حارثی و طوسی و طبرسی منقول است که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعا ائمه را میدانست
هم ترتیب را که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام
حال و عده این کتاب در شب معراج و تخصیص اسامی مقدسه ائمه و در اجزای این کتاب این مباحث
هرانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل امری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبدالله بن
سبا و هم پیر آن را از کتب معتبره رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
۹۲ هشتصدت و سومش که تعلق بمرض و وفات شریف دارد مینویسد که حضرت تندرست بود و وقتیکه خبر وفات
را از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را یاد کنید
تو دل شود هر امت من که رحم نماید بر ضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و حال ایشان را تعظیم
نموده شود از حال ایشان و بسیر حد کفار چندان مقیم گردانید لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
یعنی مجلسی که اکثر حابه مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
که ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده چون هنگام وفات رسول خدا شد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المومنین و عباس را
طلب خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشت
و غش بر حضرت ایستاده بود بطرف دای خود مگس را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
چشم گشود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من بگیر میراث مرا و ادا کن
دینهای مرا العلاوه و در ذمه مرا بری کن وان عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیال دارم و تو از
سخی دست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و به بخششهای تو این را
از مرد بدهی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد در هر مرتبه او همین
جواب بلین بعد طلسم غدیر شنود وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی که خلیفه بلافصل باشد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی هم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبول
کرد نیست سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگویند پس با حضرت امیر المومنین خطاب کرد و فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل آور و وعدهای
مرا ادا کن و قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیر المومنین فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از عرض میلرزد و بیتاب شدم
و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر آن
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد با نهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسپاندم
پس گفت یا علی تو ئی برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا اینجا تمام انچه بعبارت
مجلسی آورده‌ام و اکنون از جهت تطویل محصل میگوییم که بلال را فرمود تا خود و زره و رایت شریف که نامش
عقاب بود و ذوالفقار و دو عمامه و برد و ابرقه و عصای کوچک چوب شقی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و روز احد و کلاه سفر و عید و جمعه و دو انگشتر شهباء و دلدل و دو ناقه غضبا و صهبا و دو شتر
جناح و حیزوم و یعفور و از کوتش با همه را حاضر گردانید جناب امیر بحکم شریعت قابض شد و همه را بخانه برد و آن
حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی و خلیفه من است در اهل
و امت من و ای مسلمانان حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را
بر میخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الافتراء انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و وکالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعمل آورد گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی‌آید این علما را
که از ابلیس در اضلال خلائق زیاده‌تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آثار کلام
را دیده است با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او برابر اصول ابن شیاطین از فاروق هم درگذشت
که او قطعاً و یقیناً نگفته بود مگر حَسْبُکُمْ اَیْ حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰهِ و آنهم بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آن وقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود و ایشان رفضه ندیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را و نتوانستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض او دانسته بودند پس در نیابت است و
اهل حق است و گر بیان این مطرود دین و اعتقاد رفقا نمودند پیروان مطاعن حضرت عباس در جوهر
اصول رفته بر چسان گوییم آنچه دیده‌ام لیکن در بعضی از تالیفات ملحق شده بود حضرت عباس چند
از ان ایراد کردم سبحان الله با عصمت پیغمبر و در نجد و در صحابیت و امانت و آنهم بطور یکبار بار در

ایراق و انسیحی و بهم تشریف دیدو خصائصے آخر که در رساله منفرده در تحقق ان گنجانیده یا نوبت امامت بجای برسید
ایمر نیدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند بالاخره بالشی بر فراخ و تنبیل خدا که اگر قلیلی از سیم و زر تر وسیم
عباس می بود که فعادش در بعض مقام کردم حضرت عباس یا بنی می ربود و سعادت به اموری از بعض
از شرع تا اصول بر مخالفت ظاهر و باطن است دیگر هیچ خواه انبیا و رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب هدایت سبیل را نصیحت بجای خود کرده و روزگاری در بین منبر برد هم گر نباید بگوش قوم یهود
لعنت الله بجبال بهر عره و بدانکه شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت ما بعد که حضرت جبرئیل در
فواید کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
ابراهیم از او میراث او برای جناب مرتضی وذریت گفت که از پشت اوست اجابت نیستم خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون ست مگر با اختصار چیزی از آن باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینیه و احکام شرعیه
ست پس چون آنجناب قاضی یمن گردانیده و حکم سفر دادند و اعذار نمودیار رسول الله من شیخ جعفر
را نمیدانم و بدعاسے تشریف نوبت بدان رسید که اقضاکم علی در حق او در و دیافت در قصه بدان استدلال
کردند که چون قاضی را جامعیت علوم دینی می باید پس از نجا ثابت کمال جامعیت جمیع علوم شرعیه انجامید
معذلک در اصول شیعه که مناقب آنجناب منضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر بارها هفتاد و هشتاد شتر را باده نمود و جمیع معانی قرآن المجید را محیط گشته بود و بر هر لفظ قرآن تصریفا
بافاده حضرات ائمه معصومین هفتاد هزار معانی وارد پس تبحر آنجناب چگونه بدین کتاب علوم مذکوره موقوف باشد
و اگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که مبطن تعلق الیس درین صورت که دیگران بتعلم این علوم مثل سلمان
فارسی با باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و مبطنین شدند
البته جناب امیر اگر مبطن شوند معاذ الله تشنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بدان داریم سقاو چون
ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند تا بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها لاجرم معین شد اکثریت علوم باطنی که
انصلاع باطن مشریف به تحقیق شیخ المشایخ صدوق الکواذب کما مر از اکثریت آن علوم قبل
از نزول کتاب مختوم به تهاسے دراز منتفع کردید چنانچه از روایات بحار سهم این قبلیت عبالنسب الکون
گنجائیش کجا معنه الا لازم آید که هنوز بکمال علم نرسیده بود و قصه عظماسے این کتاب تفک ان نجع آنجم
و تخصیص به صحیفه بنام هر امام خاص ظاهر و دال برآنست که جناب امیر مطلع بود بر صحیفه خود
و از مضامین صحف دیگر سے چیز سے نداشت بلکه بر یکے از ائمه اطلاع حاصل نفرمود بانچه در
صحیفه دیگر بوده است ورنه حکم فک خاتم خاص بهر امام معنی نداشت و قرار داد در قصه مستغنا سے
اصول شان اینست که جناب امیر همه را امید است و جمیع ائمه متاخرین مراتب علومیکه رسیدند
از آن جناب واز حسن آن علی قبا ب تیفن مآب و خوشه چین گشتند معهذا آنجناب را علوم

حاصل بود که اگر حرفش هزار هزار ابواب علوم کشاده شد انیهم مقتضی آنست که گنجایشی نماند القصه
دروغ زنان را برا صول موضوعه شان با وجود اختصار و ایجاز تا بخانه شان رسانیدم و از هر طرف
طریق ابطال برروی شان مسدود گردانیدم و اگر معنی چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برد
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم ع میراث برد از سابقین گوئیم پس بر زبان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی ع بهتر بود از حضرت ع زیرا که حضرت خلیل بعد تمنا در شیعت علی داخل گشته بود و تصدیق آن در
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کلامش میرود نازل شد وَاِنَّ مِنْ شِیْعَتِهٖ لَاِبْرَاهِیْمَ
اِذْ جَاءَ رَبَّهٗ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بخشی هم در مجمع البحرین
آورده و شیعی را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت ابراهیم خلیل
را او شیعه و تابع حضرت امیر شد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ تَابِعَ التَّابِعِ تَابِعٌ بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود که
حضرت ابراهیم بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مروی است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه و علیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام یکی را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد و لهذا داد انصاف باید داد و کج فهمی را باید گذاشت و ایضا در قرآن مجید
موجود است بخطاب شریف که اتباع ملت حنفی باید نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ
اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالامر عندکم ا
نیست حال فادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه انش آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بحدیکه میراث و فیض او به نجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آه الکنون که این کتاب سید بی اوزا و بهذا اسلی المهدی
وارث تو خواهد شد نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بیست سال
نبوت رایگان میرود گوئیم آن فیض فرا کی بود که اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر هفوات شیعه قطعا معمول به است اگر فیض سابق برد و رفته باشد باز اگر گویی
که مشکلات مرتضوی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات باینا کافی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیماری و گریه و زاری
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلی بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرمود و اگر بعد ازین کسی گفتگو کند عوام

میگفتیم کسی الحال الا امتی و برهان این عقیده حست می آوریم لحیی لاامتی فاعتبروا یا اولی الابصار و کیف
الیهودی اخبار و شواهد و لیسے ستلا احتم عجلا جعل الله خوار اینها که شنیدید معنی برهان بود که از لفظ ابراهیم
حضرت خلیل الله مراد باشد و اگر مراد از ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی الله علیه و رضی الله عنه
پس حال موت او قبل از هیچ مدت دراز از همه کتب در سیر مذهب فریقین واضح است بالاجماع
و نزول طا این کتاب مذهب بمذهب احمر جنت را محدثین رفعه در تقریب وفات در عین بیمارے
حضرت می نویسند مگر ندانستے که مجلسی هم در حیات القلوب و درین ابواب آورده که متعلق بود آن
تشریف ست و بعد ازین معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعویهای امامت بمجرد نزول الال
کتاب مختوم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده که را میراث عطا
کرده اما این امر عجب ست از حکایت عارفے که اعتقاد میکرد بعموم ناقلین که سکندر
ذو القرنین در کربلا تعالے با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیه و عمود نور
و تسدید روح اعظم و الفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ و اسماے بر اصول مطرود دین نیز بوضوح
انجامید چنانچه باعتراف مجتهد محدثین ایشان نوشته اند که امامین در عطا و استیفاے قیمت ناقه
پیش دستے جناب مرتضوی در عهد و کرامت محمد مصطفوے بجا آورده اند که شرح این بار چگونه
توان کرد و بار خدایا اگرچه عبارت ترجمان الوحی که از عهد حضرت آدم این عهده برا درست
واسنے نباشد لیکن چنین در هاے ناسفته را باید سفت و براے ادراج معانے و
در آن الفاظ باید گفت کما عرفت که معنی چنین ست که مقصود ازین کتاب مختوم آنکه علم نبوت
را از تو حضرت نجیب الله میراث بگیرد چنانچه فرزندت ابراهیم میگرفت اگر زنده میماند ولیکن
تو گفتے که چون اجتماع ابراهیم علی و حسنین نتوانند شد در تقدیر اسلے ابراهیم را فدا کردم
بر ایشان که اگر ایشان نمیرند من و پدر و مادر ایشان همه آل عبا اند بلکه خود ابراهیم شد اگر
خواهد فرمانده فقط بر من خواهد بود پس اگر زندگے او امتداد یافتے کلی مرد ذریت او همه وارث
وحی شدند هر گاه واسطه نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب الله صاحب و ذریت او
خواهند شد بدون واسطه احدے و فاصله کسے اگر برین کتاب که در شب معراج موعود
شده بود عمل کنند قرآن را نصب العین گردانند پس معلوم شد که قرائت و تعلم قرآن
و آنچه بدان تعلق داشت موجب حصول این درجه علیا بود و هر مرتبه عظمے که هست یعنی
تحصیل علم نبوت برین کتاب ست و بس وَحَسْبُکُمْ وَحَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ و در تعیین
آنچه فریقین آورده اند همه عمل و همه بود زیرا که این لال کتاب متاخر ست از همه بر احکام
مخالفه قرآن هم شامل ست خلافا ظاهرا کما یدل علیه حدیث الجعفر الصادق ع عن ابیه

موسی الکاظم رضی الله عنهم در بحث انشاء الله تعالی نقلا عن الکلینی ثقة الایمان و مخفی نماند که ضمیر راجع بعلی
در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که متصل است ولیکن احتمالی دارد که بسوی علم نبوت اهل ثقه و
ولیکن بهرحال سالیکه نکوست از عبارتش پیداست این امور که جاگزین افهام ناظرین و سامعین شده
تعلق داشت بمیراث که از ارث ماخوذ است و اگر ماخوذ از ارادت بمعنی نمودن باشد معنی آن چنین خواهد بود
که فرود آمدن این کتاب مختوم برای آنست که حبیب الله ترا اسرار علم نبوت بنماید لیکن از عمل کردن بر این
دال کتاب و از کتب امامیه صراحة خواهی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
خصوصا شیعیان میدهند پس حضرت تشکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و از بدی بدان استغفار مینماید
پس اخبار از حال صبر و رضا و تسلیم ائمه برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و مراد از وراثت شدن
حضرت ابراهیم بر صبر آنجناب است بر اصول رفض بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور رسیده است
و توسل جبرئیل قبول نفرموده که اما الیک فلا علمه بحالی حسبی من سؤالی و در کتب سیر و هم تفاسیر
دیده باشی که نمرود مطرود چنین زبانه حضرت ابراهیم که حال دوزخ میشد از تحت قرار یافته بود که مناسب
انیست که او را در آتشی باید انداخت که از دوزخ کمتر نباشد بنابران بحکم او در دشتی که عرض و
طولش یک فرسخ بود این آتش مشتعل شده بود و اجابی از ذوی الحیات را مجال نبود که از چار فرسخ
سمت آتش قدمی نهد و در مابه النزاع و تشبیه تام حاصل شد که گلوی حضرت امیر المومنین را محکم بسته
تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می کشند و او بر بهار سر تا بید در اثنای راه و خواند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی بخطاب حضرت الی غیر ذلک اگرچه مقتضای نقل مشهور
از دروغگو را حافظه نباشد اکابر شیعه بیصبری و ناشکیبی اهم نقل میکنند از کشتی خالد تا کشیدن بگریبان جا بحق دشنام
و ادنش که از جناب امیر صادر یافته مجالس نیز آنکار تحقیقش در حق الیقین غیره رسیده بروایت دیگران نوبت شمشیر رسیدن نزدیک بود
سابق دیده باشی و این اسرار علم نبوت میراثی از حضرت ابراهیم برای نجیب الله ائمه حاصل گشته و بنا این امور از استعمال اما
یکی از مزوران باب سخن را برای آقای خود که عادت لاف و گزاف بصحبت امیری داشت میگفت تا انکار نکند
که در شکارگاه امروز بر آهو تیری چنان زدم که پایش را با گوشش بدوخت امیر فرمود باتعجب پرسید که تیر بر خط مستقیم میرود
او چگونه متصور و سخن را جواب داد که آهو در آن وقت گوشش را از پای خود میخراشید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
سخن خوب گفتی و او با مدادان چاکری را گذاشت که هر امری انتهایی هست مگر دروغ های جناب لیس تاکی مهلات
تا دیلی کرده باشم و تعرض باین نسخه احیر بدین سبب است که بعد محنت کتاب تسئید بهم رسیده بود که مجتهد
آن را دیده و بدست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طور معین گردانیده و بود تقلید
چنانچه عادت او است لیوبک و قصه حصول این نسخه بکوشش احباب در آغاز کتاب النسبی حاجت ذکر آن باقی نماند
بهرحال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات مجتهد ثانی عجائب و غرائب مشابه هم شده

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد با فضائل علم سوای نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در نبوت که اعلی مدارج حضرت حبیب الله و ذریتها بر او بیان فرماید
و کمتری را شان دهد و از مطالعه کافی ختم صوارم حیدری دعانی عیان می شود که پایه مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست چگونه که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم اموری را که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا بدون اولاد الحسن المجتبی چه که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا بر آورده اند پس علی هذا آنچه با ابراهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش استعداد
می یافت و به نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش و بهر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه می گفتم تا دعوی فرزندی برای این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون سخنی
درین باب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه کرد و بر خیال فاسد رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هر چه فرمود آنهمه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر التطویل مانع است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند قصد بجان میسر
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بمزعوم شان دلالت بران میکنم که تقیه
بر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سیر وقت احرب در پیشاد
می باشد و اینهم عیان شد از قواعد شیعه که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیده زنده بود چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قتل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره آن وقت تقیه نمود پس قلب موضوع لازم آمد از آن سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان مرتکب دین و ایمان اول دلیل بران است که در صورت مذکوره تقیه را ترک کردن
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مستی کرد که تارک تقیه تارک صلوة است مثل او هیچ عبادت از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرده بتقیه چنانچه از شروح نهج البلاغة معلوم می شود و من می گویم باید که این
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر ایمن بود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرموده بود و ذلک
من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی لعبه از نزول لال کتاب که مشعر است بر شمار امام الائمه
چنان بهار علم نبوت هر کس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا متوسط الائمه بود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و در عقیده پیدا شود که چون المجتبی از صحابه رجوع کرد و بطرف امیر کسی
خوف تجدید و انکار یافت و از تقیه دست بر داشت و حالش بر اصول اهل فضول ...

از ملاحظهٔ کتب معتمدهٔ طایفه خصوصاً مجلسی امام المتأخرین نزد علمای ظلوم وجهول اول مرجعین ابو ساسان
و ابو عمره و شتر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب که مرجع فضلای امامیه از کتب معتمده در فن سیرت
جامی میگوید که بیان اصحاب نقل میکنند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین رضی الله عنهم بعبارتش
در باب نقض دیکیم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده کشی که همه
بعد از رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد راوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزودی باز گشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که هیچ شک نکرد
و شبهه او را عارض نشد او مقداد است اما سلمان در دل او عارض شد که نزد امیر المومنین اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آئینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم و زیر دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و ریسمانی در گلویش کردند و پیچیدند
تا آنکه گنده در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المومنین بر او گذشت و با او گفت که ای ابو عبد الله این گنده
گلوی تو از آن چیز است که در خاطر خطور کرد و بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد اما ابوذر پس
حضرت امیر المومنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
از صحابه برگشتند بحق و اول کسی که برگشت از ایشان ابو ساسان انصاری و ابو عمره و شتر بودند پس
هفت نفر شدند در آن وقت حق حضرت امیر المومنین را بغیر این هفت نفر نشناختند انتهی ازین حدیث صراحة
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رضی الله عنه رسید و مدتی بر آن گذشت و از دست او جور که
با ابوذر غفاری رضی الله عنه رفت ابو ساسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و ظلم و جفای او را [illegible]
و بجناب امیر رضی الله عنه رجوع آوردند و در خلافت صدیق حضرت امیر با سلمان محمدی باب الدار را بعیش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش برداشته تقیه را گذاشته باشند ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین و لاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بر آن نهاده اند که جماعتی از صحابه
هفتاده یا هجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر رضی الله عنه بر منبر شریف
بر آید و خطبه خواند ایشان داد حق گوئی دهند و او را از منبر فرود آرند و رسوا سازند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه نابود بر باد شد
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین و آخرین شیعه در خلافت
خلیفهٔ سوم بهم رسیده اند آن وقت کجا بودند و کی این حوصله داشتند از نصیحت
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان رضی الله عنه چون این امر شروع کرد و قلوب
یک دو کس از اصحاب متنفر شد تا به صحبت ستاره نوبت رسید و این لفظ

ازان گفتم که محقق لاهیجی هم ارکان مذهب خویش را وقت اختصار شریف میداند که حضرت
در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید لبسته او کشاده گردد بجبر و خبر احتضار
شریف اقتان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفض نقد جان خود برایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قرار می دهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا اگر نیز بود والضا عیان شد که ابوذر هم تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را یکی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بعموم
امید مخالفت مرتضوی کنند احیانا چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان در بعض مهم از گفته جناب
مرتضی سر تابیدند الی غیر ذالک من الفوائد المهمه والفوائد الجمه القصه سخن درین بود که قدمای
رافضه گویند که جناب امیر چه کرد بر وصیت شریف عمل نمود پس میگوئیم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل ممدود من السماء بعروة الوثقی
لا انفصام لها چه خبر توانند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که جدا نمی شوند
از اینجا بر اصول شما واضح گردانیده ایم که هر چه از جناب امیر بعید و رآمد قلب موضوع بود که ترک
تقیه تقیه تقیه وقت لیشوب و از تکالیف در وقت تشتش و اگر نه در ستر د و باشند باید رجوع کردن حاجت بر عبارت
شهید که در قواعد سبت یعنی امام باقر فرمود که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة و کیفیت
که خانه سوخته شود و جناب سیده را قتل کنند دمدوق گوید در عمل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین
فقط بر فاقت برادران مسلم ابن عقیل همراه در کربلا بر خود و اهلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاذ الله
جناب امیر حق خدا و رسول را بدینطور بجا آرد که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکند حقیقت است
از ظالم و فاحشه کسبیه که دعوی اسلام کنند چه جای تشنیع ـــ دوزخ از شعله زند آتش دل را نرسد شد
که نمی سیرد اگر جوشش ندریا می بار ها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
روزی هشتا نزد مجتهد رئیس النواصب روم و بر او داد جهاد دهیم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشیم که مطرود آن امور را نسبت میکند بجناب شیر یزدان که کسی
با کسی از اهل اسلام نکند پس طایفه بیچاره اگر لال کتاب از تبدیل القرآن المجید شمر
و اتباع مشائخ خویش بر بنا رند راست بگو سر پرستی ائمه معصومه دریابد چگونه شود و لیکن
البته ما را با تفاق عقلا میرسد که صلای عام در دهیم و در جمع طلایق ایشان را
رسوا گردانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جابلقا نشناسد
هست تا بزیارت آن پرداز هم از اولین و آخرین رفتند تا امروز کسی ندیده

وخود واضع حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر است که هر امام را صحیفهٔ خود بوده صحیفهٔ امام
دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین است که مدار دین وملت همان کتاب است وبس دشمنان دین همین قصد کرده
رفضه را بدام دوانه گرفتند و بخارزار ضلالت کشیدند این لوحهای شوم تا امروز دیگر شیعه مضلین اینزد
ع ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد آمدیم بر فقرهٔ دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را گشاد
از صحیفهٔ خود وآنچه در دستور العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جمله اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بطور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
بخلیفه نمودن وسردار لشکر موجب عار دانستند وبر طبق کتاب کشف الغمه وتراجم آل آنچه فرمود
صاف صاف ازان بر می آید که این خنجر است که بر گلوی من سپردند ورفقا بلاحظه خلع مذکور حضرت
مجتبی را عار المسلمین گفتند وآنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
یا اعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته ودر کتب شیعه چنانچه
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه در رفیقان بر اصول شیعه چنانکه گفتند حتی که
لفظ مسود وجوه المومنین از جمله آنست واینهمه دلالت قوی دارد که زینهار خلع مذکور بنا جاری نبود
ورنه شکایتهای مسطور زینهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار ما می آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا واگر با فراتر نهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتاب
مختوم پی بردند وجناب سلطان کربلا بدانند که خلع مذکور اتباع صحیفه است پس آن الفاظ قتل را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما ومتاخرین همه خلیع العذار وشل شتر بی مهار سیر کردند هرچه در جواب
سنیان مناسب دانستند بنای آن بر موضوع ساختند واساس دین وایمان خود را بران گذاشتند
وآنانکه سطوت وقوت احوال اهل سنت را دیدند ویاد داشتند گاهی بتامل تدبیر
نهادند واصلا باین اصول متوجه نشدند ودانستند که مخاصمین بر هر قدم نسبت بامثل
عرب را یاد خواهند کرد وبنی قصر او بلام مصرا چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی
وبهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی وتاویلی در افعال
امام حسین رض بکار برند اتباع اهل سنت دکاسه لیسی شان است واگر لال کتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پای در آمد اندک غور کن تا دریابی که درین مقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جبابرهٔ متکلمین ایشان محاربین
جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
اول ملوک اسلام برین اصل کافر حربی شد وخدای فرماید

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام نظارگیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهداء پس میگوییم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسین هنوز نامش
برای ذاتیات امامت در آنوقت مبعوث شده و مجاهد کفره شده و خون شیعه کوفه بجوشیده
و امامت امام از مکمن فعلیت بظهور رسیده و انتظام حدود دینی و دنیوی در آنوقت بذات والا صفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت بیانها و حال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطا ریخته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف بر انگیخته و هرچند
حضرت امام حسن زهر دهنده خویش را معین نفرموده ولیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که اذعان بدان دارند که این کار از معاویه بوده و از این است که شیعیان در کوفه بجوشیدند
و بملاحظه این ظلمها بخرد و شنیدند و حضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند و الحاح را بزاری
آمیختند و آنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم انصتی نمود که عهد یکه میانه آنجناب و معاویه رفته
هنوز بر هم نگشته و از کتب شیعه مثل بحار و غیره بوضوح می انجامد که آن عهد بارها شکسته
حال آنکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسین را بر معاویه
خروج فرمودن و هرگاه در شرکت یزید بقصد زهر دادن شکی و شبهه نبود ضرور شد ادراک بعلم کشتن
که مر افعی کوفتن و بچه او را نگاه داشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر واقع شده و در کتاب
مستطاب ورود یافته و تا مدت قریب بیست ساله سال در این امر ضروری درنگها بوقوع آمد و هیچ یکی
در میان نباشد و فتحهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسین ذاتیات امامت تعلق گردد و زبان تقصیر نبود
مثل زمان جاهلیت مانده پس علمای شیعه در همین که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسین
از حدیث معتزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و از کتب اصول رفضه و این هر دو حدیث
مجملاً و مفصلاً پیدا است که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند و آنرا نصب العین می گذارد و بلکه بر وقت ختم صحیفه بجز شریعت امام ختم می انجامد و بشارت بهمسایگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان حیات مجاهد فی سبیل الله باشد و امر دینی معطل ماند لاحول
ولا قوة الا بالله و بر حوابدید و تحقیق و تدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب و کجا صحف سماویات
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالا تر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب ساعدت وقت می آید
انشاء الله تعالی و اهل عقل العدو بدین عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق به عطا [?] نظر مینگرد [?]

بصیرت قلبی می افزاید بالجمله مزید تشفی اگر بعد ازان زود خورد باقی میماند باز خروج بر او وقتی میفرمودند
که او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرماید فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوشزد گردید مبنی بران بود که بر احادیث
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهد
امر جناب امام حسین علیه السلام بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستی
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن لعل این امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بازگشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا مگر رفضه گویند که تمهل و اهمال در امور دینی خصوصاً انصباب تصویبی کار نبوی بود معاذ الله
واما نور دیدهٔ خواجه هر دو سرا و علی مرتضیٰ و فاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت شنود و اینهم
در کوچکی مره بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و هدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطائف حیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از محائنین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش تخریب ارکان
دین و دنیا جیعا رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را ابنا بر اغراض باطله خود بعرش برین رسانده است
باظهار ارستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
نیز اندوهگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار ازان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش و کامرانی دنیا باشند
و آن بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند و در تخصیص بر ایشان چه استبعاد باید کرد
دمن میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین با وجود کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
با وصف آنکه هنوز قوت از شدائد بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بعطای حصص خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه مشاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیده اند پس تعجب از جبان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر آنست که پیشوایان رفضه بلکه مجتهدین نیز کلیةً از ملاحظه خصائص اهل البیت علیه یقیناً و قطعاً کور
بوده اند و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و در بحث هفوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی
و قصهٔ حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالی عنهما فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ
إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ۖ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ که این را ایمان و دار...
جناب سید الشهدا از شیعه مجهول هم و سست شته سبحان الله حضرت اسمعیل ذبح خود را

بگشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرمایید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا تر از برادر خود
بود دلاور باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی برگردن دوش مبارک بگیرد و خدای عزوجل ازو عهد و میثاق
موکد برگیرد و از اشتراء نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته اند که ان الرفق بالیتیم نصیب
آدم برادر است دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا قرب وفات خود نیز اهلبیت را
نه دانست کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهلبیت بجای اهل از آنجهت نهادیم که جمهور
بخفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهلبیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بدانند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آن وقت از مصداق
نجبه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهلبیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب و چیز ظاهر است که در وقت
رسول خدا بیهوشش نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض و نزع حسنین رضی الله عنهما را نشناخت
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی عنقریب می آمد که در تحلیه
چندان اهتمام ملایک رو داد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سیده در المقام نشنیده فتذکر و لاتغفل پس مجتهد دیگر اتباع او از مقلدین نتوانند
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا عظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذوالجلال
دریابند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
وضع و لیکن بکار می آید که اکابر مجتهدین و محدثین آن را بر سر و چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
از آن می جویند و فقه اقتران الحیرة بالحیرة و ایضا مقام غور و تامل است که در هر دو مقام از جهت مذکوره
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود لاکتاب عنایت فرمود او بر کشود عمل کرد و صحیفه دیگر برای حضرت
امام حسین وقتیکه مهر از آن برداشت بلا مهلت احکام را در آن دید که همراه ببر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب ایشان نخواهد شد مگر به صحبت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از مرگ خود می ترسید و در ادراک این معنی که اول من میرم یا پیاده عمر شریف بسر میشود و بمنزل مقصود میرسد
و مدبرین و منجمان بعجز در دادند و بالآخر خود معاویه پی بحل این مشکل برد پس بوزیر خود حکم نمود که کسی
بفاصله روزی بکوفه روانه میشوند و بر در کوفه ازین سمت چون برسند البته سوال کنند از کجا می آیی پس هر کسی
بالاتفاق لفظ و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده بلی البته از مرض و طبیب و تعین روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان و موضع قبر فلان جا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت تصور می چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سیدنا امام رسید و بود

روز دوم هر کسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس بملا گشتند ختم
امیر فرمود زینهار گوشت شهید من اول وفات کنم داورا هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته‌اند
که ادراک ایام خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوست پس نسبی ببینایند که حضرت امام حسن قطع
خلافت نمود و او را خلعت حکومت بنواخت و بعد از امام حسن ظلم و عدوان او را حد نبود
اگرچه تضعیف این سخن طائفه دریده دهن قبل ازین دانستی و لیکن بمقتضای نظم مشهور خصم
از سخن تو گر نگردد ملزم ؛ او را بسخنهای خودش ملزم کن ؛ جناب امام اسید الظالم الشهدا
ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمدا ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکی
بهزار کشیده حتی که حضرت مجتبی را بزهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق و اگر خروج بر هر ظلم و جفای
معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین
آنهمه نقض عهود و جور و ستم را دیدید و با وجود تحریکات و تحریضات اکابر و عمائد کوفه از جای مقدس خود
نه جنبید این مقدار مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جابنده قوم روایت کردند چنانچه از قول
مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در تحدیث اینهم تصریح بود که و اشتر نفسک لله عز و جل باز
مهلت در آن بعد از سفر کوفه هم واقع شده و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا
مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفضه قبل ازین برانه
باوفا دنی در دیرینان بسر آئید بند که امام معزول نمی شود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
مهلت مهنا در وراز باقی و در باره بعضی از اولاد و امجادش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد
و اگر گویند که حضرت امام حسین در شهادت بهدایت گمراهان استمداد می‌داخت گوئیم در حقیقت این شان
علما سنت هند اصول خود را جمع کنند و به بینید که در روایت امام حسین ابرای اصول کفایت میکند یا برای
فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه در انهم در تهذیب اخلاق و چند
از مسائل متعلقه فقه و دیگر چه از اصول شیعه بر می آید و حق اینست که چون اجتناب دشمن تقیه بود و بها
ادراکه قلب مبارکش تا زمان یکی بود که می پرسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر آنست
چه دران مصائب لا عین رات و لا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افادتش را که میبینید و از خرمنش
که خوشه می چینید الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که هیچ امر را یاد نکرده و انجام را ندانسته
بر اهل حق که هنوز کاسه لیسی الشانز اعلم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود
که قاتل شهادت امام ندانسته و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه می نمایند اکنون باید که در
هر کوچه و بازار که سواری او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند قوله ازین قبیل
احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمہ اہل بیت ورود یافتہ باشد کہ وقعی را برای کتاب اللہ اعظم ثقلین باقی نگذارد
اہل قرآن خواندید کہ بر طور شیعہ برای مخالفت قرآن مجید برگزیدہ این روایات صراحۃً وضع نمودند
کہ ہنوز آثار وضع از سیمای آن ہم اوضح است کہ فقیر بطور نمونہ آنہا بدفتر نہادم وآنچہ باقی است در
اسجاف وانظار مفتی ازان خروارہا بیش می شود بحول اللہ وقوتہ تکلیف کہ ائمہ ہدی را دربیان آیات شند
ومحاورات اکبر ثقلین را التغلیظ فرمانید کما مر نموذجہ ومضمون آیت کریمہ کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّۃٍ اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ بالامامیہ مکذبہ فرمانید ہر کہ خواہد تفسیر قمی را کہ نزد ایشان تفسیر اہل بیت است ببیند ودلیلے
کہ خود حمقا از طرف خود تراشیدند ونام آن بزرگان گرفتند ملاحظہ فرماید کہ آدمی را از ذکر آن
شرم می آید قولہ واین احادیث آلخ مقصود علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز ذکر آن الزام این طائفہ واحقا است
نابدانند کہ ماخذ علوم حضرات ائمہ نزد ایشان چنین موضوعات است کہ کلینی در بیست سال آن را
جمع کردہ ومقصودش ابطال دین شریعت بودہ کہ چنین دعوی کرد کہ دستور العمل ائمہ اکبر ثقلین نیست
بلکہ لال کتاب ہست کہ بچنین اہتمام حضرت جبرئیل ہمراہ اسپان ایزدی آوردہ ومقام حیرت ہست کہ کتاب
برای استقرار دین وشریعت بدین طمطراق نازل شود وکسی آنرا نہ بیند حتی کہ چون فاضل معاصر صاحب
منہج السداد کہ تفسیر دو سہ پارہ از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاہد حال است وکنی باللہ
شنید گویا خون در عروقش خشک شد بجہت آنکہ چون قرآن از دست رفت دیگر چہ باقی ماند
کہ اذا لم یکن راس المال عند رجل فکیف بربح ووجوہ آن اندک معلوم شد واندک اندک مناسب
مقام گفتہ میشود انشاء اللہ تعالے ودر حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکہ عقل ہر کس بے مشقت
تعلیم بدان پی میبرد کہ کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف واحکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب ہمینقدر کافی شد رخنہ دستور العمل کہ نزد امام مقصود است
نامی نماند واین امر خود یقینی ست کہ صد او خویشتن گم است کرا رہبری کند تا کسی بگیرد ببیند وبخواند
الغرض قرآن اہل بیت کسی تا امروز ندید معہذا بحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت
کما قال صاحب النزہۃ باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید ومثل توریت
وانجیل گشت خبیث ما قال صاحب التحفۃ العیاذ باللہ رفضہ اگر ہزار دست وپا زنند وکوہ الوند را بکنند
کاہی نتوانند برآورد قولہ پس ہر گاہ بنا بر اصول اصلیہ شیعہ امامیہ آلخ تا قتیکہ صراحۃ درینجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید کہ آنچہ پدرش دلدار علی مروت ودلبر بے فتوت در کتب مطبوعہ
غیر مطبوعہ رحمہم این فرزندش مصداق بالقیہ کان من شابہ لیس فی حسدر اخواتہ نیز در
تالیفات خویش از غایۃ کافر کیشی وبدا وناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی
وحق الیقین وغیرہ آن بدرجہ تحقیق رسانیدہ اند اینست کہ در احکام ائمہ رہنما

اختلافی نیست واز روایات وبیان علل شیخ المشائخ علت این حکم هم پیدا است وآن اینکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است ودر ائمه زنهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد وایضاً
اختلاف موجب گمراهی است وانما الدین واحد ودر حکمیکه مجتهد الزمانی درینجا افاده نموده ازان ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بوده وماخذ علوم شان این صحف کامله باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف ورود یابد مثلاً طهارت ونجاست خمر چنانچه بالا دانستی وانتقاض وضو
وعدم آن از مذی وهمچنین مسائل بسیار وازینجا است که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم مکذب نفس شیطانی خودست هم مکذب شیر بیر دهقانی وهم دیگران از غولان بیابانی ونیز
مجوسیان ایرانی قطهران ما ذکره المجتهد یناقض بعضه بعضاً مع کونه اوهن من نسج العنکبوت واسخف
ومن ورق التوت وهذا من فضل الحی الذی لا یموت ودرینمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در لال الکتاب برای ائمه مختوم شده بود وان اختلاف داشت بعضی احکم بتقیه وبعضی احکم باظهار
ما فی النفس الامریه ودر احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد واین مغلطه وکیدی است که گرفتار میشود دران یکسی که کتب رفضه ندیده یا دیده وبمغز آن
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافتند بعضی طهارت خمر را از شیعه بیان کردند وجماعه نجاست
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی وشنیدی پس مرتبه بدیهی اولی
رسید که احکام ائمه مختلف بود وتحقیق متقدمین ومعاصرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست افتنا
بلاریب ونیز لازم آید که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل وآن مستلزم بغیر تبلیغ است وآن موجب تقول
بعض اقاویل است وقد قال الله تعالی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
الآیة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آید که باتحاد بودند وخود باهم دگر اختلاف کردند
وهو الضلال والاضلال واز برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده وگفته که گاه حکم
هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد ولفظ مختلف نیاورده ولکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث با معنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور وهو لیس من داب المحصلین **قوله** واما ثانیاً پس بعد تنزل وحاشا ثم حاشا
میگوییم اه درینجا معلوم نیست که لفظ حاشا برای چه آورده آیا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها وصحف نزول اجلال یافته تا لفظ حاشا ثم را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن وحدیث را بر طاق نهادند
که مذهب پیشوای ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود پس ضرور افتاد

برای ائمه جنان قرار دادن که از برائی ایشان کتابی و دستور العملی مشتمل بر دوازده
صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان ست و همینی را مجتهد اقرار کرده
که قول اخبار ماست که بشهرت رسیده و نزد اهل سنت سنید این امر موجب کفر کسی است
که چنین گوید پس معنی مماشاة صورت نه بست و در حماقت بر روی رئیس علمای رفضه
برکشاد این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه بطور تفریع در اصل استفتا گفته بود
که پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیانا بر زبان اهل السنن جاری می شود
غالبا که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد پس توان گفت که این لفظ سخن
تکیه مجتهد ست که جا و بیجا واقع میشود و در اینجا بر مزعوم او درست افتاد و در بیجا بیجا شد یاد دارم
که در عنفوان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجالست و مصاحبت بسخن سنجی
و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذله گوئی
و ظرافت گفتار در شمعی بودیم که سخن تکیه فلانی چیست تا معلوم شد که بعضی چنین هستند
که با لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت دست خود
بشکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هر گز بر سخن قادر نشد
و همه کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
سجاده قصبه رودلی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتیم امامت
بکن تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم اتفاقا خانه مبلکه سخن تکیه او لفظ مهملی بود آمد کلام تر
ناگاه بر ما خنده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در ارکان یا مستحبات
نماز چه امری صادر شد که شما بدان خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بفساد و زیادة الا
عادت ما از خنده هی چنین ست این امر غریب بخیالش راسخ نشد با همه احباب قسم خوردیم و صاحب سجاده
گفتیم که بعد از آن کلام که رو بروی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام آن لفظ مهمل را
در تقریر خویش اعاده نمود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و تند فرو نشست بیاد می آمد
که آخر در توبه کردیم و باز بر روی دوستی از جهت خاص نخندیدیم از آنجا که حصد در لفظ مذکور از بابت ایام گرمی
امری عجیب تر بود و بدان ابر بگلزار و بهار دلم در ربود که بعد تمنا تا باینمقام رسیدم و از گلشن تقریر و تقریر
قدوة المجتهدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن جنان مست کرد که دامن توبه از دست رفت
توبه زمی کردم و آید بهار و ساقی توبه بشکنم آرزو ست و بعد ازین یاد می آید
که مجتهد فانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه ست میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد شان نیست
که بنیاد جمیع احکام شرعیه بر ظن متعبر ست نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه او

نیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و عمل حضرات امامیه انتهی بعد ازین گفته
که هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوییم الخ حال مقدمه دلیل و ازینجا خوبی عبارت مصداق فلک گفت احسن ملک
گفت زه پس حال تفریع ناگفته به و قطع نظر از رکاکت و حشو عبارتش یعنی چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و
مواثیق مستحکم بر نصرت و عیانت آنحضرت مجتمع شده لهذا محل تقیه باقی نمانده بود الخ وارد میشود که ما بالبداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب بر گذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا این دم بر کسی نرفته
و با اینهمه باتفاق فریقین تقیه نکردند از اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجز انهم نبوده باشند و سر داد و دست
در دست یزید ننهاد الله که بنای لا اله است حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که چون خیلی بکثرت جمع
شدند محل تقیه باقی نماند که مفهوم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آنست حال چنین لهذا فقیر کار امری را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین منظر بیان کرده با آنجناب نسبت داده اند مصرع
این کار از تو آید و مردان چنین کنند سبحان الله سید الشهداء آنجناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی نمی دانند و قبل از آن تقیه نمی انگارند و این زاده زیاد نکرده است
هیچ گاه بعد و این عمل که نوشته اند کرده و معلوم نیست که کلمه لو خبرالنفی منظر این رئیس اهل النفاق در کتاب خود
عیسی اربلی که مجتهد او را چنان میدانند که قبل ازین یا فتی هنوز ندیده یا ندیده پس اسحق را از کسی مشتاق
و نگویید که این واقعی امر البته تقیه مخالف است و اگر با همه چنان اعتقادی کنند مگر از زر و زاجتماع کوفیه تقیه
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست گر تشیع خود ازین است که این جرد الخ
آه اگر از پی امروز بود فردائی و آنچه گفتند که اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشته و
انفاً هم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبی خرمن شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمده و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال بندگی و کامرانی خویش از حد گذشت فکیف بعد از وفات امام
السبط حضرت امام حسین پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح مرتب شان کدام دقیقه از ظن باقی
نماند اگرچه بروایت شیعه دو از ده هزار تا خلاص نامه کوفیه بعد از موت معاویه اتفاق میفتد که عدد
مذکور الکسی در اشعار الامی شمار و چه جای آنکه علو مبالغه اثناعشریه در هر باب معلوم همگنان است
که سه صد را به دو از ده هزار رسانند و در غایت نقب خویش را نصب العین گذاشتند و لفظ
انهم بکثرت اتوان آورده که علم الهامی را نقیضه مقتضای إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ کار امامت امام
حسین را با جهتاد و ظن رسانید و قبل ازین امور بر تا حکم رفتنه حرام بود کما فی الاصول
ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بر اصول شیعه چنین ما عنی و کافر جبلی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم عمداً او السهو حمال علی الامام عند المجتهد العلام و آنچه گفته که و بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بود الخ اقول درینمقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرماید ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء و از ان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون حمل بر بیان چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح ملتمسش سعی نکردیم البته تقصیری در تقاضای مروت رو داد
و اگر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش می نمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و هم را خورد و بر بین پشیمان گشتیم و بسببی با ابتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این مرجان فرمایند که مستفیدان شکر گزار شوند و آنچه جناب
مجتهد جالیسی قائم مقام معلم اول ابن معلم ثانی میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود و بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین و افادات راوی نقلا عن الرضا رضی الله تعالی عنه
معلوم شد که امام برای دفع غیر منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی برادر بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است دون غیره الحاصل چون تدارک بوقوع نیامد در مدت آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود و هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه با وی می جنگید گویم جوابش در حقیقت بخوبترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معهذا باز گفته میشود که چون جناب نفی فرموده بودند که تخطیه عظیم است آن خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه عزت
کردند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و رقبا را در سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
علیت که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و امر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی فساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و از انجاست
که در اول کتاب بالتخصیص بر شقی را نام نبرند چنانچه مذکرین عبارت کتاب مختوم میگویند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین آن بود بقول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل را وقت یزید فرستاده بودند در وقت معاویه
میفرستادند یا کسی دیگر را اگر شیعیان پاک بجهت طیب ولادت انقاعد از نصرت می نمودند حجت امام بر انها تمام میشد
ورنه مدار از روزگار باغی و طاغی چنان بر می آوردند که یزید را حوصله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینه نوشت
که اگر امام بیعت کند فبها والا سرش را بفرست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده اینست که در فارسی رعایت تذکیر
و تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعض اوراق ایضاح در تحقیق چو عبارت گلستان اور دخترکه سیاه را دران زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آیه هم بر ترکیب عربی بین بیان چنین راسخ است که عرب رعایت تانیث لفظی

درین ترکیب نمیکنند پس چنانچه در حواشی شرح ملا نور الدین عبد الرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت طلحة مکان
قائمة در کتیبه نیز لاجرم معلوم شد که درین و زمانها بسبب غلبه نوشتن این محاوره از جناب مجتهد الزمانی صدور یافته کما قال
الشاعر ع چون غلبه ازی کرشش باده و خشش مزاست ه و مندهٔ را و بر جانب لی بالبداهت اگر کسی بود و بسیار
از مقامات بعبارت فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ جبال ترک نشان میدادم تا میدانستی که چنانچه در تاریخ
دست نجف بطولی دارد در عبارت فارسی سابقه اولی بگر چونکه او در عبارت شبه و بعد ذکر و لیلی تخطیه نمود و
پس اتفاقا خیال گذشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین ضد ورق می آید تا تفرقه در تخطیه و
کلتیرین انام واضح شود که گفتگو می نقیر بعنایات ایزدی مبرهن است مجتهد در بدء دین و کاوکاو در شان اخ
در فن یا او از بوفور خانه کن و متوهم نشود که در آغاز خروج شیعیان که وقت وفات امام حسن بود و مکاتیب قلیل
از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام نه خروج فرموده کسی را فرستاد زیرا که لفظ بار دلالت
بران دارد که انها هین شیعیان بود نه از عمائد و اکابر و نامه های ایشان به دستور معروف رسیده بود و در سلطنت
یزید شقی بار دیگر چون شنیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آن عبارت این است چون در اوائل خلافت یزید
بار نامهای متوالی و متواتر الخ معهذا اگر طالبان که عامه فرومایگان می بودند حضرت امام حسین چگونه خروج
شان کیفیت میکشید و معذرت میفرمود این خود شاهد بر این است که اعزه و اکابر بودند و بعنوان معتمد ظاهر
فرستادند کما لا یخفی و این مضمون مشعر به اینست که امام حسین را بایستی از روی دلیل شرعی توجه بدفع
باغی و طاغی کردن قطع نظر از ان امور ضمنیه که معتمد را آن گشته بود میباشد و در جلد اول مفصل گذشته که امام را
ابا و صفت چنان احسان در جهان باقی نگذاشت و مستقل شده و اهل حکومت زیر گلیم مکوفت و میدان را باک
بر وقت آمدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه زعم در باره منافقان اصحاب احتمالات بر می ارید چنین
که در کتب امامیه معنی ان الشیطان یفر من ظل عمر چنان قرار داده که شیطان هم بکرش معاذ الله نمیرسد و چندان حمل
است که از شمائله میگریزد و ما هم در کتب شیعه کلمه موجود که انحیت از ان مستنبط است و در شان هر تقوی
و تشیع شیطان همراه آنجناب نیز قاصر و ایاد اولی الالباب اکنون حرفی از ان پیشتر مسکنیم باید شنید که چنانچه بر ای
مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمئن شده و عرض حال کرد این احتمال در ینجا هم قائم است لنظر بحدیث
الولد سر لابیه یعنی چنانچه حضرت عقیل امانت لفظ ممبر را گذاشت در رفاقت کافر حربی اجتها ساخت کتا و قت
خویش باین امور مشغول بود لیس حضرت مسلم فرزند سعادتمند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام
نشان اهل بیت در جهان نماند که بدون اظهار اخلاص که فیه آمدن حضرت امام الشهداء بطوریکه همه کس میداند چگونه
صورت خواهد بست بسا باشد که آدمی از ضرب جسد چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که معاصر انی
خاک ما هم بر باد رفته باشد چنانچه در کتب متعدد حال این سیاه دیده باشی پس جناب امام حسین که باشد ظاهر شرح بود
نبرد بلکه بظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خوردوا و درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل در منافقت

که چون امام حسین علیه السلام در صحیفهٔ مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود دید آنچه حکم آمده بود که جهاد بکن و بکش و کشته شو
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دید یکی ای حسین و اهل بیت خود را همراه سفر کن که خدا
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا بدست دشمنان اسیر بیند اعتراف را از حسین شهادت بدان جناب
عالیجناب امام الصابرین والمجاهدین علیه السلام که تنها ملائک ثنا خوان او که جن و بشر گشته عزیزان آن [illegible]
زمین حیثیت حاجت نیست و در کلام شقی بار را بر خویشتن واجب گردانید تا منکران مجاز را انگلاب بعنایات و قتل
قتل و ما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضا معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین علیه السلام بی سر و سامان جا بجا سفر کرده بود
از آن حد بلین یزید او را بشهادت رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر بر چنانچه می‌آید در عبارت علم الهدای
شیعه از ارشاد رسول خدا استنباط معاذ الله به بین حضرت ابراهیم و اسمعیل را که هر چند شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و از سر خویشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر تخصیص و خطاب
مخصوص داشتند نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین آن را دید و معاذ الله ثمرت شهادت آن جناب را گوارا
نگردید و جان خویش را عزیز داشت از اینجا که مجتهد درین مقام دامن دیگری تا اصحاب اهل بیت با وجود دعوی [illegible]
و پیشوای او محکم گرفته و حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین را از اوج عرش اعلی معاذ الله [illegible]
افگنده لاجرم بقدر ضرورت مد مسکراری او بجای آرم که این پیشوای تو احسب خیال انحضی حوصله قتیل و قتال در پیش
از آن یافته بود که خود را از زد و دیان سادات عالی درجات کما هو تا نمیابد و در احادیث اهل جاهلین گرفته
حضرت امام ناطق و جد مجدش علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین غور نمیشد بدینجا کلمات حقه فرموده اند که [illegible]
اولی الابصار تواند بود و لکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و محصل همه و منقبت چنان است که هیچ [illegible]
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای بنای ما آنست که آنچه برای ما در آن موطنین قرار یافته کوچ [illegible]
را اجر عظیم باشد و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را در گوشه [illegible] کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام [illegible]
به سبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعان ننهاد قال الله تعالی انه لیس من اهلک لیس علم الهدای تو احسب [illegible]
چشم عبرت کشا دون [illegible] از در سر کشتی و خود رائی در آمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامش در عبارت عربی [illegible]
ولیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را کتن تتمیمت تفهیم جناب چه با بار از ابتداء تا انجام [illegible]
ترجمه آن بعبارت سلیس نمی باید کرد و این معنی موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از سهولت
و اختصار در آمد هر لیس حاله شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و [illegible]
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه در سیم ایشان [illegible]
راه همین منزل می‌رسانند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با اتمام ملائکه مقربین خصوصا حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکرارات حمل آنکه هر چه برای امامان از این وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته بود

بجا آوردن و کسی هیچ دعوی نکرد بدین دعوی تصریح نکردن اگرچه نوبت بعدم حجه رسید و بیباک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر در تعیین چنانچه عبارتش اشتهار باب که مجتهد و حدیث الآن نقل نموده و دلیلش ابا نزلی بذکر این
حدیث بمقتضای امور یکه نمونه آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نداشته
برادای سنت افتاده و دامن ایشان در گرفته و در تعصب و نسبت با حق بجای رسیده که با ظهار مجلسی و حق الیقین
وغیره ایشان را مخالف حضرات ائمه که همیشه لباس تستر در بر داشتند و اقتدا میکردند این تجسیر این تجسس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در خصوص نتوانند از این معرکه جان بسلامت بردن و راه
صواب پیمودن پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین میدانیم که چون بگمان و خیال ما امام غالب شود
که حق خود را خواهد رسید و بدایات امامت بنوعی از حرکات و افعال واجب میشود و اتباع ظن اگرچه محنت و مشقت کشد
که تحمل آن نتواند کرد و از این کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت بکلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر احادیث
امام رضا هم بگوشش او نخورده و آنهم در قرآن مجید نخوانده که امامت بار عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
و نه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل و این احادیث و روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آذانا بحر فی او اسکتم که حضرت را ابولهب رجم و لعین
سنگسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از هجرت آیت أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا فرود
آمد و جهاد واجب شد و از اینجاست که جهاد از واجبات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور جهاد بدون کشیدن
مشاق و محن و سر فروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت بافاده علما و مجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه ماخوذ است هیچ جا آن امور را شرط نگردانیده اند اگر او حقیقت این امور را نمیدانست چه ضرر در بود
تحت تالیف تنزیه الانبیاء بر خود کشیدن بایستی مثل حضرات ائمه در ثبوت خود و بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن و این مجادله با مناظره هرچه گوشید در کافی بعنوان مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته و در حقیقت کم از شناخته بوده و از زید شهید سر زده که زمان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از روایات صدوق و متعلم من تعلم جار که متعلم این مدعی سیادت است در شرح شافیه
از روح بر شرح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق و قیام با مور امامت
بنوعی از قتل واجب شود و بایں وقت انقلاب دول و تبدل و تحول سلطنتها و سبب سیدنا خواج مومنین
پاک که نام سنیان در آن نباشد و ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
جابلقا که هفت اقلیم در حوزه‌اش کم شود و در این وقت سید مرتضی را هم وجودی نمی ماند جز آنکه لال
کتاب بگشاید فلیف که وجودش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
معهد اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کنند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است و از این جهت اجتهاد حرام گشته چنانکه

تی آید ان شاء الله تعالی اگر از احاد و تعیین شد خلاف تصریح است در هر کتاب کربلا رجب علما و لاعلما که تعب
احصول از سنتین و متاخرین بدان چگونه و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر اتانکه درین
معرکه قدم نهاده اند چه ضرور است و بدون بیان هیچگونه اطمینان توانند سبحان الله علمای رفته را علم
حاصل شده یا امر مذکور و حضرات امیه هم که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف انتظار یا از روی
قیاسات ایشان در وجوب آن قتل تابع ظن باشند چون عقایت یزید در مسیر خود را انتظار کشیده بودند
یقین نباشد آن هذا الشیء عجاب ایضاً احادیثی را که مجتهد مشهور دانسته اوجا ذکر نمود دیر ظاهر است که از ذکر
میکرد البته متأملین می پرسیدند که در صحیفه خود ان جناب قاتل و اقتل و تقتل دیده بودید یا نه اگر دیده بودید
همقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را این الفاظ برای او گوئیم آن طفل هم بشرطیکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مراد مخاطب باین افعال امر کرد بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفضه
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت بربا دو گشته
لازم افتاد و اگر این احادیث چنان است که مجتهد در آن حکم نمود بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل همه جهل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم معرکه آرائی
ضرور افتاد ولا حول ولا قوة الا بالله و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لا یعبأ بها است پس
معلوم نیست که نسخه سلیم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع شان انست و کتاب نزد من بمحنت شدید
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر این است که
چنانچه معرکه کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین معرکه جناب امیر همچنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص زینها از درمیان بود
بلی اجتهاد جناب امیر مقرون بصواب بود و همینی را محققین از جناب مرتضوی معنعن آورده اند که اجتهاد
بوده نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و مبرهن که هرگاه دیگر هر دیگر بیاد در وقت
موت خود وصیت میکرد خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین هست پیش از جنگ
بر جای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین اما حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفتند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بود هی آنچه بدماغ میرسد ذکر یافته
بالا گذشت حتی که یاد می آید که والد مجتهدین قریب باین روایت آورده در مواعظ حسینیه ازین تقریر
که صاحب منبر بترتیب داد عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و رنه مدار جهاد
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان هذا من قبیل بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان پندارم که کوفیه ترا بر انگیزند و تنها بر حرف و یحیی

ایشان مغرور تشوی پس در حقیقت عمل بظن نموده بودند کان معصوما لا مجتهدا در توثیق نموده ایشان را که با غادر
مرتشوی چها بحث بسیار شده که فی نهج البلاغه غیر اعتبار بلکه مثل مشهور که هر گاه قسم خورده بودند بالیقین فسخ کردند
گفته اند و حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند میباید که امام هر جا که باشد حاضر شوند بهر کجا به
سعادت انتساب شده بجهاد حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلطنت که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود و لیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی کرده چه اعتبار چنانچه در قصه سید الشهدا
در لشکر [illegible] معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
بدرجه قبول نمیرسید اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم خورشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مخدوم را اصلی نبود که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرموده و شیعیان هم بد نستند
که صلح او مطابق لال کتاب بود و التسلیم را گنجایش بیشتر نه کلیه و حریه چه جای حرا التقی الی غیر ذلک و هرگاه
امام معاویه متعصب باشد بر اهل بیت و اتباع شان امام را ضرور است آن صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و بازو و سعی را باتمام رسانند که السعی منه و الاتمام من الله تعالی مگر این کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشد و درین وقت بکار نیاید مگر بعد از آسانی و سهولت و اتهم حق امام بود دیانه که
برآی و درستی سائلین را جواب بدهد حالانکه قلب شریعت نمود و تمام غرضکه صاحب تنزیه یا هیچ ندیده در حرمی
تکلم کرده یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته علیه الغدار و میر و دو هنوز از نوم غفلت متنبه
نمیشود قلم در دست دارد هرچه میخواهد عامیانه سخن می نگارد کسی را چنین جرأت نباشد از محققین شیعه
اینچه روا دارد خود را از اجله سادات و علما دانسته برابری بلکه تفوق بر گوشواره عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهدا امام الصابرین فی الباساء و الضراء مع حسین بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را مخراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر ترا سوی جهنم کشند مگر
بچه چون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا از کتب و شن سرور عالم را نمیدانی آیا با معنی بلم قائل
نیستی که برای هر امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان محمول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون کما هو که در عقاید تصنیف شده و بهر کسی
بدان عقاید مامور است باخذ آن راهم ندانی و سطری از آن نخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیا و میدانند و اشنید
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خدا است و هر حکم
میدانستند حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم فرموده جناب امیر را و همچنین هر امام متأخر میدانند علم متقدم را و
در هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
نه بظن و تخمین معاذ الله و در جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و نفاق و اخلاص میشناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض میشود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست و اخباری که دال بر سهو ونسیان ایشان باشد همه اش محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم وخواصهم پس حضرات امامیه این
دروغها گفتند وحق اینست که امت ابن سبا مدعین حب وولا صور خیالیه خود را به آسانی تقدیس بر بستند و دانستند
که اعضاء الامحو لعله اهل سنت نجات یافتند و بیگان شربا که تا توفان غرق شد ورفع گشته فالتعجب کل التعجب که احوال همه را ائمه اثنا
وجاری امامیه بظهر قلب شب وروز یاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس در نیکنامی
یاد میفرماید تحریم که دیگر ائمه عموما فرزندان خاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصا چنان باشند که در کتب دینی
وایمان شان حتی رساله منفرده لیلیه بقیر مجلسی بران شامل است ومن درین سطور بعضی از آن را نقل کردم و فقره العنبر
الرسول والبتول مقدمات شهادت خود را تظن وتخمین واندیا حسین راکب دوش رسول الثقلین راس و رئیس
کوفیه مدعین حب وولا چنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او از آن توبه نمیکنند و قلم درست
دارند و زیاده تر موجب حیرت اینست که حضرت امام حسین ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل مهم سوالیان یزید
را که متصل و قریب اند بلشکر کوفیان کفایت میکنند پس گمان وجوب سفر عراق قوی شد و در آن وقت خاطر
مبین رفضه تعداد فوجهای یزید العبد از هزار و دو صد سال دانند که لاتناهی معبر آن است وحضرت امام
باوصف اراده جهاد از آن هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را از آن چه
سود و کدام روز بهبود که لشکر شام صبح وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بودند که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد و حیله ها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر راهم می نمود و
ملک از دست در ربود و شکست آمد و فتح وظفر رفت و گذشت و از اینجا گفته اند که مرد آخرین مبارک بنده ایست پس عقل و
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را شاین ناصبی در پرده انکار میکند و [illegible] میگوید بار انکار صریح از علم و
معرفت آنجناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی خود شهرکه مسلم
در کوفه داخل شده ابن زیاد منظر و بعیادت شریک آمد و شریک با مسلم شریک شد که او را باید کشت واین امر صورت
بست ولیکن مسلم او را قتل نکرد و عذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله ازین منع فرموده واگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
دار همیدان بازی را می برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد و اهل خلوص که در فوج بودند و ظاهر شان با یزید بود
وباطن شان با امام شریک میشدند و میگشتند فوج بنی امیه را که در کوفه بودند و قابو یافتن جهلین دشمن دین را
گذاشتن تحرشیه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول رفضه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند معتقد
بود وکما اشرنا الیه علی اصول الطائفه الفاحشه واگر حضرت از فتک منع فرموده اینهم ارشاد کرده تا که فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعه پس هر سخن وقتی و هر نکته جایی دارد و چون یزید حضرت امام حسن را شهید کرده و قریب [illegible]
جعده خدعه با صواب [illegible] بگو هر دشمن خونخوار او چرا درست نباشد فاقتل واغتیل کما اغتیل علیکم [illegible] از اینجا [illegible] گفته
اند ۵ ملکداری که دشمن را کند کمان [illegible] دشمن چو به تیر [illegible] و محنت معهد اتحد تین امامیه قید مومن در حدیث

ذکر کرده اند از انجمله حدیثی است که گفته در حدیث آمده که من فتک بعد من یزید نفسه و مال قد مباح شاید
که ابن زیاد با آنهمه شهرت نصب و دشمنی اهل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس باید که کمتر از ابن زیاد
بود چرا نزد ایشان مومن نباشد و چون ناصبی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن فکیف که شیعه نقل میکنند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسی را در
مروت زیاده نیافتیم و حقیقت اینست که درین باب خود نص ناصبی می آید که یزید در رحم و مروت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جفا کمتر انتهی و فیه ان الغرض دلیل مستبعد ناصبی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با تمام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیف که ثابت کند که در خیال شریف امام مظلوم هم تمهید بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هر گاه ابن زیاد آید او را باید کشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصب
منکر علم و تعیین امام همام ان باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن ملاعین تقاعد نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود و پس امام را نیز ظفر لان هم مثل سایر سفرا اسمضمون واحد شنیده اند
که جنگ در سر دارد و جوانان و پیران جمیع جهاد و امثالها بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه و علیهم کما سبق و
پر ظاهر است که این قیاس اولویت نبود سیما نزد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بظفر
و فاته کان الخ ضرا و حضرت امام حسین را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصب قصیر محافاته کان غافیا و اگر مدعا
چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کو چاپا پدالش هستند بیان فرمایند که بدون
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب اینست که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن ورقا بودی
می آید پس قیاس بحال بطور اولویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت تنزیه که حاصلش اینست که اگر
می گشت ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید انانکه ظاهر و باطن شان مخالف بود و شریک میشدند و منصور و مظفر
میگشتند دلالت بر ان دارد که گفتن شان اهل تقیه بودند و بنا بر همراه حر بن یزید ریاحی بکربلای محصور کردن و تقیه گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان و یکدو دیگر شریک امام حسین شدند بدرت و همراهیان ملاعین
آنجناب گشتند حیث حال آنقوم قتلوا پس چه عجب که بجهت تقیه امام را کشته و نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمه می آید
و عبارت تنزیه جدیده دلیل ان باشد کما لا یخفی بر این دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هر گاه ابن زیاد طالی المحبوس کرد حضرت
مسلم جماعتی را از کوفیه همراه گرفت و قصر ابن زیاد را محاصره نمود و گویا مخرج نفس او را فشرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در واز ها را بست تا آنکه مردم منتشر شدند و مردم را ترغیب میدادند با نعامات یزید و تخویف
میدادند از خشط و غضب او در رسیدن فوج شام میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل تقصیر و تقاعد کردند کوفیان
و اکثر ایشان جدا گشتند پس وقت شام قلیلی باقی ماندند و نوبت به تنهائیش رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
تنزیه ناصب عداوت امام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که ظاهر اسباب ظفر بود با این

قضیه منعکس شد و این کلام ناصبی قاطع قیاس سابق است که مسلم بیچاره گمان غالب داشت لفتح تو لشکر خود
حضور امام را یقین کجا با وصف نعیت فانقلب بانقره العابیهم فی ذلک المقام کما لا یخفی و ابراد این قصه بلفظ النفا
بجان معنی در نخواهد که بیان کردیم تا رابطه میان دعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
با عاده ندارد ع که قیاس کن ز گلستان او بهارش را باز میگویند که هر گاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر یافت
بدریشنیکه قصد مقصد نمود که از سفر و جهاد مذکور مراجعت فرماید برخاستند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید و در خاک فت
این امر قسم شرعی خورده گفتند که ما مراجعت نخواهیم کرد و بخدا تا حصول انتقام شهادت امام همام فرمود در زندگی خوبی
نیست بعد ازین مردم بر اصول امامیه خصوصاً بقول مجتهد الدینه نصیحتهم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود و سبب اینکه مجتهد حبط
تصریح نمود که برای آنجناب در زلال کتاب این امر بتاکید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد کشته شو و قبل این
مفصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر درین باب تاکید شدید فرمود و پس انحراف از آن چنانچه بحضرت تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا بر مذهب امامیه حرام خواهد بود فکیف بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا و آتی آیات
کریمه هم درین باب نازل گشته بود و کما عینه المجلسی فی تالیفاته و قد تقاتب فی المجلد اول بار ثمانینی میگوید که بعد چهل
خبر آمد همراه فوج و امام را از رجوع کردن بجائی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب نزد ابن زیاد خواهیم برد
امام قبول نکرد و هر گاه دید که عودات کرم نه سفر کوفه میسر نه راه شام بر گرفت که میدانست که یزید در رحم زیاده برای
از ابن زیاد و یاران او پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد با لشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بتهلکه انداخت حالانکه در وصیت تحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که بر دم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم که فرزند
عم من است تا بیند شد آنچه رای اوست یا بسوی سفر حد رود اسلام و یکی از ایشان باسم عمر سعد نوشت باین باید
آن هر دو انکار کرد و حکم جنگ داد و ازین عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی شد زیرا که انصراف و
انحراف آنجناب هم حکم از زلال کتاب بظهور پیوست و هم از آیات کریمه قرآنی و هم از تاکید رسول یزدانی معاذ الله
پس مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند کما لا یخفی الحمد لله از کلام سید الساوات رفته که در لباس دوستی دشمنان اهل بیت
تجمل ساخته و کارش از مخالفت ائمه هدی در گذشته با نقاب تو خود شکار ای او فراغ حال شد اکنون باز همانی تا
این زمان متوجه باید شدن که انچه ازیم اهل السنت که بعد از کشادن زلال کتاب این چه خرافت است که او مرتکب آن گردید قوله
ازین عبارت چنانچه حق جلی ظاهر میشود که آنحضرت را طلبی بر عهود و مواثیق اهل کوفه الخ ای بی خرد زر و زرد تو خود زلال کتاب در یوم
پیش عقلا و علمای فریقین گشادی و باغ سبز نمودی تا درین روز سیاه بکار آید و این کتاب داغ سفیدی بر پیشانی تو نهاد یعنی
ثابت کرد بر اصول موضوعه رفضه که حضرت شهید کربلا از اختیار شهادت رو بر وی جناب پیغمبر انکار و بیجا طلب بیعت
جواهر دی یار این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بود دست کشید و سفر شام برای بیعت یزید بر گزید و او را برادر خود قرار
داد با وجودیکه او بهره از طیب ولادت نداشت کما مر بیانه مرة بعد اخری و او را با پدرش در نسب شریک گردانید و زلال کتاب مجموع مذهب را
که مدت چند قرن بود از دست مبارک بتافت و بشارت رسول یزدانی را بخبر شهادت معاذ الله پس پشت انداخت و این

قرآنی ما بیکا فصوح وانسبت و هرچنان باشد کلام در اسلام او ست چه با ایمان و چون با مانت قضا نمانند پس از حجیت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و کسی که بر اصول شان این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
علیم البلاء تمامتی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد قانی و زمانی پس از این کلام مراجتناب از خطبی و حمل
شد بغیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش و برا نه توجه نمیکند و مقلدین تو اول و تو در نگرند فاید نیست مگر آنکه طریق
تا مت ندکور بر گزینی و مانند کور و صلی مسلوب البصر والبصیرت گردی خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدون آن تطویل آید و در قهاب اد و بیاض برد و دل امر
اجازت مید هد مگر انتقاد کار اهل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید و زر را و ندای او را بکشند بعد از این ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب رفته بجو آید که غالب تا ت شکست و دولت بمقربین بودند و گاهی لقا اند و نجوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بفرغت و آرام بعمر خود بسر نمایند از جلت متعه و ثواب این معنی هم خرما و هم ثواب در یابند که صبح صبحی تا شام
چلتا هو یتی گلگون کا دور شب جو هو تو ماه رو یون یہی کنار و بوس ہے ۴ و آنچه گفته که بر ظاهر است الخ کلامی است
مجمل پس صاف و صاف باید گفت که ز ما معاویه که دریای خون اهل اسلام در آن جاری شد و هر گونه بدعهدی
در آن پیدا آمد تا آنکه تخلعت خلافت تخلع گردید و در مقابله چنین احسان انجنان اساءت که حضرت امام حسن را
بزهر قاتل شهید نمود تعجیل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در مسالب معاویه از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک آن شهر آدمی نماید و در زمان یزید هنوز جز بیعت سالی که هر پادشاهی در آن اول میکوشد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است بعمل نرسیده و معتمد اکابرین و طالبین درین وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن و ریب ز از داد و علام جسواران آذار محمول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عماد نوری منسوب و تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
و میگوید که عمل امیر بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب قصور حالش مسدود و این قدر ظهور و بیداست
معلوم که بعد از استحکام خلافت هر چه از مکنونات خاطر پادشاهان است بوقوع می آید و هنوز عند ام
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط ظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت ابن ابی خبر
بوضوح پیوست خروج امام درین وقت نیز دلیل بر آنست که بعلوم لدنیه حکم کرده اند و دیگر واقعات
بهکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و منع منجنیق بعد ازین ساخته رو نموده چنانچه در رساله
قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و تحصیل تقریر اصول قوم
بجز آنکه در وقت یزید پلید نه ولی اعتدالی راجع نبود پس ضرور افتاد خروج و اگر چنین کرد
باستی جناب امیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا اجری الدم فلا تقیة

قامع باشند قوله اول آنکه چنانچه بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد الخ العجب که مجتهد الزمانی بچه جا
این حدیث را ذکر میفرماید و از احادیث متواتره تقیه اغماض صریح بکار می برد خصوصاً آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوب تقیه و پاره از آن در رساله قدیمه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول بر امام جان تافته و حاصل آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرورست تقیه کردن و اگر نکند دین او مقبول نه عبادتی از وی بدرجه قبول رسید
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و جمیع اقتضا بود پس در وقت مذکور که عمر سعد با لشکر عظیم در راه شام ملاقی شد در وجوب
باقصی الغایت رسیده اکنون تفتیش بحدیث سلاح وقتی می رسید که امام را ضرورت اقتضا بود حرام را جناب سید النبیین نمودن حاشا که
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان تصریح درین باب است که تقیه نیست مگر برای امام نه انبیا علیهم السلام لیکن آیا
آیا اثر امامت جناب سید الشهدا انکار توانند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نمود و ابحاث این امور رساله
سرگذشت و نیز چگونه هرگاه حکم امام درین باب چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سیاه برای مجتهد پیش آمد که
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکن یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فلیت
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد الزمانی بوجوه چند مسلوب الحواس قطعاً گردید
بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود میگوید که در احادیث جناب سائرت مستفاد است که بیرون شهر برخود و اصحاب شده و
خروج داوند بنابر مصلحت قبول فرمود و لباس پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند بعد از آن ارادهٔ ترک نمودند و وقت
جهاد کفار و کجا سفر شام با اراده بیعت یزید شقی پس امام فتح و نصرت جنگ کفار اعتبروا یا اولی الالباب مستفاد و از آن وقت که
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود الی آخر مجتهد و دین اختلال حواس بلکه اشد جنون المجنون
فنون دور تر چراغی باید رفت که در همین صفحه عبارت نقل کرده از کلام سید مرتضی ثمالینی نکنوشت ان عمر کتب الی
عبید الله بن زیاد ما اصل قال ام کاتبه بالمشاجره یعنی چون شاه کربلا فرمود که اجازت دهید که رجوع کنم بجائیکه از آن
آمده ام یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا به بلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در خطوط الی ازین حوالا
ابن زیاد شقی منحوس را خبر داد او زنهار قبول نکرد و مجتهد مختل الحواس کلام مرتضای ثمالینی را بیاد نمود و نشاید که
بعضی آن پی ضرر در آن وقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این حقیر مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد وای بر حال این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در فوج یزید در آمدند کجا ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه بجمیع وجوه وقت وجوب تقیه بود و تکلیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بجنگ مصطلح نمود بلکه اراده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اثنا غازی همراه لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره یاران قرار گرفت که بیرون
مدینه جهاد نمایند پس سلاح پوشیده تا وراء صحابه ثابت شد حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس مختل ست نه اقوال ثمالینی را یاد دارد نه عبارات خود را ملاحظه میکند

و در عجائب اضطراب و پریشانی گرفتار است و هم بر ابن عباس پر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
بود و هم برین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رسالهٔ النبارة والعین لعین بصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانگی چه پیدا شد و شاید که مستحق نمیشود مگر وقتی که دو چشم
به پیشانی و دو از پس پیدا مجتهد بر آید قوله فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا تا انکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه و دیرینه الخ هرچه از این متعسف بخن میگراید و در همین مقام اینقدر باید گذارد که حکم امیه بر ظاهر
شرع پیدا شد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفهٔ خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع مارا بابین گیاه ضعیف این گمان نبود ❊ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جا
رسید که یزید را در نسب شریک عمر باید و این تخم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلاً و نقلاً آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
به مشیت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که یار با نوبت
تنگ ناموس اکبر رسید و الضرب تازیانها کشید معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را از آن امر غفلت بود داد
که اطفال غمخواری رفضه ان را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب که در به جناب رسالتمآب امر در قیاس آن
آنجناب است به نفس اماره خبیثه خود باید دید که فرزند ارجمند شیطان الطاق او را چه تعلیم کنند و به تقدیر یک کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکردند ثابت شد که به علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکنند
و جبر را بر عار اختیار مینماید و در هنگام شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه بینی که ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد بدین مضمون بآنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهیم امام آن مکتوب خواند و از دست مبارک
بر پشت خود بر زمین انداخت و بمجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب و عتاب کرد و او را گفت قبول کن جریده
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه و دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره و رنجی که
بر اصول موضوعهٔ خویش در اثبات شهادت امام هرگز بیعت نمی‌باید و حقیقة الامر را نمی‌داند یا وصفیکه شنیده بود در
مجالس عزاء می نشیند و کار او به بیتابی میرسد و در سنجالی پاکی او باید دید که باز قول ثمانینی را از راه قتالی اعاده
مینماید که سالش باری دیدی و شنیدی اینهمه اقوال رکیکه و تاویلات بعیده دال بر آنست که تا امروز بحقیقت
واقعهٔ کربلا نمیرسد مانند پسرکان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب نمی آمد و مردم خبر حالش میگیرند شتر قدیم
را بشتر می کشید قیامت نمی‌کرد سر این چه شاه و نیکی سوار می‌آید پس مردم می‌کشیدند که از سر الکلام
سر اسرار دست لبید اند که از غور میگفت که در فیض آباد همین و سر است مگر پس علیخان بنا کرد مرزا حسن عسکری خان

وتمام عمر همین پیشه سوزخانی داشت وندانست که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
و خلافتش رفضه بغایت بیزارند و قصه کربلا معلی بر حقیقت خلافتش دلیلی است روشن و مانند گل شگفته است
در گلشن و بعد از تفصیل البته خواهی گفت که انطباق قصه مرثیه خوانی طابق النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
که اگر اول تصفح افکار فرمائی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری البته خواهی یافت که خود جناب امیر شیر یزدان شاه مردان
سلاح بر تن مبارک آراسته کردند و قبضه شمشیر بدست گرفتند روزیکه غاصبین را باعتقاد شیعه قصد کردند که خلیفه
را بکشند و نماز جنازه بگذارند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و از هیبتش لرزه بر کوه قاف
می فتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند پس ببین که این قاعده کجا باقی ماند مخیم که خاصه و عامه روایات متواتر
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب گشته و خصوصا از روزیکه محصور
شدند و بنص کتاب تنزیه میرفتند بشام بجهت بیعت کردن یزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از بدن
پوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روزها گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماست با غالی که کارد
طویل و عریض بدست میداشت و در هیچ وقتی جدائی نکردی کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هرچه بادا باد پس لیسی بر بنیاد که مفلس و پیر شد
و در خس لوشنی بیمار میماند اتفاقا وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و نکار روش به عشق درآمد
وجان بحق التسلیم کرد قوله همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ تحقی میپرسم که در قبیله عرب قبیله مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود چنانکه امیر ابن حسین را ظن بود از ایشان یار نه خصوصا بعد ازانکه میر رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق امر انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول والشی اگر ظن ایمعنی بود که رفیق خواهند
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف لو ایمعنی عیانست که اینها مقتدی جناب امیر بودند و بیعت صدیق نکردند
وقتیکه او بیعت نمود و بیعت مذکور بجا بیاوردند و هرگاه او بیعت نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه اینهم
ازین عبارات علمای شیعه ثابت که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد بعضی
از اول خلافت بران نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت اینها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود و وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دائمی رسول خدا بود خراب کردند
و تحریق نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته پس چون این ظن بلکه یقین بهم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
بقلب شریف بهم رسید ای برادران و دین شان که اینها ملحق بمرتدین و غاصبین بلکه همنا فقین باشند تا آنکه
دیگران دانستند که بنی هاشم بآنجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب مرتضوی منافق باشند

و بدین تقدیر قاضی رطل لعوق را چه اقتدا و کرا و ایشان را در احقاق حق و معائب النواصب و غیر ان از جهت
مروت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در اذهان خود معنا و لیق بزرگان خویش مانند مسدوق اگاه شته
باشی اظهار بکن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار بحکم شیخ از اهل تجربه روزگار چه سعدی سخن گو یا دم مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و آنچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ در مقام
بالبستی از معنی مصطلح لعبد از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود جمع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من آن بودم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بدان کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بلشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست یاری بیان فرمایند که حیثیت اینها از قبیل اینها است یا خرطوم فیل چنانکه
ولد از مجتهدین و دلربای متکلمین بر مشق مغولین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و در مقام تحقیق است
طویل بیانش بطور اختصار آنکه اهل تقلیدیت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و درباره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلمیح آنکه نواصب
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ در آن نیست که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین است که ابن [illegible] بنام نامش
نوشته ورنه اگر غور کنی با آن زبان بسا کس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علما احوال ایشان نوشتند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر و غیرهم خروج کردند و گفتگوی ایشان این بود که خود را معزول
گردانید یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در روایات معتبره موجود است [illegible]
خود ذی النورین را از همین معنی منع فرموده بود پس او قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتیل کردند بعد
از آنکه بلوی بر او نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهایتی دریغ کردند نموده و ایضا النسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم مطرودین بتکفیر آنجناب پرداختند پس علمای چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول ایشان است آیا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند تو لیکه مروتی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از جمله اصحاب نیز چنین نوشته اند پس این اولیت بر مذهب احدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در این باب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از اذهان خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سرکشی اجتناب باید نمود هرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن واقعه عظمی
و سانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه وسلم و متعلقات آن چرا خروج تواند بود که انکار استحقاق هم
در آن نبود فکیف که بنقل صاحب مباهره حضرت مرتضی بمجلس اهل امت ابو عبیده فرمود که من در این مصیبت مصداق

ذامتر به گردیدم علاوه هم شغل جمع آیات قرآنی بعنوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی غیر او قسم بهر زبان مبارکش
جاری شد که چادر بر دوش ندا افگنم تا ازین جمع فارغ نشوم و ازینجا مشقت آنجناب را توان دانست که دیگران
هشتن بدین ثابت مفصل گفته اند که اگر مامور می گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم کمتر بود از جمع قرآن مجید و تلفیق
آیات شریفه اما آنچه گفته که اگر آنحضرت را طلب بیعت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
بر منظر استنکار جلوه ظهور میدهد مگر اینهم نمیدانند که چون احباب و اصحاب گفتند که پناه بحرم کعبه معظمه بهتر مینماید باید
ازینجا سفر نکنی امام فرمود که می ترسم که بدان کبشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزد نه حرمتش از خیبت باقی
نماند و مصداق این کبش که او را ذبح کردند در خلافت بنی مروان عبد الله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود بکمال احتیاط فرمود و از مکه معظمه برآمد و سفر عراق بوجوه سابقه برگزید و این امر را اکابر رفضه بعنوان
طعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون باجتهاد مجتهد الزمانی این طعن از و برخاست و رنه ناصبیت مجتهد بدو وجه لازم
می آید یکی آنکه تجویز کرد جهاد را در حرم شریف باوصف توسعه که طلب بیعت کفایت میکند و امام حسین برعایت آن از
مکه برآمد دوم آنکه جناب امیر فوری القتل حاکم فدک حال ابوبکر و فوج او امتحان هم کرده بود که آنهم حسب مستی کیام
لیس بالیتی جهاد در مدینه شروع کردن و قاتل امیر سنه که بگویند که فریادرسی بود که پیشوای شیعه بود بکمانی الکشی
واجب بود نه فریادرسی بضعه حضرت ۲ اگرچه غاصبین آنجناب را شهید کردند کما مر غیر مره و قبل ازین معلوم شده در
رساله غدیریه که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود و بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوییم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصله خصومات نه لفظ الثغور اسلام نه خوره
خلافت نه مذهب مومنین بآنچه مامور اند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
ولیکن بر نائب او ضرورت تحقیق انیعنی که سابقین او را سکنه هینا باز ارا ندیار ستم نکرد و براه لا د او انیم ضرور
نیست که تعلاق باشد یا حجام ای بی خبر مگر روایات ثقة المحدثین را از صیرفی در کافی سیر کردی یا غبار لیس از تنقید
هنوز ندیدی که از قسم شهر است ناتمام عیار یا تنقیه کرده اعلی الا الصار که صیرفی مذکور پیش امام جعفر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پرسید سببش چیست عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی فرمود
چه قدر باشند بخیال تو گفت پنجاه هزار تعجب میکرد و امام او می افزود بالاخر گفت نصف دنیا پس سوار شده و همراه او را
گرفت و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد و گله دید فرمود بعد ادش بکن بنا بد که گوسفند بعدد میرسید فرمود
اگر شیعه اینقدار می بودند خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را حروب لغاویین آمد و نوبت تحکیم رسید چنان قوم
بی باک کلمه هولناک بر زبان آورد که هیچ خاسقی و کافری چنان نگوید و همانداری شاد شهیدان انچنان کرد تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امروز عاقلان بچه دلسوزش میکردند باز معامله ایشان بحضرت زید شهید
بکجا انجامید ۵ چه توانگرد شیعیان این آید بچنین شیعیان بیا باید ساخت ۵ بعد ازین میگوییم که چون انها منجز
نیست پس باعث چه شد که ائمه هدی خصوصا حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق ع در لواصی خیابان بسر کردند که بحجم

هم یاد نماید و در تراجم فرائج مفصل است و شاید که در ابحاث سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود میفرمود که خبردار
باشید و بمخالفین خود در امور خانگی عرض مرا گوشزد خود مگیرد از جد خویش یعنی علی مرتضی می‌شنوم و دست ایشان میبوسم
حالانکه آنجناب را در اول کتاب مامور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جابیکه مجتهد و مجتهدیت را ذکر
کرده که ائمه را باحکام مختلفه امر فرموده بود نه چه جای آنکه امام جعفر که شیعه فرموده صلی الله علیه وسلم بذات مقدس ایشان
منسوب ساخته اند درباره مجاهدین این شرح و تسعه را ذکر فرموده که التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ و انیهم ارشاد فرموده که امیرین سلطنت کسری و قیصر
مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس رد قول مجیب مصیب که فقط صمیم قلب را ذکر کرده بود که تنبیه خالص و سوخ
لازم آنست نفس جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است همین که رد کردن ابصار تا لعین عین
او را کور گردانید **قوله** و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فتح کثیر الضمیم قلب نزد جناب رسالتماب هم بود الخ **اقول** اول
کلیه باید دانست که از روزیکه آیت جهاد أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانیه
از هجرت حضرت خیر البشر سیزدهم صفر فرود آمد اباحت جهاد شروع شد پس نزول این آیت کریمه و دو آیت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از این آیت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بیست آیت شد
که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز آن آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را با آنانیکه در اباحت قتال بد بودن فرضیت
چنانچه آنفا معلوم شد بهرین سطور و از کتاب الجهاد کلینی مقدمه مذکور که اباحت قتال با کفار از آیت أُذِنَ لِلَّذِينَ
بود بر ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بر زبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده قوله
که بیران در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پیدا گشت اعتراضات او درباره جناب رسالتماب بود که در فلاقت
در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق متورم بود و موی سرش وقت
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده و با کفار جهاد نه نمود انتهی مسئیل و قال او از آغاز تا آخر سبا تنسوا
وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ ... مذکور را شد بلکه از آن جهالت شدید او بظهور رسیده است که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
چیزی دیده و شنیده اما جواب از هفوه او که حضرت پیغمبر جلال چنین فوج کجا بهم رسیده که از صمیم قلب و قلب سلیم
جمع شوند یعنی شیر پر کوری و کوراگی و دلیل آشیانش کلنه انکه اتفاق تمامی عقلا است بر معنی که اگر پادشاهی مدة العمر
با دشمنان شمشیر بجنگد و رفقای او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرمابرا و سعادت
خود بدانند و بهترین ملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده
و در یک وقت لشکر قدرت متفرق نشوند و باز رجوع نمایند و پادشاه غدر شان نشنود و خاطر شاه عفو

نمایید با این پادشاه منشوری فرستد و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
نکند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که تدبیر و مشیر در آن نباشند ایشان را نامرد و بزدل نتوان گفت خلیفه که
شاهنشاه مراتب ایشان را خبر به نو بفرماید و در امور متعلقه وقت و احوال خصوصاً در حروب توقیع خاص نایب
نمود که با ایشان مشوره فرماید چنانچه در السنة لیس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهتی نیست خصوصاً وقتی که فرماید اجله اصحاب خود را آن نایب شاهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من بنشینند
تکلیف که بعد از حوادث ملکی من قوت بفعل آرند آن امور که او برای آن مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابر منصه ظهور رسانند
و طریق اجرا رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترجیح و
رونق گاهی اتفاق نیفتاد که آنچه نایب شاهنشاه میکرد مقصودش بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه تفرقه
اتفاق افتاد کالبرق الخاطف تصدیق کتب آسمانی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار پس طاعنین ایشان هرزه
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه خیبرینه ایشان بمقتضای لیغیظ بهم
الکفار در جوش میاید حال دلیری و مردانگی ایشان هر کرا منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصاً مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیستان و نهنگ دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از دید لنش کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایها التقیه ادرکینا در دهند و در عجز که بپردازند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرفضه و اگر بکتب اهل حق گرایند توانند دانست که نهایتی و پایانی ندارد و حرفی
از آن با تو گوییم و بعد از آن راه اختصار بجوییم و باز بر میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و آخرین ایشان را رانده و بالاسلام ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا تشریف فرموده و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه آماده پیکار گشته اراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه و سلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسبت اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی که حرج ملک گفت احسن طلب گفت زده محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوییم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس بپیکار کنید با دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با همه همراه شما با دشمنان قتال می نماییم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندیدند و روی مبارک ایشان از آن روشن
شد و شیخین مکرمین همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میزنید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آورده ایم یا رسول الله
و تصدیق تو کردیم و گواهیم بر آنکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بارها مواثیق و عهود نموده ایم

اگر کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هرچه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
وجان فرمان می بریم قسم میخورم بخدای عزوجل که ترا مبعوث گردانیده و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر
ذخار ما بیدا کنار در آئیم همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن اصبریم عند الجهاد و صدق فی
راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و بر برکت خدا بکار میائیم چون سعد بن معاذ باین قول رسید حضرت
بغایت مسرور گشت و مصمم غزوه غزوه بدر را و بعضی بر انند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات بر گشاده اند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب را
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعهٔ خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل خلل بر زبان آورده پس جوابی
مختصری که دندان رفضه را بشکند و بنیاد دلش تزلزل و بالا احوال شان بکند و گردنهای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب بپیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد بانجم و قصه تالیف آن را نیز بقدر سپارم
انکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل خصم مانند سلسله خصومت بجنبانند در
پی تقریر و تشهیر فاضل بداولی شد و استفتای جدید بتوسط مرزی دایره گردانید بخیال اینکه بدلم الرخ
بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکش دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بسلامت برسند جواب بطور
عادت خود تحقیقا و الزاما و نقلا یا چنان بنویسم تو گوئی که تشهیر و تقریر مجتهد بپایان رسید ورنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس بحمد رسانیدن نشان و بلده کانپور کمر همت بر جهاد بر بستم چنان تو
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور رسائل البشارة که بحمد قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که حد بجد تقریر بلاغت بحید در آنهم بر اصولش در آن منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و غیران جواب
دروا این استفتا که بعد از مدتها فاضل موصوف نوشتند کار آمد کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
در آن اوان بقدر پنجاه و شصت عدد از کانپور رشته تفهیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چندانکه دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بر آن گماشتم که مطبوع شود چنانچه مطبوع
کرده که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طالع نموده اند همراه دایرهٔ نام صاحب
فرمائش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه نصیر الدین حیدر
است و غیرین این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افغان و غیران رونق افزودند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت منار الله را باید طلبید و دایره سورا متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسد که مجتهد ما را چنین عبارات پیکر دند و کلام اوراد نموده اند و تاج مرا نیز ربوده ما اصلاح
کردیم ورنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر مخوف ضعیف میر نرد الغرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگویم که حال مجتهد در شهر چه بود که هر که سواری او را میدید بر ریشش وی میخندید و مغول و افاغنه بی باک چه سلطنت
و هر کس دانست که چنان بانجر شد که تبیان زرد کرد اینست قصه طبع رسائل بطور ایجاز و اختصار در سلطنت چنین متعصب عنید
قطع نظر از انکه دو بار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبرآباد و لکهنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشت انکار کرد بار دوم درین شهر بدست حافظ غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
انبساطیکه با حافظ مذکور از راه قدامت داشت باقی نماند ام بر انکه آن جواب مختصر چه بود پس بدانکه قیاس منتظم
اولین و آخرین رفضه در مباحث قدح صحابه اینست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او چنین و چنان
و بعد ازین رجز خوانی و لن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بد گوئی
و عیب جوئی داده‌اند و از کجا بکجا رسیده‌اند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار همین
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد بگریخته بودند ارکان حضرات رفضه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام ورزیده مطابق اصول مردیه ایشان که جهانده شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر اهلبیت آورده‌اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرفداران اصحاب کنند از طرف ما هم بدانند و تصریح ساخت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب معتبره طائفه مدار لیاقت از کتب بر حضرت مقداد اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
الکشی و دیگر کتب معتمدین بران اول دلیل است و با انهمه مقداد اول کسی است که وقت استشاره در جواب حضرت
رسالتمآب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب کشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر آن از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریف شریک بوده و عجیب
است حال عمار بن یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته بمعرض
حضرات معصومین مصداق خاص حقیقه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بست بحیال بود تقریبا معاذ الله بیچاره
بعید از گشته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پیدا آمده یعنی جناب امیر مسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین لسانی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست و انهم بتحقیق ابن بابویه در علل و استاد کلینی و تفسیر اهلبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر المؤمنین
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نمانده و عاقبت الامر او هم از میدان و رفاقت خاتم پیغمبران رخت و گریخت
و تنها امیر المؤمنین باقی ماند و هم نسیبه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفسیر
مذکور هم دلالت تام بران دارد و اشتوا زین سلسله ازین و تا هفت کس رسیده که بر تصریح مجلسی در حیات القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المؤمنین تا خلافت عثمان از حرکت ارادی نسیبه سیاره میرسید و حال تزلزل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا ازین که عوام و ران بود با او را بجهت مذکور اخراج نمودند یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا ادہم در تشدید باد سیر پدید و شریک مرتدین گردید حیرت بر حیرت ست که رفضه این معماران را از لنکا یا از جابلقا آورده
سقف نہ ستان خیال محکم ساختند که باوجود اقتضاء روابط ہنوز سر بام شان مانند بنیان ہر آن است تا بعد از دو پیدائش گوے
سبجا ودانا اہل ہند که مگر دین ایشان از موم می باشند که بعضی از آن درست گردید و دانستند که شمع کافوری در
زرد و سیاه روشن نمودند الغرض در منتهی و صعود حیدریه قصد ارکان شان بیش از بیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
شان آورده ام و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت را
در وقت غلبه کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند و راه فرار می پیمودند بدبین که آن دو سطر مختصر مقدار
رفضه را لخجه و زلولی بهمه دوش و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب غور را
متمل نامه اعمال خویش تیره سیاہی گرفته نشنده همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و نجو تیره تر و تیره بکار
اہلسنت میاید فکیف که دران رساله ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که فرد کامل علی الاطلاق و ا
تمامی آفاق است الیعنی لم یرنی الیقین نقل در ترجمه او عبارت امام اعظم تا ثبت از صندوق شیعه باز کشادم که قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانید که شش برہان را بر آن ابلغ بلغایه اصول رفضه بالاتفاق سر منبر قائم فرموده اند
و در برہان ہفتم اختلاف دارند که ایا ذکر حضرت نوح علیه السلام دران بود یا نه کتاب صدوق الطائفه بثانی نظر
وارد نباول روی صاحب علل الشرائع انه حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن حباب الجمحی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحمصی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلحی عن ابیه عن ابن مسعود قال احتجوا
مسجد الکوفه فقالوا ما بال امیر المومنین لم ینازع الثلثه کما نازع طلحه والزبیر وعائشه ومعاویه فبلغ ذلک علیا فامر ان
ینادی الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه بلغنی عنکم کذا وکذا قالوا صدق
امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی بسنة الانبیاء اسوة فیما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة قالوا ومن هم یا امیر المومنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه واعتزلکم وما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه لغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم وان قلتم اعتزلهم لمکروه راه منهم فالوصی
اعذر ولی بابن خالته لوط اسوة اذ قال لقومه لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت له بهم قوة
فقد کفرتم وان قلتم لم یکن لهم قوة فالوصی اعذر ولی بیوسف اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم
ان یوسف دعا ربه وساله السجن لسخط ربه فقد کفرتم وان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربه فاختار السجن علیه فالوصی اعذر ولی
بموسی علیه السلام اسوة اذ قال ففررت منکم لما خفتکم فان قلتم ان موسی فر من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم وان قلتم انه
خاف منهم فالوصی اعذر ولی باخیه هارون اسوة اذ قال لاخیه یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه ولم یشرفوا علی قتله فلذلک سکت عنهم فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی الله علیه وآله اسوة حین فر من قومه ولحق
بالغار وانامنی علی فراشه فان قلتم فر من قومه لغیر خوف منهم فقد کفرتم وان قلتم خافهم وانامنی علی فراشه ولحق هو بالغار
من خوفهم فالوصی اعذر خلاصه حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارکان آن باصحاب جمل وصفین گفتگو میکنند و چون چرا میمانند فرمودتا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر برآمد و بعد
حمد وثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کناره کشی با ابراهیم علیه السلام و در آرزوی قوت بلوط علیه السلام و در
اختیار زندان بیوسف علیه السلام و در فرار و خوف بموسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در اظهار
شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و ازینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه بافضلیت
امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد والعاقل تکفیه الاشاره و چون عصمت مآب شان علی روس الاشهاد
فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام انهمه انکار و غیظ و غضب نبوده باشد
عجب انکه نظر بروایت در منثور که فاروق اعظم رو برو مردم اقرار الفرار خود کرده زبان تشنیع و تعریض در مکاتیب
مذکوره میگشایند و فرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرق است
که عمر فاروق بسبب شمه النفاق و صفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده و بر تقدیر صحت روایت
مطابق محاوره عرب اقرار الفرار خود ولو کان ساعة فرموده و علی مرتضای شیعیان که مصر بر فرار بوده فقط برای
تطهیر ذیل خود و ذات مقدسه انبیا اولی العزم را بتهمت نالایق ملوث نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت
موسی جناب سید الانبیا در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است پس مخالف الواقع باتفاق الفریقین و اگر مراد تولی
از زحف و روگردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما شهدت به اخبارهم ولففت به اخبارهم
هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار
گاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رفضه انهم امده باشد امید که از استماع آن بهره در شوم
و بر بلند مشان و احسان مجتهدین قائل گردیم و بعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
دلتنگ شوند و گویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنا بر عصبیت
و عناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده و گفته انچه گفته حاشا و کلا که بنای آن عصبیت و عناد باشد
بلکه این تقسیم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضرب حیدریه داری نموده اند مختصر
حدیث انکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا فایز شد و پرسید که چه میگوئی در حق
گروهیکه بر دعوی اتفاق کرده دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
گروه دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت که ما
اهل مائیم که بر رسالت پیغمبر با شما گواهی میدهند و گروه دیگر شما ئید که بر نبوت دین شما شهادت نمید هیم پس
دین نصاری حق باشد و دین و ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی
علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده و مبشر بقدوم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت
و شریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به نبوت گردیده و نه ملت اسلامی را آسیبی رسید مرگاه
ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند با در مقابله شیعه از چگونه اعتبار

چه پاک خواهد بود و ازینجا دریافت شد که میدان جدل و الزام برای اهل حق در مناظره مخالفین بس وسعت
فتنه گرو لا تکن من المنافقین اتقی ما تقیه عن کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد الاعتقاد از حدیث که از علل شیخ المشایخ نقل کردم
باز تفریقی جمیل نمودم برای اهلسنت طالب التفضیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه کمی بر دارند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آید که بشت
در تماشای اجتهاد خویش مدهوش و بخواب خرگوش مبتلا می باشند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه میرسانند و متقدمین و متاخرین غدر را که برای جناب امیر در امر مذکور برمی انگیزند
ملاک امر ان این حدیث و افادات ایمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه بشش باهتفت برهان هویدا شد که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعدا بر خاتمه بر قیاس مذکور شده و معنی آن
بدیهی هر کس در آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صادر شده پس غدر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد چگونه بگوید چنانکه شنیدی
و ازین امر از بسیاست و در حسام و کنز یکی از مجتهدین چنین تقرار یافت که حضرت امیر امام الائمه و جمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام عسکری از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقیفه بر ارکان
اربعه نهاده شد از بنیاد در آمد فهی خاویة علی عروشها و عمده متکلمات امامیه که در این باب مورد افتخار قدم لسوان نبذة
الامة بود در حقیقت میدان مناظره شکست خورد و این قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسیٰ خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و نیز هجرت علی رض وقتیکه حضرت او را در خانه
گذاشت بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمئن خفت و در غدر صبری نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضویست که من مقلد حضرت موسیٰ
هستم در خوف و فرار معهذا بابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه بمقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست در باره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش میشمارند پس در پی اذیت من نخواهند شد و باخذ این احادیث باخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار چه جای قتل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیاد شان بوده و بارهای احسان بر سر دوش انها گذاشته و انواع قرابتها با هم
ذکر داریم در باب قتل و قتیل نخواهیم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان آن موجود است قطعا نه لطن تمیز
سوم آنکه بجهت علم ما کان و یکون حتی روز ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تلاوت فرمود همه بر آنجناب آشکار بود آنچه واقع شد که غیر ارشادی لا یعبأ بهم و انهم ندرت و تجبرا
از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که او هم مثل صدیق

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار رجه رسد الی غیر ذلک من الوجوه قوله و آنچه
صحابه جناب ولایتمآب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد الخ بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
بصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفائی ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در آنچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را جست
و فرستند الی الله بقالوا آورده نزد معاویه سپارند در زور تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بصوابدید ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلا و فتنه از اکناف عالم می انگیزیم ایا این عداوت ولی اند یا کمتر از آن بود که انجناب
را در راه خدا بفروشند. کربه روایات شیعه هفتاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرمود که از لقب ابی لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر بروایات معتبره چنانده رفقه مثل علم الهدی شیعه
یا برادرش در نهج البلاغه بطرق متعدده آورده این گرگ کهنه و بیوفائی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بدگران در مولفات خویش برای سیاه روئی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما توبه
نکردند بلی نیز دند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبد الله بن سبا بوده اند بنا برهم
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بر دارند
پس در جواب بحث آنچه مفصل گفته بود درینجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عریض و طویل همین بود
که مجلسی نور علی بعد از تحقیق فرموده پس بر وی همین مذهب التشیع و بر آثار و حیین که خوب رفته آید فادخلوا جهنم
خالدین و بر ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه معین
بود بطریق اولی و از کلمات طیبات کوفیه و اراده قید و بند بد دادن اخذ رشوت از معاویه چگونه باشند و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و بهر خیرخواه با امام حسین همین گفتند که کوفیه با یزید [illegible]
چه کردند و با برادرت چه عمل آوردند و سیده مرتضی عذری که از طرف امام حسین در تبیه نمود مفصل نقل مجتهد و النستی و معذرتی
از طرف امام حسن بصلح معاویه در تنزیه نوشته نیز دلالت بر این عذر و خیانت شیعه دارد و کلته خصوصاً بر تصریح کتبوری
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور معتبار ریشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت انیست که اگر
مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه و غیره بر مسند خلافت نشانیدند مخالفت انجناب میکردند
البته بعجلت هر چه تمام از ایشان صدور می یافت آنچه می یافت و چون حال نفاق و غدر ایشان بانجد رسیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغت داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده ایم فرموده که دل مرا
خراب کردید و رنجها دران انداختید و نیز مرا مملوک خویش گردانیدید و خود بر من حاکم شدید و انتهاست
شکایات این منافقین انکه جناب امیر باوصف آن اخلاق که داشتند بتنگ آمده بجناب اقدس رسالتمآب بردند و حضرت
دران خواب که بهتر از بیداری بود با وصف الصاف بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال برین منوال رسید
دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته‌ام تا احوال قدمای رفضه نخست از بام باشد نمود بالتدریج
التفات و رفضهٔ متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند و نماز با اقتدای ایشان میگزارند و اعتقاد مسائل
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا لشیء عجاب بیچاره مجتهد چون
اینحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش و بیدرخالی خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در گنبد نه فلک
بود که از وصد و ریافت تا ویل زنده کلیم بکوفت و گفت که انچه اصحاب جناب ولایتمآب الخ و این امر بجا ئیست نجدی
خود پیدا است که مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قران را بعین النظر نگرند و حالات وفا
و اخلاص شان که باره آن مختصر گذشت به بینند گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد و من تصدیق
اولیٰ گشوده‌ام و بشرح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شده‌ام و اکنون بهمین قدر بسنده و بتصدیق و تایید کلام
بزرگانش میدهیم و میگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع سر قید و بند و شهادت جناب امیر و امام حسین
علن تسلطی می یافتند بمقتضای ورع و تقویٰ ذکر خیر زنده کنند تمام را البته رسم ماتم و مراسم نوحه و شیون نیز
انتظام میدادند و کار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به تاکی دلی باکی میکشید قوله و از ینجا
که امام السر والعلن اه و درین افاده تازه که تعلق بحال امام السر والعلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
مغالیط و تناقضات و اراجیف راه یافته اول انکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور و حالا چنین میگوید که امام حسن اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و بدیهی است
که اراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح و ظفر یا انکه معاذ الله که شکست رود و بدو سرنگان
فوج انجناب را بمعاویه سپارند و از عقل و دین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
و از ملاحظهٔ آن چنان حاصل که ادمی محتاج بنوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و بتشارک
حاجت شدید دارد و پادشاه با تنی چند اگرچه گیو و نریمان و جهان پهلوان باشند در مقابله لشکری
انبوه مور و ملخ چه می توانند کردن و مزید تقلید او در رسایل خویش با وجود مشهور مجتهد و برادرش
تحریر این عبارت نوشته پس بهار تناکرد و تناقض در هر دو قول باید دید و انهم در یک صفحه قریب بهم که
و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرحناه فی المنتهی وغیره من المولفات پس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر او چه معنی دارد دوم انکه از کتب دین و ایالت
چنان بوضوح می انجامد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مایه انتزاع اعانت
همه باشد و واقعه کربلا معلی پایان ان بود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن پوسیده دست بدست حق پرست امام حسن داده اکنون انجناب راطنی بهم رسیده بود
یا به مقتضای عقل و نقل الشت که طریق اولی بحصول پیوست و علم الهدای رفضه و این کاسه لیس
او می نویسد که جناب امام حسین ع را طریق حصول الی الحق بمجرد شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل ہم رسیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی حیث یقینی باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند
دیده پس هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون زعافی بر زمین
ریزد بکافر حربی بعد تلاقی طرفین و آراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه اشر
عیاالجد چندی دید ند کا این خنجر بر گلوی حق جوی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعین ریاء و سمعه برای
آن علم و نقاره می نهند و اگر غرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسینؑ چرا تن برضا ندادند
و فعل جناب برادر بزرگ خویش را نه پسندیدند ایا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر ایام صحیفه دستور العمل
می باشد و هر چه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده
بران وثیقه و فا رغطی مهر خود ثبت فرمودند و با اینهمه کلمه نالکه از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آورده ند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی و ناصبی
قرار داده ند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نهایتی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
نباید دانست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رو دهد و مصحف جناب والده
معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آینده تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی البحار و حق الیقین و غیرهما
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود
خواهم رسید و بنا اثبات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بجوشند و درین باب بکوشند و ابتدای
جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم بطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار
و الجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده
جمع لشکر که خود چه شنیده و کو شنیده باشند بر حال شان دیدن که بکیر نگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شده اند
عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار از ان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پریشان گوید
و چگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست خلیف و قتیکه در دفع اعتراضات اهل دانش
و بینش بکوشند که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام مستهجن است چگویم و چه نویسم پنجم انکه
ادعای این معنی که امام حسنؑ ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد و السنت با وجود
گذشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال وانهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد وانهم
لعنوانیکه اگر برملا گویند موجب لعنت شود نزد مدعین مزید ولاد جناب امام حسین را که حاضر و اقعه باشند
خبری نباشد ان هذا لشئی عجاب تا شکایت بجدی رسد که بار بار والسنتی نعوذ بالله من ذلک ولیکن
فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلا چاری صلح با معاویه طاعنه نمود حاصل شد النست که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید و ازینجاست که ایمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند و از حکایت
ایشان رطب اللسان و از لعنت این جماعت ایشان عذب البیان زیستند کما مر سابقا و لاحقا و ایضا از فواید
عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید و الحمد لله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیقت تسنن
قایل بود و اقامت کوفه برو از جهت نفاق شیعه شاق شد و نیز الی الظهور رسید که اگر جناب امیر علیه السلام شهید نمیشد
البته بکوفه نمی ماند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغة هم دلیل بر آنست از ملاحظه افعال
و اقوال شیعه لئیم دو نیم بود و اعتقاد جناب امام حسین علیه السلام بحقیقت تسنن خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است لیکن چگونه
برای متاخرین ایمه هم توان کرد که مذهب رفض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش و بخور نقش تشیع بعض ایمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کید او را آغاز فرموده شاید علتش در قلوب ایمه ندیده شنیدم انکه اتمام
حجت را سبب این بود که کوفیه مطرود بن عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که تصمیم قلب جمع نشدند بر ایشان
اعتماد نفرمود و بزعم رفضه ازین جهت تن بتقیه در داد شنیدم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن علیه السلام بر زبان
می آرد نیز یادت اوصاف آنجناب قصد میکنند تا اهلسنت دنبال او بگذارند و این معنی مخلص از نزد عوام
توانند بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعه دیده اند ایشان را بدام و دانه نتوان گرفت کیف
که در احادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن علیه السلام در اولاد خاص و فرزندان با اختصاص جناب فاطمه
زهراء علیها السلام داخل نبود کما مر مجملا و مفصلا شنیدم انکه عبارت اورا پیچ از ان گفتم که درینمقام بار بار لفظ لاچاری
بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گفته و هم
جبر بیته که لا کلمه عربی است با فارسی چگونه پیوند شود الیس ناچار و ناچاری باید گفتن نه لاچاری و لاچار و شاید که
قیاس را در محاورات هم دخل نداد پس غالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی می آرند پس لاچار
را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و نه دانست انچه تحقیق گفتند و از اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد و ستایش مباحث و عبارات منتهی الکلام بیش از پیش نمود و بعد ازین
گفت که ازالة الغین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است و لیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد از آنکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بر بستند و مردم دست بدامنم آویختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن پردازند
و مرا معذور پندارند و اگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد و نشان توان داد که تلمیح را آورده اند و ابلغ را نیاورده اند و مقتضای حالی و مقام

چنان بود که با بجاء روند وانها با لمناب ما یلیق نند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم بنا بر ست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بودنی لتشیح مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بر او
بیان کند او کاسه مجتهد بنویسد که عبارت از الدالیق ستایش نیست بعد ازین گفتم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هرچه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند را نشان دادم که بدین فصحا و
اساتذه تغلیط این اغلاط و محاورات کرده ام و بیا امثال این امور تا مقدور بحث نمیکنم ولیکن چون الد الخصام در
عبارات من گفتگو می نماید بنا چاری بقدر ضرورت میگویم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند که
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت و ان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود بار دیگر
چون امثال این کلمات را یا و نمودم علاخیر شده دانست که درین پیرایه هم با مجتهد تو اینم او بحث **قوله** وانچه
ازین با بویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ در مقام مغالطه مجتهد بسیار است مغالطه اول انکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد ازانکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدود که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین شریفین و در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر و یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید بر ملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد و امام درین وقت نیز از بیعت او سر
تافت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شده و در انجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه نموده
بود و حال کوفه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شده و نه تنها بیعت و تقیه نفرمود و مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که انچه ازین بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب الفریق میدهد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و نمیداند که علتش چیست علت اینست که نقش با اعدا و نور عینی در فرقت حیدر
جنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود و تصدیق النقل المشهور علیه من ضحک ضحکا لاجرم این شعر برای
او باید خواند بیت فکر زنجیر و فسون نگر کن همراه پیر هر که در خانه بنا چار با صنا و روی به مغالطه دیگر
انکه دران وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها ورنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت با هاشمی چند از اجله اصحاب در مسجد شریف بود پیر سید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا مبطلبید گفتند با نہم خود معاویہ و حاکم برای بیعت یزید پلید دیگران بطاہیت رفتند
و امام جمعی را از رفقا ہمراہ گرفت و حکم نمود کہ شما اینجا بنشینید و من بخانہ او میروم اگر بشنوید کہ آواز من بلند
شد بی اتکلف داخل شوید ہر چہ حال من باشد شریک باید شد ورنہ درینجا انتظار من بکنید بار دیگر
حاکم رقعہ یزید دربارہ قتل انجناب نمود و امام ما لا اسخانہ اند و لیسوئ مکہ معظمہ سفر نمود و دیگران ہم سفر
مکہ شریف نمودند و لیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین ای بنیل مدعا باز گردیدند و امام بمکہ رسید
انتہی مختصرا درینجا غرض ما اثبات این معنی ست کہ حکم یزید دربارہ قتل امام قبل از ان رسیدہ بود
کہ آنجناب را طلب نمود و پس پیش حاکم تشریف برد و صاف صاف بیان کرد کہ خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت است و انہم میدانست کہ انکار از بیعتش موجب مضرتہای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیہ الفتہ یافتہ شد بالیقین بسبب حکم قتل کہ یزید نوشتہ بود حالانکہ وجوب تقیہ
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بہلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد التقیہ و ازینجا مغالطہ
دیگر عیان شد زیرا کہ مدار مجتہد وجوب تقیہ را بہ ہلاک نفس دانستہ و گفتہ کہ حضرت امامؑ دانستہ بود کہ
تا حکم یزید رسد من سفر کردہ باشم من بعد مفصل خواہی دید کہ از انہم خواہد گریخت و درست بدین
عدم تسلیم وجوب آن خواہد او بخیت فلا تغفل و از کتب امامیہ حیات الخلود است کہ در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشتہ و ابواب تراجم ائمہ را جدا جدا در جداول مربعات ذکر کردہ از مولد و وفات
و دیگر امور او در سبب وفات آنجناب میگوید کہ چون در نیمہ رجب سال شصتم یزید نامہ بولید
بن عتبہ بن ابی سفیان نوشتہ بود کہ از انحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
و الی کار را بر آنحضرت تنگ گرفت پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد ثبات حکم یزید
بقتل آنجناب و ہم تنگی حاکم مدینہ درین باب اکنون در وجوب چہ انتظار باقی ماند و ہمچنین از کتب
دیگر عیان است کہ حکم قتل قبل از سفر انجناب بسوی مکہ معظمہ بر اصول شیعہ بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی حزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی باید دید اول در دیباچہ گفتہ کہ علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
و ضعیف ہموار کردہ اند و لیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نمودہ انچہ را دیدہ نوشتہ و انچہ را نوشتہ فہمیدہ و سنجیدہ در بیان سفر حضرت امام حسینؑ از مدینہ
بسوی مکہ زادہا اللہ شرفا می نویسد مروی ست کہ لیل از معاویہ خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید بن عتبہ را نصب کرد و نامہ باو نوشت
کہ از ہر چہار نفر مخصوص در مدینہ بیعت بگیر از حسین بن علی و ابن زبیر و دیگری عبد اللہ بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علیؑ ہر کہ بیعت نکند سرش را بفرست چون نامہ یزید بولید

الیاس ولید پلید و هر یک را به بهانه فرستاد اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و به مکه رفت و جناب امام حسین
سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن عنود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هرگاه آواز بلند شد بخانه در آیید و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بود ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوییم و بشنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهائی بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از وی بر ندار الا دیگر بر او قابل نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را ببرند حضرت از روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیه أتقتلنی انت ام هو
یعنی ای پسر زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست و بتشویش آنکه مبادا غلامان و متعلقان
بدر آیند و مفسده شود فرمود بانتظار فردا که مجالس منعقد گردد و بگوییم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت فاما ابن زبیر و رهنما که باشند محفوظ بالوی خواهد
و اما حسین علی را مصحوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لاحول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن بدهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
بامحرمی بحرم سید الشهداء فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و لیکن اسباب باعث لقا رفیقا بین امام
بهمام و یزید بد فرجام شده دیگر شرط لزوم نیست پس آنجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از نیابر روایات معتبره
شیعه یافتی که حاکم یزید پلید در قتل امام شهید چگونه رسید و اگر ولید مردکی فهمیده و سنجیده بود شنیده در دو منظر
و دیگران دشمن جو خوار شده درهم و دینار تمع و نرخها نچه و الشیخ فتنه قائم شده بود لیکن امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد لئام زلین فساق لیام چه قدر جاهل ذالت انیجه یخشیم مبارک دیده چنان در دل قرار داده
تا حکم یزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حالانکه عازم مکه معظمه بود خیال انحصار بنیت الله است ورنه عبارت
صدر کتاب در این معنی نوشتنی بود و تفضیح مجتهد دادی و انتقام تجهیل امام الشهداء بخوبی گرفتمی معلوم نیست مجتهد
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل شنیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید او را قتل و تنگ نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این همه
تبر تمیع مغالط او را شرح نکردم تنگ میآید بحوالتش قلم برداشتن لیکن بنابر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافاتش فقط مثالی میشنود پس مجتهد را درین معرکه حوالتش درربود و مانند افیونی در کتبه بسم الله
است که شاعر میگوید چو مجرالبتن بجود خاص و عام است بنام که گفته کیو بیت الحرام است ببین مجتهد را
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حالانکه از کتب معتبره امامیه پدید آمد که قتل
بار بار در سینه و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هر گز نیست

یزید قبول نفرمود و تقیه نمود و معهذا این معه منافیات را در مقام منقبت دیگر پیش آمد و زیرا که می پرسم که امام را
علم مذکور چگونه بحصول انجامید اگر گوید بعلم ظاهری گوئیم این در حرج سفیر حرج است چه الفاظ کتب سیر و امامیه
خلاف آن عیان شده که اظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل بوی رسید و منافی بر آن تأمل نمود یعنی
بیعت یزید را نپسندید و امام را حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بالقول موت حیات خود سختی و تنگی نیز از آن در رسید و آنجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گوید بعلم لدنی و اشراق باطنی پس لتصریح سابق او منافی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه و مسائل شرعیه مبنا شده نه علوم لدنیه غیبیه و ازین باب است عبارتیکه در تخصیص گفته که سابق بتفصیل
بتحریر آمده که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه غیبیه که در حقیقت القول بالقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهدا را باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تفصیل این خرافات شعار یا مفیمی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد قضاء و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
دانسته اند قبلیت حکم را با وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر از حضرت امام حسین پیدا نشد و این البحر
است برای اظهار مجتهد شقی که پایانش پدید نیست نعوذ بالله من ذلک ع این کار از تو آید و مجنون چنین کنند باز مغلطه
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد علم الیقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم خلاف
نفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس بدین که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز
در سر الشهادتین میفرماید آنچه حاصلش بفارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشسته در ماه رجب شصت هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت برای آنکه بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد چهارم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر با اهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق پاید فرمود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم در دین جهاد قربان و فدای خویش فدا کنیم و هرگاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفه را بنصرت و حمایت سر انگیخت بعد ازین در بیان احوال
جگر سوز و رنج خود طاقتی نمی یابیم که بنویسیم و درینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب تا تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب بعراق این بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
امان رو بروی ابن زیاد بردند ابن شقی درباره نائب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را بردار کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت روداد و بحکم ابن زیاد نهاد همان روز هر دو فرزند او که محمد و ابراهیم بود نیز همراه
او شهید کردند قضارا جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد از آن بود که خبر با ایشان رسید
که حضرت امام در حرم شریف آمد پس مجتهد اینها را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق باشم و
حکم یزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید آنوقت حقیقت تقیه نمود در مدینه

واین کسر نیز گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بنا کام اندیشید لعمد الحمد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بر زمین افتاد و درینجا نیز همان رو داد و مجتهد را یک بینی دو گوش هم باقی نماند فردا
ان شاء الله تعالی او را زیاده تر مخنوق میکنم الیس الصبح بقریب و درینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق وانمود بزعم خود بفریب و نفاق قرار داد میخوانم ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی
بترکستانست ؛ الطرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم ننمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهدا و دیگر تشنگان کربلا که بدان
شده و بتخییل او نماید و برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد بسم الله بر آید آدم بر حرف دیگر که میگوید همین
حال است در کلامیکه انجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر ازین بشهادت سیاق و سباق
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه خوانده بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد درینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
زینهار زنده نخواهد گذاشت و انجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات وارد بالتقیه نیست که حجاریم
والطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال توانند خندید و وجه دیگر اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما فی آثار المسیحی و شدت از طرف او بیش آمد پس وجوب
تقیه چه انتظار توانند بود و الغرض در آن وقت مروان حاضر بود چنانکه النستی علما نوشته اند که چون امام
رخصت میشد او از انجا که حکم یزید و حال دشمنی اوست با انجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
سید الست گفت انما الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابو بکر و عمر و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از نیابت یزید چه خواهد کرد
پس التقیه می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مطالب یزید را بر شمردن و منافع
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما انچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود [illegible] صریح در منافات است زیرا که الکلام و دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجا در دنیا نیابد زینهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور ما در زاد ست
که امام صادق را بنده و نیا گفت تا سگی بر روی آن ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بتقوق پدر او
هم گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل بهم نرساند ناحق
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصا در فن کلام هیچ نویسد و این کلام من هر چند سخت و دور
می نماید چنانچه کلام پدرش و لیکن عین مصلحت و خیر خواهی است که شیخ صاحب تحفه فرموده اند
که ع ملامت کنان دوستدار توانند ؛ و پیداست ظاهر است که اگر تحمل سکوت بر لب خود

میگردند و مقلدین ع بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم اما احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانستند مگر اهل تقلید عرصه را از شش جهات براو تنگ میساختند میگفت که من و دین
امور سیرت پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که آنچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصام است واگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لائق وکذا فی هیس است
و تا زندگی بر همین عمل نمود و از آنجا که رساله عبارة التبین نزد هر سراسر یاد کسی دار و اعتراضی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضاتی
که تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه مستقدین ارکان ثلثه نوشته اند مستوده و درین هیچ
مجتهدانگیز تبیب پدری فرموده که ما عرفت ندایا اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفیدان من
طریق محبت آن اعتراضات نور دیده و مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر عمده
این اعتراضات است متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین

قوله و معیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد چون آنجناب در آن
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت وارد نشد
ازین قول مغلطه او باعتراف او بثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب قوی میشد اگر شبهه نمی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین ع در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرده فرمود که
شیعه دست از نصرت ما باز داشتند و نائب و فرزندانش را شهید کردند بر تمام حجت پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را بخیال نیاورد و داد جهاد داد و محصور شدن کربلا بمقابله و مقاتله پرداخت فوج کثیر که مشتمل
سور دلیل بودند و رفقای امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره نواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب و

قوله ان هذا لشیء عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل ازان که در اثنای
راه حضرت امام حسین ع را خبر برگشتن شیعه شد رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند تا بمانی ابرو از رشید ند
و سرهای ایشان بجا رسو کردانیدند پس دلالت بران دارد که آنچه رفضه در خصایص امامت و شرایط
ان کتابها نوشتند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و روبروی او عمود نوری نصب
کرده میشود مخلص و منافق بر او ظاهر میگردد الی غیر ذلک مما لا یتناهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
و غیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا و منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درینمقام قطع نظر ازان آنهم بعضی
را که شارحین کلینی و غیره او قرار داده بودند نیز بر باد رفت که مراد ازان علوم اسباب ان قدرت و قوت
بایسته است یعنی هر وقت که خواهند بمجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف لاریبیه پرتو ظهور می تابد آنهم صورت بسته

زیرا که کوچ امام حسین جمعی روزی بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبید الله بن زیاد
بدنهاد بردند و عهد و میثاق را شکسته آن بیچاره مظلوم را بردند و بالنتیجه شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوشش اشک متغیر است و شیعه کوفه متأثر نشدند بعد از هزار و چند
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را از متعلقان
همراه گرفتی اول دلیل بر آنکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم درگیرد که آدمی درین وقت و این سفر و خطر متوجه با دراک حال نائب و فرستاده خویش شود و پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت اخلاص
و انتظار قدوم میمنت لزوم و با وصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مراد
معانی را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نائب آنجناب را با برادر و فرزندانش کشتند گویند بزرگی شیعه بود درینکه
بعد از اسلام کرام یک مذهب برگزینند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند و نسبت
که آنچه مذهب منافقین است جرأت بران ننمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دل و زبان شان یکی است و بر طریقه
و اعتدال می بودند و حضرات ائمه نیز بر همین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد ازین قریب رئیس المکابرین باید که میگوید عبارت
فارسی را بطور بلغاء و فصحا کما سبق الیه الاشارة ادا میفرمایند که امام وصول بکوفه تعجیل تمام میفرمود ناگاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی آخر الآیة الکریمه از ین عبارت صریح
میشود که اگر آنجناب محصور نمیشد ترک قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت آل کتاب نوشته بود مشتمل بر آنکه
ای حسین بهره بیرحمتی را که مشتاق شما بودند و قتال و قتل و نقل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یافی
باشد بالضرورت قتال بکن و علم اعدای رفضه میگویند چنانکه مفصل دانسته که درین حال امام متمسک بشریعت
بشام رفت که یزید نسبت با ابن زیاد رحیم است هر آنچه خواهد کشت لشکر عمر سعد اورا از راه شام باز داشت
لکن هر گاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین ذبح فرزند دارد شد هیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین از
دیدن کتاب مختوم بجد و جهد خواست که خود را از شهادت باز دارد و پس آن توهم ابهام مواعید یا کجا مانند فقره مذکور
آن کرده اند و ریحانتش امت و ما یتعلق به بالاجزائی شود و نظائر غیر ذلک من الامور و وجه قریب الهدایه بالاتا
یعین و از آغاز تا انجام کلام او دلالت بر آن دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس هم باید که از توجه
تفضل آمده و ان بربیانش ترتیبار صورت نیست زیرا که روسای لشکر یزید شقی همه متفق الکلمه بر همین بودند و عمر سعد
شقی هم بار ها گفت که بیعت و پیروی باید کرد و بعد ازین هیچ معنی نیست ازین لفظ چرا ضرور فرمود و با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت او بدون حالی ز هر کتب ائمه مردود
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله تقیه دیدی یا شنیدی پس اتمام حجت

بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی انقطاع بیعت تا دم شهادت بزرگان مقدس نه گذشت تا بنقض بیعت چه رسد
پس حجت کجا اتمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را انچه رئیس حکم فرمود
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس اتقا می بایست
نه اینکه متحقق شد و ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زنهار درست نمی شد گوییم قطع نظر از انکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا و هم تفصیلا خصوصا آن بیعت
که یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی ماند
با مراعات آن کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر داری بود چنانچه وقت
اکراه سیما در این مصائب این اتفاق میشود و جناب امیر بالاتفاق بارها بدین مرة بعد اخری بیعت می نمود
و کیفیت مود برا اصول فضه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بلطایف الحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس هذا اول قارورة کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را بالیقین بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن کار رقم میشنود نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج جمع لکوک مردم هم نبود بسبب خرید شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود ولیکن بعد جمعیت فوج ضرور می آنجناب برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بمرکز خود می نشست تا شهید شدند که از احدی الحسنیین
بود چنانچه حال اهل همت تواریخ همیشه که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج خوشتن [illegible] رفتند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیدند
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان اهل مواطات قلبی کجا ماند پس نسبت
مکر کاین گاهی واخذ ملک و بادشاهی و با اینهمه اول نقض عهد موکد آن بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم رو برو می ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفتند که اگرچه
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قران مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود جنبش نکنید
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فار غخطی شریک بود چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت نه انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین جهلات دست
بردار ورنه مقلدین چند که ربقه تقلید را از رقبه خویش بر نتابد روندو و متنفر از اباطیل امام سو سنی مثل ماند لباس بدخواهی
خواهند پوشید و در تخریب بنیاد ایمانت خواهند کوشید یومئذ یتذکر الانسان وانی له الذکری شکر ایزدی بجا آر
که اگرچه در کوفه هنود چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا تراهی یافت زنهار حکومت کوفه عبید الله زیاد بد نهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه انکه آنچه را
که بکید و مار بر سرمایه انش گذشت چون ریاست اهل نفاق چار و خیلی بحالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی انچه
نیز ابن از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن جمال حسین قاسانی در صافی وغیر او در کتب دیگر گفته اند از ان [illegible]

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین بر تمام نقل فرموده که وقتیکه غنیمتی و فتحی باهل اسلام و ایمان میرسد گویند
خدا مرا ازین آفات نگاه داشت که همراه ایشان نبودم و اگر فتح و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودمی شریک
ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه را جمله اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از
دائره ایمان بدر می آمدند لیکن خدا ایشان را مومن نامید بمجرد اقرار شان و در حقیقت ایمان ندارند حالا اهل
سنت را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکوره خواندن که بر طور شان شهادت امام العابدین حتی الباب
ذات الصدر منطبق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قائل هستند چنانچه رفضه و نمیگویند که اگر ترک کنند نصف ایمان
باقیست ندارد بلکه عمل میکنند بر عزیمتی که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بی وفا را که ظاهرشان ایمان
و باطن شان کفر و طغیان تخلیط که محبت امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد بر بست که بجای ابن زیاد است و از راه تقیه
و خوف سنیان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکنند و هنوز سنی و بجای سنی حسبنا لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله و علم قطعی انجناب در باب خلع نامه خویش غیر مسلم است الخ **اقول** همین ناحسب عداوت اهل بیت را
که رئیس الطائفه شیعه شنیعه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب رسول خدا گردانید از دائره دین
ایمان خارج گردانند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید ببست تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رو برو امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا
به تفصیل تمام بیان فرموده حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کرده که چگونه تجویز کنم که آنجناب
با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی باندوه هناک گردانند و سوز بر
خاطر صنیعه خود و نفس مقدس خویش را بپسندند و دیگران گفته که ازین استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین
اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الهیه باوج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم واقعات
میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و بدنیا و لذات آن منهمک باشند و روایات دیگر بطور نصوص قطعیه قرار یافته
که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبیده محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل را در کوفه
واصل کرده برسم نیابت و آن مطرود بن بعد جمعیت استوار کردن عهود و مواثیق بر گردند او را شهید نمایند
و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کردند بکوفه رسید و یا نه در کربلا محصور شود
و نوبت بدان رسد که آن قوم مطرود بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه گرسنه بدرجه
شهادت فائز گردیده همه بدان راضی شدند و امام حسین هر گاه در طفلی تن برضا دهد دیگری کیست
که با وصف جوانی بر تسلیم بر عقیده تقدیر امیر دهد اینهمه بزرگان که راضی برضا دهند نیز قضا بودند
و هزار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بدان نازان و شادمان بودند مگر قصه حضرت ابراهیم با مداری که بنا بر
اعجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و معارج
اخروی از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شهادت بر خویشتن ننالند و بملاحظه مناقب

و غیره از سختیهای فاقه و گرسنگی و تشنگی بالنسبه بیکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود و لا یحرکه العواصف و لا یزیله [illegible]
سختیهای ایشان و رجوع و عطش باختیار خود که معدول الی بود و دیگران را دقت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آوردند که بمبلغی کثیر میدان کربلا
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچند روز خریده و محدثین و متکلمین تعداد
آن نیز در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود و اراده خود را بر ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خرید آن
زمین هست ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد رنجها کشیدند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود و بشصت هزار درم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نزدیک
و دور آن است انتهی خلاصته و طلب شهادت و اشتیاق زاید الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی و [illegible]
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است چنانچه مجتهد از آن یکدو حدیث آورده و امروز مجتهد سر آمد مخبطین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باد بیس الحارثی نماید و می گوید که زنهار جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را ای ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت فایز
باشند و اگر بر فرض محال آنجناب بر صور خیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند باری بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که با پدر بزرگوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود یا نه و ظن آن حاصل
یا نشد که امام بتصریح پیشوای تو در تنزیه الانبیا و اعتراف تو درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میکوشد
پس همه مساعی امام حسین ع بنقض این ناصبی کور سلسله دار این زیاد و شمر نعوذ شد حتی که هیچ ناصبی انصرا[ف]
نتواند نوشت و انهم بلی اندامیها خود را فرع آن شجره طیبه میدانند و او و دبان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که نصوص ائمه در حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیفرما[یند]
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد از این منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان دادیم هم نسیا منسیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عجلت مکن و همه
کس تو کو را همراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا بدست دشمنان اسیر ببیند
و آنجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه گوش نه نهاد و روانه شد اما هنوز وهمی و ظنی بود معاذ الله و علم قطعی حاصل شد
که کوفیه غدر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن هر که این احادیث را
می‌شنود او را الیقین میشود که شیعیان غدر و دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهر سبب منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب تو [illegible]

رسول خدا و ائمه درین واقعه شیطانی و نفسانی باشد یا احادیث منامات ائمه یاد ندارم که حکم آن حکم بیداری است
چنانچه خاتمه قصه سیدتی خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار و غیران از اسفار اول دلیل بر اینست و شیطان در
لباس و صورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی و رسول خدا فکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمان بیحیائی و بیهوده سرائی است که مجتهد درباره جناب سید الشهدا در تحوے نظم انجناب
اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلالة اهلبیت اطیاب مد نظر داشته و هو ظاهر غاية الظهور من بعد
مجتهد باز راه اجمال بهرحال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم آنجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و حتمی خواهند شد اما
عمل بر علم لدنی نمی شد و انکار آن میکنند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضه اینست
که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر ترخیص مترتب شد آنکه جواز قتال را مطلق هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گرفتن رفاقت
ارتکاب معصیت شدید است پس حرجی بر اینها بطریق اولی نماند که رفضه نام اینها گرفتند که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرده مستحق تبرا شد درین تقدیر مقبولین لسانی که چندکس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند دران وقت هم از دست ایشان رفتند و لغو بودن افعال امام حسین در حق [illegible]
که رسول خدا تاکید بیمثل فرموده علاوه ما را چه کار است باین امور مثل تعصبی که در تقریرات اولین و آخرین
شیعه واقع شود دلیل بطلان این مذهب خواهد بود اللهم ... و لا تنقص زانچه گفته که آنحضرت بنا
مصلحت از حاضرین فرموده الخ هر که دلیل صریح بران نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
و بانی تقیت بیوفائی اهل کوفه حاصل شود زیرا که فرمودن امام حسین القبول و مبنی بر مصلحت بود و پس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه جواب مذکور رسیده بود دانسته که فوج
برگردید مصلحت ندانسته که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر صحیح نکنند از دائره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع امت می باشد نه از برای
مضرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه هر دو نیست و هرگاه معاینه
یا کالمعاینه برگردیدن کوفیان از عهود و مواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه وافی قوله
اولا مردود است بانکه لانسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد الخ حال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا سعلی آنقدر بتفصیل گفته شد که زیادت بران بحال ناظرین
و سامعین هرگز نگرد و پس حجت مجتهد را از امروز تخمین سوفسطائیه باید گفت نه نائب امام اما آنچه ذکر کرده
تخمیص ثانی است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود دران وقت هم خروج کجا بود و اما آنچه از عدم انتظام

وتسلط یزید نامرد وجواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته چون علمای ما ذکر کردند کما عرفت سابقا که همت
مردان محکم برایشان اکنون خود ان را بمقدرت آورده تحریف بود که بیاد ناظرین داده م ولهذا بتنا نیز دمی درین شان
هر باب و نفس را بمیسور گردانیده و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند رسوای او از هزار بلا اشتهای خود هم
رسید که درهیچ جا بجواب مجیب بسبب سخن انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بجاهلی که حال اتمام
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده نیز بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر لو تقاره افواج اشقیا که مانند ابر عصید و لفلاک رسید
ولیکن امام زینهار از ایشان نترسیده و لقطعیت هم برزبان نیاورده و مقام حیرت هاست که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهدان قوم سوء دلوم نیز مقام تقیه نبود و ازینجا در انکار بدیهیات در جیدوان
قوم سوفسطای هم درگذشت و علی التقدیر که مرتبه او از ایشان درگذرد یا برابر باشد آنچه دعوی آنجا
سابق کرده حالش با متعلقات و تقید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خنثک فرما
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که گرا و اشارتی نهان کرده بود چون اشاره ابرو دراینجا نیز
آبروی او بنگرا و له عقلیه نقلیه پیش هوشمندان چنین بر خاک مذلت ریختیم و شور دار هه کیر براو از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما بر انگیختیم و هر چند او بعقوق بیمرد هقانی گریزگاهی در اجال و اهمال برای خود
قرار داده بود دست بر طریق ابر او مثل سد سکندری بر بستیم و قلوب رفضه را از گریز انیس شکستم فتنادوا
ولات حین مناص **قوله** وثانیا بعد تسلیم لمقام مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هرگاه
حال چنین است که بر امام معصوم است ضم مقدمه دیگر آنکه بر امام افضل است از هر نبی متقدم پس واقعی
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و ازینجا عیان تواند شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده تا بکتاب الله
چه رسید کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهولتش بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از جنت یاوگی ولاف و گزاف او محفوظ
پس مجتهد را ضرور شود دست تشبث بطرف هر تمام در هر مقام آویختن امی دشمن عقل و دین بین
که از عبارت تحفه منقوله تو عجز شانی هویدا میشود که حالانکه معرض تعبیر از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره ندانست که اگر بجوابش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی دیده حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی دانند مگر یلحا گشته اخربدان مانند منافقین رجوع
می ارند و کیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از انجمله تو باشی برای وجوب تقیه بر آورند
و انهم عموما حتی که انبیا را هم دران زمره داخل گردانیده اند و این لال کتاب مختوم بسبب حیثیت نو لیت
بیان کرده بلی مطلب که با وصف هلاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نشود پس آنکه پیست کجعل
اوراجهید الکذبن سبا یهود گر باید جز رفضه تا هموار که قران مجید متواتر را گذاشته بصدوق شیخ الطائفه

فباشتداد الاستاد او یعنی صدوق صاحب رقعه فرزند رجوع کنند و چون بحکم لا الکتاب جاری شد البته قرآن مجید
منسوخ گردید احکاماً و قرآن اہلبیت از ہر دو جہت منسوخ گشت یعنی حکماً و تلاوةً چنانچه از کافی
کلینی و غیره از تفسیر کشمیری واضح شده پس تا نبی و مقلد بیشش مضطر گردید بالآخر قطع اجتهاد نامه حسینی
قائل شده کتاب مختوم را خیبان پس پشت انداخته کانهم لا یعلمون و بر طور اہلسنت تقریر کردند کانهم لا
یعرفون و ہمین ست عادت قومیکه تابع فقر و غنا و ناظر بر بہار و خزان میباشند محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم ست و نسبت خواجه تاشانے با صاحب تجرید الاعتقاد و الائمه وارد در بین
که تا بدار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و درین پیکر بانی حنفیت
و پیشوا ماند و در کمین بود و چه جلوه ها می نمود و بعد از مدتے که در صحبت حارثی معلم بن معلم ملکوت رخت
اقامت انداخت و انجم بحیله و مکر طالع ساخت که مذہب تسنن باطل ست تا با ظہار رفض و لوازم
و عوارض آن پرداخت سرگروه این مکاران و غداران برای شکست اہل ایمان راه خدعت سپارند
و انواع مکیدت را نصب العین سازند و تقلید ابن سبای یہودی را پیش نظر دارند ظاہر آن بود که نام و
نشانے از مذہب سنت باقی نمی ماند و لیکن سرمایه افتخار اہل اسلام اینست که باتفاق اہل الحق و اہل
حدیث حیات رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مخبر صادق بطریق راست فتح گردید و این ہر دو را رسید گرچه گفتار
کہ تا اگر بر ست که مذہبی تا قیامت غالب و ظاہر مانند و الحمد لله کامنعے راه خاص و عام کالشمس فی کبد السماء
جلوه گر ست میباشد که آن مذہب غیر از طریق اہلسنت مذہب دیگری نیست اگرچه اہل بدعت برازان عوام
بدام و دانه شکار گردند و اکنون در دیار ہند خصوصاً این بلده دعوت مذہب خود آشکار نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجهت تمام فراہم نمودم و کتابے چند مثل صاعقه حسامیه علی عبدة المائنه
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و ابهی جالی
علی من خرج من اہل البیت فاطمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد و بیاض دیگر از دو جلد
نخواہد بود و حاشی صوارم و غیره تفصیلیکه وانی تالیف کرده پیشوایان شیعه از دیدن آن مہمت لب بستند
و گران سنگی آن مباحث را اعتراف کردند و سرافگنده گشتند و ہر کس بفرموده اکثر قدما و متاخرین
شیعه یقین جازم نمودند که ما ہم دانسته باشتے که امور یکه بنفسه او جزا نظاہر تعلق دارد و کم از کذب و مکر
منافقین ست که شیعه از ان یہودے نفاق پیشه ضلالت اندیشه شب و روز یاد گرفتند
و در ہیچ زمانه دست از آن برنداشتند لیس امید وارست از درگاه حضرت باری تعالی این است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشیدنہا و بغایت انجامیده مہدی امت معین عنایت
پیدا فرماید تا خس و خاشاک ایشان را از بسیط زمین بر چیند و سرہای منافقین را از گردن جدا گرداند بگوید که
امروز ہم برخوان اہلسنت می نشستند لاف دوستی میزدند و اساس مذہب شیعه را در صحبت ایشان ظاہر میکنند اللہم عجل ظہوره

والشرعلی الآفاق نموده وبعدازین مقام حیرت دیگراست که جامعه وخامه از رساله قدیمه نسبت بکتب ماضی
هم دگینه بسم الله اقرار کردند که مجیب مصیب در بین استفتا قلب افادات مجتهد براصولش مدنظر دارد پس ذکر ا
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق ازمائم محفوظ است اگرچه در جای خود هر جا می خود است لیکن در ینجا بر جا
خود نیست کما لایخفی طرفه آنکه در بعض مقامات شرکت سنیان راذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرکا پرحذر باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که لباس استغیر سازند و در دام و دانه خویش متقیان را
بانواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای خدا ست
وانچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه سالم الخ الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات وایضاح واضحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکنند وانچه از امثله وجزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز سد غیر از
تمثیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهدا و هر یکی از ائمه هدی و مومنین بی رو و ریا باشند
دران داخل است ولاریب فیه و اگر جناب سید الشهدا را مجتهد بحکم لال کتاب مختوم استثنا کند لایق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نموده باد له تقلیه از قرآن شریف
واحادیث منیف و بادله عقلیه به ثبوت رسیده وکتاب مختوم را جز اهل جهنم که ختم الله علی قلوبهم در شان
ایشان وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین متضاده و مخالفه آن که نفهمیده و قد تقرر ان
الیقین لایزول الا بیقین مثلیکه مدار فایده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه ضیغمیه بر انست و می باید
که چنانچه حسب مجتهد رفضه را از ان اوله الزام سید هدایة الزام مجتهد بعد از خبر کردن خانه خود بیچیان باشند
که از مدلی این امر بتصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه بیحیان باشند و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدا آن سعادت چنین
شهادت بود و بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد هر دو سید است باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و احادیث ائمه که بر روی اکار
فریقین است بر دست بکشد و ذایقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این فرقه
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی و استبصار
و بحار مجلسی و غیره بران اول دلیل بر بینست که قرآن مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند این
اجتهاد را تقدار هم شرم نیست که غور کند که اکابر علمای طایفه از علما امامی شیعه باین تصانیف شهرا ارزا
سالکین مقام پیچیده اند در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند نام شهادت مولف لمعه باشد

نصیحت ناصحان نپذیرد هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی بر خلاف [illegible]
نوصب دانند و باطل انگارند بنویسند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بداغ مخالفت ائمه که منسوب الیهم
بوده‌اند داغدار باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بوده چنانکه
مجلسی درباره پدر خود بابت اختیار شیخیت و پیری و مریدی و اختیار رقاصی که بتصریح صاحب صوارم
و حسام از لوازم سنیت است و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمی‌رسد اگرچه تحقیق تقوی در اوصاف
الا شریعت غاشیه ایشان بر دوش کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه جمع خواص بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبدالله ابی بن سلول منافق نیز و پیر دانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بوده و ما که ظاهر را می‌بینیم و باطن را نمی‌دانیم در هر دو جا بکفر
حکم میکنیم که طالب دنیا بودند و آخر بسبب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شیعه‌های رفضه را هم بسزا
و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و بعذاب الآخرة اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخرة
والخبر احق که کاظم رشتی را بنا بر مکیدت او را اجلاء اهل السنة و التشیع فرمایش امر او درباره تالیف میر سید و علمای اهل سنت [illegible]
از ایشان نمی‌پرسید ای بی خرد اساس دین بر اظهار حق است نه بر مکیدت و دغا خصوصاً شهادت و درجه علیا
پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش را فقط بمحاوره اهل هند شهید توان گفت کما انا الیه منا
و عقلا اینک پیداست که بیچاره مجتهد ثانی و بعد از آن زمانی از عبارات ترجمه و تقلید مولفان با وجود ارشاد
اجتهاد و لفظ ناشی و مانند آن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت قدسیه بنا بر منصب
اجتهاد داشته‌اند ننگ خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی آنقدر دارد که
از هندوان پیدا شده‌اند و این هر دو حقانی ازین هم محروم اند کما مر عنقریب اما ذکر شاید پس آنهم مبنی بر مغلطه
ایست که آن را ناظرین اصول و عبارات طائفه پیدا اند و بیانش درین مقام بدو طور کرده میشود و تحقیق آن
اما اول پس آنانکه صاحب جامع الاصول رفضه یعنی صاحب وافی که شیخ و فراز میان اخبار نوشته در تفسیر
صافی ما بیش گذاشته زیر آیت کریمه لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی و غیره نقل نموده آنچه حاصلش این است که جناب امیر
بجناب بعضی فرموده‌اند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نموده
بعد از آن فرموده‌اند که خبردار خود را بهلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر کرده‌ام دست بر نداری که درین صورت خون خود
خود گفتی و هم برادران را در معرض هیچی برای نعمتهای خود و نعمتهای شان و ذلیل کشتی در دست دشمنان خدا
و هم امر فرموده با عزاز و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر میفرموده که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می‌نمود که الا ان تتقوا منهم تقیة و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خداست
میانه او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بسوی آدم بدان در جائیکه خدا ملل

حلال گردانید برای او واخبار این مقام خارج از اندازه احصا و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر با ظهار مجتهد الزمانی و در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
تکلیف که تحذیر مرة بعد اولی و کره بعد اخری برسد بتقیه در مقام یکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را یقین هلاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهید اربعه سیما شهید ثانی مجلسی و قاضی
نور الله بنور و مشهور و متواتر است والقاهر گاه جناب پیغمبر فرموده اند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت برخروج
آن دارد و بیس براصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که نعوذ نا بکار باشند در مقام مصائب
معلوم و مسلوب شدند لم یکن راس المال تکلیف بیچ کما عرفت فی الاستفتاء قلیلا و الزاما اما امر ثانی پس از آنکه
هر چند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرموده اند که وقتی شما را بسب امر کنند بسبب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد بر حجاب
و احتمال کار می بندد و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ائمه واجب نمیشود آیا جناب امیر را که امام الائمه است
امام نمیدانند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود و بدیهیه است که بعد از نفی امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند
که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود یا آنکه در اصول این قاعده را انکار مینماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحدیث مرتضوی و اقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب الشان
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رو دهد بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق تکلیف
که شرب خمر منافی مذهب نباشد آیا نمی بینی که رطل بوق در مجالس مع غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند در اثنای آن امام صادق فرمود الحمد لله
که بر او باید اگرچه خمر می خورند و این حدیث از نظر فقیر گذشته که بر طریق تشیع اند اگرچه ائمه را معاذ الله دشنام
میدهند **قوله** ثالثا آنکه این شبهه واهیه بدان میماند الخ در نیجا هم مغلطه این مفسد رسالة بخصوص
ائمه ثابت میشود مختصر آباید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعمدا پس از تفاسیر فریقین چنانکه
بوضوح می انجامد قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعمدا آنست
که قتل مومن بعلت ایمان باشد والبته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشد
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت
ابو عبد الله صادق در تفسیر متعمدا فقط علی دین الله فرموده اند و مالش نیز بمعنی مذکور میرسد باقی ماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جوابش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که
مراد ذبح ولد است پس دریغ در ذبح نفرموده هرگاه در نصوص قرآنی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

نجزی المحسنین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که بهر چه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد از
امر استاد بجا می آرد و مرید از امر شیخ خود چنانکه گفته اند ؏ بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هر یکی حجت بالغه دارند چه گمان توانی کرد تیغ حضرت
اسمعیل معاذ الله متعمد کجا بود بلکه ازین جهت که از حضرت آفریدگار مامور بوده است آماده بر صدد و امر از باری عز و جل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل کبشی آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود
که مثل خلیل و سخاوت کسی در زمانه نیست و این امر چنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هر چه امر فرماید بر بندگان خود او را
میرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کرده خدای
عز و جل بر چه خواهد بپرسد از بندگان قال الله تعالی لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ اما آنکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هر چه بصدور آید ز بنهار قبیح نیست و قباحت امری
است اضافی گشتن بغیر نسبت گناه کبیره است مثلا بنسبت باری کجا قبیح است و قس علی هذا مار اگر در بیت
در کشتی نشستن و جا تخته کشتی را کجا رواید شکستن چون حضرت خضر مامور بود بشکست و جناب اعلم العلوم لسان بیان فرمود
و قس علی هذا نفس که امر پروردگار بوده بلیغ نموده و چون معلوم شد که نزد علمای احسان قرار یافته که هر چه بصادر شود
از حضرت احدیت قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل مسئله از علمای سنت که صدور قبایح را از باری عز و جل
قائل شده اند اگر معنی آنست که آنچه بزعم شیخ حلی و امثال او قبیح است و صدور آن از باری تجویز میکنند پس معنی چه قباحت
است و حجت بر ما چیست بسا چیزها از شیخ حلی فتنگر و هم پیدا نیند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما گر این معنی پیچ
علم غیب هم دارد قال الله تعالی عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ الغرض فهم ما و شما را در این چه دخل است بر امر یکه
از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوهی و حسن است پس کجا لازم آمد قول صدور قبایح چه جای آنکه او بسا که
مذهب ایشان هست چنانچه در شرح الحق از عبارات اوست که مذهب الاشاعره کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبائح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان و رضی بها واحبها بلکه امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در خوارزم
نوشته و معین الحکمه نام مش گذشته از ان واضح است که اول مسئله کلامیه اینست که حق تعالی ظلم را پیدا نتواند کرد زیرا که
هر چه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب تصریح کرده اند
که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح النسبت نیست مگر کسیکه مباشر فعل است دلیل الا کذب صریح الحال حضرت
ابراهیم بنص قرآنی تصدیق منام نمود و هر چه بدان مامور شد بجا آورد و درچه خلت اتباع نمیکرد و او امر شارع تقدس
و تعالی حیا نشد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا الآیه
گردیده باشد این سبیل المنافقین هر چه میخواهد میگوید و دست بدامن ملحق می آویزد حقیقت غیبت است چون علمی
این رنگ بر اوجی بیرد بلی امر سابق البته و مدعای مجنون باقی است که چون جناب امام حسین در زلال کتاب مامور
بقتل و قتال و شهادت بود پس از شهید خود تخلف کردن و بشام رفتن معاذ الله الی الان بر ... تخصیص فی ماجا

چنین چیزی و داشتن چگونه درست باشد این حرکات را اگر بنوع ربّی بدان کناهی میرسد که تفصیلش مناسب نمی نماید نیشا
بتمه میدید گر قریب بعید کرد که اعتراض بر حضرت ابراهیم زنهار دارد و نمیشود زیرا که اجتناب امر الهی را چنانچه باید معتقد نمیاید
و حق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را بمصداق رویا فرمود کما عرفت انفا لیس اگر این آیات منزّه مجید
کلام باری است تعالی شانه جامعین را از طرف خود مفتری بدانستند حتی افزودند لاجرم اعتراض برانها بی کتاب معاذ
ربیّت گستری شما خواهیست و هرگاه دامن صاحب جلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بحضرت
رب العالمین که چنین عمد و ظلم را برای او پسندید حالانکه قبح کردن آن فرزند که در عقوق و الدخود انگشت نما باشد تجویز
نفرموده و نسبت با سمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود و مأمور به کردانید حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عزوجل
حاصل نشود هیچ کسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه اینست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم هیبت
بران کنند و هرچه واجب است انرا فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح بسر دهقانی در صوارم است اکنون غور کرد که
در عالم چه افعال امامی الهی بعید و را آمد که بیشتر برخلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیه بادی
بنفت اقالیم در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال و ستم و کیاست او بدان درجه بنص قرانی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلواة و السلام برخواست یکی را که واجب القصاص بود در بایید و شخص
دیگر را که مرتکب خطائی نبود کردن تحنایب حضرت خلیل و گفت دید که احیاء و اماتت در دست منست
و تو حصر میکردی که با ختیار خداست و لیس رب العزت در کتاب مستطاب جابجا این قصه را بیان فرموده
گوشوار دار آن اینست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملک یعنی سبب دعوی خدائی برای او آن
بود که خداوند ملک و سلطنت مذکور عطا فرموده بود و لیس بیان باید کرد که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که چنین طاغی
ریاست جمیع اقالیم سبعه دارد و نکات قبیحه شده ترک واجب و اتهم بدست چنین بخیردی که امامت و احیاء اندا...
و مدعی آن شد و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
نه سگ این کاروانی در یده که دهقان دانا که ساکت و در ید و اکبر بسر دهقانی در عالم رجعت همراه را رانده و عطار
الطاق گوید که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب یا اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز متحقق شد
نزد اهل سنت و جماعت لذا که شرح چنین سخن میرود در سلطنت هر تعالی شان بدید کرد دار و ریاست هیچو عبد الله بن زیاد
بد نهاد و امام حسین و مبعوث کرده اند بیدا کند برای انکه ضلالت امت را از میان بردارد و جهاد کند با مخالفین
و بلاد و دیار را منتظم گرداند و هرگاه نائب او کشته شود و هم فرزندانش و عاجز شود و تشنگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نه بخشد که او را دستگیری فرماید بلکه در انواع اسباب مبتلا شوند
و در وقت او دست ربوبیت هیچ حکیمی تواند گفت تا ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قائل مدح و ثنا است
و لقربانیکه که بعد از این ظلم و ستم بر شهداء کربلا و رئیس ایشان گذشت که اطفال صغیر سن برای قطره آبی جان دادند

پیدا آمد حرفی از آن نیست که همه شیعه و سنی کسی در دائرهٔ ایمان نماند و همه راه ردت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصهٔ فرشتگان در کافی کلینی بسخن صفوان ابن عدل و داد برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن مخالف معقول ناقصه تراشیدن بار در روایات مذکوره غوطه با خوردن کار است این سبا و دیگر سبائین
اشتیاقست ستایش عقل انچه از کافی و دیگر اصول طائفه معلوم شد که خدا اورا پیدا کرد و فرمود اقبل فاقبل ثم قال له ادبر
فرمود ادبر تا لیس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل جز عقل نراره و برادرانش را باید که معیار باری عز و جل
حکم رانی نماید آخر مآل ایشان و بدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی در مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشستند برای انتظار بیا یا تا آمی گرفتند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان که میکردند این بود که ملحق شوند بخوارج بکفرین جناب امیر المومنین نیز از
متفرعات همان حرف بی ثباتی است که در معوام فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام و بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول و لا قوة الا بالله المختصر سخن این است که چون اعتراض عقیده حضرت ابراهیم را دمی تواند یافت پس
اعتراض او نیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیس اگر ایا تکه بدان اشاره کرده ایم مثل لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
و نیز لا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است بی تغیر و تحریف این اعتراض را گنجایشی در باره ایزد است
نماند ورنه جواب علی حدی از علی نقی بر ذمه ما نیست که بزرگان دین گفته اند ع انکس که بقرآن و خبر زو نرهی اینست
جوابش که جوابش ندهی قوله پس ظاهر است الخ اقبل از این علمای شیعه همین میگفتند و طعنها
بر اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند علی
هذا باب اختلاف از مجتهدین اهل سنت کشاده شد و انهمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز همین
با فادات حضرات عیان است که انما الدین واحد و انهم تنکر از قضم همه انمیعنی که مراد از رحمت اختلاف امت آمد
رفت ایشان است در بلاد و در باره اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی الکنون چنین کامی میزنند و تلک میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند با حکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز بحضرت پروردگار
عالمین میرسد که ختم فرموده نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و مبعوث فرموده ایشان برای
رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی علی الطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب شقایق و تشیید المطاعن
واضح میکرد و این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که بجهت نزول صحیفه برای ائمه
ختم نبوت حقیقه باقی نماند اشتراکا از الیوم اکملت لکم دینکم بالمرا امای الطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب بر و صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم فا
کنند حرفی برای نمود مطابق ایمای سابق آنکه بعضی بر الوهیت جناب امیر میکنند و بعضی بنام حضرت سرور
کائنات نیز زبان میکنند و من حرفی که تعجب این دارد آن در اصل الاصول اینهمه فرق ضاله از اصحاب ائمه بودند و میگوید

بیعوبت بذکر کن که تا آخر کتب شیعه غیر از این چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و معیار این قول الا امر غیر از این نیست که بجمیع
سابق موافق حال مشایش چیزی میگفتند اگر سنی آمد با امامان عادلان الی آخره فرمودند و اگر شیعی آمد از برا و بیزاری
دفع میکشودند و حدیث تخفیف یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در احقاق و مصائب النواصب
و ما شاکل آن مبسوط الی غیر ذلک کما افترا علی الیهود برد و دیگری حدیث فارخجلی نهادند که حضرت زال عبا فارخجلی
گرفتند و بعضی افزودند که نماز پس منی در جماعت شان چندان ثوابی دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه بندگانی است همچنین تقریر فرمودند که از آن برابری نماز شان باز ناعیان میکرد و دلیس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشند عجبی نمی بود و این جهاندیده بیچارگان با وصف گریه و زاری کاسبق اگر ناصبی کردند موجب
حیرت نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه شان این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ع کین سخن را خود تو مبدا بوده + گر فزون گردد توش افزوده + پس بیچاره مجتهد از جواب
پرسوفر و ماند و بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی جان او را انکار کرد که انبیای لا السلام سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت علا فصل
حرم بر وصایت دوازده کس از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنور سخنی دیست و فقره
چیست نمیگوید اکنون تشبت به آن نیعنی میکند که آنجناب چون امر خاص در باره شهادت قرار سیده بود
باز خصوصیکه بعموم وارد شد کاری نبود حوالش بار با مجملا و مفصلا دانستی که پس بعد از نصوص صریحه در بیدا آری
و خواب سفر شام و ما یتعلق بذلک و هم رفتن بجد و اهل اسلام غرزنگی بطور علی الیسر کردن که لی بالهم آه
خیال ایمعنی که یزید رحمی و ترحمی دارد و میبردم که برادر من است معاویه هم چه معنی داشته باشد
عبارت هر دو قول فعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک کما نقلوه عن الامام حسن علیه علم الهدی و غیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد از نسبت کرده آنقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه میدانند
چنانکه شیخ میگوید ع شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برانی محجز
مجتهد چنان قائم است که همه را مسلم تواند بود و احدی دران تکلم نتواند نمود که چون جواب او در جواب رساله مختصر
کمدو سه جزو بیش نباشد و بکمالش کا سبق مفصلا فی هذا المجلد عاز دعادی چیزی دران مذکور شود اختلال بپذیرد مثلا
گاهی بگمان جناب امام حسن ع تکیه کردنش بر اجماع اهل کوفه ول نهند یدا ند که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
و زبانی مهر کتاب مختوم از غایت جسارت نشکند و حدیثی اطوال را نمیبند که فارحجی آنجناب از سر دعوی و اختیار
خاموشی از سر منعا بود بجای کعبه را اگر منهدم کنند او خموشی برلب زند قرآن مجید را پاره پاره کنند و از نهال
مخالفت نکند و هتک ناموس رخ دهد او قفل سکوت برلب و دهن نهد الی غیر ذلک کما عینه لقضاء جراحه و تحسنه
غزل هیئد سینه را غربال نماید و غوطه دران زند که شاید از ان تیر اهی که منه چیزی بدست آرد و حیران مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در خواب ملاحظه نکند او چی تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متأخرین
در همه ابواب و فصول تمه و بالاتر بهم کرده قلم گرفتن و سختی بر کرسی نشاندن و داد تحقیق دادن این چه خیال محال است
بلکه اگر مجتهد در کمند بسم الله و محراب و بیابان باید زند گاهی تلخ شود و کسی که از آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیار چیزی از ادله میان خواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بود و بر وجوب تقیه با این قاعده خطی ملاحظه
ندارد که رو بروی حضرت و ملایکه مقربین خامس آل عبا هم مهر ممنوع [illegible] بایشان بسبب کوچکی کاری
نموده باشد لیکن چون دعوی این امر محو الی مخیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیده جناب مجتهد حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خروج کند چنانچه و تعمق بذیرفت البته بر اصول رفضه ناقض ناکث میثاق
قطعا و یقینا و از اینجا نیز حکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایة و نقلا بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در پیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق الحالک لا اهتی گردد کیسا دلیل در سابق بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز صراحات و اشارات در رساله قدیمه نموده‌ام بعد گنجایش و چنین میگوید
که چون فاضل مجیب [illegible] و متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجا است که بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه در آن ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنند الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خوبیها در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و اتم تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد بعین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین ع ثبوت میرسد چنانکه این عبارت نوشته معیار علم الهدی خود که ازین عبارت جنابش
می‌بینی ظاهر میشود که آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت ایشان با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون امثال زمان پدرش شئی ولنست تقیه میفرمود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از اینجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن هم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه در اینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه و در اینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که جمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید امثال
زمان معاویه میبود تقیه میکرد و لا جرم تقریر چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قول او ان کلام المجتهد یشبق الحمار زیرا که هرگاه مفسر شکو برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیه
[illegible] شیعیان [illegible] و امام شهید که کوفیه بر عهد خویش باقی ماندند و شیعیان شهید نشدند و باشند فرزند آن شهید [illegible]
اکنون میباید که تقیه [illegible] اگر آنجناب بود و واجب گردد زیرا که یقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوب رحمت نبود
نرسیده و دلیلی بران قایم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل وقتی او را نظر آید و معقول شود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میگوید عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را باید دید
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدماتیکه نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد از ثبوت تقیه

میکند و در وقت مختفی بودنش که با حصول یقین مبارک نفس فی اللوح ترسش از وجوب تقیه بکار می نماید الا آنکه امام
غایب و حال تو آن دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال مفصل بیان کرده
آید که حالات او بالعکس خواهد بود و لیکن نه بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد المشرقین و المغربین
نمودار شود چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانستی که رفضه آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
قرار میدهند و اغماض لعنت بر پیشانی خود می‌نهند و کتابیکه نزد من هست نقل آن رساله‌ست که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقلش بمقابله آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصدی کوشیده ام چنانچه
در سابق حکایات حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلا نمی هراسد اگرچه قلوب اهل اسلام را بدکرده خرافات مثل کذا بسا می‌خراشد نزد اهل عقل
واجب بر او درین مسئله دانیست که برا اینکه درین مجلد بر وجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین با وصف
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بود نه از آغاز تا به انجام بهتر برا اینکه علما آنرا قبول کنند پیر دانه دیده و من
آن قبیل خرافاتش متمر ثمری نخواهد گردید اگرچه او تمامی رفضه بیده و هم پرستاران امام مجتهد جمع کند و انا لذلک قول
و بر همین سوال است جواب استدلال او اینکه حقیقت اینست که مجتهد چون شب و روز در مجلس عزای امام حسین
می نشیند اگرچه زیاده ستم امر در شهادت آنجناب را برو حق و حصول خود کرسی می نشانند بلکه بر قواعد
مقرری مذهبش و دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد اما کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی بمطالعه آن بپردازد و خود را ازین بیهوده سرایی بوالهوسی و خامه فرسایی
باز دارد پس بلا انکه رفضه اثنا عشریه که این قلتقشف . بی بهره خود را از مجتهدین الیشان میشمارد و فوق آن
را برای اجتهاد شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند بعد ذکر آن کردن
این شاخ را در شکنجه عذاب هیچ و تاب توان داد اینست که ملا محسن صاحب صافی آورده و دیگران در
غیر آن زیر آیت کریمه لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنکه نوشته اند محصلش بعضی میگویند در معنی آن که حلال نیست مر ترا
بعد از آن زنان که حلتشان منصوص است از برای تو و نه حلال است از برای تو که ایشان را بدل کنی
بدیگر زنان اگرچه بشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان تو اینها که اختیار
داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزینند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کنند بهتر و نه طلاق بگیرند ایشان
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و محنت و سختی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
ایشان را و نکاح دیگران نپردازی و در همین صفحه سطری چند پیشتر از آن نام ایشان برده عایشه و حفصه و
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند و حضرت وفات یافت و ترتیب افضلیت شان اینست که افضل

شان خدیجه کبری با ام سلمه با زمیمونه نعوذ بالله علی اجمعین ترتیبکه باعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
خدیجه بنت خویلد با سوده بنت زمعه با ام سلمه که نامش هند بود با ام عبد الله عایشه بنت ابو بکر رض
بعد حفصه بنت عمر با زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین با زینب بنت جحش که پیغامبر خود را
بر غیر وده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی بلا مهر فرموده وَهَبَتْ نَفْسَهَا ام المومنین زینب
هفتم ایشان میفرمود که حقتعالی عقد نکاح او با رسول خویش بتوسط جبرئیل بعده سفارش مامور گشته و مفسر ذکر کرده اند که
بعد آیات آمده که زینب در افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از ان اینست بالجمله هرگاه نه زوجه مطهره
در خانه حضرت باعتراف جابده مفسرین و محدثین رفعه بودند و آن بفعل الهی باعتراف شیعه حلال شده بودند نفاذ
نکاح و خلوت گشتند تا مصداق و الّتی وهبت نفسها للنبی بپرده بودند نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه وسلم نمودن کار کسی نیست مگر جو هله زندیقی روسیاهی فسقی که نه کتب خویش را دیده نه مطالعه کتب
اهل حق فایز گردیده چنانچه می آید و بصیرت یعنی برای حشر شدن و بصارت دیده برای رئیس المنافقین می آید
و از اینجا کار او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکنند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عز و جل در حق او بلفظ تزویج و غیر ام المومنین فرموده زوجناکها و ازین کتاب عیان شد که تحریفی
باعتبار معنی بنصوص ائمه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قرائت ائمه علیهم السلام زوجتکها بوده هر حال
حق تعالی این تزویج خاص را در کتاب مستطاب بافاده معصومین بیان فرموده و حقیقه و همین سنگ نکاح
سابر دوخته و لیکن بجیای مجتهد زندیق دیده نیست که باز هم از عوعو نور افشانی ماه باز نمانده در نکاح خامس
حضرت آنچنان گفتنک دیدی و شنیدی و چرا بملاحظه آن دلش خوناب نشود که این تزویج با دختر فاروق حفصه
سطر بوده که جبرئیل در باره او قوامه و صوامه فرموده مناسب حال این زندیق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المومنین عایشه صدیقه نکاح چهارم بود نیز قیل و قال میکرد و بتعلیم حضرت پیغمبر راحت و حوصله خود را که این نیز ذکر
رسول مقبول است نیز خالی مینمود که نزد این ناصبی عداوت اهلبیت حضرت نبی نگاه داشتن او در خانه چگونه
درست بوده زیرا که ناحمیت عایشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی و دیگران از علما رفضه علیهم ما یستحقونه بجای خود ثابت کرده اند و ناصبی
هم کافر است و هم نجس لعین فکیف که ام المومنین حفصه رض معاذ الله با وصف این شناعت چنانچه مطالعه بحار و حیات القلوب
و غیر آن از کتب غیر متناهی عیان است که ناظرین و سامعین بدیدن و شنیدنش لا حول میگویند بنا بر اینهم بنوعی
زوجه خامس باشد علاوه و آنکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت پیغمبر و اهل بیت
طائفه فاحشه بودند حتی که حضرت را نیز بزهر هلال شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان بشکل نا مسعود قصه مفصل جابجا
مفصل است و انتقام الهی تفصیلش نیست و درین مقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش و بیان بکلام عفو پرده دوخته
جائیکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموما و خصوصا برای حضرت عایشه صدیقه زوجه

بجویه سطر حواشی سیفرنایه الطیبات للطیبین پس حقیقت شأن ایشان کحل العین گردید و هیچ شیفته
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئك مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و از عجایب غرائب آنکه
مفسر مذکور نیز در تفسیر لا یحل لک النساء من بعد سبیل تحریم معلوم افادات حضرت معصومین بمقتضای مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن ره بجایی نبرده بلکه خود را هم بجای سرجه حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الی آخر الآیه و اگر چنین بودی که مردم میگویند لازم آمدی که حلال باشد
مر شما را آنچه برای حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل تواند کرد و حضرت را آن قدرت نباشد و چنین نیست
که آنها میگویند و راه غلط می پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را هر زنیکه اراده او کند مگر آنچه مذکور شد در سوره نسا و حدیثی چند
در این باب از امام صادق هم مرویست و در بعضی آنست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال است
برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث ما خلاف احادیث مردم میباشد
و محی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شدند در سوره نسا و قول او تعالی و لا ان
تبدل بهن من ازواج و لو اعجبک معطوفست بر قصه ام المؤمنین زینب که زن زید بود و لو اعجبک حسنهن یعنی حلال نیست
ترا زن دیگری که تعرض کنی برای آن تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی خبر دادم اینکار مکن بعد از این ملا محسن نیز آن
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه قمی گفته با طاقت فهم آن ندارم علم آن بخدا
وا گذاریم و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی
الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم است در قراءت لیکن مسبوق است در نزول از اینجا هم حال اصول صحیحه
و معتبره ایشان که مدار مذهب این بدکیشان تواند بود توان دانست که خود اکابر ایشان هم در مزابل
متعفنه زدند لباسی که شرمگاه ایشان از آن مستور شود بر نیاوردند و نیز طور خوش فهمی امام المحدثین
این بد اندیشان استاد کلینی باید دید که تحقیقش بکجا منحرف گشته که خود ملا در توجیه آن تحت تحیر فرو رفته
که در حقیقت بکجا می انجامد ره داده پس قول خواجه شیراز امام و مقتدای ایشان بدین طور باید خواند ع در
همه دیر مغان نیست چو شیدائی خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی و دیگران در این عطف التفاتی نمیفرمایند
کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب را گذاشتن و ابعد را مد نظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف وار علیکم بر وجوهکم چه فریاد برپا کردند و آن را موجب تحریف دانستند که امام رضا از ابتو سط
روح الامین منزل من الله و رفع خود دانسته با لطف فرموده و این رافضی و دیگران حسن تحقیق قرار داده
افسوس که اجنبیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد ورنه این قسم خرافات این اخبار ابتر کرده و دل خود
را از این غم و غصه خالی نمودمی والله علی التوفیق و بیده ازمه التحقیق اکنون عبارت نالائق مجتهد ابتر
بسیر قلب میکنم بیانش آنکه بر طبق کلام این مجیب فی فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام جواز زنا ند علی الاربع مستفاد بلکه
منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلت حق
وهبت نفسها واقع نشده و این عمر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض نگردیده و همانا این افترای است
که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق و لاحق برین نهج مورد اعتراض
نشوند مگر بحجت ملحدی چند خارج از دائره اسلام که گه خورده باشند و ازواج مطهرات را کثیره حضرت
سرور کائنات و معاذ الله از گروه نواصب را انجس العین قرار دهند و اگر بخاطرت گذرد که این بحث را
از کتب رفضه مفصل دانستم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در خصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق
فریقین به ثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب اطاله کلام است پس ناگزیر بعبارت
مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لا یحل لک النساء بالیاء لان تانیث الجمع غیر حقیقی و
قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع و هو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی
لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری و لا ان تبدل بهن من ازواج فتطلق واحدة و تنکح مکانها اخری و
من مزید لتاکید الاستغراق و لو اعجبک حسنهن حسن الازواج المستبدله و هو حال من فاعل
تتبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر و تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک التفاسیر
اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلدین مجتهد گویند قیل و قال
مجتهد از بحجت خاص یعنی الزام بود و بباید و السنت قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در
انوار التنزیل و اسرار التاویل بنظر باید قوله [illegible] و همچنین میتوان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجبست
الخ این افترا نیز از نوع ادلیست بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه و سلم که حالش از کتب فریقین
که دلیل بر الحاد و زندقه اوست و این اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین بنحوی
بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا باهل حدیث چه رسد خدای عز و جل نیکو میداند که هر که این خرافات
مجتهد را درین رساله می بیند و لا حول میخواند و یقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان
منهمک میشد که از نفس آیات قرآنی هم غافل است او لا تشریعه را جمع کردن و مسائل اصولی
و فروعی از ان استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد باز برای تعلیم این کس
تفسیر صافی را مکتفی ایم و نصوص قرآنی را به بیان حاصل عبارتش در فارسی بلیس
نشان میدهیم قال الله تبارک و تعالی وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا
مسجد قبا و صلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف و قالوا نبنی مسجدا نصلی فیه و لا نحضر

جماعة محمد ص فبنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا ء قالوا رسول الله ص وهو يتجهز الى تبوك انا نحب ان تاتينا
فتصلي لنا فيه فقال انا على جناح سفر فلما انصرف من تبوك نزلت فارسل من هدم المسجد
واحرقه وامر ان يتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة ضرارا مضارة للمؤمنين اصحاب مسجد قبا و
كفرا وتقوية للكفر الذي كانوا يضمرونه وتفريقا بين المؤمنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمتهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قبل بنائه على قصد ان يامهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام في الجوامع انه كان
قد ترهب في الجاهلية ولبس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه واله المدينة حسده وحزب عليه ثم
حزب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان هؤلاء يتوقعون رجوعه اليهم واعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله انه كان يقاتل رسول الله في غزواته الى ان هرب الى الشام ليأتي
من قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله وياب التفسير من وعيد او ليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم القمي كان سبب نزوله انه جاء قوم من المنافقين الى رسول الله ص فقالوا يا رسول الله اتاذن
لنا ان نبني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فاذن لهم رسول الله ص وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا وافيت
ان شاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله من تبوك نزلت عليه هذه في شان المسجد وابي
عامر الراهب وقد كانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلك للصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
والذين اتخذوا مسجدا الاية قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
ياتيهم فيذكر رسول الله واصحابه وفي تفسير الامام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان ياتيه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان تلك النواحي له مملكة عظيمة مما يلي الشام وكان يهدد رسول الله بقصده وقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين اتفقوا وبالغوا الى عامر بن الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم وبخعوا له بالطاعة فقال لهم الرأي ان اغيب عن المدينة لئلا اتهم الى
ان يتم تدبيركم وكاتبوا اكيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله الى محمد ص وعرفه ما اجمعوا
عليه من امره وامره بالمسير الى تبوك وكان رسول الله ص كلما اراد غزوا ورى بغيره الا غزاة تبوك
فانه اظهر ما كان يريده فامرهم ان يتزودوا لها وهي الغزاة التي افتضح فيها المنافقون وذمهم الله
في تثبطهم عنها واظهر رسول الله ص ما اوحى الله تعالى اليه ان الله سيظفره حتى ياخذه ويصالحه
على الف اوقية ذهب في رجب ومائتي حلة والف اوقية في صفر ومائتي حلة وينصرف سالما
الى ثمانين يوم فقال لهم رسول الله ان موسى وعد قومه اربعين ليلة واني اعدكم ثمانين

لیلة ارجع سالما غانما ظاهرا بلا حرب یکون ولا یشتاک احد من المؤمنین فقال المنافقون لا واللّه ولکن
آخر کرّاته التی لا یجبر کسرها بعدها ان اصحابه لیموت بعضهم فی هذا الحر ورياح البوادی ومياه المواضع المؤذية
الفاسدة ومن سلم من ذلک فبین اسیر فی ید اکیدر وقتیل وجریح واستاذنه المنافقون لعلل ذکروها
بعضهم القتل بالحر وبعضهم بمرض یجده ولبعض بمرض عیاله وکان یاذن لهم فلما اصبح وصح عزم رسول اللّه
علی الرحلة الی تبوک عمد هؤلاء المنافقون فبنوا خارج المدینة مسجدا وهو مسجد الضرار یریدون الاجتماع
فیه ویوهمون انه للصلوة وانما کان لیجتمعوا فیه لعلة الصلوة فیتم تدبیرهم ویقع اتهامک بالمسلمین بل لهم ما یریدون
ثم جاء جماعة منهم الی رسول اللّه وقالوا یا رسول اللّه ان بیوتنا قاصیة عن مسجدک فانا نکره الصلوة فی غیر
جماعة ویصعب علینا الحضور وقد بنینا مسجدا فان رأیت ان تقصده وتصلی فیه لنتیمن ونتبرک
بالصلوة فی موضع مصلاک فلم یعرفهم رسول اللّه ما عرفه اللّه من امرهم ونفاقهم وقال ائتونی
بحماری فاتی بالیعفور فرکبه یرید نحو مسجدهم فکلما بعثه هو واصحابه لم ینبعث ولم یمش فاذا صرف رأسه
عنه الی غیره سار احسن سیر واطیبه قالوا لعل هذا الحمار قد رای فی هذا الطریق شیئا کرهه ولذلک لا ینبعث
نحوه فقال رسول اللّه ائتونی بفرس فرکبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ینبعث وکلما حرکوه نحوه تحرک حتی اذا
فتلوا رأسه الی غیره سار احسن سیر فقالوا ولعل هذا الفرس قد کره شیئا فی هذا الطریق فقال تعالوا
نمش الیه فلما تعاطی هو ومن معه المشی نحو المسجد جفوا فی مواضعهم ولم یقدروا علی الحرکة واذا
هموا بغیره من المواضع خفت حرکاتهم ولانت ابدانهم وتسهلت قلوبهم فقال رسول اللّه ص هذا امر قد کرهه
اللّه فلیس یریده الان وانا علی جناح سفر فامهلوا حتی ارجع ان شاء اللّه ثم انظر فی هذا نظرا یرضاه اللّه
وجد فی العزم علی الخروج الی تبوک وعزم المنافقون علی اصطلام مخلفیهم اذا خرجوا فقر بالسلام
ویقول اما ان تخرج و دیگر قصه حدیث منزلت آورده که دخل علی را تعلیم محبته بهذا و ذکر قصة رسول اللّه ص
مع اکیدر واخذه له وصلحه معه علی ما ذکره ثم قال عاد رسول اللّه ص قافلا ظافرا وابطل اللّه کید المنافقین
وامر رسول اللّه باحراق مسجد الضرار فانزل اللّه تعالی وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا الآیات
ثم ذکر ان اباعامر الراهب کان اعجل هذه الامة کعجل قوم موسی وانه دمر اللّه علیه واصابه لقوة و
برص وفالج ولقوة وبقی اربعین صباحا فی اشد عذاب ثم صار الی عذاب اللّه لا تقم فیه ابدا ای
لا تصل فیه ابدا یقال فلان یقوم باللیل ای یصلی لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم من ایام
وجوده فی الکافی عن الصادق ع والعیاشی عنهما والقمی یعنی مسجد قبا قیل اسسه رسول اللّه ص
وصلی فی ایام مقامه بقبا احق ان تقوم فیه اولی بان تصلی فیه العیاشی قال یعنی من مسجد
النفاق وکان علی طریقه اذا اتی مسجد قبا فقام ینضح بالماء والسدر ویرفع ثیابه عن ساقیه ویمشی علی
حجر فی ناحیة الطریق ویکره المشی فیکره ان یصیب ثیابه منه شیء فسألته هل کان النبی ص یصلی فی

مسجد قبا ما لم تقم فیه رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المتطہرین یعنی افمن اسس بنیانہ علی
تقوی من اللہ ورضوان خیر ام من اسس بنیانہ علی شفا جرف ہار فانہار بہ فی نار جہنم واللہ لا
یہدی القوم الظالمین وبعد ازین نیز در مذہب شان میفرماید لا یزال بنیانہم الذی بنوا ریبۃ
فی قلوبہم الا ان تقطع قلوبہم واللہ علیم حکیم پس آن مفسر مذکور طور احراق آن را چنین بیان کند
بذکر اسامی اصحاب فبعث رسول اللہ صلعم مالک بن دخشم الخزاعی وعامر بن عدی اخا بنی عمرو بن عوف علی
ان یہدموہ ویحرقوہ فجاء مالک فقال للعامر انظرنی حتی اخرج نارا من منزلی فدخل فجاء بنار واشعل فی
سعف النخل ثم اشعلہ فی المسجد فتفرقوا وقعد یزید بن حارثہ حتی احترقت القبۃ ثم ہدموا حائطہ انتہی مختصرا
یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نماز گزارد برادران ایشان
بنو غنم بن عوف حسد بردند وگفتند که مسجدی بنا کنیم و در آن نماز گزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنای مسجد تمام کردند به پهلوی مسجد قبا وگفتند بحضرت صلعم حالیکه آنحضرت مصروف بود بسفر تبوک که
ما دوست داریم که تشریف آری و در آن امام شوی حضرت عذر مذکور بیان نمود چون از سفر بازگشت
این آیت نازل شد پس اصحاب را برای هدم آن مسجد فرستاد تا بخاک برابر کردند و سقف آنرا سوختند و کناسه
قرار دادند و نجاست و خس و خاشاک در آن ریختند و بنای آن مسجد برای ضرر اهل اسلام بود و تقویت کفر
که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند خواستند که جمعیت
مومنین پریشان گردد و مہیا نمودند مسجد خود را برای عامر راہب که محارب کرده بود با خدا و رسول او پیشتر
وگفته اند که قصد آن کردند که او در آن امامت کرده باشد چون از شام بیاید و نیز در جوامع است که او طریق
رہبانیت اختیار کرده بود و لباس خشن پوشیده در جاہلیت چون آنحضرت در مدینه آمد حسد نمود و بعد فتح مکه معظمه
بروم رفت و نصرانی شد پس برده و ہواخواہانش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او مہیا کردند
که در آن نماز گزارد و طور خود را رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود با حضرت
صلی اللہ علیه وسلم وگریخته بود بشام تا نصرت آرد از روم و با آنجناب قتال کند و چون بقسطنطنیه رسیده
تنہا بمرد و بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست پس جان بلب آمد که بر وی کس نگریست و
این مخلصانش قسم میخوردند که از بنای مسجد قصد ما غیر از نیکی وگزاردن نماز و عبادت وکشاده کردن جا
برای عبادت اہل اسلام چیزی دیگر نیست و خدا فرمود که من گواہم که ایشان دروغ زنانند و علی
بن قمی که استاد کلینی است در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
سوی حضرت وگفتند آیا اجازت میدہی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم برای کسی که بیمار باشد
و در شبی که باران بارد و در جماعت حاضر نشویم برای پیران که بی کلفت در آن نماز گزارند حضرت پروانگی
داد و در اراده سفر تبوک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که رونق افزائی و نماز گزاری

آنجناب فرمود که بالفعل سفر تبوک پیش آمده چون مراجعت کنیم خواهیم آمد و نماز خواهیم گزارد و وقت مراجعت
حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال جماعت اصحاب و قسم خورده بودند که مقصود نیست مگر
امر نیک و مراد از کسیکه حرب کرده بود ابو عامر راهب است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب او را بیان میکرد
و در تفسیر امام حسن عسکری در زیر قول حقتعالی لَا تَقُولُوا رَاعِنَا از سورهٔ بقره مذکور است که اخبار رئیس
دومة الجندل نزد حضرت می آمد و ریاست او تا متصل ملک شام میرسید و حضرت را تخویف و تهدید
میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در مدینه
منافقین جمع شدند و دست بدست هم دادند که حضرت او را فاسق میفرمود و او را امیر گردانیدند
و با طاعت عهد بستند و او گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بود هم در مدینه حضرت
تهمت ست پس نامه بصاحب دومة الجندل نوشتند که نام او اکیدر بود تا قصد مدینه نماید و فرج کشیده کنند تا
پیغمبر خود را اثنا سا گردانید فرمود که حضرت به تبوک رفت و معمول شریف آن بود که چون جهاد پیش آمدی
حضرت آن اراده را صاف صاف نگفتی مگر غزوه تبوک که ظاهر فرمود و دران آنچه در قلب شریف
پنهان میداشت تا فرمود که سامان این جهاد آماده کنید و این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین و در
نسبت درنگ کردن ایشان خدای تعالی مذهب شان نمود هر چه وحی آمد بسوی حضرت ظاهر فرمود
که حقتعالی رسول خود را غالب خواهد گردانید بر او تا آنکه او را بگیرد و صلح کند برآنکه داده باشد هزار اوقیه
زر در ماه رجب و دو صد حله و هزار اوقیه در ماه صفر و دو صد حله و رجوع خواهد فرمود رسول خدا و در شعبان
پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود با قوم خود چهل شب را و من وعده میدهم ایشان را
هشتاد شب که رجوع کنم حسب سلامت و غنیمت ظفر بی آنکه جنگ واقع شود هم شود و مگر نمی بکسی برسد نگویم
که خاری که برگی گلی شود و منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه پیش آمد که بعضی از اصحاب او در
مصیبت گرمی و آب و هوا می شود و بمیرند و آنانکه بعد از رنجها جان بسلامت برند بدست اکیدر گرفتار قتل
و جریح باشند و این منافقین انواع حیله ها انگیختند از قتل در داشتند اکثر می و بعضی بر زبان می آوردند
که خود مریض اند و بعضی عذر بیماری اهل و عیال مینمودند و حضرت اجازت اقامت میداد و چون صحیح شد
عزم سفر تحقیق یافت ایشان بنا مسجد شروع کردند تا در آن برای اغراض فاسده مجتمع شده باشند
و مردم را وهم شود که برای نماز فراهم میشوند پس در این کید و در تدبیر ایشان بر هدف نشسته و عمل
بر مضرات شان آسان گردد و لیدر بانی نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانهای ما دور است از حضور
تو و مکروه میداریم گذاردن نماز تنها و بنای مسجد نموده ایم اگر بخاطر مبارک آید که قدم رنجه فرمایی و نماز گزاری
یمین و تبرک برای تو حاصل شود در مصلای تو حضرت نمیدانست آنچه در ضمیر ایشان بود و فرمود که
بیاورید خرما پس بیعفور سوار شد پس آنقدر که یعفور با مسجد ضرار برمی انگیخت قدم برمیداشت

و چون پیاده دیگر ترسید بفرمود چنانچه پیاده سیر نتوانستند شاید بسیار و چیزی بلند و دیدگه تنشم ببندید اسب فرمود
اسپ بیارید چه حالش سیر شل نمیشود بود پس مردم پیاده رفتند سیر گفتند آنچه گفته بودند به کسی که حضرت از
فرود آمده و خواست که همراه مردم پیاده برود و قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور رو چون اصحاب
دیگر میخواستند بروند هیچ ثقلی در بدن نبود و فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد و من اراده سفر
تبوک میدارم چون العنایت ایزدی سیر نمیکنم فکر رفتن نمیخواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر تبوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین اسلام کردند و قصه حضرت
با اکیدر از اخذ و صلح بالا مذکور شد پس حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله این راست بود و گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی مهم او را کفایت فرمود که در امراض چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و بالجمله
درین امراض صعب معذب گشت و در دنیا عذاب اخروی را یافت نیست باز حق تعالی میفرماید
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا یعنی بگذار ای نبی در آن مسجد نماز را گاهی که مجاز در عرب است که گویند فلانی در شب
قایم میشود یعنی نماز میکند لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ در کافی از امام صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا است که بنیادش
را حضرت پیغمبر نهاد و نماز در آن گذارد تا در آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر است در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن و از اتفاقات است که بود مسجد ضرار در راه آنجناب بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط فرمودی
و دامن بدان بنا بود که اگر احیانا دامن آنجناب رسیدی و سد تر تشنج نمودی و در گوشه راه آن سنگی
پای مبارک بر آن گذاشتی راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمود بلی فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى
تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و بعد این خبر حقتعالی در مذمت منافقین میفرماید لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند که طاهر است و خدا چنین مردم را دوست میدارد خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر است یا کسی که عمارت خود را بنیاد نهاد بر کناره خندقی که در صدد انهدام است پس از آن بکنار سرکه افتاد
در آتش دوزخ راه و خدا هدایت نمی نماید قوم بی انصاف را و دائم خواهد ماند شبهه از عمارتی که قائم کرده
در دلهای ایشان مگر وقتیکه دلهای ایشان از هم ریزد و خدا بیدا اند حال دلهای ایشان و صاحب حکمت است زیرا این آیت
که خلقه قصه مسجد منافقین است از کافی منقول مذکور است نام آن اصحاب کرام از امر تعریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام اهتمام سوختن مسجد ضرار بتعال ورزند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی وعامر بن عدی که هر دو برادران عمرو بن عوف بودند برگماشت
بر هدم و تخریب مسجد چون برای اینکار در رسید عامر گفت که مهلت ده تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد آتش تا افروختند جانب فوقانی و تحتانی هر دو را سوختند و منافقین متفرق و پریشان گشتند
و زید بن حارثه برای فرید اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف و ستونها بسوخت باز حکم نمود تا همه
دیوارها را بخاک برابر کردند انتهی حاصله مختصراً عجب دارم از مجتهد یکه قوت قدسیه او در اجتهاد و شرط است
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و در وسیاسی دنیا و آخرت حاصل کند و گوید که خدای تعالی فرماید إِنَّمَا
يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ الآیه
پس جناب رسالتمآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود و اسباب از اسوزانید معاذ الله خلاف قول الله
شرع بتعال ورزی سبحان الله این قیاس نتیجه از سیه ورودی و عجز و زبونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
و خدمت کتاب الله گذاشته و شب و روز همت برا اتباع زراره و دیگر شیاطین برگماشته که برا افعال
امام صادق و آبائهم در وقت کمال راستی انتساب کرده تهمت پیری او بود و نطاق همت بسته تا با امثال
و اقرانت چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد برآوردی الکنون اتباع اول من قاس درباره حضرت امام حسین
جز آنکه لال کتاب مختصر را نجامی که جز ابن سبا و دجال کسی آنرا ندیده مسح نتوانی کرد بخلاف اهل سنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت انچه بتعال ورزید عین اتباع وحی الهی بود که ائمه هدی خود عمرو
و مجاهده مذهب تو نوشتند و روایت کردند و این امر پنهان نیست که و فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس یقین باید کرد که امر مذکور متفق علیه
فریقین است اگرچه تو برا اتباع وحی الهی که از حضرت صادر یافت از امر سوختن و هدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل مفسر باید سیر این آیت وَالَّذِينَ
اتَّخَذُوا مَسْجِدًا عطف علی وآخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای وممن وصفنا الذین اتخذوا
ومنصوب علی الاختصاص وقرأ نافع وابن عامر ضرارا مضارة للمؤمنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قباء سألوا رسول الله ان یاتیهم فاتاهم فصلی فیه فحسدتهم اخوانهم بنو غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یومهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة واللیلة المطیرة والشاتیة فصل
فیه حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم ومعن بن عدی وعامر بن السکن
والوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه واحرقوه ففعل واتخذ مکانه کناسة وکفرا
وتقویة للکفر الذی یضمرونه وتفریقا بین المؤمنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوٰة فی مسجد قباء

وارصاداً وترقباً لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد لا اجد
قوماً يقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى حنين انهزم مع هوازن وهرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيداً وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجداً من قبل ان ينافق
هؤلاء بالتخلف لما روي انه قيل غزوة تبوك سألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع قيل له فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابداً للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله وصلى
فيه ايام مقامه بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله لمن الديار بقنة الحجر اقوين من حجج ومن دهر احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلباً لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فاذا الانصار جلوس قال أمؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر انهم مؤمنون وانا معهم فقال أترضون بالقضاء قالوا نعم قال أتصبرون
على البلاء قالوا نعم قال أتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا أفمن اسس بنيانه بنيان دينه على تقوى
من الله ورضوان خير على قاعدة محكمة هي التقى من الله وطلب مرضاته بالطاعة أم من اسس بنيانه على شفا
جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فانهار به في نار جهنم فادى به لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو ما جرفه الوادي الهائر في مقابلة التقوى تمثيلاً لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيهاً على ان
تأسيس ذلك على امر يحفظه عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتأسيس
هذا على ما هم عليه سبب على صدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرأ نافع وابن عامر
أسس على البناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واسس بنيانه على الاضافة واسس واساس واساس
بالكسر وثلثتها جمع اس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتأنيث كتترى وقرأ ابن عامر وحمزة
وابو بكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين الى ما فيه صلاح ونجاة لا يزال بنيانهم الذي

هو ابنا ئهم الذي بنوه مصدر اريد به المفعول وليس بجمع وكذلك قد يدخله التاء ووصف بالمصدر واخبر عنه بقوله ريبة
في قلوبهم شكا ونفاقا والمعنى ان بنيانهم هذا لا يزال سبب شكهم وتزايد نفاقهم فانه حملهم على ذلك ثم لما هدمه
الرسول صلعم رسخ ذلك في قلوبهم وازداد بحيث لا يزول وسمه عن قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم قطعا بحيث لا يبقى
لها قابلية الادراك والاضمار وهو في غاية المبالغة والاستثناء من اعم الازمنة وقيل المراد بالتقطيع ما هو كائن
بالقتل او في القبور او في النار وقيل التقطع بالتوبة ندما واسفا وقرأ يعقوب الى بحرف الانتهاء وتقطع بمعنى تتقطع
وهو قراءة ابن عامر وحمزة وحفص وقرئ يقطع بالياء وتقطع بالتخفيف ولتقطع قلوبهم على خطاب الرسول عليه السلام
او كل مخاطب ولو قطعت على البناء للفاعل والمفعول والله عليم بنياتهم حكيم فيما امر بهدم بنائهم من بعد بايدوا
که چون خوش فهمی مجتهد در هر مقام مبانی اهتمام را هم خلل انسان تصور نباید کرد لاجرم مطلب اصلی
عبارت رسالهٔ قلمیه نوشته میشود که منشی قول مجیب سیسیب و بهانا این فرحتی است که تنها در حق سید الشهدا
از اصول ایشان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق ایشان بی بهره باشد اینست که هرچند رفعه منافقین بودست
امام حسین ع زیاده تر ظاهر میکنند در یا وسمه دفع عار از قدمای سیه کار خویش میخوانند که دوازده هزار
فرستادند بلکه عهود و مواثیق در آن بستند و در بر در سے حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز بهانه حضرت
امام حسین ع نوعی بجا آوردند که خود علمای ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجا نیاورده
لیکن چه باید جناب امام حسن ع بر مذهب باطل شان نسبت بدیگر ائمه چندان زیاده تر است که سابقین ولاحقین
ائمه بدان درجه غلطی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر صفاتی را که نشان میدهند کل سر بیان آنست که حضرت
شب معراج لمعان نور آنجناب را زاید الوصف دید و حق آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که
ایمان را پوشید و کفر را تا دم وفات ظاهر نمود و برگزید اگرچه این مذمت چنانست عقلا که بالاتر از آن بخیال
مسلمانی نگذرد ونقلا تمامی کتابها بدان پر خواهی یافت خواه کتب سنت باشد خواه کتب رفض آن تفاوت
مثل تفسیر طبری و امام رازی و صاحب لباب و مجمع البیان و مبانی البیان و صحاح سته و اصول اربعه
معتقدین وارکان ثلثه الی غیر ذلک و در معامله آن ایمانست که بهتر در آن در عالم چیزی نیست و اغلب
که رفعه از برای خویش آنرا اثبات کنند واز ائمه هدی سلب نمایند ولیکن با اینهمه اتفاق بر اصل موضوع
و علوم متعارفه خویش خواهند گفت که با خبر و بهین تقیه را که اصل الاصول است جناب امیر و همچنین ائمه دیگر از جهت
حق پرست نگذاشتند اگرچه بعضی از آن اکابر در لا کتاب مسنون از آن باشند و ثواب آنرا پایان
پدید نیست و در خصوص برای جناب امام حسین ع که کردن تقیه بشمشیر کربلا زده اند این توجیه نیز میسر نتواند
هرگاه ضرورت از برای شرح مقامات حضرت امام حسن ع ریحان رسول الثقلین پیش آمد و بود مقدار
معلوم و بید تحریر در نظر مقدس جناب مجتهد الزمانی گذرانیدم و مقدار عبارت خواستم اگر بعد ازین از ایشان
ضرورت دامن من کشید آنچه دیده ام حرف بحرف در سلک تحریر میسر آید و مقصد کتاب دیگر برای تطبیق ماخذ چنان خواهم نوشت

کہ بعد از دیدنش توانی گفت کہ حق اینست کہ رفضہ از مجوسیان بدتراند و در مذہب کسی از ینہا حسد و
شنا و قرآن ہملات و خرافات نیست نعوذ باللہ من ذلک و نستغفر اللہ من ملک الممالک سبحان اللہ
حال این ایلیدہ با وجود کثرت اغنیای اہل سنت در عساکر بلاد در جو رسید و کہ حاملین سید اند کہ مقتدا
مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدید دارم و ہزاران دراہم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاہی بجا
ایشان این امر خطور نکرد حالانکہ در آغاز این شغل عہود و مواثیق و مواکیدہ موثق شدہ و بر این معنی بود کہ تالیف
شروع بکن برابر تائید دینی از جان و مال دریغ نخواہیم کرد فالمشتکی الی اللہ تعالی و ہو احکم الحاکمین
الغرض بعد از انکہ کتابہای مذکور نوشتیم مناسب ندانیم کہ اینسطور را از دست بدہیم کہ امت عبد اللہ سبا
خصوصاً مجتہدین آنقدر سر خود بر داشتہ اند و بالا خوانی میکنند کہ عامہ گمان برند کہ این سطر و دین دعوی
مزید ولای اہلبیت طاہرین شاید کہ را نفس الامری می یابند و حقیقت را نمیدانند کہ خدای عز و جل
گواہی میدہد در کتاب مستطاب و کفی باللہ شہیدا کہ تقولون بافواہہم ما لیس فی قلوبہم و اللہ
ذکر اعمال معقول تعبیر کہ اشارہ بطرف تقیہ فرمودن آنحضرت است الخ بلکہ اشارہ بہ تناقض و تنافر نیز دارند
کہ شیعہ شنیعہ حضرت را باوصف کشیدن محنتہای شاقہ از دست زنادقہ و ازر و در حکم جہاد بر ایشان کہ
مدت عمر شریف در آن بسر شد در تقیہ میدانند سیما در مکہ معظمہ کہ ابو لہب لعین و امثالہ و اقران او از کافرین
سنگساری میکردند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین ایذاہای شدیدہ صبر مینمود و در تبلیغ
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام درین قصوری و فتوری نمیفرمود کما فی مجمع البیان و از ینجا
کہ حضرت در بعض حیان در مجمع خواص و عوام صد بار می پرسید بل بلغت و امت حقیقی حضرت کہ از
مہاجرین و انصار و ہم است مجاری آنجناب کہ حیگران بودند تصدیق آنجناب میکردند کہ اللہم نعم حبا ابہمہ
کہ شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیہ بنا بر رنگ قلوب سیاہ خویش صریح نوخہ برایند
و بالآخر سخن شان برین محقق شد کہ تا نزول آیت کریمہ عصمت یعنی و اللہ یعصمک من الناس کہ در غدیر بعد
آخر عمر بود تقیہ مینمود بیاز حرام شد حالانکہ دشمنان عقل و دین خفاش طینت و منافقین امیم بحیثیتہم ندیدند و نگو
نشنیدند کہ از غایت تقیہ لقتل راد نصب جناب مرتضوی مدی نبود تا آنکہ در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بے پیر نمایان شد کہ استعفای لفظی و معنوی ہر دو از رسالت مرکسی کہ کتب شیعہ دیدہ
اگر کسی بوی از اسلام داشت ہیچ بعد لزید من بعد انچہ از حضرت متعلقات آن نصب بالاجمال معلوم
غیر از تقیہ چہ بود کہ ہر چند قول حضرت میخواست و لیکن چیزی از مناسبات و ملائمات آن از قوت بفعلیت
رسید چنانچہ ذلت نخواہد و بخوف حاکم زبردست بفعل می آرمی و بار تکاب آن جان بسلامت می برے
و ملاک الامر و غایت قصوی آنکہ رسول مقبول خود در وفات نزد جمعی و قرآن رہبری برخی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز طور تقیہ بر اصول اہل فضول مرعی داشتند تا بحدیکہ بجای تم عنی یا ابن الخطاب

بالانفراد قوموا عنی بالاشتراک ارشاد فرمودند الی غیر ذلک پس کجا ماند مقید آیت عصمت چنانکه ذات قدسی
واینکه شنیدی در باب تقیه فهلی ست زیر گلیم که از ارباب فضل و فضائل در طعن الرماح و تشیید المطاعن طلب ... طلب
را لوجه امتحان در وقت رحلت شریف خوانی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن روز بحضور تقاریر فوق
می نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب پس عجب مصیبت مضامین تشیید را نمی پسندد
بلکه بر ریش مجتهد می خندد که یاد کن اعمال مقبوله حضرت را و بچشم عبرت به بین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرده است نتائج بر مذهب رفض که شما دلتش همه اصول موضوعه اند انطباق نمی یابد و سراسر دون
مخالفت اعمال مصطفوی جل همه افعال حضرت مرتضوی است کما لا یخفی و آنچه گفته که سابق در همین رسالة جواش للکلم
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول حرفی باقی نماند پس در اعاده آن افاده مباحث دیگر
تطویل کتاب را و انگاه برروی بی خردی بی دینی سنی پسندم گرد المناب و اسهاب نمیگردم قوله
ادبکه در لفظ کاسه لیسی الخ اقول درین عبارت از مجتهد انا مفتی همه مغالیط را دیافته و هم بر تو کمال خرافت خرید
بیحیائی و بی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه نافته ع خو به تو در ضمن عبارت گوش دار و بتنبیه غفلت از
گوش هوش بر آر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع پیروی مستعمل ست و حضرت امیر در خلافت خود نیز دینا
کار از پیش می بردند پس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی مجتهد بدان اقرار کرده که در خلافت خود نیز تقیه
مینمود چنانچه از همین کتاب طعن الرماح وغیره و هم از کلمات علم الهدی و قاضی جایکه این هر دو تصنیف خلاف
جناب امیر عذر الجنی نوشته اند فضّ الله افواههم و نیز کتب شیعه رفضه مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و تحفة العقیم
وکتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکنند که امیر المومنین اقتدای صدیق و برادرانش میفرمود تم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام ننمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمود پس راست بگو
که کاسه لیسی شد یا نشد و همچنین اقتدا به نماز شخصی که با وصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او بر
جناب زهرا رضی الله عنها رفت و اگر نیت اقتدا نفرمود پس معنی آنکه توانند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و دیگر
اصحاب سید المستقیم که مفید لیست در نماز و انگاه باختیار نه اضطرار و اقتدا هم در قیام و قعود و تدبیر رکوع و سجود
مثل دیگران فی الخم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
دیگر خلفا و محاذات و اتصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام فرادان نماز
فارغ شدن بر بمعنی قصه لا تفعل یا خالد لا اصل و دلیل ست چنانچه حق الیقین و غیر آن شاهد و کاسه لیسی علیه السلام هم
خود از غنائم گرفتن و باز خواستن پس بین بی خردی با وصف چنین اصول و احکام لفظ کاسه لیسی تمام تنهم
و بسیار گران آمده اگر میگفتم که بتوقع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرموده و انگاه بنکاح شخصی ولد الحرام و خبیث العین رئیس النواصب مغیر دین و ملت معاذ الله
الی غیر ذلک مما یستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البتة این دشمن دین

بذکر این امور شوقت و منبسط میکردید و تس علی هذا وقتیکه گفته بیشد که بر جناب فاطمه زهرا تهمت تهتک وا نمودید بر منابر و امام الائمه شیعه بر خویشتن بخندید تا زبانها ما از بیانها شد و پهلوی مبارک شکستند و بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه رسید مگر صدمه باطنی که تعلق بایمان دارد و وقتیکه جناب بتول عذرا ایذا و دشنام آنجناب بازکرد که مانند چنین محترم پرده نشین شدی و مثل خاسان در خانه گریختی گرگان می بزید و می دریدند تو از جاسے خود حرکت نمیکنی الی آخر الایذاء والشکایة و قوم بحب امیر امیر و رسنا قبح قبیله و فضائل جزیله نسبتها با اهل البیت الطهر بما فیه رانیز لیناً و منبسطا ساخته اکنون ازین بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که بارها از اوصاف غیر متناهی او شنیده که در عرف عرب چه میگویند و در هند او را چه می نامند فکیف که در کافی با بی منعقد بود که هر که خود را ذلیل کند او چنین و چنان است و چنان تشبیهات در آن اذیت و شکایت میغر باید که خود را ذلیل کردی اگر مجتهد را ازین اصول تنقیح و نقول فضیحه شرم و ننگ می آید معتقد نامی آنکه بطلان لازم موجب بطلان ملزوم است بالیقین مثل ابوالحسن باید دستے تائب گردیدن و از انجا که مجیب مصیب بر لفظ کاسه لیسی مکتفی شد حسین ا و بوسیدن نه او را از دائره و قستن خارج گردانیدن سه از بردن طعنه زدنے بر بانیرید و زر در ورنت ننگ میدار دیزیدیه کتب خویش را ندیدن و دامن برای مناظره بر چیدن کار بیحیا سے ست که فضیحت و رسوای او را حدی نباشد چه خوش گفت ظریفی که در برد سے چنین مضل خلائق و مبطل دیزید و شمر و ابن زیاد را ملعون نتوان گفت در نیمقام بر حدیثی نقلا از تهذیب الاحکام اعظم اقدم الحنفا آورده تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افترا ستا و بهتانها نقل آورده اند و آن اصولی است که امور غیر متناهی بران متفرع شده که من نمونه آن در نیجا بنابر لحوق اشتداد ضرورت بیان کردم

شیخ الطائفه روایت میکند در آخر کتاب خود و آنرا باب الزیادات می نامد ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده والحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن المفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد وهو الوشاء الخزاز وهو ابن بنت الیاس وکان وقف ثم رجع فقطع عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عبد الله بن ابی یعفور ومعلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق واکل مال الیتیم وعقوق الوالدین وقذف المحصنات والفرار من الزحف وانکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا وما قال رسول الله صلی الله علیه وآله فردوه علی الله وعلی رسوله واما قتل النفس فقتل الحسین واصحابه واما اکل مال الیتیم فقد ظلمنا فیئنا وقد ذهبوا به واما عقوق الوالدین فان الله عز وجل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم وهو اب لهم فعقوه فی ذریته وفی قرابته واما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمة علیها السلام علی منابرهم واما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرهین ثم فروا عنه وخذلوه واما انکار ما انزل الله عز وجل فقد انکروا حقنا وجحدوه وهذا مما لا یتعاجم فیه احد ان الله یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما

اگرچه در لوازم شان معصوم باشد که آدم فراموش نمود و نسیت و اولاد او نیز در نسیان گرفتار اند و خطا نیز مراد است
که کلام در صحابه پیغمبر است که مرتکب کبایر و فسق گاه شده اند و چون یزید قاتل امام حسن و یا سبب زیادتی بود و انجهت
امام حسن را یاد نفرمود و از اینجا نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگرچه شیعه بران اصرار دارند ایضا
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را یاد میفرمود کسی میگفت که خلع آنجناب سبب قتل حسین ع
واقعه امام حسین بود پس تهمت شهادت آنجناب بامام حسن معاذ الله و نسبت البته چه السنه جاریات
انصاف خارج از دایره امکان هست پس امام ذکر آنجناب عمدا نفرمود تا که این اعتراض نشود و بارها اگر
تشبث بلال کتاب کاری برآرد لیکن حالش معلوم است که رفضه اگر مرغ و بوم شوند باز همی ایشان برپا مانند
و بالعکس الی غیر ذلک من الوجوه کما اشرنا الیه سابقا و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین که کسی انکار آن نکرد زیرا که الحمیدی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعیده
موجود اند گو امروز درین دیار یافته نشوند که مذهب ایشان آنست که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را بلا یکبار بآسمان بردند چنانچه کتب مقالات علم بران گواه است و نیز کتب عقاید و اما
اکمال ایتام پس مال با نا بود چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کرده اند و چنان نیست که بر بینندگان این کتاب
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس اینست که خدا فرموده بود که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند درباره ذریت طاهره و اهل قرابت او
و اما قذف محصنات پس تهمت نهادند بجناب فاطمه و اما فرار از جهاد پس همت کردند با جناب امیر
بر غیبت باز گردیدند از رفاقت او و مخذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خواست که انکار کرد
که کسی در آن حرف نخواندند و درین مقام هرچند از خامه راخواستیم که بقایای و در آیه مکرر توبنی و حرفی باز
نماند بالجمله آنکه مجتهد بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین او و بعد از اهل رسم نگر توان شمرد غالبا
در جواب مکتوب فاضل بدایونی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فراریکه در ان بحث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصا ابوبکر که
اولین شان بود و جوابش آنکه از لفظ امام جعفر که در آن بزرگان رفضه ثابت کرده اند کبایر هفتگانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخرش برای اصحاب کرام فرار مبحوث عنه چگونه ثابت بود
می رسد که این مرحله آخر دوران وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر باصول رفضه از جهاد بیشک به ثبوت پیوست و آنهم به شهادت جناب سیده هر دو عالم
که مانند جنینان در خانه گریخته و گرگان می پرند و صید نداند از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افگندی و اینجا قوت و طاقت جناب امیر حضرت امیر المؤمنین
بر جهاد در اشتباه واضح و لایح گشت ورنه عقل چگونه تجویز کند که در عالم عجز و ناچاری کسی از لطف

وهمچنین شکایت نماند از کسی که رفقا نداشته باشد و مویدات آن در اصول شیعی بیش از بیش مروی تا بحدیکه امیر فاروق
را دشنام داد و گریبانش گرفت و فرمود که اگر وصیت رسولخدا نبودی بصبر و سکوت البته میدیدی کیست کمترین
جهت الناصرین واضعف و اقل از روی عدد مؤالین چون وصیت شریفه و نبوت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاوگیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق متقدمین و افترات مشتغیره بحوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الزحف بود و بیانش نحوی کرده مذکور حجوت نمود و اگر باشد نحوه رساله
قدیمه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الحجره و بیشتر آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت و نیز بدلیل فاتحظلی پس خلفا از رفاقتش بگویند بگریختند مع ذلک آن موقوف است بر اثبات
نصب غدیری و آن مشتمل بود بر استخفاف از رسالت که البته تعطیل و تضییع حضرت در باب جمیع روایات اصول
شیعه و زبانی شان متواتر المعنی است فکیف که از بحار وحدت آن بزعم ایشان استحفاظ و مخفی ماندن آفتاب
تابان باشد و موضوع بلکه محال بود پس محو از حسام حیر وحشت انکه محال شده و مع عقلا و نقلا ثابت من
حیث الروایة و اگر بر فرض محال کسی ثابت بزرگ مذهب ثبوت رسد وشیعه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفته و بار بار روایتی منافی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصه جهاد در تدین فرمود و مصالحت از دو
سرا نمودند رسول خدا ابا داد تا گوید که خلفا فرار کردند از سنت الجهاد و خلفا با امر تدین پس تسلط ایشان هم
انکار نتوانند نمود و بالیقین بر مذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم امور امامت
جهاد بود که امیر المومنین از آن فراری خواه از کناره کشی گوییم تراشیده مجتهد بلی خبر و دیگران اند توهم بلی علم
و بی امر و همرکاب خلفا شرک بالله العظیم را ارتکاب کردند و اولین و آخرین صحابه پیغمبر بی ایشان مقرر ندهم
راه دین و کیش ایشان بمودند الاچندی لا یعبأ بهم و آنهم در باطن پس توجیه و نکاح و انکاح ایشان
چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در احادیث مطلقا ایشان را لسنا زنجیر تکم
در مقاله سادسه خصوصا و انتی پس معلوم شد که امام صادق از مقتربان تقیه کرد موافق نحو
خیال ایشان گفت آنچه گفت و تقیه امیه از شیعه باعتراف مقالا مقرر داده دلیل قبل ازین
معلوم کردی فتعین الافتراء و هو المطلوب به بین حال منافقین که ایشان را همرکاب و اتباع طرا
احاطه کنی گوئیم حاشا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول شان بر داشت
امام اعظم و مرشد اقدم چنین است اما نفاق پس بطلان آن از غالبین ناصبیین و ناصبین و خبر
هبوط وحی و ... اسقاط و تحریف آیات بمراحل بعید تر است کران بر حقیقت و انتقید
کسانی خوف خالق و مخلوق کجا است و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور امر ایشان ثمرا
بکدام معنی و منافق توان گفت اصل نفاق از مهاجرین پیدا آید چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف و تقیه در پرده اسلام درآمدند در سواد شدند کفر ایشان متحقق شد و خلفا با ایشان الظهار تغلیم

دیگر متعلق بافادهٔ حدیث جعفری که اصحاب مرتکب کبیرهٔ کبائر که شرک باللّٰه العظیم است گشتند لیس بیج آنکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا که تفسیری ست
که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست و همچنان از تفاسیر دیگر عیان میگردد که حضرت آدم بگفتهٔ ابلیس لعین
فرزند خود را عبد الحارث نام نهاد و این شرک از انجناب بعمد ورآمد عبارت قمی مذکور اینست حدثنی ابی
قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق اللّٰه منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت لها اما انی
قد علقت وفی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت ان تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما وقد بقی وعاش
وان لم تنوان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدینه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال
آدم فقال لها آدم قد جاءک الخبیث لا تقبلی منه فانی ارجو ان یبقی لنا ویکون بخلاف ما قال لک ووقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد جاءک
الذی قال لنا الحارث فیه ودخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبثا ان علقت من آدم حملا آخر فاتیها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش وبقی وانما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة واما بقرة واما ضان
واما معز فدخلهما من قول الخبیث ما استمالهما الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیهما فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا اللّٰه ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا لم تلد ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاتاهما الخبیث وقال
لهما کیف انتم فقالت له قد ثقلت وقربت ولادتی فقال اما انک ستندمین وترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین ویدخل آدم منک ومن ولدک شیء لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الی طاعته والقبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش
وبقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث
وبما قال لها ووقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت
لم تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم یکن بیننا مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور قد تابعتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان اسمیه عبد الحارث فاسرا النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا وعملا ان یعیش لهما ویبقی ولا یموت یوم السادس

فلما کان یوم السابع سماه عبد الحارث مختصراً یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتداء فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدا
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوق را بیاریاید ما را در بار دادو ابلیس نزد حوا در سید پرسید که چه حال است پس قصه
بار گفت ابلیس حوا را باو گراگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه او را قبول مکن من امید دارم که
فرزند باقی ماند ولیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر تو چون فرزند پیدا شد قریب که شش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطر شان و
سی میباید که ابلیس در حمل دیگر رسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا فوج گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب ندامت خواهی کشید و خواهی دید فرزند که انسان نا خوش
شدی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
نگذارد آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
با آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مائل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نکنی نگذارم که قریب من آئی و محبتی میانه من و تو نماند فرمود بسبب مقصد اول تو بود و تحقیق
او ترا لیشت میگرداند اقرب بمن مالک تو شدم و نصیب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و نمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضاً بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر که شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصراً و مخفی نخواند بود که رفقه معتقدین روایات ما عور و حال ترانه سابق در خصوص تو ا
بود که امام ابو جعفر علیه السلام پیروی حدیث سنیان بجا آورد و تقیه کرد زیرا که اجتناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در لال کتاب مامور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع مع هذا
برین تقدیر ثابت باید کردن که اصل قصه از سنیان است و الی لهم ذلک سنیان را باید که دعو

چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با خصم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که
برخیزید من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانیده بود بدست حضرت سلیمان و بما زیاده از آن
گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میدانیم ما محل راز پنهان خدائیم لیلاز نبیان
فضائل خود فرمود داخل شو دیدم که رسول خدا نشسته و ناگاه دیدم که امیرالمؤمنین گریبان ابوبکر
چسپیده و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و بابوبکر لعنت میکند که بدخلافتی کردی تو و اصحاب تو
و اهل بیت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصرا من اوسط و عینا من الاول و الاخر مخفی نماند
که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غین معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانیه
مطابق تصریح محدث بحرینی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نام راوی اخبار است که متمنی آن بود که بشنود
جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که حالش آنجا از کتب غیر یقین دانسته پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
ببیند چنانکه دل قوی شده بود و او باعتراف خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان میخواست تا امام
حسین علی آن واقعه را بچشمش نمود و او مطمئن شد و شنیده میگوئیم که معروف و مشهور اصبغ بن نباته و لقبش او با هم
مذکور اگرچه ضبطا باشد بعوالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر بلی آمده بود کما فی معجزة الطباهر
مبسوط فی المجلد الاول من هذا الکتاب و غیر مع الصحابه الاخر از دو حال خالی نیست واقعی بود یا خلاف
نفس الامر بر تقدیر ثانی هیچ طعن بر صدیق و اصحاب اهل بیت او نماند بلکه شیعه را باید از نقل این خرافات
توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان شبهه نکنند که از دروغگوئی پرسیدند
که راست بگو که برین دروغگوئی ترا چه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون راستی من نیز عین کجی مینماید و بر تقدیر
اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود چنین رد و امنزا یک قصه خصومت وا و یکتن بگریبان
منافی فارغ خطی می‌نماید اول دلیل اهل سنت که اگر خلفای راشدین زیاده بیان میکردند که رخلافتهای خود تحقی
برا قرار قصه بیعتی مجادله نسا کردن تا خصوصیت نمودن ان گریبان صدیق آویختن پیش رسول خدا
که حضرت برای دفع امثال این امور چنان فارغ خطی مکمل مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکه
از جمیع آل عبا خصوصا امام حسین با وصف کوچکتر بودنش گرفته بود و بروی ملایکه مقربین بلکه روح
الامین بحکم رب العالمین و از این جهت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقض
عهد و میثاق همین بود و مجادله که مجتهد در آن میگوید تصدیقا کلام که ای درست میگوییم دیوار ترا هم بشنود
پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین با همه قصه طویل الذیل فراموش کرده هم آل عبا خصوصا امیر المؤمنین ان
جناب مرتضوی بر روی مبارک و بر روی زمین باز خلافت آن ورزیدن که هیچ طعنی از مطاعن آنجناب
در کتب قصه میدین باعتراف شان حالا و مالا و در واقعه قرطاس برابر آن نتواند شد الا آنچه با مخالفین الا

فرماید که اتباع اکبر نمودیم و در محبت اصغر جان دادیم و بر اصول رفضه کذب محض بود که ما عرفت مرا اهل البیت
نهار الیس البتة لازم آمد که دشمنانش که رفضه باشند دزد و منیب گرفتار آیند پس چه باک که با دیگری
کشتی گیرد و در او بیزد و عیش جاودانی را که برای سعد وقف بر قبیله کردند و چون از خلفا سوال کنند بروایت
رفضه گویند مخالفت و عداوت با ثقلین کردیم عدل ایزدی باید دید که ذریات حسنین صادقین و مروجین
دین را فرا یاد بدر زعم بر یزید فایت که بمقتضای الیوم نتبع المنافقین صد فهم معامله بعکس گشت چنانچه دانستی
و نیز و متقدین کلام الله آیت کریمه و نزعنا ما فی صدورهم من غل در علمای است وارد است ۔ ۵
بهشت انجا کرا ازاد نباشند کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از همه آنکه فارغ خلی که پیش ملائکه نو
لیکار خلفا نباید و ملائکه نیز از شهادت سکوت ورزید و من یکتمها فانه آثم قلبه را یا نخبند و خلفا و صینک
جهاد بر تنزیل قرآن مجید نمودند و از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند نتوانند که وجه
فارغ خلی بیان کنند غیر ازین چه بود که عامه غلاصه خطای خلافت ما را ازو میکردند پس حضرت امیر را اهل بیت شدنا
در آنوقت نموده تا ما را از کفار برآوردیم و غیر از فدک چه ملک در دست ما بود در آنهم رزق هر کس از اهلبیت و غیره
رسانیدیم و در باقی که نسبت بدولت کفار ربیع ننمود جان داد جهاد دادیم که از حجاز شریف تا روم و شام
و ایران نقاره فتوح اسلام نواختند و در فارغ خلی این هم مندرج بود که اگر چه کعبه را منهدم کنند نباید تعرض کردن
الی حرم و مناسک کعبه کرواج دادیم و بنیادات همه حجاز را بر آیات متلوه کتاب الله نهادیم و اگر مسلمانان آنهمان
نمیکردیم والیشان هم کراختلاف میکردند چنانچه بعد از اختلاف مال وقوع آمد البته همه اهل اسلام طعمه تیغ کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اهل ارتداد کعبه را منهدم می نمودند و از قرآن مجید متلو حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می کندیدند و چهرهای شان را سیه ختند لله الحمد که تیغ بیر با خون مسلمانان
از ان اشقیا بقدر رعایت هم صراحه گشت و سلسله دین و دولت را هم گسیخت و شیر و شکر با هم آمیخت و درجه بدرجه خلافت
پیغمبر خدا تا شش سال با اهل استحقاق رسید هم برین حکم را از آن گر حکم الست الظلم نمایم که هیچ بناش گر هیچ مسیح با مصاحبه شبهی گو
و را میم از هر ملک که هست گوید بر زمین و فلک تا هر گاه کلام منجر باین مباحث شد و تا باینجا نوبت رسید یاد آمد تقیه
مجتهد مصدر لات و گزاف اکنون عنان خامه بسوی آن منعطف میسازیم قوله با وجود آنکه اهل سنت آنحضرت را تکلیف
چهارم و واجب الطاعت میدانند الخ حضرت تحفه درباره جناب امیر این اعتقاد شیعیان و منفی اهل سنت بود و خوارج
و نواصب را تکفیر مینمودند مجتهد غالی بپیر دهقانی و هم این شطحات شیطانی دیر هر قولش ناصبی قرار داده در
بقول خویش لیکن بعنایت الهی و مقتضای مصداق ما کانوا به یستهزءون که در ینجا افاده کرده تکذیب
تفسیر خود شدند زیرا که مذهب خوارج و نواصب تکفیر و دشمنی اهل جناب بیت العبا و بالله و اینهم هر کسی را معلوم جناب امیر
نمود که باب التاویل مفتوح علی الجانبین کما لا یخفی بخلاف لفظ رافضی که معنی خود هر جا در کلام علمای ما معمولی
و نیز نهار خود مرادران بی آنست که رفضی الیسه کی است که اصحاب را بد گوید و محصل معنی آن در مجمع البحرین بریان

محدث نخفی چنین میرود پس بر راستی اہل حق وکجی اہل باطل درین مقام خفی و شبہہ نماند جناب خاتم الخلفاء الراشدین یعسوب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان مدینه عالم علوم و کاشف معضلات و حل
مشکلات بر مذہب مابست که گاہی مثل آنحضرت کلمه دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بوده و حرفی
از دغا و دغل در قلب مقدس او نیامده چه جای آنکه مدت العمر بکفر و ارتداد و نفاق مبتلا و در آن مانده و شتم میدہم
مجتهد السیر درباره وی هو شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق گر راست بگوید کر ازین
هر دو مذهب کدام یک نزد عقلا مقبول تواند شد ه بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ٭ ببین کز که بریدی
و با که پیوستی ٭ و با اینهمه تعصبات و خرافاتش دلیل ظاهر ست بر آنکه مجتهد الزمانی تحقق لواح درین کتاب طرح
اختیار ساخته و فخر الهند شمس الحجر از و قد ابتلاه بمرض الیس لہ شفاء و آنچه گفته که گویا مصارعه او با این الفاظ
آوازکمند بستن الخ لیکن آوازکمند بسم الله یا محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشاد حالی تمسک فرقه حقه بحبل المتین
عترت طاهره از آن قبیل ست که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف مشرکات بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ
لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس چنانچه ادعای صحبت کفار آزر
خلیل خویش بجوی نخریدند همچنین دعوی ولای رفضه که بدطیر که بجناب امیر چنین دل اغوای کردند و بجناب
ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ نه ندیدند سرموی لکالیسیا قرب بحضرات ائمه اہل بیت باشند که پیروی
شان بنمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و شب و روز دعا از خدای تعالی
مینمایند وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا از عجایب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جانبی که این حیثیت
میرفت و با وجود سر اولیا جانبین هیچ بودند چنانچه شیخ در بوستان گفته ٭ در حل آن ره نبردند هیچ ٭
اتفاق بنده را بسبیل بحث و اتفاق بر این مجلس گذار افتاد پس همگنان بتعظیم من متوجه گشتند گفتم این
بلند آوازی و بالا خوانی چه بود بعد از بیان دعوی دلیل هر فرقه استدعا کردند که کمترین هم چیزی بگویم
گفتم که درین معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی ولای اہلبیت رضی الله عنهم ... شیعه ... خود را اتباع ایشان
میگمارند و لیکن درین بحث بخیالم چنان می آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بران دلالت دارد و مجتهد بر
در تالیفات خود بدین رساله اعتراف میکند و ایضا رساله صفات شیعه تنکابنی ست که اعتبار زهد و قناعت و صفای سینه
پیشه را سنی حتی ترک در وضعیکه سراسر مفید باشد و بر گزیدن صدقیکه هر گونه ضرر داشته باشد و کلام تحسین است و ثانی
بادل بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرو مانده اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان بس بعید ست چون این سخن بطور محاکمه بین الفریقین منتظم گردید همه اکابر مجلس که مذہب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا که دلیل تراش بودند و لیکن کلام راست چنان در نفوس شان موثر شد

بعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادند و دمی اگر بر داشتند دمی بیهوده داشتند شوخی و دراز نفسی دلیری و لا ادری
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل بر آل و اصحاب فدا هستند و در سفینه النجات نعم
خاطر نشینید و سالها دعا نماید دشمنی بجرم هری در گذشتند چنین جای حمله و بلند پروازی نمایند بابا ایزد تاری جعفر
کذاب طنبور نواز و رقاص عند الرقاص خواهد بود که بداهت را انکار دعوی میراث آغاز نهاد و اهل دین
بر جحود و کفرش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شمائل که حال جعفر بر سید خندیدند که در جائیکه سخن کار احسن ثابت نمی
بگذرد ذکر چنین ناپاک دنی پاک فاسق معلن بدکردار را چنین چه منظور شده وارد چنانچه اعور دجال در کافی
تمام می آرد پس پرستنده را نقل مجلس ساختند و باره دو تا نی دلی کر قع نکردم یا بود پر داشتند و فرستادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در تنگ دو بودند نباید فرقه اصولیه بر بداهت این امر یاد گار این منته که چاپیا میخواهد که جعفر
کذاب را ثواب کردهند و الحاد و زندقه خویش را که در میراث یا دسیده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الائمه
محدثین شیعه را مورد گم کرده اند و انهمه تحریر بر درازی ریش سبت و منید اند که فقد چه لطیفه گفته اند که حریفان تراشه جعفری
را یاد نموده شعر گوز را چنان میخوانند که ریش دراز دارد این مجتهد ولیکن که نهایت درازی دهر ریش چون
خوانند ما دامن صدیق و فاروق پیش ایشان و سستی داشت که کسی از آن حجتی اند بود مگر بر بدیدگان
کتب سیر و تواریخ مخفی نخواهد شد که بعد از داهیه کبری یعنی وفات خواجه هردو سرا از قاصی و دانی نوع
داشت که زنده نماند و عرض ناموس دست بر دراز اهل ارتداد سلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با افواج
خویش برهمی اتفاق داشتند که مردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا بزندگان چه رسد و درین سوانح عظیم کسی مجالی داشته
که بفراغ خاطر یا در حالت سراسیمگی بدفن شریف پردازد این رای جهان آرای شیخین بود که کار حفظ و حراست از صحابه
گرفتند و هر کسی را بر عهده او بر گماشتند و مار از کنار نگونسار که از هر گوشه سر برداشتند بر آوردند و اگر ایشان باین کار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول رافضه ثقه است که بخانه خود را تدبیری نگاه دارند پس تقیه
همدران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نیز از نظر افتاد و همچنین احادیث کلینی که آن عمدا چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو مبرا بباشد و حمایت خاتون جنت فرمایند و اگر این حفظ و حراست بوقوع می آمد حکم نعوذ
که خاتون جنت با ایشان شکایت لب مبارک کشاید که هر حرف فحش و دشنام علیحده باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود در شعار
بود وجه یکجا حفظ شیعه دیگر بلاد عظمی آورده اند که چون وزیر شاهجهان محتضر شد و بادشاه موفق او نار الله برهانه
خلاف قانون سلطنت بعیادت او رونق افزود و بعد از عیادت فرمود ای وزیر نیک محضر بعد از تو این کوه گران
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اش آباد و دار انتظامی محفوظ باشد و بر بیرون مقتدر بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلافت جناب مرتضوی محادثت میکردند که امیر المؤمنین بشجاعت و تهور منفرد
دارد ولیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نیست تا نوبت بخوارج افتاد و این جنگ دو سردار رد
الغرض در روضة الصفا که شیعه بیشتر عبارات او را ذکر میکنند مینویسد که هر در آن ایام توقع زندگی بعد یکه چشم

بہ ہم زدند مید اشت مختصر گفتم و نتیجہ اش برآورم کہ نزد اہل انصاف باقیماند کہ از احسان عمر و بکر پس و منت بر دامن
چنین بزرگان نمودن عین انصاف خواہد بود و از ہمہ بالاتر تدبیر سرور عالم بود ہر کسی کہ جنبش ہوای
خلافت ممکن بود وقایع خطی محکم نویسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتند و ابا لذین کہ اکابر رفقہم ہم بصدور
درعنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آہن سرد و رتاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند مکرہین و مضطرین سخنہای پریشان میگویند فتوری و قصوری از ونہد و چون آنحضرت نزد رسول خدا احسن بود
ہر چہ در بیان خلافت ایشان مرتبہ تقدیم دادند و کان ذلک حتما مقتضا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت اراده در
رضای جہان آفرین بود ورنہ لازم آمد مخالفت رسول ایشان کہ بر ای استحالہ آن امام الحفظ ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصلی مستقل در نہج الحق و کشف الصدق پرداختہ و لیکن بمقتضای ان الکذوب لا حافظہ لہ در بیان یکی از مطاعن ہیاد رطعن
تجہیز مجہز جیش تحقیق خویش علم اجتہاد برافراختہ ہر کہ خواہد بدین کتب و امثالش مراجعہ کند و قول بندہ را سر وسامان دونمود
تحقیق و باعلم ابدای قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافتہ فمن شاء فلیرجع الیہ و آنچہ تقلید نقال کشمیری کہ از استاد
پدر اوست دربارہ مجدد بودن حضرت علی بن موسی از سطری چند نوشتہ و او مقلد قدمای خود بود و بعد الشیر آنکہ
از کرده عقلای حق پژوه رجای ان دارم کہ ساعتی خود را از کارهای دنیا پرداختہ بہ بر شند کہ تقی مجدد بودن سبب
سنت از کجا لازم آید مگر اثبات صفتی خاص برای بزرگی موجب تقرر و صفت دیگر بشود و بعد از تسلیم آن چون جناب امام
موصوف در چمنستان بہار صبح گل نخر امید چہ تعجب باشد حینا بخجتہ دین اه سیما
مجدد دین اہلسنت ہم باشند مثلا در اختلاف سنی و شیعہ متعلق بتحسین و تفضیل اغیا لیکہ از اجلہ مہاجرین و انصار
در خلافت صدور تفنیت یا و بقول برادر حزین تخالف شیعہ در جواب بعضی از مقامات الفضاح لما فی المقال زیادہ بریں
ہیچ مسئلہ گلو سوزتر کہ صاحب تجرید در فقرہ مخالفوه فسقہ ایمان خلفا ثابت نمود رای جناب امام
ثامن رضا رضی اللہ عنہ چنین باشد کہ حب و بغض ہر دو فرقہ چون مبنی بر قاعده الحب و البغض لیتہ
است ہر یکی معذور بلکہ ماجور تواند شد زیرا کہ اہل سنت مدایح الشان از آنجہت بیان میکنند کہ آیات قطعیہ قرآن
مقتضی ہمین است کہ ایشان چون بسا بقیا و کوششہای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آوردند و تقیہا
و مصائب لاتعد و لاتحصی کشیدند و رضای الہی تا کیدیکہ فوق ان متخیل نباشد از قرآن مجید بر می آید مخصوص
ایشان پس البتہ لاحق مدح باشند و از انجا کہ نزد شیعہ مناقب اہل سنت را پایانی نیست استحقاق زاید الوصف
دربارہ خلافت جناب امیر ادر یہ مبنی مجمع علیہ است و اہل اسلام مبین از بعثت ایشان لظہور انجا میدہ و چون
خلافت را از انجناب صرف کردند لایق تذمیم کردیدند پس حضرت علی رضا کہ بحر العلوم و میانہ اہلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیہ کشایند و از در محاکمہ در آیند و ہر یکی
را بمزید شفقت و رافت خود بستایند و قدر ایشان بفزایند باعث حیرت نخواہد بود و ایا مجتہد در علیشر و کاعر
از افادات رضوی رضی اللہ عنہ فقہ الرضا ہم ندید کہ صد و قین او چہا کوشش در تجدید و ترویج آن بکار بردند

ودیگران در تنقیح آن را ترغیب و تحریص بسیار نمودند و اوراق خویش مشغول استنباط و ابواب منفصله ساختند
و هر یکے از مجتهدین را مامور بمطالعه آن ساختند پس باید دید که این جناب در مسئله غسل و مسح رجلین
چه فرمودند با وجود یکه اولین و آخرین شیعه دفترها سیاه کردند تا بر سنیان رد باب غسل یا منع و تحریف را
و ذراره واقعه الفصاد است واصدق الصادقین رفته و بار کسیکه در دفترهای خود تشوید بهما از راه تعصب
و محض سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قرآن مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم آنجناب درین باب چنین است که قرارت نصب و جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمده و اقتضای اول حکم غسل پاست و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت مهر بهر هدایت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق طبع
شامل حال میباشد و ران یاد میکنم که این مقام تطفلے است بخلاف آن کتاب که تسوید ش شروع
نموده ام و دران بحث غسل و مسح پا بالذات میانه من و هم چنین جاری گشته و درینجا ضمنا و تطفلا آمده
این حرفی که شنیده می تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند تواند شد که برای
مذهب سنیان هم برین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار باوج عرش برین رسد و هر یکے
مضمون این بیت او انا پرسد ؏ کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش افگند چو تو
سلطانی ؛ دیگر کلام و سیرام شیعه تمام کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصور شنان این
بیست که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعیے بدون آن از دنیا رود مانند کسی بر خیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در اختفای عیب خویش تواند کوشید و بینی بریده هیچ علاجی نتواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور انچنان شفقت بر حال هر یکے از سنیان مبذول داشته که از عهده شکر شش بر نیاید که
بی اختیار حکایت بنبر داری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده او ست در ینمقام از ذکر ش مفصلا
مانع است ؛ واگر فرض کنیم که تجدید مذهب سنیان برای آنجناب که گلشن همیشه بهار صلح کل گفت او بود محال است خواهم
که از نفی مجدد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت نبود لازم نمی آید که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا کثیر
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة مجدد ورنه عمر را
عربا که در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که مبتنی خاتمه
میباشد مثلا قاضی جا بجا میفرماید که لمحافظة روس الآی و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قیدی در کلامی باشد و نفی بران وارد شود
قید منفی میگردد و حکم بایجاب بیرون میباشد چه بینی که در جارنی زید راکبا نفی رکوب است نه نفی مجی و تحقیق در رسالة
باب العموم المحمول لنفی جمعیت مقصود است نه سلب بتان چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت نشده غیر مترتب از نفی بالیشان تا مسیر ... کر... تستن

هنوز برای ایشان موجود است که سفیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشک می نماید می بینی که امام ابوحنیفه در جمله ... شمرده و نام حسن بن زیاد و لولوی می برد و قمر ز...
مالک را نیاورده و شاگرد او را در این جماعت نوشته اگر ایشان در این اصطلاح داخل نباشند اجتهاد پیشین که جای
خود است کذا اهل و صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که آنجناب پیر طریقت است و در اتباع او میکوشند و بدان افتخار
دارند و پیرو شده و از دست رفضه بیخود شده که رکن اول را جهت این و تیره بخوبی می نمایند به دانگی هم فرو شده
و هرگاه محاوره اصلی کتابه را در ینجا از کتب معتبره ایشان دادم بعد شرح پیر دهقانی که هر جا از معنی آن تا فهمی کرده پیش پا
خورده و سراغ تحقیقت نبرده مثلا بعد از نقل عبارات کتاب مذکور نیز صاحب آن بعنوا امیر تیمور میگوید که مثل ابن اثیر
که از علمای اعلام مذهب اهل سنت و جماعت است شهادت میدهد که مجدد دین و مذهب امامیه در مائه ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیش از این گفته و چنانکه مضمون عبارت پیش را بیان کرده که در مائه ثانیه مجدد مذهب امامیه امام ... بوده
بوده الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی واتفاقهم علی اعتقادهم و این برهان العیوب است و او دلیل بر آن
است که قرینه زعم شیعه تا به یقین و تجدید این پیشوایان در خیمه ملحوظ است ورنه از اطفال اهل سنت هم ... تواند یافت که
ایشان کلینی و تمامی را که قرآن مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی یقول فی حقه انه کافی لشیعتنا و مبین الدین
و دیگری مخالفت هر تصویر است بعض اعتقاد کند و اهل سنت الحبر العین پندار و چون در تجدید این هر دو معنی چنین باشد
که ایشان مجدد دین ... اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید بر وضع برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
ورنه مجهولی از ماجنین نتواند گفت فکیف بصاحب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است اما
ایشان در کتب دینیه ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید روافض لقب داده که برای ابراز و دشنام است بجای
... و شان عداوت اصحاب رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تحریف الدین پس عبارت مذکوره را چه اعتبار باید یا مگر رسایل ایشان که در وقت تقیه تالیف کرده باشند مطالعه در
خورده الغرض به بیان واقعی و خیال شافی جناب پیر دهقانی حراست و او ساقط شده و هو المدعا و انهم بخیال نیاورد که هر
امام محمد باقر رضی الله عنه بر جا مائه اولی مجدد باشند امام رضا در مائه ثانیه چگونه مجدد تواند بود بر تخیال و همین است که آن امام و نیز
ادانا اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حتی تابع التابعین در آخر مائه اولی در آن شمرده شدند چنانچه عنقریب بیانات
صاحب جامع الاصول می آید پس در مائه ثانیه که وسط مائة است امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هر گاه معنی محاوره
مذکور همین است که پیر دهقانی بار بار بیفهمد باید که عبارت مذکوره در آغاز بحث آورده یعنی و کان علی راس المائة الاولی
من اولی الامر عمر بن عبدالعزیز چنین خواهد بود که در سر صده اولی عمر عبدالعزیز حاکم و امیر بود و این باطل است بداهة
لازم خواهد بر خلافت او در مائه اولی حالانکه معاویه بن ابی سفیان در سال شصتم رخت از دنیا برداشته باز چهار سال در تغلب
یزید برگذشته باز عبدالله بن زبیر کامرانی تخت نشست کرده باز عبدالملک و اولاد او تقدیم تا آخر در میان ایشان عمر بن عبد
العزیز نیز بود و پس سر صده که پیر تصور نموده پیر دهقانی بخبر او منسک حسیة دیده است و برای تجهید دهقانی چه بر گفتند

از قطع نظر از اجتهاد و تابع آن دانی پیرا و تم گشته و جناب پیر چارت بالتبع قطع نظر از کشف و عرفان درین فرقه
اطفال وا داشتند و تعجب جداد زیاده از همه تقلید این مجتهد دلهای مومنین می خراشد که بدون تحقیق
و بی دکان خود را بکالای دیگران انباشتند و دکان تجارت دین را بنظر نرسانیدند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که ۵ یهودی مسی را زر ساخته در کرده و دکان تجارت دین پیران سود کرد
الغرض مضرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل تسنن باقی است بعنایت ایزدی و اگر درین مقام
اندک غور را کار فرمائی مضرتی شدید برای شیعه از نفی تجدید مذهب امامیه بسوی حضرت رضویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوت بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادةً متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
که امامیه منزه از سهو و نسیان اند و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه اول آن بر
اصول مفصل رفت و دیگر شبهت تکلیف که منافی لا لاکتاب دستور العمل بود و نیز میکرد زیرا که چند و دکس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق بزرگوار که نزد کلینی کسی از تقیه مستثنی نبوده کما عرف فی هذا الکتاب مامور باظهار حق تا دام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب نباشد مگر به آیات با جاودانه در پرده های فروهشته و نهفتها و تنها
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و از ینجاست که آیات انبیات و مانند آن در قرآن مجید محو شده
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک سیدنا و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه که احادیث
ایشان باستفاضه و تواتر رسیده حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شق شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا و قدوه ایشان بمقام فاروق برسد و هیچ دانی که مجتهد شیعه مقلد و پیرو کتانی گوشواره
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کردند سببش آنکه اگر ذکر میکردند مکاید ایشان پیش میرفت و تلبیسات ایشان بشور زده
بیهوده منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوه شریف طیبی از جامع الاصول نقل میکند که علما در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را برو حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست چه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روسای و اصحاب حدیث و قاریان و واعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد و بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و برانگیختن بر تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن سزاوار آن است که مبعوث شود مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فن از ین فنون
پس در خاتمه مایه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیرهم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیرهم من التابعین و تابع التابعین و

وسالم بن عبد الله بن عمر وکان بمکة منهم مجاهد بن جبیر وعکرمة مولی عباس وعطا بن ابی رباح ومن

بالیمن طاوس وبالشام مکحول وبالکوفة عامر بن شراحیل الشعبی وبالبصرة الحسن البصری ومحمد بن سیرین

واما القراء علی راس المائة الاولی فکان القائم بها عبد الله بن کثیر واما المحدثون محمد بن شهاب الزهری

وجماعة کثیرة مشهورون من التابعین واما من کان علی راس المائة الثانیة فمن اولی الامر المامون بن الرشید

ومن الفقهاء الشافعی والحسن بن زیاد اللولوی من اصحاب ابی حنیفة واشهب بن عبد العزیز من اصحاب مالک

واما احمد فلم یکن یومئذ مشهورا فانه مات سنة احدی واربعین ومائتین ومن الامامیة علی بن موسی الرضا

حاصل مضمون این عبارت آنست که در هر مایه بمقتضای حدیث نبوی بیاید که بادشاه وفقها وغیره

مجددین از مذاهب خمسه که مذهب شافعی وابی حنیفه ومالک واحمد وامامیه باشند هم رسیده ودر مایه ثانیه

مجدد مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا ع بودند وحسن بن زیاد لولوی مجدد مذهب ابی حنیفه و

هکذا الی آنکه گفته که مجدد مذهب امامیه در مایه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود ودر مایه رابعه سید مرتضی

علم الهدی غرض کمترین انام اینست که پیر دهقانی مجتهد قانی نیز العبارت صاحب جامع الاصول را

از میان انداخته که مذهب شیعه وتخریب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا ع بقول ابن اثیر

مجدد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهل البیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی وتسنن بعضی

کسی قایل نگشته وآن عبارت محذوفه از تلخیص بنده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته

بود که علما در بیانش کلام کرده اند وهر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد وحدیث را

برو حمل کرده چه این مضمون دلالت بران میکند که حنفیه حسن بن زیاد لولوی را مجدد میدانند ومالکیه

اشهب بن عبد العزیز را وشافعیه امام شافعی را وامامیه امام رضا را یعنی هر فرقه تخصیص مجدد کرده بگمان خود

پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان وارد که امام رضا ع

مجدد مذهب امامیه بود وپس مدعای رفضه ثابت نشد وانچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست

اول دلیل این باب را بشرعا سابق دانستی که کلینی دجال وعلم الهدی اهل ضلال را هم در خاتمه مجدد

ثالث ورابع بر شمرده بخیال رفضه کما لا یخفی واین کار که از مجتهد جائسی واستادش صادر شده

خیانتی است که بادنی غور بر هر عاقل ظاهر میشود وبعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه

بظهور می انجامد که اینهمه تطویل کردن وانچه بر ضرر بود رادای امانت ترک نمودن کار گرگ کهن

مکر وفن است وکشمیری غدار ندیده دهن اما آنچه پیر دهقانی از راه کوری وکورانگی ویاوه درائی

وهرزه چانگی گفته بود که ائمه هدی راسنی دانستن لاف وگزاف متاخرین سنیان است که بسبب خیره ماگی

خویش دعوی مذکور آغاز کردند همچو صاحب تحفه ولیکن قدمای ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند

بدین که ابن اثیر گفته که امام رضا ع مجدد مذهب شیعه بود پس همه ائمه شیعه باشند جواب این هذیان مجتهد

لهذا از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهلسنت سیما غیر ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این مدعا را برای تکذیب این سفیه از کتب رفضه باثبات رسانیده ام و اعاده آن موجب تطویل میدانم و در
نزدیکی تازه تر از هر یقین میاید آنچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که بیست هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشان را تبرکا نوشتند و معاذ الله اگر آنجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر بیگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فتوح این کننده دهن پرسیدن که آن هجوم و جوش و خروش از قدمای سنیان
بود مثل با صاحب تحفه و تلامذه او قدس سره العزیز الی غیر ذلک من التواید و این مثل ان مرثیه خوان سنت که چون شور
مشهور خواندی سه قیامت آمی حرم سراین جو شاه ونیکی سواری آمی و مردم می پرسیدند در کدام مهاق سر اسواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مرزا حسن رضا یا سرای لولس علیخان زیرا که در فیض آباد غیر ازین دو سرای دیگر
نیست باقیماند انکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ائمه سنی بوده و دیگری برادر رفضی رفته بنده را دران بحثی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل بفضل نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفتی فمن تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اند پس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در تحیر اتی باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد در همین اسجاف مختصری گذشته و از کلام لسیرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام بامور مختلفه مامور بودند و شرایع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
تحفة الرضا باثبات رسانیده ام که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحلیف ایت کریمه قرانی و علامت ناجیت
میپنداشتند یقینا حضرت امام رضا آنرا احکام ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پا را در وضو مبدل نمودند
و ستودند و متعه را که حضرت ائمه از معراج المومنین بلکه از آن هم فایق تر یقین میکردند امام رضا برای امثال خویش
تجویز هم نفرمودند پس توان گفت که هیچ نیست که ائمه هدی پیرامول شیعه مختلف المذاهب و الشرایع باشند و درین عذر
خود این طائفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود حاشا که تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرمودند
ائمه هدی بعد از تو هیم عبد الملک بن مروان روبروی سائلی که بعد از شنیدن ستالیش راشدین احتمال التقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع بمکن که از سلطان ظالم این زمان نترسیم از شیخین که بر موت شان قرن ها گذشت
چگونه خواهم ترسید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ائمه هدی و لیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که فقط امامیه باشند سالانکه چون تالیفات متکلمین رفضیه ببینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل هرین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب عکور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبتا شیعه خاص است و افرادش قلیل النسبت با دل الفیه لفظ امامیه برای ایشان حلوای دری
میبود و متبحرین اثنا عشریه در تعداد طوایف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشته و این تحریر را هیچ نیست که قریب
سه صد سال میگذرد و این فرق محدثه که بعد از ایشان بهم رسیده و انکه دیده دلیده و ند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین اگرچه باضافت لفظ شیعه کشاده لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد الحق اینها عجز مرای

مدعی تجدید مذهب خویش برای امام موصوف توانند شد لاجرم مالش بدین مغالطه میکشد که دعوی تجدید مذهب اثنا عشریه
خاص است و دلیل عام است و لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آیا از زمره ایشان نگذشته که اہل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش برشمارند کما مر آنفا پس چندی را برای تجدید مجتهد لقب امام در هر مقام نام بریم تا بدون اقتضا
بیانی تخصیص نکند از آنجمله اند حسنیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من آل محمد لقبش نهادند بوصیت حسن مجتبی باز بامامت عبد الله پسرش قائل اند باز
بامامت نفس زکیه باز بامامت برادرش که ابراهیم بود و هر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بعد جنگ
بشهادت رسیدند از آنجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قائل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از آنجمله
حکمیه یا لقبین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین باولاد امجادش منتقل شد و تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه بر انگیخته بلکه توحید را
برهم زده و مصداق نکوهش و نفرین ائمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعبرتش بدین رسانیدند که از فقهای
سته گردانیدند از آنجمله سالمیه که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود و همراه شیطان الطاق مایوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه ترک
تجارت کرده بر دکانی نشسته . هایاهای میگریست و آرزوی اختیار مذهب خوارج مکفرین دشمنان امیر المومنین
یعسوب المتقین مینمود و در دشمنی او یا ولد اکبر امام صادق هر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را یدم وطن تناول مخوذ
و جاهل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اہلبیت و اضلال مردم که شب و روز او میدید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی ان الکذابین المذکورین لیکن معنی آیت کریمه [illegible] نمودار شد
از آنجمله شیطانیه که اسم ابلیس شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود و پس راندند هر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ؎ عزیزیکه هر کز درش سر بتافت ٭ بهر در که شد هیچ عزت نیافت ٭ و اصحاب آنجناب بسعی و سفارش
پرداختند مگر امام زینهار با وصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را راهی ندادند چنانچه در منتهی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که این نیز غیر ابلیس صادق نمی آید گوییم مگر مقالات اہل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه هم پرستش او نمایند و او را سجود سازند هیچ غباری ندارد و اعتراضی وارد نمیشود کما لا یخفی او ما راتیه انه
کان عندهم من الفقهاء الستة و افقههم زراره و هو شر من الیهود و النصاری علی لسان جعفر صادق و هو من الائمة الحبر
الحاذق از آنجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیهود و النصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه بنصوص جعفریه
کما فی مختار الکشی فی عدة من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش پیرانه سری
آنجناب گمراه گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن عباد در جهنم خاکستر شد و در کتب ما نیز تاریخ او یعنی زراره
از ائمه هدی منقول است و این سلسله از کجا بکجا کشید و هنوز از ابا یا نی هست و چون بحر سخن رسید تجدید این
مذاهب خبیثه بجناب رضوی پیشتر بسبب محمد و لیوان مذهب امامیه لازم بلکه از انتساب چنین غلط که بدگوی جهاجر

و انصار و ازواج مطهرات منسوبین آنجناب باشند که تولای حقیقی شیعه اثنا عشریه حسنی است و لم یتحقق بید بسطر زده جای کفریات
مذکور لیس باید بنده دوی این دفتر را نور دیدن که ما یجوز بالضرورة یتقدر بقدرها پس مناسب آنکه بر اصل بحث رجوع کرده
سخن درین بود که معاصرین مانند مرزا مخدوم و غیر او اگر لفظ امامیه میبافتند لفظ شیعه می نوشتند که دایره آن نظر بقواعد
منطقیه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه شیوع آن یافتی و از مرویات احتمال مذکور در
کتب اهل سنت جا بجا دیده باشی که میگویند فلان من الشیعة من شیعة علی و از قدمای اهل سنت است که شیعه مخلصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی ورزی دو دلیل الزامی صحیح بی انزاهم بشنو که مرهون احسان خواهی شد و
و آن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغة که در آغازش بتاکید اکید گفته که هرچه دران گویم سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
وجناب امیر پیش ایشان مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب ایشان که بلاحظه هر حرفی از آن مذهب
و نحلت رفضه بجا گشته عبد الله بن سبا رئیس یهود انتقیا برابر گردد از اقامت سنت و ازاله بدعت و درست کردن
ادوده داوای عهد الی عهد و لک نزولا طیل فرو قتمی شارح کافی کلینی در شرح حدیث این منازعی او مشته مهاجرین
و انصار اصحاب حضرت سید ابرار را حکم است حقیقی محکوم ساخته و تشیع ایشان و انهم مقرون با خلاص
از معاملات پیدا ظاهر است که جناب امیر را برابریکه خلافت ثلثه شده و آنجناب خلافت خود را بجواب ایشان
محمول گردانیده و بیعت منان دلیل حقیت خلافت خویش می فهمیده و موجب رضای ایزد سے
میدانستند کسی را از شیعه مجال هست که برو نی رفاقت و تشیع ایشان هم از تشیع خویش بردارد مگر کسی که از دین خاتم المرسلین سبب
انشویه و یهودیه از کفر و زندقه در خاطرش جا یابد بگوید و این امور را از آن شمرده که مهاجرین مرده و دیگر
و منهم مجتهد الزمانی قد امجد بمرکز ما تقوم سوادا لوجه فی الدارین عین السنت که از آن باعتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
پیدا ظاهر است که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل جنت یقینی ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
در ربوده اند قال الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لعن کما یلطف هر کتب سیر و تواریخ دارند یقین میدانند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنیه بدر آید که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بذی النورین ملحق گردانند و جبار
شکست دهند که آن را لعن بر زبان بلا اشد ضرورت خالی از سوء ادب نتواند بود و از آنجا است که از اهلبیت طاهرین
هر کس که رخت از دنیای بست میگفت که هرگز سخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکرة الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از اینجا گفته اند که ولی را ولی می شناسد سبحان الله یعنی احمقان را دیده ام
که میگفتند این طرفه تماشا است که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت عثمان شوند
و سفاهت این بمقصد راحدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضایل
شیخین مکرمین باطل میگردانند این تحریف و تصحیف را حشری نخواهد شد مگر همراه زراره بن اعین لعین که در علم

در عین حیرانی بجهنم رفت کما مر اراد ذلک هو الخسران المبین ای دشمنان عقل و دین تشنیع عبارت از پیروی امیرالمؤمنین است زیرا که
لاف گزاف لسانی و اتباع هوای نفسانی یعنی افادات آنجناب را بر خود شاهد و دروغ حمل کردن چون جناب امیر سر
شان باشد و سر منبر البتایند که الطاه و قبل ذلک شیعه محبین پیروی او نکنند که اولین با اصحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تام داشتند و کانزل الیه و انزل من قبله مشعر است شان
چنانچه در قرآن مجید جا بجا می بینی و نیز مقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میدادند المفروض در پیروی ضروریست اتباع متبوع را تقدیم رسانند نه ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصلش اینست ع یا تن برضای دوست میباید داد یا قطع نظر ز یار می باید کرد و نیز
اطلاق شیعه اولی بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابوالعباس جابجا مذکور است هر که خواهد بدان رجوع نماید و غزارت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این برگ
معاصر شیخ علی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بدید خود کالعهن المنفوش گردانید و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ علی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برد و حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشد همین است حال فرق مذهب فضل از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام چیزا و بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اجزاء در آغاز تصنیف از ازالة الغین لعلها برفته بود وقتیکه کاینک
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتار است لا یموت فیها و لا یحیی و سببش آنکه با جمیع جهلا
و اغیاریکه کنکاشها میکند و بقول خودش غیر از اساطیر الاولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و به نوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرت امام الائمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت لطیف دیده باشی که بیچاره سبزواری لیس در عیده و بیند بریده صاف صاف میگفت که خانه دین
من خراب کرده است و انیهما اصحاب تا امر در معین یکدگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نشنوم
و حالیا انجام کار زین فرمایا آنکه به هدایت پیر و مرشد خویش یعنی نورالدین جهانگیر و جهانگیر بیچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول مشق فن کلام هم رسانید بار قلم بجواب منتهی بپردازد حالا که رفته رفته از منتهی مسلک او را عقل اول و
در رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقتا ذکرا او از مجتهدین خویش حسابی نیز بلند از چنین عقل کل انهم نمیدانند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث مزین همه مرده و هو قفیر السنت لیس و در رساله امامت
مشهور در پیچ و تاب ست فاعتبروا یا اولی الالباب و از مثالیا او حرفی مناسب مقام باید شنید که چون او در مثل نزهه دید
که حضرت امام رضا ع را صاحب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان تخجل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسائل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیده اند پس عزت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و نعوذ من هذا انهم نمیدانند
که صاحب تحفه قدس سره الغریب جابجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید تقدیم میرسانند از جمله العبارات یکی آنکه در باب اول

که برای کیفیت حدوث تشیع و انشعابات آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میفرمایند که ابتدای این لقب یعنی شیعه برای
جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان باحسان در سنه سی و هفت بود از هجرت باز بعد از دو سه سال شیعه تفضیلیه
ظاهر شدند و از جمله ایشان ابو الاسود دؤلی است واضع نحو و او تلمیذ امیر المؤمنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال بعلم قواعد نحو نموده و از
جمله ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانی است و او تابعی بود با عبد الله بن عمر و غیر وی ملاقات داشت و عالم بود بقرائت و تفسیر
و نحو و لغات عرب و یکی از قرای بصره است و در نحو شاگرد ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القائلین بتفضیل اهل البیت من غیر تنقیص لذی فضل من غیرهم و از جمله ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق و در جاهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته لیکن از قیاس مزین که در عصر معدوده سابقین ایشان تحریر
کرده بود نامی و نشانی نماند و الحمد لله علی استیصال ما جرموا و اسحاق ما غیروا و ایضا اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بر جناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفة فی بیان المحدثین الغرض
توان شد که تجدید مذهب شیعه بمعنی بر جناب امام رضا صادق آید و منافی مذهب اهلسنت نباشد چه قبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشد ضرری حیثیت چنانچه با ادله و شواهد گذشت و تازه تر آنکه بسیاری از متبحرین و ماهرین در زمان گذشته
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شامل گشته اند المختصر عوض تجدید مذهب شیعه
یا تجدید مذهب سنت جمع توان شد و قد بسطنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نموده شد السنی و بعض آن متعرض السنی یا بمعنی
و بمعنی رفاقت و معیت مرتضوی بر عصر و بغاة. اعتقاد امامت راشده آنجناب و بث مناقب آن عالی جناب کما رد المقال
بل احتج علیه او عاده بچگونه ممتنع الاجتماع خواهد بود و اگر چه بیرد مقالی در ذوالفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المؤمنین اعتراض کند و هوس نیرو دقائقی ما بخورد و اگر شواهد بیشتر
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ما سنی بود باری قطع نظر از انکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اظهار تسنن میکردند و البته قول
ائمه هدی قابل اعتبار است حتی کما سکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را ارشاد
نمایند و در عصر التقیه بغداد زنده و در تلبیس بیرو می ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا و قطره از دریا
باشد بشنو و براه انصاف برو که محدثین فریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مرقوم است که چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا بنیشاپور رسید و علما و مشائخ الشهر بزیارتش هجوم کردند و میدان مذکور مثل عرصه قیامت بنظر
آمد منتهای آرزوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود و آنرا بآب زر بر صفحه خاطر بنویسد
و بهر امامی از آن کار بی فوق حدیث انحصار و مانند آن ادا فرمایند که اگر آنرا بر مجنونی بخوانند از جنون خویش نجات یابد
و مریض را از مرض جانکاهش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این محبت و ستایش با اعتقاد رفض امام معاذ الله جمع توانند
معاشا و کلا این عیان شد که ائمه جمله و اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین دارند

مشرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین میدانستند و از و راضی و خوشنود بودند و حتی که بابای کم
استرش را برای مزید تعیر و تبصرت و تشنیع میکشیدند بخداوند کریم و انه لقسم لو تعلمون عظیم
که اگر کتب منافقین را غربال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی غیر ازین حوالی یافت که بنی امیه دو کس را
از ائمه هدی بواسطه ابن مرجانه و بتوسط دیگران از اقران و امثالش بتیر و خنجر کشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس که طرفدار عمر بن الخطاب در وقت خطابش با ام کلثوم بر اصول رفضه گشتند و سبب آن
غیر از فلاح و بهبودی یعنی لقای سفاهت رمزی چیزی دیگر نبود و همه ائمه را بزهر کشتند اگرچه در تصانیف
مقتدیه چیزی چند در شهادت ائمه از قسم شبهات و وسوسه ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهور کی بدان مایل گردیده کسی دیگر درباره که
دیگر که او را مکذب احادیث بطور مجلسی امام شیر زدم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا بر روایات معتبره رفضه صحیح و لیح امامیه را با پهلوانان تهمتن مسلط گردانید که بزعم
خودشان اعضای مقدسش را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان تقدس پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه والی سرمنا مدلس بعد ازین از دست خود خوشهای انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز بر روایت کفایة المومنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود لبیب و ح ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود مجروح هم نشد زنده
ماند همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثرهای تیغ سید ریخ او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را نخجیرین دیدند تسلیم
یافتند و اخ شکرانه هم ادا کرد و راوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا سوگواری و ماتمداری
بجا آورد ندامت بجا چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیز هوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه بر حرفی چند قصر میکنیم که از متن احادیث کلینی و شرح فروعینی و دیگر جانده رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبتها به لیل فارغ
از دست فرطان یعنی دشنام دادن و بکر بیان او تحین امیرالمومنین ع چنان رسید که میدانی و جنابش تاوان جنت گریبانش علی
روس الاشهاد بدان قوت و زور کشید که بار بار حاجت اعاده آن نیست و از جبر رضا و تسلیم و تحتی متعول که ای دختر پیغمبر چون بار
خلافت بگردن ما انداختی در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر اظهار اکابر رفضه نیز انچه تعظیم
و توقیر و خدمت و اطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه امین همایون سر دفتر عطا نوشتند و غاشیه انسیا
امام حسین ع بر دوش کشیدند و درجه غلامی را ابوبکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتمه خطبه فاطمه نیز دال بر انست از کسی ظاهر شده
و امروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاجار است با وصف دعوی مزید والای حضرات اهلبیت طاهرین و ادعای حصر تشیع جناب ائمه معصومین
در طائفه خویش که امیدان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک و خزانه رو بروی شان پیشکش میکشیدند از آنها
خدمت میگیرند بلکه در ادنی امور موهه دو غیظ و عقب قتل و اسیر و ننگ ناموس میگیرد والله تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیرالمومنین نماید و با ایشان در مهمات مشوره فرماید و فرموده ایشان را بتقدیم رساند چنانچه قصه لی او

یعنی ابی خاتون شهربانو نسبت بفاروق باز اطاعتش جناب امیر را دلالت بران میکند بهر جهه فرمود تا او حضرت امام حسین
را برگزید الی غیر ذالک مما لا یتناهی والحمد لله که خواجه نجواجگان رفضه در خاتمه تحریر ایشان را بدایره مومنین با وصف
مخالفت داخل نموده فرق معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه برادر همین او که رئیس قوم کابلی
بود کنیف را از جاروب رحلت نمود بروقت در اوراق جواب بعضی از مباحث لفضاح لیلا فی التقال می نویسد انچه مختصر حق
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر انچه شیعه طعن چند ترتیب
میدهند که هنوز سخن دران میرود و هیچ مجلسی خالی ازین تعظیم و توقیر را ایشان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه
جبر و قسر از ایشان برگرفته و ایشانرا با وجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین
او غیر تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بران مختفی نیستند که کلمه حق را هر چند از
دشمنان دین بکمال اهتمام بپوشند ولیکن اخر رفته رفته خبر و کتاب هم می شود و در حقیقت لعید ادراک آن غیرت ناموس و
ادعای دین و ایمان این منافقان برباد میرود باقیماند سخن جنید و آن صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود هست حالیا التفتیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در بیچار نهار
اعتقاد و زعم رفضه را اصلا سبالق و دخلی نمیدهد پس اگر مراد از ان تشیع مر تضویت یعنی اعتقاد امامت راشده و ثبت
فضایل انجناب و انچه بدان متعلق هست از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
و خود انجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نه تنها السن رطب اللسان و عذب البیان اند و عاقل
را برای تجهیل ایشان برهانست قطعی و حجتی هست قوی که صفات قوم شیعه چنین هست و رفضه بهر گام بر خلاف ان میروند
و بمیدان دشمنی ائمه میدوند پس هیچ غباری و انضجاری در میان نماند بی شک که انجناب مجدد دین متین با معنی
در وقتا معلوم بوده اند و اگر مقصود انست که امام اهل سبب تبرا و مکر و دغل بوده اند بمعنی بدیهی البطلانست زیراکه درین
صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می آید با امام رضا و فدای ایشان بر انجناب چگونه ممکن تواند
شد لکن معنی این تشیع که بالفعل زبان زد عام و خاصه هست از ملل و نحل شهرستانی و ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و
غیرهم کالنور علی الحجر این است که این فرقه خود را با اهلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس تشیع در انجناب بایجه وجه ثابت نمی گردد
بسبب لزوم اضافة الشی الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش و غباری و شکی در آن نماند
والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و درینمقام برای تکمیل این فضل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور
محصلا منقول میشود که نسخه آن صحیح و متممه هم نرسید پس بدانکه مزین لعید ذکر عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان
مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب رضوی ثابت شد تشیع باقی ائمه هدی علیهم السلام از ابای کرام و ابنای
عظام جناب امامت ماب هم ثابت خواهد بود اذ لا قایل بالفصل جوابش انکه تشیع رضوی تشیعا مجو ثابت نشده زینهار به ثبوت
نرسید پس تشیع دیگر ائمه کجا بلکه این دلیل که مزین برای تشیع دیگر آورده برای تسنن ایشان قران آورد با وجود
تشیع حقیقی که منافی است بالتسنن نداردو چنانچه از کلام این ناتراشیده ما پیدا یابی یعنی که اجداد امام محمد باقر را در وجود

مانند بلی از فقهای مدینه طیبه معدود نموده وگفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در مجاهد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطاء و در یمن طاوس و تخصیص امام محمد باقر و تعمیه ایشان بصفت اطلاق است
بدون تقیید نیز بسبب تشیع لقرینه سیاق که معدودین را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز ان امام را از فقهای مدینه
شمرده گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجا در ترجمه امام محمد باقر میگوید که تابعی جلیل القدر امام بارع مجمع علی جلالته
معدود فی فقهاء المدینه لیس خیال الخیفی که امام از رفقه بچیچ سنی خواند کرد لاجرم تسنن ان امام نزد این احقر
عیانست و تسنن باقی ائمه بران متفرع شده و جد ابای کرام و ابنای عظام سنی گردیدند زیرا که احدی لیقول
من قلیل عیبت که کسی از ائمه سنی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه سنی بودند الی غیر ذلک من العبارات الرشیده المنکلین
والعجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لا قایل بالفصل و پیر دهقانی تکذیب شان نموده جای دیگر
گفته این کجی حق بوقتی کار متاخرین مثل صاحب تحفه است که ائمه را سنی قرار میدهند ورنه اگر از ان واضح شد که در
سنیان اختلاف است متاخرین همه را سنی میدانند و قدما شیعی میگویند لحقیقی را طلب خدا نکه پیر دهقانی را چنان در اوهام
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولا و ولیعهدی حضرت امام رضا ثانیا و من میگویم که سبب قتل
امام شد بدست خودش در خوشهای انگور ثالثا و قتل فرزند خویش گردید رابعا یا زهر دادن امام ضامن ثامن خامسا
کما عرفت سابقا و ای بر افراط تشیع که روز بروز بروز و ظهور فرمود بکبر مدی البصر والبصیرت در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس رطل بوق واضح است قطعا والعجب که انچه مولوی و اقای مجتهد قائل لعنی مجلسی و غیر او محقق گردانیده اند
محصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و تزویج دختر خود با انجناب آن بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که انجناب تارک دنیا نبود به بینند که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبیده و
بولایت عهد خود نواخت و موتمن برادر خود را ازین ولایت عهد معزول گردانید اقبال و دولت دنیوی را قبول
فرمودند و زهد و قناعت را ترک نمودند پس معاذ الله متروک الدنیا بودند تارک آن انتهی که بذهن سامعین جاگزین
شد تعلق داشته نسخه که لفظ شیعه در ان مدلیست و هرگاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور لفظ
ائمه آورده و من الائمه علی بن موسی الرضا و متطرفه تر انکه مجتهد ثانی گفته انچه دال بر اختلاف مذهب ائمه است کما اشرنا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لا یخفی الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات المجالیس الحرق علامه سیوطی
نشان داده پس محصل تقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجددین
اند که حضرت صلی الله علیه وسلم بروایت ابو داود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضای تمامیی را از مجددین
اعتقاد میکنند و چرا چنین ندانند که رونق بازار رونق و رواج مذهب ایشان بذات اعور دجال ازالسنت
که قرآن مجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و تمامیی را به نجیت کاهل سنت را
کافر و نجس العین میخوانند و اگر این کلام مجمل است باری مفصل بشنو که پیر دهقانی در صوارم باین مقام صفحه

گفته که ایضا قول باینکه امام رضا امامی بوده اند دون محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و مآل این هردو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و مزین گفته اند یکی است اعنی همه سنیان همه ایمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفضیل نیست که یکی از ایمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فانی بتکذیب نفس خود پرداخته
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ایمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا از ین طائفه باتهمه محو
فراست و تکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره مکذب نفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان بتاویل کشایند که مجتهد ما
متقدمین است که جمیع سنیان همه ایمه را شیعی میدانند و کجی در حق توشی متاخرین را اعتبار نکرد گوئیم از امروز با خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر نسبت بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرد و لغنیعه پنجمیه
اشتغانه خود را اشتر و امیر المومنین بحرش بیرون رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن میپرداخت و ذو الفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کالمیل الکلیه بر مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است و قس علی هذا
کفر بالیقین امیر المومنین و لیکن کسیکه انکار ان مذهب کند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب و النقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند سه زرگران یکرنگی آوانیم رست * قوله و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه اقول این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیر و مقالی بدون اشعار نقل
ازان برداشته و دیگران خصم کشمیری را بتحریف و جعلسازی گردانیده اند کما یجی بیان خطایهم انشاء الله تعالی بعلیم
یکیدون نیه کید او الفا گذشته که پیر مذکور اعتقاد ایمنی داشته که متاخرین اهل سنت همه ایمه اثنا عشر را بطرف
خود از راه کجی در حق توشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق کمی پوشیده نمی بینی که این اشعر
امام رضا را مجتهد را امامیه دانسته پس تکذیب قدما از ینجا بهم رسید و رنه متاخرین تواند گفت که تا برمذهب قدما امام اقتدا کردیم
اکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما تا بر تقدیر اول بالیقین بتالیف پرداخته
نه در صحیح در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ایمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و بفضایل ایشان
رطب اللسان اند و کتب کاملیه تصنیف میکنند و ایضا کراشتی کتاب الهدی نامند و ایمة الثقلین میخوانند و بر تقدیر
ثانی بالیقین بتفضیل و تکذیب کردن الغرض آنچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردیده لکن
دیگران از متکلمین امامیه آنچه از قدمای سنیان نقل کردند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جهل ایمه
افتاده اند گوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما با عتقاد مهمل شده جهل مرکب
برای مجتهدین عیان گردیدیم بزاده خود دیش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پسر خود
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سواد مثبتی تحقیق پدر خود را بر باد داده و دلیل کرده مجتهد فانی بر ابطال
ایمنی قایم نموده بود که بعضی را سنی و برخی را شیعه ساختن و سنگ تفرقه در زمره مقتدیه ایمه طاهره انداختن بطهارت
مذهب کسی نیست صورت بطلان پذیرفته و کلام فخر المتکلمین بجای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را اهم ندیدند
قطع نظر ازان اکنون در ضمن این اوراق بصیرت قلبی باید دیدن و بمیزان فطانت باید سنجیدن رسیدم بر آنکه از اعوا

شیعه درباره ایشان بیرون می آمد پس بدانکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ائمه خصوصا جناب امام صادق صدها اصول
را بتوسط اصحاب خویش جمع فرمودند یعنی که درین مقام که بحث مجددیت امده اند که تفصیلی دران رفت بسیر دهقانی
بتقلید معلوم همین گفته و قس علی هذا بالکه دیگران انهم تو متعدد تصانیف جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف صدها
شروع شده و روز بروز در ترقی بود و لیکن ان کتب را اهل خلافت اند و ختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع و غیرها مگر کتاب حضرت امام مهدی که از خزانه مشهد مقدس چون آب حیات از ظلمات بدر آمد
بتوسط صدوقین برواج تمام گرفته ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرمود و هرچند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسیم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فروماندگی انجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد الفقه رعیا لسنت که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در سابق دیدی و شنیدی و بمیزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مهدی خاتم ائمه ثانیه چنین باشد پس بر
علم فرزندان انجناب اولاد الیا الشان بچه درجه رسیده باشد که ماخذ علم پدر بزرگوار بعقیده است که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای یعنی همسری ازیشان میکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دو صد امام باقیه
هویدا و خاتمه امیه از هزار سال چنان بگردانیت بر اصول رفضه غایب از تحقیق خبر در رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بر مذهب کیشه
بیلاء ایشان یا امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در عسکر خواب میداری انگاه بخواب دید که حضرت رسول خدا بعقد
نبیرسید که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین و غیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک مافات پرداخت و او را
بهنید عشق و عاشقی و وعده وصل و وصال مسلمان ساخت متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر بسبیل ندرت و اتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود با شاهزاده مشهور بشهربانو خواندند در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کیش دودمان شهریار همه را معلوم است که گبر بودند و آتش پرستی دستور ایشان قدیما و حدیثا تراجم بحار الانوار
بیین که درین واقعه هم جناب سیده تدارک مافات فرمود تفصیل این مجمل انکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهربانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را دربروی عمر حاضر آوردند و دختران مدینه مشتاق جمال
ایشان خصوصا شهربانو گشته از خانها بیرون برامدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی وی بردارد و جمالش به بیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دست بدختر او درازکنی عمر خواست
که او را اذیت کند پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را بفروشند امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هرگاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و مهر او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهربانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جواب داد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهربانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

گاز دختر فرزندی پیدا شود که افضل خلایق باشد پس از تو امام سجاد ازو متولد شد. اینکه شنیدی روایت قطب الاقطاب
است که راوی دران جهالت فاروق را بزعم خود ثابت کرد و از این مسئله معلوم نمود که بنات ملوک را چون کافر باشند
نباید فروخت چنانچه جناب امیر فرموده و کذا ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر چگونه درست خواهد بود که حضرات امیه بران کار بستند
و بعد ازان بجواب بیداری بنکاح می آورد شده و نیز راوی تشنیع شهربانو راهم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب و ظالم
بود از دیدن خویش مانع گردید حجاب در حجاب نقاب بود و مسجد شریف چگونه روشن شده و هرگاه نقاب پرده نداشت
از منع عمر دال تشنیع و [illegible] عفت او بلی توان برد که از عمر دیری حیان اجتناب باجداد آن سوال و جواب که می آید
و عصمت و عفت می افزاید این روایت چنانکه دانی از مرویات قطب الدین راوندی بود که از جانب جنید و دیگران شده
بظهور دیگر دران دخلی داده اند که حیا از ذکر تمامش بعینه [illegible] لیکن قوم حیا دار میگویند که بعد از اختیار دادنش عمر رو برو شد
گزشته گفت میراث خوشم نمی آید چون جناب امیر رو برو آمد پسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد پس معلوم
که چون ابدان مبارکش از کثرت علوم منتج بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرمود آنچه فرمود از تشبیه اعضای
بعیر لیش کما فی البحار پس صورت مبارکش را چگونه نپسندیده باشد در شهر تنبیه آلی و قدر افزالی شهربانو در باب علوم زیاده بر حور العین
نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفضه ملعون مزید علانیه باشد [illegible] بازوقت نوبت امام حسن گفت خوب است لیکن طلاق
بسیار میدهد پس علوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله حرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیر المومنین دلالت بر کفرش دارد
که فرمود دختران پادشاهان را هرگاه کافر باشند نباید فروخت او حقوق جناب زهرا در آن وقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شهادت آنجناب که بر دست حضرت عمر گمان قوم بدگهر معاذ الله وقوع پذیرفته زبان را هم بجنبانید صد آفرین بر نیت
شیعیان اهل بیت که در حق دختر یزدجرد آتش پرست چه قدر مراعات کردند و درباره جناب امیر المومنین آن کنایه اختیار
نمودند که ابلغ من التصریح توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقین بلطف گفتم که در آن وقت او چه میدانست حقوق جناب
فاطمی را انا رعایت کرد زیرا که رسول خدا آن وقت خواستگاری شهربانو امام حسین بودن خود را همراه داشت او نسبت دین
او را هیچ نه پرسید نه اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت مجوسیت او را انکاح چنین فرزند دلبند خود در آورد و در حرم
امام حسن عسکری مشرکه را پسندید و قد قال الله تعالی وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ طرفه آنکه چون شهربانو بیدار شد دلش
بلفد عاشقی گرفتار بود تا آنکه وقت شب بزیارت جناب آن قیامت مشرف شد یعنی دید که تشریف آورد و اسلام عرض نمود
و شهربانو بارشاد فیض بنیادش مسلمان گردید جناب فاطمه او را تسلی بخشید که عنقریب از دست مسلمانان پدرت شکست خورد
و تو اسیر میشوی جای ذلت و کدورت نیست فرزندم حسین میرسی پس شهربانو حقوق جناب سیده را چون میدانست بجای خود
نیست قال الله تعالی بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ پس حق که بود جناب سیده را ادا بود دیگر مرا از محبت
و خود از شهربانو سبب عجلت را در دست قبول بر دوش امام حسین گذاشتن پرسیده بودند تا این قصه را بیان کرد
و گفت چون عمر من ادلو و آنگاه بتزویج رسول خدا او را شناختم و معلم من معلم الملکوت جاری این قصه را در زمان خویش
چنان مخفی گردانید که نهار فاروق و غیر او را مثل عثمان دخلی دران نباشد بیانش اینکه نقل قصهای سابق [illegible]

مجلسی در جلاء العیون گفته جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را او دو دختر شهریار یزدجرد را نزد آنجناب آورد
کرد پس یکی را بامام حسین بخشید و دیگری را بمحمد پسر ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق بهم رسید انتهی بهر کسی از او عاقل حاصل شد که در خلافت جناب امیر این فتح عظیم رو داد که دختران کسری در بندی در آمدند
حضرت امیر چنانچه صاحب الاربعین رای بر دو ریدند درین تقلیم هم اشرف تمام داشتند بلکه هیچ توسلی هم در میان نبود که این شیون
جناب مرتضوی ذکرا نمود بلکه چنانچه باقوام عاد و ثمود معجزه بساط تن تنها جهاد فرمود ارکان رفته آن معرکه را دیده و شنو
در یافتند و گویا قالب عنصری را تهی ساختند پس علی هذا جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که از دیانت
امیر المومنین به نیک محضری و خیرخواهی در خلافت خود بجای آورد و کارگزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم بروزگار
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می ترسیدند
و از دره او می لرزیدند ولیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون همراهی جناب مرتضوی
و ملائکه مقربین اگر بدون اجازت نقش عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را خاکستر گرداند کما فی
معجزه البساط عند المحدثین ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجایب غرائب آنکه چون خدا
امید تالیع شریعت غرای جناب سید انبیا بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با غلام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در ان
درج کرد و امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیارست رد آن نمودن چنانچه در وفیات الاعیان است علمای این قوم متحقق نا
و لوم امر مشهور در مصرف شرعی را خواستند که تبدیل و تغیر کنند تا بهوات مذهب خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام بعقد دیگری نیامد و شهربانو که شکوه آن در لیحر من ججانه را واقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آمده
سوار شد و اسپ او را الوصیت نجناب در کربلا در کوه شهربانو در ربود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با انهمه
دعوی تحقیقات آن عقد مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیئا می گرداند و نمیداند که جهاد امیر تاویل
قرآن مجید بود نه تنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو بامام حسین داد و امام زین العابدین
از و بهم رسید و او برحمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود یکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بمولای خود انکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شده دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی آنست که شهربانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
که یکی از راویان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که معلم این معلم الملکوت صادر شده
روایت نمود که جناب امیر یکی را والی گردانیده جاحبین کار رستم که امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم هر دو بر هر دو نمود علی ابن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق

زیاده تر است بسبب آنکه خلافت عثمان بخلافت فاروق نسبت بخلافت مرتضوی نزدیک تر بود و نیز اما هر چند چون
بهدایت مفید حاشی و برما کسی را از خلفاء دخل نتوانند بود پس هر چه از امور بر خوبی خلفاء دلالت داشته باشد آنرا
بالضرورت باطل باید کرد و در حقیقت دخول جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت و اجماع پیش آمد باید لیکن [illegible] آن
ادغان کردن و توجیهاتی نمودن که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است خلاف [illegible] و بر [illegible] بود لیکن همه عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزمانی ان حدیث
را صحیح میگوید و [illegible] التحریفات و حتی علی هذا اسمران ابی بن کعب که از قراء اصحاب کرام است و ائمه علم
قرات او را پیروی کرده اند بجای عبد الله ابی بن سلول رئیس المنافقین تردد فرقتین الی غیر ذلک مما صدر عن
المجتهد الظلوم الجهول خلاف المعقول و المنقول و چون کلام در اشتباه رواة پدید آمد که باعتراف مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی آورده مجاهدات فاروقی را مجاهدات مرتضوی گمان میبردند و ان جهادات خواه باقلیم شام باشد یا متعلق و
با یران [illegible] همه تعلق داشته به شرط کتاب حروب امیر المومنین بر تاویل قرآن مجید بود و بر شهادت لغاوت آن کفار
[illegible] بر نبوت و قرآن مجید و این از اهل اسلام بودند پس اگر کسی از رو داشته باشد تشبیهات و اشتباهات رواة
و حمل کردن امام اعظم احادیث معصومین را بران نه ببیند باید که کتاب تهذیب الاحکام را وارد کنی که انهم در تعین
مقدار از چیزی گفته که دو شش فرموده بودند و راوی دو را یکی فهمیده و یاد داشته و چون در روایت فدک الحق
میگویند [illegible] حدیث را راوی بمعنی غصب دانسته و لفظ را بمعنی آورده گاهی گردن رگ گاهی ایشان [illegible] و زمانی
[illegible] که این اشتباهات و کجا روایت بالمعنی کجا تغیر وایا اولی النهی بالجمله کار نواصب و دشمنان اجله اهل بیت
و اصحاب امری لیس عجیب و سرمایه تضحیک است زیرا که حضرت امام رضا مجدد دین شیعه در کتاب فقه الرضا که صدوقین
رغبته اند باکمال طمطراق رواج داده انچه نوشته دلالت بران دارد که امام محمد جواد اصحاب را مأخذ علوم گردانیده
پس چگونه انکار کرده شود که علم آنجناب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه سجیه زبان بمساوات علم حضرت
نبی و وصی قائل شده اند که یکی اند را درکی و زیادت گنجایش نیست و متاخرین و فتنای برابر اند و بعضی علوم جناب
مرتضوی [illegible] علوم مصطفوی را زیاده میدانند و دلیل میاتند کما فی المناقب الفاخره المرتضویه و انکه دیدی و شنیدی که نسبت
باصحاب بود که لائق آن بودند که ایشان پیروی شان کنند که وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ با جرای عجیبه و غریبه انکه لا سیما
[illegible] که در اضلال و تلبیس مثل زراره و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق بوده اند اینها را نیز از اساتذه
خود [illegible] الامام مجدد تا متاخرین تقلید رسید پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخر الدین رازی را ذکر
[illegible] طعن بران [illegible] در حقیقت [illegible] خویش را [illegible] بود که حقی اجماع
لازم می آید [illegible] که خود را [illegible] رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون [illegible] ایضاً انچه شیعیان
در باره فدک [illegible] جناب [illegible] آورده اند دال بر آنست که آنجناب چیز از شیعیان [illegible] بود [illegible] سکوت
تمام [illegible] و اکرام [illegible] چنانچه در تالیف [illegible] اصول الشیعه [illegible] و در بن محابیه هم مجلد اول

فرستادند و جناب امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند و حق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در زبان هر صغیر و کبیر است بلکه عبارات مقتل ابومخنف عمدة الاخبار رحمه نزد جناب امام حسین صد نامه
و بیست هزار نامه کوفیه نامه جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روز ششم صد عرض رسید وقس علی ما
و چون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که زاغ و زغن ازان شرمنده باشند سینه
کوبی و ماتمداری بجا می آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهدا لعنت و نفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتمداری می نمایید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس عجیب عجیب بدین حدیث و مانندان اشاره میکنند ذهن
سلیم رفته سیاه و در این را کجا حاصل است تا مدعای او چه شد بظهور رسد در راه انصاف نهد ع نکته هاست
دلی محرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که الخ از تحریم باشد یافته نمیشود بلکه هم بر عهدهای رفضه که
چنین احسانات بر اهلبیت نمودند مصداق ان ادری والنسب و مطابق واقع است که مقصود شان ازین بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثارهم یهرعون اند درجه شمول دارد
و مدعا انیست که اگر اتفاق بر زبان سابقین و لاحقین لفظ شهادت جاری شده و میشود محض از خوف
اهلسنت و خوشامد شان خواهد بود و خوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی وقس علی هذا ناگوار بود دل
بقای نسل امام کوفیه مطهر و دین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والله تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود ببین که مامون بعد ازان چه کرد و همین میخواست
کسی باقی نماند وقس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین زیاست باقی مانند و از کتب اهل تحقیق چند بار
دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مرحوم کلمه بیجاست که روزه عید بهر که جمع نمی شود ازین احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه و سر دارید و بر امام صادق افترا کردند و هر که روزه دارد حشر او همراه ابن
مرجانه و شمر خواهد بود کما فی واقعات کربلا و هم میگویند که اهل سنت قایل بروزه اند خود دانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بهر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار و از لباس عباسیان
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت هست بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه را عباسیه
بعمل آورده اند سنت باشد و مرتبه استحباب دارد و این قول را بدون دلیل کسی اصغا نتواند کرد حالانکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مرویست که لباس اهل سیاه نار است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیلی قائم نکرد
که هر چه صدور یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد و اگر تفصیل شد و بست شریعت مطهره
میخواهی و حجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش با احادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی باظهار صاحب صافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

مشرف شدند بار نوبت زنان رسید حق آیت کریمه فرود آمد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَكَ
عَلَىٰ أَنْ لَا یُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِینَ وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ
یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِینَكَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ بنیتان گفت که ما اولاد خود را پرورده‌ایم در حالت صغر تیم الینا نمودیم چون بزرگ شدند ولو حکم و قریات
بن هشام کشتن که پسر ابو جهل بود پس سید رسول الله امر معروف را بیان فرما که خدا ما را فرموده که عصیان تو
دران نکنیم حضرت فرمود که طمانچه بر روی خود مزنید و روی مخراشید و موی مکنید و گریبان مدرید و لباس سیاه مپوشید و در
گریه مخروشید پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشوید و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مردیست که سه روز برای مقیم عزاداری عموماً مقرر است و برای مسافر فقط یک روز
که غیر موطنش دران برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الجزع
می باشند و عادت ایشان گریستن است بویلی و ثبوره و امثالش پس مردان بطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا معلی وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار تاکید فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون این حدیث جامع این احکام
است و حال سواد الباس بهتر از ان معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند و الحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت جلفا می عباسیه لیس آنچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هر که مشتاق باشد در انجا نگاه فرماید اعاده اش جا بجا ضروری نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد آنچه ذکرش ضرور بود آنهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات میرفت بحث بجز دل خیال حضرت ابراهیم خلیل مگر
بخیال التمنی که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند هرچه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند خاتم
رسالت نیز بعمل آمد تا مختص برای او باقی نماند قس علی هذا لیس بر ما قبل حواله کردم و هر گاه الزاما و تحقیقا بدرجه
بداهت اولی رسانیدم که آنچه شیعه از پوشیدن سیاه و دعا و غیر اهل البیت نمودند کسی از اشقیا چنان نکرده الحق جای
گفته شود که سیاه پوشی و ماتمداری فقط بملاحظه آنست که امام ادوم ثانی یعنی حضرت سجاد زین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می زیبد نه بینی که میر دستغانی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را ایذا ان الحاج و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها میخوانند که بران امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که مجلس مبادا و هم از جهت فراغ خاطر
بوطن و هم حضورش بزیارت جد امجد خویشتن مشهد آنجناب را انهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از
یا ظهار محاسن و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که تا گزیده است اختیار کرد پس امام رضا با ظهار رغبت
ناچار شده و ولایت عهد را قبول کرد چنانچه گوشه از هر طرف جوشیدند و بیزار طلب تقاضا جناب سید الشهدا را امانی
گونه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچکسی از کفره چنین خدمت ائمه را نتواند کرد قس علی هذا

بجهت افراط تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری لعین آورده متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری خفته برای القای این نسل ظاهر بود که قدمای شان این کفر و نفاق را
ایجاد کردند و خلف شان بران میروند لاجرم مجیب عجیب بمقتضای محاوره قرآنی و غیر لقیا القبلون گفت که بجهت لقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد وقتی خود در
دنیا بهمین امر محصور میداند که هر چه سنی گوید او باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمونی تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب نمود که هر روز و شب در ترقی است زنهار تراز شنیده تراند واقعه احد و خیبر و که نکوتبرین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب رسوائی مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب جهل مرکب که بر
مجتهد محیط گشته مدالست که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند وقتیکه آنجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیرهای عجیب و تماشاهای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی التقای
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیق نیافت که بر فاقت جناب مرتضوی
پرداز د پس آنجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دمار از ایشان برآورد و دریای خون جاری نمود و طرفه آنکه
معنی مقاتله بچه صورت نبود که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چنان متغیر بود که طیر ارواح
ایشان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینه‌های
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال پنجاه در کرده بودند نمی‌مالید مشقت کفن و دفن ایشان
نیز بر حضرت امیر می‌افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را زیر و زبر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم نما
بر اصول رفض و نفاق همت بر میان جان می‌بستند و عهد و میثاق را فردای آن می‌شکستند تا آنکه نیز یزدان از
یاران اخلاق عظیم علی رؤس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در مجلد اول کما ینبغی در
گذشت و از اینجاست که آنجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را برابر پشه نه پنداشت
و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر چند آدمی مدنی الطبع و محتاج
بمشارکت و تعاون است هیچ خیری از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیده
اند آنکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرفه بودند در عین کارزار و اشتعال نائره پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و بکفار می‌آوردند و از وعید ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی‌اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که ع ادمی را زبان نصیحت کرد چو زبلی بهر اسکساری ببرید
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بنهایت الی وزن از جهت سبکساری او بر هم نمی‌شود حیف باشد که اینهمه اصول لحجیم
خویش در کتابهای خود بینند باز هم ازین مطاعن را از سر میکرد و اند هیچ کسی را نمی‌پذیرد و می‌نویسد آنچه برادبا فحش و هجوه منقلب

می گردد که پس بمفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهد زهی کسانیکه جناب سید سند و زبده
عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از بقا و حیات آنجناب و اولاد امجادش
بوده اند و کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم وان کانوا یریدون منجزه البساط و کانوا فی ازغد عیش و نشاط رسیدم بحاشیه منیفه
که در مقام جناب مجتهد طغام فرید تحقیق خود را دران درج نموده اند و الفاظش چنانچه دیده می شود اینست فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت و ملقب به امام است در تفسیر کبیر می فرماید و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین
ولم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه وسلم و منهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال
لهما سعد و عقبه انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثة ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لقد ذهبتم فیها انتهی
عریضه بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف مانند زبیر که صاحب بذل القود
فی سنی الفتوه نیز نبود بعین نقلا الروایات انچه دلالت بر بقای ایشان بر رفاقت حضرت صلی الله علیه وسلم
دارد و امر عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود چون آوازه قتل جناب پیغمبر
بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بود پس برای ادراک شهادت حضرت خود بلا واسطه
متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان
و فرحان گشته بود که حضرت شهید شده چنانچه می آید و غرض اینست که چون در آنوقت فاروق رفیق حضرت بود پس
بعد از آنکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید بر کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان کردند
کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی است کما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم
منهزمین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر به حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق
در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود افی القوم
محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی ندهید پس از حال ابوبکر پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند
و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصه بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد
پس ابوسفیان گفت البته اینهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد آنگاه عمر بی قرار شد و باواز بلند گفت ابوسفیان
را که دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی اینهمه را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان بر صنمی که هبل نام داشت
شروع کرد اعل هبل اعل هبل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جواب بشنوید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله
اعلی و اجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی ولا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما
مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویید که الله مولینا ولا مولی لکم یعنی خدای
عزوجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی است در ضبط احوال مقدس که
از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بانداخت برای کفاران بود که حضرت را بکشند که درین ایام ایشان تنها بحکم الهی هم فرمودند و لیکن ابوسفیان چشمک زده
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت خیر البریه بجز شکست غیر از شکستن دندان رباعیه یمین از عتبه بسیار کرد چون
ابن قمیه سنگی زد بر روی مبارک دو حلقه خود در رخسار شریفش داخل شد بهمه عظیم رسید در وقت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار است که ترا اذیت دادند و زخمی گردانیدند حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا که ایشان جاهل اند و این امر چنان نیست که در کتب
باشد و تسویل و تاویل را در آن راهی بود و لقد بین صحت نیک آن ثبت ماند اهل ریا و سمعه از کرده منافقان
واقعه را بهمین طور نقل نمایند و رسوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین مخطیین و قیل و قال ابوسفیان و فاروق را
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در عفو از اصحاب بتتبع و تحقیق می آرند شعبات قوم عنید را باید دید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت در آن نیست متوجه میشوند پس بعضی از در منثور
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام بتفصیل مذکور است و تازه تر آنکه
در آنهم ثبات اقدام شیخین مروی است بضمیمه قیل و قال حضرت عمر با ابوسفیان و انهم از آن بدلالت آن کلمات نزد اهل بصیرت
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم رؤسای قریش غیظ و غضب و عداوت و حسد چنانکه با صدیق رض
و فاروق رض داشتند با کسی نداشتند در انتهای میکه ایشان را در عداوت آنجناب بود بیان خواهیم بود و آنچه در اصول و
معقول و منقول سرمایه تحقیق در پرتو شیعه غیر از این نیست که تعارض و مخالفت شرع تکافو است لیس چنانچه اعترافات
محمد الزمان در فصل ششم حیدریه جابجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است و کیف که در باب
مناقب این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است آتش و جوی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا لعین بحال او درد
که محدث مذهب شیعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چه مساعی که نفرمودند و اگر قصه اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نشد میگفتند که نظیرش را در دنیا قصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که اکنون کسی متنور و متفاوت نشد گفت چه جای آن که خود حق تعالی فرماید آنچه دلالت بران دارد
باشد که حال رفضه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ و قس علی هذا
در تفاسیر که از آن زنهار بطریق صحیح ثابت نشد که این بزرگان حضرت را در آن معرکه گذاشته رو بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده اینهم عیان شده که سبب این واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و نفهمیدند که در این
صدمات بر زمین افتاده و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بمجرد دیدن نعمت غیر مترقبه مردم
را آواز داد که اینک حضرت پیغمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات و سعی و تحصیل مثوبات
یعنی مصروف اند و اگر در مقام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه بجای نقل عبارات
کمالا یخفی و اگر گویند که نام ذی النورین نگرفته آید پس عیان نشد او کجا رفته بود گوییم جائیکه عبارت معتمد

از کلینی و اساطین مذہب رفضہ رونق افزودند و درینمقام اگر از اقوال فقہا چیزے شنیدنی باشد بگوش
دل بشنو که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از جہت فوج کفار که از عقب ہجوم کرده محیط گشتند پس معذور بودند
زیرا که از نص قرانی چنان ظاہر میشود که ہرگاه نوبت مخالفت از تضعیف بگذرد یقین ہلاک رود و دیده و اہل
اسلام رو بتابند کبیره نیست ہمین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که درینجا ہمین صورت بود زیرا که در گیر و دار کاه لنیک از ہر دو طرف
زیر زخم سہام مشرکین آمده بودند و ہر گریزے که آنہا خطا نمیکرد ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
بر آیند یا از راه فراخ حمله نمایند و درینمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتہد الزمانی باید دید در بعضے
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و تنخطی
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات سحر کار
بسمل کنند بسم الله آن گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قوله ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا وحاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
ثم ان الفائدة فی العدول عن ہذا اللفظ الوجیز الی تلک الکلمة الطویلة وجوابه ان ہذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة وکان الرسول علیه السلام یبعث السرایا والغالب ان تلک السرایا ما کان ینتقص عددہا عن العشرین
وما کان تزید عن المائة فلہذا المعنی ذکر الله تعالی ہذین العددین خلاصه آنکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا و بعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جہاد در ان مذکور نیست تا اشکال اینجا فیه و چگونه
عاقلی توہم می تواند نمود که در وقتیکه رسول نجد انفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند فرار یاران آنحضرت از ایشان اگرچه
جایز تواند بود سبحان الله ببینی نغش مکر بی ملاحظه که دینیست که در ہر دو تاویل و توجیه فرار صحابه کبار خود چنان مدہوش شده که زبان
اعتراض بر پیغمبر خدا کشاده یعنی صحابه که فرار کردند امر وجب یا مستحب را بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرانی نموده
اختیار فرار بر قرار کردند مخالفت امر الہی نموده مستحق عقاب العیاذ بالله شدند بنا بر تحقیق پاس حق صحابه باتمرہم
می باید که بپاس آنجناب رسالت مآب را عاصی قرار دہند فلا تعقل و ہمدرین جا گفته بر لفظ حلت لنا الرخصة در بعض
فتاوای اہل سنت ہم مثل انجا از مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و ہذه عبارته قال محمد رح لا احب لرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من الرجلین المشرکین ولا باس ان یفر من ثلثة او اکثر واعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین وکان یلزمه الثبات علی ذلک علی فنا الیه لحلی ما قال الله تعالی
اِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ وَاِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ مِّائَةٌ یَّغْلِبُوْا اَلْفًا ثم خفف الله تعالی الامر بقوله
اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِیْکُمْ ضَعْفًا قال شیخ الاسلام ان الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان یطیقہما اما اذا
کان لا یطیقہما لا باس بان یفر منہما حتی لا یصیر ملقیا نفسه فی التہلکة والیه اشار محمد رح فی الکتب حیث قال لا احب لرجل
المسلمین مع قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتہی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاصے

باشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص لیس ناصب نشلی چرا نمیگوید که صحابه کبار که فرار نمودند موافق
مذهب فریقین بمطابق نص قرآنی ادای واجب نمودند پس لهذا آو بعض صحابه واهل سب که بر قرار ماندند عاصی و مرتکب
و مرتکب امر حرام نگردیده شدند این عجیب در افضلیت صحابه ابلغ است فلا افضل خلاصه آنکه در جاییکه پیغمبر خدا بنفس
نفیس حاضر بوده باشند بقیام بجهاد تمامند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها گذاشته فرار
یاران از انجا مستحب یا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد امن عام الا وقد خص مخصوص است
یا علاوه حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفوات تعلق دارد
یا در انکه مجتهد یاد و جواب جمع میکند برای رد ... با هرچه دادر شد دلیر بر عبارات رساله قدیمه
که حالش مفصلا در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است بیانش آنکه چون فقهای اخبار شد بو
که دمل اصحاب سید ابرار صلی الله علیه و سلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه سار حسین کلینی مثل
خلیل قزوینی بیان کرده اند از توشان پاک میشود و عزت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین
در واقعه احد شریک بودند و بدلالت کتاب علل الشرایع و تالیفات قدمای شیعه و باقر مجلسی این ارکان
امامیه متزلزل شدند و رو بفرار نهادند و باقی نماند مگر جناب امیر و مردان پس البته جناب مجتهد الزمانی نیز از فاد
دشمن اصحاب رسالت مآب شدند خصوصا دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرآنی از احادیث
جعفریه پیدا است که مهاجرین مصداق آیات بینات قرآنی هستند از انجمله آیت یرثون الفردوس که ایمان و
اخلاص ایشان از ان به ثبوت می پیوندد و البته هر که در عینیه جری ایشان افتد از دائره عدالت خارج میگردد
بلکه اگر کتب شیعه را تصحیح کنی مثل کتاب جامع الاخبار بنص خصوصی خواهی دانست که مصدر این عبارت لائق
ضرب و سیاق است و پس مجتهد درین تقریر تیشه بر پای خود می زند و اصل نخلت خویش را می کند چنانکه
شیخ در بوستان میگوید ع یکی بر سر شاخ دین می برید: خداوند دهقان نگه کرد و دید: بگفتا که این
مرد بد میکند: نه با من که با نفس خود میکند: زیرا که بروز احد رسول خدا درین غزوه باجماع فریقین ثابت
است که همچنین شرکت و مقداد و عمار از اجماعیات ایشان و آنفا و سابقا از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامید
که غیر از جناب مرتضوی کسی از مردان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
که بدست دشمنان خونخوار گذاشتند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید الانس و جان بخلاف روزهای دیگر رسید
و نفاق ارکان امامیه آنروز چنان بظهور پیوست که آفتاب در گنبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست
ناظرین است که رفضه را درست بود تعلق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انمطاعن گردیدن و اینهم
و جواهر شان رسوخ نیافت که اکثر ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود برافتد شقت مذهب شان تحت الثری میرود و تکلیف که اکثر ارکان
شان چون خشب مسنده رمیم شدند و هر قدر که در تائید تشیید انمطاعن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فی‌حقیقت حال بر احتمال ایشان اثر میکرد و الله اعلم قوله فانهم جاهلون وانچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب ابا عمرو حسب
وستحب انجا آورد ندانچ جوابش بر ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور و غیبت شرایف و تحسین و رسرایا
وبعوث وجیش عظیم که مجتهد از را وبلاهت کرده تا به الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل
کردند و حضرت در تقابر تقوی مثلا حضرت امام حسین علیه السلام که بیعت فاسق مسلمین نفرمود و کمال عزیمت بجا آورد
و دیگران که بیعت کردند بر جواز رخصت رفتند اینجا هم داو عضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیراکه رفضه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت میشد
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین وجوب محبت انچه گفتی نیست الا التغفل الحرم
چون جناب امیر با وصف آن عهد و خار عظیم رد وحی الهی فرماید صاحبان این مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روادارند پس هرچه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر باید ستاد
و هر دو حکم داده و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت قوجیکه پیغمبر فرستاد
قلیل یا کثیر ایشان را سرایا و بعوث میگویند و تعداد انها ارباب سیر بیان می‌کنند و امام رازی نیز
سرایا آورد و بعوث را ذکر نمود پس بر خیال مجتهد در ینجا هم تفرقه توان کرد که در اول حکم قتال در قرآن
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از فرستادن سرایا و بعوث گاهی همین می‌بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه اشعار او در
میکردند و گاهی که رفع انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم بر این مسلمانان که لشکر
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار ده چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است و اگر
بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت
بدان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فقد باء بغضب من الله خواهد شد و قس علی
ذا اگر کافر بر یار تضعیف زیاد باشند چون تفصیل مرام مجتهد بر خاص و عام رسید اکنون بجا اثر
باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیراکه خدا و ند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر بستیزد و نگریزد سان فرمود مجتهد انکار کردن گردانید و حکم
قرآنی را هرگز نشنید و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض تصور نمود و حکم لقضا نمود و امیر
ملامت فرمودند اگر مسافر روزه دار و چنانچه از تهذیب امام اعظم اقتدر فتوی بظهور می انجامد پس مجتهد
که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرآنی را رد نمود زیراکه از قران مجید التعمیم ظاهر شد یعنی حضرت در معرکه
قتال باشد یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله دو کافر نگریزد و قبل ازین چنان بود که از ده کافر نگریزد
و فقد منه هر کسی گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرموده درین باب که سبب چیست

بن مالک حضرت را شناخت و آواز داد که یا رسول الله اینست بسوی حضرت شتافتن و نعمت غیر مترقب یافتند و بتمام
کفار پیش تاختن و بغایت طالب غالب شده بودند زیرا که غلغله شهادت حضرت بگوش ایشان رسیده بود بلکه هر کس سینه خود
موجب زوال حواس گردید و لگدکوب که زمین از زیر پاهای ایشان بدر رفت و دلها بر بال کبوتر بست اگر شائبه نفاق
و امید خلافت و اشتیاق ریاست میداشتند و تخم عداوت معاذ الله در مزرعه قلوب میکاشتند البته پیروی عبد الله بن ابی
بن سلول قبل از قتال میکردند فکیف بعد از این واقعه جانکاه و اگر ادنی عوزی درین واقعه بنا میکردند البته بار دیگر که
هم از آثار اخلاص و محبت و فدایت ایشان است که حق تعالی بدین تاکید در حق آن مردم ارشاد نموده و لقد عفا الله عنهم
یعنی البته خلاف لغزش شریف از ایشان بظهور رسیده بود چون دیدند که از کفار هیچ کس نماند که علم ایشان بر فرازد
و هر که علم را گرفت و بلند کرد او را اصحاب کرام کشتند و عرصه فراخ را بر ایشان تنگ گردانیدند تا آنکه کفار پشت داده
و هزیمت عظیم برداشتند و چنان بی حواس گریختند که هیچ خیال اسیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان دور رفتند
پس حافظین از مرکز خویش بمقتضای بشریت جنبیدند و مواعظ رئیس خود نشنیدند و دست بغنیمت کشادند با اینهمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمه دانستی پس بر دیگران که چنین خلاف نکرده بودند بطریق
اولی ما اینجا سر این تاکیدات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغه ماضیه در آیت و لقد عفا الله عنهم آشکار شد پس
طاعنین صحابه کرام درین طعن با خدای عز و جل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند ما هی مقتضای عداوت
و حسد که هیزم حسنات را چنانچه آتش هیزم خشک را هیمه است گر حاسد کاو است که برای دشنام محسود دینی خود را می برد
و پرده ناموس خویش را میدرد ع بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی ست * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست متمم
ای عقل این کرده غرضت پژمرده کجا رفت که اصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بزور شمشیر مسلط شوند و هر جا
در خلافت متقدمین مع ترتیل کتاب مستطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پایمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم کم دیده و با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که از آن واضح است که اگر در امت محمد علی این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنه بغاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی بجز مذهب اهل اسلام هیچ مذهب باقی نمی ماند و اسفی رفضه دعوی کلمه گوئی کنند
و سر دفتر مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند و تا امروز با وصف انهماک در نفاق معنی منافق و کافر را
ندانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید و ماهیان متحیر بودند که کیست و چه میگوید ماهی کبیر گفت
شاید وصف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا باید و نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید با اجل
فرو برد یکی جواب داد همه را که نتواند خورد مگر اجل رسیده را چنانکه نزدیک شدند صیاد دام را کشید و
بخشکی افشاند غوک هم تفتش او بدریا دم بصحبت افتادن و خبر آن گوشه چند جان سلامت بردند ماهیان نزدیک
مبتلا شدند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زندگی ما در آن بود ع پس از مردن

چو شمع کشته روشن شد حریفان را که در هر دیده پیدا و پنهان بود حاشا و الضحا تقریر دیگر که چون مجتهد منسوخ
حکم اول اعتراف کرد پس می پرسم که بیان کنند که حکم اول چه بود اگر گویند که موافق آیات قرآنی قرار داد سابق
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا به ده کافر حالا باید پرسید که تغییر بعد تحکیم حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
با ده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال و گریز اختیار دارد و بعد ازین
اگر مجتهد باول قایل شود گوئیم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت منیف
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و وعید معلوم قرانی در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کند باید از کتب
خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی گوش می نهند و این متاخرین البته نسبت بمتقدمین زیاده بر فضائل و فواضل
رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متبحرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قید
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کاسے الا جاول معنا لازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عز و جل میفرماید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رافت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف ما لا یطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه ایشان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را کشتن دهند خصوصاً
وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور و ملخ بریزند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر یافتند آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد اتفاقاً تا یک دو فرسخ رفته بودند که صحبت
منجر بکلفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا رئیس گردانیده و شما را اطاعت
من تاکید فرموده گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود بداخل گشتن خواستند که خود را
در آتش افگنند کسی گفت اسلام آورده ایم تا در آتش نه افتیم اکنون معامله بعکس شد باید کس فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه
همیشه با آتش بسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجاهد اختیار

وایضاً درینجا اشتباهی دیگر است که اکنون آنچه قرار گرفت اورده شاهد و رزمیان و آنچه معاند ذکر نمود
یعنی بعد از نسخ حکم اول جا ماندش نیست که مسلمانان با دو کافر مقابله کنند وازینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند فرار حکم لا باس است ودر کثرت فوج کافران هیچ شبهه از آغاز واقعه نبود وخصوص صحابه
جماعتی شتین بجراحات رخنه کوه احد بمقتضای بشریت وحکم مثل مشهور ه سخن درست بگویم نمی‌توانم دید
که هیچ زند حریفان ومن نظاره کنم فی اختیار بر خاستند وعنان تمالک نفس از دست رفت وخالد بن ولید
وعکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند وحربه رانی شروع کردند ودادتیغ زنی در دادند وآوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید وطاهر حواس پرید وجمعیت ایشان برهم قایم فوج نمایند حتی وزین وقت
قیام بمعرکه السلم که واجب باشد با انیهمه چون بعضی حضرت را دیدند واهل بصرا همگی را صلای کرم در دادند باز اصحاب
گرد آمدند وتیغ رانی وحمله‌های جهان پهلوانی در خونخوارانی شروع شد وکفار نگونسار منکوب ومخذول گردیدند
وجز انهزام وفرار چاره ندیدند ومعنی ظهر الحق وغلب الدین بغفار آشکار شد وقس علی هذا التقریرات دیگر که استیعاب
آن لیس وهسوار تا برین اقتصار کرده شد وآنچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم انیهمه استبعادات بر قلب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر معجزه لباطا که معراج ارضی وآسمانی رو بهیت فاروق بود از یادش رفته
وعده همه لسان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازالة الغین زوال پذیرفته کار کان هیب
اما میه همراه جناب امیر بوده وچون وقت جهاد با قوم عاد رسید شریک نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بجان ودل حاضر گشته وقتال با کفار اغمار نمودند وجمله ایشان را کشتند وعلم شان را نجابک
برابر کرده نیندند البته چنانکه دو صد دار پس بجهت خالی گشتن رخنه کوه چنان غم داند ودر پیش آمد که علم آن نداشتند که
روز معجزه لباطا که صلای سمرقندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند ه آنکه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند چه پدر میدان آنکه بگریزد بخون لشکر می‌نشیند پس بر قلعه کوه پایه‌ی شیخ برامی دیدن سیر حمله‌های حیدری
بدست آوردند ومراد ازینهم کلامی است متین که ابا در احد وحنین وامثال آن چنان پهلوانی جناب شاه مردانی
شیر یزدانی ندیده بودند تا به بلندی کوه دوید نظاره این تماشا مشغول شدند ومعلوم نیست که بعد از دیدن شیر
در معرکه شجاعت حیدری اطمینانی بهم رسانیدند تا هنوز دران مثل سو سیاهی متردد بودند وغلط گفتم حقیقة
نزد ایشان برجای خود دلیل است زیراکه دران قصه انهم مردیست که سبق الیه الاشاره که حال ایشان شاید
این هم باد دیگرگون بود تا آنکه حضرت اسد الله در عین اشتغال نایره قتال بر حال تباه شان مشرف شدند نخست
اول خویش بعد ازان در رویش وقاعده حکماء الاهم فالاهم برای تسلیه وعلاج ایشان آمدند ودی دست مبارک
بر سینه‌های افسرده دلان زنده تن مالیده رفت پس بالتیقین این گرد شجاعت حیدر تنور اندیشه را لایق جوت
هم ندانست بلکه مستحق را کمان نبرد که اگر حضرت سلیمان در نیمکه بودند وباشند عمر ایشان از دو صد هم متجاوز بود
وشاعری از حکمای اسلام در تجربه امور وارین آنچه تمنا داشته تلاطمش نیست که دو صد سال اگر عمر او

قرار گرفتی در صد سال تجربه کردی و در سیاق تحریر بعد و گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول
انجامید و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب اسد نام ایشان نهاده شده و الی غیر ذلک من المناقب
سبحان الله مبنی بر تشخص که بگفته ملهم غیبی و هاتف لاریبی یاد و تاریخ او و دانستی که مشهور است باید دید
که تقریر خود را العنوانی میکنی که از کجا بکجا میکشد و ارکان مذهب بدین نوبت میرسد و چون درباره رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نیز قائل بتقیه هستند و هم بمدت العمر حتی تا نزول آیت عصمت که باتفاق ایشان
در مبادی جلسات نجم غدیر اتفاق افتاده البته انچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید غیر از رحم مادری یا کمینه محراب
معلوم صفری او را الهم نخواهد رسید و از آن جا که قبل ازین بارها دیدی که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب مرتضوی باوقات دریغ ندارند بلکه آنرا موجب مزید زینت و ضیا قرار میدهند در مقام
که خلاف تقیه برای انجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن جوابات نصیرا با وجه خواهند داد و دید
و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر تنزل زبانی من دیده و یا شنیده و هم باغاز این مجلد در مقاله سادس فاتحه
کرده هرگز زنهار قدرت بر شکایت نداشته که و مسائل فقهیه اجتهادیه این والد مولود و شاهد و مشهود
انچه در حق سلاله سادات سنیه امثال سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نسبت سخن ان نیست
که مقتضی اراضیات همین قطع نظر از آنکه حضرت حیدر فرزند جناب امام حسن نقی این سلسله را با اصول نواصب
قطع کرده و اختیار عداوت اهل بیت ازین دو وجه جدا شده نوشته اند نسل ایشان را کجا یار گردید الغرض چون دنیا
فرقت را انقطاع کلی از سادات صحیح النسب حاصل شده هر چه از بعد تمام آینده از خبرگیری و شفقت بر ایشان مهجور و دور بناشند که در عقیده
خود بزعم حتمی خود را از ایشان جدا گردانیده به بین که از که بریده و با که پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار بر سر با کنند و تمسک شیعه نمایند این
انقطاع به اتصال مبدل نخواهد شد کما مر الیه الاشاره فی جواب السابقه و یجیء ما یناسبه فی الابحاث الباقیه و اینها بالوجه انقلاب ایام
گفته که چون این مسئله متفق علیه است اختصاصی بشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص است ناصب نصیر آبادی چرا نمی گوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نموده موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نموده و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار مانده عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود از فضیلت صحابه مانند مقداد که مثل ایشان بهدی مستثنی از ارتداد و ترجیح بیعت
کشتی بوده نیز حضرت عمار که مصداق جلد ما بین جنبی و او را الحق مع حیث ما دار بوده اند ابلغ است زیرا که
هر چه از مدارج علیا و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه فرار گزیدند
که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی نتواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار ازانجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگرچه فارین نزد این گروه مسکین دین فروش

دنیا حضرت صاحب کرامات عالیه بودند و مسئله مذکوره به مفاد فامن علم الاو قد حسن مخصوص است

در زعم این سقیفه باعدای حضور آنحضرت م در معرکه جهاد و لا یخفی بطلانه علی المنصف اللبیب که امر

قرار او بر ظاهر است که هرگاه مقتدا و کی مانند او کسی در ارکان اربعه پاک و پاکیزه از هر جنس ارتداد نبوده

مصداق آن وعید قرآنی گردد که بار بار دانسته و انکار آن به هیچ طور نتوانسته لاجرم ضرور منافقت

بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف صحابه دیگر که برای

شان آن امور بسیار آسان بوده و اینجا سخت مشکل زیرا که معامله قرار شان قبل نسخ توانند شد

کما اشرنا الیه فی التحفه و درباره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار بن یاسر سمت خوانده و مفید هم نیست

چه اگر در تخصیص او سبب قرار دهیم در جای دیگر که بر جمیل کس جناب امیر م بر منبر لعن نموده و بودن

عمار در ایشان یقینی است استثنای عمار وغیره بکدام دلیل تواند بود نعوذ بالله الغرض تحفه عجیب کتابیست

که اگر راست پرسی سخن اینست که نزد سنی چون ماده الزامی نباشد فقط باعانت تحفه چنان جواب در

تواند داد در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز و افضل بعد از شنیدن نقش اسماء ان

فروسی شود و تو گوئی جان بلب رسیده و عازم معترضی خود گردیده و درباره تالیفات خود مناسب

نیست که خود ستائی کنم مگر در مقابله هرین مجتهد که رئیس این سلسله و مصداق این خلف صیانت

نز ور فضه جزین قادر تمنا عجب توان کرد که انوری گفته و زین عجب تر شد تو گر چه لیس عهده بد ناموس کفر تحجر

حیدر ستم العجب که مجتهد غالبا آنچه در باب تحفه نوشته نیز فعل است و آن عبارت اینست که بجواب

تحفه صرف صوارم و نزهه تصنیف نشده سیف ناصری در جواب اصول و تقلیب المکائد و تشیید

المطاعن و مصارع الافهام و برهان السعادة از مصنفات مفتی محمد قلی اعلی الله مقامه فی

دار الکرامه و حسام و ا. جمار السنه و ذو الفقار از مصنفات آیة الله فی العالمین و نزهه مجلد سوم

و جیب ارم و تجهیزم از مصنفات علامه دهلوی و مکسر الصنمین و نتیجه البرهان یوسف علی خان

بنارسی در جواب جمله ابواب مولوی خیر الدین اله آبادی و ذکر کتب که بجواب تحفه تصنیف شده

حال آنها از محققین خود باید پرسید و لسبب مهمل گوئی اینست که صوارم و نزهه را یاد میکند در جواب اینها را

که بتوسط و سار قصه کاکوری فرستادم و مجتهد الزمانی بعد از دیدن نقش جوابش پرداخت از راه تعصب

بزبان نمی آید که فاضل ملتانی که خوشه چین از خرمن فیض حجة الله علی البریه مصنف تحفه اثنا عشریه

قدس سره العزیز نمود چه قدر با دله عقلیه و نقلیه داد تحقیق پیر و هتانی داده و مرد آزاد و جامع کمالات

و معتقد و دومان انجناب در تحقیر تخلیل کثیری نقال و هرگونی او چه نوشته که مجتهد رفته با آنهمه سامانی

که داشتند نتوانستند صوارم و نزهه را تائید کردن و قس علی هذا صاحب فضیحه الغبی در رد مباحث حسام

چه تحقیق و تدقیق فرموده و مولانا رشید المتکلمین بر هر سه کتاب یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار چه تقریرات نما کرده

که بالاخره بنوبت مبریت ایشان از زبان مجتهد طلعت العلی تمام گشت و اگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد نتیجه
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متقدمین بر آن بر دو بوده به بیند چه نوع جماعت شکر با بر اصول و فروع
بیرحم ستانه کشیده و امرکی غیر ندامی یا ایها التقیه ادر کنی آن نه نتواند کشید و حرمی بر زبان نتواند آورد و تقیبا
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این ذوالفقار مصنوع روزگار و آن ذوالفقار حیدر کرار و انیکه گذشتم در باره
فرزندان و مستفیدان اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم مینوازند مجلدیکه من بجواب الفقار
مصنوع مجلدی ضخیم است یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه و حاملان متن است که حرفی از شرافات
مومن جاهلیه باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز در گرفته و قبل ازین یکدو باره جسته احباب
حال کتاب مذکور را بیان کرده‌ام تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائش را فرستاده باشم و ادسیر این
گلزار و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد تر سید
که و بال جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و مال قلت استعداد ش از تشنید روشن شد که او نخواندن عاجز است
پس در تعیینش حبین احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت و مساعدت تالیف مثلین
به نمی آید و نوبیسانیدن کتب شیعه و قلت مداخل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
ست شب چو عقد نماز بر بندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز انیقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان سکونت که سقف خشن پوش است سقف آنرا از چوب و گلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که الهی نزد من غیر از کتب خاتر دیگر چیست انیقدار دستی یابم که خس
پوشی را بپردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم تراشیده بر آمد سخن در آن بود که بعد از کتاب نجوم الشیاطین
مولانا رشید الملة والدین رح انچه از عکان قوت بتعلیقات رد بر ظاهر است که در زمان سعادت اقتران علامه طوسی
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بستر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از انست ترتیب داد
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که غار تخطی تعبیر واقعی از ان خواهد بود و پس جان
بلب آمد که مراد کس نگریست چون آن میدان طی شد و از یاکوبی کشمیری نقال در تقاضی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی مکر و دغدغه متوجه گشته تا با مباحث کتاب و منش را که جواب کافی باب اول تحفه را
قرار داد و جواب کشمیری نقال را جا بجا در تقریر قطب بتحتانی که قسم شتی قسیم صعود و قسیم شتی قسم میکرد و بر ساخته
دکانی ندانسته سیفا ناصری با مشش نهاده بود زبیر و زبر کرده و درین حد برانی المتبع خطوات شیطان را
رمی وددومی باقی نگذاشت و بر هر کسی واضح فرمود که الحیوان لاالعلم در شتی مطلق و مطلق آتشی تمیز نمیکند
الی غیر ذلک تا البته هر زه درای او را بدوخت و خرمن هفوات آتشی را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه پیدا
عجز و زبونی هر یکی از مکان پیر و جوان نمود است عبارت آنمقام نوشته میشود تا بداند که هر چند قلم بدست شخص و من ما

رفقه وناممکن محدثه این سیادت درباره امامت مختصر عمدا باشد پس حاجت نقض نیست که بجا درین تالیف سوختا
نقض طعن المرتاح وغیره بنگرند باشش گاهی مشغول اجمالی می آید وملی نخواهد که نیت را منسلخ کنم لیکن بخاطر داری ساکنین
می پردازم و بلسان می نویسم که هر کس آن را می بیند حق میگوید که مخالفین کا نهم احیاز نخل خاویه نمل نرسے
نعم من باقیه والعجب که تالیف اتقال کشمیری همین ست نسخه را نام برد جواب بیاد فش که هر عدد وثانی تشیع
والشعبان است و هم باب نقض را که نهم است درمیقام شمرد معنا آنکه حاجت به دستش دارا باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را قابلیت استعداد
یاد نموده و صاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفه اثنا عشریه قلم بردارد و چنانچه انهم جمله
تبرج ولسبه تمام در مقاله سادسه ازین مجلد برگذشته من شاء فلیرجع الیها و از نجا تم توانی دانست که منافق
با دوستان و حریفان خود بی غبار نمی باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رفقه او ست نه دیگری
دلیاقت نیابت امام نزد کسی مخصوص بدانش گشته هیچ کسی پس از رفقه باو درین استحقاق احدی را
سرکشی نیست اگرچه باقر مجلسی یا دامادش شیعه باشد نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمان نیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایهٔ آن شود اما حسام پس حالش از مباحث تصحیح الغبی معلوم
تواند شد که از مجتهدی کتاب تنبیه السفیه نیست و احیاء السنه را و قیتیکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست و حق اینست که چون اثر اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کمتر سیرایت نمایند که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی لاهور دور دست است بنده آنرا دیده ام اگر سامان از تالیفات مثل امام
رازی یا هم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا معاد
بهم نپیوندد و انشاء الله تعالی سه درنهایت عذر باید برای بسا آرزد که خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ
اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقاشش میرزا کاظم علی صاحب بر داشتند و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد و غالبا
عجز از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خمار او نزد پیر دهقانی صورت اجتماع گرفت آن وقت در جواب تحفه باز طبیعتش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن انهم و رسیده تا کسی
با قیاس نتیجه نبرد و هل هذا الا السرقة الخالصة کما لا یخفی و سائی چند میگویند که میرزای موصوف
با من فرمود که مکرر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
و چنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن با کسی ذکر آن نه نمود و چنان دانم

اوست حکایت آن افیونی را زنده میکند که گزرش در اثنای راه مرد واعظی افتاد که بر منبری نشسته و هزاران مستمعین گرد
گردش ایستاده و افیونی بهزار مشقت در آن هجوم داخل شد و دید که فضائل نکاح و حسن معاشرت و مباشرت بیان میفرماید
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد و اندر پس تفصیل این اجمال در مزید ثواب را می شنید
و خویشتن را ملامت میکرد که از روزیکه استعمال افیون ترک کرد از این سعادت محروم هم حالیا بالضرورت می باید برین
اساس دیوار نهادن و با علای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن تنها را
معاودتش مبادا شد پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را اعاده کرد و زن گفت خداوند کریم
اکنون باهر دو را توفیق بخشد تا دیوار عرش را کامل کردانیم افیونی گفت غفلت در کیفیت افیون مرا نمیگذارد
که تحصیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف کرده باشد باری زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بفراشش منهمک هست بازوهای او تپانیده گرفت و گفته برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی برخاست و بجد و جهد تمام فارغ گشته دعا کرد که الٰهی عوض این زن نیکو دان که از ثواب محروم نباشم
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی تفت شده و گفت که وا اول هنوز خشک
شده و تو میخواهی که دیوار عرش بنهی و در مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رفضه بجوابات تحفه اثنا عشریه تو
کثیر بکار برده اند و آغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطب لوق
مولای خود و قلم بجوابش فرسود و اینهم تحقیق نه فرمود که ایا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد و از
و چنین نام گزار و پس بعضی از علما بمجرد دیدن ذو الفقار بروایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذو الفقار
مصنوع بسیاری از اجزا نوشتند و نامش بوارق الفحول فی دمار اجانب المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
چگویم که چه کردند که عبارات بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هرگاه غور کنی که خواهی نزار
افتاد بلکو سے دلی اندامی و عیب جوئی از وقت عبدالله بن سبا تا امروز از شیعه سبیه و بیشتر ائمه است فضلا
افواههم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب ابتدای خود رسید آن شهرت
شدی چنان شدادم که پیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فاعتزلی نوشتی و لیکن اغیر دم توفیق ان یافتند
کلاین مضمون از دست نداده اند که این سخن را خود تو مبدا بوده که فرمان کردیمایش افزوده وا این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدیم که بمجرد غیظ و غضب برکسی هجو او را فرو می پندارند مگر ترا باکسی از افراد عالم سروکاری نبوده جواب داد
که آدمی مدنی الطبع هست و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند و حسن معاملات از هزاران کس ملد و مستثنی تواند شد و لیکن پیش آنکه اول وبال هجو بر نام ناظم
می افتد مثلا میگویند که هجو میرزا رفیع است و این هجو صاحبقران الی غیر ذالک و با اینهمه که تقیه در مذهب ایشان
ضرور هست و اینهم تا ظهور حضرت مهدی عجل الشهود که خود امام زمان محکوم است به غیبت و اینهم از هزار سال

واگر دو زن بر وی بنشیند تقیه می فرماید ولیکن با نیمه آتش این محنت با ایشان می افروزند بخیر جهیں آن میر اند بودند
هرکس شکایت میکنند و قتل صاحب سوم و اولادش را درین کتاب میگویند بینه تحریر علمای سنیان که تن
انعام اسلام می نویسند حالا که تقیه امامیه در مذهب شان بمراحل دور است کما لا یخفی و چنان پرده معیت
بصر و بصیرت ایشان را از کل میگویند که تا امروز همین جهالت و بلاهت ازین قوم سر رد لوم معاینه کرده میشود
که شکایت سنیان میکنند و درین یابند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه ما یستحقه چنان عادت
گرفته که اسامی مقدسه خلفای ثلاثه برحق و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بی سبب دشنام نمود
نویسند و مفتریات ایشان احدی و نهایتی نیست و تحلی آن کردن دشوار و این تقریر بعد از ذکر مجتهد بلفظ غالبا افزود
و در اثنای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول یقین ذکر کرده ام تا بدانی که در انتساب تقریر اول بمجتهد که علاقه با حکام
مجاهدین داشت بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی نمودم و چون امر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خبر آن دادم و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد مثلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کامرانی کاری از ین ابحاث نمانده چنانچه عزیزی در مکاتیب جا بجا میگوید و دیگران نیز
چنانکه میدانند اگر در بیان این امور اغلاط پیش آمده عجبی نیست این قرینه هست بر آنکه مجتهد را هم تهمت و لفظ علما
دهلوی برای صاحب تحفه گفتن قرینه ایست که کاتب عبارت مذکور کسی از متقدمین بلکه مقلدین صاحب
تحفه باشد خواه از اقارب خواه اجانب کتنوری الی غیر ذلک من القرائن لاجرم حکم جازم در امر ثانی نکردم نعم
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سمند خامه در میدان متعلق بعبارت مجتهد در مقام جهاد یقینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه ظنا و تخمینا تا باینجا رسید یاد آمد تقریر انقلاب که جا بجا در
اوراق نیز مرعی گشته ولیکن در بخصوص متروک شده و تقریرش آنکه آیت کریمه منسوخه ذکر نموده ناسخ آن در
باره حکم سرایا ثبوت دارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی خون ده
کس از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر و نتاید و پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد دران مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسولخدا صلوات الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران میجنگیدند جنگیدند لیکن امام بلا فصل که امامتش از آیاتیکه در محکم سنعلمه
منش و آنکه عشیرتک الاقربین در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو دامن
بر کفار می تاخت و نسبیه مازنیه برای حراست حضرت سنیمی کینه را سپر ساخت و هم در معرکه احتمال سبقت و نشان
پیش قدم بود حتی که سپر خود را که دران وقت میکریخت فرمود که در جهاد بکوش تا جامه زنان بپوش ای نامرد
از جا از سوی پیش میگریزی و خون منکران توحید نمیریزی تا او را رگ غیرت و حمیت جنبید و شمشیر بکشید
آنجا میرود و داد جهاد داده بشهادت فائز گردید بس درینصورت که فرار یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار که ایمان

و اخلاص شان از اوائل بعثت و مبدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است یقینی پس وصی و چار سه هر دو بسبب نفاق ابد
گذاشته گریختن چا بر تواند بود حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نموده بودند پس دعوی مجتهد بنابر
غیر ایشان نه این مومنین مستلزم کمال نفاق برای این رئیس الناصرین تعالی بود که غیر این دو کس از مهاجرین و چندی از انصار
کما فی منهج المقال و غیره من کتب المتقدمین که یار حضرت بود و از نیجا هر ناظر را علم ضروری هم رسید که بگریختن ارکان امامیه
مذهب مجتهدین مصداق مخشفنا به و بداره الارض شدند و فقه محصور گشتند درین امر که نفاق ارکان لازم آمد که ارتدوا القهقری
و اگر بتاویل تقیه ایشان را بامی دهند ترک واجب عقاب و عذاب معاذ الله لابد و حضرت امیر و چار سه هر دو جناب
و بعض انصار مقبولین بر می گردد و دلالت چنین مناص سبحان الله بنابر چنین بعضی بعضیر آباد می ملاحظه کردنی است
که در نشستن رحم هم قرین چنین زاویه محمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واو قرار دادند امر وجب را قطعا بر اصول مجتهد بجا آوردند که خوف و تقیه منافی
آن بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرآنی الا ان تتقوا منهم تقیة و نیز و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الآیات التی ذکرها فی رسالة التقیة للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عتاب باشند الحق بایما
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که انها بجهت حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه و بامون
موافق آن آیات قرآنی خزیدند و منزوی شدند و حضرت پیغمبر و عیسی اکبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق معه الا علی
و بپاس آنها جناب رسالتمآب و شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقتاً اصل الاصول
و مدار مذهب شان است حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت بود و نیز نباید مگر
در قصه خم غدیر که بقول علمای رفضه و دور تسلسل آن دارند حالانکه بر ظهور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هر گاه این مسئله متفق علیهما است و اختصاصی با سنیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس فاحسب علیه الجواب
چرا نمیگوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که فرار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نمودند و رسول خدا و بعض صحابه اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقیناً این جحود در
افضلیت صحابه عموماً بلکه ارکان رفضه خصوصاً ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند
و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد حالا یا مقالا که ارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یاران همچو مقداد و عمار را از انجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است بالقیم در
حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف لا سیما که شنیدی قلب تقریرات بر ایشان مجتهد با ما قبت از بیخ و بنیاد
اصل گفتگو منهدم و بیخ و بنیادش باقی نماند یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد دشمن عقل در آخر تقریر مقدمه اولی می نویسد که قاعده ما من عام الا و قد خص
مخصوص شد الخ و بنیادش نماند که چون قواعد شریعت مجتهد عدیم المثال منصب استدلال را در ضروریات بر او که دلیل و برهان برآورد و بر
هزار القضا و با لجمله انیمیلان با وجود کثرت غوغا شنی که درین جمع شنیع و لغو بابت ما زی چنانچه باید نور دیده شد و هیچ فائده نماند مگر سعی که با بفهم
تعلق بجناب فی النورین رسالدوجوابش بعد از رجوع بکتب سیر و تواریخ ظاهر است که از بعض عبارت جناب او وضوح می گراید که بر تقاوت شریعت حاضر بود

چنانچه از کتاب پیداست که الانجم و الفرقان اربعین روزیا صحیح ترجیح مثبت چیز آنهم که از نص قرآن که بیان آن مینمایند
وارد است پس چگونه اهل ایمان غفلت توانند کرد و تکلیف که از آن روایات خود دانسته و لایح است که در صدر اول
این قیل و قال اهل اصحاب را پیش آمده بود و مسائل الآخر تیز و ترکش در باخت و بعد از شنیدن این نص قرآن
در هواجس نفسانی چیزی نیافت که بیان جنگ و منع ندو سیتر نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول بود و بجا آن
چنان گناه کبیره و بعد در آمده حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرماید تا آنچه در آن تعزیه واقع منصب حضرت رسول
هست هیچ شاهد در سانحه نیست بلکه تدارک با مات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبیخ و تنبیه
و تلقین بسیار است تا همه اجهرت مشوده از آن باز مانند و دیگر بار خود را گرد آن ناروا شدند یا وداری ابن روایت که
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضی در آن بودند حضرت
بعد از اطلاع بران چه قدر اهتمام در رفع آن فرمود و بر منبر برآمده هیچ دقیقه سرزنش و ذکر وعید باب شدید
فرو نگذاشت منصب حضرت همین بود و برای همین بر کافه خلائق از جن و بشر مبعوث شده والحمد لله علی
ظهور الحق و زهوق الباطل نهایا که با ذهان سامعین و ناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را
بران آورد که دو دمان ائمه هدی را باستی نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و الیها کمال
تشیع و افراط آن بامور راکملف الصوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت المؤمنین
پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتمداری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد مگر برای بقای
نسل مطهر و اهتمام متاخرین درین باب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که قدموا علی
نارًا هم یحسبون کیف لا فانهم هم المنافقون الغرض سیاه پوشی و ماتمداری لوازم آن هر چه از فتنه
دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم اناف الامامیه باقیماند آنچه از سوید آشام
بعضی چیزها را مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاهلی و ناعاقبت اندیشی است
رفته قوله اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باهل مجلس الخ اقول باید دانست که چون مجیب
مصیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا
توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکشند و عطر میمالند و روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی
و نشاط است مجیب مصیب برای الزام شیعه شنیعه برخاسته و خواسته که ایشان را بآنچه تصریح بدان کرده اند الزام
دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب و مغلوبش سازد و درین مقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از ساحرین کار است مثل
زاد المعاد مجلسی و رساله تحفة الزائر و غیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب از رسائل
بالتفصیل بهر برهان و دلیل که باید مروی مذکور است و مجتهد درین قول فتوی باستحباب آن داده یعنی برای آنمومنین
که حاضر مجلس عزا شده اند طعام برای شان میباید نه برای عیال و اقارب حال آنکه ایشان احق و اولی باین احسان
هستند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و بجا آوردن ذوالقربی یاد میفرماید و شیعه درین باب

چنان تقریرات طولانی نمایند که در بحار و دیگر اسفار از مجلسی وغیره دیده می‌شود بیان خود سخن نیست حتی که در
ادای حقوق ذوی القربی بتفاسیر چون کلینی بدان قائل شده اند که آیت وآت ذا القربی حقه در مسئله متعلقه بارث
وحضرت با وجودیکه فدک حاصل نشده بود مگر در مدینه وانگاه بزبان خود از جناب سیده فاطمه زهرا را ابنهم بود
چنانچه نوشته باشی حالانکه خود مجتهد اقرار بدان کرد که هبه بدون قبض کلاهبه است الغرض اهل وعیال شخص
البته بدین امر لائق تر اند وازانجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج بطعام است اهل وعیال او را دخلی در تقسیم و
وآمادگی اسباب طعام رسند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولا ودیگران را ثانیا ولیکن
چون وجهیات را در مذهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین نساء راز نیست که در کتب کلامیه مثل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند ونزد عرب این مثل شایع شده که الشیعه نسوان هذه الامه
جناب مجتهد انهم خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حاکم بدان سفر باید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کردند وطفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی بعد از دیدنش مضطرب گشته وبرای آن چیزی گریه وزاری
بلکه فریاد وبیقراری شروع کرد کسی از زنان یا بنده همسایه خویش حکم میتوانند کرد که دهن دیگ را بر گشایند ولقمه از آن
این طفل را بدهند که معنی آن وصول ثوابش بمیت می‌شود پس نزد شان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولا ورا از آن باز نه دهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند وپنج آیت را تلاوت نمایند ودستها بلند نموده بایصال ثواب
بر دارند وبدون این امور اتصال ثواب معنی ندارد ودانیم در هم خواه مذکور باشند خواه اناث غافل
شده اند ازانکه بدلالت قرآن مجید واحادیث شریف چنان به ثبوت رسید که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست وانمقدمه البته بدیهی است که موصل در عالمی دیگر وروح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد ازین چون بیاد رسید این تقریبات بجا می‌آرد ثواب انام ونشان نزد اهل عقل ونقل کجا پس چون نیت
خالص دعوت مومنین نمود ومحتاجات خویش را دخلی نداد وایشان را طعام خورانید بالیقین ثواب بران مترتب
یافت الکنون اختیار اوست برای خود آن ثواب ذخیره گرداند تا دیگر برادران شریک نماید که موجب تقرب او بارگاه الهی
خواهد شد کما لایخفی اما آنچه در بعضی گفته که ادعای دلالت آن بر فرح وسرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت
بعض جلیله کتب روافض خواسته که ایشان را بروایات خویش ملزم گردانند وانیمعنی بدون آنکه مقبول باشند آن امور نزد اهل
خصام چگونه قیاس منتظم تواند شد واز کتب روافض چنانکه اسامی چندی ازان نوشتیم کالشمس فی رابعة النهار پیدا
که علمای حنفیه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام میدانند وحکم باستحسان آن بزبان می‌آرند پس عیان است
که بر عادت خود جناب ملک العزم بانی مدعا مجیب سبب را نفهمیده اند یا خود را بوادی تجاهل وتغافل برده اند وانیم از بعاد او در سوم
اهلسنت چنانچه ناظرین وسامعین از کتاب سید السند الحاصل رسانجاکه علمای امامیه انیحکم کرده بودند که توسعه
طعام را ایشان از باب مستحبات میدانند وآن دلالت بر سرور وانبساط مے کند پس مجیب عجیب حلو

الا امر راضیه پیدا کرده در مقام آنکه مرحوم اگر کتب ندارند نباشند و آگاه نگردیده‌اند پس حقیقت اینست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظا حکم مذکور یافت
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس از کتابت
و نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و ملاجل نی و تغنی بترانهای موسیقی باشد پس اولی آنچه از دست میباید داد و سبب نیست که این امور نزد اهل اسلام
که مقید بشریعت اند در مجلس ماتم متعارف و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظا الات شادی
و نشاط در آن ضمیمه باشد پس معین شد که کلام در طبل نوازی و ملاجل زدن و تغنی بترانهای موسیقی است که توسعه
طعام را در عرف از الات شادی و نشاط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند
احتمال نمی دارد که مجموع را بحیثیت جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور را ضمیمه چیزها چنین است و ایضا توان فهمید
که لف نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق یابد بتوسعه طعام و شراب الات شادی و نشاط متعلق گردد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بمشابهت عین مشابهت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری که حکم بمشابهت او
دلیل است که میگویا که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن نباشد در دهه محرم
ولیکن از انجا که آن روزها را مثل سوگواری و ماتم داوری حقیقه قرار داده‌اند قید سوم را چرا گذاشتند و ده روز
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمردند و ناظرین در تحیراند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته با لوازم و عوارضش و ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظه انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هر گونه حجت را برادتمام نموده و از مواعظ بسیار ارشاد کرد تا که
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من از ضرع عقار از دست رود حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان بر ذمه من است و نیز فرمود که چشمه بغیغ که معاویه تمنای اشترای آن داشت و صد هزار اشرفی
میداد قبول نکردیم بتو بدهیم چون سر باز زد حضرت امام حسین سکوت نمود و هرگاه شور و غوغا از لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا خواهند جنگید این مهلت بعد حیل و قال
بهم رسید پس حکم کرد آن شقی حجاج تمیمی را همراه چهار هزار سوار که دریا را بفوج خود ضبط کن تا قطره آبی نرسد و بعضی گفته‌اند
که از روز هفتم محرم آب را بسته کرده بودند و از حدیث امام صادق که در کتب مقتال وارد شده و در منع
روزه عاشورا امر و لسبب ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین را با اهل بیت و اصحابش سه روز محاصره
کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی آخر ذالک و مخفی نماند که محدث نجفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر از قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البغیغ فی الحدیث

بعث امیر المومنین علیه السلام الی رجل بخمسة اوساق من تمر البغیبغة بیائین موحدتین و غینین معجمتین

و فی الوسطیات شعنا و فی الاخبار منیعة او عین بالمدینة غزیرة کثیرة النخل لآل الرسول علیه السلام وفی تاریخ ابن
النغیعة تصغیر البغیع وهی البیر القریبة الرشاء و ما البتبقات والمغیرة عیون عملها علی بن ابی طالب بینبع اول ما صار
الیه و تصدق بها و بلغ جذاذها فی زمنه الف وسق و منها احنف الاراک و خیف لیلی و خیف الناس اعطاها
حسین بن علی رع عبد الله بن جعفر بن ابی طالب یا کل ثمرها و یستعین بها علی دینه علی ان شروع ابنته من یزید بن
معاویة بالجملة کلام در توسعه طعام بود و تقسیم آن بر اهل مجلس عزا و بر ظاهر است که چون المجلس المحفل عزا و قرار داده
البته مقید بود یا بکر در رعایت تلقین بر اتیتهم سر زدن تعالیم بعضی و بنابر اباحت در آن بنا شد و طپانچه بر رخسار بانزدند و سینه را نکوفته
و گریبان را ندریدند چنانچه از تفسیر قمی و هم از کتب معتبره دیگر در اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین مغلطه که خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف الصلوة والتحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و جائز
تواند بود بلکه معامله بعکس می باید یعنی چون امام در عین مصائب رخت دنیا بر بستند و بدست اظلم الظالمین شهید گشتند
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده در زاویه غم و اندوه نشسته
مومنین را اتقیا والمومنات منهم بالعلحی را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده برای او فرستادند تا امر از تجدید
ضیافت خویش گردانیدن و ازین مجتهد بلادت کیش عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب نیست که
لا اقل را ترک نماید پس اطعمه گوناگون همه آتش زدن تو حرام باکرده خواهد بود بل هذا الا احداث من لدیه
فکل قدح یعود الیه والعجب که مجتهد هنوز نمیدانند باوصف روایت اسنادِ کلینی و تفسیر قمی که هرگاه ام الاثمه [illegible]
و خلیفه بلافصل را باکر دست علی وصل اتفاق افتاد که گوشت و چرب بود و دیگر لذا اندر را ترک کرده بودند و گرد
زنان نمیگرویدند اسے غیر ذلک خواه جماعا خواه غیر او سے حضرت التنبیان از محدث و المستحب دست برنفس بغایت
قصور من مود تنعمه و آیت کریمهٔ یا [illegible] لا یحب المعتدین نازل گشت و با اینهمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرده بار
رفضه را باید برضرین [illegible] براوران [illegible] معنوی او جان و دل خویش را نداده [illegible] که این مرده دلان نیز
حق اینقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی است که باید در بیان معنی آن کفر معنوی
گفتن و او این جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند از جاهلیت میدهند و مفاسد را مصالح نام نهاده
می ستایند و قلوب مقلدین خویش را بدکر چنین هفوات می ربایند نعوذ بالله من افساد الاخر بعد اصلاح [illegible]
و اگر او در تجویز معنی احداث شریک ما نیز بود چنانچه از منقول از الخصوص از رساله المکاتیب شرکت او با صلاح
رسائل ما نیز ظاهر است پس تناقض صریح هم در کلام او مر او را یا بد کما لایخفی و برین تقدیر اگر در اثنا
عشره محرم تفرّج سببے پیش آید مثل نکاح مومنی با حضور رسانیدن از مومنین و توسعه طعام و اجتماع
اعزه و اقربا رو دهد باید که اینهمه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند به یقین که در کتاب مستطاب برای
کسانی که از اخوان خویش خیرے می تراشیدند و میرسید آن سے کردند چه نکوهش فرموده اند
که مشهور است الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود باست [illegible]

ونیز ربانی وخود را از ان شمرده وارند و بشیر الطامتیا که یکی از ان قوت قدسیه باشد ذات خود را منصف
کرده اند پس مثل مشهور که خود فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق ما انبئنا
ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب
واکثرهم لا یعقلون واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه
اباءنا او لو کان اباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون الی غیر ذلک من ایات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهدین ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل غرا را بیما مشتغل کرده اند پس ان رسائل و احکام را مانند
کار عوام کالانعام است یا مجتهدین طعام بعد ازین انچه از راه بیخبری گفته و بطور استثنا آورده که ازین عوام فرقه شیعه
میتوانند گفت الخ یاران انصاف بدست شماست عوام را فقیه غیر از خوردن جا ضربی زدن رنج لعن ببدگوئی خواندن کی
احسان بگیرچه بیانند چون او به دربار منتظم الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه رد بر روند بیان عرض کردند
احسان مرتبه کو فرمود این همان کس است که آچار تعزیه مے انداز د و همه کس خندیدند وا دمتاخر شدند
مقصود انیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین است که مرثیه احسان الخ بخوانند بدانند که شیعه رئیس ضمیر که خالی
از تشبیهات و مراعات صناعت شاعری نباشد نمیرسد فهم و ادراک ایشان تا به صحیح بخاری چگونه توانند رسید
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمان نائب امام زمین کسے رهانی
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه که بی اختیار از زبانش برآمد
البته از جائی خود خواهد بود و فکر هرچه درین کتاب گفته همه اش مهمل و بیمغز اگرچه او آنرا اشکرف دانسته
میباشد بالجمله چون این استنباط نیست مگر کار این مجتهد اکنون حال این صناعت از مخبرین انام باید
شنیدن که مجتهد را در محراب مکند لسیم الله اگر فرصت مطالعه روایات صحیحه و شرح وحواشی
آن بحجم رسیده بود که تش بر رساله ذخیره بذل القوه فی سنی النبوة بالیمنی مشغول است که آنرا با وجود
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهائے حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و کتابها
سیر توان گفت تا مغلط مجتهد از دید نشش بقدر سطرے چند حل میشد و بعیان میرسید که استدلال مجتهد است
با مر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ را نداند چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برائے او وعید های
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرقوم است که تفصیلاتش موجب تطویل و بیاد نمی آید که
مجتهدے درین بلاد از مجتهدان رفضه با وصف قلت علوم منسوخ را برائے دلیل برگزیده باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باتحے نگذاشت تا برسوم جاهلیت
چه رسد و نقد افاده و اجاده الشیخ سفر لبتانه که از لات عزی برآورد گردید که توریت و انجیل
منسوخ کرده اکنون حال ایمتام بشنو که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة چه نویسد و فیها

بعد الفراغ عن غزوہ احد وقع الامر بتحریم النیاحة علی المیت وخمش الخدود وشق الجیوب ونحو ذلک ولم یکن
حرمت قبل ذلک الا فی ایام غزوۃ احد فلهذا ناحت النساء علی قتلی احد وبکین علیهم فلما سمع النبی صلی الله
علیه وسلم بکائهن قال ان حمزة لا بواکی له فناحت النساء علی حمزہ وبکین علیه کما صنعن علی قتلاهن ثم لما فرغ
عن ذلک نزل تحریم النوح یومئذ ونهاهن عن النیاحه بعد ذلک الیوم کما صرح به الحافظ ابن کثیر فی
البدایة والنهایة والعلامه الشامی فی سیرته وفیما بعد فراغ غزوۃ احد مثل المشرکون بحمزۃ رضی الله عنه
فلما رای النبی صلی الله علیه وسلم ذلک قال لاُمثلن بسبعین رجلا منهم مکان حمزه فانزل الله تعالی وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به الآیة یعنی در سال سوم از هجرت شریف بعد فراغ از جنگ احد نوحه کردن
حرام شد بر میت طپانچه زدن بر رخسارها وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود و در عین
غزوه احد ازهمین جهت نوحه کردند زنان بر شهدا احد وگریه وبکا بر ایشان نمودند هرگاه رسول خدا گریه زنان
در انشنید فرمود که به حمزه زنان نگریستند پس نوحه کردند بر حضرت حمزه وگریستند چنانچه بر شهیدان خویش
باز چون فارغ شدند ازین گریه ونوحه در همان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی الله
علیه وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحه بعد ازین روز چنانچه حافظ ابن کثیر فرموده در بدایة ونهایة
ونیز علامه شامی در سیرت خود در همین سال بعد از فراغ جنگ احد مثله کردند مشرکین حضرت حمزه را
چون حضرت صلی الله علیه وسلم چنان دید فرمود من هفتاد کس را از مشرکین مثله خواهم کرد یعنی گوش
وبینی شان خواهم برید مثلا حق تعالی نازل فرموده آیه که حاصلش آنست اگر مثله کنند همان قدر
باشد که کفار کردند واگر صبر کنند بهتر باشد برای صابران ومقام حیرت است که در وسعت طعام
اینقدر گفتگو میکنند ونداند که گریه وبکا وسینه کوبی هرچه باشد وصاحب عزا واولادش را و بالذات
میشود وهجوم دیگران بالفرض تا بواسطه مثل شده درست که گرسنه را گریه سم نمی آید زیاده برین نسبت
که غذای عمد حیات شد پس توسع طعام را تا خود صاحب عزا والمقتول ول نخورند که مانع توانند شد واگر
حقیقه بپرسی معنی این مثل در عرب هم معمول نیست مگر یاد عزاری که حدیثی که کلینی در کافی متعلق
با تمدارے جناب امام حسین آورده وعنقریب درین اوراق گذشته وهنوز از اذهان ناظرین وسامعین
محو نگشته از انجم اینمعنی مستفاد است واگر جناب مجتهد الزمانی را در فهم معنی آن صعوبتی پیش آمد
که در عیش وکامرانی خود را منهمک ساخته اند حتی که در تابستان از روزه ماه مبارک رمضان محروم میباشند
کما سبق مرارا وبر طور امام الفقهاء والمتکلمین سید مرتضی علم الهدی ثانینی چیزهای غیر معتاد از
راه غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقة در روزه رمضان خورند یا نخورند در
خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کما روی فی الثالث عشر من مجلدات البحار
عن التقلعی انه فی مجامعهم عند روس الاشهاد ولیکن افطار روزه تابستانی بمیوهای که ماکولات

وہیچ ابتلا کواب فرستادہ امراء اغنیا پر ضرور ست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی باوجود حل لغات اند
شرحش می نویسیم اگرچہ تکرار منسوب کشند باین کہ پایہ کہ ترجمہ بعضے از عبارات رسالہ قدیمہ بطور ترکیب
نحوی از فاضل بداونے بار بار بیجواست درست و پاکم نکند کہ لماتم بفتح میم و سکون ہمزہ و فتح تاے
در بالاجتماع زنان برای غیر النساء و الخدم عطف بیان ضمیر درنگین ست الجہد بفتح جیم و سکون ہاء و
دال بے نقطہ مشقت السویق بفتح سین بے نقطہ و کسر واو و سکون یاے دو نقطہ در پائین قاوت کہ از
پست ہندی می نامند و شربت آن یا عبارت از آنیست کہ از آرد اخل شربتی میکنند و سے اشامند و لفظا جون بضم
جیم و سکون واو و نون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار کہ شکم و بالہاے
آن سیاہ ست و جائز ست لضمیر راجع بجمع مذکرے کہ از غیر ذوی العقول باشد اینکہ مفرد و مونث باشد و اینکہ
جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطہ و تشدید سین بی نقطہ بصیغہ مجہول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آواز نرم و فواید این حدیث بسیار ست از انجملہ آنکہ از رد آن ہدیہ چنان ظاہر شد کہ در ماتم تکلفات
نباید داخل کردن و درین بلدہ شیعہ تکلفات زیادہ تر رسوم ست کہ در بلاد دیگر نیست کہ اگر از برگ
پان و مانندان دستہا کشیدند بانواع لذائذ دیگر دست کشادند کہ گاہے در غیر محرم صورتش بدان
و زینت از زر و نقرہ و نقش و نگارہا در عالم خواب ندیدہ باشند از انجملہ آنکہ ظاہر شد کہ این خبر
عید و سرور بودہ است پس طبل نوازے و جلاجل زنے کہ علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گذارے نوشتند کما مرت الیہ الاشارۃ بطریق اولے از اسباب شادی و نشاط خواہد بود از انجملہ آنکہ امام
صادق رضی اللہ عنہ بجاے لفظ شہادت لفظ قتل استعمال فرمودہ و مجتہد الزمانے برای چنین کس
معتقد ناصب گشتہ و حاجت اعادہ باقی نماندہ بسبب آنکہ بحث مذکور عنقریب درین مجلد ہم گذشتہ
و چون ناصبیت حضرت صادق محال ست فتعین الثانی و ہو المطلوب از انجملہ آنکہ قزوینی ناصبی
شارح کلینی اعور ترجمہ قتل کردہ بلفظ کشتہ شدن بلفظ شہادت و آنچہ مناسب مقام باشد چو حضرت
امام حسین ع اصل الاصول شیعہ یعنی تقیہ را گردن زدہ بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجملہ آنکہ حضرت امام صادق ع لفظ امراۃ براے زوجہ حضرت امام حسین ع آوردہ حالانکہ از ہمین غایت
بے ادبے و بے اندامی نزد مجتہد شیخ الاناسے سرزدہ حتی کہ از کتاب طعن الرماح او پیدا است کہ کفر
دانستہ و ایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الی نقض الکتاب المذکور الذی سمیتہ
بنقض الرماح فی کید النیاح از انجملہ آنکہ زوجہ طاہرہ حضرت امام حسین ع کہ در سفر کوفہ ہمراہ بود این
زن کلبیہ ست نہ مادر معظمہ حضرت سید الساجدین یعنی شاہ زنان مشہور بشہر بانو کہ حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش و انکاہ در عالم خواب با ریحان خود بستند و حضرت زہرا مشکل خلاف آیت کریمہ
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ در شب دیگر برگشادند باز رفتہ براے حفظ قواعد مخترعہ خویش حاشی

مختلف الاقوال والاحوال اند و تاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند و اگر سر خود بپوشت پا برهنه ماندند بالعکس
و صاحب وفات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را با غلام ارزانی کرده امام حسین ع نکاح بست
و خلیفه وقت خطی از شکایت نوشت و آنجناب چنان جوابی از قرآن مجید و حدیث شریف ما فعال اصحاب کرام
که محجوج شد چنانچه واسنه در ذهن هیچکسی از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند و بطریق اولی نمی آید که خاتون
شهربانو تمامی دودمان اهلبیت خصوصاً فرزند خود را در شداید مرض و نهب و غارت اشقیا گذاشته رنج فراق
بیفزاید که در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول باشد ؎ لعمرک ان الموت صعب و انما فراق
الاحباب والله اصعب ؛ سعدی در گلستان گوید ؎ پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان
در بوستان ؛ پس جناب امام حسین ع زوجه موصوفه را بجهتی و مصلحتی موافق روایت کلینی در سفر کوفه همراه نبرد و این آن
ماند که بعضی از اولاد و امانات را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خاتون شهربانو همراه نبودند آنچه رفضه گویند که او
بعد شهادت امام حسین ع بر ذوالجناح سوار شده در کوه و دشت ری غیبت اختیار کرد معاذ الله خود را
در فرات انداخت و این موت را برگزید اجمل که از کثیر انتشن مستعدست الی غیر ذلک من هفواتهم و مرا
از قواعد مخترعه آنست که مثلا زن امام بیوه نمیشود فکیف که عقد او درست شود در بروجه محبوب سید عالم
تهمت کنند که در سفر بصره چه اند شیدکه استاد کلینی بانتساب او در تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق شطر من
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علمای رفضه بنا بر یاد و سمعه که شیوه قدیمه قوم است چنان قرار داده اند که
آدمی را باید که جویا ماند که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان بدل
بسر کند و هر که از لاف و گزاف ایشان چیزی دیده باشد میداند که تا امروز ظاهر حال خویش را بطور ائمه
درست نگردانیده اند که بر هر کسی آسان است تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکل است جملت کما
افادات صغار و تالیفات فعالی و بحار الانوار مجلسی موجود و ملهم لتصانیف دیگران نیز از قدما و متأخرین دال
بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگری چنان افاده فرموده اند که در روز های عید مسلمانان مصیبت ایام
زیاده تر میباشد بایں معنی که هنوز چشمش نگرانست که ملکش با دگرانست یعنی اهل خلاف بدان طرف ده
تنعم و اوج و ترقی باشند و ایشان هنوز بامی خمول در انواع غم ماندند و اصناف مصائب خاک آلام و محن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شده باشند آنکه چه بحال ائمه چنان بود اهتمام شادی روز شهادت فاروق
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آنرا بجا می آورده باشند و از باید صلا میداد جگر گوشگان خود را المنتها لے
احادیث زاد المعاد مجلسی که درین روز بمیرد آنکه خانه را سوز د و صد صد برابر در شمار رسانیده باید شما چنان
کند الی غیر ذلک پس بجوزند بار بار نعوذ بالله من خرافات الرفضه لیکن کسی نگفت که این صلاست یا بلا
که چون بعد از شنیدن این مصائب لقمه از نعمای بهشت بر ندارد فکیف این اطفال از طعام دنیا پیش ازین
ازین بدیهیات هم کور و کر شده اند و بر اهتمام روز غدیر چگونه او را کرده باشند که نتیجه آن غصب خلافت بیان

مناسبش باشد چنانکه گفت از ارتداد تمام امت یعنی انتفای ارکان دین ثبوت عذر بعد تر از گفتار آنست
بحال مخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فذلکه الحاصل بنتیجه واقعه کربلا رونماید بعد از آنکه خلافت به مروان
بنی امیه رسید و ظلم اولین ایشان عالم را تیره و بالا گرداند کما فی نهج البلاغه بالجمله چگونه متشکل گشت و سوخته باید
که بر خلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اعیاد و طول میمون الله منه ستش روزیکه
لوازم عید بلا تقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب عطر و لقای احباب
بیان فرمود بلکه شادی میگردانید که این روزها هائی چنان آفرین است و لیکن یاد مرا باید که بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود که درین ایام که عمر مقتول شد هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد پس شوره شوی
و بلی هیچکی ابا دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر رویش حرآید و قبل از نیمروزم چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا همه سیاه باشد از فرور دران عالم نورانیت و ضیا و همان شیون ماتم
و بکا ست اگرچه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج و غضب خلافت و عدل گذشت الکنون حال بعض
کتب معتبره رفته انیست که در عالم برزخ بعرصه رستخیز مشغول دیدن صور برپاست و دیار بها بالعرش
جدا ست که کسی از شیعیان معمی نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح در دورتیش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید و آحادیث ائمه که در کتب مقاتل مصائب مبین ست یاد ندارے
که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسین راضی برضای الهی بسبب شنیدن نتایج و ثوابات شهادت
این شهادت شده بود چندان بیقراری میکرد که ملائکه از تسبیح الهی دست برمیدارند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رونمیداد تا بحدیکه جناب رسالت مآب چشم گریان و دل بریان از رونق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من دمی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آن وقت
گویا العالم هیچ شی این سکوت رسید باز بار بهمان حالت رجوع میکنند بلکه باتمام ساعت و ساعت قیام بین
حال و نعره جانکاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در تخصص محشری برپا شود و داور بیاد کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نماید واقعه شاه شهیدان را بر کتابی بروایات صحیحه و اخبار
معتمده خواهی دید که تا یکدو روز جناب خامس آل عبا با اهل بیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه مستعد آنجناب
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضاء هدف تیر و سنان دیر تعبیر جناب رئیس المجتهدین
معاد هند میرفت از کجا بکجا با وجودیکه در زلال کتاب منزل السماء آنجناب برآمد که بارها دانستی باز بجا معنی مقتلها
متعلق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب ذوالفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را برهم زد حتی که کشتگان را حساب
نتوان کرد و قیاس کن که از دستانی در کتاب امامت میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب امیر
از یاد مردم رفت و دیگر علما نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار توانکرد و عدد لشکر ملاعین را

از سوار و پیاده و الوف مختف در مقتلی که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که کارزار از سکندر و دارا و چنگیز بیشتر
هیچ کاره شده حیرانی اینست که ما حصن لشکرهای ملاعین تنها چنگیزیه در بخیال نیاید که بهیئت مجموعی این هیتنا خوف
و بشتا دکس یکبار بتازند و جمعیت مجاهدین بنات النعش سازند و بمصر اصلی شان رسانند که در بیست
نهور هرکس نیز با تقاضای پسیده شاید مقصود عجلت در شهادت باشد پس بوجه بلا دیگر چه معنی وارد معاذ الله
گو یند پادشاهی همراه جماعتی کفن پوشید و بمقابل تیمور آمد و حواس گم شد و زیر تیر رسید که گاهی اینقدر
پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن مے آیند و این از بهر کشته شدن
و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند و لیکن هزار جهد و مشقت تردد
یافت پس جبر و قرار امام غائب الدار وا از دیگران با وصف استعداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرد بر اصول شیعیان رفع نگار صاحب بصیرت و الصار باید دید که چه بلاها از دست خود
خود و بیه قطع نظر از همه چون از زبان ما در معظمه این کلمه برداشتی و درستی او برآمد که باز دارم که غلامان و چاکران
عباسیه محیط گشتند و نوبت بقامعے شور آب رسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و الاحقر هرگز چه چون
بخیند و چندان صبر برگزید کما هیم بدانست که این واقعه چه چیز انیست حال امام نرگسی سجانی غائب الدار که
اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا تا خلیفه عباسی نام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکرد پس جبر
و شکیبای او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین داماد حضرت رسول الثقلین
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببرد در رفضه از غایت جاهلیت جلا از پیکر الشانی بماده تاریخ مرگ پیمبر
در بقاے داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه زائد هم گفته اند و علما نقل از غایت
استقامت او بر دیدن بر جگر میگفتند و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلے پیرامون خاطرش را دنیافت و مطابق تقریر
سابق و لتصریح علما بند و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه میدانست که
نقب زنی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که خبرے از علم شان غائب نبود کما لا یخفی حال اکابر عقلای عالم
بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امامیه که ما باتباع ائمه معصومین سوئیم که از سر شان منبسط تو یم وارغم واندو
شان منقبض کرویم در حال عیال ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفضه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا لشیء لا یسمع و لا ترى سبحان الله ملت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیرية
و مجمع البحار الهندیه و البحار المجلسیه از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهادند در مجمع البحرین
و مطلع النیرین نقل میکند بعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة ای بفتح فسکون السمحة
السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات نواصب بیدین ملت بیهود

گویی سنت و در بوده ای ابن سبا انیمه آورده است؛ مگر شاید بتحقیق نظر انست نظر فاسئل باز دیده ام
باید علمای رفضه از غرضه النسا و در آیند و وسعت مثوبات انرا چنانچه بعضی از اکابر ایشان من
اقتدار بدان میکردند و امید سرای امام غایب الدار سید اشتند بیان کنند پس علمای شیعه سینه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فیض باطنی را بیشتر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان برنمایند **قوله**
و علاوه بران انچه مجیب استادان آن بطرف نموده و اقبح و اشنع ازان در میان اهل نحلاوه
شایع ست الخ **اقول** مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص ست بوتیره متکلمین یعنی علمای
شریعت و قیل و قال ایشان با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چندی یکی ازانجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاضت تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
متکلمین متعلق با دله شرعی ست و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مذهبی ورای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سردفتر
این گروه و زبان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله مفرده در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش ست و من بعضی را کرامت آن بزرگوار میدانم
ورنه هزاران کس از علما و ربا دکه آثار اقدامش میروند و کمال حسن عقیدت یاد آرند ملحق بجماعتی میشدند
که از و منحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین ست که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته اند مثل نجفی و نسفی و عضدی و علامه تفتازانی و علامه شریف جرجانی دادا در شرح
و بیان داده اند و قس علی هذا از رساله تقی و غیره هویدا میشود که اصلش از حضرات اهلبیت ست
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هرکس چگونه منازل آن را طی میکرد و خفیان
آن هی نمود بعد ازین تقی مجلسی پدر باقر عسیل هر جا که راه طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا مسدود گردانیده
پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
برانچه با خبر بوده اند چیزی که بتصوف او کرده خویش محصور فرمودند لیکن پیر دهقانی از جهت قلت علم
معرفت و فرو مانگی آن طور را بخیال خویش نیاورده و تقلید پسر لائق اختیار ساخته که پدر خود را در
رساله لیه نظلمت لیاق متمسک دانسته و در کنیگاه متر صد غارت اعتقاد میکند لا حول ولا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف حظی ندارم و از انجاکه در
کتب درسیه اهل امتحان بودم و باز بحسب ضرورت که شیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاگرد رشید
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف از ابداء حوصله یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاج دو سال
مرا بدین وادی کشید که قلم بدست گرفتم و هرچه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد یافتم ویقین افهمی نداشتم که علما خواهند پسندید از جهت و اتفاق چنان واقع شد
که خام گل یاسمن نماید پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشتم اگر بالحاج دوستان بخدمت بزرگان نشستم این
خیال شد که بعد از گذشتن عمری در توبه نصوح واختیار واخلاص وخلوص مثل سلف صالحین خللی ازین
امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تسوید وتبییض فرصتی بهم رسید وچنان سامانی نپذیرفت مگر که
از کارهای مذکوره برکسی گذارم که باستعداد خود سرانجام آن تعهد بدهد پس بسبب تنهایی نخواستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون این طریقه نمیدانم چه بگویم تا حیثی قدما
که فقها ومحدثین ومتکلمین با این اعراس وقبرپرستی را تجویز نمیفرمایند پس هرچه مخالفت ظاهر شریعت باشد تجویز نباید کرد
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرموده اند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند واگر طریقت بدست نیاید در شریعت خواهی زیست
وچون شریعت معاذ الله رفت وگذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر برده ودنیا را بفروشد
ودین را بحجری چون این امر ممهد شد بتقریر مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در مقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت وجماعت
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشورا
بر اهل وعیال خود مسنون ومستحب میدانند وزمانی منفر میباشند که روزه وغسل وپوشیدن لباس فاخر
ومالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذی الفقار وامثاله پس عجب منصب بر ایشان این امور
باشارات وکنایات موافق گنجایش در رساله قدیمه طلب نمود چنانچه بار بار دانستی بسیار به اموری که اختلاط
بتصوف دارد نیز پرداخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر اشغال واعمال متنوعه شود ووجد
وحال را شروع کند والحال آن البدعة انما هات تبرک ذکرها کما افاده المشهور فی المکتوب المعروف
حین ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه پس آنچه نوشته که ایامی بینند که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمول است که خلق کثیر از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده واستعمال عطر وپان نموده توهم دلالت کلمه
خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بر قبور پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داد کی اهل مرا از کتب فقها ومسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند واگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
خویش رجوع بکند ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین حجت آ
کرده وفتوری داده که اجتماع مشائخ وفقرا که در اعراس صوفیه لباس های فاخره وجامهای رنگارنگ
معطره ودر مجالس معظمه استماع ترانهای مطربین وستار بجای وفات مشائخ کبار وزیارت وبر دیار
جایز است بلکه مستحسن ومستحب است وتا امروز این امر بعضی از علما تا حضر نداده واز هیچ کتابی بعرض
نرسیده کاتقول اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره اکتفا نمود پس دست بر عادات ورسوم ازمنه متاخره

کل مسجد بر قبور جمع میشوند و قوالان در ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و حالات تمادی
نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدائح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و دلبران
شیرین مقال است میخوانند رفته رفته باشند ناهلست فکیف که غیر از نقشبندیه کسی در عالم اشتهار دست صوفیه
نمانده و ایشان از مجالس مذکوره البته اجتناب میدارند که لا یخفی سخن بعد گذارش است که این حرف
در علو مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل ابوق اتفاق افتاد و در تمامی [illegible] بسیاری
را از مجالس المومنین بذکر صاحبدلان نمک آگین گردانیده که در کتاب صوارم حیدریه بمجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علمای معتقدان شان بکمال اخلاص و ضریبا اختصاص است انست حال مولی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ابو رطل ابوق جمعی لا یحصی باشند که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام ینجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رد و حصول
بطور اکتفا بمضامین یا بدیدن عبارت رساله مذکور که جا بجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده ایم
ورنه امروز آن رساله نزد من نیست که یاران از من گرفتند و با وصف طلب و شدت ضرورت [illegible]
و برای ناموری خویش نگاه داشتند که از سرمایه گردانیده تقتضا مضامینش را در جواب المتوهم خیر مجتهد الکنون حرف سکنت
و از مکاتیب میرزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمة المکاتیب نسبت میکنند بدانند
که از افادات شان است پس صبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف آن احسانات که در دیباچه [illegible]
آن بزرگ رد بردی میرزین چه سواد و دشمنی در بار من با قرار ریخته و آنچنان مکاتیب که بهین حال اوست
در مباحث غیر یقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود دیگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کرده مدلل نمودند تا کی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی
خواهد بود که بالآخر روزی از غایت صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد پس بعد از سفر میرزین برهم
را بدگمانی خواهد بود که اگر واقعی بود دیدی رد بردی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این غرضی
نبود که آن بزرگ رسوا نشود و لیکن چه میباید کرد که خود سید بر درد خویشتن [illegible] قباید که بعد ظهور مکاتیب جناب
در ره و بحقیقت پی برد که میرزین چند مایش او را نقل مجلس میگرداند من بعد چنان میرزین میله النست [illegible]
که الصوفی لا مذهب له کما فی الرسالة المذکوره پس احسانی چند لعل آل در که سفارش دهنیش اعراب [illegible] چند
درین ایام و دانه یابد نمود که خود میتولید که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد حق است
که در تسنن او شبهه نیست و لیکن بیچاره مغلوب شد بجهت بیجا او در دفن [illegible] اهل و عیال ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند هر چه هست از عقیده پیر و مرید [illegible] زبان آوران پاک نفس
چون بد بنای دو دون فرود آمده بعسل در پاید همچو مگس [illegible] از اینجا ذکر قدما رفت که بانی مبانی این مذهب

اندوسیان آماده بود و بنابر آن باید جناب سیر اینک تتبع نمودن که بهر کار و هر راه که دم تیری قفس
گفته بودم کرامتها الذا از صوفیه انکار مدار اعتراض وارند قاضی نورالله که مولای مجتهد عرفان ست در مصائب خود
پیچ و تاب بسیاری خورده در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نص
النصوص نام دارد در تصانیف بعض علمای شیعه هست و در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی
تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه همچنین کلام استادش
علی بن سلیمان بحرانی شواهد عادله اند بر آنکه صاحب نواقض راه دروغ میپیماید میگوید که شیعه منکر
صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی آن معنی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی
این خلاصه کلام نورالله پیشوای مجتهدین لکهنو بود در حق صوفیه و بیچ دانستی که امام همام نورالله کیست
این همان امام قمقام است که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تاکید آن معنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت
برضای جناب سیده بانچه صدیق گفته بود درباره فدک آورده و شیعه و سنی را در این قضیه که دست
سخن دراز کرده بمه گفته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط و این امور در مقامات دیگر هم گذشته
تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز در اینجا باید خبر آنچه بتصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر باقر عیل آست
که بر رفیقان باد از جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش گرفتم که جرح و بازی صوفیه را که در حال وجد
ایشان را هم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که این قسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جلال احدیت
بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود تجلیات دست خود را بلند کرد
چون از آن حال افاقه حاصل شد باعانت اصحاب آن دست را بزیر آوردند تا بزیر آوردن مانند بلند گرداندن
نباشد و قبل از این انتهم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف اقرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت
حضرت خیر الانام بوده و از انجا که موصوف بریاضت شاقه بود و غیر از موسیقی متحیر و صاحب لا از ریاضتین کسی
انرا برنگزیده و از حماقات علمای نظار خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
سلمان که رکن اول مذهب ماست مجروح کرده اند و سمراه قنبر و غیر او را که صاحب لا ضع ریاضت کشان بوده
از دائره و مناقب بدر نموده اند از آقا دادات مجتهد الزمانی است که در بعض حواشی خویش در امثال این مقامات تو تنبیه
و خطا و را میشناسیم چنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر و آنکه جماعتی اجزای حجت
مضامین فصوص گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین شد اول ست و التقدم الجرح
علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مضلین رساله ملا محمد تقی در کبد باقر عیل بمثل خار مغیلان
میخلید جرح و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از ان قبیل بود که فما تلوهم حیث ما
جذ تموهم که هم صوفی ملعون است هم کسی که مایل بایشان باشد پیر و دهقانی مدد و التقدار اتباع او کرده در باب احکام
اخروی و دنیوی برای ایشان چها گفته چنانچه تفصیلش از صولة حیدریه علی المجوس القدریة که جواب ... ست

پهلو به پهلو بگردد لیکن عنوان بحث محدل ملازم بود مقالات علمای معتقدین مجتهدین ذکر نمودم باز اطلاعات
واقفی ام مجتهد فارغ گشتم والبته در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا در سلوک ممنون داشته که عهده
شکرش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین این مجالس شنیدم بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم
سجده الی آخره پس اول بار مرا ای لکهنو را تعلیم تلقین فرمودن که من جبینم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
که روسای لکهنو جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجا می آوردند و حکایات سابقه در خانهای مجتهدین گذشته
و معتقدین چنین گفته اند که ع بهر دیار که رفتیم آسمان پیداست٭ حول مرای شیعیان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه مقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و ز ایشان جاریست یا نه کیف برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند مثل خلف
حضرات راشدین بگوش نمیکردند و لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف نبی فکانما
صلی خلف نبی که از من لا یحضره الفقیه واضح تواند بود الی غیر ذلک و اتحاد در احادیث دیگر هست قبل ازین گذشت
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان و کثرت اختلاف که یکی مر دیگری را دفع میکند بر ظاهر است
بعد ازین مخفی نماند که کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر سم زن تار و پود کرده ذو الفقار حائک امامیه در
ایجاد تصوف هم بعنایت الله کتابیست جامع بسبب آنکه بیشتر قوت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و اوضاع و اطوار صاحبدلان صبح نفس و طریقت شناسان
حقیقت رس اندک در رسوای نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال آرزو
در خواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین از انحضرت آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه و مولف مجمع البحرین در باره مسکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد قناعت و خشوع و فقر را بحقارت نه بینند
خصوصا خاندان علم و مشیخت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درینمقام آوردن تا برای فرید بصیرت ذخیره است
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان ع یار بنان ملکن که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود و بار
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گردد صحبت جولاهکان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقار دیده بود
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرد لیست خانه او مور و مار و بو و نشان بود و او بجبر و توسل ارباب کبر
مصداق بیت گلستان ع چند باشد چو جسر بغداد ش٭ آب در زیر و آدمی بر پشت٭ از جهت شیوه های
دلبری و وتیرهای دلداری خود پا بر زمین نگذارد و بجهت علو کعب هیچکسی را از مهوشان پیشه های طرازی
مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قائم مقام این شهر آشوب بازنرانی باشد و با اینهمه در کتاب مذکور چنین یافتم
و هرزه درائی را بنیاد نهند و انهم مانند زعی فی الظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز طلب
عیاش و طور جمع تلفیق هنوز بدست نداریم پس در آغاز رساله ذو الفقار ندانند که مصنف تحفه کیست از غریب تهای

بعد از آنکه از تحیه یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما صوفیه پس مذاهب تمام مختلفه دارند و چون اکثری از اهل آن جماعت
نقر من شده اند لهذا به بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که الحال شیوع دارند و گاهی به لباس تشیع آمده عوام
شیعیان را گول میدهند کمترین نام متصوفه را اللامثال مصابیح الاقوال میگویم چنانچه ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی
را اثر نعتند که دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون پیر خرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عموما و پیر بکم خصوصا
پوشیده و پای کوبی و وجد در قاضی اختیار کرد ولیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه که از شیعه بود که صد تقدیم
زیاده از صد فرقه باشد حتی کاملیه و فرقه دیگر که مطاعن سید انبیا و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقیح مثل المنهج
وغیره این دو حرف گفتم و رجوع کردم بدان که عبارت رساله ذو الفقار شیر بار مجتهد حال شیعیان نایب امام بی نمکی یکدو حرف برای
توضیح و بیان می افزایم و گاهی بمقتضای تحت اظهار تسنن بعده عالم مخالفت شیعیان بر می افرازند اگرچه لا اتبع
موعود بحفاظت و حراست باشد الهدی مصابیح الدجی اکتفا نماید پس باید دانست که آنچه صوفی گفته است
که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب اینست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی است و فرق اعتبار نیست گاهی خود را بصورت ابلیس نماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه وسلم و گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان گاهی خدا را آئینه میدهند بدان عالم را با امواج و گاهی خدا را کل و
مخلوق را بکوزه گاهی وسبحانه را بحر و خلق را امواج یعنی چنانچه دریا عین موج است و کل عین کوزه و مداد عین حروف
همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و رقص میکنند و وجد و حال الذاتی میکنند و ابراز جهاد
مینمایند از جمله اشعار بزرگان ایشان اینست ⁂ با مریدان آن فقیر محتشم ⁂ بایزید آمد که یک یزدان منم ⁂ گفت مستانه عیان
آن ذوفنون ⁂ لا اله الا انا ها فاعبدون ⁂ و هم از انجمله است ⁂ نیستا اندر جبه ام غیر از خدا ⁂ چند جوئی اندر زمین
در سما ⁂ و هم از انجمله است ⁂ در ذات صفات هر کرا باشد شیر ⁂ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ⁂ در مشرب او یکی است
باده و آب ⁂ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ⁂ صاحب فتح الحمید گوید که حضرت سید شریف قدس سره الشریف
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدای
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته اینست فرد ⁂ تو ذاتی و خدای پاک هستی ⁂ بت هستی
بیکره در شکستی ⁂ و هم از اشعار اینهاست ⁂ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ⁂ گاه خورشید و گهی دریا شوی ⁂ و از جمله ابیات
فرید الدین عطار این دو بیت است ⁂ خود پیمبر شد و پیام آورد ⁂ گشت خود کافر و نمود انکار ⁂ خود کند باز بر گناه
خود کند باز توبه استغفار ⁂ و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود است در فصوص خود را افضل از انبیا
و خود را خاتم الاولیا شمرده بجناب حضرت صاحب الزمان و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی فرعون
طاهر و مطهر میداند و پای بکر و متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت طاهرین بود مرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و آنجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از
سرکردهای اهل تصوف و تسنن است گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر اهل سنت

اند قال کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من صحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا
بلیغا وکانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام ویتهجدون لتصید الانعام یتجوعون
عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس ولا یقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاس قلب
الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب ویطرحونهم بادلالهم فی الجب اورادهم الرقص والتصدیة واذکارهم الترنم
والتغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء ولا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان
وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فانما اعان یزید ومعاویة وابا سفیان فقال رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم
قال فنظر الیه شبه المغضب وقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیة
والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک یجهدون فی اطفاء
نور الله والله متم نوره ولو کره الکافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن ابی الخطاب میگوید که ما بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابو هاشم جعفری بود نزد آنحضرت مرتبه
عظیم داشت وبسیار بلیغ بود پس بعد از آن جماعتی از صوفیه در مجلس داخل شدند ودر یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکارین حیله سازان که
اینها نایبان خلفای شیاطین اند وخراب کننده قواعد دین اند وبنای زهد اینها بر لذائذ دنیا بجهت آن اظهار میکنند
تا بدنهای خود را راحت دهند یعنی اظهار زهد ایشان برای تسخیر عوام کالانعام است ومعلوم است که هرگاه جهلا
معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش می آیند واین معنی موجب راحت بدن ایشان میگردد وبعد از آن
جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برمیخیزند منظور اینها از برخاستن این میباشد
که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند وعمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بی علمی
مثل حمار اند زیر پالان فرمان خود سازند وتهلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن مردمان وتقلیل غذا ایشان
نیست برای آنکه تا کاسهای هوا وهوس خود را پر سازند ودلهای مردمان را بربایند تا مردمان بجهت ایشان
میزنند ودر حقیقت اینها را بچاه ضلالت می اندازند ورد ووظیفه اینها رقص کردن است ودست بر دست زدن
سرود است وغنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه است وباور معتقد ایشان نمیشود مگر کسیکه احمق وکم عقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از اینها برود خواه در حال حیات خواه بعد ممات چنانست که بزیارت شیطان رفته
عبادت بتها کرده کسی که اعانت کند یکی از اینها را پس چنانست که رعایت کرده است یزید ومعاویه وابوسفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک بسوی
او نگریستند وفرمودند که این حرف را بگذار کسیکه حقوق ما را بشناسد کاری که موجب آزردگی ما وباستحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند اما نمیدانی که اینها بدترین طایفه صوفیه اند وحال آنکه جمیع صوفیه مخالفان هستند وطریقه الذائعه مخالف

چنین تناقض بحثی لازم آمد که این پسر و پدر نتوانستند از آن مفری بهم رسانیدن به مدعای خود را چنانچه انتفاء دانستی
بحقیقتش شناسیدن **وایضاً** هرگاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوفیه نص قطعی برآن می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات اثنا عشریه است پس متعلقان او و مقلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیرا که مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
بلکه تا آن هم نرسید چنانچه در هر کتاب این شقاوت کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
ظهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد به وحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه انتفاء دانستی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن اخبار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور به است و مدایح و مجاهدین اطوار
و اوصاف نیز از این کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر در همین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوفیه است طور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین تا کل
بیان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر آن نتواند شد بلکه بتر از آنست چنانچه از صوارم و حسام و ذو الفقار و
شهاب ثاقب و نفحات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی نور الله شوستری
و غیرهما و نیز ظاهر است که هر که طور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس بر طور مجلسی اول و اساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند اهل هر کرا انها رد کنند
کافر گردد **وایضاً** پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذو الفقار مبین آنست مع اختصار و عبارتش اینست که و ایضا در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جهد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا مدت از جهت حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را شهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون این شخص از آن امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان تابع او گشت
اند جهت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا عجبا
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منتهی و پشیمانی بر گرفت و بصحرا
رفته هیچ را فر دکوفته خود را بان بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو بپیش این بنده من و بگو که اگر خود را

و اینقدر بسته نگاه دارمی که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که ایشان را در ضلالت انداخته هدایت نه نمائی تو به
مقبول نیست اینکه شنیده می تحقیق پیوست است درباره صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش بحدی است از زبان
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت است و در خاتمه کتاب خود مسطور شدگان صالح بدرگاه احد
جل شانه عرض کرده بود که امیدواری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و راقم این رساله را ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کماله کرمه
و مسئول العبد بتضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلته لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر با نجیه
مرضی او تعالی نباشد بحق دوستان خود درین رساله واقع شده باشد محض عنایت بیغایت خود از ان عفو
و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا الی آخر الآیة [illegible]
والصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای متصلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زرارة شر من الیهود و النصاری از رحمتین آفاق کشاده
گردد که هزاران بدعات و کفر و الحاد آشکار کردند فرقه زراریه و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشته و قس علی هذا اکابر
دیگر که باعتراف فریقین هزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس از ان خجل [illegible]
فلیت مجلس طاعین افقه و ابتدا از قوم لی دین بر روایت اکثرین المتقدمین نخواسته باشد که حضرت امام صادق را [illegible]
مجبور کردند معاذ الله پس باعجاز انجناب در عین سرگشتگی [illegible]
از غایت ضلالت بی نهیر ختم الله علی سمعه البعید وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق دارد با بیعت مسترشدین و پیری و مریدی متصوفین پس خدا را
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه پیر ضرورست که او از بزرگان خویش
هدان نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید ریاضتها نکشد در حقیقت
وحدة الوجود بهره نبرد و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة والدین ایشان چه افاده میفرماید که روزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من دلشت فکر بسیار کردم تا
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اند کتب شیخ گفتم پس آنچه که شما یافته اند غیر آن معنی است که صوفیه
میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بروی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته
آنچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباده اما شیخ بهاء الملة والدین
که ممدوح جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند و در ادات سفر مبارک خود مین شریفین
و قبلیکه مجلسی پیشتر رسیده اند قدم درین راه گذاشتند و ترانه جمالیق در این وادی [illegible]

بود و کشف و عرفان بر ساخت صدر الشیان تافت و هر کسی از موالی و رفقا دقی از ان یافت تا ذهاب دست
عقد و افتتاق از ساقی ازل کردند و این نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن حجت
پیمود بارا از میان بر انداخت ؎ ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام قدم تا ببیند عشق پر دیده
هم بچشم یار بیند یار را دین واردات غیبیه و لطائف لاریبیه را بغیر از مضمون وحدت خبری دیگر اراده
نفرمودند که بدون یار دچشم یار دل یار و دلدار بدون وحدة الوجود و بکرشمه دیگر تواند بود و لا والله ثم
لا والله ؎ سهمتا دو دولت گردش چشم تو پیمانه و به یک پیمانه رنگین کرده صد مشرب
مخلصانش را باید دانست که بیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف و تکفیر اهل
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که انرا می بیند نکوهش و نفرین بر سیکر بیند زیرا که نسبت
بواقع مخالفت صریح دارد آیا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکوره سابقه و افادات امجد هدی فردوس
تواند بود که نور الله شوشتری زعم و مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میدانند و دوست
عنوانی را دید انصب العین میگردانند حتا که تحریر اوازنصوص قطعیه پر است که صوفیه از جهت
تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی لیس اولائق مراجعت نیست و عبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در ضمیر که دیدنش بالاختصار ذاکر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرفت زیاده
تر عیان شود بس از تالیفات خویش نقلش بر سیدارم که برای تکذیب پیر و مقالی دعوی حیدر
آورده بودم و کتاب دران زمان عین الوجود بود پس هر قدر که بهر سید علیت شمرده و آن
این ست و ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن بامثال هولاء الزهاد و کذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوشتری
والشیخ بهاء الملة والدین و مولانا محمد تقی کمجالس المومنین والاربعین والکشکول و روضة المتقین و رساله
فارسیه مشتمله علی رد بکلام مولانا الطاهر القمی یتیقن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه
لیس ببعید فان قیل فما قولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیه قلنا ان تلک الجماعة من علمائنا
علی نحوین احدهما من ضل و اضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
و نظرائه و انا منهم بری و هم لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر رضی بالاملی و قد ذهب قطر من
زندقیه و منهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعه و الشواهد الربوبیه فان من طالع هذین
الکتابین یجزم جزما انه خلفه الاعرابی و اظن ان المحسن الکاشی منهم و لیس هذا من بعض الظن فان کثیرا
ما تری یصرح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا و لقبه الاستاد فی العلوم الحقیقة مع کونه صوفیا
قائلا بوحدة الوجود و قد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض
تصانیفه و النسائه نظیر من کلامه فی الوافی و هو من تصانیفه المشهورة المعتمدة حیث قال فان قیل

کاوش بحضرت معبود و مبر کوشش کرد نوشتن بسوی او با محش رجوع مقلوب نظر لیت مشهور در رساله و
سخنی لطیف در رجعا مع مانع اشباش فرموده کار اقضی قواره نیست کار زو می خیزد و بر روی می ریزد حالیا تا نیز
را در تخصیص سببی نماند که مجتهد ثانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا می برد هر جا که خاطر خواه اوست تشنه
علما از تالیفات خویش هدایت انام میباشد ولیکن سپرده هتانی در پی شق غولان بیابانی بر خلاف آن همت
خود را معروف گردانیده مورد وجه لعنا و بیلا و مصداق قیلو تقیلا گشته سبحان الله چنین دشمن دین
و سیه ترین مشوبات لقیبی را به چار بالش نیابت امام الزمان نشانیده‌اند که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سرسبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین با آب و تابست کما لا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
افتاب بین النجوم ست چنانچه حدیث کوکب دری با یقین در اصول شان مروی و هر قوم از ان جمله آنکه
حسن ظن سنی یا بد مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتوانند شد پس حال حسن ظن با چنین ملحدین و زنادقین
معلوم شد که چون است و تشیید اهل کفر موجب دخول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی وای بر آنکه
که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
و خواهش و ارادت و حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که آنرا بر تقیه و کراهیت محمول سازند
و خواهند که بازی بسر تبدیل توجیهات النزامیه و سر او روان امثالش از کتب امامیه جز و دیگر است مستلزم اعتقاد
بوحدت وجود موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از انجمله
آنکه هرگاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجاب بنص بر این معنی فرمایند که همه صوفیه کلیه مخالفین و دشمنان
دین اند و مجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا در افادات
خویش آورده‌اند پس حسن ظن بایشان قطعا و یقینا کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب اینمقام گفته ۵ کبوتر با کبوتر
باز با باز ۵ کند هم جنس با هم جنس پرواز ۵ پس از اینجا معلوم شد که اعتقاد درباره ندیم ایمان که حسن ظن بصوفیه دارند
بر همین مقدار یعنی والحال انه لیس لسدید بل هو عین النعصة والعناد الشدید مع العترة الطاهرین و الائمة
الطیبین از انجمله آنکه مجتهد ثانی مصعب بمعاشی و بد کمالی می نویسد که کلام چنین است پس معلوم شد که پسر خرف یقین این معنی هم ندانند
که بهاء الدین عاملی را به بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که وارد است که تجلیات خلوت او که در سفر حرمین الشریفین
پیش آمده و فی تحریر چند از ان بطور نمونه و نسخه تو در جاهای دیگر و بالا دماغ علیه چیده باشی از تاعرفان بوده یا از هواجس و ساوس
شیطان بوده و از کاسه لیسی اهل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکوهش و نفرین شیخ جلیل البته لازم گردید
و بهر حال کار بر مجتهد حرف سخت شد و اینکه شیخ قطع نظر از انست که دیگران ورا از اهل التصوف شمرده اند پس دلالت
کلامش ما فوق آن خواهد بود از انجمله آنکه مجتهد ثانی میگوید که جماعت مذکور هر دو قسم اند سید حیدر علی ذو الفقاری

فما معنى الحديث اعنى امر موالمهم بالله والرسول بالرسالة آه ومراعات احتمال التوبة متفرع على قبول التوبة

وتيوفى فى تحصيل النظر الى الحديث الدال على عدم قبول توبة اهل البدع كما هو فى الكافى وغيره واخرجاهم

لعلما الذين لم يكونوا قائلين بوحدة الوجود ولكن كان لهم حسن ظن ببعض الصوفية كما يظهر مما سبق مما

منهم انهم لم يكونوا من الصوفية وهذا الزعم خطاء يجاوز الله عن سيئاتهم وانما قلنا انهم لم يكونوا قائلين

بوحدة الوجود لما وجدنا لبعض كلامهم الدال على خلاف مسلك الصوفية انتهى بلفظه حاليا لبعض از امور

كه تعلق به عصبيت وعناد وكجروى ولداد اين هر دو يعنى مجتهد لكهنو وباقر مجلسى باو گاه نخروه وشنيد

دارد بايد شنيد از انجمله آنكه حسن ظن علماى مذكور يعنى عاملى ونقى مجلسى وقاضى نور الله شوشترى بصوفيه

دلالت بران دارد كه قلوب ايشان مائل بتصوف بود وليس انچه تور عيل باقر مجلسى در رساله خود گفته

وتاويلى براى پدر خود دران كرده كه خواهى دانست هذيانى بيش نيست زيرا كه حاصلش نيست كه پدر حسن

ظنى نداشت بلكه لباس تصوف پوشيد كه صوفيه پابوس شوند وا ايشان را در تصوف براند وبراه

منكرين تصوف متوجه گرداند پس كجا كراهت قلبى وكجا حسن ظن كه البته ضد يكديگر اند فالتفصيل انجمله آنكه

اگر مراد از لفظ بعض اظهار همين معنى است كه اين جماعت را از علماى اماميه حسن ظنى بود با فراد قليلى از صوفيه كه شافعى

وحنبليه باشند پس تكذيبش كلام مولى وآقاى اوست كه در مجالس المؤمنين ميگويد كه مولف را اعتقاد نيست كه

در تحصيل از طائفه رفيعه صوفيه سنى مذهب نبوده مگر شرذمه قليله ضاله نقش بنديه پس الدا انصاف بايد كرد كه چون

صوفيه سنى مذهب نباشند پس ثابت شد كه حسن ظن نيست مگر بهمه صوفيه وقليل مستثنى هست مگر اقل قليل وخود اين همه حرف

انچه تحقيق كرد انيده چنين است كه از دشمن خانگى زياده تر حذر بايد كرد والغرض مى بايد انسان هر گاه شعور داشته باشد اراده

تصنيف وتاليف نمايد بلكه هيكه قابليت بهم نرساند بالجمله با متحان رسيده كه ناصب عداوت اهل بيت هر گاه در مسئله علميه

كه اندك قوتى در شته باشد قضاى تحريران دست باكم سكند وتا ديه مراد غير بلكه مراد خود قسمى كه بايد نمى نمايند الهم كه اين سبب

تعصب است با آنكه عهدا اعتقادات را منقح ساخته مذكور نكرده وبايد دقت دارد كه ايرادات اهل حق براى جحود كه نگاهى وجائى

پنهانى داشته باشد وكتب حفظ خود را هم نديد كه خالى از عيب تشفت نيست امر دگريست كه با دراك حقائق امور مى پردازد

ونفهميد كه هر گاه در تشقيق امر تمى سور د ومستوعد كرديد همه تر وخشك وخوا اهد رسيد وبباد فنا خواهد داد در هيچ حيله مگر وتقيه

دران نرفته ..... افتاده هر كسى معلوم خواهد كرد كه منوز مجتهد فانى از دائره فروبالى بايرون بگذاشته وخود را محقق فن تحدا

فانكه شنيده حكايت شير طلى مسلمان بنيد فقط آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزيز ميشنفت اهر جانا منقلب

توانى كرد وشته تطبعانه توانى نمود حال تا منتخب كجا ... چنين ست كه ارادة وا همين نموده كه هر گاه مسئله دقيق پيش آيد بتحسب

تمهيد وقضاى تحريران منجر ميشود بعبارتش با وجود تطويل انچه جا خيابانچه بايد او هيكند الى غير ذلك از انجاست كه گاه گاه با ...

ورسيد عبيد تبريه ابى عقل اشاره كرده عوام تكان نادانى از جهل كمتر رسانست ...ستد الى رنجبوت رسيد كه سليقه تحرير وتاليف هم

وبصاحب تحفه عبارتش سلاست مقام القبل ونه نجمات منقضى ومقام ...... سكند ليز ... وقار ثلمث كرد ديده كه حقيقت ....

نگاهش بحضرت معبود و بعد نکوهشی که توشۀ سوی او باشدش وجود مطلوب نظر نیت شده و در رسائل خود و ایام
سخنی لطیفت در صحایح مانع امثالش فرموده که از افضی فوائد لست که از و نمی خیزد و بعد دمی رسید و حالیا از غیر
راه و تخصیص بعینی نماید که مجتهد ثانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا می برد هر جا که خاطر خواه اوست متشبث
علما از تالیفات خویش هدایت انام میباشد ولیکن سپرده ثانی زیر مشق غولان بیابانی بر خلاف آن همت
خود را مصروف گردانیده مورد و حجله لعنًا وبیلا و مصداق قیلو تقییلا گشته سبحان الله چنین دشمن دین
و بدترین مشوبات یقینی را بسیار بالیش نیابت امام الزمان نشاید که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سرسبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین باب و تابست کمالا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب دری باشد در اصول شان مردی دیم قوم از ان جمله آنکه
حسن ظن سنی باید مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتواند شد پس حال حسن ظن با چنین ملحدین و زنادقین
معلوم شد که چون است و تشبیه اهل کفر موجب دخول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی وای بر کسانیکه
که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
و خواهش و اراده حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که آنرا بر تقیه و کراهیت محمول سازند
و خواهند که بازی بسر ندبلی توجیهات الزامیه و سراو روان امثالش از کتب امامیه چیزی دیگر است که مستلزم اعتقاد
بوحدت وجود و موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که بر یا صنعت قلیس هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از انجمله
آنکه هر گاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجناب لعن بر اینمعنی فرمایند که همه صوفیه کلیة مخالفین و دشمنان
دین اند و محو این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا از افادات
خویش آورده پس حسن ظن با ایشان قطعًا و یقینًا کار همان قوم خواهد بود که مجوس ما شند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب اینمقام گفته ع کبوتر با کبوتر
باز با باز * کند هم جنس با هم جنس پرواز * پس از ینجا معلوم شد که اکتفا در باره تنمیم ایان که حسن ظن بصوفیه دارند
بر همین مقدار یعنی والحال انه لیس لسدید لیس لسدید بل هو علی النقصه والعناد الشدید مع العترة الطاهرین والائمة
الطیبین از انجمله آنکه مجتهد ثانی مصدر بعاشق و بد گمانی مینویسد که کلام چنین است پس معلوم شد که بسر خرقه یقین اینمعنی هم نداند
که بهاء الدین عاملی را به بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که وارد آمد تجلیات قلبیت او که در سفر حرمین الشریفین
پیش آمد و صحبت چند از ان اطوار صوفیه دانسته و در جاهای دیگر و بالا دماغ غلبه حیدری باشی از آبا عرفان بود یا از بهر حسرت و ساوس
شیطان برا دل کاسه لیسی اهل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکوهش و نفرین شیخ جلیل از البته لازم گردید
و بهر حال کار مجتهد حرف سخت شده اینکه شیخ قطع نظر از انست که دیگران و را از اهل التصوف شمرده اند پس دلالت
کلامش ما فوق آن خواهد بود از انجمله آنکه مجتهد ثانی میگوید که جماعت مذکور هر دو شمرده اند سید حیدر علی و نظرای

تا از همه غرایب تواند بود که شاید ابولهب و ابوجهل که در تشریح مجتهد ریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
سید الاولین و آخرین بایشان منتهی میشود و در احادیث منیف بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بودند چنین
یاوگی و کفر گوئی نمیکردند زیرا که نصوص قطعیه در مجالس المومنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
موجود و دال بر آنکه سبب محبت گستری ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر مشترک باشد و بنو
الی بدیهیات الاولیه پس منکرش را سوفسطائی و مسخره آفاق توان گفت معهذا پایداری که [illegible]
معتقد این معنی در رساله مذکور است که طریقه تصوف طریقه مرضیه و طور حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند پس بنابر اینکه خدادادی در نصیب ایشان بود و آنچه و جهد
فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا از همین سبب شد و لیکن سببی دیگر و
اعتقاد نیک و گمان خوبی صوفیه از نجهت بهم رسید یا بوجهی آخر و ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات
شهید ثالث از این رهگذر منتظم گردید یا از آهنگ این رئیس طایفه خنیاگر ۵ سطری دور از این حجته بسیار
کس در و بارش ندید در یکجای [illegible] است چون بانگش از دهن برخاست [illegible] خلق را سوی بریدن نجاست
مرغ ایوان زهره [illegible] ل [illegible] بپرید مغز ما خورد و حلق خود بدرید [illegible] و کسانیکه تصفح کتب بنظر بپای تحقیق و تحصیل
این مور مساعی موفور تقدیم رسانیده اند لطف این فقرات خصوصاً اشعار گلستان بلبل شیراز از ایشان مخفی
نیست که متقدمین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیر او در احوال جد علامه این صبی نفاق پیشه [illegible]
الواب ایراد کرده اند که طنبور نوازی و دیگر لعب بازی بر اصول درد یا این رافضی عبارت از انست و آنچه در حق
از قلم هدایت رقم مجلسی چکیده حرفی هم از آن جنس بطور نمونه نتوان بود خدا را ای ناظرین مجتنب از اعتساف و متصف
بصفت انصاف بحسبی از در دیج یا استماع عبارت مولی و آقای این مقتدای رفضه گوش حق نیوش فرا دارید [illegible]
تقریر عجیب و غریب درک آن اهل حسن ظن بعض صوفیه را که محل گمان مذکور بودند صوفی نمیدانستند یا دارید که این
عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانست و در چندی از سطور بر شما انفا کرده میشود از جهت صوفیت است یا از
وجوه دیگر در چنین امر بدیهی غیر از سوفسطائی کسی چنین یاوه درآئی تواند کرد که نایب حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیه خیار عنود عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما نهیم که در مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که [illegible]
سالکان مسالک طریقت و موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع نوع آدم بعد از ایجاد
جواهر زواهر انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجود این طایفه کرام و اصفیای عظام کرمهم الله [illegible]
العلام است که بیامن توفیق از ادنی مراتب خاک باعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خصوص
بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده انتهی آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق دیده
باشد میداند که وصف عنوانی در این باب بفصل و قضایای مندرجه این عبارت بلا [illegible] حیثیت
ست که اعتراف بسر کلامش کرامی و مسند [illegible] در ابتدا اثنا زاید بکتاب طعن و رماح در مبحث

فدک جائیکه حدیث نحن معاشر الانبیاء الخ مسرود ست عنوانش را بیچه طور مزین ساخته فرمایا حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هرچه خواسته بسبب وهن دریدگی گفته و
اگر دیده چنین جا دیده پس برای ثبوت جعل مرکبش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کمالات مخفی
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب ایشان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حرفی تشریف بردند و در رفته رفته مباحث عقاید تحفه را برای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طرفی مجتهد جالسی تخیر عنکبوت پناهی برد مصداق ولات حین مناص ملبشد ولیکن بجای جرم
نه نمود و بعضی عبارات سوالی خود را هیچ نشناخت و شبهات تا غب را بعضی از تلامذه سید موصوف نقیض آنرا
آوردند و قرارت آن شروع کردند پس خصار مدرسه رو بروی قیصر مثل میر امان علی ممتحن بودند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از خلاف میکشیدند و این امور قبل از آن بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخشش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد او
چنانچه طعن الرماح فرزند اکبرش مزین جار بالش اجتهاد و ناظم سفوات مهملات نمود و شداد بران رسعا بیها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرماح که بنام ... خواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر بر دینا باشد که پی شاشه مبالغه بعینه جا دله است بر سفاهت و خطای این عدیله و از
مطالعه این کتاب ثانی اگر تفحص نام اتفاق شود بحقیقا و همچنین توالی کرد که مولف آن حسب سالها
دغلط شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش هر دو جلد تفتیح هو احسن نعمانی بالاستقلال پرداخته
جابجا در انشا این عبارات عماد الاسلام را مذکور ساخته و ثقالت استعدادش از کثرت یادگی ظهور یافته
واگر اغلاط طعن الرماح را که تر و رفضه بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکت غیر مثل مفعول ایرانی بر شماری حکم
خواهی کرد که گفتم جوانی نه کلم از گفته سعدی بلکه این غزل بمعتبر از یکدگر افتاد و مترجم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار نهم و از حقایق هر دو خبر دهم که نجیر متناهی را در متناهی گنجانیدن ست و متوهم
نشود که او در سن از مجتهد ثانی بسیار کمتر ست بلکه برابر او ست مگر یکسال و هرگز خردی او بالیقین
مجولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر رواستفاده از و بسیار کمتر نیست بلکه اینچه سید مرتضی
تمامینے یار ضے برادر او در نهج البلاغه آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی ست ذکرش درینجا مناسب مینماید و این عبارت را هر چند رفضه میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند و لیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم نحلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور با بن ابی الحدید مدائنی آنرا آورده و بنده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در هم

نسخه آخر را یافتم هرکه خواهد بدان رجوع فرماید و اگر فضلاء اصرار ورزند که باید عبارت معلوم از شرح علمای شیعه
آورده شود بعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید. و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته لهم واستعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله (ص) وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا سفیر گردانیدند میانه تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نشناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد برامری که نمی شناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم و بچیزی سابق قدم نبوده ایم نسبت بتو پس خبر دهیم ترا و نه بچیزی خلوت کردیم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه
ما صحبت داشتیم و پسر عمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بآنحضرت در رحم و قرابت
دامادی آنحضرت رسیدی بمرتبه که ایشان نرسیدند انتهی رفضه در ابطال حدیث دست و پا زدند و بنام
شنیدند که اگر حدیث مستلزم مساوات دران امور نبود فرق سیرتی و این چه فذلک تقدیر العزیز العلیم و الله
هو الحکیم الکریم لیس معاوه جناب امیر در مناقب حضرت امیر فرزند و هرچه از کلام مخالف مفید شود در چنین و مخرش راه گرد
میین تکلیف معامله تفسیر با قرار تعبیر بغض با سبقت الی خیر ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار العرض در رتبه تالیفات هر دو
نزد من نسبت کور برابر اند یعنی سید علی در وجاهت و صورت غالب است و در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
و غیر از فیروزی و لاغری تفرقه نتوان کرد چنانکه در باب کمال خجندی و اصفهانی که یکی از ایشان کاتب این بود
نظم کرده اند بیت دو کمال اندر جهان مشهور شد آن یکی را اصفهان ذکر خجند ان یکی در غزل عدیم المثل
دان ذکر در قصیده بی مانند در میان علوم یک یک نیست فرقی نگر مع آن چند و تقریر بسان آنچه از
هر دو بگوش رسیده بالیقین علاقه تش زیاده بر اول مگر انصاف آنست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی
و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان مهارت ندارد چون هر دو را در تحریر اردو
تمرلی نیست اگر بجهت وهابات باصل خود کرا اند دلیل بر کمال لیکن ایشان خواهد آمد که بارها دانسته الغرض هر کسی
را که ادراک پایه بلاغت در سبل شاه تفسیر و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب کوریه جهت حصول
خوبی قدسیه که شرط اجتهاد است محاصر از تحقیقات و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دنیوی شریک یکدیگر باشند فکیف در کتاب دینی که بیکانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت
و شرکت می نمایند الغرض اشتراک و اعانت از عجایب نیست بلکه تفضیح آن از نسبه از غرائب است و

في سلسلتهم التي شملت كل بر وتقي واما امير فضل الله الاسترآبادي فهو دليل على عدم امكان ان ينغمر
ضمير لشئ ولقد رمته خارق عادة لانه جاور النجف الاشرف مدة عشرين سنة وهم يجمعون على انه اسخى
الرافضة وازهدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلك قلة ميله الى السب واللعن لم يحصل منه في تلك المدة
ما يدل على انه من زمرة المسلمين فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فاذا كان حالهم هذه فكيف
حال غيرهم وقد ينفتح لمن تتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة في الاربعين الاولى ولا ينفتح
لمن اتبع الهوى وقارن البدعة في اربعين سنة ولا في اربعمائة حكى مريد الذي مرشده من عدم
الانفتاح له مع توغله في الارتياض فقال لعلك في قلبك شئ ممن هو مفتاح المعرفة يعني ابا بكر الصديق
فرفعه عن قلبه فانفتح له ومثل هذه الحكايات في رسائل الاولياء كثيرة لا يخفى على من تتبعها وفي عقوبات
الروافض ما يؤيد ذلك خصوص قول ميرزا مخدوم شريفي رحمة الله عليه وعلى ابائه در فارسي آنکه وازبادکهائے
رفضه آنست که انکار صوفیه صافیه میکنند با آنکه شیخ شان که از عمر قریب گشته شد یعنی در لباس تقیه
دام هائے چیده دانه های رفض هو انداخت و پس از مدتی آنهمه محقق شد و پسر اسے خود رسید در دستور محمد نوپسند
که تصفیه باطن حرام است پس دلیل است هر کسے را که بکوشد در آن و ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
زبان آرد که هجوم بر قتل او نمایند و اگر گمان کنند که کسی مراقبه میکند گویند که نقش بندی است
و قتل او واجب شمارند و هر که را بینند که کتاب تصوف بدست دارد و بدتر دانند کفرش از کسیکه عمل کند بر توریت
و انجیل و از نجاست که بخواهی از روافض دید بگر اهل قساوت را که اگر زنگ قلبش زدائی تا هزار سال
تا در نشوی هر آنکه نوری حاصل شود او را بقدر سوراخ سوزنی و اگر باور نباید باری یاد کن
تمام هیچکسے از روافض را که صفائے و کرامتے داشته باشد و هر که صفائی دارد و کرامتش مشهور باشد
بخواهد بود که سنی بالاتفاق بلکه او نزد ایشان ملعون است که هر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کسے را از روافض صفائی
حاصل نمیشود و نه از وے خرق عادتے بظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال مجاور حظیره
حضرت مرتضوی بود کرم الله وجهه و اجماع بر آن دارند که مثل او در طایفه ایشان چنین عابدی و زاهدی
و عالمی بهم نرسیده با انهمه قلت میلش بسب و طعن صادر نشد از و درین مدت امریکه دلالت کند بر آنکه
او از زمره مسلمانان باشد در صفا چه جائے اولیاء و مانند او بسیارے باشند که تمام صفا حاصل
نکنند تا دیگران چه رسد و حاصل میگردد کسے را که ترک نکند جماعت را و اتباع سلف
صالح نماید در اربعین اول که حاصل نشود تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
نه در چهارصد سال آورده اند که مریدی نالید پیش مرشد خود که باوجود کشیدن ریاضتها چیزی مفتوح
نشد فرمود که شاید در دلت غباری باشد از شخصے که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس ہمین کہ از آن اجتناب کرد در نور معرفت برسد او
بکشاد و این حکایات بیش از بیش در سلوک اولیا پیش آمده بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقوبتهای
روافض مویدات آن خواهد آمد و راقم گوید که حکایت مذکور مشاکل حکایت من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی است که چون ذکر شاه عبد الرحمن پنجابی رحمہ کہ سنی بود و در مسجد بندہ این در ین
بلدہ یعنی لکھنو در فیض آباد آمد تصویب قول شاہ در تصوف یعنی قول بوحدۃ الوجود فرمودند گفتیم بر فقیر چگونہ حالے
شود آنچہ در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود کہ بالا دالنستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحثہ شیعہ و سنی وقت نصف النہار قرار دادند و فاصلہ ہر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود دیس در وقت مذکور کہ لب دہان نخوشیدی و مغز در استخوان بجوشیدی میر فتیم در صحبے چند رد برد وی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از امر مباحثہ لبیک گفتنان بوقوع آمد کہ بے اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی بینم کہ حق استادی شان بر کردن نیست رسیدم بر ذکر عبارت مصائب قاضے کہ تن بقضا در دادم
بلکہ رایت فتنات بر دو ثمن ائمہ ہدات علیہم من السلام و التحیات ۱۲ اقول فیہ نظر لان نسبۃ انکارنا
الصوفیۃ افترا و ذلک لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب و
الغیبۃ و التہمۃ و ہجاء المؤمنین الی غیر ذلک و یحرم تصفیۃ النفس و ارا تزکیۃ النفس و اظہار و برابہا عن السوء و لا ریب انہ ممنوع عقلا
و شرعا بقولہ تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ فالقول بحرمۃ تزکیۃ النفس بہذا
المعنی عین التصوف و تصفیۃ الباطن و ہذا الرجل فہم منہ حرمۃ التصوف ثم و عاہ الجناتۃ و التعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن لیصیر ظاہرا وفیا فہمہ و نعم ما قیل شعر وکم من عائب قولا صحیحا و آفتہ من
الفہم السقیم ۱۲ و کیف یعقل نسبۃ انکار الصوفیۃ الی مشایخنا مع انہم باسرہم ذکروا فی باب الامر من
کتبہم الکلام الملان من قضایل علی ان جمیع الصوفیۃ و ارباب الاشارات و الحقیقۃ یستندون الیہ نعم
قد انکر العلامۃ الحلی فی کتاب کشف الحق و نہج الصدق علی طایفۃ من الصوفیۃ حیث قال فی مبحث
الصفات الشر ہبتانہ تعالی لا یتحد بغیرہ و الضرورۃ و اصنیہ ببطلان الاتحاد فانہ لا یعقل صیرۃ
الشیئین شیئا واحدا و خالف فی ذلک جماعۃ من الجمہور فحکموا بانہ تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضہم و قال انہ تعالی نفس الوجود و کل موجود فہو اللہ تعالی و ہذہ عین الکفر و الالحاد انتہی کلامہ
و الرد علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمہور من المتکلمین بل من محققی الصوفیۃ ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدولۃ السمنانی قال فی مکتوب الی وصلت یوما فی مطالعۃ کتاب الفتوحات و
مباحثہ الی قولہ سبحان من اظہر الاشیاء و ہو عینہا فکتبت علی حاشیتہ ان اللہ لا یستحی من الحق
ایہا الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلۃ الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحہ البتۃ بل تغضب علیہ
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب ہذا الہذیان الی الملک الدیان تب الی اللہ توبۃ نصوحا

لتتخو من هذه الورطة ابو غيره اسلے تتشكف منه الدهريون والطبعيون واليونانيون والسلام
على من اتبع الهدى انتهى وايضا فان كثيرا من الفقهاء المتشرعين من اهل السنة والجماعة حكموا
بتحريم التصوف ايضا فان ابن الجوزي كفر الغزالي لاستحسانه طريقة الصوفية قال صاحب
المواقف رايت المولى عبد الرزاق الكاشي وكان ينكر الحلول والاتحاد ويقول ليس في
الدار غيره يا ره هذه العذر اشد من الجرم الى قوله ومن هذه كلامه كيف يتاتى منه انكار الصوفية
فان هذه العبارة مرت قبل ذلك فلا حاجة الى ايرادها ثم قال القاضي مجيبا واما ما ذكره من
ان الامير فضل الله الاسترابادي لم يحصل له صفاء الباطن مع قلة ميله الى السب والطعن
فلعل ذلك يصح انما كان لاجل شامة قلبه وميله الى سب من يستحقه من اعداء الله تعالى لانه
شرك خفي لا يجتمع مع الصفاء الكلي كما لا يخفى واما ما ذكره اخيرا من عدم انفتاح لبعض المريدين و
واستكانته عند مرشده فلعل ذلك المريد والمرشد من الطائفة النقشبندية الذين يوجبون عليهم و
على الناس بغض علي تارة بقدر باطنه وتارة بقدر ظاهره ونحن نعتقد انهم ممن ختم الله على قلوبهم
وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة اعاذنا الله من الغشاوة والغواية ثم من المضحكات ان يكون
ابا بكر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق على ان الصوفية منسوبون الى علي عليه السلام وان الخرقة
منسوبة اليه وهذا امر احدثه النقشبندية ثم لعن القاضي رطل بوق على الغفلة الحنفية الرفضة وقال في صفة
نقشبندية ما وراء النهرية وخاصة سلاطين الاوزبكية الذين يوجبون على انفسهم لدينهم بغض المحبة العلية و
هذا اهول من انكار الشيعة الامامية لسلسلة الطائفة الضالة الجهمية حاصل جواب جناب قاضي رطل بوق
آنكه دعوى آنمعني كه با انكار صوفيه ي تمامهم افترا است زيراكه شيخ كتاب رمكانستيل زدروس جاييكه تعداد
محرمات از دروغ و دشنام غير مستحق وتهمت و هجو مسلمان وغيره ميكند ميگويد كه حرام است تزكيه نفس يعني
آنها ستايش خويش نمودن پس شكايت اين امر عقلا وشرعا درست نيست حق تعالى فرمود فلا تزكوا انفسكم
هو اعلم بمن اتقى يعني خودستائي مكنيد خدا خوب ميداند كسي را كه متقي ميباشد پس چنين حكم نمودن عين
تصوف وتصفيه باطن است وصاحب نواقض خلاف تصوف دانست وخيانت او مقتضي شد كه بجاي
لفظ نفس باطن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شايد گفته كه بسا باشد كه سخني درست با وعيب ان
بيان كنند از جهت فهم ناقص پس صاحب نواقض بسبب اين آفت در اين مغالطه گرفتار شده وچگونه
تواند شد عقلا كه علماي ما انكار تصوف نمايند حالانكه شيعه با اهتمام در باب امامت بكتب كلاميه
ذكر كرده اند كه از فضائل جناب امير است كه جميع صوفيه وارباب اشارات وحقيقت مستند اند
بسوي آن جناب بالتمام گويد كه از اينجا باشهادت مثل مشهور الكفر ملة واحدة عيان ميشود يعني چنانچه
محدثين ايشان سبب تابائي ودرخشاني نور جناب امير را اظهار كفر وكتمان ايمان قرار داده اند

متکلمین رفضه از فضایل شریف این نسبت برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات تعصب‌آمیز را بیان می‌نمود و حضرت شاه مردان بر سخافت عقول شان میخندید و باز قاضی شوستری
برای تصدیق مردم واهیه و پرگوئی و سخن پروری نقش تحقیق می‌بندد که همه شیعه صوفیه را مستند بجناب سید اند
بلی اینقدر هست که شیخ حلی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرده بر گروهی از صوفیه جائیکه گفت بمباحث
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد نمیشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محال است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد با اجسام عارفین تا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین رد و قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در مکتوبی
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیاست در اینجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین هذیان توبه خالص بکن و از این ورطه موجب هلاکت که
شوکه از آن دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت بتحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد مینمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار و بعد از این
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اولا دانستی حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب یقین کرده باز گفته که
اما آنچه انتحال میر فضل الله استرآبادی آورده که او را صفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی
و طعن لیس شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل الحق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که آن شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مرتدین نزد مرشد خود شاید از آن باشد که مرشدش از کرده نقشبندیه خواهد بود که واجب میگردانند عموماً
و خصوصاً بعض جناب میر اگاهی بقدر انار و زمانی بقدر جو و با اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیت اند
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ پناه میجوئیم بخدا از
تلاوت و کجروی باز از امور مضحکه آنست که ابو بکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کردند از نقشبندیه و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق جناب سعق الشوح از غایت جوع در هیجان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هوسها بجنبند و
فضلات خنازیر خوبند باز در طعن و تمیز علمای ما وراء النهر و سلاطین ازبکیه که تسلط تمام هر گونه بر مظلومین

باشیه روا تحقیق نمودند اقول وبالله التوفیق قید نقل قاضی نورالله شستری بوده در صدر کلام از آنجهت بوقوع
آمد که بعضی از ثقات ناظرین هم نواقض الروافض را کتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی شوشتری
مولای دهقانی ثانی در زبانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه داد افترا داده حتی که خود بعض علمای شیعه نام او
شیعه تراش نهاده و ما بدا این لقب قبل ازین نقل نموده ایم کتاب مرزا مخدوم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخته
تا صورت جدالیش بهم رساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا سازیهای خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله
من مکاید ابلیس اللعین و ما هو من المفترین ببعید و کسیکه در امر مذکور بنیاد کلام خود بر ساخته و پرداخته شیخ مجدی هند
و عالی را برای اثبات تمامت مذهب تشیعه بسوی خود کشیده او در بین امور چگونه دریغ نماید و بفرض محال اگر صاحب روضه
چنان نوشته و اراده کرده باشد انکار طاهر قمی را در رساله فارسیه که در اربعین شهیتم و جهیز منقوم فشد و همچنین انکار
مقالات صوفیه و رد و قدح بر مذهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که
سبب عدم الفتاح آن است که تدابیر موده و معنی همان است که صاحب نواقض یاد فرموده و ازینجا حال انکار صوفیه در زهد
عبادت هم توان شناخت که ملای طاهر قمی را صوفی کش لقب داده اند و مثل مشهور است که خود کرده را درمانی نیست
و العجب کل العجب که کلینی امام المحدثین مذهب صوفیه را بمحدثی پندارد و چنانچه مجتهدین بلده مدعی اند پس معلوم نیست
که از طرف قاضی چه جواب توان گفت فکیف که مجتهد دهقانی بدان احتجاج نمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عترت طاهره
نبویه علی جدها و علیهم الاف السلام و التحیه کفر و زندقه ایشان ثابت می فرمایند کما عرفت سابقا و لاحقا و پیشوای
مجتهدان مولوی اسد سعید آنچه التحقیق و تنقیح کرده اول دلیل الینست که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب امیر تقوی مانوس است پس
فقد یکی رسیده بطور امامیه یعنی هم تصریح پدر باقر مجلسی و هم با عتراف مولای دهقانی ثابت شد که امام اسماعیل سنت
مقدسین بیکر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بکفر و الحاد نسبت کند شیعی باشد خارج از دایره دین و ایمان
و اگر علمای رفضه و تمام نیز چرخ بازی و کاوتازی بعمل آرند و فرمایند که لازم نمی آید که هر صوفیه صوفی باشند
گوئیم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را باسمان برد و زند هن قولا و سر در را انگوینند
لازم می آید که مذهب ایشان معاذ الله مذهب حضرت خاتم الخلفاء الراشدین باشد فکیف که برات
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بیست و پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نهج البلاغه و کشف الغمه و غیرهما از فروع جمیع طلبه فریقین وزارت خلفای
متقدمین بجان ایشان مصغری منتظم میفرمودند و در حقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرفت انهم معو
چرا نمی ما لاف قرلی مجتهدین و مرتین که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب
در دیار قریه و بعیده از او مذهب شیعه باشند و بار مذهب شیعه باجتناب و ذریه طیبه نشو و نما
شان بیکار و رایگان رو منقلب است و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که همه صوفیه با جمیع سلاسل غیر از نقشبندیه منتسب باجناب اند و خرقه صاحب لی و در شجره را با جناب

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر باشند و از اثنا عشریه کثیر بجعضها لانکه مجتهد جانی
کثرت ایشان اعتراف نموده کما مر آری رفضه کلمات متناقضه میگویند که جناب امیر را و اولاد امجادش تقیه میکردند
یعنی اختلاف می انداختند سائلی را جواب میدادند و دیگری را خلاف آن و سوم را خلاف هر دو کما فی الکافی
و آن مستلزم ضلال بل اضلال شان است معاذ الله و از اینجا دلیل صوفیه جاری شد بر حقیت خویش بطریق اولی
بدین عنوان است و بعض تشنن امیه چه کثرت اهل سنت و ثقات رفضه خود از کتب فریقین واضح است و عیان را
چه بیان بنا و قیتکه به تمثیل خر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان ینبح کلب لان یکون کالمجلی لعقور و کمار
لکن تو پس محال است که قول علما و شیوخ و سادات ما که نسبت بجمیع عوام و خواص رفضه در هر طبقه هزار چند باشند
و امیه را درجه بدرجه اکابر خود شمارند قابل اعتبار نشود و هرچه رفضه کالعدم یا دگی نمایند تطبیق کرده
که محدث بود کما مر اگر حال آنکه امیه راضی بر رضا دهند تیر قضا باشند و دنیا را لعنت باشند چه جای تعمیم
امت محمدیه حال آنکه تشنیع نیک میدانند که چنانچه امیه پیشوایان سنی رفضه را لعنت تبرا میکردند ابها دار و لعن و
و میگفتند کما مر امیه همین است و عذر شان لعبیاعت نزد شیعه نزد دیگر مست یعنی حفظ جان و ناموس
بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان دوستدار اهل بیت بودند چون امیه کسی را
از رفضه لعنت نمودند البته زندگی و تحضرت امیه قسم میخوردند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملا و مفصلا فی
هذا الکتاب وغیره پس هر دو دلیل نجات باری بطریق اولی جاری است و انچه شیخ علی امامیه در کتاب
مذکور رد قدح در باره اتحادیه و حلولیه کرده در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمی‌شود بر حلولیه و اتحادیه رفضه
وجوه متوجه است چنانچه بر ناظرین کتب تحفه مخفی نیست که بسیاری از شیعه حلولیه و اتحادیه گوشه گفته اند که بر اعتقاد شان ناسوت
بلاهوت یکی شد و محققین رفضه فضائل جناب تعوذ را از همه مثنوی مشروع میفرمایند و داد فقرا امام شافعی میدهند که
عالم را امامت مردد بود که خالق او کیست خداوند تعالی شانه یا حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه پس بینید که شان آنجناب بجا
رسید و قول شاعر بر این مثل محبوب تعلق شد عرسا کیک کوست از بهارش پیداست فریاد شکستن رگ
گردن شان حرفی کافی است که کار جناب امیر با لوهیت کشید بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه مترقی نگردید
سخن همین است که مفتری را علاجی ممکن نیست و همچنین شاگردان جمله مجتهدین ما را خصوصا که با وجوه کمال
در شاگردی او رسیده و مورد صد احسنت و آفرین او باشند زیرا که لا نسلم که آنها از صوفیه حقیقیه اهل سنت
باشند نمی بینی که آنها باعتراف مجتهدین کسی را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد دلیل عینیت است جناب تحفه
از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور ماخوذ از تصریحات علمای شیعه و کبرای اثنا عشریه
چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی رطل بوق بمین سرایند که صوفی
حقیقی کسی نیست مگر شیعی امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتواند داد که پیشتر می را دیدیم
که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس درینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقیید مذکور

دارد نباشد که قبل ازین گذشت که خود گرده باد در بلاد غیبت تکیت که خود اهل کمال گفته باشند اینجا
و آل آنست که اشکال اتحاد و حلول مع هذا در کلام شیخ محلی و فهم و ادراک قاضی شوشتری عبارتی
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه قصیده جمهور سراسر برای ایشان مضر است زیرا که همه شیعه بوده اند
به وجهت یکی آنکه جمیع علما را خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان تکفیر بواقعیت مزعوم نسبوی نموده اند
خصوصا صوفیه را کما عرفت مرارا دوم آنکه اینها قطعا و یقینا نقشبندیه نبوده اند و قید مذکور مفید است
از برای ما نحن فیه که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر ایشان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گوییم ظاهر امامیه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه بایشان معنی ندارد چه جای آنکه این بزرگان
بالی مبالی رفض را قیبا آتا و تعود وادعلی جنوبهم لعنت مسکیرند و از صحبت خویش بیرانند و
وسفارش را در حق ایشان گوش هنیفر معود ند کما عرفت سابقا و لاحقا فتثبت نفهم وهو المدعا بتاید
الله از عمان در صار شیعیم صحتا جا ای اتقید لا کیف ما کان و آنچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاهرست که دریا خس و خاشاک دیعتیر و پاک همه وارد و از همه منزه است عارف
کاشی میگوید ه عالم بخروش لا اله الا هوست ٭ غافل بگمان که دشمن است این یا دوست ٭ دریا
بوجود خویش موجی دارد ٭ خس پندارد که این کشاکش با اوست ٭ و ذکر قاذورات و فضلات
اهل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه چیز ظهور چیزی دیگر نیست کما فی هیة السفینه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان است بقول بزرگی ٭ چشم مصلحت بکر نظام ملک هستی را که هر جا
درین وادی ورفش کاویان بیشی گویند طبیبی حاذقی فکر میکرد که کرم فضله انسانی را چه مصلحت
هرچند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتی نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کیجا بی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید بکجال از بیان آن دریغ
کرد طبیب فی الفور از سرمه بر زبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی بکجال گفت که
بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق آنکرم فضله انسان است تا دانستی حکمت او بوده
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوعی رحمی سخن الظلام است یعنی از اتحاد نیست که شیخ اعرفت مانند خود
تعنت شدی شاید که بیرمزید تعطانت عارف سمنانی قسم مثنوی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزبان حال داشت که هر که پیدا شود از دور ود
پندارم تو یی بوالفضول گفت ای ملا اگر خری از دور پیدا شود ملا فرمود
پندارم تویی استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وهو معکم اینما کنتم از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این معیت را معیت رابع
گفته اند حز آن سه معیت معلوم که معلوم متکلمانست یعنی حق تعالی با همه چیزها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او جسم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که عرض
نیست نه مانند معیت جوهر با جوهر که او جوهر نیست نه چون معیت جوهری با اجسام نه چون معیت عرضی با جوهر
معیت آرای روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح نه درون قالب است نه بیرون آن نه
متصل نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و چون روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن هیچ دارد نیست و با اینهمه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که از دیدن او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
گوئیم که باتفاق جمله مسلمانان بر آن است که آینه را خدای عز و جل پیدا میکند و نگاه میدارد ورنه بینائی
او محال باشد و این عیبی نیست پس معیت مذکوره چرا عیبی باشد با آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی فاعلی در هیچ
حقیقتی موصوفی نیست و افعال روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با اینهمه تعلق
بچون و مانند آن پاک است بلکه اگر با ایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است پس علی
دوام معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجزی و حلول و غیره بزرگی در همین چه خوش گفته گفت
تو کو دیده کز چشم مجنون طلب آن دیدار را تا نباید عشق مجنون بی پدیدگی شو و لیلی کجا تو لی پذیر گر
بچشم من بینی رخ او را تماشائی ز خاک کوی او انتهی مختصراً من بعد باید دانست که علمای کلام
اعلام از ماهرین فن بعید از افکار صحیحه آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالکان کثیرین
ریاضات چنین کلمات مقتضای بشریت بر زبان می آرند و منظمه این معنی است که تعبیر از بیان آن
قاصر میشود و مطلب چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر
کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت صمدیت تعالی شانه نظم نموده اند دستانی زبان از قیاس
راز که تا راز سلطان نگوید بازیکی باز را دیده بر دوخته دکر دیده بال و پر سوخته بنده در مانده
رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحب دلان
رنگی دیگر و رای طور متکلمین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد
و زندقه را لا خیر برگزیدند حالانکه بعد از اتباع شریعت کمالی یعنی بطریقت در آمدند
و بنده در حق ایشان طریق احتیاط می پیمایم و سببش آنکه من بسبب اشتغال
معلوم که بضرورت شرعی اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که باظهار فراغت
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند یعنی با اینهمه
ریاضات نیز امری اختیاری نیست که قطعاً و یقیناً بمدعا رسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بسیار و میه

قول صاحب فتوحات که سالک در جه بلندی رسد و ازین بکجا میکشد و عمری قوالیقاتی الراح بریافت استغفر
ولقد ایمان بسلامت می برد ذلک هو الخسران المبین فکیف ازین مقام مزید حیرت است که
قاضی نور الله شوشتری در حال شیخ اکبر قدس سره در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
مقام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود وانکه وجود خالق همان وجود
مخلوق است و در آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرد
و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شرع شریف مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه
وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
از متألهان ارباب حکمت وکلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بآن حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ماء
مشمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن
نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق
بان گردیده اند نه حکم بوحدت موجود نیز چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که
عابد صنم عابد خداست آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خدا است و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما
بران رفته اند نه آنکه صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا ازین حرف چیست از تاویل
این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشیده باشد مزه این سخن بمیدها
می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه اشاره
خواه کنایه سر گریبان تفکر فرو برد و راست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از آن و هر که بقول
جالسی انا دات حضرت معصومین ملاحظه کرده التقیه نیک دانسته که قاضی رطل بوقی از دایره تشیع بدر امده و
ذنواصب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از آن باعتراف طائفه کسیه فاحشه کسی نیست بمفر خود رفته و مشکل تر نیست
که در مصاحبه وغیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد راقیه منطقیه ولد الزنا قرار داده پس برای اشاره امر نا فرجام
آنچه این طغام نوشته بود ع هر کسی از روی با تثیر یزدان نیجه کرد گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است
بسوی او باز میگردد و ازین اشکال مشکلی دیگر زیاده تر مانند آتش قهر الهی بر مجتهد قالی بگردد و بالش و بن فروش
دنیا خریان افتاد که فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ زیرا که چنین خبیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه و آله را که چنین
اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی و آقای خود قرار دادند و ایشان نیز همراه یزید و ابن مرجانه بدرک اسفل نار
تشریف بردند که قال الله تعالی یَوْمَ لَا یُغْنِیْ مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئًا وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ بیش ازین هر که برین اوراق
نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض من الهفوات الخ ازین مباحث بصحت میرسد زیرا که مجتهد قالی
تجهد رالیفات خود وش ملمولسید بنوعی اول بدراست بخمین تحقیق مجتهد قالی درین کتاب اشاره و در رسایل دیگر مرا اچه جناب قاضی ابعضا

الغضاضات مختفیه فی الحیات عند الممات دشمن حضرات ائمه هدات بسبب تکور فی الروایات المستفیضة عند اهل الحدثات
فرمودند که نیز اهلسنت بتحریم تصوف قایل اند الخ مجمل است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدون تکفیر چگونه متصور است و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود
چه تواند شد گو هم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالقیامة الصغری والکبری شان بود کما هو معمول
قبران الائمه برپا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
درگمین بوده اند چنانچه قاضی رطل بوق در تالیفات خود لطف همت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته واین
شتسبعین بمقتضای مثل مشهور که ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون بیر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
توقیعات منوله و رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی ارض و سما از ناحیه مقدسه بهای میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سفر و هم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواست نصب العین گردانیده
و صاحب الامر باقتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داد یا چنانکه اهل الطریقة آنکه کرده اند که گفتم آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است بوجوه بسیار که ناظرین اوراق را در ان امعانی و غوری بسیار درکار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید واز انجا که خود کرده را درمانی نیست قاضی را درین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری لا تستطیع ان یقیل علیه و هو یکبر الجمیع الیه
حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان تصنیف شرح المواقف لتفضیح مذهب اهل السنة لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقاداتهم
سخیفة و دلائلهم ضعیفة و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا تصریح بتکفیر امام غزالی بجهت استحسان
تصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خودش استنباط می نماید و جه تسلیل است که در بیان معنی عبارت
کتابی خودش گفته بود که آخذته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او بکجا برد بالجمله بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تائید بنسخ صحیحه حکم قاضی رطل بوق زنهار نتوان شنید که او بتشییر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلانست و نسبت بدان مینماید و بعضی هفوات بر کالما
کالنعل بالنعل الطباق وار دلیس به نقل و حکایتش که هفوات او قرارت میباشد لقب مبارکش که شیعه تراش ا
تر دو فریقین نیز بدیهی است کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طائفه شیعه برای
اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب ساده لوحان امت مرحومه را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ::
و عند التحقیق تصوف مذهبی جداگانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رائج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشته آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بر می آید که تصوف طریقی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طریقه اهل بیت طاهرین است پس نزد ایشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید و
اعمال باتفاق فریقین بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام والالاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشند و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریقه اهل سنت و جماعت
است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه ربها رنسبه گفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات است و بجا باید که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء علوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح آن و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر آن که اگر از آنها عقاید حافظیه و السفیه و غزالیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که دران مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد و زنهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرائع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
تعصبی بیش نیست نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده و زنادقه میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفت
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار السنت چنانچه از
شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفه ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و مالکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عز و جل بظهور
رسیده و از فرعون لعین در آمده چه با گفته دُرهای شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را ظاهرا و شراحشان بیان کرده اند که قلوب
اهل صدق و صفا بدیدنش مطمئن میگردد اگر چه لب افتند یا در جهان برخاسته که مردم دران بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق آن نمانده که فضلا بدان التفات
نمایند و بر دران همت خویش الا بشدت ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عواقب عداوت
بفضل و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل لوق در باره فاضل و زاهد
استرابادی چیزی گفته و بیان دو اصطلاح بزعم خود بجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

و ہم بر کمال عصبیت او دلیل خواہد بود این ہمان خشک دماغی است که در ہر قدم بروز می نماید یا دارد
یا نه که قاضی در مجالس المومنین وغیره از تکفیر صحابه بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجه نصیر را در رسالهٔ تجرید
یعنی مخالفوه فسقه و محاربوه کفره را ملجاد ماوای خود میگرداند و عوام طلبه نیز به عدان کتب کلامیه
تحقیقیه و الزامیه متاخرین مثل تحفهٔ اثنا عشریه و افادات رشیدیه و آنچه در تالیفات احقر البریه از مشهور
و غیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجله علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اہل
تحقیق صاف صاف بایمان حضرات شیخین و اتباع ایشان قایل شده اند و نصوص حضرات ائمه خصوص حضرات
جعفریه در مقالهٔ سادسه وغیره کردم ایا فراموش کردی که عمده ایات مدحیه قرآن مجید در بارهٔ خلفای
راشدین و موبدین شان بپیرایه ورود در بر پوشیده و مذہب اہل حق و یقین مثل آفتاب نیمروز روشن
گردیده زیرا که چنین مدایح در کتاب الله برای صحابه کرام با فسق و فجور چگونه جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجهٔ ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطل بوق ایات قرآنیه
و روایات اہل بیت رسول یزدانی را یکسر پس پشت انداخته و تحقیقات اجلهٔ علمای خود را کان
لم یکن پنداشته در بارهٔ عالم استرآبادی چنان میگوید که والنستی پس انصاف بکن که قلب مثل نجم
و طعن اصحاب کرام و تنزل از مذہب زمرهٔ طغام البته سبب فیضان نوری از انوار و حصول صفای
کشف اسرار خواہد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و ہرگاه است حقیقی حضرت رسول
مختار که باعتراف شارح کلینی زمرهٔ قادسه مهاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جہات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شهید ثالث
بالخیر مجمع شر و فساد دنیا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا تعالی غیر از اراذل شر من الیهود
والنصاری و شیطان الطاق خبیث ترین آفاق در طائفه اہل نفاق دیگر که باقی ماند که خرابات
مغان و آتشکدهای ایشان را آباد گردانند که شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبره
رفضه بچشم عبرت بین دیدی و بگوش ہوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیه که سابقاً بار بار مجمل و مفصل دانستی
از یرا اقوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظه می آری ان شاء الله تعالی آری فرق اینست
که در اول جمع بین التحقیق والالزام است و در ثانی فقط افحام الدالخصام زیرا که ہیچ کتابے
جامع در احادیث شریف نیابی که بر روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابوذر غفاری باشند یا مقداد اسود کندی و از محققین ایشان جابر انصاری آنجا که بگوش حق
نیوش در آمد مقولهٔ قاضی رطل بوق ابن الہیثم و الیا نزده بود و اگر تعلیل او را بدقت نظر بینی
یعنی قوله زیرا که ان شرک حقی است منافی جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محمد ثابت ابن سبا می

کافر کیش و مذہب نحلت خویش و ترشیح امثال و اقران درحال بد اندیش ست این حق کی کوشش بر تلبیق غرائب طلبین در باب می نمند و اگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی گویند گویا لقمہ باشد که کلب عقور را بدہند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد که مبادا گلزار ایشان را در نظر نظارگیان بشگفاند پس بغور و فکر سخنی ازان باختصار و ایجاز بشنوند تا تلمیعات قدما و متاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس جمیع متفرعات این باب و تذلکه الحساب ست پس بدانکه اصل مقولات این دریده دہن آنکه اکابر این طائفه فاحشه خانه کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ائمه قرار داده اند و بنیاد محدثات مذہب بران نهاده می نویسند زیر آیت کریمه وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ولیکن من بربیان صافی ملا محسن که مختصرست قصر میکنم فی الجوامع

روی انهم قالوا استلم بعض الہتنا نؤمن بالهک نزلت القمی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه و آله والمعنی

لامته وهو ما قال الصادق ع ان الله عزوجل بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جاره والدلیل علی ذلک

قوله تعالی بل الله فاعبد وکن من الشاکرین وقد علم نبیه یعبده ویشکره ولکن استعبد نبیه بالدعاء الیه

تادیبا لامته وعن الباقر ع انه سئل عن هذه الآیه فقال تفسیرها لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی

من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایة

وغیره قال بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین ان عضدتک باخیک وابن عمک یعنی در تفسیر جوامع که تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان و در عربیت نیز در فصاحت زیاده تر چنانچه مولفش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشاف است مفاخرة بدان اشاره کرده مذکور است که نازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند بحضرت پیغمبر علیه الصلوه والسلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو و علی بن ابراهیم قمی که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف بحضرت ع ولیکن مراد امت آنجناب است چنانچه حضرت صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاوره ایاک اعنی واسمعی یا جاره یعنی خطاب بشخصی می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته ع ای در تو میگویم دلوار تو ہم بشنو و دلیل برانکه اگرچه خطاب حضرت است ع لیکن مراد غیر اوست اینست که زیر آن فرموده اند بلکه عبادت کن خدا را و شکر او بگزار که خدا میدانست که نبی او ہم بعبادتش مشغول است و ہم شکر او میگزارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را و از امام محمد باقر ع پرسیده بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر امر کنی بخلافت کسی ہمراه ولایت علی ع بعد خو

البته عمل تو بکار نیاید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق که اگر شریک گردانی در ولایت امیر غیر او را حال چنین خواهد بود و باز فرمود بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ یعنی بلکه عبادت ایزدی بجا آر و شکر بگذار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصله بالجمله چون افادات حضرات ائمه در تفسیر این آیت بحد رکه سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل حسبی چند که اصول ابن سبا رئیس الیهود را بر هم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی رطب اللسان را در باره اشاره این امور بسزای اعمالش برساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار از قلوب خود را از دین آبائی که عبادت لات و منات بود پرداختند و همت والای خویش را باتباع اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی بر گماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب پیروی شریف پیغمبر قرآنی الذین اتبعوہ فی ساعۃ العسرۃ بجای آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند و لیکن از غضب شریف مرتضوی بر تصریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری و غیرها نا خوش بودند و حضرت طرفداری شان میفرمودند و بجامل حتی الی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مناسب این خلافت بلا فصل را ایشان میشمرد که اگر او را ولی عهد گردانم وحشت بسته سه سالهٔ من رایگان شود و اصحاب از او ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستغنی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه بار بار بسیار ی این امر از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش از این مصیبت جانکاه خیلی اندوهگین بود و بالقضاء والقدر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری از آن در رشیدان نظر کسی نیاید زیرا که آخر حکم الٰهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود و حضرت سید کائنات فارغخطی محکم که در قرطاس ابیض و دفتری جدا بر نقوش شده از جناب امیر تولیتانیه بلکه از جناب پیغمبر را بامین بهامین نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور در همین دو قول بود که خلافت بلا فصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را جز باقی نمی شنوی پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پای رفضه بیهوده را مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد آیت مذکوره کما سیجیئ ان شاء الله تعالی که حضرت را کمال تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود و هیچ بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع و غیره عیان گشت که آیت کریمه در آن نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای محمد عبادت بعضی از معبودان ما اختیار کن تا ما ایمان آریم بمعبود تو لیس درین مقام بجز الشرک وضع شرک

واشراک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات یا ولایت و خلافت امیر
ملکین که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق مشاکر و تناقض صریح بهم کرد دارد و یکی مردگیر یا مکذب
است ببینی که حدیث حضرت امام ابوجعفر حاکم باین معنی است که خطاب که قصر به پیغمبر است و هم مراد انجناب است زیرا که
فرموده اند که اگر امر کنی ای مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را اعمال تو حبط شود و بدیهی
است که این مضمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که در آن غیر آنجناب متعین است
و از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض لتساقط لوقوع آمد و باقی نماند مگر بیان حق که در جواب
مشرکین فرموده اند و آنرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِّنَ الشَّاكِرِينَ
برابر هزار دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که عذرا عبادت
یکی و لشکر او به پرداز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که اتسلم بعض آلهتنا نؤمن بالهک پس کجا
قصه امامت امیرالمؤمنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات و زرین و ارتباط
و ضبط ما قبل و ما بعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر هم زدن است اینکه و بدیهی و دانستی حال آیت کریمه
باعتبار ما قبل بود که مضمون ولایت و خلافت استیناسی ندارد و بیاییم بحال ما بعدش و آن این است که
فرموده وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت انداد و مشابهت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال مجاحدین که برای او حدود مقرر کردند حالانکه وصف کردند نتوانند و نگرند او اعظم و ارفع
است از آن چنانکه جناب امیرالمؤمنین در خطبه شریف و اولاد طیبینش در احادیث مبین بیان کردند
و تفسیر ملا محسن کاشی هم بر آن شامل است فالصافی در قول او تعالی و الارض جمیعا قبضته یوم
القیمه تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بطاعت و عبادت شان بپردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم سیه کار بیسار از
روزگار چنین کلام مربوط را با ما قبل چنانچه ظاهر بود ساختند و بر اساس مقدسه حضرات اهل بیت طاهرین داخل قرار دادند و شاید
بجهت غلو مذهب نایب غلو از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله است ذات و الاصفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما مر غیر مره مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قرآن مجید بر آنجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غایب عن الابصار منطبق گردانیده اند و جناب نور الانوار مشتمه انهی
مهاجرین و انصار یا نکرده اند و ترقه ترقیها امام صادق مصدوق رسانیده اند و سلسله ۶ ایت

تا آنجناب معنعن مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه سال
خواهد بود فرمود در آن وقت نه حاجت بغور شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد در معانی هم این حدیث با اختصار
مرد لیست کما لا یخفی آنچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن عنم و عین بلکه مزید ظلمت حضرات الحسنین
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نموده و او نواصب داده چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ و مقام حیرت است که چنین آیات را نعما به اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشتند
و جوابش بر اصول طائفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود در
این اشرکت احد الولایة لعلی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسوله بود ولیکن به ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه دانستی و این هفوات اهل خرابات را پایانی نیست معهذا شرک اشراک
که از لئن اشرکت ذهن هر کس در او بر منعی تبادر الی الاذهان محمول لو آمد شد یا اصطلاحات تقدیر
و انهم لطین دیگر کین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل بو قیح کجا بود در بارهٔ فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو در آن میرفت که چنین زاهد دعا رزا باوصف مجاورت حظیرهٔ مقدسه امیر المومنین و آنگاه تا قرون
و دهور صفای بحصول نو انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و انهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
ما به النزاع بمراحل دور دور افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متنازع در نیافت ولیکن این
تسویل و تاویل لبعید نباشد از توسیکه گویند تصر اینکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از ینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر در بیت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را ترسید صدها آیاتش را در نصوص
امامت ذکر کردن دوست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر مذکور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از ینجا که برین تقدیر عیاذا
و چهار احضرات شیعه زندیر رئیس المحدثین میگردد عیاذا بالله مجتهدین خود صاحب پیر دهقانی در رشاد الاسلام
تمیدی می فرمایند که نسخه واحده را دو نسخه گردانیدن و به ستایه صحابه منافقین کوشیدن به پروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه این معنی را تجویز تواند کرد چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت ایشان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشند و بر فرض
احتمال و تقیید مذکور اکنون ضرور افتاد این امر را بجناب الهی قرار دادن که اقوال و افعال او منزه است از عبث
پس عدلیه شیاطین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا وَّاَنَّکُمْ
اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعٰلَی اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیْمِ چسان روا نباشد
که حقیقته رسوائی مذهب خویش است البته حال دلالت قرآن مجید اینست اگر با فادات اهل بیت طاهرین برداری

ازان لعبارات تمام ظاهرست که افعال الهی را از تعصب تغیّر منزّه دانستن و تصریح دین او فقه بریزن امور محال رکیکه و مختلفه متضاده موسس مبنی گشت حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت مرحومه نازل فرموده که خلق را وصف او چه امکان است و رسول خود جا بجا ارشاد نموده که لا تطع الکافرین و المنافقین یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم و مجتهدین قالی و زمانی چنان مضامین از علمای خود نقل کرده که حضرت علی الاسلام حیدر کرار که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و لفضایل مهاجرین و انصار برخاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در موارم خلاف ان می گویند که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و نجرامیدن قدمی چند انهم بود نامه که کنارم وفات و احتضار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را برکسی نتوانست نشانیدن و دیگران نیز بعد از نزول عصمت بشرح و بسط تمام تقیه را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر معنی که بعد از ورود آیه بعصمک ازین اتفاق مرغوم رو برتافته اند لزوم تقیه نبود و اجماعا اینکه شیعیان که حال حضرت بود او وصی بلافصل پس حقیقة و جناب وصی خلیفه بلافصل یکی را دو کرده و دو را چار کرده یعنی پیغمبر و وفات شد لیکن قسم خورد که ردا بر دوش ندافکنم تا قران مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نائب برحق همان طریق بیهوده تتبع اقدام شریف چنانچه باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ماقبل و مابعد بران قائم است زیرا که چون تا بانی نور یقین اینکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر و ارتداد بود و انهم با وفات کمام پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو شدید علی المقصود و لیکن مجتهدین و متکلمین رفضه تیز زمان و در دیده هم خصوصا جناب مجلسی یوم خاتمه کن در بحار و حق الیقین از می نویسند که نسخه مذکور از قبایح و شنایع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی خلافت برای مطالعه عنایت فرمود دمایم مهاجرین و انصار را دید حالانکه در قران مسلمین که نسخه ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبری نباشد که از انواع مدایح شان خالی بوده نباشد پس کتاب را بجهت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین النبی و الوصیت عیان شده و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطوره آیات منسوخة التلاوة مشتمل است از بسیار درین زمان بکار نمی اید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا العقور انجامید که دمایم اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر که رفضه با عاقبت اندیش مسیر ساختند بحد یکسی دیگر هم بنام شان افتاد منسوخ التلاوت است چه جای انکه لایق استدلال باشد لا بجعلاره فی ایه واحده بالاتفاق و هرگاه کتب قوم زیاده تر بملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت و صحیح کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برما و گناه لازم

بل کاد القرآن ان یکون مغاضباً و آیا اولی کتاب احکام فصلت و این امر را بدیهی توان گفت که خدا تلاوت را منع
فرماید و ایشان مصر باشند جمع کنند و رفضه اغلبیه غایت و عداوت الیلام بعضی از سور آنرا در کتب خویش می نویسند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امیر المؤمنین از جمع تلفیق و خلط و اختلاط بود که منسوخات در یک شیرازه فراهم آورد
تا مردم از قرائت آن محترز باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که غیر رفضه منافقین کسی
از مسلمین جسارت بذکر آن تواند کرد که مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است دیگر چه گویم معهذا بجای خود که
شیعه مدلل و مبرهن شد که بسیاری از علما و صلحا که بتلاوت آن سوره می پردازند و بقرائت سوره و آیات و اوراد
مشغول می باشند همه کفار و مرتدین باشند و فقهای تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاده و باقی گذاشته و از
هم اگر تفتیش برود التقاطی رفضه هنوز بدان معتاد اند و همه کتب شان بر آن اول دلیل سبحان الله جناب
و ذریات اطیاب آن نسخه را چنان پوشیده کرد که در دیار و بقاع هم تلاوت آن بتحقیق با ایمان خیالی است که سمت
جواز ندارد بلکه ممنوعیت کما مر و دیدن و خواندنش بر خروج و عروج صاحب الامر که بعد چنان اهتمام برای
هدایت و تلاوت اهل ایمان جمع فرموده موکول است چنانچه از کلینی و نزهه بیدرت کشمیری هویداست و در ظهور
این امام هنوز مهلت قرون و دهور است تا بحدیکه دولت و ترقی این مذهب و شوکت بسال هفتادم از هجرت بود
و از بشارت اعمال شیعه که اسرار حضرات ائمه اطهار را نها بر سبکساری بلکه اراده خونخواری و آنهم عهد ائمه غطا
فاش کردند چنانکه بارها دانستی غیبت کبری رو داد که آن را انتهای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لاحول ولا قوة الا بالله ع ای تو مجموعه خوبی کدامت گویم * طرفه آنکه از کتب شیعه حتی عماد الاسلام نیز توان یافت
که قراءت مختلفه از تذکیر و تانیث و اثبات یا و تخفیف و غیر آن که حضرت رب العالمین بدعای حضرت خود برای سهولت
تجویز فرموده بود بدفع فتنه شدید که حذیفه رضی الله عنه تقریر آن کرد در خلافت ذی النورین موجب تحریر یک
قراءت و اکتفا بر اصل شد و حضرت امیر انزل الله به ید در رفضه بر آنجناب چنان افترا کردند که مخلط منسوخ التلاوة
با معمول التلاوة شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آن است که حضرت بکمال شد فرموده بود
که یا علی کمال اهتمام در جمع قرآن مجید بعمل آری پس این وصیت هم پامال کردید الا لعنة الله علی المفترین
الغرض این مسئله را بر خرافات اکابر رفضه و ملاحظه تحقیقات تمامی در مسائل طرابلسیه و محدثات دیگران در کتب
کلامیه اصول امامیه چند را هم و معرکة الآراء سبب ظهور اند بایست شان الی یوم الحشر باید گفت که هر چند حضرت ائمه
بجلوس خویش اریکه خلافت را بار بار زیب نگار نگی امام نرگسی و سوسنی و ریحانی تا بهشتاد و چند سال زیب
و زینت افزایند و لیکن چیزی که بر عاقلی بر الحاد و اعداد ایشان خند و تطبیق در خرافات شان صورت بسته
امری شد فی نفسه پس آنچه بر ایشان خواسته بودند که جامعین کتاب مجید را در مباحثه از دایره ایمان
بیرون آرند بر ایشان مواعید شدید و صوالح عظیم بیان افتاد و که به محبت [illegible] تقریر
تمام گفتنی چون کلام رفضه [illegible]

پس میگوییم اوره وادعیا علمای شیعه یا دعوی دانش و بینش انجم غیبانی کرند که خود صد ایت کریمه یعنی
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ متعلق است که با انبیای متقدمین این مضمون نیما
است تواتر شده که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما ضایع خواهد شد و بل هذا الا سقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار وغیره از اسفار شان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیاء و رسل
علیهم السلام هر یکی را با تحاد دو وزیر حکم بود و این آیت اول بر آنست که طور سابق و لاحق یکسانست و برای
حضرت خاتم رسالت حکم باری چنان شرف نفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
را هم در حیات و هم در ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بکمال نیک محضری سر انجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند در بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهمه الزامات جماعتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هر جا دست سخن دراز داشتن السنه خود را کوتاه کنند و بر نام
ائمه هدی هر چه خواهند بر بندند و زبان افترا بر گشایند و دامن بر گزیدگان درگاه ایزدی را با بواب انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه آنکه در معنی این آیت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی و ابن سبای یهودی
را بکار خویش آیند و قلوب منافقین و شیاطین را بر بایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفه الفاحشه سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از ان برگزیدند
واگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار المجرا ابنا شد ولیکن چاه کنند را چاه در
پیش و لیا دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضه بی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگر چه بظاهر دسوی حضرت
صلی الله علیه و سلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود و صدق این معنی بی کلفت بر شیعیان
ضرور هست زیرا که ائمه متاخرین را که نسبت در یکی پیش خورشید امامت بلا فصل دارند شریک این منصب گردانید
اند و بوجه یکی چیدا بلکه چون با ستیعاب اصول اهل فضول تمامی توانی دانست معاذ الله که جایی معطله و کجا
قصور رشیده و کجا نور و ظهور و کجا شب دیجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
و سند این امور قبل ازین تکرار گذشته و الحمد لله شیعه شنیعه میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم توانی کردن و این نوع تقریرات بیر و دی کار آوردن که مراد از اشراک
غیر در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضیلی کما ینبغی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او غیر
انچنین وعیدا از قرآن مجید و حدیث شریف استنباط می توان کرد و اگر مومنی است برگزیده و امام معصوم
و عادل پسندیده با خدا یا چون مرتبه لسان نور افزا اکثر بر اصول جمیع شد لرزه و اقامه و ضروری

عندہم لاجماعہم علی التقیہ ایشان را چہ مضرت باشد بلکہ این امر لیست نفس بید یا نہ اشد الطرق پس معاذ اللہ کہ کسی از اہل دین وملت تجویز آن کند اگرچہ فرقہ خبیثہ شیعہ قباحتی ندانسته باشند کما مر صراحۃ واشارۃ یعنی کہ در زمان خلافت جناب امیر رضی اللہ عنہ غصبہا کہ بر خاست وتدارک آن بعمل نیامد نہایتی ندارد از تحریف کتاب اللہ اکبر الثقلین وسوختن آیات معمول التلاوت ادعی گوینہ وداہیہ عاطمہ یعنی احراق بیت حضرت فاطمہ وکشتنی وشتنیہ وسقط شدن محسن ملکیا ہ دندیہ ولغرہ یا ابتاہ بلکہ قتل نعبہ خواجہ ہر دو سرا کما فی علل صاحب الرقعات المزورہ وحکایات وصدور دشنامہا از حضرت زہرا در بارہ حضرت مرتضی شیر خدا کہ مرید می بران بخیال کسی نگزرد ہرگاہ بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم تتکلم حتی ثابت متفرعات غیر متناہیہ نیز در فقہ پدید آید حالانکہ نفس سکوت نفس در مدعای مخالفین نیست بلکہ دو پہلو دارد بخلاف آن کلمات طیبات منصوصیہ کہ آغاز شرک شیعہ چنین وانجامش را نہایتی پدید نمیشود وجز ایذا وحصول اذی محلی ندارد وآنہم تا وفات بضعہ سرور کائنات چنانچہ بر ناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماح فی کبد النباح خصوصاً واین اوراق عموماً مخفی نتواند شد بر روایات اہل ترہات ومغوات کہ اگر بتفصیل آن لب کشایم وازدر استیعاب در آیم ع مثنوی ہفتاد من کاغذ شود الغرض ہمہ این امور وامثالش بر اصول روافض در زمان امامت وولایت جناب شاہ مردان وشیر یزدان بود کہ بعدادش در کتب قوم بسی سال میکشد خلاصہ آنکہ چون طائفہ شنیعہ ولایت جناب را حقیقۃ بحاک ملاعین یہود ومجوس برابر بلکہ بدتر می گردانند پس درحبط اعمال ایشان چہ گمان توانی کرد ودخول جنت چگونہ متصور بلکہ محال اگرچہ جنت شداد باشد وہو شدید المحال والیضاً نفی محدث رضخہ مقتضی است اضمار ولایت وہو خلاف الاصل مخالف ضیاء انتبر کہ علی المعنی المتبادر المشہور فی الکتاب المستطاب وامثالش نیز در قرآن کریم بسیاری از جنس مسرود ونہ یعنی بعد ذکر شریف حضرات انبیا ومرسلین ودیگر بزرگان دین میفرمایند ولو اشرکوا لحبط عنہم ما کانوا یعملون الی غیر ذلک من الآیات البینات علاوہ منظور گفتگو در مناظرات فریقین می میرود ومتعرض پہلو نمی شنید کہ اذعان ولایت وامامت ائمہ ہدی ہمچو اعتقاد توحید خدا ونبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک در آن موجب حبط اعمال چگونہ نشود قطعاً ولیقیناً مثل شرک بکفر کہ بلاشبہہ سبب احباط است ودر خصوص قرانی را احادیث رسول ربانی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونہ انحراف توان کرد واز معنی مدلل ومبرہن چسان رو توان گردانید آمدم بر آنکہ از کلام قاضی رطب لوی شرک خفی ونور جلی پیدا است کہ گفتہ بود کہ شرک خفی با صفای جلی محتجب نمیشود وجوابش بالاجمال اینست کہ آن کدام شرک بود کہ با اہل بیت طاہرین وطیبین کہ سراسر نور الہی بودند مقترن شد بہ تخریج صدوق ولدا الصدوق کہ معانی الاخبار کتابہ خود را بدان زیب وزینت دادہ ولفظہ واسناد چنان آوردہ کہ مراد از رجس شک نفوس قدسیہ از آن بعد نزول آیت تطہیر گشتند نہ شرک بود پس اگر بشرک جلی قائل شوند نعوذ باللہ الاجرم

میتوان گفت که مثل راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض یستلزم النصب والخروج زیرا که از ان مذهب اقتضای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ائمه دین شد یا محمد شد فالقصب مرحبیت الاشعر دان معتمد اند
شوده باشد برای اهل حق که ایشان در دین شرک شرکیه اصطلاحی بهر نوعی که باشد عترت مقدسین گشته اند و قطع نظر
از انکه جلد سنی بود مد چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده ما بر اصول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض باز
این امر حالی رای عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را باد و
ولواحق در زمره مطهر و اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت محمدی رو داد در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سابقا پس درین حق کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق
وقواعد اهل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بجهت ستر و استتار خود امر دقیق باشد کما لایخفی علی الرفضه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ؛ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المقدمین و اظهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شی یرجع الی اصله ففیه السیت
که اتفاق موالف و مخالف بر السنت لاجرم برین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام قاضی
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع تواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفای بعض
عترت سید الانبیا صلی الله علیه و علیهم چگونه متصور شد مگر چنانچه قاضی رطل لوق ابن المنشم والیا نزد د
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر لسلب نور و صفای اهلبیت قایل شود عجبی نباشد که محدثین
شان آنجناب مصداق والذی اخذتنی گفته اند کما فی البحار والقیا لقص نبوی در روایت میکنند که
امیر المومنین اظهار کفر و اخفاق ایمان نمود تا دم وفات کما مر بغیر موضع و بیان امور یکه بر ان این افادات
متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و نیز اهل البیت رضی الله عنهم می رسانند باید که تر در رفضه موجه خالص
باشند که اشتراک و اشتراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با اصحاب و اهل بیت بر روش آنها خارج از دایره
امکانست و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت تخیل تواند بود پس آغاز و انتهای ان اختلاط و اشتراک
در محدثات شیعه در مذهب اهلسنت هست که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه آن می شمارند
و قس علی هذا امر امامت را در ما بعد بحضرت امام مهدی فی سیاریند و از ینجا بالاجمال دانسته شد وجه
لیشمار پیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم و الحمد لله که قاضی انچه بطور نشر و معما ادا کرده بود
از شرک خفی و لو جلی و نفاق نت که شرح آن بکنند و چنان بگوید که بی کلفت فهمیده شود و تلمیح آن منکشف
شد و اگر زینهار فرصت رو دهد تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل در ان باشد و هر حالیکه موجب
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و نفاق محدثه تاویل و تسویل را در آیات قرآنی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد و الله ولی التوفیق و بیده ازمه التحقیق درین
اوراق نیز ترشح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل لوق چیزی

باقی ست پس مناسب آنکه در انهم نظر سرسری نموده حدیقه آرزوهای ناظرین و سامعین را سرسبز و شاداب گردانم و گویم که آنچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید از آن باشد که مرشد شان از گروه نقشبندیه نبوده باشد که واجب میگردانند نقلا و تحقیقا بغض جناب امیر را گاهی بقدر اماره گاهی بقدر دانه جو الخ جواب حقیقیه در قرآن مجید نازل است فنجعل لعنة الله على الكاذبين این بغض و عناد را با خاتم الخلفاء الراشدین بدان طائفه فاحشه کسیه نسبت توان داد که از فضائل عمده آنجناب اظهار کفر را والکاه تا دم شهادت روایت مینمایند و مسلوب می گردانند نور آن امام ائمه اهلبیت را و آیت واللیل اذا یغشی را برای آنجناب مخصوص می نویسند و از برای ائمه عموماً در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرمودند اما میکه در تقیه باشد آن بیر معطله است و اگر بای الضاف در میان نهی التقیه توان گفت که هرگاه امام محمد باقر و صادق ع محفوظ بحفاظت الهی علی ما فی الکافی الکلینی بر مبانات شیخ الطائفه و امام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص مینداز نه احدی را از ائمه هدی بیر معطله بلکه مثل خلائق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب و افترا بیما بر آبای طیبین خویش کما بیناه فی مقام مات من هذا المجلد مما لا شك لغیرهما من الائمة الطاهرین المامورین بالتقیة عند المشیعین پس اگر بعد روایت حدیث زمان که در کافی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت و جناب شاه ولایت حالانکه بمجرد تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر المومنین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویا نسبت قطره دارد بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر دانه جو پندارند یا بغض خانگی یا بغض عقائد قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما زیباست و هرگز موجب عذاب عقبی نیست بخلاف اکابر نقشبندیه که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فائز شده اند که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف و شهود حلال مشکلات خفی و جلی شاه غلام علی رئیس خانقاه مظهری نور الله مرقده هما را در خوابی دیدم و بخدمت شان رسیده عیان یافتم که بیر دودمان سادات رفیع الدرجات از جان و دل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد و از مرید محبش شاه ابو الداعیان ذوش تعداد بسیاری دیگر از این صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می نمودند و بچشم دیدیم و نسبت بالمقال و ادانی سادات از تاجران و سپاه خویش برابر نازی نمی شمردند غرضکه بعضی از ایشان ساحر ملک نورانیت وصفا گشته اند و بیرون آوان تحریر رونق دین و دنیای افزایند و خاک در غلامان سادات را سرمه دیده میگردانند و همه این بزرگان در بقا و فنا به سبق ربودند و می ربایند و میرزا عبد القادر گرومی که حوالی بسیار بلند بالا و واقعه دیده بود در دکتاب بگلی نیه منحور و بعد اقامت در انقاه نقشبند بانند شاهی حکامی حاذقین هستند که مقدار بیش در گلستان مذکور شده صاحب کرامات اظهر استقامت بود و میرزا عبد القادر گرومی با نمیه بیش البساط مثل شد الم تسی و دقیقه فرو نمی باشد نگذاشتی و در حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

بعد ازین آنچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین
فهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور وانصاف باز ملاحظه فرمایند واز شوخ چشمی وخیره سری
ترایید وافترا وتراشش وخراشش راکه وتیره قدیم او بود بگذارند وبدانند که حقیقت انتساب
تصوف وخرقه آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچه نزد
قاضی در عظمت وجلال بعرش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاش
برین قدر اکتفا میزدند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی ورد آن شنوالتی اما آنچه قاضی
حقیقت نشناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق یاوه هفوات می رزید
ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید تتابیدش هرچیز زیرا که در کتب
ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهرکسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان اهل قبله
برانگیخته بود باز قصرین تخلف وتردد بمقتضای الغموض عنصری گردیده وسهم ببر وقت تیراشیده اگرچه
جناب امیر بارها نصرت نموده که سرخود بدست موسی سفیه مکن کما فصلنا فی المجلدات السابقه پس باب الله
بودنش شدنی است فی تحصیل النسبه مستحیل نتوانند بود بخلاف ابوبکر صدیق که عند العقلا
که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مضرت شدید رساند وعلامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغه مذکور است کما فی البحار وتازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه از وی پرسیدند بکمال راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرتاج فی کبد النتاج
مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی بقیه وسنانه
وایضا صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی عمل بیه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر
شرح نهج البلاغه کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
وقتیان خانه خراب زاید الوصف بود وقدم بتوذج فضایله فی الاکتاب نزل علی
انه ورشد القرد وسمی بلا ارتیاب لان خلافة الخلفاء الممدوحین تفرعت علی خلافته
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینید
که مجتهدین که چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام اقا می شود که بدین التفریع

محصل نشان وپریشان می گردانیدم چگونه غلط میگردانند واین الزام را چسان ازمیان برمیدارند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین تامل باید که بعینی نوشته که بودن صوفیه
با معرفت مستحکم است اول منزل مقصود نمی باشد زیرا که اگر معنیش این است که پیر را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع پیران با وصف اعتقاد حیدر
سابقین ومجتهدین معاصرین بالحاد وزندقه بود ونص واستدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیل
ورنه لازم آید که هرکس که مدعی باشد که طریق من ازجناب مرتضوی است او به طور مرتضوی باشد وآن مستلزم
انمیجتی است که سرفرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشد وبطلانش
بدیهی است که حاجت بهبیان ندارد واگر معنیش چنان قرار دهید که هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس این هم باطل است بلکه به بهدا تنما ولیه بتقریری که افادیدی وشنیدی بعد ازین
ازکتب بسیاری از نقل صاحب صوارم وغیر او بی چون وچرا که ثبوت میرسد که صوفیه بدو صد هجری بهم رسیده
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را معیت زمانه در ظهور رود به چه یم وجه پاک حجرت اینست بر قرار
واز روضه کما یه واحد بعد واحد بعد وصلل هجری بلکه زیاده بران بعد دوازده رسیده اند وانها
منسوب اند بایشان قبل ازان حالانکه حضرات ائمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده تا عتبر دایا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم نمیدانستند که بعد
از وفات امام سابق امام لاحق کیست ودرخار ازار ضلالت مبتلا بودند واحداث ایشان واقع شد
بتحقیق نسبت بدون قرینه علیت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه است
تحقیقا والزاما زیرا که با ظهار ید رباقر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهل بیت بود وایضا از کتب تصوف
جا بجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد وکلمات ایشان که در حالت سکر وبیهوشی صادر
باید به طوری که باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضویست
واز لیسکه این امور زبان زد خاص وعام است حاجت باستشهاد ندارد ودر وقت ختم شدن حصل عبارت
مصابیت دانستی انچه بحوالش مجملا لکارایده والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قاتما باینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة التشیید ورق گردانیده کردم وبرین مقدار ملتفی شده
بر لکن می پردازم واگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی ووسوسه شیطانی بپیش آید پس در طلب
رسالة التصوف که من حیث الجامعیت بعادت قدیم خویش فراهم آورده بودم ومعرکه ها آراستم وچنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق والزام وانقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید که مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش که بتایید نظر حل معما میکرد دشکر انتا الحمد لله که این رساله را
بسبب مذکور ومقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت وداریم نشان گنج مقصود مرا خوکرتا

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر متفقدین
فهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور وانصاف بازملاحظه فرمایند واز شوخ چشمی وخیره سری
باز آیند وافترا وتراش وخراش راکه وتیره قدیم او بود بگذارند وبدانند که حقیقت انتساب
تصوف وخرقه آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچه نزد
قاضی در عظمت وجلال تصوف عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور راکه می پرسد کاش
برین قدر اکتفا ورزند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی وزود آن خواهی شنید اما انچه قاضی
حقیقت شناش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید تا بیدش برخیزد زیرا که در کتب
ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهرکسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان مقرر له
بر انگیخته بود باز درین تخلف وتردد بمقتضای نصوص جعفری گردیده وسرهم بروقت تبرا شنیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرموده که سر خود بجید وستاموسی سفید بلکن کما فصلنا فی المجلدات السابقه پس باب الله
بودنش نزد قاضی محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مغفرت شدید رسانده وعلامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغت مذکور است کما في البحار وتازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه ازو پرسیده شد بکمال راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرتاج فی کشف التاج
مبسوط گردانیده هم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی تصحیح وستانه
وایضاً صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلف بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی که صدیق در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر
شرح نهج البلاغت کما مر مفصل چنانچه باید بجا آورده اگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
وتبیان خانه خراب نزا بدالوصف بود وقدم ممزوج فضایله فی الاکتاب نزل علی
انه ورسته القدر دو مسعی ملا ارتیاب لان خلافة الخلفای الممدوحین تفرعت علی خلافة
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینهم
که مجتهدین که چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام ای قاضی خود که بدین تقریر

تحصیل نشان وی پیشان می گردانیدم چگونه عشم میگردانند واین الزام را چسان از میان بر میدارند فاجعلوا قلیلاً ولیبکوا کثیراً جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین قاضی ولیکه سه تنفی نوشته که بودن صدیق باب معرفت متحکم است اوراثبات مقصود نمی سازند زیرا که اگر معنیش این است که هرچه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد حدیث سالتقیین مجتهدین معاصرین بالحاد وزندقه بودنش واستدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیله ورنه لازم آید که هرکس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بر طور مرتضوی باشد وآن مستلزم انمیحنی است که سر فرقه شیعه باوصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی مسالک راه نجات باشند و بطلانش بدیهی است که حاجت ببیان ندارد واگر معنیش چنان قرار دهید که هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور است که حق باشد پس اینهم باطل است بلکه بعهد اتنادلیه بتقریری که اکنون دیدی و شنیدی بعد ازین از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم وغیر او بی چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه به وسم تجری بهم علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را معیت ترمانه در ظهور رود و هم چه بیم و چه باک حیرت اینست برعبرا وادر وقتیکه ایمه واحد بعد واحد بعد وصال بحری بلکه زیاده بران بعد دوازده رسیده اند و اینها منسوب اند بایشان قبل از ان حالانکه حضرات ایمه مختلف بودند یا خود یا در احکام چنانچه مجتهد درین کتاب قایل شده تا عبرة ایا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بمیدان آمده اند که بعد از وفات امام سابق امام لاحق کیست و در غبار از ار ضلالت مبتلا بودند و احداث ایشان واقع شد بتحقیق نسبت بدون الهرئین علیت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جداگانه نیست تحقیقا و الزاما زیرا که باظهار ید باقر مجلسی در یافتی که تصوف طور اهلبیت بود وایضا از کتب تصوف جابجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صدور یابد بهر طور یکه باشد مناط اعتبار نمیتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضوی نیست وباز لیکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و در وقت ختم شدن محصل عبارت مصابیح والشمس انچه بحوالتش مجملا بکار اید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قلم تا اینجا رسید بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة التشیید ورق گردانیده کردم و برین مقدار مکتفی شده بر آن نمی پردازم واگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب رسالة التصوف که من حیث الجامعیت بعادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم و چنان رساله مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق والزام والقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید مشکل خویش بپیر مغان بردم دوش که بتایید نظر حل معما میکرد شکر انشاءالله تعالی این رساله را بسبب مذکوره بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت داد نشان زکنج مقصود تیر آنکه گرما

نرسیدیم تو شاید برسی؛ و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا ولاحقا دانستی که یاران برای ماموری خویش
چه اندیشیده‌اند اهلبیت ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لاعن شعور بادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل تصوف پس حکایت عید درم نسبت که جناب مجتهد الدورانی آورده‌اند و باین گلگشت نخراشیده‌اند بیان
فرموده‌اند که از رسوم هنود است یا دو از حکایت فاضلی از امامیه میسیده که تا مشق میر کلو بود و گاه گاه بدرس کتب درسیه
فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ کجاوه نشینی که در قصه‌ها
گلستان آمده آنرا کجاوه بسنتی خواندی یعنی کجاوه زرد رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز مذکور و هم در عید نوروز لباس خویش و لباس سواری را برنگ زرد رنگین میسازند و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجا می آورند و رونق می بخشیده‌اند حالانکه کلام مجیب مغیب در
عادات و محدثات مدعیان اسلام نبود تا بهنود چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسبت و هم بطور معهود اهل تحقیق
و انصاف بدلیل و برهان می‌آید اگر خدای عز و جل العنایت توفیق خواهد پس باید دانست که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و آنچه متواتر محسوس است آنکه هزاران کس از امامیه در این
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در فرح
و انبساط پا فراتر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدشان بنا بر علیه هواجس نفسانی مینمایند قریب است
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشته‌اند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش باید
ومیباید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش عنقریب گرگشته کما لا یخفی و از آنجا که منقولات
خاص انتقام اندرز مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد تحریر از باب خرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می بخشیدند و اگر از موعظت شرعی
بمقتضای امر بالمعروف و النهی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از آن مملو و مشحون است دریغ نمیکردند
البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض و تسلیم اگر گوش بران نمی نهادند
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته بحر الکبار بر میر سید الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریرے
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چه آنکه درین خصوص بعمل آمد ولیکن شنیده بودم می کلام میکردم
که علما بجواز آن فتوی داده باشند لاجرم توقع آنچنی دارم حول بنده ولی امیدوارم که بیان فرمایند که در
کدام کتاب دیده‌اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته‌اند بشنوا تا چه را بخلاف آنچه فقیر
بدان اشارات و تصریحات نموده‌ام و آنچه از دوازدهم ربیع الاول الخ خبر داده‌اند اگر مقصود ازین تعبیر
که باعتبار تشعر است السنت که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده‌اند جواب بعض آنکه درین خصوص منقلین
زخر بخول بالیقین نمیشود ولیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه در آن گرفتار اند که ما در اینهم سیل

از بسیاری اخر عصر گفته اند و قلیلی که مثل کلینی وران داخل است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافی
این اختلاف را در کتب محققین اهل حق نشان نمیدهند و اگر مقصود بیان اختلافی است که صرف اهل سنت
حسنین میکنند سوال پس آنکه وقتیکه بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که بتقریبی ذکور رخت اقامت در انجا
انداختم و ختم در تفسیر فیض عنایات حیدری تکملهٔ التفسیر عزیزی مشغول بودم تا احمایر شهر خصوصا با بدری که عجب
کوتوالی بلده مذکور برداشت در دفع این محدثات که اکثر از ان محدثات است که در ایام عزای محرم در لکهنو
خصوصا امام باڑه کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور نالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند و محصلش بطوریکه دریای محیط را القطره ای چند گنجایم انکه جمیع عشاق از مدعیات ان مذکور روانات
انچه آرزو با میدارند دران ایام و لیالی علی رؤس الاشهاد و بدر می آید پس بعد از گفتگوی بسیار زهرا
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم و فتنه شدید است و حکام از ان
می ترسند و زیاده ترین بر ضا نمیدهند پس شکوا و استغاثه ان بدرگاه باری عز و جل علاجی ندارد اما جواب
طعن مخالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول والنبی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیرا که بارها والنبی که با وصف نوشتن فارخطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص و طمع خلافت را با وجود خون ریزی
شمشیر و صنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول عوضی بلفظ خالفه اول و آنهم مبالغه
دیگر هیچ نتواند شد و الکادتها قض روایات یعنی این شوره شوری وان بی نمکی که مانند جنین در رحم بیده
نشین مانده ولیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان تناقض و تناکر
هر چه بود بجاست و حمقا نمو زند انند که مضمون فارخطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف و زلیخا شنیدند صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد و ظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که اراده جهاد و جنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشد کارزار جهان پهلوانان از دست
عالم محو میشد ولو میرسی زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هر که
بعد ازان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لا یخفی قوله کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب
گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز الخ اقول بیهوده گوئی این هرزه چیا با بلاغت این ابلغ
البلغا باید دید که انچه درینجا نوشت دلالت دارد بر انکه المتنخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
و در زمان سلاطین صفویه بل مثل عدیل النظیر در تفحص و تتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه ناواقف ازین
شئون باشد زیرا که در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ائمه نقل میکنند قال النبی صلی الله علیه وآله
من قرء هذا الدعاء یوم عاشورا لا یموت فی تلک السنة و لو قدر وفاته لم یقدر الله بسم الله الرحمن الرحیم

بلکه غیر حقیقت نیز به آورده میشود که هم دراهم و دنانیر میابند و هم طعامها و حلواها فی بیت خصوصاً مرشد خوانان
الی غیر ذلک من الکفر الخفی در ایران روزی میدیدم که برف باشند آدمی بار بر ید نشسته و بسعی آمد که او را روز عاشورا
بدامی لزمه لبد از التقرر و تاثیر طلبیده بود دید پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت حسبة
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا واویلا میرود و قیامت برپا شده است و حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیده چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود درگذشت و با یزید صلح اختیار کرد نشسته ام
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرورت شد خبر دادن بالجمله هرچه بخیال مجتهدی آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند والعیاذ چون حاجت کسی بر آورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آبی و طعامی
ندهند اگرچه بمیرد و این غایت البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشد که اهل البیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیده اند قاتلهم الله انّی یؤفکون و بر خلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عیوب را پس بالیتی و اضعین را چنین ساختن که احدی را از ان قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
من المضامین والبته در کتب شیعه بنظر رسیده است و آنچه در مذهب فرقه قلیلان کشان که ایشان را
مجتهد فرقه حقه میگوید و اهل ظرافت از الفهم ضمیمه منحولات بلعانیه اثنا عشریه میگردانند پس آنچه مجیب یعنی
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و آنچه متعلق الزشن بود سابق هم
ازین بقلم آمده و بر عقلا درانجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز حرام دانند موجب تعصب ایشان
نخواهد بود بسبب تشیع که در معنی اتحاد عید است و انهم بجهت بقای حضرت آدم تا آلی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و در باره رئیس المحدثین بخاری اهیچ تشنیعی را مدلل نگردانیده ظاهرش همین است که قدرتی بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مرتکب میشود و مثل مشهور را بر خود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشته مطابق تصریحات مزین و برادرش سیما
اوراق جواب ایضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر میداشت
یا ترجیح میداد و این معنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از ان نقل حکایت میکرد و معهذا استنباط تقسیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم را عنقریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنه کفایة للمسترشدین والحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر باید زر نوشتن که در مقام و یکم
از کافی امام المحدثین نقلش نموده ایم و از انجا که مومن جالسی در ذوالفقار مصنوع خود باین عبارات حساب
کرده بود جواب آن در صولت حیدریه انچنان مبسوط گشته که گوئی که گردنهای مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
الهی کشیده ام فرصت وفا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و با وجودیکه بنای اختصار در اینجا بر همت ناظرین

را از مطالعه این کتاب قاصر می یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش بر احادیث فریقین دال است اختیار فرموده و نور علی نور گردانیده و العجب که انبیا و اولیا اکثری روز جمعه
وفات یافتند خود در روایات شیعه در کتب شان بعین که شهادت امام حسینؑ روز جمعه بود الی غیر ذلک فعلیک بمطالعه
جنات الخلود و لعبا از دیدنش اجمالاً هم واضح است که اصح روز جمعه است و همچنین کتاب حقیقة المنصفیه بران دلالت
کرد که شهادت آنجناب روز جمعه است و مابه النزاع این است پس بر تقریر مجتهد نحوس نحوست جمعه ثابت میشود و این
امر برای او مانند شهرت است و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
تا الی پس نحوست نحس نسبی یعنی مجتهدین فروش دنیا خریا یدید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
ملت ایم بعد دیدنش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فبهت الذی کفر و قول مجتهد پس انچه مجیب استاد آن بطرف
حقه کشان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه
در پی الزام شیعه یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشوره است پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرهن
شد و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادانی طلبه نیز بکاپه مجتهد پی برده بر ریشش او میخندند و در حدیث اگر طالبه علوم دینی
ادنی غور بکار برند هم نقائض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسینؑ را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقادات او پیدا است که اکرم عند الله اتقی است که تقیه را مخصص از حدیث بجا آرد پس قیاس کن از اینجا
که درباره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور جائی چه لفظ قتل موجود است و لا اقل حکم اکل
و آنچه دران جابجا انکار فضایل عاشورا مر دلیست محالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فالبیانه علی العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث نبویه
ایمه گردد و طرسی دیگر موال مجتهد تقیه را برای اغیار واندازند فقند کرد و از فقره سنیر محمول بر حدیث لیشعونه
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بنام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول منافقین حضرات ایمه
خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصاً در کتاب چنین متعه منقسف عنیدگوید
قرب شیخین از جهت است که حضرت خواست عذاب ایشان شمعلیه العبیر ما نسمع گونه مناقشا القول زطل بوق فی مضاربه
باز همه اش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس الیق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد با صل الاصول او که شیعه
که تقیه و حماسات شیعه باشد ای وحین محقل و دین حضرات ایمه مهدیین برای هدایت بودند تا برای اضلال
و تلبیس پس ایمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشامد سنیان مهمل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه نیز اقرار قوم بدانستی کما فی تذکرة الایمه و غیرها حتی الایمه
از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند و الحمد لله که این کتاب از ان القول و حکایات است که خلفا و قت حکایة

الطبیبند و ایمه گز زبان خود را به روضه نیالوده‌اند و ازین عبارت بالاتی که به امام محمد باقر و ورثت کی آنجناب آنست شهید
اولی رسید کسی با وصف دو اسپه رفتن مانند رفیق آب و دانه بود کما فی الکافی و امام رضا علیه السلام بادیه حتی که از دست
مامون شهید شد ولیکن خلافت او را انگاشته کما فی العیون شرمش بار آید که از رسوای اولین و آخرین خویش را متقاضی
است لعنت بر آنکس تا قیامت باد که ایمه را بزبان حال یا قال مقتدرین دانند و خویشتن را مصداق لعنت الله علی
گردانند و آنچه مجتهد مرفوع القلم والقدم بعد از حدیث متیم نمار بمقتضای مثل مشهور هم خرما و هم ثواب گفته که این
حدیث مستثنا دگردید که اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است الخ این استفاده و این
خصوصیت چگونه ثابت شود و امیدوار اتمام تقریب ام افاده فرمایند و احسان بر حساب [illegible] نموده
مطمئن خواهند شد که چون فضایل آن از اصحاب معتنین عترت که بما رسیده ضرور بود که مخاطب خویش فرمودن تعهد
جمعوه نه لعیدونه و سنیر عمون فتین الرفضة تا هم متاخرون نموده و لو جانوروجا و حال القیه ما دعای این
منافقین بیرهم و هر قدم قیاس خلت را جاری میگرداند کما سالف [illegible] اگر از این تحقیقات و الزامات و [illegible]
باز نیامد پس این انصاف دشمن پرستاران بوم و شوم خانه کن کاو کاو کنند و بالمنت دست او بر دامن فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنت الله علی الکاذبین قوله مخدوش است اولا با نبالخ اقول حمل است از نیکه دعای
مجیب مصیب بر میزان التمهید لتفصیل الاجمال آنکه مجیب در یرمه عبارت بر دستور و یقین بالزام علمای شیعه می پردازد
که از نحو مثل الصبح اذا استصحل و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه علمای امامیه
و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم قلت لسان و لغزش قلمی تصور توان کرد و بر تقدیر تسلیم اگر
تعمد را دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق و از تقیه ازیشان با مماشاة و خوشامد ایشان
و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود بعد ازین مجیب اموری را ذکر میکند که
موید این الوان باشد و کلام او را تائید میکند پس میگوید که از مویدات این معنی بمقتضای کل اناء یترشح
بما فیه حکم توسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی بترانهای موسیقی که از باب سرور
و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و اکتحال و غسل و [illegible]
الحناء علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع سوانح کربلا است و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال
عطر در روز مذکور بتوهم دلالت آیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه برین و همچنین زینت فرش
و روشنی قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب جوش فوارها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمارست و با انهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا کجا اینچنین کتب خویش را اندیده مطاعن
دل کشا بان آغاز نهاده و در فقر شکایت بر گشاده اند اگر [illegible] عبارت مجیب به مثل مجتهد در تشبید و تقسیم [illegible] به لفظ
برای رفع ابهام و [illegible] باید کرد لفظ و همچنین از طغیان قلم ناسخ است و مقصود نقل آنکه علمای امامیه [illegible]

وتنداز ... روز را روز عید و سرور رسید دانند حالانکه این امور در کتب شیعه

رطبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی های موسیقی که از اسباب نشاط است در کشف الغطا و تالیفات ابوعلی نیارسی و غیره
اوردر عزاداری مذکور است پس بتقریر ایشان منقلب شده عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری با
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه امیر را کشتند و ماتم نمودند و ائمه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
کشته پس صادق آمد که گفت که این امور بملاحظه بقای نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناشی
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتماد نمی گنجاند و باینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المنعمین از سلاطین لکهنو با وجودیکه دیگر بزرگان را چه بلاها
پیش آمده و بر فاضل بدادنی مجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدنیا چه(؟) این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش آنکه بزرگی را دیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر الاعداء [illegible]
چه آمده است که سبب چندین مخافت است فرمود شنیدم که برواج رسالت همه و چیده طالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج شاهی(؟)
است مبادا احتمال بگذرد که طبع چنین رسایل و انهم خلاف و آب سلطنت گفتم عین مصلحت و احسان است که بعمل آید بالجمله من از
عادت عوام چنانچه و النتی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را تمام فهمد و نشاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حالتش و النتی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را نشان میدهند و اگر ازین
غور کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم نتواند شد یعنی ضرور است که مقدمات مسطوره به تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات بالعرش عوام است ما قبل آن نیز بحث منع
تشنیعه و هو الحجر حشیه فتقیین(؟) کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که در
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهما السلام نیست که از روایات(؟) هم نوشته ، ازان معلوم گشته که بعضی از اجله
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
والدین بکلمه مفیدش بیان فرمایند دیگران جواب داده اند که چون آنهمه بزرگان و خبردان راضی بقضا و طالب درجات علا
بودند دیگر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینمعنی است که پیروی ائمه میکنند در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول ایشان روز عید شد فکیف که روز
عاشورا را و انداز بخلاف اهلسنت که بر روزه حکم می نمایند که ابهم موید شیعه گشت علی ما لا یخفی و محصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب نوشته اولاً
آنکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت پیش از واقعه کربلا پس اگر نشد و این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این تشنیعه هم منعکس
بر ایشان میشود الغرض آن عبارت مجیب نیز لیس تا منشأ اینست که اول اینمعنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور فقط
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران رونق بهم رسیده بود نه جریان می یافت

و بهتان عظیم پیدا از کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان از ذکر واقعه و شهادت انتخاب
است الخ الفهم صحیح صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی خلیه البیان پس اضافه باید کرد
که مسرور و ملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات عجیب
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخت و حد شکنان از میدان بگریخت و آنچه عجیب گفت از سرور و ابتهاج
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بجای خود ثابت شد پس شیعه را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست و حصل المطلوب علاوه ابا آل عبا را مرتبه او نسبت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا مع ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که عیش مجتهد مستلزم خوشی است فیز علیه اختیار السرور
لا البکاء بالویل والثبور و از جواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام برپا است
حضرت زهرا که تسکین بتمیز بعد از احیا تا ساکت میشود کما اشرنا سالفا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاق را
که میخواست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران برآید که چه خواهی دید خبر آنکه حضرت در نماز است تا متوجه با زواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که منسوخیت نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شد و آمدیم بوجه ثانی مجتهد از زبانی
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلک اهل السنت لیس بعالم دو وجه اول از هم جدا شد و ذکر یکی
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ائمه امام حسین از خوشحالی و فراغ نماز اعتراف از دلایل مستانی
و غیر او چنان بود که مردم قبل از آن در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین انجناب کجا بر ایشان ثابت باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت تسلی میداد و باختیار صبر امر میفرمود و پیدا است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد و تخفیف که یقینا میدانست که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی خدمت جد امجد خواهش و هرگاه حکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نزد کور و گریه زنان بر اناث پس مقام حیرت است که مجتهد گاهی
اهتمام این امر نه فرمود و آنچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ مشعر بدانست که از فهم و ادراکش هنوز دور است
عجیب از یاد امور سخن میراند پس تعرض بدیگران چه ضرور که بساله بیستی پیدا می شد مطابق تفسیر اهلبیت که حضرت امیر
بر عجایب ابداع بغدادی فرموده معاذ الله بر اصول شیاطین و مثل من ضحک ضحک و من ... بایستی خیال تقریبا
شب و روز مشغول ان بر اصول دشمنان بود پس این آیت در حق اینها است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بر روی مجتهدین رفضه باید خواند حاکم
ناصبی بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام حیرو چیپ بخزو مشتم مجتهد بن فرقه
حقه کشان یعنی بدمعاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از انها فرموده الخ جوابش آنکه الکون از جهد انه مجتهدین
اولین و آخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن بانی نماند راست بگو که معلوم شد یا جان
دستور قدیم است از کوری و کورانگی و رنج نزلی و دیوانگی بیچاره را قوتی نمیماند که در مقام که فقره و فضیلت لعنت ادر برآید
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که بحکیمی از اهل سنت سران قدر دل بسته چنانچه شیطان بالهام

و بو جهتان عظیم بیار الکتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان از ذکر واقعه شهادت جناب
است الخ الفقره صحیح صورت برای درستی قول مجتهد میانمیشود و من اتقی فعلیه البیان لیس انصاف باید در
مسرور و ملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا و عالم و نیا و عبارات مصیبت
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بر آن ریخته و حدیث کنان از میدان بگریخته و آنچه مجیب گفته از سرور و انبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شد لیکن مجتهد را باید به اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست حصل المطلوب علاوه ایا اهل عبا را امر تولد و بهیت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا مفصل ذکر کرده و هرگاه مقید کرد به قید نزد مجیب معلوم شد که بغض مجتهد مستلزم خوشی است فیه علیه الخیار السرور
لا البکار بالویل والثبور و از جواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام برپا است
حضرت زهرا که تسکین پیغمبر بعدم احیا ناساکت میشود کما اشرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را
که میخواهست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران برآید که هر چه خواهی دیده خیر آنکه حضرت در نماز است تا متوجه به ازواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که متوجه نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد الزامی
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلک اخر آلست لیکن بنا دو حیا اول اهم جدا شد و ذکر نکات و نوحه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ائمه از امام حسین از خوشحالی و فراغ خاطر باعتراف ائمه ستانی
و غیر او چنان بود که مردم قبل از آن در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین انجناب کجا راه داشته باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت بقتل میداد و باختیار صبر امر میفرمود و بد ظاهر است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه بقتل دهد فکیف که یقینا میدانست که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسید یعنی شهید شدند جد امجد خود لیکن هرگاه بحکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نزد کور و گریه زنان بر اناث لیس مقام حیرت است که مجتهد کجا
اهتمام این امر نه فرموده و آنچه گفته که اما زینب لتغریه خانه الخ مشعر بدانست که از فهم و ادراک هنوز دور است
مجیب از این امور سخن میراند پس تعرض نه کردن چه ضرور که ساله پرستی بجدی شد مطابق تفسیر اهل بیت که حضرت امیر
ابن عباس را بدان الخ الغدار فرمودند معاذ الله بر اصول شیاطین در مثل من ضحک ضحک و من باخ … خیال تقریبا
شب و روز مشغول آن بر اصول دشمنان بود پس آیت و اتی برایشان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بر روی مجتهدین رفضه باید خواند و حکم
ناصبی بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام جبر و جمیع مخبر و منجم مجتهدین فرقه
حقه کشتند یعنی بد معاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از آنها فرموده الخ جواب آنکه الکنون از مجتهد انه حقیقه تمام
اولین و آخرین بعد از اقامت دلائل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن تا حال نمانده است مگر که معلوم شد با جان
دستور قدیم است از کوری و کوراتی در خبح نزلی و دیوانگی بیچاره رافضی نمیداند که در منام که فقه دو چند بعد از دیدن
کتابی نوشته شیطان در گوش او خواند دمیده که کسی از اهل سنت بر آن قدرتی نداشته چنانچه شیطان با ظهار

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا محیط گشته بود ندانسته که حضرات ایشان حل این مشکل هم برای پیروان اولی نمودند
و ایشان را متحیر گذاشتند بحدیکه اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در مقاومت آن
قدمی نه زد خصوصا بسبب امام رضا علیه و اولاده التحیة و الثنا متکفل و ضامن آن شده و در اعجاز منتهی الکلام بیان
وافی مبین گشته و بر مطالب منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعا علم نمود و محصلش اینست که علی مرتضی
برای سلیمان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود با یکی ازان دو کس
مائل است ؎ که تو و طوبی و ما و قامت یار ؛ فکر هر کس بقدر همت اوست ؛ پس توان گفت که پیشوای ما امیر المومنین
خاتم الخلفاء الراشدین است و رهنمای شان مظهر کفر و ارتداد بود بر کافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود هم
بروایت دجال الکوفیین در کافی میفرمود که اگر مکر و زور در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق بتوسط فیروز غیر فیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
بقدر شیری جنبید و گفت و الله تا من درینجا نشسته ام او را ندیده ام حالانکه او بسوی معلم خویش گریخت و گفت
که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه بر گویا خرش را بر تابوتی و او را بسوی
دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دوریه را بتقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدهد و
دوار رواج دهند و ما حضرت مرتضوی را نسبتی با مخصری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است
که آنجناب طالب بن عمید بود و ایضا او نزد اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب و الغرائب مطلوب هر طالب
بود و امام شان مذل جمیع اهل البیت سیما بنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرد و در کافی برای چنین شخص نکوهش
آمده لیکن او را هر چه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر داد بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار نسیا منسیا و ازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوسته چنانکه گوئی ؎ آنچه دانا کند کند نادان ؛ لیک بعد از خرابی بسیار ؛ نیز او پرده نشین گشته مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند التوصیف الملاعین و نیز امام شان تارک معیت بضعه اطهر بود بلکه قاتل الجناب
نیز فانه جرت علیها ما جرت و هم ینظرون و حتی ان الفنا در خانین در آمد و الگاه در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که ابنیه مطهره سلالة اهل البیت خود را بدست آن بی لیت سپرد حالانکه حاجتی نبود و هو مما لا یخفی علی العقلا و الغبیا
ما حی دار عظلی شد که با رها لنش و النشی و نیز با دم عهد و میثاق مصداق و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تحدید فقرات مقابله در هر مقام ضروری نیست کما لا یعلم کل من کان من اهل النهی و از انجا که هر لفظ قرآنی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را محتمل است کما مر بر تقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتواند شد و مقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را ابتدا باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شی ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القرآن و فی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ما شاء الله انتهی مختصرا انداییم که چرا تحقیق
ازین مطاعن دست بردار نیست و مباحث کا تحفة اللئام ندیدید که قبل ظهور مهدی چنین امور بعید نیست کما لا یخفی

و از انصاف نباید گذشت که آیا اتفاق دراماله زیاده تر است از طاب وزارت یک خضری و معلوم نیست که از
جیتی کلام یک را خواسته باکسی را که صورتش مثل عمرو عیار بر اصول رفض بود یا کسی را که راسهٔ زیبی بلباس اخیشم
در ینجا بالیتی دعوی خدای را از کتب جامعین مباحث مرتضویه نقل کردن ند دعوی عبودیت شکر و تحقیق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است تعلیم جمیع الیه درست بگو که سرقه و کتمان قران مجید انیست که بار بار مذکور
شد و درین سطور هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قران مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعیین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف آنفا و تشبیه قران ناطق برای ان
شخص تواند بود که صدق و صفا الشیب رو ز الضب العین گذارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمانینی و رطل بوق مولای مجتهدین احکامش معتبر جبل معنی باشد پس مبالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود غیر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانه خویش تواند ا و ر دیعنی بتایید باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تمامش در باخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهد صاحبان درست میشود چه از هر کتاب مباحث دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و مشقت کشی چون از جمع قران مجید فارغ شد
در مجالس مهاجرین و انصار رسید و صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بدان نداریم و پسش
آنکه چون او سر کشاد دروغ بر گردن رفضه که مذمت مهاجرین و انصار دید ورود رهم لفیه لیس راوی ز رفضه
انهم باید نکرد که مگر خدای عزوجل را از مدائح مهاجرین و انصار که در بیست قران مجید فرمود غفلت رو داد و خدا
میفرماید لا تاخذه سنة ولا نوم جناب امیر بحالش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
از آن چنان پوشید که بجواب عنقا شد مگر بر نطقی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلاف امر شریف
آن امانت سر اکشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام العلوم خویش ازین مطلع شد و چنان تصرفی بغایت
اید ومی نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سیاهش اثری پدید نیامد و شخصی اجنبی بر
مسلط شد و این قران اهلبیت معصومین را از دستش در ربود و از و ماحی ازنشانی نگذشت و جلا این روایات در اصول
شان مثل کافی وغیره از نظرم گذشته بود و وقت بمساعدت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وافی نگشت باختصار
پرداختم معهذا در سابق هم گذشته اگرچه دلم فارغ نگشته و از استثنای او در هر مقام نیز خبر دادم تا قلوب فضه نجوشند
در زبان الیشان نخزد و شده و بهر طفل و مجنون هم واضح است که این مقدار الغی و بدان بر نطقی موید ائمه نیست
که تا بده بعد من جمع و تلفیق تربیت یافت پس سرقه قران مجید و غارتگری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا توان گفت انیست یا آنچه از حضرات راشدین بعمل آمده که ائمه نیز مداح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام نقلش هم کرده ام بار بار ارشاد نموده و آنهم از کافی
کلینی بمعرض بیان آمد پس مثل آفتاب رابعة النهار از مشرق بستان تحقیق و افاده حضرت رضا روشن شد که درین نسخه

شامع هر چیز از حلال و حرام و حدود و احکام مبین است و در هیچ امری تفریط بعمل نیامده و دقیقه باقی نمانده و
اکمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و شاید بعنوان شایسته صورت پذیرفته و ایضاً کجا تصریحی کرد الیس در اکثر ابواب موافق
کتاب مستطاب گشته و کجا آنکه رفقه و راه ابی و تعبیر موافقت جناب امیر را در جا چنین القول افتخار می آرند و درین فصل خاص
مناسب آنکه گفته شود الزاما که کجا آن موافقتها از روایات فریقین بکتاب و کجا اقوال اعمی که مر بر خطاء المعدوم او بر صواب
و کجا مامور گشتن با مامت در معراج المومنین و کجا تخلف از بعثیین در زمره متخلفین کما بینا فی حال ارکان الخالقین قوله
مخفی نماند که مجتهد درین مقام حاشیه نوشته که اعطاه الله الولایة و الامامة اشارة است بطرف آیت و افی هدایت انما ولیکم الله
الآیة امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی عطا عن ابن عباس انها نزلت فی علی بن ابیطالب
روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة قال یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج و هو راکع فنحن نتولاه
و روی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول الله صلوة الظهر فسال سائل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السائل یده الی السماء فقال اللهم
اشهد انی سالت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا و علی رضی الله عنه کان راکعا فاوی الیه بخنصره الیمنی و کان فیها خاتم فاقبل
السائل حتی اخذ الخاتم بمرأی النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قوله و اشرکه فی امری فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدک
باخیک و نجعل لکما سلطانا اللهم و انا محمد نبیک و صفیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله بهذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله الی آخرها انتهی کلامه بلفظه مخفی نماند که
اگرچه امام اهل سنت اول روایت نزول این آیت در حق ابوبکر نقل کرده لیکن چونکه تائید آن بروایت دیگر مثل روایت ثانی
ننموده و اکثر مفسرین اهل سنت نیز اکتفا بذکر روایت ثانی فقط نموده اند لاجرم روایت اولی ضعیف خواهد بود و صلاحیت
معارضه بروایت ثانیه که متعلق علیهما است نخواهد داشت مخفی نماند اقول دل نمیخواهد که باین بحث که غلام میم عبارت ازان
باشد تعرض کند و لیکن تا بکجا تنگ نمیکند با خبر شده دان اینکه مراد امام در جواب روایت ثانی گوشیده و اگر اکثری بر روایت
دوم اکتفا کرده باشند تمام عجبی نیست که علمای شیعه در لباس ناچاری [illegible] در مجالس المومنین غلیف که چون تائید
روایت اولی در حقیقت پیش از پیش واقع شد و ضعف روایت تمام حیف تردد یابی ماند و ان کدام سائل بود که تشریع بخشیده باشد
که شریک جماعت نشود و سینه پیش مصلیان دراز کند و در وقت نماز پیش [illegible] [illegible] الا آنکه اخبار امیر نقل کنند الا الله
کوی سائل مسجدی خصوص سائلی که صفت آن سائل گوش کردن با الحال من چنان [illegible] امر هرگاه و کلام مجتهد درین حاله دو هم
تحیر شده م باری کتاب هم رسید و حال شد آنچه مراد بود یعنی امام رازی جا های بسیار روایات [illegible] اولی بر آنکه اولا و ثانیا و ثالثا
و رابعا و خامسا و سادسا و سابعا که در دل گفتم که اگر نقل تمام عبارتش با متعلقات بحث نموده [illegible] دارم باید و دیگر باید که بتوسلیم مصلحت
چنانستم که کتاب چنین عزیز الوجود و کمیاب نیست که در زمان سابق بود و این نسخه که بعینه آنجا غلط بسیار است مثلا اغلاط بسیار دارد بسبب
کلام با مجمل گذاشتم یعنی بتلفیق پرداختم باید نسخه صحیحه رجوع کردن تا بیابی که او در اراده الی [illegible] العموی گوشیده که بر روایت بران
مختلف نشده و هر کس گوید که آغاز انجام پیدا مجتهد همه کذب نوشته است از هیچ تقریری [illegible] و کان اقوال ایشان بید الاحول و لا قوة
الا بالله و از عجایب آنکه حاشیه مجتهد حق در مقام دیگر است متضمن عبارت شرح تجرید [illegible] ان انهم اعرا ارکان شیعه و اعیان است

و مجتهد جد اکه آن نیز ما نند الخ در وصل مانند هیچ علاجی و دفع دخلی از خطور نرسید والحمد لله علی عزه **قوله** الاحق ثانی
تردیدش اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرانی ایں مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش آنکه این وقتی توان بود که مبحث مباحد
خلفا در میان مانده باشد چون جابجا این تزویرات بنصوص حصر بسیط گشته هم مجملا و هم مفصلا و از غبار هم مجتهد نمی نماند و بر
اصول فریقین قرار یافته که نور اولو الامر تفسیر این آیه که اختیار مورد نسخ نمیشوند ورنه کذب لازم آید معاذ الله پس مبحث قول
تردد نمی ماند عجب ست که جناب مجتهد پیشه استنباط دارند و خود را تغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
السابعه و از انجا که علمای شیعه واقعه احد دستانش جابجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب
امیر به عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر منقبض مجتهد اشکلات
قوله مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
اکراه و بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد که ما سابقا نیز بوجود بسیار اظهر هست هر چندی
اقتصار و رزم و کرد اطناب دستهاب نکردم اولا انکه مسلما که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمانی
نوشته‌اند ولیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی
از غبارش باقی نماند زهر کس که بمغز سخن پی شده رسید بخوبی و لطافت در ساقت و متانت آن
اقرار کرده و دانسته که کلمات یاده مجتهد در مقابل ان بیهوده در اتحاد است اگرچه با ظهارش مثل
گنج شایگان باشد و ازین جهت در گوش واره بحث آیت کریمه خوانده‌ام که **فصل ترني لهم من باقيه**
و بعد از دیدن این کلمات تازه لقین انیمعنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکلب
می بیند لقب سوفسطائی بر ای او می گزینید و علمای رفضه را که اصرار بر ان مغلطها دارند
مصداق حکایت این بیت می فهمد چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست
تکذیب مجتهد را بران حواله کردم ثانیا انکه ظاهر کلام مجتهد ثانی ونیست که حدیثی تازه که بر عدم
دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را
سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در ضمن بیان آمده بلکه بنیاد و بنیانش از هم ریخت
و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل جهال اعمه تقلید امام المحدثین خود را مکابره و مجادله دست بر
نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین به بینی که ان اعتراضات مثل برزه درایگی و بیهودگی
مسیلمه کذاب و عنی خانه خراب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس جائیکه این حدیث را
آورده بود نشان میدهم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
اهلسنت مملوه و مشحون است از روایا تیکه بر عدم رضای جناب ولایتماب به بیعت ابوبکر و غصب او
دار دو الی آخر کلامه القفعه تا آخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

بحصول انجامد ثالثاً آنکه آنچه مجتهد مختل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اہل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و ہمچنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر
صریح است درینکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد کمترین انام را درین دعاوی بحث
و نظر ہست زیرا که از ابواب و فصول کتب شیخ المشائخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرایع و غیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس دعوی
شما را تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما او را بچنین لقب سرفراز کردید هر که خواهد بکتابش که علل الشرایع
نامش نهاده رجوع فرماید هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ و غضب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنگی وقت و مانند آن بیان کرده صدر الدین
اصفهانی نقلش فرموده در ابطال الباطل الی غیر ذلک درینمقام اینهم ضرور است که آنچه علمای ما در مغالیط شنو منتشر
مفتری کرد آورده به بیند یا از خرمن بالیفات امام رازی ایجاده را که خوشه چینی فارجع الی ما نحن بصدده اما آنکه
امام المحدثین شیعه در کافی خویش ابواب منعقد گردانیده اند بمعنی که وقت نزول اول کتاب و حضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فاطمه زهرا را نید تاکیدات و شهادات چنانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم کسے
مثل آن را ندیده و نشنیده باشد که زنهار مطالبه حق ادا نکنی و تن برضا و تسلیم بدهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم گردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن رسیده انتهی
پس اگر غیظ و غضب در میان آمده و دعوی و نزاع بر زبان رسید البته رد وحی الهی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سبا لعین در کتب خود مثل
جامع الاخبار مانند بحار الانوار با فتخار بیشمار می نوشتند که جناب مرتضوی قسیم الجنه والنار ایمان را می نمودند
و کفر را ظاهر میکردند و مثل مرتدین زندگانی بسر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی بعقاید اہل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی و نقض حبل عهد میثاق وقت نزول کتاب احمر و حضور هزاران ملائک مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تا دلیست که بالاتر از ان بخیال هیچ مسلمی نگذرد خامسا آنکه
کلام راوی قسمه که فلم یزل یکلم ابابکر اگر دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بر زبان
می آرد بعموم او دلیل بر معنی هم خواهد بود و بمقتضای عموم کتا دیر جناب مرتضوی معذرتها بدرنگی در بیعت
بر انگیخته و بجلادت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آنچه بعنوان انکه صدیق اکبر را مسلم داشته و بر حرفی
از بیعت بر نگاشته و درینجا بسبب وجود قراین بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه همین مراد مذهب اہل صدق صحت

ثابت و متعین شد لاریب فیه و اگر روایات دیگر این بگویند بلکه وارد است قرار دهند صمد و غیره از صدر تحقیق
و در بعضی جهتری این چنین که بعین بو توسع شاید و اینک کو و اینک میدان اگر خیان داخل زند دیگر
تحقیق روایات این باب را بعد از گرد آوری ربر روی او نهادی و بر سینگ راست بگو که بر دعوی خلافت و غیظ
غضب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه پریشان و خشکی و گستی که غایة الامر شکایتی هست دوستانه یا عتابانه
دشمنانه و بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده بر کسی افتد و از دست از معاملات بردارد خواهد که از کوشه خود
بیرون نیاید و شریک مهمات جهانیان ز یاران نشود مرحوم این دو دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا نشیب
و فراز را مینمایاند صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه عموم و هموم نتواند عنور و فکر کردن تسلی و دلاسا (تحقیق شده)
و بهر حال او را شریک در خیل المهمات خصوصا امور یکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بر ان باشد شریک میکرد
بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابوذر غفاری علی ما فی شرح الکافی للخلیل
القزوینی می باشد او را درین باب شریک نمیکنند که مبادا صحبت فرقی شود پس ابوبکر رض تنها آمده عذر پیش عمر (تکلیف)
درد هر معلوم شد و حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین مقام نه بود و پیرامون خاطرش نبود والحمد لله
ما بعد از ین امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المومنین سر انجام میدادند در هر کار دینی و دنیوی کوی سبقت
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفت احسن ملک گفت زه شبا دستا آنکه قطع نظر از ان اشیا که درین
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا در باره اقتدیت
و مانند آن چه تاکید با امر دی گشته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المومنین آنچه در تعریف اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش ایراد کرده در ضمن خطبه در نهج البلاغه گذشت آورده و نالش عمر از بی جهت است
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین الخ و در نهج البلاغه غیر از عبارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم همدگر
که آخر علمای لکهنو بیان اقرار کردند و از عرافتهای خویش تنزل نمودند چیزی در میان نبود کما قیل و خیال
و استعمال سیف و نصال والحمد لله الکبیر المتعال و اگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی آنچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت مجال کسی نبود که چون معاویه سر
باید از بیعت اعراض نمود و تدابیر امیر المومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما آنچه گفت که دلالت
بر استحقاق آنجناب داشت پس توان گفت که مجتهد مابه النزاع را در فریقین تا این وقت در بنا فت ریرا که
منازع ایشان در همین نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و از ینجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق این معنی را ندیده باشد بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تکفیر آن عالی جناب پیدا
و سیده بودی و از ین برای خویش جمیع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود المقصود
بما دون ذلک و بحمد الله که در حدیث حمله نیست که دلالت بر مابه النزاع داشته باشد و اگر می بود (مجتهد)
سکه آنرا معطل میکند اشت بلکه آغاز این فواید میکردانید و او لیس تلبیس و چگونه چنین توانند بود

واگر میگفت اهل حق بر ریش او می خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاهل کردی
که دران فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و آخر آن انست انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک وما اعطاک الله
ولم ننفس علیک خیرا ساقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مهاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند بی آنکه شرفی و فضلی داشته باشد و درین ادعا اتباع ابن سبا مخالفت
اجماع اهل بیت حضرت سید انبیاست ایا در اساس الاصول دلدار دلبر با آن اصول خود و از حضرات ائمه هدی
نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر رض باشیم و از صوارم دلدار ظاهر و هویداست که ائمه بر طور و احکام
بوده اند پس چگونه در خاطر اخوان گذرانیدن که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا درین حدیث امریست که بیخ مذهب
رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر رض اظهار فرمود که در مقدمه فدک وغیره بیان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام را یافته و شیر خدا همه را شنید و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر را معظم گردانید
و مکشوف گردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تمادت [?] که سیدیم که در مشوره شریک خواهند کرد
چون ما را نطلبیدند و در مشوره شریک نگردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ اصبت برای جناب
امیر میگفتند و خوشنود میگشتند و هرگاه برهان قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زنهار مخالفتی نه نماید و امر
معروف ببین بود و هم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را هم فراموش کرد و
از آغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اهل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس درین مقام بالقدر [?]
اهل اسلام را باید از انوی ادب نه کردن و تطیب خاطر و انبساط باطن و ظاهر معروض داشتن که تو خود
داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرده در خصوص لائق انست که کسانی اهل اسلام منیر توانند تا بشنید
لا و الله ثم لا و الله بلی ازان لتا حقا اینقدر ثابت میشود که از بزرگان اهل بیت منشور و بایستی اگر سند بر
ابوبکر بجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میان آنجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قوله** و عقیلی الخ جناب مجتهد را که قبل ازین
بدیدن مناقب خلفای راشدین از روایات بخاریین سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم جوش و فغان
آمده بود که در روایت صدوق خویش کتب تقیه گشادند و صاف صاف افاده نمودند که در کتب فریقین
هرگونه روایت وارد شده باید کتب تقیه را برای تمام سند گشادن و مقالات ایشان را گوش کردن جرم

مخفی نشود که اوراد و تقیه سنند را بیاد مدن اول نظر در آن بکنید بعد از ان بیرون برید تا همه جا که در مقالات علماء
کلام است که تحقیق کلیم البته بیفتی ضعیف بنا داشته اند ما نیز بیاد می آید که مرتضی تصریح بوضع کرده اند و نیز میگویم
که اگر رفضه گویند که این کلمات خطابیات نزد ما مقبول نیست ولیکن ایرادش فقط برای الزام از اهل سنت سنیان
جوابش آنکه تکذیب اصل این کلام لازم می آید چنانچه از بحار و دیگر اسفار ظاهر است که بسیاری از محدثین شان آن
اورده اند و افتخار بر آن کرده و غایة الامر آنست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر
را خلیفه اول میساختند لازم آمدی که نیز ... می شد چنانچه بجا درین مجلس هم دانستی فسادهای عظیم بر می خاست
خصوصا بر قرارداد رفضه که همه اصحاب جز شاذی مصداق لا یعبأ به حالانکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
اصول شیعه بهتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت اثارت فتن و حوادث و محن و عداوت با جناب امیر داشتند
پس در هر امری خصوصا جهاد که شاق ترین عبادت و عمده ترین مهمات است تن بر جنگ نمیدادند و مسلمانان
طعمه شمشیرهای مرتدین و کافرین میگردیدند و غیر نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس اولویت با
خلیفه اول بدرایت عقلی رسید عند العقلاء و ستولی واقعی همه رفضه متاخرین در آغاز شرح خویش بر
نهج البلاغت که هر که کتابی نوشته باشد دیباچه اش عمر خویش بسر برده شکر و حمد الهی بر آن بجا آورده
پس رفضه را بایستی تقلید او کردن شد در زمانه ما زهمین که چه حسنست گواه چیست لیستن یعنی هر عاقلی میگوید
که جناب امیر سمع و اطاعت بر وا در و رفضه گویند که ما بر روش جناب امیر انبیا و اصحابا میگویم باز متوجه
جناب امیر المومنین این ملاعین و جب اللعن فی نبذار پس معلوم شد که ایشان کاسه ابن سبا می لیسند و بر تحکمات
و محدثات مذهب خویش باد و میریند و جهی میزنند و هرگاه اجماع اصحاب نه کبیره است نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا
نجات نیافته اند چنانچه از غرر تمامتی و تالیف علم الهدی رازی نیز واضح است پس انبیا بپای خویش در گور رفتند
و نصوص صریحه ایمه در اصول شان بی دریغ موجود است که ایمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس لا یموت فینا
و لا یحیی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارت احادیث بوضوح می انجامد
که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین جهالی نشده که هیچ طعنی را سرانجام دهند مگر به موضوعات
توهم و اکراه بدرجه ثبوت رسد لیسا اصول شان بلکه جمیع آن که از وقت دجال اعور بران اصرار دارند
تجاوز برابر گردد مثلا اگر شقشقیه را پیش کنند سنیان احادیث دیگر را از همان کتب جیان
نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد در معارضه آنش توده توده از ان کتاب
بتواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز از اصول بدیهیات الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و سطر
من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غوری و فکری بکن که مقام
مذکور دلالت بر آن دارد که خطایای مشکره و مآثم کبیره را برای خلفا دران وقت
تام بزند که اکثرش برای العین دیده بودند و برای خویش اموری فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که بالذات اقوی لا بالعرض اقوی است هرکه
بالاک امر انست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه اسد الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حالانکه
اگر روبروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و در رعای خاطر نگاه داشتنی است نه این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بحار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی نیست که شجاعت شان نیز فائق ● و زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون احد
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای انجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارند و اوصاف اضافیه را بخصوص بر شمارند عرفی میگوید
۵ اما نبود وصف اضافی هنر ذات ● این فتوی همت بود ارباب همم را ● و از انجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه بکثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته ۵
که خورشید بعد از رسولان مه ● نتابید بر کس ز بوبکر به ● عمر کرد دین نبی آشکار ● بیاراست گیتی چو باغ
بهار ● و هزاران دلیل عقلی و نقلی بر او موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شیعی نمیشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مفضول گوید او مفتری است و سویدات این حدیث منبری جا بجا درین
اوراق هم گذشته که خواهد مراجعت فرماید و تغیر با بد عایاد دارد و از نیجا هم عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در تشیع یعنی تشیید المبانی بمغز سخن تغیر نرسیده در حاشیه منهیه هم پای خمش لغزیده چه در
نزد عقل چیزی نیست که احدی از وزرای خویش چنان خلعت نیابت بخشند که قسیم الجنة و النار شود و از
طرف حضرت کاتب تحریر و خوار علی العراط باشد طی معلم التعجب از هفوات رفضه است که هنوز ده سال در صحبت
شریف باقی مانده و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفوی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سُبْحَانَكَ
هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيْمٌ ● الروایت جمع الجوامع پس نگار مجتهد وقتی آید که دران انکار استحقاق و فضل
خلائق باشد و هو ممنوع و هر گاه مقابله منکر و بیعت اما منیکه مهاجرین و انصار او العقول جناب
مرتضوی بر دارند درست باشد این تهدید با احراق چرا جائز نباشد و انکه شنیدی بعد از فرض ثبوت
صحت سند است در نه هم اندیشه اهل ثروت بوده است و هم جهاد با اهل بیتی چنانچه بارها از کتب فریقین

توانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه با ظهار مورخین صد دفعه استفساد ران بلوی بتامی خویش بقدر ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر تشخص کرامت با فعل باشد چگونه میتواند شد پس ضرور است از تحکم کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده چندان مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانید و مکنکاش می پرداختند که متعدد ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است اظهار را باز داشت و آنجناب البته خلافت صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاهدار تا با انتقام بپردازیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک را ایمن بدهید و کار خلافت را بانجام رسانید و البته این امر در عالم اسباب سفسطه بیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر ازین روایت چگونه بحصول پیوسته و مستغنی از بیان گشت آنچه ازین روایت بمعاونت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیر المومنین در آن زمان بخانه خویش منزوی بود که تصریح آنجناب در روایات مسطور که از صدمه وفات شریف و متعلقاتش از ماتم فاطمه زهرا در یحانتین خواجه هر دو سرا از انتشر به گشتم و البته خانه فاطمی دولت سرای او بود پس دیگران برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شده فرمود که برای خود رجوع کنید و از من مشوره بکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام و زهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر تا تدتی در خانه قدم نه نهاد خصوصا بر طور این یسائل تخیل دجال و عزرائیل و مار امجالی نیست که این صفقه بیعت عهد و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین و بتقریر دیگر میگوئیم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد استاد در مسیس اهل نفاق تا بسوی صدیق رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا با کراه و الثانی باطل بالبداهه زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و تمکین دار بود فتحقق الرضا و هو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از حیز امکان بیرون است کما لا یخفی بلی ازین روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شیخین ماند برای ادای کفالت و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جمانده متشیعین کما ینبغی بر گذشت و هیچ فاطمه بروایات فریقین و بخصوص باقی نماند و فارغ خطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن داهیه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت نبست و با عتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض وعنا

خبط علماء شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغه الٰهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سید النبیین صلعم
متشعبین دو ماه و نیم هفته در دنیا ماند و بتطبیق مدت بیعت مرتضوی در رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتجویز این وجوه در منتهی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** و جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** داد انصاف از مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات جمیع
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان مدلولش که مرا باد و تو از فراموش تشان بده که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میباشد و نیز یکی از رواتش را نام ببر چون این امر اصلا طی
نکردی اعاده قول تو مارا کافی است که روایت بر قسم در کتب فریقین آمده و بر روایت لائق استدلال نماند
و این اعتراف تست بانه و بعد از ذکر بجا دلیل تو قائم تواند شد بحیث بدون تو نیز باید پس فاعتبروا
یا اولی الابصار اما آنچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهر مخالف متانت فاروق است
که سخن از آسمان و جواب از ریسمان که خود عقلا ازین بد هیچ نمی پسندند که فرشته تیر بیا انش سخن گوید کما فی الحدیث
و اینچنین افاده نماید با اینهمه و محمل دارد یعنی مراد تقید دهنده است یا بی تکلفی همه گراست که خداوند
تعالی تمام جمع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد هر چند
تو تجرید اختیار کنی و گوشه بر گزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهده بیانش کرده و بنده گناهگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از آثار این روایت
داستعمال آن چنان بدماغ میرسد که یقینا بر تصرف مضحکین که امامیه باشند مثال است بیا عرض
میکردم که اگر الزاما چنین سفر ماید چنانچه معمول شیعیانست جوابش اینست باید که اول ایشان نفوس
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مرلی دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیر باز امیدوارم که بدن
شریف رهس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا بسینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا ازان رمز دیگر حل اشکالات بمن
حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالب خلافت گشتند حالانکه حضرت در حق ایشان فرموده کسیکه والی امت شود حقوق انصار را
پیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گزرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و ازانجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام و فیها احسان درباره اهل بیت طاهرین
غلو و مجاوزه نوع پرسیده و در اصول کافی کلینی قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

بیرون طلبید و بر منبر فرمود که از دلم است نمیخواهم مگر همین احسان نمود و حضور صاحب خلافت با چنین بشارتش
در صیت چگونه جمع تواند شد منافات باید کرد که آن دانی و کار سازی است فرمود غیر از صدیق نیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروق با امهات المومنین بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه سوا
منصوص رسید که بتقدیر صبر هم است زینهار هیچ عزلی نازل نشود و قبل ازین هم بمحل و تفصیل معلوم کردی که ائمه عظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوطا کرده اند که زینهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالفت مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او نسبت باصحاب کرام عیان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در تیر رفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طوری که حجة الهی مذکور شده که کسی نتواند بران عبارتی افزاید
هر که خواهد بران رجوع کند اطرف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از دل است بکمال جد و جهد در خواسته بود
زینهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بستند پس در مقصود برای ایشان چگونه کشاده شد و من بعد همه
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
هزار الیس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست بر دست گذاشتیم و بنص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چیکه فاذا بلغ الدم فلا آیا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور یاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد فکیف
از ائمه معصومین از سهو و نسیان و عهد تقیه آیا از عهد فاطمه مخفی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشتند بالاتر بود که این هر بار منقوص شد و آن تا وفات محکم و مرصوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب حاالقول بتولا النصاب و از قول بشیر بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افترا دادند جایکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شمار خانه
اختیار نساخته و از پریشان کوئی دست برنداشته و هر چه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرمود
مقتضای کمال رفعت و صدق و صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغه هم ظاهر و باهر است و این روایات دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد لیکن بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن و بیکسوی و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یا از سلیقه تصنیف و تالیف
بعید هم پس توان گفت که شعفا هست و خرافت مجتهدین از ان ظاهر است و از نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا به بیعت آنجناب قائل است لیکن بعد عدم رضا پس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استنباط فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم تقویت رسید پس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابوبکر رض

صدیق مستحق این منصب است بعتش باید کرد و شرک مهمات دینی باید شد و گوشه گزینی و ترک و تجرید اینچنین مزید
ثواب و رفع درجات نیست این خواستن جناب امیر برای ملاحظه تثبیت قرار و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
بوده نه از برای انکار و اعتراض کما لا یخفی پس مهلت یافتن با رسیدن سکوت گذاشتن دلیل بر رضا باشد نه اکراه و مؤیدات نیز
روایات بسیار است عند اهل الاعتبار و امر عقلی نیز مؤید همین معنی است که بیعت صدیق بعد از فکر و غور بود و حصول
اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب مقدمات سوز و فتنه بودی شاید احتمال اهل نفاق راه یافتی که از راه اجبار و اکراه بعد وقوع تقیه ائمه
به تحقیقات دقیقه والحمد لله که از روایت فارسیه انهم ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا مراجعت سوی ادله و ملاحظه امور
کرد و بنابرش متفق شد به بیعت. چنانچه جمله این دشمنان عقل و دین خیال بدان بسته اند که سه مردان و تهدید در سر
معاذ الله فتنه پرور لشکر مصر ... عدو شود و سبب خیر کرد خدا خواهد و حال کتاب امامت و سیاست دو وجه
اشتباه در آن که در اخبار مشتمل است بر مدح اصحاب قبل ازین چنانچه باید گزارش یافته و آثار و قرائن بلکه دلائل
رفض بر آن تافته خصوصاً انمعنی که او روایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پنداشته و مطرود نداشته که
برین تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الائمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت بضعه مطهره خود را اهانت بسیار
و حضرت مرتضی نیز بحالش وا دارد و شیخ حلی و امثالش فرمایند کنند از اصحاب درین باب و کسی که بر ذمه او واجب
تر باشد و او مالک امور ارض و سما باشد با و التفاتی نکند و حق نیست که شیخین بهو و را ابا اهل موجه کار بلکه بقدر
ذلت و حقارت با اهل بیت مطهرین باز کردند و ایشان را روز بازار مناسب آن بود که اول با ادله رجوع یا نصاف ثابت
میکردند تسنن را و در العباد از این روایت را می نوشتند انصاف عقل کجا بود تا مجتهد بران عمل می نمود و با انهمه
آثار خرافت مجتهدین و مقلدین از ان پدید است زیرا که کتاب تشیید نیز دال بر آنست که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه پیروی متقدمین میکرد و علم الهدی و غیر او ازین جهت خلافت آنجناب با همعنی قرار دادند فلقد فر المجتهد
من المعاد و وقف تحت المیزاب و العجب که سابق ازین درین مجلد هم بارها بر گذشته که شیخین عدل و داد کردند بر همه
کس مکر برین و اکنون چنین تعمیم جور کردند که حیث عملا و معنی حصر که انما کانا عالمین بالجور عیاذا بالله پس توان گفت
بر اصل اصول اهل تربات که هر چه کردند شیخین عین جور بود و مقلد ایشان کاسه ظلم و جور لیسید تا دم وفات همه صحابه
بسبب آنکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه آلاف السلام و التحیه تمنای انمعنی داشتند که خلفای متاخر
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین در آن باشد بعمل آرند اما این عمل کوکه او خروج در سر
داشت بحمد الله که استعداد او ظاهر شد و شکایت من از علمای رفضه بدین جهت است که در اصول و فقه درایت خوارج
می ستانید و نوعی از شکایت پیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه مذهب
جناب مرتضوی نبود و مجتهد قایل به تقیه جناب که او آن حضرت مبنی دلیل علیه کتاب [illegible] الیقا ... احتمال
انمعنی است که غور کنند که ذکر روایت مناسبت با تقیه [illegible] دلالت پس منکران رافضه
و ناصبی و خوارجی است نه کسی از اهل سنت که گفته اند و الا در روایت ظاهر است که تشیید تعلق دارد کما لا یخفی و لا تنفعی راقم

ازان مادام که کتب دینیه شان از ما و افتخار در بیان فضائل خیلی مزین است که جناب مرتضوی تا دم
وفات ایمان را ظاهر نفرموده و همیشه کفر را اظهار فرموده تا به جد اعلی رسیده بخلاف دیگران از خوارج
و نواصب که در خصوص حسنین هرزه گوئی نمیکنند والحمد لله که اهل حق همه را پشت پا زده و براه مستقیم میروند
و بر عقیده پاک و صاف بسلامت میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اولی پس ظاهر است ولی نبردند که کتاب از ان ابن قتیبه است که در
رفض او هیچ تردد نیست کما اشتهر البته و بقول قاضی شوشتری در ایشان انتقالات قول او بقول اهل
برابر است و شخص مذکور که مادح خبث او است ظهور یافت البته از خیالیان در باب شیخین بکرین بود چون نقض
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و لیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی آنجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده حتی قول علم الردی و باز ال تحقیه وجه محال
داشته که بسبب حضرت شیخین فرماید و بر طاق برده تقیه بدر رود و نیز جناب مجتهد در باره روایت دیگر می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعتم دران موجود است و همکنان
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا الا بالطاق قال الله تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ در مقام نفی انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بزیر رفتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توان
گفت کما لا یخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** و نامه های عمال المومنین الخ **اقول** این تقریر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم ساند اهل سنت بر خطا ایش و صواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند و هیچ مزیلی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنباند جناب امیر را از همین که بسبب بلوی بر ذی النورین شدند و موجب قتل او
گردیدند پاک و صاف میدانند و صادق و راشد در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و در یعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشتم و نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین مستفیض
و مفصل است و بیانش نیز جا بجا گذشت و اگر آنجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان انتها نکشیدی
بلکه قبل ازین ختم شدی پس اهل سنت التحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین نصوص
صریحه سوگنده بخبری از نوع تهمتها التقاتی نیست پس اخفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است و خود تو
در ضمن حکایت کوشش دارد و این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر ملا بود که جناب
امیر چرا کرد و چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیگیرد و تدارک ما فات نمی پردازد و این چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او
و هر گاه از قاتل می پرسیدند فرمود قتله الله و انا معه این امر ما تنازران را موجب یقین دانستند حالانکه احتمال

دارند بلکه این معنی متعین است که مرا هم روزی در پیش است یعنی مثل عثمان شهید خواهم شد نه آنکه من قاتل او یم
و سابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد بر قاتلانش در سهل یا در جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین خودمان روایت کرده اند ولیکن اینهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که چاینده علمای شان آنجناب را قاتل عثمان گفته اند و این ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی رطل یوق را در احقاق الحق بمیزان عقل باید سنجید و قس علیه جماعه اخری که اگر سر از زیر
گلیم پوشند پای شان برهنه می ماند و بالعکس و صاف صاف نمیگویند و از تکذیبات خویش باز نمی آیند کلام را
محیط میگردانند و اینها که شنیدی البته بعد از آنست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نماید و از در تنقید
و تحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید شنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دخل در شعاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هر گاه علمای
رفضه با طومار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور لعل و درند اینها بر ساختند
تا ائمه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ نتوانند کرد لا حول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
لله و رسوله بغور رسیدن که بر اصول رفضه نیز می شنید بخلاف مقابل آن که اگر رافضی قدر آن داند سنی
آنرا می گزیند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از جمله اول باید در کتاب لله آوردن و با حادیث سرور
و مناقب این بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این بنیا کا از تا قیامت منبوع نیکان کرده اند
و بالاخر عاید مفسرین شیعه دست و پا گم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده کما عرفت
سابقا بعد ازین چیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند قضایای شرطیه و غیرها امری منصوص
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق گردد و مدار اذعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع به بیعتش و رضا و رغبت و عدم دلت سوق و قود بخیال نمی آید اما آنچه از نهج البلاغة
بطور غذلکه الباب آورده پس اولش شکایت از بنی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل وفا و اخلاص خصیصه
که مثل نفس رسول خدا پنداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و آنجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دینیات برای او اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از او توان گرفت با وجود یکه نفس نفیس سید المرسلین بودند و موید این باب حصول این فوز الافخاب
آنکه حضرت رسول مقبول بعد از فات امت بلا فصل او جناب فرموده که حرف او نشر انیست که اگر نفس کتم همه
امت مرتد شوند و مستحق السیف شد رساله برپا کرده که کسی معین آنجناب نبود و همه دادی بیوفائی واوند

بعد اصحاب میداشتند و الزام معاویه بیشتر بر این بود تا آنچه گفت که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم
رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد و فقیر را در آنجمله نظر است یکی آنکه جناب امیر بموجب مذهب حقه
ما دین متین رب العالمین را نمی دانستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد و دوم آنکه استشاره کرد که
مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران و رومیان تشریف ببرند یا نه حضرت امیر فرمود این دین خدا
و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از
مومنین نتواند گفت که بیعت امیر بر این معنی که بر این خلفا خروج نکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب
و ملت است از قدر دل نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب را هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
دوست نما تاراج بردند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود در این طوفان بسر کنند و هجرت را که از سنن مرسلین
بود و منسوبانش را به بین تفاسیر ائمه که پایانی ندارد از دست دادند این اسے الحدید اقاد مولای پیر در مقام
بدالنست نزد با تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد و مکیت که برای دنیا فرمانش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از چندی
پیرو از سکاندش برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانسته خدای عزوجل را وصیت کرده در آغاز
کتاب خود که مختار گرداند مفضول را برای امامت بلا فصل برای صلاح عباد و آن عین مصلحت بود پس
جناب امیر اگر راضی بمصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عن ارباب العقول

قوله وتدابیر خلیفه ثانی الخ **اقول** ملاک امر این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
غیر از این نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهمات خلافت مشغول سازند تا علاج غم و اندوه نمایند
و بمشیت امور بوجه بهترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب مدعا بظهور رسد که او هم مدتی از اطبع است
بے تعاون و تشارک کارش بر نمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که ملوک
معظم در پیش است و جهاد با هزاران از بدمعاشان واقع شده ورنه نشانی و اثری از دین داری
در این باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب ابوعبیده امین امت بود در مقالات از تجرید دست بر
و فرمود که عنقریب می آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا برسانم پس بیعت نمود و در مشاورات امور مذکور
داخل شد و پیدا است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر میدارد چنانچه قبل از آن آنچه گفتم مطابق همین
کتاب است وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ یعنی این بزرگان از صاف باطنی حق انکار
بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند ارے المرء یقیس علی نفسه شرح حق را
دان منزه بود از غل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس غیر بر سمعه و ریا نعوذ بالله منها نکر عبارت
کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانیست و از لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
که شاید جناب مجتهد الزمان در فهم و ادراک معانی آن روزی چند از عیش و کامرانی محروم مانند
پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن لعل می آرم ذکر نکردم عذر قبل را دریابند

مجتهد الزمانی که درخصوص نوشته ونقش ونگار بلاغت در آن لبسته غور وفکر در کار است که میگوید که ائمه
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئاً
وغابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان فقط آغازش را دیدند وبمقتضای سفاهت وناعاقبت اندیشی
از انجامش غفلت تامه ورزیدند وکار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر نسازد ودر جمیع امور دینی
ودنیوی ام انتظام شود مثل دو کس اگر در امرے گفتگو کنند وبلا واسطه یا بتوسط دو با صلاح آرند وبا
همدگر بپیوندند در حق شان چنین میتوان گفت انهم بایعا ثم در آخر بیعت مبارک نبود الیست پس از
جناب مجتهد الزمان نے چنین خرافت صدور یافت واو را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوی قصبه که سمی گذشتند وگفتیم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثری
شدید در حماقت وسفاهت دارد مبادا آثار اثم تاثیرے کند پس دستارها را از سرها برداشتند که ابر قل لطف
عبور کردند کسی گفت اینچه حال است که برهنه سر وبدین عجلت گفتند مبادا درین زودی دستارها را از
سر جدا شود گویند خندید وگفت اثر حماقت اینچنین ظاهر شد وهنوز نفهمیدند که همیشه اسپ را دوانیدند
وسر برهنه بودند واز همین نوع است قول دیگرش که میگویند ترک محاربه ومقاتله آنحضرت یوم الدار وترک
نمودن نماز جنازه الے آخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بشرح وبسط در کتب کلامیه خصوصاً
تحفه اثنا عشریه مذکور ومشهور است مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برائے تکمیل مقام وتاسیس
مرام بذکر آن پرداختے وبرد ونقض آن خود را سبکدوش ساختے ولیکن شاید بخیالش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی محمد مقلد امام اعظم ابوحنیفه نوشته ودر بمبئی رسانیدن
اینخدمت دین فروش ودنیا خر گردیده واستعداد وے چنان نداشته که زیر بردی صاحب تحفه
قلم بگیرد ودر میدان مناظره اسپ شتاب وقرار بدید پس کوه الوند بر من خواهد افتاد وازین
دار وگیر ومصیبت رهائے مشکل است پس مناسب همین مینماید که بدون چون وچرا ازین وادی بگذرد
وبنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت ودیگر کتب معتبره ناچاری جناب مرتضوی
در مقاتله اهل بلوے قاتلین ذی النورین بحدی مذکور است که انها محیط وایشان محاط باشند
وانها مالک وانیجا مملوک کردند یعنے اختیاری ندارند پس ودر چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله ومحاربه ونماز جنازه معلوم شد که عثمان را ناصب بیدانستند
از عجائب است بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسیده بود چنین تقریرها کردن به تفضیح خویش
عند العقلا پرداختن است پس هر کس تواند دانست که چون از جناب امیر بسبب معدودے این
امور متروک ماند البته فعل انجناب بود واین قبیل قتال نتواند بود وبجهت شدت بلوی وناچاری
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع وانگاه بحد مستور یعنے مملوکے از نهج البلاغت قبل

ازین مهملات منتها بر گذشت حاجت باعاده ندارد و با اینهمه بی اعتنائی بسیار آنچه در آنوقت از اصحاب
امام صدور یافت درباره سامان اخروی ذی النورین برکرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچه دفن جناب امام حسین در میدان کربلا و ارباب تواریخ نوشته اند و صاحب تحفه هم نقل نموده
که فتنه عظمی بعد از قتل او در داد که اهل بغی هر کس را بی تابو کردند و سکنه مدینه منوره باختیار
خود نماندند لیکن چون بدمعاشان بجواب فتنه پردازی عوام و حکیم بن حزام و مسور بن مخرمه و جبیر بن
مطعم و ابوجهم بن حذیفه بدر سرے و نیسار بن مکرم و امثال ایشان بجاهای خود آمده بستوه
شهیدان عبا از نماز جنازه و دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و بعضی از تابعین نیز شریک شدند چون
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعا از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد براو ملائکه آسمان را وسعت عرض کرد که پرسیدم
عثمان خاصه یا مردم عموما فرمود عثمان خاصه و بر اصول شیعه که اسبق فی معجزة البساط چون هیچکسے
از ملائک بدون اجازت جناب امیر نتواند بر خود جنبید نماز فرشتگان بجای نماز جناب امیر خواهد بود
فما لا یخفی و از انجا که مجتهد الزمانی را قوت قدسیه حاصل است اطراف و جوانب را این بیچاره التفات
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقته نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
و رعنائی جناب امیر الکرار غازام بر وزری چند بطور بر سد برای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای
اهل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارشے که حال تقریرات معلم اش و منقالات اخیر نیز بخوبی تر وجوه
دانستی چه مفید و انچه جناب مجتهد الزمانی درباره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب
و افترا برافروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالے بکتاب مجید خویش در تمثیل پیشوایانش
بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ مگر بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم معروفه
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب
نسل حضرت آدم علیه السلام است که محققین شان میگویند در ازدواج بنی آدم بعضی از جنیان
داخل شده اند از انجا که قصه طویل است مختصرش از اقتباس میدهیم که ابن بابویه صدوق نامیه تصنیفات
خویش این میدان طی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بطور مذکور حل ساخته
و از انجمله روزیکه فاروق پیام کدخدائی از بهر جناب ام کلثوم فرستاده جنی بامر امام الانس والجن
بصورت خواهر مطهره حضرت امام حسین متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ جنی
طاقت برابری ندارد که تصور شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتیب آثار چه رسد لیکن بهر حال
خود را انجن به پیکر عروس در لباسهای فاخره و زیورهای قشنگ آراسته بصیغه نکاح به صدیق

معلوم در آمد و مدعا بپایان گذشت و آبستن شد و زید بن عمر رقیه خواهرش را زایید چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین است که اهل حق صاف صاف نوشتند و در قصه وادیهام
وایهام وا نمودند و بکار خود پرداختند و بر نام حضرات ائمه مخذولین دروغ ساختند که چون سیاستیعه [?]
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این وصلت و قرابت را عرضه کلام گردانیده اند که در سنت شنیعه
و تحاشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را العیاذ بالله بدین عار ننگ
زندگانی کند بلکه عجیبی متمسک شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن بذلت و خواری فرمودند هیچ
صورت نیست زیرا که این حقیقت را از سکینه بانیه [?] عمر را امیه که واهل سنت بجز مخذولین از حضرات ائمه
کرده وجهند ملائکه شب و روز بناموس ایشان آمد و رفت داشتند و تودها می پر و بال ایشان که از بدن ایشان
نشان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میکردند چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن مذلت
و عار و ننگ چگونه بعمل نکردند این مقامها که موسی پاک را لولاک لما خلقت الافلاک [?]
بمجرد منتقم حقیقی از که تعالی جل شانه [?] بالجمله چون حضرات حلال مشکلات اعز و اعلی بتدبیر بلکه کمان ...
فاروق را مرعوب و مسخر ساختند بعد از ماهی تا سالی چند بتوسط آتش جهنم [?] از اذی الدکو [?]
و فی الفور گشتند بخانه فاروق داخل شدند و ان جن را بخانه خویش بردند تا سوگواری در عدت
نشانند چنانچه در تهذیب امام اعظم را فقه مرویست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بنیان
وجها و جناب امیر ایشان در عالم تنهایی که بشرح و بسط آنرا پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که بتوسط جن بخبث کار سعد را اتمام کردن کمان را زده نمودن میکار جناب امیر
پیدا بیرست و بس کار دیگر کس که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
حتی که تیج [?] فرا اذن مبارکش نمی توانند بر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه در قصه ابن فاقد را
در مناقب مرتضویه بپایان رسانیده اند و حقیقت این امر تقریبی است و در جه تحقیق نیست بغایت اختصار
و ایجاز شد مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر بپایان و در اول و صفت تو مانده ایم و تقریر این امر
عجب بی نظیر نظر باصول قوم بیپیر آنکه چون جناب امیر دعوی خلافت از ربطین دارالمدینه منوره
شنیده و اهل سنت کرده چنانچه از انکار از امامت صدیقی منشا یاد از خلافت بلافصل من غیر منکر ست و
واقعه غدیر را هم دیده و دانسته باشال سپسار دو مدعی این عهده برای نفس خویش است لیکن
آنجناب زیاد تر بجوشید و بکسی از جنبان اشاره فرمود تا کارش به تیری تمام کرد که در اصول تا میه
بجد سبب کفرش منصوص است که برای تعمیم آن چنین مضمون را ابجد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دوازده
امام دعوی امامت نماید کافر است اگرچه فاطمی و علوی محمدی باشد چنانچه از کافی میگفتند
و تصنیف صدوقین و شیخین مثل را لعه النهار روشن است المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویدات اینمعنی آنکه سید مرتضی صاف صاف
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار مجالی نیافتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود معهذا کلام انچه در علل شیخ المشایخ نیز موجود است و در تحریرات ایشان یافت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشر امیرا ضمیمه روایات کلهم من قریش پس چون ائمه معصوم
شدند دوازده پس البته در صحت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماند کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تشنایع از دور بعید و می آید یا آنکه در وقت تصنیف هم
ریشش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانسته دیگر تطویل نکردیم پیش مشکل
اهل پندرست آنکه یاوه این کلکلون همه پرهیزگرین در مقام بخیال آمد که سنی فی این را فتنه
توان گفت که چنانچه صدیق به بیان انحدیث دعوی انصار بکمال زودی و آسانی از راه میان
انداخته و تقیات سبق از میدان مناظره در ربوده بحیثیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب مرتضی
نیز داد بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر بکرور قبل از وفات فرموده که والی امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت به تقدیم رسانیدن و محسنین احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
درگذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه بیتهای تشریف درباره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب است بخلاف تقریر صدیق که لا یخیر که ابعوا صف و لا یزیله العواصف و از تعجب
که مجتهد اکبر است یعنی مجتهد الزمانی را اینهم یاد نماند که بعد از صدر در پیشین کفر شدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن مفاد آنکه برای اصول نفضه خبر از ترنا
بالطبع سید هند با یمعنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده در پی آن شد که حق برادر زاده
خود را ندارد و مکان اقامت را نیز غصب کرده مستعد بجنگ و پرخاش شد و جناب مجتهد از جهت
مذکور در شد و طرفداری او افتادند و بعوض کذاب مزمن خمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
نواب یاد کردند پس این بزرگ را نیز برهمان طور محل شفقت و عطوفت گردانیده یاد نماندند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت و ذلك هو الخسران المبین و موید اینمعنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
عشر این مجتهد یعنی شیخ حلی او را با موری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول باشد یعنی رئیس المنافقین برابر نفس قرار کرده که حقتعالی برای نشان نشانه حسن کتاب
نمود آورده که برای خیبر یاد کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورد

وزارت را بسود داخل نمود وهم لا یشعرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا فکر رسا میداشتند یقینی
ان اوصاف را برای جناب امیر در مقابله ابن عباده نمی شمردند که کسی آن را از اهلسنت کلامی میگوید لیکن
بقول حافظ شیراز در خرابات میر سید که هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
آیت ازین مخترعات ابن سبا ست اهلسنت آنرا کجا باور کنند مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی بر آن
دلالتی ندارد و آیتی که در آن خبر یک خلفا باشند نزد ما رفته میگویند برای امام مهدیست و اوصاف مختص
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لایخفی و درین معنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک امامت میبود
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک ست البته سخت مشکل می افتاد ولیس احد ینکره
خود میگویند که ضرور بود البته ابوبکر صدیق الوحده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر باید در بیان
آنکه قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بدارج عالیه و مثوبات متعالیه
فائز شدند در هر جهاد شریک گشتند و از انجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع بسعادت
البته بنحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شد
و از فرستادن صلوات نیز آشکار شد که جناب امیر را از انکار در استحقاق تصدیق و انحصار آن در ذات خود بجز
کلامی نبود و بعد ازین مجتهد بنیاد نهید که کلام مجیب مصیب بی غبار ست مگر قتالینات سید مرتضی را بهم زیدند
که مثل این تقریر سخن تکیه او ست همچنین سائل عزیز که مجتهد در اصلاح آن شریک بوده و نیست که این دلیل از رسائل
منقول ست خلفا عن سلف که در فلان امر قیل و قالی نکردند حالا دو داعی مقتضی نقل بود و او لیس فلیس
طرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود و چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقولات است
که طوطی وشکارک حکایت مینمایند و تحقیقش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف ست وقت تردد حالتی
دیگر ست و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر **شعر** اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم برفشاندی ⁂ فکیف در زبان طوق است مصائب و مضیق فر
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق مهلتی داد جناب امیر بسعادت خود رجوع فرمودند و بیلدان
خود شریک مهمات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت اولی معتبر نباشد و حالت آخر بر قرار ماند که نسبت بدان
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و راه و رسم توفیق از جهان برخیزد پس ارکان ابعاد امامیه را
که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای منجمین ایشان از تمامی بعد
ائمه بدین مذهب مبتلا گردیدند و اعتراف علمای ایشان در کتب تنقیح مثل منهج و ذخیره استاد میر درباره سبحان
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بیخبر بیبا شده
متوهم نشوند که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای ایشان کمال نقصان ست زیرا که اصول کافی امام المحدثین
ایشان در باب کراهة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقاد ائمه هم جاری و ساری بود

برکابند دان رجوع فرمایند پس امیر المومنین ع اگر شکایت باد رسانه تقریر کردن را حالت دائمی نمی گفت
چنین حالات از اطفال و مجانین صادر نباید چه از مجتهدین دیده میشود معهذا این تقریر تبا عجب
دیگر ست که صاحب فهم و ادراک بجز بیان آن پی نبرد و ایضا در تقریر مجتهد با وجود بداهت مقدمات امر
عجیب عیب لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اساس بود بحمد الله که در سابق استعمال
آن چنانچه باید بوقوع آمده تکذیب در همگنان بظهور رسید پس از چنین بفوات غیر از رسوائی او را چه فائده
باشد بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب صد هر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم ❊ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ❊ و ذکر عبد الله بن سبا که بزبان قلم مجیب آمده بود ذکرش
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار خود اول امر را تصلب
را احداث کرده یعنی خلافت بلا فصل و تبرا سب اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر همین را بر اساس
مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای اهلسنت که تا بدانند که جناب امیر آن سطر و در را باطل نموده اشتر بدست
آمد ندا گسترگردانید و عجیبکه تهدید منبری فرموده بود که هشتاد تازیانه بمفضل خود خواهم زد و از هیچ کس
دیگر میگریخت پس عیان شد که این را سبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات خود و الوهیت
برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان بنیر و خت پس چون بواقعه مجتهد از کتاب
خود یاد می آید دلش بران سطر و میسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را میساخت او را بنیر بمثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اعلائیت
غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات آنجناب بزعم مجتهد در خلافت خود
تقیه را کار می بست و فائده مجیب ازین بیانات پر ظاهر است که مجتهد خنا ش طینت از دیدنش کور تاب
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران و توقی نماند که خود فاء تقیه مرتکب آن
میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اعلی از نسبت آن جناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنقریب
عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه را آنجناب امیر ع در عین خلافتش نیز در یغ نداشت پس هر
چند مجتهد امر را لعنت کند مگر حال در ورثش اعالم السر و العلن میداند که فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ
اِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ و مخفی نماند که جناب مجتهد الزمانی درین صفحه از تشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلطتے کرد الخ **اقول** در صواعق محرقه مذکور ست دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم
ما انت قائل لربک اذا سألک عن تولیته عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهلسنت
این تصریح واقع ست باینکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درینمقام اجمال
و ابهام درینمقام مناسب دیده چه از حسن بنا بر مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی
اشتباهی نیست و موید اینمعنی آن ست اینکه همین سفاهت در همین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

مرین و انصاف شأن رسول کشیدن نیز این مجاهدات نفسانی ما اتباع اخلاق رسول نیز مانی چنان ظاهر است
که هرگاه جناب سیده مولف نیز اعلیها التحیة والثنا با خدمت تلا نیب نوبت رسانیدند تا رفتن سرخرو ماندند
و حرفی جز آمنا و صدقنا بر زبان نیاوردند و قس علیه بما جرای آنجناب همراه زنان نبی با تمام تشریف بردن
خطبه بلیغه چنان انشا فرمودند که هیچ از حضرت بعلم رفته دقیقه فرو نگذاشت مجلس بلبل گشته سیس
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه وآله الصلوة والسلام باشند و حاضر بودند
حاضر نباشند و این از قبیل یا شد که گویند در واقعه قرطاس تحمل که جناب امیر حاضر نباشند چون ندکه بر
به بعض وجوه طعن مذکور مدفوع باید شد بالجمله عمر حاضر بود و هیچ و تنبیه بر آن شد الا انکار از اطراف و دقیقه از تنبیه
در تقدیم باقی نماند اینکه شیعه ری من حیث الزام گفتیم علی ما اشرت علیه ورنه در وضع ما اختیار خطبه مذکوره و انگاه
بر اصول فریقین هیچ ریبی و شکی نیست کما فی المنتهی و اگر این خبر بایات را بر شمارم عمر بپایان رسد و دفترها تمام شود
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن را مجمل گذاشتند و بعبارت فانسل عصاهم
عسقلانی تا ختنه زدند و سری نجنبانند و گفتند که مرتکب اجمال شد و این امر کرامت مجتهد جمل میکنم که تتریه دست
جد التبت ع ما را باین گمان ضعیف مضعفتین گمان نبود و مقصود ان بود که ما حصل آن نیز نقل کنند گویا بتقاضای غیرت
مومن اشراقی بود که از جناب صدیق و صفا صد در یافت یعنی انچه بنگام از اخلاق حمیده در انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور او انهی نیست
بحامد تسطر من آثار الفاروق تا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه واله وسلم
از رو داشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواتر است و پاره از آن خبر در ملات
سابقه نسبت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
پیر حضرت یافتند سیرت او را درخواستند ورنه در پاداش ذی النورین اینهمه الوصف بود هرگاه از حال فاروق
و الفتنه باید و در همینی بحثی کردن لطافت و نرمی صدیق و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث به نبوت رسیده جائیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده مفسرین فریقین بکران رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدوم اتیب این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود وحی نشیند و زنهار منافاتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول دبر استغفار باشد
تاعو دنیا بالله ان اکون من الجاهلین ورنه اینجمله مربوط نیست مگر بحجت بالغه الهی که از ان صاف پیداست که
منافات با عدل ندارد و در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی بعنوان دیگر ست که آن تواضع و فروتنی باشد
و هم اجابت دعای او چنانچه بسر عنبر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمده حتی که در انجا بهم نقلاً
عن اکابرهم دیدم انچه بر و پاداش در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در همینی شکی که هر که اقتدا الصحابه نماید

انچه حاصلش نیست که اگر روایات کافی کلینی حق باشد مذهب امامیه باطل است و قبل زین بارها گفته ام که
این بزرگ که سر ائمه را فاش کرد و قاتل ائمه شد عمداً نه خطاً و تکلیف که دعوی امامت هم نمود و امامت
ائمه را منکر شد خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک و اساس این همه این است که منکر یکی از ائمه منکر جمیع ائمه است
کما ثبت فی غیر موضع پس تقسیم میکنیم که زیر هر قول و هر لفظ در تهافت التسیم ولیکن اسطر و دین حجیجی از حاسدین هم گفت ابند
کلام فلانی که طول بسیار دارد و اطناب بی شمار دارند هم از آغاز تا انجام پس هر قدر ضرورت اقتصار میشود
زیرا که طور استقبنا نولند ایهم جا بجا طلبه علوم را فهمانیدیم والسلام علی من اتبع الهدی **قوله** چنانچه سید علی
ملقب بسید الدین الخ **اقول** چون بحدیث کلینی که بنیه و بین الله حجت بالغه است سراختگی انکار امامت
امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید برآمد و بسبب سعی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان
عقل و فراست نیست اگر در فقر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کتاب هم با انس نظر می آید
کلینی که پدرش پسر دهقانی در آئینه حق نما انچه گفته بود ملا انتریا دکرده سعادتمندی لیسر پشتیبان باید دید که کلام
پدر خود را که بتعلیم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن میشمارد و زید بن علی امامت حضرت ابوجعفر را
پیرا پیرو غازی نشمرده و صراحةً از ان منکر گشته او امامت امام صادق را چگونه اقرار تواند کرد و این امر چه بابا است
بانچه محمد بن حنیفه و برادر حضرت سید الساجدین به اصول رفعه گفت انچه حاصلش بلیغ آن در میسر کلینی بجیج حضرت امام
که با وصف حداثت سن دعوی امامت و برادری من گنی آمدی و پیر شدی الی غیر ذلک امامت مستحق کنیه تا فی الباب
انکه زید برادر زاده خود را فقیه مجتهد در مسائل حلال و حرام و السنه باشد و لا کلام فیه و مقام حیرت است که جناب امام
در خلافت خود و بجنگ صفین پرداز دو هزاران کس را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشد و بقیه را بجان فنا دهی
و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شهید با وصف بعد که اراءی متابع اهلیه عذر آن محمول بر تقیه باشد
چه عجب که امام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش کرده اصل خود را پیش نظر نداده به هرگی پیش رو دارد پس کجا رفت کلینی
ثقة الاسلام و امام المحدثین علو شأنه کجا النقل در روایة ابن بابویه مع جهل لما خذ التفرقه بین مدارج کمالات ائمه
اهل الاخبار و الاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم در برای ساخته که ما ترویه الزیدیه دارد و هنا نیست که کلینی
در کافی باطلاق تمام آورده ثابت کرده عین بهت بدیهیست بوی از کذب افترا از آن به دماغ عقلا میرسد که مشام تفکر
آن در ضربت حیدریه یافته شود جائیکه نور حقیر بر زبان توریعیل یعنی بفقر شاه گفته که حنیفه جلال امام خود را نیک سید
و امامیه جلال ائمه خویش را الی غیر ذلک بیش بدید انچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً شمشیر به خروج نمود
و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه بسپارد زینهار
او هرگز امام نیست عین تحقیق است لا یشوبه شیء من التشکیک اگر اندک غور و امعان درین عبارت که از منهج المقال نقل کرده
بکنی برای اهل فراست مفید است و برای رفضه سخت مضرت دارد زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج بلند
آنکه زید در جنت فی الجنة و پیداست که چنین متقی و فقیه صاحب حجت و مستند امر بالمعروف و ناهی عن المنکر چگونه دروغ گوید گفت

وهر کسی قرار داده اند که در انجا و در حضر شهادت ما لا نقلها ویقینا ثابت ست که آن بزرگوار در مقام
آن بهم و تقبیح پیشوایان امامیه را بلقب ساخته که با امروز داغ لعنت بر پیشانی خود دارند داغ
رفض که قوم مذکور پیش ایشان است حکایت تمیشش سکرند چنانچه از مجمع البحرین هم ثبت و صحیح دارد و مطابق
النقل بالنقل والحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از معلم بن المعلم الملکوت ما روی نقلی آیه یعنی امر بالمعروف و
عن المنکر بتقیید دلالت بر وصف امامت دارد که جا دست از ذاتیات امامت که بر اصول فرقه امامیه اهل بیت
ازین ملت محروم مانده اند حقیقه زیرا که پسر امیر المؤمنین بوده اند و کتمان بیان که خرق آسمان و زمین را در لوث
با این امامت و ولایت پس هر چند رفضه از ان اجتناب دارند لیکن محبت بالغه آلهی از زبان ایشان اختیار می آید
ذلک تقدیر العزیز العلیم به معنی سلب مذکور از امام الائمه تا غائب الدار بر ظاهر است مقدار سوم هیئن بود
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی عمل می آوردند چنانچه از کتب امامیه علم اول ما التسمیح امر
بالمعروف والنهی عن المنکر کجا راه داشته باشد بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله هرگاه حال اعتراف الف
و مخالف المارج باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل ست تا در حقیقت بدلے
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن لزام مجتهد بناء هم عیان است
وصیت پس از هر کسی که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی ست کما لا یخفی و بعد از اثبات نص وصیت
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادر زاده قوله
و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین الخ **اقول** قاضی رطلبوق عوج بن عوق هباء الله منثورا بنیت مشهور
خود که بارها دانستی هزاران کس را هم از قدما و هم از متاخرین سلفا عن خلف بسوی مذهب خویش کشیده تا بعد ازین
بند و بست صورت مناظره در ربر دعای اهل درست کند و ندانست که امیر المؤمنین بارها فرموده اند آنچه دلالت
دارد که قریب اهل مکه اند نمی مانند اهل و بالشین آن شخص افتند والحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشتند چنانکه شیعه تراش لقب او گذاشتند هر که خواهد تالیفات برادران مذهب او را از صور معنوی ببیند
بلکه هر عاقل بنور عقل اینقدر ببیند حاجت نظر هم نیست پس در جواب این باید گفت که ای بیخبر دستور از احادیث کافی
با اینهمه که دیدی نیافتی که او را کی معرفت امامت برادر زاده خویش نصیب شد که صریح انکار امامت حضرت امام باقر
دال ما جدش بر اختراعات و محدثات رفضه فرمودند العجب این تیره درون که زبان امامت امام صادق اینش نظر
دارد و ندیده اند که در قبض کیم انتقالات در میان آمد که حاجت اعاده ندارد در کافی ثقة الاسلام بر آن گواه هست البته
جناب سید الساجدین نبودند و ان انکار صریح ست از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی آیه صوارم و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد اگر کسے
خواهد که منزل مقصود پی برد با دنی غور تواند رسید که حضرت امام حزین تشیعه که حال عم بنظر اول بس هرست که بر جناب
گذشته چنانچه در مجالس و غیره ثابت گشته عوض امامت واقعه شهادت داشته پس زید البته مدعی امامت بوده باشد

از وحشت اهل جور و جفا مثل جناب امیر قطعاً بر اصول رفضه البته زید لایق امامت نیست و تحقق
شهادت یقیناً لاجرم برای رفضه تا بنا شود تشفی باید خواند که فی فروعه محکم آمد فی اصول پس شرم باد شما
از عداوت هم رسول و همین است حال جناب امام حسین سلطان کربلا بر مجذوبات اشقیا و الحمد لله که بعد ازین تفصیل
که درین اوراق بفعل آمد البته فهم این مقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل و حصول کرامات بالغه بدایات از خروج
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه غیر مدعی بر آن متخیل نباشد مرتب نگشته و بوجه اجمعی هم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن قاضی است که مدعی و مدعا علیه هر دو همگر را نفی گفته‌اند و هنوز
عبوسش قمطریره مستعد قضا نشد زیرا که زید مدعی امامت برای نفس خود نبود و این فضه با دلیلین مسلولین بود بلکه از
بنا بیت ائمه و رضا از آل محمد دم میزد و ایشان او را از خروج توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه بچشم خود دیدی
پس مثل مشتهر برا و مطابق افتاد که رضی الخصمان ولم یرض القاضی و مراد از اهل خصومت حضرات ائمه اهل بیت
طاهرین و نواصب جابرین اند که ایشان بناء شان امده و انها بودن شان در آن بلاد تجویز کردند تنفر طلبیکه خروج نفر تا و او را
فوج کشتی سید اندازی نمایند والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله خیر البریة اجمعین وعلی آله المطهرین واصحابه المقدسین

هذه خاتمة ازالة الغين عن بصارة العين باثبات شهادة سيدنا الحسين ع ريحان رسول الثقلين صلى الله وسلم عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين الى يوم يقوم الناس لرب العلمين

قوله جناب علیین آب بالخ **اقول** یا تقی که ماده تاریخ ابکوش
اهل فراست دیده چنانچه در عبارت سابقه هنوز یاد باشد برخلاف این امر ولائت دار و فار نظر ناظرین باو
تفیح بالغ نگذشته که حسین را در جنت دخلی باشد چه جای عالی علیین که مقصود رئیس المجتهدین است ولیکن ازینجا
که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره اخس حیوانات خبیثه کرده اند حتی که رشید المتکلمین مرشد المسلمین مرج گفته
برای متشیعین از اجزائیش فراهم آورده بروایات اصول موضوعه در تالیفات خود صورت تش را اقرار داد بقا
حیرت نباشد پس شکایت مجتهد الزمانی درینمقام اینست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جوابش
که در تنبیه السفیه و مانند آن مثل نفحة العنبی است چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که ایشان باسباب
از مطاعن را بر روایات رفضه نهاده اند که دانشمندان شیعه از مثل ستة با یونس سنة البته اگر ان مهمات ابتر
باشد انچه بر آن امور عولیه وار و میشود هیچ و بنیاد و ایمان و عدالت بلکه شرم حیای امام الائمة بر جی نداز و خاک انسان
معاذ الله من ذلک و ذکر این کتاب هر چند درینمقام بیجا نیست زیرا که مواد آن بنظر مجتهد رسیده باشد لیکن
بخیال اینمعنی که عامه خواهند گفت که مجتهد این کتاب را کی دیده بود تا از افاده خویشتن بازماند بالجمله از ملاحظه این فقره
همه هفوات مجتهد کان لم یکن شیئا مذکورا فلیدعوا الیوم ثبورا بازبنده میگویم که چون از اصل بعیده میرزا چه فیه است
آنرا ملاحظه نمیفرمائی که مجتهد از باب مطاعن اشدین فقط طعن را نیز بیمه مثالب السنة بر گزیده و هر که حواشی هرابه
الطعن الرماح بنیة الفقه خواهد گفت که او نمیتواند آغاز دعوی غضب تا ثابت کردن مسلم شد ذفر قرطاس کرد در نمودن تا تتمیم تقریرا

مسئلہ استغنا نیست کہ گستری بست و اسامی متعہ آلہ ائمہ اند از قرائن بیان کنید فرمودند کہ در دست آویز کردن ائمہ ضمیمہ
میکردند تو ہم ضرر کجا بود الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و ایضاً بعبارات دیگر لال کتاب فرمودہ اند حضرت امام محمد باقر و صادق را
کمالہ منفی بجنبۂ دامان مطعون گردانید شیاطین دین او تمامات نیز از نسبت تلبیس بائمہ ہدی کوتاہی نکردند و شاید کہ عبید اللہ
بن عمر رضی اللہ عنہما بر بیعت یزید وقتی بودہ کہ ہدیہ کنیزی مرسلہ را قبول نفرمودہ و محمد بن حنیفہ وقتی از بیعت یزید پلید کشیدہ
کہ او را امیر المومنین ہمیگفتند و نقد و جنس سہ صد ہزار درہم داخمشتہ در خون بہای جناب سید الشہدا گرفتہ دانستہ
الطلاق لقب امیر المومنین بر غیر جناب مرتضوی علیہ السلام ترخیصہ کالا یخفی علی المجتہد رئیس النواصب والا بالسیدم نیز ذکر قصہ کنیز کہ جناب مجتہد
در منہیہ ذکر فرمودہ و عبارتش اینست اخرج البیہقی فی الطیوریات بسندہ عن ابن المبارک قال لما افضت الخلافۃ الی الرشید وقعت فی نفسہ
جاریۃ من جواری المہدی فراودہا علی نفسہا فقالت لا اصلح لک ان اباک قد طاف بی فشغف بہا فارسل الی ابی یوسف فسالہ اعندک
فی ہذا شیء فقال یا امیر المومنین او کلما ادعت امۃ شیئا ینبغی ان تصدق لا تصدقہا فانہا لیست بمامونۃ قال ابن المبارک فلم ادر ممن اعجب
من ہذا الذی قد وضع یدہ فی اموال المسلمین یتحرج عن حرمۃ ابیہ او من ہذہ الامۃ التی رغبت بنفسہا عن امیر المومنین او
من ہذا فقیہ الارض و قاضیہا قال اہتک حرمۃ ابیک و اقض شہوتک و صیرہ فی رقبتی **اقول** مجتہد رامی زبیدہ بر فقہای حنفیہ
دست طعن دراز کردن کہ بزرگان بلکہ ائمہ عظام علیہم السلام را بطور تلفیقات شان ببندید مگر کالبشیان لیس ہذا اول منہای شان خوشبا
چسپیدہ مینمایند چنانچہ علمای متبحر شیعہ بدان تفصیل کردہ اند و از کتاب اساس ازین نیز نقل و حکایت امور واضح تواند شد و ہر چند
مجتہدین دلداد کفران نعمت ہا نمیشوند ولیکن عقلا نیک میدانند کہ از تاویلات بلکہ تسویلات محنت برباد گشتہ لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ بدان میکشد کہ کنیز مدعی گشتہ بیان و را نیبہ در کار است ازین دعوی مجرد حرمت
قطعی ہم بتوہم نمیرسد زیرا کہ او مامون نیست پس ہرگونہ احتمال در سخنش راہ می یابد و اگر کسی گوید کہ چون کنیز معذرت نہاد و خود را
از صحبت خلیفہ باز داشت احتمال آنکہ نہایت منافی مدعا گر الست بسبب کثرت فوائد دنیویہ چگونہ عقل تجویز کند کہ عاقل بالغ
را پسند دلیس بجز تصدیق چارہ نباشد پس بحرمت قطعا و یقینا ثابت شود و جواب این آنکہ طبایع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند بحدیکہ انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن برضا ندہند مگر در بوستان
حکایت پسر ہارون مذکور شدہ بیت چو دور خلافت بمامون رسید ز یکی ماہ پیکر کنیزی خرید ز بشب خلوت آن لعبت حور
زاد ز مگر تن باغوش مامون نداد ز بگفت از چہ بیدل گرفتار آمدت ز چہ خصلت ز من ناپسند آمدت ز بگفت ار کشی
در شکافی سرم ز نبوی دہانت برنج اندرم ز و بعضی را دل بدیگری آویختہ باشد و غیر از صحبت محبوب بخیری بحود در از
دل بکسی نگوید چنانچہ مولوی معنوی قصہ کنیزی نظم فرمودہ پس عجب نیست کہ عذر آن کنیزی واقعی نباشد و دانستہ کہ
امروز اینہمہ عشق و عاشقی ہست بعد ازین غیر از قید و بند و پردہ داری دیگر چیست بیت وفاداری مجو از بلبلان
چشم ز کہ ہر دم بر گل دیگر سرایند ز پس کنیز بدعوی محبت پدر لب کشود کہ در ذہن او عظمت این علاقہ
باقی ماند و وقت لغزشہا بکار آید و قاضی ابو یوسف این ہمہ را بلفظی ادا کرد کہ فانہا لیست بمامونۃ الغرض چند بار صحبت
خلیفہ محصور در امور مذکورہ نیست والعجب کہ مجتہد قصہ ہای ازواج مقدسہ امام حسن علیہ السلام ہم فراموش کرد کہ با وصف کثرت

لهذا مزید عیش و کامرانی در لکهنوی پادشاه بعضی فقط بر حضرت غائب الطاهر قناعت نموده بودند و از مرگا چهوتیان بدر رفتند چنانچه در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر
پادشاه وغیره او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب و ملاهی دنیوی هیچ نبود
که اینهمه برای ضیافت طبیعت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمه لفظ مقدس است لم یطمثهن انس قبلهم و لا
جان که کار پردازان قصور شاهی بر زبان می آوردند زنهار مباغی نباید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هر چند بیان آن است
ولیکن عیب حلیمان کما لا یخفی عبد الله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بر کمال احتیاط عمل می نمود این امور را نسبت ا
و زبان طعن بر کشود محدثین رفضه و فقها ایشان همگر جمع کرده اند در ترمر و از رسائل علمای شیعی باد و مجتهدین لکهنو چیزی
به بین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که گذشت مفید یا قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب عمر یقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث امامین همامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا تسلم که مثل آن باشد
پس توان گفت که برای تمام سند از در تنقید باید آمدن غیر قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر خوت رک بصعود می آمد
و جناب مجتهدین بادعوی نیابت ائمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند
باز می ماند کجا وهم و خیال درباره جنیان و شیاطین و کجا الیقین مواخذ مجتهدین و ایضاً قطع نظر از این است که پیر دمقالی
پدر بزرگوار مجتهد لا ثانی بلوازم علت معلوم درباره مرل قدیم خویش چنان قیاسی ترتیب دادند و حیله جواز آن برا اخبار متواتره
چنان آموختند که جوانی همتی شمشیر بر سر بسته گرفته در خلوت شد و تعدی داخل شود بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردد و از دست
درازی و عدوانش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید در حرم سرای خون ریزی ربیلی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات ازواج امام منتظر انچه بترقی معکوس هر سال علوق به میداد و آثار و لوازم حقیقة الظهور سعید و از مزید این محدثات
اطوار بیرنگ نکی در آن فواید نبوی از برای مجتهدین انتظام می یافت یا جز در کتابی مستقل صورت نتواند بست لیس النصب انکه حنفی
بر اصول اصلیه شیعه در تخطیه این پدر و پسر مکرر بگویم تا خود بیران کار رسید و برای مقلدین او نیز کار آید که حضرات ائمه در اصول
و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از بیان آن معذور داشتند و آن همه نسخه ضرب جبر ضرورت که مقالات سابقه نشان دادم
آن اصول را گزاشتن و بدین حیله دست انداختن جز تحصیل زر و جمع کردن گنج قارون چیزی بخیال نمیگذرد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت و از اقالیم شیعه مشهور شده و علی الخصوص از قوم رسیده گویم که چه سیاره در کتابی بیان کرده و شعر انچه نظم کرده کیفیت که استیعاب آن
نتواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را در زبان است ۹ مرد مانیکه بچه می زایند علما اندران چه فرمایند گر ضرورت بوده دا
باشند قلی ضرورت چنین مطلقا شده و انچه از استاد العصر شیخ ولی الله قدس سره العزیز بصحیحه مسموع شده مجهول خبر از راوی مجهول مبتدع
پس مجتهد را باید نمود انصاف کردن که هر گاه استدلال بالحق در روایت رواة معارف الفاد رست نشود در مرویات جاهلی چگونه منتظم
و منهج کرد و تالی دینی این اکابر کلا خلاف اثبات کنی مثل حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون اوصحبت نمیدید
جناب مرتضوی بود چنانچه قبل از مجتهد الزمانی این بحث را ساقط نمود و با فهیم سالسشی چنان بودی که خلاف آن جناب در مسائل

شنیعه نموده‌ای و دل خود را بمخالفت قول امام الائمه شادی و هرگاه بخلاف ابن عباس سوز آتش افروز را خواهی که ببینی
باید که کتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا چرا آری و ببرانی و تنها این معنی خود را بچشم
ببینی که مرا از معنی وبنداری مگر بیادت نیست که هرگاه مردم در تحقیق خلافت ابن عباس رسیده اند و پرسیده تغییر
از نجفی که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت ما خود نیز نوشته‌اند
دیگر چه گفتی این بسیاری از علما بکتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب تقیه را غربال کردند چون بهم رسید لاف
زدی ولی ترانی متعصبین از بلندی عرش بر زمین بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ سعدی بود که حکیم روشن
رای بی زر نیاید درست تدبیری بنگاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری بنابر کتاب امام موصوف
ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلاف حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرنست
و نزاع برخاست ازین جهت لفظ گلوسوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بدعا
بر نداری که بار خدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب‌تر بشنوی که جناب
امام الائمه بر اصول اهل عم ابن عباس را بالفعل که خود مدت العمر بجا آورده مرتد و گوساله پرست میدانستند و نسخ
این امر عالم سوز بر اذهان و السنه اهل زمین محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیشتر از بیش کردند هم مطاعن
صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله باین بستر را بر پهلوی نشاندند و کتاب قمی که از او بلقب تفسیر اهل بیت یاد میکنند
لقب العین گردانند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی
مجتهد باید دید که از حال بدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را بار صف
خویش یاد مینماید و تحصیل زرد تو هم ضرر را بایشان منسوب میسازد و لیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را باعمید زر اساس نهادند که تیرت قات امامت کبری را پای تام شخصی میگردانیدند
که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِيْ هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا بود باعمید زند و شرط ادای قرض داد
هرگز از بیستی حوصله و مزید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس بنداری بهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح در دمید و آفتاب روشن شد قوله پس هرگاه الخ این
ترانه مثل رانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سیری میشود و نتوانند مطابق اصول نمیباشد و مومنین
یعنی حالکین یا صطلاح اهل سنه لشبنید لس الت‌اذ تمام بر می دارند آری سرکنده پیری را کنده خوری است وار حدیث
امام محمد باقر انهم طاهر است که گفتگوی هردو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود و ببداهت این معنی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص لعنه اصلاح ذات البین بهر بستند و مرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و
اگر از اهل نفاق می بودند بتخطیه زید بلکه بکفرش می پرداختند و امری ازین هردو منقول نشد و اولیس فلیس
پس عیان شد که مردم دیگر با طلا یکی ازین هردو جناب سرانع باین حکایت بردند پس لتقیه مناخوف کی را
دران چه گنجایش تکیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که البته دریوقت

خلوت می باید بارضا یا مگر از خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالے و تقدس را عالم الغیب والشهادة
میدانستند نه چنانچه قدمای شان میگفتند لا یعلم شیا الا بعد تکونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را الا حضرت
نعمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئے حرفی مربوط را در کلامش وسعتی منبت وانه
منهج المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و پیدا کرش نقل صد هزار دینار و رد ذو الفقار آورده فلیرجع
الیه قوله و قس علیه حال کتمان مولف الرساله اسمه فیها یدانکه معنی این عبارت لغضمیه الفاظ ما قبل جنین است که تقیه
کردن از برای توهم ادنی ضرر لایق لعبد الله بن عمر است که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم یعنی معاویه بن
ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمید نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواجه تاشان و هم لایق
بجبت بجبت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقا و لاحقا معلوم شد مجملا و مفصلا و در نجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط الطبو ظریفا نیست زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
اثل است اما اول پس از انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و بهیه معاویه رد نفرمودی و التبه ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی بر خلاف آن کما فی الاصول و اساسها فلا بد من تقریره حتی نقلعه و
بجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین در هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید کربلا بن علی المرتضیٰ و عبد الله بن الزبیر و اینها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل هم انست که تقریر من الفا معلوم شد و العجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر تا ب
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه سابقا و لاحقا گذشت تفعلیکه
مزید بیران در خیال سحلیین نگذرد و شکی و وهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد و لیکن از احدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی ضرر تعبیر نتواند کرد الا مجنونی یا ناصبی ملعونی مصداق قول جناب الہ تعالیٰ با اضمر احد شا فی جنا نه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف و امام محمد پس غنقریب دالستی حاجت باعاده ندارد اما حال کمترین انام پس نسبت مذکور بمن سخت کوری و
کورانگی است زیرا که زمان نصیر الدین حیدر پادشاه بود و مجتهدات امور از مراسم تعزیه بحدی رسیده که دو ماه دران بسر شده
و حنفیه الحق دران وقت هم بمقابله رقص می ایستادند و بجنگ و جدال میپرداختند مگر او از جهت مزید عنا در بعضی از احیان حکم
میکرد که فوج جمع کنید و توپها را سر دهید و چون فاضل بد ادنی با وصف منع فقیر چند از الفاظ لغو نوشت در این تشهیر شدند تا او را
رنجوری چند در خانه خود مخفی نگاه داشتم و بکانپور روانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و تردد مجتهد از بهوپال فرستادم بعد از
ادراک این امور اور النسبت مذکور بمن و توهم لحوق ادنی ضرر چگونه جایز باشد پس کوری و کورانگی او واضح می نماید و چون او مر
بنده را انکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیاد آورد حال پدر خود را که در رد ذو الفقار مصنوع نام خود را چنان پنهان کرده تها یا
نیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله و از قندهاری عبد الرحمن خان بدنجفی که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت برای فقیر زیاده تر
کر کسی قوت آمد و رفت من رفیقی از سپاه نبود بخلاف پدرش دهقانی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نایب
اصفی الی غیر ذلک ما انچه کلامش بر این دلالت دارد که شیعه را در ذکر مطاعن هیچ اندیشه نیست و از منع مجیب ممتنع نخواهند شد

مجالی ندارد و مقابله شیعه در تخمین که دلیلی اصلا دلالت بر کوری یا کورانگی و یاوه درائی و هرزه جیائی او دارد زیرا که اثنا عشریه نیز
در منتهی الکلام و ازالة الغین ... دیدیم وقتیکه این تحفه را بیدار کردم حدیث امام رضا که تبری خویش از حضرت مسیح
الما فرمود که مسیح را بنده خدا و رسول او ست میشمردیم شریف و صحیح شما چنین و چنان است باید و اهلی بنا و رده
بتقلید این امام امام ... برائیم که علی مرتضی نزد ما سنیان آن خاتم الخلفا است که نسبت بخلفای متقدمین معین و مددگار
و منصب وزارت و نیک مخفی نیست و مجاهد بجهاد الله و اکبر بکیسه سعادت الله ... حرم پرده نشین کشته ذوالفقار
و عهد میثاق نبوت و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلک مما یتفوهون قاتلهم الله انی یؤفکون من بعد تا امروز که قرآن
میگذرد امیدوارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه لعن و تبری الشان کرده اند یا نوشته و قتل را جایز است و درینصورت چرا هم
خود را بر در رساله حدیدیه یعنی کاشفة اللثام عن تابع المجتهد القمقام مصر خود کردند و مهر سکوت بر دهنهای خویش زدند و میان
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیامد بلکه طریقه هجرت برگزید که رفضه از ان اجتناب کردند و از دایره
ایمان برآمدند فاولئک ماواهم جهنم وساءت مصیرا و حیرانی اینست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و برگردیدند چون خود حضرت شیخ مستعفی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دارالاجتهاد
هرقدر که خواهد تار و پود اغرا تافته و تافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحث فریقین است هرچه خواهد بر جا آورد مناظره گفتگو کنند و جاتنا
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عمر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن هرجا که عیان است که چنین مکرر منزه
هرجا متعرض لصدیق و صفا بوده چنانچه از علل الشرایع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز در قصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذلک مما لا یخفی اگر عمر را کذب از کتب شیعه برآید سخن خود روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب وغیره و ما اشتر ... روایت بلا معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت کجاست و لیکن در کتب فرشتگان بحار و حیاة القلوب
عیانا وجهرة هم نوشتن فارغ خطی بیش ملائکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد برنهار منزل نشد و لیکن امت ابن سبا بخصوص هم پیروی مخترعات خود گردند فادخلوا ابواب جهنم
خالدین فیها فبئس مثوی المعاندین ذی الحجه در وجه سوم گفته از طرفداران شیعه زیرا که کتاب و صد خیر

تکرار مباحث نیز تکرار مجتهد بجا مید للهول الامر و وضوح الحجة ولیس الامر کذلک من قبل من عدل عن قوم المحجة و لحم الکلام

بحمد الله الملک العلام والصلوة والسلام علی رسله الانام و آله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کالنجوم الازهار
الراشدین المتقدمین الذین انا لشهداء ... الکلیم جمیع الائمة سادتنا و قادتنا الی جنة المقربین فانهم ابتغوا سنة سید الاولین والآخرین
فنتولی بهم و نتبرأ من اعدائهم الی یوم الیقین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

مخفی نماند که مجتهد درینمقام نیز از تحریر حاشیه عهد خود را معذور نداشته القاصی باید دید و مقصود شر باید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گزارد و بعد از آن بسوی یاران کرد و گفت
الست اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان در روایتی آنکه فرمود که ... مر الیالم
بلقا خواهند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی از دیگری بزرگ است اهل قرآن

واہل بیت من را احتیاط کنید که بعد از من با این دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید کرد و آن
دو امر هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند آنگاه فرمود بدرستیکه خدای تعالی مولای من است و من مولای

جمیع مومنانم بعد ازین دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من
خذله وانصر من نصره وادر الحق معه حیث کان و مروی است که قدوه اصحاب عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت ای علی بامداد
کردی و مولای هر مومن و مومنه شدی ؎ مرحبا ای سر دین خویش تاجی ساخته خاک پای جوانمرد و آن من الادنه
از دل عداوت او دور دار تا نخوری زخم لفظ بنی زخم عاد من عاداه گواه پاکی اصالت ولای میری دان که هر کمال جمالیت
بل آنها است گو له روضة الاحباب جمال الدین محدث اقول معلوم نیست که مجتهد مختل الحواس ازین حاشیه چه غرض است
و از تحریرش چه فایده برداشت اگر مرادش اینست که دران روز خلعت خلافت بلافصل متحقق شد پس جوابش از علما الاسلام
مجتهد اول باید دانست که اجتماع خلیفه و مستخلف لازم آمدن و من در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا که فرمود
آمدن دو امام چنان است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول و مقتضای سیاق و سباق آنکه
در ذوات والاصفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما هو الا وجوب الولا
فاین الدلیل واین المدعا طرفه تر آنکه مدعیان تشیع گویند که آن وصف حضرت را موجود بود و بعد سه یا چار ماه برای حضرت علی
مرتضی مع ذلک انا که بروایات ضعیفه قابل الغایت شد ندا زهر آید اهل قم گاو الی لی سم روز اول آن حدیث منزلت است نه غدیر
المسلم غدیر خم و بهر تقدیر نزد یدر زیر گوار مجتهد امر لیست المضحکة للکلی فضلا عن الفضلا زیرا که خلافت معقول نیست الا بعد وفات
سید الانبیا صلعم و بودالش قبل ازین گذشت لا تعد ولا تحصی و اگر مرادش آنکه قدوه اصحاب عمر بن خطاب بیعت کرد من بعد تک نمود
و باحکام خلافت صدیقی تن در داخت پس این تهمت چنان است که حجة الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشت که تا امروز مجتهد
لاابالی از غایت پریشانی بصیغه جمیع میخوانند و گوی چوگان می بازند کما عرفت سابقا و لاحقا را چه ضرور که بار جوابش بر دوش
خود کشیم بلکه بر سر چه بیش نهیم تا سعادتمندی فرزندش نیز بظهور انجامد زیرا که از تالیفاتش تکذیب دلالتش هم عیانست
معهذا بر فرض محال اگر اندکی غور کنی نیکو خواهی دانست که چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مطابق اصول شیعه
مفاسد خلافت مرتضویه بر اختراع مجتهدین بیان فرموده و از تبلیغ این رسالت استغنا نموده و عند الوفات
بجهود ورود ملال کتاب یادی بدا بحکم خدا از ابواب تمناسب آل عبا فارغ خطی نویسانیده و تفویض احکام خلافت صدیق اکبر
از فاروق تعیین درود نمی و ثواب یقینی خواهد بود و بی اختیار از زبان هر کسی خواهد برآمد که خوشش عمر بن الخطاب رضی
کان رایه موافقا للوحی والکتاب که اگر او بعد افاقه اخلاق همت بر پستی نشانی از دین و ملت پاینده نشدی
که تصریح نور خین کسی را از اهل بیت و اصحاب تعیین القاضی نموده تا روزی و شبی بنموده پس عدل و داد و حسن
و تدبیر ایشان باید دید که با وصف آن مجاهدات گوناگون محتاج بگنج قارون و حشمت افریدون دانند
حرول از حق کسی نگاشتند و لباس دین ملت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را که بعض دعوی ارتداد و کفر
جنبیان جو اعراب افسرده کرده بودند رنگ گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ساختند

وحجت بالغهٔ الهی را باید دید که نتیجهٔ اولی الالباب از کلام مجتهد جانی قبابت عمی مزید دلائل محبت اهل بیت آنکه دوست
حسن سلوک و محبت اتحجیت است از این محبت منشیین ازین حدیث برآمد که نقیض تباین و دشمنان عترت نیز
باشند زیرا که در سابق بارها بر گذشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافت خویش دانسته وانند عوی انتما
سخت استبعاد فرموده و مخفی نماند که جائیکه بحث معرفت امام آمد مجتهد نباشد سوا از امامت قرآن پیچ و تاب
خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین شبه که خاتمهٔ کلام اوست نیز ظاهر شده که معنی حدیث نرسیده
ودرین ریزا فقط دست گرفتن است و در حصول خویش آنچه عالمی شیعه بطریق تمام اوردن کمال فرست
سابقا جدا در دوار است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بجد یکه راوی گفته که تا باشی بازوی مرتضی را محکم بند
بقوت هر چه تمام گرفته را تحریک میدادند که پای او بسینه مبارکش تکانی میداد و میخورد هر یکی را بلفظ هذا امامکم اعلام
میفرمود مقصود آنست که اینهمه اهتمامها شد و خاتمهٔ اثر همه نوشیانیدن فاتح خطی بود و دیگر هیچ پس هم خالی
وارسی مانند اطفال الظهور آمد و هم انتظام دینی دفتر از لا دعوی و فاتح خطی تحصیل انجامید ازیرا فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة و معلوم نیست که آن قرآن کدام بود که جدائی ایمه ازو مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرده بکسی داده آن مسطور در او یدنش در رشت نبوده و چون مخالفت امام کرده دید و چیزی حفظ نموده مسلوب
الحافظه گردید حتی حسنی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گوئیم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب علی عدوان و کفر منصوص پس ملازمت هر دو بر طور رفقه
دین پیوند عجیبه وصل غریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرموده تا دم وفات و قرآن شان جامع
منسوخات معاذ الله من تلک الاباطیل و التجمع الرجال و غرا زیل پس ثواب ثقلین در جمع آیات قرآنی و تحریر آن
وجهاد بر تنزیل آن را با تباع رسول رب العالمین حدی و مناسبتی نباشد بخلاف جناب امیر مورد مثل مشهور خشت بر باد
بر اصول اهل خرافات و اینجا اینهم عیان گشته که چنانچه اهل سنت تابع قرآن مجید اند چنان حقیقة تابع اهل بیت
نبی حمید و الشان تابع کتاب عزیز و تابع التابع تابع و بر ظاهر است یقینا ما هم از اهل بیت و هم از قرآن الگ
است که در رفقه مثل حلی و نهج الحق و غیر او و دیگران تبعیض کو مدعی اند و الحمد لله در رفض را السبب ابتدا
ابن سبا و شیطان الطاق و زرارة شر من الیهود و النصاری از هر دو نوع بعید بلکه هر یکی از ایشان
حقیقة نسبت بدوازده امام نیز دشمن شدند پس هر آئینه صاحب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظر سابق را
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطل تائب شود و بحبیب حقیقی گراید و نهادن تاج بر سر ملوک وقتیکه بر تخت
می نشستند از یاد شان رود پس اگر صاحب نظم را بابا قلبش منی باشد بر جای خود بیاشد و اگر در لباس تشیع تعریض میکند حکم کار
کار مجتهد و ناقص مکار هر دو را کافی گردد فقط حسد وا زبرا سر دین خویش تاجی سازند خاک بسی اجو امرد و الی من دا
زدل عداوت و در دار تا نخورد هیچ تیغ لفظ بی زخم عاد و من عاداه گواه پاکی اصلاب لای تیر دان که بر
کمال سعادتش اهل تاست گواه و در تمیمقام جگوئیم که در دلم جهل معتقد برای تضلیل و تکفیر طائفه

که بعد از من ابوبکر و عمر چون حضرت با ایشان حکم فرمود معلوم شد فضیلت ایشان و مدلول مطلب ما چون گذشت
احادیث بسیار آمده ضرورست که بعض حق باشند و بعض باطل یا بعض صدق است و بعض باطل است پس اگر از جهت
آنکه نقض میکند بعض مر بعض دیگر را و اگر همه باطل بود لازم آید بطلان دین زیرا که بطلان شریعت چون این هر دو باطل است
لازم سوم که بعض حق باشد و بعض باطل باشند اکنون تلبیس را باید دید و آنچه گفتی از آن اخبار یعنی است که دلالت دارد
است فی حد ذاته چه حضرت احکم الحکما بود و محال است که امر فرماید بجا آوردن مردم را با آنکه چیزی برخلاف حق و ظاهر همین است که
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که ذات با در عدد و صفت و صورت و جسم و این بنا متوانند شد که دو کس
در عالم چنین باشند از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد با ایشان و این تکلیف بالاتفاق است زیرا که
اگر اقتدا به یکی را مخالف خواهد شد دیگری را آدم بر اختلاف این هر دو ابوبکر حکم نفی فرمود اهل ردت را و عمر رد کرد این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابوبکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام گردانید
و ابوبکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابوبکر این را بجا نیاورده بود و ابوبکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه نکرد و این مسئله اگر بشمارم پایانش پدید نیست و در مقام جواب شیخ الشیوخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی مسئله
امام المتکلمین خویش را که مأمون بن هارون است و آن اینکه در جواب نصیحت کرد مأمون او را اگر گذشت و با نفس او در
تسلیم نمود و بیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدوا باللذین من بعدی ابابکر و عمر بلکه روایت کردند که ابوبکر و عمر یعنی برفع
لا ابابکر و عمر یعنی بنصب پس اگر روایت صحیح باشد البته معنی روایت بنصب چنین باشد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و عترت را
ای ابوبکر و عمر و معنی رفع نیست که ای مردم و ابوبکر و عمر بعد من یعنی بعد من کتاب الله و عترت را کامت اوراق میگوید
چون صدوق الکاذب در تعمیه خرافات کوتاهی نکرد مراجعه نیز ورکه فقیر سکوت نمیتوانم کرد حضرت بطور بشارت خطاب کرد امیرالمؤمنین حفصه را
که ابوبکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از وی و این امر را که بشارت دادم مخفی دار و بهر کس مگو و این چنان بود
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که خواب خود را بر برادران ظاهر مکن مدعا آنست که تا اکنون نخشنود
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود نیست باین دو خلافت گویا از این حدیث بشارت نیز امر اقتدا مأخوذ است
زیرا که اگر امر با قتدا نباشد باید که امر بشد بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو صورت باطل شد آید امر بالا اقتدا حاصل شد و نیز ما برای آن گفتیم که نیز حکم اقتدا است فرق آنست که این هر دو بزرگ
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب نه بخلاف رفته که انسور انده اند و از این طرف و امانده چنانچه
می آید انشاء الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بارها درین اوراق مذکور شد از کتب معتبره دین دارایان شان بخلاف حدیث
و حال آن دو روایت که شیخ صدوق الکاذب بزبان آورده و چنین رئیس المتکلمین خود را تلمیذ خویش گردانید در کتب معتمد
فقیر بجا مذکور است اگر در فتر مذکور را یا کتب موجب اطلاعات شود و مرجع را باید بگیر تعظیم بجا آوردن زیرا که نه کم مرتبه جناب
صدوق دلالت بر آن دارد که اگر چه دیگر رئیس متکلمین او را اگر تعریفی کرد بود البته از آن دریغ نمیرفت پس جلیل باید که همه این
مقبول باشد و دلیلش خصمی صحیح ابیست کسی شیخ کسی دریغ از آن نخواهد داد پس همراه تلمیذ امیش از الکلم جناب صدوق نیز خود

تمثیل است برای مطاعن الصحابة الکرام والمقصود بالذات ہہنا فہو ان القطع انا فہمہم کما ہو معمول الحاسدین من غلوہم
علیه لا یمیزون بین الزعفران والعصلان باز دیگر تن از اہل حدیث سر برآورده گفت که جناب
عمر فاروق بر سر منبر فرمود که یقیناً معلوم شما باشد بهترین این امت بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند مامون گفت این
محال است که آنحضرت میدانست که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم میگردانید گاهی عمرو بن عاص را و گاهی
اسامه بن زید را حدیثی که مکذب آن حدیث باشد و خود مقوله حضرت مرتضوی بود که من اولی بودم بمجلس [illegible]
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اسلام بر منکر شوند که کافر گردند و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه بهتر از
از من حالانکه عبادت کردم قبل ایشان و بعد ایشان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای رفضه این حدیث را
بدرگاه سلطان خدابنده قبول کردند و تاویل آن کوشیدند و البته تاویل بعد از قبول می باشد کما قلنا لغیر مرة
و دیگر گفتند محصل آن اینست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر نحیه فرموده که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر وی خواهم زد و وجهش آنکه ایشان را اعتقاد بودند پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد باشخناب است و ارتداد
لایق هشتاد تازیانه باشد پس مرصد در این قول آنهم سر منبر و بعد اجتماع مردم هیچ شکی نماند و احتمالیکه تحقیق خواهند بوده
تقریرش را امام اعظم حلی بجا آورده و خود جناب شیر خدا حلال مشکلات درین حل همه دیا یکه مامون تفتیش متکلمین
شیعه بیان کرد که خود امیر المومنین فرموده من اولی بودم از ایشان و اینها مرتد بعد شد نعوذ بالله پس درین تاویل
مهمل زیادتی تروت نجاهنا این منافقین محسوب میشود و هذا ہی الحجة البالغة علی الرافضة فکیف که کتاب مقبول و معتمد علیه
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا اول دلیل بر آن باشد که حضرات شیخین مکرمین بروایت ہمایئن سمع و بصر جناب
احمدی شان بنی الحرمین باشند پس دعوت کفر را هر کس از امامیه که بایشان نسبت کرد البته و بالیقین ملعون است
این تقیه باشد نیز و ما یا شیخ علی باشد نیز دهمه فاعتبروا یا اولی الابصار اعلموا یا عقال کلو احد من الرفضة تشیعق و در
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب مخفیه که قایل تقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس چگونه عقل رفضه
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب هم در طعن الماح و غیر آن بیان کرده تجویز کنند
که آنجناب از اولویت و افضلیت خود علی رؤس الاشهاد سبین فرمایند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در مقام
چگونه بر اینمقدار اکتفا ورزم دگر واهمی دیگر تکرم که مضامین بسیار از موید و موسس در خاطر میجوشد از انجمله آنکه از کلینی
و غیر وی ثابت عیان میشود که جناب امیر از اولین اہل اسلام اند ابوبکر نیز فرق اینست که ابوبکر ظاهر میکرد و او مخفی
پس ابوبکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربوده باعتراف جناب تصوبی فان الله هو العلیم بذات الصدور و ازینجا
که در شریعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است پس باطن را که می پرسد و بدیهی است که چون از
جهت خوف و تقیه خواه از پدر بزرگوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادت نیز پوشیده در ظلمات شب بحضور خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که بارها خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالاخر
کافران چنان او را ایذا ها رسانیدند که صورتش را نمیشناختند و اسمیه مجتهد نیز بدون که و دیگر در کتاب خود آورده

دانسته چنانچه شرح نهج البلاغه بر آن دلالت میکند بنابه تفسیر خداکرم الله وجهه فرمود که بسوال حقیرانه متعذر نمی گشت
که ترا نیز پس ندانند چون خود معاویه خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم میداند و مذهب شیعه بعضی شناسند گفت این
امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضوی برای بیعت نیامد و گوشه بر گزید و در روایات شما آمده که تا زمان فاطمه
زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و چرا ابن شیخ تدوین ال دار دو در
مقالات این کتاب لشرح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پیدا و روشن
بر اصول شیعه قتل و قتال و تکفیر و اضلال در ارکان شیعه جاری تواند شد و همه مخلد بر این خراشند اگر در اجتماع
بوجه من الوجوه در امر از امور فقط اختلاف بل استعمال سیف و قتال بوقوع آمده پاک و کدام محدود میشد ثم نیز
از نور افشاله من فضل العز من منزوریود مامون را که اول ثابت منکر معصوم بودن امامت را و بر لشکر و حجت چنانچه
و آن هنوز صورتی نه بست پس از رجوع او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم
استحقاق بود بنا بر عظمت معصیت آل عباد هم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین بیقین
تا حنین نقل این میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید بتمام اخبار ملاحظه
کردن کرد آن تاکید تمام در وصیت که زینهار زینهار شک نبریم بر فضیلتی که حق تعالی بسوی تو ای ابوبکر عطا
کرد و اگر غصب بود آنرا بلفظ مذکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست داده بدین شهر را نیکی یاد کنند
چون کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی و بر هلاکت امت دار مدار ایشان رضی الله عنهم باشد بر خلاف حضرت پیغمبر که از قرب
بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا خاطر شریف را بعدم داشتن فارغ خلق نوبیانید من بعد امام دلیل بر استحقاق امام
شد که آدمی بجهت در رود مصطفا فرصت غور و فکر نباید و بر او بیعت امام نمود بعد چند تفصیل امام غور نماید و از راه اول برگردد چنانچه
واقع شد که صدیق گفت من تعجیل نمیکنم و مهلت میدهم بار دوم افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت امنی
دختر گشت که آدمی اگرچه از اوصیا و اولیا ملکه مقتدای ایشان باشد و او را فرصتی غور و امعان بهم نرسد و برای بیعت
امام نباید بار آن امر باد که توکر دو و انیها بالجملة تسلیم عدم بیعت است و رنه جای ستر از تحقیق تطبیق روایات مختلفه نموده شد چنانچه
باید بنگران پرداختم هر کس که خواهد بدان رجوع فرماید و هرگاه ذکر نماز جنازه جناب سیده در هیچ مقام بسبب فقدان فرصت
ضرور شد که تقریری مختصر نمود که اگر روایات این باب را جمع کنی واضح خواهد شد که نراست از سوال قبر فارغ شود دلالت
غیر آن چنانچه باید بحصول نیز آید و جناب سیده عالمیان البته شب روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار
صلی الله علیه و آله وسلم می گریستند برای فدک و غیره چنانچه اهل نفاق خیال آن دارند و از مزید حفظ دست
سخن را و راز گرداننده اندیش است در تجابت دفن هرچند بوقوع آمد بر جای خود است و شرح این امر در
مقدمات عریض و طویل است برامری مختصر اکتفا ورزیدیم و اگر با همه زبعضه زبان محمد را بگشایند دفتر ها و رشتها
بجناب را نسبت بحضرت امیر چنان مفتوح میسازیم که دایره قتل و قتال بر اهل جدال و جنگ تنگ تر شود و زن
سوز آن تنک میشود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل سنت

مفهوم شد از وفات فاطمه زهرا بود و شاید مبنی بر آن باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
استعدادش سرچا پدید می آید که صندوق الکواذب بران نیاورد و آن را از عداوت باطنی حضرات ائمه سرمایه دین و
مذهب خود ساز د که کار متعصبی و کاسه لیسان قاتلین ائمه هدی همین است بعد از ان که حال کلام مامون اقتضای وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد و در سقیفه که ای انصار
من بران راضی هستم برای شما که بیعت نمائید با ابو عبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون انهم بدانست که در سقیفه چه
واقعه رو داد شیخین در دولتسرای شریف بمصیبت حضرت و اتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر خلافت قریش بحدیث الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی هم الست در سقیفه انکار کرد و شاید بسبیل امتحان فرمود انچه مامون گفت عمر و ابو عبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند جمهور اهلسنت کی میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که الته
بیعت شد نیست مستحق خلافت بعد اجماع مهاجرین شنیده است بلی وقتیکه حصول امامت بر اصول شیعه دیده باشد فاتحه عمل
نوسیانید و این علایق را ببرید و هر چه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شد بر اهل سنت
بخلاف رفضه که ناظم مذهب شان میگوید که مفضل می پندارد که ابوبکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد برا ظلم و بدعت
دیگر انیست که امام اعظم ثانی تشنیع علی امامیه گفت انچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امامت راست
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی وغیره و ازین اشارات تنبیه برای خلافتش و انضمام مخاصمین اهلبیت اطهار هیچ مقدمه را از تقریر سید
ذکر دند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المؤمنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا مستتر گرداند بعد ازین در اختلاف مذکور مستند گشت و کسی نیارست هم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند نو آموز و جدید الاسلام است روزی چند گردانده دام شیعه نسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب افتاد
و متعه را حلال گردانید در روزی حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما هر و اگر پخته و بیکار بود البته استعفای انبیا خصوصا
سید و سرور شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا نبی بالحجاب من بیته من رجاجه و الیضا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که باوصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم بزعم شان فرضیه
جناب امیر با وصف استبداد و اصرار اهل بلوی چرا دست از چنین خلافت بازکشید که خاصه او بود و فرمود و زاربی خیر من امارتی و
با انهم اینچنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و تشهیر مناظره انگیخت و متحیرم که محدثین و متکلمین اهلسنت را چه بلا زده
سیما قاضی القضاة را با وصف چنان توانایی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گهای
گردن مخالف را بشکند امی عزیز حقیقت انیست که شیخ میگوید صحیح ولیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید و شاگردانش را
دیدیم که با وصف چنان ملکات و آن ساز و سامانها که یافتند اطفال دبستان بودند و مرد میدان بردار آنها نبودند و لو سلمنا که
ماهرین و فایقین بوده اند حقیقت والحالت چه کنند ممکن نیست که شخصی مهارت یهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشف تلبیس ابن حجر و زبونی در هند رطل بوق را و کتب احتجاج ابن المرتضین دیدم که در تراجم علمای خویش منحصر
مناظرات شان را باقتدار تمام و تفصیل دیده و خداوند عالم شاهد است که مرا برین و دانش خنده می آید مامون را چه گویم
که حیات احمد بن حنبل شیعه یا سنی شد و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
دانسته که در مذهب اهل سنت الحمیری تفضیل است از انبیا تا ابد بت مذکور چه رسد این عقلشان را تا کجا شرح کنم بیچاره
آنکه به بینیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوستترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائر بریان که احب
جناب مرتضوی بود کمترین امام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چندان نیست که شمرده آید باحادیث بسیار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواترات
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل الهی
باحضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس برین اصول چه باقی می ماند پس او را خبر آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش موقعیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش و ازینجا که داهیه فاطمه از کتب شیعه رفضه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقه اهل البیت منحصر اند در دوازده امام و حسنین بتول چهار اند و ایشان داخل است از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چهار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از صحاب
نشناختند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در بعضی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آن در دو
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یحتبی واجنبه را در آن ذکری نیست و چون انیمه را دالتی حدیث مذکور را لائق استدلال
نمانده و قول مامون ساقط شد که فای رد اینکم قتیل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کند دیگری از اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرموده هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت میگویند این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در صورت
جناب امیر خود تجاوز فرموده از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کرده شدم
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشند نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود و شاید مبنی بر آن باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از آن جمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقاً تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر یا مون قلب
استعدادش سرحا پدید می آمد که صدوق الکواذب بر آن بنا نهاد و آن را از عداوت با آن حضرت یا به سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار شیعه و کاسه لیسان قاتلین یحیی عدی این است بعد از آنکه مآل کلام مامون باقی و چنین دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد و در سقیفه که ای انصار
من بر آن راضی هستم برای شما که بیعت نمایید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون انقدر ندانست که در سقیفه چه
واقعه رو داد شیخین در دولت سرای خیر الوری بسبب مصیبت حضرت و اهتمام غسل تشریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند حذر نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است الائمة من قریش حدیث
من قریش ثابت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت عمر و ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند که جمهور اهل سنت میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود و چون میدانست که التماس
بیعت شده نیست که صحیح خلافت بعد اجماع بخشش تشتی است بلی وقتیکه حمل امامت بر اصول شیعه دیده باشند فاتحه کل
نویسانید و این علاوه را سربه سر از جانب امیر منقول است در فضائل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ مروی شد بر طور رسالت
بخلاف رفضه که ناظم مذهب ایشان میگویند که مفضل هم چه دارد که ابوبکر قائل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر ناظم دعوت
و حیرت آنست که امام اعظم ثانی شیخ علی امامیه گفت آنچه بر گمان بنص دلالت دارد قائم فی کل واد چون و اگر مراد امامت است
فلا شک فیها کما فصلنا فی المنتهی و غیره و این اشارات محض برای خلافتش و الرضا بخلیفه البیعت الیها بیچ بلکه مدار القرعة
رد کردند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا پس تر گرداند بعد از این در اختلاف مذکور گذشته و کسی نیارست هم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند تو امور و جدید الاسلام است روزگار و دوام شیعه نسبت بمثل مشهور که هم خرما و هم ثواب تقیه
و متعه را حلال گردانید چون روز می علم تحریم نمود دال بر غیر ذلک صادر و اگر نجیب و پیر کار بود می انتهاء استعفای ابنای خود عما
سید مصر و شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا خیر فی الحیاة من حیث من رجاحه و الرضا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران الخوض قطع حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم جز گمان قرینه
جناب امیر با وصف استبداد و اصرار اهل طوی چرا دست از چنین خلافت باز کشید که خاصه او بود و فرمود در آن لی خمس آتاه
یا ایها الحسین آماده کرد که با علمای اهل سنت در او بحث و شمشیر مناظره اینجا بحثیم که محدثین و متکلمین اهل سنت را چه یارا بود
سیما قاضی القضاة با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد دیگر آنکه
گروه فضائل النقل و ما عزیز حقیقت نیست که شیخ میگوید صحیح ولیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید کردار اثر ا
رسیدم که با وصف چنان مکابرات و آن سامان که با فقه الحقال و لسان بودند و مرد میدان هزار تا نمودند و تو مسلما که
ماهرین و فائقین بودند حقیت و الطاف الله چه کنند ممکن نیست که شخص مهارات یهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

ازکشف تلمیح ابن حجر ورزیدن در حضیض بطلان بود را از کتب ایشان یا مجالس المومنین دیدم که در تراجم علمای خویش بعض
مناظرات شان را با افتخار تمام ذکر مید ید و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش درازش خنده می آید مامون را بگویم
که بیچاره الحمد مذهب شیعه اینقدر نداند در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
و نه دانست که در مذهب ابن سبا بهتر بودن امیر از انبیا ثابت است از انبیا تا بعثت مذکور چه سه این غفلتها و بی تمیزی را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه به بینیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوستترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائر بریان که احب
جناب مرتضی بود کمترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عملی
چندان نیست که شمرده آید باحادیث بیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
واگر کسی را اشتیاق این فضول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب بپیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل علیه السلام
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس همین اصول بچه باقی می ماند پس او را خبر آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد و چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش و قتیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش و از انجا که والسیده فاطمه از کتب ایشان رفضه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة اهل البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول چهار از ایشان داخل استانه از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چهار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نشان عید سند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در نیفعی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین آن را در ده اند
لفظ اللهم بسیر عبید احباب و یحیی واحبیه را دران ذکری نیست و چون اینهمه را دانستی حدیث مذکور لایق استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای رد اینکلم قلیل و شاید بملاحظه با گوشش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد یا اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او بزنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در بعضی
جناب امیر خود تجاوز فرموده از حدود الهی و عامل شده بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کردند مرا
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک اصدق باشند نزد شما ابوبکر بر ذوات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث [illegible] فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده و اگر منتظر بوده است پس کفر صریح است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و حدود را اقامت نماید در دروغگوئی و تغیر بر اصل
نفسه الفاظی بود که مالش بدان عائد شده که متکلمین بود چنین کس خود متحیر است و جواب این مزخرفات که جای
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که به بیند که بعد ازین چه واقع میشود و بحمد الله که هیچ فتنه بر نجات
و حضرات ائمه نیز آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغة است که بلوا ابان
حاکم اند بر من و من بر ایشان نا لکه حاکم غنیم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عثمان خود
را بدست شیعیان دانسته فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابوبکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مرویست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت فرمود هیچ عجوز در جنت داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود و قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زنی عجوز نخواهد بود
و اگر گمان کنید که ابوبکر نشو و نما خواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شما روایت دارید
که حضرت فرموده برای ریحانتین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جواب آنکه لا نسلم که ازان لازم آید که ابوبکر وقتیکه این حدیث صدور یافت در
جنت بود و داخل شدن بجنت موقوف است به مردن و در عالم برزخ بودن من البدیهیات کالحساب و الکتاب
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود و حضرات امامین لا ریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شده و شیخین از جمیع تهامی بسیار که حضرت فرموده و امیر المؤمنین روایت ان نموده بطور اسرار بود و هم از حدیث
منزوی و جاری کردن حد قذف الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند و خداوند عالم گواه است که فقیر وقتیکه مختصرات
کتب درسیه بخدمت اساتذه میگذرانیدم و این اعتراض را زمانی از رافضه شنیدم تنها در ذهن خود جواب
دادم که درآمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین هرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیا نمی آید از ذکر چنین لاف و گزاف مامون لیس اوانچه کرد و قتل
معصومین از دست زهر داد و رافضه شوره اهل بصیرت اند و شیخ القمیین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با وی میسازند کم است با بیکر و السنی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سیر اورد
و گفت النبیه این حدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ و نیز
فرموده وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
انبیا چنان بودند که میثاق گرفته نشود و شخصی بی نبوت مبعوث گردد و ان که بود که نبی شده و منافقش گرفته

بعد از نبوت جواب آنکه ضرورست مامون را آنحضرت یعنی جاری نیا کردن دلیل بر مدعا و اگر او بران قدرت
نیافت و بیان آنرا بمقتضای سخن تکیه مجتهد المغنی فی الطعن الشاملو گذاشت ضرورست مقلدین رسالۂ بوارق
را که بتدارک مافات بپرداختن و درینجا اجتهادی و تقلید است بلکه زیرا هر حدیث که رگمای کردن رفضه را دهد تشنجه
عتاب پیچ و تاب و هد مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چند دلیل
از سخنهای که زیبا بود گفتن و دربارهٔ ظرافت زیر هر یکی سخن ولیکن بمقتضای عجلت و ایجاز هر یکی از ان اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق به ضرورت است بر مبعوث گشتن پس ضرورست صندوق الکواذب مقلدین
او را با صول غیر یقین کاش با صول خویش بیان فرمودن والی آخر ذلک پس نبوت و رسالت بسبب معمول انجامید
بدون میثاق بر طرز امت این سابد شیطان الطاق و حیرانی اینست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله و منطق الخ
الی یوم الوفات پس بیان فرماید که انهم این میثاق بالطان بود یا اظهار میتوا توجیه آثار دیگری از ین جهات عبث
امتثال امر مامون بجا آورده و آنچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه واله وسلم که عمر را روز عرفه دید و تبسم فرموده گفت که او تعالی مباهات کرد به همه
بندگان عموما و بعمر خاصته مامون گفته محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر دگذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب اینست که
غلام ابوبکر را بر حضرت فوقیت بخشیده اند که داخل شدم در جنت و آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر دشنام میگویند که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بریخت و جواب آنکه مجتهد به عربیت ادبی مامون
تصریح کرده بود و حالش اینکه محاوره عرب را نداند است که متکلم بیشتر خارج میباشد در همین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر و تتمه اش انکه من ابی فقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیسان یعنی مامون
رسول خدا را از متکبرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی ترجیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه واله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را نتواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
والسلام که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنید که چون حضرت اراده فرماید
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه ان مهاجرین و انصار امت حقیقی سرور کائنات باشند تا بیخ
و عذاب رفضه ناکار رو بالا شود و علمبردار اول در جنت در آمد و هم رفقای حضرت پس اگر خادم پیش در سابق از مخدوم بشتابند
در جنت دید که کدام محذوری در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بیجا آوردن شمرده میشد مخدوم که خادم پیش پیش آید

میرود و شاید مامون در انکار بدیهی حال ما ریابان درگاه را هم فراموش کرد از افراد اغنیا و جواب باز امر دیگر آنکه در مقالات
سابقه امثال این هابجات مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان و این سانحه ماخوذ از حدیث مامول است که مفسر
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکنند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر بظهور
عیان گشته بر اصول شیعه که دیگری بدان درجه لقب و عداوت رسیده باشد والعجب که از تفسیر کاشانی التباسر
رسول لحذا هم عیانست یعنی شیطان ابعض لطفه ابلیس علیه اللعنة والعذاب لباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سانحه
شد و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاذا بالله پس مامون هنوز از خامی خویش مبتلای کوری و کری و هرزه
گوئی گرفتار است و بپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید و حال
هفوات این ناصبی را در انجا به بیند و جرات او را بمیزان غور است بسنجد طرفه تر آنکه از کلمات خبیثات او ملفوظا انما
قصور رفعته همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان لیسر میکند
و لتعصبات فضه را دران محصور میداند ای لوامون و جدید الایمان تو هنوز به دقایق و حقایق این مذهب محدث
این سیالی نمیرسی و کی آدمی حکی بیرشدی کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند و از جهاندد علمای خویش فقط
این شخص یعنی صدوق الکواذب و شاگرد او و اوسادا او باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطون مادر کریم ملاوت
قرآن مجید میفرمود و در سال شیر از لعنت شریفه و چون حضرت او را بعد از ولادت با آغوش در گرفت سلام کرد
و تسلیم فرمود و تلاوت و تعلیم قران مجید از سوره مومنون در کنار شریفه پرداخت ع سعدی از راست که او را
در اندیه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم خادم او هم شاگرد او است الغرض از خواب غفلت بیدار
باید شد و بیجا گوئی و نیک جولی ما کل را بدگر دید ولیکن مصداق این بیت است ه نصیحت کن وراچند انکه
خواهی بد که نتوان شستن از زنگی سیاهی بد روایات محدثان رافضه اگر جمع میکردی بدقایق این مذهب تمیز کر
از غرائب و افتعات و رسوا والیه فی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از راه دور لعید مشقت
و محن نمود و طلبید و چندان جد و جهد مزید تشیع بر تو غالب افتاد که بنوز طوق لعنت بگردن تست و اگر
بر تو که بر اصول خویش از فرید سبقت برده و در اه هم مصداق فلبئس المصیر میبردی و او بلا قصور شیعه
لفظ انما بما لقبه را اثبات کرد و خود در بحث ابتغا چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من است که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا لیس درا عهد
فراموش باید گفتن اما آنچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه بد اندیشان و هم خرافات فرد عیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل برنامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل لیفر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر غرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و فجور و ظلم و عدوان بدرجه
رسیده که شیطان هم پناه از وی میبرد و میگریزد و حال این واقعه از من بشنو و دور رو در هر که هر که از پهلوانی

چنان تیر سد که از سایه او بگریزد او چنان با وی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش نقص یا
الی الله وللرسول معاذ الله بجا آورند و مصداق فَلْيَتَّقِ عَمِقعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَابِثِينَ فِيهَا اَحْقَابًا خَالِدِينَ فِيهَا ابداً
گردیدند عبارت حدیث که سطری چند پیش ثبت منقول میشود باید که این زخم کاری را یاد داری و فراموش نسازی
پس مخفی مباد که همین صدوق للکواذب باسناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا
عند الکعبة فاذا شیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر وفی یده عکازة وعلی راسه برنس احمر وعلیه مدرعة
من الشعر فدنی الی النبی والنبی مسند ظهره الکعبة فقال یا رسول الله ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ وضل عملک فلما تولی
قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته وصرعته الی الارض
وجلست علی صدره ووضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم والله یا علی انی لاحبک جدا وما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت وخلیت سبیله
واعجبا که شیطان از سایه امیر کبیر بگریزد و از رسول خدا آنقدر بالیستی که گاهی بصورت خود نماید ولطیف که قریب
شود بصورت حضرت جلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون آنجناب بگشت آیت قرآن مجید یاد داشند
دید و کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شور بختی وضع
کردند مجملا آنکه چگونه از شیر یزدان بخیال کسی بگذرد که برروی نیاید یعنی در ایام رجعت پر ضرور است که لشکری
برای مقابله او آراید و او زینهار نه هراسد و در بیکر النسائی مثل روز اول بماند و روی خود داند و تیو شتاند
دیگران رکابی داد کارزار دهد تا نوبت به شکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار
شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فراسد
و همراه حضرت فوج ملائکه باشند و آنجناب سواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد
شدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی
الابصار و هیچ دانی که این لطیفه نارسیده و کرشمه غیبیه بچه مناسبت جلوه ظهور دید تو لو زدا که سواری سحاب برای
جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعات مزکوم آسمانی بر اصول ابن سبای فیضانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
تازیانه او و صاعقه شرربار یکه روایتگه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بر آن داشت که گوید که چون دیدیم
برهم زدند بیدار شدم و اثری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک و تعالی کَلَّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ
مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ اما آنچه از نفاق فاروق خبری پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق
روایات شیعه که کاشانی هم لشانش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در عجز آن داده اند و اهلسنت
دفاتر کتب دینیه را از کران فرین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلبیسات و مفضح رئیس المعاندین عبد الله بن ا
بن سلول بود در مقالهای سابقه بتحقیقش چندان پیموده است که خواهی بگفت که چراغ مجلس که سفیده صبح در دمید.
واذان نماز فجر در رسید نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر عذاب امر

نجات یافتی بکر عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد او بالاشتراک فلا حاجة لنا الی الاعادة و لا غمه دیگری گفت
که حضرت صلی الله علیه و اله و سلم در فضایل او فرمود عمر در بهشت است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید می پرسید او از حذیفه که مرا از منافقین شمرده یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در جنت باشی داد
تصدیق نمیکرد او تا بتزکیه می نمود حذیفه پس او تصدیق میکرد و حذیفه را التصدیق حضرت نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حذیفه میپرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر مفصلا
و مشرحا خواهی فهرست کتاب متعه جه شود بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در الست در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در ان حره گفتم که فی الجنة
شان انهاالسنت من قائلم نیستم که تو در آن الغرض زبیر را میرسید که میگفت بر طور شیعه شنیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها دامیم خویش بر شمردی و گفتی که این چنین اعمال از من صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی دلنعیم
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه افاده می نمود و الحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین لسانی رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی و غیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از وقلیق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و لا السلم که کلام در نفاقی بوده که منافی ایمان بوده با
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهلبیت تطهیر ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیه النمل که منافسات
با ایمان نبود پس بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحلت متعه قائل است و روزی بحرمت نه بلکه بین
بین ذلک البته کسی که چنین باشد احتیاط الامر را چه داند فکیف که بزور دولت و خلافت خود گرفتار باشد
غدری مند ایمل که تو در ولیشی او را با مملکت حسن سرتاجوری بود چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد و باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که جسم بر ابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد اعمال است
آن هنوز محقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که تفاضل میان مردم بچگونه میشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داد و شد در زمان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد با او اگر گویید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از انها گفتند راست میگویی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در انچه روایت کردند ایمه شما و بیان شمار در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد جزوی از اجزای کثیر پس قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرید و تجاوز نکنید درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوییم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت بعثت شریف کدام عمل فایق تر بود گفتند اسلام که خدا فرمود و السابقون

السابقون الاولون الآیة گفت آنکه بیعت گفتند جناب مرتضوی ولیکن بجهت صداقت بیعت جاریه نشد بروی حکم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میانه این دو امر فرقی است عظیم گفت بگویید که اسلام آنجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت ملهم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گویند که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود بیان کنند که دعای
حضرت از نشاط شریف بود یا بامر الهی اگر گویند که بنشاط شریف بود این خلاف آیت قرآنی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین و هم خلاف وما ینطق عن الهوی و اگر باشد بامر خدا میان اطفال این تخصیص ثابت شد پس دعوت
فرمود وبراو اعتماد کرد دوالسنتین تایید نمودی بعد ازین خبر رسید که حکیمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتواند کرد اگر گویند بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که نماید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را النسبت بصغر خود مع هذا پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه معتقد علی مرتضی شدند پس اگر گمان نرسد
که بجز او طفلی دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است ببینید که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و چهل کافر را کشتند سایر باقی کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عریش تدبیر جواب داد آمر عجیب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون آنجناب یا بشرکت او یا حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که یکوم تخلف او از حرب ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی داشته باشد
برمجاهد و خدا فرموده لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ الآیة جوابش نیز بر اهلسنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف و شمع بود و اگر صدوق الکواذب تمام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمود ذمه میکردم که از تصانیف بعض شان عجز مامون بر هر دم و هر قدم با ثبات میرسانیدم که ایشان
با انهمه کثرت محال عادیست که در کتب دینیه از جواب این همه امور تن بعجز در داده باشند بالجمله مقصود از قیام
میزان و وزن آن بود تا بر اهل ایمان و اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی شیخین مظهر
اصل این باب و حد لکد الحساب بعد حضرت انبیا چنانچه حضرت اصل اصول همه اند و در اهم مهمات امامت و ذاتیات خلافت
و تقسیم قوانین دینی و ترویج آن و غلبه شریعت غراء اشبه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بلی مثل و بی
نظیر اند و در مزید ثواب ید طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لا یخفی و نیز بر اصول رفضه فضائل جناب
امیر بحیز متناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره بآن رفته و کتب ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دانست
که فضایل جناب خاتم الرسل بعشر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان بخواهی آنرا از گوهر مراد و غیره
حاصل کن که این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و از آنجمله که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسل
اعتقاد میفرمود و هیچ دلیلی قوی از ان نخواهی یافت بحث گوته الکون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلام شان ظاهر و باهر است فکیف که در فضائل دیگران جز انبیا کسی شریک نباشد الخ

نخواهند بود که قایل شده اند بامور مذکوره و انرا در فضایل مرتضوی ضبط نموده اند مع ذلک از کلام ابن حدید الایمان توان دانست
که ورود جبرئیل ع از الهام کمتر باشد ذلک عجب عجاب اما تخصیص جناب مرتضوی در اطفال پس حالش اگر منافی مذهب ما باشد کلام من در
تحمل این امور بود که ابوبکر رض توانست کردن و از امیر المومنین در ان وقت نتواند سرانجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را
بانکار بداهت و سفسطی بود دلش باید داغدار ساختن بر اصول اهل سنت هر چه در باب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدیق
وصفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر ثابت است بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خبر لیفتها ان فانخطی
را پایمال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه بسبب عدوان و تجاوز پا شده از مرعید
تقریرش تخصیص انجناب را اطفال است و لا کلام فیه لاریب که اثار رشد و هدایت بود فیها حج میرسید ه بالای سرشر
زهوشمندی بدهی تافت ستاره بلندی بدلی بر اصول موضوعه و اما منتج عه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق
پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شده که او در
سوراخ موش دشتی نخزید و از حکومت و تایید حق دست کشید غالب است که اثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت
سلم و من سلم نجی اما امر جهاد پس لاریب که جناب مرتضوی ع را بر بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت ان جناب
بدرجه تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یارا که دران کلامی کند مقام انیست که حضرت امیر برا شجعیت صدیق رض
دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بحفاظت و حراست حضرت رسالت صلعم پردازد
که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در شهادت نخواهان بود و کسی را با وجود تنهای صدیق رض یارا نشد که حربه رانی کند همه از
ابوبکر رض مرعوب گشتند و العجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین ع را
در دشت کربلا محصور گردانید و صدمه قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتل
و قتال دهد و معمول شاهانست که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل شور و تدبیر را همراه می دارند پس رفاقت
او در عریش چنانست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مسطورات درین ذخیره از قرآن مجید
و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بارها تا کی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جوانمردان
نداند معلوم شد که سخت بی شرم و حیاست با آنچه در منتهی و این ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در
کتب ایشان خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیداست و انیهم از کتب فن هویدا است
که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابوبکر رض که این شور خاصه اوست و مقام حیرت است
که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان به تدبیر پادشاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند
و از ینجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب
نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشده بودند او به تنها سلاح بر تن آراسته
میرفت تا او را سد راه شدند و باز آوردند و شاید که ایت کریمه لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله
هنوز بسمع این رئیس الامامیه مرور نکرده باشد شجاعت اصحاب باید دید که در وقتیکه یکی از اهل اسلام

امور بمقابله کسانی روپوشیده‌اند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات علیا در شان مدح ایشان
اصحاب منصوص جعفریه و کلینی فرستاد که بر ناظرین مقال ساده ازین مجلد پوشیده نیست پس مثال تحریری و سیده در جنت
که آن نصوص را بر طاق نسیان گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند یا جعفری باش گر تو اخواهی ؛ ورنه در
هر طریق گمراهی ؛ که ازان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته‌اند و خدا وعده عالم حیات خود را بدست ایشان فرستد تا کید کرد که مرتبه ایشان
نیافته باشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده وانهم که آن مشکات کامل بانیان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
دیو فا بعهده از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر بردارد در سوره هل اتی لحا انفاذ
یرثون الفردوس و مانندان از الفاظ جامعه بر انواع ترفه گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امین را خارج ازین شان نزول نمیگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم چه خواهد گفت از یکی در معنی بود دلش و هرگاه کتاب امام رضا را بعینه البته تصلب و درین ما باب بست
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله بر اسها فراهم شده حقیقت حال ان
ازان رساله عیان میشود فلیراجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بجنت
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره از
قران نیست کافر شد گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طایر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس خیال ان بود که حضرت
دعا نمود تا مردود شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا ثانی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و لغت را نمیشناسی
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت باشد اما معیت الهی پس برابر است همراه نیک
و بد مگر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثة الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود ازان گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنج کس بجا است بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار ای پیغمبر
اگر بخواهم سلامت تمامی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شده بودند از هر بطن قریش خواستند که کشند
تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملائکه را حافظ او گردانید و وقت صبح پرسید نزد پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

بار بحضرت ملحق شد پس سمت بود به نیکی یا وقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت بزید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بعد بر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
گفتم در غزاده موته فرمود پیشتر بود بدعای حضرت آنکه ای مردم علی آقا ست پس متوجه شد و حضرت بکر فرمود
اما نیز نه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را ارباب گردانید خدای فرماید اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُم
وَرُهْبَانَهُم بخدا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت اماندانی که هارون برادر موسی بود عینی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم دگفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت ملالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطر داری واین ماناست حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسی که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی آخر الآیه من گفتم موسی خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات و حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجهاد گفت خبر ده از حضرت موسی
وقتیکه خلیفه کرد هارون را آیا همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در آنمردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند و بعد دران باز لیس ما نده بود دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه در زندگی
خود چون غایب شود و بعد موت خود قول آنجناب ست علی من بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعده واو وزیر
نبی بود نیز بآن قول زیرا که موسی دعا کرده بود که اجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسی او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی و جواب این
تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسانست بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بخاطب خویش که سفارش
شیطان الطاق مکن که اینچنین مناظر است که طفلی او را می تواند ملزم کردن پس میگوییم ای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث طیر تا بجاست یا در همواء بسبب آنکه بعضی موضوع گفته اند واختلاف بسیاری دران
آورده اند ظاهر مشوی که کدام صفت بود از خبازی و خجل با غیران واگر آیت ثانی اثنین و مضمونش را منکر
شود البته باعتراف خودش کافر خواهد شد پس کجا ولالت قرآنی و کتاب سمانی و کجا یاقوت نوم بر عرایش درتب
هجرانی واز غنایت سبحانی آنکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا ابحاث این عالم را با حقائق و دقایق چنان
مبسوط گردانیدم بلکه هر بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریرها نوشتند و کمرهای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله باین فراست و فطانت مامون میمون نخواست که انواع معیت ایزدی را با متقیا و اصفیا برابر گردانند
واز قرآن مجید ادراک این آیت وهم یا دنماند اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِیْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ واگر وجوه واقسام این
معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

کشته بیان کنم که تاب دیدن و شنیدن تا تمام باشد روزی یکی از اہل فضول که از اہل مدینه بگیفت از بسا عالم متحیر رسیدم که من
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بود یا همراه یزید پلید سرآمد اشقیا همه تن بحیرت در دادند و سکوت کردند امروز من
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگردانم باری نزد آنجناب آمد و پرسید فرمود همراه پدر خود بود ولیکن صغیر آنجناب را
ملاحظه صغیر بود و شقاوت یزید شقی را امید بد چون سائل محیصی نیافت سر بر آستان ارادت نهاد و رفت گویند مقتضی
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که مردم
بدانند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیا است و آنکه او عاجز است در علوم و از این امتحانات و آزمایشها غرضش
آنجناب رسوا شد و سبک گشت چون دید بمدعای خود نرسید صد با حدیث نه امروز در اصول رفضه از دلایل
بر ایمان و اخلاص صحابه عموماً و خصوصاً قایم است چنانکه در کلینی عن رجال حالانکه میمون از ایمان اخلاص صدیق با دانستگی
داده و باوجود رسول الله بودنش مصداق بکان من الکافرین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جابجا موجود است
لاتخف پس معلوم نیست که میمون درباره آن چه خواهد گفت مع شی را بد زیرا که خوف چیزی دیگر است هر کس انیکر داند دوم
عام است و اگر گویند درین ماده خاص کم حزن اندوه است چیزی بگوییم پس میگوییم که هم دلالت بر بقای و کور زنگی
میمون دارد تا بعد از دیدنش انشا خواهی کرد و انچه انسان میکند و دیدن هم حقتعالی بخطاب حبیب خویش که پیغمبر ما
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون و مقام حیرت است که چون جمع دارد لفظ ثانی اثنین که منسوب بنا
حال بودنش و طوری دیگر ندارد و دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ دار است حضرت رسالتمآب یا ده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجناب است نه ابوبکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابوبکر در آن شب تاریکی غار اول خود در آمد تا از خس و خاشاک ببرد و رخنه ها را ببندد و معلوم نیست که نزد
میمون آن خدمت و دلسوزی خیرخواهی مقتضی اجابت بود که ما فهمنا یا کفر که مصرح به المنافق بالجمله حزن اندوه بالیقین
بر ذات سرور کائنات بود وقتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر شایبه
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرور گشتی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعنوان شور و شغب کردی که ظاهرداری بود و یا
ولیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آواز دادی که ای اشقیا پیغمبر شوربختا اگذاشت و تنها هنوز درین وا عنا زده
القصه بمقتضای صدق و صفا اندوهگین بوده بتیس اثبت مبادا مقید گردانند یا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و بهرحال از معیت شریف محرومی دهد چنانچه جناب تقوی
مآب بینا در دو با وجود علم بهمه امور از دولت سرا برآمد که حال شریف دریابد کما اشرنا در مقام ولی میخواست که هرچه
نواصب رتیمی فکر با کرده اند که سبب چه بود که جناب تقوی انتما در خانه گذاشت صدیق را همراه برد نگویم در غایة افکار
ان ملاعین اینست که دانسته بود که کفار او را خواهند کشت چیزی امر رفع فساست صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از و بر میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای امعینی بر این بیت مناعت
کردم سبقت مکرر اگر آمدم بحساب از حجاب ان آل و هم اصحاب بخصوص آنکه چار عنصر دین خلفای سه اول حق بعضی

مقام حیرت است که چون دلیل بر نبودن صدیق موجود باشد به تسلیه حضرت در رفع اضطراب صدیق و رفع یأس
کفار اشرار را خبر کردن سه یار در خانه شما اگر جهان میکردند پیش ثابت شد که سکینه بر قلب صدیق از اول آمد
پس گفتن میمون که بیان کنند افضل کیست کسیکه همراه باشد و سکینه بیاید هم نازل شد جناب امیر که بر فراش حضرت
نموده کفار هجوم کردند هیچ خبری نداشت و نه اندوهی یا ابو بکر که لایق نزول آن بود همه رایگان رفت حشو
و حقی که روایت کتب شیعه در بیقراری جناب مرتضوی فراهم شود کما فی المنتهی صغیر و پس لعلما رجع وتلفیق
قلم باید گرفتن و حسبة حسبة نباید در صدد جواب گشتن و این امریست که پیر دهقانی شرح کرده بود در جواب
رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون شرط العمل آمد مانند جنین رحم پرده نشین شد و قتل خائنین غائبت الیه
در خانه گریخت آبروی اجتهاد علی رؤس الاشهاد در ریخت و از دیدن مباحث منتهی وغیره بافادات ائمه خود آگاه
که چنانچه جناب مرتضوی قبول فرمود اینهمه تکالیف هجرت را صدیق هم قبول نمود چنان نیست که از راه حق شتافت
الی غیر ذلک مما یقولون قاتلهم الله انی یؤفکون و آنچه میمون بخبط ایشان آسخن بیان کرد در اصول ماست
از مناقب مرتضوی و حال اصول رافضه عیانست که تا دم وفات شمار کفر دارند او لو د معاذ الله راست میگوید
اطفال سنیان هند در امثال این قیلات سے تجھی حضرت علی سے کام کیا ہی۔ تو ابھی تیغ سر کو مناسب
یعنی شیعه را جناب مرتضوی کاری نماند هر غرضی که هست با محدثین ائمه هست که ابن سبا شیطان و
زراره بودند و قبل ازین در بحث تخلف جدا جدا باصول جناب سید السند باعتراف پدر مجلسی گذشت که
شیعه را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتی نیست انتهی حاصله المختصر نزول سکینه بر حضرت در قرآن المجید
بر هر مقام ضرور نیست که بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصا کلام رب الارباب مختلف میباشد بنگر
یا ندارد که در آیت بیعة الرضوان با وجود ذکر سکینه بر مومنین ذکر سکینه آنحضرت کجاست قال الله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا
قریبا پس در هیچ مقام چه ضرور که خود تسلیه پیغمبر بار او موجود پس چنانچه ذکر سکینه حضرت در سوره انا فتحنا
نیامد در اینجا نیز که خود تسلیه حضرت مستلزم سکینه است پس ابو بکر عقلا و نقلا معین شد و چگونه نشود که امام المهاجرین
بود که میراث فردوس برد بنصوص جعفریه کما فصل فی المقالة السادسة من الهی الاولی من هذا المجلد بار
میگویم که هر قدر که از فضائل مرتضوی شمرد ما را باید فخر کردن که ایمان او را کامل میدانیم بلکه ایمان
غلاة الشیعه بخلاف رافضه که اگر یک جزوی از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و ما از تبرئه عرا
براء السنت و هم ایشانند محکمون من التظاهر الامور ان الله هو العلیم بذات الصدور و ما و توهم نشود
که فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اظهار آن بسیار است تا بحالت قبل را از خود
خود دفع کنند در اینجا هم حالات عجیب دیده میشود حرفی باید شنید که هر گاه مقام شهادت می آید قصه
گویند یا از شهادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشته حالانکه باز شهادت جناب باظهار زیاده تر فقیه بود

از مقصود این فصل است پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شد و در اساس الاصول نیز
بیان مذکور شد که حضرت امام نقی در رسالهٔ اهل اهواز نوشته‌اند و قتیکه پرسیده بودند از جبر و تفویض و مشهور
اینست که تمامی امت اجماع کردند و اختلافی نداشتند یعنی که قرآن مجید کتابیست لاریب فیه نزد جمیع فرق
پس ایشان وقت اجماع بران مصیبت اندر بر تصدیق کتاب الله راه یافتند بهر نهج حضرت فرموده است
که اجماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که هر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بعض
ایشان مر بعض را همان است حق پس انیست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کردند جاهلان و به آنچه گفتند و تمسک نمودند
از ابطال حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مردوده و روایات مزخرفه و رای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات واصحاب جوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق و بما راه الصواب و هدایت نماید
به راه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد بتصدیق خبر و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمود با حادیث مروره بسبب انکارش و رفع کتاب کنار شدند در راه دین الحاد کردند
که بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیادت و نقصان صادق آید
میگویید کمترین نام کاشف تلبیسات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودیم با مهات المومنین و هم باصحاب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفا
من آید کما ذکرنا فی بصارة العین و هو اصل کتاب ازالة العین ناگزیر شد که این مبشارت بر قدر که تجلت
جلوه ظهور دید برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشاق و محن در اعلای کلمة الله نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن مجید هم تصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِلٰی آخر الآیة
اَلَا اَفَتِیَارُ لِلْبِدَاتِیْمِ پس به بیانات مامون که از غایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نص نتوان
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود در نصیب روافض در لیس ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسول خدا بمرتبه عیان رسید تقریر تزویر یش عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید و نه فعلیت بظهور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست خلیفه که قدمای ایشان گفته باشند که اسم جنس مضاف است بعلم و نص است بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند بر آن مخفی نخواهد ماند که مستثنی
تواند شد و قت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در نیجا عدم نبوت را استثنا میکنند بحکم آن که خرجه بسبب
دخول آن حکم سفر دیده اگر ده و در فی نفسه در آن موجود که الا انه لا نبی بعدی مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود و عید نسا و صبیان بود و اگر زعامت کبری و خلافت مخترعه شیعه بودی امیر المومنین ع
چگونه فرمودی که مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن این خلافت مرا میسر دان پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارون زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او نبی بود و بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت دگر هیچ و اینمعنی را نساء و صبیان نیز میدانند که شیعه هنوز پی نبرده اند چه
و فهمیده اند نیست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون نبودند فاعتبروا یا اولی الابصار مثلا حضرت
موسیٰ بزنی خبر بفرستد که خوان بکشید و آب بیارید و طعام را مرتب نمائید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بجا آرید
و امر و چنیان حکم شده و نفر را چنین کنید این اتباع حضرت موسیٰ بود یا حضرت هارون پس این سخن را که حکیم
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن خدمت گرا بدین سفر
دراز رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبیل ازین بروایات فریقین شمه ازان ذکر کردم در حرکات
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خودت تابع فرمان جناب امیر بودند که ازان روز
فعلیت امامة بر تصریح بعضی ساطین ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی او را تا کی علاج کنم که بی سود ست نه زدنه بود رسیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت ماب این صنید اگرچه قریب ست و لیکن تفصیلش ناگفته بهست آغاز و انجامش را بسطری
چند نشان میدهم فَاِنَّ المُتَوَسِّطَاتِ بَیْنَهُمَا غَیْرُ مُتَنَاهِیَةٍ پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم پی بایمان را
بعد از بعثت شریف قبول کرد مگر بخوف کفار بر زبان نیاورد و در امر عقلی است که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط مشرکین چگونه هراست و در ین نشر
خاص فیض اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او در عایت تقلید اصحاب کهف و رقیم در سر
داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تبذلل و کمال
اطاعت سر فرو انداختی چنانچه کافی کلینی و شروحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای وی
بران گواه است و پر ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن پس چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدن از طرف پادشاه بجا می آرد و کار گزار او میباشد او را وزیر میگویند
فوا عجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مصروف باشد و این وزیر
بنقض و قدح آن پردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بر زبان میراند و مردم را
بقبولش میخواند و کفار نگونسار را در اسفل السافلین میگرداند کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تقسیم ملوک
شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهریار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست ازان مدة العمر بر ندارد و عمر خود را در تقلید گدائی که خیالی باطل
بیش نبود بسر کند ان هذا الشئ عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده و در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده وقت هجوم کفار خود را با او

تعالی وتاکید حضرت شیخ با اظهار مومنین واز باب سیر ساخته ودر ستائش شان بتائید تشریف چنین گفت
ونیز ساخته أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله واز دعوت دینی بی بهره باشد وبسیاری از مسافر دینه قریش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده ومنزل مقصود رسانید حتی که با آخر ما فیتن تقیم الدین گفتند که همیشه
باتباع اخبار کاهنین بود وبس ودشمنان عقل ندانستند که نسبت آن بقیه ادلا با پیغمبر وحضرت علی صلی الله علیه
وسلم یا خلیفه کوششی تخمین همه مرو که ابوبکر وعمر وزیر من آمد بر روی زمین چنانچه جبرئیل ومیکائیل بر آسمان
مریدین وفریقین مذهب شیعه مصداق ما من نبی الا أنساه الشیطان اعمالهم که حضرات از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
وبسیار خندیده وچون حدیث وزارت از کتب شان نشان داده از تنبیهات محمل مشهور بمضحکه ضحاک
اند وز خجالت بیشمار بر داشته حتی که فکر بربادی ساخته معاش از امثال این غم والم از یاد رفته کما
فی رساله ومکاتبه التی ارسلها الی استاذه نور الدین ومال من تلبه الی اهل الحق والیقین زیرا که چون
تصریح او مسلمانی درین دو فرقه محصور است پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج ونواصب میکردند کما نقلا عن اصول الهم اگر او بطور
سابق منصلب باشد پس در توجیه ودقیقه نماند واز عجائب است که انا بیتمکه برای متقلدین اصحاب
کهف قرار یافت درباره نساء واطفال بود که بیشتر پرده نشین اند وشاید جناب سید وتشبیهات معلوم بجناب آن
انجناب از اینجا اخذ کرده باشند لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات صلعم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نص قطعی در آن باب یافته باشند وذلک ادل دلیل علی السنه المذکوره خیال
است این عجائب وغرائب که در هر مقام دیده میشود در خواب است یا بیداری واین وزارت که مامون ما میه بکمال جد
وجهد بر آن نازیده ودر مقابله حاجات بالیده برای اهل خسارت سبکباری است تا سربازی بیناک
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین وانجا منزل آنکه نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند واین جز زیرینگ محضر بر مقالات دین
فروشان دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلا فصل خود تدارک نفر بود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس بود
تا آنکه معاذ الله سقط حسین کردند ومتشبه بالحنین والخائنین از جای خود نجنبیدند الی غیر ذلک مما اتینا به
ای عزیز وزارت بینک محقری نزد دشمنان دین همیست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیدند آنچه از صدیق سرزد که اول موت تشریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل وکفن وقس علی هذا امور دیگر را اثبات کرده بترتیب وعیان گردانید وصیت تشریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد وهمچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه تخمین اینکار
ضروری را از دست آنجناب وحضرت عباس میگرفتند ودلیر دولت سرا بودند تا اینکه خبر مسموع شد که
انصار ومخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده بیعت کنند

دارند که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان انهماک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را هر یکی تقدیم رسانیده
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار تشریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن در سا انصار
صورت لبست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و بمقدمات نفس لامریه عیان شد خلافت قریش بی آنکه
تخصیص احدی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود از این هر دو یعنی عمر و ابو عبیده بهر کس که خواهید
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صلعم لبست و جهاد و دشمنان دین پیش آمد و در غزو
عوایل و غبار ها رفت و گذشت و هر کسی دانست که تدبیر چنین میباشد که این فن سیر نک محض بر اندیشه در
سیاست بدن و جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه دار و دوست و دشمن همه گواهی
دادند اگر منافقین زد آلو چنین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن بر ضا ندهند در رو براه نهند گو بیرد حسرت
بمیر تا بر هی ای حسود کین رنجی ست ÷ که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست ÷ چون مامون میمون از قیل
و قال محدثین فراغ یافت بحال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسم یا شما از من گفتند می پرسیم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت ست و در دو صد درهم
پنج درهم زکوة صورت لبسته و سفر حج نبوی مکه معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و تخلف افتادند در خلاف آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار بر رئیس خویش سعد بن عباده مائل گردیدند حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل تشریف فرمودند ای برادر زاده دست
خود بگشا دبیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده بسوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب دیگران بر زبان خامه رفت برد اما
شیعه خصوصا که اساطین و ارکان مرغوب ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بد اغیای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساختند که نتوان شست
از زنگی سیاهی پس رجوع همه کس در فر ابیات و عرضیات بصدیق شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و بعنوان نیک بجا آورد که همه اولین و آخرین سیرت شیخین ستودند و نام بخی و ضلالت
باقی نماند فتم الدست و حصل المطلوب والحمد لله عز وجل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر فقیر
خادم و تشانق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا با وصف تشیع و اعتقاد اینکه خلافت حق اهلبیت ست و دیگر کس
را بهره ای ایشان لیاقتی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و رخت خلافت بر خویشتن بر بستی
و از عدل و داد بر ساختی و خود را پیش خلفا رسوا ساختی از مسند حکومت بر خیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بحیر و ناخوشی خلیفه گردانند اگو نصی می آرم ندبر معجزه قدرتی دارم پس من رئیها خلیفه

نیاشتم و بودن عصمت و شرط دیگر چگونه خلیفه توانم شد و اگر این معنی جایز باشد تعیین چه بی که مکرر میدیدیم
نزد امام رضا او را بجا باشد حکم می انشانم برخلاف شیعه گویند که حضرت امام حسین ابتدا خود طلب بیعت نمود از نوع
جنا العلی ورد و بیر ظاهر است که این مناظرات قبل از طلب امر رضا باشد و رنه البته بزبان گذشتی که بیعت
مردم اعمار به جبار را از ظالمین خلافت رد باشد بعد از آنکه خدا فرماید فَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا پس چیزی و تشخیص این خدا جفا کار باید و باید که چنین گفتگو با کند و فرزند رسول خدا مقبول را اگر شد به نوع باید
این قبیل دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رافت و رحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اند اندیشیدند
که اگر من خلیفه بکنیم و کسی انکار من کند و مقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را برای
یاران الله برگذارم پس امامت از ان قبیل نیست که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و متواتر گردد مامون جواب داد
که رافت و رحمت خدا زیاده تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میدانست که فلانکس پیغمبر خدا
تا بید و فلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن بر اتباع نشود از نص امامت جوابش آنکه
هنوز مامون پخته کاری نیست بلکه نوآموز و خوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب فقه
زیرا که در هر کتاب فن موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات و عزی
را می پرستیدند اکنون بتوحید او تعالی و نبوت من قایل اند و با وامر و نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
نصب کنم و ایشان خلافت ورزند دین برهم کرد و سعی بست و سه ساله من رایگان رود پس مرا ازین رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی و جوابیکه مامون بیان کرد اتحاد
از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چنان نیست که او فهمید و بر نمیقدار چه موقوف که خود قصیده
حمار حمیری موجود است و مرتبه قصیده نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند ضمان
بهشت برای او فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از ان خبر داده اند
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیشتر آید ارتداد و کفر پس ترک آن
مناسب است الی غیر ذلک مما جلوه و مضلوه و ازینجا تقریر مامون منقلب شده معامله بالعکس بود از
دکو باز به الفرت زا از مفاسد ان خبری نبود و لیکن الحمد لله که خود ائمه محدثین ایشان خشتک و ترا این باب
سوختند یعنی فارغ خیلی المجال شده مدبا شاد چیده آورده اند خاصی میمون را باید دید و شوخ چشمی و بی باکی
او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره ندارد و حاطب اللیل است و علمای امصار را جمع کرده و فرق و رد مذهب
دیانتش میکند یا از علت دیگر قرار میدهد و میگوید که اگر اختیار میداده همه را بیان کنید که مختار که بود کسی گفت
که مردلیست که حضرت فرمود هر چه را مخیرین بهتر دانند نیک است و هر چه را بد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجتماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی
مرتضی روایتی دارند و حشویه غیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکابر اهلسنت

از اموات نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مایل شو تا آنکه اطفال و بیتان
سفیان توانند گفت که اجله اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مذکور و غیر آن است
و هم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغه فرموده بلفظ انما که مشعر حصر است نیست مگر برای مهاجرین و انصار
و از کلینی و شروح آن توانی دانست که امت حقیقی اجله اصحاب اند پس متبادر از اسے الا همان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقه سخن تکیه کلام مجتهدین است در ضربت حیدریه و هم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و غیر ہم جابجا آن مفصلاً لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و بر ظاهر است
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جدا و انکار آن نظر با عهد المامون و نزد اهل نظر بروایات فریقین حجت و
او صدیق مراد نیست زیرا که در کتب امامیه رفضه منقول از امام اعظم ثانی قوم که شیخ حلی است در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل است که مرسل خلافت مرسل ترجیح چیزی نمیکنند و حضرت را معلوم
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق است و باده آن در بین ضرر بیش از نیش کتب فریقین بر جای
خویش مرقوم است و استحقاق این بزرگان از نصوص جعفریه نسبت مخصوص بودن ایشان در زمره انانکه
جهاد کردند هم رکاب سعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر محکم و در نصوص دیگری گفت یسر
جائز است گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند فرمود چاوند گمان کنم که ایشان
خطا کردند و بر گمراهی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه نص دانستند نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه چیزی ست از خدای عز و جل نه سنتی ست از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فرضیتی و سنتی جواب آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان نص بکن پس وجوب آن با تخصیص
لشیئے است ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما و اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
بتدبیر بیان و رسنت بود نقض آن انتظار توان کرد و شکی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از ان مزین گشته و تقدیم در حدیث آن بوده و نیز برائے
تشیخین معتقدین بر نموده ادیده‌گا اگر تا میر مردم بر سرایا و لعبرت اینمعنی سمت ظهور یافته که هر کرا مصلحت
دانند امیر گردانند چنانچه در سابق و لاحق گذشت و از معصومین نیز بدرجه ثبوت رسانیدیم که آنحضرت
در حدیث صحیح فرموده که امت من هیچگاه بر گمراهی جمع نخواهد شد و خلیفه مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب سنیه و شیعه
باثبات رسید که محال است که امت محمدی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور اختیار او را خلافت صدیق
قبول نمودن هرگاه او راضی نشد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگرے گفت تو دعوی خلافت مرتضی
میکنی بدون دیگری پس شبه قایم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه معترفم و بینه بر مقر نیست و
مدعی شخصی است که زعم کند که برا وست عزل و نصب و اختیار و بینه عاری از آن نیست که از شرکای

و جهاد و قتال را ترک کرد و هیچگاه مانع شد نماز زیارت بیت الله و به کاهد و گاران یافت و توبیخ
محاربه و قتال ارشاد نمود فاصبح الصفح الجمیل بعد از آن فرو گذاشته بشنو که چون ابوبکر علیه
گفت خوب گفتی چون گمان شما این ست که امامت مرتضوی از جانب خداست و طاعت او فرض است
پس اگر جائز نباشد دیگر تبلیغ و دعا برسد انبیا ما خواهد بود چرا او ترک اوامر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان با چنین نیست که او ما مور بود به تبلیغ پس رسول شد و لیکن نشان هدایت است میانه خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت با عوان هم رساند باید
کردن ورنه تقصیر بر رعیت است نه بر او زیرا که آنها ما مور بطاعت او بودند بهر حال داعیا و دربجا هده نیست
مگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آورد و نماز فارغ شدند ورنه بر کعبه هیچ ملامتی نیست
و او ویلا و امصیبتا انیست تقریر میمون فلسفی او اینهم بدانست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود ازین
باعث پرسیدند و آن جناب بر منبر عذرهای خود بر شمرده و عیب است از صندوق که درینجا هم چیزی نگفت و دری
ور دوی نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نمود **ایضاً** دلیل و مصیبت بر نقصه
اینست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا مدت ملامت مینمود که علی مرتضی همه خرابیها دینی و دنیوی می بیند و بر تقصیر
نمی جنبد و روبروی غاصبین بر منبر خطبه خواند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی وغیره مثل هذا الکتاب
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود به تبلیغ و نه بدعوت مردم بسوی دین الی آخر التقریر حال آنکه
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر ع کما فی اداء سورة التوبة ورنه معنی لا وحی الیه فاسد شود کنون حیرت میرسد امیر طالب
رجوع کردن با عادات امام رضا که سابق ازین در حال امام نقل نمودیم و کلام میمون را زینهم برآوردن و اینجا توان دانست که مذهب حضرت امام جعفر
چنان بود که این شیعه را ضرور رشد قبلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا
سنی بود **ایضاً** مقام حیرت بیپایان نمیرسد از آنجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضروری نبود دیگر
کس غایة الامر بست شخص چنانچه در منتهی وغیر آن دیده باشی و کلینی گواهی سیدها بر اقل زمان پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار تخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه برباد رفت و عیالش که تابعین
مذهب مصداق اشد عذاباً و نکالاً بودند و مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقدمین کشی علی ما نسب
و ذلک هو المقصود از آنجمله آنکه مبعوث شده بود امام بود برای رفع اختلاف از امت کما مر و آن صورت
نه بست و سبب اینهمه امور از کتب نقصه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کهف و رقیم
بود و آنهم بزعم رفضه کما عرفت مرارا پس بال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر شناعت
که هر وقت بیانش نتواند شد هر که آفتاد و از آنجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
کما عرفت بیانه و اینکه مثنوی بحسب ظاهر است در نزد رفضه در بیان امامت چنانچه دانسته در این خبره دیده

چنان تنوع کردند که در تقابل آن خدای را نامی و نشانی نماند تا بنبوت و رسالت چه رسد و جناب
امیر علیه السلام را با جمیع صفات واجب را بسوی خود کشیدند و وحدة الوجود مقصود نبود که ما عرفت نفی
ابحاث المتصوفه و از انجمله آنکه میمون را شرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه وارد بکعبه معظمه سبحان الله
امیر المومنین علیه السلام تنها بجهاد قوم عاد مامور شد که مامورد بجهاد ناصبین او را بپیرو انگی ندادند که دین را متغیر ساختند
و حلال خدا را بحرام باطل کردند که تفصیل آن بر اصول شان هر جا بلاضرورت تا پدید گفتنی نیست لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم الی غیر ذلک من الاعتراضات دیگری گفت که چون واجب بید انی
امامی مفروض الطاعت را بالاضطرار از کجا پی بردی که آن امام بدین صفت حضرت مرتضوی ست نه غیر او
گفت از پنجهت که خدا طاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد در روزه و بیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکند از پیغمبر بسوی شان و در مقام خدنیهای
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دار دشوار بروایتی نداشته اند بر حرفی گوش بدار و تعصب
رفض را از خاطر بر آر تا مانع از شنیدن حق نگردد پیر رهقانی در آغاز مجلد امامت کلینی از امام جعفر نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق جعفر صادق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام دادی
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارای بیان ندارد فرمود چون نفرمایم بجا باید آورد
گفت شنیده بودم که او در حلقه می نشیند و مردم برای هجوم میکنند باری اینحال در مسجد بصره دیدم و بعد از
اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
می بینم الوان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم فواید و خصایص آن را نشان میداد گفتم میز دید
چیست گفت قلب جواب دادم که چون برای این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت
با دوارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حدیث
ضرورت بسوی امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
ولیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایب نتواند شد ساعتی
امام عالم چسان از هزار سال بدریای غیبت غوطه خورد و معهذا نشست امام برای رفع اختلاف ست
چنانچه در بیان وفات شریف جا گزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمه زیاده شد
و تدارک آن صورت نبست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب رفض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامر ست که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را بسا نه امت گذاشتند تا از او سبیل گردانند و احادیث را بر قرآن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث را بگیرند و مخالف را از اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این فیض دانند و مثل سفینه نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و محمود العاقبت ازین دریا بگذرند و بیرون
ازین امور بے خبر بود ولیکن بالماسے رفتند و مصدوق در بیان این مناظرات چه اندیشیده بود و در ا
بعرض بدین رسانید بنا برے برای مانند مذهب محدث و اهل قساوت و شقاوت چنین کس قائل امر
مجاد امامیه نه کسی ازین جماعت هم پرسید از مامون که امام الائمه را اعتقاد و شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
در ا تقیه حضرت چرا ممنون شد دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را دعوت تواند کرد و او برادای فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام هست و بر دوم قول بارسے لازم میشود وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا الے
آخر الآیة و نیز تکلیف ما لا یطاق محالست و از شان حکیم بعید هست و اینوقت این متکلمین هم سر فرو
نداختند و تیر در ترکش در باختند و از مناظره میمون محجوبی و مفرے نیافتند و این کلام نیز بغایت ایرد
بس سلاست چون مناظره در میدان اهل سنت و کار ابولهب و ابوجهل که بر حق صریح پشت پا زدند
صریح دین و انصاف را بر کنند لاعلاج در رد و قدح صلات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
هست که گرفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم هست و میان اسلام هر دو تاخیر روزی یا قلیلے
ازان یا چیزے زائد بر آن باشد باشد ولیکن ثوابهای غیر متناهی که بر کوشش صدیق ترتب یافته کما عرفته
تقلید اصحاب کهف را آن مثوبات چه نسبت هست که بارها ازان در سه حرف مبین گردید و حضرات ائمه بلاجه
آن داد انصاف داده اند که انکار فضیلتش نتوان کرد این معنے را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند و نگذارند بالجمله
درینجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضی و ابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث کاذب
از ائمه متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شخصے رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبدالله قمی آنرا بر اسامی
مقدسه شان ساخته و گفته یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت و علی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام و دین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر و عمر اراده کشتن حضرت معصوم کردند و در راه بر خطر دبها انداختند
تا ناقه شریف بر مدرا است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود تا بجبر و اکراه متحیر شدم و نزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز گردانید فرمود شما اعتراضها بر من کردید اجازت میدهید که از شما چیزے بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هرچه خواسته فرمود آیا در حدیث نبوے صلی الله علیه وسلم و آله نشنیده اید که هر که بر من دروغ
گوید عمدا باید که جاے خود را در دوزخ [illegible] همه گفتند بلی شنوده ایم روایت نموده اند که هر که گناهی
کند صغیر یا کبیر باز از دین خود گردانند و بر اصرار از جهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم باشد گفتند راست

درست نبود خبر دهید مرا از کسیکه برگزیند کسی را خلیفه برای امت و او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید تواند شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گویید هرگز نتواند شد در افتادید در اعتقاد این معنی که ابوبکر خلیفه حضرت نبود و نه خلیفه اصحاب
خدای عز و جل بلکه شما افترا کردید بر پیغمبر و دروغی نسبت دادید نیز خبر دهید کدام سخن شما صادق است
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت احتراز نمایید بچیزی که قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشود مگر در آنچه یقین بر آن دارد که حق است و بی عیب نیک است نه
مصر بودن بر آن کفر است بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از نیز خبر دهید مرا که آیا جایز است
آنکه مجبور کنی بنده را که چون او را خرید او آقای شد و مشتری غلام او گفتند نه گفت چه سبب گفتند جایز نیست
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را و خلیفه شود بر شما باید شما بر او حکم رانید بار او را خلیفه رسول گردانید
باز چون غضبناک شدید بر او قتل کنید او را چنانچه کردید برای عثمان گفتند ایشان خواب دادند
سببش اینست که امام وکیلست از جانب مسلمین بخیر راضی نشود لیتش میکنند و در وقت غضب
غضب او را معزول میگردانند مامون جوابش فرمود که مسلمین و شهرها و بندگان برای کیستند گفتند
برای خدا گفت پس اولی است خدا که وکیل کردند بندگان خود و بلاد خود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهگار خواهد شد و تاوان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند نه گفت پس کسی را خلیفه نکرد گفتند نه گفت این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک نقیضش ضلال و محال است
که باشد خلاف هدایت و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر چرا النص نمود بر خلافت عمر و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش گمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سه ثالث بر کنید پس بگویید کدام یک
صواب بود و اگر درست گویید فعل حضرت را خطا به ابوبکر لازم شده همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا از این
دو کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود و از رسول خدا و نیز فعل و غیر وی پس هدایت چند باشد پس گمراهی
گمراهی هم ایضاً خبر دهید مین که کسی بجا آورد با ختیال اصحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویند تنها

پیش نمی‌بردند تقیه و ضلالت سابرای همه بعد حضرت ما اگر گوئید بلی تکذیب کرده امامت را و باطل شد قول شما
الوجود الذی لا یمنع جرینه مر دو هید قول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگوئی بنی برای
خداست و راست است یا دروغ گفتند یعنی صدق و صواب است گفت آیا نیست ما سوای خدا برپا ضد
که محدث شده مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه و فرض کنید
اطاعت او را و عمل بخلاف محبتکم و هو منقول از الباب الاعتزال و بل برای شما است اقرار کنید بر خدا که
و باطن پیش آید شما را فردا چون رو برو سے خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترای
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقر گیرد جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست برداشت و گفت خدایا من خواهر ایشان بجا آوردم اینست تقریر
امام المتکلمین رضیه قاتل حضرت امام رضا که این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت و لوم دشمن اهلبیت رسول خدا که بافتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
افتد او قصوری از و سر زده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این قمی
صدوق الکواذب خواهی دانست که برساخته و پرداخته مامون میروند و زینهار خجل نمیشوند و بسوے
مقر اصلی خویش سیدوند که او دو امام معصوم را نیز بزهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری با عجاز و حراست الٰهی از زخمی
برنداشته و مذهب التقیه تمام مجملاً و مفصلاً و باوجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الالف الصلوات والتحیه
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر بر تشیع و پشتی او و این نواصب
در حق او مختلف شدند فتفرقوا فی کل واد یهیمون و فی کل بید یتیهون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را دمی فراموش مخفی نماند که درین عبارات زیاده
خبط مامون بظهور میرسد زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزها است که فعل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیا است که کردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برادراک
مصلحت و عدم آن موقوف است و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین نائبین را برای عهده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هر چه مصلحت در آن بینید هرگز نبینید و بنیر خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلاً جمع و تالیف قرآن مجید که معجزه مستدام و اصل همه ادله شرعیه است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بر طور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت و کانوا احق بها و اهلها پس مصلحت در آن دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقاً
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

و اگر همه باطل بود بطلان دین ماند. اس شریعت ضرور افتد و چون این هر دو باطلست شق سوم عیان میشود که بر حق حق و بر شخص باطل پس البته دلیلی باید که تعیین کرده اند که از انها حق جیست تا آنشان بنفی خلاف آن بحصول انجامد و رعایتیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ قوان آمده اینست که بر دو امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و مقصود اقتدای هر دو جنابست یعنی تمامی امت را باید اقتدا ایشان کردن که هر چند بظاهر شش خبر باشد مگر مقصود امر باقتدای شان ست تا بهدی و سیرت شان راه یابند پس گفته میشود که معاذ الله اینچه ذکر کردی باطل ست ادلان فی انفسها یا ائش آنکه حضرت احکم الحکما بود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بجال فامت را برانگیزد و بر آمدن با مور متناقضه و سیمش آنکه این دو برادر خالی نبودند از آنکه متفق بودند از هر جهت تا متخلف برادل باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و انمحالست که دو کس از هر جهت یکی باشند و اگر مختلف بودند پس اقتدا بهر دو چگونه جایز باشد چه این تکلیف شد بمالایطاق زیرا که اقتدا بیکی خلاف دیگری ست دلیل بر اختلاف شان اینست که حسن مجتبی با معشکر دولت لشکر متقابل شدند با معاویه که از کفار عربی بود و تیز صلح اختیار نمودند و تن بخلع در دادند و جناب شهید کربلا قسم شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا پاک می برند تن بهیچ الیه ذا نشتعل که بهر آمده بم بجا آورد و این در حقیقت لبعد چندی خنجر بگلوی من آید نیست اسے غیر ذلک من الوجوه الموجبه للاختلاف و قس علی هذا اقتداے جناب امیر و اتباع حضرت زهرا علی دیگران که حالات شان مجملا مذکور شد از حضرات ائمه و کسانیکه در حکم شان هستند و حضرت سالت بر شهادت شان افتخار فرموده و بر بیکسی شان بر روایت اهل قساوت گریسته و بر محبت و ولای شان زیسته لعد ازین تمهید و تنبیه طلبه علوم بر انیمعنے که هر گاه وسع امعانے نمایند بالیقین رساله صدق را که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و براے قوت روحانی خویش تا قیامت یادگار گذاشته از آغاز تا انجام همین عنوان تلب توانند کرد و اگر اشتیاق جواب هر قول تولش میخواهے آنهم بعنایت ایزدی ممکن الحصول ست **قوله** خبر دهید مرا که خود کسے را براے امامت بر دارند و گویند که او خلیفه رسول الله ست **اقول** بشنو آنکه در کتب فریقین اینمضمون در احادیث وارد ست که هر گاه بیعت کرده شد بایکی و دیگرے مدعی امامت شد فاقتلوه کائنا من کان و این احادیث را مجتهد الزمانے درین کتاب آورده بگمان آنکه مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حالانکه نقل جا های دیگر دانستے که تصفح او قاصر و تتبع او ناتمام ست آری فرق همانست که بار بار گفته شد یعنی فو الوجهینے و مطابقت قلب و زبان و مقام حیرت اینست که نامونت احادیث حضرت یاد داشته نه اینچه از جناب امیر جا بجا باستغاثه رسیده که مشوره خلافت نیست مگر برای عظما هر گاه بر مردی گرد ایند امام میشود و مرضی الٰهی میگردد و این بحث در بین فقره با نواع تقریرات اهل ست که هفوات امامیه وزنا دیلا آتش بجوی نمی ارزد و از آن معلوم مشود

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی الله علیه وآله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع ایشان که سر از فرمان بتابد پس حیرت ناموس سیبباید که بیفزاید
سیراکه متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و درینجا با وصف خلافتش از حضرت وجواز
قتال با شخصی مذکور انیم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین تعریف
دو بالا گردید و فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابوبکر صدیق این کجا رتبه داشت
که هر که عصیانش ورزد بجهنم رود و انچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد ازین او را درین
باب دخلی و شرکتی باشد که مبدا انست که میزان باقی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
برداشت که امیر المومنین ع بعد از دیدنش متحیر شد و میفرمود که از کنیتو اند شد چنانچه شمه ازان درین فن خیره
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف ست انچه بران متفرع شود ضرورست
که انهم مختلف باشد بلکه اگر تخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جا بجا مذکور شد ظاهرست که درباره تامیر اصحاب گاهی حضرت ص نص فرمود و گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ع که از نور واحد بود در ان لشکر موجود و بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر را اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس انچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
در اموریکه مرکز دایره امامت ست از جهاد و انتظام بلاد ورنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
ناموس خصوصاً نقد ایمان باقی نماند و درینمقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین ع
بعد از صلح امام حسن ع لو جزانفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود و را
که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عریض ست حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز بی انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین ع
قرار دادند و از سبب قرب دست بر داشته اند درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان ست فکیف که چون عوالی را بر بحشای مدح امام حسن ع درباره صلح مذکور بنص حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خواهی یافت پس راست بگو که اعتراض حضرت امام حسین ع بکجا کشید
و هنوز عصمت ایشان هما بین بزبان شیعه برجای خود ست و اگر این فقره را درباره ارکان اربعه بنصوص
ائمه کافی الکلینی بازگنی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
ناموس باد صفا حافظه جهل و نادانی در جوش و خروش ست و صدق الکواذب بر تحریر و تقریرش

مضمون آن بر سه لفظ بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت
سید المرسلین و رب العالمین از کتب روضه بدین وقت تالیف رساله قابلیه چنان برآورده که اصل
حاجت را مثل برگ خزان رفته منقطع گردانید بلکه بطریق اعلی زیرا که کلمات طیبات بغفر پاک
بشهادت معلوم یقینی به براهین عقلیه و نقلیه بر اصول موضوعه شیعه قطعا منطبق والبته از جناب
امیر المومنین ع صادر شده و ریبی و شکی در آن نمانده چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است
که در حدیث خلافتنا غاصبه صادر در این امور بخیال و گمان است عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب معصوم بر سبیل یقین و اگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گویم که درین
نزاع خاص چه خواهی دید از آنچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس ع که آثار قویه آتش
ظاهر شد از جوارح و قبایح باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنگ زرگری
بلکه سحر سامری میگرایند و اگر به بینی البته بگوئی انه من الآراء السخیفة فی جواب الاشکالات العویصه
والزام حضرت عباس ع با انتظام این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
که تو گمان میکنی چون او تنسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید که تو ابوبکر صدیق
و مرا همچنان پنداری واللازم باطل فالملزوم مثله و بطلان لازم بر ظاهر است که مارا امام سید الطیب [illegible]
بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر ماخوذ است از کلمات جهابذه رفضه در زیر بعض
احادیث معتمده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس ع هیچ یکی ازین امور جز الی نتوانست
داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار معجزه از حضرت مرتضی ع
زیرا که دست خود دراز کرده فرموده در اثنای غسل شریف که بیعت از من بگیر تا مردم گویند
که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتوانند کسی خلاف ورزیدن بسبب تقدیم بیعت بجدیکه در عین غسل
واقع شده و مستلزم کمال عجلت گردید و در غصه بر فعل شیخین می خندیدند که چگونه به سقیفه دویدند
حالانکه در آنجا بیعت غیر قریش قرار رسیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب
امیر علیه السلام عالم ما کان و ما یکون بر اصول اهل جنون انهم بدانست که از مدتهاے دراز
این کنگا بشهادت ذو بار میانه ایشان میرود که منتهای مبتغای شان اخراج اهلبیت
ازین دائره سنت و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرموده ای عم کسی هست
که طالب آن گردد و او جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق نیز
بگوش آمد و بکمال ندامت محیط گشت کما سبق انهم از نمقالات بوضوح می انجامد که حضرت عباس ع
نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده میدانست که از علما اگر کسی

بیعت کند کما فی تواندست چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حضر امامت و معجزات و نصوص هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بروایتهم عن المحدثین کما ستبق عند الناظرین من المناظرین ورنه فرموده عمر مگر نص غدیر را از یاد رفت که چنین عجلت روا داری و درین مصیبت جان کاه این امور را یاد می فرمائی و بعد از صدور چنین عجلتها و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر باور دارند شیخین در حقیقت معذور بلکه ماجور اند و در رفضه ند بیان آن که دست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین و انصار ممدوحین حضرت آفریدگار دراز میکنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود ان شاء الله تعالی القصه بنده فقیر در امر دعوی قبل از دیدن رساله موصوف بود بعنوان خاص و اهتمام بعجلت تمام بر پا نخود و اگر این امر پیش نیامدی مید السنتی که ارکان مذهب رفضه را بخصوص متزلزل سے گردانیدم و طلفای ایشان می گفتیم که حضرت امیر مع هذه التقدیر هره عادت عرب است درین صورت هم استدلال رفضه صورت نمی بندد و حضرت عباس از آن روز بیعت خلفاء نمودند و حضرت مرتضوی بانشاء خان و فرحان باز گشت از انجمله آنکه در تالیف فخر حیدره نیز در زمانه نصیر الدین حیدر پیش آمد و سعی دنا هم کما دانو ملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر از صوله حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی و ازالة و اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة و نقض الرماح فی کبد النباح و کاشفة اللثام عن تلبیغ المجتهد القمقام و دو رساله هندیه بکر و اهیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت اتفاقاً حالیاً بخوف تبریس مذکور باقی نماند و عده مے کنیم که اگر علمای شیعه از تبریه باز آیند و مراعات آداب نمایند بر خلاف زمان سابق لَابْتَغَوْا اِلٰی ذِی الْعَرْشِ سَبِیْلًا قطعاً و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواهد آمد بنده هر بار درین خصوص عرض کرده بودم لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت روی درمیان آمد یعنی آنچه حضرات ائمه قرار داده اند که تا ظهور مهدی بے رنج و گزند باید بود و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی دین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل و اخراج شان حکم در دهد کما فی کتاب المختار وغیره و از آن جمله آنکه تا مدت ها جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات ما و اوراق پریشان بهم رسید پس هر جا پیوند اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیم مفقود و برباد نخود و نوشتم و چه گویم که از جهت تنهائی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت گفتنی نیست

نه جوانی ماند که کار ده کس بلکه زیاده تنهایی کردم و اگر بیانش نمایم خرد اقتضین امر را
بکسی تصدیق نکند بحمد الله که این ذخیره موجود چنان مطابق شد که اگر از ان
بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دهلی دیده‌اند و اسباب تمیز عبارات می‌پرسیدند و
ذکر مباحث آن می‌نمودند مثل مولوی امیر حسن سهسوانی و دیگران از اهل ولایت افغانستان
خواهند گفت که اعادهٔ معدوم عیان است و اقل مراتب آنکه لفظا کانه هو گویند و اتباع کتاب
مستطاب بجویند و امید انیست که از تکرار امور بی دماغی نفرمایند که میرزا بالغ را در
مکتب نشانیده‌ام و بکمند بسم الله همقرین گردانیده‌ام الحمد لله تعالی اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا که به عنایت ایزدی عنقریب کتاب نقض الرماح فی کبد النباح مطبوع
می‌شود که شیعه آن را مستغرب می‌شمرند که اصلی ندارد و مؤلف برای تخویف ما این
نوع اسامی بر زبان می‌آرد حال قوت قدسیه مجتهد الزمانی زیاده تر بشهرت می‌رسد
و طشت از بام می‌افتد و از ان جمله که موجب مزید بصیرت طلبهٔ علوم دینی مثل
بعض امور سابقه باشد آنکه رفعهٔ امام را بعرش برین رسانیدند کما عرفت لیلا
و النهارا آغاز گویند که مبلغ نمی‌باشد چنانچه از تصریحات امام المتکلمین شیعه تحقیقات
صدوق امامیه پیدا بر وی حالانکه خداوند تعالی شانه به تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار داد و دلیلش ادای قرائت سورهٔ برائت است بر اهل مکه و نیز
در اصول ثابت است زمانی حضرات ائمه خصوصا جناب امیر کبیر علیه السلام
که امام مبلغ است از طرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الی غیر ذلک من الروایات
بهر حال در مناظرهٔ سنیان ناگزیر است چیزی گفتن نفی باشد یا اثبات از هفوات
از ان جمله آنکه در بعضی از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولهٔ حیدریه و جمیع
حواشی طعن الرماح ولیکن هم تکملهٔ تفسیر عزیزی پیش آمد تا آنکه بشمول رأفت و عنایت
ایزدی در شهر دهلی در بروی خلایق بربستم و در بست و هفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمهٔ شهر رمضان تا آخر سورهٔ تحریم نعوذ کانت من القانتين باتمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنها و بدیار غربت گردیدم و سامانی نیافتم و از ین است
که در بعضی از جاها راه تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مر اربابان صحت زدوات
نباید پنداشت کما لا یخفی و قصهٔ تفسیر که چگونه با وصف شغل کتب کثیره کلامیه پیش آمد
و چرا از ان دیار باز گردیدم که در انجا شروع کردم و بدهلی اقامت گزیدم و به اتمام
رسانیدم بس طویل است در اعتذار یا خاتمهٔ کتابی یاد کنم ان شاء الله تعالی

وبعنایت و تائید سبحانی در انجاح این مهم بکوشم اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِیْ بِالْقُرْاٰنِ وَاجْعَلْهُ لِیْ اِمَامًا وَّنُوْرًا وَّهُدًی وَّرَحْمَةً اَللّٰهُمَّ ذَکِّرْنِیْ مِنْهُ مَا نَسِیْتُ وَعَلِّمْنِیْ مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَاجْعَلْهُ حُجَّةً لِّیْ یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ

خاتمه

تقریظ منظوم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین تعریف مصنف مشتمل بر مادهٔ تاریخ حکیمیدهٔ خامهٔ بلاغت ختامه فاضل لوذعی کامل الممعی المتکلم بکل لسان المفهم بانواع البیان المشهور فی الاعلام اسمه فی الکان مستور ابد الایام جسمه فالظاهر اغنی من التصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح لازال بقاءه والی المستفیدین منه دعاءه

وهو هذا

شیخ حیدر علی عالیجاه — فخر اقران و مفخر اشباه
آفتاب فضائل تحقیق — ماهتاب جلائل تدقیق

شارح مشکلات منقولات — جارح معضلات معقولات
در کمالش بود ید طولی — همچو رازی لطیفهٔ اولی

متکلم به پیش او مسکوت — متوهم به پیش او مبهوت
که حق پوش بسته اند — هجو بر دین فروش خسته اند

غالبا با مجوس این امت — همه تن صرف دارد او همت
در تصانیف خود بزور قلم — گردن رفض را نمود قلم

زانهمه این ازالة الغین است — کور دین را بصارة العین است
کلماتش هدایت آگین است — رهنمای حرون بدین است

حرف حرفش دلیل الزامی است — مسکت قبلهٔ کعبهٔ نامی است
دوستان زان بهست و شاد و بزیر — دشمنان زان شکسته گاه تغیر

رفت بدگو به سیه در مطلوب — شد همان راه بر خودش مقلوب
واه واه زکی بلند اینجاست — آه آه غبی و چند اینجاست

ایها القوم ان تبسلتکم — نسخت هذه تمحق انهم
گشت چون قبلهٔ شما منسوخ — لیس شما را دگر چه است رسوخ

کیست اینجا که خامه بردارد — حرف تردید بر زبان آرد
سید و شیخ و خان و قوم مغول — تحفه‌اش را نموده اند قبول

حجت این کتاب معقول است — منطبق بر نصوص منقول است
حجت این کتاب تا بتمام — هست مسلوک سوی الزام

این کتاب هست رد هر ناب — لاجواب است لاجواب کتاب
این کتاب است لائق توصیف — آفرین بر مصنف و تصنیف

ایها المبتلی السلام علیک — انما الفوز والفلاح لدیک
مدعی ترا بکیش خویش — باد کالاش بد بریش بیش

آن زبون البس است این توبیخ — که بود رد رافضی تاریخ (۱۲۹۵ھ)
یا الٰهی بجاه پیغمبر — یا الٰهی براه پیغمبر

بطفیل ائمه اطیاب — بطفیل اجلهٔ اصحاب
در جهان باید این کتاب شیوع — در زمان باشد از تلف ممنوع

اهل دین زامعین دین باشند — اهل کین را مهین کین باشند
دوستان بهره ور ازان باشند — دشمنان چشم تر ازان باشند

هر که مداح این کتاب بود — بهمه کام کامیاب بود
هر که مداح این بود بجهان — نبود در جهان قرین امان

حرف برایند عامی خوش انجام — ختم شد والسلام والاکرام

الحمد لله والمنة که بتاریخ هفتم ماه جمادی الاولی ۱۲۹۵ هجری شریف تکملهٔ کتاب ازالة الغین عن بصارة العین باثبات شهادت ریحان رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم اعنی امام حسین رضی الله عنه که از بحر طبع جناب ... المتکلم

قدوۂ مناظرین صفوۂ مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبہات الفاجرین حامی کلام
رب العالمین حامی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف وکربلای معلی وکاظمین عظیمین مولانا مولوی حیدر علی صاحب
فیض آبادی لازالت شموس ارشادہ طالعۃ علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین قطرۂ ایست
از گلشن فیض آگینی وثمرۂ کہ بلا واسطہ فیض صحبت علامۂ دہلوی حضرت حجت بریہ صاحب
تحفۂ اثنا عشریہ نور اللہ مرقدہ مدتہا یافتہ دام فیضہ وکسی از مستفیدانش بلا واسطہ باقی نماندہ
ادام اللہ تعالی فیضہ الی یوم الدین کہ اوّل در بلدۂ لکھنو چندی از مجلدات صاعقۂ حسامیہ علی
عدو الملۃ الاسلامیہ برد ضربت حیدریہ در زمان نصیر الدین حیدر بادشاہ نوشتہ بود
وہمچنین صولۃ حیدریہ علی المجوس القدریہ بجواب رسالۂ مجتہد اوّل یعنی ذو الفقار ممنوع و در مجلد
ضخیمی تالیف فرمود ونقض وطعن الرماح مجتہد ثانی بدو جلد ضخیم کہ نامش نقض الرماح فی کبد النباح است
بر حواشی آن بتسوید آورد کہ عنقریب بعد التبییض بقوت وتوفیق ایزدی مطبوع میشود ونیز
دائرۂ حاطمۂ علی من اخرج من اہل البیت فاطمۃ رضی اللہ عنہا کہ از مدتہا مہذب ومبیض است
وطبع آن بزودی خواہد شد انشاء اللہ تعالے وایضاً کتاب مستطاب تنبیہ اہل الخوض لاعراضہم
علی حدیث الحوض کہ در مشارق ومغارب بمنتہی الکلام شہرت گرفتہ ودو مجلد ازین کتاب کبیر در
قلعۂ دہلی شاہجہانی انار اللہ برہانہ قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شدہ بود کہ این دو جلد
تکملۂ آنست وایضاً کتاب اثبات الخرافۃ لصاحب ثمرۃ الخلافۃ ورسالۃ المکاتیب لردتۃ الثعالب
والغرابیب وباینہمہ کوششہا وجان نثاریہا در تائید اہل حق امرا و رؤسا اعانتش نکردند
تا چندی از تالیفاتش در سانحۂ مذکورہ تلف شد مگر بگوشش رسیدہ کہ بعضی از مجلدات صاعقہ
در بلاد دور دست یافتہ شدہ وتفسیر فیوضات حیدریہ تکملۂ تفسیر عزیزی کہ مولانای موصوف در
بست ہفت جلد صغیر وکبیر در شہر دہلی تمام فرمود ہفت مجلد آنرا از آغاز در حیدرآباد یافتند زبانی
ثقات بارہا بگوشش خوردہ کہ غیر از سورۂ یوسف علیہ السلام ہمہ اش در بنارس رسیدہ ونیز مناسک حیدریہ
مشہور بانوار بدریہ این کتاب در عبارت ہندیہ است وہمچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا شرحش
کردہ شود حقتعالی امرا و رؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر ہند مطبوع شد وبانجام رسید
آمین ثم آمین یا رب العالمین

اشعاری چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب ارجمند مسمی بہ ازالۃ الغین عن بصارۃ العین از نتائج افکار بلند شاعر نامور
رنگین خیال کنور جیشی سمی جامی متخلص بہ نہال خلف راجہ بالال بہادر مرحوم متخلص بہ گلشن رئیس لکھنو

نامی حیدر علی عالی منصب		عالم اہل حشم رئیس ابن رئیس

ازفهم خواستن جهان راست یقین | دارد صد گونه جوهر عقل و تکییس
در فطرت و ذهن بر ارسطو بالاست | در حکمت و فن به از ارسطاطالیس
از دبدبهٔ کلام او روشن شد | بے شبهه بعرصهٔ هنر هست الیس
روباه صفت ز پیش شیر سخنش | بگریخته مدعی بعجز اسے نفیس
آن کیست که بر زبان او ذکرش نیست | مصروف بمدح هر جوان ست و خلیس
در فضل و کمال خویش فخرے دارد | تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس
حقا که وثیقه ایست اهل دین را | دارد طلبش جهان بشوق تدریس
از فیض بهار بندشِ مضمونش | چون گل خندان شدند والای تحریس
رومی خود زین کتاب نسیان بر یافت | چون از متبرکان گریزد ابلیس
از عیب چو پاک معترض دید این را | بربست زبان ز اعتراضِ تلبیس
باصد حسن است بس عزیز دلها | محفوظ بود ز طعن اعدای خسیس
از بسکه تسلسلِ مضامین دارد | هر صاحبِ علم را بدل گشت انیس
تا چرخ بلند شد چو صیت و صفش | خیلِ ملک آمده بدرسِ تقدیس
هر کس دیدش بصد تمنا بخرید | از نقدِ دل باشتیاقِ تا نفیس
مطبوع بخوشخطی و صحت گردید | از حسنِ صفای کاغذش شد تاسیس
شد طرفه سواد از بیاضش روشن | کحل البصر است از پے دفع دنیس
شد طبع چه خوشنما کتابے بدو جلد | مانند دو فرع شد زیک اصل سلیس
پروانه شدند طالبانش چو برد | خوانندش شمع بزمِ یاران جلیس
زین هیچدان که بے کمال است کمال | ارشادِ جناب شد که تاریخ نویس

بنوشت نهال سال طبع و تکمیل
ماه ایمان ازالة الغین نفیس

۱۸۷۸ع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۴	۲۲	دیجی	ابن	۱۳۳	۱۳	تعلمون	یعلمون	۱۳۱	۴	العدالة	العدالة
۱۱۵	۱۱	بیدپار	بیدپای	"	ایضاً	چدمند	بدچند	"	۱۶	التصنیف السید	التصنیف العبد
۱۱۶	۱۹	گزیدند	گزیده	"	۱۴	فاذا	وإذا جاء	۱۳۳	۲	کنندہ	کنند
"	۲۰	کاروانیان	کاروانیان	"	۱۵	عشق	به عشق	"	۴	فیوجوبا	فهوجوابنا
"	ایضاً	دگلشه	بگشته	"	۲۱	که کمت	بکمت	۱۳۴	۱۸	موردی	مورد
"	۲۳	داهی	باوهی	"	۲۳	فارسی	فارسی	"	۱۹	زاکه	زیراکه
				"	۲۵	ماننده النزاع	اذا با النزاع				
۱۱۸	۳	وضیه	درضمیر	"	۲۶	ازرعایت	ازرعایت	"	۲۱	میر	سرا
"	۱۴	قت	وقت	۱۲۵	۱	ازمتین	ازمتن	"	۲۵	قشعین	قشتعین
"	۱۵	اوسیده	امیده	"	۴	طیبر	طیبه	"	ایضاً	تواند	تواند کرد
"	۱۶	چه	هر کسی	"	۷	کمکل	کما	۱۳۵	۶	همه گرد	همه گر
"	۱۸	هواغر	سواغر	"	۹	ذیرور	دیشپرور	"	۲۲	کر	گردد
"	۲۴	وو	وارد	"	۲۰	درشت و بچو بکوچهای	درشت و بچو بله جهای	۱۳۶	۵	اقوال	اقول
۱۱۹	۲۱	قطعه	قضیه	"	۲۲	بمثل	مثل	"	ایضاً	یاجلاره	باجاره
"	۲۲	ذکوت	ذاکت	۱۲۶	۱	مبرر	ممبر	"	۱۹	محعوطع	محفوظ
۱۲۰	۱۳	بیدپانی	بیدپائی	"	۲	نمسر	ببیر	"	۲۷	رفضنم	رقعنه هم
"	۲۷	بشنود	بشنوند	"	۵	حیرنیست	حیرانیست	۱۳۸	۲	لغمار	الفمار
۱۲۱	۲	زیرپهلو	زیرپها	"	۱۸	نبر	منبر	"	۱۹	مرنشیان	سرانشیان
"	۱۱	اقوان	احول	"	۲۰	بدمن	بدامن	"	ایضاً	ویکدست	میگذشت
"	۲۰	ثابت است	ثابت است	"	۲۲	کینی	کلینی	"	۲۲	جیشم	بچشم
۱۲۲	۲۷	بیشود	بیشتر	۱۲۷	۱	حدیث	حدث	۱۳۹	۶	اعزال	اعتزال
"	ایضاً	مهات	مهمات	"	۶	قدرط	قدرو	"	۱۰	نرا	آنراز
۱۲۳	۸	گرداوگرد	گرداگرد	"	۱۴	وملتمه	فصلته	"	۲۳	نیضین	تیقن
"	۱۵	نبودن	مؤذن	"	۱۹	مجمد	مجتهد	۱۴۰	۲۱	جواہرتین	جوارتین
"	۲۶	باوانجان	بادنجان	"	۲۰	اعتقاء	اعتقاد	۱۴۲	۹	سود	برد
۱۲۴	۲	اتقال	اتقال	۱۲۸	۶	پیداست	هویداست	"	۱۷	من مر	من
"	۶	یقواد	یقولوا	"	۱۴	منه	منهیه	۱۴۳	۲۱	بجال	کمال
"	۱۱	محتدی	معتدی	۱۲۹	۲۴	فتاب	آفتاب	"	۲۲	بکمال	کما

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۲	۲۱	شوق	تشویق	۲۹۱	۱۳	تحرائر	الجرائح	۳۰۸	۲	شمار	شمارد
″	۲۵	بنابید	تیابند	″	۲۱	ابن خطر	ابن خرد	″	۴	جسرم	جسم
″	۲۷	المتقنین	المتعاملین	″	۲۶	رابیم	رہیم	۳۰۵	۱۷	محمدرو	محمودو
۲۸۳	۳	گردانم	میکردانم	۲۹۲	۶	کہبنیقہ	بنیقہ	۳۱۱	۱۲	نفن	تفنن
۲۸۴	۳	زحی	حی	۲۹۳	۱	آخرہ	آخر	۳۱۳	۲	جمہد	ممہد
″	۴	کردم	گرم	۲۹۴	۱۰	د	رد	″	″	بہ	چہ
″	۱۳	سی	منی	″	۲	ردودر	روبرو	″	۱۳	ذوالعرشین	ذوالوجہین
″	۱۴	حب	احب	″	۹	وباطن	وظن	″	۲۵	بدفتر	بدفر
″	۱۵	علی	ابن علی	″	۲۵	اق	رد	۳۱۳	۵	زمشغول	مشغول
″	″	کلامہ	کلاما	۲۹۵	۸	ایرسے	اثری	″	۶	تامہ	تابہ
″	۱۶	ولبعضہ	لبعضہ	″	۱۶	اما	ما	۳۱۵	۲	نیسطر	سیطر
″	۲۵	سندان	بشنیدن	″	۱۷	انطلقہ	انطلقوا	″	۹	طالین	ظالین
۲۸۵	۱	شد	اشد	″	۱۸	فیہ علے	ریبانیہ علیہ	″	۱۹	مدیختیا	مدیختہا
″	۱۷	شائعین	سائلین	۲۹۷	۶	فیا	فما	″	۲۳	راعور	اعور
″	″	میر	مستر	″	۹	عمر	عمران	۳۱۶	۱۸	اداد	ادہ
″	۲۶	فما	فیا	۲۹۸	۱	لبسر	لبسہ	″	۲۶	صرود	برود
۲۸۷	۱	سابقہ	صاعقہ	″	۲۱	ار	صرر	۳۱۷	۲۵	لمفتا	مفتا
″	۱۶	خبثیات	حیثیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم واتسلم	۳۱۹	۱۲	سی حقیقت	حقیقت
۲۸۸	۷	ازفا	ازرفا	۳۰۲	۱۶	ذبیر	ذمیمہ	″	۲۱	حدیث	وحدیث
″	۱۲	دو	دور	۳۰۴	۳	ماوا	وما	۳۲۰	۸	کہ جعل	جعل
۲۸۹	۲۴	عطیق	منطبق	″	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۴	عقد	وعقد
۲۹۰	۱	نوستی	توسنی	۳۰۵	۲۷	وبدبد	بدبد	۳۲۲	۱۵	ازکی	زندگی
″	″	تشنیع	تشنیع	۳۰۶	۹	احوالش	وحالش	″	۲۴	پرسیدند	ترسیدند
″	۵	فیہا	تہنا	″	۱۵	وسطم	وسطہم	۳۲۳	۹	[illegible]	[illegible]
″	۹	لمستعیرہ	المستعیرہ	″	۱۷	لفناسیر	التفاسیر	″	۱۹	الشنسہ	التناسخ
″	۱۴	کہ رو	رو	۳۰۷	۱۱	خشیت	خشیہ	″	۲۳	لہ	لہا
″	۲۳	شبیند	نشنید	″	۲۰	بعد التحرہ	بعد الہجرۃ	۳۲۴	۱۴	زبان	ترجمان